[illegible]

[illegible]

جوال کبه — الحاج — خوال سعد

این کتاب [illegible]

وهو بن رسول و بنحدت حدا
کر [illegible] باید

محمد

ما [illegible] لا [illegible] لا الا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی حبب الینا الایمان وکره الینا الکفر والفسوق والعصیان وصلی الله علی محمد وآل محمد الذین بهم رضی الله لنا الاسلام دینا وجعله خیر الادیان وبعد چون بتوفیق الهی وتوجه پادشاهی مامور شد فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما بشرح کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله تعالی عنهم بزبان فارسی وبانجام رسانید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة شروع نمود در شرح کتاب الایمان والکفر که کتاب چهارم است از کتب کافی بتاریخ جمادی الاول سال هزار وهشتاد هجری وعلی الله التوکل

اصل کتاب الایمان والکفر شرح الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین بعمل دلست وعملی از زبان وسایر جوارح که بوسیله آن گرویدن از کسی صادر میشود ونزاع در اینکه آن عمل جزو موضوع لفظ ایمانست یا خارج لازمست شبیه بنزاع لفظی است الکفر ترک گرویدن بربوبیت رب العالمین وعملی که بوسیله آن ترک از کسی صادر شود ومعنی رب العالمین صاحب کل اختیار کسی در هر خیرست ومصداق ایمان اجتناب از کبیره بامرار واز صغیره بالاباء واستکبارست خواه کبیره عدمی باشد مثل ترک فریضه نماز ومانند آن وخواه وجودی باشد مثل قتل مومن ودر اینقیاس است صغیره ومصداق کفر یکی از دو چیزست کبیره بامرار چنانچه فجار میکنند وصغیره بالاباء واستکبار چنانچه ابلیس در ترک سجده آدم کرد وگاهی ایمان در اخص از این معنی مستعمل میشود وآن کمال گرویدنست ومصداق آن اجتناب از کبیره است مطلقا ولازم اینست اجتناب از امرار بر صغیره … واستکبار شود وخواه از چه امرار بر صغیره کبیره است … آنست که وعید الهی کبود در جهنم متعلق بامرار بر آن شده باشد امرار بر امرار بر صغیره اباء واستکبارست … بمعنی دوم واسطه میان دو کافر میباشد در مکلفان وایمان بمعنی اول اخص از اسلامست وکفر اعم از شرکست وبیان اینها میشود

کتاب یعنی این کتاب احادیثی است که متعلق است بایمان واحادیثی که متعلقست بکفر … آنچه میگوییم در تقویم … بهات آیات واحادیث محض احتمالست یا نقل از دیگریست اگرچه تصریح بآن نشود ودر این کتاب دویست و … بابست

اول باب طینة المومن والکافر دوم باب آخر منه وفیه زیادة وقوع التکلیف الاول سیوم باب آخر منه باب آخر منه چهارم باب ان رسول الله صلی الله علیه وآله اول من اجاب واقر لله عز وجل بالربوبیة پنجم باب کیف اجابوا وهم ذر ششم باب فطرة الخلق علی التوحید هفتم باب کون المومن فی صلب الکافر هشتم باب اذا اراد الله ان یخلق المومن نهم باب ان الصبغة هی الاسلام دهم باب فی ان السکینة هی الایمان یازدهم باب الاخلاص دوازدهم باب الشرایع سیزدهم باب دعائم الاسلام چهاردهم باب ان الاسلام یحقن به الدم وان الثواب علی الایمان پانزدهم باب ان الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان شانزدهم باب آخر منه وفیه ان الاسلام قبل الایمان هفدهم باب الجوارح فی جوارح هجدهم باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها نوزدهم باب السبق الی الایمان بیستم باب درجات الایمان بیست و یکم باب آخر منه بیست و دوم باب نسبة الایمان بیست و سیوم باب بیست و چهارم باب بیست و پنجم باب الصفة الایمان بیست و ششم باب فضل الایمان علی الاسلام

والیقین

والیقین علی الایمان بیست و هفتم باب حقیقة الایمان والیقین بیست و هشتم باب التفکر بیست و نهم باب المکارم سیام باب فضل الیقین سی و یکم باب الرضا بالقضاء سی و دوم باب التفویض الی الله والتوکل علیه سی و سیوم باب الخوف والرجاء سی و چهارم باب حسن الظن بالله عز وجل سی و پنجم باب الاعتراف بالتقصیر سی و ششم باب الطاعة والتقوی سی و هفتم باب الورع سی و هشتم باب العفة سی و نهم باب اجتناب المحارم چهلم باب اداء الفرائض چهل و یکم باب استواء العمل والمداومة علیه چهل و دوم باب العبادة چهل و سیوم باب النیة چهل و چهارم باب چهل و پنجم باب الاقتصاد فی العبادة چهل و ششم باب من بلغه ثواب من الله علی عمل چهل و هفتم باب الصبر چهل و هشتم باب الشکر چهل و نهم باب حسن الخلق پنجاهم باب حسن البشر پنجاه و یکم باب الصدق واداء الامانة پنجاه و دوم باب الحیاء پنجاه و سیوم باب العفو پنجاه و چهارم باب کظم الغیظ پنجاه و پنجم باب الحلم پنجاه و ششم باب الصمت وحفظ اللسان پنجاه و هفتم باب المداراة پنجاه و هشتم باب الرفق پنجاه و نهم باب التواضع شصتم باب الحب فی الله والبغض فی الله شصت و یکم باب ذم الدنیا والزهد فیها شصت و دوم باب … شصت و سیوم باب القناعة شصت و چهارم باب الکفاف شصت و پنجم باب تعجیل فعل الخیر شصت و ششم باب الاستغناء عن الناس شصت و هفتم باب صلة الرحم شصت و نهم باب البر بالوالدین هفتادم باب الاهتمام بامور المسلمین والنصیحة لهم ونفعهم هفتاد و یکم باب اجلال الکبیر هفتاد و دوم باب اخوة المومنین بعضهم لبعض هفتاد و سیوم باب فیما یوجب الحق لمن انتحل الایمان وینقضه هفتاد و چهارم باب فی ان التواخی لم یقع علی الدین وانما هو التعارف هفتاد و پنجم باب حق المومن علی اخیه واداء حقه هفتاد و ششم باب التراحم والتعاطف هفتاد و هفتم باب زیارة الاخوان هفتاد و هشتم باب المصافحة هفتاد و نهم باب المعانقة هشتادم باب التقبیل هشتاد و یکم باب تذاکر الاخوان هشتاد و دوم باب ادخال السرور علی المومن هشتاد و سیوم باب قضاء حاجة المومن هشتاد و چهارم باب السعی فی حاجة المومن هشتاد و پنجم باب تفریج کرب المومن هشتاد و ششم باب اطعام المومن هشتاد و هفتم باب من کسا مومنا هشتاد و هشتم باب فی الطاف المومن واکرامه هشتاد و نهم باب فی خدمته نودم باب نصیحة المومن نود و یکم باب الاصلاح بین الناس نود و دوم باب فی احیاء المومن نود و سیوم باب فی الدعاء للاهل الی الایمان نود و چهارم باب فی ترک دعاء الناس نود و پنجم باب ان الله انما یعطی الدین من یحبه نود و ششم باب سلامة الدین نود و هفتم باب التقیة نود و هشتم باب الکتمان نود و نهم باب المومن وعلاماته وصفاته صدم باب فی قلة عدد المومنین صد و یکم باب الرضا بموهبة الایمان والصبر علی کل شیء بعده صد و دوم باب فی سکون المومن الی المومن صد و سیوم باب فیما یدفع الله بالمومن صد و چهارم باب فی ان المومن صنفان صد و پنجم باب ما اخذه الله علی المومن من الصبر علی ما یلحقه فیما ابتلی به صد و ششم باب شدة ابتلاء المومن صد و هفتم باب فضل فقراء المسلمین صد و هشتم باب صد و نهم باب ان للقلب اذنین ینفخ فیهما الملک والشیطان صد و دهم باب الروح الذی اید به المومن صد و یازدهم باب الذنوب صد و دوازدهم باب الکبائر صد و سیزدهم باب استصغار الذنب صد و چهاردهم باب الاصرار علی الذنب صد و پانزدهم باب فی اصول الکفر وارکانه صد و شانزدهم باب الریاء صد و هفدهم باب طلب الریاسة صد و هجدهم باب اختتال الدنیا بالدین صد و نوزدهم باب من وصف عدلا وعمل بغیره صد و بیستم باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال صد و بیست و یکم باب الغضب صد و بیست و دوم باب الحسد صد و بیست و سیوم باب العصبیة صد و بیست و چهارم باب الکبر صد و بیست و پنجم باب العجب صد و بیست و ششم باب حب الدنیا والحرص علیها صد و بیست و هفتم باب الطمع صد و بیست و هشتم

باب الانصاف والعدل شصت و هشتم

باب اول اصل باب طینة المؤمن والکافر شرح الطینة بکسر طاء منقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون اصلی که از او چیزی مخلوق شود
وآن از سرشت میباشد یعنی این باب بیان سرشت مؤمن و سرشت کافر است و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن علی بن الحسین
علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق النبیین من طینة علیین قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنین

من تلک

المنکر الذی تظهر فی الناس

القدریة والخوارج والمرجئة واهل البلدان

الندامة

الذنوب

من تلک الطینة وجعل خلق ابدان المؤمنین من دون ذلک وخلق الکفار من طینة سجین قلوبهم
وابدانهم فخلط بین الطینتین فمن هذا یلد المؤمن الکافر ویلد الکافر المؤمن ومن هاهنا یصیب
المؤمن السیئة ومن هاهنا یصیب الکافر الحسنة فقلوب المؤمنین تحن الی ما خلقوا منه
وقلوب الکافرین تحن الی ما خلقوا منه شرح علیین بکسر عین منقطه وتشدید لام مکسوره وتشدید یاء دو نقطه
در پایین جمع علی مواضعی از آسمان بالا که بهشت آنجاست وارواح مؤمنان آنجا قرار میگیرد وصیغه فعیل بکسر فاء وتشدید
عین از صیغ مبالغه است وازهری در تعریف گفته که علیون اسم اعلی جنات است السجین بکسر سین منقطه وتشدید جیم زندان
بسیار [؟] که جهنم آنجاست وارواح کفار آنجا قرار میگیرد ومن در من هذا ومن هاهنا برای تعلیل مجازی است نظیر آنکه گویند
چون وقوع فلان چیز معلوم بود واقع شد پس جبر بر مکلف لازم نمی آید چه مخلوق بودن از طینت علیین یا از طینت سجین
داخل اجزای علت تامه ایمان وکفر نیست ومخلوط بودن داخل علت تامه سیئه مؤمن وحسنه کافر نیست بلکه مرد وبمحض مناسبت
است چنانچه منقولست که ولد الزنا البته جهنمی است با وجود آنکه او را گناهی در فعل پدر و مادر نیست بلکه الله تعالی چون دانست
از ازل که فلان روح باختیار خود اطاعت میکند وفلان روح باختیار خود معصیت میکند خواه از طینت علیین و ماده
حلال مخلوق شود وخواه از طینت سجین وماده زنا مخلوق شود بمناسبت اول را از اول ودوم را از دوم خلق کرد و
حقیقت اینست که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که بمقتضای حکمت خود آب بسیط را که متشابه الاجزاء در حقیقت وکیفیت
باشد خلق میکند وآن را ماده سایر اجسام مثل ارواح مکلفان وابدان ایشان وسایر حیوانات میکند چنانچه گفته در سوره
انبیاء وجعلنا من الماء کل شیء حی ودانسته که کدام از اجزای همه آن آب بمقتضای حکمت ماده ارواح مکلفین میشود وکدام
ماده ابدان ایشان میشود ودانسته که بر تقدیر اکتفا بدان وسعت در قدرت والطافی که مصحح اصل تکلیف است کدام
از ارواح باختیار خود کافر میشود خواه ماده آن محل کیفیت علیین شود وخواه محل کیفیت سجین شود وکدام از ارواح مؤمن
میشود وهمان روش دانسته که کدامی از مؤمن سیئه واز کافر حسنه باختیار صادر میشود پس بمناسبت ماده ارواح وابدان
مؤمنان را کیفیت علیین داد وماده ارواح وابدان کافران را کیفیت سجین داد وآن دو قسم ماده را مخلوط بهم کرد تا کم
کیفیت وخلط دخل در ایمان وکفر وحسنه وسیئه داشته باشد وسر آنکه اگر مساوی خلق میکرد یا برعکس میکرد یا خلط نمیکرد
بیچه مفسده داشت معلوم ما نیست یعنی روایتست از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل آفرید پیغمبران را از ماده
علیین روحهای ایشان را وبدنهای ایشان را وآفرید روحهای مؤمنان را از آن ماده وگردانید آفریدن بدنهای مؤمنان را از پایین
آن وآفرید کافران را از ماده سیاه چال ارواح ایشان را وبدنهای ایشان را پس آمیزش داد میان آن دو ماده پس از اینست
که میزاید مؤمن کافر را ومیزاید کافر مؤمن را واز اینجاست که در می یابد مؤمن معصیت را واز اینجاست که در می یابد کافر طاعت را
بالجمله که مجاورت کافر باعث مجازی معصیت مؤمن است ومجاورت مؤمن باعث مجازی طاعت کافر است پس روحهای
مؤمنان میل میکنند بسوی آنچه مناسب چیزیست که مخلوق شده اند از آن وروحهای کافران میل میکنند بسوی آنچه مناسب
چیزیست که مخلوق شده اند از آن دوم اصل عن عبد الغفار الجازی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل

خلق المؤمن من طينة الجنة وخلق الكافر من طينة النار وقال اذا اراد الله عز وجل بعبد
خيرا طيب روحه وجسده فلا يسمع شيئا من الخير الا عرفه ولا يسمع شيئا من المنكر الا انكره
قال وسمعته يقول الطينات ثلث طينة الانبياء والمؤمن من تلك الطينة الا ان الانبياء
من صفوتها هم الاصل ولهم فضلهم والمؤمنون الفرع من طين لازب كذلك لا يفرق الله عز لذلك خ ل
وجل بينهم وبين شيعتهم وقال طينة الناصب من حمإ مسنون واما المستضعفون فمن
تراب لا يتحول مؤمن عن ايمانه ولا ناصب عن نصبه ولله المشية فيهم شرح توزيع در فلا يسمع
مجازی است مانند تعليل در حديث سابق من طين لازب اشارتست بآيت سوره والصافات فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من
خلقنا انا خلقناهم من طين لازب وبيان ميشود در كتاب الصيام در شرح حديث سوم باب شصت و نهم كه باب في ليلة القدر است
تشبيه در كذلك قرينه اينست كه توزيع وتعليل مجازی است ودر بعضی نسخ لذلك است من در من حمإ مسنون تبعيضيه است ومراد است
كه طينت ناصب پاكيزه كرده نشده وصلصال نشده بخلاف طينت انبيا زيرا كه آن اگرچه حمإ مسنون بوده اما بعد از ان صلصال و طيب
شده چنانچه ظاهر است از آيت سوره حجر واذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون فاذا سويته ونفخت فيه من
روحي فقعوا له ساجدين وبراين قياست طينت مؤمن ومطيب طين لازب شده يعني روايتست از عبد الغفار جازی بجيم
والف وزای بانقطه از امام جعفر صادق عليه السلم گفت براستی كه الله عز وجل آفريد مؤمن را از ماده بهشت وآفريد كافر را از ماده جهنم
وامام گفت وقتی كه اراده كند الله عز وجل به بنده عاقبت بخير را پاكيزه ميكند روح او را وبدن او را پس نميشنود چيزی از حق را
مثل محكمات قرآن مگر آنكه اعتراف ميكند بآن ونميشنود چيزی از باطل را مثل روايات كه ضد محكمات قرآنست مگر آنكه منكر ميشود آنرا
گفت شنيدم از امام عليه السلم كه ميگفت مادهای كه مردمان از انها مخلوق ميشوند سه قسم است قسم اول ماده انبيا ومؤمن از ان
ماده است فرق اينست كه انبيا از خالص آن ماده اند انبيا اصل اند وايشانراست فضل ايشان بر غير ايشان ومؤمنان
فرع اند از ماده چسبنده مخلوق ميشوند چنانچه از ماده چسبنده مخلوق شده اند تفريق نميكند الله عز وجل ميان انبيا وميان
مؤمنانی كه پيرو ايشانند وامام در بيان قسم دوم گفت ماده دشمن اهل حق از گل لای گنده است ودر بيان قسم سيوم گفت
واما جمعی كه ضعيف شمرده شده اند در ايمان ودر كفر پس از خاكيند كه نميچسبد اصلا منتقل نميشود مؤمنی از ايمان خود ونه دشمن اهل منتقل
حق از دشمنی خود والله تعالی راست خواهش در ايشان مراد اينست كه مؤمن حقيقی در آخر عمر از ايمان جدا نميشود وكافر حقيقی
در آخر عمر از كفر جدا نميشود ودر ميان عمر گاهی كه خواهش الله كه مؤمن حقيقی كافر رسمی ميباشد وبرعكس سيوم اهل قلت لابي
عبد الله عليه السلم جعلت فداك من ای شیء خلق الله عز وجل طينة المؤمن فقال من طينة الانبياء
فلن تنجس ابدا شرح من در دو جا برای تبعيض است يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را قربانت شوم از چه چيز آفريد الله عز وجل فلم خ
ماده مؤمن را گفت از جنس ماده انبيا پس نجس نميشود هرگز با معنی كه اگر سيئه از او صادر شود ديا در اول عمر كه
از محبوبيت الهی بدر برود چه آن بعاريت وبيگانه ذل اوست چنانچه گذشت در كتاب التوحيد در حديث اول باب السعادة
والشقا كه باب سی وششم است چهارم اهل سمعت ابا جعفر عليه السلم يقول ان الله عز وجل خلقنا

ملاعلی

من اعلى عليين وخلق قلوب شيعتنا مما خلقنا منه وخلق ابدانهم من دون ذلك وقلوبهم
تهوى الينا لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الاية كلا ان كتاب الابرار لفي عليين
وما ادريك ما عليون كتاب مرقوم يشهده المقربون وخلق عدونا من سجين وخلق قلوب
شيعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوى اليهم لانها خلقت مما
خلقوا منه ثم تلا هذه الاية كلا ان كتاب الفجار لفي سجين وما ادريك ما سجين كتاب مرقوم
ويل يومئذ للمكذبين شرح تعليل در لانها در دو جا تعليل مجازی است واز قبيل وضع علت علم بجزی در مقام آنحضرت پس جبر لازم
نمی آيد ودر اين دو آيت چند احتمالست از انجمله كه موافقتر است با احاديث اينست كه كلا حرف استفتاح وتنبيه است مثل الا مفتوح همزه و مخفف
لام چنانچه ابن هشام در مغنی اللبيب از كسائی نقل كرده وشايد كه فرق اين باشد كه در كلا تاكيد وتشديد بيشترست وكتاب اينجا بمعنی
لوح دل وصحيفه خاطر است كه در ان نقشهای حق وباطل ميباشد في بمعنی الی است مثل آيت سوره ابراهيم فردوا ايديهم في افواههم
ومعاذتست كه دل كسی هرگاه متوجه بسوی چيزی باشد ميگويند كه دل تو در فلان چيزست بقصد ظرفيت مجازی وسجين بصيغه مبالغه اسم فاعل
باب تفعيل است بمعنی بغايت حبس كننده مستعمل ميشود در دوزخ با موضعی از دوزخ چنانچه بيان ميشود در حديث يازدهم باب حب
الدنيا والحرص عليها كه باب صد وپنجاه وششم است وجمعی مراد انجا لوح دل پيشوايان ضلالتست كه مخلوق از سجين است برای تعبير
آن گفته كه وما ادريك ما سجين تا آخر چنانچه برای تعبير عليين گفته وما ادريك ما عليون تا بيان كند كه مراد لوح دل امامان هدايتست مرقوم
خودست از رقم بمعنی ظاهر ساختن حال چيزی برهان يا بمعنی نوشتن وبنابر اول اشارتست بانكه بطلان طريقت پيشوايان ضلالت اظهر
من الشمس است چنانچه حقيقت طريقت امامان هدايت اظهر من الشمس است موافق آنچه گذشت در كتاب الحجة در حديث سوم ويازدهم
باب في الغيبة كه باب هفتاد ونهم است كه امرنا ابين من هذه الشمس وبنابر دوم اشارتست بكثرت خيالات فاسده پيشوايان ضلالت مانند
كثرت علوم امامان هدايت يعني شنيدم از امام محمد باقر عليه السلم ميگفت براستی كه الله عز وجل آفريد ما را از بالاتر بالاترها وآفريد دلهای شيعه ما را
از انچه ما را آفريد از ان وآفريد بدنهای شيعه ما را از پايين تر از ان درجه پس دلهای ايشان ميل ميكنند بسوی ما چه آنها آفريده شده
از انچه بدن ما از ان آفريده شده بعد از ان خواند اين آيت را از سوره المطففين كه خوب آگاه باشيد براستی كه لوح دل نيكان هر آينه در
عليين است واز چه دانستی كه چيست عليون آن لوح دليست كه بيان كرده شده است حال آن برهان مصدق از محكمات قرآن كه صريح است
در فرق ميان الذين يعلمون والذين لا يعلمون حاضر ميشوند نزد آن مقربان وآفريد پيشوايان ضلالت را كه دشمن ما اند از سجين وآفريد دلهای
دوستان ايشانرا از انچه آفريد ايشانرا از ان وآفريد بدنهای دوستان ايشانرا از پايين تر از ان درجه پس دلهای دوستان ايشان
ميل ميكنند بسوی ايشان چه آفريده شده از انچه آفريده شده اند ايشان از ان بعد از ان خواند اين آيت را از سوره المطففين كه خوب
آگاه باشيد براستی كه لوح دل فاسقان هر آينه در سجين است واز چه دانستی كه چيست سجين آن لوح دلی است كه بيان كرده شده است
حال آن برهان كذب آن از محكمات قرآن كه صريح است در نهی از اختلاف از روی ظن وای در ان روز برای جمعی كه بدروغ دارند برآنها
ان

ربوبيت رب العالمين را که شواهد ربوبيت ومحکمات کتب آلهی باشد مثل اين حديث که گذشت در چهارم باب نود وسيوم کتاب الحجة پنجم اصل
اَخْبَرَنِي عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ كَيْسَانَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَنَا مَوْلَاكَ
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ كَيْسَانَ قَالَ اَمَّا النَّسَبُ فَاَعْرِفُهُ وَاَمَّا اَنْتَ فَلَسْتُ اَعْرِفُكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ اِنِّي وُلِدْتُ بِالْجَبَلِ
وَنَشَاْتُ فِي اَرْضِ فَارِسَ وَاِنَّنِي اُخَالِطُ النَّاسَ فِي التِّجَارَاتِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ فَاُخَالِطُ الرَّجُلَ فَاَرَى لَهُ حُسْنَ
السَّمْتِ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَكَثْرَةَ اَمَانَةٍ ثُمَّ اُفَتِّشُهُ فَاَتَبَيَّنُهُ عَنْ عَدَاوَتِكُمْ وَاُخَالِطُ الرَّجُلَ فَاَرَى مِنْهُ
سُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ اَمَانَةٍ وَزَعَارَةً ثُمَّ اُفَتِّشُهُ فَاَتَبَيَّنُهُ عَنْ وَلَايَتِكُمْ فَكَيْفَ يَكُونُ ذٰلِكَ

شرح فاتبينه هر دو جا بباء يک نقطه و ياء دو نقطه در پايين و نون بصيغه مضارع متکلم وحده از باب تفعل است التبين شناختن چيزی و تعديه آن بعن برای تضمين معنی کشف است يعنی خبر داد مرا عبد الله بن کيسان از امام جعفر صادق عليه السلم گفت گفتم او را قربانت شوم من غلام تو عبد الله بن کيسانم گفت اما پدر پس ميشناسم او را و اما تو پس نميشناختم ترا گفت گفتم او را بدرستی که من زاده شدم در عراق عجم و بزرگ شدم در زمين فارس و بدرستی که من اختلاط ميکنم مردم را در سوداها و غير آن با نيروشی که اختلاط ميکنم مرد را پس می بينم از او خوش روشی او و خوشخوئی او را و بسياری امانت او بعد از آن وا ميرسم او را پس پرده بر داشته ميشود برای من از دشمنی شما که او دارد و اختلاط ميکنم مرد را پس می بينم از او بدخوئی او و کمی امانت او و تندخوئی را بعد از آن وا ميرسم او را پس پرده بر داشته ميشود برای من از دوستی شما که او دارد پس چون ميشود آن بايمعنی که وجه آن چيست اصل قَالَ فَقَالَ لِي اَمَا عَلِمْتَ يَا ابْنَ كَيْسَانَ
اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَخَذَ طِينَةً مِنَ الْجَنَّةِ وَطِينَةً مِنَ النَّارِ فَخَلَطَهُمَا جَمِيعًا ثُمَّ نَزَعَ هٰذِهِ مِنْ هٰذِهِ
وَهٰذِهِ مِنْ هٰذِهِ فَمَا رَاَيْتَ مِنْ اُولٰئِكَ مِنَ الْاَمَانَةِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ السَّمْتِ فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ
الْجَنَّةِ وَهُمْ يَعُودُونَ اِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ وَمَا رَاَيْتَ مِنْ هٰؤُلَاءِ مِنْ قِلَّةِ الْاَمَانَةِ وَسُوءِ الْخُلُقِ وَالزَّعَارَةِ
فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ النَّارِ وَهُمْ يَعُودُونَ اِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ شرح عدم نهی امام ابن کيسان را از استعمال لفظ سمت در خالقان و تکرار امام آن استعمال را منافات ندارد با آنچه می آيد در حديث دوم باب چهارم از نهی امام ابن سنان را از اين استعمال زيرا که ابن کيسان در ميان عجم بزرگ شده و معذور است در اين استعمال پس مماشاة با او منافی با آنچه نيست بخلاف ابن سنان تعليل در هما هر دو جا مجازی است چنانچه بيان شد در شرح حديث اول و مقصود اين است که اگر بدخوئی مؤمن و خوشخوئی کافر نميبود خلط نميشد و بدخوئی مؤمن را از خلود در جهنم نميرساند و خوشخوئی کافر را نفع نميکند يعنی راوی گفت که پس امام گفت مر او را آيا ندانستی ای پسر کيسان که الله عز و جل گرفت ماده را از بهشت و ماده را از جهنم پس مخلوط کرد آنها را با هم بعد از آن جدا کرد ماده اول از دوم باعتبار اينکه از کافر مؤمن زاده شد و جدا کرد دوم را از اول باعتبار اينکه از مؤمن کافر زاده شد پس آنچه ديدی در آن جماعت مخالفان از امانت و خوشخوئی و خوش روشی پس سبب چيزيست که مجاور ايشان شد از ماده بهشت و ايشان بر ميگردند بسوی جهنم که مخلوق شده اند از آن و آنچه ديدی از اين موافقان از کمی امانت و بدخوئی و تندی پس سبب چيزيست که مجاور ايشان شد از ماده جهنم و ايشان بر ميگردند بسوی

بهشت

بهشت که مخلوق شده اند از آن ششم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ طِينَةِ الْاَنْبِيَاءِ قَالَ نَعَمْ
شرح گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را که آيا مؤمنان از ماده انبيا مخلوق شده اند گفت که آری هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا اَرَادَ اَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اَوَّلِ سَاعَةٍ مِنْ يَوْمِ
الْجُمُعَةِ فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَةً بَلَغَتْ قَبْضَتُهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَاَخَذَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ تُرْبَةً — السَّابِقَةِ
وَقَبَضَ قَبْضَةً اُخْرَى مِنَ الْاَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا اِلَى الْاَرْضِ السَّابِعَةِ الْقُصْوَى فَاَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَتَهُ — السَّابِقَةِ
فَاَمْسَكَ الْقَبْضَةَ الْاُولَى بِيَمِينِهِ وَالْقَبْضَةَ الْاُخْرَى بِشِمَالِهِ فَفَلَقَ الطِّينَ فِلْقَتَيْنِ فَذَرَا مِنَ الْاَرْضِ ذَرْوًا
وَمِنَ السَّمٰوَاتِ ذَرْوًا فَقَالَ لِلَّذِي بِيَمِينِهِ مِنْكَ الرُّسُلُ وَالْاَنْبِيَاءُ وَالْاَوْصِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ
وَالسُّعَدَاءُ وَمَنْ اُرِيدُ كَرَامَتَهُ فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ وَقَالَ لِلَّذِي بِشِمَالِهِ مِنْكَ الْجَبَّارُونَ وَالْمُشْرِكُونَ
وَالْكَافِرُونَ وَالطَّوَاغِيتُ وَمَنْ اُرِيدُ هَوَانَهُ وَشِقْوَتَهُ فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ ثُمَّ اِنَّ الطِّينَتَيْنِ
خُلِطَتَا جَمِيعًا — خُلِطَتَا شرح السابقه دو جا بقاف است و آن اول و دوم است و مراد سبق باعتبار وصول دست جبرئيل است چون در نوبت در ميان سما و ارض بوده سماء سابقه سماء قمر است السماء الدنيا عبارت است از سماء هشتم که مکان کواکب غير ثابت است پس مدخول الی در اينجا خارج است استعمال سماء دنيا در آن باعتبار اينست که دنيا مؤنث ادنی است بمعنی نزديکتر و آن چون بلندتر است از آسمانهای نه گانه پس نزديکتر است بالله تعالی که فوق کل شیء است و اين نوعی از مجاز است زيرا که او مکانی نيست موافق اليه يصعد الکلم الطيب و موافق تعرج الملائکة والروح اليه ترده از قبيل مجاز مشار و است مثل من قتل قتيلا و سابعه در آن و بعيض منقطات است و مدخول الی اينجا داخل است هفت طبقه بودن بعض ارض مانند آسمانهای هفت گانه مذکور است در سوره الطلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدير و ان الله قد احاط بکل شیء علما و بيان آن بعنوان اظهار احتمال اين است که سماء بمعنی مرتفع است و ارض بمعنی منخفض است صاحب قاموس در معانی سماء گفته که و سقف کل شیء و در معانی ارض گفته و کل ما سفل سبع سموات عبارت است از هفت قبه بر بالای يکديگر که بر بالای افق حقيقی کعبه است باعتبار اينکه دحو الارض از تحت کعبه شده و باعتبار اينکه بيت معمور در محاذی حقيقی کعبه است چنانچه می آيد در کتاب الصلوة در حديث اول باب النوادر که باب صدم است و اول آنها نصف مدار قمر است و دوم نصف مدار عطارد است و سيوم نصف مدار زهره است و چهارم نصف مدار شمس است و پنجم نصف مدار مريخ است و ششم نصف مدار مشتری است و هفتم نصف مدار زحل است و من الارض مثلهن تبعيضيه است و ارض عبارت است از هر چه پايين پای آدمی است تا منتهای مکان و مثلهن عبارت است از هفت عکس قبه که در مقابل هفت آسمان است و در تحت افق ارض حقيقی کعبه است و مراد ارض معنی مذکور است و اول آنها نصف مدار قمر است و بلندتر است از باقی آنها و دوم نصف مدار عطارد است سوم نصف مدار زهره است چهارم نصف مدار شمس است پنجم نصف مدار مريخ است و ششم نصف مدار مشتری است و هفتم نصف مدار زحل است و اين مبنی بر اين است که آسمانهای هفتگانه حرکت ندارد اصلا موافق آيت سوره النبا که و بنينا فوقکم سبعا شدادا اشعار باينکه شداد جمع شديد بمعنی شدوده باشد نظر

قراءت کسائی فجعلهم جذاذا بکسر جیم که جمع جذیذ بمعنی مجذوذ و مکسور است مراد پی حرکت باشد مانند بسته شده بریسمان و مانند آن
پس ستارگان هفتگانه در آنها حرکت میکنند بحرکتی که برصد و حساب معلوم کرده اند پس حرکت این ستارگان گاهی در سماست
وگاهی در ارض است مانند ماهی در آب و مرغ در هوا حرکت میکنند بفعل قادر مختار چنانچه گفته در سوره یس که وکل فی فلک یسبحون
و بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب هشتادم که باب الدعاء فی العشر الاواخر من شهر رمضان است و بنابر آنست
که بیت معمور در برابر کعبه است و حرکت میکنند و ملائکه در اطراف آنند یا در مواضع دیگر آن آسمانها بعبادت مشغول اند مراقبت میکنند
و در معراج رسول الله صلی الله علیه و آله از همان دریای سموات که بالا رفته پایین آمد چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که
باب صدم است و بنابر این حاجت نیست بافلاک جزئیه که فلاسفه دعوی کرده اند برای هفت ستاره سیاره و مع هذا مشکل شده بر ایشان
و محتاج بحل ما لا ینحل شده اند و این منافات ندارد با بودن آسمان هشتم برای باقی کواکب و حرکت آن از مشرق بسوی مغرب بحرکتی که یومیه
است و حرکت کواکب آن از مغرب بسوی مشرق تا منتقل شود از برجی ببرجی بفعل صانع عالم جل جلاله بهر نحو که گفتیم منافات ندارد با اینکه
این زمین که جبال اوتاد آنست نیز هفت طبقه باشد چنانچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث چهارم و حدیث نوزدهم باب منع الزکوة
که باب دوم است و در کتاب النکاح در حدیث ششم باب اللواط که باب صد و هشتاد و ششم است و صریح میشود در حدیث
دوم باب من اکمن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است و عدم حمل آیت سوره طلاق و این حدیث بر هفت طبقه بودن این زمین بنا
بر آنست که سیاق آیت دلالت میکند بر اینکه هفت طبقه بودن زمین معلوم مخاطبان شده بوده پیش از نزول این آیت و مشهور معروف
بوده و آن در این زمین جاری نیست زیرا که مشهور در کتب متکلمین و فلاسفه آنست که سه طبقه است و ظاهر سیاق این حدیث
و آیت آنست که مقادیر طبقات سما و طبقات ارض مساوی یکدیگر باشد زیرا که تساوی در محض عدد مناسب مقام بیان کمال قدرت
نیست و اعلم امر بمعنی قول کن است چنانچه گفته در سوره یس انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و ضمیر بینهن راجعست بسبع
سموات و مثلهن پس بینهن عبارتست از موضعی که آدمیان در آنجا میباشند و ملاحظه امر او میکنند و ایشانند مخاطبان در لتعلموا
و وجه استدلال در لتعلموا بیان شد در عنوان کتاب التوحید و آنجا میگوییم که کسی که نفوذ اراده او بعنوان کن فیکون باشد بری میباشد
از هر نقص پس قادر میباشد بر هر چیز و عالم میباشد بهر چیز زیرا که هر یک از عجز و جهل نقص است پس قادر است بر اینکه آسمانها را هفت کند و از جمله آنها
مثل آنها را کند و ستارگان در آنها شناکنند بی حاجت بافلاک جزئیه برای ضبط تقویم و حرکت این هفت ستاره و این دلیلیست بر بطلان
وجود نفوس فلکیه و عقول عشره ایضا و شارح جدید تجرید در فصل ثانی از مبحث جوهر گفته که وجوز البعض ان یکون الافلاک ثمانیه بسبب
الحرکة الیومیة الی مجموعها لا الی فلک خاص وذلک بان یتصل بالنفس بحرکتها قال صاحب التحفة لما سمعت من هذا البعض قلت فیجوز ان یکون
سبعة بان یکون الثوابت و دوایر البروج علی محدب فلک زحل و تتعلق نفس بجمیع السبعة تحرکها بالحرکة الاولی و اخری بالسابقة تحرکها
بالحرکة الاولی و لکن بشرط ان تفرض دوایر البروج متحرکة بالحرکة السریعة دون البطیئة لتنتقل الثوابت بها من برج الی برج کما هو الواقع
فلتتمس و انی علی الرکوع که منافی این احتمال می آید در کتاب الروضه در حدیث زینب العطاره کوسم که اعتماد ما بر کافیست که مصنفان در حفظ آن

کفته که بالاثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلم والسنن القائمة التی علیها العمل تا آنجو که کتاب الروضه جزو کافی نمی نماید چنانچه منقول است از شهید
ثانی شیخ زین الدین رحمه الله و شاید که از قبیل املای یا تصنیفی علیحده باشد از مصنف کافی که پیش از وصول او بسوی سواد و ناحیه مقدسه
واقع شده باشد و شاگردان الحاق آن بکافی کرده باشند و برای قیاس است حدیثی که صاحب مجمع البیان در تفسیر این آیت از عیاشی
نقل کرده و الله اعلم کلمه عبارت از جبرئیل است و تسمیه او بکلمه از قبیل تسمیه حامل است باسم محمول چه او حامل کلمات الهی است بسوی انبیا و رسل
و تعبیر از جبرئیل در اینجا باین اسم با وجود آنکه در سابق این نوع نشده برای اشعار باینست که کسی که حامل وحی است مستطیع نیست بر ضبط
اجزاء بلکه تفریق آنرا خواه ضمیر فتفلق راجع باله باشد است فتلقیس بکسر فا مفعول مطلق برای نوعست و اگر بفتح فا باشد برای عدد است
و برهم تقدیر عبارتست از فلق ما فی الیمین و فلق ما فی الشمال است فاذروفذرا بیانیه است ضمیر فذرا راجع باله است من درء الارض و درء من
السماء یعنی بعض و مفعولست و اشارتست باینکه آنچه در دو دست جبرئیل بوده بعض ارض و بعض سموات است و السعداء عبارتست از جمعی
که در اوایل غیر مؤمن باشند و آخر مؤمن شوند ذرواً مفعول مطلق برای نوعست و من اراد کرامته عبارتست از اطفال و مجانین و امثال ایشان
از مستضعفین است که در دنیا مؤمن نشده اند اصلا و در تکلیف روز قیامت اطاعت میکنند و الطواغیت عبارتست از مرتدینست
که مانند شیطان اظهار رد الرسل بحقیقت ایمان و کفر و ما را بکفر دعوت میکنند و من اراد هوانه عبارتست از مستضعفانست که در تکلیف
قیامت مخالفت کنند ثم برای تعجب است یا برای تراخی زمانست ان بکسر همزه و تشدید نون است نکته از جمع میان حدیث این باب
ظاهر میشود که از مدار کوکب همچنانکه آنچه بالای افق حقیقی کعبه است ماده بهشت و اهل بهشتست و آنچه در پایین افق حقیقی کعبه است
ماده جهنم و اهل جهنم است پس ظاهر میشود که هر که در نماز رو بکعبه کند رو بماده بهشت و اهل بهشت کرده و پشت بماده جهنم و اهل جهنم
کرده خواه بسیار دور باشد و خواه اندکی و همچنین است اگر منحرف شود اندکی از کعبه تا وقتی که انحراف بقدر نود درجه رسد و در وقت
انحراف نود درجه رو ببعض ماده جهنم و اهل جهنم و بعض ماده بهشت و اهل بهشت کرده و همچنین پشت ببعض آن دو ماده کرده و چون از
نود درجه بیشتر انحراف کند رو بماده جهنم و پشت بماده بهشت میکند و اینها مبنی بر اینست که تقاطع هر دو افق حقیقی باید که بنصف
می باشد و نصف افق حقیقی موضعی که آدمی در آن موضع رو بکعبه مثلا میکند در جانب وی او بالای نصف افق حقیقی کعبه است و در جانب
پشت او در پایین نصف افق حقیقی کعبه است مرتفع است در پیش او و بالای افق حقیقی آن موضع است و از این ظاهر میشود که در وجوب
توجه در نماز بسوی کعبه و حوالی آن و بطلان نمازی که ظاهر شود انحراف از کعبه در آن بقدر نود درجه یا بیشتر چنانچه می آید در کتاب الصلوة در
حدیث هشتم باب هشتم که باب وقت الصلوة فی یوم الغیم تا آنجاست و شاید که این نکته مستنبط شود از آیت سوره بقره و کذلک جعلناکم
امة وسطا تا قول او که قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره
و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب سیم که باب فی ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز و جل علی خلقه است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل چون خواست که آفرینند آدم علیه السلم را فرستاد جبرئیل علیه السلم را در اول ساعتی از روز
جمعه پس گرفت جبرئیل بدست راست خود یکمشت که رسید یکمشت او از آسمان سابع تا آسمان نزدیکتر و واگرفت از هر آسمانی خاکی یعنی

مسایل بسیاری از احادیث

پس بعضی آنچه در پایین افق حقیقی کعبه است

جسمی که منقلب بخاک شود و گرفت یکمشت دیگر از زمین سابع که بالاتر شش طبقه دیگر است تا زمین هفتم که دورتر است پس امر کرد الله
عز و جل کلمه خود جبرئیل را که محکم نگاه داشتن دو مشت خود تا قدرت الله تعالی بر آنچه میخواهد ظاهر شود پس محکم نگاه داشت
یکمشت اول را بدست راست خود و یکمشت دیگر را بدست چپ خود پس الله تعالی شکافت گل را که در دو دست جبرئیل بود دو نوع
شکافتن یکی متعلق بدست راست و دیگری متعلق بدست چپ باین روش شکافت که پراکنده کردی بعض طین زمین را که
در دست چپ بود پراکنده کردنی و بعض طین آسمانها را که در دست راست بود پراکنده کردنی یعنی نوعی از پراکنده
کردن که هنوز مخلوط بهم نشده بود پس الله تعالی گفت آنچه را که در دست راست جبرئیل بود که از تو مخلوق میشوند رسولان
و پیغمبران و اوصیا و نجابت را است گویان در دعوی ایمان و مؤمنان و اهل سعادت و هر که میخواهم گرامی بودن او را
پس ثابت لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت یعنی که جمیع اقسام بفعل آمد هر یکی در جای خود و گفت آنچه را که
در دست چپ جبرئیل بود که از تو مخلوق میشوند ائمه ضلالت که در مقابل رسل و انبیا و اوصیا اند و مشرکان که در مقابل
صدیقان اند و کافران که در مقابل مؤمنان اند و مرتدان که در مقابل سعداء اند و هر که میخواهم خواری او را و تعب او را پس
لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت با وجود این وجوب بدرستی که دو طینت که پراکنده شده بودند مخلوط بهم شدند
بهم اصل و ذلک قول الله عز و جل ان الله فالق الحب و النوی فالحب طینة المؤمنین التی القی الله
علیها محبته و النوی طینة الکافرین الذین نأوا عن کل خیر و انما سمی النوی من اجل انه نأی عن کل
خیر و تباعد عنه و قال الله عز و جل یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی فالحی المؤمن الذی یخرج
طینته من طینة الکافر و المیت الذی یخرج من الحی هو الکافر الذی یخرج من طینة المؤمن فالحی المؤمن
و المیت الکافر و ذلک قوله عز و جل او من کان میتا فاحییناه فکان موته اختلاط طینته
مع طینة الکافر و کان حیوته حین فرق الله عز و جل بینهما بکلمته کذلک یخرج الله عز و جل المؤ
من فی المیلاد من الظلمة بعد دخوله فیها الی النور و یخرج الکافر من النور الی الظلمة بعد دخوله
الی النور و ذلک قوله عز و جل لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین شرح مشار الیه ذلک مضمون فعلق
الطین فلقتین تا آنجاست موافقت نوی و نأی در معنی است و بنا بر اول معتل العین و اوی است و بنا بر دوم مهموز العین است
در اخراج حی از میت جمله فعلیه مذکور است و در اخراج میت از حی جمله اسمیه مذکور است برای اشعار باینکه اخراج حی از میت
نادر است نسبت باخراج میت از حی چه آن ظاهر و بغایت بسیار است چنانچه قابیل از آدم حاصل شد یعنی و آنچه گفتیم مضمون
قول الله عز و جل است در سوره انعام بدرستی که الله تعالی شکافنده محبوب و غیر محبوب است برای خلط اینها بهم بیان این آنکه محبوب
طینت مؤمنانست که انداخته الله تعالی بر آن محبت خود را و غیر محبوب طینت کافرانست که دور شده اند از هر خوبی و جز این نیست که غیر محبوب
نامیده شده نوی برای آنکه او دور شده از هر خوبی و بغایت دور شده از آن و الله عز و جل در سوره انعام برای بیان سابق کفر که بیان

این اکه بیرون می آورد زنده را از مرده و بیرون آورنده مرده از زنده است بیان این اکه زنده مومنی است که بیرون می آید طینت او
از طینت کافر و مرده که بیرون می آید از زنده آن کافر است که بیرون می آید از طینت مومن پس زنده عبارت از مومن است و مرده
عبارت از کافر است و آنچه گفتیم در تفسیر مرده و زنده مدلول قول الله عز و جل است در سوره انعام آیا نیز کسی که بود مرده پس زنده کردیم
او را بیان این اکه بود مردن او مخلوط شدن طینت او بطینت کافر و بود زندگی او وقتی که جدا کرد الله عز و جل میان آن دو بکلمه
امر او که جدا شو چنان بیرون میکند الله عز و جل مومن را در وقت زادن از تاریکی بعد از داخل شدن در ان بسوی روشنی
و بیرون میکند کافر را از روشنی مجاورت مومن بسوی تاریکی بعد از داخل شدن در ان روشنی و آن مضمون قول الله عز و جل است
در سوره یس تا از عذاب الهی بترساند کسی را که زنده بود بمجاورت و ثابت لازم شود قول الهی که منک الجبارون تا آخر باشد
بر کافران **باب دوم اصل باب آخر منه و فیه زیادة وقوع التکلیف الاول شرح** این بابی دیگر است از تتمه باب سابق و در آن
زیادتی بیان واقع شدن تکلیف اول است که بارواح تعلق گرفته پیش از تعلق بابدان و در این باب حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام لو علم الناس کیف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان ان الله عز و جل قبل ان یخلق
الخلق قال کن ماء عذبا اخلق منک جنتی و اهل طاعتی و کن ملحا اجاجا اخلق منک ناری و اهل
معصیتی ثم امرهما فامتزجا فمن ذلک صار یلد المومن الکافر و الکافر المومن ثم اخذ طینا من ادیم
الارض فعرکه عرکا شدیدا فاذا هم کالذر یدبون فقال لاصحاب الیمین الی الجنة بسلام و قال لاصحاب
الشمال الی النار و لا ابالی ثم امر نارا فاسعرت فقال لاصحاب الشمال ادخلوها فهابوها و قال
لاصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فقال کونی بردا و سلاما فکانت بردا و سلاما فقال اصحاب
الشمال یا رب اقلنا فقال قد اقلتکم فادخلوها فذهبوا فهابوها فثم ثبتت الطاعة و المعصیة
فلا یستطیع هولاء ان یکونوا من هولاء و لا هولاء من هولاء **شرح** الف لام الخلق برای عهد خارجی است
و خلق مصدر است و مراد خلق مکلفان است یا خلق بمعنی مخلوق است بمعنی مکلفان مراد باختلاف اختلاف در این است که کافر
استطاعت ایمان و مومن استطاعت کفر دارد یا نه و تفصیل این گذشت در باب سی و یکم کتاب التوحید و در اینجا میگوییم
که اصل استطاعت بمعنی وسعت و قدرت است و آن بر سه مرتبه است اولی و اوسط و اعلی و مراد اینجا اوسط است و میتواند بود
که مراد اعم از اوسط و اعلی باشد بیان این اکه مرتبه اول مناط تکلیف است چنانچه الله تعالی گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و گفته در سوره آل عمران و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا مرتبه دوم قدرتیست که تعلق گیرد بچیزی
که تعلق بخلاف آن چیز نگرفته باشد مشیت کسی که نمیشود مگر آنچه او خواسته باشد و مراد بمشیت اینجا واگذاشتن مکلف
است بآنچه معلوم است که اختیار میکند از طاعت و معصیت و مباح و مانند آنها اگر خذلانی یا توفیقی یا صارفی دیگر نباشد
با وجود قدرت بر خذلان و توفیق و صارف بحیثیتی که مکلف از قدرت بیرون نرود و این مرتبه حاصلست در مکلف

ثم
فاستعرت
فاستعرت

نسبت

نسبت بآنچه صادر میشود از او و غیر حاصلست نسبت بآنچه صادر نمیشود از او و چنانچه گفته در سوره کهف و کانوا لا یستطیعون سمعا
و گفته در سوره کهف لن تستطیع معی صبرا و قدریه میگویند در هر دو حاصلست مرتبه سیوم قدرت کسی است بر چیزی که در تحت مشیت
غیر الکس نباشد و این مرتبه در مکلف ممکن نیست مگر باعتقاد قدریه **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر دانستندی مردم
که چون شد ابتدای این خلق مکلفان اختلاف نمیکنند دو کس در نفی استطاعت مکلفان در آنچه از ایشان صادر نشده بدرستی
که الله عز و جل پیش از آفریدن این مکلفان بعض آب را گفت شو آب خوشگوار تا خلق کنم از تو بهشت خود را و اهل طاعت خود را
و بعض دیگر آب را گفت بشو شور تلخ تا خلق کنم از تو آتش جهنم خود را و اهل عصیان خود را بعد از آن فرا گرفت گلی از ظاهر زمین
با بمعنی که بعد از آنکه خلق آسمانها و زمینها کرد و آن آب مخلوط را در ظاهر زمین گلی کرد و آن گل خشک شد فرا گرفت آن گل خشک
شده را پس مالید آن را مالیدنی سخت تا متفرق شود بعدد ارواح مکلفان پس ناگاه ایشان مانند مورچگان کوچک شدند
میرفتند بر گلی برای بعضی بدست راست که علامت طاعت است و بعضی بدست چپ که علامت معصیت است پس الله تعالی گفت
اهل دست راست را شما بسوی بهشت میروید پی آزار من شما را بمعنی که با وجود قدرت من بر صرف شما از اختیار شما صرف
نمیکنم شما را پس طاعت شما بمشیت منست و گفت اصحاب دست چپ را شما بسوی جهنم میروید و باکی ندارم بمعنی که با وجود
قدرت من بر صرف شما از اختیار شما صرف نمیکنم شما را پس عصیان شما بمشیت منست بعد از آن برای تحقق مصداق مشیت
طاعت مطیعان و عصیان عاصیان امر کرد آتشی را پس افروخته شد پس گفت اصحاب دست چپ را داخل شوید آن را پس اباکردند از آن
و گفت اصحاب دست راست را داخل شوید آن را پس داخل شدند آن را پس گفت آتش را باش خنکی و سلامتی پس چون این را دیدند گفتند
اصحاب دست چپ ای صاحب کل اختیار ما فسخ کن معامله ما را پس گفت بتحقیق فسخ کردم معامله شما را پس این بار داخل شوید آتش را
پس رفتند که داخل شوند پس اباکردند از ان می آید در حدیث دوم باب چهارم که سه بار این تکلیف شد و در هر سه بار اهل راست
اطاعت کردند و اهل چپ عصیان کردند پس در اینجا ثابت لازم شد طاعت مطیعان بمشیت الهی و عصیان عاصیان بمشیت الهی پس
استطاعت ندارند این جماعت اهل عصیان که باشند از جمله جماعت مطیعان و نه این جماعت مطیعان که باشند از جمله جماعت عاصیان
دوم اصل عن زرارة ان رجلا سال ابا جعفر علیه السلام عن قوله جل و عز و اذ اخذ ربک من بنی آدم من
ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخر الآیة فقال و ابوه علیه السلام
یسمع حدثنی ابی ان الله عز و جل قبض قبضة من تراب التربة التی خلق منها آدم علیه السلام فصب
علیها الماء العذب الفرات ثم ترکها اربعین صباحا ثم صب علیها الماء المالح الاجاج فتر
کها اربعین صباحا فلما اختمرت الطینة اخذها فعرکها عرکا شدیدا فخرجوا کالذر من یمینه و شماله
و امرهم جمیعا ان یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیهم بردا و سلاما و ابی اصحاب الشمال
ان یدخلوها **شرح** زراره از اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام شمرده نشده و این منافات ندارد با اینکه علی بن الحسین را

رهگذر آن آب را پس مخلوط بهم شد پس باین از زنت
میرساند مومن کافر را و کافر مومن را بعد از زمان

ثم

من تراب التربة

دیده باشد اما روایتی از او نکرده باشد ومیتواند بود که بجای ان رجلا عن رجل باید وکاتبان سهوی کرده باشند تتمه آیت در سوره
اعراف چنین است شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل وکنا ذریة
من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون بیان این ایت می آید در شرح حدیث چهارم باب ششم ان الله عز وجل تا آخر
برای بیان معنی آیت نیست بلکه نقلی علیحده است که مناسب آیت است وشاید که معنی آیت را نیز گفته باشد
وراوی نقل نکرده باشد تراب خاک مطلق است ومراد اینجا مادهٔ ارواحست وتربه خاکیست که مادهٔ حیوانست
ومراد اینجا مجموع مادهٔ ارواح وماده ابدان است واضافه تراب بتربه از قبیل اضافه جزء بکل است خلق
منها آدم بتقدیر خلق منها آدم وذریته است ضمیر علیها راجع بقبضه است ضمیر یمینه وشماله راجع بالله
تعالی است وکنایت از جانب خیر وجانب شرست ومیتواند بود که راجع بآدم یا بتراب باشد یعنی روایتست از
زراره که مردی پرسید امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز وجل وعز در سورهٔ اعراف پس امام محمد باقر علیه السلام گفت
در حالی که پدرش امام زین العابدین میشنید که حکایت کرد مرا پدرم که الله عز وجل فرا گرفت یکمشت از خاک ماده که آفرید از ان
ماده آدم علیه السلم را پس ریخت بران یکمشت خاک آب شیرین خوشگوار را بعد ازان واگذاشت آنرا چهل روز بعد
ازان ریخت بران آب شور تلخ را پس واگذاشت آنرا چهل روز پس چون بکمال رسید آن گل فرا گرفت آنرا پس مالید آنرا
مالیدنی سخت که متفرق شود بعدد ارواح مکلفان پس بیرون آمدند ارواح مانند مورچگان کوچک از راست او
وچپ او وامر کرد ایشانرا بهمگی که داخل شوند در آتش پس داخل شدند اصحاب راست پس گردید آن آتش برایشان
خنکی وسلامتی وابا کردند اصحاب چپ از اینکه داخل آتش شوند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الله جل وعز لما اراد ان یخلق آدم علیه السلام ارسل الماء علی الطین ثم قبض قبضة
فعرکها ثم فرقها فرقتین بیده ثم ذراهم فاذا هم یدبون ثم رفع لهم نارا فامر اهل الشمال ثم
ان یدخلوها فذهبوا الیها فهابوها ولم یدخلوها ثم امر اهل الیمین ان یدخلوها فذهبوا
فدخلوها فامر الله عز وجل النار فکانت علیهم بردا وسلاما فلما رای ذلک اهل الشمال قالوا النار فکانت
ربنا اقلنا فاقالهم ثم قال لهم ادخلوها فذهبوا فقاموا علیها ولم یدخلوها فاعادهم
طینا وخلق منها آدم علیه السلم وقال ابو عبد الله علیه السلام فلن یستطیع هؤلاء ان یکونوا
من هؤلاء ولا هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء قال فیرون ان رسول الله صلی الله علیه وآله
اول من دخل تلک النار فلذلک قوله جل وعز قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
شرح ذراهم بذال با نقطه وراء بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است بمعنی احیاهم فیرون بصیغه مضارع
معلوم باب افعال وضمیر راجع بمخالفان بتقدیر استفهام انکاریست فلذلک نیز در تحت استفهام انکاریست واثبات

باستدلال باین آیت بر بطلان اجتهاد مخالفان بارزیش که مراد بولد درین آیت زیردستی است که حکم از پیش خود کند وبالادست حکم
او را بگذراند چنانکه پادشاه حکم فرزند عزیز خود را بگذراند ومراد فرزند حقیقی نیست چه اگر این کلام با جمعیت که تصدیق
رسالت نکرده اند پس اول عابدان بودن رسول را نیز قبول نمیکنند ومخالفان نمیتوانند که برای او برهان عقلی اثبات کنند
واگر جمعیت که تصدیق رسالت کرده اند کلام لغوست چه ایشان فرزند حقیقی برای الله تعالی قرار نمیدهند اصلا بلکه قائل بجواز
اجتهاد خود رائی میشوند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله جل وعز وقتی که خواست که آفریند آدم علیه السلم
واولاد او را آب ابر بر گل بعد ازان فرا گرفت یکمشت که مادهٔ ارواح مکلفانست پس مالید آنرا بعد ازان جدا کرد آنرا دو حصه بدست
خود دست او عبارت از دست جبرئیل است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب اول بعد ازان حیوة داد آن ارواح را پس ناگاه
ایشان حرکت میکردند باجمعی که بجانب راست وچپ میرفتند بعد ازان افروخت برای ایشان آتشی را پس امر کرد اهل جانب چپ را
که داخل آن شوند پس رفتند بسوی آن پس ابا کردند ازان وداخل آن نشدند بعد ازان امر کرد اهل جانب راست را که داخل آن شوند
پس رفتند پس داخل آن شدند پس امر کرد الله عز وجل آتش را پس شد برایشان خنکی وسلامتی پس چون دیدند آنرا اهل جانب چپ
گفتند ای صاحب کل اختیار ما فسخ کن معامله ما را پس فسخ کرد معامله ایشانرا بعد ازان گفت ایشانرا داخل آتش شوید پس رفتند
پس ایستادند بر آن آتش وداخل آن نشدند پس برگردانید همه ارواح را گل باجمعی که حیوة از ایشان برطرف کرد وآفرید از جمله
آن ارواح آدم را در بدن او وگفت امام جعفر صادق علیه السلم پس هرگز استطاعت نخواهند داشت که باشند اهل طاعت از جمله اهل
معصیت ونه آنکه باشند اهل معصیت از جمله اهل طاعت تحقیق این شده در شرح حدیث اول این باب امام جعفر صادق علیه السلم گفت آیا
مخالفان که بنای امامت ائمه ضلالت را بر جواز اجتهاد نهاده اند میدانند برهان عقلی که رسول الله صلی الله علیه وآله اول کسی است
که داخل آن آتش شد پس برای آن باشد قول الله تعالی در سورهٔ زخرف که بگو ای محمد اگر مدعی کل عالم را فرزند خوانده دام ونفی
خلایق میبود پس من اول مطیعانم در روز تکلیف اول میبایست آن فرزند خوانده من باشم وحال آنکه من حکم از روی ظن نمیتوانم
کرد رخصت نشده مرا مگر اتباع آنچه وحی شود بسوی من باب سیوم اصل باب اول منه شرح این بابی دیگر است از تتمه باب اول در
زیادتی اخذ میثاق ربوبیت رب العالمین از ارواح پیش از تعلق بابدان است ودر این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال ان الله تبارک وتعالی حیث خلق الخلق خلق ماء عذبا وماء مالحا اجاجا فامتزج الماءان فاخذ
طینا من ادیم الارض فعرکه عرکا شدیدا فقال لاصحاب الیمین وهم کالذر یدبون الی الجنة بسلام وقال
لاصحاب الشمال الی النار ولا ابالی ثم قال الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا أن تقولوا
عن هذا غافلین ثم اخذ المیثاق علی النبیین فقال الست بربکم وان هذا محمد رسولی وان هذا علی
امیر المؤمنین قالوا بلی فثبتت لهم النبوة واخذ المیثاق علی اولی العزم انی ربکم ومحمد رسولی
وعلی امیر المؤمنین واوصیاؤه من بعده ولاة امری وخزان علمی علیهم السلام وان المهدی

اَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِی وَاُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِی وَاَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ اَعْدَائِی وَاُعْبَدُ بِهِ طَوْعًا وَکَرْهًا قَالُوا اَقْرَرْنَا یَا رَبِّ
وَشَهِدْنَا وَلَمْ یَجْحَدْ آدَمُ وَلَمْ یُقِرَّ فَثَبَتَتِ الْعَزِیمَةُ لِهٰؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِی الْمَهْدِیِّ وَلَمْ یَکُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَی الْاِقْرَارِ
بِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلٰی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ اِنَّمَا هُوَ فَتَرَکَ ثُمَّ
اَمَرَ نَارًا فَاُجِّجَتْ فَقَالَ لِاَصْحَابِ الشِّمَالِ اُدْخُلُوهَا فَهَابُوهَا وَقَالَ لِاَصْحَابِ الْیَمِینِ اُدْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا
فَکَانَتْ عَلَیْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا فَقَالَ اَصْحَابُ الشِّمَالِ یَا رَبِّ اَقِلْنَا قَالَ قَدْ اَقَلْتُکُمْ اِذْهَبُوا فَادْخُلُوهَا
فَهَابُوهَا فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَةُ وَالْوِلَایَةُ وَالْمَعْصِیَةُ شرح قال الست بربکم اشعارات باینکه در سوره اعراف الست
بربکم بتقدیر قال الست بربکم است وجمله استینافی بیانی اشهدهم است وبیان این میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم
ان یقولوا انجا بصیغه غایب است ثم اخذ المیثاق علی النبیین اشارتست بتفسیر قول الله تعالی در سوره احزاب واذ اخذنا من
النبیین میثاقهم ودر سوره آل عمران واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه بنابر اینکه لتؤمنن به برای ایمان بنبوت رسول علیه السلام باشد ولتنصرنه برای اینکه او در
قبول امر او در وصی او باشد چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر این آیت روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام وان بکسر همزه و
تشدید نون در اول حالست از ضمیر الست ودر دوم عطف بر اول است امیر المؤمنین بمعنی نقل کننده غذای علم از شهر علم
برای مؤمنانست چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سوم باب صد و ششم واخذ المیثاق علی اولی العزم اشارتست
بتتمه آیت احزاب که ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم واخذنا منهم میثاقا غلیظا یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی وقتی که آفرید مخلوقین را آفرید آبی شیرین وآبی شور تلخ پس مخلوط شد
آن دو آب پس فرا گرفت گلی را که مخلوق شده بود از آن دو آب از روی زمین پس مالید آنرا مالیدنی سخت پس گفت
اصحاب جانب راست را برحالی که مجموع ایشان با وجود تساوی مقویات طاعت ومعصیت مانند مور چکان کوچک
حرکت میکردند بعضی بجانب راست وبعضی بجانب چپ که بسوی بهشت است راه شما بالی آزادی بامیعنی که من شما را مرف
از آن نمیکنم وگفت اصحاب جانب چپ را که بسوی جهنم است راه شما و باکی ندارم بامیعنی که من شما را مرفه از آن نمیکنم بعد
از آن گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند بلی گواهی دادیم این اشهاد منع است از اینکه گویند در روز قیامت
بدرستی که بودیم ما از این روبوبیت تو غافلان بعد از آن گرفت پیمان بر انبیاء بایزوش که گفت آیا نیستم صاحب کل
اختیار شما برحالی بدرستی که این محمد رسول منست وبدرستی که این علی نقل کننده علم از شهر علم برای مؤمنانست گفتند
بلی پس بسبب این اقرار ثابت لازم شد برای ایشان نبوت وگرفت پیمان غلیظ بر پنج رسول صاحب جبلکه محمد ونوح وابراهیم
وموسی وعیسی علیهم السلام اند که من صاحب کل اختیار شمام ومحمد رسول منست وعلی نقل علمست برای مؤمنان واوصیای
علی بعد از او والیان امارت منند وخزینه داران علم منند علیهم السلام واینکه مهدی باز خواست میکنم باو برای دین خودم

وظلم

وظلم میکنم باو دولت خود را وانتقام میکشم باو از دشمنان خود ومعبود میشوم بسبب او خواهی نخواهی گفتند اقرار
کردیم ای صاحب کل اختیار ما وگواهی دادیم ومنکر نشد آن میثاق غلیظ را آدم واقرار نکرد پس ثابت لازم شد همت
جد بودن برای این پنج کس در مهدی ونبود برای آدم جدیتی برای اقرار بمهدی چنانچه بدری اگر دشنود که فرزندی از فرزندان
بسیاری از فرزندان او را میکشد عکس ومسامل میشود وآن مضمون قول الله تعالی است در سوره طه وهر آینه بتحقیق گرفتیم پیمان
آدم پیش از این پس فراموش کرد ونیافتیم برای او جدی بیان این آیت شد در کتاب الحجة در حدیث بیست ودوم باب
صد وهفتم که بابی فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است وبیان وجهی برای تسمیه آن پنج رسول اولو العزم می آید در حدیث
دوم باب دوازدهم امام گفت جز این نیست که فراموش کرد باین معنی است که ترک کرد بعد از آن امر کرد آتشی را پس افروخته
شد پس گفت اصحاب جانب چپ را داخل این آتش شوید پس ابا کردند از دخول آن وگفت اصحاب جانب راست را که داخل
شوید آن آتش را پس داخل آن شدند پس بود بر ایشان خنکی وسلامتی پس گفتند اصحاب جانب چپ ای صاحب کل اختیار
ما فسخ کن معامله ما را گفت بتحقیق فسخ کردم معامله شما را بروید پس داخل شوید آن آتش را پس ابا کردند از دخول آن آتش پس
در آنجا ثابت لازم شد طاعت اهل طاعت وامامت ائمه هدی ومعصیت اهل معصیت دوم اهل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
یَقُولُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا اَخْرَجَ ذُرِّیَّةَ آدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِهِ لِیَاْخُذَ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ بِالرُّبُوبِیَّةِ
لَهُ وَبِالنُّبُوَّةِ لِکُلِّ نَبِیٍّ فَکَانَ اَوَّلُ مَنْ اَخَذَ لَهُ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ بِنُبُوَّتِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِآدَمَ اُنْظُرْ مَاذَا تَرٰی قَالَ فَنَظَرَ آدَمُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلٰی ذُرِّیَّتِهِ وَهُمْ
ذَرٌّ قَدْ مَلَؤُا السَّمَاءَ قَالَ آدَمُ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا رَبِّ مَا اَکْثَرَ ذُرِّیَّتِی وَلِاَمْرٍ مَا خَلَقْتَهُمْ فَمَا تُرِیدُ مِنْهُمْ
بِاَخْذِکَ الْمِیثَاقَ عَلَیْهِمْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا وَیُؤْمِنُونَ بِرُسُلِی وَیَتَّبِعُو
نَهُمْ شرح لما اخرج تا آخر اشارتست بآیت سوره اعراف که بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم فکان وثم قال
فنظر عطف بر اخرج است قال آدم جواب لما است پس زیاد کردن قال در قال فنظر از کلام راوی است وناخوشست
یعبدوننی بتقدیر آن واهمال آنست لا یشرکون تا آخر استیناف بیانی یعبدوننی یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی
که الله عز وجل وقتی که بیرون کرد فرزندان آدم را از صلب او تا بگیرد بر ایشان پیمان را بصاحب کل اختیار بودن برای خود وبنبوت
برای هر نبی زمانی پس بود اول کسی که گرفت برای او بر ایشان پیمان نبوت او محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن گفت
الله عز وجل آدم را نظر کن که چه می بینی امام گفت پس نظر کرد آدم علیه السلام بسوی فرزندان خود برحالی که ارواح ایشان مانند مورچکان
کوچک بودند بتحقیق پر کرده بودند روی هوا را گفت آدم علیه السلام ای صاحب کل اختیار من چه بسیارند فرزندان من وبرای
کاری عظیم خلق کردی ایشان را پس چه میخواهی از ایشان بگرفتن پیمان بر ایشان گفت الله عز وجل اینکه عبادت من کنند شریک
نکنند با من چیزی را در عبادت وپیروی حکم چنانچه گفته یا بنی آدم لا تعبدوا الشیطان وگروند برسولان من وتابع شوند ایشان را یعنی

کرتابع حکم یکدیگرا از روی ظن باشند نشوند و خود رایی نکنند اصل قال آدم فما لی اری بعض الذر اعظم من بعض
وبعضهم له نور کثیر وبعضهم له نور قلیل وبعضهم لیس له نور فقال الله عز وجل کذلک خلقتهم لابلوهم
فی کل حالاتهم قال آدم یا رب فتاذن لی فی الکلام فاتکلم قال الله عز وجل تکلم فان روحک من روحی و
طبیعتک خلاف کینونتی قال آدم یا رب فلو کنت خلقتهم علی مثال واحد وقدر واحد وطبیعة واحدة وجبلة
واحدة والوان واحدة واعمار واحدة وارزاق سواء لم یبغ بعضهم علی بعض ولم یکن بینهم تحاسد ولا
تباغض ولا اختلاف فی شیء من الاشیاء شرح فتاذن بتقدیر استفهامست و مقصود طلب اذن در کلامیست که
اگرچه اعتراض حقیقی نیست اما مانند اعتراضست و گفتن آن بی اذن موافق ادب نیست بقرینه اینکه کلامی فی الجمله پیش از این از
آدم صادر شده بی حاجت بطلب اذن فا در فان برای تعلیل تجویز کلامست زیرا که چون کسی مجبول باشد بر چیزی و نهی از آن نبود
نشده باشد معذورست در ارتکاب آن روح بضم را و سقط عبارتست از قوتی برای نفس ناطقه که گاه آنرا روح القدس
مینامند یا قوتی که آنرا روح الایمان مینامند و بیان این دو روح شده در کتاب الحجة در احادیث باب پنجاه و پنجم که باب فیه
ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلم است من بکسر میم برای تبعیض است اضافه در روحی برای تشریفست مثل طهر بیتی چنانچه
گذشت در کتاب التوحید در احادیث باب الروح که باب بیست و یکم است الطبیعة بفتح طاء بی نقط و کسر باء یک نقطه آنچه مقتضای
اجزاء و کیفیات بدن بشرست از چیزها مثل شتاب زدگی چنانچه گفته خلق الانسان من عجل و گفته و کان الانسان عجولا و مثل
انقباض از آنچه وجه حسن آن معلوم نباشد اگرچه اصل حسن معلوم باشد و بی تأمل حکم بغیر معلوم الکینونة بفتح کاف
و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم نون و سکون واو و نون و تاء مصدریه شدن و این مصدر کان ناقصه است بخلاف
آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است که لم یکن فیعرف کینونته
بفتح غیره زیرا که آن مصدر کان تامه است و بیان شد اضافه در کینونتی مانند اضافه در روحی برای تشریفست مراد شدن
موافق آداب پسندیده الله تعالی است مثل صابر شدن و قانع شدن و راضی شدن و مانند آنها از اخلاق جمیله
و افعال حسنه که تکلیف الهی تعلق بآنها میگیرد پس مقصود اینست که مقتضای جبلت انسان میل بخلاف آداب است
که تکلیف الهی تعلق میگیرد در مسائل تهذیب اخلاق و مانند آنها تا تکلیف خالی از معارضات وهمیه نباشد و مطیع
مستحق ثواب عالی شود یعنی گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس چیست مرا که می بینم بعض مورچگان را بزرگتر از بعضی
و بعض ایشانرا روشنی بسیارست و بعض ایشانرا روشنی کمست و بعض ایشانرا نیست روشنی اصلا پس گفت
الله جل و عز چنان آفریدم ایشانرا تا آزمایم با معنی که تکلیف کنم ایشانرا در هر یک از احوال ایشان گفت آدم ای صاحب
کل اختیار من پس آیا رخصت میدهی مرا سخن گویم گفت الله عز و جل سخن گو چه بدرستی که روح تو از جمله روحهایست که برگزیده
منست و طبیعت تو مخالف شدنیست که برگزیده منست گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس اگر می آفریدی ایشانرا

برشکلی

برشکلی که مشترک باشد و مقداری که مشترک باشد و کیفیتی که بر آن مخلوق شوند و مشترک باشد و رنگهایی که مشترک باشد
و عمرهایی که مشترک باشد و رزقهایی که برابر باشد زیاده طلبی نمیکرد بعض ایشان بر بعضی و نمی بود میان ایشان حسد
بعض بر بعضی و نه عداوت بعضی با بعضی و نه اختلاف در اعتقاد در چیزی از چیزها اصل قال الله جل وعز یا
آدم بروحی نطقت وبضعف طبیعتک تکلفت ما لا علم لک به وانا الخالق العلیم بعلمی
خالفت بین خلقهم وبمشیتی یمضی فیهم امری والی تدبیری وتقدیری صائرون لا تبدیل
لخلقی انما خلقت الجن والانس لیعبدون وخلقت الجنة لمن عبدنی واطاعنی منهم
واتبع رسلی ولا ابالی وخلقت النار لمن کفر بی وعصانی ولم یتبع رسلی ولا ابالی وخلقتک
وخلقت ذریتک من غیر فاقة بی الیک والیهم وانما خلقتک وخلقتهم لابلوک وابلوهم
ایکم احسن عملا فی دار الدنیا فی حیاتکم وقبل مماتکم ولذلک خلقت الدنیا والآخرة والحیوة
والموت والطاعة والمعصیة والجنة والنار وکذلک اردت فی تقدیری وتدبیری
شرح التکلیف بر خود بستن کسی چیزی را که در او نباشد مثل دعوی علم چیزی که معلوم نیست و مراد اینجا حکم بغیر معلوم است
زیرا که حکم بچیزی مانند دعوی علم بآن چیزست بنا بر احتمال قبح حکم از روی ظن و این مبنی بر اینست که حکم آدم باینکه اگر تفاوت
در احوال بنی آدم در عمر و رزق و مانند آنها نمی بود بغی و حسد و اختلاف برطرف میشد از میان ایشان حکم بغیر معلوم
و مبنی بر قیاسست و این جواب نیست انما خلقت الجن و الانس لیعبدون مضمون آیت سوره ذاریاتست که و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون و اشکالی در حصر در این آیت متوهم میشود و آن اینست که بعض جن و انس عبادت نمیکنند
اصلا بسبب کفر یا بسبب جنون یا بسبب موت قبل از بلوغ یا مانند اینها و عدم ترتب علت غایه بر فعل حکیم ممتنع است و جواب
این چهار وجه است اول که بمقتضای ظاهر این حدیث است اینکه مراد بجن و انس جمعیست از ایشان که قبل از ممات بحد تکلیف
رسیده باشند و لام تعلیل داخل باعث شده و باعث چیزی اعم از علت غاییه آنست نظیر تعلیلی که مفهومست از آیت سوره طه
فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی پس میتواند بود که بعض مکلفان عبادت نکنند و این منافی حکمت الله تعالی در خلق نباشد
و موافق اینست ظاهر حدیثی که ابن بابویه در کتاب توحید خود در باب السعادة و الشقاء روایت کرده در بیان معنی اعملوا فکل میسر
لما خلق له که عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم انه قال فی معناه ان الله عز و جل خلق الجن و الانس لیعبدوه و لم یخلقهم لیعصوه
و ذلک قوله عز و جل و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فیسر کلا لما خلق له فالویل لمن استحب العمی علی الهدی و ظاهر و لم یخلقهم لیعصوه
اینست که حصر در این آیت اضافی باشد و مراد مذمت غیر مؤمنان باشد بآنکه جرمی دارند در مخالفت رسول باختلاف و خودرایی چنانچه
گویا که برای آن مخلوق شده اند پس آیت مشتملست بر نوعی از تهدید برای جمعی که منتفع نشوند بذکری دوم اینکه بر تقدیری که مراد بجن
و انس اعم از مکلفین باشد و لام داخل علت غاییه شده باشد میگوییم که ضمیر جمع در لیعبدون افاده عموم نمیکند زیرا که مراد عبادت

بعض جن وانس است نظر بانچه گفته اند در آیت و نادته الملائکه که مراد بعض ملائکه است و آن جبرئیل است سیوم اینکه بر تقدیر افاده عموم ضمیر جمع میگوییم
که شاید که ضمیر جمع راجع بجن و انس نباشد بلکه راجع بمؤمنین باشد که در سابق مذکورند متصل باین و ذکر وان الذکری تنفع المؤمنین پس افاده این
میکند که خلق غیر مؤمنان بطفیل عبادت مؤمنانست و مناسب اینست آنچه می آید در تتمه این حدیث که و ینظر المؤمن الی الکافر فیحمدنی علی ما
هدیته فلذلک خلقتهم تا آخر چهارم اینکه بر تقدیر تسلیم جمیع آنچه ممنوع شد میگوییم که امتناع عدم ترتب غایة بر فعل حکیم در غایت بالذات
است و آن اینجا تکلیف بعبادتست پس عبادت غایت بالعرض است زیرا که مطلوب بغایت بالذات و تکلیف فی الجمله شامل
جمیع افراد جن و انس است بنابر روایاتی که دلالت میکند بر اینکه اطفال و مجانین و مانند ایشان در قیامت مکلف خواهند شد
چنانچه می آید در کتاب الجنائز در احادیث باب الاطفال که باب نود و چهارمست ذکر و قبل ما کم اشارتست باینکه مدار نجاة و عذاب
مکلفان دنیا بر آخر عمر است که متصل بموتست و این دلالت میکند بر اینکه مراد بنزدیک اینجا بالغان بحد تکلیف است در دنیا یعنی
گفت عز و جل ای آدم روح که آنرا برگزیدم تمنی کردی یا بمعنی که قدرت بر خشنودی در آنچه اراده نمایی بهم رسانی و تضعیف طبیعت
خود بستی بر جود چیزی که منت علی است آن و می آفرید کار رعایت و انا ام بعلم خود بیکایک کرده ام میان آفریدن ایشان و بخواهش
من روان میشود در ایشان تکلیف من و بسوی عاقبت بینی من و قرار داد من بر میگردند و تغییری نیست قرار داد مرا
و جز این نیست که آفریدم جن و انس را برای اینکه عبادت کنند مرا و آفریدم بهشت را برای کسی که عبادت کند مرا و آفریدم نار برای
کردمرا از جمله ایشان و تابع شد رسولان مرا در تکلیف اول ارواح با وجود تساوی با اشقیا در مقویات طاعت و معصیت و باکی
ندارم باین معنی که صرف ایشان از راه بهشت نمیکنم با وجود قدرت بران و آفریدم جهنم را برای کسی که منکر ربوبیت من شود و مخالفت
امر من کند و تابع نشود رسولان مرا در تکلیف اول ارواح با وجود تساوی با سعدا در مقویات طاعت و معصیت و باکی ندارم
باین معنی که صرف ایشان از راه جهنم نمیکنم با وجود قدرت بران و آفریدم ترا و آفریدم فرزندان عاقل بالغ ترا بی احتیاج من
بسوی تو و بسوی ایشان و جز این نیست که آفریدم ترا و آفریدم ایشانرا تا تکلیف کنم ترا و تکلیف کنم ایشانرا تا کدام شما بهترید
باعتبار عمل در سرای زندگی پست تر در ایام حیوة شما و پیش از مردن شما و برای این تکلیف آفریدم زندگی دنیا و زندگی آخرت را و
ملک را و مردن را و طاعت را و معصیت را و بهشت را و جهنم را و چنان اراده کردم در قرار داد خود و عاقبت بینی خود حاصل اینست
که خلق عالم برای تکلیف بعبادت شده و در علم و حکمت من امتیاز میان سعید و شقی و میان مراتب سعدا و مراتب اشقیا شده
و تغییر نمی یابد و همچنین مناسب هر یکی از سعدا و اشقیا معین شده و ذهن تو احاطه بآن نمیکند چنانچه گفته اصل و بعلمی
النافذ فیهم خالفت بین صورهم و اجسامهم و الوانهم و اعمارهم و ارزاقهم و طاعتهم و معصیتهم
فجعلت منهم الشقی و السعید و البصیر و الاعمی و القصیر و الطویل و الجمیل و الذمیم و العالم
و الجاهل و الغنی و الفقیر و المطیع و العاصی و الصحیح و السقیم و من به الزمانة و من لا عاهة
به فینظر الصحیح الی الذی به العاهة فیحمدنی علی عافیته و ینظر الذی به العاهة الی الصحیح فیدعونی

ویسالنی

ویسألنی ان اعافیه و یصبر علی بلائی فاثیبه جزیل عطائی و ینظر الغنی الی الفقیر
فیحمدنی و یشکرنی و ینظر الفقیر الی الغنی فیدعونی و یسألنی و ینظر المؤمن الی الکافر فیحمدنی
علی ما هدیته فلذلک خلقتهم لابلوهم فی السراء و الضراء و فیما اعافیهم و فیما
ابتلیهم و فیما اعطیهم و فیما امنعهم و انا الله الملک القادر ولی ان امضی جمیع
ما قدرت علی ما دبرت ولی ان اغیر من ذلک ما شئت الی ما شئت و اقدم من ذلک ما اخرت
و اؤخر ما قدمت من ذلک و انا الله الفعال لما ارید لا اسأل عما افعل و انا اسأل خلقی
عما هم فاعلون شرح لابلوهم تا آخر بدل لذلک خلقتهم است ما در فیما چهار جا مصدریه است یعنی و بعلم
من که فرو رفته در ایشان باین معنی که احاطه بجمیع مصالح و مفاسد در ایشان کرده یکایک اندا ختم میان اشکال ایشان
و بدنهای ایشان و رنگهای ایشان و عمرهای ایشان و روزیهای ایشان و فرمان برداری ایشان و نافرمان برداری ایشان
پس گردانیدم از جمله ایشان شقی و سعید را و بینا و کور را و کوتاه و دراز را و زیبا و زشت را و دانا و نادان را و بی نیاز
و نیازمند را و فرمان بردار و نافرمان بردار را و تندرست و بیمار را و کسی را که با او عیبی است و کسی را که با او عیبی نیست پس بسوی
مصالحی که من میدانم این مصلحت نیز هست که نظر میکند تندرست بسوی کسی که با او عیبی است پس حمد میکند مرا بر تندرستی
خود و نظر میکند کسی که با او عیبی است بسوی تندرست پس دعا میکند مرا و طلب میکند از من که تندرست کنم او را و صبر میکند
بر بلائی که بر او آوردم پس جزا میدهم او را عطای بزرگ خود و نظر میکند بی نیاز بسوی نیازمند پس حمد میکند مرا
و شکر میکند مرا و نظر میکند نیازمند بسوی بی نیاز پس دعا میکند مرا و طلب میکند از من و نظر میکند مومن بسوی کافر پس
حمد میکند مرا بر اینکه راه حق نمودم او را با وجود قدرت بر صارف از حق پس برای آن خلق کردم ایشانرا تا تکلیف کنم ایشانرا
در خوشحالی و بدحالی و در عافیت و در بلا و در دادن و در ندادن و من آن مستحق عبادت مشهورم که پادشاه توانا ام
و مرا توانائی هست که بگذرانم جمیع آنچه را که قرار دادم بران روش که عاقبت بینی کردم و مرا توانائی هست که تغییر دهم از جمله
آن آنچه را که خواهم بسوی آنچه خواهم و تقدیم کنم از جمله آن آنچه را که تاخیر کردم و تاخیر کنم آنچه را که تقدیم کردم از جمله آن باین معنی
که وجوب آن ترتیب وجوب سابق نظر بعلت تامه نیست تا مجبور باشم بلکه با وجود وجوب و صدق لا تبدیل لخلق قدرت بر
خلاف آن دارم و اینها با هم منافات ندارند و من آن مستحق عبادت مشهورم که بعنایت کننده ام آنچه را که اراده دارم
نمیشوم از سر آنچه میکنم در خلق عالم و تکلیف و اختلاف احوال مکلفان باین معنی که آن سوال که کردی مناسب حال تو نیست
و من میپرسم مکلفانرا از آنچه ایشان میکنند باین معنی که با وجود این اختلاف احوال حجت بر ایشان تمامست سیوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل خلق الخلق فخلق من احب مما احب و کان ما احب ان خلقه من
طینة الجنة و خلق من ابغض مما ابغض و کان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال

شئ ظ
فيهم النبيين ظ
فيدعوهم
دعاهم
دعاهم
فثما

فقلت واى شئ الظلال فقال الم تر الى ظلك فى الشمس شيئا وليس بشئ ثم بعث منهم النبيين
فدعوهم الى الاقرار بالله تعالى وهو قوله تعالى ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله ثم
دعوهم الى الاقرار بالنبيين فاقر بعضهم وانكر بعض ثم دعوهم الى ولايتنا
فاقر بها والله من احب وانكرها من ابغض وهو قوله تعالى وما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا
به من قبل ثم قال ابو جعفر عليه السلام كان التكذيب ثم شرح اين حديث باندك تغيرى گذشت در حديث
دوم باب صد وهشتم كتاب الحجة كه باب فيه نتف وجوامع من الرواية فى الولايات واكثر آنچه انجا بود بهتر بود واقل آنچه اينجا هست آ
بيان اكثر اينكه ظاهر اينست كه بجاى شيئا شئ باشد وبجاى منهم فيهم باشد وبجاى النبيين فدعوهم النبيين يدعوهم باشد وبجاى
ثم دعوهم در دو جا ثم دعاهم باشد بيان اقل اينكه بجاى من احب در اول ما احب خوب نيست وما موافق آنچه شرح ميكنيم مادر وكان ما احب
و در وكان ما ابغض مصدريات وعبارتست از مصدر احب در ما احب وابغض در ما ابغض ومقصود بيان دو چيزست اول
اينكه محبت وبغض الهى از صفات فعلست نه از صفات ذات موافق آنچه بيان شد در باب چهاردهم كتاب التوحيد دوم اينكه محبت وبغض
الهى داخل علت تامه طاعت ومعصيت بندگان نيست زيرا كه مراد با در ما احب آب خوشگوارست كه مذكور شد در حديث اول باب دوم
ومراد بطينة الجنة جزوى از آب بسيط متشابه الاجزاء است كه الله تعالى ميداند بعلم غيب خود كه آنچه از ان مخلوق شود بهشتى خواهد بود
براى حكمتى يا بهشتى باختيار خود خواهد بود خواه خوشگوار شود وخواه شور تلخ ومراد با در ما ابغض آب شور تلخ است ومراد بطينة
النار جزوى از آب بسيط متشابه الاجزاء است كه الله تعالى ميداند بعلم غيب خود كه آنچه از ان مخلوق شود جهنمى خواهد بود براى حكمتى
يا جهنمى باختيار خود خواهد بود خواه شور تلخ شود وخواه خوشگوار وليس بشئ مشتمل بر تناقض نيست چه مثل اين عبارت متعارفست
در جائى كه چيزى باشد اما چيز معتد به نباشد ومراد اينجا اينست كه حيوة وتكليف آن وقت باعث ثواب وعقاب نميشود ومانند افعال
نائم وباقى نميماند بلكه براى محض نمونه وحكايت حيوة وتكليف در ابدان است واز اين قبيلست كه وجود ذهنى را وجود ظلى ميناميدند
چه منشأ آثار ومبدأ احكام نيست وهو قوله تعالى ولئن سألتهم براى بيان معنى الاقرار بالله است ومقصود بيان وقوع آن اقرار
در دار دنيا نيست زيرا كه ضمير سألتهم راجع بمنكران ولايتست از جمله مقران برسالت بدليل اينكه بعض منكران رسالت دهريه اند
واقرار بخالق بودن الله تعالى نميكنند واورا فاعل موجب ميشمرند وما كانوا تا آخر نقل بالمعنى است چه در سوره اعراف چنين است
فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا من قبل يعنى روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت بدرستى كه الله عز وجل آفريد اين مخلوقى را بانيروشى كه آفريد
هر كرا كه دوست داشت از آنچه دوست داشت وبود دوست داشتن الله تعالى آنچه را كه دوست داشت اينكه آفريد آنرا از سرشت بهشت
وخلق كرد هر كرا كه دشمن داشت از آنچه دشمن داشت وبود دشمن داشتن او آنچه را كه دشمن داشت اينكه خلق كرد آنرا از سرشت جهنم
بعد از ان برانگيخت ايشانرا از زندگى وتكليفى كه سايهاى اين زندگى وتكليفست پس گفتم وچه چيزست سايهاى گفت آيا نگاه
نميكنى بسوى سايه خود در آفتاب كه چيزيست وچيزى نيست كه معتد به باشد يعنى كه آن زندگى وتكليف ارواح بى ابدان وطاعت

ومعصيت

طرف

ومعصيت ايشان حكايت اين زندگى وتكليف با ابدان واحوال ايشانست چنانچه سايه صورت چيزيست ومعتد به نيست او دير
ميشود وبملاقات نجاست نجس نميشود وبملاقات مطهر طاهر نميشود بعد از ان برانگيخت در ايشان دو راه ظاهر را چنانچه گفته در سوره
البلد وهديناه النجدين برحالى كه ميخواندند آن ايشانرا بسوى اقرار بالله تعالى وآن اقرار مذكورست در قول الله تعالى در سوره
زخرف وهر آينه اگر سؤال كنى منكران ولايت را از جمله منسوبان باسلام كه خلق كرد ايشانرا هر آينه ميگويند البته كه الله بعد از ان خواند
الله تعالى ايشانرا بسوى اقرار بانبياء هر كى براى زمانى پس اقرار كردند بعضى ايشان خواه محبوبه خواه مبغوضه ومنكر شدند بعضى كه مبغوض بودند
بعد از ان خواند الله تعالى ايشانرا بسوى امامت ما پس اقرار كرد بآن بخدا قسم كه الله تعالى دوست داشت اورا ومنكر شد هر كه الله تعالى دشمن داشت
اورا وآن انكار مذكورست در قول الله تعالى در سوره اعراف كه عاقبت ايشان اين نيست كه ايمان آورند بآنچه بدروغ داشتند آنرا پيش از اين
تكليف بعد از ان گفت امام محمد باقر عليه السلام بود قرار يافتن تكذيب در اينجا يعنى كه مراد بقبل وقت تكليف ارواح است پيش از ابدان باب
چهارم اصل بيان ان رسول الله صلى الله عليه وآله اول من اجاب واقر لله عز وجل بالربوبية شرح اين باب بيان اينست كه رسول الله صلى الله عليه وآله
اول كسيست كه در تكليف اول ارواح قبول كرد واقرار كرد براى الله تعالى بصاحب كل اختيار بودن وبهمه لازم آنست در اين باب سه حديث است
اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلام ان بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله باى شئ سبقت الا
نبياء وانت بعثت آخرهم وخاتمهم فقال انى كنت اول من آمن بربى واول من اجاب حيث اخذ الله ميثاق
النبيين واشهدهم على انفسهم الست بربكم فكنت انا اول نبى قال بلى فسبقتهم بالاقرار بالله عز وجل شرح
اين حديث گذشت در كتاب الحجة در حديث ششم مولد النبى ميثاق النبيين اشارتست بآيت سوره آل عمران وسوره احزاب كه مذكور
شد در حديث اول باب سيوم پس الست بربكم اقتصارست ومراد اقرار بميثاق انبيا وبميثاق اقرار اولوا العزم است كه بميثاق
غليظ است يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه بعضى قريش گفت رسول الله صلى الله عليه وآله را كه بچه چيز مقدم شدى در فضيلت بر جميع انبيا
وحال آنكه تو برانگيخته شدى برحالى كه آخر ايشانى وخاتم ايشانى پس گفت بدرستى كه من بودم اول كسى كه گرويد بصاحب كل اختيار من واول كسى
كه قبول كرد وقتى كه گرفت الله تعالى پيمان انبيا را وگواه گرفت ايشانرا بر خود شان كه گفت آيا نيستم صاحب كل اختيار شما تا آخر آنچه بيان
كرد پس اول نبى كه گفت بلى پس مقدم بر ايشان شدم بسبب اقرار بالله عز وجل وباقى بمانها دوم اصل عن عبد الله بن سنان
قال قلت لابى عبد الله عليه السلام جعلت فداك انى لارى بعض اصحابنا يعتريه النزق والحدة والطيش
فاغتم لذلك غما شديدا وارى من خالفنا فاراه حسن السمت قال لا تقل حسن السمت فان السمت سمت
الطريق ولكن قل حسن السيماء فان الله عز وجل يقول سيماهم فى وجوههم قال قلت فاراه حسن السيماء وله وقار فاغتم
لذلك شرح روايتست از عبد الله بن سنان گفت گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را قربانت شوم بدرستى كه من هر آينه مى بينم بعضى شيعه اماميه را
كه عارض او ميشود سبكى وتندى وسفاهت پس غمناك ميشوم براى آن غمى سخت ومى بينم مخالف را پس مى بينم اورا خوش راه گفت مگو خوش راه
چه راه راه اين دين ومذهبست وليكن بگو خوش صورت چه بدرستى كه الله عز وجل ميگويد در سوره فتح صورت خوبى ايشان در روهاى ايشان

هست راوی گفت پس می بینم او را خوش صورت و آرامیدگی هست پس غمناک میشوم برای آن **اصل** قَالَ لَا تَغْتَمَّ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ
أَصْحَابِكَ وَلِمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَا مَنْ خَالَفَكَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ
آدَمَ خَلَقَ تِلْكَ الطِّينَتَيْنِ ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فِرْقَتَيْنِ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي
فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَسْعَى وَقَالَ لِأَهْلِ الشِّمَالِ كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي فَكَانُوا خَلْقاً
بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَدْرُجُ **شرح** گفت غمناک مباش برای آنچه دیدی که سبکی یاران تو باشد و برای آنچه دیدی که خوبی ظاهر مخالف
تو باشد بسببی که الله تبارک و تعالی وقتی که اراده کرد که خلق کند آدم را خلق کرد مجموع طینت جنت و طینت جهنم را با هم بعد از آن
جدا کرد آنها را دو حصه پس گفت اصحاب جانب راست را که باشید ارواح باذن من پس شدند ارواح ماننده مورچگان کوچک
که راه میروند و گفت اهل جانب چپ را که باشید ارواح باذن من پس شدند ارواح مانند مورچگان که راه میروند **اصل** ثُمَّ رَفَعَ
لَهُمْ نَاراً فَقَالَ ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ اتَّبَعَهُ أُولُو الْعَزْمِ
مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي فَقَالُوا رَبَّنَا خَلَقْتَنَا
لِتُحْرِقَنَا فَعَصَوْا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ اخْرُجُوا بِإِذْنِي مِنَ النَّارِ فَخَرَجُوا لَمْ تُكَلِّمِ النَّارُ مِنْهُمْ كَلْماً
وَلَمْ تُؤَثِّرْ فِيهِمْ أَثَراً فَلَمَّا رَآهُمْ أَصْحَابُ الشِّمَالِ قَالُوا رَبَّنَا نَرَى أَصْحَابَنَا قَدْ سَلِمُوا فَأَقِلْنَا وَمُرْنَا بِالدُّخُولِ
قَالَ قَدْ أَقَلْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا فَلَمَّا دَنَوْا وَأَصَابَهُمُ الْوَهَجُ رَجَعُوا فَقَالُوا يَا رَبَّنَا لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى
الِاحْتِرَاقِ فَعَصَوْا فَأَمَرَهُمْ بِالدُّخُولِ ثَلَاثاً كُلَّ ذَلِكَ يَعْصُونَ وَيَرْجِعُونَ وَأَمَرَ أُولَئِكَ ثَلَاثاً
كُلَّ ذَلِكَ يُطِيعُونَ وَيَخْرُجُونَ فَقَالَ لَهُمْ كُونُوا طِيناً بِإِذْنِي فَخَلَقَ مِنْهُ آدَمَ قَالَ فَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ لَا يَكُونُ
مِنْ هَؤُلَاءِ وَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ وَمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَخُلُقِهِمْ فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ
لَطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَا مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَقَارِهِمْ فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ **شرح** بعد از آن افروخت برای ایشان آتشی پس گفت داخل آتش شوید باذن من پس بود اول کسی که داخل آن آتش شد محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن
تابع او شدند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی از جمله رسولان و اوصیای ایشان و تابعان ایشان بعد از آن گفت اصحاب جانب چپ را داخل آتش شوید باذن
من با یمعنی که امر کردم اما باذن من داخل نشوید و معنی اذن بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بیست و پنجم پس گفتند ای صاحب کل
اختیار ما خلق کردی ما را تا بسوزانی ما را پس عصیان کردند پس گفت اصحاب جانب راست را بیرون آیید باذن من از آتش پس بیرون آمدند بر حالی
که جراحت نکرده بود آتش از ایشان جراحتی و اثر نکرده بود در ایشان اثری پس چون دیدند ایشان را اصحاب جانب چپ گفتند ای صاحب کل
اختیار ما می بینیم هم جنسان خود را که بتحقیق سلامت ماندند پس فسخ معامله ما کن و امر کن ما را بدخول گفت بتحقیق فسخ کردم معامله شما را پس
داخل آتش شوید پس چون نزدیک شدند و دریافت ایشان را گرمی آتش برگشتند پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما صبر نیست ما را
بر سوختن شعله پس عصیان کردند پس امر کرد ایشان را بدخول آتش سه بار و در هر بار آن عصیان میکردند و برمیگشتند و امر کرد اصحاب

جانب راست را سه بار و در هر بار آن اطاعت میکردند بدخول و بیرون می آمدند پس الله تعالی گفت آن ارواح را باشید گل باذن من با یمعنی
که حیوة از ایشان برطرف شد پس آفرید از آن گل آدم را امام گفت پس هر که شد از اهل جانب راست نمیشود از اهل جانب چپ و عکس
و آنچه دیدی از سبکی یاران خود و خوهای ایشان که زشت است پس از چیزیست که برخورده ایشان را از آلودگی اصحاب جانب چپ باشد و آنچه
دیدی که خوبی ظاهر مخالفان شما و تمکین ایشان باشد پس از چیزیست که برخورده ایشان را از آلودگی اصحاب جانب راست باشد بیان این
این تعلیل شد در حدیث اول باب اول **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ وُلْدَ آدَمَ قَالَ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است **باب پنجم اصل باب كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذَرٌّ**
شرح این باب بیان اینست که ارواح چون جواب دادند و حال آنکه ایشان ماننده مورچهای کوچک بودند و درین باب یک حدیث است
اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذَرٌّ قَالَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون جواب گفتند و حال آنکه ایشان مانند مورچگان بودند در وقتی که ارواح بی ابدان بودند گفت
کرد در ایشان عقل بقدری که اگر سوال کند ایشان را جواب دهند او را مراد امام روز پیمان بر ارواح است مخفی نماند که حکایت مورچه و سلیمان
که در سوره نمل مذکور است رفع استبعاد از این میکند **باب ششم اصل باب فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ شرح** الفطر بفتح فا و سکون طا و منقوطه و را
مصدر باب نصر و ضرب ابتدای احداث چیزی و الفطره بکسر فا نوعی از ابتدای احداث و حالتی که چیزی در ابتدای حدوث بر آن حالت است و اول
مناسب تر است در عنوان این باب و دوم مناسب تر است در احادیث این مراد بتوحید ایجاد دانستن یگانگی الله تعالی است خواه عمل آن
شود و خواه نه **یعنی** این باب بیان ابتدای احداث مخلوقین بر یگانه دانستن ایشان الله تعالی را در ربوبیت است در این باب پنج حدیث است
اول اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ
التَّوْحِيدُ **شرح** در سوره روم چنین است فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ پس بدار آنکه
بی روی رای بی علم بغایت مذموم است راست و ادا روی دل خود را برای دین اسلام بر حالی که خالص باشی بسبب حالتی ابتدائی از جانب
الله تعالی که ابتدای احداث کرده مردم را بر آن در وقت میثاق تغییری نیست تقدیر را که الله تعالی کرده در وقت میثاق بر ارواح بی ابدان
با یمعنی که آن از قبیل نمونه است پس با ابدان نیز بر همان علم بربوبیت رب العالمین مخلوق میشود مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که فطرت
منصوب است بر مفعول له مثل قعدت عن الحرب جبناً و عامل آن حنیفاً است و بعضی گفته اند منصوب است بفعل محذوف و مفعول به است
بتقدیر اتبع فطرة و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم که چه معنی دارد
فطرة الله التی فطر الناس علیها گفت که فطرت علم بوحدانیت الله تعالی در حاکم بودن است **دوم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِ
سْلَامُ فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَفِيهِمُ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ **شرح**

مراد باسلام و توحید اینجا یک معنی است و آن علم و اقرار بوحدانیت است خواه عمل آن شود و خواه نه بتوبیه و فیهم المؤمن والکافر و ابین
اشارت است بآیت سوره تغابن هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث چهارم باب صد و هفتم
که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است اینکه در آنوقت علامت ایمان بولایت و کفر بولایت بوده یعنی روایت است از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره روم بسبب فطرة الله تعالی که ابتدای خلق
کرده مردمان را بر آن چیست آن فطره گفت که آن یکانه دانستن الله تعالی است در حکمت و الوهیت ابتدای خلق کرد مردمان را الله تعالی وقتی
که گرفت پیمان ایشان را بر یکانه دانستن گفت که آیا نیستم صاحب کل اختیار شما و در ایشان در آنوقت مؤمن و کافر بود سیوم صحیح
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِیعاً
عَلَى التَّوْحِیدِ شرح مضمون این موافق حدیث اول است چهارم مجهول عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ
قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ قَالَ الْحَنِیفِیَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ
لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ شرح در سوره حج چنین است فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء
لله غیر مشرکین به و من در من الاوثان ابتدائیه است و توضیح این آیه در کتاب الحج در شرح حدیث پنجم باب المحرم یصیب الصید فی الحرم که باب
صد و چهاردهم است تأنیث حنیفیه باعتبار امتیت که موصوف آن ملت است منسوب الیه است که خالص باشد برای الله تعالی و من
در من الفطرة برای سببیت است و اشارت است بآنچه در حدیث اول مذکور شد که فطره در سوره روم مفعول له است لا تبدیل برای توضیح
سبب شدن است مراد بمعرفت علم است یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم او را از قول الله عز و جل
در سوره حج حنفاء لله غیر مشرکین به امام گفت که ملت کسی که حنیف باشد بسبب فطرتی است که ابتدای خلق کرد الله تعالی مردمان را
بر آن تغییری نیست تقدیر الله تعالی را که در وقت میثاق کرده چنانچه در سوره روم است باز امام گفت در بیان آیت دوم
که الله تعالی ابتدای خلق کرد در وقت میثاق مردمان را بر علم بربوبیت الله تعالی اصل قَالَ زُرَارَةُ وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَى
الْآیَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ فَخَرَجُوا کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَلَوْ لَا
ذَلِکَ لَمْ یَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ شرح الآیه منصوب و مفعول فعل محذوف است بتقدیر اتل الآیه و مانند آن تتمه آیت
اینست شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا
بما فعل المبطلون قراءت عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر ذریتهم بصیغه مفرد و فتح تاء است و قراءت نافع و ابو عمرو و ابن
عامر ذریاتهم بصیغه جمع و کسر تاء است قراءت عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر و نافع و ابن عامر تقولوا بصیغه خطاب است و قراءت
ابو عمرو بصیغه غیبت است در این آیت چند احتمال است از جمله که مطابق اینحدیث است اینست که از مفعول اذکر مقدر است و من در اول
صلة اخذ است و دوم برای سببیت است و ظهور مصدر باب منع است بمعنی خروج مطاوع برای و در مبوب گفته که اصل الظهور خلاف

الله اعلم

الخفاء

الخفاء وقد یعبر به عن الخروج والبروز لانه یردف ذلک پس ظهورهم بمعنی خروج بنی آدم از ظهر آدم است و قول امام که اخرج من ظهر آدم تا آخر
تفسیر من ظهورهم است و از این تقریر ظاهر میشود که مراد باخذ ذریت بنی آدم پراکنده کردن ارواح ایشان است بروشی که اتصال و ربط
میان ایشان بر طرف شود و علاقه پدر و فرزندی میان ایشان آشکار نباشد و ظاهر شود که ارواح جزو یکدیگر نیستند پس توهم این نشود که شرک
یکی در عالم ابدان مستلزم شرک دیگری باشد و باین پراکنده کردن اشاره شده در حدیث دوم باب سوم که فقد طلوا السماء و فایده اشهاد در آنوقت
دو چیز است اول تخلیق ارواح بمعنی مستعد کردن ایشان برای معرفت رب در عالم ابدان چنانچه می آید در کتاب العقیقه در تفسیر آیت مخ
مخلقة وغیر مخلقة در حدیث اول باب بدو خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است و باین اشارت کرد امام علیه السلام که گفت
که و لولا ذلک لم یعرف احد ربه و این منافات ندارد با نسیان آن در عالم ابدان نظیر نسیان اخذ میثاق که در رحم مادر میشود و بعد از خروج
از رحم چنانچه می آید در کتاب العقیقه در حدیث سیوم باب مذکور که فزجره زجرة فیخرج و قد نسی المیثاق دوم اتمام حجت بر مشرکان بعد از تعلق
ارواح ایشان بابدان زیرا که از آن معلوم میشود که اگر ارواح پیروی هوا و هوس و اغراض دنیویه که در عالم ابدان هست نکنند مشرک
نمیشوند پس شرک ایشان از قبیل مکابره است مانند آنچه گذشت در کتاب التوحید در احادیث باب انه تعالی لا یعرف الا به که باب سوم است
بربکم بتقدیر قال الست بربکم است و جمله الست بربکم قالوا بلی استیناف بیانی اشهدهم علی انفسهم است ان تقولوا بتقدیر من ان تقولوا است
و ظرف متعلق بمنع مفهوم از اخذ و اشهاد است ضمیر تقولوا هر دو جا عبارت از جمیع بالغان مکلفان است یا عبارت است از کلهای از جمله ایشان
و حاصل هر دو یکیست یعنی گفت زراره که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره اعراف که یاد کن وقتی را که جدا کرد
صاحب کل اختیار تو از اولاد آدم بسبب بیرون آمدن آن اولاد آدم از ظهر آدم فرزندان ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر وجود شان بالای
روش گواه گرفت که گفت بزبان حال یا قال که آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند که بلی گواهی دادیم این اخذ و اشهاد منع از این است که گویند
در روز قیامت که بودیم از این صاحب کل اختیار بودن تو غافلان یا گویید که جز این نیست که مشرک شدند پدران ما پیش از تولد ما و بودیم فرزندان
بعد از ترک پدران و بر آن بر آمدیم تا بالغ شدیم و مجبور بودیم آیا پس جهنمی میکنی ما را با آنچه کردند جمعی که باطل کردند ما را امام علیه السلام در تفسیر آیت
گفت که بیرون آورد از پشت آدم فرزندان او را که تا روز قیامت بهم میرسند باین روش که بیرون آمدند مانند مورچگان کوچک پس شناسانید
خود را بایشان و ایشان را بر وجود خود و اگر نمیبود آن شناسانیدن و دانا کردن در عالم نمونه نمی شناخت هیچیک پروردگار خود را در عالم ابدان فصل
از کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب غرر و درر مفهوم میشود که از این تقریر که کردیم غافل شده و امثال این حدیث را موضوع شمرده چه مضمون
ابطال کرده بدلیل لفظی و دلیل عقلی و این عبارت اوست و قد ظن بعض من لا بصیرة له و لا فطنة عنده ان تأویل هذه الآیة ان الله استخرج
من ظهر آدم علیه السلام جمیع ذریته وهم فی خلق الذر فقررهم بمعرفته و اشهدهم علی انفسهم و هذا التأویل مع ان العقل یبطله و یحیله مما یشهد ظاهر
القرآن بخلافه لان الله تعالی قال و اذ اخذ ربک من بنی آدم و لم یقل من آدم و قال من ظهورهم و لم یقل من ظهره و قال ذریتهم و لم یقل ذریته
ثم اخبر تعالی انه فعل ذلک لئلا یقولوا انهم کانوا عن ذلک غافلین او یعتذروا بشرک آبائهم و انهم نشؤوا علی دینهم و سنتهم و هذا یقتضی ان
الآیة لم تتناول ولد آدم لصلبه و انها انما تناولت من کان له آباء مشرکون و هذا یدل علی اختصاصها ببعض ذریة ولد آدم فهذه شهادة

از بنی آدم

الظاهر بطلان تأويلهم فانما شهادة العقل من حيث لا تخلو هذه الذرية التى استخرجت من ظهر آدم عليه السلم فخوطبت وقررت من ان تكون كاملة العقول مستوفية لشروط التكليف ولا يكون كاملة العقول ولا مستوفية لشروط التكليف فان كانت بالصفة الاولى وجب ان يذكر هولاء بعد خلقهم وانشائهم واكمال عقولهم ما كانوا عليه فى تلك الحال وما قرروا به واستشهدوا عليه لان العاقل لا ينسى ما جرى هذا المجرى وان بعد العهد وطال الزمان ولهذا لا يجوز ان يتصرف احدنا فى بلد من البلدان وهو عاقل كامل فينسى مع بعد العهد جميع تصرفه المتقدم وسائر احواله وليس ايضا لتخلل الموت بين الحالين تأثير لانه لو كان تخلل الموت يزيل الذكر لكان تخلل النوم والسكر والجنون والاغماء بين احوال العقلاء يزيل ذكرهم لما مضى من احوالهم لان سائر ما عددناه مما ينفى العلوم يجرى مجرى الموت فى هذا الباب وليس لهم ان يقولوا اذا جاز فى العاقل الكامل ان ينسى ما كان عليه من احوال الطفولية جاز ما ذكرناه وذلك انا انما اوجبنا ذكر العقلاء لما ادعوه اذا كملت عقولهم من حيث جرى عليهم وهم كامل العقل ولو كانوا بصفة الاطفال فى تلك الحال لم توجب عليهم ما اوجبناه على ان تجويز النسيان عليهم ينقض الغرض فى الاية وذلك ان الله تعالى اخبر بانه انما قررهم واشهدهم لئلا يدعوا يوم القيمة الغفلة عن ذلك وسقوط الحجة عنهم فيه فاذا جاز نسيانهم له عاد الامر الى سقوط الحجة وزوالها وان كانوا على الصفة الثانية من فقد العقل وشرائط التكليف قبح خطابهم وتقريرهم واشهادهم وصار ذلك عبثا قبيحا يتعالى الله عنه فان قيل قد ابطلتم تأويل مخالفيكم فما تأويلها الصحيح عندكم قلنا فى الآية وجهان احدهما ان يكون تعالى انما عنى بها جماعة من ذرية بنى آدم خلقهم وبلغهم واكمل عقولهم وقررهم على السن رسله عليهم السلم بمعرفته وما يجب من طاعته فاقروا بذلك واشهدهم على انفسهم به لئلا يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين او يعتذروا بشرك آبائهم وانما اتى من اشتبه عليه تأويل الاية من حيث ظن ان اسم الذرية لا يقع الا على من لم يكن كاملا عاقلا وليس الامر كما ظن لانا نسمى جميع البشر بانهم ذرية آدم وان دخل فيهم العقلاء الكاملون وقد قال الله تعالى ربنا وادخلهم جنات عدن التى وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم ولفظ الصلح لا يطلق الا على من كان كاملا عاقلا فان استبعدوا تأويلنا وحملنا الآية على البالغين المكلفين فهذا جوابهم والجواب الثانى انه تعالى لما خلقهم وركبهم تركيبا يدل على معرفته ويشهد بقدرته ووجوب عبادته واراهم العبر والآيات والدلائل فى غيرهم وفى انفسهم كان بمنزلة المشهد لهم على انفسهم وكانوا فى مشاهدة ذلك ومعرفته وظهوره فيهم على الوجه الذى اراده الله تعالى وتعذر امتناعهم منه وانفكاكهم من دلالته بمنزلة المقر المعترف وان لم يكن هناك اشهاد ولا اعتراف على الحقيقة ويجرى ذلك مجرى قوله تعالى ثم استوى الى السماء وهى دخان فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين ولم يكن منه تعالى قول على الحقيقة ولا منهما جواب ومثله قوله تعالى شاهدين على انفسهم بالكفر ونحن نعلم ان الكفار لم يعترفوا بالكفر بالسنتهم وانما ذلك لما ظهر منهم ظهورا لا يتمكنون من دفعه كانوا بمنزلة المعترفين به ومثل هذا قولهم جوارحى تشهد بنعمتك وحالى معترفة باحسانك وما روى عن بعض الحكماء من قوله سل الارض من شق انهارك وغرس اشجارك وجنى ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتبارا وهذا باب كبير ولنظائر كثيرة فى النظم والنثر يغنى عن ذكر جميعها القدر الذى ذكرناه منه **سهل**

وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِاَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَلَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ **شرح** و امام محمد باقر عليه السلم گفت که گفت رسول

صلى الله عليه وآله که هر زاده زاده میشود بر فطرة یعنی بر اینکه بشناخت روز میثاق بر ارواح بآنکه الله عز وجل خالق اوست چنانست قول الله تعالى در سوره لقمان و زمر که اگر بپرسی ایشان را که آیا که خلق کرد آسمانها و زمین را هر آینه میگویند الله که الله مخفی نماند که این مانند آیت سوره زخرفست که گذشت در حدیث سوم باب سوم پس کذلک قوله برای بیان نظیر است نه برای بیان شاهد و مثال **چهارم اصل**

عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي قَوْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ **شرح** مضمون این موافق حدیث اولست **باب هفتم اصل باب كون المؤمن فى صلب الكافر شرح** این باب بیان چگونگی بودن مؤمن در پشت کافرست و در این باب دو حدیث است **اول اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ اِنَّ نُطْفَةَ الْمُؤْمِنِ لَتَكُونُ فِي صُلْبِ الْمُشْرِكِ فَلَا يُصِيبُهُ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ حَتَّى اِذَا صَارَ فِي رَحِمِ الْمُشْرِكَةِ لَمْ يُصِبْهُ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ حَتَّى تَضَعَهُ فَاِذَا وَضَعَتْهُ لَمْ يُصِبْهُ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ حَتَّى يَجْرِيَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ **شرح** گفت امام جعفر صادق عليه السلم که بدرستی که نطفه مؤمن هر آینه میباشد در پشت مشرک پس برنمیخورد او را از بلای شرک او چیزی تا چون گردید در رحم مادر مشرکه برنمیخورد او را از بلای شرک او چیزی تا میزاید او را پس وقتی که زاید او را برنمیخورد او را بسبب شیر دادن چیزی از بلای شرک تا وقتی که جاری میشود بر او قلم تقدیر الهی که مؤمن میشود یا مراد وجوب تسلیم تکلیف است **دوم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اِنِّي قَدْ اَشْفَقْتُ مِنْ دَعْوَةِ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ عَلَى يَقْطِينٍ وَمَا وَلَدَ فَقَالَ يَا اَبَا الْحَسَنِ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُ فِي صُلْبِ الْكَافِرِ بِمَنْزِلَةِ الْحَصَاةِ فِي اللَّبِنَةِ يَجِيءُ الْمَطَرُ فَيَغْسِلُ اللَّبِنَةَ وَلَا يَضُرُّ الْحَصَاةَ شَيْئًا **شرح** یقطین از هواخواهان خلفای عباسیه بوده چنانچه در حدیث ششم باب هشتاد و دوم که باب كراهية التوقيت است واو در وما ولد حالیست و ما نفیست و لد بصیغه ماضی معلوم باب ضربست و ضمیر مستتر راجع بیقطین است **یعنی** روایت است از علی بن یقطین که کنیت او ابو الحسن است باعتبار پسرش حسن بن علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلم گفت گفتم امام علیه السلم را بدرستی که من ترسناکم از نفرین امام جعفر صادق علیه السلم بر پدرم یقطین بر حالی که نزاییده بود با همین که هنوز من در پشت او بودم پس گفت ای ابو الحسن نیست حقیقت حال آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که مؤمن در پشت کافر مانند سنگریزه در خشت است می آید باران و پراکنده میکند خشت را و ضرر نمیرساند سنگریزه را اصلا **باب هشتم اصل باب اذا اراد الله ان يخلق المؤمن شرح** این باب بیان وقتی است که اراده کند الله تعالى که آفریند مؤمن را و در این باب یک حدیث است **اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ اِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً تُسَمَّى الْمُزْنَ فَاِذَا اَرَادَ اللهُ اَنْ يَخْلُقَ الْمُؤْمِنَ اَقْطَرَ مِنْهَا قَطْرَةً فَلَا تُصِيبُ بَقْلَةً وَلَا ثَمَرَةً اَكَلَ مِنْهَا مُؤْمِنٌ اَوْ كَافِرٌ اِلَّا اَخْرَجَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صُلْبِهِ مُؤْمِنًا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که در بهشت هر آینه درختی است که نام آن مزن بضم میم و سکون زای با نقطه و نون است پس چون اراده کند الله تعالى که آفریند مؤمنی را میچکاند از آن درخت یک قطره پس برنخورد گیاهی را و نه میوه [illegible]

عن ابی

که خورد از آن مؤمنی یا کافری که اگر بیرون می‌آورد الله عز و جل از نیت او مؤمنی را باب نهم اصل باب ان الصبغة هی الاسلام شرح
این باب بیان آنست که صبغه که در سوره بقره است آنست اسلام حقیقی در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل صبغة الله و من احسن من الله صبغة
قال الاسلام و قال فی قوله عز و جل فقد استمسک بالعروة الوثقی قال هی الایمان بالله وحده
لا شریک له شرح فی قوله متعلق است به قال الاسلام الصبغة آنچه آن رنگ کنند جز را برای اینکه نشان برگزیدگی آن جز باشد
چنانچه کسی هر گاه خواهد که بعض گله گوسفند را از خود داری نماید رنگی و نشانی بر آن بعض میگذارد تا آن معلوم شود که آن بعض برگزیده
اوست و مراد اینجا نشان برگزیدگی الله تعالی است که بر بعض مردم هست و آن قبول نهی الله تعالی از اختلاف از روی ظن است که در محکمات
جمع کتب او هست و صبغة الله تقدیر قل صبغة الله است و نصب صبغه باغوا است و این جمله استیناف بیانی فسیکفیکهم الله است
که در سابق این آیت است و این اشارتست باینکه کفایت یعنی غالب کردن برهان واضح است چنانچه مفصل شد در کتاب الحجة در
شرح حدیث پنجاه و سیوم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است پس الاسلام تقدیر هی الاسلام
است چنانچه در دو حدیث آینده است و مراد تفسیر لفظ صبغه نیست بلکه مراد اینست که هر گاه آن صبغه را اندازد اسلام حقیقی ندارد
اگر چه در ظاهر از اهل اسلام شمرده شود بنا بر اینکه اسلام یعنی واگذاشتن حکم مسائل مشکله برای رب العالمین است چنانچه گفته در
سوره البقرة اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین ضمیر قال راجع با امام است و مراد بایمان اینجا گرویدنست ضمیر و قال راجع براوست
فی قوله متعلق است به قال هی یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول الله عز و جل در سوره بقره بگو که در
باشید نشان برگزیدگی الله تعالی را و کیست بهتر از الله تعالی باعتبار نشان برگزیدگی امام گفت که آن نشانست اسلام حقیقی با نیمعنی که بی
آن نشان اسلام حقیقی نمی‌باشد و راوی گفت که در قول او عز و جل در سوره بقره و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک الخ که
تبرا کند از شیطان صفت مثل ائمه ضلالت و سایر پیروان ظن و گرود بالله تعالی پس بتحقیق مستحکم چسپیده است و نجات
از جهنم امام گفت آن دست آویز است گرویدن بالله تعالی تنهائی که شریک در حکم و در معبودیت نباشد او را با نیمعنی که اگر گرویدن مسبوق
بکفر بالطاغوت نباشد گرویدن حقیقی نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل صبغة الله و من
احسن من الله صبغة قال الصبغة هی الاسلام شرح این ظاهر شد از شرح حدیث اول سیوم اصل عن احدهما
علیهما السلام فی قول الله عز و جل صبغة الله و من احسن من الله صبغة قال الصبغة هی الاسلام
و قال فی قوله عز و جل فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی قال هی الایمان
شرح این ظاهر شد از شرح حدیث اول باب دهم اصل باب فی ان السکینة هی الایمان شرح السکینة بفتح سین بی نقطه و کسر کاف مصدر باب است
نصر آرام گرفتن مراد بایمان اینجا علم بربوبیت است خواه عمل بآن شود و خواه نه یعنی این باب بیان معنی است در اینکه سکینه که در سوره فتح
است عبارت از ایمان است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل

انزل

انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان قال و سألته عن قول الله عز و جل و ایدهم بروح منه
قال هو الایمان شرح الانزال جابجا ریع کردن تخمی را که زراعت میشود در سوره فتح چنین است هو الذی انزل السکینة فی قلوب
المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم الله تعالی آنکسیست که صاحب نمو کرد آرام را در دل اهل آرام دل تا زیاد شوند باعتبار آرام دلی که علمی
با آرام دلی که علمی است در روز میثاق بوده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره فتح
صاحب نمو کرد آرام را در دلهای مؤمنان گفت آن آرام عبارت از علم بربوبیت رب العالمین است اشارتست باینکه سکینه ایمانیست د
که مذکور است در مع ایمانهم و انزال سکینه علت ایمانیست که مذکور است در لیزدادوا ایمانا راوی گفت و پرسیدم او را از قول الله عز و جل در
سوره مجادله و مدد کرد الجماعت را که دوستی با دشمنان خدا و رسول نمیکنند بباعث زندگی از جانب توفیق خود گفت باعث زندگی
عبارت از ایمانیست که انزال سکینه است آن سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اولئک کتب فی قلوبهم الایمان هل لهم الله
فیما کتب فی قلوبهم صنع قال لا شرح ذکر این حدیث در این باب توضیح حدیث اول است چه در سوره مجادله چنین است
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و تفسیر سکینه بایمان و تفسیر روح بایمان وقتی ممکن است که ایشان زاد و ایمان باشد یکی علمی
که از مقوله انفعالست و ایشان زاد و نوشتن آن صنع نیست دیگر عملی که از مقوله فعلست پس در آیت مجادله اکثار لازم نمی‌آید یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را از سوره مجادله الجماعت که دوستی با دشمن خدا و رسول نمیکنند نوشت الله تعالی در دلهای ایشان ایمان را آیا
برای ایشان هست در آنچه نوشته در دلهای ایشان فعلی و تدبیری گفت نه اشارتست باینکه مراد بنوشتن دادن علم بربوبیت است
دلهای ایشان زاد در ابتدای خلق سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال السکینة هی الایمان شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
اول چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال هو الا
یمان شرح این ظاهر شد از شرح حدیث اول پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قوله عز و جل هو الذی انزل
السکینة فی قلوب المؤمنین قال الایمان قال قلت و ایدهم بروح منه قال هو الایمان شرح این نیز ظاهر است از
شرح حدیث اول اصل و عن قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی قال هو الایمان شرح و پرسیدم او را از قول الله
تعالی در سوره فتح و لازم ایشان ساخت نوشتن خود و سخن پرهیز از عذاب الهی را گفت آن سخن ایمانست مراد ایمانیست که
سکینه عبارت از آنست پس الزام عبارت از توفیق عمل بآنست باب یازدهم اصل باب الاخلاص شرح این باب بیان معنی کردن
ایمان و عمل صالح است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل حنیفا
مسلما قال خالصا مخلصا لیس فیه شیء من عبادة الاوثان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره آل
عمران ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین نبود ابراهیم جهود و نه ترسا و لیکن بود بغض
بغض کننده و نبود از اهل شرک گفت مراد اینست که خالص در ایمان بود خالص کننده عبادت بود که نباشد در او جزئی از
عبادت ائمه ضلالت و مانند ایشان دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا ایها الناس انما هو الله و الشیطا

وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ وَالْهُدَى وَالضَّلَالَةُ وَالرُّشْدُ وَالْغَيُّ وَالْعَاجِلَةُ وَالْآجِلَةُ وَالْعَاقِبَةُ وَالْحَسَنَاتُ
وَالسَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلّٰهِ وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ شرح ضمیر راجع بمقصود عابدانست
وارجاع ضمیر بغیر مذکور متعارفست در جائی که ملحوظ اذهان باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای مردم جوای بنیت
که مقصود عابدان الله تعالی است و شیطان باین معنی که اگر اخلاص در عبادت باشد الله تعالی معبود است و اگر نیست شیطان
معبودست و جمع میان عبادت الله تعالی و غیر او ممکن نیست و همچنین حق و باطل و راه یافتن و گم شدن و راستی و کجی و میل دنیا
و میل آخرت و عاقبت و اعمال صالحه و اعمال قبیحه پس از الله تعالی است و هرچه باشد از اعمال قبیحه پس از شیطانست حاصل اینست هرچه بنده از اعمال صالحه بس
که الله تعالی شریک در معبودیت قبول نمیکند و آن عبادت را بالکلیه بشریک وا میگذارد پس اخلاص در عبادت شرط صحت نیست سیوم اصل
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ الْعِبَادَةَ
وَالدُّعَاءَ وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَلَمْ يَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ
شرح روایتست از امام رضا علیه السلام که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله میگفت خوشحال باد برای کسی که خالص کرد برای الله تعالی
عبادت و دعا را باین معنی که عبادت غیر الله تعالی نکرد و از غیر الله تعالی چیزی نطلبید و مشغول نکرد دل خود را بآنچه می بیند دو چشم او
مثل زینت اهل دنیا و تسلط ائمه ضلالت و تابعان ایشان و فراموش نکرد یاد الله تعالی را بآنچه میشنود دو گوش او باین معنی که
اعراض از محکمات قرآن نکرد بسبب احادیث موضوعه در مدح ائمه ضلالت و مانند آنها و اندوهگین نکرد سینه خود را بانچه داده
شد بغیر او بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث سیم باب نود و نهم چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا قَالَ لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَكُمْ عَمَلًا وَلٰكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ
اللهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْخَشْيَةُ ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ
الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ
هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ شرح وَالْخَشْيَةُ مرفوعست تا معطوف بر
مبتدا باشد و خبر مبتدا محذوفست بتقدیر و لیته الصادقة و الخشیة مقرونتان یا منصوبست بر مفعول معه بتقدیر و النیة الصادقة
مقرونة مع الخشیة الابقاء بباء یک نقطه و قاف محافظت الشاکر کاری که مشکلست و ثناء برای نقل است از وصیت باینجهت
چه مراد عمل مشکل دلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره ملک تا بتکلیف یازماید شمارا که کدام شما
بهتراست باعتبار عمل امام گفت نمیخواهد بیشتر باعتبار عمل را ولیکن میخواهد درست تر باعتبار عمل را و جز این نیست که درستی عمل
ترس عذاب الله تعالی است و راست عمل و قصد راست و ترس با هم اند بعد از ان امام علیه السلام گفت که محافظت بر عمل جوارح تا خالص
شود برای الله تعالی مشکلتر است از ان عمل و عمل خالص آنست که نخواهی که ستایش کنند ترا بر ان عمل هیچیک مگر الله عز و جل بثواب
و قصد خالص که عمل دل است فاضلتر از عمل جوارح است آگاه باش و بدرستی که بستن دل خود در چیزی آنست عمل عمده باین معنی

که عمل جوارح از قبیل کاشف عمل دلست و مطلوب بالعرض است چنانچه گفته در سوره حج لَن يَنَالَ اللهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلٰكِن يَنَالُهُ
التَّقْوَىٰ مِنكُمْ بعد از ان امام علیه السلام برای استدلال بر عمده بودن خواند قول الله عز و جل را در سوره بنی اسرائیل بگو ای محمد هر یک از اهل سعادت
و شقاوت البته عمل جوارح میکنند بر طبق عمل مشکل دل او میخواهد این را که عمل جوارح میکنند بر نهج بستن دل خود در چیزی خواه ربوبیت
رب العالمین و خواه ضد آن باین معنی که عمل جوارح لازم آنست و اگر چه وهی باقی باشد در وقتی البته بفعل می آید و کمال و نقصان اعمال
مثلا تابع قوت و ضعف ایمانست و این مضمون گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم کتاب العقل پس عمده نیتست و مخفی نماند که
باین وجه جمع میشود میان روایت افضل الاعمال احمزها و میان روایت نیة المؤمن خیر من عمله چنانچه می آید در باب پنجاه و سیوم و ایضا
جمع میشود میان تغیر ایمان بعقد و تصدیق بمعرفت و مانند آنها و تغیر ایمان بمجموع عقد و عمل چه عمل لازم عقد است چنانچه
بیان میشود در حدیث اول باب نوزدهم پنجم اصل سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قَالَ الْقَلْبُ
السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ قَالَ وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَإِنَّمَا أَرَادُوا
الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِتَفْرُغَ لِلْآخِرَةِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره شعراء یَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ
وَلَا بَنُونَ إِلَّا روزی که نفع نمیرساند مالی و نه پسرانی لیکن نفع می یابد کسی که آمد نزد الله تعالی بدل بی عیب گفت دل بی عیب کسی است
که ملاقات کند در وقت وفات یا قیامت صاحب کل اختیار خود را و نباشد در ان هیچیک غیر رضای الله تعالی امام گفت و هر دل
که در ان شرک در عبادت باشد یا سستی در تصدیق باشد بترک عمل با حکام الهی پس آن دل از درجه اعتبار ساقط است و عیب
ناکست و این نیست که انبیاء خواسته اند از امتان خود نفرت در دنیا را تا فارغ شود دلهای ایشان برای آخرت ششم اصل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ الْإِيمَانَ بِاللهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذِكْرَ اللهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا
إِلَّا زَهَّدَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ثُمَّ تَلَا إِنَّ الَّذِينَ
اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ فَلَا تَرَى صَاحِبَ بِدْعَةٍ
إِلَّا ذَلِيلًا وَمُفْتَرِيًا عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِلَّا ذَلِيلًا شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت خالص نکرد بنده ایمان بالله تعالی را چهل روز یا بجای این امام گفت خوب نکرد بنده یاد الله تعالی را چهل روز مگر
آنکه صاحب نفرت کرد او را الله تعالی در دنیا و بینا کرد او را در دنیا مثل هرزه گوئی و دوای دنیا مثل خاموشی از شبهات و پا برجا
کرد درستی را در دل او و گویا کرد تا بان درستی زبان او را بعد از ان امام علیه السلام برای بیان این مضمون بذکر ضد این خواند از سوره اعراف
بدرستی که جمعی که فرا گرفتند برای عبادت گوساله را زود باشد که دریابد ایشان را غضبی از جانب صاحب کل اختیار ایشان و خواری
در زندگی دنیا و همچنان جزا میدهیم جمعی را که اهل افترا اند پس نمی بینی صاحب بدعتی را مگر خوار و نمی بینی افترا کننده را بر الله عز و جل
و بر رسول او و اهل بیت رسول او صلی الله علیه و آله بحکمهای از روی ظن که مخالف محکمات قرآن و محکمات سنت رسول و احادیث
اهل بیت رسولست مگر خوار بسبب تناقض در حکم و حیرت و خجالت در مشکلات چنانچه خلفای ضلالت در جواب سؤالها عاجز و مضطر

میشد و اذا کرچه با وجود این سید اشتاد کم عزیز اند و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لا یعلمون باب دوازدهم اصل

الشرائع شرح الشرائع جمع شریعة الجز نا و مراد اینجا احکام الهی است خواه مشترک میان جمیع انبیا مثل توحید و خواه مختص بعضی مثل نماز

یعنی این باب بیان احکام الهی است که با نبیا وحی شده و درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله

تبارک و تعالی اعطی محمدا صلی الله علیه و آله شرائع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلم

التوحید و الاخلاص و خلع الانداد و الفطرة الحنیفیة السمحة لا رهبانیة و لا سیاحة

احل فیها الطیبات و حرم فیها الخبائث و وضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم ثم افترض

علیه فیها الصلوة و الزکوة و الصیام و الحج و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الحلال و الحرام

و المواریث و الحدود و الفرائض و الجهاد فی سبیل الله شرح الرهبانیة بضم و فتح را منقط و سکون ها و باء یکنقطه و کسر نون

و تشدید یاء دو نقطه در پایین شدت ریاضت کشی آن در شریعت عیسی بوده و در این شریعت منسوخ شده و این منافات ندارد

با اینکه نوعی حقیقت از جمله ریاضت کشی در این امت باشد مثل طول جلوس در مسجد چنانچه می آید در کتاب العشرة در حدیث اول باب التکأ

و الاحتباء که باب بیست و دوم است و مثل نماز شب چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوازدهم باب النوادر که باب چهلم است

و موافق اینست آیت سوره بقره و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا صاحب قاموس گفته که و لا رهبانیة فی الاسلام یعنی کالاختصاء

و الاعتناق السلاسل و لبس المسوح و ترک اللحم و نحو آنها و قریب باین ابن اثیر در نهایه گفته السیاحة بکسر سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین

و حاء منقط جهانگردی و آن در شریعت عیسی بوده چنانچه می آید در حدیث سوم باب النهی که باب صد و بیست و دوم است و درین شریعت

منسوخ شده و کاه السیاحت مستعمل میشود بمعنی روزه داری مثل آیت سوره توبه که السائحون چنانچه می آید در کتاب الجهاد در حدیث اول

باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب که باب چهارم است که و هم الصائمون الاصر بکسر همزه و سکون صاد و منقطه و را و منقطه سنگینی ریاضت کشی

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی داد محمد صلی الله علیه و آله را احکامی که مشترکست میان سایر اولو العزم که نوح و ابرا

هیم و موسی و عیسی علیهم السلم باشند و آن یکانه شمردن الله تعالی در صفات ربوبیت را و خالص کردن عبادت را و کندن بتانی را که مثل الله تعالی

خود را حاکم در دین میشمارند مثل ائمه ضلالت و ملت اسلام را که ابتدای احداث کرده مردم را بآن و منسوبست بمکلف خالص چنانچه بیان شد در باب

ششم و آسانست نیست در آن شدت ریاضت کشی عیسی و نیست در آن جهانگردی حلال کرده الله تعالی در آن ملت پاکیزه ها را و دوام کرده و در آن

پلیدها را و برداشته از ایشان سنگینی ریاضت کشی انبیا را و غلهایی را که بید عت بعد بر ایشان بعد از آن قرار داد بر ایشان و در آن ملت

نماز را و زکوة را و روزه را و حج را و امر به پیروی علم را که متعارف هر شریعتی است و نهی از پیروی ظن را که مرده در هر شریعتی است و حلال را

و حرام را و میراثها را و حدهای اهل معصیت را و قصاصها را که قرار یافته بقدر جنایت و جهاد با مشرکان در راه الله تعالی اصل و زاده الوضوء

و فضله بفاتحة الکتاب و بخواتیم سورة البقرة و المفصل و احل له المغنم و الفیء و نصره بالرعب و جعل له

الارض مسجدا و طهورا و ارسله کافة الی الابیض و الاسود و الجن و الانس و اعطاه الجزیة و اسر

المشرکین

المشرکین و فداهم ثم کلف ما لم یکلف احد من الانبیاء انزل علیه سیف من السماء فی غیر غمد و قیل له قاتل

فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک شرح الخواتیم جمع خاتم آخرها و مراد اینجا چند فقره است که هر کدام فقره آیت آخر سوره بقره است

لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین

من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و بیان آن فقرات می آید در

دو بیست و ششم المفصل بصیغه اسم مکان باب تفعیل کتابی که در آن تفصیل مضامین کتب سابقه است و می آید در حدیث دهم باب اول کتاب

فضل القرآن که و فضلت بالمفصل ثمان و ستون سوره و هو مهیمن علی سائر الکتب و بعضی میگویند مفصل سورها میست که بسبب کوچکی آن

سورها فصل در آنها بسیار است و در تعیین اول آنها اقوال بسیار است از آنجمله اینکه از سوره محمد است تا آخر قرآن آخر ابواب کتاب الحجة المغنم بفتح میم

و سکون غین با نقطه و فتح نون بصیغه مصدر میمی باب علم گرفتن مال مشرکان بجنگ الفیء بفتح فا و سکون یاء و همزه مالی که از مشرکان گرفته میشود

و بجنگ احلال المغنم و الفیء در این شریعت بخلاف شرائع سابقه باعتبار رجوع اخرا است و اشارتست بآیه سوره انفال و اعلموا انما غنمتم من

شیء فان لله خمسه تا آخر و بیان باشد در شرح حدیث دهم آخر ابواب کتاب الحجة و ارسله کافة اشارتست بتفسیر آیت سوره سبا که و ما ار

سلناک الا کافة للناس زیرا که ظاهر این است که کافة صفت مفعول مطلق محذوف باشد بتقدیر رسالة کافة و تاء برای تانیث باشد

یا کافة حال باشد از ضمیر منصوب در ارسلناک و تاء برای مبالغه باشد و بر هر تقدیر للناس ظرف لغو متعلق بکافة باشد الکف مصدر باب

نصر منع کسی از کاری و مراد اینجا منع مردم است از رسالت و کاه کافة مستعمل میشود در عام و در مجموع باعتبار اینکه مانع خروج فردی

و جزئی است سیف عبارتست از آیت سوره براءة فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین چه از آیه سیف میخوانند من غیر غمد عبارت

از اینکه این آیت از محکمات و منسوخ نشده بود که مراد سیف من غیر غمد عبارت باشد از یکی از سیوف ثلثه مشهوره که مذکور میشود در کتاب

الجهاد و در حدیث دوم باب وجوه الجهاد که باب سیوم است و منسوخ نشده بود که سیف ذو الفقار باشد الغمد بکسر غین با نقطه غلاف شمشیر

یعنی و زیاد شرائع مذکوره داد محمد را صلی الله علیه و آله وضو و سرافراز کرد او را بسوره فاتحة الکتاب و بفقراتی که در آخر سوره بقره است

و بکتابی که محل تفصیل کتب سابقه است و حلال کرد برای محمد علیه السلم گرفتن مال مشرکان را بجنگ و غیره را که لشکر احاطه کنند از مال مشرکان

نقلست که در زمان انبیای سابق بر ایشان حرام بوده جمع میکرده اند و آتشی از آسمان می آمده میسوخته و مدد کرد محمد را بترس که در دل

مشرکان می افتاد و منهزم میشدند و منسوخ نشده بود که از این قبیل باشد اظهار خلفای ضلالت و تابعان ایشان دخول در دین او را با آنکه

عمل بحکمات کتاب و سنت او نمیکنند و گردانید برای محمد زمین را محل سجده بمعنی که نماز امت او مخصوص موضعی که برای نماز ساخته

شده باشد نیست و پاکیزه کننده بمعنی که تیمم برای امت او در وقت بی آبی جایز است و فرستاد او را و فرستاده شدنی که مانع

رسالت مردم است بسوی سفید و سیاه و جن و انس است بمعنی که در زمان هر یک از رسولان اولو العزم و بعد از آن نیز رسولان

دیگر بودند اگر چه بشریعت اولو العزم بودند و در زمان رسالت محمد علیه السلم و بعد از آن رسولی دیگر مبعوث نشد و نخواهد شد و داد محمد را

جزیه اهل ذمه و اسیر کردن مشرکان و مالی که مشرکان دهند تا خود را خلاص کنند از اسیر بودن بعد از آن مکلف شد بچیزی که مکلف نشد

بلغ

آیت

بآن هیچ یک از انبیا بیان این اکر فرو فرستاده شد برای او شمشیری از آسمان در غیر غلاف و کفته شد او را در سوره نساء که جنک کن با مشر
کان مکر جنک خود ت با مشرکان با جمیعی که اکر بهرت شکر تو فرار نمایند تو ثابت قدم باش مخفی نماند که رسول علیه السلم در جنک احد اشارت
باین کرد که بعد از فرار جمیع اصحاب بکر علی علیه السلم دابو دجانه کفت یا ابو دجانه کر یا ابو دجانه انفرف انت فی حل فاما علی فهو انا و انا
هو چنانکه می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ فَقَالَ نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ
قُلْتُ كَيْفَ صَارُوا أُولِي الْعَزْمِ قَالَ لِأَنَّ نُوحاً بُعِثَ بِكِتَابٍ وَشَرِيعَةٍ وَكُلُّ مَنْ جَاءَ بَعْدَ نُوحٍ أَخَذَ بِكِتَابِ
نُوحٍ وَشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلم بِالصُّحُفِ وَبِعَزِيمَةِ تَرْكِ كِتَابِ نُوحٍ لَا كُفْراً بِهِ
فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ أَخَذَ بِشَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَمِنْهَاجِهِ وَبِالصُّحُفِ حَتَّى جَاءَ مُوسَى بِالتَّوْرَاةِ وَشَرِ
يعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ وَبِعَزِيمَةِ تَرْكِ الصُّحُفِ فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسَى أَخَذَ بِالتَّوْرَاةِ وَشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ حَتَّى
جَاءَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِنْجِيلِ وَبِعَزِيمَةِ تَرْكِ شَرِيعَةِ مُوسَى وَمِنْهَاجِهِ فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ الْمَسِيحِ أَخَذَ
بِشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَبِشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ فَحَلَالُهُ حَلَالٌ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ **شرح** العزم والعزیمه
جد و سختکیری در سختی ظاهر است که بجای شریعه و کل چنین باید و شریعه و منهاج و کل و این اشارتست بقول الله تعالی در سوره مائده و
لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و می آید در حدیث اول باب هفدهم که الشرعه و المنهاج سبیل و سنه و مراد از سبیل و سنت راه و روشی
است که با آن وعید جهنم باشد برای هر که مخالفت کند **یعنی** کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه معنی دارد قول الله عز و جل در سوره احقاف
پس صبر کن چنانکه صبر کردند صاحبان جد از جمله رسولان پس کفت صاحبان جد نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است صلی الله علیه و آله و علیهم
کفتم چون کردیدند صاحبان جد با ینمعنی که چرا ایشان را صاحبان جد می نامند کفت برای اینکه نوح برانکیخته شد بکتابی و راهی و روشی
که مخالف راه و روش آدم بود در اینکه در احکام آدم وعید بر غیر ترک نبود و در احکام او بود و هر که آمد بعد از نوح عمل کرد بکتاب
نوح و راه و روش او تا آورد ابراهیم علیه السلم صحف را و بسبب جد ترک کرد کتاب نوح را نه بسبب انکار آن کتاب در وقت آن پس هر نبی
که آمد بعد از ابراهیم عمل کرد براه ابراهیم و روش او و بصحف تا آورد موسی توریه و راه خود و روش خود را و بسبب عزیمه ترک کرد
صحف را پس هر نبی که آمد بعد از موسی عمل کرد بتوریه و براه موسی و روش او تا آورد عیسی انجیل را و بعزیمه ترک کرد راه موسی و روش او را
پس هر نبی که آمد بعد از عیسی عمل کرد براه او و روش او تا آمد محمد صلی الله علیه و آله با نیز روش که آورد قرآن و راه خود و روش خود را پس
حلال محمد حلالست تا روز قیامت و حرام او حرامست تا روز قیامت پس این جماعت صاحبان جد اند از جمله رسولان **حاصل** جواب اینست
که آدم علیه السلم وعید بعذاب جهنم برای امت خود نیاورده بود مکر بر شرک پس باقی احکام او از قبیل کلمات حکمت بود و جد و
سختکیری در آنها نبود اصلا بخلاف پنج رسول دیکر که اکر چه در اوائل البعثه مانند آدم بودند اما در آخر صاحب جد شدند با آوردن وعید

بعذاب جهنم برای جمعی از امت ایشان که ترک فرایض یا ارتکاب معاصی کبایر بعنوان اصرار کنند هر چند که مشرک نشده باشند
پس ایشان صاحب جد و سختکیری شدند در آخر و تفصیل بیان این می آید در حدیث اول باب هفدهم **باب سیزدهم اصل باب**
دعائم الاسلام شرح این باب بیان ستونهای اسلامست و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم
قَالَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَوةِ وَالزَّكوٰةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوِلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ
بِالْوِلَايَةِ **شرح** لم ینادی تا آخر اشارتست بآیت سوره آل عمران ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم **یعنی** روایتست از
امام محمد باقر علیه السلم کفت بنا نهاده شد اسلام بر پنج چیز بر نماز و زکوة و روزه و حج و قبول وصایت اوصیا و مبالغه کرده نشد باعلام چیزی
چنانکه مبالغه شد باعلام قبول امامت و می مثل آنچه روز غدیر خم شد چنانکه می آید در حدیث هشتم این باب و مثل آیت سوره توبه
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم و بیان میشود در کتاب الجهاد در شرح حدیث اول
باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب که باب چهارم است و مثل آیات محکمات که در آنها نهی صریح مکرر از اختلاف از روی ظن مخود را
هست مخفی نماند که جهاد و ادای خمس از جمله فروع ولایتست **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم أَوْقِفْنِي عَلَى حُدُودِ
الْإِيمَانِ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَصَلَوَاتُ
الْخَمْسِ وَأَدَاءُ الزَّكوٰةِ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَحِجُّ الْبَيْتِ وَوِلَايَةُ وَلِيِّنَا وَعَدَاوَةُ عَدُوِّنَا وَالدُّخُولُ مَعَ
الصَّادِقِينَ **شرح** کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را مطلع کن مرا بر اطراف و ارکان ایمان پس کفت کواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مکر الله
و اینکه محمد رسول الله است و اقرار بحکمهائی که آمده از نزد الله تعالی و کزاردن پنج نماز و دادن زکوة و روزه ماه رمضان و حج کعبه و دوستی
امامیه ما و دشمنی دشمن ما که قبول وصایت ما نکردند و داخل شدن با امامان براستکو در آنچه ایشان داخل آنند از احکام الهی چنانچه در
سوره توبه کفته و کونوا مع الصادقین **سوم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلوٰةِ وَالزَّ
كوٰةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول **اصل**
فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَتَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوِلَايَةَ **شرح** پس مردم فرا کرفتند چهار صفت و ترک کردند این را امام یعنی ولایت
قبول وصایت اوصیا را **چهارم اصل** عَنِ الصَّادِقِ عليه السلم قَالَ أَثَافِيُّ الْإِسْلَامِ ثَلَاثَةٌ الصَّلوٰةُ وَالزَّكوٰةُ وَالْوِلَايَةُ
وَلَا تَصِحُّ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ إِلَّا بِصَاحِبَتَيْهَا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت ستونهای عمده اسلام سه است
نماز و صدقه و زکوة و قبول وصایت وصی و صحیح نیست هیچیک از آنها مکر با دو دیکر که با آنست چنانکه دیک بی یکی از سه پایه نمی ایستد
پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلوٰةِ وَالزَّكوٰةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ
وَالْوِلَايَةِ قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوِلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ
عَلَيْهِنَّ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ فَقَالَ الصَّلوٰةُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ الصَّلوٰةُ عَمُودُ دِينِكُمْ
قَالَ قُلْتُ ثُمَّ الَّتِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الزَّكوٰةُ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَبَدَأَ بِالصَّلوٰةِ قَبْلَهَا وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

من سیفک نسخه
ومنهاج ظ
لصاحبتیها فی نسخه

الزکوة تذهب الذنوب قلت والذی یلیها فی الفضل قال الحج قال الله عز وجل ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین وقال رسول الله صلی الله علیه وآله الحجة مقبولة خیر من
عشرین صلوة نافلة ومن طاف بهذا البیت طوافا احصی فیه اسبوعه واحسن رکعتیه غفر له وقال
فی یوم عرفة ویوم المزدلفة ما قال قلت ماذا یتبعه قال الصوم شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
گفت بنا نهاده شده اسلام بر پنج چیز بر نماز و زکوة و حج و روزه و قبول وصایت وصی گفت زراره پس گفتم و کدام از اینها فاضلتر است
پس گفت قبول وصایت فاضلتر است چه آن کلید اینهاست و وصی است که راهنماست بر مسائل اینها گفتم بعد از آن آنچه پهلوی قبول
وصایت است در فضیلت کدام است پس گفت نماز بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت نماز ستون دین اسلام است زراره گفت گفتم
بعد از آن آنچه پهلوی نماز است در فضیلت کدام است گفت زکوة چه الله تعالی متصل کرده زکوة را با نماز و ابتدا بنماز کرده پیش از زکوة و گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله زکوة میبرد گناهان را گفتم و آنچه پهلوی زکوة است در فضیلت کدام است گفت حج گفت الله عز وجل در سوره آل
عمران و الله تعالی راست بر مردمان آهنگ خانه کعبه یعنی شروع در حرکت بجانب خانه کعبه برای مناسک حج هر که وسعت داشته باشد راهی
بسوی آن از ایشان این می آید در کتاب الحج در احادیث باب استطاعة الحج که باب سیوم است و هر که انکار حکم الهی کند پس بدرستی که الله تعالی
بی نیاز است از عالمیان ضرری باو نرساینده بلکه بخود رساینده و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر آینه یک حج مقبول بهتر است از بیست نماز
نافله و هر که طواف کند باین خانه کعبه طوفی که شمرد در آن طواف هفتگانه خود را یا هفتگانه طواف او نیکو کند دو رکعت خود را بخشیده
میشود گناهان برای او و رسول علیه السلام گفت در حجة الوداع در روز عرفه و در روز مشعر الحرام گفت در فضیلت وقوف آن دو روز و می آید در
کتاب الحج در حدیث بیست و چهارم باب فضل الحج والعمرة وثوابهما که باب [illegible] است گفتم چیست آنکه بعد از آنست گفت روزه مخفی
نماند که این سوال آخر لغو مینماید لیکن برای تمهید سوال آینده واقع شده اصل قلت وما بال الصوم صار آخر ذلک اجمع
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصوم جنة من النار قال ثم قال ان افضل الاشیاء ما اذا انت
فاتک لم تکن منه توبة دون ان ترجع الیه فتؤدیه بعینه ان الصلوة والزکوة والحج والولایة لیس
یقع شیء مکانها دون ادائها وان الصوم اذا فاتک او قصرت او سافرت فیه ادیت مکانه
ایاما غیرها وجزیت ذلک الذنب بصدقة ولا قضاء علیک ولیس من تلک الاربعة شیء
یجزیک مکانه غیره شرح من در من النار متعلقست بجنة باعتبار اینکه جنة بمعنی تبعید هست و او در وجزیت برای تقسیم
است و اشارتست ببعض اقسام ترک صوم در ماه رمضان که قضا ندارد مثل اینکه ترک صوم برای مرض باشد و متصل شود مرض تا ماه
رمضان آینده چنانکه می آید در کتاب الصیام در احادیث باب من توالی علیه رمضانان که باب چهلم است پس مراد بالذنب چیزی است
که بصورت گناه باشد اگرچه گناه نباشد و نظیر اینست پوشانیدن در احرام بسبب ضرورتی چه چون بسبب ضرورت است و باعث
وجوب کفاره است مانند گناه هست اگرچه گناه نیست حقیقة یعنی گفتم و چیست حال روزه که گردید آخر آنها همه در فضیلت گفت گفت

وجزیت

رسول

رسول الله صلی الله علیه وآله روزه سپریست دور کننده از آتش جهنم اشارتست باینکه حاجت به سپر در وقت کمال خوف و برابر شدن
دشمن و توجه سهام و رماح میباشد و عبادات سابقه اگر صحیح باشد نمیگذارد که کار باینجا رسد زراره گفت بعد از آن امام گفت
بدرستی که فاضلترین چیزها آنست که چون از تو فوت شود توبه نباشد از آن بازگشتی غیر اینکه برگردی بسوی آن پس بجا آوری آنرا بخودی خود
بدرستی که نماز و زکوة و حج و قبول امامت امام نفع نمیرساند چیزی بجای آنها که عوض بجا آوردن آنها باشد و بدرستی که روزه چون فوت
شود از تو بمرض یا تقصیری کنی در شروط و ارکان آن که باعث بطلان آن شود یا سفر کنی در زمان آن در بعض اقسام آن بجای
آوری عوض آنرا در چند روز غیر روزهای متواتر آن و در بعض اقسام آن کفاره میدهی آن گناه ظاهر را بتصدق که متورات
و قضا نیست بر تو هر چند که ضرورت بر طرف شده باشد و نیست از جمله آن چهار واجب چیزی که با وجود بر طرف شدن ضرورت کفایت
کند ترا بجای آن غیر آن در قسمی از اقسام آن مخفی نماند که این منافات ندارد با عدم وجوب بعض آن چهار بر بعضی از مکلفین در بعضی
از احوال بضرورت مثل نماز زن حایض پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوازدهم این باب اصل قال ثم
قال ذروة الامر وسنامه ومفتاحه وباب الاشیاء ورضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ان الله
عز وجل یقول من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا اما لو ان رجلا
قام لیله وصام نهاره وتصدق بجمیع ماله وحج جمیع دهره ولم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه ویکون
جمیع اعماله بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه ولا کان من اهل الایمان ثم قال اولئک المحسن
منهم یدخله الله الجنة بفضل رحمته شرح راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام گفت بالای کار اسلام و بلندتر جای آن
و کلید آن و در چیزهای که مقصود عابدانست و رضای خدا بر کل عالم فرمان برداریست برای امام بعد از اعتراف بامامت او بدرستی که الله
عز وجل میگوید در سوره نساء هر که فرمان برداری کند این رسول را بقبول وصایت وصی او پس بتحقیق فرمان برداری کرده الله تعالی را و هر
که روگردان شود پس نفرستادیم ترا بر ایشان پاسبان ضامن تا غم ضلالت اهل ضلالت خوری یا بمعنی که انتقام از ایشان خواهیم کشید
آگاه باش اگر اینکه مردی برخیزد در شبهای خود و روزه دارد در روزهای خود و تصدق کند بجمیع مال خود و حج کند در جمیع عمر خود و نشناسد
اولی بتصرف بودن کسی که الله تعالی او را اولی بتصرف کرده تا عمل بمقتضای اولی بتصرف بودن او کند و باشد جمیع عملهای او براهنمائی
آن اولی بتصرف بسوی آن نخواهد بود او را بر الله تعالی حقی در ثواب او و نخواهد بود از اهل ایمان بعد از آن امام گفت آن عارفان ولایت
نیکوکار از جمله ایشان را داخل میکند الله تعالی در بهشت بزیادتی رحمت خود اشارتست بقول الله تعالی در سوره اعراف ان رحمة الله قریب
من المحسنین و در سوره والنجم و یجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة و بیان
میشود در حدیث هفتم باب صد و دوازدهم ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی بدعائم الاسلام التی لا
یسع احدا التقصیر عن معرفة شیء منها التی من قصر عن معرفة شیء منها فسد علیه دینه ولم یقبل
منه عمله ومن عرفها وعمل بها صلح له دینه وقبل منه عمله ولم یضق به مما هو فیه

بفضل شیء من الامور حجبه فقال شهادة ان لا اله الا الله والایمان بان محمدا رسول الله صلی الله
علیه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله وحق فی الاموال الزکوة والولایة التی امر الله عز وجل
بها ولایة آل محمد علیهم السلام شرح لم یضق بصیغه مضارع معلوم معتل العین باب ضرب است با در به برای تعدیه است من در
ما بمعنی بعض است فاعل لم یضق است جهله بصیغه ماضی معلوم باب علم وضمیر راجع بشیء است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
خبر ده مرا بستونهای اسلام آن ستونها که گنجایش ندارد هیچیک را کوتاهی از شناخت چیزی از آنها آن ستونها که هر که کوتاهی کند از شناخت
چیزی از آنها فاسد میشود بر او دین اسلام او ومقبول نمیشود از او عمل او وهر که شناسد آنها را وعمل کند بآنها خوب میشود برای او دین
اسلام او ومقبول میشود از او عمل او وتنگ نمیکند او را بعض آنچه او در آنست از اعمال بسبب نادانستن چیزی از مسایل متعلقه بآن
که نداند آن را پس گفت گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی وگرویدن باینکه محمد رسول الله تعالی است صلی الله علیه وآله واعتراف
بآنچه آورده آن را از نزد الله تعالی که نماز باشد وحقی در مالها که زکوة است واطاعتی امامی که امر کرده الله عز وجل بآن که اطاعت آل محمد
علیهم السلم است اصل قال فقلت له هل فی الولایة شیء دون شیء فضل یعرف لمن اخذ به قال نعم قال الله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وکان علیا
وقال الآخرون کان معاویة ثم کان الحسن ثم کان الحسین وقال الآخرون یزید بن معاویة وحسین
بن علی ولا سواء ولا سواء شرح دون بمعنی قدام است ومراد بشیء دون شیء چیزیست که برهان قطعی باشد ومعارض خود را باطل
ومضمحل کند فضل بصاد منقطه عطف بیان شیء دون شیء است مصدر مستعمل در اسم فاعل شده برای مبالغه بمعنی بغایت فاصل میان
حق وباطل یعرف بصیغه مجهول صفت موضحه فضل است اخذ بصیغه معلوم وضمیر مستتر راجع بمن است ضمیر به راجع بفضل است
الآخرون بهمزه والف وکسر خاء بانقطه کرامان پست مرتبه وبفتح خاء دیگران وبر هر تقدیر مراد جمعی اند که معاویه را امام دانستند فی الجمله
خواه در آخر زمان علی علیه السلم مثل اهل شام وخواه بعد از وفات علی علیه السلم مثل جمیع مخالفان شیعه وهمان جمیع یزید را فی الجمله امام دانستند
خواه در آخر زمان حسین علیه السلم وخواه بعد از وفات حسین علیه السلم وسکوت از ذکر خلفای ثلثه برای اینست که ابطال لازم مستلزم ابطال
ملزومست ومع هذا برای تقیه وماننداین است چنانکه نام بردن بهتر واو در وحسین حالیه است حسین بی تنوین مبتدا است واین صفت
است وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی واشارتست باینکه مخالفان شیعه در زمان حیوة علی اجماع نکردند بر امامت معاویه واما اجماع کردند
بر امامت یزید در زمان حیوة حسین وتخصیص ذکر حسین برای اینست که حسن در زمان معاویه وفات یافت ومیتواند بود که حسین
با تنوین مبتدا باشد واین خبر باشد ولا سواء خبر مبتدای محذوفست بتقدیر ویزید لاسواء یا بتقدیر ویزید وحسین لاسواء ومعویه
وعلی لاسواء یعنی راوی گفت پس گفتم او را آیا در فرمان برداری ائمه آل محمد علیهم السلام چیزی هست که پیش چیزی دیگر که معارض آنست باشد
برهان جدا کننده میان حق وباطل که باشد معلوم واضح باشد برای کسی که تمسک بآن کند در ابطال امامت خلفای مشهور گفت آری
بیان این آنکه گفته الله عز وجل در سوره نساء ای جمعی که مؤمن شده اید فرمان برداری کنید الله را وفرمان برداری کنید رسول را وصاحبان

من مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة وکان رسول الله صلی الله علیه وآله

وحسین الاسواء هم

هر کار را

هر کاری را از شما صادر شود بمعنی جمعی اولی الامر از شما یعنی شما گفت رسول الله صلی الله علیه وآله کرم که هر که بمیرد ونشناخت امام خود را تا فرمان برداری
او کند اگر میرد بمیرد وساکت باشد در مشکلات اگر میرد بمیرد بمیرد بمیرد ان شرک وبود امام رسول الله صلی الله علیه وآله وبود امام بعد از او
علی وگفتند کرامان که بود امام معویه بعد از علی بود امام حسن بعد از آن بود حسین وگفتند کرامان که بود امام یزید بن معویه وحال
آنکه حسین بن علی در حیوة بود ونیست برابر ونیست برابر یعنی که نه یزید برابر حسینست چه جای حسین ونه حسین برابر یزیدست چه جای
یزید یا یعنی که نه و بد برابر همند ونه دو پسر حاصل برهان اینست که وجوب اطاعت صاحبان امر چنانچه مضمون آیه مذکوره وحدیث
مذکور است اجماعی جمیع اهل اسلام بلکه اجماعی جمیع عقلاست پس اگر سلسله امامت روشن باشد که مخالفان قرار داده اند لازم می آید
که مامور باشند خلایق باطاعت یزید مثلا وحال آنکه بنابر آیات محکمات بسیار که نهی از حکم بظن در آنها هست حرام میشود حکم بر کسی از اجزای
سلسله ائمه مخالفان چه جای نص چه جای وجوب اطاعت دیگران آن امور را اصل قال ثم سکت ثم قال اذنیک فقال الحکم الاعور
نعم جعلت فداک قال ثم کان علی بن الحسین ثم کان محمد بن علی ابا جعفر وکانت الشیعة قبل ان یکون ابو
جعفر وهم لا یعرفون مناسک حجهم وحلالهم وحرامهم حتی صار کان ابو جعفر علیه السلم ففتح لهم وبین
لهم مناسک حجهم وحلالهم وحرامهم حتی صار الناس یحتاجون الیهم من بعد ما کانوا یحتاجون
الی الناس وهکذا یکون الامر والارض لا تکون الا بامام ومن مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة
واحوج ما تکون الی ما انت علیه اذا بلغت نفسک هذه واوما بیده الی حلقه وانقطعت عنک الدنیا
تقول لقد کنت علی امر حسن شرح کان در ثم کان از افعال ناقصه است واسم آن ضمیر مستتر راجع بامامت ونظائر آن نیز از
افعال ناقصه است مگر سه جا اول کانت چه آن از افعال تامه است ومشتق است از کون بمعنی وجود یا بمعنی ظهور دوم وسوم یکون ابو جعفر
وکان ابو جعفر چه آنها از افعال تامه است ومشتق از کون بمعنی ظهور است چه شروع ابو جعفر علیه السلم در تعلیم شیعه متصل بوفات علی بن
الحسین نبوده بلکه هفت سال از وفات او بوده بنابر روایتی که در کتاب اختیار کتاب کشی نقل شده در ترجمه قاسم بن عوف احوج افعل
التفضیل است ومبتدا است ومضافست بما تکون وما مصدریه است الی متعلق باحوج است ما موصوله است وعبارت از تصدیق
امامت ائمه هدی است اذا ظرفست وخبر احوج است واوما بیده الی حلقه کلام راوی است که در میان اجزای کلام امام علیه السلم در آمده
یعنی راوی گفت بعد از آن امام علیه السلم ساکت شد بعد از آن گفت آیا زیاد کنم سخن را برای تو پس گفت حکم اعور که در آن وقت
در مجلس حاضر بود آری قربانت شوم امام گفت بعد از آن شد امام علی بن الحسین بعد از آن شد امام محمد بن علی که ابو جعفر است وبود
شیعه پیش از آنکه ظاهر شود ابو جعفر ع وایشان نمی شناختند افعال حج خود را وحلال خود را وحرام خود را تا ظاهر شد ابو جعفر
علیه السلم پس گشود برای ایشان در علم را وبیان کرد برای ایشان افعال حج وانشان را وحلال ایشان را وحرام ایشان را تا آنکه گردیدند
مخالفان باین حال که محتاج میشدند بسوی مدرسان شیعه در درس خواندن بعد از آن که شیعه بودند که محتاج میشدند بسوی
مدرسان مخالفان در درس خواندن وهمچنین میباشد کار امامت باین معنی که همیشه احتمال امامت منحصر خواهد بود در عالی مثل

وکمول بصیغه مخاطب از افعال تامه است ونجب جاقبت که بصدر
مجازست ومقصود نجبت حاجت بفاعل مصدریه باقیه است
بعض اوقات وجود او

علی بن الحسین و ابو جعفر و جاهل فاسقی مثل مروان بن الحکم و سایر خلفای بنی امیه زمین نمیباشد مگر با امامی که عالم بجمیع احکام الهی باشد
هر که مرد در حالی که نشناسد امام خود را مرد مردن ترک و کفر و نفاق و مجتاج بودن تو بسوی تشیع که تو برانی در وقتیکه رسید جان
تو اینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود و بریده شود از تو دنیا یا معنی که مایوس از زندگی دنیا شوی میگوئی آن وقت هر آینه
بتحقیق بودم بر کاری خوب یا معنی که ملاکر رحمت آن وقت باستقبال روح تو می آیند و خواهی دانست قدر تشیع را **هفتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس الولایة و الصلوة و الزکوة و صوم شهر رمضان و الحج **شرح** این مضمون موافق حدیث اول است
هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و لم ینادَ بشیء ما نودی
بالولایة یوم الغدیر **شرح** و لم ینادَ تا آخر برای بیان خمس است ما مصدریه است و مفعول مطلق برای نوعیت این مضمون موافق
حدیث اول است **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام حدثنی عما بنیت علیه دعائم الاسلام اذا اخذت بها زکا
عملی و لم یضرنی جهل ما جهلت بعده فقال شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و الاقرار
بما جاء من عند الله و حق فی الاموال من الزکوة و الولایة التی امر الله بها ولایة آل محمد فان رسول الله صلی الله
علیه و آله قال من مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة قال الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم فکان علی علیه السلام ثم صار من بعده حسن ثم من بعده حسین ثم من بعده علی بن الحسین ثم من
بعده محمد بن علی ثم هکذا یکون الامر ان الارض لا تصلح الا بامام و من مات لا یعرف امامه مات
میتة جاهلیة و احوج ما یکون احدکم الی معرفته اذا بلغت نفسه ههنا قال و اهوی بیده الی صدره
یقول حینئذ لقد کنت علی امر حسن **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث ششم **دهم اصل** عن ابی الجارود قال
قلت لابی جعفر علیه السلام یا بن رسول الله هل تعرف مودتی لکم و انقطاعی الیکم و موالاتی ایاکم قال فقال نعم قال
فقلت فانی اسألک مسألة تجیبنی فیها فانی مکفوف البصر قلیل المشی و لا استطیع زیارتکم کل حین قال
هات حاجتک قلت اخبرنی بدینک الذی تدین الله عز و جل به انت و اهل بیتک لادین الله عز و جل به
قال ان کنت اقصرت الخطبة فقد اعظمت المسألة و الله لاعطینک دینی و دین آبائی الذی ندین الله عز و جل
شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و الاقرار بما جاء من عند الله و الولایة
لولینا و البراءة من عدونا و التسلیم لامرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد و الورع **شرح** الخطبه
بکسر خاء با نقطه و سکون طاء بی نقطه و باء یک نقطه مصدر باب نصر خواستگاری و مراد اینجا سوال است **یعنی** روایتست از ابو الجارود
گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را ای پسر رسول الله آیا می شناسی دوستی مرا برای شما و بریده شدن من از دیگران بسوی شما را و امام دانستن
من شما را گفت پس امام گفت آری گفت گفتم پس بدرستی که من میپرسم ترا مسئله که جواب بدهی مرا در آن مسئله چه بدرستی که من کور چشم کم تردد
و وسعت ندارم زیارت شما را در هر وقت که خواهم گفت بده حاجت خود را یا معنی که بگو آنرا گفتم خبر کن مرا بدین خود که عبادت میکنید

ثواب میکنی الله عز و جل را بآن تو و اهل بیت تو تا عبادت بعقیده ثواب کنم الله عز و جل را بآن امام گفت اگر کوتاه کردی سوال را پس تحقیق
بزرگ کردی آنچه را که سوال کردی بخدا قسم که هر آینه میدهم ترا دین خود را و دین پدران خود را که عبادت بعقیده ثواب میکنیم الله عز و جل را
بآن آن گواهی است که مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و اقرار است بآنچه آمده از نزد الله تعالی
و دوستی است برای دوست ما و بیزار شدنست از دشمن ما و فرمان بردن ما باطن دولت برای حکم ما و انتظار قائم ما است بصبر بر آزار و
سکوت در مشکلات و جدّ است در عبادت و پرهیز است از محرمات **یازدهم اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر قال
سمعته اباعبد الله علیه السلام فقال له جعلت فداک اخبرنی عن الدین الذی افترض الله عز و جل علی العباد ما لا
یسعهم جهله و لا یقبل منهم غیره ما هو فقال اعده علی فاعاد علیه فقال شهادة ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و صوم
شهر رمضان ثم سکت قلیلا ثم قال و الولایة مرتین ثم قال هذا الذی فرض الله عز و جل علی العباد
لا یسأل الرب العباد یوم القیمة فیقول الا زدتنی علی ما افترضت علیک و لکن من زاد زاده الله ان رسول
الله صلی الله علیه و آله سن سننا حسنة جمیلة ینبغی للناس الاخذ بها **شرح** ما در ما لا یسعهم عطف بیان الدین است
و میتواند بود که مبتدا باشد و ما هو خبر باشد امر باعاده سوال برای اینست که شنیده بسبب ما نعی مثل فکری یا بسبب آن از فیقول امر قوت
و فا برای بیان منفی در لا یسال است **یعنی** روایتست از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر گفت شنیدم از ابو بصیر در حالی که میپرسید امام جعفر صادق
علیه السلام را با برویش که گفت او را قربانت شوم خبر ده مرا از دینی که واجب لازم کرد الله عز و جل بر بندگان آنچه گنجایش ندارد بندگان را
ندانستن آن و مقبول نمیشود از ایشان غیر آن چیست آن پس گفت اعاده کن بر من این سوال را پس اعاده کرد براو پس گفت گواهی
اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و بپای داشتن نماز فریضه و دادن زکوة واجب و حج کعبه بر کسی
که وسعت داشته باشد بسوی آن راهی او روزه ماه رمضان بعد از آن ساکت شد اندکی بعد از آن گفت و اقرار بامامت و می و
و اقرار بامامت و می بعد از آن گفت اینکه شمردم آنچیزیست که واجب لازم کرده الله عز و جل بر بندگان سوال نمیکند صاحب کل اختیار
بنده گان را در روز قیامت که گوید چرا زیاد نکردی عبادت مرا بر آنچه واجب لازم کردم بر تو و لیکن هر که زیاد کند عبادت را بر واجب
زیاد میکند ثواب او را الله تعالی بیان این آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله سنت کرده سنتهای خوب زیبا سزاوار است
مردم را عمل کردن بآنها مثل نماز شب و سایر مستحبات **دوازدهم اصل** سمعنا اباعبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل
فرض علی خلقه خمسا فرخص فی اربع و لم یرخص فی واحدة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که
بدرستی که الله عز و جل واجب لازم ساخته بر مخلوقین خود پنج عبادت را نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت پس رخصت داد فی الجمله
در ترک چهار یا باعتبار اینکه جایزاست مکلف را که از وقتی خالی باشد از آنها یا باعتبار اینکه زن حایض ترک نماز میکند و بی مال زکوة
نمیدهد و بی استطاعت حج نمیکند و مریض دائمی و بغایت پیر روزه نمیگیرد یا باعتبار اینکه آنها داخل فروع دین است و ترک آنها

بغیر احتراز موجب کفر نمیشود چنانچه می‌آید در باب الاصرار علی الذنب و باب الظلم و همچنین ادا و اعلام و ترک طاعات باعتبار اینکه جایز نیست
مکلف از حکیم خالی از آن باشد و ایضا از اصول امیست بدلیل اینکه از قبیل تصدیق دل است پس ترک آن ترک تصدیق بعض
ما جاء به الرسول است بخلاف ترک نماز و روزه و مانند آنها از افعال جوارح ظاهره اگر بعنوان لم مثلا شود نه بعنوان استحلال یعنی
اقرار سیزدهم اصل دخل رجل علی ابی جعفر علیه السلام ومعه صحیفة فقال له ابو جعفر علیه السلام هذه صحیفة
مخاصم سأل عن الدین الذی یقبل فیه العمل فقال رحمک الله هذا الذی ارید فقال ابو جعفر علیه السلام شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وتقر بما جاء من عند الله والولایة لنا اهل
البیت والبراءة من عدونا والتسلیم لامرنا والورع والتواضع وانتظار قائمنا فان لنا دولة اذا شاء الله
جاء بها شرح داخل شد مردی بر امام محمد باقر علیه السلام و با او مکتوبی بود پس گفت او را امام علیه السلام این مکتوبیست که مخاصم فرستاده بکار برده
از دینی که مقبول میشود در آن عمل صاحبش پس آن مرد گفت رحمت کناد ترا الله تعالی اینست آنچه اراده دارم باین معنی که مخاصم مرا برای این کار
فرستاده پس گفت امام علیه السلام آن دین گواهی اینست که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی تنهایی شریکی نباشد او را و اینکه محمد بنده او و رسول او
و اینکه اقرار کنی بآنچه آمد از نزد الله تعالی در فرایض و مانند آنها و تصدیق امامت اهل بیت و بیزار شدن از دشمنان ما که ائمه ضلالت و تابعان
ایشان باشند و گردن نهادن برای حکم ما و اجتناب از محرمات و فروتنی نزد اهل حق و انتظار قائم آل محمد بصبر بر آزار و سکوت در تنگنا
چه بدرستی که ما را دولتی است که چون خواهد الله تعالی می‌آورد آنرا چهاردهم اصل عن عمرو بن حریث قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
وهو فی منزل اخیه عبد الله بن محمد فقلت جعلت فداک ما حولک الی هذا المنزل فقال طلب النزهة
فقلت جعلت فداک الا اقص علیک دینی فقال بلی قلت ادین الله بشهادة ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی
القبور واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت والولایة لعلی امیر المؤمنین
بعد رسول الله صلی الله علیه وآله والولایة للحسن والحسین والولایة لعلی بن الحسین والولایة
لمحمد بن علی ولک من بعده صلوات الله علیکم اجمعین وانکم ائمتی علیه احیی وعلیه
اموت وادین الله به شرح روایتست از عمرو بن حریث گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و او در منزل برادرش عبد الله
بن محمد بود پس گفتم قربانت شوم چه باعث انتقال تو بسوی این منزل شد پس گفت طلب صفای منزل و آب و هوا پس گفتم قربانت شوم
آیا بتفصیل نخوانم بر تو دین خود را پس گفت بلی گفتم پرستش بقصد قربت میکنم الله تعالی را بگواهی اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی
تنهایی او که شریکی نباشد او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست و اینکه قیامت می‌آید شکی نیست در آن و اینکه الله تعالی بر می‌انگیزد هر که را
که در گورهاست و بپای داشتن نماز و دادن زکوة و روزه ماه رمضان و حج کعبه و قبول امامت برای علی که امیر المؤمنین است
بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و قبول امامت برای حسن و حسین و قبول امامت برای علی بن الحسین و قبول امامت

برای محمد بن علی و برای تو بعد از و صلوات الله علیکم اجمعین و اینکه شما اهل بیت رسول تا قیام قیامت امامان منید باین معنی که میدانم
که امامت از شما یکی بعد از یکی بیرون نخواهد رفت بر آن دین که تفصیل کردم زندگی میکنم و بر آن میمیرم و پرستش برای خدا میکنم الله تعالی را
بآن اصل فقال یا عمرو هذا والله دینی ودین آبائی الذی ادین الله به فی السر والعلانیة فاتق الله وکف
لسانک الا من خیر ولا تقل انی هدیت نفسی بل الله هداک فاد شکر ما انعم الله عز وجل به علیک
ولا تکن ممن اذا اقبل طعن فی عینه واذا ادبر طعن فی قفاه ولا تحمل الناس علی کاهلک فانک او
شک ان حملت الناس علی کاهلک ان یصدعوا شعب کاهلک شرح الکاهل بکسر ها میان دو شانه الشعب بفتح شین
با نقطه و عین بی نقطه و با یک نقطه فراخی میان دو شانه یعنی پس گفت ای عمرو اینکه گفتی بخدا قسم که دین پسندیده الله تعالی است این دین من
است و پرستش بقصد قرب میکنم الله تعالی را بآن در پنهان و آشکارا پس پرهیز کن از عذاب الهی در ترک عمل بمقتضای این دین و نگاه
دار زبان خود را مگر از چیزی که معلوم تو باشد خوبی آن و با خود مگو که بدرستی که من راه نمایی کردم خود را چنانچه مذهب قدریه است که میگویند
بندگان قادر بالاستقلال اند بر طاعت و عصیان و فعل ایشان در تحت توفیق و خذلان و قضا و قدر الهی نیست بلکه الله تعالی بتوفیق
خود راهنمایی کرده ترا پس بجا آور شکر آنچه را که منت کرده الله عز وجل بآن بر تو و مباش از کسی که از بدخویی و تندزبانی و هرزه گویی چون
رو آورد طعن کرده شود در حضور او و چون پشت کرد او طعن کرده شود در غایبانه او و بار مکن از افراط در ملامت مردم را بر دوش
خود چه بدرستی که تو اگر بار کنی مردم را بر دوش خود زود میشود که شکافند فراخی دوش ترا باین معنی که هیچ جای دوش ترا سلامت
نگذارند مثل کسی که بی تامل ضامن مردم میشود و بالکلیه از مایه بدر میرود و قرضدار میشود و آزارها میکشد پانزدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال الا اخبرک بالاسلام اصله وفرعه وذروة سنامه قال قلت بلی جعلت فداک قال اما
اصله فالصلوة وفرعه الزکوة وذروة سنامه الجهاد ثم قال ان شئت اخبرتک بابواب الخیر
قلت نعم جعلت فداک قال الصوم جنة والصدقة تذهب بالخطیئة وقیام الرجل فی جوف اللیل
بذکر الله ثم قرأ تتجافی جنوبهم عن المضاجع شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت آیا خبر کنم ترا باسلام
اصل آن و فرع آن و بلندی موضع بلند آن راوی گفت گفتم بلی قربانت شوم گفت اما اصل آن پس نماز است و فرع آن زکوة است
و بلندی موضع بلند آن جهاد است بعد از آن گفت اگر خواهی خبر کنم ترا بدرهای دیگر خوبی گفتم آری قربانت شوم گفت روزه سپر است
که از مرد آتش جهنم دور میکند و تصدق نافله میبرد خطا او را و برخاستن مرد در میان شب بیاد او می‌آورد الله تعالی را بعد از آن خواند
از سوره الم سجده در بیان فضیلت جمعی که اگر بیاد ایشان آورده شود آیات الهی کمال فرمان برداری میکنند دوری میکنند
پهلوهای ایشان از بسترها در شبها باب چهاردهم اصل باب ان الاسلام یحقن به الدم وان الثواب علی الایمان شرح
این باب بیان اینست که گرویدن بربوبیت رب العالمین و برسالت رسول بظاهر و بقبول نماز و زکوة و حج و روزه محفوظ
میشود بآن خون آدمی در دنیا و اینکه ثواب آخرت بر گرویدن بظاهر و باطن و بقبول وجوب امام مفترض الطاعة در هر زمان

و ترک پیروی ظن مراد اینست که جمیع نماز و روزه و سایر عبادات غیر شیعه امامیه باطلست در این باب شش حدیث است
اول حدیث سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْإِسْلَامُ يُحْقَنُ بِهِ الدَّمُ وَ يُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ
وَ يُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَ الثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت گرویدن بربوبیت و رسالت
بظاهر دل محفوظ میشود بآن خون صاحبش و محفوظ میشود بآن مال صاحبش که اگر نزد کسی باشد واپس دهد و حلال شمرده میشود
بآن فروج زنانی که صاحب آن اند و ثواب آخرت برای عبادات مبنی بر گرویدن بربوبیت و رسالت است بظاهر و باطن دل و بس
دوم حدیث عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ شرح الاقرار الاعتراف
بچیزی و صاحب قرار کردن کسی را بمعنی ترک آزار کسی کردن و معنی دوم مناسب تر است با عنوان این باب و حمل در الایمان اقرار
مجازست یعنی الایمان موجب اقرار و مراد بعمل عمل صحیح است و حمل آن نیز مجازست یعنی موجب عمل یعنی روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت گرویدن بربوبیت و رسالت بظاهر و باطن دل باعث اقرار و عملست بآن معنی که مؤمنان ترک
آزار صاحب ایمان میکنند و عملش صحیح است و گرویدن بظاهر دل اقرار است بی عمل صحیح بآن معنی که صحت عمل لازم اسلام نیست
نه اینکه عدم صحت عمل لازم باشد یا مراد اینست که اسلام بی ایمان اقرار بی صحت عملست مخفی نماند که میتواند بود که مراد با اقرار اعتراف
باشد و حمل مجاز نباشد بآن معنی که ایمان مرکبست از اعتراف بربوبیت و عمل صحیح و اگر قطع نظر از عنوان این باب کنیم میتواند بود
که مراد این باشد که ایمان مرکبست از اعتراف بربوبیت رب العالمین و عمل بمقتضای آن اعتراف یعنی طلب علم بمسایل دین و ترک
پیروی ظن در احکام الهی و اسلام اعترافست بی عمل بمقتضای آن سوم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ فَقَالَ لِي أَ لَا تَرَى
أَنَّ الْإِيمَانَ غَيْرُ الْإِسْلَامِ شرح تتمه آیت در سوره حجرات اینست و ان تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور
رحیم و اگر فرمان برداری کنید بعد ازین الله را و رسول او را بطلب علم در اعمال خود و ترک پیروی ظن که مصداق آن پیروی
امام مفترض الطاعه است خواه رسول و خواه وصی رسول نقص نمیکند الله تعالی از عملهای شما چیزی را مراد باعراب جمعی از بادیه نشینان
عربست که اظهار تصدیق رسول کردند و بطلب علم بمسائل دین نیامدند و الله تعالی گفته در حق ایشان در سوره توبه و اجدر الا یعلموا
حدود ما انزل الله علی رسوله الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین بظاهر و باطن دل و صاحب امن از بطلان اعمال و از عذاب
آخرت بودن نظیر اغدّ البعیر یعنی اینکه صاحب غدّه شده شتر و در آمنّا و در لم تؤمنوا معنی دوم مرادست و در لما یدخل الایمان
معنی اول مرادست و در ان الایمان معنی دوم مرادست الاسلام گرویدن بربوبیت رب العالمین فی الجمله و صاحب سلامتی از قتل
و مانند آن بودن در دنیا و مراد اینجا معنی دوم است و سیاق آیت ذکر اسلام برخلاف مقتضای ظاهر ذکر ایمانست چه
ظاهر سیاق اینست که گوید قل لم تؤمنوا و لکن اسلمتم یا گوید قل لا تقولوا آمنا و لکن قولوا اسلمنا و شاید که نکته این باشد که نفی
ایمان ایشان بر سبیل حقیقت است و اسلام ایشان محض قولیست بی حقیقت بآن معنی که متزلزلند و بغایت نزدیک بکفر

و اسلام اعترافست بی عمل صحیح

امرانه

هر کلمه غیر بفتح غین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بمعنی سلب استعمال شده مثل غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و مضافست
بالاسلام پس مراد اینست که ایمانی که در ضمن آمنّاست فردی از افراد اسلامی که در ضمن اسلمناست نیست بآن معنی که اول متعلق بربوبیت
و بس و دوم متعلق بدیانتست بلکه بخلاف ایمان و اسلام بمعنی مشهور چه اول فردی از افراد دومست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره حجرات گفتند صحرا نشینان عرب که بطلب علم دین نمی آیند صاحب امن از بطلان اعمال و از عذاب
آخرت شدیم بگو ای محمد صاحب امن نشدید و لیکن بگویید صاحب سلامتی از شمشیر مؤمنان شدیم و حال آنکه هنوز داخل نشده گرویدن بربوبیت
بظاهر و باطن دل در باطن دل شما بآن معنی که محض ظاهر دل گرویده اید بربوبیت پس امام گفت مرا آیا نمی بینی در این آیت این را که
ایمان نیست اسلام بآن معنی که ایمانی که در آمنّا و در لم تؤمنوا استعمال شده در معنی که از افراد مستعمل فیه اسلام در اسلمنا نیست اشاره
بآنکه از آیت معلومست که دلیل عدم ایمان ایشان عدم دخول ایمان در دل ایشانست و این صریحست در آنکه ایمانی که دعوی کردند
و ایمانی که نفی دخول آن در دل ایشان شده بیک معنی نیست چه نفی چیزی از کسی بر وجهی دلالت بر نفی آن بالکلیه از آن کس نمیکند و تتمه آیت
دلالت بر این میکند که ایمانی که نفی شده بمعنی صاحب امن از بطلان اعمال و از عذاب آخرت بودنست و اسلامی که منسوب بایشان
شده بمعنی صاحب سلامتی از شمشیر بودنست و این دو معنی متباین یکدیگرست چهارم حدیث سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ الْتَقَيَا فِي الطَّرِيقِ وَ قَدْ أَزِفَ مِنَ الرَّجُلِ
الرَّحِيلُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَأَنَّهُ قَدْ أَزِفَ مِنْكَ رَحِيلٌ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَالْقَنِي فِي الْبَيْتِ فَلَقِيَهُ فَسَأَلَهُ
عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا فَقَالَ الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِ
سْلَامُ وَ قَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا فَإِنْ أَقَرَّ بِهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِماً وَ كَانَ ضَالًّا
شرح سوال اینمرد از فرق میان معنی اسلام و ایمان در لغت یا در عرف نیست بلکه سوال از فرقست میان مصداق اسلام بمعنی صاحب
سلامتی از شمشیر بودن و مصداق ایمان بمعنی صاحب امن از بطلان اعمال و عذاب آخرت بودن ازف برای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب
علم است و می آید من الرجل و در منک متعلقست بازف کاف برای ظنست و ضمیر ضمیر شانست و قد برای تحقیقست و منافات با هم ندارند
چه ظن در ذهن متکلم است و تحقیق در ذهن مخاطبست فاء در فالقنی برای تفریعست انصال کم شده و کم کننده و مراد اینجا معنی
دوم است یعنی پرسید مردی از امام جعفر صادق علیه السلام را از سلامتی از قتل و ایمنی از بطلان اعمال و از عذاب آخرت که چیست
فرق میان آن دو بآن معنی که مصداق هرکدام چیست پس جواب نداد او را تا مبادا که افشای این راز شود در مدینه بعد از آن پرسید
او را پس جواب نداد او را بعد از آن باهم برخوردند در راه در حالی که نزدیک شده بود وقت بآخر در رحلت از مدینه پس گفت
امام علیه السلام گویا که بتحقیق نزدیک شده نسبت بتو رحلت پس گفت آری امام گفت پس ملاقات کن مرا در خانه پس ملاقات کرد او را
پس پرسید او را از اسلام و ایمان که چیست فرق میان مصداق آن دو پس گفت مصداق اسلام آن ظاهریست که بر آنند مردم مخالف

که ای اینکه مستحق عبادتی مگر امام و اینکه محمد رسول او است و برپای داشتن ظاهر نماز و دادن ظاهر زکوة و حج ظاهری کعبه و روزه ظاهری ماه رمضان
پس اینکه شمردم مصداق اسلامست و گفت مصداق ایمان شناخت این امارت امام مفترض الطاعتست خواه رسول و خواه وصی
رسول و مصداق این شناخت طلب علم باحکام و ترک پیروی ظن است اینکه شمردم پس اقرار آنها که شمردم کند و نشناسد این امارت امیر
صاحب سلامتی از قتل و میشود که کسند اعمال خود در روز قیامت با این معنی که عمل او اصلا ثواب ندارد پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال سمعته یقول قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا فمن زعم انهم آمنوا فقد کذب ومن زعم
انهم لم یسلموا فقد کذب شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت از سوره حجرات که گفتند مردم بیابان
عرب که تحصیل علم دین نمی نمایند و پیروی ظن اکتفا میکنند در عبادات خود آمنا یعنی از عذاب آخرت شدیم بگو صاحب امن نشدید ولیکن بگوئید صاحب
سلامتی از شمشیر مؤمنان شدیم پس هر که دعوی کند که اعراب و امثال ایشان که پیروی ظن میکنند در احکام الهی صاحب امن از بطلان اعمال
و عذاب آخرت شدند پس بتحقیق تکذیب آیت کرده یا دروغ گفته و هر که دعوی کند که اعراب و امثال ایشان صاحب سلامتی از قتل نشدند پس
بتحقیق تکذیب آیت کرده یا دروغ گفته چه او بگفتن اسلمنا دلالت بر محفوظ بودن خون ایشان میکند ششم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول الاسلام یحقن به الدم وتؤدی به الامانة وتستحل به الفروج والثواب علی الایمان شرح این موافق
اولست

باب پانزدهم اصل باب ان الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان

شرح الشرک بکسر شین و سکون راء و
الشرکة بکسر و فتح شین مصدر باب علم والمراد که شریک چیزی بودن یعنی این بابیست در بیان آنکه ایمان شریک اسلامست در جمیع احکام و
ابواب اسلام و اسلام شریک ایمان نیست در جمیع احکام و ابواب ایمان اگرچه شریک است در بعضی و در این باب پنج حدیث است اول اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی عن الاسلام والایمان اهما مختلفان فقال ان الایمان یشارک الاسلام
والاسلام لا یشارک الایمان فقلت فصفهما لی فقال الاسلام شهادة ان لا اله الا الله والتصدیق
برسول الله صلی الله علیه وآله به حقنت الدماء وعلیه جرت المناکح والمواریث وعلی ظاهره جماعة الناس والایمان
الهدی وما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من العمل والایمان ارفع من الاسلام بدرجة
ان الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر والاسلام لا یشارک الایمان فی الباطن وان اجتمعا فی القول والصفة
شرح نسبت میان ایمان و اسلام عکس نسبت میان ضد آن دوست چنانچه می آید در حدیث دوم باب بعد و نسبتهم که گوئی شرک میباشد
و مراد از شرکت الاسلام شهادة تا آخر برای بیان اجزای اسلامست به حقنت تا آخر برای بیان احکام اسلامست الفلام الناس برای
عهد خارجیست والایمان الهدی تا آخر بیان اجزای ایمانست من در من صفة ابتدائیه است صفة الاسلام عبارت از اعتقاد شهادتین
است بظاهر دل و ما ظهر عطف بر صفة است پس و من در من العمل تبعیضیه است یا بیانیه است والایمان ارفع من الاسلام بدرجة برای بیان احکام
ایمانست مراد بدرجه قبول عمل و در آخرتست ان الایمان تا آخر استیناف بیانی مجموع سابقست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده
مرا از اسلام و ایمان که آیا غیر همند در ابواب و احکام یا نه گفت در بیان مغایرت بهم یعنی که ایمان شریکست با اسلام در ابواب و احکام اسلام

شرک

شریک نیست با ایمان در ابواب احکام با این معنی که هر چه جزو یا حکم اسلامست جزو یا حکم ایمانست و عکس نیست یعنی پس بیان کن آن دو را برای
من پس گفت اسلام گواهیست باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و گرویدنست برسالت رسول الله صلی الله علیه وآله بعمل نماز و روزه و مانند
آنها باسلام محفوظ شده خونها و باسلام جاری شده نکاحها و میراثها و بر ظاهر اسلامند جماعت این مردمی که غیر شیعه امامیه اند از اهل
قبله و ایمان راه یافتن بحجت امام مفترض الطاعة در هر زمانست خواه رسول خواه وصی رسول و چیزیست که قرار میگیرد در دلها از ظاهر
اسلام و از ظاهر عمل نماز و روزه و مانند آنها با این معنی که سرایت میکند از ظاهر بباطن و ایمان بالاتر است از اسلام یک مرتبه که ثواب
آخرتست میان اینها همین است که ایمان شریکست با اسلام در ظاهر اقرار شهادتین و ظاهر عمل و ظاهر نفع دنیا و اسلام شریک نیست
با ایمان در باطن اقرار شهادتین و باطن عمل و ثواب آخرت اگرچه جمع شدند ایمان و اسلام در گفتن شهادتین بزبان و اعتقاد شها
دتین در ظاهر دل دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الایمان یشارک الاسلام والاسلام لا یشارک
الایمان شرح این ظاهر است از سابق سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الایمان یشارک الاسلام ولا یشا
رکه الاسلام ان الایمان ما وقر فی القلوب والاسلام ما علیه المناکح والمواریث وحقن الدماء والایمان یشارک
الاسلام والاسلام لا یشارک الایمان شرح وقر بقاف و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب حسب و ضرب یعنی متمکن و با تمکین
شد و باقی ظاهر است از سابق چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ایهما افضل الایمان او الاسلام فان من قبلنا یقولون
ان الاسلام افضل من الایمان فقال الایمان ارفع من الاسلام قلت فاوجدنی ذلک قال ما تقول فیمن احدث
فی المسجد الحرام متعمدا قال قلت یضرب ضربا شدیدا قال اصبت فما تقول فیمن احدث فی الکعبة متعمدا قلت
یقتل قال اصبت الا تری ان الکعبة افضل من المسجد وان الکعبة تشرک المسجد والمسجد لا یشرک الکعبة
وکذلک الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کدام ازین دو فاضلتر
است ایمان یا اسلام چه بدرستی که جمعی که نزد ما اند میگویند بدرستی که اسلام فاضلتر است از ایمان پس گفت ایمان بالاتر است از اسلام
گفتم پس تعلیم کن مرا آنچه گفتی بیان واضح گفت چه میگوئی در کسی که نجاستی کند در مسجد حرام دانسته راوی گفت گفتم زده میشود زدنی سخت
گفت رسیدی بحق پس چه میگوئی در کسی که نجاستی کند در کعبه دانسته گفتم کشته میشود گفت رسیدی بحق آیا نمی بینی اینرا که کعبه فاضلتر است
از مسجد و اینرا که کعبه شریکست با مسجد در هر فضیلتی که مسجد راست و مسجد شریک نیست با کعبه در هر فضیلت آن و همچنان ایمان شریکست با اسلام
در هر فضیلتی که اسلام راست و اسلام شریک نیست با ایمان در هر فضیلت آن پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول الایمان
ما استقر فی القلب وافضی به الی الله عز وجل وصدقه العمل بالطاعة لله والتسلیم لامره والاسلام ما ظهر من قول
او فعل وهو الذی علیه جماعة الناس من الفرق کلها وبه حقنت الدماء وعلیه جرت المواریث وجاز النکاح
واجتمعوا علی الصلوة والزکوة والصوم والحج فخرجوا بذلک من الکفر واضیفوا الی الایمان والاسلام لا
یشرک الایمان والایمان یشرک الاسلام وهما فی القول والفعل یجتمعان کما صارت الکعبة فی المسجد

والمسجد ليس في الكعبة وكذلك الايمان يشرك الاسلام والاسلام لا يشرك الايمان وقد قال الله عز وجل قالت الاعراب
آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم فقول الله عز وجل اصدق القول شرح الامر بفتح همزه و سکون
میم و راء بنقطه کار عمده و مراد اینجا کاریست که الله تعالی کرده برای تشخیص حلال و حرام و باقی مخلوقات بتفصیل آن مخلوق شده مثل ارسال رسول
وتعیین اولی الامر و می آید در حدیث ششم باب بیست و نهم نیز میس درمن تحول ابتدائیات الفلام الناس را برای عهد خارجیست میس درمن الفرق جایز
است الفلام الفرق را برای عهد خارجیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت ایمان اقراریست بشهادتین
که قرار گرفته باشد در باطن دل و رسانیده باشد دل را بسوی معرفت وحدانیت ربوبیت الله عز وجل و راست کرده باشد آن اقرار را اعمال جوارح
برای کارها ترک خود رای در افعال و تروک عمده زیرا که آن اطاعت شیطان و هوا است و ایضا راست کرده باشد آن اقرار را کردن نهادن دل
برای کار عمده الله تعالی مثل امامتی که الله تعالی داده بائمه معصومین اهل بیت صلوات الله علیهم و اسلام اقراریست بشهادتین که در ظاهر حال بهم رسیده
از گفتن شهادتین بزبان و اقرار کردن نماز و روزه و مانند آنها و اسلامست آنچه برانند جماعت این مردم که مخالف شیعه امامیه اند که این طوایف
اهل قبله همگی باشند و باسلام محفوظ شد خونها و بران جاری شد میراثها و جایز شد نکاح و جمع شدند بر نماز و زکوة و روزه و حج پس بیرون
رفتند بانچه مذکور شد جمیع ایشان از کفر بمعنی انکار کلمه توحید بظاهر و باطن دل نسبت داده شدند بایمان بانمعنی که در تکلیفاتی که در تحت
یا ایها الذین امنوا است داخل شدند مثل ابلیس که در تکلیف ملائکه بسجده داخل شد باوجود اینکه از جن بود چنانچه می آید در باب صد و هفتاد و دوم
و باقی حدیث ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب و آیه سوره حجرات بیان شد در حدیث سوم باب سابق پس قول الله عز وجل راست تر است
از هر قول اشارتست برد قول جمعی که گفتند اسلام افضل است از ایمان چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب اصل قلت فهل للمؤمن
من فضل على المسلم في شيء من الفضائل والاحكام والحدود وغير ذلك فقال لا هما يجريان في ذلك مجرى واحد ولكن
للمؤمن فضل على المسلم في اعمالهما وما يتقربان به الى الله عز وجل شرح گفتم پس آیا برای مؤمن زیادتی هست بر مسلم در چیزی از زیادتیهای
زیادتیهای اهل اسلام بر اهل کفر در دنیا مثل نفقه فقرای ایشان از بیت المال و در قصاصها و در حدها و غیر آنچه مذکور شد گفت نه آن دو هم
در آنچه مذکور شد در یک راه ولیکن برای مؤمن زیادتی هست بر مسلم در عبادات آن دو بانمعنی که عبادات مؤمن صحیحست و عبادات
غیر مؤمن صحیح نیست اصلا و ایضا زیادتی هست در آنچه نزدیکی میجویند آن بسوی الله تعالی بانمعنی که امامی که مؤمن تو به او میکند باطل و مستجمع
حقیقت اصل قلت اليس الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وزعمت انهم مجتمعون على الصلوة
والزكوة والصوم والحج مع المؤمن قال اليس قد قال الله عز وجل فيضاعفه له اضعافا كثيرة فالمؤمنون هم الذين
يضاعف الله عز وجل لهم حسناتهم لكل حسنة سبعين ضعفا فهذا فضل المؤمن ويزيده الله في حسناته على قدر
صحة ايمانه اضعافا كثيرة ويفعل الله بالمؤمنين ما يشاء من الخير شرح زعمت مشتمل بر سهو راوی است چنانچه می آید در
حدیث ششم باب الکذب که باب صد و نهم است گذشت در کتاب الحجة در باب صد و هشتم که باب صلة الامام علیه السلام است که آیه فیضاعفه
له اضعافا كثيرة در سوره بقره وانه فيضاعفه له وله اجر كريم و در سوره حدید نازل شده در صله امام و بس فا در فالمؤمنون بیانست یضاعف

حق مستجمع شرط امامت و امام عالم تو به او میکند باطل محض

بتقدیر قدر ایضاعفاتست والا بجای سبعین مضاعف عشره اضعاف میبایست یعنی گفتم آیا نمیگوید الله تعالی عز وجل در سوره انعام هر که کرد نیک را
پس برای او ده برابر آنست و دعوی کردی که غیر مؤمنان موافقت میکنند بر نماز و زکوة و روزه و حج با مؤمن امام برای بیان اینکه عمل
غیر مؤمن داخل حسنه نیست گفت آیا نیست اینکه بتحقیق گفته الله عز وجل در سوره بقره من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا
كثيرة گفت اینکه قرض دهد الله تعالی را قرضی نیکو که صله امام باشد پس چند برابر کند ثواب آن را برای او چند برابر بسیار مراد اینست که چنانچه قرض
حسن و غیر حسن میباشد و قرض حسن صله امام حقست و باعث زیاد بر ده مضاعفست نماز و روزه و حج نیز حسنه و غیر حسنه میباشد حسنه آنست
که با تصدیق امام حق باشد تا باعث ده مضاعف شود بیان اضعاف کثیره اینکه مؤمنان ایشانند آنکسان که گاهی چند برابر میکند الله عز وجل
برای ایشان حسنات ایشان را برای هر حسنه هفتاد برابر پس اینست زیادتی مؤمن در اعمال و زیاد میکند او را الله تعالی در جزای حسنات او بقدر اعتقاد
نیز بر قدر کمال ایمان او چند برابر بسیار و میکند الله تعالی با مؤمنان آنچه میخواهد از نیکی اصل قلت ارأيت من دخل في الاسلام اليس
هو داخلا في الايمان فقال لا ولكنه قد اضيف الى الايمان وخرج من الكفر وسأضرب لك مثلا تعقل به فضل
الايمان على الاسلام ارأيت لو ابصرت رجلا في المسجد اكنت تشهد انك رأيته في الكعبة قلت لا يجوز لي ذلك
قال فلو ابصرت رجلا في الكعبة اكنت تشهد انه قد دخل المسجد الحرام قلت نعم قال وكيف ذلك قلت
انه لا يصل الى دخول الكعبة حتى يدخل المسجد الحرام فقال اصبت واحسنت ثم قال كذلك الايمان و
الاسلام شرح این سؤال مبنی بر سؤال قیاس دخول در مرکبات از امور معقوله بر دخول در مرکبات از امور مقداریه است چه دخول در جزو خانه را
دخول در خانه مینامند و جواب تمثیل دخول مسجد و دخول کعبه توضیح معقولات در ضمن محسوس و بغایت لطیف است چه صاحب مرکب از فضیلت
مسجد و فضیلت خاص کعبه جزو مقداری صاحب مرکب از فضائل مسجد است بعکس یعنی گفتم خبر ده مرا که کسی که داخل شود در اسلام آیا نیست
او داخل در ایمان گفت نه و لیکن بتحقیق نسبت داده شده بسوی ایمان بیان این شد در شرح حدیث و زود باشد که زنم برای
تو مثلی که فهمی آن زیادتی ایمان را بر اسلام خبر ده مرا که اگر ببینی مردی را در مسجد حرام آیا شهادت میتوانی داد که تو دیدی او را در کعبه
گفتم جایز نیست مرا آن شهادت گفت پس اگر ببینی مردی را در کعبه آیا شهادت میتوانی داد که او بتحقیق داخل شده مسجد حرام را
گفتم آری گفت و چون جایز است آن شهادت گفتم بدرستی که او نمیرسد بدخول کعبه مگر آنکه داخل شده باشد مسجد حرام را پس گفت
بحق رسیدی و خوب گفتی بعد از آن گفت همچنانست ایمان که مانند کعبه است و اسلام که مانند مسجد حرامست باب بیست و دوم اصل باب
آخر منه وفيه ان الاسلام قبل الايمان شرح این بابی دیگرست از تتمه باب سابق و در آن اینست که اسلام پیش از ایمان متحقق میشود
در این باب دو حدیث است اول اصل كتبت مع عبد الملك بن اعين الى ابي عبد الله عليه السلام اسأله عن الايمان
ما هو فكتب الي مع عبد الملك بن اعين سألت رحمك الله عن الايمان والايمان هو الاقرار باللسان
وعقد في القلب وعمل بالاركان والايمان بعضه من بعض وهو دار وكذلك الاسلام دار والكفر
دار فقد يكون العبد مسلما قبل ان يكون مؤمنا حتى يكون مسلما فالاسلام قبل الايمان شرح

العقد بفتح عين منقطه وسكون قاف ودال منقطه والاعتقاد استوار بستن دل خود بر چیزی یعنی نوشتم با عبد الملک بن اعین
بسوی امام جعفر صادق علیه السلم میپرسیدم او را از ایمان که چیست آن پس نوشت بسوی من یا عبد الملک بن اعین که برسد
رحمت کناد ترا الله تعالی از ایمان و ایمان آن اقرار نیست بهادست زبان و گرویدنی است در دل وعملی است بجوارح خواه وجودی
باشد مثل فعل واجبات خواه عدمی باشد مثل ترک معاصی و ایمان چیزیست که بعضی اجزای آن حاصل میشود از بعضی دیگر یا بمعنی
که اقرار و عمل حاصل میشود از عقد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل کل یعمل علی شاکلته و بیان شد در حدیث چهارم باب یازدهم و در اینجا
اشارتست بانکه ایمان در حقیقت عقد است پس تفسیر ایمان بمجموع عقد و اقرار و عمل برای توضیح معنی عقد است تا کسی خیال نکند
کسی که ترک فرائض کند و مرتکب معاصی شود عقد دارد چنانچه مذهب مرجئه است که خیال کرده اند که عقد در تفسیر ایمان بمعنی علم است
و ایمان خانه ایست و همچنان اسلام خانه ایست و کفر خانه ایست پس گاه میباشد بنده مسلم پیش از آنکه مومن شود و هرگز نمیباشد
مومن مگر آنکه باشد مسلم پس اسلام پیش از ایمانست اصل وَهُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كَبَائِرِ
الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطاً عَنْهُ
اسْمُ الْإِيمَانِ وَثَابِتاً عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى دَارِ الْإِيمَانِ وَلَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ
إِلَّا الْجُحُودُ وَالِاسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَلِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَدَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا
يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ دَاخِلاً فِي الْكُفْرِ وَكَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَةَ
وَأَحْدَثَ فِي الْكَعْبَةِ حَدَثاً فَأُخْرِجَ عَنِ الْكَعْبَةِ وَعَنِ الْحَرَمِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ وَصَارَ إِلَى النَّارِ شرح مراد بمبارکت
اینجا نوبت چیزی شدنست در ورود بر کسی کبیره وصغیره اینجا نسبت بایکدیگر است و هر دو قسم داخل کبیره است بمعنی چیزی
که الله تعالی در قرآن نهی کرده از آن و عذاب قرار داده بر آن یا بر اصرار بر آن یعنی و اسلام هم نوبت ایمانست پس وقتی که بفعل آورد
بنده بزرگی از بزرگهای گناهان یا کوچکی از کوچکهای گناهان را که نهی کرده الله تعالی از آنها در قرآن شد بیرون از ایمان افتاده از او نام
ایمان و باقی مانده بر او نام اسلام پس اگر رجوع کرد و طلب مغفرت کرد برگشت بسوی خانه ایمان و بیرون نمیبرد او را از اسلام بسوی کفر
مگر انکار حلال بودن چیزی که حلالست در قرآن و حلال شمردن آنچه نهی شده از آن در قرآن بانیرو پس که گوید برای حلال که این حرامست
و برای حرام که این حلالست و اعتقاد کند بآن بامعنی که دل خود در آن بند دلپس نزد آن انکار و استحلال میباشد بیرون از اسلام
و ایمان داخل در کفر و شد مانند کسی که داخل شد حرم مکه را بعد از آن داخل شد کعبه را و نجاست کرد در کعبه نجاستی دانسته پس بیرون
برده شد از کعبه و از حرم پس زده شد گردنش و گردید بسوی آتش جهنم دوم ۳۳ اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ
الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ قُلْتُ لَهُ أَفَرْقٌ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ قَالَ فَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلَهُ قَالَ قُلْتُ أَوْرِدْ ذَلِكَ قَالَ
مَثَلُ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ الْحَرَامِ مِنَ الْحَرَمِ قَدْ تَكُونُ فِي الْحَرَمِ وَلَا تَكُونُ فِي الْكَعْبَةِ وَلَا تَكُونُ فِي
الْكَعْبَةِ حَتَّى تَكُونَ فِي الْحَرَمِ وَقَدْ تَكُونُ مُسْلِماً وَلَا تَكُونُ مُؤْمِناً حَتَّى تَكُونَ مُسْلِماً قَالَ قُلْتُ فَيُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ

شئ

شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَيُصَيِّرُهُ إِلَى مَاذَا قَالَ إِلَى الْإِسْلَامِ أَوِ الْكُفْرِ وَقَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْكَعْبَةَ فَأَفْلَتَ
مِنْهُ بَوْلُهُ أُخْرِجَ مِنَ الْكَعْبَةِ وَلَمْ يُخْرَجْ مِنَ الْحَرَمِ فَغَسَلَ ثَوْبَهُ وَتَطَهَّرَ ثُمَّ لَمْ يُمْنَعْ أَنْ يَدْخُلَ الْكَعْبَةَ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ
الْكَعْبَةَ فَبَالَ فِيهَا مُعَانِداً أُخْرِجَ مِنَ الْكَعْبَةِ وَمِنَ الْحَرَمِ وَضُرِبَتْ عُنُقُهُ شرح روایتست از سماعة بن مهران که از اصحاب امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت پرسیدم امام علیه السلم را از ایمان و اسلام گفتم او را که آیا فرقی هست میان ایمان و اسلام گفت که پس میزنم برای
تو مثل آن را راوی گفت که گفتم که در آر مثال آن را گفت که مثل ایمان و اسلام مثل کعبه و امت نسبت بحرم مکه گاهی میباشی
در حرم و نمیباشی در کعبه و هرگز نمیباشی در کعبه مگر آنکه باشی در حرم و گاهی میباشی مسلم و نمیباشی مومن مخفی نماند که در اینجا رمزیست بانکه سماعه
واقفی خواهد شد و هرگز نمیباشی مومن مگر آنکه میباشی مسلم راوی گفت که گفتم پس بیرون می برد از ایمان چیزی گفت که آری گفتم که پس میگرداند
او را بسوی چه چیز گفت که بسوی اسلام یا کفر مخفی نماند که ظاهر این ابطال قول جمعیت که میگویند که مومن مرتد نمیشود و امام گفت اگر
آنکه مردی داخل کعبه شود پس بی اختیار بیرون آید از او بول او و بیرون برده میشود از کعبه و بیرون برده نمیشود از حرم مکه پس میشوید جامه خود را
و پاکیزه میکند خود را بعد از آن ممنوع نمیشود از دخول کعبه و اگر آنکه مردی داخل شود کعبه را پس بول کند در آن دانسته از روی عناد با حق بیرون
برده میشود از کعبه و از حرم و زده میشود گردنش مقصود تمثیل آنچه بیرون میبرد از ایمان بسوی اسلام ببول بی اختیار در کعبه و تمثیل آنچه
بیرون می برد از ایمان بسوی کفر ببول از روی عناد در کعبه است باب مقدم اصل باب شرح این بابست که مناسب دو باب سابقست و در اینجا
بیان اشتراط اجتناب از اصرار بر فعل کبیره یا بر ترک فریضه است در ایمان که شرط نجات از جهنم است و ایضا در این باب بیان شرف
مومن کاملست و در این باب حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ نَاساً تَكَلَّمُوا فِي هَذَا الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَذَلِكَ
أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ الْآيَةَ
فَالْمَنْسُوخَاتُ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ وَالْمُحْكَمَاتُ مِنَ النَّاسِخَاتِ شرح مقصود در این حدیث دو چیز است اول تمهید آنکه آیات
قرآن منحصر است در محکمات و متشابهات و آنکه چون محکمات اصل قرآنست تعریف محکمات اینست که آیاتی که صریح باشد و منسوخ نشده
باشد و تعریف متشابهات اینست که آیاتی که غیر صریح باشد یا منسوخ شده باشد پس متشابه اعم مطلقست از منسوخ پس غیر منسوخ اعم
مطلقست از محکم و آنکه تاویل متشابه بتعمق فکر خود بی استناد بقول امام زمان برای تحدیث در شب قدر و مانند آن طریقه زیغ است و طریقه
اهل حق اینست که ساکت باشند از تاویل متشابهات چند انکه امامی از ائمه هدی که راسخان در علم و عالمان بمتشابهاتند و امامت
ایشان مدلول محکماتست که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن و امر صریح به پیروی علم است تعلیم ایشان نکرده باشد دوم
ابطال استدلال مخالفان ببعض آیات که در مکه نازل شده بقول الله تعالی در سوره نساء که در مدینه نازل شده که ان الله لا یغفر ان
یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بر آنکه غیر شرک باعث خلود جهنم نمیشود و لهذا امام علیه السلم میگوید در این حدیث که و
یکون فی المشیة تا آخر و ایضا میگوید در آخر حدیث که سوره النور انزلت بعد سورة النساء و حاصل ابطال استدلال آیاتست

یکی انیست که انها متشابهات است باعتبار اینکه منسوخ است و حاصل ابطال استدلال بآیت سوره نساء انیست که آن متشابه است باعتبار
اینکه هیچ در مدعای مخالفان نیست چه دیگر برامی رسد که گوید که ما دون ذلک شامل اصرار بر کبیره نیست چه آن کفر است و کفر اخبث
و اعظم از شرک است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الکفر است بلکه مراد بما دون ذلک صغیره بی اباء
و استکبار و کبیره بی اصرار است چنانچه می آید در باب اللمم و مراد بمن یشاء مجتنب از کفر و شرک است خواه شرک جهاد پرستی و خواه
شرک پیروی اهل ضلالت در فتواهای ایشان تا اشارت شود باینکه گناه هر چند که صغیره باشد مغفور نیست از کافر و مشرک
و از غیر ایشان مغفور است هر چند که کبیره باشد اگر گویی قول الله تعالی در سوره نساء ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم
دلالت میکند بالمفهوم بر اینکه کبیره بی اصرار نیز مفهوم مغفور نباشد اصلا گوییم این دلالت ممنوع است چه میتواند بود که مراد بکبائر
ما تنهون عنه افراد کفر و شرک باشد چنانچه ظاهر حدیث اول باب صد و دوازدهم است که باب الکبائر است یا مراد بالغفران اخبار ترک
عذاب آخرت باشد و مراد بتکفیر ترک عذاب دنیا بمصایب باشد چنانچه گفته در سوره شوری و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا
عن کثیر اگر گویی این تحقیق منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث سوم باب هشتاد و پنجم و حدیث چهل و نهم و هشتاد و هشتم باب صد و
هفتم کتاب الحجة که بر شیعه امامیه عقابی در آخرت نیست و فک رقبه از آتش جهنم کرده اند گوییم منافات ندارد چه آن احادیث مبنی
بر انیست که شرطست در شیعه امامیه بودن اینکه هیچ کفر و شرک نکرده و کفر نیز نکرده باشد خواه کفر بارتکاب کبیره با اصرار و خواه کفر بارتکاب
صغیره با اباء و استکبار چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم ام الکتاب اینجا بمعنی مادر قرآنست بامعنی که مضمون خود
معلومست و دال است بر امامی که راه نماست بسوی متشابهات پس مجموع قرآن از آن ظاهر میشود مانند اینکه طفل از ماد ظاهر میشود اگر
چه بتوسط امامی است که هدی است چنانچه گفته در سوره البقرة که و بینات من الهدی و الفرقان بنا بر اینکه بینات بمعنی واضحات باشد
و من برای سببیت باشد و هدی عبارت از امام راه نما باشد و فرقان عبارت از محکمات باشد چنانچه می آید در کتاب فضل القرآن در
حدیث یازدهم باب چهاردهم که باب النوادر است و بر انیست ام الکتاب در سوره رعد چه آن عبارت از کتابیست که بر قائم
آل محمد نازل خواهد شد در وقت ظهور او و از آن ظاهر خواهد شد مضمون جمیع کتبی که در هر سال یکی از آنها در شب قدر بر امامی از ائمه
اهل البیت علیهم السلام نازل شده بعنوان تحدیث نه بعنوان وحی چنانچه در سابق بر آن گفته که لکل اجل کتاب و موافق انیست ام
الکتاب در سوره زخرف مخفی نماند که بجای ام الکتاب نگفت که امهات الکتاب برای اشارت باینکه هر یک از محکمات وسیله علم بمتشابهات
نیست بلکه محکمات بر دو قسم است اول آنچه در آن نهی از اختلاف و خود رایی و پیروی ظن صریح شده و دوم ما عدای آن و آنچه وسیله
علم بمتشابهات است قسم اولست و آنست احسن الحدیث که در سوره زمر است چنانچه بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب
العقل و اخر مبتدا است معدولست از الاخر و متشابهات خبر مبتدا است و افاده حصر آیات در محکمات و متشابهات میکند یعنی
میگوید که و اخر عطف بر آیات است و متشابهات صفت آنست متشابه آیتیست که قابل اشتباه و غلط در تاویل آن هست
و ما تشابه منه آیتیست که غلط در تاویل آن واقع شده و ذم اتباع آن از این جهت است ابتغاء هر دو جا مفعول له است از قبیل فقد

لی

عن الطریق جنفا و تقدیم اول بر دوم برای انیست که اول از جمله باعثهای دوم است الابتغاء میل خاطر بجانب چیزی بمعنی اختلاف
آراء اضافه در تاویله در اول برای عهد خارجیست و مراد تاویل غلطیست که از پیشوایان بدعت و نفاق صادر شده و مذکور است در
ضمن ما تشابه منه و مراد انیست که آن تاویل را نسبت بخارج که طلب آنست میرود چون کفش کج در پای کج و این از جانب خود شانست چنانچه
گفته در سوره الصف که فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و ما یعلم تاویله الا الله برای نفی حالیت بخلاف لا در سوره نمل قل لا یعلم من فی السموات
والارض الغیب الا الله که برای نفی حال و استقبالست و حال بر دو قسمست اول حال تکلم دوم حال محکی عنه و مراد اینجا قسم دوم است پس افاده
این میکند که در حال نزول متشابه علم بتاویل آن نمیدارد غیر الله اگر چه بعد از آن رسول علم هم میرساند بنزول ملائکه و روح در شب قدر و مانند آن
چنانچه گفته در سوره قیامه که فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه و باقی راسخان در علم که اوصیای رسولند نیز بهمین روش علم هم میرسانند
و لهذا در تتمه سوره آل عمران گفته که والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب و ثابت قدمان در علم
میگویند که مومن شدیم بمتشابه قرآن بیان این آنکه مرجع میگوییم در تاویل متشابه از جانب صاحب کل اختیار ماست بارسال ملائکه برای تحدیث
در شب قدر و مانند آن و بخاطر خود نمیرسانند فرق میان تاویل ائمه بدعت و نفاق و میان تاویل راسخان در علم را مگر صاحبان خود مستدرکها
که صاحبان قلوب سلیمه و افهام مستقیم اند حکایت یکی از منسوبان بتشیع گفت که تاویلاتی که در احادیث کافی منقول شده بدل من
نمی چسبد و تاویلات زمخشری و بیضاوی بدل من می چسبد پس سند این احادیث خالی از دغدغه نیست گفتم که ذلک هدی الله یهدی به
من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد مخفی نماند که مراد بناسخات ما عدای منسوخاتست بمناسبت اینکه جزو قرآنست که ناسخ جمیع کتب
انبیاست و در قرآن نسخی بر آن وارد نشده پس شامل آیاتیست که نه ناسخ آیت قرآن باشد و نه منسوخ بآیت قرآن باشد یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که جمعی گفتگو کرده اند در تاویل قرآن بی علم و بیان آن انیست که ارتکاب گناه میکنند برای خبر از وقوع آن پیشوایان
بدعت و نفاق و پیروی خلیفه‌ها را بعد از رسول علیه السلام در سوره آل عمران که در مدینه نازل شده که او است که فرو فرستاد بر تو
این کتاب را که قرآنست بعض قرآن آیاتیست که مستحکم است متشابه حکم حیثیت مضمون آنها میشود باینروش که هر حیثیت در معنی و معلومست
که منسوخ نشده آنها مادر این کتابست و آیاتی دیگر غیر آنهاست مواضع اشتباه و غلط در تاویلست پس اما آن جمعی که در دلهای ایشان
کجیست پس پیروی میکنند آنچه را که متشابه شد از قرآن باین معنی که حکم و عمل بتاویل غلط آن میکنند بسبب میل دل ایشان باختلاف
آراء باجتهادات و بسبب میل دل ایشان باین تاویل متشابه بتعمق فکر خود بی استماد بنزول ملائکه از پیشوایان ایشان صادر شده
و حال آنکه علم نمیدارد بتاویل متشابه در حال نزول آن مگر الله تعالی تا آخر آیت که بیان شد در حدیث دوم باب بیست و دوم و حدیث چهاردهم باب
صد و هفتم کتاب الحجه پس بنا بر اینکه آیات قرآن منحصر است در محکمات و متشابهات و اینکه محکمات اصل کتابست ثابت شد که آیات بر طرف
شده از جمله متشابهاتست چه آنها نمیتواند بود که داخل اصل کتاب باشد و واسطه میان محکمات و متشابهات نیست و آیات محکمات
از جمله غیر منسوخاتست چه نقیض اعم مطلق از چیزی اخص مطلق است از نقیض آن چیز اصل انّ الله عزّ و جلّ بعث نوحًا الی قومه
ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون ثم دعاهم الی الله وحده و ان یعبدوه و لا یشرکوا به شیئًا ثم بعث الانبیاء

این

عليهم السلم على ذلك الى ان بلغوا محمدا صلى الله عليه وآله فدعاهم الى ان يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئا وقال شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذى اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه الله يجتبى اليه من يشاء ويهدى اليه من ينيب فبعث الانبياء الى قومهم بشهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله فمن آمن مخلصا ومات على ذلك ادخله الله الجنة بذلك وذلك ان الله ليس بظلام للعبيد وذلك ان الله لم يكن يعذب عبدا حتى يغلظ عليه فى القتل والمعاصى التى اوجب الله عليه بها شرح بيان اين مجمل اينكه بدرستى كه الله عز وجل برانگيخت نوح را كه اول اولو العزم است بسوى امت او كه عبادت كنيد الله تعالى را و پرهيز كنيد از عذاب او كه براى مشركان قرار داده و فرمان بردارى كنيد مرا چنانچه مذكور است در سوره نوح مراد اينست كه در ابتداى بعثت او فريضه كه ترك آن كبيره باشد منحصر در همين بود بعد از آن خواند نوح امت خود را بسوى عبادت الله تعالى تنهائى و وا اينكه عبادت الله تعالى كنند و شريك نسازند با او چيزى را بعد از نسخ شريعت نوح الله تعالى فرستاد پيغمبران ديگر را عليهم السلم مثل ابراهيم و موسى و عيسى بران نهج كه مذكور شد يعنى كه در ابتداى فرستادن هر يك از ايشان فريضه منحصر دران بود تا آنكه رسيد سلسله انبياى صاحبان شريعت عليحده بمحمد صلى الله عليه وآله يعنى كه او مبعوث شد پس خواند در ابتداى بعثت خود قوم خود را بسوى اينكه عبادت كنند الله تعالى و شريك نسازند با الله تعالى چيزى را و گفت الله تعالى در سوره شورى كه در مكه نازل شد ابتدا كرد براى شما از جمله فرمان الهى آنچه را كه سفارش كرده بآن نوح را و آنچه وحى كرديم بسوى تو و آنچه سفارش كرديم بآن ابراهيم را و موسى را و عيسى را اينكه راست داريد فرمان الهى را و مختلف نشويد بحسب بروز نفس در فرمان الهى سنگين است بر جمعى كه شريك ميسازند ديگرى را با الله تعالى و حكم آنچه ميخوانى ايشان را بسوى آن كه اقامت دين و ترك بدعت دران باشد الله تعالى ميگزيند بسوى اين حكم هر كرا كه ميخواهد و راه مينمايد بسوى آن هر كرا كه بازگشت ميكند بسوى الله تعالى از شرك پس برانگيخت اين انبياى اولو العزم را بسوى امت ايشان بگواهى اينكه مستحق عبادتى نيست مگر الله و اقرار بآنچه آمد از نزد الله تعالى هر كه گرويد بآنچه مذكور شد بر حالى كه عبادت كننده باشد يعنى كه بجهت و مكر اشراك آنچه را نه راه ندهد و گويد كه اين اختلاف و تفرق در دين نيست نظر آنچه بهود و دست كرد نديا يعنى كه نفاق نداشته باشد اصلا و مرد بران ايمان و اخلاص داخل كرد او را الله تعالى در بهشت بسبب آن ايمان و اخلاص خواه مرتكب محرمات فرع آن انبيا نشده باشد و خواه مرتكب شده باشد و آن براى اينست كه الله تعالى نيست بغايت تجاكننده براى بندگان و آن براى اينست كه محالست كه عذاب كند الله تعالى بنده را مگر اگر سخت گيرى كرده باشد بر او در كشتن و گناهان ديگر كه لازم كرده الله تعالى بسبب آنها آتش جهنم را براى كسى كه عمل كند بآنها مراد اينست كه در اوايل بعثت هر پيغمبرى از انبياى اولو العزم نهى از معاصى بوده اما وعيد بجهنم مخصوص شرك بوده و براى عاصيان ديگر نبوده مانند تمام زمان آدم عليه السلم و محالست عذاب بى وعيد بر چيزى اصل فلما استجاب لكل نبى من استجاب له من قومه من المؤمنين جعل لكل نبى منهم شرعة ومنهاجا والشرعة والمنهاج سبيل وسنة وقال الله لمحمد صلى الله عليه وآله انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده وامر كل نبى بالاخذ بالسبيل والسنة

شرح الشرعة بكسر شين بانقطه مصدر براى نوعست ولهذا تفسير آن بسبيل بعنوان نكره شده والمنهاج نوعى از روش و اضح كه همه كس بايد كه بآن روند ولهذا تفسير آن بسنة بعنوان نكره شده و عطف منهاج بر شرعة از قبيل عطف و صفت يكذات است بر هم و اشارت بقول الله تعالى در سوره مائده و لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا يعنى پس چون قبول دين كردند براى هر پيغمبرى از انبياى اولو العزم جمعى كه قبول دين كردند براى او از جمله امت او كه مؤمنان آن امت باشند گردانيد الله تعالى براى هر پيغمبرى از ايشان نوعى از راه كه غير نوع سابقست در استحقاق عذاب بر مخالفت و نوعى از روش واضح بى اشتباه كه مخالف سابقست در استحقاق عذاب بر مخالفت و شرعة راهست و منهاج روش واضحست و گفت الله تعالى محمد را صلى الله عليه وآله در سوره نساء كه در مدينه كه در مدينه نازل شد بدرستى كه ما وحى كرديم بسوى تو در آخر بار همان روش كه وحى كرديم در آخر بار بسوى نوح و انبياى اولو العزم بعد از او و امر كرد الله تعالى در آخر بار هر پيغمبرى از اولو العزم را بفرا گرفتن بآن راه مخصوص و طريقت و اضح مخصوص كه مخالف سابق باشد اصل وكان من السبيل والسنة التى امر الله عز وجل بها موسى عليه السلم ان جعل عليهم السبت فكان من اعظم السبت ولم يستحل ان يفعل ذلك من خشية الله ادخله الله الجنة ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله عليه من العمل الذى نهاه الله عنه فيه ادخله الله عز وجل النار وذلك حيث استحلوا الحيتان فاحتبسوها واكلوها يوم السبت غضب الله عليهم من غير ان يكونوا اشركوا بالرحمن ولا شكوا فى شىء مما جاء به موسى عليه السلم قال الله عز وجل ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم فى السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين شرح السبت بفتح سين بى نقطه و سكون باء يك نقطه و تاء دو نقطه در باب مصدر باب ضرب بريدن كسى خود را از عملى و مراد اينجا بريدن يهودست در روز شنبه خود را از كسب معاش يغفل بغين بانقطه و فا بصيغه مضارع معلوم باب افعالست الاغفال چيزى را در عرصه غفلت در آوردن يعنى سهل شمردن چيزى بحيثيتى كه از آن غافل توان شد فى در فيه براى سببيتست و ضمير راجع بسبتست فاء در فاحتبسوها براى بيانست يعنى و بود از جمله راه و روشى كه امر كرد الله عز وجل بآن موسى عليه السلم را كه بامت خود برساند اينكه لازم گردانيد بر ايشان بريدن خود را در شنبه از كسب معاش دنيا پس با تيز و شى بود كه هر كه عظيم شمرد ترك عمل شنبه را و حلال نشمرد و سهل شمردن آن ترك را از خوف الله تعالى داخل كرد او را الله تعالى در بهشت و هر كه سبكى كرد در حق آن ترك و حلال شمرد آنچه را كه حرام كرده الله تعالى بر او از عمل دنيا كه نهى كرده او را الله تعالى از آن بسبب سبت كه لازم شده بود بحكم الهى داخل كرد او را الله عز وجل در آتش جهنم و آن استحقاق جاى بود كه بحيلت حلال شمردند صيد ماهيان را با تيز و شى كه محبوس كردند در گودالها كه ساخته بودند ماهيان را و خوردند آنها را در روز بعد از كسب معاش دنيا بحيلت اينكه ما كسب نكرديم ماهيان خود آمدند چنانچه تفصيلش در سوره اعراف مذكور است و غضب كرد الله تعالى بر ايشان بى آنكه شريك گرده باشند با بزرگ عالم كسى را در معبوديت و نه اينكه شك كرده باشند در چيزى از آنچه آورده آن را موسى عليه السلم از احكام الهى گفت الله عز وجل در سوره بقره و هر آينه تحقيق دانستيد جمعى را كه تجاوز كردند از حد شرعى از جمله شما يهود در سبت يعنى كه چيزى كه سبت بود داخل سبت كردند پس گفتيم ايشان را باشيد بوزينگان ذليلان اگر گوئى استحلال حرام شركست گويم استحلال حرام بر دو قسم است اول حكم از روى ظن و مانند

آن در نفس حکم شرعی دوم حکم از روی هوا در محل حکم شرع چنانچه کسی بداز روی هوا برای آنکه ملاقی منجس آن شده باشد که ملاقات نکرده و ملاقات
با آن کند و نماز کند و قسم اول شرکت بخلاف دوم و عمل بهود از قسم دوم است اصل ثم بعث الله عیسی علیه السلم بشهادة ان
لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله وجعل لهم شرعة ومنهاجا فهدمت السبت الذی امروا
به ان یعظموه قبل ذلک وعامة ما کانوا علیه من السبیل والسنة التی جاء بها موسی فمن لم یتبع
سبیل عیسی ادخله الله النار وان کان الذی جاء به النبیون جمیعا ان لا یشرک بالله شیء شرح کان در
وان کان تامه است ان لا یشرک عطف بیان الذی است یشرک بصیغه مجهول باب افعال است یعنی بعد از ان برانگیخت الله تعالی عیسی علیه السلم را
بگواهی آنکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و با قرار بهر چه آمد از نزد الله تعالی و گردانید بعد از مدتی برای امت او راه و روشی که غیر سابق باشد
پس آن راه نو اب کرد سبتی که ماموربودند یهود بآن باین روش که تعظیم کنند آنرا پیش و قت نواب کرد جمیع آنچه را که بودند بران از راه
و روشی که آورده بود آنرا موسی پس هر که تابع نشد راه عیسی را که او آورده بود داخل کرد او را الله تعالی در آتش جهنم هرچند که بفعل
آمده باشد آنچه آورده بودند آنرا انبیا همگی اینکه شریک کرده نشود با الله تعالی در معبودیت چیزی اصل ثم بعث الله عز وجل محمدا
صلی الله علیه واله وهو بمکة عشر سنین فلم یمت بمکة فی تلک العشر سنین احد یشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله صلی الله علیه واله الا ادخله الله الجنة باقراره وهو ایمان التصدیق ولم یعذب الله احدا ممن
مات وهو متبع لمحمد صلی الله علیه واله علی ذلک الا من اشرک بالرحمن شرح عشر سنین منصوب باسقاط کسر و اکتفا بعقد است
پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجة در مولد النبی صلی الله علیه واله که بقی بمکة بعد مبعثه ثلثة عشر سنة ثم هاجر الی المدینة و مکث بها عشر سنین
الا من اشرک حصر اضافیست و نسبت باقرار بکبایر ما دون شرکست بدلیل آنچه می آید در حدیث دوم باب ۲۰ و شصت و چهارم که گفتگو ترک ما امر الله از روی
اباو استکبار اقدم و اخبث و اعظم از شرکت چنانچه از ابلیس صادر شد با وجود آنکه صغیره بود و مقارن وعید بجهنم نبود یعنی
بعد از ان برانگیخت الله عز وجل محمد را صلی الله علیه واله و او در مکه بود ده سال پس نمرد در مکه در آن ده سال هیچیک که گواهی میداده باشد که مستحق
عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه واله مگر آنکه داخل کرد او را الله تعالی در بهشت باقرار او و آن اقرار ایمانیست که محض تصدیق
است بامعنی که فعل و جبات و ترک محرمات لازم آن نیست اگرچه باعث کمال آنست و عذاب نکرد الله تعالی هیچیک را از جمله کسی که مرد
و او تابع بود محمد را صلی الله علیه واله بران اقرار مگر کسی که با وجود آن اقرار شریک کند کسی را با رحمن در معبودیت بامعنی که منافق باشد
اصل وتصدیق ذلک ان الله عز وجل انزل علیه فی سورة بنی اسرائیل بمکة وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوا
لدین احسانا الی قوله تعالی انه کان بعباده خبیرا بصیرا ادب وعظة وتعلیم ونهی خفیف لم یعد علیه
ولم یتواعد علی اجتراح شیء مما نهی عنه شرح واسطامیت اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا
تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی
صغیرا ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا وآت ذا القربی حقه والمسکین

وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا واما تعرضن عنهم ابتغاء
رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد
ملوما محسورا ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر لم و بالوالدین متعلق بمقدر و احسنوا بالوالدین است و معطوف است
بر و قضی پس داخل رحمت و قضی نیست یبلغن بسکون عین بنقطه و ضم دال بنقطه بصیغه مضارع معتل اللام واوی باب نصر است الغده
تنفس بر چیزی کردن بسیار نمودن یعنی و دلیل بر تفاوت میان تکلیفات مکه و تکلیفات مدینه اینکه الله عز وجل فرود آورد بر محمد علیه السلم
در سوره بنی اسرائیل در مکه که حکم قطعی کرد صاحب کل اختیار تو که عبادت نکنید مگر او را و احسان کنید با پدر و مادر احسانی عظیم تا قول او
بدرستی که او تعالی بود به بندگان خود دانا و بینا جزو ادبیات است این تکلیفات که مذکورست در و بالوالدین تا آخر ادبیست و موعظه ایست
و تعلیمی است و نهی است سبک چه تنفی نکرده بر آن و وعید عذاب نکرده بر اکتساب چیزی از آنچه نهی کرده از ان اگر گوئی در وآت
ذا القربی حقه آکفورا وعید هست گوئیم زیاد کردن لفظ کانوا برای افاده امنیت که در او آنو شرایع اولوا العزم سابق چنین بوده واز
این لازم می آید که در وقت نزول این آیت نیز چنین باشد اصل وانزل نهیا عن اشیاء حذر علیها ولم یغلظ فیها ولم
یتواعد علیها فقال ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطأ
کبیرا ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق
ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ولا تقربوا مال
الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلا واوفوا الکیل اذا
کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع
والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ
الجبال طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة ولا تجعل
مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا شرح واو در وایاکم برای عطف است میتواند بود که بمعنی مع باشد زیاد کردن
لفظ کان در کان خطأ کبیرا و در نظایر آن برای افاده آنست که در او آنو شرایع اولوا العزم کبیره بوده و در مدینه چنین خواهد شد اگرچه در مکه
هنوز نشده چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و لا تقف بسکون قاف و ضم فا بصیغه نهی معتل اللام باب نصر است و در این آیت چند احتمالست از انجمله احتمالات
یکی موافقت با ظاهر نحویست و حدیث اول و دوم باب بیست و دیگری موافق است با ظاهر آنچه می آید در کتاب الکفر در حدیث شانزدهم باب سی و ششم که باب الغنا
است و چون آیات قرآن را معانی متعدده میباشد مقتضای ظاهر جمع میان این احادیث آنست که هر دو احتمال مراد باشد اول اینکه
قفو بمعنی طعن و برگی گفتن در قفای او باشد مثل نسبت کلامی قبیح بکسی مثل نسبت زنا بکسی و مثل نسبت دین فاسد بکسی و ما نکره موصوفه
باشد و منصوب و مفعول مطلق برای نوع باشد مثل ما در آیت سوره هود فلا تسئلن ما لیس لک به علم و با در به برای ملابست باشد و متعلق
بعلم باشد و ضمیر راجع بما باشد و تقدیم ظرف برای حصر باشد و احتراز باشد از تجویز صورتی و اصل قفو معلوم باشد و خصوصیت آن نوع

در کتاب

قفو معلوم نباشد چنانچه متعارفست که مردمان از کسی بی‌ای میشوند یا می‌پسندند یا میفهمند و برای آن شاخ و برگ قرار میدهند
از روی ظن و مشار الیه ذلک سمع و بصر و فؤاد باشد و ضمیر کان راجع بکل باشد و ضمیر عنه راجع بما باشد و تقدیم ظرف بر عاملش
اینجا نیز برای حصر باشد بر طبق تقدیم ظرف در به بر عاملش دوم اینکه قفو بمعنی رفتن در قفای کسی باشد به پیروی او و در احکامش
و ما موصوله و مفعول به باشد و عبارت از امام باشد و با در به برای سببیت باشد و ضمیر راجع بما باشد و تقدیم ظرف بر عاملش
برای افاده حصر باشد باعتبار هر زمانی زیرا که هر زمان یک امام حجت است که بسبب او و فتوی او علم بهم میرسد و از دیگران علم بهم نمیرسد مگر که
مستند باو باشند پس مراد نهی از گوش انداختن بسوی مخالف او و نظر التفات و تعظیم بسوی مخالف او و تصدیق دل بمخالف او باشد
زیرا که اینها از اقسام پیروی است و مشار الیه اولئک اهل شرایع انبیای اولوا العزم سابق باشد که امتان نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی علیهم السلام اند و ایشان مذکور اند در سابق این آیت در آیت و کم اهلکنا من القرون من بعد نوح و ضمیر مستتر در کان و در
مسئولا راجع بکل باشد و ضمیر عنه راجع بهر یک از سمع و بصر و فؤاد باشد و مراد بسؤال سرزنش بر ترک رعایت حق سمع یا بصر یا فؤاد
باشد و تتمه بیان این می‌آید در کتاب الاشربه در شرح حدیث دهم باب الغناء یعنی و فرود آورد در سوره بنی اسرائیل متصل بآنچه مذکور
شد نهی از چیزی چند غیر شرک که پرهیز نمود در آنها و مبالغه کرد در آنها و وعید عذاب کند بر آنها بیان این آنکه گفت و مکشید
اولاد خود را از ترس مفلسی ما روزی میدهیم ایشان را و شما را یعنی که ببرکت ایشان وسعت در روزی شما میشود بدرستی که کشتن
ایشان بود در شرایع اولوا العزم خطای بزرگ و نزدیک مشوید زنا را بدرستی که آن بود در شرایع اولوا العزم رسوا و بد بست باعتبار
سبیل و منهاجی که قرار یابد و مکشید جان دار را که صاحب حرمت کرده ما آن را الا بحق یعنی الا بسبب چیزی بکار آمدنی مثل قصاص و هر که کشته
شود مظلوم پس بتحقیق گردانیدیم برای وارث نزدیکتر او سلطنتی معین که قصاص قاتل باشد اگر بدست افتد پس باید که
ولی تجاوز از حد معین قصاص نکند مثل کشتن خویشان قاتل در وقتی که قاتل بدست نیفتد چه بدرستی که ولی بود در شرایع اولوا العزم
سابق یاری کرده شده بانتقام الهی بعذاب جهنم برای قاتل مراد بیان قباحت قتل بجاست تا ولی در قتل اسراف نکند چه اسراف در
قتل داخل قتل بجاست و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر بطریقی که آن بهتر است تا وقتی که رسد بقوت عقل خود و وفا کنید به پیمان بدرستی که
پیمان بود در شرایع اولوا العزم سابق سوال کرده شده از بد حال که آیا وفا بو کردند یا نه هر که نکرده باشد معذب بجهنم شود و تمام کنید
پیمانه را وقتی که به پیمانه دهید مردم را چیزی یعنی که اگر حساب ایشان خود در آنکاه دارید مضایقه نیست و بکشید بترازوی راست آن بهتر است
در عقول و بهتر است از روی بازگشت که ثواب آخرت باشد و در قفای طعن کسی مکن طعنی که نیست ترا بآن طعن علمی چه بدرستی که گوش و چشم
و دل هر یک از اینها بود در شرایع انبیای اولوا العزم سابق از آن طعن پرسیده شده برای گواهی و مرو در زمین از روی تکبر بدرستی که تو توانا
نیستی شکافتن زمین را و تو هرگز نمی‌رسی بکوهها باعتبار بلندی هر یک آنچه مذکور شد از امر و نهی بود مخالفت آن در شرایع اولوا العزم سابق
نزد صاحب کل اختیار تو بغایت ناخوش شمرده شده یعنی گناه کبیره اشارتست باینکه وعید کبیره خواهد شد آنچه مذکور شد از جاهای حکمت است
که وحی کرد بسوی تو صاحب کل اختیار تو از ادب در کردار و گفتار یعنی که عذابی در مخالفت آن هنوز در این شریعت مقرر نیست

وکردان با او تعالی معبودی دیگر را تا انداخته شوی در جهنم سرزنش کرده شده دور کرده شده از رحمت الهی اصل و انزل فی و اللیل
إِذَا يَغْشَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى فهذا مشرک شرح و فرو فرستاد در سوره و اللیل
اذا یغشی در ذکر پس ملاحظه فرمودم شما را آتشی که زبانه میکشد ملاقات نمیکند آن را مگر شقی‌تری که تکذیب رسول کرد و رو گردان شد بیان
این آنکه این اشقی مشرکست و عذاب منحصر شده در او حاصل آنست که جمیع ما عدای اشقی در ذکر متقی است و دور است از آتش جهنم
اگرچه بعض ایشان شقی است از حیثیتی دیگر و بعض ایشان که اجتناب از ترک فرائض و فعل محرمات کند اتقی است پس مضارع در
لا یصلیها برای حالت و استعمال صلی در سبب آن شده مجاز او سین در سیجنبها الاتقی برای استقبال قریب است باعتبار
خبر از وقت تکالیف مدنیه و مراد آنست که اشقی معذب بجهنم میشود مطلقا و اتقی معذب نمیشود اصلا و کسی که تقی باشد از جهتی و شقی باشد
از جهتی دیگر معذب نمیشود اگر وفات یابد پیش از نزول تکلیف مدنیه و معذب میشود اگر وفات یابد بعد از آنها اصل و انزل فی اذا السماء
انْشَقَّتْ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا
إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى فهذا مشرک شرح و فرو فرستاد در سوره اذا السماء انشقت در ذکر و اما آنکس که داده شد نامه اعمال
او از پس پشت او پس زود باشد که خواند هلاکت را یعنی که وا ویلا خواهد گفت و ملاقات میکند آتش افروخته را بدرستی که او بود در میان ابنای
جنس خود از اهل ضلالت خوشحال بالحکومت باطل بنا بر بدرستی که او گمان کرد که رجوع بقیامت نخواهد کرد بلی میکند بیان این آنکه این شرکت
بانکار رسالت رسول چه در نیکی و بدی پیروی ظن خود یا ظن دیگری میکند پس او را معبود میسازد شرح اصل و انزل فی تبارک کُلَّمَا
أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ
مِنْ شَيْءٍ فهؤلاء مشرکون شرح و فرو فرستاد در سوره تبارک در ذکر هر وقت که انداخته شود در جهنم جمعی از اهل آن می‌پرسند
ایشان را خازنان جهنم برای سرزنش آیا نیامد شما را ترساننده از این عذاب گویند بلی بتحقیق آمد ما را ترساننده پس تکذیب کردیم
و گفتیم فرو نفرستاد الله هیچ کتابی بیان این آنکه این جماعت مشرکانند بانکار رسالت رسول علیه السلم اصل و انزل فی الواقعة
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ فهؤلاء مشرکون شرح و فرو فرستاد در سوره الواقعة
در ذکر و اما اگر کسی که وفات یابد باشد از تکذیب کنندگان رسول که گمراهانند پس برای اوست حاضری از آب افروخته شده جهنم در قبر
و ملاقات نمودن جهنم در قیامت بیان این آنکه این جماعت مشرکانند بانکار در رسالت رسول اصل و انزل فی الحاقة وَأَمَّا مَنْ أُو
تِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَى
عَنِّي مَالِيَهْ إلى قوله إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ فهذا مشرک شرح و اسطا آنست هلک عنی سلطانیه خذوه فغلوه
ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه ثم در اول برای تراخی زمانست و در دوم برای تعجب و تراخی مرتبه است
یعنی و فرو فرستاد در سوره الحاقة در ذکر و اما کسی که داده شود نامه اعمال او بدست چپ او پس میگوید ای کاش که من داده نمیشدم نامه اعمال
خود و نمیدانستم که چیست اندازه اعمال من یعنی وای آنها که جهنم است ای کاش که جهنم که حساب نیست میبود در بنده زندگی فایده نکرد در دفع

هر جهنم از من مال من بر طرف شد از من حکومت من گفته میشود ملائکه عذاب را که بگیرید او را و دست و رغل کنید او را بعد از آن داخل جهنم کنید
او را با وجود آنکه باشد در زنجیر که گران هفتاد گز است مراد زنجیریست مهیا شده برای هفتاد کس از جبابره قریش و اشارت بآن میشود
در کتاب فضل القرآن در حدیث شانزدهم آن ابواب و از انجملاست معویه چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب فی قوله تعالی سواء
العاکف فیه والباد که باب بیست و ششم است پس قطار کنید او را در رومات تمامیت پیش از دخول جهنم تا باین هیئت داخل جهنم شود
با یاران خود و بسبب که او ایمان نمی آورد در دنیا بار تعالی که بزرگست با جمیع که منافق بود و میان این انکار این شرکست بعدم تصدیق رسالت
رسول و حکومت از روی ظلم اصل واتوا کتبه طسم وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ جُنُودُ
إِبْلِيسَ ذُرِّيَّتُهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَقَوْلُهُ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اقْتَدَوْا بِهِمْ هَؤُلَاءِ
فَاتَّبَعُوهُمْ عَلَى شِرْكِهِمْ وَهُمْ قَوْمُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى أَحَدٌ وَتَصْدِيقُ
ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ لَيْسَ فِيهِمُ الْيَهُودُ الَّذِينَ
قَالُوا عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَلَا النَّصَارَى الَّذِينَ قَالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ سَيُدْخِلُ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى النَّارَ
وَيُدْخِلُ كُلَّ قَوْمٍ بِأَعْمَالِهِمْ شرح و قوله مبتداست یعنی خبر مبتداست و عاید محذوفست بتقدیر یعنی بهم مشرکین عبارت از هفتاد
کس از قریش است که مذکور شد در آیت سابق مشار الیه هؤلاء و غاوون است ضمیر بهم راجع بمجموع مشرکین و هؤلاء است قوم محمد عبارت
از قریش یا عبارت از اصحاب یا عبارت از امت اجابت است لیس فیهم برای بیان اینست که غیر مشرکانی که قوم محمد اند داخل در این آیت
نیستند مشار الیه ذلک مجموع دو چیز است اول اینکه غاوون و متبوعان ایشان مشرکند دوم آنکه شرک ایشان از قبیل شرک یهود و نصاری
نیست قول الله تا آخر دلیل بر اول است لیس فیهم دلیل بر دوم است پس لف و نشر مرتب است کذبت قبلهم قوم نوح نقل بالمعنی است از سوره طسم
چه لفظ قبلهم در انجا نیست بلکه در سوره ص و سوره مومن است یعنی و فرو فرستاده در سوره طسم که در سوره شعرا است و ظاهر کرده شد جهنم
برای راه گم کردگان و گفته شد ایشان را که کجاست آنکه عبادت میکردید در پیش الله تعالی بامعنی که حکم ایشان را پیروی کردید و حکم الهی
و الیس گذشتید آیا مدد میکنند شما را یا دفع عذاب از خود میکنند پس در نشیب انداخته شدند در جحیم آن معبودان و راه
گم کردگان و لشکرهای ابلیس همگی تمام که لشکرهای ابلیس از اولاد ویند از شیاطین و قول او در سوره طسم در تتمه آنچه مذکور شد باندک
فاصله در حکایت قول غاوون که و گمراه نکردند ما را مگر این بغایت گناهکاران میخواهد بمجرمون مشرکانی را که اقتدا کردند با ایشان این غاو
ون باین روش که تابع ایشان شدند در شریک ساختن ایشان حاکمی دیگر را با الله تعالی در معبودیت و آن مشرکین و غاوون قریشند
داخل نیست در ایشان از یهود و نصاری هیچیک و دلیل آنچه مذکور شد قول الله تعالی است در سوره ص و سوره مومنون و سوره
طسم برای بیان نظرای مشرکان از جمله مشرکان سابق که تکذیب رسول کردند پیش از ایشان قوم نوح و قوم او و در سوره طسم که تکذیب
رسول کردند اصحاب ایکه که موضعیست در نزدیک مدین و شعیب علیه السلام مبعوث با ایشان شد و قول او در سوره طسم که تکذیب

رسول

رسول کردند قوم لوط نیست داخل در مشرکین و غاوون در این آیت یهودی که گفتند عزیر پسر الله تعالی است و نه نصارایی که گفتند عیسی پسر
الله تعالی است اشارت باینست که معبود این غاوون در جحیم انداخته میشود و عزیر و عیسی چنین نیستند پس منافات ندارد با اینکه یهود و نصاری
که احبار و رهبان خود را عبادت کردند داخل در حکم این مشرکین و غاوون باشند البته داخل میکند الله تعالی یهود و نصاری را در آتش جهنم
بنوعی از شرک و داخل میکند هر قومی از غاوون و معبودان ایشان و جنود ابلیس و مانند ایشان را باعمالهای ایشان که نوعی دیگر از شرکست
مراد اینست که آن یهود و نصاری نیز از اهل نارند و در این آیت مذکور نیستند اصل وَقَوْلُهُمْ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ إِذْ دَعَوْنَا
إِلَى سَبِيلِهِمْ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ حِينَ جَمَعَهُمْ إِلَى النَّارِ وَقَالَتْ أُولَيهُمْ أُخْرَيهُمْ لِأُولَاهُمْ لِأُخْرَيهِمْ
رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ وَقَوْلُهُ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّا
رَكُوا فِيهَا جَمِيعًا شرح و قولهم مبتداست اذ دعونا الی سبیلهم ذلک داخل قرآن نیست و ضم آن برای تفسیر است ذلک
عطف بیان سبیلهم است و قول الله خبر مبتداست و میتواند بود که مشار الیه ذلک قولهم باشد و بجای ضمیر فصل مستعمل شده باشد و
مجموع ذلک قول الله خبر مبتدا باشد حین ظرف قول الله است مجازا چه از قبیل وضع دال در موضع مدلولست در سوره اعراف چنین است
كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا
مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ پس قالت اولاهم لاخراهم از غلط کاتب
است و واو در و قوله بمعنی مع است چه دخول آن مقدمست بر سابقش یعنی و قول غاوون در تتمه سوره طسم که و گمراه نکردند ما را مگر
این بغایت گناهکاران وقتی که خواندند ما را براه ایشان که آن شرک است مدلول قول الله عز و جل است در سوره اعراف وقتی که جمع کرد
ایشان را با معبودان ایشان بسوی آتش جهنم که گفتند تابعان ایشان برای متبوعان ایشان ای صاحب کل اختیار ما این جماعت
گمراه کردند ما را پس بده ایشان را عذابی دو بالا از آتش یکی بسبب مشرک شدن و دیگری بسبب مشرک کردن بعد از قول الله تعالی که هرگاه که
داخل آتش شدند جمعی از کفار لعنت کردند همشیه خود را تا وقتی که همگی شدند در آتش همگی اصل يَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَلْعَنُ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا يُرِيدُ بَعْضُهُمْ أَنْ يَحُجَّ بَعْضًا رَجَاءَ الْفَلْجِ فَيُفْلِتُوا مِنْ عَظِيمِ مَا نَزَلَ بِهِمْ وَلَيْسَ بِأَوَانِ بَلْوَى
وَلَا اخْتِبَارٍ وَلَا قَبُولِ مَعْذِرَةٍ وَلَاتَ حِينَ نَجَاةٍ شرح بیزار شد بعض ایشان از بعضی و لعنت کرد بعض ایشان بعضی را حالی
که میخواهد بعض ایشان غالب شود بعضی دیگر را برای طمع ظفر تا خلاص شوند از بزرگ عذابی که فرود آمد بایشان و حال آنکه نیست آن
وقت وقت تکلیف و نه وقت آزمودن و نه وقت قبول عذرخواهی و نه هنگام نجات از عذابی بسبب توبه اصل وَالْآيَاتُ وَأَشْبَا
هُهُنَّ بِمَا نَزَلَ بِمَكَّةَ وَلَا يُدْخِلُ اللَّهُ النَّارَ إِلَّا مُشْرِكًا شرح این آیات و مانندهای آنها که در بیان عذاب مشرکان و عدم عذاب
غیر ایشانست مثل قول الله تعالی در سوره زمر إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا از جمله آیاتیست که نازل شد در مکه بر حالی که داخل نمیکرد الله تعالی
در آتش جهنم اصل فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ — که مشرک را
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصِيَامِ

شهر رمضان وانزل عليه الحدود وقسمة الفرائض واخبره بالمعاصي التي اوجب الله عليها وبها النار لمن عمل
بها شرح يعني پس رخصت داد الله تعالى براى محمد صلى الله عليه وآله در بيرون آمدن از مكه بسوى مدينه بنا نهاد اسلام را بر پنج عبادت اول
گواهى اينكه مستحق عبادتى نيست مگر الله تعالى واينكه محمد صلى الله عليه وآله بنده او ورسول اوست دوم برپاداشتن نماز سيوم دادن زكوة چهارم
حج كعبه پنجم روزه ماه رمضان مراد اينست كه اول اسبناى اسلام بود در مكه وچهار اخير زياده شد در مبناى اسلام بودن تا هر كه ترك كند معذب
شود واين منافات ندارد با اينكه نماز مثلا در مكه نيز واجب شده باشد مخفى نماند كه ولايت داخل اولست چه انكار آن شركست چنانچه
ظاهر شد از آيت طسم واعراف كه در آيات مكيه مذكور شد وفرود آورد در مجد حدها را در هر معصيتى وفرود آورد قسمت ميراثها را وخبر داد
به گناهانى كه لازم ساخت الله تعالى برآنها وبسبب آنها آتش جهنم را براى كسى كه عمل بآنها كند بامعنى كه اصرار واستخفاف كند وبى توبه وفات
يابد اصل وانزل في بيان القتل ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه
واعد له عذابا عظيما ولا يلعن الله مؤمنا قال الله عز وجل ان الله لعن الكافرين واعد لهم سعيرا خالدين
فيها ابدا لا يجدون وليا ولا نصيرا وكيف يكون في المشية وقد الحق به حين جزاه جهنم والغضب
اللعنة قد بين ذلك من الملعونون في كتابه شرح توضيح متعمدا در اين آيت بوجهى مى آيد در كتاب الديات درباب
ان من قتل مؤمنا على دينه تا آنكه باب سوم است ودر باب بعد از آن وبيان ميشود انشاء الله تعالى الحق بصيغه معلوم است ضمير مستتر راجع
بالله تعالى است ومفعول آن محذوفست ضمير راجع بمفعول قال الله است وميتواند بود كه راجع بقاتل باشد ودر اكثر نسخ والغضب
بى واو است واز قلم كاتبان افتاده قد بين استيناف بيانى وقد الحق است مشار اليه ذلك مفعول الحق است كه محذوفست يعنى
وفرود آورد در بيان قاتل در سوره نساء كه مدنيه است وهر كه بكشد مؤمنى را عمدا پس جزاى آن كشنده جهنم است بر حالى كه مقدر
باشد كه هميشگى باشد در آن وغضب كرد الله تعالى براو ولعنت كرد او را ومهيا كرد براى او عذابى بزرگ را ولعنت نميكند الله تعالى مؤمنى را
چنان اينكه گفت الله عز وجل در سوره احزاب كه مدنيه است بدرستى كه الله تعالى لعنت كرد كافران را ومهيا كرد براى ايشان آتش افروخته را
بر حالى كه مقدر باشد كه باقى باشند در آن هميشه نيابند دوستى را ونه مددكارى را اگر گوئى لعنت كافر دلالت بر عدم لعنت غير كافر
نميكند گوئيم تتمه اين دلالت دارد بر اينكه لعن براى عدم اطاعتست چه گفته يوم تقلب وجوههم في النار يقولون يا ليتنا اطعنا الله
واطعنا الرسولا وتتمه نقل نشده براى اقتصار وامام عليه السلام اشارت باين سوال وجواب كرد كه گفت وچون ميباشد قاتل مؤمن از روى
عمد داخل در مشيتى كه مذكور است در سوره نساء كه ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وحال آنكه الحاق
كرده بآن قول كه در سوره احزابست قول ديگر را در وقتى كه جزا داده كافر را جهنم وغضب ولعنت بتحقيق بيان كرد آنچه لاحق شده
كه كيانند ملعونان در كتاب الله تعالى شرح اصل وانزل في مال اليتيم من اكله ظلما ان الذين ياكلون اموال اليتامى
ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا وذلك ان آكل مال اليتيم يجيء يوم القيمة والنار
تلتهب في بطنه حتى يخرج لهب النار من فيه يعرفه اهل الجمع انه آكل مال اليتيم شرح من الاكل بل استعمال مال اليتيم

ميخورند
است يعني وفرود آورد در مال يتيم كسى كه خورد آنرا اينجا در سوره نساء بدرستى كه آنجماعت كه ميخورند مالهاى يتيمان را اينجا واين نيست كه
در شكمهاى خود آتشى او زود ملاقات ميكنند آتشى افروخته را وبيان آنچه گفته كه ياكلون في بطونهم نارا باشد اينست كه خورنده مال
يتيم مى آيد در روز قيامت وآتش زبانه ميكشد در شكم او تا آنكه بيرون مى آيد زبانه آتش از دهن وميشناسند او را اهل محشر
كه او خورنده مال يتيم است واز اينجا ظاهر ميشود كه في بطونهم حال مقدره است از نارا بتقدير باقية في بطونهم اصل وانزل في
الكيل ويل للمطففين الذين ولم يجعل الويل لاحد حتى يسميه كافرا قال الله عز وجل فويل للذين كفروا من
مشهد يوم عظيم شرح الكيل الخ در مشهور سوره مطففين از سور مكيه شمرده ميشود گوئيم از اين اشكال دو جواب است اول اينكه چون
سوره مطففين آخر سور مكيه است بنابر روايتى كه صاحب مجمع البيان در تفسير سوره هل اتى در ترتيب نزول سور قرآنيه نقل كرده ميتواند
بود كه بعد از اذن در خروج از مكه وپيش از خروج نازل شده باشد ولهذا امام عليه السلام گفت فلما اذن الله لمحمد صلى الله عليه وآله في الخروج من
مكة الى المدينة وگفت فلما خرج محمد صلى الله عليه وآله من مكة الى المدينة دوم اينكه مكى بودن آن باعتبار اين باشد كه در راه نزديك دخول مدينه نازل
شده باشد وعلى بن ابراهيم در تفسير اين سوره گفته وفي رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال نزلت على نبي الله صلى الله عليه وآله حين
قدم المدينة وهم يومئذ اسوء الناس كيلا فاحسنوا بعد الكيل وگفته فاما الويل فبلغنا والله اعلم انها بئر في جهنم المشهد ديوان چه آن
محل شهادت شهود است يعني وفرود آورد در پيمانه بعد از اذن الهى در خروج از اينكه واى براى ناقص كنندگان پيمانه در وقت
فروختن چيزى ونگردانيده الله تعالى واى را براى هيچ يكى تا وقتى كه نام ميكرده باشد او را كافر بيان اين آنكه گفته الله عز وجل در سوره مريم
كه مكيه است پس واى براى جمعى كه كافر شدند باختلاف بسبب ديوان روزى كه بزرگست مراد اينست كه اگر ويل مخصوص كافر نميبود بالا
تر از ويل آزارى ميبود براى كافر پس در مقام تهديد ميبايست كه آن بالاتر را ذكر كنند نه ويل را اصل وانزل في العهد ان
الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله ولا
ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم والخلاق النصيب فمن لم يكن له نصيب في الآخرة
فباى شيء يدخل الجنة شرح وفرود آورد در بيان در سوره آل عمران كه مدنيه است بدرستى كه جمعى ميخرند بوا گذاشتن پيمانى
كه با الله تعالى كرده اند وواگذاشتن قسمهاى خود قيمتى كم را كه متاع دنيا باشد ايشان جمعيند كه خلاق نيست ايشان را در آخرت وسخن
است
التفات نميگويد با ايشان الله تعالى ونظر التفات نميكند بسوى ايشان در روز قيامت وصالح نميشمرد ايشان را وايشان را
عذابى دردناك وخلاق يعنى نصيب است پس كسى كه نباشد براى او نصيبى در آخرت پس بچه چيز داخل بهشت ميشود اصل
وانزل بالمدينة الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية لا ينكحها الا زان او مشرك وحرم ذلك
على المؤمنين فلم يسم الله الزاني مؤمنا ولا الزانية مؤمنة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ليس يمترى فيه
اهل العلم انه كان لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق حين يسرق وهو مؤمن فانه اذا فعل
ذلك خلع عنه الايمان كخلع القميص شرح در اين آيت چند احتمالست از آنجمله كه موافقت با حديث دارد آنچه مى آيد در تفسير

این آیت در کتاب النکاح و بعض احادیث باب الزانی والزانیه که باب سی و یکم است اینست که این آیت نازل شده در جمعی از مردان
و زنان که مشهور بوده اند بزنا و جاری شده در امثال ایشان تا آخر الزمان پس اگر بعد از عقد نکاح معلوم زوج شود که زن
زانیه بوده نکاح او باطل نیست بالکلیه بلکه اختیار فسخ دارد و تفصیلی که می آید در حدیث چهارم باب الزانی والزانیه از کتاب
النکاح نکاح در الزانی لا ینکح الا زانیه او مشرکه بمعنی عقد است و این از قبیل جزاست لیک دلالت میکند بر اشد نهی از اینکه
منکوحه زانی شود باعتبار حصر در الا زانیه او مشرکه زیرا که آن مبنی بر اینست که اگر آن زن میداند که آن عقد باطلست پس زانیه
میشود و اگر نمیداند و آن را صحیح مینپندارد پس عمل بفتوای مشرکان کرده و مشرکه میشود و مراد بیان حال غیر مستضعف است
پس این منافات ندارد با اینکه اگر آن زن مستضعف باشد نه زانیه شود و نه مشرکه چنانچه مستفاد میشود از آنچه می آید در بعض احادیث
باب الضلال که باب صد و هفتاد و یکم است و در اینقیاس است والزانیه لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤمنین نهی تکلیفی
نیست بلکه از قبیل اخبار بعدم وقوع است مثل آیت سوره قصص و ما کنا مهلکی القری الا و اهلها ظالمون مشار الیه ذلک قدر مشترک میان منکوحه زانی
بودن و ناکح زانیه بودن است و مؤمنین از قبیل تغلیب است پس شامل مؤمنات نیز هست پس دلالت میکند بر اینکه مؤمنه زوجه زانی
بی توبه نمیشود خواه بعقد دایم منقطع والا مؤمنه نخواهد بود بلکه زانیه یا مشرکه یا مستضعفه خواهد بود و مؤمن زوج زانیه بی توبه
نمیشود خواه بعقد دایم و خواه بعقد منقطع والا مؤمن نخواهد بود بلکه زانی یا مشرک یا مستضعف خواهد بود و از این لازم می آید
که زانی بی توبه مؤمن نباشد و زانیه بی توبه مؤمنه نباشد ضمیر فیه راجع برسول است انه قال الفتح همزه بدل اشتمال ضمیر فیه است و جمله یمتری
فیها اهل العلم انه قال معترضه است لا یزنی تا آخر مفعول قال رسول الله است حین یزنی برای احتراز از زنای بی اصرار است و همچنین
حین یسرق برای احتراز از سرقه بی اصرار است یعنی و فرود آورد در مدینه در سوره نور مرد زناکننده و معلوم الزنا و بی توبه باشد
عقد نکاح نمیکند مگر زن زناکننده را یا زن مشرکه را خواه بعقد دایم و خواه منقطع و زن زناکننده که معلوم الزنا و بی توبه باشد
عقد نکاح نمیکند او را مگر مرد زناکننده یا مرد مشرک نصیب کرده ما نشد آن بر مؤمنان خواه بعقد دائم و خواه منقطع الحکم الا
کفت پس نام برده اند توبیخ زانی را مؤمن بامعنی که زانی را غیر مؤمن نامیده و کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که شک ندارند در سخن او
اهل علم اینکه کفته زنا میکند زانی در وقتی که زنا میکند با اصرار در حالی که او مؤمن باشد و دزدی میکند در وقتی که دزدی میکند با اصرار
در حالی که او مؤمن باشد چه بدرستی که او وقتی که کند آن را کنده میشود از او ایمان مانند کنده شدن پیراهن بعد از آن چه شود آیا
پوشد آن را یا نپوشد اصلا **اصل** و انزل بالمدینة والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا
الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم **شرح** و فرود آورد در مدینه در سوره نور و الجماعت
که دشنام بزنا میدهند زنان پاکیزه را که مستوره اند بعد از آن نمی آورند چهار گواه را برای اثبات مدعای خود پس تازیانه زنید
ایشان را هشتاد تازیانه و قبول مکنید برای ایشان گواهی را هرگز و ایشان بغایت سرکشان از فرمان الهی اند مگر جمعی که توبه کنند

بعد از آن باین معنی که اتصال توبه بآن شرط قبول آنست و خوب کنند حال خود را بامعنی که دیگر نکنند و اگر کرده باشند بعد از آن
یا پیش از آن از جمیع آنها نیز توبه کنند چه بدرستی که الله تعالی بغایت بخشاینده و رحم کننده است تا نتیان مصطلحا از **اگر گوئی**
اگر مراد باحصان احصان واقعی است پس اشتراط عدم اتیان باربعة شهداء لغو میباید و اگر مراد احصان ظاهری است
جز از فسق برای مطلق خوب نمی نماید چه میتواند بود که صادق باشد و گمان داشته باشد که چهار گواه که با او دیده اند گواهی
خواهند داد و گواهی ندهند **گوئیم** مراد احصان ظاهریست و مراد بفسق نیز فسق ظاهری است بامعنی که ایشان محکوم علیهم بفسق
اند اگر چه فاسقان واقعی نباشند مخفی نماند که واولئک هم الفاسقون برای توضیح لا تقبلوا لهم شهادة است و علیحده داخل
در فوای شرط نیست پس عطف خبر بر انشا نشده پس الا الذین تابوا اگر چه استثنا از جمله اولئک هم الفاسقون است لیکن این جمله
چون برای توضیح عدم قبول شهادة است استثنا سرایت بآن نیز میکند در معنی **اصل** فبرأه الله ما کان مقیما
علی الفریة من ان یسمی بالایمان قال الله عز و جل افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
و جعله الله منافقا قال الله عز و جل ان المنافقین هم الفاسقون و جعله الله عز و جل من اولیاء
ابلیس قال الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه **شرح** پس بیزار ابن که ایشان را بغایت فاسقان شمرده بری
کرده رامی را چند انکه توبه از افترا بمعنی رمی بزنا نکرده باشد از اینکه نامیده شود بایمان بیان این آنکه کفت الله عز و جل در سوره الم
سجده پس آیا آنکه باشد مؤمن مثل کسی است که باشد فاسق برابر نیستند و الضا کردانیده رامی را الله تعالی منافق بیان این آنکه
کفت الله عز و جل در سوره توبه بدرستی که منافقان بغایت فاسقانند **اگر گوئی** اگر ضمیر فصل در هم الفاسقون برای مبالغه است
پس لازم می آید که هر که بغایت فاسق است منافق باشد چه موجبه کلیه کنفسها منعکس نمیشود و اگر برای حصر است پس لازم می آید
که کافری که کفر او صریح باشد فاسق نباشد **گوئیم** برای مبالغه است و مراد بکردانیدن رامی منافق اینست که او را هم شبیه منافق کرده اگر
چه منافق نباشد حقیقة و ایضا کردانیده رامی را از نزدیکان و هم مسلکان ابلیس بیان این آنکه کفت در سوره الکهف مکر ابلیس که بود
از جن پس سرکشی کرد از فرمان صاحب کل اختیار خود بترک سجده آدم می آید در باب صد و هفتاد و هفتم که آن استثنا متصل است
اصل و جعله الله ملعونا فقال ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والا
خرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون ولیست
تشهد الجوارح علی مؤمن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب فاما المؤمن فیعطی کتابه
بیمینه قال الله عز و جل فاما من اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤون کتابهم ولا یظلمون
فتیلا **شرح** در سوره بنی اسرائیل فمن اوتی کتابه است و در سوره الحاقه و سوره انشقاق فاما من اوتی کتابه بیمینه است اما تتمه موافق
نیست پس این نقل بالمعنی است از هر سه سوره **یعنی** و کردانیده الله تعالی رامی بزنا را دور کرده شده از رحمت الهی بیان این آنکه کفت
برای بیان انتقام خود از رامی بواسطه دیگری و برای تسلی جمعی از مؤمنات که غایبانه دشنام داده شوند و برای نوح جمعی که غایبانه دشنام

مانند

دهند در سوره نور بدرستی که آنجماعت که دشنام میدهند زنانرا که مستوره باشند و با ایشان نرسد آن دشنام تا شکایت
بامام عادل برند و انتقام از ایشان کشیده شود در دنیا بحد شرعی و از زنان بزیور ایمان آراسته باشند دور کرده شدند از رحمت
الهی در دنیا و آخرت و ایشانراست عذابی بزرگ در روزیکه گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
بآنچه میکردند در دنیا امام گفت و محالست که گواهی دهند اعضای مؤمن بر او این جهت که گواهی میدهند بر کسی که ثابت لازم شد
برا و حکم الهی بعذاب فاما مؤمن پس داده میشود نامهٔ اعمال خود او بدست راست او باین معنی که اصلا نقصانی باو نمیرسد بیان این آنکه
گفت الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل و غیر آن فاما کسی که داده شد کتاب خود بدست راست او پس ایشان میخوانند کتاب خود را و ناقص
و ناقص کرده نمیشوند اصلا حتی بقدر رشته که در میان دو انگشت تابیده میشود اصل وَسُورَةُ النُّورِ اُنْزِلَتْ بَعْدَ سُورَةِ النِّسَاءِ
وَتَصْدِيقُ ذٰلِكَ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي سُورَةِ النِّسَاءِ وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ
فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ
اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا وَالسَّبِيلُ الَّذِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَاَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ
فِي دِينِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ شرح این جواب
اعتراض مقدر جمعی است که میگویند مصر بر کبیره بی توبه هر چند که بعد از اذن در بیرون رفتن رسول علیه السلام از که باشد معذب مخلد
در جهنم نمیشود و استدلال میکنند بر این مدعای خود بآیت سوره النساء که در مدینه نازل شده که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء حاصل اعتراض اینست که آیاتی که شما استدلال بآنها کردید که شاید که منسوخ باشد بآیت سوره نساء اگر چه جمیع در مدینه
نازل شده باشد و حاصل جواب اینست که استدلال ما بچند آیت است بعضی از غیر سوره نور و بعضی از سوره نور و این توهم در غیر سوره نور
میرود اولا اما در آیات سوره نور این توهم نمیرود و باین معلوم میشود ثانیا که این توهم در غیر سوره نور نیز نمیرود چه سوره نور بعد از سوره نساء
است و شما ایی از سور مدنیه غیر سوره نساء ندارید برای توهم خود و هیچیک از اهل اسلام قائل نشده که آیت سوره نساء ناسخ وعید
بر بعض کبایر غیر شرک باشد و ناسخ وعید بر بعضی دیگر نباشد مخفی نماند که این گفتگو مبنی بر اینست که هر یک از آیات سوره نساء پیش از هر یک
از آیات سوره نور لازم شده باشد و ظاهر سوره انزلناها اینست که مجموع سوره نور یکدفعه نازل شده باشد و ظاهر قول الله تعالی در سوره توبه
يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ و امثال این آیات قرآن اینست که هر یک از سور قرآنیه یکدفعه نازل شده
باشد و این خلاف مشهور میان مفسران مخالفانست و تتمهٔ تحقیق این می‌آید در کتاب فضل القرآن در حدیث دوم باب چهارم که باب فی قراءة آیات
یعنی و سوره نور فرستاده شد بعد از سوره نساء و دلیل آن اینکه الله عز و جل فرود آورد بر محمد علیه السلام در سوره نساء و زنانی که زنا
میکنند از جمله زنان شما پس گواه گیرید بر ایشان چهار کس از جمله شما را پس اگر گواهی دادند پس نگاه دارید آن زنان را در خانها تا بازیافت
کند ایشانرا مرگ یا کرداند الله تعالی برای ایشان راهی از جمله سیاست و آن راه آنست که گفته الله تعالی در سوره نور این سوره ایست

که فرو فرستادیم آنرا و واجب لازم کردیم عمل بحلال بودن آن را و فرو فرستادیم در آن آیتهایی که محکماتست تا شاید که شما بخاطر خود در سانید
حق را هر کس که زن زنا کننده باشد و هر کس که مرد زنا کننده باشد پس تازیانه زنید هر یک از ان دو را صد تازیانه و باید که فرا نگیرد
شما را با ایشان رحمی در فرمان الله تعالی اگر ایمان می‌آورید شما بالله تعالی و در روز قیامت و باید که مشاهده کنند عذاب آن دو را طائفه
از مؤمنان دوم اصل عَنْ اَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنْ شَهِدَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ فَاَيْنَ فَرَائِضُ
اللّٰهِ قَالَ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ كَانَ الْاِيمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا
حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ شرح روایتست از ابو الصباح کنانی از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام را که هر که گواهی دهد که مستحق
عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله میشود مؤمن امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس کجاست چیزهایی که الله تعالی
آنها را لازم ایمان کرده مثل ایقان بواجباتی که بیان شد در باب دعائم الاسلام و مثل اجتناب از کبایر معاصی راوی گفت و شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت علی علیه السلام میگفت که میبود ایمانی که باعث نجات از جهنم است کلامی خواه کلام لفظی مثل الفاظ شهادتین
و خواه کلام نفسی مثل تصدیق بمضمون شهادتین و خواه مرکب از کلام لفظی و نفسی فرود نمی‌آمد در ایمان باین معنی که جزو ایمان یا لازم ایمان
نمیشد روزه و نه نمازی و نه امتیازی میان حلال و حرام از قبیل محض مواعظ و کلمات حکمت میبود و فرائض دینیه که عذاب
بر مخالفت آنها مقرر شده نازل نمیشد اصل قَالَ وَقُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ اِذَا شَهِدَ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ فَلِمَ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ وَلِمَ تُقْطَعُ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا اَكْرَمَ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُؤْمِنٍ لِاَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَاَنَّ جِوَارَ اللّٰهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَاَنَّ
الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَاَنَّ الْحُورَ الْعِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا شرح ظاهر اینست که این قوم
مرجئه باشند و مراد ایشان بمؤمن مؤمنی باشد که اهل از او در ایمان بهم نرسد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و دوم
که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم و منهم است یعنی راوی گفت و گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که نزد ما جمعی
هستند که میگویند که اگر مکلف گواهی داد که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله پس او مؤمن کامل است
امام علیه السلام گفت پس چرا زده میشوند جمعی که این دو گواهی میدهند حدها در زنا و مانند آن و چرا بریده میشود دستهای ایشان در دزدی و چرا
میگیری و حال آنکه نیافریده الله عز و جل آفریده را که اگر عزیز باشد نزد الله عز و جل از مؤمنی که کامل باشد آن مؤمنان و اینکه قرب
درگاه الهی برای آن مؤمنانست و اینکه بهشت بطفیل آن مؤمنان مخلوق شده و اینکه زنان سیاه چشم فراخ چشم بهشتی بطفیل آن مؤمنان
مخلوق شده اند بعد از آن امام علیه السلام گفت برای استدلالی دیگر پس چیست حال کسی که بی عذر نماز یا زکوة یا حج یا روزه را کافر است
چنانچه در احادیث رسول علیه السلام منقولست یا مراد اینست که پس چیست حال کسی که جمیع فرائض را بجا آورد مثل دعائم اسلام
و اجتناب از کبایر و آن فرائض را فرائض نشمرد و بلکه چنان شمرد که او امر و نواهی مکرر بود میشود کافر بسبب انکار محکمات قرآن سیوم اصل

بانیمعنی که چنان چه بود و کرد که او و کرد در غیر از آن کرد او امر و نواهی
الهی و بیان

برای اینکه فرشتگان خدمتکاران

ترک کند

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الإيمان فقال الإيمان أن يطاع الله فلا يعصى شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از ایمان باعث دخول بهشت گفت ایمان آنست که اطاعت کرده شود الله تعالی در فرایض و عصیان کرده نشود با اصرار بر کبایر
باب مجموع اصل یک باب في أن الإيمان مبثوث لجوارح البدن كلها شرح با در لجوارح بمعنی فی است چنانچه در بعض نسخ بجای
آن فی است یا بمعنی سببیت است چنانچه در بعض نسخ بجای آن لام است یعنی این بابیست در بیان اینکه ایمان باعث دخول جنت
مرکب است و اجزای آن پراکنده کرده شده است در اعضای بدن و در این باب هشت حدیث است اول اصل حدثنا أبو عمرو
الزبيري عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له أيها العالم أخبرني أي الأعمال أفضل عند الله قال ما لا
يقبل الله شيئا إلا به قلت وما هو قال الإيمان بالله الذي لا إله إلا هو أعلى الأعمال درجة وأشرفها
منزلة وأسناها حظا قال قلت ألا تخبرني عن الإيمان أقول هو وعمل أم قول بلا عمل فقال الإيمان
عمل كله والقول بعض ذلك العمل بفرض من الله بين في كتابه واضح نوره ثابتة حجته يشهد له به الكتاب
ويدعوا إليه شرح الإيمان مبتدا است علی خبر مبتدا است مراد سائل القول علم بربوبیت و رسالت و صدق جمیع ما جاء به
الرسول است چنانچه بعضی آنرا کلام نفسی می‌شمارند و باعث سؤال اینست که سؤال سابق از اعمالست و اگر ایمان محض قول باشد بمعنی ما
چنانچه مذهب مرجئه است یا مرکب از قول بامعنی و عمل باشد چنانچه مذهب جمعی دیگر است جواب نامربوط میشود چه علم از مقوله انفعالست
نه فعل و مرکب از عمل و غیر عمل غیر عمل است و حاصل جواب اینست که ایمان مرکب است از اعمال و قولی که جزو ایمانست بمعنی علم نیست
بلکه بمعنی گفتارست بزبان پس ایمان محض عملست و با در بفرض برای سببیت است و دخول آن سبب علم است چنانچه در هر استدلال
الفرض بفتح فا و سکون را و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب التکلیف بچیزی در قرآن با وعید فی الجمله بر ترک آن و حصه کردن چیزی و هر دو معنی
مناسب است تبیین مجرور است و واضح و ثابته مجرور و مرفوع میتواند بود ضمیر نوره و ضمیر حجته راجع بفرض است ضمیر له راجع بالله است
ضمیر به راجع بفرض است ضمیر مستتر در یدعو راجع بکتابست ضمیر الیه راجع بفرض است یعنی حکایت کرد ما را ابو عمرو که از اولاد زبیر بن العوام
است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را ای دانا خبر ده مرا که کدام افعال فاضلتر است نزد الله تعالی باعتبار ثواب آن گفت
آنچه قبول نمیکند الله تعالی چیزی از عبادات را مگر بسبب آن گفتم و چیست آن گفت ایمان بالله که مستحق عبادتی نیست مگر او و بلندتر اعمال
باعتبار مرتبه و خوبتر اعمالست باعتبار مکان و تابانتر اعمالست باعتبار ثواب راوی گفت گفتم آیا خبر نمیدهی مرا از ایمان که آیا
سخن است آن و عملست یا بمعنی که مرکبست از سخن و عمل یا سخن است بی اینکه عمل جزو آن باشد پس گفت ایمان عملست همگی سخن
بودن آن عملست بدلیل ایجابی جدا از جانب الله تعالی که در تکلیف مردم بایمان کرده که آن ایجاب با آیات در قرآن اظهار است
روشنی آن ایجاب یا برهانست برهان آن ایجاب گواهی میدهد برای آن ایجاب در قرآن تا هر که مخالفت کند ملزم شود و میخواند قرآن
مردم را بسوی تصدیق بآن ایجاب مراد اینست که علم چون از مقوله انفعالست نه فعل مکلف به نمیتواند بود پس علم نه ایمانست
و نه جزو ایمان چه ایمان مکلف به است و این اشارتست بآنکه تکلیف بمرکب اگرچه گاهی در ضمن تکلیف بجزو اخیر میباشد اما تکلیف

القوم

بمرکب

بمرکب بر دو قسمست اول تکلیف اجمالی دوم تکلیف تفصیلی بکل واحد از اجزا و آنچه گفتیم در قسم اول متصور است نه در قسم دوم
و ما نحن فیه از قسم دوم است چنانچه در تتمه حدیث مذکور میشود اگر گوئی آنچه فرض و لست شاید که مرکب از علم و اقرار باشد گوئیم این نزاع
لفظی است و مقصود ما اینست که آنچه متعلق بو لست محض علم نیست چنانچه مرجئه خیال کرده اند و ما را مضایقه در اصطلاح نیست
لیکن علم مذکور نیز جهت شرط مذکور از جزو ایمان شمردن ناخوش است اصل قال قلت له صف لي جعلت فداك حتى أفهمه
قال الإيمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهى تمامه ومنه الناقص البين
نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه قلت إن الإيمان ليتم وينقص ويزيد قال نعم قلت كيف ذلك
قال لأن الله تبارك وتعالى فرض الإيمان على جوارح ابن آدم وقسمه عليها وفرقه فيها فليس
من جوارحه جارحة إلا وقد وكلت من الإيمان بغير ما وكلت به أختها شرح مراد بحالات صفات
تمام و نقصان و رجحان و مراد بدرجات مراتب رجحان است چنانچه می‌آید در باب درجات الایمان و مراد بطبقات مراتب
نقصانست بمعنی نبودن جزوی از اجزای ایمان و مراد بمنازل مراتب تنزل است اما نه بنحوی که نقصان جزوی از اجزای ایمان بفعل
آید مراد بتام اینست که مشتمل بر جمیع اجزا باشد خواه زیادتیهائی که باعث کمال است با آن نباشد و خواه باشد المنتهی بصیغه اسم
مفعولست و میتواند بود که بصیغه اسم فاعل باشد یعنی راوی گفت گفتم امام علیه السلام را بیان کن آن فرض را برای من قربانت شوم
تا فهم کنم آنرا گفت برای ایمانی که تکلیف کرده الله تعالی مردم را بآن چند حالتست چندین مرتبه ترقی است و چندین مرتبه نقصانست
و چندین مرتبه تنزل است پس از جمله آن ایمان ایمانیست که تمام اجزای او حاصلست منتهای کمال آن حصول جمیع اجزای است
باین معنی که اصلا رجحان و کمالی دیگر بآن ضم نشده و از جمله آن ایمان ایمانیست که نقصان دارد در اجزا و ظاهر است از قرآن که
ناقص اجزا است پس آن ایمان معدوم است چه کل منتفی میشود بانتفاء جزو و از جمله آن ایمان ایمانیست که رجحان دارد بر قسم اول و
زیادتی آن بر قسم اول باعتبار رجحان است نه باعتبار اجزای ایمان گفتم آیا بدرستی که ایمان هر آینه تام الاجزا میشود و ناقص الاجزا
میشود و زائد بر تام الاجزا میشود گفت آری گفتم چون میشود آن مخفی نماند که استبعاد سائل مبنی بر شائبه توهم مذهب مرجئه است
که ایمان علم باشد چه علم قابل شدت و ضعف نیست امام علیه السلام گفت برای اینکه الله تبارک و تعالی واجب لازم کرده ایمانرا بر اعضای
فرزند آدم و قسمت کرده آنرا بر آن اعضا و متفرق کرده آنرا در آن اعضا پس نیست که نیست از اعضای فرزند آدم هیچ
عضوی مگر بر حالی که واگذاشته شده از جمله اجزای ایمان بغیر آنچه واگذاشته شده بآن شریک آن عضو در جزو بدن بودن مجمل جوابی
که تفصیل مذکور میشود اینست که اگر جمیع اعضا بفرائض قیام نمودند و اکتفا کردند ایمان تام است و اگر چیزی از فرائض بفعل نیاید ایمان
ناقص است و اگر جمیع اعضا بفرائض قیام نمودند و بعض اجزا یا جمیع اجزاء بزیادتی نیز قیام نمودند مثل نوافل و مثل اجتناب از
از مکاره و مکروهات ایمان زائد است اصل فمنها قلبه الذي به يعقل ويفقه ويفهم وهو أمير بدنه الذي
لا ترد الجوارح ولا تصدر إلا عن رأيه وأمره ومنها عيناه اللتان يبصر بهما وأذناه اللتان يسمع

بهما ويداه اللتان يبطش بهما ورجلاه اللتان يمشي بهما وفرجه الذي الباءة من قبله ولسانه
الذي ينطق به ورأسه الذي فيه وجهه فليس من هذه جارحة الا وقد وكلت من الايمان بغير
ما وكلت به اختها بفرض من الله جل وعز ينطق به الكتاب لها ويشهد به عليها **شرح** مراد بعقل
اینجا علم بقضایای ضروریه است ومراد بفقه اینجا مرکب از علم بقضایای ضروریه وترتیب آنهاست بروشی که نتیجه از آنها حاصل شود
ومراد بفهم علم بنتیجه است ینطق به الکتاب لغت فرض است جمله ضمیر به در دو جا راجع بفرض است وضمیر لها وعلیها راجع بجارحه
است ولام برای منفعت وعلی برای اقرار است **یعنی** بیان این آنکه از جمله اعضا دل اوست که بآن میداند قضایای ضروریه را
وترتیب میدهد آنها را ومیفهمد بترتیب آنها نتیجه آنها را وآن دل حاکم بدن اوست که شروع در کاری نمیکنند اعضا وفارغ از آن کار
نمیشوند مگر از روی مصلحت ومیل دل وفرمان آن واز جمله اعضا دو چشم اوست که می بیند بآنها و دو گوش اوست که میشنود بآنها
و دو دست اوست که سخت میگیرد چیزها را بآنها و دو پای اوست که راه میرود بآنها وآلت مردی وزنی اوست که جماع از جانب آن
حاصل میشود و زبان اوست که سخن میگوید بآن و سر اوست که در آنست روی او وبیان این آنکه نیست از این اعضا عضوی مگر بر جای
که واگذاشته شده از جمله اجزای ایمان بغیر آنچه واگذاشته شده بآن شریک آن بتعیین ولازم کردنی که از جانب الله جل وعز است که گویا
میشود در دنیا و آخرت بآن فرض قرآن برای آن جارحه اگر موافقت آن فرض کند و گواهی میدهد در دنیا و آخرت مال
فرض بآن جارحه اگر مخالفت آن فرض کند **اصل** ففرض على القلب غير ما فرض على السمع وفرض على السمع غير ما فرض
على العينين وفرض على العينين غير ما فرض على اللسان وفرض على اللسان غير ما فرض على اليدين
وفرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين وفرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج وفرض على الفرج غير
ما فرض على الوجه **شرح** بیان این آنکه واجب لازم کرد بر دل غیر آنچه را که واجب لازم کرد بر آلت شنیدن ولازم کرد بر آلت
شنیدن غیر آنچه را که لازم کرد بر دو چشم ولازم کرد بر دو چشم غیر آنچه را که لازم کرد بر زبان ولازم کرد بر زبان غیر آنچه را که لازم کرد بر
دو دست ولازم کرد بر دو دست غیر آنچه را که لازم کرد بر دو پا ولازم کرد بر دو پا غیر آنچه را که لازم کرد بر آلت جماع ولازم کرد بر آلت
جماع غیر آنچه را که لازم کرد بر رو **اصل** فاما ما فرض على القلب من الايمان فالاقرار والمعرفة والعقد والرضا
والتسليم بان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا
عبده ورسوله صلوات الله عليه والاقرار بما جاء من عند الله من نبي او كتاب فذلك ما فرض الله
على القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو قول الله عز وجل الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان
ولكن من شرح بالكفر صدرا وقال الا بذكر الله تطمئن القلوب وقال الذين آمنوا قالوا آمنا بافواههم
ولم تؤمن قلوبهم وقال وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن
يشاء ويعذب من يشاء فذلك ما فرض الله عز وجل على القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو رأس الايمان

ان

شرح بان متعلق است بجز معطوفات را آن از قبیل عطف تفسیر است تا کسی خیال نکند که مراد الفاظ است یا مراد علامات الصاحبة
مونث صاحب بمعنی زن باشد که در مرتبه وجود چنانچه یهود وفلاسفه میگویند که فاعل یا عقل عاشر است یا سماء تاسعه شریک اوست
در مرتبه وجود پس تانیث باعتبار امنیت که سماع مونث است الولد فرزند متعارف بالمعنی چیزی که صادر شود از کسی بی اختیار
چنانچه یهود وفلاسفه چون قائلند بامتناع تخلف معلول از علت تامه میگویند صدور معلولات از فاعل بایجاب در سوره
نحل چنین است من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله
از جمله احتمالات این آیت اینست که من کفر مبتدا است الا بمعنی غیر است وصفت من کفر است واز کلام سیبویه ظاهر میشود که
شرط اینست که موصوف الا که بمعنی غیر است جمع بودن ونکره بودن حقیقة با در بالایمان بمعنی فی است چنین الا بمعنی غیر است غیر متنقض
معنی لا است لکن در مقابل آن مذکور شده برای استدراک که فعلیهم غضب جز من کفر است در سوره مائده بجای الذین آمنوا
الذین قالوا آمنا است ذکر اینها عبارت از امام عالم بجمیع متشابهات قرآنست چنانچه می آید در اول کتاب فضل القرآن که نحن
ذکر او موافق اینست آیت سوره زمر ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله **یعنی** پس اما آنچه لازم کرد بر دل از جمله اجزای ایمان گرویدن
وشناختن وبستن خود برچیزی وراضی شدن وگردن نهادنست باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله در حالی که تنهایی است شریکی
نیست او را در حکم معبود یکتا است نگرفته برای خود همتایی ونه فرزندی واینکه محمد بنده او ورسول اوست از پیش خود حکم نمیتواند
کرد صلوات الله علیه وگرویدن بهرچه آمده از نزد الله تعالی از نبی واز کتاب یعنی اینکه هیچ زمانی خالی از شریعت نبی یا کتابی که از جانب
الله تعالی باشد نبوده ونخواهد بود پس آنچه مذکور شد چیزیست که لازم کرده الله تعالی بر دل که آن گرویدن وشناختن است وآن عمل دلست
وآن مضمون قول الله تعالی است در سوره نحل هر که کافر شود بالله تعالی وغیر کسی باشد که مجبور شده باشد بسبب تقیه و دل او ساکن و برقرار
باشد در ایمان که منتشر داشت یعنی جزوی از ایمان که فرض دلست ولیکن کسی باشد که فراخ کرده باشد بکفر سینه را پس بر ایشانست
غضب از جانب الله تعالی وگفته در سوره رعد آگاه باشید بوسیله امام عالم بجمیع متشابهات قرآن پس ساکن میشود دلها در گرویدن بربوبیت
رب العالمین واشارت باینست که جمعی که ائمه ضلالت خواهند کرد دلهای ایشان مطمئن بگرویدن بربوبیت رب العالمین نمیشود وگفت بروی
در سوره مائده وآن جماعت که گفتند مومن شدیم بدهنهای خود ومومن نشد دلهای ایشان یعنی که آن جزو از ایمان که فرض دلست
نکردند وگفت در سوره بقره واگر اظهار کنید آنرا که در دلهای شماست مثل کفر ومثل قصد معصیت یا اخفا کنید آنرا محاسبه
میکند باشما الله تعالی در قیامت پس میبخشاید گناه را برای هر که میخواهد وعذاب میکند هر که را میخواهد پس آنچه مذکور شد چیزیست
که فرض کرده الله عز وجل بر دل که گرویدن وشناختن باشد وآن عمل دلست وآن سر ایمانست یعنی که اول فرایض الهی آن عمل دلست
اصل وفرض على اللسان القول والتعبير عن القلب بما عقد عليه واقر به قال الله جل وعز وقولوا
للناس حسنا وقال قولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل اليكم والهنا والهكم واحد
ونحن له مسلمون فهذا ما فرض الله تعالى على اللسان وهو عمله **شرح** در سوره عنکبوت بجای

قولوا للناس حسناً بیان میشود در حدیث نهم و دهم باب الاهتمام بالمسلمین تا آخر باب نقادم است و مفصل میشود در کتاب
الجهاد در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب وجوه الجهاد است و در سوره عنکبوت بجای آمنا بالله وما انزل الینا چنین است
آمنا بالذی انزل و در سوره بقره مست اما تتمه موافق هیئت یعنی و واجب لازم کرد الله تعالی بر زبان سخن را و ترجمان شدن را
از جانب دل با آنچه نسبت آن دل خود را بر آن و گروید با آنچه گفت الله جل و عز در سوره بقره که گویید مردمان را نیکی یعنی نصیحت در مقام
امر بمعروف و نهی از منکر و گفت که گویید اهل کتاب را که گرویدیم بالله تعالی و آنچه نازل ساخت بسوی ما و آنچه نازل ساخت بسوی شما و مستحق
عبادت ما و مستحق عبادت شما یکی است و ما برای او گردن نهادگانیم پس این چیزیست که فرض کرده الله تعالی بر زبان و آن عمل با
اصل وَفَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الاسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللهُ وَأَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ وَالإِصْغَاءِ إِلَى مَا أَسْخَطَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ فِي ذَلِكَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ
إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ
ثُمَّ اسْتَثْنَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوْضِعَ النِّسْيَانِ فَقَالَ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ
اللهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الأَلْبَابِ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ
هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَقَالَ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالَ وَإِذَا مَرُّوا
بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الإِيمَانِ أَنْ لا يُصْغِيَ إِلَى مَا لا يَحِلُّ لَهُ وَهُوَ عَمَلُهُ
وَهُوَ مِنَ الإِيمَانِ شرح الاصغاء مجرور و معطوف بر الاستماع است فاء در فقال فی ذلک برای تعقیب است و ما قبل فا اشارت است
بتفسیر آیت سوره انعام و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان
فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین بیان آنکه مراد بفاعرض عنهم اینست که فاعرض عن الاصغاء الی خوضهم پس در این صورت
قعود با ایشان جایز است و جلوس با ایشان جایز نیست بنابر اینکه فرق میان قعود و جلوس اینست که قعود نشستن است خواه با گوش
انداختن بسخن کسی خواه نه و جلوس نشستن با معاشرت و گوش انداختن بسخن کسی است و حتی برای انتهای غایت جواز قعود است
و ما بعد حتی خارج است از حکم ما قبل یا بمعنی که بعد از خوض در حدیثی که غیر آنست قعود با ایشان نیز جایز نیست و مراد بغیره ضد است مثل قول
الله تعالی در سوره توبه و یستبدل قوما غیرکم و ضمیر غیره راجع بمصدر یخوضون فی آیاتنا است و مراد بحدیث غیره حدیث ائمه اهل البیت است
که ضد خوض در آیات الهی است چنانچه ظاهر میشود در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سیوم که باب مجالسة اهل المعاصی است و ما بعد
فا برای بیان اینست که آیت سوره نساء برای بیان اینست که مراد بخوض در آیات که در سوره انعام مذکور است انکار آنها و استهزا بآنها است
پس فی در فی ذلک برای سببیت است و مشار الیه ذلک ما توهم الله و ما اسخط الله است که هر کدام عبارت از خوض در آیات الهی است
و قد نزل علیکم فی الکتاب اشارت بآیت سوره انعام است که مذکور شد و ان مفسره است و بعضی میگویند مخففه از مثقله است

مراد

و مراد بآیات الله محکمات است که در آنها نهی از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن است و دلالت بر وجوب امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در
هر زمانی میکنند جمله یکفر بها حال از آیات است ضمیر معهم راجع باهل کفر و استهزا است که مفهوم میشود از کلام سابق حتی اینجا برای انتهای غایت
نهی نیست بلکه برای انتهای غایت منهی عنه است ثم استثنی عطف بر فرض علی السمع است و ثم برای تعجب است و اشارت است باینکه این مانند
استثنای منقطع است و برای مبالغه در نهی و عموم آنست زیرا که در صورت نسیان تکلیف ساقط است چنانچه می آید در باب دویست و هشتم
فا در فقال اینجا برای بیان است و قال عطف بر فقال فی ذلک است و مقصود بیان فرضی دیگر است و آن گوش ننهادن بسخن غیر راسخان
در علم است در تفسیر متشابهات قرآن و مانند آن و مراد بعبادی پیروی راسخان در علم است چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و هشتم
باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و مراد بالقول سخن غیر راسخان در علم است در تفسیر متشابهات و مانند آن و مراد بذکر
نصیحت مردم در امر به پیروی راسخان در علم و نهی از گوش انداختن بسخن غیر ایشان است و میتواند بود که و قال عطف بر فرض علی السمع باشد
و مقصود بیان این باشد که مستحبات و مستحسنات نیز متعلق بسمع شده و آنها سوای آن فرض است که مذکور شده بنا بر این صلوة
بمعنی نماز و لغو بمعنی مطلق سخن هرزه و زکوة بمعنی حطام میتواند بود و عبادی با اثبات یا موافق قراءت ابو عمرو است بروایت سوسی که
در حالت وصل بفتح یا خوانده و در حالت وقف بسکون یا خوانده و باقی باسقاط یا و اکتفا بکسره میخوانند مشار الیه فهذا مضمون و فرض
علی السمع تا کراما یا تا ما اسخط الله عز و جل است من در من الایمان برای تبعیض است ان لا یصغی عطف بیان هذا است تکرار من الایمان برای
تاکید است یعنی و واجب لازم کرد در سوره انعام بر آن شنیدن این را که خود را نگاهدارد از گوش انداختن بسوی آنچه حرام کرده الله تعالی و اینرا
که اعراض کند از آنچه حلال نیست او را بهیچ وجه از وجوه از جمله چیزی که نهی کرده الله عز و جل از آن و اعراض کند از گوش انداختن بسوی آنچه بغضب
می آورد الله عز و جل را پس گفت برای بیان آن در سوره نساء در مذمت جمعی که با کافران دوستی میکنند برای طلب عزت دنیا و بتحقیق نازل ساخت
الله تعالی بر شما در کتاب خود در سوره انعام اینکه وقتی که شنیدید آیات محکمات کتاب الهی را بر حالی که انکار کرده میشود و مضمون آنها و استهزا
کرده میشود بآنها بتاویلات موجه و تخصیص معقول چنانچه متعارف علمای اهل ضلالت است پس محض قعود مکنید با ایشان تا مجلسی که انکار و استهزا کنند
بحدیث ائمه معصومین از اهل البیت علیهم السلام که ضد آن انکار و استهزا بآیات الهی است عجب اینکه استثنا کرد الله عز و جل در سوره انعام جای
فراموشی را باین روش که گفت و اگر اینکه فراموش کار در حکم الهی کند البته ترا شیطان پس منشین بعد از یاد آوردن با جماعت ظالمان و گفت
در سوره زمر پس مژده ده بندگان مرا که گوش می اندازند باین قرآن بمعنی که گوش در شنیدن آیات قرآن دارند پس پیروی میکنند بهتر آنرا
که آن بعض محکمات قرآن است ایشانند آن جماعت که هدایت کرده ایشان را الله تعالی و ایشانند ولی آن خردمندان که پیش از این آیت مذکور شد
در سوره زمر بیان ایشان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و گفت الله عز و جل در سوره مؤمنون بتحقیق مطلب است مؤمنانی
که ایشان در صلوة خود فروتنی کنند کاملند و جمعی که از سخن هرزه اعراض کنند کاملند و جمعی که ایشان زکوة را بعمل آورند کاملند و گفت در سوره
قصص و وقتی که شنیدند سخن هرزه را اعراض کردند از آن و گفت در سوره فرقان و وقتی که گذشتند بسخن هرزه گذشتند بر حالی که نا آلوده
کاملند بگوش انداختن بآن پس این چیزیست که فرض کرده الله تعالی بر آن شنیدن از جمله اجزای ایمان اینکه گوش ننهد از آن بسوی آنچه حلال نیست

زکوة را

او را آنچه مذکور شد عمل آلت شنیدن است و آن از جمله اجزای ایمانست **اصل** وَفَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ اَنْ لَا يَنْظُرَ اِلٰى مَا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ
وَاَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَهُوَ عَمَلُهُ وَهُوَ مِنَ الْاِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ
اَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْ اَنْ يَنْظُرُوا اِلٰى عَوْرَاتِهِمْ وَاَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ اِلٰى فَرْجِ اَخِيهِ وَيَحْفَظَ فَرْجَهُ
اَنْ يُنْظَرَ اِلَيْهِ وَقَالَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ مِنْ اَنْ تَنْظُرَ اِحْدٰيهُنَّ
اِلٰى فَرْجِ اُخْتِهَا وَتَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ اَنْ يُنْظَرَ اِلَيْهَا وَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْاٰنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزِّنَا اِلَّا هٰذِهِ
الْاٰيَةَ فَاِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ ثُمَّ نَظَمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ فِي اٰيَةٍ اُخْرٰى فَقَالَ وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُونَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا اَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ يَعْنِي بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَالْاَفْخَاذَ وَقَالَ وَلَا
تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فَهٰذَا مَا فَرَضَ اللهُ عَلَى
الْعَيْنَيْنِ مِنْ غَضِّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ وَهُوَ عَمَلُهُمَا وَهُوَ مِنَ الْاِيمَانِ **شرح** مفعول قل محذوفست بتقدیر قل تعلم فی الوعید جه
یغضوا جواب امر است مقول قول نیست و مذهب فرا امیت که یغضوا مقول قول است و تقدیر لیغضوا است و برا[یــ]ـه مذهب
تغلیب طال و قوع امر بر حال وقوع مامور به شده و الامیکفت غضوا من ابصارکم العورة الخ پوشانیدنی باشد و مراد انجا زن بکار
است اخیه بفتح همزه و کسر خاء و سکون یاء دو نقطه در پایین است و اکتفا بذکر آن برای اینست که حکم فرج اخت و دیگران نیز معلوم
میشود بطریق اولی و یحفظ بصیغه مضارع معلوم غایب مرفوع است و امر نیست که بصورت جزم مستعمل شده ینظر بصیغه غایب معلوم است
و ضمیر مستتر راجع با خیه است من ان ینظر متعلق بیغضضن است اختها بضم همزه و سکون خاء و تاء دو نقطه در بالاست و اکتفا بذکر
آن برای اینست که حکم فرج اخ و دیگران نیز معلوم میشود بطریق اولی و تحفظ بصیغه مضارع معلوم غایبه امر بصورت جزاست
تنظر بصیغه غایبه معلومست و ضمیر مستتر راجع باختها است تانیث ضمیر الیها که راجع بفرج است باعتبار مضاف الیه است ثم در ثم نظم برای
تراخی در تبه است چه ماقبل آن از سوره مدنیه است و مابعد آن دو آیت از دو سوره مکیه است و اول آن دو آیت متعلق بمنکر است
که بر روی فتوا امامی بگیرد و در جهود پوشانیدن برک کفعمی چیزی از اعمال قبیحه خود در مجالس ان یشهد بتقدیر من ان یشهد است و ظرف متعلق
بتستترون است است تضمین معنی خوف پس لفظ تستترون اشارتست بعرض دل و فرض زبانست بیان آیت دلا تقف شد در شرح حدیث
اول باب سنهم **یعنی** و واجب لازم کرد بر چشم این که نگاه نکند بسوی آنچه حرام کرده است خدا بر او و این که اعراض کند از آنچه نهی کرده
است خدا از آن از جمله چیزهایی که حلال نیست او را و آن عمل چشم است و آن از جمله اجزای ایمانست بیان این آنکه گفت تبارک و تعالی در سوره نور
بگو برای مومنان وعید مرا اجتنبم تا بپوشانند بعض چشمهای خود را یا بمعنی که ترک کنند بعض چشم زدنهای خود را و نگاه دارند فرجهای خود را
از نگاه دیگران بیان این آنکه نهی کرد ایشان را از اینکه نگاه کنند بسوی زنان بیگانه ایشان و از اینکه نگاه کند مرد بسوی فرج برادرش
و میباید که حفظ کند فرج خود را از اینکه نظر کند برادرش بسوی آن و گفت در سوره نور و بگو برای زنان مومنه وعید مرا اجتنبم تا بپوشانند
بعض چشم زدنهای خود را و نگاه دارند فرجهای خود را از نگاه دیگران مراد پوشانیدن چشم است از اینکه نگاه کند یکی از آن زنان بسوی فرج

خلاف شکر کردند باز نگشت و ما نجا و او اجماع مشتمل بر
جواز ان ما احد الا من غیره نهی بیان از افعال جوارح
از کسب بعض مبرا نیست الا الشتناء، مح

خواهرش و میباید که نگاه دارد فرج خود را از اینکه نگاه کند خواهرش بسوی آن و امام علیه السلام گفت هر آیتی که در قرآنست از جمله امر بنگاه داشتن فرج
پس مراد امر بنگاه داشتن از زناست مگر اینکه این آیت چه آن امر بنگاه داشتن از نگاه دیگرانست با وجود این در کرسشیده است آنچه را که واجب
لازم کرده بر دل و زبان و آلت شنیدن و چشم در آیتی دیگر بیان این آنکه گفت در سوره حم فصلت و نبود دیده که ساکت شدن و ترسان بپوشید از اینکه
گواهی دهد بر شما آلت شنیدن شما و چشمهای شما و نه پوستهای شما مراد امیت که فتواهای را که از روی تصدیق دل شما با ئمه ضلالت بود و بزبان
می آوردید در مجالس با کمال شوق و اجتهاد و بنا بر آن تجویز میکردید عملهایی را که متعلق بسمع و بصر و جلدست و بعمل می آوردید آنها را او آن
عملها و در این بنگام نرگست امام گفت مراد بجلود فرجها و رانهاست که از مرد و زن در وقت جماع عوام با هم ملاقات کرده اند لفتوای اهل ضلالت
و گفت در سوره بنی اسرائیل و در قفا طعن مکن کسی که طعنی که نیست ترا بآن طعن علمی چه بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک از اینها بود و در شرایع انبیا
اولو العزم سابق از آن طعن پرسیده شده برای گواهی پس اینست آنچه واجب لازم کرده است خدا بر دو چشم که پوشانیدن چشم باشد از آنچه
حرام کرده است خدا و آن عمل دو چشم است و آن جمله اجزای ایمانست **اصل** وَفَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ اَنْ لَا يَبْطِشَ بِهِمَا اِلٰى مَا حَرَّمَ اللهُ
وَاَنْ يَبْطِشَ بِهِمَا اِلٰى مَا اَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفَرَضَ عَلَيْهِمَا مِنَ الصَّدَقَةِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالطُّهُورِ
لِلصَّلٰوةِ فَقَالَ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ وَقَالَ فَاِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّٰى اِذَا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَاِمَّا مَنًّا
بَعْدُ وَاِمَّا فِدَاءً حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزَارَهَا فَهٰذَا مَا فَرَضَ اللهُ عَلَى الْيَدَيْنِ لِاَنَّ الضَّرْبَ مِنْ عِلَاجِهِمَا **شرح** یبطش بصیغه
مضارع مجهول یا بنصر و ضرب است البطش جنبانیدن دست یا در بها برای آلت است و بها با تنفا علت الی المرافق ظرف مستقر است
و حالست از ایدیکم بتقدیر منتهیه الی المرافق پس بجای آن من المرافق نیز میتوان گفت چنانچه می آید در کتاب الطهاره در حدیث پنجم باب حد
کیا بسحه الوجه الذی یغسل والذراعین و کیف یغسل است و در شرح آن تفصیل میکنیم که میتواند بود که ظرف لغو و متعلق بغسلوا باشد مجمل آنکه
او خال یا در مسح و ترک آن در مغسول دلالت میکند بر آنکه مغسول جمیع وجه و یدانست و ممسوح بعض راس و رجلست غسل مجموع ید
منکر میشود و چیزی که منتهی شود به مرفق و حال آنکه الی اگر ظرف لغو متعلق بفعلی شود که مفعولی داشته باشد لازمست که آن فعل نسبت
بآن مفعول منکر شود و منتهی شود بمدخول الی چنانچه ابن هشام که از علمای نحو است در باب پنجم کتاب مغنی اللبیب تفصیل کرده و تصحیح آن کرده و ذکر
مرافق بعنوان جمع و کعبین بعنوان تثنیه افاده این میکند که در هر دستی یک مرفق است و در هر پایی دو کعب است و چون اهل کعب در لغت
و بمعنی برآمده است پس مراد بکعبین دو برآمدگی است که در بالای پا واقعست که در مفصل ساق و قدم میباشد در آدمی و بیان این می آید
در کتاب الطهاره در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب صفة الوضوء است می آید در کتاب الجهاد در حدیث دوم باب سوم که باب وجوه الجهاد
است اینکه الذین کفروا در اینجا عبارتست از مشرکان عجم بیش از آنکه صلح شود میان ایشان و میان مسلمان شود پس مراد بلقاء ایشان کفتار
کردن بعضی ایشان در بلاد مسلمانانست و این آیت در انجا بیان میشود مفصلا **یعنی** و واجب لازم کرد بر دو دست این را که جنبانیده
نشوند بسوی آنچه حرام کرده است خدا و این را که جنبانیده شوند بسوی آنچه امر کرده است خدا عز و جل و واجب لازم کرد بر آنها از جمله صدقه و پیوند خویش

وجهاد در راه اﷲ و وضو برای نمازها بیان این آنکه گفت در سوره مائده ای جمعی که مؤمن شدند وقتی که متوجه شوید برخیزید بسوی نماز پس بشوئید
مجموع رویهای خود را و مجموع دستهای خود را بر حالی که آن دستها منتهی است بسوی آرنجها و مسح کنید بعض سرهای خود را و بعض پاهای خود را تا دو
برآمدگی و گفت در سوره محمد صلی اﷲ علیه و آله پس وقتی که برخوردید در غیر معرکه جنگ جمعی را که کافر شدند از عجم پس الزام کنید زدن گردنهای ایشان را
تا آنکه چون ترسانیدید امرای ایشان را که حبس و قتل میکنند بعض شما را پس محکم کنید بند را پس الزام کنید بر ایشان گرفتاران ایشان را بعد از آنکه
گرفتار شده باشند یا معاوضه گرفتاران ایشان از گرفتاران شما که نزد ایشانند تا وقتی که فرو گذارد این جنگ میان شما و مشرکان حرب اقراریه
خود را پس این چیزیست که فرض کرده اﷲ تعالی بر دو دست چه زدن از افعال دست است که نسبت دارد بدو دست اصل وفرض علی الرجلین
ان لا یمشی بهما الی شیء من معاصی اللّٰه و فرض علیهما المشی الی ما یرضی اللّٰه عزّ و جلّ فقال و لا تمش فی الارض مرحا انک
لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا و قال و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر و قال فیما شهدت الایدی و الارجل علی انفسهما و علی اربابهما من تضییعهما لما امر اللّٰه عزّ و جلّ به و فرض
منه علیهما الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون فهذا ایضا مما فرض
اللّٰه علی الیدین و علی الرجلین و هو عملهما و هو من الایمان شرح یمشی بصیغه مجهول است یعنی برده نشود برای آنکه مرفوف
نائب فاعل است یعنی و واجب لازم کرد بر دو پا که حرکت داده نشوند بسوی چیزی از معصیتهای اﷲ تعالی و واجب لازم کرد بر آنها رفتن را بسوی آنچه
راضی کند اﷲ عزّ و جل را و از غضب باز دارد و بیان این آنکه گفت در سوره بنی اسرائیل و مرو در زمین از روی تکبر هیچ که تو نخواهی شکافت
زمین را و نخواهی رسید بکوهها باعتبار بلندی و گفت در سوره لقمان و میانه گزین باش در رفتار خود و بپوشان بعض آواز خود را بدرستی که ناخوشتر
آوازها هر آینه آواز خرانست که هر چند اگر زور رسد آواز ایشان بلندتر است و گفت در آنچه شهادت دادند در روز قیامت دستها
و پاها بر خودشان و بر صاحبانشان بسبب ضایع گذاشتن آنها از آنچه امر کرد اﷲ عزّ و جل بآن و فرض آنرا بر آنها در سوره یس امروز مهر می نهیم بر دهنهای
ایشان و سخن میگوید با ما دستهای ایشان و گواهی میدهد پاهای ایشان بآنچه میکردند تشبیه دستها بعیال شده و تشبیه پاها بگواهان بر طبق دعوای
دیگری شده چنانچه کسی گوید نزد حاکم که فلان کس بر من چنین ظلمی کرده و دیگری که حاضر باشد گوید که این مدعی راست میگوید چه آن کس بر من نیز
چنین ظلمی کرده پس این نیز که بیان احوال قیامت از جمله چیزهائیست که فرض کرده اﷲ تعالی بر دو دست و بر دو پا یعنی که برای بیان آن
فرستاده دنیا و آن فرض عمل آن دو است و آن از جمله اجزای ایمانست اصل و فرض علی الوجه السجود له باللیل و النهار فی
مواقیت الصلوة فقال یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون
و هذه فریضة جامعة علی الوجه و الیدین و الرجلین و قال فی موضع آخر و ان المساجد للّٰه فلا تدعوا مع اللّٰه احدا
شرح علی متعلق بفریضة است موضع آخر عبارتست از سوره جن و این اشارتست بآنکه مراد بمساجد اعضای سجده است موافق آنچه می آید
در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب بیست و یکم که باب افتتاح الصلوة است و این منافات ندارد با تفسیری که گذشت در حدیث شصت و
نهم باب سی و هفتم کتاب الحجة که مراد بمساجد اوصیا علیهم السلام است زیرا که معانی قرآن بسیار است یعنی و واجب لازم کرد بر رو سجده را برای

امر کار

اﷲ تعالی در شب و روز در اوقات نماز بیان این آنکه گفت در سوره حج ای جمعی که مؤمن شدند رکوع کنید و سجده کنید و عبادت کنید صاحب کل
اختیار خود را و بجا آورید بهتر را تا شاید که شما بمطلب خود برسید بشنید و این واجب لازم کرده شده ایست که جمع کننده فرائض است بر رو
و دو دست و دو پا چه سجود بی همه آنها صحیح نیست و گفت در سوره جن و اینکه آلات سجده برای اﷲ تعالی است پس مخوانید با اﷲ تعالی هیچ یک را
اصل و قال فیما فرض علی الجوارح من الطهور و الصلوة بها و ذلک ان اللّٰه عزّ و جلّ لما صرف نبیّه صلی اللّٰه علیه و آله
الی الکعبة عن بیت المقدس فانزل اللّٰه عزّ و جلّ و ما کان اللّٰه لیضیع ایمانکم ان اللّٰه بالناس لرؤف رحیم فسمی الصلوة
ایمانا شرح و قال کلام راویست و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلام است فیما تا آخر مقول قول است و فرض خبر مبتدا است فرض بصیغه ماضی معلوم
یا مجهول باب ضرب من برای سببیت است مثل فی القمر من الشمس نور یا برای ابتدا است مثل فی الانسان من العین الرؤیة و بر هر تقدیر ظرف
خبر دوم مبتدا است طهور بضم طاء شامل وضو و غسل و تیمم است و الصلوة عطف بر الطهور است بها بفتح باء یکنقطه و تخفیف هاء و الف و همزه
منقلبه از واو مرفوع و مبتدا است البهاء مصدر باب نصر و منع و علم و حسن صفای حسن و مقصود اینجا اینست که صلوة عمده و اشرف افضل فرائض
جوارحست و ذکر طهور بتقریب اینست که مقدمه صلوة است تا آخر استدلالست بر اینکه صلوة عمده فرائض جوارح است ان بفتح همزه و تشدید نون
تبدیل است صرف بصاد بی نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل برای نسبت است و مراد تغییر قبله اینجا و عده حرفست که
مفهومست از آیه سابقه که سیقول السفهاء ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و مراد صرف بالفعل نیست زیرا که قول و جهک شطر المسجد الحرام بعد
ازین دو آیت است در سوره بقره فاء در فانزل در جواب لما نیست زیرا که این در روایت جابر نیست پس جواب لما محذوفست بتقدیر انزل وجه الحکمة فی
الصرف فانزل و این اشارتست بآنکه و کذلک جعلناکم امة وسطا تا آخر برای بیان وجه حکمت صرف و بیان افضلیت قبله بودن کعبه در این وقت و افضلیت
قبله بودن بیت المقدس در زمان سابق است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب ان الائمة علیهم السلام شهداء اللّٰه عزّ و جل علی خلقه که باب
نهم است اشارت بآن شده در شرح حدیث ششم باب اول این کتاب فاء در فسمی برای بیان است یعنی و امام گفت که در آنچه فرض کرده اﷲ تعالی بر جوارح از
طهارت و نماز صفا بیت آن دو مدلول آیت است که اﷲ عزّ و جل وقتی که گردانید از جهت پیغمبر خود را صلی اﷲ علیه و آله بسوی کعبه از بیت المقدس نازل کرد
وجه حکمت صرف را پس نازل کرد اﷲ عزّ و جل در سوره بقره که و نبوده است اﷲ تعالی برای اینکه ضایع کند ایمان شما را که بسوی بیت المقدس بود بدرستی که اﷲ تعالی
بر مردمان مؤمن هر آینه مشفق مهربانست پس لازم این آنکه نامید نماز را ایمان برای اشعار بآنکه آن اشرف فرائض جوارحست اصل فمن لقی اللّٰه عزّ
و جل حافظا لجوارحه موفیا کل جارحة من جوارحه ما فرض اللّٰه عزّ و جل علیها لقی اللّٰه عزّ و جل مستکملا لایمانه و هو
من اهل الجنة و من خان فی شیء منها او تعدی مما امر اللّٰه عزّ و جل فیها لقی اللّٰه عزّ و جل ناقص الایمان شرح
تمام پس هر که برخورد در وقت مرگ یا قیامت اﷲ عزّ و جل بر حالی که نگاهدار باشد اعضای خود را از اصرار بر کبایر گناهان بی توبه ادا دهنده باشد
هر عضوی از اعضای خود را آنچه واجب لازم کرده اﷲ عزّ و جل بر آن عضو برخورده اﷲ عزّ و جل بر حالی که تمام کننده باشد ایمان خود را و او از
اهل بهشت است و هر که خیانت کند در چیزی از اعضا باصرار بر کبیره بی توبه یا درگذرد آن عبادتی را که امر بآن کرده اﷲ عزّ و جل در آن عضو
مثل نماز برخورده اﷲ تعالی را بعض اجزای ایمان و کل منتفی میشود بانتفای جزو اصل قلت قد فهمت نقصان الایمان و تمامه فمن

اَیْ جَاءَتْ زِیَادَتُهُ فَقَالَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ اَیُّکُمْ زَادَتْهُ هٰذِهِ اِیْمَانًا فَاَمَّا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَزَادَتْهُمْ اِیْمَانًا وَهُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ وَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰی رِجْسِهِمْ یعنی
وَقَالَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَاَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًی شرح گفتم بتحقیق فهمیدم که اوای
ایمان او تمام او بودن ایمان از پس انجا آمد زیاد شدن ایمان پس گفت از قول الله عزوجل در سوره توبه در چون نازل کرده شود سوره پس
از جمله منافقانست که میگوید کدام شما زیاد کرد او را این سوره باعتبار ایمان پس اما جمعی که مومن شدند پس زیاد کرد ایشان را باعتبار
ایمان و ایشان خوشحالی میکنند بنزول سوره و اما جمعی که در دل ایشان مرض نفاقست پس زیاد کرد سوره ایشان را باعتبار رجاست
نفاقی که منضم شود با نجاست نفاق ایشان و گفت در سوره کهف ما میخوانیم بر تو حکایت اصحاب کهف را بحق بدرستی که ایشان جوانم
دانی با خدمتکارانی بودند که گرویدند بصاحب کل اختیار خود و زیاد کردیم ایشان را باعتبار ایمان اصل وَلَوْ کَانَ کُلُّهُ وَاحِدًا
لَا زِیَادَةَ فِیْهِ وَلَا نُقْصَانَ لَمْ یَکُنْ لِاَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَی الْاٰخَرِ وَلَاسْتَوَتِ النِّعَمُ فِیْهِ وَلَاسْتَوَی النَّاسُ وَبَطَلَ
التَّفْضِیْلُ وَلٰکِنْ بِتَمَامِ الْاِیْمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْجَنَّةَ وَبِالزِّیَادَةِ فِی الْاِیْمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُوْنَ بِالدَّرَجَاتِ
عِنْدَ اللّٰهِ وَبِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفَرِّطُوْنَ النَّارَ شرح و اگر میبود جمیع افراد ایمان یکی بر روشی که نباشد زیادتی در ایمان و نه کمی
و نمیبود برای هیچیک از مکلفان رجحانی بر دیگری و هر آینه برابر میشد توفیقهای الهی در ایمان و هر آینه برابر میشدند مردم در خوبی و بدی و باطل
طرف میشد ترجیح بعضی بر بعضی و لیکن بتمام شدن ایمان داخل شدند مومنان در بهشت و بزیاده بودن در ایمان بر یکدیگر یافتند مومنان انجان
بمراتب عالی نزد الله تعالی و بکمی بعض اجزای ایمان داخل شدند اهل تقصیر در آتش جهنم دوم اصل قَالَ لِیْ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ السَّمْعَ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا قَالَ یُسْئَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَالْبَصَرُ عَمَّا نَظَرَ اِلَیْهِ وَالْفُؤَادُ
عَمَّا عَقَدَ عَلَیْهِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم از سوره بنی اسرائیل که بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک آنها بود در شرایع گوش از آنچه شنید
انبیای اولو العزم سابق از آن طعن رسیده شده برای گواهی امام گفت که پرسیده میشود چشم از آنچه نگاه کرد بسوی آن و پرسیده
میشود دل از آنچه فکری برسانیده بران الفکر و استنباط در وقت طعن غایبانه بر دیگری بیان این آیت شد بتفصیل در شرح حدیث
اول از باب سابق سیوم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْاِیْمَانِ فَقَالَ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَالْاِ
قْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا اسْتَقَرَّ فِی الْقُلُوْبِ مِنَ التَّصْدِیْقِ بِذٰلِکَ قَالَ قُلْتُ الشَّهَادَةُ اَلَیْسَتْ عَمَلًا
قَالَ بَلٰی قُلْتُ الْعَمَلُ مِنَ الْاِیْمَانِ قَالَ نَعَمْ اَلْاِیْمَانُ لَا یَکُوْنُ اِلَّا بِعَمَلٍ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا یَثْبُتُ الْاِیْمَانُ
اِلَّا بِعَمَلٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از ایمانی که باعث دخول بهشت است پس گفت
گواهی زبان که هستی عبادتی نیست مگر آنرا و قرار دادن خاطر خود با آنچه آمده از جانب الله تعالی با ایشان بفرایض و اجتناب از کبایر
مگر بشرطی که چنانچه می آید در باب الظلم و آنچه مستحکم شده در باطن دلها که گرویدنست با آنچه مذکور شد توضیح این شد در حدیث
پنجم باب یازدهم راوی گفت گفتم گواهی زبان آیا نیست فعلی از افعال جوارح گفت بلی گفتم آیا فعل جوارح غیر دل جزو ایمانست

کباعث

که باعث بهشت است امام گفت آری ایمان باعث بهشت نمیباشد مگر بعمل جوارح و عمل جوارح جزو ایمانیست که باعث بهشت است مراد ا
که آن محض عمل دل که بسیطست نیست بلکه مرکبست از اعمال جمیع اعضا و ثابت نمیشود ایمانی که متعلق بدلست مگر بعمل جوارح مراد ا
که نزاع در اینکه عمل جوارح غیر دل جزو ایمان باعث بهشت است یا نه مانند نزاع لفظیست زیرا که آنچه متعلق بدلست باعث بهشت است
علم بصدق رسول که قابل زیاده و نقصان نمیباشد نیست چه آن از مقوله انفعالست و تکلیف متعلق بآن نمیشود بلکه گرویدن اطلاق است که
قابل زیاده و نقصانست و ثبوت آن و تفاوت آن بعمل جوارح و تفاوت آنها مجال است پس مراد انیست که جزو مستعمل فیه یا موضوع له
لفظ ایمان کنیم عمل جوارح را یعنی اتیان بفرایض مگر با عذر و اجتناب از کبایر مگر لمم و اجتناب از صغایر با اباء و استکبار چنانچه می آید
در حدیث دوم باب الکفر تا مذهب مشتبه نشود بمذهب مرجئه که ایمان را محض علم بصدق رسول یا جاری مجرای محض علم میشمارند و لفظ تصدیق
و اقرار و اذعان و امثال آنها را انفعالی را بر علم اطلاق میکنند و لهذا مشتبه شده بر فخر رازی و امثال او چنانچه گفته در محصل
مسئلة الایمان عندنا لایزید ولاینقص لانه لما کان اسما للتصدیق الرسول فی کل ما علم بالضرورة مجیئه به وهذا لایقبل التفاوت
فمسمی الایمان لایقبل الزیادة والنقصان وعند المعتزلة لما کان اسما لاداء العبادات کان قابلا لهما وعند السلف لما کان اسما
للاقرار والاعتقاد والعمل فکذلک والبحث لغوی فی الکل واحد من الفرق نصوص والتوفیق ان یقال الاعمال من ثمرات التصدیق فما
دل علی ان الایمان لایقبل الزیادة والنقصان کان مصروفا الی اصل الایمان وما دل علی کونه قابلا لهما فهو مصروف الی الایمان الکامل
چهارم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْاِسْلَامُ فَقَالَ دِیْنُ اللّٰهِ اسْمُهُ الْاِسْلَامُ وَهُوَ دِیْنُ اللّٰهِ
قَبْلَ اَنْ تَکُوْنُوْا حَیْثُ کُنْتُمْ وَبَعْدَ اَنْ تَکُوْنُوْا فَمَنْ اَقَرَّ بِدِیْنِ اللّٰهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ
شرح اسلام بمعنی نفی شرکست از الله تعالی بظاهر دل و آن بر دو مرتبه است اول آنچه بی موافقت باطن دلست و بآن خون و مال محفوظ میماند
و آن مرتبه را اعراب نیز داشته اند چنانچه گفته در سوره حجرات قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و بیان شد در باب چهل و دوم و این مرتبه حاصل
دین الله بمعنی عبادات الله تعالی بصلوة و زکوة و حج و صوم که مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدهم دوم آنچه با موافقت باطن دلست و این
مرتبه حاصل نمیشود مگر بجمع میان دین الله و ولایت که مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدهم تحقیق حقیقة الایمان و زیاد کردن لفظ امر
اشارت بانست که اشتراک اسلام میان مرتبه اول و دوم شبیه باشتراک لفظیست چه مرتبه اول باعث ثواب در عملی از اعمال صالحه نیست دوم
باعث ثوابست در عملها و ما در بما امر موصوله است برای عموم است پس مراد جمیع پنج چیز است که مذکور شد امر جمیع مافی معلوم باب نهم است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را چیست اسلام پس گفت دین الله تعالی نام آن اسلامست و آن اسلام دین الله تعالی است
پیش از بودن شما انجا که شدید و بعد از بودن شما انجا بامعنی که عبادتی است که قدر مشترکست میان عبادتی که اعتقاد بوجوب امام مفترض الطاعه در زمان
خواه رسول و خواه وصی رسول داخل آن نشده و میان عبادتی که آن اعتقاد داخل آن شده پس هر که اقرار کند بآن دین قدر مشترک پس او مسلمست
و هر که عمل کند بجمیع آنچه امر کرده الله عزوجل بآن پس او مومن است پنجم اصل کُنْتُ عِنْدَ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ سَلَّامُ ابْنُ خَیْثَمَةَ
اِنَّ اَبَا خَیْثَمَةَ یُحَدِّثُنَا عَنْکَ اَنَّهُ سَاَلَکَ عَنِ الْاِسْلَامِ فَقُلْتَ اِنَّ الْاِسْلَامَ مَنِ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَشَهِدَ شَهَادَتَنَا وَنَسَکَ

نسكنا ووالى وليّنا وعادى عدوّنا فهو مسلم فقال صدقت يا خيثمة قلت وسألتك عن الايمان فقلت الايمان بالله والتصديق
بكتاب الله تعالى وان لا يعصى الله فقال صدقت يا خيثمة **شرح** سلام مروى است از اصحاب امام محمد باقر عليه السلم خيثمه بفتح خاء با نقطه و سكون ياء
دو نقطه در پايين و فتح ثاء سه نقطه است النسك بفتح و ضم و كسر نون و سكون سين بى نقطه و بضم نون و ضم سين مصدر باب نصر و ضرب عبادت
و نصب آن بر مفعول مطلق است فهو مسلم بجاى عليهم آن است چه بمعنى فهو صاحبه است نظير لطاقة ما لطاقة الايمان در اول لا نست و در دوم
متعدى بمفعول بواسطه است پس تعريف مشتمل بر دو روايت **يعنى** بودم نزد امام محمد باقر عليه السلم پس گفت او را اسلام كه بگويى كه خيثمه بن ابى خيثمه
حكايت ميكند ما را از تو كه او پرسيد ترا از معنى اسلام كه باعث حفظ خون و مال است پس گفتى كه بدرستى كه معنا اسلام چيز نيست كه هر كه او كند در نماز بكعبه
كه قبله ماست و گواهى دهد چنانچه ما اهل قبله گواهى ميدهيم بكلمه شهادتين و عبادت كند عبادت ما اهل قبله يا يعنى كه نماز و زكوة و روزه و حج و جهاد را
بجا آورد و دوست دارد دوست اهل قبله را و دشمن دارد دشمن ما اهل قبله را يعنى كه آنچه مذكور شد از روى نفاق نباشد پس او صاحب آن
اسلامست پس امام عليه السلم گفت راست گفت خيثمه گفتم و خيثمه پرسيد ترا از معنى ايمان كه باعث دخول بهشت است پس گفتى گرويدن بربوبيت
اله تعالى و گرويدن بكتاب سبحانه تعالى كه مشتمل بر محكمات است كه در آنها نهى از پيروى ظن و امر ضلالت و امر باقتدا بر ائمه هدى است و اينكه عصيان
كرده نشود الله تعالى بترك فريضه يا فعل كبيره بعنوان اصرار پس گفت راست گفت خيثمه **ششم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلم عن الايمان
فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله قال قلت أليس هذا عمل قال بلى قلت فالعمل من الايمان قال لا
يثبت له الايمان الا بالعمل والعمل منه **شرح** مضمون اين موافق حديث سوم است عمل برفع از نقرف كاتب است منايد اكر چه
ممكنست كه مبتدا باشد و عمل خبر مبتدا باشد و اسم ليس ضمير شأن مستتر در آن باشد مبنى بر لغت بنى تميم باشد كه چون نفى در ليس منتقض
شود عمل ليس را مهمل ميكنند در اينجا نفى در ليس منتقض است باستفهام انكارى **هفتم اصل** سأل رجل العالم عليه السلم فقال ايها
العالم اخبرنى اى الاعمال افضل عند الله قال ما لا يقبل عملا الا به فقال وما ذلك قال الايمان بالله الذى هو اعلى الاعمال
درجة واسناها حظا واشرفها منزلة قلت اخبرنى عن الايمان أقول وعمل أم قول بلا عمل فقال الايمان
عمل كله والقول بعض ذلك العمل بفرض من الله بيّنه فى كتابه واضح نوره ثابتة حجته يشهد به الكتاب
ويدعوا اليه قلت صف لى ذلك حتى افهمه فقال ان للايمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه
التام المنتهى تمامه ومنه الناقص المنتهى نقصانه ومنه الزائد الراجح زيادته قلت وان الايمان ليتم
ويزيد وينقص قال نعم قلت وكيف ذلك قال ان الله تبارك وتعالى فرض الايمان على جوارح بنى آدم
وقسّمه عليها وفرّقه عليها فليس من جوارحهم جارحة الا وهى موكلة من الايمان بغير ما وكلت
به اختها فمنها قلبه الذى به يعقل ويفقه ويفهم وهو امير بدنه الذى لا ترد الجوارح ولا تصدر الا
عن رأيه وامره ومنها يداه اللتان يبطش بهما ورجلاه اللتان يمشى بهما وفرجه الذى الباه من قبله
ولسانه الذى ينطق به الكتاب ويشهد به عليها وعيناه اللتان يبصر بهما واذناه اللتان يسمع بهما

وفرض

وفرض على القلب غير ما فرض على اللسان غير ما فرض على العينين وفرض على العينين غير ما فرض على السمع وفرض
على السمع غير ما فرض على اليدين وفرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين وفرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج
غير ما فرض على الوجه فاما ما فرض على القلب من الايمان فالاقرار والمعرفة والتصديق والتسليم والعقد والرضا
بان لا اله الا الله وحده لا شريك له احدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا عبده ورسوله **شرح**
مضمون اين بعض مضمون حديث اول اين باب است و بعض فقرات اين سقيم است چنانچه ظاهر ميشود از رجوع بحديث اول بجاى الذى
هو چنين ميبايد الذى لا اله الا هو و بجاى منه چنين ميبايد و بجاى المنتهى نقصانه چنين ميبايد البين نقصانه و بجاى لا تورد لا ترد ميبايد و
بجاى لسانه الذى ينطق بالكتاب چنين ميبايد ولسانه الذى ينطق به و راسه الذى فيه وجهه فليس من هذه جارحة الا وقد وكلت من الايمان
بغير ما وكلت به اختها بفرض من الله جل وعز ينطق به الكتاب **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول وسأله رجل عن قول
المرجئة فى الكفر والايمان وقال انهم يحتجون علينا ويقولون كما ان الكافر عندنا هو الكافر عند الله
فكذلك نجد المؤمن اذا اقرّ بايمانه انه عند الله مؤمن فقال سبحان الله وكيف يستوى هذان والكفر اقرار
من العبد فلا يكلف بعد اقراره ببينة والايمان دعوى لا يجوز الا ببينة وبينته عمله ونيته
فاذا اتفقا فالعبد عند الله مؤمن والكفر موجود بكل جهة من هذه الجهات الثلث من نية
او قول او عمل والاحكام تجرى على القول والعمل فما اكثر من يشهد له المؤمنون بالايمان ويجرى
عليه احكام المؤمنين وهو عند الله كافر وقد اصاب من اجرى عليه احكام المؤمنين بظاهر قوله وعمله
شرح مقول يقول سبحان الله تا آخر است و ذكر فعال كرار بسبب طول فاصلات المرجئة بضم ميم و سكون راء بى نقطه و كسر جيم و الهمزه جمعى كه تأخير ميكنند
اعمال را از ايمان يا بمعنى كه ايمان را محض علم بصدق جميع ما جاء به الرسول و آنچه لازم آن علم است ميشمرند و كفر را محض جهل بصدق جميع
ما جاء به الرسول و آنچه لازم آنست ميشمرند گاهى بجاى همزه ياء دو نقطه در پايين مخففه ميباشد بمعنى جمعى كه اميدوار ميكنند مردم را
باظهار اينكه ضرر نميرساند با ايمان دل هيچ معصيتى چنانچه نفع نميرساند با كفر دل هيچ طاعتى و طايفه مشهوره بمرجئه هر دو قايلند و لهذا
ميگويند ايمان افسق فساق با ايمان جبرئيل و ميكائيل مساويست و در شدت ضعف چنانچه بيان شد در كتاب الحجة در حديث دوم باب صد و دوم
كه باب ما امر النبى صلى الله عليه وآله بالنصيحة لائمة المسلمين است فى الكفر متعلق بقول است الكفر اقرار يعنى والكفر شبيه باقرارات والايمان دعوى
بمعنى والايمان شبيه بدعوى است تجرى هر دو جا بصيغه مضارع مجهول باب افعال است ميتواند بود كه بصيغه معلوم باب ضرب باشد ما اكثر صيغه
تعجب است و تجرى عطف بر تفسير است **يعنى** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم كه ميگفت بر جالى كه پرسيد او را مردى از قول مرجئه در كفر و ايمان كه ميگويند
از مقوله انفعال و عدم انفعال است كفر محض جهل دلست بصدق رسول و آنچه لازم آن جهلست و ايمان محض علم دلست بصدق رسول و آنچه لازم
آن علمست امام گفت بدرستى كه مرجئه استدلال ميكنند براى غالب شدن بر ما كه ميگوييم كفر و ايمان از مقوله فعلست نه انفعال و كفر
تكذيب دلست رسول را و آنچه لازم آن تكذيبست و ايمان تصديق بمعنى گرويدن و كردن نهادن دلست براى رسول و آنچه لازم اين تصديقست

از افعالی و تروکی که متعلق بلسان و سایر جوارحست و داخل ما جاء به الرسول است هر یک از کفر و ایمان با علم و لت بتصدیق جمیع ما جاء به
الرسول و مرجئه میگویند و استدلال کرده‌اند چنانچه کافر نزد ما و کافرست نزد ایشان نیز یعنی که هر که اقرار کند بکفر دل او هیچ طاعتی فایده او
میکنند و ایشان او را مخلد در جهنم میکنند پس همچنان مؤمن را وقتی که اقرار کند بایمانی که در دل دارد که او نزد ایشان نیز مؤمن باشد یعنی
که ضرر نکند او را هیچ معصیتی و داخل بهشت شود و مراد ایشان اینست که ازین قیاس ظاهر میشود که هیچ ترک فریضه و فعل کبیره خواه با اصرار و خواه
بی اصرار ضرر بایمان متعلق بدل نمیرساند و ازین ظاهر میشود که ایمان متعلق بدل محض علم و لازم آنست و الا ضرر میرسانید پس امام علیه السلام گفت
سبحان الله از روی تعجب از اینکه آنها چون عاجز شدند از جواب آن شبهه که با وجود آنکه قیاس است و قیاس مستند کسی نمیشود فارق ظاهر نیز
دارد یا تعجب از اینکه مرجئه چون بآن شبهه استدلال کردند و چون بر ایشان میشود این دو چیز که ایمان و کفر باشد و حال آنکه آنچه عنوان کفر است
شبیه باقرارات از بنده که مدعی علیه باشد با نیروش که تکلیف کرده نمیشود بعد از اقرار او گواهی بر مضمونی که اقرار کرده و اگر گواهان بر نقیض
آن گواهی دهند آن گواهی فایده ندارد و آنچه عنوان ایمانست شبیه بدعوی است روا نیست مگر بگواهی و گواه آن عمل جوارح اوست و تصدیق
دل اوست که معلوم غیر ایشان نمیشود مگر بوحی پس چون مشتبه شدند یا از اقرار زبانی عمل جوارح و تصدیق دل پس بنده نزد ایشان مؤمن است
و کفر هم میرسد بهر راهی ازین سه راه که یکی عدم تصدیق دلست دیگری عدم اقرار زبانست دیگری عدم عمل جوارحی که لازم تصدیق دلست
مثل اصرار بر ترک فریضه یا اصرار بر فعل کبیره مخفی نماند که ازینجا ظاهر میشود که ایمان مرکبست حقیقة اگر عبارت باشد از مجموع آنچه متعلق
بدلست و آنچه متعلق بزبانست و آنچه متعلق بجوارحست چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب و حکم مرکبست اگر عبارت باشد
از محض آنچه متعلق بدلست چه آنچه متعلق بزبانست و آنچه متعلق بجوارحست لازم آنست و لازم چیزی در حکم جزو آن چیز میباشد و کفر عدم
ایمانست و عدم مرکب ثابت میشود بعدم هر یکی از اجزا پس شاهد کفر بسیط است و شاهد ایمان مرکبست و احکامی که مثل حد و غنیمت و نفقه
و زکوه و مانند اینهاست جاری کرده میشود بر اقرار زبانی و عمل ظاهر چه اینها معلوم خلایق بی وحی میشود و تصدیق دل معلوم نمیشود پس
چه بسیار است که گواهی میدهند برای مؤمنان بایمان یعنی که جاری کرده میشود بر او احکام مؤمنان و حال آنکه او نزد ایشان کافرست
بعدم تصدیق دل و تحقیق درست کرده کسی که جاری ساخته او احکام مؤمنان از بطاهر قول او و بظاهر عمل او چه علم بعمل دل او داخل علم غیبست
اگر شرط اجرای احکام میبود هیچکس زکوة نمیداد مثلا باب نوزدهم اصل باب السبق الی الایمان شرح این باب بیان اینست که پیشی گرفتن
بسوی ایمان که مذکورست در سوره حدید که سابقوا الی مغفرة و در سوره واقعه که السابقون السابقون و در سوره توبه که والسابقون
الاولون حجت و در کیست تا ظاهر شود بطلان خیال اهل العجز خالفان که ابوبکر را در آیت سوره توبه داخل کرده‌اند در این باب
یک حدیث است اصل حَدَّثَنَا اَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اِنَّ لِلْاِيمَانِ دَرَجَاتٍ وَمَنَازِلَ
يَتَفَاضَلُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهَا عِنْدَ اللهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ صِفْهُ لِي رَحِمَكَ اللهُ حَتَّى اَفْهَمَهُ قَالَ اِنَّ اللهَ سَبَقَ
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا يُسْبَقُ بَيْنَ الْخَيْلِ يَوْمَ الرِّهَانِ ثُمَّ فَضَّلَهُمْ عَلَى دَرَجَاتِهِمْ فِي السَّبْقِ اِلَيْهِ فَجَعَلَ كُلَّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ عَلَى دَرَجَةِ سَبْقِهِ لَا يَنْقُصُهُ فِيهَا مِنْ حَقِّهِ وَلَا يَتَقَدَّمُ مَسْبُوقٌ سَابِقًا وَلَا مَفْضُولٌ فَاضِلًا شرح

تام

ظاهر اینست که این حدیث تتمه حدیث اول باب سابق باشد جدا شده بعنوان علیحده برای دلالت بر مطلبی علیحده که عمده است مراد بدرجات
مراتب ترقی ایمانست و مراد بمنازل مراتب تنزل ایمانست ضمیر فیها راجع بدرجات و منازلست ان الله تا او یؤخر فیها من قدم الله
ذکر مثالیست برای تفاضل و مثالهای دیگر نیز مذکور میشود بعد ازان بفاصله سوال از جواب سبق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
یسبق بصیغه مضارع مجهول از باب تفعیلست التسبیق تعیین منتهای و گروی در میان جمعی که در رسیدن تا آن هر کدام که سابق
شود بسوی آنها ان منتها حصه ازان گرو را بقدر مرتبه سابقیت خود متصرف شود و مراد بمنتهی اینجا ایمانست و مراد بگرو بهشت
و مراد بمیدان میدان جهاد و روز بدر است الرهان بکسر را مصدر باب مفاعلات گرو بندی دو کس با هم و جمع رهن گرو و اینجا هر دو
اینجا مناسب است السبق بفتح سین و سکون با و پیشی گرفتن ضمیر الیه راجع بمنتهای است که مذکورست در ضمن سبق بتشدید با والا اول
فلا خلاف اشارت بدفع دخلست تا کسی نگوید که اگر هر سابقی در میدان جهاد مقدم بر هر مسبوق در آن میدان باشد لازم می آید تقدیم
مفضول بر فاضل چه محتملست که بعضی مسبوقان از جهات بسیار دیگر افضل باشند از بعضی سابقان بر وشی که مجموع فضایل ایشان
اقوی از مجموع فضایل بعضی سابقان باشد و حاصل دفع اینست که ائمه علیهم السلام دانسته که هیچ فضیلتی بعد از ایمان در ایل امت برابری با سبقت
نمیکند پس این احتمال باطلست یعنی حکایت کرد ما را ابو عمرو زبیری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را بدرستی که ایمان را چندین مرتبه ترقیست
و چندین مرتبه تنزلست طلب زیادتی بر هم میکنند مؤمنان در آن درجات و منازل نزد الله تعالی گفت آری گفتم بیان کن آن را برای من رحمت
کناد ترا الله تعالی تا فهم از آن کنم گفت بدرستی که الله تعالی تعیین منتهای که ایمان باشد و گروی که بهشت باشد کرده میان مؤمنان در میدان جهاد
با مشرکان تا هر کدام که سابق بسوی منتهی که ایمان است شود حصه خود را از بهشت متصرف شود چنانچه منتهی و گرو کرده میشود میان
سواران اسبان در روز گرو بندی سواران با هم در میدان غیر جهاد بعد ازان ترجیح داد آن مؤمنان را بعضی بر بعضی بقدر مراتب ایشان
در پیشی گرفتن بسوی آن منتهی که ایمانست پس گردانید هر مردی را از آن مؤمنان بقدر مرتبه پیشی گرفتن او کم نمیدهد او را در آن درجه و بعضی
حق او و مقدم نمیشود در ثواب پس مانده در میدان جهاد پیشی گرفته را و نه کم درجه بسیار درجه را اصل تَفَاضُلُ بِذَلِكَ اَوَائِلُ هَذِهِ
الْاُمَّةِ وَاَوَاخِرُهَا وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِلسَّابِقِ اِلَى الْاِيمَانِ فَضْلٌ عَلَى الْمَسْبُوقِ اِذَنْ لَلَحِقَ آخِرُ هَذِهِ الْاُمَّةِ اَوَّلَهَا نَعَمْ وَلَتَقَدَّمُوهُمْ
اِذَا لَمْ يَكُنْ لِمَنْ سَبَقَ اِلَى الْاِيمَانِ الْفَضْلُ عَلَى مَنْ اَبْطَأَ عَنْهُ وَلَكِنْ بِدَرَجَاتِ الْاِيمَانِ قَدَّمَ اللهُ السَّابِقِينَ وَبِالْاِبْطَاءِ
عَنِ الْاِيمَانِ اَخَّرَ اللهُ الْمُقَصِّرِينَ لِاَنَّا نَجِدُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْآخِرِينَ مَنْ هُوَ اَكْثَرُ عَمَلًا مِنَ الْاَوَّلِينَ
وَاَكْثَرُهُمْ صَلَاةً وَصَوْمًا وَحَجًّا وَزَكَاةً وَجِهَادًا وَاِنْفَاقًا وَلَوْ لَمْ يَكُنْ سَوَابِقُ يَفْضُلُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا عِنْدَ اللهِ لَكَانَ الْآخِرُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ مُقَدَّمِينَ عَلَى الْاَوَّلِينَ وَلَكِنْ اَبَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يُدْرِكَ
اٰخِرُ دَرَجَاتِ الْاِيمَانِ اَوَّلَهَا وَيُقَدَّمَ فِيهَا مَنْ اَخَّرَ اللهُ اَوْ يُؤَخَّرَ فِيهَا مَنْ قَدَّمَ اللهُ شرح تفاضل بصیغه
ماضی باب تفاعل استیناف بیانیست التفاضل بغایت غالب بودن در فضیلت مشار الیه ذلک سبق بسکون باء است مراد
با وائل امیر المؤمنین و حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن الحارث بن عبد المطلب است که در غزوه بدر که اول غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است

اول کسی که بمیدان جهاد شتافت ایشان بودند و امیر المؤمنین در مقابل ولید بن عتبة بن ربیعه درآمد و شمشیری بر دوش است
او زد که از زیر بغل او درآمد و حمزه در مقابل شیبة بن ربیعه درآمد و در هم پیچیدند و هیچکدام غالب نشدند امیر المؤمنین حمزه را گفت
سر خود را بپایین کن چون چنان کرد شمشیری زد که نصف سر شیبه جدا شد و عبیده در مقابل عتبة بن ربیعه درآمد و هر کدام بر دیگری زخمی
زد و عتبه را حیوتی باقی بود امیر المؤمنین کار او را باتمام رسانید و عبیده بجنت خرامید مراد بهؤلاء اصحاب سولت
که در غزوات حاضر شدند و مراد با و آخرنا تغافل کنندگانند در آن روز که دنبال لشکر بودند و آخرنا مفعول تفاضل است
و در بعض نسخ باواو است و بر این تقدیر عطف بر فاعل تفاضل برای محض مبالغه است بلکه بین الاثنین است نعم تأکید للحوق
والتقدم هم عطف بر نعم است و میتواند بود که عطف بر للحوق باشد و حاصل هر دو یکیست اذا لم یکن ظرف نعم والتقدم هم است
و اشارتست باینکه لحوق و تقدم در صورتی لازم می آید که سابقان سوای سابق بودن فضیلتی دیگر نداشته باشند پس مراد بالفضل
فضیلت غیر سابق بودن است مثل کثرت صلوة و صوم و لکن اعراب نعم والتقدم هم اذا لم یکن تا آخر است مراد بدرجات الایمان در
جاتی است که باعتبار سابق بودنست پس چنانچه مفهوم است بقبول او که اذا لم یکن تا آخر لانا نجد دلیل و لکن تا آخر است بر ابطال
اینکه تقدیم سابقین باعتبار درجاتی باشد که با قطع نظر از سابق بودنست مراد بالاولین بعض الاولین است که عبیده باشد
چه او در غزوه بدر کشته شده بعض آخرین عمر دراز یافتند و آن باعث کثرت صلوة و صوم ایشان شد و میتواند بود که شامل
حمزه نیز باشد چه او یکسال بعد از غزوه بدر در غزوه احد کشته شد السوابق جمع سابقه بمعنی سبقت لیفضل بصیغه مضارع معلوم باب
نصر است و از قبیل مغالبه است و لهذا متعدی بمفعول به شده چه اگر چه در اصل از باب نصر و علم بوده اما آن وقت لازم بوده و هر
بابی از ثلاثی مجرد صحیح که از آن قصد مغالبه کنند نقل آن بباب نصر میکنند حقیقة یا حکما و متعدی میشود هر چند که در اصل لازم
باشد یعنی بیان این اکثر بغایت غالب در فضیلت شدند پیش جنگان این اصحاب رسول که در سوره توبه مذکورند پس ماندگان اصحاب را
و اگر نمیبود برای سابق بسوی ایمان در میدان جهاد زیادتی در ایمان بر پس مانده در این هنگام هر آینه در می یافت در فضیلت پس مانده
این اصحاب پیش جنگ ایشان را آری هر آینه در می یافتند و هر آینه مقدم میشدند پس ماندگان بر پیش جنگان در صورتی که نباشد برای
کسی که در میدان جهاد سبقت بسوی ایمان گرفته فضیلتی دیگر بر کسی که کاهلی کرد در سبقت بسوی ایمان و لیکن بسبب درجات ایمان
که لازم سابق بودنست مقدم داشته است الله تعالی در سوره توبه سابقان را و بکاهلی در سبقت بسوی ایمان مؤخر داشته است الله تعالی اهل التقصیر را
دلیل بر اینکه تقدیم و تأخیر بمحض درجات لازم سبقت و محض کاهلی است اینست که ما یافتیم از جمله مؤمنان از جمله پس ماندگان روز
بدر کسی را که او بیشتر است باعتبار عملی دیگر غیر سبقت بجهاد از پیش جنگان و بیشتر است از ایشان باعتبار نماز و روزه و حج
و زکوة و جهاد و تصدق و اگر نمیبود سبقتهای روز بدر که غالب میشوند بآنها مؤمنان مجاهدان آن روز بعض ایشان بعضی دیگر را از
الله تعالی هر آینه می بودند بعضی پس ماندگان آن روز بسبب بسیاری عمل مقدمان در ثواب بر پیش جنگان آن روز و لیکن امتناع کرده
الله تعالی در آیت سوره توبه که والسابقون الاولون تا آخر از اینکه دریابند اهل آخر درجات ایمان در روز بدر اهل اول آن درجات را

مقدم

و مقدم داشته شود درجات کسی که مؤخر داشته است الله تعالی در آیه سوره توبه او را یا مؤخر شود در آن درجات کسی که مقدم کرده است الله تعالی او را
در آیت سوره توبه اشارتست بتصریح الله تعالی رعایت تقدیم و تأخیر در سوره توبه که الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
اعظم درجة عند الله و مذکور میشود در این حدیث اصل قلت اخبرنی عما ندب الله عز و جل المؤمنین الیه من
الاستباق الی الایمان فقال قول الله عز و جل سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض
السماء والارض اعدت للذین امنوا بالله و رسله و قال و السابقون السابقون اولئک المقربون
و قال والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
و رضوا عنه فبدأ بالمهاجرین الاولین علی درجة سبقهم ثم ثنی بالانصار ثم ثلث بالتابعین
لهم باحسان فوضع کل قوم علی قدر درجاتهم و منازلهم عنده شرح گفتم خبر ده مرا از آنچه خوانده است الله عز و جل مؤمنان را
بسوی آن که پیشی گرفتن بر هم بسوی ایمان باشد پس گفت قول الله عز و جل در سوره حدید که مدنیه است پیشی گیرید بر هم بسوی آمرزشی که از
جانب صاحب کل اختیار شماست یعنی ایمانی که باعث آمرزش گناهانست در غیر معصوم و باعث آمرزش گناهان پیروانست
در معصوم و بسوی بهشتی که فراخی آن مانند فراخی میان آسمان و زمین است مهیا شده برای جمعی که گرویدند بالله تعالی و رسولان او و گفت
در سوره واقعه و جمعی که سابقند بسوی ایمان مثل پیش جنگان روز بدر از جمله مهاجران سابقان ایشانند مقربان درگاه الهی و گفت
در سوره توبه که مدنیه است و پیشی گیرندگان بسوی ایمان جمعیند که پیش جنگ شدند در روز بدر از جمله مهاجران که امیر المؤمنین و حمزه و عبیده
باشند و جمعی که در آن روز انصار بودند و جمعی که از پی آن پیش جنگان و انصار جهاد کردند در روز بدر و بعنوان خوبی آوردند جهاد را
بیان این اکرام راضی شد الله تعالی از ایشان و راضی شدند از الله تعالی پس ابتدا کرد الله تعالی بمهاجران که اول الجهاد رفتند بنا بر درجه سابق
بودن ایشان بسوی ایمان بعد از آن مثنی کردند بانصار بعد از آن مثلث کردند به پیروان ایشان بخوبی پس گذاشت الله تعالی
هر جماعتی از این سه جماعت سابقان را بر مرتبه و مقدار مراتب ترقی ایمان ایشان و مراتب تنزل ایمان ایشان نزد الله تعالی مخفی نماند
که این توجیه مبنی بر آنست که در آیت توبه السابقون مبتدا باشد و الاولون خبر مبتدا باشد و الانصار مرفوع باشد و عطف بر
الاولون باشد چنانچه موافق بعض قراآت و ظاهر این حدیث است چه گفت ثم ثنی بالانصار الاولین والذین نیز عطف بر الاولون
باشد و بنابر قراءت مشهور که الانصار مجرور است عطف بر المهاجرین است و مفسرین احتمالات دیگر نیز در ترکیب این دو آیت گفته
اند اصل ثم ذکر ما فضل الله عز و جل به اولیاءه بعضهم علی بعض فقال عز و جل تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات الی آخر الآیة و قال و لقد فضلنا بعض النبیین
علی بعض شرح ثم برای تراخی در رتبه است چه نزول سوره بقره پیش از نزول سوره حدید و سوره توبه است پس اشارتست باینکه این
تفضیل باعتبار مسابقت در میدان جهاد نیست لفظ فوق بعض در مصاحف نیست پس میتواند بود که از قبیل بیان معنی باشد
چه در سوره زخرف مذکور است تمام آیت اینست و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله

مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ یعنی بعد از آن ذکر کرد آنچه را که ترجیح داد الله عز وجل آن انبیا خود را بعضی بر بعضی در غیر میدان جهاد با مشرکان با نیروش که گفت در سوره بقره این رسولان که مذکور شدند که داود و امثال او باشند ترجیح دادیم بعضی ایشان را بر بعضی از جمله رسولان همچنین که سخن بی واسطه کرد الله تعالی با ایشان مثل موسی در طور و محمد در معراج و برداشت بعضی ایشان را بالای جمعی دیگر چندین درجه یعنی که ترجیح مخصوص یک درجه و دو درجه نیست تا آخر آیت و گفت در سوره بنی اسرائیل و هر آینه تحقیق ترجیح دادیم بعض انبیا را بر بعضی اصل وَقَالَ انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا وَقَالَ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَقَالَ وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَقَالَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَقَالَ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَقَالَ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

شرح این فقرات تا آخر حدیث عطف است بر ثم ذکر و ذکر فقال چه اینها مخصوص اولیا نیست بلکه در مطلق مؤمنان است یعنی و گفت در سوره بنی اسرائیل نظر کن که چون ترجیح دادیم بعض مردم را در دنیا بر بعضی در رزق و شکل و مانند آنها و هر آینه آخرت بزرگتر است به اعتبار درجات که برای مؤمنانست و بزرگتر است به اعتبار ترجیح بعض مؤمنان بر بعضی در آن درجات و گفت در سوره آل عمران ایشان درجاتند نزد الله تعالی گذشت در حدیث هشتاد و چهارم باب صد و هفتم کتاب الحجه که مراد اینست که ائمه علیهم السلام باعث درجات مؤمنانند در هر طاعت درجه ایست در آخرت برای مؤمنان و گفت در سوره هود تا دهد الله تعالی هر صاحب جهانی در اینجا ثواب جهان او و گفت در سوره توبه آن جماعت که مؤمن شدند و هجرت از مکه به مدینه کردند و جهاد کردند در راه الله تعالی به مالهای خود و تنهای خود بزرگترند به اعتبار درجه نزد الله تعالی و گفت در سوره نساء ترجیح داد الله تعالی جهاد کنندگان را بر نشستگان به اعتبار ثواب عظیم که درجاتست از جانب او و بخشایش است و رحمتست و گفت در سوره حدید برابر نمیشود از جمله شما کسی که خرج کرد پیش از فتح مکه و جهاد کرد و ایشان بزرگترند به اعتبار درجه از آن جماعت که خرج کردند بعد از فتح و جهاد کردند و گفت در سوره مجادله بلند مرتبه کند الله تعالی آن جماعت را که مؤمن شدند از جمله شما و آن جماعت را که داده شدند علم به اعتبار درجات آخرت اصل وَقَالَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ وَقَالَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ وَقَالَ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فَهَذَا ذِكْرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَمَنَازِلِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح و گفت در سوره توبه آن قبح تخلف اهل مدینه و اعراب از رسول و قبح ترجیح ایشان زندگی خود را بر زندگی رسول علیه السلام به سبب اینست

که بر نخوردند ایشان را در رفاقت رسول در جهاد هیچ تشنگی و نه تعبی و نه گرسنگی در راه الله تعالی و پا نمیگذارند هیچ جای قدمی که به خشم آورد کفار را و در نمی یابند مدعای خود را از دشمنی دریافتنی مثل کشتن و اسیر کردن و غارت کردن و ترسانیدن مگر آنکه نوشته میشود برای ایشان در نامه اعمال ایشان به سبب آن عملی که صالح باشد و گفت در سوره مزمل و آنچه پیش فرستید با آخرت برای خود از جمله نیکی می یابید آن را نزد الله تعالی در آخرت و گفت در سوره زلزال پس هر که کند هموزن مورچه کوچکی نیکی می بیند آن را و هر که کند هم وزن مورچه کوچکی بدی می بیند آن را توضیح این آیت می آید در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم باب بیست و دوم که باب فضل القرآن است پس اینست که گفتیم بیان ترقیهای ایمان و منزلهای ایمان نزد الله عز وجل باب بیستم اصل باب درجات الایمان شرح این باب بیان اقسام ترقیهای ایمانست در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَسْهُمٍ عَلَى الْبِرِّ وَالصِّدْقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَقَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَلِبَعْضٍ السَّهْمَيْنِ وَلِبَعْضٍ الثَّلَاثَةَ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى سَبْعَةٍ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَلَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً فَتَبْهَضُوهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةٍ شرح البر به کسر بای یک نقطه و تشدید را و بی نقطه نیکی که در آن زیادتی ثواب آخرت باشد مثل تصدقات مستحبه و نمازهای نافله و مانند آنها الصدق راستگاری رعایت احتیاط و ترک سهل انگاری الیقین اطمینان خاطر به وعده الهی به ثواب بر طاعات و جزا بر معاصی و بر مکر و عذاب الرضا راضی بودن به قضای الهی در خیر و شر و مراد اینجا قبول آنست به جان و دل مثل اینکه اگر جمیع دنیا تلف شود و درویش کسی باشد نگوید که این برای آن کس زیادتست الوفا به فتح واو و مد وفادادن هر کسی حق او را از تعظیم و مانند آن تمام العلم دانش و مراد اینجا عبرت گرفتن است از انتقال احوال اهل دنیا به حیوة و موت و صعود و نزول الحلم به کسر حای بی نقطه و سکون لام بردباری و خردمندی المحتمل به صیغه اسم فاعل باب افتعال به او زحامل به غایت بردارنده ایمان خود یعنی کسی که ایمان او رفیع و به غایت مستحکم است اگر ستونها را علیحده اعتبار کنیم یا یعنی کسی که ایمان او به غایت وسیع است اگر ستونها را بر هم اعتبار کنیم لا تحملوا به صیغه نهی باب تفعیل است تبهضوهم به بای یک نقطه و ها و ضاد با نقطه و گاهی به ظاء با نقطه نیز می باشد چنانچه در بعض نسخ است به صیغه مضارع جمع مذکر مخاطب باب منع یا باب افعال است البهض والابهاض بار کسی به غایت سنگین کردن تا حدی که عاجز شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت به درستی که الله عز وجل گذاشت ایمان را بر هفت حصه که مانند هفت ستون که اگر جمیع آنها یا بعض آنها باشد ایمان بلند مرتبه است و الا پس بجای خود افتاده است و غالب اینست که ضایع میشود و گذاشت بر نیکی و راستکاری و اطمینان خاطر و راضی بودن و تمام ادای حقوق و عبرت و بردباری بعد از آن حصه کرد آنچه که مذکور شد میان مردم پس هر که گردانید به قضا و قدر خود در او این هفت حصه را پس او کامل به غایت بردارنده ایمان خود است و قسمت کرد به قضا و قدر خود برای بعض مردم یک حصه را و برای بعضی دو حصه را و برای بعضی سه حصه را تا رسید سوی هفت حصه بعد از آن گفت بار مکنید بر صاحب یک حصه بار های دو حصه و نه بر صاحب دو حصه بارهای سه حصه را

تا عابو گمینه ایشان را بعد از آن امام علیه السلم گفت همچنانچه مذکور شد تمهید امام علیه السلم بسوی هفت حصه دوم **اصل** بعثنی ابو عبد الله
علیه السلم فی حاجة وهو بالحیرة انا وجماعة من موالیه قال فانطلقنا فیها ثم رجعنا مغتمین قال وکان
فراشی فی الحائر الذی کنا فیه نزولا فجئت وانا بحال فرمیت بنفسی فبینا انا کذلک اذا انا بابی عبد الله
علیه السلم قد اقبل قال فقال قد اتیناک او قال جئناک فاستویت جالسا وجلس علی صدر فراشی فسالنی عما
بعثنی له فاخبرته فحمد الله **شرح** حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و را بی نقطه شهریست نزدیک کوفه
انا تاکید ضمیر منصوب بعثنی است و تاکید ضمیر متصل منصوب یا مجرور بضمیر منفصل مرفوع جایز است چنانچه جاسم طالی گفته بکذا فردنی
اذ واو و رو جماعه برای عطف بر ضمیر منصوب بعثنی است یا بمعنی مع است الحائر بحاء بی نقطه و الف و همزه و را بی نقطه بستان النزول
جمع نازل فرود آمدگان مراد بحال کوفتگی است و تنوین برای تعظیم است **یعنی** فرستاد مرا امام جعفر صادق علیه السلم برای حاجتی و او در
بوده مرا و جماعتی از غلامان خود را راوی گفت پس روانه شدیم برای آن حاجت بعد از آن برگشتیم کار ساختگان راوی گفت و بوده است
خواب من در بستانی در حیره که پیش از این و کتب بودیم در آنجا فرود آمدگان پس آمدم بجائی که من با کوفتگی بودم پس انداختم خود را
پس میان اینکه من چنان بودم ناگاه نظر من بامام جعفر صادق علیه السلم افتاد که آمد راوی گفت پس امام علیه السلم گفت بتحقیق آمدیم نزد تو یعنی
که چون تو مانع داشتی از آمدن نزد ما ما خود آمدیم یا گفت بجای اتیناک جئناک هر دو یک معنی است پس راست شدم نشسته و نشست
بر بالای رخت خواب من پس پرسید مرا از احوال حاجتی که فرستاده بود مرا برای آن پس خبر کردم او را که آن کار چون ساخته شد پس حمد کرد
الله تعالی را شاید که آن کار بشد یا منصور دوانیقی که در بغداد بوده باشد مثل حجت خود و بحدیث **اصل** ثم جری ذکر قوم
فقلت جعلت فداک انا نبرء منهم انهم لا یقولون ما نقول قال فقال یتولونا ولا یقولون ما تقولون
تبرؤن منهم قال قلت نعم قال فهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نبرء منکم قال قلت لا جعلت فداک
قال وهو ذا عند الله ما لیس عندنا افتراه اطرحنا قال قلت لا والله جعلت فداک ما نفعل قال فتولوهم
ولا تبرؤا منهم **شرح** ما نقول بصیغه متکلم مع الغیر عبارتست از تکبیرات و دعوات تکبیرات و دعوات قنوت و تعقیب و امثال
آنها از فضایل نماز و مانند آنهاست یتولونا بتخفیف نون بتقدیر استفهامست در اصل یتولوننا بوده یک نون افتاده **یعنی** بعد
از آن گذشت یاد جمعی از شیعه امامیه پس گفتم قربانت شوم بدرستی که ما دوری میکنیم از ایشان بدرستی که ایشان نمیگویند در نماز و
مانند آن آنچه را که ما میگوئیم یا بمعنی که گفتم میگوئید یا اکتفا با قل واجب میکنند راوی گفت پس امام علیه السلم گفت آیا امام خود میدانند
ما را و نمیگوئید آنچه را که شما میگوئید دوری میکنید از ایشان راوی گفت گفتم آری گفت پس اینک نزد ما چیزی هست که نیست
نزد شما یعنی که چیزی از آداب هست که ما بجا می آوریم و شما بجا نمی آورید پس آیا سزاوار است که دوری کنیم از شما راوی گفت گفتم
نه قربانت شوم گفت و اینک نزد خداست رتبه در علم و در رزق خلایق خواه مطیعان و خواه عاصیان و مانند آنها چیزی که نیست
نزد ما آیا پس می بینی او را که انداخته باشد ما را از درجه اعتبار راوی گفت گفتم نه بخدا قسم قربانت شوم چه باید کرد ما را گفت

پس دوست خود گیرید ایشان را و دوری مکنید از ایشان **اصل** ان من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم
من له ثلثة اسهم ومنهم من له اربعة اسهم ومنهم من له خمسة اسهم ومنهم من له ستة اسهم
ومنهم من له سبعة اسهم فلیس ینبغی ان یحمل صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین ولا صاحب السهمین
علی ما علیه صاحب الثلثة ولا صاحب الثلثة علی ما علیه صاحب الاربعة ولا صاحب الاربعة علی ما علیه
صاحب الخمسة ولا صاحب الخمسة علی ما علیه صاحب الستة ولا صاحب الستة علی ما علیه صاحب السبعة **شرح**
یحمل بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب است **یعنی** بدرستی که از مسلمانان کسی است که او را یک حصه از فضیلت ایمان هست و از ایشان
کسی است که او را دو حصه هست و از ایشان کسی است که او را سه حصه هست و از ایشان کسی است که او را چهار حصه هست و از ایشان
کسی است که او را پنج حصه هست پس سزاوار نیست که واداشته شود صاحب یک حصه بر آنچه بر آنست صاحب دو حصه و نه صاحب دو حصه بر آنچه
بر آنست صاحب سه حصه و نه صاحب سه حصه بر آنچه بر آنست صاحب چهار حصه و نه صاحب چهار حصه بر آنچه بر آنست صاحب پنج حصه و نه
صاحب پنج حصه بر آنچه بر آنست صاحب شش حصه و نه صاحب شش حصه بر آنچه بر آنست صاحب هفت حصه **اصل** وساضرب لک مثلا
ان رجلا کان له جار وکان نصرانیا فدعاه الی الاسلام وزینه له فاجابه فاتاه سحیرا فقرع علیه
الباب فقال له من هذا قال انا فلان قال وما حاجتک فقال توضأ والبس ثوبیک ومر بنا الی الصلوة
قال فتوضا ولبس ثوبیه وخرج معه **شرح** سحیرا بسین بی نقطه تصغیر سحر یعنی نصف آخر شب یا سدس آخر شب و تصغیر
افاده این میکند که اندکی از سحر گذشته بود و توضأ بحذف همزه مبنی بر آنست که توضیت لغتی است در توضأت و این عبارت از
وعبارت است که عادت شب است در وقت خواب کننده میشود **یعنی** و زود باشد که بزنم برای تو مثلی بدرستی که مردی بود او را همسایه
و آن همسایه بود ترسا پس خواند همسایه را بسوی اسلام و خوش نما کرد اسلام را برای او پس قبول کرد سخن او را پس آمد نزد همسایه سحرگی
پس کوفت در خانه او را پس گفت او را کیست این گفت من فلانم گفت چه کار داری گفت او را وضو بساز و بپوش دو جامه ورا
و بیا با ما بسوی نماز در مسجد امام گفت پس وضو ساخت و پوشید دو جامه خود را و بیرون آمد با او **اصل** قال فصلینا ما شاء الله
ثم صلینا الفجر ثم مکثنا حتی اصبحا فقام الذی کان نصرانیا یرید منزله فقال له الرجل این تذهب النهار قصیر
والذی بینک وبین الظهر قلیل قال فجلس معه الی ان صلی الظهر ثم قال وما بین الظهر والعصر قلیل
فاحتبسه حتی صلی العصر قال ثم قام واراد ان ینصرف الی منزله فقال له ان هذا آخر النهار واقل
من اوله فاحتبسه حتی صلی المغرب ثم اراد ان ینصرف الی منزله فقال له انما بقیت صلوة واحدة قال
فمکث حتی صلی العشاء الآخرة ثم تفرقا **شرح** الاصباح داخل شدن در وقت طلوع آفتاب العشاء بکسر عین بی نقطه و مد
تاریکی شب و آن دو قسم است تاریکی اول و آن در وقت غروب آفتابست دیگر تاریکی آخر و آن در وقت غروب شفق مغربست چنانچه

می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب وقت المغرب و العشاء الاخرة که باب ششم است یعنی امام علیه السلام گفت پس نماز کردند آنقدر که خدا
خواست یعنی اندکی بسیار نماز کردند بعد از آن نماز خفتن کردند بعد از آن درنگ کردند تا بوقت طلوع آفتاب رسیدند پس هرچه خواست اگر
بود ترسا میخواست که بخانه خود رود پس گفت او را آن مرد که جای برای روز کوتاه هست و آنچه میان تو و میان ظهر است اندک وقتیست
امام گفت پس نشست با او تا اینکه گذارد نماز ظهر را بعد از آن گفت و آنچه میان ظهر و عصر است اندک زمانیست پس نگاه داشت
او را تا گزارد نماز عصر را امام گفت بعد از آن برخاست و خواست که برگردد بسوی خانه خود پس گفت او را آن مرد که این آخر روز است
و کمتر از اول روز است که میان طلوع آفتاب و ظهر باشد پس نگاه داشت او را تا گزارد نماز شام را بعد از آن خواست که برگردد
بسوی خانه خود پس گفت او را او این نیست که باقیمانده یک نماز امام گفت پس درنگ کرد تا گزارد نماز تاریکی آخر را بعد از آن از هم جدا شدند

اصل فلما کان سحیرا غدا علیه فضرب علیه الباب فقال من هذا قال انا فلان قال و ما حاجتک قال تفقی
والبس ثوبیک فاخرج بنا فصل قال اطلب لهذا الدین من هو افرغ منی و انا انسان مسکین و علی
عیال فقال ابو عبد الله علیه السلام ادخله فی شیء اخرجه منه او قال ادخله فی مثل هذا و اخرجه من مثل هذا

شرح پس چون شد هنگام سحر گاه زود رفت بر سر او پس زد در خانه او را پس گفت کیست گفت من فلانم گفت چه کار داری
گفت وضو ساز و بپوش دو جامه خود را و بیرون بیا با ما پس نماز گزار گفت طلب کن برای این دین کسی را که او بیکارتر باشد
از من و من مردیم بیچاره و بر من عیالیست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام داخل ساخت او را در عملی که بیرون کرد آن عمل او را از اسلام
یا امام گفت داخل کرد او را در چنین کاری که از اینجا واجب کرده بر کسی بلکه او ام کرده بر مانند او از عیالداران و بیرون کرد او را
از چنین دینی و حاصل هر دو یکیست باب سیم و یکم اصل باب آخر منه شرح این باب دیگر است از قبیل باب سابق فرق
اینست که در سابق تقسیم درجات ایمان بهفت بهت و اینجا مشتر تا کمتر است حاصل همه یکیست مثلا اگر هر یک از هفت سهم سابق را
هفت جزو کنیم چهل و نه جزو میشود و هر یک از چهل و نه جزو را ده عشر کنیم چهار صد و نود عشر میشود و درین باب چهار حدیث است

اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لو علم الناس کیف خلق الله تبارک و تعالی هذا الخلق لم یلم
احد احدا فقلت اصلحک الله و کیف ذاک فقال ان الله تبارک و تعالی خلق اجزاء بلغ بها تسعة
و اربعین جزءا ثم جعل الاجزاء اعشارا فجعل الجزء عشرة اعشار ثم قسمه بین الخلق فجعل فی رجل
عشر جزء و فی آخر عشری جزء حتی بلغ به جزءا تاما و فی آخر جزءا و عشر جزء و آخر جزءا و عشری جزء و آخر جزءا
و ثلاثة اعشار جزء حتی بلغ به جزئین تامین ثم بحساب ذلک حتی بلغ بارفعهم تسعة و اربعین جزءا

شرح مراد بهذا الخلق مومنانست و مراد بلوم سرزنش و سرزنش بر ترک نوافل و فعل کبایر و مانند آنهاست چه زبان قاصر است پس لوم
عاصی ایضا الخ در بیان قبح لوم گفته از فضائل است ذا از فرائض فا در فجعل العشر برای بیان است تا کسی خیال نکند که مراد اینست
که اجزاء او را اعشار در مرتبه بالاتر از آن اجزاء او کرد با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع برجل مطلقست که مفهوم میشود در ضمن رجل و راجع

ازعیالداران

بر جل و با تو میفهمیت چه معنی محصل میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت اگر میدانستند مردم که چون آفرید الله تبارک و تعالی این
مومنان را ملامت نمیکرد هیچ یک از مومنان هیچ یک از مومنان بر ترک فضیلتی از فضائل زائده بر اصل ایمان پس گفتم نگاه دارد ترا
از بلا و چون است این سخن که گفتی پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی آفرید چند جزو را که رسانید عدد آنها را بچهل و نه جزو باینمعنی که هر سهم را از هفت
سهم که در حدیث اول باب سابق مذکور شد هفت جزو کرد و بعد از آن کرد آن جزوها را عشرها باینروش که کرد هر جزوی از چهل و نه جزو را ده عشر
که مجموع چهار صد و نود عشر شود بعد از آن قسمت کرد آنرا میان مومنان باینروش که کرد در مومنی عشر جزوی و در دیگری دو عشر جزوی تا رسانید
مومن را بجزوی تمام و کرد در دیگری جزوی و عشر جزوی و در دیگری جزوی و دو عشر جزوی و در دیگری جزوی و سه عشر جزوی تا رسانید مومن را
بدو جزو تمام بعد از آن بحساب آنست که مذکور شد تا رسانید بلند مرتبه تر مومنان را بچهل و نه جزو اصل فمن لم یجعل فیه الا عشر
جزء لم یقدر علی ان یکون مثل صاحب العشرین و کذلک صاحب العشرین لا یکون مثل صاحب الثلثة الاعشار
و کذلک من تم له جزء لا یقدر علی ان یکون مثل صاحب الجزئین و لو علم الناس ان الله عز و جل خلق هذا
الخلق علی هذا لم یلم احد احدا شرح پس کسی که نکرده الله تعالی در او مگر عشر جزوی قدرت ندارد باینمعنی که وسعت و قدرت ندارد
بر اینکه باشد مثل صاحب دو عشر و همچنان صاحب دو عشر نباشد مثل صاحب سه عشر و همچنان کسی که تمام شد برای او جزوی وسعت و قدرت
ندارد بر اینکه باشد مثل صاحب دو جزو و اگر میدانستند مردم که الله عز و جل آفریده این مومنان را برین ترتیب که گفتیم ملامت نمیکرد هیچ
مومنی مومنی دیگر را که پایین تر از اوست دوم اصل عن عبد العزیز القراطیسی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عبد العزیز
ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة فلا یقولن صاحب الاثنین لصاحب
الواحد لست علی شیء حتی ینتهی الی العاشرة فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک
و اذا رایت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق و لا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره
فان من کسر مومنا فعلیه جبره شرح یصعد بصیغه مجهول از باب علم است مرقاة نائب فاعلست و من بمعنی فی است و ضمیر راجع
بالسلم است مرقاة بفتح یا کسر میم اسم مکان پایه آنست یعنی پایه نردبانست و منصوبست بر ظرف مکان حتی ینتهی الی العاشرة کلام راوی
است که در میان کلام امام در آمده پس ظاهر اینست که انتهی میباید تا ضمیر راجع باشد بامام لا تحملن بصیغه نهی باب ضرب است الجبر بفتح جیم
و سکون با یکنقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر شکستی بستن یعنی روایتست از عبد العزیز کاغذ فروش که گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام ای عبد العزیز بدرستی که ایمان ده مرتبه ترقی است مانند نردبان بالا رفته میشود در آن نردبان در پایه بعد از پایه دیگر پس
باید که نگوید البته صاحب دو مرتبه صاحب یک مرتبه را که نیستی بر چیزی که اعتبار داشته باشد تا اینکه امام علیه السلام رسید بسوی مرتبه دهم
پس میندازاز اعتبار کسی را که او پایین تر است تا اندازد ترا آنکه او بالای تست و چون دیدی کسی را که او پایین تر است از تو بیک
مرتبه پس بردار او را بسوی خود باهستگی مثل اینکه اگر سواد نداشته باشد او را صاحب سواد کنی و بار مکن البته بر او چیزی را که طاقت ندارد
تا بشکنی معنی ایمان او را چه بدرستی که هر که بشکند داد ایمان مومنی را پس لازمست بر او تلافی شکستن او و آن کم میشود سوم اصل

للایمان ظ
الاثنین ظ
الواحدة ظ
انتهی ظ

قال ابو جعفر علیه السلام ان المؤمنین علی منازل منهم علی واحدة ومنهم علی اثنتین ومنهم علی ثلث ومنهم علی
اربع ومنهم علی خمس ومنهم علی ست ومنهم علی سبع فلو ذهبت تحمل علی صاحب الواحدة ثنتین لم یقو
وعلی صاحب الثنتین ثلثا لم یقو وعلی صاحب الثلث اربعا لم یقو وعلی صاحب الاربع خمسا لم یقو وعلی
صاحب الخمس ستا لم یقو وعلی صاحب الست سبعا لم یقو وعلی هذه الدرجات شرح مراد بمنازل اینجا درجات است
الدرجات مبتدا است وعلی هذه خبر مبتدا است که مقدم شده ومراد بدرجات درجاتی که هر کدام از هفت مرتبه هست چنانچه در حدیث سیم
مذکور شد اول این باب ظاهر شد که هر کدام از هفت سهم هفتاد حصه میشود و یا مراد سه درجه دیگر است چنانچه در حدیث دوم مذکور شد یعنی
گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که مؤمنان بر چند مرتبه ترقی اند بعضی ایشان بر یک مرتبه است و بعضی ایشان بر دو مرتبه است و بعضی
ایشان بر سه مرتبه است و بعضی ایشان بر چهار مرتبه است و بعضی ایشان بر پنج مرتبه است و بعضی ایشان بر شش مرتبه است و بعضی ایشان
بر هفت مرتبه است پس اگر روی که بار کنی بر صاحب یک مرتبه بار دو مرتبه را تاب نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب دو مرتبه بار سه مرتبه را تاب
نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب سه مرتبه بار چهار مرتبه را تاب نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب چهار مرتبه بار پنج مرتبه را تاب نمی آورد و اگر
بار کنی بر صاحب پنج مرتبه بار شش مرتبه را تاب نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب شش مرتبه بار هفت مرتبه را تاب نمی آورد و بر این قیاس است
درجاتی که ذکر آن کردیم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اما انتم والبراءة یبرء بعضکم من بعض ان
المؤمنین بعضهم افضل من بعض وبعضهم اکثر صلوة من بعض وبعضهم انفذ بصرا من بعض وهی بصیرة
الدرجات شرح ما استفهامیه و خبر مبتدا است انتم مبتدا است والبراءة مرفوعست بنابر اینکه واو برای عطف است و استفهام
برای افاده اینست که اگر کنیه خود واگذارید و بکنید دوری ایشان و اگذارید بغایت نفرت از دوری میکنید بنابر این تقدیر استفهام
انکاری است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه چیز شما و دوری کردن از هم با یکدیگر چرا شما با یکدیگر دوری از هم کجا با
دوری میکنید بعضی شما شیعه امامیه از بعضی بدرستی که مؤمنان بعضی ایشان فاضلترست از بعضی و بعضی ایشان بیشتر است
باعتبار نماز از بعضی بعضی ایشان کند رائترست باعتبار فهم از بعضی و آنها درجات ایمانست اشارتست باینکه اگر کسی بعد از رعایت
شروط ایمان لغزشی کند در رعایت آداب یا ترک بعضی نوافل کند یا در مسئله از مسایل غلط کرده باشد برای کمی فهم معذور باید
داشت و محض آن دوری نباید کرد از او باب بیت و دوم اصل باب النسبة الاسلام شرح النسبة بکسر نون و سکون سین مصدر باب
نصر و ضرب بیان لایق چیزی چنانچه سوره اخلاص را نسبة الرب میگویند الاسلام نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی یعنی این باب بیان
لایق حقیقت اسلامست درین باب سه حدیثست اول اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لانسبن الاسلام نسبة
لم ینسبه احد قبلی ولا ینسبه احد بعدی الا بمثل ذلک ان الاسلام هو التسلیم والتسلیم
هو الیقین والیقین هو التصدیق والتصدیق هو الاقرار والاقرار هو العمل والعمل هو
الاداء ان المؤمن لم یاخذ دینه عن رایه ولکن اتاه من ربه فاخذه ان المؤمن یری یقینه

فی عمله والکافر یری انکاره فی عمله فو الذی نفسی بیده ما عرفوا امرهم فاعتبروا انکار الکافرین
والمنافقین باعمالهم الخبیثة شرح بیان لایق حقیقت اسلام بانزوش برای تغیر قول الله تعالی است در سوره آل عمران
ان الدین عند الله الاسلام و این منافات ندارد با آنکه ظاهر اسلام که باعث حفظ خون و مال است و باعث ثواب نیست مشترک
باشد میان فرقه ناجیه و فرق هالکه الا استثناء از هر دو جمله است و مراد باحدی یکی از اهل حقست و میتواند بود که استثناء از جمله
دوم باشد و مراد باحدی یکی از اهل حق این بیت باشد و اشارت باشد باینکه کسی غیر ایشان این را از رسول علیه السلام شنیده اداء
بفتح همزه و دال منقطه و مد اسم تادیه است که مصدر باب تفعیل است یعنی رسانیدن و مراد اینجا ترک پیروی ظن است در علم و تفریع
استیناف بیانی و ان المومن تا آخر یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر آینه بیان لایق میکنیم البته حقیقت نفی شریک از الله تعالی
بیانی لایق که بیان لایق نکرده آن نفی شریک را هیچیک از اهل حق پیش از من و بیان لایق نخواهد کرد آن نفی شریک را هیچیک از اهل
حق بعد از من مگر مانند آنچه من بیان کنم بدرستی که نفی شریک حقیقی ندارد مگر با قبول قول رسول و قبول قول او حقیقی ندارد
مگر با طمینان خاطر گفته رسول یا آنکه اضطرابی نباشد چنانچه گفته در سوره نساء ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
و اطمینان خاطر حقیقی ندارد مگر با آنکه ثمردن خدا و رسول در وعید چنانچه راست که ثمرده میشوند در وعده یعنی
که وعید او را محض تهدید و از قبیل انشا ثمرند و خود را بازی ندهند بقول شاعر که گفته وانی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی
ومنجز موعدی و متنبه شوند بقول الله تعالی در سوره زمر وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون وبدا لهم سیئات ما کسبوا
وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن و راست ثمردن در وعید حقیقتی ندارد مگر با قرار دادن خاطر خود بران و قرار دادن خاطر بران
حقیقتی ندارد مگر با عمل بمقتضای اوامر و نواهی و عمل آن حقیقتی ندارد مگر با رسانیدن سند آن عمل بصاحب شرع یعنی که موقوف
بکار خود داشته باشد که البته از صاحب شرع ماخوذ است نه بظن و رای خود مثبت بیان وجوب او آنکه مگر فته فرمان الهی اگر
که متعلقست باو از ظن خود و لیکن آمده آن فرمان نزد او از جانب صاحب کل اختیار او پس فرا گرفته آنرا بالعلم الیقینی بوجوب بگم و اتقیا بعلم یقینی
عمل بمقتضای خبر واحد جامع شروط و مانند آن بی استعمال ظن و رای خود بدرستی که مؤمن دیده میشود اطمینان خاطر او بقول خدا
و رسول در عملش چون از روی رای نیست و کافر دیده میشود انکار او قول خدا و رسول را در عملش چون از روی رایست
بیان این الکه قسم بخدای که جان من بدست قدرت اوست که نشناختند بعلم یقینی آن جماعت اصحاب که دیگران را بر اهل البیت
مقدم کردند کار دین خود را یعنی که کار دین را حواله برای و اجتهاد کردند پس نگرید پس بیاید انکار کافران که ترک فرائض
و ارتکاب کبائر میکنند و انکار منافقان که آنها میکنند اما حواله برای میکنند از عملهای ایشان که ناپاکست با نیرو
که مخالف محکمات کتاب الهی است که در آنها وعید بر کبائر هست و نهی از اختلاف و خود رای و پیروی ظن هست دوم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاسلام عریان فلباسه الحیاء وزینته الوفاء ومروته العمل الصالح
وعماده الورع ولکل شیء اساس واساس الاسلام حبنا اهل البیت شرح المروة بضم میم و ضم راء منقطه

وسکون واو وهمزه وگاهی همزه منقلب بواو میشود وتشدید میشود انسانیت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اسلام برهنه است مانند شخصی برهنه پس پوشش آن شرمست وآرایش آن دادن حق هر کسیست بتمام وانسانیت آن عمل صحیح است وعصا آن پرهیز از معاصی است وبرای هر چیزی بنیادی هست وبنیاد اسلام دوستی اهل بیت است یعنی دوستی من ودوستی اوصیای من که اهل بیت رسولیم سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله خلق الاسلام فجعل له عرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فاما عرصته فالقرآن واما نوره فالحکمة واما حصنه فالمعروف واما انصاره فانا واهل بیتی وشیعتنا فاحبوا اهل بیتی وشیعتهم وانصارهم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که خدای تعالی آفرید اسلام را پس گردانید برای آن فضائی وگردانید برای آن روشنی وگردانید برای آن حصاری که بسبب آن داخل نشود وگردانید برای آن مددکاری که دشمن بر آن غالب نشود پس اما فضای اسلام پس قرآنست واما روشنی اسلام پس خردمندی وزیرکی است که باید نور شرع که اول ازین محکمات قرآن روند تا متشابهات معلوم شود واما حصار اسلام نیکی است که در هر شریعتی متعارف بوده که وجوب ترک اضطراب وجور ورأی وپیروی ظلم باشد واما مددکاران اسلام پس منم واهل بیت من وملازمان درخانه ما از جمله مؤمنان پس دوست دارید اهل بیت مرا وملازمان درخانه ایشان را ومددکاران ایشان را از خفی نماند چون در زمان رسول که شیعه اهل بیت ممتاز نشده بود انداز فرایشان امر شد بمحبت جماعتی چنانچه در این زمان چون ملازمان ائمه علیهم السلام حاضر نیستند مؤمنان دیگر مامورند بمحبت جماعتی سلمان ومقداد وابوذر وشهدای کربلا وامثال ایشان از ملازمان ائمه علیهم السلام اصل فانه لما اسری بی الی السماء الدنیا فنسبنی جبرئیل لاهل السماء استودع الله حبی وحب اهل بیتی وشیعتهم فی قلوب الملائکة فهو عندهم ودیعة الی یوم القیمة ثم هبط بی الی الارض فنسبنی لاهل الارض فاستودع الله حبی وحب اهل بیتی وشیعتهم فی قلوب مؤمنی امتی فمؤمنوا امتی یحفظون ودیعتی الی یوم القیمة الا فلو ان الرجل من امتی عبد الله عز وجل عمره ایام الدنیا ثم لقی الله عز وجل مبغضا لاهل بیتی وشیعتی ما فرج الله عز وجل صدره الا عن نفاق شرح الدنیا مؤنث ادنی است مرتبه تر وزدیکتر ومراد اینجا معنی اولست ومیتواند بود که مراد معنی دوم باشد وبنا بر اول مراد جنس آسمانست در مقابل سماء علیا دست که عرش الهی است که محل نزول اوست در خلایق وآن آسمان روحانی است که قرآن باشد در این امت وبنا بر دوم مراد آسمان نزدیکتر بما است از جمله هفت آسمان وگاهی سماء دنیا مستعمل میشود در امام زمان که نزدیکتر است بما چنانچه بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم باب فی لیلة القدر که باب شصت ونهم است وبر هر تقدیر مراد بسماء دنیا در قول الله تعالی در سوره صافات انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد ودر سوره الملک ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین آسمان نزدیکتر بما نیست زیرا که در آن هنگام ذکر الدنیا بر تقدیری که غلط نباشد لغو خواهد بود بلکه مراد یا امام زمانست باعتبار علم او یا جنس آسمانهاست فنسبنی لاهل الارض اشارتست بانکه نماز پنجگانه در شب معراج واجب شد وتعلیم او شد واین در آن وقت شد که از جمله آنها صلوة بر محمد وآل او واجب است در تشهد چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است وظاهر میشود که اگر

عز الشان کسی بخلیفه وصلوة بر او هر روز نبود یا اشارتست ببعض آیات قرآن مثل آیت آل عمران وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومثل آیت سوره نحل وسوره انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی چه بدرستی که شان این است که چون در شب معراج برده شدم بسوی آسمان جسمانی پس بیان طایفی احوال من کرد جبرئیل برای اهل آسمان بامانت گذاشت الله تعالی دوستی مرا ودوستی اهل بیت مرا وخواهان ایشان را در دلهای ملائکه پس آن دوستی نزد ملائکه امانت است تا روز قیامت بعد از آن فرود آورد بسوی زمین پس بیان لایق تفصیل احوال من کرد برای اهل زمین پس بامانت گذاشت الله تعالی دوستی مرا ودوستی اهل بیت مرا وخواهان ایشان را در دلهای مؤمنان امت من پس مؤمنان امت من نگاه میدارند امانت مرا تا روز قیامت جمعی بعد از جمعی آگاه باشید پس اگر مردی از امت من عبادت کند الله عز وجل را عمر خود در ایام دنیا بعد از آن ملاقات کند در روز مرگ یا در قیامت الله عز وجل را بر حالی که دشمن اهل بیت من وخواهان من باشد نگشاید خدا الله عز وجل دل او را در قبر یا قیامت در آتش دوزخ مگر از نفاق بمعنی که در دل او هیچ چیز غیر نفاق نیست باب چهل وسیوم اصل باب سوم شرح این باب تتمه باب سابقست فرق اینست که در این باب بیان نسبت ایمانست ودر باب سابق نسبت اسلامست وچون ایمان حقیقت اسلامست پس هر چه نسبت ایمانست نسبت اسلام نیز هست ودر این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للمؤمن ان یکون فیه ثمانی خصال وقور عند الهزاهز صبور عند البلاء شکور عند الرخاء قانع بما رزقه الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب والناس منه فی راحة ان العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره والعقل امیر جنوده والرفق اخوه والبر والده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای مؤمن اینکه باشد در او هشت خصلت اول بغایت باتمکین باشد نزد بغایت مضطرب کننده دوم بغایت صبر کننده باشد نزد محنت سیوم بغایت شکرگزار باشد نزد راحت چهارم قناعت کننده باشد بآنچه او روزی کرده او را الله تعالی پنجم ظلم نکند دشمنان را بجای دیگران ششم ساختگی در گفتگو نکند برای دوستان چه جای بیگانه هفتم بدن او از او در آزار باشد در عبادت وخدمت مؤمنان اهل حاجت هشتم مردم سوی از او در استراحت باشند بدرستی که دانش امام حق ومسایل دین دوست روی مؤمنست وبردباری مددکار اوست وخردمندی سردار لشکرهای صفات حمیده اوست چنانچه بیان شد در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل وهمواری با مردم برادر اوست ونیکی با مردم پدر اوست دوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الایمان له ارکان اربعة التوکل علی الله وتفویض الامر الی الله والرضا بقضاء الله والتسلیم لامر الله عز وجل شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایمان را چهار رکن است اول اعتماد بر الله تعالی در دفع ضرر وجلب نفع دوم واگذاشتن امارت اولو الامر وسایر احکام دین بسوی الله تعالی سیوم راضی شدن بحکم قضا وقدر الله تعالی در نفع وضرر چهارم قبول کردن امارتی که الله تعالی داده باولی الامر سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انکم لا تکونون صالحین حتی تعرفوا ولا تعرفون حتی تصدقوا ولا تصدقوا حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا باخرها ضل اصحاب الثلثة وتاهوا تیها بعیدا ان الله تبارک وتعالی لا یقبل الا العمل الصالح ولا یتقبل الله الا بالوفاء بالشروط والعهود ومن وفی لله بشروطه

وَاستكمل ما وصف في عهده نال ما عنده واستكمل وعده ان الله عز وجل اخبر العباد بطرق الهدى وشرع لهم فيها
المنار واخبرهم كيف يسلكون فقال اني لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدى وقال انما يتقبل الله من
المتقين فمن اتقى الله عز وجل فيما امره لقى الله عز وجل مؤمنا بما جاء به محمد صلى الله عليه و آله شرح اين حديث گذشت با ذكر تغيري
در حديث ششم باب ... كتاب الحجة و در اينجا بيان ميكنيم يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بهشتي نمي باشد سلطان ...
يكي از اهل زمان خود را با امامت ... او را با امامت مگر آنكه ... او را در جميع احكامش ... او را در جميع احكامش
مگر آنكه در هر مسئله نزاع فيه تابع قول او باشد اگر ميسر باشد و الا ترك كند افتا و قضا و عمل بغير معلوم را لازم باشد چهار در را مگر آنچه
آنها كه امام شده اند جمعي كه ... و چهارم را و آنكه ... شده و سرگردان شده اند ... راه ... طعنت ... جمعي كه خود را
از جمله شيعه اماميه شمارند و خود رائي ميكنند در بعضي احكام عبادات خود بيان اين آنكه ... قبول نميكنند مگر كسي را كه بر
حقيقت عمل صالح باشد و محض ظاهر نباشد و قبول نميكند الله تعالى كسي را الا وسيله مگر آنكه ... وفا بشروط و عهودي كه قرار داده براي صحت ايمان
و هر كه وفا كرد براي الله تعالى بشرطهاي او و تمام بجا آورد آنچه را كه بيان كرد در محكم كتاب او دريافت ثواب را كه نزد اوست و تمام دريافت
وعده او را به مغفرت و بهشت بيان اين آنكه بدرستي كه الله عز وجل خبر داده بندگان را براهاي كه معرفت قرآن كه آياتي محكمات باشد از قرآن كه
در آنها نهي از پيروي ظن هست و بغايت بلند و نمايان كرد الله تعالى براي بندگان در آن راهها مشعل را يعني كه بغايت ظاهر كرد نورانيت امام
عالم بجميع متشابهات قرآن را و الله تعالى خبر داد بندگان را كه چگونه ميروند بشوند در آن راهها بيان اين آنكه گفت در سوره طه كه بدرستي كه من
هر آينه بغايت آمرزگار گناهان كبايرم براي كسي كه روگردان شد از پيروي هوا و هوس و گرويد بيقين و علمي كرد كه عمده اعمال صالحات و بآن
ولايت ائمه اهل البيت عليهم السلام است چنانچه گذشت در حديث شصت و پنجم باب صد و هفتم كتاب الحجة كه باب ... و تنقص التنزيل في الولاية
بعد از آن تا آنكه عمر او بسر آيد راه آن امام را يافت بسوي معرفت متشابهات قرآن و مسايل عبادات كه ميكنند يعني كه سوال كرد بي واسطه
يا بواسطه و گفت در سوره مائده جز اين نيست كه قبول عبادات ميكند الله تعالى از پرهيزگاران عذاب الهي بترك پيروي ظن و خود رائي در عبادتي
از عبادات خود چه آن شرك است پس هر كه پرهيز كرد عذاب الله عز وجل را در آنچه امر كرد الله تعالى او را از عبادات مثل نماز و زكوة و حج و روزه
و جهاد يعني كه در مسايل متعلقه بآنها اهتدا را بآن امام منظور داشت ملاقات كرد در روز مرگ قيامت الله عز وجل را در حالي كه گرويده
بآنچه آورده آنرا محمد صلى الله عليه و آله هر چند كه در آنچه نهي كرده پرهيزگاري نكرده باشد مثل كسي كه كبيره كرده باشد بي اصرار زيرا كه قابل شفاعت
است چنانچه مي آيد در باب الظلم اصل هيهات هيهات فات قوم وماتوا قبل ان يهتدوا وظنوا انهم امنوا واشركوا
من حيث لا يعلمون انه من اتى البيوت من ابوابها اهتدى ومن اخذ في غيرها سلك طريق الردى وصل الله طاعة
ولي امره بطاعة رسوله وطاعة رسوله بطاعته فمن ترك طاعة ولاة الامر لم يطع الله ولا رسوله وهو الاقرار بما نزل من
عند الله خذوا زينتكم عند كل مسجد والتمسوا البيوت التي اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه فانه قد خبركم
انهم رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة يخافون يوما تتقلب فيه

مات (margin)

وطاعة رسوله (margin)

القلوب والابصار شرح دورست دورست خيال جمعي كه خود را از شيعه اماميه ميشمرند و مع هذا خود رائي ميكنند در بعضي عبادات خود
بيان اين آنكه رفتند از ما يعني كه موافقت ما كردند جمعي و مردند پيش از آنكه راه يابند بوسيله ما ائمه هدى و گمان كردند اين كه ايشان
گرويدند بما و حال آنكه بتحقيق مشرك شدند از جائي كه نميدانستند يعني كه خود رائي در عبادت شرك است بدرستي كه شان امت
كه هر كه آمد نزد خانهاي نور الهي كه ائمه هدي باشند از درهاي آنها چنانچه گذشت در حديث پنجم باب سيزدهم كه و يكمان جميع اعمال الدابه
اليه بحق رسيد و هر كه رفت در غير آن درها رفت در راه هلاكت و جهنم بيان اين آنكه پيوند كرد الله تعالى اطاعت متولي متشابهات قرآن
خود را با طاعت رسول خود و اطاعت رسول خود را با طاعت خود در سوره نسا پس هر كه ترك كرد اطاعت متوليان امر او را
نكرد الله تعالى را و نه رسول او را و آن اطاعت متوليان امر و لب اقرار است بآنچه فرود آمد از نزد الله تعالى در محكمات قرآن كه در آنها
نهي از اختلاف و خود رائي و پيروي ظن هست و فرا گيريد آرايش خود را بلباس تقوي نزد هر امامي كه اطاعت او مصداق فروتني خلايق براي
الله تعالى است مخفي نماند كه اين اقتباس از سوره اعراف است و موافق است بآنچه گفته در سوره الجن و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و بيان شد در حديث شصت و پنجم باب صد و هفتم كتاب الحجة و مي آيد در كتاب الصلوة در حديث هشتم باب هفتادم كه باب تهيئة الامام للجمعة
و خطبته و الانصات است كه عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل خذوا زينتكم عند كل مسجد قال في العيدين والجمعة بيان ميشود
و طلب كنيد خزينهاي علم الهي كه قرار داده الله تعالى كه برداشته شوند بپايه بلند امامت و ياد آورده شود بوسيله ايشان نام او كه رب
العالمين است چه خبر داده الله تعالى شما را در سوره نور كه آن طلبكاران مردانند كه غافل نميكند ايشان را خريد و نه فروخت از ياد الله تعالى
و راست داشتن صلوة و دادن زكوة ميترسند عذاب روزي را كه از جاي خود ميگردد در آن روز دلها و ديدها مخفي نماند كه در سوره نور چنين است
في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال رجال لا تلهيهم و ظاهر اين حديث آنست كه في بيوت خبر مبتدا
محذوف است بتقدير نوره في بيوت مراد به بيوت ائمه هدى است چنانچه مي آيد در كتاب الاطعمه در حديث اول باب نهم كه باب لا ينبغي من
الشبع ما افوات و في در فيها هر دو جار براي سببيت مجاز است رجال عبارت از شيعه اماميه است اصل ان الله قد استخلص الرسل
لامره ثم استخلصهم مصدقين لذلك في نذره فقال وان من امة الا خلا فيها نذير تاه من جهل واهتدى من ابصر
وعقل ان الله عز وجل يقول فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور وكيف يهتدي من لم
يبصر وكيف يبصر من لم يتدبر اتبعوا رسول الله صلى الله عليه و آله واقروا بما نزل من عند الله واتبعوا آثار الهدى
فانهم علامات الامانة والتقى واعلموا انه لو انكر رجل عيسى بن مريم عليه السلام واقر بمن سواه من الرسل
لم يؤمن اقتصوا الطريق بالتماس المنار والتمسوا من وراء الحجب الآثار تستكملوا امر دينكم وتؤمنوا بالله
ربكم شرح الاستخلاص جدا شمردن نيك از مجاور بد و جدا كردن نيك از بد و هر دو اينجا مناسب است اگر چه اول در اول و دوم در دوم
مشهورتر است لامره بضم همزه و ضم ميم بمعني الامارات است عدول شده از آن براي مناسبت نذره در كتاب الحجة بدانكه بجاي انذار
كثر آن بهتر است نذره عبارت از رسالت است و مراد رسول صاحب شريعت عليحده است آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد صلى

ظ بذلك (margin)

علیهم و علی اوصیائهم خلود در اصل بمعنی بودن کسی در مکانی یا مجاورت دیگریست و مراد اینجا کمی مومنان حقیقی است **یعنی** بهرستی که اینجا
بتحقیق حکم کرد بخاص بودن رسولان صاحب شریعت علیحده از پیروی استقبال ایشانرا برای تسلی ایشان از ایذا و دفع شبهه مخالفان از
ایشان بعد از آن خالص کرد ایشان خود را از پیروی استقبال ایشانرا بر حالی که آن ایشان تصدیق کنند کان اند بخالص کردن
در صاحبان شریعت علیحده و او بیان این انکه گفت در سوره فاطر که نیست هیچ امتی از جمله گذشتگان مگر انکه خالص و خالی شد
در ایشان رسولی که صاحب شریعت علیحده هست یعنی که اکثر امت او تکذیب او کردند در حق اوصیاء او چنانچه در سابق و احق این
آیت مذکور است حیران شده هر که نافرمانی کرد و اطاعت ائمه هدی کرد هرگاه دیده و خودمندی کرد میان این انکه بدرستی که الله جل
میگوید در سوره حج بیان این انکه بدرستی که حال و قصه اینست که کور نمیشود چشمهای ظاهر و لیکن کور میشود دلهای ایشان که در سینهای ایشان است
و چگونه اطاعت ائمه هدی میکند کسی که کور دل باشد و چگونه بینا دل میشود کسی که فکر نکند در محکمات قرآن و عاقبت کار اهل خسران تابع شوید
رسول الله را صلی الله علیه و اله و اقرار کنید بانچه فرود آمد از نزد الله تعالی و تابع باشید باقی ماندگان راستی را که اوصیای رسول باشند چه در راستی
که ایشان علامتهای ترک خیانت و علامتهای تقوی اند یعنی که اطاعت ایشان علامت ایمان و پرهیز از عذاب آخرت است و بدانید که شان این است
که اگر منکر شود مردی عیسی بن مریم علیه السلام را مثلا و اقرار کند بجمیع غیر او از رسولان مومن نشده اشارت باینست که هر کدام از ائمه
هدی را که منکر شود از ایمان بدر میرود چه تجویز خلو یکدم از امام عالم بجمیع احکام منافی تصدیق ربوبیت الهی است و ایشان احوال
راه دین را طلب کنید بنور آگهی و طلب کنید در پس پرده آن آثار هدی را تا کامل کرده باشید کار دین خود را و کرویده باشید بامید بدین
که صاحب کل اختیار شماست **چهارم اصل** رُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمٌ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَقَالَ مَنِ الْقَوْمُ فَقَالُوا
مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ وَمَا بَلَغَ مِنْ إِيمَانِكُمْ قَالُوا الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَالرِّضَا بِالْقَضَاءِ
فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُلَمَاءُ عُلَمَاءُ كَادُوا مِنَ الْفِقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ إِنْ كُنْتُمْ كَمَا تَصِفُونَ فَلَا تَبْنُوا
مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ **شرح** رُفِعَ براء منقوط و فاء و عین منقوط
بصیغه ماضی معلوم یا مجهول است الرفع بلند کردن آواز و مانند آن و تند راندن شتر و مرد و اینجا مناسب و اول مناسب است
بانچه می آید در حدیث اول باب بیست هفتم بلغ بباء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول است البلوغ کامل شدن من
برای تبعیض میتواند بود که بلوغ بمعنی رسیدن باشد و بلغ بتقدیر بلغکم باشد و من برای سببیت باشد حلماء خبر مبتدا محذوف است
بتقدیر هم حلماء **یعنی** آواز بسلام بلند کرده یا تند رانند شتران خود را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در بعض جهادهای او پس گفت
کیانند این جماعت پس گفتند ما مومنانیم ای رسول الله گفت چه چیز کامل شده از جمله اجزای ایمان شما گفتند صبر نزد محنت و شکر
نزد راحت و راضی بودن بقضای الهی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان عاقلانند و دانایانند نزدیکند از فهمیدگی که باشند
انبیا اگر باشید چنانچه بیان کردید پس بنا مکنید خانه را که زیاده از قدر حاجت شما باشد و جمع مکنید چیزی را که زیاده از نفقه شما و عیال شما
باشد و پرهیز کنید عذاب الله تعالی را که بسوی او برگردانیده میشوید در دم مرگ و قیامت **باب بیست چهارم اصل باب شرح** این باب

از شکلها و باب سابق است چه در این باب هر یکی از نسبت اسلام و نسبت ایمان مذکور است هر کجا در این باب بکیفیت **اول اصل** عن جابر
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَارِهِ أَوْ قَالَ
فِي الْقَصْرِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ ثُمَّ أَمَرَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَكُتِبَ فِي كِتَابٍ وَقُرِئَ عَلَى النَّاسِ وَرَوَى غَيْرُهُ أَنَّ ابْنَ
الْكَوَّاءِ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ فَقَالَ **شرح** روایت است از جابر جعفی
از امام محمد باقر علیه السلام و بسندهای بسیار که غیر هم اند از اصبغ بن نباته که اصبغ گفت خطبه خواند برای ما امیر المومنین علیه السلام در خانه خود
یا اصبغ گفت یا عبارتی مثل آن سند آنکه در کوشک معینی خلوتخانه و ما جماعت شیعه آنجا جمع شده بودیم بعد از خطبه امر کرد امیر المومنین
علیه السلام که پس نوشته شد این خطبه در مکتوبی و خوانده شد بمردمی که حاضر نبودند برای کثرت فواید این خطبه و روایت کرد غیر اصبغ که عبد الله بن
الکواء پرسید امیر المومنین علیه السلام را از احوال اسلام که نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است و ایمان که صاحب آن ایمن از عذاب آخرت
بوده است و کفر که انکار حقیت و نفاق که اظهار اسلام و در دل گرفتن شرکت است پس گفت **اصل** أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ لِمَنْ حَارَبَهُ وَجَعَلَهُ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَسِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ
وَهُدًى لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ وَزِينَةً لِمَنْ تَجَلَّلَهُ وَعُذْرًا لِمَنِ انْتَحَلَهُ وَعُرْوَةً لِمَنِ اعْتَصَمَ بِهِ وَحَبْلًا لِمَنِ اسْتَمْسَكَ
بِهِ وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَنُورًا لِمَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَاهُ
شرح این فقرات برای بیان رفعت شان اسلام است **یعنی** اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که الله تبارک و تعالی اجرای واضح قرار داد اسلام
و آسان کرد مواضع آبخوردن از آن را که برای کسی که بطلب آب به نزد آن آید یعنی که احکام الله تعالی در حلال و حرام و مانند آنها و راه اسلام
قرار داده بغایت آسان کرده راه علم بآنها را و عمل بآنها را باعتبار اینکه صریح کرده در محکمات بسیار نهی از پیروی خود رای و از تقلید در طلب
علم از اهل علم که اهل بیت رسولند و مردمی که از پی ائمه و اختلاف رفتند و جمعی که میروند مانع مردم شدند از سلوک آن راه و پوشانیدند آنرا
پس عیبی در راه نیست هر چه هست در این پیروانست و مستحکم کرد قواعد آنرا که وجوب تصدیق رسول و کتاب و وصی باشد برای هر که
مخالفت کرد آنرا یعنی که رخنه در آنها نمیتواند کرد یا مراد اینست که کمیاب و مشکل کرد شرایع آنرا برای کسی که مخالفت کرد آنرا چنانچه
مجرب است که خود رایان بدقایق فکر خود بعلم بمسایل آن نمیرسند و گردانید اسلام را عزتی برای کسی که دوست خود گرفت اسلام را و صلحی که
خون و مال او بآن محفوظ میماند برای کسی که داخل آن شد بحسب ظاهر مانند کسی که بکنار زمینی رود و در میان آن در نیاید و راه یافتن
برای کسی که اقتدا کرد بآن و خود را پیرو آن کرد و آرایشی برای کسی که لباس خود کرد آنرا و عذری که در دنیا پیش رود در حفظ خون و مال
برای کسی که بساختگی بر خود بست آنرا و دستاویز بهشت برای کسی که نگاه داشت خود را از طاغوت بسبب آن و رشته راه بهشت
برای کسی که چسبید بآن و دلیل واضح بر حقیت و بطلان برای کسی که سخن گفت در فتوی و قضا باحکام آن یعنی که واضح میشود
ارکان اسلام که اگر سخن او از روی علم است حقیت و اگر از روی خود رایست باطلست و شرکت با الله تعالی در حکم است و روشنی برای کسی
که طلب روشنی کند بآن یعنی که زود معلوم او میشود که امام کیست و میرسد بامامی که حلال مشکلات است و گواهی یقینی برای کسی که جهاد

با مشرکان که منکر اسلام اند هر کجا چنین شرکت از بوبیت معلوم عما ظفالت و هر که منکر آن میشود پیش خود شرمنده است و ظفری
برای مومنی که حجت گیرد بر پیروان ایمه ضلالت بآن چه بر روی ظفر مخالف اصل اسلامست و نهایت مرتبه ایمه ضلالت خود رای است
و دانشی برای کسی که خوب خاطر خود قرار دهد آن را چه لا علاج در مشکلات سوال اهل الذکر خواهد کرد بیواسطه یا بواسطه و وسعت
در علم هم خواهد رسانید اصل وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى وَحِلْمًا لِمَنْ جَرَّبَ وَلِبَاسًا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَفَهْمًا لِمَنْ
تَفَطَّنَ وَيَقِينًا لِمَنْ عَقَلَ وَبَصِيرَةً لِمَنْ عَزَمَ وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ وَعِبْرَةً لِمَنِ اتَّعَظَ وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ وَتُؤَدَةً لِمَنْ
أَصْلَحَ وَزُلْفَى لِمَنِ اقْتَرَبَ وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ وَرَخَاءً لِمَنْ فَوَّضَ وَسُبْقَةً لِمَنْ أَحْسَنَ وَخَيْرًا لِمَنْ سَارَعَ وَجُنَّةً
لِمَنْ صَبَرَ وَلِبَاسًا لِمَنِ اتَّقَى وَظَهِيرًا لِمَنْ رَشَدَ وَكَهْفًا لِمَنْ آمَنَ وَأَمَنَةً لِمَنْ أَسْلَمَ وَرَوْحًا لِلصَّادِقِينَ وَغِنًى لِمَنْ
قَنِعَ فَذَلِكَ الْحَقُّ سَبِيلُهُ الْهُدَى وَمَأْثُرَتُهُ الْمَجْدُ وَصِفَتُهُ الْحُسْنَى شرح این فقرات برای بیان وسعت شرایع
اسلامست بحیثیتی که در هیچ باب احتیاج بکتب فلاسفه و مانند آنها که در حکمت عملی یا نظری نوشته شده نیست چه هر چه بکار آمدنی است
داخل شرایع اسلام و صریح است در کتاب الهی و سنت رسول و هر چه ما خود از غیر اینهاست بکار رسیدنی نیست و لهذا تنویع کرده آن را
که فذلک الحق و اشارت کرده بقول او تعالی در سوره رعد أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
آیا کسی که میداند که آنچه فرو فرستاده شده بسوی تو از جانب صاحب کل اختیار تو بکار آمدنی است بس مانند کسی است که او کور
باطنست و این را نمیداند جز این نیست که تفکر این میکنند صاحبان خردمندیها یعنی و الله تعالی گردانید اسلام را نقل حکایتی برای
کسی که نقل حکایت کرد باین معنی که هیچ نقلی بغیر نقل شرایع اسلام بکار نمی آید و برای همین کس انتظار این این عبارت و دیوانی
که از روی حکمت برای کسی که دیوان کرد و خردمندی برای کسی که تجربه نیک و بد کارهای دنیا کرد و لباس عافیتی از ضرر عاقبت
برای کسی که عاقبت اندیشی کرد و فهمیدگی برای کسی که زیرکی کرد و اطمینان خاطری برای کسی که خردمندی کرد برای تحصیل
اطمینان خاطر و دیده وری برای کسی که میانه روی کرد بی افراط و تفریط و علامت استنباطی برای کسی که استنباط از علامات
کرد و عبرت گرفتنی برای کسی که نصیحت را قبول کرد و نجاتی از ضرر برای کسی که راست گفت تا نجات یابد چنانچه در حدیث است که
صدق نجات و آهستگی برای کسی که با آهستگی خود کارهای خود را از فساد نگاه داشت و نزدیکی درگاه الهی برای کسی که نزدیک شد
و اعتمادی بر الله تعالی برای کسی که اعتماد بر او کرد و فراخی عیشی برای کسی که برای طلب فراخی عیش کار خود را با الله تعالی واگذاشت
و گروی برای کسی که گرو نیکو را برد و خبردار شدنی برای کسی که بزودی خبردار شد و سپری برای کسی که پا قائم کرد در برابر مصائب
خود در مطلب بحث و زرهی برای کسی که نگاه داشت خود را از ضرر مخالفان خود در مجلس درس و مانند آن و مددکاری برای کسی
که در راه مستقیم شد و پناهی برای کسی که ایمن شد از ضرر دنیا و آخرت و یک ایمن شدنی که ایمنی دنیا باشد برای کسی که داخل
در ظاهر اسلام شد مثل اعراب که در حق ایشان گفته در سوره حجرات وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و زندگی آخرت برای کسی که تصدیق
باطنی اسلام کرد و بی نیازی برای کسی که در طلب علم اکتفا بطلب علم شرایع اسلام کرد پس آن اسلامست پس بکار آمدنی چرا که

ابی

والبس استی و شرف آنست و بس بزرگی دنیا و آخرت و حال آنست و بس بهترین حالها اصل فَهُوَ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ مُشْرِقُ الْمَنَارِ
ذَكِيُّ الْمِصْبَاحِ رَفِيعُ الْغَايَةِ يَسِيرُ الْمِضْمَارِ جَامِعُ الْحَلْبَةِ سَرِيعُ السَّبْقَةِ أَلِيمُ النَّقِمَةِ كَامِلُ الْعُدَّةِ كَرِيمُ الْفُرْسَانِ
شرح اضافه در این فقرات از قبیل اضافه مشتق بفاعلست پس اینها لفظی است و در حکم انفصال است رفع برا و بی نقط
و فا و عین بی نقط فعیل بمعنی مفعولست بمعنی شتابان کرده شده الحلبه بفتح حاء بی نقطه و سکون لام و با یک نقطه جمعی که بعد از
مسابقت در میدان بر سر گرو آیند تا هر کدام که سبقت گرفته باشد نصیب خود را حاصل کند و هر کدام که نرسیده باشد جریمه را ادا کند
و بر جمعی که هنوز در میدان اند نیز اطلاق میکنند العدة بضم عین بی نقطه زاد و ساز یعنی پس اسلام بغایت روشن است راه آن
تا بانست محل روشنی آن بغایت افروخته است چراغ آن شتابان کرده شده است آخر آن کم است میدان آن جمع کنند خلق
بسیار است اهل گرو آن شتابانست گرو آن دردناکست انتقام آن تمامست زاد آن گرامیند سواران آن اصل فَالْإِيمَانُ
مِنْهَاجُهُ وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَالْفِقْهُ مَصَابِيحُهُ وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ وَالْجَنَّةُ
سُبْقَتُهُ وَالنَّارُ نَقِمَتُهُ وَالتَّقْوَى عُدَّتُهُ وَالْمُحْسِنُونَ فُرْسَانُهُ شرح بیان این آنکه گرویدن بربوبیت رب العالمین
و بآنچه نازل شده بر رسول علیه السلم راه واضح آنست و اعمال صالحه محل روشنی آنست و علم بمسائل دین چراغهای آنست و دنیا میدان
آنست و مرگ آخر آنست و اهل قیامت جماعت گرو آنند و بهشت گرو آنست و آتش جهنم انتقام آنست و پرهیز از عذاب
الهی زاد آنست و نیکوکاران سواران میدان آنند اصل فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ
يُعْمَرُ الْفِقْهُ وَبِالْفِقْهِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ وَبِالْمَوْتِ يُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْقِيَامَةُ وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ
الْجَنَّةُ وَالْجَنَّةُ حَسْرَةُ أَهْلِ النَّارِ وَالنَّارُ مَوْعِظَةُ الْمُتَّقِينَ وَالتَّقْوَى سِنْخُ الْإِيمَانِ شرح بیان این آنکه بایمان
استدلال کرده میشود بر اعمال صالحه باین معنی که هر که ایمان بخدا و رسول دارد بعد از آن میتواند دانست اعمال صالحه بسوال اهل
اهل الذکر است در مشکلات و آنها مبنی بر ولایت اهل البیت است و آن اصل اعمال صالحه است چنانچه گفته در سوره طه آمن و عمل
صالحا و بیان شد در حدیث سوم باب سابق و بوسیله اعمال صالحه معمور میشود علم مسائل دین باین معنی که هر که آن اعمال صالحه را کند راه
می یابد بحق در هر مشکل و علم او بسیار میشود چنانچه گفته در سوره طه و عمل صالحا ثم اهتدی و بوسیله دانش مسائل دین ترسیده میشود
مرگ باین معنی که زاد سفر آخرت که تقوی و ترس عذاب الهی بعد از مرگ باشد حاصل میشود چنانچه گفته میشود در سوره فاطر انما یخشی
الله من عباده العلماء و بمرگ آخر کرده میشود کار دنیا و بوسیله دنیا و اعمال صالحه در آن جمع میکنند قیامت خلایق را پس حاصل میشود
بقیامت نزدیک کرده میشود بهشت برای اهل تقوی چنانچه گفته در سوره شعرا و ازلفت الجنة للمتقین و بهشت حسرت اهل آتش
است و آتش نصیحت است در دنیا برای اهل تقوی و تقوی اصل ایمانست باب بیست و پنجم اصل باب صفة الایمان شرح این باب
بیان صفات ایمانست و در این باب یک حدیث است اصل سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ شرح پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلم

از خصال ایمان پس گفت بدرستی که امیر خدا جل کرد ایمان را بر بالای چهار ستون بر بالای صبر و کمال قرار خاطر بر وعید الهی و عدالت و جهاد در راه
ارتفاع اصل فالصبر من ذلک علی اربع شعب علی الشوق والاشفاق والزهد والترقب فمن اشتاق
الی الجنة سلا عن الشهوات ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات ومن زهد فی الدنیا هانت
علیه المصیبات ومن راقب الموت سارع الی الخیرات شرح پس صبر از جملۀ آن چهار ستون بر چهار حصه است بر اشتیاق
و ترس و بی رغبتی در دنیا و انتظار بیان این آنکه هر که مشتاق شد بسوی بهشت خوش نسید و روگردان شد از خواهشهای نفس
و هر که ترسید از آتش جهنم برگشت از حرامها و هر که بی رغبت شد در دنیا سهل گذشت بر او مصیبتها و هر که انتظار کشید مرگ را
شتاب کرد در عبادات اجر بر مستقیمهای آنها اصل والیقین علی اربع شعب تبصرة الفطنة وتاول الحکمة
ومعرفة العبرة وسنة الاولین فمن ابصر الفطنة عرف الحکمة ومن تاول الحکمة عرف العبرة ومن
عرف العبرة عرف السنة ومن عرف السنة فکانما کان مع الاولین واهتدی للتی هی اقوم ونظر
الی من نجا بما نجا ومن هلک بما هلک وانما اهلک الله من اهلک بمعصیته وانجی من انجی
بطاعته شرح التبصرة بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون باء یک نقطه و کسر صاد منقوطه و راء منقوطه مصدر باب تفعیل و الابصار مصدر
باب افعال بینا کردن التاول مصدر باب تفعل فکر در چیزی الحکمة بکسر حاء منقوطه و سکون کاف سخنی که برای منع از چیزی باشد که نهی از آن
بکند سابقا مثل نقل حکایات امم سابقه العبرة بکسر عین عذابی یا نجاتی که واقع شده باشد برای کسی از آن دیگران حال خود را بر آن قیاس
توانند کرد السنة روش الهی در عذاب و نجات که تغییر نمی یابد باعتبار عصیان و اطاعت را اولین و آخرین چه اگر مخصوص یکی باشد
طرف گیری و ظلم میشود باد ربما نجا و ربما هلک برای سببیت است و ما استفهامیه است و اثبات الف آن با حرف جر شاذ است و میتواند
بود که ما برای مصاحبت و ما مصدریه باشد یعنی و کمال قرار خاطر بر وعید الهی بر چهار حصه است اول بینا کردن زیرکی یعنی بکار فرمودن زیر
کی خود بملاحظه معانی محکمات آیات قرآن دوم فکر در موعظه الهی که در نقل احوال امم انبیای سابق کرده سیوم شناخت عذاب یا نجات
اولین روش الهی است که در آخرین نیز مثل آن در دنیا یا آخرت میشود بیان این آنکه هر که بینا کرد زیرکی را شناخت موعظه الهی را و هر که
فکر کرد در موعظه شناخت عذاب یا نجات سابقین را و هر که شناخت آن را شناخت روش الهی را و هر که شناخت روش الهی را پس
گویا که خود پیش بوده با سابقان باین معنی که دانست که فرقی میان سابقین و لاحقین نیست در روش الهی و راه یافت بملتی که مستقیم
تر است که ملت اسلام باشد و گویا که نگاه کرده بسوی آنکه نجات یافت که بچه چیز نجات یافت مثل قوم یونس و نگاه کرد بسوی آنکه جهنمی
شد که بچه چیز جهنمی شد و جز این نیست که جهنمی کرده الله تعالی کسی را که جهنمی کرد بمخالفت او وعید الهی را و نجات داد کسی را که نجات
داد باطاعت او وعید را اصل والعدل علی اربع شعب غامض الفهم وغمر العلم وزهرة الحکم وروضة الحلم
فمن فهم فسر جمیع العلم ومن علم عرف شرائع الحکم ومن حلم لم یفرط فی امره وعاش فی
الناس حمیدا شرح علم در جمیع العلم بمعنی معلومات ماخوذ از علم است گردان کاری مراد احکام قرآنست که در تفسیر آن احتیاج

المصایب خ ل

[illegible]

بتعلیم

بتعلیم کسی نیست یعنی و عدالت بر چهار حصه است اول فرو رونده در دقایق از جملۀ فهم دوم بسیار از جملۀ علم سیوم نازک شده شکوفه از جملۀ احکام
میان خلایق بتطبیق خصوصیات قضایا بر قواعد کلیه معلومه چه احتیاج بباریک بینیها دارد چهارم خوش نما مانند بستان از جملۀ آهستگی مثل ملاحظه
اینکه مبادا مانعی در تعجیل حکم در شخصی باشد مثل آبستنی در زنی که زنا کرده باشد چه صبر میباید کرد تا وضع حمل او شود و مثل ملاحظه اینکه مبادا
ظلمی بر کسی شود در معاملات با مردم بیان این آنکه هر که فهمید کمی هم رسانید تفسیر کرد جمیع محکمات قرآن را و تمیز کرد آنها را از متشابهات
و هر که دانست مشکلات را شناخت آبشخورهای وی را یعنی که دانست که دلیل هر قضیه از کجا آب میخورد و بر کدام قاعده مترتب میشود
و هر که آهستگی کرد در دیوان او ظلم نکرد در کار خود و زندگی کرد در مردم بحالی که پسندیده خصلت است اصل والجهاد علی اربع شعب
علی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والصدق فی المواطن وشنآن الفاسقین فمن امر بالمعروف شد ظهر
المؤمن ومن نهی عن المنکر ارغم انف المنافق وامن کیده ومن صدق فی المواطن قضی الذی علیه ومن شنأ
الفاسقین غضب لله ومن غضب لله غضب الله له فذلک الایمان ودعائمه وشعبه شرح المعروف مقبول نزد کسی المنکر
مردود نزد کسی و مراد اینجا معروف بروی علم و منکر بروی ظن است الشنان بفتح شین با نقطه و فتح و سکون نون و همزه و الف مصدر
باب منع و علم دشمنی یعنی و جهاد بر چهار حصه است اول امر خلایق به پیروی علم که مقبول است در جمیع محکمات کتابهای الهی خصوصا قرآن
و مقبولست در عقل جمیع عقلا دوم نهی خلایق از پیروی ظن که مردود است در محکمات و در عقول خلایق چه اگر کسی امر و نهی کند و فردا بر
نقیض آن حکم کند بغایت قبیح است اگر چه اهل ضلالت بیکبار او را قبیح نمیشمارند بلکه داخل کمال خود میشمارند سیوم براستی گفتن
در جمیع مواضع کلام که جهاد نفس است چهارم بر دشمنی سرکشان از حکم الهی یعنی امر ایشان بفرائض و واجبات و نهی ایشان از کبائر و محرمات
و آن چهار قسم دارد اول بدست دوم بزبان سوم بترش روئی چهارم بکدورت دل پس هر که امر کرد بمقبول جمیع کتب الهی محکم کرد پشت
مومن را و هر که نهی کرد از مردود در محکمات کتب الهی بخاک مالید بینی منافق را مراد بمنافق کسی است که خود را از اهل ایمان میشمرد و از اهل
ایمان نیست مثل ائمه ضلالت و تابعان ایشان و مراد اینست که محکماتی که در آنها نهی از پیروی ظن هست بر ائمه بغایت قوی است برای مومنان
و اگر منافقان چیزی در مقابل گویند مکابره میکنند و متحیر و شرمنده اند و ایمن میشود از مکر و شبهات ایشان مثل اولی که وضع کرده
اند در مدح ائمه ضلالت و هر که راست گفت در جمیع مواضع بجا آورد آنرا که بر اوست باین معنی که البته حکم از روی ظن میکند تا مبادا که دروغ
باشد و هر که دشمنی کرد با فاسقان غضب کرده کسی را بدست یا زبان یا ترش روئی یا کدورت دل برای رضای الله تعالی و هر که غضب کرد برای
غضب کرد الله تعالی دشمنان او را برای او پس اینست که مذکور شد ایمان و ستونهای ایمان و حصه های ایمان باب صد و ششم اصل باب فی فضل الا
یمان علی الاسلام والیقین علی الایمان شرح این باب بیان زیادتی ایمانست بر اسلام و زیادتی کمال قرار خاطر بر ایمان در
این باب شش حدیث است اول اصل عن جابر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا اخا جعفی ان الایمان افضل من الاسلام
وان الیقین افضل من الایمان وما من شیء اعز من الیقین شرح جعفی بضم جیم و سکون عین منقطه و فا و یاء قبیله ایست
از یمن و لفظ منسوب موافق لفظ منسوب الیه است یعنی روایتست از جابر جعفی که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای برادر جعفی

که جمعی اند بسببی که ایمان زیاده تر است از اسلام اشارتست بانکه جمعی که بعد از رسول مؤمن شدند بموافقت وصی افضلند از جمعی که در زمان رسول وفات یافتند بموافقت وصی چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب شصت و هشتم کتاب الحجة که باب فی حال الغیبة و سر این آنست که جمعی که بیشتر وفات یافتند بعقبه و بعقبه نرسیدند و سوز چنانچه گفته در سوره البلد فلا اقتحم العقبة و بیان شد در حدیث چهل و نهم باب شصت و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحجة که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة و گفته در سوره عنکبوت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون چه اشارتست بانکه اشتراک لفظ ایمان میان اول و دوم شبیه باشتراک لفظیست و بمنزلی که کمال قرار خاطر بر وعد و وعید بانست که ترک کبائر و صغائر کنند تا مبادا که در کبیره داخل شوند افضل است از ایمان و منیت هیچ چیز کمیاب تر از کمال قرار خاطر **دوم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم قال سمعته یقول الایمان فوق الاسلام بدرجة و التقوی فوق الایمان بدرجة و الیقین فوق التقوی بدرجة و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین **شرح** التقوی ترس عذاب الهی و آن چهار مرتبه دارد اول عدم اصرار بر ترک فریضه و فعل کبیره دوم فعل فرائض و ترک کبائر کرم سیوم فعل فرائض و ترک کبائر مطلقا چهارم فعل فرائض و ترک کبائر مطلقا و مراد اینجا مرتبه دوم و سوم است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول باب هفدهم که مرتبه اول لازم ایمانست و مرتبه رابع یقین است الیقین کمال قرار خاطر بر وعد و وعید الهی و آن دو مرتبه دارد اول ادنی و آن آنست که مذکور شد در حدیث اول باب سابق دوم اعلی و آن مراد است اینجا **یعنی** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت ایمان بالای اسلامست یک مرتبه و عذاب ترس الهی بالای ایمانست یک مرتبه و کمال قرار خاطر بر ایمان و بر وعد و وعید بترک صغائر بالای ترس الهیست یک مرتبه و حصه کرده نشده در مردم چیزی کمتر از کمال قرار خاطر یعنی که اهل آن صفت بغایت کمند **سیوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان الله فضل الایمان علی الاسلام بدرجة کما فضل الکعبة علی المسجد الحرام **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت بدرستی که الله تعالی زیاده کرد شرف ایمان را بر اسلام یک درجه چنانچه زیاده کرد کعبه را بر مسجد حرام **چهارم اصل** عن ابی بصیر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا ابا محمد الاسلام درجة قلت نعم قال و الایمان علی الاسلام درجة قال قلت نعم قال و التقوی علی الایمان درجة قال قلت نعم قال و الیقین علی التقوی درجة قال قلت نعم قال فما اوتی الناس اقل من الیقین **شرح** نعم چنانچه در جواب استفهام واقع میشود در جواب خبر نیز واقع میشود و اینجا از قبیل دوم است و مضمون این موافق حدیث دوم است **اصل** و انما تمسکتم بادنی الاسلام فایاکم ان ینفلت من ایدیکم **شرح** اضافه در ادنی الاسلام از قبیل اضافه افعل التفضیل است بچیزی که از ان خارجست مثل یوسف احسن اخوته الانفلات بفا و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب انفعال و التفلت مصدر باب تفعل بیرون رفتن چیزی ناگاه **یعنی** و از این حیثیت که شما دست زده اید بنیز دیگر اسلام که ایمان باشد مراد آنست که تقوی و یقین ندارید پس نگاه دارید خود را تا از اینکه آن نیز ناگاه بیرون رود از دستهای شما اشارت بانست که کسی که تقوی و یقین ندارد ایمان او خطر دارد **پنجم اصل** سألت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن الایمان و الاسلام فقال قال ابو جعفر علیه السلم انما هو الاسلام و الایمان فوقه بدرجة و التقوی فوق الایمان بدرجة و الیقین

و ترک صغائر هم

تنفلت

فوق التقوی بدرجة و لم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین **شرح** ضمیر انما هو الاسلام راجع بدین الهی است چنانچه گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام و بیان شد در حدیث چهارم باب سی و یکم که اسلام مکلف به در زمان رسولست یا بمعنی که جزو این نیست که واجب بر مردم در زمان رسول اسلام بود و مضمون باقی موافق حدیث دوم است **اصل** قلت فای شیء الیقین قال التوکل علی الله و التسلیم لله و الرضا بقضاء الله و التفویض الی الله قلت فما تفسیر ذلک قال هکذا قال ابو جعفر علیه السلم **شرح** راوی گفت گفتم پس چیست مصداق یقین گفت اعتماد بر الله در دفع ضرر و جلب نفع و قبول کردن امامی که داده الله یا اولی الامر و راضی شدن بقضا و قدر الله در دفع ضرر و واگذاشتن امارت اولو الامر و سائر احکام بسوی الله یعنی کسی که کمال قرار خاطر دارد که اینها را داشته باشد گفتم پس چیست تفسیر یقین یعنی که آیا این تفسیر که دادی مصداق کمال قرار خاطر را از پیش خود است یا مسموع از دیگریست گفت همچنین گفت در تفسیر یقین امام محمد باقر علیه السلم **ششم اصل** عن الرضا علیه السلم قال الایمان فوق الاسلام بدرجة و التقوی فوق الایمان بدرجة و الیقین فوق التقوی بدرجة و لم یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم است **باب سی و هفتم اصل** باب حقیقة الایمان و الیقین **شرح** این باب بیان علامت ایمان و علامت کمال قرار خاطر بر ایمانست و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی بعض اسفاره اذ لقیه رکب فقالوا السلم علیک یا رسول الله فقال ما انتم فقالوا نحن مؤمنون یا رسول الله قال فما حقیقة ایمانکم قالوا الرضا بقضاء الله و التفویض الی الله و التسلیم لامر الله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله علماء حکماء کادوا ان یکونوا من الحکمة انبیاء فان کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون و لا تجمعوا ما لا تأکلون و اتقوا الله الذی الیه ترجعون **شرح** الرکب بفتح را و سکون کاف و با یک نقطه سواران شتر از ده تا بیشتر و گاهی بر سواران اسب نیز اطلاق میکنند مضمون این موافق حدیث چهارم باب سی و سوم است **دوم اصل** ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد و هو یخفق و یهوی برأسه مصفرا لونه قد نحف جسمه و غارت عیناه فی رأسه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله کیف اصبحت یا فلان قال اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلی الله علیه و آله من قوله و قال ان لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک فقال ان یقینی یا رسول الله هو الذی احزننی و اسهر لیلی و اظما هواجری فعزفت نفسی عن الدنیا و ما فیها حتی کأنی انظر الی عرش ربی و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلک و انا فیهم و کأنی انظر الی اهل الجنة یتنعمون فی الجنة و یتعارفون علی الارائک متکئون و کأنی انظر الی اهل النار و هم فیها معذبون مصطرخون و کأنی الآن اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی **شرح** بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله امامت مردم نماز صبح را پس نگاه کرد بسوی جوانی در مسجد و آن جوان بینکی میزد و فرود می آورد سر خود را از بیداری شب بحالی که زرد بود رنگ او تحقیق لاغر شده بود بدن او و فرو رفته

بود و چشم او در سر او پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چه حال کردی ای فلان گفت کردیم ای رسول الله صاحب یقین پس با
تعجب کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از سخن او و گفت به راستی که برای هر یقینی علامتی است پس چیست علامت یقین تو پس جوان گفت
به درستی که یقین من ای رسول الله آن است که به غم آورده اندوهناک کرده مرا و بیدار کرده در شب تشنه کرده ساعات بغایت گرم روز مرا یعنی
که مرا در تابستان روزه دار کرده پس نفرت کرده دل من از دنیا و آنچه در آن است تا آنکه گویا که من نگاه میکنم بسوی تخت پادشاهی صاحب
کل اختیار من که کتاب الهی باشد که میزان اعمال خلایق است بر حالی که او گذاشته شده در قیامت برای حساب که هر عملی که موافق آن است
مقبول شود و الا مردود شود و برانگیخته شده اند مخلوقان برای آن حساب و من در میان ایشانم و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل
بهشت که تنعم میکنند در بهشت و با هم آشنائی میکنند بر کرسیها تکیه کنندگان چنانچه گفته در سوره یس هم و ازواجهم فی ظلال
علی الارائک متکئون و گویا که من میکنم بسوی اهل جهنم و ایشان در آنجا معذب باشند فریاد رسنده خواهند و گویا که من الحال میشنوم
آواز زبانه کشیدن آتش جهنم را که میچرخد در گوشهای من اصل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه هذا عبد نوّر
الله قلبه بالایمان ثم قال له الزم ما انت علیه فقال الشاب ادع الله لی یا رسول الله ان ارزق الشهادة
معک فدعا له رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یلبث ان خرج فی بعض غزوات النبی صلی الله علیه و آله فاستشهد
بعد تسعة نفر و کان هو العاشر شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب خود را این بنده ایست که روشن کرده
الله تعالی به تحقیق خود دل او را بسبب ایمان پس گفت او را ایستاده باش بر آن حالی که داری پس آن جوان دعا کن الله تعالی را برای من
ای رسول الله که روزی کرده شوم شهادت در خدمت تو پس دعا کرد برای او رسول الله صلی الله علیه و آله پس درنگ نکرد تا آنکه بیرون رفت
در بعضی جهادهای نبی صلی الله علیه و آله پس شهید شد بعد از نه نفر و بود او دهم سوم اصل عن عبد الله بن مسکان عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال استقبل رسول الله صلی الله علیه و آله حارثة بن مالک بن النعمان الانصاری
فقال له کیف انت یا حارثة بن مالک فقال یا رسول الله مؤمن حقا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله
لکل شیء حقیقة فما حقیقة قولک فقال یا رسول الله عزفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی و اظمأت
هواجری و کانی انظر الی عرش ربی قد وضع للحساب و کانی انظر الی اهل الجنة یتزاورون فی الجنة
و کانی اسمع عواء اهل النار فی النار شرح العواء بضم عین بی نقطه و مد مصدر باب ضرب و از کشیدن سگ و مانند آن و
بکسر عین مصدر باب مفاعله هم آواز شدن سگان یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
که رو برو بر خورد رسول الله صلی الله علیه و آله حارثه انصاری را پس گفت او را چونی تو ای حارثة بن مالک پس گفت ای رسول الله مؤمنم چنانچه
باید پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله برای هر چیز علامتی هست پس چیست علامت صدق سخن تو پس گفت ای رسول الله نفرت
کرد دل من از دنیا پس بیدار کردم شب خود را و تشنه کردم اوقات شدت گرمای روز خود را و گویا که من نگاه میکنم بکتاب
صاحب کل اختیار خود که بتحقیق گذاشته شده در عرصات قیامت برای حساب اعمال خلایق و گویا که نگاه میکنم بسوی اهل

شب مرا بیخوابی که مرا بیدار کرده در شب

که با هم

که با هم آشنائی میکنند در بهشت و گویا که من میشنوم زوزه اهل جهنم را در جهنم اصل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
عبد نوّر الله قلبه ابصرت فاثبت فقال یا رسول الله ادع الله لی ان یرزقنی الشهادة معک فقال اللهم ارزق
حارثة الشهادة فلم یلبث الا ایاما حتی بعث رسول الله صلی الله علیه و آله سریة فبعثه فیها فقاتل
فقتل تسعة او ثمانیة ثم قتل و فی روایة القاسم بن برید عن ابی بصیر قال استشهد مع جعفر بن
ابی طالب بعد تسعة نفر و کان هو العاشر شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله این بنده ایست که روشن کرد
الله تعالی دل او را بینا شدی پس ثابت قدم باش پس حارثه گفت ای رسول الله دعا کن الله تعالی را برای اینکه روزی کند مرا شهادت
در خدمت تو پس گفت خدایا روزی کن حارثه را شهادت پس درنگ نکرد مگر چند روزی تا آنکه فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله برای
جهاد طایفه از لشکر را پس فرستاد حارثه را در ایشان پس جنگ کرد پس کشت نه کس را یا هشت کس را شک از راوی است
بعد از آن کشته شد و در روایت قاسم بن برید از ابو بصیر بجای بعثه الخ آن گفت شهید شد حارثه با جعفر طیار بعد از کشته شدن نه نفر
و بود او دهم چهارم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا شرح
الحق بکار آمدنی و مراد اینجا ایمان است چه باز خواست آن میشود در قیامت و مراد بصواب عمل صالح است یعنی گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بدرستی که بر هر ایمانی علامتی است که عمل صالح باشد و بر هر عمل صالحی برهانی روشن است از محکمات کتاب الهی که در آنها
امر باتباع اهل علم و سؤال ایشان از مسایل مجهوله در نماز و روزه و مانند آنها و نهی از اتباع اهل اختلاف مع خود در ایمان است این حدیث
گذشت در باب آخر کتاب العقل و تمام آن این بود فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه باب بیست و هشتم
اصل باب التفکر شرح این باب بیان فضیلت فکر در کارگاه الهی و در قدرت الهیست و در این باب پنج حدیث است اول اصل کان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه یقول نبّه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک و اتق الله ربک شرح امیر المؤمنین
صلوات الله علیه میگفت بیدار کن بفکر در کارگاه الله تعالی و قدرت او دل خود را و خالی کن از بستر شب پهلوی خود را برای نماز شب
و پرهیز کن عذاب صاحب کل اختیار خود را با اجتناب از محرمات دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یروی الناس
تفکر ساعة خیر من قیام لیلة قلت کیف یتفکر قال یمر بالخربة او بالدار فیقول این ساکنوک
این بانوک ما لک لا تتکلمین شرح بالخربة تا آخر ذکر مثالیست و منحصر در آن نیست الخربة بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و با
یکنقطه زمینی که ویران شده باشد این ساکنوک ناظرست بالخربة و این بانوک ناظرست بالدار پس در کلام لف و نشر مرتب است
و ما لک لا تتکلمین متعلق بهر دو است میتواند بود که او برای شک راوی باشد پس مراد بالخربة و بالدار یکی خواهد بود و لف و نشر نخواهد
بود و نفی تکلم کنایت از نفی استماع دیگر است از قبیل ذکر لازم و اراده ملزوم چه اگر کسی گوش بسخن کسی نکند آن کس ساکت میشود و
میتواند بود که استفهام انکاری باشد و افاده این کند که بزبان فصیح که زبان حالت در گفتگوئی اگر چه جاهلان گوش نمیکنند
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه روایت میکنند مردم که فکر یکساعت بهتر است از برخواستن شبی بفکر اند در یک شب

کفتم من فکر میکنم کفت مثل اینکه میکذاری در وقتی که ویرانست یا بسرای آباد که جمعی بنای آن کرده اند مرده اند و جمعی دیکر دران
ساکن شدند پس میکوئید بزبان حال یا بزبان قال بزرکان اند جمعی که ساکن تو بودند ای خرابه کجا اند جمعی که عمارت تو کردند ای آباد
ترا کسی سخن میکوید یعنی که حیثیت مردم را که سخن ترا از زبان حال نفهمیده اند سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال افضل
العبادة ادمان التفکر فی الله وفی قدرته شرح وفی قدرته از قبیل عطف تفسیرست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم که کفت فاضلتر عبادات مستمر داشتن فکرست در ذات الله تعالی و در قدرت الله تعالی که این دنیا را عبث نساخته و آخرتی خواهد
داشت چنانچه کفته در سوره آل عمران ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا چهارم حدیث سمعت ابا
الحسن الرضا علیه السلم یقول لیس العبادة کثرة الصلوة والصوم انما العبادة التفکر فی امر الله عز وجل
شرح شنیدم از امام رضا علیه السلم که میکفت نیست عبادت الهی بسیاری نماز و روزه جز این نیست که عبادت فکر در کار
الله تعالی عز و جل است مراد اینست که اکر نماز و روزه بی فکر در صحت و فساد آن بعرض آن بر محکمات قرآن باشد باطلست
خواه بسیار و خواه کم و اکر با فکر باشد صحیحست خواه بسیار و خواه کم چنانچه بیان کرده شد در حدیث چهارم باب سابق پنجم حدیث قال امیر
المؤمنین علیه السلم التفکر یدعو الی البر والعمل به شرح کفت امیر المؤمنین علیه السلم فکر در کار الهی میخواند صاحبش را
بسوی تمیز نیکی از بدی و بسوی عمل بنیکی باب جیم و نهم اصل باب المکارم شرح المکارم جمع مکرمه بفتح میم و سکون کاف و ضم راء
منقطه صفاتی که شرف دارد و بغایت خوشنماست یعنی این باب بیان خصال حمیده است و درین باب هشت حدیثست اول حدیث
عن ابی عبد الله علیه السلم قال المکارم عشر فان استطعت ان تکون فیک فلتکن فانها تکون فی الرجل
ولا تکون فی ولده وتکون فی الولد ولا تکون فی ابیه وتکون فی العبد ولا تکون فی الحر قیل وما هن قال
صدق البأس وصدق اللسان واداء الامانة وصلة الرحم واقراء الضیف واطعام السائل والمکا
فاة علی الصنائع والتذمم للجار والتذمم للصاحب وراسهن الحیاء شرح البأس بفتح باء یکنقطه و سکون
همزه و سین بی نقطه مصدر باب حسن دلیری الاقراء مصدر باب افعال معتل اللام یائی تهیه مهمانداری کردن و باب
افعال برای تعریض میباشد مثل اباع البعیر المکافات بفتح همزه برابری کردن با کسی التذمم بذال با نقطه وفا کردن بضامنی خواه
ضامنی لفظی مثل وعده و خواه معنوی مثل همسایکی و رفاقت سفر و مانند آن و اصل آن چیزی را در ذمت خود قرار دادنست
الجار همسایه و پناه آورنده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت خصالی که خوشنماست در دنیا از هوس و کارزده
خصلت است پس اکر استطاعت داشته باشی که چنان کنی که باشد آنها در تو پس باید که باشد یعنی که آنها کسبی میباشد
محض ارثی نیست چه آنها کاهی میباشد در مردی و نمی باشد در پسر وی و میباشد در پسری و نمیباشد در پدرش و میباشد در غلامی
و نمی باشد در آزادی کفته شد و چیست آنها کفت اول راستی دلیری در کارها یعنی که بحد تهور و لاف نرسیده باشد
چه چنانچه جبن و سهل انکاری مذمومست آنها نیز مذمومست دوم راستی زبان سیوم رسانیدن امانت بصاحبش چهارم

عوض کردن نیکیها هشتم صله

پیوند خویش پنجم تهیه مهمانداری کسی که وارد شود در خانه شخص خواه وارد و خواه مطلوب باشد ششم طعام دادن طلبکار
هفتم پناه دادن همسایه پناه آورنده نهم پناه دادن رفیق در سفر و مانند آن دهم شرم که سردار آن صفاتست دوم حدیث
عن عبد الله بن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل خص رسله بمکارم الاخلاق فامتحنوا انفسکم
فان کانت فیکم فاحمدوا الله واعلموا ان ذلک من خیر والا تکن فیکم فاسئلوا الله وارغبوا الیه
فیها قال فذکر عشرة الیقین والقناعة والصبر والشکر والحلم وحسن الخلق والسخاء والغیرة والشجاعة
والمروءة قال وروی بعضهم بعد هذه الخصال العشر وزاد فیها الصدق واداء الامانة شرح
بعد بمعنی رحمست هذه مفعول رویست الخصال منصوبست یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق
علیه السلم کفت بدرستی که الله تعالی عز و جل سرافراز کرد رسولان خود را بنیکوئی از جمله صفاتی که عادت میشود پس بیازمائید خود را
پس اکر باشد در شما پس ستایش کنید الله تعالی را و بدانید که آن بسبب توفیق است یا بسبب اینست که الله تعالی اراده
خیر با شما دارد یا از جمله خیراتست و اکر نباشد در شما پس دعا کنید الله تعالی را و متوجه شوید بسوی او برای آن صفات
عبد الله کفت پس امام علیه السلم مذکور کرد ده صفت را اول کمال قرار خاطر بر ایمان دوم قناعت بانچه باشد سیوم صبر بر تنکیها
چهارم شکر بر وسعت حال پنجم بردباری ششم خوشخوئی هفتم کرم هشتم غیرت بفتح غین بانقطه یعنی رشک بردن بر زن و مانند آن نهم
شجاعت دهم انسانیت عبد الله کفت و روایت کرد بعضی اهل مجلس بعد از انقضای مجلس این ده خصلت و زیاد کرد در آنها
راستی و رسانیدن امانت را یعنی که کفت که امام علیه السلم دوازده خصلت کفت و تو ده خصلت را شنیدی یا نکاه نداری سیوم حدیث
عن ابی عبد الله علیه السلم قال انا لنحب من کان عاقلا فهما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیا
ان الله عز وجل خص الانبیاء بمکارم الاخلاق فمن کانت فیه فلیحمد الله علی ذلک ومن لم تکن فیه
فلیتضرع الی الله عز وجل ولیسأله ایاها قال قلت جعلت فداک وما هن قال هن الورع والقناعة والصبر
والشکر والحلم والحیاء والسخاء والشجاعة والغیرة والبر وصدق الحدیث واداء الامانة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت بدرستی که ما اهل بیت رسول علیه السلم هر آینه دوست میداریم کسی را که باشد خردمند
صاحب فهمیدکی که فرق میکننده بغایت راست کو و وفا کننده بوعده بدرستی که الله عز و جل سرافراز کرد انبیا را بخو
شماها از جمله عادتها پس هر که باشد آنها در وی پس باید که ستایش کند الله تعالی را بسبب آن و هر که نباشد آنها در وی پس باید که تضرع
کند بسوی الله عز و جل و باید که طلب کند از الله تعالی آنها را او میکفت کفتم قربانت شوم و چیست آنها یعنی که چیست تمام آنها
سوای آنچه کفتی کفت تمام آنها پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و شرم و کرم و شجاعت و غیرت و خوشخوئی و راستی سخن و رسانیدن
امانت است چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل ارتضی لکم الاسلام دینا فاحسنوا صحبته با
لسخاء وحسن الخلق شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت بدرستی که الله عز و جل راضی شده برای شما که قبول و صحابت اسلامی

رسول الله صلی الله علیه وسلم کردید اسلام را باعث ثواب آخرت چنانچه گفته در سوره مائده و رضیت لکم الاسلام دینا اشارتست بآنکه اسلام برای
دیگران باعث ثواب آخرت نیست چنانچه گذشت در باب چهارم پس نیکو کسیند مر اسلام اکرم و خوشخویی پنجم اصل قال امیر المؤمنین
علیه السلام الایمان اربعة ارکان الرضا بقضاء الله والتوکل علی الله وتفویض الامر الی الله والتسلیم لامر الله
شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان چهار اصل است اول راضی بودن بقضا وقدر الله تعالی در نفع وضرر دوم اعتماد بر الله تعالی
بمعنی قرار دادن خاطر بر اینکه هرچه الله تعالی میکند در حق مؤمن برای نفع مؤمن و کارسازی اوست چنانچه گفته در سوره توبه قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون سوم واگذاشتن کار عمده خود در افعال و ترک سوی الله تعالی یعنی ترک خود رایی
در احکام حلال و حرام چهارم گردن نهادن برای کاری عمده که الله تعالی برای تشخیص حلال و حرام کرده مثل ارسال رسول و تعیین اولی الامر
ششم اصل عن عبد الله بن سنان عن رجل من بنی هاشم قال اربع من کن فیه کمل اسلامه ولو کان من قرنه
الی قدمه خطایا لم ینقصه الصدق والحیاء وحسن الخلق والشکر شرح عبد الله بن سنان از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است و برای شدت تقیه نام نبرده یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از مردی از بنی هاشم گفت چهار صفت است
که هر که باشد آنها در او کامل میشود اسلام او بمعنی که باعث ثواب آخرت او میشود بتوفیق توبه از گناهانی که مانع ثواب است
واگر باشد از فرق سرش تا قدم او گناهان خبر کم نسازد او را آن صفات راستی و شرم و خوشخویی و شکر است هفتم اصل عن جابر
بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا اخبرکم بخیر رجالکم قلنا بلی یا رسول الله قال
ان من خیر رجالکم التقی النقی السمح الکفین النقی الطرفین البر بوالدیه ولا یلجئ عیاله الی غیره شرح روایت است
از جابر بن عبد الله که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آیا خبر دار نکنم شما را به بهتر مردان شما گفتیم بلی خبر دار کن ای رسول الله گفت
بدرستیکه از جمله بهتر مردان شما پرهیزکار پاکیزه روزگار است که دو دست دهنده دارد پاکیزه است از خوردن حرام دهن او و از جماع حرام
آلت جماع او نیکویی میکند با پدر و مادر خود و مضطر نمیکند عیال خود را بآنکه طلب نفقه کنند از غیر او باب سی ام اصل باب الیقین شرح
این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن خاطر بر ایمانست در این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس
شیء الا وله حد قال قلت جعلت فداک فما حد التوکل قال الیقین قلت فما حد الیقین قال ان لا تخاف مع الله
شیئا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ چیز مگر آنکه برای آن علامتی هست که بآن ممتاز میشود از غیر راوی گفت
گفتم قربانت شوم پس چیست علامت اعتماد بر الله تعالی گفت کمال قرار دادن خاطر آنکه هرچه الله تعالی میکند خیر مؤمن در آنست گفتم
پس چیست علامت کمال قرار خاطر گفت آنکه نترسی با تحصیل رضای الله تعالی از هیچ چیز مراد آنست که با طاعت اوامر و نواهی الهی مثل
امر بوجوب تقیه و دفع ضرر شر و طاعت و نهی از القای نفس در تهلکه و مانند آنها دیگر هرچه بر کسی آید خیر او در آنست پس نباید ترسید
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صحة یقین المرء المسلم ان لا یرضی الناس بسخط الله ولا یلومهم علی ما لم
یؤته الله فان الرزق لا یسوقه حرص حریص ولا یرده کراهیة کاره ولو ان احدکم فر من رزقه کما یفر

من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت ثم قال ان الله بعدله وقسطه جعل الروح والراحة فی الیقین والرضا
وجعل الهم والحزن فی الشک والسخط شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله علامت بودن کمال قرار خاطر
مرد مسلم را بر ایمان بالله تعالی اینست که راضی نکند مردم را بچیزی که باعث غضب الهی شود و ملامت نکند مردم را بسبب چیزی که نداده
باو الله تعالی و بدیگری داده که بدرستیکه رزق را نمی آرد بسوی کسی حرص صاحب حرص و بر نمیگرداند آن را خواستن نخواهنده مراد اینست
که در طلب رزق اکتفا بحد شرعی میباید کرد و حرص خوب نیست و اگر آنکه یکی از شما گریزد از رزق خود چنانچه میگریزد از مرگ هر آینه
در می یابد او را رزق او چنانچه در می یابد او را مرگ بعد از آن امام علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالی بکمال عدالت خود گردانیده آرام
و راحت را در کمال قرار خاطر بر ایمان و در رضا بقضا و قدر الهی و گردانیده غم و اندوه را در اضطراب خاطر و ناراضی بودن
بقضا و قدر سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العمل الدائم القلیل علی الیقین افضل عند الله من
العمل الکثیر علی غیر یقین شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه عبادت مستمر کم که مبنی بر کمال قرار خاطر باشد
فاضلتر است نزد الله تعالی از عبادت بسیار که مبنی بر غیر کمال قرار خاطر باشد چهارم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی
المنبر لا یجد احد طعم الایمان حتی یعلم ان ما اصابه لم یکن لیخطئه وما اخطأه لم یکن لیصیبه شرح
مراد بعلم قرار خاطر معلومست چنانچه گفته در سوره روم ولکن اکثر الناس لا یعلمون منیبین الیه شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بر منبر نمی یابد هیچ یک لذت ایمان را تا آنکه داند که آنچه رسید باو بی اختیار او و خوب نبود باعتبار اقتضای حکمت
الهی و مهربانی او با مؤمنان اینکه نرسد باو و آنچه نرسید باو بی اختیار او و خوب نبود باعتبار حکمت و مهربانی الهی اینکه رساند باو
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه جلس الی حائط مائل یقضی بین الناس
فقال بعضهم لا تقعد تحت هذا الحائط فانه معور فقال امیر المؤمنین علیه السلام حرس امرء اجله فلما
قام سقط الحائط قال وکان امیر المؤمنین علیه السلام مما یفعل هذا واشباهه وهذا الیقین شرح المعور بعین منقوطه
و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل در رخنه ضایع شدن در آورده شده و بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب افعلال عیبناک
امرء بعنوان نکره مستعمل شده چه این فقره جاری مجرای مثل است مانند انجز حر ما وعد یعنی انجاز میکند هر آزاد مردی آنچه را که
وعده کرده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه نشست بسوی دیواری که میل داده بود
دیوان میکرد میان مردم پس گفت بعضی حاضران منشین زیر این دیوار چه آن در رخنه خرابی در آورده شده است پس گفت امیر
المؤمنین علیه السلام پاسبانی میکند هر مرد را اجل او پس چون برخاست افتاد دیوار امام علیه السلام گفت و بود امیر المؤمنین از جمعی که میکنند
این چنین روایی و مانند آن و اینست کمال قرار خاطر بر ایمان مراد اینست که اهل یقین مبالغه در احتیاط در گریز از مرگ نمیکنند بلکه
اکتفا بحد واجب و مستحب میکنند چه میدانند که اگر بی اختیار ایشان چیزی که سبب مرگ ایشان شود علی رسیدن بمطلب است و مع
هذا پاسبان اجل مرگ است چنانچه عجایب بسیار مشاهده میشود از آن پاسبانی ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله

عزّوجلّ وَامّا الجدار فکانَ لِغلامَین یتیمَین فی المدینة وکانَ تحته کنزٌ لهما فقال امّا انّه ماکانَ ذهباً ولا فضّةً
وانّما کانَ اربع کلماتٍ لااله الّا انا مَن ایقَنَ بالموت لم یضحک سنّه ومَن ایقَنَ بالحساب لم یفرح قلبه
ومَن ایقَنَ بالقدر لم یخشَ الّا الله شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عزّوجلّ در حکایت کلام خضر با موسی در سوره
کهف واما دیواری که راست کردم پس بود از دو پسر یتیم در شهر و بود در زیر دیوار گنجی از آن دو پسر پس امام علیه السلام گفت اگاه باش هر آینه
که آن گنج نبود طلا و نه نقره و جز این نیست که بود چهار کلمه که الله تعالی بانبیا وحی کرده و سفارش بمحافظت آنها نموده اول انکه منیست معبودی کرده
مگر من دوم انکه هر که بکمال قرار خاطر مرگ را دریافته باز شادی دنیا دندان او نشکفته خنده به دندان مجاز است و اعتراضست ازینکه
چه در ان دندان ظاهر نمیشود سوم انکه هر که بکمال قرار خاطر الحساب داوین بزرگ قیامت دارو شاد نمیشود دل او از مالی و نعمتی که بتصرف
او آید چهارم انکه هر که بکمال قرار خاطر دارد با نداز که مقتضای حکمت الهی است در تدبیر حوادث عالم نمی رسد مگر از عذاب الهی یا
یعنی که میداند که هر مصیبتی با قتضای حکمتی و مبنی بر اراده عوضی است پس ترس او منحصر میشود در ترس بر افعال اختیاریه خود در
مخالفت اوامر و نواهی چه غیر آن هرچه واقع شود بی اختیار ضرر او در افت هفتم اصل کانَ امیرُ المؤمنینَ یقولُ لایجدُ
عبدٌ طعمَ الایمانِ حتّی یعلمَ انّ ما اصابه لم یکن لیخطئه وانّ ما اخطاه لم یکن لیصیبه وانّ الضّارّ
النّافع هو الله عزّوجلّ شرح مضمون اول این موافق حدیث چهارم است و آخر مشتمل امنیت و انکه ضرر رساننده و نفع رساننده
منحصر است در الله عزّوجلّ یا یعنی که ضرری که بمؤمن از ان کریزانست ضرر الله تعالی است در آخرت عاصیان بسبب افعال اختیاریه ایشان
و نفعی که مؤمن آنرا خواهانست نفع الله تعالی است در آخرت مطیعان بسبب افعال اختیاریه ایشان و باقی ضرر و نفع نیست
و مع هذا اول عوض دارد و دوم حساب دارد پس در نظر تحقیق ضرر و نفع نیست هشتم اصل عن سعیدِ بنِ قیسٍ الهمدانیّ
قالَ نظرتُ یوماً فی الحربِ الی رجلٍ علیه ثوبانِ فحرّکتُ فرسی فاذا هو امیرُ المؤمنینَ علیه السلام فقلتُ یا امیرَ المؤمنینَ
فی مثلِ هذا الموضعِ قالَ نعم یا سعیدَ بنَ قیسٍ انّه لیسَ من عبدٍ الّا وله من الله حافظٌ وواقیةٌ معه ملکانِ
یحفظانه مِن ان یسقطَ مِن رأسِ جبلٍ او یقعَ فی بئرٍ فاذا نزلَ القضاءُ خلّیا بینه وبینَ کلِّ شیءٍ شرح ثوبان عبارت
از دو جامه متعارف و ثبت در غیر روز جنگ چنانچه گذشت در حدیث دوم باب پنجم مراد آنست که زره و مانند آن از لباس
جنگ نداشت و در معرکه جهاد با دلیران صف شکن مبارزت میکرد تا در واقیه برای نقل باهمیت است چه مراد نگاه دارنده از
خصوص مرگ است یعنی روایتست از سعید بن قیس همدانی بسکون میم و دال منقوطه گفت نگاه کردم روزی در میدان جنگ بسوی
مردی که بر او بود دو جامه پس تند کردم اسب خود را تا ملاحظه کنم که کیست پس ناگاه او امیر المؤمنین علیه السلام بود گفتم ای امیر المؤمنین
آیا درین قسم جائی باین لباس جنگ میباشی گفت آری ای سعید بن قیس بدرستی که شان اینست که نیست هیچ بنده مگر جائی که او را
از جانب الله تعالی نگاهداری از آزار و نگاهداری از مرگ است بیان این انکه با او دو فرشته اند که نگاه میدارند او را از اینکه افتد از
سر کوهی یا فرو افتد در چاهی مثلا پس چون فرود آید حکم الهی آزار او یا مرگ او وا میگذارند میان آن کس و میان هر خبری که آزارش یا مرگ

کرده

اجلش تا آن باشد مراد همانست که در شرح حدیث پنجم گذشت نهم اصل عن علیِّ بنِ اسباطٍ قالَ سمعتُ ابا الحسنِ الرّضا علیه السلام
یقولُ کانَ فی الکنزِ الّذی قالَ الله عزّوجلّ وکانَ تحته کنزٌ لهما کانَ فیه بسم الله الرّحمن الرّحیم عجبتُ لمَن ایقنَ
بالموتِ کیفَ یفرحُ وعجبتُ لمَن ایقنَ بالقدرِ کیفَ یحزنُ وعجبتُ لمَن رأی الدّنیا وتقلّبَها باهلِها کیفَ یرکنُ
الیها وینبغی لمَن عقلَ عن الله ان لایتّهمَ الله فی قضائه ولایستبطئه فی رزقه فقلتُ له جعلتُ فداکَ
اریدُ ان اکتبَه قالَ فضربَ والله یدَه الی الدّواةِ لیضعَها بینَ یدیَّ فتناولتُ یدَه فقبّلتُها واخذتُ
الدّواةَ فکتبتُه شرح کان فیه تکرار کان فی الکنز است تغیر سیاق گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول باب نادر که باب معانی
الاسماء و اشتقاقها است مضمون این فقرات با مضمون آنچه مذکور شده در حدیث ششم موافقست و هر دو نقل بالمعنی است چه عبارت
آنچه در گنج بوده عربی نبوده پس منافات ندارد با حصر مفهوم از انما در حدیث ششم نسبت تعجب با لله تعالی از قبیل مجازست و مراد اظهار
از ندرت وقوع یا عدم و توحشست یعنی روایتست از علی بن اسباط گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت بود در گنجی که گفته الله عزّوجلّ در سوره
کهف که بود در زیر آن دیوار گنجی برای آن دو پسر بود در ان گنج اینکه ابتدا میکنم بنام الله که تدبیر کل عالم مهربان بهمه است تعجب کردم برای
کسی که بکمال قرار داد خاطر خود را بمرگ که چون شاد میشود و خنده میکند و تعجب کردم برای کسی که بکمال قرار داد خاطر خود را باندازه
که مقتضای حکمت الهی است در تدبیر حوادث چون اندوهگین میشود از مصائب و تعجب کردم برای کسی که دید دنیا را و گردانیدن آن اهل خود را
از حالاتی بحالاتی که ضد آنهاست با وجود انتظار حساب قیامت بر احوال سابقه چون میل میکند بسوی دنیا و شاد میشود از مال و نعمت
و سزاوار است برای کسی که فهمید از جانب الله تعالی مواعظ و نصایح او را خواه قولی مثل آنچه در قرآنست و خواه فعلی مثل آنچه در تقلب
انکه تهمت زده نکند الله تعالی را در قضا و قدر او با آزرده شدن از مصائب که اهل شمرد الله تعالی را در دادن رزق خود چه این منافات
دارد با رضا بقضا مخفی نماند که مذموم بودن ترک رضا بقضا منافات ندارد با حسن دعا در طلب وسعت رزق اگر تنگی باشد بلکه رضا
بقضا شرط زمان اجابت دعاست چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب آینده و گاهی مصلحت تنگی رزق دعای وسعت است چنانچه
گذشت در حدیث دوم باب سوم پس گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم میخواهم که بنویسم آنرا که گفتی علی بن اسباط گفت پس او دست
چه ساخت بخدا قسم دست خود را بسوی دوات تا گذارد آنرا نزد من پس گرفتم دست او را پس بوسیدم آنرا و فرا گرفتم دوات را
پس نوشتم آنرا دهم اصل عن ابی عبدِ الله علیه السلام قالَ کانَ قنبرُ غلامُ علیٍّ علیه السلام یحبُّ علیّاً علیه السلام حبّاً شدیداً فاذا
خرجَ علیٌّ صلواتُ الله علیه خرجَ علی اثرِه بالسّیفِ فرآه ذاتَ لیلةٍ فقالَ یا قنبرُ ما لکَ قالَ جئتُ لامشیَ
خلفکَ یا امیرَ المؤمنینَ قالَ ویحکَ امِن اهلِ السّماءِ تحرسُنی ام من اهلِ الارضِ فقالَ لا بل من اهلِ الارضِ
فقالَ انّ اهلَ الارضِ لایستطیعونَ لی شیئاً الّا باذنِ الله مِن السّماءِ فارجع فرجعَ شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت حال قنبر غلام علی علیه السلام این بود که دوست میداشت علی علیه السلام را دوستی بغایت پس چون بیرون
میرفت علی صلوات الله علیه از شبها شبها برای و اسیدی بفقرا بروشی که کسی مطلع نشود بیرون میرفت قنبر در عقب او با شمشیر

او را در میان چه پس گفت ای قنبر چیست ترا یعنی که چه حاجتست گفت آمدم تا راه روم در عقب تو برای پاسبانی ای امیر المؤمنین گفت
عجب کاری کردی آیا از ترس ضرر اهل آسمان پاسبانی میکنی مرا یا از ترس ضرر اهل زمین پس قنبر گفت از اهل آسمان نه بلکه از اهل زمین
پس گفت بدرستی که کل اهل زمین یارای آن ندارند که در برابر من در آیند و ضرری بمن توانند رسانید مگر خواست الله تعالی از آسمان پس
برگرد پس برگشت مراد همانست که در شرح حدیث پنجم گذشت و نسبت خواست الهی باسمان باعتبار امنیت که قرآنرا جبرئیل از
آسمان آورده و اگر خواستی در این شبها باشد در قرآن مذکور خواهد بود چه در قرآن تبیان کل شیء هست یازدهم اصل قیل للرضا
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ تَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ وَالسَّيْفُ يَقْطُرُ دَماً فَقَالَ إِنَّ لِلَّهِ وَادِياً مِنْ ذَهَبٍ حَمَاهُ بِأَضْعَفِ
خَلْقِهِ النَّمْلِ فَلَوْ رَامَتْهُ الْبَخَاتِيُّ لَمْ تَصِلْ إِلَيْهِ شرح مراد بهذا الکلام اظهار امامت است چنانچه بیان شده در حدیث
دوم مولد ابی الحسن الرضا علیه السلم در کتاب الحجة یقطر بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و دما تمیز است و میتواند بود که یقطر از باب
افعال یا تفعیل باشد و دما مفعول به باشد یعنی گفته شد امام رضا علیه السلم را بدرستی که تو سخن میگویی باین قسم سخن در حال آنکه شمشیر از خون
میچکد خون آن پس گفت بدرستی که الله تعالی را دره ایست از طلا نگاهداری کرده آنرا بضعیف ترخلق خود که مورچه است پس اگر
قصد کنند آنرا شتران دو کوهان نمیتوانند رسید بسوی آن مراد همانست که در شرح حدیث پنجم گذشت باب سی و یکم اصل باب الرضا
بالقضاء شرح این باب بیان فضیلت راضی بودن تدبیر الهیست در نفع و ضرر در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال رأس طاعة الله الصبر والرضا عن الله فیما احب العبد او کره ولا یرضی عبد عن الله فیما
احب او کره الا کان خیرا له فیما احب او کره شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سر فرمان برداری الله تعالی
صبر بر مشقت و راضی بودنست از الله تعالی در آنچه دوست داشت طبع بنده یا نفرت کرد و راضی نمیشود بنده از الله تعالی در آنچه دوست
دوست داشت طبع او یا کراهت کرد مگر آنکه شد الله تعالی باعتبار قضا و قدر بهتر برای او در آنچه دوست داشت یا کراهت کرد دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله عز وجل شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت بدرستیکه داناترین مردم بالله تعالی راضی ترین ایشانست بقضا و قدر الله تعالی عز وجل در نفع و ضرر سیوم اصل عن علی بن
الحسین علیهما السلم قال الصبر والرضا عن الله رأس طاعة الله ومن صبر ورضی عن الله فیما قضی علیه فیما احب
او کره لم یقض الله عز وجل له فیما احب او کره الا ما هو خیر له شرح روایتست از امام زین العابدین علیه السلم گفت صبر
بر مشقت و راضی بودن از الله تعالی سر فرمان برداری الله تعالی است و هر که صبر کند و راضی شود از الله تعالی در آنچه قضا و قدر کرد
براو در آنچه دوست داشت طبع او یا کراهت کرد قضا و قدر نمیکند الله عز وجل برای او در محبوب او یا مکروه او مگر آنچه که بهتر است
برای او چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ان من عبادی المؤمنین
عباداً لا یصلح لهم امر دینهم الا بالغنی والسعة والصحة فی البدن فابلوهم بالغنی والسعة وصحة البدن
فیصلح علیهم امر دینهم وان من عبادی المؤمنین لعباداً لا یصلح لهم امر دینهم الا بالفاقة والمسکنة

وَالسَّقَمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَأَبْلُوهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالسَّقَمِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِهِمْ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ
دِينِ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله عز وجل در
حدیث قدسی بدرستی که از جمله بندگان من که مؤمنانند بندگانی اند که خوب نمیشود برای ایشان کار عبادت ایشان مگر به بی نیازی
و وسعت مال و صحت در بدن پس معامله میکنم با ایشان به بی نیازی و وسعت و صحت بدن پس خوب میشود بنابر آن معامله کار
عبادت ایشان و بدرستی که از جمله بندگان من که مؤمنانند هر آینه بندگانی اند که خوب نمیشود برای ایشان کار عبادت ایشان
بحاجت و تنگی مال و بیماری در بدنهای ایشان پس معامله میکنم با ایشان بحاجت و تنگی و بیماری پس خوب میشود بنابر آن معامله کار
عبادت ایشان و من داناترم بآنچه خوب میشود بنابر آن کار عبادت بندگان من که مؤمنانند پنجم اصل وَإِنَّ مِنْ عِبَادِيَ
الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَلَذِيذِ وِسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ لِيَ اللَّيَالِيَ فَيُتْعِبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي
فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَاللَّيْلَتَيْنِ نَظَراً مِنِّي لَهُ وَإِبْقَاءً عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُومُ وَهُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ
زَارٍ عَلَيْهَا وَلَوْ أُخَلِّي بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذَلِكَ فَيُصَيِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ
فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَرِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ
وَجَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَتَبَاعَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ شرح و بدرستی که از جمله
بندگان من که مؤمنان اند هر آینه کسی است که جد و جهد میکند در عبادت من پس برمیخیزد از خواب شب خود و خوش آینده بستر
خود پس جد و جهد میکند برای رضای من در شبها پس آزار میکند خود را در عبادت من پس میزنم راه او را به پینکی یک
شب و دو شب بسبب رحمتی که از جانب من برای اوست و بسبب باقی داشتن قوت او برای او پس میخوابد تا آنکه صبح میرسد
پس برمیخیزد در حالی که ناخوش شمرنده است خود را سرزنش کننده است بر خود و اگر واگذارم میان او و میان آنچه میخواهد
از عبادت من هر آینه داخل میشود در او را خودپسندی بسبب آن میگرداند او را خودپسندی بسوی فریفته شدن بعملهای
خود پس می آید بر سر او بسبب آن کاری که در آنست هلاکی بودن او بسبب خودپسندی او بواسطه عملهای او و راضی شدن
او از خود تا حدی که گمان میکند میکند که او بتحقیق بالای جمیع عبادت کنندگان شده و گذشته در عبادت خود از حد
تقصیر پس روز بروز دور میشود از من نزد آن خیال فاسد و گمان میکند که او نزدیک میشود بسوی من اصل فلا یتکل العا
ملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی فانهم لو اجتهدوا واتعبوا انفسهم اعمارهم فی عبادتی کانوا
مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی والنعیم فی جناتی ورفیع
درجاتی العلی فی جواری ولکن فبرحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی حسن الظن بی فلیطمئنوا
فان رحمتی عند ذلک تدارکهم ومنی یبلغهم رضوانی ومغفرتی تلبسهم عفوی فانی انا الله الرحمن
الرحیم وبذلک تسمیت شرح پس باید که اعتماد نکنند کارکنان بر کارهای خودشان که میکنند آنها را برای طلب ثواب من چه

بهرستی که ایشان اگر جد و جهد کنند و آزار کنند خود شان را در جمیع عمرهای خود شان در عبادت من میباشند اهل تقصیر باشند
در عبادت ایشان لائق عبادت مراد رحبت الحجه میطلبند نزد من که عزیز بودن نزد منست و تنعم در بهشتهای منست و بلند
مراتب نزد منست که آن مراتب بلندترهای مراتب شرفست در بهای من ولیکن پس برحمت من پس باید که اعتماد کنند و بتفضل
من پس باید که خوشحال شوند بسوی خوش گمانی بخشایش من پس باید که قرار خاطر دهند مراد طلب محض ثقه و فرح و اطمینان نیست
بلکه مراد طلب خلط آنها الضد آنهاست باعتبار جهتین تا توسط حاصل شود چه بدرستی که رحمت من نزد آن در میسیاند ایشانرا و
بخشش من میرساند ایشانرا برضای من و پوشانیدن من میپوشاند ایشانرا لباس بخشایش من چه بدرستی که من کم منم آن
مستحق عبادت مشهورم مدبر کل عالم مهربان بمومنانم و با نچه مذکور شد نام نهاده ام خود را **پنجم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلم
قال ینبغی لمن عقل عن الله ان لا یستبطئه فی رزقه و لا یتهمه فی قضائه **شرح** مضمون این گذشت در حدیث نهم
باب سابق **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم قال الله عز و جل عبدی المؤمن لا اصرفه فی شیء الا جعلته خیرا له فلیرض
بقضائی و لیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت الله عز و جل در خطاب رسول علیه السلم در حدیث قدسی بنده من که مؤمنست نمیگردانم او را در چیزی مگر آنکه گردانیده ام آنرا بهتر
برای او پس باید که راضی شود بقضا و قدر من و باید که صبر کند بر آزار من و باید که شکر کند نعمت مرا تا بنویسیم او را ای محمد از جمله نعایت راست
گویان در دعوی ایمان نزد من **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فیما اوحی الله عز و جل الی موسی بن عمران یا موسی ابن
عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبدی المؤمن و انی انما ابتلیه لما هو خیر له و ازوی عنه لما هو خیر له و انا
اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی و لیرض بقضائی اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل
برضائی و اطاع امری **شرح** الرضا بمصدر باب علم راضی بودن از کسی در حالی که آنکس نیز راضی باشد و مراد اینجا باعث آنست و میتواند
بود که مراد همان باشد و بمعنی لام بشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که در آنچه وحی کرد الله عز و جل بسوی موسی بن عمران
این بود که ای موسی بن عمران نیافریدم آفریده را که محبوبتر باشد بسوی من از بنده من که مؤمن است و بدرستی که من جز این نیست که آزار
میدهم او را بسبب چیزی که آن بهتر است برای او و دور میکنم از او مال دنیا را بسبب چیزی که آن بهتر است برای او و من داناترم بانچه خوب
میشود بنا بر آن بنده من پس باید که صبر کند بر آزار من و باید که شکر کند نعمت مرا و باید که راضی شود بقضا و قدر من تا بنویسیم او را در
جمع کنعایت راست گویان در دعوی ایمان نزد من چون عمل کند باعث رضای من و او را نیم و اطاعت کند فرمان مرا **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال عجبت للمرء المسلم لا یقضی الله علیه بقضاء الا کان خیرا له ان قرض بالمقاریض کان خیرا
له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان خیرا له **شرح** مراد بمسلم اینجا خالص کننده عبادت خود است مگر صغیر تابع
مجهول یا بفضیلت **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تعجب کردم از مرد مخلص زیرا که قضا و قدر نمیکند الله تعالی برای او هیچ
حکم قضا و قدری مگر آنکه باشد بهتر برای او و اگر پاره پاره کرده شود بمقراضها میشود بهتر برای او و اگر داده شود پادشاهی کل روی زمین از

جاهای که آفتاب بر می آید تا جاهای که فرو میرود میشود بهتر برای او **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال احق خلق الله ان یسلم لما قضی الله
عز و جل من عرف الله عز و جل و من رضی بالقضاء اتی علیه القضاء و عظم الله اجره و من سخط القضاء مضی علیه
القضاء و احبط الله اجره **شرح** ان یسلم بفتح همزه بتقدیر بان است یسلم بصیغه معلوم باب افعال یا تفعیل است الاسلام کردن نهادن
التسلیم راضی شدن مراد بما قضی به مصیبتست الاجر مزد برای فعل اختیاری و مراد اینجا عوض است بنا بر این که ضمیر اجره راجع بقضا باشد
چه قضا اختیاری بندگان نیست و میتواند بود که مراد با جر مزد باشد و ضمیر اجره راجع بمن باشد و تعظیم اجر عبارتست از دادن اجر عظیم یا
یا عبارتست از ضم اجر با جر سابق باشد تا مجموع عظیم شود و احباط اجر عبارتست از ابطال اجر بر افعال حسنه سابقه باشد **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت لایق ترین مخلوقان الله تعالی بانکه گردن نهد برای مصیبتی که قضا و قدر کرده الله عز و جل کسی است که شناخت الله تعالی را که رب العالمین است
پس هر چیز در تحت قضا و قدر اوست پس قول قدریه که میگویند بعض حوادث در تحت قضا و قدر الهی نیست باطلست و هر که راضی شد بقضا و قدر
الهی آید بر سر او قضا و قدر و بزرگ کرد الله تعالی اجر او را و هر که نخواست قضا و قدر الهی را گذشت بر او قضا و قدر خواهی نخواهی و باطل کرد الله تعالی
اجر او را **دهم اصل** قال علی بن الحسین صلوات الله علیه الزهد عشرة اجزاء اعلی درجة الزهد ادنی درجة الورع و اعلی درجة
الورع ادنی درجة الیقین و اعلی درجة الیقین ادنی درجة الرضا **شرح** گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه بی رغبتی دنیا
ده جزو دارد بیان ده جزو می آید در شرح حدیث چهارم و دوازدهم باب نعمت و کیم بالاتر مرتبه بی رغبتی دنیا که مشتمل بر جمیع ده جزو است
پایین مرتبه پرهیزکاری و احتیاط در احتراز از عذاب الهیست و بالاتر مرتبه پرهیزکاری پایین تر مرتبه کمال قرار خاطر با ایمان بربوبیت الله تعالی
است و بالاتر مرتبه کمال قرار خاطر با ایمان پایین تر مرتبه راضی بودن بقضا و قدر الهی در هر مصیبت است **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لقی الحسن بن علی علیهما السلم عبد الله بن جعفر فقال یا عبد الله کیف یکون المؤمن مؤمنا و هو یسخط قسمه و یحقر
منزلته و الحاکم علیه الله و انا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه الا الرضا ان یدعو الله فیستجاب له **شرح** القسم بکسر قاف و
سکون سین منقوط نصیب و بفتح قاف مصدر باب ضرب بخش کردن دهر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول ضمیر قسمه راجع بمؤمن است و بنا بر دوم
راجع بالله تعالی است ضمیر منزلته راجع بقسم یا راجع بمومن یا راجع بالله تعالی است ضمیر علیه راجع بقسم یا راجع بمومن است لم یهجس
بجیم و سین منقوط بصیغه معلوم باب نصر **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بر خورد امام حسن بن علی علیهما السلم عبد الله بن
جعفر طیار را پس گفت ای عبد الله چون میباشد مؤمن کامل در ایمان و حال آنکه او نمیخواهد نصیب خود را و سهل میشمارد مرتبه نصیب خود را یعنی
که آنرا لایق خود نمی شمارد و حال آنکه حکم کننده بقضا و قدر بر آن نصیب الله تعالی است و من ضامنم برای کسی که خطور نکرده در دل او خلاف
قضای الهی این را که دعا کند پس مستجاب شود برای او **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له بای شیء یعلم المؤمن بانه
مؤمن قال بالتسلیم لله عز و جل و الرضا فیما ورد علیه من سرور او سخط **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
گفت گفتم او را بچه چیز دانسته میشود مؤمن باین صفت که او مؤمن است گفت بقبول کردن برای الله تعالی احکام او را و اوامر و نواهی او و راضی بودن
در آنچه وارد میشود بر او خواه باعث خوشحالی و خواه باعث آزردگی **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله

يقول النبي قد مضى لو كان غيره شرح لو براى تمنى است كان تامه است غير بمعنى ضد است يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم كفت هركز
نميكفت رسول الله صلى الله عليه وآله براى چيزى كه شده بود كه كاش ميبود غير آن باب سى ودوم اصل باب التفويض الى الله والتوكل عليه
اين باب بيان فضيلت واكذاشتن كار خود بسوى الله تعالى واعتماد بر الله تعالى است بقرار دادن خاطر بانكه آنچه ميكند در حق مومن نفع مومن در انست
ودرين باب نه حديثست اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال اوحى الله عز وجل الى داود ما اعتصم بى عبد من عبادى دون
احد من خلقى عرفت ذلك من نيته ثم تكيده السموات والارض ومن فيهن الا جعلت له المخرج من بينهن
وما اعتصم عبد من عبادى باحد من خلقى عرفت ذلك من نيته الا قطعت اسباب السموات من يديه واسخت الارض
من تحته ولم ابال باى واد هلك شرح مراد بعبد بنده مومن است پس منافات ندارد با انكه جمعى را شقيا كه عذاب ايشان بفوت
مى افتد از اين دو فقره بيرون باشند چه او صفت نعت عبد است تكيد بيا دو نقطه در پايين و دال بى نقطه بصيغه ماضى باب تفعل است
التكيد مبالغه در مكر و ميتواند بود كه بيا يك نقطه باشد التكبيد قصد مشقت كسى كردن اسخت بسين بى نقطه وحا بى نقطه بصيغه ماضى
متكلم وحده از معتل العين يائى باب افعالست الاساخه رواز و مضطرب كردن و بجا با نقطه از معتل العين واوى فرو كردن چيزى
در زمين من تحته بمعنى تحت است يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم كفت وحى كرد عز وجل بسوى داود كه پناه نياورد بمن بنده از بندها
كان مومن من بى انكه بيكى از مخلوقان من پناه برده باشد شناخته باشم آن پناه آوردن بمن را از قصد او كه در دل دارد يا بمعنى كه بحض لفظ نباشد
بعد از ان مبالغه در مكر او كرده باشد آسمانها و زمين وهركه در آسمانها و زمين است مكر آنكه كردانيدم براى او راه بدر رو را از ميان هر آسمانها
و زمين وهركه در آنهاست وپناه نبرد بنده از بندهاى مومن من بيكى از مخلوقان من كه شناخته باشم آنرا از قصد او مكر آنكه بريدم وسيلهاى آسمانها را
از دو دست او و مضطرب كردم زمين را در پايين او وباكى نياوردم كه در كدام دره هلاك شد دوم اصل عن على بن الحسين صلوات الله عليهما
قال خرجت حتى انتهيت الى هذا الحائط فاتكات عليه فاذا رجل عليه ثوبان ابيضان ينظر فى تجاه وجهى ثم قال لى
يا على بن الحسين ما لى اراك كئيبا حزينا اعلى الدنيا فرزق الله حاضر للبر والفاجر قلت ما على هذا احزن وانه لكما
تقول قال فعلى الاخرة فهو وعد صادق يحكم فيه ملك قاهر او قال قادر قلت ما على هذا احزن وانه لكما تقول
شرح ميتواند بود كه رجل از ملائكه باشد وبراى تحديث وتسلى فرستاده شده باشد چنانكه بيان شد در باب نهم چهارم كتاب الحجه وميتواند
بود كه خضر يا الياس باشد كئيبا حزينا براى مبالغه است پس دلالت نميكند بر انكه براى آخرت غمكين نبايد بود اصلا فا در فرزق اسم
براى شرط محذوف است و در مدخول آن اقامت دليل است مقام مدلول شده تقدير آن كان على الدنيا فلا تحزن لان رزق الله حاضر
و بر اين قياس است فا در فهو وعد يعنى روايتست از امام زين العابدين صلوات الله عليه كفت بيرون آمدم از خانه خود در مدينه رسول عليه السلم
تا رسيدم بسوى اين ديوار پس تكيه كردم بر آن ديوار پس ناگاه مردى كه بر او دو جامه سفيد بود نگاه ميكرد در برابر روى من بعد از آن گفت
مرا اى على بن الحسين چه واقع است مرا كه مى بينم ترا دلگير غمناك ايا براى دنياست پس رزق الله حاضر است براى صالح وفاسق گفتم براى اين غمگين
نميشوم و بدرستيكه آن هر آينه چنانست كه ميكوئى گفت پس آيا براى آخرت است پس ثواب آخرت وعده راست است كه حكم ميكند

دران پادشاهى غالب يا گفت قوى انشك اى راوى است گفتم براى اين غمگين نميشوم و بدرستيكه آن هر آينه چنانست كه ميكوئى اصل فقال لى مم حزنك
قلت مما نتخوف من فتنة ابن الزبير وما فيه الناس قال فضحك ثم قال يا على بن الحسين هل رايت احدا دعا الله فلم
يجبه قلت لا قال فهل رايت احدا توكل على الله فلم يكفه قلت لا قال فهل رايت احدا سال الله فلم يعطه قلت لا ثم غاب
عنى شرح ما در مما موصولست وعايد منصوب محذوفست تقدير تتخوفه من بيانيست الفتنه بكسر فا آزار كردن مردم را عبد الله بن زبير دشمن امير
المومنين واولاد او شيعه ايشان بود و در مكه دعوى خلافت و شروع در آزار شيعه كرد و دليل كمال عداوت و شقاوت او آنكه وقتى كه امام عليه السلم
تولى بر او كرد و مغلوب شد بكعبه پناه برد و الله تعالى او را پناه نداد بلكه تمكين كرد حجاج بن يوسف را كه كعبه را بمنجنيق خراب كرد و او را كشته
بر دار كرد يا آنكه وقتى كه بر دور كعبه تنها بود آنرا از اصحاب الفيل پناه داد و مراد اينست كه امام زمان نزد الله تعالى عزيزتر از كعبه است و نيز بر
بعضى ائمه عليهم السلم آمده برضاى خود شهادت چنانچه بيان شد در حديث چهارم باب چهل و هشتم كتاب الحجه كه باب ان الائمه عليهم السلم يعلمون
علم ما كان وما يكون است ما در وما فيه موصولست و عطف بر ما در مما است مراد بالناس شيعه است و حمل بر عموم است و ميتواند
بود كه مراد خصوص اهل البيت باشد يعنى پس گفت از چيست غم تو گفتم از اينكه ميترسيم از آزار كردن ابن زبير مردم را و از آن آزارى كه در آنند
شيعه امام گفت پس آن مرد خنده كرد براى تعجب از حلم على بن الحسين يا براى اظهار سهولت اين واقعه و تسلى امام عليه السلم بعد از آن گفت اى
على بن الحسين آيا ديدى هيچ يك از مردم يا از اهل بيت خود را كه دعا كرده الله تعالى را براى دفع ضرر پس الله تعالى مستجاب نكرده دعاى او را
گفتم نه گفت پس آيا ديدى هيچ يك را كه اعتماد كرد بر الله تعالى پس الله تعالى مهمسازى او نكرد گفتم نه گفت پس آيا ديدى هيچ يك را كه طلب كرد از ام
الله تعالى پس الله تعالى نداد او را گفتم نه بعد از آن آن مرد غائب شد از من حاصل مدعا اينست كه امام عليه السلم براى خود غمگين نبوده بلكه براى
شيعه غمگين بوده و منتهى است كه تولى كنند و آن مرد اشارت بتولى كرده سيوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال ان الغنى والعز
يجولان فاذا ظفرا بموضع التوكل اوطنا شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت بدرستى كه بى نيازى و عزت سير ميكنند
در ميان خلايق پس چون يافتند جاى اعتماد بر الله تعالى را وطن خود ميكنند آنجا را چهارم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال ايما عبد
اقبل قبل ما يحب الله عز وجل اقبل الله قبل ما يحب ومن اعتصم بالله عصمه الله ومن اقبل الله قبله وعصمه لم يبال
لو سقطت السماء على الارض او كانت نازلة نزلت على اهل الارض فشملتهم بلية كان فى حزب الله بالتقوى
من كل بلية اليس الله عز وجل يقول ان المتقين فى مقام امين شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت هر بنده كه رو آورد
بجانب آنچه دوست ميدارد آنرا الله عز وجل رو مى آورد الله تعالى بجانب آنچه دوست ميدارد او و هركه پناه برد بالله تعالى پناه داد او را الله تعالى
وهركه رو آورد الله تعالى بجانب محبوب او وپناه داد او را باكى ندارد از هيچ چيز بيان اين اگر افتد آسمان بر زمين يا شود واقعه كه فرود
آيد بر كل اهل زمين پس احاطه كند كل اهل زمين را بلاى عظيم باشد الا انكه الله تعالى باشيعى كه محفوظ ميباشد بسبب تقوى از هر بلائى آيا نيست
كه الله عز وجل ميكويد در سوره دخان بدرستى كه متقيان در جائى اند كه ايمنست از بلا پنجم اصل عن ابى الحسن الاول عليه السلم
قال سالته عن قول الله عز وجل ومن يتوكل على الله فهو حسبه فقال التوكل على الله درجات منها ان تتوكل على الله

في أمورك كلها فما فعل بك كنت عنه راضياً تعلم أنه لا يألوك خيراً وفضلاً وتعلم أن الحكم في ذلك
له فتوكل على الله بتفويض ذلك إليه وثق به فيها وفي غيرها شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از قول الله عز و جل در سوره طلاق و هر که اعتماد کند بر الله تعالی پس او بس است برای او در مهمسازی پس امام علیه السلام گفت اعتماد بر الله تعالی
بر چندین مرتبه است از انجمله آنست که اعتماد کنی بر الله تعالی در کارهای خود بهمگی آنها باین روش که هرچه کرده باشد با تو باشی از او راضی بجانب
که او بتقصیر وانمیگیرد از تو بهتر را و تفضل خود را و دانی که قضا و قدر در آنچه بر تو آمده از جانب الله تعالی است پس اعتماد کن بر الله تعالی
بواگذاشتن آنچه بر تو آمده بسوی الله تعالی یا بسوی حکم الله تعالی و خاطر جمع باش باید که بحکم الله تعالی در کارهای خود و در غیر کارهای خود مثل
کارهای منسوبان و سایر خلایق ششم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال من أعطي ثلاثاً لم يمنع ثلاثاً من أعطي الدعاء أعطي
الإجابة ومن أعطي الشكر أعطي الزيادة ومن أعطي التوكل أعطي الكفاية ثم قال أتلوت كتاب الله عز وجل و
من يتوكل على الله فهو حسبه وقال لئن شكرتم لأزيدنكم وقال ادعوني أستجب لكم شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که داده شد سه چیز باز داشته نمیشود از سه چیز بیان این آنکه هر که داده شد توفیق دعا در حاجات داده شد
مستجاب شدن آن و هر که داده شد توفیق شکر نعمت الله تعالی داده شد زیاد کردن نعمت و هر که داده شد توفیق اعتماد بر الله تعالی داده شد
مهمسازی بعد از آن گفت آیا خواندی کتاب الله عز و جل را در سوره طلاق و هر که اعتماد کند بر الله تعالی پس او بس است برای او در مهمسازی
و گفته در سوره ابراهیم هر آینه اگر شکر کنید هر آینه زیاد میکنم البته نعمت شما را و گفته در سوره مؤمن دعا کنید مرا تا مستجاب کنم
برای شما هفتم اصل عن الحسين بن علوان قال كنا في مجلس نطلب فيه العلم وقد نفدت نفقتي في بعض الأسفار فقال
لي بعض أصحابنا من تؤمل لما قد نزل بك فقلت فلاناً فقال إذاً والله لا تسعف حاجتك ولا يبلغك
أملك ولا تنجح طلبتك قلت وما علمك رحمك الله شرح روایت از حسین بن علوان که از علمای مخالفانست
گفت بودیم در مجلسی که طلب علم میکردیم و در آن مجلس و در این و تحقیق آخر شده بود خرجی من در بعض سفرها که برای طلب علم کرده
بودم تا باینجا رسیده بودم پس گفت مرا بعض یاران ما که شریک در طلب علم بودند که امید میداری برای افلاسی که بتحقیق فرود آمده
بتو پس گفتم فلان مرد بزرگوار را پس گفت پس درین هنگام قسم بخدا که بر نمی آورد حاجت ترا و نمیرساند ترا بآرزوی تو و نمیدهد مطلب ترا
گفتم و چیست علم تو رحمت کناد ترا الله تعالی یعنی که از کجا دانستی این را که گفتی اصل قال إن أبا عبد الله عليه السلام حدثني أنه قرأ
في بعض الكتب أن الله تبارك وتعالى يقول وعزتي وجلالي ومجدي وارتفاعي على عرشي لأقطعن أمل كل مؤمل
غيري باليأس ولأكسونه ثوب المذلة عند الناس ولأنحينه من قربي ولأبعدنه من فضلي أيؤمل وصل
غيري في الشدائد والشدائد بيدي ويرجو غيري ويقرع بالفكر باب غيري وبيدي مفاتيح الأبواب
وهي مغلقة وبابي مفتوح لمن دعاني شرح گفت بدرستی که امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کرد مرا که او خوانده در بعض کتابهای
آسمانی که الله تبارک و تعالی میگوید قسم بعزت خودم و بمهتری خودم و بزرگی خودم و تسلط من بر دیوان حکومت خودم که هر آینه میبرم

البته آرزوی هر آرزومندی را که آرزومند شد غیر مرا بنا امیدی و هر آینه میپوشانم البته او را جامه خواری نزد مردم و هر آینه برکنار میکنم
البته او را از نزدیکی خود و هر آینه دور میکنم البته او را از تفضل خودم آیا آرزو میدارد غیر مرا در سختیها و حال آنکه سختیها بدست قدرت
منست و امید میدارد غیر مرا و میکوبد بدست اندیشه در غیر مرا و حال آنکه بدست قدرت منست کلیدهای درها در حالی که آنها
بسته باشد و در رحمت من گشاده است برای هر که دعا کند مرا اصل فمن ذا الذي أملني لنوائبه فقطعته دونها ومن ذا
الذي رجاني لعظيمة فقطعت رجاءه مني جعلت آمال عبادي عندي محفوظة فلم يرضوا بحفظي وملأت
سماواتي ممن لا يمل من تسبيحي وأمرتهم أن لا يغلقوا الأبواب بيني وبين عبادي فلم يثقوا بقولي ألم يعلم
من طرقته نائبة من نوائبي أنه لا يملك كشفها أحد غيري إلا من بعدي فما لي أراه لاهياً عني
شرح پس کیست آنکه آرزو کرد رحمت مرا برای مصیبتهای خود پس بریدم او را از خودم پیش از آن مصیبتها یعنی که همراهی او کردم برای دفع آنها
و کیست آنکه امیدوار شد مرا برای بلاهای بزرگ پس بریدم امید او را از من یعنی بر نیاوردم حاجت او کرده ایم آرزوهای بندگان
خود را نگاه داشته شده یعنی که اشیا را از دنیا بعض آرزوها ندادم برای حکمتی که ذخیره محفوظ باشد برای آخرت پس راضی نشدند
بنگاه داشتن من یعنی که آن ندادن را حمل بر تقصیر یا عجز من کردند و تعجیل در طلب کردند از در خانه دیگران و پر کردم آسمانهای خود را
از فرشتگانی که ملال ندارند از تسبیح من و امر کردم ایشان را که نبندند درها را میان من و میان بندگان من یعنی که امر کردم فرشتگان را
بر بهشتی مؤمنان و طلب آمرزش گناهان ایشان تا آنچه ذخیره شده عاید ایشان شود و چنانچه بادشاهی از کمال مهربانی امر کنند مقربان خود را
بشفاعت گناهکاران که از ملازمت مواجب محروم شوند پس خاطر جمع نشدند بندگان من بگفتن من که آنچه ندادم ذخیره است و آنچه
باز گرفتم برای حکمت طلب دعا است و بدست من است کلیدهای درهای بسته آیا ندانست آنکه بر او آمد مصیبتی از مصیبتهای که بقضا و قدر
منست این را که شان اینست که توانائی بر طرف کردن آن ندارد هیچ یک غیر من مگر بعد از رخصت من بقضا و قدر پس چرا می بینم آن بنده
که مصیبت بر او آمده غافل از من اصل أعطيته بجودي ما لم يسألني ثم انتزعته عنه فلم يسألني رده وسأل
غيري أفيراني أبدأ بالعطاء قبل المسألة ثم أسأل فلا أجيب سائلي أبخيل أنا فيبخلني عبدي أوليس
الجود والكرم لي أوليس العفو والرحمة بيدي أوليس أنا محل الآمال فمن يقطعها دوني أفلا يخشى المؤملون
أن يؤملوا غيري شرح دادم آن بنده را که مصیبتی بر او آمد ببخشش خود نعمتی را که نطلبیده بود مثل صحت چشم و مانند آن
بعد از آن کندم آن را از او برای حکمتی پس نطلبید از من برگردانیدن آن را از او و طلبید از غیر من آیا پس گمان میکند مرا که ابتدا میکنم ببخشش
پیش از طلب بعد از آن طلب کرده میشوم پس مستجاب نمیکنم طلب طلبکار خود را آیا بخیلم من تا نسبت بخیل دهد مرا بنده من آیا نیست این بخشش
و کرم از منست در هر که منت من داده ام آیا نیست آنکه بخشایش و مهربانی بدست قضا و قدر منست آیا نیست آنکه منم جای آرزوهای
خلایق پس که میبرد آرزوها را پیش از من یعنی که پس آرزوهای که بدر خانه دیگران میرود و ساخته نمیشود که آنها را برید غیر من آیا
پس نمیترسند آرزومندان از آنکه آرزو کشند از غیر من یعنی که چرا اندیشه از ناامیدی دنیا و عذاب آخرت نمیکنند اصل

فلو ان اهل سمواتی و اهل ارضی املوا جمیعا ثم اعطیت کل واحد منهم مثل ما امل الجمیع ما انتقص من ملکی مثل عضو ذرة و کیف ینقص ملک انا قیّمه فیا بؤسا للقانطین من رحمتی و یا بؤسا لمن عصانی و لم یراقبنی شرح نصب بؤسا برای آنست که منادای نکره است و ندا اینجا مجاز است بمعنی اینکه آن شخص جای آن و مستحق آنست یعنی بیان این که اگر اینکه اهل آسمانهای من و اهل زمین من آرزو کنند همگی یکدفعه بعد از آن دهم هر یک از ایشان را مثل آنچه آرزو کرده جمیع ایشان کم نمیشود از پادشاهی من مانند عضو مورچه کوچکی که صد آن بوزن یکدانه جو است چون کم میشود پادشاهی که من صاحب آنم اشارت است باینکه کسی که مقدورات او غیر متناهی باشد محالست که از مقدورات او چیزی کم شود چه زیاده و نقصان از خواص متناهی است پس وای سختی برای نا امیدان از رحمت من و وای سختی برای کسی که مخالفت من کرد و نپایید ربوبیت مرا در امر و نواهی مرا هشتم اصل عن سعید بن عبد الرحمن قال کنت مع موسی بن عبد الله بینبع و قد نفدت نفقتی فی بعض الاسفار فقال لی بعض ولد الحسین علیه السلم من تؤمّل لما قد نزل بک فقلت موسی بن عبد الله فقال اذاً لا تقضی حاجتک ثم لا تنجح طلبتک قلت و لم ذاک قال لانی قد وجدت فی بعض کتب آبائی ان الله عز و جل یقول ثم ذکر مثله فقلت یا ابن رسول الله امل علیّ فاملاه علیّ فقلت لا و الله ما اسئله حاجة بعدها شرح احوال موسی بن عبد الله مذکور شد در حدیث هفتم باب هشتادم کتاب الحجة ینبع بفتح یا و دو نقطه در پایین و سکون نون و ضم با یک نقطه و عین بی نقطه موضعیست بسیار چشمه و زراعات و باغات میان آن و مدینه چهار مرحله است بر سر راه حاج مصر لا تقضی بصیغه غایب معلوم باب ضرب است و فاعل آن ضمیر مستتر راجع بموسی است و حاجتک مفعول آنست ثم بضم ثا سه نقطه حرف عطف است و لا تنجح بصیغه غایبه مجهول باب افعال است و طلبتک نایب فاعلست و میتواند بود که لا تقضی بصیغه مجهول باشد و حاجتک نایب فاعل باشد و ثَم بفتح ثا ظرف لا تقضی باشد و لا تنجح بصیغه معلوم و ضمیر راجع بموسی استثنا فی بجانی باشد و طلبتک مفعول لا تنجح باشد ثم ذکر مثله کلام مصنف است برای اختصار و ضمیر بعد راجع بصحبت که اذا لا تقضی تا آخر باشد و میتواند بود که راجع بمرجع ضمیر املاه باشد باعتبار اینکه موعظه است یعنی روایتست از سعید بن عبد الرحمن که گفت بودم با موسی بن عبد الله در ینبع و تحقیق تمام شده بود خرج من در بعض سفرها پس گفت مرا بعضی از اولاد امام حسین علیه السلم که آرزو میداری برای افلاسی که بتحقیق فرود آمده بتو پس گفتم موسی بن عبد الله را پس گفت درین صورت برنمی آورد حاجت ترا بعد از آن بر آورده نمیشود آنچه مطلوب تست اصلا گفتم و برای چه گفتی این سخن را گفت برای اینکه من بتحقیق یافتم در بعض کتابهای پدران خود که الله عز و جل میگوید بعد از آن ذکر کرد سعید مثل آنچه را که در حدیث سابق گذشت پس گفتم ای پسر رسول الله این سخن را بخوان بر من تا بنویسم پس خواند آنرا بر من تا نوشتم پس گفتم بخدا قسم که نمیطلبم از موسی حاجتی را بعد از آن نصیحت که کردی باب سی و نهم اصل باب الخوف و الرجا شرح این باب بیان فضیلت ترس عذاب الهی و امید رحمت الهی است و درین باب بیست و دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ما کان فی وصیة لقمان قال کان فیها الاعاجیب و کان اعجب ما کان فیها ان قال لابنه خف الله عز و جل خیفة لو جئته ببرّ الثقلین لعذبک و ارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین

لرحمک ثم قال ابو عبد الله علیه السلم کان ابی علیه السلم یقول انه لیس من عبد مؤمن الا فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا شرح الاعاجیب جمع اعجوبه بضم همزه و سکون عین بی نقطه و ضم جیم چیزهای بعجب خوش آینده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را چه بود در سفارش لقمان حکیم پسرش را گفت بود در آن سفارشهای بغایت خوش آینده بود و خوش آینده تر آنچه در آن بود اینکه گفت پسرش را بترس از الله تعالی ترسی که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری نزد او در روز قیامت نیکی جن و انس را هر آینه عذاب کند ترا بسبب چیزی که تو از آن غافل باشی و جمیع اعمال ترا باطل کرده باشد مثل خود پسندی و امیدوار باش از الله تعالی امیدواری که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری نزد او گناهان جن و انس را هر آینه رحمت کند ترا بسبب چیزی که از آن غافل باشی و باعث مغفرت جمیع گناهان شده باشد مانند آنچه می آید در حدیث ششم این باب بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پدرم علیه السلم میگفت بتحقیق که نیست هیچ بنده مؤمنی مگر اینکه در دل او دو روشنی است یکی او روشنی ترس عذاب الهی که او را دلالت بر ترک معاصی میکند و دیگر روشنی امید رحمت الهی که او را دلالت بر رغبت در طاعات و ترک نا امیدی میکند اگر سنجیده شود اول نشاید که بر دوم زیاد آید زیاد نمی آید بر دوم و اگر سنجیده شود دوم نشاید که بر اول زیاد آید زیاد نمی آید بر اول دوم اصل عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا اسحق خف الله کانک تراه و ان کنت لا تراه فانه یراک و ان کنت تری انه لا یراک فقد کفرت و ان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیة فقد جعلته من اهون الناظرین علیک شرح ان در و ان کنت لا تراه وصلیه است فا در فانه برای بیان است و میتواند بود که ان شرطیه باشد و فا جزائیه باشد علیک متعلق باهون است یعنی روایتست از اسحق بن عمار که گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای اسحق بترس از الله تعالی چنانچه گویا که تو می بینی او را هر چند که نمی بینی تو او را چه بتحقیق که او می بیند ترا و اگر خیال میکرده باشی که او نمی بیند ترا پس بتحقیق کافر میشوی و اگر میدانسته باشی که او می بیند ترا بعد از آن در برابر او بمیدان جنگ او در آیی بسبب معصیت پس بتحقیق گردانیدی او را از جمله سهل ترین بینندگان بر خود چه اگر کسی دیگر که از او ترسی و شرمی داشته باشی نگاه کند ترک معصیت میکنی سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من خاف الله اخاف الله منه کل شیء و من لم یخف الله اخافه الله من کل شیء شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت هر که ترسید از الله تعالی ترسانید الله تعالی از او هر چیز را و هر که نترسید از الله تعالی ترسانید او را الله تعالی از هر چیز موافق این مضمون گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب جامع التوحید که باب بیست و دوم است از پیش چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنیا شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که شناخت الله تعالی را که رب العالمین است و خلق آسمانها و زمین و انس و جن را بیازیچه نکرده بلکه برای تکلیف و جزای عمل کرده ترسید از الله تعالی و هر که ترسید از الله تعالی گذشت کرد دل او از تعلق بدنیا پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له قوم یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو فلا یزالون کذلک حتی یأتیهم الموت فقال هؤلاء قوم یترجحون فی الامانی کذبوا لیسوا براجین ان من رجا شیئا

طلبه ومن خاف من شيء هرب منه شرح يرجون را بمهمله وجيم وحاء منقطه بصيغه مضارع معلوم باب تفعّل است الترجّي و كت
بهجانی مثل و مکث ستور يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت گفتم او را جمعی ميکنند انواع معصيتها يعني گناهان را
ميکنند بر کبائر و ميگويند اميد شفاعت و رحمت ميداريم پس هميشه می باشند چنان تا آنکه می آيد بر ايشان مرگ آيا چه حال دارند
پس گفت ايشان جمعی اند که ميچرخند در آرزوها دروغ گفته اند نيستند اميدواران شفاعت و رحمت بيان اين آنکه هر که اميدوار شد
چيزی را طلب کرد آن را باعمالی که وسيله آن باشد و هر که ترسيد از چيزی گريخت از آن مرکب اعمالی که باعث آفت است يا سکوت ترسيده از
و زخوف ششم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام ان قوما من مواليك يلمّون بالمعاصي ويقولون نرجو فقال كذبوا
ليسوا لنا بموال اولئك قوم ترجّحت بهم الاماني من رجا شيئا عمل له ومن خاف من شيء هرب منه شرح يلمّون
بصيغه معلوم مضاعف باب نصر است الالمام نزديک شدن يا کم کردن التراث کالامانی ترجّحت بجيم وحاء منقطه است و درهم برای تعديه است يعني
گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که جمعی از شيعه تو نزديک ميکنند بارتکاب معصيتها يعني گناهان را در برگيره ميکنند و ميگويند اميد
شفاعت و رحمت ميداريم پس گفت دروغ گفته اند نيستند برای ما شيعه ايشان جمعی اند که جوانيده ايشان را آرزوها بيان اين آنکه هر که
اميدوار شد چيزی را عمل کرد برای آن و هر که ترسيد از چيزی گريخت از آن هفتم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام ان من العبادة شدّة
الخوف من الله عزّ وجلّ يقول الله عزّ وجلّ انما يخشى الله من عباده العلماء وقال جلّ ثناؤه فلا تخشوا الناس
واخشون وقال تبارك وتعالى ومن يتّق الله يجعل له مخرجا قال وقال ابو عبد الله عليه السلام ان حبّ الشرف والذكر
لا يكونان في قلب الخائف الراهب شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلام بدرستی که از جمله ارکان عبادت الله تعالی بسياری ترس عذاب
الله عزّ وجلّ است و ران عبادت است جمعی که ميگويند عبادت از روی ترس خوب نيست و استدلال بر آن ميکنند بر آيتی چند مثل
آنچه می آيد در حديث پنجم باب جهل و دوم و حقيقت آنها را نفهميده اند و آنچه از آنها فهميده اند خلاف قرآن است بيان اين آنکه
برای طلب ترس در عبادت ميگويد الله عزّ وجلّ در سوره فاطر و اين نيست که ميترسند از عذاب الهی جمعی که ميدانند که الله تعالی رب
العالمين است و خلق آسمانها و زمين و انس و جن را بيهوده نکرده بلکه برای جزای عملها اوامر و نواهی ايشان را او ميشنود آنچه را که ميگويند
و ميداند آنچه را که ميکنند از خير و شر مراد علمی است که باعث عمل شود چنانچه گذشت در حديث دوم باب ششم کتاب العقل و گفت جلّ
ثناؤه در سوره مائده پس مترسيد از مردم در وقتی که اراده رامی کرد دل مخلوق تسلط خالی کنيد و بترسيد از من و گفت تبارک وتعالی در سوره
طلاق و هر که ميترسد از الله تعالی ميگرداند الله تعالی برای او راه بدر روی از هر ما که در کمان خلايق نيست راوی گفت و گفت امام جعفر صادق
عليه السلام بدرستی که دوستی بزرگی دنيا و آوازه نمی باشند در دل ترسان پرهيزکار اشارت است بآنکه جمعی از ترس کم عرق و کم آوازکی اختلاط
بافساق ميکنند و آن را تقيه نام ميکنند و اين داخل ترس از مخلوق است و منافی ترس الهی است يا اشارت است بآنکه دوستی عزت دنيا
و آوازه بی امر و نهی خلايق و فتوی در مسائل مشکل نمی باشد و آن منافی ترس الهی است هشتم اصل عن علي بن الحسين عليهما السلام
قال ان رجلا ركب البحر باهله فكسر بهم فلم ينج ممن كان في السفينة الا امرأة الرجل فانها نجت على لوح من الواح

السفينة

السفينة حتى لجأت الى جزيرة من جزائر البحر وكان في تلك الجزيرة رجل يقطع الطريق ولم يدع لله حرمة
الا انتهكها فلم يعلم الا والمرأة قائمة على رأسه فرفع رأسه اليها فقال انسية ام جنّية فقالت
انسية فلم يكلّمها كلمة حتى جلس منها مجلس الرجل من اهله شرح الجو مفعول به است يا مفعول فيه است بتقدير
ركب سفينة في البحر و حاصل هر دو يکيست كسر بصيغه ماضی مجهول باب ضرب يا باب تفعيل است هم نايب فاعلست يعني روايت است از امام
زين العابدين عليه السلام گفت بدرستی که مردی سوار شد دريا را با مردم خانه خود پس کشتی شکسته شد پس نجات از هلاکت نيافت از جمله
آنکه بود در کشتی مگر زن آن مرد بيان اين آنکه بدرستی که او نجات يافت بر بالای تخته از تختهای کشتی تا آنکه ناچار انداخته شد بموجه دريا بسوی
جزيره از جزيرهای دريا و بود در آن جزيره مردی که راه زنی ميکرد و نگذاشته بود برای الله حرمتی مگر آنکه شکسته بود آن را پس خبر دار نشد
از اين واقعه مگر در حالی که آن زن ايستاده بود بر سر او وقتی که سر در پيش افکنده بود و در فکری بود پس برداشت سر خود را بسوی آن زن پس
گفت آيا از آدميانی يا از جنيان پس گفت از آدميانم پس سخن نگفت با او يک کلمه که سوال از احوال ديگر او باشد تا انداخت او را و
نشست در جای از او که جای مرد است از جای زن خود در وقت جماع اصل فلمّا ان همّ بها اضطربت فقال لها ما لك تضطربين
فقالت افرق من هذا واومأت بيدها الى السماء قال فصنعت من هذا شيئا قالت لا وعزّته قال فانت تفرقين
هذا الفرق ولم تصنعي من هذا شيئا وانما استكرهتك استكراها فانا والله اولى بهذا الفرق والخوف واحقّ
منك قال فقام ولم يحدث شيئا ورجع الى اهله وليس له همّة الا التوبة والمراجعة شرح الفرق بفتح فاء وفتح راء
بمنقطه مصدر باب علم اضطراب از روی ترس يعني پس چون نزديک شد که جماع کند با او و بهم آمد اعضای آن زن لرزيدن گرفت پس گفت او را
چيست ترا که ميلرزی پس آن زن گفت ميترسم از اين و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان مراد امنيت که از صاحب اين کار زنا ميترسم
آن مرد گفت پس آيا هرگز کردی باختيار خود از اين عمل چيزی گفت نه قسم بعزت صاحب اين کار زنا مرد گفت پس تو ميترسی اين قسم ترسی حال
آنکه نکردی باختيار خود از اين عمل چيزی و جز اين نيست که من جبر کردم ترا نوعی عظيم از جبر پس من بخدا قسم که سزاوارترم بتر اين اضطراب و ترسی
و لايق ترم بآن از تو امام گفت پس برخاست و کاری نکرد و برگشت بسوی وطن خود و بر حالی که نبود در دل چيزی سوای پشيمانی و باز گشت بسوی الله
اصل فبينا هو يمشي اذ صادفه راهب يمشي في الطريق فحميت عليهما الشمس فقال الراهب للشاب ادع الله يظلّنا
بغمامة فقد حميت علينا الشمس فقال الشاب ما اعلم لي عند ربي حسنة فاتجاسر على ان اسأله شيئا قال
فادعو انا وتؤمّن انت قال نعم فاقبل الراهب يدعو والشاب يؤمّن فما كان باسرع من ان اظلّتهما
غمامة شرح حميت بصيغه ماضی معلوم معتل اللام واوی و يائی باب علم است الحمو والحمي بفتح حاء منقطه و سکون ميم بغايت
گرم شدن چيزی التجاسر بجيم وسين منقطه و راء منقطه بصيغه مضارع متکلم وحده از باب تفاعل منصوب به فاء و بتقدير استفهامست
و ميتواند بود که خبر بمعنی امر باشد باعتبار معطوف بر آن که تؤمّن باشد و تؤمّن بهمزه بصيغه مضارع باب تفعيل است اسم کان ضمير مستتر
راجع بشیء است که مذکور است يا در حکم مذکور است باعتبار آنکه در خاطر است يعني پس در ميان آنکه او ميرفت بسوی وطن ناگاه

برخورد او را پرهیزکاری که بر دین عیسی بود و دران زمان منسوخ نشده بود میرفت دران راه پس بغایت گرم شد بران دو رفیق آفتاب پس
گفت پرهیزکار آن جوان را دعا کن از خدا تا سایه کند ما را بابری چه تحقیق گرم شد بر ما آفتاب پس گفت آن جوان نمیدانم برای خود نزد خدا بغایت
کار خیری خود عملی را که خوب باشد تا جرات کنم بر طلب چیزی از او پرهیزکار گفت پس دعا میکنم من و آمین بگوی تو گفت آری پس ابتدا
دعا آورد پرهیزکار دعا میکرد و آن جوان آمین میگفت پس نشد هیچ چیز زودتر از اینکه سایه کرد ایشان را ابری اصل فمشیا تحتها ملیا
من النهار ثم تفرقت الجادة جادتین فاخذ الشاب فی واحدة واخذ الراهب فی واحدة فاذا السحابة مع الشاب
فقال الراهب انت خیر منی لک استجیب ولم یستجب لی فاخبرنی ما قصتک فاخبره بخبر المرأة فقال غفر الله
لک ما مضى حیث دخلک الخوف فانظر کیف تکون فیما تستقبل شرح الملی بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین
ساعت دراز از روز یعنی پس رفتند زیر آن ابر زمانی دراز از روز بعد از آن راه دو شد پس شروع کرد آن جوان در یکی و شروع
کرد آن پرهیزکار در یکی دیگر پس ناگاه آن ابر با آن جوان شد پس گفت پرهیزکار تو بهتری از من برای تو مستجاب شد دعا و مستجاب نشد برای
من پس خبر کن مرا که چیست سرگذشت تو پس خبر کرد او را الحکایت آن زن پس پرهیزکار گفت بفضل خود پوشانید الله تعالی برای تو آنچه
که در سابق کردی از گناهان در آنجا که داخل دل تو شد ترس عذاب الهی پس خبردار باش که چون میباشی در زمانی که رو بآن داری نهم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان مما حفظ من خطب النبی صلى الله علیه وآله انه قال ایها الناس ان لکم معالم
فانتهوا الى معالمکم وان لکم نهایة فانتهوا الى نهایتکم الا ان المؤمن یعمل بین مخافتین بین اجل
قد مضى لا یدری ما الله صانع فیه وبین اجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فیه فلیاخذ العبد المؤمن من نفسه
لنفسه ومن دنیاه لآخرته وفی الشبیبة قبل الکبر وفی الحیوة قبل الممات فوالذی نفس محمد بیده ما بعد
الدنیا من مستعتب وما بعدها من دار الا الجنة والنار شرح المعالم جمع معلم بفتح میم و سکون عین بی نقطه
و فتح لام جای علم و مراد اینجا محکمات قرآنست که در آنها نهی از اختلاف خودرائی و پیروی ظن هست و از آنها معلوم میشود امام
عالم بجمیع احکام الهی و بجمیع معانی متشابهات النهایه بکسر نون نشانی بلند که در لشکرگاه میباشد تا هر راه گم کرده بپای آن رود
و مراد اینجا امام حلال مشکلات ذکر معالم بصیغه منتهی الجموع و نهایه بصیغه مفرد اشارتست بآنکه در هر زمان دو امام بحالت و
براهین امامت امام حق بغایت بسیارست مخافه اسم مکان از اکثرت یعنی جای بسیار هولناک الشبیبه بفتح شین با نقطه و کسر
باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مصدر باب غرب از مضاعف جوانی الکبر بکسر کاف و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه
بزرگی المستعتب بفتح تاء مصدر میمی باب استفعال طلب خوشنودی کسی بعذرخواهی و تلافی گذشته و خوشنود شدن از کسی بعد از نا
خوشنودی و هر دو اینجا مناسبست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت که بتحقیق از جمله آنچه حفظ کرده شده از خطبهای نبی
صلی الله علیه و آله اینست که او گفت ای مردم بدرستی که شما را براهین و آیات بینات که بیرون می برد شما را از ظلمات جهل بسوی نور
علم هست پس بعد از من روانه شوید تا رسید بسوی آن آیات بینات خود و بدرستی که شما را امامی بلندمرتبه که از ما عدای خود و بقا.

محمد

ممتاز باشد مانند علم در لشکرگاه است پس بعد از من روانه شوید تا رسید بسوی امام خود آگاه باشید بدرستی که مؤمن کار میکند
میان دو جای ترس یعنی میان مدتی از عمر که بتحقیق گذشته نمیداند که چه چیز الله تعالی خواهد کرد دران آیا قبول طاعات و مغفرت
معاصی یا رد طاعات و اظهار معاصی خصوصا معصیتی که دران سهل انگاری شده باشد و از خیال بدر رفته باشد و میان مدتی از عمر
که بتحقیق مانده نمیداند که چه چیز الله تعالی قضا و قدر خواهد کرد دران آیا ایمان یا کفر و یا طاعت یا معصیت پس باید که فراگیرد بنده مؤمن
از جان خود برای راحت جان خود یعنی که بعبادات بدنیه خود را ریاضت دهد برای سعادت خود و فراگیرد از مال دنیای خود
برای ذخیره آخرت خود و در جوانی این کار کند پیش از پیری و اگر دران وقت نکرده باشد در زندگی کند پیش از مردن چه قسم با آنکه
جان محمد در قبضه قدرت اوست که نیست بعد از رفتن از دنیا هیچ عذرخواستنی و تلافی گذشته و نیست بعد از دنیا هیچ خانه مگر بهشت
و جهنم دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم ان الله یراه و
یسمع ما یقول ویعلم ما یعمله من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی
خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى شرح المقام بفتح میم مصدر میمی ایستادن مراد اینجا وارسیدنست باحوال و
افعال هر کس در دنیا و اضافه آن بفاعلست چنانچه گفته در سوره رعد افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت و تفسیر جنتان احتمالات
بسیار گفته شده و مشهور اینست که یکی عبارت از بهشت دنیا باشد و آن مقام رضا بقضای الهیست که حاصل میشود از پیروی معالم
و نهایت که مذکور شد در حدیث سابق و دیگری عبارتست از بهشت آخرت باشد که جزای رضا و پیروی معالم و نهایاتست و هر میوه که در
یکی از آن دو بهشت هست نظیر آن در دیگری هست مثل آنکه در میان میوهای بهشت حوریان چشم پوشیده از غیر هستند بازای میوه عفت
و چشم پوشیدن در بهشت دنیا از نگاه زنان غیر و باشتیان اشارتست شده در سوره بقره قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و نظیر این اکثر
کفار را دو عذابست یکی در دنیا که عذاب خودرائی و وقوع در شبهات باشد و دیگری در آخرت چنانچه گفته در سوره رعد لهم عذاب
فی الحیوة الدنیا و لعذاب الآخرة اشق تم و نهی النفس عن الهوی اشارتست بمناسبت معنی میان این آیت و آیت والنازعات
که و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی زیرا که دلالت میکند بر اینکه غیر بهشت ماوائی برای خائف
نیست نه در دنیا و نه در آخرت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره الرحمن و برای کسی که ترسید از وا
رسیدن صاحب کل اختیار خود دو بهشت است گفت هر که دانست که الله تعالی می بیند او را و الله تعالی میشنود آنچه را که میگوید و الله
تعالی میداند آنچه را که میکند از خیر یا از شر یعنی که تفاصیل احوال آنها از نیت خالص و غیر خالص و مانند آنها را میداند پس مانع میشود
او را آن دانستن از آنچه که مذکور شد از معصیت از جمله اعمال پس آن کس است که ترسید از وارسیدن صاحب کل اختیار خود و بازداشت
نفس خود را از خودرائی و خواهش از پیش خود یعنی آنکه معلوم باشد که فرمان الله تعالی و رسول تعلق بآن گرفته یازدهم اصل سمعت ابا عبد
الله علیه السلام یقول لا یکون المؤمن مؤمنا حتى یکون خائفا راجیا ولا یکون خائفا راجیا حتى یکون
عاملا لما یخاف ویرجو شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت نمیباشد مؤمن آراسته بصفت ایمان مگر اینکه

باشند ترسان عذاب الهی امیدوار رحمت الهی و نمی باشند ترسان امیدوار مگر اینکه باشند عمل کننده برای گریز از آنچه میترسد و ادراک
آنچه امید میدارد دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن بین مخافتین ذنب قد مضی لا یدری ما صنع الله
فیه و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیه من المهالک فهو لا یصبح الا خائفا و لا یصلحه الا الخوف
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن در میان دو جای است یکی گناهی که بتحقیق گذشته نمیداند که چیست
تدبیر الله تعالی در ان دیگری عمری که بتحقیق مانده نمیداند که چه خواهد کرد در ان از جمله افعالی که جاهای هلاکتست پس مومن نمیباشد
مگر ترسان عذاب الهی و باصلاح نمی آورد کار آخرت را مگر ترس از ان بانکه تحصیل جا آسانست نسبت بتحصیل خوف
سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی علیه السلام یقول انه لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران نور
خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا شرح این گذشت در حدیث اول این باب
باب سی چهارم اصل باب حسن الظن بالله عز و جل شرح مراد بظن اینجا معنی اصطلاحی متکلمین نیست و آن اعتقادیست که قسیم
علم است چه آن مثل علم از مقوله انفعالست نه فعل پس تکلیف تعلق بان نمیگیرد بلکه مراد قرار دادن خاطرست بر آنچه معلوم یا مانند
معلومست بعمل بمقتضای ان و از حسن ظن مینامند و بیان میشود در حدیث چهارم این باب یا بر ضد آنچه معلوم یا مانند
معلومست بعمل بخلاف مقتضای آن و آنرا سوء ظن مینامند چنانچه الله تعالی گفته در سوره حجرات ان بعض الظن اثم یعنی این باب
بیان فضیلت خوش گمانی باللّه تعالی است درین باب چهار حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی
لا یتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی فانهم لو اجتهدوا و اتعبوا انفسهم اعمارهم فی عبادتی
کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی و النعیم فی جناتی
و رفیع الدرجات العلی فی جواری و لکن برحمتی فلیثقوا و بفضلی فلیرجوا و الی حسن الظن بی فلیطمئنوا
فان رحمتی عند ذلک تدرکهم و منی یبلغهم رضوانی و مغفرتی تلبسهم عفوی فانی انا الله الرحمن
الرحیم و بذلک تسمیت شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب سی یکم دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال و هو علی منبره و الذی لا اله الا هو ما اعطی
مؤمن قط خیر الدنیا و الآخرة الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب
المؤمنین و الذی لا اله الا هو لا یعذب الله مؤمنا بعد التوبة و الاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصیره
من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت یافتیم در کتاب علی علیه السلام
که بخط خود در ان نوشته آنچه را که از رسول علیه السلام شنیده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در حالی که بر بالای منبر خود در مسجد مدینه بود قسم
بکسیکه نیست مستحق عبادتی مگر او که داده نشده مومنی هرگز خیر دنیا و آخرت که عبارتست از جنتان است که مذکور شده در حدیث اول باب
سی ابی مگر بخوش گمانی او باللّه تعالی و خوش امیدی او باللّه تعالی و خوشخوئی او با مردم در حضور یا غیبت ایشان و باز داشتن خود از بد گویی در حق

مومنان

مومنان در غایبانه ایشان و قسم بانکه مستحق عبادتی نیست مگر او که عذاب نمیکند الله تعالی مومنی را بعد از پشیمانی و طلب مغفرت
گناهان مگر بیکی از چهار چیز اول بدگمانی او باللّه تعالی بگمان اینکه نمی آمرزد بعض تائبان را دوم کوتاه کردن که از جانب امیدوار باشد یعنی
کوتاه کردن او امید خود را که برحمت الله تعالی برای تائبان دارد سیوم بدخوئی او با مردم در حاضر و غایبانه یعنی ترک ملایمت
و نصیحت کسی که مرتکب اعمال قبیحه شود چهارم بدگویی او برای مومنان در غایبانه اشارتست بانکه ارتکاب اینها با وجود توبه از
گناهان گذشته متعارفست میان مردم که خود را صالح امیدوار اند بیجهت ترک زنا و خمر و قمار و مانند آنها سیم اصل و الذی لا اله الا هو
لا یحسن ظن عبد مؤمن بالله الا کان الله عند ظن عبده المؤمن لان الله کریم بیده الخیرات یستحیی ان یکون
عبده المؤمن قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و رجاءه فاحسنوا بالله الظن و ارغبوا الیه شرح قسم
بانکه نیست مستحق عبادتی مگر او که خوش گمان نمیشود بنده مومن باللّه تعالی در کارسازی دنیا و آخرت مگر آنکه هست الله تعالی
موافق گمان بنده مومن خود چه بدرستی که الله تعالی صاحب کرمست بدست قدرت اوست خوبیها شرم میکند که بنده مومن او بتحقیق
نیکو کرده باشد با او گمان را بعد از ان او مخالفت کند گمان بنده مومن را و امید او را پس نیکو کنید باللّه تعالی گمان خود را و رغبت
کنید بسوی او در عوض حاجات دنیا و آخرت سوم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال احسن الظن بالله فان الله عز و جل یقول
انا عند ظن عبدی المؤمن بی ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت نیکو کن گمان خود را با
الله تعالی در مصائب و در مهمسازی دنیا و آخرت چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در حدیث قدسی من موافق گمان بنده مومن خودم
که بمن دارد اگر گمان دارد در مصیبتی که بر سر او آید این را که من خوبی او را در ان خواسته ام پس خوبی او را در ان میکنم و اگر گمان دارد
که بد او را خواسته ام پس بد او را در ان میکنم و اگر گمان مهمسازی من دارد و عوض حاجت خود بمن پس مهمسازی او میکنم و اگر گمان دارد
که داشتن من دارد و عوض حاجت خود بدیگران رو میکند ارم او را چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول حسن الظن
بالله ان لا ترجو الا الله و لا تخاف الا ذنبک شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت خوش گمانی باللّه تعالی اینست
که امیدوار نباشی در مهمسازی خود در دنیا و آخرت مگر از الله تعالی زیرا که بقضا و قدر مهمسازی کند و نترسی از خرابی در دنیا و آخرت مگر از سبب
گناه خود و مثل بدگمانی باللّه تعالی و مانند آن باب سی پنجم اصل باب الاعتراف بالتقصیر شرح این باب بیان فضیلت قرار اعتراف خود در کوتاهی
در عبادات الله تعالی است درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قال لبعض ولده یا بنی
علیک بالجد لا تخرجن نفسک من حد التقصیر فی عبادة الله عز و جل و طاعته فان الله لا یعبد حق عبادته
شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام او گفت که گفت بعض فرزندان خود را ای پسرک من بر تو باد که سعی در عبادت
کنی بیرون مکن البته خود را از مرتبه تقصیر در عبادت الله عز و جل و فرمان برداری او یعنی که قرار خاطر را بیرون رفتن مده چه
بدرستی که الله تعالی عبادت کرده نمیشود چنانچه باید پس اگر میسر شد زیاده کردن و نکنی بخیال اینکه شکر نعمتهای او چنانچه باید بجا
کمال نهایت است دوم اصل عن جابر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر لا اخرجک الله من النقص و التقصیر

شرح روایتست از جابر جعفی گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلم ای جابر بیرون مکناد ترا الله تعالی از مرتبه اعتراف بنقصان و کوتاهی در عبادت
یا بمعنی که ترک اعتراف نشان شقاوتست سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلم یَقُولُ اِنَّ رَجُلاً فِی بَنِی اِسْرَائِیلَ عَبَدَ اللهَ
اَرْبَعِینَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَاناً فَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا اُوتِیتُ اِلَّا مِنْکِ وَمَا الذَّنْبُ اِلَّا لَکِ قَالَ فَاَوْحَی اللهُ
تَبَارَکَ وَتَعَالَی اِلَیْهِ ذَمُّکَ لِنَفْسِکَ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِکَ اَرْبَعِینَ سَنَةً شرح قرب بصیغه معلوم باب تفعیلست قربانا
مفعول بهاست فلم یقبل بصیغه مجهولست علامت قبول قربان در بنی اسرائیل آمدن آتشی از آسمان و خوردن آن قربان بوده
اوتیت بصیغه مجهول المخاطبه یا متکلم است یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلم یا امام موسی کاظم علیه السلم که میگفت بدرستی که مردی در بنی
اسرائیل عبادت کرد الله تعالی را چهل سال بعد از آن قربان کرد قربانی را پس مقبول نشد از او پس گفت بخودش که بلا بر تو نیامد
مگر از تو و نیست گناه مگر ترا باعتبار خود پسندی امام گفت پس وحی کرد الله تعالی بسوی او بتوسط رسول آن زمان که سرزنش
تو خود ترا افضلست از عبادت چهل ساله چهارم اصل عَنِ الْفَضْلِ بْنِ یُونُسَ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ علیه السلم قَالَ قَالَ اَکْثِرْ
اَنْ تَقُولَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْمُعَارِینَ وَلَا تُخْرِجْنِی مِنَ التَّقْصِیرِ قُلْتُ اَمَّا الْمُعَارُونَ فَقَدْ عَرَفْتُ اَنَّ الرَّجُلَ
یُعَارُ الدِّینَ ثُمَّ یَخْرُجُ مِنْهُ فَمَا مَعْنَی لَا تُخْرِجْنِی مِنَ التَّقْصِیرِ فَقَالَ کُلُّ عَمَلٍ تُرِیدُ بِهِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَکُنْ فِیهِ
مُقَصِّراً عِنْدَ نَفْسِکَ فَاِنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ فِی اَعْمَالِهِمْ فِیمَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ اللهِ مُقَصِّرُونَ اِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
شرح روایتست از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت که گفت بسیار بجا آور این را که گویی خدایا مگردان مرا از
جماعتی که بعاریت داده شدگان ایمانند و بیرون مکن مرا از کوتاهی در عبادت گفتم اما بعاریت داده شدگان پس بتحقیق
شناختم معنی آن را بدرستی که مرد بعاریت داده میشود دین حق بعد از آن بیرون میرود پس چیست معنی اینکه بیرون مکن مرا از کوتاهی
پس امام گفت هر عملی که قصد کنی بآن الله عز وجل را پس باش در آن صاحب تقصیر در دل خود باین معنی که خود پسندی مکن چه بدرستی
که مردم همگی در عبادات خود در میان ایشان و میان الله تعالی صاحبان تقصیرند مگر کسی که نگاهداشت ورا الله عز وجل از تقصیر
بسبب اعتراف بتقصیر مثل انبیا و اوصیا و مخفی نماند که میتواند بود که این سفارش برای اتمام حجت باشد چه فضل بن یونس
بعد از وفات امام علیه السلم واقفی شد و وصی را قبول نکرد باب سی و ششم اصل باب الطاعة والتقوی شرح این باب
بیان فضیلت فرمان برداری الله تعالی و پرهیزکاری از عذاب آخرت است و درین باب بیست حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی
جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ لَا تَذْهَبْ بِکُمُ الْمَذَاهِبُ فَوَاللهِ مَا شِیعَتُنَا اِلَّا مَنْ اَطَاعَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت باید که از مذهب حق بیرون نبرد شما را مذهبهای باطل که خیالهای خامست چه قسم بالله تعالی که نیست شیعه
ما مگر کسی که فرمان برداری کرد الله عز وجل را دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السلم قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ یَا اَیُّهَا النَّاسُ وَاللهِ مَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَیُبَاعِدُکُمْ مِنَ النَّارِ اِلَّا
وَقَدْ اَمَرْتُکُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ النَّارِ وَیُبَاعِدُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ اِلَّا وَقَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ اَلَا وَاِنَّ الرُّوحَ

الْاَمِینَ نَفَثَ فِی رُوعِی اَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّی تَسْتَکْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللهَ وَاَجْمِلُوا فِی الطَّلَبِ وَلَا یَحْمِلْ
اَحَدَکُمُ اسْتِبْطَاءُ شَیْءٍ مِنَ الرِّزْقِ اَنْ یَطْلُبَهُ بِغَیْرِ حِلِّهِ فَاِنَّهُ لَا یُدْرَکُ مَا عِنْدَ اللهِ اِلَّا بِطَاعَتِهِ
شرح روع بفتح را واوست النفث بنون و فا و ثاء سه نقطه دمیدن و مراد اینجا وحیست الروع بضم راء منقوطه و سکون
واو و عین بی نقطه دل الاجمال بجیم مصدر باب افعال آهستگی باعتدال در طلب چیزی بی افراط و تفریط یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلم گفت خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در حج که آخر حجهای او بود باز روش که گفت ای مردم قسم بالله تعالی
که نیست هیچ چیز که نزدیک میکند شما را ببهشت و دور میکند شما را از آتش جهنم مگر جائی که امر کردم شما را بآن و نیست
هیچ چیز که نزدیک میکند شما را بآتش و دور میکند شما را از بهشت مگر جائی که نهی کردم شما را از آن آگاه باشید و بدرستی
که جبرئیل بوحی دمید در دل من که شان اینست که اصلا نمیرد جانداری مگر آنکه تمام دریابد رزق خود را پس پرهیز کنید
از عذاب الهی و توسط میان افراط و تفریط کنید در طلب رزق و باید که واندارد یکی از شما را دیر شمردن آمدن چیزی از رزق
بر طلب آن بوسیله حرام چه شان اینست که دریافته نمیشود آنچه نزد الله تعالی است از نفع آخرت و دنیا مگر بفرمان برداری
او اگر گویی چه فرقست میان رزق و غیر آن و حال آنکه همه قضا و قدر الهی متعلق بآنست تا تمام نشود هر کس نمی آید گوییم فرق آنست
که الله تعالی رزق را ضامن شده باین معنی که اسباب تحصیل آن را اغلب آسان کرده مادام که معصیتی از بندگان که موجب
حبس یا حیطه است نباشد و ایضا بسیار سعی کم رزق و کم سعی بسیار رزق و عاقل بیمال و احمق مالدار بسیار آفریده و نظر اینست
با سببهای اجل که بیان شد در حدیث ششم باب سی ام و لهذا عجایب در باب رزق و باب سببهای اجل مشاهده میشود و اینها
دلیل وجوب ترک حرص در طلب مال و در گریز از مرگست بخلاف حرص در طلب طاعت و در گریز از معصیت و مانند آنها سیم
اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ قَالَ لِی یَا جَابِرُ اَیَکْتَفِی مَنْ یَنْتَحِلُ التَّشَیُّعَ اَنْ یَقُولَ بِحُبِّنَا اَهْلَ
الْبَیْتِ فَوَاللهِ مَا شِیعَتُنَا اِلَّا مَنِ اتَّقَی اللهَ وَاَطَاعَهُ وَمَا کَانُوا یُعْرَفُونَ یَا جَابِرُ اِلَّا بِالتَّوَاضُعِ وَ
التَّخَشُّعِ وَالْاَمَانَةِ وَکَثْرَةِ ذِکْرِ اللهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَیْنِ وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِیرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ
وَاَهْلِ الْمَسْکَنَةِ وَالْغَارِمِینَ وَالْاَیْتَامِ وَصِدْقِ الْحَدِیثِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَکَفِّ الْاَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ
اِلَّا مِنْ خَیْرٍ وَکَانُوا اُمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِی الْاَشْیَاءِ شرح روایتست از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که گفت مرا ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که بر خود می بندد شیعه بودن را باینکه بگوید بدوستی ما اهل بیت رسول علیه السلم باین معنی
که این کافی نیست برای نجات کسی بیان این آنکه قسم بالله تعالی که نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیز کرد از عذاب الله تعالی بترک معاصی و فر
مان برداری کرد او را بفعل فرائض و شیعه ما شناخته نمیشدند بصفتی مگر بتقوی و اطاعت یا بصفت شیعه بودن در زمان
سابق ای جابر مگر بفروتنی و بفرو خوابانیدن چشم و آواز و بترک خیانت و بسیاری یاد الله تعالی و بسیاری نماز و روزه و بسیاری
نیکویی با مادر و پدر و بوارسیدن نزدیکان یا پناه آوردگان از جمله فقیران و مسکینان و قرض داران و یتیمان و براستی سخن

و بخوانند مثل قرآن و بیا زداشتن زبانها از گفتگو در حق مردم مگر از روی خوبی و میبودند شیعه ما امینان در میان خویشان
یا همسایگان خود شان شرح قال جابر فقلت یا ابن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة فقال
یا جابر لا یذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیا و اتولاه ثم لا یکون مع ذلک
فعالا فلو قال انی احب رسول الله فرسول الله صلی الله علیه و آله خیر من علی ثم لا یتبع سیرته
و لا یعمل بسنته ما نفعه حبه ایاه شیئا فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله لیس بین الله و بین احد
قرابة احب العباد الی الله عز و جل اتقاهم و اعملهم بطاعته شرح حسب بتقدیر استفهام انکاری است و رسول
الله معطوف بر احب و داخل مقول قولست یعنی گفت جابر پس گفتم ای پسر رسول الله نمی شناسیم امروز هیچیک از شیعه را
باین صفت که گفتی مرادش استعداد است پس گفت ای جابر باید که از راه بدر نبرد ترا خیالهای خام که مردم آنها را راههای خود ساخته
اند آیا همین بس است مرد را که گوید دوست میدارم علی را و امام خود میدانم او را بعد از آن نباشد با آن دعوی دوستی و تقلد
امامت او فعالیت کار کننده و بمقتضای آن مراد اینست که درین بیان این اگر مخالف شما گوید که بدرستی که من دوست میدارم
رسول الله را برای نجات آخرت خود چه رسول الله بهتر است از علی بعد از آن تابع نشود راه او را و عمل نکند بروش او نفع نمی رساند
او را دوستی او رسول الله را اصلا مراد اینست که شما وقت در ماندگی میگوئید یا علی و مخالفان میگویند یا رسول الله پس اگر استمداد
بعلی با وجود مخالفت او نفع کند استمداد برسول الله بطریق اولی نافع خواهد بود و حال آنکه مخالفان را اصلا نفع نمی رساند چه دوستی
رسول پیروی او در احکام او و دین او است پس پرهیز از عذاب الله تعالی کنید و عمل کنید برای ثوابی که نزد الله تعالی است نیست میان
الله تعالی و میان هیچیک خویشی تا طرف یکی از شما را گیرد و طرف دیگران را و اگرا ر دوست ترین بندگان بسوی الله عز و جل کسی است
که پرهیزکار تر ایشانست از منهی عنه و عمل کننده تر ایشانست بمامور باشارت بآیت سوره حجرات ان اکرمکم عند الله اتقاکم
اصل یا جابر والله ما یتقرب الی الله تبارک و تعالی الا بالطاعة و ما معنا براءة من النار و لا علی الله لاحد
من حجة من کان لله مطیعا فهو لنا ولی و من کان لله عاصیا فهو لنا عدو و ما تنال و لایتنا
الا بالعمل و الورع شرح ای جابر قسم بالله تعالی که نزدیکی حاصل نمیشود بسوی الله تبارک و تعالی مگر بفرمان برداری و نیست با ما برائتی
از آتش دوزخ تا بی اطاعت بهشت دهیم یا بخواهش خود هر که خواهیم دهیم و نیست بر الله تعالی برای کسی غلبه بسبب حجتی مثل آنکه
اهل عذاب امم سابقه گویند ما را چون از جمله اولاد رسول آخر الزمان یا از جمله امت او نکردی عذاب کردی و جمعی را با وجود کثرت
ایشان با ما در گناهان چون از اولاد و امت او کردی بخشیدی و این ظلم است چه از اولاد یا امت بودن باختیار ما نبود بیان
این آنکه هر که شد الله تعالی را فرمان بردار پس او ما را دوست است و هر که شد الله تعالی را نافرمان بردار پس او ما را دشمن است و دریافته
نمیشود دوستی ما مگر بعمل بطاعات و پرهیز از معاصی حاصل اینست که هر که دوستی او واقعیست توفیق توبه و اطاعت می یابد
و هر که دوستی او ساختگیست توفیق نمی یابد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سیوم باب هشتاد و پنجم و حدیث چهل

نهم و هشتاد و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحجة شیعه امامیه بیرون می آیند از ظلمات بسوی نور و فکر رقبه خود کرده اند چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة یقوم عنق من الناس فیاتون باب الجنة فیضربونه فیقال لهم
من انتم فیقولون نحن اهل الصبر فیقال لهم علی ما صبرتم فیقولون کنا نصبر علی طاعة الله و نصبر
عن معاصی الله فیقول الله عز و جل صدقوا ادخلوهم الجنة و هو قول الله عز و جل انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب شرح العنق بضم عین بی نقطه و سکون و ضم و فتح نون جماعتی از مردم و بزرگان و مراد اینجا مناسب است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود روز قیامت برخیزند جماعتی از مردم از قبرهای خود پس می آیند بدر بهشت
بی انتظار حساب پس میکوبند در را پس گفته میشود ایشان را کیانید شما پس میگویند ما اهل صبریم پس گفته میشود ایشان را بر چه چیز صبر
کردید پس میگویند صبر میکردیم بر فرمان برداری الله تعالی در واجبات و خود را نگاه میداشتیم از معصیتهای الله تعالی پس وحی میکند
الله عز و جل بوکلان بهشت از ملائکه که راست گفتند داخل کنید ایشان را در بهشت و آن مضمون قول عز و جل است در سوره زمر که
نیست که تمام داده میشوند صابران مزد خود بی حساب پنجم اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول لا یقل عمل مع تقوی و کیف
یقل ما یتقبل شرح میگفت امیر المؤمنین علیه السلام کم نیست عملی با پرهیز از عذاب الله بفعل فرائض و ترک معاصی چون کم میشود عملی که مقبول
درگاه الهی میشود و بهشت ثواب آن میشود اشارتست بقول الله تعالی در سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین ششم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال یا معشر الشیعة شیعة آل محمد کونوا النمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم
التالی فقال له رجل من الانصار یقال له سعد جعلت فداک ما الغالی قال قوم یقولون فینا ما لا
نقوله فی انفسنا فلیس اولئک منا و لسنا منهم قال فما التالی قال المرتاد یرید الخیر یبلغه الخیر یوجر
علیه شرح النمرقة بضم نون و سکون میم و ضم را بی نقطه و بکسر نون و را و بفتح نون و را و پارچه رنگین که برای زینت بر بالای زین
شتری که منظور اهل قافلاتست میپوشانند تا مردم با آن راه روند و اینجا استعاره شده برای مقتدای مطلق و میتواند
بود که استعاره برای امام باشد و مراد اهل فرقه باشند الوسطی مونث اوسط میانه در آنست باینمعنی که نه با تعجیل باشند و نه با کاهلی
یا مراد میانه در قافلاتست چه هر گاه قافله بسیار بسیار باشد سه شتر را نمرقه میپوشانند یکی پیش و یکی میانه و یکی دنبال تا اهل قافله
دسته نشوند جمله یرید الخیر صفت مرتادست چه الف لام آن برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است جمله یبلغه الخیر استیناف بیانی است
جمله یوجر علیه استیناف بیانی استیناف اولست و اشارتست باینکه این قسم کسی اهتدا می یابد و اکتفا بعمل صالح میکند چنانچه بیان شد
در حدیث سوم باب سی و سیوم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت ای گروه شیعه آل محمد باشید طایفه که مقتدای میانه اند
بیان این آنکه بر میگردد بسوی شما تجاوز کننده از حد و میرسد بشما پس مانده پس گفت او را مردی از اهل مدینه که گفته میشد او را سعید
قربانت شوم چیست معنی تجاوز کننده گفت جمعی که میگویند در حق ما چیزی را که ما نمیگوئیم آن را در حق خود مثل علم الغیب که مخصوص الله تعالی
است پس نیستند آن طایفه از ما و نیستیم از ایشان آنگاه گفت پس چیست معنی پس مانده گفت جوینده که میجوید عمل صالح را که استنباط

و مراد میانه

علم بامام حق از محکمات قرآن باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم باب سیصد و سیوم بیان حال او اگر میرسد باو عمل صالح

چه جوینده یابنده است بیان این بیان اگر مزد داده میشود در ان عمل صالح اشارت است بآیه کریمه دالیکه جوینده حق باشد آسان تر

است از بر گردانیدن غالی اصل ثم اقبل علینا فقال والله ما معنا من الله براءة ولا بیننا وبین الله قرابة ولا لنا

علی الله حجة ولا نتقرب الی الله الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا ومن کان منکم

عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا شرح بعد از آنکه فارغ شد از جواب سؤال آن مرد رو

برما پس گفت قسم بالله تعالی که نیست با ما از جانب الله تعالی برائی که هرچه خواهیم کنیم و بهشت رویم و نیست میان ما و میان الله تعالی خویشی

بامعنی که ما خویش او نیستیم تا طرف ما را گیرد یا بامعنی که خویشی با رسول وسیله تقرب ما نیست بلکه تابع تقرب است چنانچه

تحقیق نظر آن شد در باب اول و نیست برای ما بر الله تعالی حجتی بسبب خویشی رسول و نزدیکی بسوی رحمت الله تعالی نمیجوییم

مگر بفرمان برداری پس هر که باشد از جمله شما فرمان بردار برای الله تعالی بعدم اصرار بر ترک فریضه یا فعل کبیره و فایده میرساند او را دوستی

ما و صغایر و مانند آنها و هر که باشد از جمله شما نافرمان بردار برای الله تعالی باصرار بر کبیره یا ترک فریضه فایده نمیرساند او را دوستی ما حتی

در صغایر ای بزه شما بازی مخورید از شیطان ای بزه شما بازی مخورید برای شیطان هفتم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلم

فذکرنا الاعمال فقلت انا ما اضعف عملی فقال مه استغفر الله ثم قال لی ان قلیل العمل مع التقوی

خیر من کثیر بلا تقوی قلت کیف یکون کثیر بلا تقوی قال نعم مثل الرجل یطعم طعامه ویرفق

جیرانه ویوطئ رحله فاذا ارتفع له الباب من الحرام دخل فیه فهذا العمل بلا تقوی ویکون الآخر لیس

عنده فاذا ارتفع له الباب من الحرام لم یدخل فیه شرح ما اضعف بصیغه ماضی معلوم باب افعال صیغه تعجب است

میتواند بود که بصیغه مضارع معلوم متکلم باشد و ما نافیه باشد بامعنی که ضعیف نمیشمرم عمل خود را برای آنکه بسیار عمل صالح میکنم

یرفق برای منقطه و فا بصیغه معلوم مضارع باب افعال یا باب نصرات الارفاق والرفق براحت انداختن کسی را الرحل بفتح

راء منقطه و سکون حاء منقطه منزل اصل بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس مذکور کردیم اعمال صالحه شیعه را که بعضی بسیار

میکنند و بعضی کم میکنند پس گفتم من بغایت سست عملم که اکتفا بواجبات میکنم پس امام گفت این را مگو استغفار

الله تعالی کن از این سخن باعتبار اینکه از قبیل فتوی بغیر معلومست نه از قبیل شکست نفس و اعتراف بتقصیر که مذکور شد در باب

سابق بعد از ان گفت مرا ببرستی که کم از جمله عمل که با ترس الهی باشد بهتر است از بسیاری که بی ترس الهی باشد گفتم چون میباشد

بسیار بی ترس گفت آری میباشد مثل مردی که میخوراند طعام بمسکین و یتیم و اسیر و براحت میدارد همسایگان را و منزل خود

میطلبد مهمانان را پس چون نمود از شود برای او دری از حرام در شود او معامله و مانند آن داخل میشود در ان پس این عمل

بسیار بی ترس الهیست و میباشد دیگری که نیست نزد او این عمل بسیار پس چون نمود از شود برای او دری از حرام داخل نمیشود

در ان هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ما نقل الله عز وجل عبدا من ذل المعاصی الی عز التقوی الا اغناه

من غیر مال واعزه من غیر عشیرة وآنسه من غیر بشر شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت نقل نکرد الله

عز وجل بتوفیق خود بنده را از خواری گناهان بسوی عزت پرهیزکاری مگر آنکه بی نیاز کرد او را بی مال و عزیز کرد او را بی خویشان

و از وحشت بدر آورد او را بی انسانی که انیس او باشد مراد اینست که متقی راضی بقضا احتیاج ندارد باینها لیکن البته

بی اینها میباشد باب سی و هفتم اصل باب الورع شرح این باب بیان فضیلت پرهیزکاری از معاصی است و در این باب بیست و

هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له انی لا القاک الا فی السنین فاخبرنی بشیء

آخذ به فقال اوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح روایت است

از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را ببرستی که من بر نمیخورم ترا مگر در هر چند سال یکبار پس خبر ده مرا بچیزی که عمل کنم بآن پس امام

گفت سفارش میکنم ترا بترس الله تعالی و پرهیزکاری و جد در فعل طاعات و بدان که فایده نمیکند جد در طاعاتی که پرهیزکاری نیست

در ان دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اتقوا الله وصونوا دینکم بالورع شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم

که میگفت بترسید از عذاب الله تعالی و نگاه دارید ایمان خود را به پرهیز از معاصی سیوم اصل وعظنا ابو عبد الله علیه السلم فامر

وزهد ثم قال علیکم بالورع فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع شرح نصیحت کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلم

بانواع سخن که امر کرد بطاعات و نهی کرد از رغبت بدنیا بعد از ان گفت بر شما باد کمال پرهیزکاری از معاصی چه ببرستی که در نمییابد

ثواب آخرت مگر به پرهیزکاری چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح این گذشت در حدیث

اول پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلم ان اشد العبادة الورع شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم ببرستی که مشکلتر عبادت پرهیزکاری

از معاصیست ششم اصل قال ابو الصباح الکنانی لابی عبد الله علیه السلم ما نلقی من الناس فیک فقال ابو عبد

الله علیه السلم وما الذی تلقی من الناس فی فقال لا یزال یکون بیننا وبین الرجل الکلام فیقول جعفری

خبیث فقال یعیرکم الناس بی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما اقل والله من یتبع جعفرا منکم

انما اصحابی من اشتد ورعه وعمل لخالقه ورجا ثوابه هؤلاء اصحابی شرح گفت ابو الصباح کنانی امام

جعفر صادق علیه السلم را که چه آزار ما میکشیم از مردم مخالف بوسیله تو پس گفت امام علیه السلم و چیست آن آزاری که میکشی از مردم

بوسیله من پس گفت همیشه میباشد میان ما و میان مردی از مخالفان گفتگو بر سر مذهب و مانند آن پس بعنوان طعن میگوید

جعفری ناپاک پس امام علیه السلم گفت سرزنش میکنند شما را مردم مخالف بوسیله من پس گفت او را ابو الصباح آری راوی

گفت پس امام علیه السلم برای بیان اینکه شما این آزار را بوسیله خود میکشید زیرا که باعث طعن اینست که اکثر شما و اصحابی صادر

میشود و آن را مخالفان علامت شیعه بودن میکنند چه گست کسی که پیروی جعفر میکنند از جمله شما بیان اینکه جز این نیست که

یاران من جمعیند که بکمال رسید پرهیزکاری ایشان از معاصی و عمل کردند برای آفریدگار خود و امید وار شدند ثواب او را

این جماعت یاران منند هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال الله عز وجل ابن آدم اجتنب ما حرمت علیک

یکن من أورع الناس شرح افعل التفضیل در اورع باعتبار آنست که مراد مجانبت اعم از کبایر و صغایر است یا باعتبار آنست
که در لغت کسی را که اجتناب از بعض کبایر یا اکثر کبایر کند صاحب ورع مینامند اگرچه ناجی نباشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی ای فرزند آدم اجتناب کن آنچه را که حرام کردم بر تو تا باشی از جمله پرهیزکارترین مردم یعنی
که کثرت عمل بر دخلی ندارد هشتم اصل سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الورع من الناس فقال الذی یتورع عن محارم الله عز وجل
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که ثابت قدم در پرهیزکاریست از جمله مردم پس گفت کسی که مبالغه میکند در پرهیزکاری
از حرامهای الله عز وجل یعنی که کثرت عمل بر دخلی ندارد نهم اصل سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بتقوی الله والورع
والاجتهاد وصدق الحدیث وأداء الأمانة وحسن الخلق وحسن الجوار وکونوا دعاة إلی أنفسکم بغیر ألسنتکم
وکونوا زینا ولا تکونوا شینا وعلیکم بطول الرکوع والسجود فإن أحدکم إذا أطال الرکوع والسجود هتف
إبلیس من خلفه وقال یا ویله أطاع وعصیت وسجد وأبیت شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر شما باد
ترس عذاب الله تعالی و کمال پرهیزکاری و جد در عبادات و راستی گفتار و ترک خیانت و خوشخوئی و خوش همسایگی و باشید خوانندگان
مردم بسوی دین خود بی زبانهای خود یعنی که برهان دین شما افعال شما ظاهرست لیکن معاصی شما مانع رغبت مردم در دین شماست پس
ترک معاصی و فعل فرائض کنید تا مانع برطرف شود و باشید زینت برای امام خود بفعل فرائض و ترک معاصی و مباشید ننگ ائمه
خود بفعل معاصی و ترک فرائض و بر شما باد درازی رکوع و سجود در نماز زیرا که هر گاه یکی از شما چون دراز کند رکوع و سجود را فریاد میزند
ابلیس در عقب او و میگوید ای وای الیس اطاعت کرد این مرد و من عصیان کردم و سجده کرد و امتناع از سجده کردم اشارت
باینست که طول سجود علامت قبول سجودست و ضم رکوع برای ترغیب در موافقت رکوع با سجودست و خلاف اشارت باینست
که ابلیس بکسی که صاحب طول رکوع و سجود باشد نمیرسد تا اضلال او کند یا ویله چهار احتمال دارد اول اینکه کلام ابلیس باشد و ویل منادی
باشد یعنی حلول نزول و ضمیر غایب راجع براکع یا ساجد باشد و مراد شر آرزوی جهنمی شدن او باشد دوم اینکه کلام ابلیس باشد و منادی
محذوف باشد و ویل بمعنی فضیحت باشد و منصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر یا قوم احضروا ویله و ضمیر غایب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان
نقل بالمعنی برای امتناع از نسبت ویل بخود و این خلاف ظاهرست سیوم اینکه کلام امام باشد و ویل منادی باشد بمعنی هلاک و ضمیر غایب راجع بابلیس
باشد و جمله معترضه باشد چهارم اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد و ضمیر راجع بابلیس باشد ظاهر اطاع تا آخر اینست که سجده
ملائکه برای آدم بمعنی سجده برای الله تعالی است بشکرانه وجود آدم یا رو بآدم چنانچه آدمی در نماز رو بکعبه سجده میکند دهم اصل کنت عند
أبی عبد الله علیه السلام فدخل عیسی بن عبد الله القمی فرحب به وقرب مجلسه ثم قال یا عیسی بن عبد الله لیس منا ولا کرامة
من کان فی مصر فیه مائة ألف أو یزیدون وکان فی ذلک المصر أحد أورع منه شرح ولا کرامة جمله معترضه است
یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد عیسی بن عبد الله قمی پس مرحبا گفت باو و نزدیک خود نشانید او را بعد
از آن گفت ای عیسی ابن عبد الله نیست از مخصوصان ما و عزتی نیست او را کسی که باشد در شهری که در آن صد هزار کس از مخالفان

عیسی ابن

یا بیشتر

یا بیشتر باشند و باشد در آن شهر یکی از مخالفان پرهیزکارتر از او اشارت باینست که این قسم کسی باعث زبان درازی مخالفان میشود
و ائمه خود را بی عزت در نظر مخالفان میکند پس از خواص ما نیست یازدهم اصل قلت لأبی عبد الله علیه السلام أوصنی قال
أوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم أنه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح مضمون این موافق حدیث
اولست دوازدهم اصل عن أبی جعفر علیه السلام قال أعینونا بالورع فإنه من لقی الله عز وجل منکم بالورع کان له عند
الله فرجا إن الله عز وجل یقول من یطع الله والرسول فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن أولئک رفیقا فمنا النبی ومنا الصدیق والشهداء والصالحون شرح در
سوره نقل بالمعنی است چه در سوره نساء والرسول است میتواند بود که تغیر برای این باشد که اشارت بآیت سوره نور نیز شود چه
در سوره نور چنین است ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فأولئک هم الفائزون یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام که گفت مدد کنید ما را در وقوع طعن مخالفان از ما به پرهیزکاری چه بدرستی که شان اینست که هر که ملاقات کرد الله عز وجل را در حیا
یا دم مرگ یا وقت عبادت در دنیا از جمله شما با پرهیزکاری از معاصی شد برای او نزد الله تعالی گشادی از جانب الله بیان این آنکه بدرستی
که الله عز وجل میگوید در سوره نساء هر که اطاعت کند خدا و رسول او را به پرهیز از گناهان پس ایشانند که در آخرت با جمعیتی که نعمت
تفضیل بر ایشان بحسب شأن ایشان کرده الله تعالی بر ایشان از جمله انبیا و از جمله اوصیای انبیا و از جمله شهداء در معرکه جهاد و از جمله صالحان
و خوب اند ایشان باعتبار اینکه رفیقند بیان آنکه از جمله ما بنی عبد المطلب بعضی پیغمبرست یعنی که افضل انبیاست مراد محمد علیه السلام است و از جمله ما
صدیقی که افضل صدیقانست مراد امیر المؤمنین علیه السلام و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام است و از جمله ماست چند شهید که افضل
شهیدانند مراد حمزه و جعفر و عبیده و امثال ایشانست و از جمله ماست چند صالح که افضل صالحانند مراد شیعه امامیه از اولاد رسول
علیه السلام است و بعض اینها ظاهر شد در حدیث سی و پنجم مولد النبی صلی الله علیه وآله و وفاته در کتاب الحجة سیزدهم اصل عن أبی عبد الله
علیه السلام قال إنا لا نعد الرجل مؤمنا حتی یکون لجمیع أمرنا متبعا مریدا ألا وإن من اتباع أمرنا وإرادته
الورع فتزینوا به یرحمکم الله وکبدوا أعداءنا به ینعشکم الله شرح یرحمکم مرفوعست و جمله دعائیه باشد یا مجزوم
و جواب امرست کبدوا بابا یکنقطه و دال بی نقطه بصیغه امر حاضر از باب تفعیل است التکبید کسی را بشقت انداختن ینعشکم بنون
و عین بی نقطه و شین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب از باب منع یا از باب افعال یا از باب تفعیل مرفوع یا مجزومست النعش
والانعاش والتنعیش بلند مرتبه و خوشحال کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که ما حساب
نمیکنیم مرد را مؤمن تا آنکه باشد جمیع فرمان ما را فرمان بردار و خواهان آگاه باشید و بدرستی که از جمله فرمان برداری فرمان ما و
خواهش آن پرهیزکاریست پس آراسته شوید بآن رحمت کناد شما را الله تعالی و منکوب کنید دشمنان ما را بآن بلند مرتبه کناد شما را
الله تعالی چهاردهم اصل قال أبو عبد الله علیه السلام کونوا دعاة للناس بغیر ألسنتکم لیروا منکم الورع والاجتهاد
والصلاة والخیر فإن ذلک داعیة شرح این مضمون می آید در حدیث دهم باب حیا و نیکم و در اینجا بجای الصلوة الصدق است

وآن تهمت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشنید خوانندگان مردم را بدین خوبی زبانهای شما بیان این اگر باید که ببینند از شما
پرهیزکاری از معاصی او جهد در طاعات او نماز و روزه را چه بدرستی که آنچه مذکور شد خوانند مخالفانند بدین حق کار زبو
در زبان اشارت بایست که بر زبان دین حق بغایت واضحست از محکمات قرآن لیکن قبایح شما مانع مخالفانست از قبول
در دین حق و اگر کار فرمودن زبان بی ورع و اجتهاد باشد مخالفان الحاد تر میکنند در مذهب باطل یازدهم اصل عن ابي الحسن
الاول عليه السلام قال كثيرا ما كنت اسمع ابي يقول ليس من شيعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه في
خدورهن وليس من اوليائنا من هو في قرية فيها عشرة آلاف رجل فيهم خلق لله اورع منه شرح
روایت از امام موسی کاظم علیه السلام گفت بغایت بسیار می شنیدم از پدرم که میگفت نیست از شیعه ما کسی که در میان مخالفان
باشد و مشهور باشد و گفتگو نکنند زنان پرده نشین پرهیزکاری او در پرده های خود و نیست از دوستان ما کسی که در جمعی باشد
که در آن ده هزار مرد از مخالفان باشد که در ایشان مخلوقی باشد از جانب الله که پرهیزکارتر از او باشد باب سی و هشتم اصل باب
العفة شرح این باب بیان فضیلت خودداری از نالایق است و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال
ما عبد الله بشيء افضل من عفة بطن وفرج شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی
که بهتر باشد از نگاهداری شکم و فرج از حرام و نالایق اگر گویی این منافی بعض احادیث است مثل آنچه گذشت در حدیث اول باب
بیست و چهارم کتاب التوحید که ما عبد الله بشيء مثل البداء گوییم میتواند بود که آنچه گذشت در عبادات قلبیه یا مطلقا باشد و این
در عبادات متعلقه بجوارح بدنیه باشد و ایضا میتواند بود که افضلیت مختلف شود باختلاف انواع و افراد مخاطبان و منظور
در امثال این رعایت مطابقه مقتضای مقام باشد مثل اینکه اگر بمخاطبان اقرار به بدا آسانتر باشد و مخالفت نکرده باشند تاکید
در عفت شود و اگر عفت آسانتر باشد و مخالفت نکرده باشند تاکید در اقرار به بدا شود که راجع میشود باقرار بامام حق الظاهر
و ترک پیروی ظن در عبادات چنانچه می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الی البصیر مع المراة که قال ابو عبد الله عليه السلام لعباد بن
كثير البصري الصوفي ويحك يا عباد غرك ان عف بطنك وفرجك ان الله عز وجل يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا
قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم تا آخر حدیث که مضمون آن موافق حدیث سوم باب بیست و سیوم است دوم اصل قال ابو جعفر
عليه السلام ان افضل العبادة عفة البطن والفرج شرح مضمون این موافق اولست سوم اصل كان امير المؤمنين صلوات
الله عليه يقول افضل العبادة العفاف شرح این نیز موافق اولست چهارم اصل قال رجل لابي جعفر عليه السلام اني
ضعيف العمل قليل الصيام ولكني ارجو ان لا آكل الا حلالا قال فقال له اي الاجتهاد افضل من عفة
بطن وفرج شرح گفت مردی امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که من سست عملم روزه ام ولیکن من امید میدارم که نخورده باشم
مگر حلال را یعنی کوشش بسیار برای آن میکنم و اجتناب از محل شبهه میکنم راوی گفت پس امام گفت او را کدام جد و جهد در عبادت
بهتر است از نگاهداشتن شکم و فرج از حرام و نالایق پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر ما تلج به امتي النار

الاجوفان

الاجوفان البطن والفرج شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بیشتر وسیله که داخل میشوند بآن وسیله امت من در آتش جهنم دو میان
خالیست یکی شکم و دیگری فرج ششم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث اخافهن على امتي من بعدي الضلالة بعد
المعرفة ومضلات الفتن وشهوة البطن والفرج شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سه چیز است که میترسم از آنها بر
امت من بعد از من اول گمراه شدن بعد از شناختن ربوبیت رب العالمین اشارتست بآیت سوره آل عمران ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هديتنا و بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل دوم گمراه کنندهای امتحانها مثل طول ایام دولت
و کار خلفای ضلالت سیوم میل شکم و فرج بجانب لذاتی که شبهه ناک و حرامست هفتم اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول
ما من عبادة افضل من عفة بطن وفرج شرح مضمون این موافق اولست هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ما من عبادة
افضل عند الله عز وجل من عفة بطن وفرج شرح مضمون این نیز موافق اولست باب سی و نهم اصل باب اجتناب المحارم شرح
این باب بیان فضیلت دوری از حرامهاست و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل
ولمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم ان الله عز وجل يراه ويسمع ما يقوله ويفعله من خير او شر
فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذي خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى شرح این مضمون
گذشت در حدیث دهم باب سی و سیوم و در آنجا بجای و یفعله چنین بود و یعلم ما یعمله و چنین بهتر است دوم اصل عن ابي
جعفر عليه السلام قال كل عين باكية يوم القيمة غير ثلث عين سهرت في سبيل الله وعين فاضت من خشية
الله وعين غضت عن محارم الله شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر چشمی گریانست در روز قیامت مگر سه چشم
اول چشمی که بیداری شب کشیده باشد در عبادت الله تعالی دوم چشمی که اشک ریخته باشد از ترس عذاب الله تعالی سیوم چشمی که پوشیده
شده باشد از حرامهای الله تعالی سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال فيما ناجى الله عز وجل به موسى يا موسى ما تقرب
الي المتقربون بمثل الورع عن محارمي فاني ابيحهم جنات عدن لا اشرك معهم احدا شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در میان گفتگوهای الله عز وجل با موسی بی واسطه دیگری این بود که ای موسی نزدیک نمی شوند بسوی رحمت
من نمیشوند طالبان نزدیکی بچیزی که مثل پرهیزکاری از حرامهای من باشد چه بدرستی که من مباح میکنم برای اهل پرهیز از حرامهای
من بهشتهای اقامت و خلود را و شریک نمیکنم با ایشان کسی را یعنی که بهر یک از ایشان بهشتی که مخصوص او باشد میدهم
بنا بر اینکه فرق آگهی است که مخفی نماند که نظیر سوال و جوابی که در شرح حدیث اول باب سابق مذکور شد در اینجا نیز مناسب است
و مراد اینست که کثرت عمل بر دخل ندارد چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اشد ما فرض الله على خلقه ذكر
الله كثيرا ثم قال لا اعني سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وان كان منه ولكن ذكر الله
عند ما احل وحرم فان كان طاعة عمل بها وان كان معصية تركها شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله
مشکلتر آنچه واجب لازم کرده الله تعالی بر مخلوقان خود یاد الله تعالی است بسیار بعد از آن گفت مراد من تسبیحات اربع نیست اگر چه آن از جمله

است ولیکن اراده میکنیم یاد آمدیث را نزد بر خوردن چیزی که حلال کرده و حرام کرده باین روش که اگر باشد طاعت عمل کنند بآن برای شوق ثواب الهی اگر باشد معصیت ترک کنند آنرا برای ترس عذاب الهی مراد اینست که ذکر شکل اینست نه ذکر زبانی پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا قَالَ أَمَا وَاللّٰهِ إِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ الْقَبَاطِيِّ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا عَرَضَ لَهُمْ حَرَامٌ لَمْ يَدَعُوهُ شرح ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و لام فارقه میان نافیه و مخففه مذکوره است برای قیام قرینه بر اینکه این اینجا نافیه نیست القباطی بفتح قاف و با یک نقطه و الف و کسر طاء منقوطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و بفتح طاء و آخرش الف جمع قبطی بضم و کسر قاف و سکون باء و کسر طاء و تشدید یاء جامه بغایت سفید که منسوبست بقبط بکسر قاف و سکون با بمعنی اهل مصر یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره فرقان و آمدیم بسوی آنچه کردند فرمان از جمله عبادات پس کردیم آنرا غبار پراکنده کرده شده امام گفت آگاه باش قسم بالله که شان اینست که بود عبادات ایشان سفیدتر از پارچهای سفید مصری ولیکن چون پیش می آمد ایشان را حرامی ترک نمیکردند آنرا مراد اینست که این آیت مخصوص بت پرستان ظاهری نیست بلکه مضمون این آیت سوره مائده إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ کلی است ششم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ تَرَكَ مَعْصِيَةً لِلّٰهِ مَخَافَةَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْضَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که ترک کند مخالفت الله تعالی را برای ترس عذاب الله تبارک و تعالی راضی میسازد او را الله تعالی در روز قیامت باینمعنی که هیچ حاجتی در دل او نمیماند

باب چهلم اصل باب اداء الفرائض

شرح این باب بیان فضیلت بجا آوردن چیزی چند است که واجب لازم است خواه وجودی باشد مثل فعل نماز یومیه و خواه عدمی مثل ترک گناه کبیره و در این باب پنج حدیث است اول اصل قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام هر که عمل کند بهر چه واجب لازم کرده الله تعالی بر او مثل فعل نماز و ترک زنا و مانند آنها پس او از جمله بهترین مردمست خواه کثرت عبادت داشته باشد و خواه نه دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا قَالَ اصْبِرُوا عَلَى الْفَرَائِضِ شرح این می آید در حدیث آینده سوم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا قَالَ اصْبِرُوا عَلَى الْفَرَائِضِ وَصَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ وَرَابِطُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ شرح مراد بفرائض اینجا نماز و روزه و مانند آنهاست که مشترکست میان اهل حق و اهل باطل صابروا از باب مفاعلة است زیرا که اصل باب مفاعله میان دو کس است و هر فعلی که میان دو کس باشد در اکثر آن مبالغه میشود و رابطوا نیز برای مبالغه است و ثبوت بود که میان دو کس باشد چه دشمن نیز مثل آن میکند یعنی روایتست از حماد بن عیسی از ابو السفاتج از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در آخر سوره آل عمران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای جمعی که مؤمن شده اند صبر کنید و بغایت صبر کنید و بغایت محبوس کنید خود را و بترسید از عذاب الهی تا شاید که بمطلب برسید امام گفت

مراد اینست که صبر کنید در ادای فرایض خواه وجودی مثل نماز و خواه عدمی مثل روزه و بغایت صبر کنید بر مصیبتها بر رضا بقضای الهی و بغایت محبوس کنید خود را بر فرمان برداری ائمه هدی علیهم السلام چنانچه دشمنان محبوس میکنند خود را بر فرمان برداری ائمه ضلالت و در روایت حسن بن محبوب از ابو السفاتج این تتمه است و بترسید از عذاب الله تعالی که صاحب کل اختیار شماست در آنچه بغایت واجب لازم کرده بر شما چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللّٰهِ تَكُنْ أَتْقَى النَّاسِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کن بچیزی چند که واجب لازم کرده الله تعالی خواه وجودی مثل نماز و خواه عدمی مثل روزه تا شوی پرهیزکارتر مردم باینمعنی که از پرهیزکارتر شوی چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب سی و هفتم پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِأَحَبَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک و تعالی در حدیث قدسی طلب محبوب بودن نکرد بسوی من بنده من بوسیله که محبوبتر از چیزی باشد که واجب لازم کردم بر او خواه فعل باشد و خواه ترک مراد اینست که ثواب یک فعل مفروض یا یک ترک حرام بیشتر از ثواب جمیع فعل مستحبات و ترک مکروهات است

باب چهل و یکم اصل باب استواء العمل والمداومة عليه

شرح این باب بیان فضیلت برابری عبادتست یعنی ترک جمع میان افراط و تفریط باعتبار اختلاف زمان و فضیلت استمرار بر عبادتست و در این باب شش حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَذَلِكَ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَكُونَ شرح مراد بلیلة القدر شب بیست و سیوم ماه رمضانست چنانچه ظاهر میشود از جمع میان آنچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که آخر ابوابست که و انزل القرآن فی لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است یکون هر دو جا بصیغه مؤنث است و ضمیر مستتر راجع بلیلة القدر است ضمیر فیها راجع بسنه است فی عامه متعلق بیکون است یا متعلق بفیها است و مراد بعامه مجموعه مشار الیه ذلک مصدر فلیدم است و مراد زمان دوام است [illegible] الیه ماشاء الله بدل بعضی است از عامه و ذکر این برای آنست که اگر شروع در آن عمل در شب قدر است پس شب قدر در اول دوام اوست و اگر در شب بعد از آنست پس شب قدر در آخر دوام اوست و بر این قیاس است شروع در اوقات دیگر یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون باشد مردی بر عبادتی مثل نماز شب پس باید که مستمر ماند بر آن عبادت یکسال بعد از آن ترک میکند آنرا اگر خواهد بسوی غیر آن متوجه میشود خواه عبادتی دیگر و خواه کار دنیا و آن برای اینست که شب قدر میباشد در آن سال در مجموع من حیث المجموع زمان دوام او و در هر وقت که خواست ایجاد باشد که بیاید لیلة القدر در آن وقت مراد اینست که سال عمده است در نظر الله تعالی و بجای مجموع عمرست و لهذا در هر سالی شب قدری که بهتر از هزار ماهست میباشد خواه در اول آن و خواه در میان آن و خواه در آخر آن و دوازده ماه شدن سال برای شب قدر و استنباط احکام حوادث سالیانه از کتاب الهی بنزول ملائکه و روح بر امام زمان در آن شب است چنانچه گفته در سوره التوبه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله و توضیح این میشود در کتاب الصیام در حدیث اول باب دوم که باب فضل شهر رمضانست دوم اصل

که نزل القرآن فی لیلة القدر

عن ابي جعفر عليه السلم قال قال احب الاعمال الى الله عز وجل ما داوم عليه العبد وان قل شرح روايتست از امام محمد باقر
عليه السلم راوی كفت كه كفت محبوبتر اعمال صالحه بسوی الله عز وجل عمليست كه مستمر باشند بران بنده تا وقت مردن هر چند كه كم باشد مراد
اينست كه ثواب عملی كه مستمر تا آخر عمر باشد بيشترست از ثواب عمل بسيار كه مستمر نباشد تا آخر عمر سوم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال
ما من شئ احب الى الله عز وجل من عمل يداوم عليه وان قل شرح يداوم بصيغه مضارع مجهول باب مفاعلات مفرده
اين موافق سابقست چهارم اصل كان علي بن الحسين عليه السلم يقول اني لاحب ان ادوم على العمل وان قل شرح
ادوم بصيغه مضارع متكلم باب نصرست ودر بعض نسخ از باب مفاعلات مضمون اين موافق سابقست پنجم اصل كان علي بن
الحسين عليهما السلم يقول اني لاحب ان اقدم على ربي وعملي مستو شرح اقدم بصيغه مضارع معلوم متكلم باب علم ست
القدوم بضم قاف آمدن مسافر از سفر بمنزل اصلی خود وتعديه آن بعلی بتضمين معنی ورود است واين اشارتست بانكه بودن
آدمی در دنيا بعاريتست بانواع تعبست يعني امام زين العابدين عليه السلم ميكفت بدرستی كه من هر آينه دوست ميدارم كه وارد شوم
در دوم مرگ يا قيامت بصاحب كل اختيار خود وعبادت من از اول عمر تا آخر يكروش باشد يعني كه در آخر كمتر از اول نباشد اشارتست
بقول او تعالى در سوره بقره واتوا به متشابها و داده شدند رزق آنست مستوی بی تفاوت بحسب ايام يا بحسب اجزا و رزق در خوبی و در
دنيا بانكه عمل ايشان در دنيا مستوی بوده ششم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم اياك ان تفرض على نفسك فريضة فتفار
قها اثنی عشر هلالا شرح كفت امام جعفر صادق عليه السلم نگاه دار خود را از انكه مقرر كنی در خاطر خود بر خود عبادتی مقرر را كه
هميشه خواهم كرد پس جدا شوی از ان عبادت در اثنای دوازده ماه هلالی مراد صورت نذر بحسب لفظ و مانند آن نيست والا اقتضای
بدوازده ماه نميداشت بلكه مراد قرار خاطرست ومكروهست مخالفت نذری كه بلفظ در نيايد باب چهل ودوم اصل في العبادة شرح
اين باب بيان فضيلت بندگی الهيست ودرين باب هفت حديثست اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال في التورية مكتوب
يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املأ قلبك غنى ولا اكلك الى طلبك وعلي ان اسد فاقتك واملأ قلبك
خوفا مني وان لا تفرغ لعبادتي املأ قلبك شغلا بالدنيا ثم لا اسد فاقتك واكلك الى طلبك شرح
تفرغ بفا و را مشدده وغين با نقطه بصيغه امر حاضر باب تفعل است التفرغ بتمامی خود را فارغ كردن از شغلی لام در لعبادتی بمعنی في
يا برای تعليلست واو در وعلي حاليه وعلي بتشديد يا مفتوحه است ميتواند بود كه واو عاطفه و علی با الف باشد و بحسب معنی معطوف
بر املأ باشد چه آن اگرچه مجزوم و جواب امرست ليكن بمعنی علي ان املأ است لا اسد واكلك مجزوم ست يعني روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلم كفت در تورية نوشته است كه ای فرزند آدم بسبب فارغ كن دل خود را از شغل دنيا در وقت عبادت من تا پر كنم دل ترا از
بی نيازی از خلق و تا وا نگذارم كار ترا در رزق و مانند آن بسعی خودت و برمنست كه ببندم راه حاجت ترا بخلايق و پر كنم دل ترا از ترسی
كه از من بوده باشد واگر بسبب فارغ نكنی دل خود را در وقت عبادت من پر كنم دل ترا از مشغولی بدنيا بعد از ان نبندم راه حاجت ترا بخلايق
و وا گذارم ترا بسعی خودت كه تا وقت مردن در تعب و آزار رنجست باشی دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم قال الله تبارك

وتعالى

وتعالى يا عبادي الصديقين تنعموا بعبادتي في الدنيا فانكم تتنعمون بها في الآخرة شرح كفت امام جعفر صادق عليه السلم
كفت الله تبارك وتعالى ای بندگان من كه بغايت راستگويان در دعوی ايمانند استراحت كنيد ببندگی من در دنيا چه بسبب آن راحت
ميكنيد بآن در آخرت اشارتست بانكه برای مؤمن متقی دو بهشت است چنانچه بيان كرده شد در حديث دهم باب سی وسيوم سيوم اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله افضل الناس من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده
وتفرغ لها فهو لا يبالي على ما اصبح من الدنيا على عسر ام على يسر شرح باعث عشق عبادت كمال شدت خوف و كمال شدت
رجاست يعني كفت رسول الله صلى الله عليه وآله فاضلتر مردم كسيست كه بغايت دوست داشت عبادت را پس دست در كردن آن
شد و دوست داشت آنرا بدل خود و مباشر آن شد بتن خود و خود را از كارهای منافی آن فارغ كرد برای آن پس او باكی ندارد كه بر چه
حال گرديده از دنيا آيا بر تنگدستی يا بر فراخ حالی يعني كه از تنگی آزرده نيست و از دارايی خوشحال نيست پس ذكر حكم مذمت
مكر بقدر واجب و مستحب شرعی چهارم اصل قال عيسى بن عبد الله لابي عبد الله عليه السلم جعلت فداك ما العبادة قال
حسن النية بالطاعة من الوجوه التي يطاع الله منها اما انك يا عيسى لا تكون مؤمنا حتى تعرف الناسخ من
المنسوخ قال قلت جعلت فداك وما معرفة الناسخ من المنسوخ قال فقال أليس تكون مع الامام موطنا نفسك
على حسن النية في طاعته فيمضي ذلك الامام ويأتي امام آخر فتوطن نفسك على حسن النية في طاعته قال
قلت نعم قال هذا معرفة الناسخ من المنسوخ شرح الف لام الناسخ والمنسوخ برای عهد خارجيست واشارتست بانكه
مذكورست در سوره بقره ما ننسخ من آية واشارتست بانكه مراد بآيت امامست يعني كفت عيسى ابن عبد الله امام جعفر صادق عليه السلم
قربانت شوم چيست عبادت صحيح يعني كه شرط صحت كدامست كفت خوبی قصد بسبب فرمان برداری دل از راههايی كه فرمان برده
ميشود الله تعالى از ان راهها يعني كه خالص باشد از اقسام شرك مثل ريا ومثل اقتدا بائمه ضلالت ومثل خود رايی خواه در اصل عمل خير
والحد مثلا خواه در عمل يكی از دو خبر متعارض چنانچه بيان شده در خطبه مصنف كه بايهما اخذتم من باب التسليم وسعكم وخواه در زمان امام سابق
وخواه در زمان امام لاحق آگاه باش بدرستی كه تو ای عيسى نمی باشی مؤمن تا شناسی بر طرف كننده را ممتاز از بر طرف كرده شده
عيسى كفت كفتم قربانت شوم وچيست شناخت بر طرف كننده ممتاز از بر طرف كرده شده عيسى كفت پس امام كفت آيا نيست اينكه
میباشی با امام قرار داده خاطر خود را بر خوبی قصد در اطاعت آن امام پس ميرود آن امام ومی آيد بجای او امامی ديگر پس قرار ميدهی خاطر
خود را بر خوبی قصد در اطاعت او عيسى كفت كفتم آری امام كفت اين شناخت بر طرف كننده است ممتاز از بر طرف كرده شده
پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان العباد ثلثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله
تبارك وتعالى طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلك عبادة الاحرار وهي
افضل العبادة شرح العباد بضم عين بی نقطه و تشديد باء يك نقطه جمع عابد مشار اليه تلك مصدر عبدوا است العبيد بفتح عين
بی نقطه وكسر باء يك نقطه جمع عبد طلب منصوبست بر مفعول له الاجراء بضم همزه وفتح جيم و راء بی نقطه و مد جمع اجير يعني روايتست

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که عبادت کنندگان انحصار سه قسمند اول جمعی که عبادت کردند الله عزوجل را برای ترس پس عبادت خواه
ترس محض باشد و خواه ترس و خواه غالب بر امید باشد بیان این قسم اینکه این عبادت از قبیل فرمان برداری غلامانست مر کار
که آقایان فرمایند چه خیال میکنند که اگر کنند و اگر نکنند نفقه و کسوه هست اگرچه تفاوتی در قدر آنها باشد لیکن در صورت نکردن
شلاق هست و در صورت کردن نیست دوم جمعی که عبادت کردند الله تبارک و تعالی را برای طلب مزد آخرت خواه محض طلب مزد باشد
و خواه غالب بر ترس باشد بیان این قسم اینکه آن عبادت از قبیل عبادت مزدوران است سیوم جمعی که ماعدای دو قسم مذکورند ترس
و امید در ایشان برابر است پس عبادت ایشان برای محبت الله تعالی و محبت عبادت او خواهد بود خواه محبت غالب بر هر یک از ترس
و امید باشد و خواه مساوی و خواه مغلوب بیان حال این قسم اینکه این عبادت آزادمردانست و آن فاضلتر اقسام عبادتست
مخفی نماند که بنابرین تقریر حصر در اقسام ثلثه صحیح میشود و منافات برطرف میشود میان این حدیث و میان احادیثی که گذشت در باب الخوف
والرجاء آیاتی که مرحمت در عبادت اولیا و اوصیاء برای خوف مراد خوفیست که مساوی رجا باشد مثل انا نخاف من ربنا یوما عبوسا
قمطریرا و جمعی ازین تقریر غافل شده خیال کرده اند که دلالت میکند بر اینکه عبادت خالص آنست که با آن خوف و رجا نباشد و محض محبت باشد
و جمعی مبالغه از حد گذرانیده حکم به بطلان عبادت با خوف و رجا کرده اند ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما
اقبح الفقر بعد الغنی و اقبح الخطیئة بعد المسکنة و اقبح من ذلک العابد لله ثم یدع عبادته شرح ما اقبح صیغه
تعجب است الفقر حاجتمندی مراد اینجا حاجتمند از زیستن است و اقبح بصیغه ماضی باب افعال بتقدیر و ما اقبح است الخطیئه
بفتح خاء و سقط و کسر طاء با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین بی نیاز از زیستن در اخراجات و نفقه عیال و اقبح بصیغه افعل التفضیل
مرفوعست تا خبر العابد باشد و میتواند بود که مبتدا باشد و العابد خبر باشد ثم یدع عطف بر العابد است چه الف لام اسم فاعل بمعنی
الذی است بتقدیر الذی یعبد الله ثم یدع یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چه زشتست حاجتمند از زیستن کسی در اخراجات
و نفقه عیال بعد از آنکه آن کس بی نیازی داشته باشد و چه زشتست بی نیاز از زیستن کسی در اخراجات و نفقه عیال بعد از آنکه
آن کس افلاس داشته باشد و زشت تر از آن هر دو کسی است که عبادت کند الله تعالی را بعبادتی که خود متوتر کرده باشد بعد از آن و اگذارد
عبادت خود را بی عوضی و بی عذری مانند کسی که بر و این از کسی داشته باشد خواه تعظیم او کند و خواه نکند هفتم اصل عن علی بن الحسین
علیهما السلم قال من عمل بما افترض الله علیه فهو من اعبد الناس شرح مضمون این موافق حدیث اول باب حلم است

باب چهل و سیوم اصلا باب النیة شرح این باب بیان فضیلت صحت قصد و مذمت فساد قصد است و درین باب پنج حدیث است
اول اصل عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال لا عمل الا بنیة شرح روایتست از امام زین العابدین علیه السلم گفت مقبول درگاه
الهی و صحیح نمیشود عملی از اعمال جوارح مگر بصحت قصد که عمل دل است یعنی خلوص آن از اقسام شرک مثل ریا و مثل خودرایی و بدگمانی دوم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله و کل عامل یعمل علی نیته
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله قصد عبادتی که مؤمن میکند از اعمال دل است بهتر است از آن عبادت مؤمن که عمل جوارح است بچند وجه

زین العابدین

اول اینکه تصحیح قصد مشکلتر است از تصحیح صورت عبادتی که مقصود است دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جنت نیست سوای نیت او چنانکه
می آید در حدیث پنجم سیوم اینکه قصد اصل مقصود است و صحت مقصود تابع صحت قصد است و حدوث و بقای قصد تا وقت مقصود
مستلزم وقوع مقصود است اگرچه مقدور نباشد و قصد عبادتی که کافر میکند بدتر است از عمل جوارح کافر بسه وجه اول اینکه
فساد عبادات افضل اقبح است از فساد عبادت غیر افضل دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جهنم نیست سوای نیت او چنانکه می آید
در حدیث پنجم سیوم اینکه قصد اصل مقصود و مستلزم آنست چنانکه مذکور شد و هر عمل کننده عمل میکند بر نهج قصد خود این فقره اشاره
بوجه سیوم در خیر و در شر و میتواند بود که اشارت بوجه اول نیز باشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان العبد المؤمن الفقیر
لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا و کذا من البر و وجوه الخیر فاذا علم الله عز و جل ذلک منه بصدق نیة کتب
الله له من الاجر مثل ما یکتب له لو عمله ان الله واسع کریم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی
که بنده مؤمن تنگدست هر آینه میگوید ای صاحب کل اختیار من روزی کن مرا تا آنکه چنین و چنین از نیکی و راههای بهتر پس چون دانست
الله عزوجل آن دعا را از او براستی قصدی که دارد مینویسد الله تعالی برای او از جمله ثواب مانند آنچه می نویسد برای او اگر میکرد از آن بدرستی
که الله تعالی فراخ قدرتست کریمست چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن حد العبادة التی اذا فعلها فاعلها کان
مؤدیا فقال حسن النیة بالطاعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرتبه بندگی که چون کرد آن بندگی را کننده آن شد
بجا آورنده بندگی صحیح پس گفت آن خوبی قصدست بسبب فرمان برداری حل توضیح این شد در حدیث چهارم باب سابق پنجم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم انما خلد اهل النار فی النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو خلدوا فیها ان یعصوا الله ابدا
و انما خلد اهل الجنة فی الجنة لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو بقوا فیها ان یطیعوا الله ابدا فبالنیات خلد
هؤلاء و هؤلاء ثم تلا قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته قال علی نیته شرح ان بفتح همزه و تخفیف نون و ان
بعد از آن در ان لو خلدوا است و همچنین ان در ان یطیعوا و ان در ان لو بقوا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم جز این
نیست که دائمی شده اند اهل آتش جهنم در آتش برای اینکه قصدهای ایشان بود در دنیا اینکه اگر دائمی باشند در دنیا عصیان الله تعالی کنند
همیشه با همیچی که الله تعالی مرتبه شدت قصد ایشان را میداند بروشنی که اگر دائمی در دنیا باشند یا برگردانیده شوند مخالفت خواهند کرد
چنانکه گفته در حق اهل جهنم در سوره انعام و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و جز این نیست که دائمی شده اند اهل بهشت در بهشت
برای اینکه قصدهای ایشان بود در دنیا اینکه اگر باقی باشند در دنیا اطاعت کنند الله تعالی را همیشه پس بسبب قصدهای دائمی شده
اند این جماعت اهل نار و این جماعت اهل جنت بعد از آن برای بیان این خواند قول الله تعالی را در سوره بنی اسرائیل بگو هر یک از اهل سعادت
و شقاوت عمل جوارح میکند بر نهج عمل شکل دل خود امام گفت مراد اینست که عمل میکند بر نهج قصد او مراد قصد قولیست که الله تعالی
میداند که مقتضای آن البته بفعل می آید اگر حیوه باقی باشد و لهذا بر آن متفرع ساخته چنانکه گفته در تتمه آیت فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا
اگر گویی این منافاتی دارد با روایتی که اگر کسی قصد معصیتی کند و بفعل نیاورد گناه آن معصیت بر او نوشته نمیشود گوییم منافات

منافات ندارد چه بفعل نیاورد و درون کاشف است که قصد او شاکل بوده باین معنی که بسیار قوی بود بحیثیتی که اراده داشت که مقتضای
آن در وقتش بفعل می آید اگر کوئی اگر عمل نکرده گناه داشته باشد لازم می آید که تجویز کنیم که اطفالی که در طفولیت مردند مثلا
معذب شوند بجهت اینکه اراده داشته اند که اگر مکلف بالغ شوند معصیت میکنند گوییم ماده نقض متحقق نیست چه انتقام اطفال الا
مکلف بالغ میشوند در قیامت و معصیت میکنند چنانچه می آید در کتاب الجنائز در کتاب احادیث باب الاطفال که باب
نود و چهارم است پس محض علم الهی نیست و ایضا استحقاق عذاب بر فعلیت که متحقق شده و آن اشکالات و الخ در تتمه
مذکور است بیان نیت و بیان اینست که هر کافری که احتمال ایمان در او رود بر کفر نمیرد چنانچه گذشت در حدیث چهارم
باب یازدهم در شرح الا و ان النیة هی العمل تا آخر باب چهل و چهارم اصل باب شرح این باب بالای عنوانست برای اینکه هم
مناسب باب سابق است و هم مناسب باب آینده است درین باب دو حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله الا ان لکل عبادة شرة ثم تصیر الی فترة فمن صارت شرة عبادته الی سنتی فقد اهتدی و من خالف سنتی
فقد ضل و کان عمله فی تبار اما انی اصلی و انام و اصوم و افطر و اضحک و ابکی فمن رغب عن منهاجی و سنتی تباب
فلیس منی و قال کفی بالموت موعظة و کفی بالیقین غنی و کفی بالعبادة شغلا شرح الشرة بکسر شین بانقطه و تشدید
راء منقط رغبت الفترة بفتح فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا و راء منقط سستی عزم الی در الی سنتی بمعنی مع است فی در فی
تبار برای سببیت است التبار بفتح تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و الف و راء منقط هلاک و در بعض نسخ بجای راء باء یک نقطه است
بمعنی زیانکاری و نقصان و حاصل هر دو یکی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آگاه باشید بدرستی که هر عبادتی را رغبتی هست چنانچه در وقت
شروع در آن میباشد بعد از آن میگردد آن رغبت بسوی سستی عزم چنانچه در وقت شبهای آن بهجوم خواب و مانند آن میباشد
پس هر که گردید حرص عبادت او با موافقت روش من باین معنی که افراط نکرد پس بتحقیق راه یافت بثواب آخرت و هر که باز داشت مخالفت
کرد روش مرا پس بتحقیق گمراه شد و نرسید بثواب آخرت و شد عمل او برای هلاک و خسران جهنم آگاه باشید بدرستی که من در شبها نماز میکنم
و میخوابم پس احیای جمیع شبها بدعت است و روزه میدارم و میخورم پس صوم دهر با استثنای آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هم
باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام که باب صد و بیست چهارم است بدعت است و خنده بروی مردم میکنم و گریه از ترس عذاب
الهی میکنم پس گریه دائمی بدعت است پس هر که نفرت کند از راه من و روش من پس نیست از تابعان من و رسول علیه السلام گفت کافیست مرگ
باعتبار زجر و منع از مخالفت سنت رسول در عبادت مراد اینست که انتقام از اهل بدعت کشیده خواهد شد و کافیست کمال اطمینان
بنظر رضا بقضای الهی باعتبار بی نیازی از اموال خلایق مراد اینست که تجاوز از سنت در عبادت بر شالوسی و فریب خلق و طمع
در اموال ایشانست و کافیست عبادت مقرر شرعی باعتبار شغل مراد تسلی موافقان سنت است که زیاده در کار نیست یا مراد
اینست که فترة موافقان سنت نیز عبادتست چه از کتاب آن برای موافقت سنت است دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
لکل احد شرة و لکل شرة فترة فطوبی لمن کانت فترته الی خیر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر یکی را عایدی آن او می

در رغبتی در عبادت میباشد و هر رغبتی و رغبت خود سستی عزمی دارد پس خوشترا باد کسی که سستی عزم او با خوب باین معنی
که باقصد موافقت سنت باشد چنانچه در حدیث سابق مذکور شد و باقصد عود باشد نه با دلگیری و نفرت از عبادت بیان حقیقت طوبی
می آید در حدیث سی ام باب نود و نهم باب چهل و پنجم اصل باب الاقتصاد فی العبادة شرح این باب بیان فضیلت میانه روی در عبادت
است در این باب شش حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان هذا الدین متین فاوغلوا فیه برفق
و لا تکرهوا عبادة الله الی عباد الله فتکونوا کالراکب المنبت الذی لا سفرا قطع و لا ظهرا ابقی شرح المتین بفتح میم
و کسر تاء دو نقطه در بالای تعب الایغال بعین با نقطه مصدر باب افعال داخل کردن بنهایت چیزی رسیدن و اول اینجا مناسب تر
است و در حدیث ششم معنی دوم مناسب تر است لا تکرهوا بصیغه نهی حاضر باب تفعیل المنبت بضم میم و سکون نون و فتح باء یک نقطه
و تشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل مضاعف باب انفعال بریده شده و مراد اینجا کسی است که سرعت سیر در سفر او را از راه
مانده کرده باشد پس گویا که او را بریده از سیر الظهر ستور سواری یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که این دین اسلام با شکوه و محکم است
پس داخل کنید مردم را در آن بهمواری و نفرت کرده شده مکنید عبادت الله تعالی را پیش بندگان الله تعالی تا شوند مانند سواری
که از سرعت سیر بریده شده باشد از سیر که نه سفر خود را بپایان رسانیده و نه ستور سواری خود را زنده گذاشته دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا تکرهوا الی انفسکم العبادة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نفرت کرده شده مکنید
نزد خودتان عبادت را بسبب افراط در آن سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل اذا احب عبدا فعمل
قلیلا جزاه بالقلیل الکثیر و لم یتعاظمه ان یجزی بالقلیل الکثیر له شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت بدرستی که الله عز و جل چون دوست داشت بنده را بصحت قصد او و ایمان او پس عبادت کرد اندکی جزا داد او را بآن اندک
ثواب بسیار و مشکل نیست الله تعالی را که جزا دهد بعمل اندک ثواب بسیار برای آن بنده محبوب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
مر بی ابی و انا بالطواف و انا حدث و قد اجتهدت فی العبادة فرآنی و انا اتصاب عرقا فقال لی یا جعفر یا بنی ان الله
اذا احب عبدا ادخله الجنة و رضی عنه بالیسیر شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گذر کرد بمن پدرم
بر حالی که من بطواف کعبه بودم و من نوجوان بودم و بتحقیق ضعیف شده بودم در عبادت پس دید مرا بر حالی که من [illegible]
فرو ریخته میشدم باعتبار عرق پس گفت مرا ای جعفر ای پسرک من بدرستی که الله تعالی چون دوست داشت بنده را بصحت قصد و صحت
ایمان داخل میکند او را در بهشت و راضی میشود از او باندک عبادتی پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجتهدت
فی العبادة و انا شاب فقال لی ابی یا بنی دون ما اراک تصنع فان الله عز و جل اذا احب عبدا رضی عنه
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ضعیف شدم در عبادت من جوان بودم پس گفت مرا پدرم ای پسرک من بجا آور
پایین تر آنچه می بینم ترا که بجای می آوری چه بدرستی که الله عز و جل چون دوست داشت بنده را راضی میشود از او باندک ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق و لا تبغض الی نفسک

[illegible]

عبادت ربك إن المنبت يعني المفرط لا ظهراً أبقى ولا أرضاً قطع فاعمل عمل من يرجو أن يموت هرماً واحذر حذر
من يتخوف أن يموت غداً شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که این دین اسلام
پی ازار است پس مشتهای آن برس بهمواری و درآ و ناخوشی مکن نزد خود عبادت صاحب کمال اختیار را تا اینکه اکر کسی که بریده
شده باشد در سفر امام کفت میخواهد کسی را که تعجیل و افراط بسیار کرده باشد در ستوری زنده کذاشته و نه مسافتی که میخواهد بریده پس
عمل کن مانند عمل کسی که امید دارد که بمیرد از پیری و آموختن حوادث عزیزی نه از مرضی و ضعفی و زخمی و مانند آنها که باعث کوتاهی
عمر است و احتراز کن از موجب استحقاق جهنم مانند احتراز کسی که میترسد که اجل او در رسد فردا مراد اینست که عبادت را
بتدریج معتاد دین خود کن چنانچه راحت بدن در آن شود و منافات با خواهش طول عمر نداشته باشد هر چند که بغایت بسیار باشد
و در تقوی مرتبه کمال را اهتمام باش باب چهل و ششم اصل باب من بلغه ثواب من الله على عمل شرح این باب بیان حال کسی است
که رسیده باو از رسول یا یکی از اوصیا ثوابی از جانب الله بسبب عملی از اعمال خیر در این باب دو حدیث است اول حدیث عن ابي عبد
الله عليه السلام قال من سمع شيئاً من الثواب على شيء فصنعه كان له وان لم يكن على ما بلغه شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت کسی که شنید چیزی از ثواب بنا بر عملی از اعمال صالح پس کرد آن عمل را بقصد ثواب است آن ثواب برای او هر چند
که نباشد آنچه رسیده باو بر آن نهج که رسیده باو و مخفی نماید که جمعی از این روایت استنباط کرده اند که حدیث غیر صحیح در باب
مستحبات یا در باب ثواب مستحبات اعتبار دارد و این محل اشکال است دوم حدیث سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول من بلغه
ثواب من الله على عمل ففعل ذلك العمل التماس ذلك الثواب اوتيه وان لم يكن الحديث كما بلغه شرح مضمون این موافق
سابق است باب چهل و هفتم اصل باب الصبر شرح این باب بیان فضیلت شکیبایی است در این باب پنج حدیث است اول حدیث
عن ابي عبد الله عليه السلام قال الصبر رأس الايمان شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت صبر را از سر ایمانست بیان این حال
می آید دوم حدیث عن ابي عبد الله عليه السلام قال الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب
الجسد كذلك اذا ذهب الصبر ذهب الايمان شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت صبر نسبت بایمان مانند سر است
نسبت ببدن بیان اکر چون رفت سر مرد بدن همچنان چون رفت صبر مرد ایمان توضیح این میشود در حدیث آینده و فقیر تا آخر سوم حدیث شرح
عن حفص بن غياث قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا حفص ان من صبر صبر قليلا وان من جزع جزع قليلا شرح روایت
از حفص بن غیاث کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام ای حفص بدرستی که هر که صبر کرد در اندک زمانی بود صبر او و ثواب آن باقی ماند
و بدرستی که هر که بی تابی کرد در اندک زمانی بود بی تابی او و پشیمانی آن باقی ماند اصل ثم قال عليك بالصبر في جميع امورك
فان الله عز وجل بعث محمداً صلى الله عليه وآله فامره بالصبر والرفق فقال واصبر على ما يقولون واهجرهم هجراً جميلاً
وذرني والمكذبين اولي النعمة وقال تبارك وتعالى ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة
كأنه ولي حميم وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا ذو حظ عظيم شرح علیک اسم فعل است و با در بصبر زایده است

برای تقویت فان تآفر ترغیب در صبر است بطریق اولی چه اکر رسول الله که مامور بصبر شود و صبر کند دیگران را چه میرسد فقال واصبر تا آخر امر بصبر است
و قال تبارک و تعالی تا آخر ناظر برفق است پس در کلام لف و نشر مرتب است تنوین عداوة برای تحقیر است مراد عداوتیست که مستحکم
و عظیم نشده باشد بسبب عداوه پدران و حب ریاست و مانند آنها و در آیت اشعار باینست که رفق بالاتر است از صبر چه صبر
از جمله شروط آنست چنانچه عدم ضد جزء شرط الجزء میباشد و لهذا امر بلفظ ماضی است و ماقبل آن مضارع است تکرار وما یلقیها
برای اظهار باینست که حظ عظیم و صبر از یک جنس نیست بلکه صبر شرط رفق است و حظ عظیم اثر رفق است یعنی بعد از آن کفت بغایت
نکاهدار صبر را در جمیع کارهای خود چه بدرستی که الله عز و جل فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله پس امر کرد او را بصبر و همواری باین روش که کفت
در سوره مزمل و صبر کن بر آنچه مشرکان میکویند و جدا شو از ایشان جدا شدنی نیکو یا یعنی که بعنوان تغافل بشد و واکذار مرا با جمعی
که دروغ میدارند ربوبیت رب العالمین و رسالت رسل و امامت ائمه را جمعی که صاحبان تن پرورند یا یعنی که در ریاست بروی احکام
الهی داخل نمیشوند و کفت تبارک و تعالی در سوره فصلت بکذران از خود کفتکوی دشمنان را بکلمه که آن بهتر است باعتبار همواری پس
ناکاه اکر میان تو و میان او دشمنی است کویا که دوست خویش میشود و توفیق آن کلمه بهتر تلقت کفتکوی که دشمن داد نمیشوند مکر
جمعی که صبر کرده باشند بترک رغبت در دنیا و هوای نفس و توفیق آن کلمه بهتر داده نمیشود مکر صاحب بهره بزرک از راحت دنیا
و آخرت اصل فصبر رسول الله صلى الله عليه وآله حتى نالوه بالعظائم ورموه بها فضاق صدره فانزل الله عز وجل
عليه ولقد نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين شرح پس صبر کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله تا آنکه دشنام دادند او را بکلمه های بزرک مثل جنون و سحر و شعر و عیب کردند او را بآنها پس تنک شد سینه او پس فرو فرستاد
الله عز و جل براو در سوره حجر و هر آینه بتحقیق میدانیم که تو تنک سینه میشوی بآنچه میکویند پس سه کار کن اول تنزیه الله را از اینکه قضایی کند
در حق تو که خیر تو در آن نباشد دوم سپاس صاحب کل اختیار تو بر نعمت سوم اینکه باشی از جمله سجده کنان برای نعمت اشارتست
باینکه دشمنی اهل باطل و طعن ایشان و انواع عیب جوییهای ایشان در حق کسی علامت خوبی آن کس است و اکر جایی آنها ضد آنها کنند
علامت بدی آن کس است پس در صورت اول تسبیح با حمد و سجده شکر واجب است اصل ثم كذبوه ورموه فحزن لذلك فانزل
الله عز وجل قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون ولقد
كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا واوذوا حتى اتاهم نصرنا شرح با در بآیات برای تقویت است و ظرف متعلق
به یجحدون است مثل جحدوا بها واستیقنتها انفسهم و تقدیم ظرف بر عامل برای رعایت حصر است ما در ما کذبوا مصدریه
است یعنی بعد از آن بدروغ نسبت دادند او را و دشنام دادند او را پس محزون و غمکین شد بسبب آن پس
فرو فرستاد الله عز و جل در سوره انعام تحقیق میدانیم حقیقت حال را بدرستی که شان اینست که هر آینه محزون میکند
ترا آنچه میکویند پس بدرستی که ایشان بدروغ نسبت نمیدهند ترا یا یعنی که تکذیب ایشان او لا متعلق برسالت تو نیست
و لیکن آن ظالمان او لا دلالت علامات ربوبیت الله تعالی را بغایت منکر میشوند و بسبب آن که ثانیاً منکر رسالت

توشته اند اشارت است بانکه هر که تصدیق کند ربوبیت رب العالمین را تصدیق میکند وجود رسولی را برای هر زمانی و وجود امامی عالم بجمیع
احکام الهی را بعد از رسول هر زمانی و الا مردمان لا علاج در اختلاف از روی ظن و خود رائی و ظلم داخل میشوند و این منافی تصدیق
ربوبیت بمعنی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی است و از اینجا لازم می آید که اقرار اهل دین عیسی علیه السلم مثلا بانکه در
میان ایشان امامی عالم بجمیع احکام الهی هست مستلزم اقرار بمنسوخ نبودن آن دین باشد چنانچه گفته در سوره آل عمران قل یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم ان لا نشرک به شیئا و هر آینه بتحقیق بدروغ نسبت داده شدند رسولی چند
پیش از تو پس صبر کردند بر تکذیب و ایذای مردم ایشان را تا آمد نزد ایشان یاری ما اصل فالزم النبی صلی الله علیه وآله نفسه الصبر فتعدی
فذکر الله تبارک وتعالی وکذبوه فقال قد صبرت فی نفسی واهلی وعرضی ولا صبر لی علی ذکر الهی فانزل الله عز وجل ولقد
خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام وما مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون شرح
در میان ستة ایام مفسران سخنها گفته اند از انجمله که مناسب این مقام است آنست که از ابتدای خلق مکلفین تا وقت رسول علیه السلم شش
هزار سال باشد پس یوم عبارت از هزار سال است چنانچه گفته در سوره الم سجده فی یوم کان مقداره الف سنة و بنابراین لغوب
جمع لغب بفتح لام و سکون غین است بمعنی سخنهای فاسد یا مفرد است بمعنی حماقت و سستی و بنابراین در این آیت بیان صبر ازمنه
است چنانچه گفته در سوره فاطر ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا
و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث اول باب بیست و یکم که باب العرش والکرسی است و میتواند بود که ایام روزهای هفته باشند و لغوب مصدر
بمعنی ماندگی باشد و بنابراین در این آیت بیان کمال قدرت بر انتقامست بمناسبت آنکه کمال قدرت باعث صبر است تا وقتش یعنی
پس لازم خود ساخت نبی صلی الله علیه وآله صبر را پس کار تجاوز از حد کردند ایشان که بعدی یاد کردند الله تبارک و تعالی را و بدروغ نسبت
پس نبی علیه السلم گفت بتحقیق صبر کردم در آنچه گفتند در من و اهل بیت من و عرض من و صبر نیست مرا بر گفتگوی معبود من پس فرو فرستاد
الله عز وجل در سوره ق و هر آینه بتحقیق بدرستی که ما آفریدیم آسمانها و زمین را و آنچه را که در میان آسمانهاست در شش روز و نرسید بما چیزی از
گفتگوهای فاسد مردم که در مذمت گفتند یا بمعنی که بسبب آنها از رزق خلایق و مانند آن از طرف نکردیم پس صبر کن بر آنچه میگویند اصل
فصبر صلی الله علیه وآله فی جمیع احواله ثم بشّر فی عترته بالائمة ووصفوا بالصبر فقال جل ثناؤه وجعلنا
منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون فعند ذلک قال صلی الله علیه وآله الصبر من الایمان کا
الرأس من الجسد شرح من در منهم برای تبعیض است و ضمیر راجع به بنی اسرائیل است و ضمیر یهدون راجع بائمه است و ضمیر صبروا و کانوا
و یوقنون راجع بائمه است چنانچه ظاهر این فقره است و موافق تفسیر علی بن ابراهیم است و میتواند بود که راجع به بنی اسرائیل باشد
چنانچه ظاهر فقره بعد از اینست یعنی پس صبر کرد صلی الله علیه وآله در جمیع احوال خود و بعد از آن مژده داده شد در اهل بیت خود بامامان
و توصیف کرده شدند آن امامان بصبر باین روش که گفت جل ثناؤه در سوره الم سجده ولقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه
وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم و هر آینه بتحقیق دادیم موسی را تورات که کتاب مشتمل بر آیات محکمات که از آنها معلوم شود امامت

امام حق و اکثر امت موسی انکار کردند آنها را با وجود این از آنها پس مباش در تعجب از افتاده بودن کتاب تو بعد از تو مانند چیزی که بالقای کسی افتاده
زمین کند اشارت است بانکه رسول علیه السلم تعجب میکرده در اینکه با وجود انبوه محکمات مکرر و آیات بینات مع الحجه که در آنهاست از اختلاف
از روی ظن و خود رائی بعد مردن اسقاط کتاب کنند و اختلاف از روی ظن و پیروی ائمه ضلالت کنند و گردانیدیم کتاب
مشتمل بر محکمات را راستی برای بنی اسرائیل و گردانیدیم از جمله بنی اسرائیل امامانی را که راه می نمودند بفرمان ما نه بظن خود چون صبر کردند آن
امامان و کمال اطمینان خاطر بآیات محکمات ما میداشتند اشارت است بانکه در امت تو نیز جمعی از مومنان بکتاب خواهند بود و از جمله ایشان
ائمه عترت تو پس نزد این کلام الهی گفت نبی صلی الله علیه وآله صبر نسبت بایمان مانند سر است نسبت ببدن زیرا که صبر باعث امامت امام حق
شد و امام حق باعث بقای ایمان مومنانست چه اگر یکدم زمانه خالی از امام حق شود هیچکس بر روی زمین نمیماند اصل فشکر الله عز
وجل ذلک له فانزل الله عز وجل وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه
وما کانوا یعرشون فقال صلی الله علیه وآله انه بشری وانتقام فاباح الله عز وجل له قتال المشرکین فانزل اقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد واقتلوهم حیث ثقفتموهم شرح پس قبول کرد الله عز
وجل آن صبر در جمیع احوال را پس فرو فرستاد الله عز وجل در سوره اعراف و بی معارض شد سخن صاحب کل اختیار تو که بهترین سخنهاست
که زمین را خالی از امام نگذارد خواه رسول و خواه غیر رسول چه آن اصل جمیع سخنهاست این بی معارض شدن بسبب صبر ایشان بر آزار
رنجهای معارضان بود و خراب کردیم آنچه را که میکردند فرعون و قوم او مثل کوشکها و آنچه بالا میکردند در تاکها و درختان باغها پس گفت رسول
صلی الله علیه وآله این کلام مژده و وعده انتقام از مشرکانست پس حلال کرد الله عز وجل برای او جهاد مشرکان را با نیزه و جنگ فرو فرستاد در سوره توبه
که فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا پس چون آخر شود چهار ماه مخصوص سال نزول سوره توبه که حرامست کشتن مشرکان در آنها بمقتضای فسیحوا
فی الارض اربعة اشهر و آنها بیست روز ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر است چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث
سیوم باب اشهر الحج که باب چهل و نهم است پس بکشید مشرکان را هر جا که بدست آورید ایشان را و بگیرید ایشان را و حبس کنید ایشان را و بنشینید
برای جهاد ایشان در هر جای نگاهبانی و فرو فرستاد در سوره بقره و بکشید مشرکان را هر جا که بدست آورید ایشان را اصل فقتلهم الله
علی یدی رسول الله صلی الله علیه وآله واحبائه وعجل له ثواب صبره مع ما ادخر له فی الآخرة فمن صبر واحتسب
لم یخرج من الدنیا حتی یقر الله له عینه فی اعدائه مع ما یدخر له فی الآخرة شرح پس کشت ایشان را الله تعالی
بر دو دست رسول صلی الله علیه وآله و دوستان او که مجاهدان میدان جهاد بودند و بزودی داد برای او ثوابرا که ثواب صبر او بود با تمتعی که
در دنیا کشته شدند دشمنانی که بنهایت دشمن بودند در جنگ بدر با آنچه ذخیره کرده برای او در آخرت از ثواب صبر پس هر که صبر کرد بر آزار
اهل باطل و حساب کرد آزار را برای روز قیامت بیرون نمیرود از دنیا تا روشن کند الله تعالی برای او چشم او را در حق دشمنان او با آنچه
ذخیره میکند الله تعالی برای او در آخرت چهارم اصل رفعه الی علی بن الحسین علیهما السلم قال الصبر من الایمان بمنزلة الرأس
من الجسد ولا ایمان لمن لا صبر له شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الصبر

مِنَ الْاِیْمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّاْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَاِذَا ذَهَبَ الرَّاْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ کَذٰلِکَ اِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْاِیْمَانُ
شرح این گذشت در دوم این باب ششم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُوْلُ اِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلٰی جَمِیْعِ اَحْوَالِهِ اِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ
صَبَرَ لَهَا وَاِنْ تَدَاکَّتْ عَلَیْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَکْسِرْهُ وَاِنْ اُسِرَ وَقُهِرَ وَاسْتُبْدِلَ بِالْیُسْرِ عُسْرًا کَمَا کَانَ یُوْسُفُ الصِّدِّیْقُ
الْاَمِیْنُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ لَمْ یَضْرُرْ حُرِّیَّتَهُ اَنِ اسْتُعْبِدَ وَقُهِرَ وَاُسِرَ وَلَمْ یَضْرُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَوَحْشَتُهُ وَمَا نَالَهُ
اَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِیَ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ اِذْ کَانَ مَالِکًا فَاَرْسَلَهُ وَرَحِمَ بِهِ اُمَّةً وَکَذٰلِکَ الصَّبْرُ یُعَقِّبُ
خَیْرًا فَاصْبِرُوْا وَوَطِّنُوْا اَنْفُسَکُمْ عَلَی الصَّبْرِ تُؤْجَرُوْا شرح ان در وان اسر وصلیت وقهر عطف بر اسر است واستبدل
عطف بر لم تکسره است در بعض نسخ بجای بالعسر یسرا چنین است بالیسر عسرا و بنا بر این واستبدل عطف بر اسر خواهد بود ان استعبد
بفتح همزه وتخفیف نون وصیغه مجهول باب استفعال فاعل لم یضرر است ان من بفتح همزه وتخفیف نون وفتح میم وتشدید نون بتقدیر
الی ان من است وظرف متعلق بدوم لم یضرر است بر سبیل تنازع مراد بجبار شخصی است که او را در مصر فروخت یا عزیز یعقب
بصیغه مضارع معلوم باب افعال است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که آزاد مرد آزاد مرد است
در جمیع احوال خود اگر بر سر او آید بلائی صبر میکند برای آن و اگر هجوم کند بر سر او مصیبتها نمی شکند او را هر چند که اسیر شود و مقهور شود و عوض
داده میشود بسختی آسانی چنانچه بود یوسف صدیق امین صلوات الله علیه ضرر نرسانید آزادمردی او را اینکه بغلامی گرفتار
شد و مقهور شد و اسیر شد و ضرر نرسانید یوسف را تاریکی چاه و تنهایی آن و آن ظلمی که دریافت یوسف تا آنکه منت گذاشت خدا بر او
باین روش که گردانید ظالم تجاوز کننده از حد را برای او غلام بعد از وقتی که بود آن ظالم فرمان فرما پس فرستاد یوسف را رسول خود کرد یوسف را و بر
که رسالت او قومی از مؤمنان را چه پادشاهی بر سبیل زمانی باعث فراغت مؤمنان از زحمات است و همچنانست صبر عاقبت خود میکند خیر را
پس صبر کنید و قرار دهید خاطرهای خود در او صبر بر هر آزاری که شما را رسد تا ثواب داده شوید هفتم اصل عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ الْجَنَّةُ
مَحْفُوْفَةٌ بِالْمَکَارِهِ وَالصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَی الْمَکَارِهِ فِی الدُّنْیَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمُ مَحْفُوْفَةٌ بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ اَعْطٰی
نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ شرح مراد بجنه بهشت دنیاست و میتواند بود که اعم باشد یا مراد بهشت آخرت باشد و بنا بر این محفوف
بودن بر سبیل مجاز خواهد بود مراد بمکاره ناخوشیهای نفس اماره بلذات بدنیه است و این منافات ندارد با اینکه خوشی عقل و لذات
روحانی مؤمن باشد بسبب صبر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بهشت دنیا احاطه کرده شده بناخوشیهای طبع بشری و صبر را
پس هر که صبر کرد بر ناخوشیها در دنیا داخل بهشت و بنا شد و جهنم دنیا احاطه کرده شده بلذتهای بدنیه و خواهشهای نفس اماره پس
هر که داد نفس اماره خود را آنچه لذت آن و خواهش آنست از بدیها و حرامها داخل آتش جهنم دنیا شد چنانچه گفته در سوره توبه و عنکبوت
وان جهنم لمحیطة بالکافرین هشتم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ اِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ کَانَتِ الصَّلٰوةُ عَنْ یَمِیْنِهِ وَالزَّکٰوةُ
عَنْ یَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُطِلٌّ عَلَیْهِ وَیَتَنَحّٰی الصَّبْرُ نَاحِیَةً فَاِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ الْمَلَکَانِ اللَّذَانِ یَلِیَانِ مُسَائَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلٰوةِ
وَالزَّکٰوةِ وَالْبِرِّ دُوْنَکُمْ صَاحِبَکُمْ فَاِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَاَنَا دُوْنَهُ شرح البر بکسر باء یکنقطه و تشدید راء بی نقطه نیکوئی مراد اینجا ایمان حقیقی یا

یانیکوی با در و مادر است مطل بطاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل مضاعف باب افعال است الاطلال مشرف شدن بر چیزی و در بعض نسخ بظاء با نقطه
است و اول مناسبتر است باعتبار تعدیه بعلی دونکم اسم فعلست بمعنی خذوا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل
شود مؤمن در قبر خود میباشد نماز در جانب راست او و زکوة در جانب چپ او برحالی که نیکوئی مشرف است بر او و گوشه گیر میشود صبر او
در گوشه چنانکه مناسب اهل صبر است پس چون داخل شوند بر او آن دو فرشته که متولی پرسوال و جواب او بند میگوید صبر نماز و زکوة و نیکوئی را
فاگیرید یار خود را برای محافظت پس اگر کنار ماندن او بجدی باشد که شما عاجز از محافظت او شوید پس من نزد او ایم محافظت میکنم او را نهم
اصل دَخَلَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ الْمَسْجِدَ فَاِذَا هُوَ بِرَجُلٍ عَلٰی بَابِ الْمَسْجِدِ کَئِیْبٍ حَزِیْنٍ فَقَالَ لَهُ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ مَا لَکَ فَقَالَ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ اُصِبْتُ بِاَبِیْ وَاَخِیْ وَاَخْشٰی اَنْ اَکُوْنَ قَدْ وَخَلْتُ فَقَالَ لَهُ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ علیه السلام عَلَیْکَ
بِتَقْوَی اللّٰهِ وَالصَّبْرِ تَقْدَمُ عَلَیْهِ غَدًا وَالصَّبْرُ فِی الْاُمُوْرِ بِمَنْزِلَةِ الرَّاْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَاِذَا فَارَقَ الرَّاْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ
وَاِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْاُمُوْرَ فَسَدَتِ الْاُمُوْرُ شرح اُصِبْتُ بصیغه ماضی مجهول متکلم باب افعال است اخشی بصیغه مضارع معلوم متکلم
باب علم است ان بفتح همزه و تخفیف نون است اکون بصیغه مضارع معلوم متکلم از افعال ناقصه است وخلت بدال بی نقطه و خاء با نقطه
بصیغه مجهول باب نصر یا معلوم باب علم است ماخوذ است از دخل بفتح دال و فتح خاء فسادی که در اندرون چیزی باشد مثل جنون و نفاق
و ترک رضا بقضا در دل کسی و میتواند بود که بصیغه معلوم باب نصر باشد بتقدیر دَخَلْتُ فِیْ قَوْمٍ لَا یَرْضَوْنَ بِقَضَاءِ اللّٰهِ و حاصل همه یکی است علیک
اسم فعل امر است بمعنی اِلْزَمْ یا برای تقویت است تقدم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است و بیان مثل این شد در شرح حدیث
نهم باب جهل و کم و انجام فوج و استیناف بیانی است یا مجزوم است بنا بر اینکه علیک بمعنی امر است ضمیر علیه راجع بکل واحد از ابی و اخی است
یا راجع باخی است چه فوت او جزء اخیر و باعث بی تابی است یا راجع بابی است بنا بر اینکه او اصل است یا بنا بر اینکه واو در و اخی بمعنی مع
باشد یا راجع بالله تعالی است یعنی داخل مسجد شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه ناگاه رسید بمردی که بر در مسجد بود از طرف دل آزرده غمگین
پس گفت او را صلوات الله علیه چیست ترا پس گفت ای امیر المؤمنین مبتلا شدم بفوت پدرم و برادرم یکبار و میترسم که حالم این باشد که
بتحقیق داخل من شده باشد عیبی در دین بسبب بی تابی کرده ام پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام خوب نگاهدار ترس عذاب الهی را او صبر را
بیان این اگر وارد میشوی بر مرگ ایشان روز برادر فردا یا بمعنی که عنقریب ملاقات میکنی با ایشان و صبر در کارهای دین مانند سر است نسبت
بتن بیان این اگر چون مفارقت کند سر از بدن فاسد میشود بدن و چون مفارقت کند صبر از کارهای دین فاسد میشود آن کارها
دهم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ قَالَ لِیْ مَا حَبَسَکَ عَنِ الْحَجِّ قَالَ قُلْتُ فِدَاکَ وَقَعَ عَلَیَّ دَیْنٌ کَثِیْرٌ وَذَهَبَ مَالِیْ وَدَیْنُ
الَّذِیْ قَدْ لَزِمَنِیْ هُوَ اَعْظَمُ مِنْ ذَهَابِ مَالِیْ وَلَوْلَا اَنَّ رَجُلًا مِنْ اَصْحَابِنَا اَخْرَجَنِیْ مَا قَدَرْتُ اَنْ اَخْرُجَ فَقَالَ لِیْ اِنْ تَصْبِرْ
تُغْتَبَطْ وَاِنْ لَا تَصْبِرْ یُنْفِذُ اللّٰهُ مَقَادِیْرَهُ رَاضِیًا کُنْتَ اَمْ کَارِهًا شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفت
مرا چه مانع شد ترا از حج که پارسال نیامدی گفت گفتم قربانت شوم قرار گرفته بر من قرض بسیار و رفت مال من و قرض من که بتحقیق لازم
میشد آن سختر است از رفتن مال من و اگر نمیبود اینکه مردی از یاران ما بیرون آورد امسال مرا بحج قدرت نداشتم که بیرون آیم پس گفت مرا

امیر المؤمنین

اگر صبر کنی بر شکستگی خوشحال میشوی و اگر صبر نکنی گذرا میکند الله تعالی تقدیرات خود را خواه راضی باشی و خواه ناراضی یازدهم اصل قال امیر
المؤمنین صلوات الله علیه الصبر صبران صبر عند المصیبة حسن جمیل و احسن من ذلک الصبر عند ما حرّم الله عز
وجل علیک و الذکر ذکران ذکر الله عز وجل عند المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرّم الله علیک فیکون
حاجزاً شرح صبر مبتداست عند المصیبة صفت آنست حسن خبر مبتداست جملهٔ استینافی بیانی است ذکر مبتداست خبر آن محذوف بتقدیر
تبقدیر معروف میتواند بود که ذکر خبر باشد و مبتدا محذوف باشد بتقدیر احدهما ذکر فا در فیکون بیانیه است یکون مرفوعست و ضمیر
مستتر راجع بذکرست یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه صبر دو قسم است بیان این آنکه صبر نزد مصیبت نیکوی خوش آینده است
و نیکوتر از آن صبر نزد چیزیست که حرام کرده الله عز وجل بر تو و یاد الله تعالی دو قسم است بیان این آنکه یاد الله عز وجل نزد مصیبت مشهورست
در فضیلت چنانچه گفته در سورهٔ بقره قالوا انا لله و انا الیه راجعون و می آید در حدیث بیست و یکم و فاضلتر از آن یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده
الله تعالی بر تو بیان این آنکه میباشد آن یاد مانع از فعل حرام دوازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیاتی علی الناس زمان لا ینال
الملک فیه الا بالقتل و التجبر و الغنی الا بالغصب و البخل و المحبة الا باستخراج الدین و اتباع الهوی فمن ادرک
ذلک الزمان فصبر علی الفقر و هو یقدر علی الغنی و صبر علی البغضة و هو یقدر علی المحبة و صبر علی الذل و هو یقدر
علی العز آتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله زود باشد که آید بر سر مردم زمانی که در یافته
نشود پادشاهی در آن زمان مگر بکشتن بغیر حق و تکبر یعنی گردنکشی از فرمان الهی در احکام حدود و قصاصات و دیات و در یافته نشود مالداری
مگر بغصب حق مردم و بخیلی و در یافته نشود دوستی اکابر آن زمان مگر به بیرون کردن اسلام از دل خود و پیروی خواهش نفس اماره پس هر که دریابد
آن زمان را پس صبر کند بر شکستگی بر حالی که قدرت داشته باشد بر مالداری بغصب و بخل و صبر کند بر دشمنی اکابر با او بر حالی که او قدرت
داشته باشد بر دوستی ایشان با او بسبب استخراج دین و اتباع هوی و صبر کند بر خواری ظاهر بر حالی که او قدرت داشته باشد بر عزت ظاهر
نزد پادشاه و مانند آن میدهد او را الله تعالی ثواب پنجاه مؤمن بغایت راست گو در دعوی ایمان از جملهٔ اصحاب من یا از جملهٔ مؤمنانی که قدرت
بر آن سه چیز ندارند و صبر میکنند سیزدهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام لما حضرت ابی علی بن الحسین علیهما السلام الوفاة ضمّنی الی صدره
و قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة و بما ذکر ان اباه اوصاه به یا بنی اصبر علی الحق و ان کان مرّاً
شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام چون نزدیک شد پدرم علی ابن الحسین علیهم السلام را وفات فرا گرفت مرا بسوی سینهٔ خود و گفت ای پسرک من
سفارش میکنم ترا بآنچه سفارش کرد مرا بآن پدرم امام حسین علیه السلام وقتی که نزدیک شد او را وفات و بآنچه امام حسین گفت که پدرش امیر
المؤمنین سفارش کرد او را بآن ای پسرک من صبر کن بر کار راستی که در قرآن فرود آمده بر رسول علیه السلام هر چند که تلخ باشد در ظاهر
چهاردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الصبر صبران صبر عند البلاء حسن جمیل و افضل الصبرین الورع عن المحارم شرح
مضمون این گذشت در حدیث یازدهم پانزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصبر ثلثة صبر عند المصیبة و صبر
علی الطاعة و صبر عن المعصیة فمن صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة

ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین السماء الی الارض و من صبر علی الطاعة کتب الله له ستمائة درجة ما بین
الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش و من صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین
الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش شرح مراد بطاعة اینجا فرمان برداری امام است و آن راجع میشود بامر
که بیان شد در حدیث سوم باب چهلم پس مراد بصبر که اینجا منقسم بسه قسم شده اعلای صبر بر فرایض است و مذکور شد در حدیث
دوم و سیوم باب چهلم پس افضلیت صبر بر طاعة از صبر بر مصیبت منافات ندارد با افضلیت صبر بر مصایب از صبر بر فرایض که مفهوم است
از حدیث سوم باب چهلم مراد بمعصیت اینجا ارتکاب گناهی است که مقتضای هوا و هوس حب جاه و دنیا و شدت شهوت باشد
آنها باشد خواه مخالفت امام باشد و خواه غیر آن التخوم بضم تا و دو نقطه در بالا و ضم خا و با نقطه طرف و مراد اینجا منتهای این زمینست که در جانب
مرکز عالمست خواه متصل بمرکز باشد و خواه نه باشد مراد بعرش اینجا وسط آسمان بالاترست که محاذی کعبه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
صبر سه قسمت اول صبر نزد مصیبت مثل بیماری و شکستگی و مردن عزیزان و مانند آنها دوم صبر ایستادگی بر فرمان برداری امام که مباد اخللی
در شروط آن شود سیوم صبر گریز از معصیت بیان این آنکه هر که صبر کرد بر مصیبت تا آنکه برگرداند آن مصیبت را به نیکوی صبر که لایق است
نوشت الله تعالی برای او سیصد مرتبه ثواب بر روی هم میان مرتبه تا مرتبه چنانست که میان آسمان تا زمین و هر که صبر کرد بر فرمان برداری
امام نوشت الله تعالی برای او ششصد مرتبه ثواب میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان طرف زمین تا عرش و هر که صبر کرد و گریز از گناه نوشت
الله تعالی برای او نهصد مرتبه ثواب میان مرتبه تا مرتبه چنانست که میان طرف این زمین تا آخر عرش شانزدهم اصل امرنی ابو عبد الله علیه السلام
ان آتی المفضل و اعزیه باسمعیل و قال اقرء المفضل السلام و قل له انا قد اصبنا باسمعیل فصبرنا فاصبر کما صبرنا انا
اردنا امراً و اراد الله عز وجل امراً فسلمنا لامر الله عز وجل شرح امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام که آیم نزد مفضل بن
عمر که پسرش وفات یافته بود و صبر فرمایم او را بیاد آوردن فوت اسمعیل پسر امام علیه السلام و امام گفت که بخوان مفضل را سلام و بگو او را
بدرستی که ما مبتلا شدیم بفوت اسمعیل پس صبر کردیم پس صبر کن در فوت پسرت چنانچه ما صبر کردیم بدرستی که ما خواستیم کاری که طول زندگانی
کانی فرزند باشد و خواست الله عز وجل کاری که ضد آنست پس گردن نهادیم برای کار الله عز وجل مخفی نماند که مراد باراده در انا اردنا
ام از میل طبع امام بطول عمر اسمعیل منافات ندارد و با علم او بعدم طول عمر بلکه باراده عدم طول عمر نیز از حیثیتی دیگر که مبادا
در امامت اشتباه شود و نظیر اینست اراده کسی خوردن دوائی را که تلخست و طبع کراهت از آن دارد هفدهم اصل قال ابو عبد
الله علیه السلام من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که
مبتلا شود از مؤمنان در زمان مظلومیت ائمه ببلائی پس صبر کند بر آن میباشد برای او مانند مزد هزار شهید در زمان ظهور دولت ائمه
که مرتبهٔ اعلای شهدا اند بشهید باشند چه شروع در جهاد که افضل عبادتست گاهی مخلوط میباشد بطلب غنیمت و مانند آن و کشته شدن اختیار
میت هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم وبالا
و ابتلی قوما بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل

انعام کرد بر جمعی پس شکر نعمت نکردند پس گردید آن نعمت برای ایشان وبال دنیا و آخرت و مبتلا کرد جمعی را بمصیبتها پس صبر
کردند پس گردید آن مصیبتها بر ایشان نعمت دنیا و آخرت **نوزدهم اصل** عَنْ اَبَانِ بْنِ اَبِي مُسَافِرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم
فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا قَالَ اصْبِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ اَبِي يَعْفُورٍ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السلم قَالَ صَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ **شرح** اصبروا علی المصائب تفسیر صابروا است موافق آنچه گذشت
در حدیث دوم و سیوم باب حلم پس منافات نیست میان روایت ابان بن ابی مسافر و روایت ابن ابی یعفور **یعنی**
روایتست از ابان بن ابی مسافر از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره آل عمران ای جماعتی که ایمان آورده اند صبر کنید و غلبه بر صبر کنید
امام گفت مراد اینست که صبر کنید بر مصیبتها و در روایت ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم اینست که گفت غلبه بر صبر کنید بر مصیبتها عبدالرحیم
بیستم اصل قَالَ لَوْلَا اَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ لَتَفَطَّرَ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَتَفَطَّرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا **شرح** این حدیث مضمرات
یا موقوفست **یعنی** گفت اگر نه این میبود که صبر مخلوق شده پیش از بلاها هر آینه می ترکید دل مومن چنانچه می ترکد تخم مرغ که بر بالای سنگ طلب
زنند مراد بخلق صبر پیش از بلا خلق اسباب صبر مومنست مثل اعلام مصایب انبیا و اوصیا و اولیا که باعث تسلی مومنانست **بیست**
ویکم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي
قَرْضًا فَمَنْ اَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضًا اَعْطَيْتُهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا اِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ وَمَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ **شرح**
قرضا هر دو جا بضم قاف و سکون را ء بی نقطه و ضاد با نقطه است القرض جمع قرضه بضم قاف و سکون راء راهها که بدو رفت اقرضنی بقاف و راء
بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الاقراض دادن کسی را چیزی و اصل آن و اگر دن راه آشنایی میان خود و دیگری
ضمیر منها راجع بقرض است یا راجع بدنیاست قرضا مفعول دوم اقرضنی است تانیث واحده و تانیث عشرا باعتبار قرضه است
در شحی که بنظر رسیده این دو لفظ و دو نظیر آنها در فقرات آینده بقافست و آن از تحریف کاتبانست **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی بدرستی که من گردانیدم مال دنیا را
میان بندگان خود راهها آشنایی و محبت با هم بنفقه دادن و معامله کردن و شریک شدن و تصدق واجب و مستحب کردن و قرض
دادن و صله امام و صله رحم کردن و امثال آنها پس هر که داد مرا از جمله آن راهها راهی چند را مثل تصدق بر مستحق و صله امام و هدیه برادر
مومن دادم او را بسبب هر یک از آن راهها ده راه آشنایی در بهشت و زیاده تر تا هفتصد برابر آنچه کرده و آنچه خواستم از جمله آن راهها
اشارتست بعدد زیاده بر هفتصد چنانچه گفته و الله یضاعف لمن یشاء و میتواند بود که اشارت بکیفیت ثواب مذکور باشد
و بر هر تقدیر تفاوت ثواب بسبب تفاوت صحت عقد و اخلاص در عملست **اصل** وَمَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَاَخَذْتُ
مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَرَ اَعْطَيْتُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ اَعْطَيْتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي قَالَ ثُمَّ
تَلَا اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ
اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ وَرَحْمَةٌ اثْنَتَانِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

ثلث

ثلث ثُمَّ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم هَذَا لِمَنْ اَخَذَ اللّٰهُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا **شرح** صلوة از جانب الله تعالی عبارتست از گماشتن
هزار منصف ملائکه موکلین بتوفیق مومنان برای محافظت از بلاها چنانچه بیان شد در حدیث شصت و ششم باب بیست و هفتم کتاب الحجة **یعنی**
و هر که نداد مرا از آن راهها راهی چند پس گرفتم از او چیزی را بی اختیار او پس صبر کرد و جزع نکرد اعطا میدهم او را سه خصلت میکو
که اگر میدادم یکی از آنها را بملائکه خود هر آینه راضی میشدند بآن از من راوی گفت بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلم برای آن خصلت
قول الله تعالی را در سوره بقره صابران جمعیند که چون بر خورد ایشان را مصیبتی گفتند بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی او
بازگشت کنندگانیم تفسیر این می آید در کتاب الجنائز در حدیث چهلم آخر ابواب که باب النوادر است که انا لله اقرار
بملک للملک وانا الیه راجعون اقرار بهلاکست بالهلاک ایشان جمعیند که بر ایشانست درودها از جانب صاحب کل اختیار
ایشان پس این درود یک خصلت از سه خصلت و بر ایشانست از جانب صاحب کل اختیار ایشان رحمت این دو خصلت است
از جمله سه خصلت و ایشانند و بس که راه یافتگانند بحقیقت تصدیق ربوبیت رب العالمین این سه خصلتست بعد از آن گفت امام جعفر
علیه السلم این برای کسیست که گرفت الله تعالی از او چیزی را بی اختیار او و اشارتست بآنکه اگر باختیار خود داده مضمون این کلمه را
که دید ثواب او بیشتر خواهد بود **بیست و دوم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ مُرُوَّةُ الصَّبْرِ فِي حَالِ الْحَاجَةِ وَالْفَاقَةِ وَالتَّعَفُّفِ
وَالْغِنَاءِ اَكْثَرُ مِنْ مُرُوَّةِ الْاِعْطَاءِ **شرح** التعفف عطف بر الصبرست الغنا بفتح غین و الف ممدوده بینیازی از زیستن
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که گفت جوانمردی صبر در وقت بی چیزی و تنگدستی و خود داری از حرام و بینیازی از مخلوقین
در آن وقت بیشترست باعتبار ثواب از جوانمردی دادن مالدار مال را بمستحقین **بیست و سیوم اصل** قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم
يَرْحَمُكَ اللّٰهُ مَا الصَّبْرُ الْجَمِيلُ قَالَ ذَلِكَ صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى اِلَى النَّاسِ **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلم را رحمت کناد ترا الله تعالی
چیست معنی صبر خوش آینده که در سوره یوسف مذکورست گفت آن صبریست که نیست در آن شکایت بردن بسوی مردم **بیست و چهارم**
اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم اَوْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السلم قَالَ مَنْ لَا يَعُدُّ الصَّبْرَ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ يَعْجِزْ **شرح** من موصولست
لا یعد و یعجز مرفوعست و میتواند بود که من شرطیه باشد و دو فعل مجزوم باشد لا یعد بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعالست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم یا امام محمد باقر علیه السلم که گفت هر که مهیا نمیکند صبر را برای حوادث زمانه عاجز میشود
بیست و پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ اِنَّا صُبَّرٌ وَشِيعَتُنَا اَصْبَرُ مِنَّا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ
اَصْبَرَ مِنْكُمْ قَالَ لِاَنَّا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ **شرح** صبر بضم صاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه
مفتوحه جمع صابرست ما نعلم اشارتست بآیت سوره حدید ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان
نبراها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تاسوا علی ما فاتکم بگو ره یعنی نرسیده هیچ رخ زده در زمین یعنی مصیبتی که در مردم دیگرست از جمله اهل زمین
و نه در خود تان ای اهل بیت رسول مگر آنکه نوشته شده در آیاتی از کتاب که قرآن باشد پیش از آنکه بیافرینیم آن رخ زده را بدرستی که آنچه مذ
کور شد که نوشتن جمیع مصایب تا آخر الزمان باشد خواه در مخاطبین و خواه در غیر ایشان در آیاتی نحایت محکم لفظ و نحایت واضح

الدلاله نزد جمعی که طریق استنباط و استدلال را دانند چنانچه گفته در سوره نحل تبیاناً لکل شیء برابر تعالی آسان است این نوشتن برای آنکه
کر شما عالمیان بجمیع معانی قرآن آزرده نشوید بر آنچه از شما فوت شد از حکومت و دنیا و مانند آن از جمله حقوق شما نظر اینکه انتقالی چون عادت
بهر جز قبل از وقوع آزردگی و خوشحالی بسبب معصیت و طاعت بندگان در او مثبت و بیان این آیت شده در حدیث اول باب چهل و یکم
کتاب الحجه و میتواند بود که اشارت بعلم تفصیلی کبری ای صابران باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ما صبر
کننده گانیم و شیعه ما صابرترند از ما گفتم قربانت شوم چون شدند شیعه شما صابرتر از شما گفت زیرا که ما صبر میکنیم بر آنچه میدانیم
پیش از وقوع آن و شیعه ما صبر میکنند بر آنچه نمیدانند که واقع خواهد شد و ناگاه واقع میشود باب چهل و هشتم اصل باب الشکر
شرح شکر عبارت از اعتراف نعمت است خواه بدل و خواه بزبان و خواه بجوارح دیگر و حمد عبارت از اعتراف بخوبی کسی است بزبان خواه
آن خوبی نعمت واول باشد و خواه غیر آن یعنی این باب بیان فضیلت شکر نعمت است در این باب سی حدیث است اول اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب والمعافی الشاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصابر
والمعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خورنده شکرگزار را است از ثواب مانند ثواب
روزه دار طالب ثواب روز حساب و تندرست شکرگزار را است از ثواب مانند ثواب مبتلای صبر کننده و مال داده شده شکر
گزار را است از ثواب مانند ثواب مال نداده شده قناعت کننده مراد از شکر ادای حقوق واجبه نعمت است بفعل فرایض و ترک محارم
چنانچه بیان میشود در حدیث دهم و دوازدهم این باب دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما فتح الله علی عبد باب شکر
فخزن عنه باب الزیادة شرح خزن بخاء بانقطه و زای بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصرت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نگشود
الله تعالی بر بنده در شکرگزاری را پس نگاه داشته باشد از او در زیاد کردن نعمت را سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
مکتوب فی التوریة اشکر من انعم علیک وانعم علی من شکرک فانه لا زوال للنعماء اذا شکرت ولا بقاء لها
اذا کفرت الشکر زیادة فی النعم وامان من الغیر شرح غیر بکسر غین بانقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
اسم تغییرست و ظاهر عبارت قاموس فتح غین و سکون یاء است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نوشته شده
در توریه که شکر کن کسی را که انعام کرد بر تو و انعام کن بر کسی که شکر تو کرد چه بدرستی که برطرف شدن نیست نعمت را اگر شکر کرده شود و باقی نیست
که بعد از هر نعمتی نعمتی دیگر است الی غیر النهایه و بقا نیست نعمت را اگر انکار کرده شود و شکر باعث زیادتی است در نعمتها و باعث ایمن بودن
از تغییر چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعافی الشاکر له من الاجر ما للمبتلی الصابر والمعطی الشاکر له من
الاجر کالمحروم القانع شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل واما بنعمة
ربک فحدث قال الذی انعم علیک بما فضلک واعطاک واحسن الیک ثم قال فحدث بدینه وما اعطاه
الله وما انعم به علیه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره والضحی و اما نعمت صاحب کل اختیار تو
پس حکایت کن مردم را آن امام گفت مراد آنست که انعام کرد بر تو بتفضیل تو بر سایر انبیا و مرسلین و بخشیدن بتو و احسان بسوی تو

بعد از ان

بعد از ان امام گفت پس حکایت رسول الله علیه السلام بدین خود مثل نماز و روزه و آنچه داد او را الله تعالی و آنچه انعام کرد بآن بر او ششم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله عند عائشة لیلتها فقالت یا رسول الله لم تتعب نفسک وقد غفر
لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر فقال یا عائشة الا اکون عبدا شکورا شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام
گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله نزد عائشه در شبی که نوبت او بود پس چون عائشه کثرت عبادت او را دید گفت ای رسول الله چرا تعب
میدهی خود را و حال آنکه بخشیده شده برای تو آنچه گذشت از گناه تو و آنچه باقی ماند پس گفت ای عائشه آیا نباشم بنده بغایت شکرگزار نعمت
رب خود فصل وقد غفر ما تأخر اشارتست بآیت سوره الفتح انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و تفسیر
این احتمال بسیار است از انجمله آنچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث چهارم باب فضل الحج والعمرة و ثوابهما که باب سی و هشتم است
که قال رسول الله صلی الله علیه وآله للحاج ثلثة فافضلهم نصیبا رجل غفر له ذنبه ما تقدم منه وما تأخر ووقاه الله عذاب القبر واما الذی یلیه فرجل غفر له
ذنبه ما تقدم منه ویستأنف العمل فیما بقی من عمره واما الذی یلیه فرجل حفظ من اهله وماله پس مراد از فتح فتح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه است بلفظ ماضی که
و ماضی برای تحقق وقوع است و مخاطب در این آیت بحسب ظاهر رسول الله صلی الله علیه وآله است و در باطن شیعه اوست تا روز قیامت — خواص است
لیغفر لک یعنی تا بیامرزد الله بیغفر لک است و قصه فتح حدیبیه اینست که رسول الله صلی الله علیه وآله با هزار و پانصد کس از اصحاب در سال ششم هجری
از راه تنعیم داخل حرم شد در حدیبیه که کنار حرم است فرود آمد و صلح با قریش کرد باین شرط که مکه در مکه اظهار اسلام کنند قریش
مزاحمت بحال او نرسانند و شرط اینکه رسول و اصحاب او در سال آینده سه روز داخل مکه شوند و عامه اصحاب او باغوای عمر قبول صلح نکردند — کنید
و چون بسیار بر روی رسول گفتگوی بی ادبانه کردند رسول گفت شما اگر قبول نمیکنید صلح را پس جنگ با قریش پس مستعد او شوید
کردند و فرستادند بجانب قریش و قریش حمله بر ایشان آوردند پس اصحاب رسول گریختند گریختن بدی تا آمدند نزد رسول علیه السلام
پس رسول علیه السلام تبسم کرد و بعد از ان گفت ای علی برو شمشیر را حمله کن بر قریش که از عقب گریختگان می آیند پس برداشت امیر المؤمنین
علیه السلام شمشیر را و حمله کرد بر قریش تنها و چون قریش نظر در او دیدند او کردند گریختند بهیئتی تعجیل تمام و باین اعتبار واقعه حدیبیه را از جمله
غزوات شمرده اند پس رسول علیه السلام برگشت بسوی تنعیم و فرود آمد در تحت شجره و بیعت گرفت و در سال هفتم هجری عمرة القضا کرد و در سال
هشتم فتح مکه کرد اصل قال وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقوم علی اطراف اصابع رجلیه فانزل الله سبحانه طه ما انزلنا
علیک القرآن لتشقی شرح در تفسیر طه احتمال بسیار است از انجمله اینکه بمعنی یا رجل است یعنی امام علیه السلام گفت و رسول الله صلی الله
علیه وآله می ایستاد در نماز پیش از امر او بخصوص صورت قیام در نماز بر کنارهای انگشتان دو پای او برای ریاضت در عبادت پس فرو فرستاد
الله سبحانه که ای مرد فرو نفرستادیم بر تو قرآن را که در نماز با دیجواند تا آزار کشی هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلث
لا یضر معهن شیء الدعاء عند الکرب والاستغفار عند الذنب والشکر عند النعمة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت سه صفت ضرر نمیرساند با آنها چیزی اول دعا نزد اندوه تا غم از آن دفع شود دوم استغفار نزد گناه تا عقاب آن دفع شود سیوم
شکر نزد نعمت تا خوف زوال آن دفع شود هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعطی الشکر اعطی الزیادة یقول الله عز وجل لئن

شکر نعم لأزیدنکم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هرکه داده شد توفیق شکر نعمت داده شد زیاد شدن نعمت بیان آن
که میگوید الله عز و جل در سوره ابراهیم هرآینه اگر شکر کردید نعمت را هرآینه زیاد میکنم البته نعمت شما را نهم اصل عن رجلین سمعاه من ابی
عبد الله علیه السلم قال ما انعم الله علی عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمد الله ظاهرا بلسانه فتم کلامه حتی تؤمر له
بالمزید شرح روایتست از دو مرد که شنیدند هر دو از امام جعفر صادق علیه السلم گفت انعام نکرد الله تعالی بر بنده هیچ نعمتی را پس اعتراف کرده باشد
بقدر آن نعمت بدل خود چنانچه می آید در حدیث دهم و حمد کرده باشد الله تعالی را در بیرون دل بزبان خود پس تمام شده باشد سخن او در حمد مگر آنکه امر
کرده شود برای او بزیاد شدن نعمت یا یعنی که ملائکه مأمور بزیاد کردن میشوند و ظاهر نماند که حتی برای استثنا است و یوم منصوبست و اگر
استثنا متصل است زیادتی بعد از تمام حمد است و اگر منقطع است یعنی از تمام حمد است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال شکر
النعمة اجتناب المحارم وتمام الشکر قول الرجل الحمد لله رب العالمین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
اصل شکر نعمت الهی اعتراف دل بربوبیت اوست که مصداق آن اعتراف اجتناب از حرامهاست و کمال شکر گفتن الحمد لله رب العالمین است
باوجود اجتناب از محارم یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول شکر کل نعمة وان عظمت ان تحمد الله عز و جل شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت شکر هر نعمت هرچند که بزرگ باشد اینست که حمد کرده شود الله عز و جل بعد از اعتراف دل است چنانکه
بیان شد در حدیث نهم و دهم دوازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم هل للشکر حد اذا فعله العبد کان شاکرا قال
نعم قلت ما هو قال یحمد الله علی کل نعمة علیه فی اهل ومال وان کان فیما انعم علیه فی ماله حق اداه ومنه
قوله جل و عز سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا برای شکر مرتبه هست که چون
کند آنرا بنده شود شکر گزار در عرف جمیع علما و شاکر نامند آنها در عرف مخصوص کسی است که قدر لایق در او باشد گفت آری گفتم چیست
آن گفت اینکه حمد کند الله تعالی را بر هر نعمتی که بر اوست در اهل و مال و اگر باشد در آنچه انعام کرده در او بر مال او حقی واجب مثل زکوة ادا
کند آنرا و از جمله شکر است قول الله جل و عز تعلیم شکر در وقت سوار شدن کشتی یا سوار شدن شتر در سوره زخرف منزه میشمرم از هر عیب
منزه بودن کسی که بفرمان کرده برای ما این مرکوب را و ما بخودی خود نبودیم برای آن تاب آورندگان اصل ومنه قوله تعالی رب
انی لما انزلت الی من خیر فقیر شرح و از جمله شکر نعمتست شکر با شکستگی که صادر شد از موسی بعد از گریختن از فرعون
و رسیدن بچاه مدین و آب دادن گوسفندان دختران شعیب و توجه بسایه درخت که مذکورست در سوره قصص ای صاحب کل
اختیار من بدرستیکه من بسبب آنچه فرو فرستادی بسوی من از بهتر مثل ایمان و عمل صالح و علم احکام الهی و تن در ندادن بمتابعت
فاسقان که نعمت دنیا دارند و امثال آنها شکسته ام مراد اینست که علف صحرا خوردن و تعب سفر کشیدن و گرسنگی چون بسبب خیر
باعث شکر است و این حسن طلب نانست در ضمن شکر چنانچه در بعض روایات واقع شده اصل ومنه قوله تعالی رب
انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین وقوله رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق
واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا شرح عدم تکرار منه درمیان این دو آیت برای اظهار اینست که هر دو از

جنسی

جنس شکر است و آن شکر دل باعتراف بولی النعمة بودن و بربوبیت الله تعالی است پس هر دعا و طلب حاجت از قبیل شکر دلست
یعنی و از جمله شکر است قول الله تعالی در تعلیم نوح که وقتی که در کشتی نشیند گوید در سوره مؤمنون ای صاحب کل اختیار من فرود آور
مرا فرود آوردنی مبارک و تو بهتر فرود آورندگانی مراد جمعیند که مسافران را در خانهای خود برای مهمانی فرود می آورند و از جمله
شکر دلست قول الله تعالی که تعلیم کرده رسول را که دعا کند بآن در سوره بنی اسرائیل ای صاحب کل اختیار من داخل کن مرا در هر فعلی
که داخل میکنی مرا در آن داخل کردن راستی نه داخل کردن هزل مراد توفیق داخل شدن در فعلی از روی علمست نه از روی
ظن که لهو و پیروی هوای نفس است و بیرون کن مرا از هر فعلی که بیرون میکنی مرا از آن بیرون کردن راستی نه هزل مراد توفیق ترک
فعل از روی علم است نه از روی ظن و بگردان برای من از نزد تو برهانی غالب ظاهر در آنچه کنم و در آنچه ترک کنم مراد برهان است
بر حسن فعل آنچه میکنم و حسن ترک آنچه ترک میکنم خواه ترک بعد از شروع باشد مثل قطع نماز و خواه ترک بالکلیه باشد مثل ترک قبایح
سیزدهم اصل سمعت ابا الحسن صلوات الله علیه یقول من حمد الله علی النعمة فقد شکره وکان الحمد افضل
من تلک النعمة شرح شنیدم از امام رضا صلوات الله علیه که میگفت هرکه حمد کرد الله تعالی را بر نعمتی پس شکر کرده چه میان شکر
و حمد عموم و خصوص من وجه است و این ماده اجتماعست و شد توفیق حمد فاضلتر از آن نعمتی که حمد بر آن واقع شده پس از عهده
شکر نعمت الهی بدر نمیتوان آمد مگر باعتراف بعجز چنانچه می آید در حدیث بیست و هفتم چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال ابی ما انعم الله علی عبد بنعمة صغرت او کبرت فقال الحمد لله الا ادی شکرها شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت که گفت پدرم انعام نکرد الله تعالی بر بنده بنعمتی خواه کوچک باشد و خواه بزرگ باشد پس گفته باشد الحمد لله مگر آنکه بجا
آورده شکر آن نعمت را مراد گفتن از ته دلست چنانچه می آید در حدیث آینده پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من انعم
الله علیه بنعمة فعرفها بقلبه فقد ادی شکرها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هرکه انعام کرد الله تعالی
بر او بنعمتی پس شناخت قدر آن نعمت و دهنده آنرا بایمعنی که دل او اعتراف معلوم خود کرد پس تحقیق بجا آورده شکر آنرا شانزدهم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان الرجل منکم لیشرب الشربة من الماء فیوجب الله له بها الجنة ثم قال انه لیأ
خذ الاناء فیضعه علی فیه فیسمی ثم یشرب فینحیه وهو یشتهیه فیحمد الله ثم یعود فیشرب
ثم ینحیه فیحمد الله ثم یعود فیشرب ثم ینحیه فیحمد الله فیوجب الله عز وجل بها الجنة شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلم بدرستی که مردی از شما هرآینه می آشامد قدر یک آشامیدن از آب پس واجب میسازد الله تعالی برای او بسبب آن
شربت بهشت را بعد از آن گفت بیان این آنکه بدرستی که هرآینه فرا میگیرد ظرف آب را پس نزدیک میکند که هشتن آنرا بر دهن خود پس
الله میگوید بعد از آن می آشامد پس دور میکند آنرا بر حالی که او میل آب دارد پس حمد میکند الله تعالی را بعد از آن برمیگردد پس می آشامد
بعد از آن دور میکند آنرا پس حمد میکند الله تعالی را بعد از آن برمیگردد پس می آشامد بعد از آن دور میکند آنرا پس حمد میکند الله تعالی
پس واجب میسازد الله عز و جل بآن اعمال بهشت را هفدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم انی سألت الله عز و جل ان یرزقنی

ما الأفرزقني وإني سألت الله أن يرزقني ولدًا فرزقني وسألته أن يرزقني دارًا فرزقني وقد خفت
أن يكون ذلك استدراجًا فقال أما والله مع الحمد فلا شرح الاستدراج مرتبه مرتبه بدام آوردن کسی را چنانچه گفته
در سوره ن سنستدرجهم من حيث لا يعلمون أما بفتح همزه و تشديد ميم است و الله جمله معترضه است يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را
بدرستی که طلب کردم از اله عز و جل که روزی کند مرا مالی پس روزی کرد مرا بدرستی که طلب کردم از اله تعالی که روزی کند مرا فرزندی پس
روزی کرد مرا و طلب کردم از او که روزی کند مرا خانه پس روزی کرد مرا و بتحقیق ترسیدم که باشد آن نعمت دادن بتدریج بدام کشیدن بسبب
شقاوت من پس امام عليه السلم گفت اما با شکر نعمتها با آن نعمتها پس استدراج نیست کلا اقسم هجدهم اصل خرج ابو عبد الله عليه السلم
من المسجد وقد ضاعت دابته فقال لئن ردها الله علي لأشكرن الله حق شكره قال فما لبث أن أتي بها
فقال الحمد لله فقال قائل له جعلت فداك أليس قلت لأشكرن الله حق شكره فقال أبو عبد الله عليه السلم
ألم تسمعني قلت الحمد لله شرح بيرون آمد امام جعفر صادق عليه السلم از مسجد بر جای که گم شده بود ستور سواری او پس گفت هر آینه اگر برگرداند
آنرا اله تعالی بر من هر آینه شکر میکنم الله تعالی را شکری که سزاوار است روای گفت پس درنگ بسیار نکرد تا آنکه آورده شد آن
ستور پس امام گفت الحمد لله گفت گوینده او را قربانت شوم آیا نیست اینکه گفتی هر آینه شکر میکنم الله تعالی را آنچنان که سزاوار شکر او است پس
گفت امام عليه السلم آیا نشنیدی از من که گفتم الحمد لله نوزدهم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا ورد
عليه أمر يسره قال الحمد لله على هذه النعمة وإذا ورد عليه أمر يغتم به قال الحمد لله على كل حال شرح میتواند
بود که یغتم بصیغه مجهول باشد و به نایب فاعل باشد و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بفاعل باشد یعنی روایتست
از امام جعفر صادق عليه السلم گفت چون وارد میشد بر رسول الله صلی الله علیه وآله کاری که خوشحال میکرد او را میگفت سپاس اله تعالی راست
برای این نعمت و چون وارد میشد بر او کاری که باعث غم میشد یا مراد اینست که غمگین میشد بسبب آن میگفت سپاس اله تعالی راست
بر هر حالی بمعنی که خیر مؤمن در قضای الهی است خواه مرغوب طبع باشد و خواه نه بیستم اصل عن أبي جعفر عليه السلم قال تقول
ثلاث مرات إذا نظرت إلى المبتلى من غير أن تسمعه الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به ولو شاء فعل
قال من قال ذلك لم يصبه ذلك البلاء أبدًا شرح روایتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت میگویی سه بار وقتی که نظر کنی بسوی
کسی که مبتلا باشد ببلایی خواه جسمانی مثل کور و لنگ و خواه روحانی مثل ظالمان و فاسقان بی آنکه شنوانی او را سپاس اله تعالی
راست که عافیت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و اگر میخواست مرا نیز مبتلا میکرد امام گفت هر که گوید آنرا نمیرسد او را آن بلا هرگز
بیست و یکم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال ما من عبد يرى مبتلى فيقول الحمد لله الذي عدل عني ما
ابتلاك به وفضلني عليك بالعافية اللهم عافني مما ابتليته به إلا لم يبتل بذلك البلاء
أبدًا شرح روایتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت نیست هیچ بنده که ببیند مبتلایی را پس گوید سپاس اله راست
که گردانید از من آنچه را که مبتلا کرد ترا بآن و ترجیح داد مرا بر تو بعافیت از آن بلا خدایا عافیت ده مرا از آنچه مبتلا کردی او را

بن

بآن مگر آنکه مبتلا نمیشود بآن هرگز بیست و دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال إذا رأيت الرجل قد ابتلي وأنعم
عليك فقل اللهم إني لا أسخر ولا أفخر ولكن أحمدك على عظيم نعمائك علي شرح روایتست از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت چون دیدی مردی را که بتحقیق مبتلا شده و انعام کرده بر تو اله تعالی بعافیت از آن بلا پس بگو خدایا بدرستی که من استهزا نمیکنم و تفاخر نمیکنم او را
بسبب نعمت و لیکن ترا حمد میکنم که عافیت از این بلا بخشیدی بیست و سوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا الله
ولا تسمعوهم فإن ذلك يحزنهم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون دیدید اهل بلا را پس سپاس گویید اله تعالی را بر عافیت از آن بلا و مشنوانید
ایشان را آن سپاس چه بدرستی که آن شنوانیدن غمگین میکند ایشان را بیست و چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم أن رسول الله صلى الله عليه
كان في سفر يسير على ناقة له إذ نزل فسجد خمس سجدات فلما ركب قالوا يا رسول الله إنا رأيناك صنعت شيئًا
لم تصنعه فقال نعم استقبلني جبرئيل عليه السلم فبشرني ببشارات من الله عز وجل فسجدت لله شكرًا لكل بشرى سجدة
شرح بشرى از باب نصر یا باب تفعیل است البشاره بکسر و ضم با و البشری بضم با مژده سجده منصوب بر مفعول مطلق سجدت است
یا مرفوع است تا مبتدا باشد و لكل بشرى خبر باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق عليه السلم که رسول الله صلی الله علیه وآله در سفری میرفت
سوار ناقه که از او بود ناگاه فرود آمد پس سجده کرد پنج سجده پس چون سوار شد رفقا گفتند ای رسول الله بدرستی که ما دیدیم ترا که کردی
چیزی که نکرده بودی آنرا پس گفت آری پیش آمد مرا جبرئیل عليه السلم پس مژده داد مرا بچند مژده از جانب الله عز و جل پس سجده کردم الله تعالی را
برای شکر بسبب هر مژده یک سجده بیست و پنجم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال إذا ذكر أحدكم نعمة الله عز وجل فليضع خده
على التراب شكرًا لله فإن كان راكبًا فلينزل وليضع خده على التراب وإن لم يكن يقدر على النزول للشهرة فليضع
خده على قربوسه فإن لم يقدر فليضع خده على كفه ثم ليحمد الله على ما أنعم عليه شرح روایتست از امام جعفر صادق
عليه السلم گفت چون یاد کند یکی از شما نعمت اله عز و جل را پس باید که گذارد پهلوی روی خود را بر خاک برای شکر اله تعالی پس اگر باشد سوار
پس باید که فرود آید و باید که گذارد پهلوی روی خود را بر خاک و اگر ممکن نباشد که قدرت بر فرود آمدن داشته باشد بسبب شهرت بر فضل
چه محل الحاق سجده شکر را علامت بعض میشمرند پس باید که گذارد پهلوی روی خود را بر کوهان زین ستور خود پس اگر بر این نیز قادر نشود پس باید
که گذارد پهلوی روی خود را بر دست خود بعد از آن باید که در جمیع صورت حمد کند اله تعالی را بر آنچه انعام کرده بر او بیست و ششم اصل
كنت أسير مع أبي الحسن عليه السلم في بعض أطراف المدينة إذ ثنى رجله عن دابته فخر ساجدًا فأطال وأطال ثم
رفع رأسه وركب دابته فقلت جعلت فداك قد أطلت السجود فقال إني ذكرت نعمة أنعم الله بها علي
فأحببت أن أشكر ربي شرح سیر میکردم با امام موسی کاظم عليه السلم در بعضی پیرامونهای شهر مدینه ناگاه پیچانید پای خود را از ستور خود
بمعنی که فرود آمد پس افتاد سجده کنان پس دراز کرد و دراز کرد بمعنی که بسیار دور و دراز کرد سجده را بعد از آن برداشت
سر خود را و سوار شد ستور خود را پس گفتم قربانت شوم بتحقیق دراز کردی سجده را پس گفت بدرستی که یاد کردم نعمتی را که انعام کرد او تعالی
بآن بر من پس دوست داشتم که شکر کنم صاحب کمال اختیار خود را بیست و هفتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال أوحى الله عز وجل إلى موسى عليه السلم

یا موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب وکیف اشکرک حق شکرک ولیس من شکر اشکرک به الا
وانت انعمت به علی قال یا موسی الآن شکرتنی حین علمت ان ذلک منی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی علیه السلم که ای موسی شکر کن مرا چنانکه لایق شکر منست پس موسی کفت ای صاحب کل اختیار من چون
میتوانم که شکر کنم ترا لایق شکر تو و حال آنکه نیست هیچ شکری که شکر کنم ترا بآن مگر بحالی که تو انعام کردی بآن بر من بتوفیق یا بمعنی
که شکر لایق موقوف بر تسلسل است و آن محالست کفت ای موسی الحال شکر کردی مرا یا بمعنی که لایق شکر را الحال کردی وقتی که دانستی
که آن شکر نیز نعمتی است از جانب من مراد بعلم اینجا اعتراف بعلمست چه علم خودش از مقوله انفعالات و باعث مدح و ذم نمیشود و
بیست و ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا اصبحت وامسیت فقل عشر مرات اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافیة
فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد ولک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی وبعد الرضا
فانک اذا قلت ذلک کنت قد ادیت شکر ما انعم الله علیک فی ذلک الیوم وفی تلک اللیلة شرح الاصباح رسیدن
بصباح الامساء رسیدن بمساء و صباح بمعنی اول روزست و اول روز از طلوع آفتابست و رسیدن بآن نزدیک شدن بآنست و مساء
بمعنی اول شبست و اول شب از غروب آفتابست و رسیدن بآن نزدیک شدن بآنست پس وقت این قول از طلوع فجر تا اندکی بعد از طلوع
آفتابست در هر روز و آن که میشود از آفتاب زرد تا اندکی بعد از غروب آفتابست در هر روز و آن که میشود ما موصوله است باشد اما چون
ما اصبحت بر سبیل مثالست چه در شام ما امسیت باید گفت و تانیث باعتبار آنست که ما عبارت از نعمت و عافیتست مرجع ضمیر
بها نیز مرجع ضمیر اصبحت است اشاره الیه و ذلک اول قول ده بار است فی ذلک الیوم ناظرست باصبحت و فی تلک اللیلة ناظرست بامسیت
پس لف و نشر مرتبست یعنی کفت امام جعفر صادق علیه السلم چون بصباح رسیدی و چون بشام رسیدی پس بکو ده بار خدایا آنچه بصباح رسید
با من خواه زیادتی کمال باشد و خواه سلامت از عیب و نقصان باشد در دین یا دنیا پس از جانب تست خواه بتوسط توفیق و خواه بتوسط
بر حالی که تنها باشی شریکی نباشد ترا در آن توفیق و مباشرت برای تست سپاس و برای تست شکر بسبب آن نعمت و عافیت واجب بر من ای
صاحب کل اختیار من تا وقتی که راضی شوی و بعد از راضی شدن نیز یا بمعنی که راضی میشوی بکمتر از قدر استحقاق چنانچه بیان کرده شد در حدیث
سابق چه بدرستی که تو چون کفتی آنرا بتحقیق ادا کرده خواهی بود شکر آنچه را که انعام کرده الله تعالی بآن بر تو در آن روز و در آن شب بیست و هفتم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان نوح علیه السلم یقول ذلک اذا اصبح فسمی بذلک عبدا شکورا وقال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله من صدق الله نجا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که میکفت نوح نبی علیه السلم آنچه را که در حدیث سابق مذکور
شد چون بصباح میرسید پس نامیده شد بسبب آن بنده بغایت شکر گزار مخفی نماند که نزدیک بمضمون آنچه مذکور شد می آید در کتاب الدعا در آخر
باب القول عند الاصباح والامساء و در آنجا نسبت بنوح میشود که سه بار در صبح میکفت و سه بار در شام و امام کفت و کفت رسول الله صلی الله علیه وآله
برای بیان اینکه نوح بسبب آنچه مذکور شد نام شکور یافت [illegible] و شاید که بعضی دیگر از هر چند که کویند این نام هم رسانند هر که راست کفت الله تعالی را
نجات یافت یا بمعنی که نوح این کلمات را از روی صدق کفت و دل او اعتراف بمضمون آنها کرده و جوارح او عمل بمقتضای آنها کرد یا نیز روش

که حاجت خود را بدر خانه مخلوق نبرد و هر که مانند او کویند یکی میشود ششم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلم یقول ان الله یحب
کل قلب حزین ویحب کل عبد شکور یقول الله تبارک وتعالی لعبد من عبیده یوم القیمة اشکرت فلانا
فیقول بل شکرتک یا رب فیقول لم تشکرنی اذ لم تشکره ثم قال اشکرکم لله اشکرکم للناس شرح
شنیدم از امام زین العابدین علیه السلم که میکفت بدرستی که الله تعالی دوست میدارد هر دل غمکین یعنی بفکر خود افتاده را و دوست میدارد
هر بنده بغایت شکر گزار را یا بمعنی که چنانچه شکر خالق میکند شکر مخلوق مثل پدر و استاد و صاحب هدیه و مانند ایشان نیز میکند بیان این
آنکه میکوید الله تبارک و تعالی بنده از بندگان خود را در روز قیامت که آیا شکر کردی فلان صاحب نعمت بر ترا پس آن بنده میکوید شکر
نکردم او را لیکن ترا شکر کردم ای صاحب کل اختیار من پس الله تعالی میکوید شکر من نیز نکردی چون شکر نکردی او را چه شکر منعم مامور بهست
شرعا بعد از آن امام علیه السلم کفت شکر گزارتر شما برای الله تعالی شکر گزارتر شماست برای مردمی که نعمتی از ایشان باو رسیده باشد
باب چهل و نهم اصل باب حسن الخلق شرح این بابیست در فضیلت خوشخویی است و درین باب هجده حدیثست اول اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال ان اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت بدرستی که کاملتر مومنان باعتبار
ایمان خوشخوتر ایشانست زیرا که اگر کلمه حقی باشد که نداند یا نصیحتی باشد که غافل شده باشد مردم بواسطه گفتن آن میکنند و او قبول
میکند بخلاف بدخو که در جهل مرکب و باطل متحکم است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما یوضع فی میزان امرئ یوم
القیمة افضل من حسن الخلق شرح کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نهاده نمیشود در ترازوی اعمال مردی در روز قیامت چیزی که
فاضلتر از خوشخویی باشد مراد بعد از فرایض است چنانچه می آید در حدیث چهارم و میتواند بود که مراد اعم باشد باعتبار اینکه فی حسن
خلق ایمانست چنانچه گذشت در حدیث اول سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اربع من کن فیه کمل ایمانه وان کان من
قرنه الی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذلک قال وهو الصدق واداء الامانة والحیاء وحسن الخلق شرح اربع مبتدا
جمله من کن تا آخر خبر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت چهار صفتست که هر که باشد آنها در او کامل میشود ایمان
او و اگر باشد آنکس از فرق تا قدم او گناهان ناقص در ایمان نمیکند او را آن گناهان یا بمعنی که زود توفیق توبه می یابد امام گفت
و آن چهار راستی است و رسانیدن امانتست و شرمست و خوشخویی است چهارم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم ما یقدم المومن
علی الله عز وجل بعمل بعد الفرایض احب الی الله تعالی من ان یسع الناس بخلقه شرح یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعالست الاقدام رو آوردن با در بعمل برای مصاحبتست یا برای تعدیه است یعنی کفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم رو می آورد
مومن بر الله عز وجل در روز قیامت بعملی بعد از چیزهایی که لازمست در قرآن که محبوبتر باشد بسوی الله تعالی از اینکه گنجایش داشته باشند مردم
بخوی خود چنانچه کویا که مردم در خوشخویی او قرار کرفته اند پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان صاحب الخلق الحسن له مثل
اجر الصائم القائم شرح کفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که صاحب خوی خوب راست مانند ثواب روزه دار شب خیز ششم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر ما تلج به امتی الجنة تقوی الله وحسن الخلق شرح کفت رسول الله صلی الله علیه وآله بیشتر یا بمعنی

که داخل میشوند بآن امت من در بهشت خود داری از معاصی و خوشخوئی است هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الخلق
الحسن یمیث الخطیئة کما یمیث الشمس الجلید شرح یمیث بیاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم
معتل العین یائی از باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه خوی خوب میگدازد گناه را چنانچه میگدازد آفتاب
یخ را هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال البر وحسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیکی و خوشخوئی معمور و آباد میکنند خانهها را و زیاده میکنند در عمرها نهم اصل قال ابو عبد الله علیه
السلم اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما یمیث الشمس الجلید شرح
مضمون این گذشت در هفتم این باب دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال هلک رجل علی عهد النبی صلی الله علیه و آله فاتی
الحفارین فاذا بهم لم یحفروا شیئا و شکوا ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا ما یعمل حدیدنا فی
الارض فکانما نضرب به فی الصفا فقال و لم ان کان صاحبکم لیحسن الخلق ائتونی بقدح من ماء فاتوه
به فادخل یده فیه ثم رشه علی الارض رشا ثم قال احفروا قال فحفر الحفارون فکانما کان رملا یتهایل
علیهم شرح اتی بصیغه ماضی مجهول از باب تفعیلست نایب فاعل ضمیر مستتر راجع برجل است الحفارین مفعول دوم اتی است ضمیر شکوا
راجع باهل میت است و فا در فقالوا برای تعقیب است چه ضمیر فقالوا راجع بحفارین است ممکن است بود که ضمیر شکوا نیز راجع بحفارین
باشد و فاء ثانیه باشد لم بکسر لام و فتح میم برای استفهام انکاریست و قائم مقام جزای شرط است ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است
یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الخلق منصوبست مفعول یحسن باشد یتهایل بصیغه مضارع غایب معتل العین یائی
باب تفاعل است التهایل الغابت فرو ریختن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مرد مردی در زمان نبی صلی الله علیه و آله پس
آورده شدند نزد گورکنانی که مقرر شده بود که قبر او را بکنند پس آنگاه با ایشان رسیدند بر حالی که نکنده بودند چیزی از قبر او و شکایت
بردند آن گورکنان را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند کار گر نمیشود آهن ما در این زمین چه گویا که میزنیم آنرا در سنگ صاف پس رسول
علیه السلم خطاب باهل میت کرد گفت چرا چنین میشد اگر بود آن مرده نیکو میکرد خوی خود را یعنی اگر خوشخو میبود چنین نمیشد اشارت
بانکه کسی که بد خوست همه کار او بگره می افتد در زندگی و مردن بیارید نزد من کاسه پر از آب پس آوردند نزد او آنرا پس داخل کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله دست خود را در آن آب بعد از آن پاشید آن آب را بر آن زمین پاشیدنی که بهمه جای آن رسید بعد از آن گفت
بکنید امام گفت پس کندند گورکنان پس گویا که بود در ریگ بغایت فرو ریخته میشد بر ایشان یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
ان الخلق منیحة یمنحها الله عز و جل خلقه فمنه سجیة و منه نیة فقلت فایهما افضل فقال صاحب السجیة
هو مجبول لا یستطیع غیره و صاحب النیة یصبر علی الطاعة تصبرا فهو افضلهما شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که خوشخوئی عطیه ایست که میبخشد آنرا الله عز و جل بمخلوقین خود را بعضی از روش که بعضی آن طبیعی است
و بعض آن بقصد است پس گفتم پس کدام آن دو قسم فاضلتر است در ثواب پس گفت صاحب خلق طبیعی او مخلوق است بر خوشخوئی استطاعت

بر آن ندارد با تمیمی که غیر آن اگر چه مقصود اوست اما مشکلست و صاحب آنچه بقصدست صبر میکند بر فرمان برداری الله تعالی نوعی از صبر که در کمال
اشکال و کلفت است پس او فاضلتر آن دو قسم است دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله تبارک و تعالی لیعطی العبد
من الثواب علی حسن الخلق کما یعطی المجاهد فی سبیل الله یغدو علیه و یروح شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
بدرستی که الله تبارک و تعالی هر آینه میدهد بنده را از ثواب بنابر خوشخوئی مانند آنچه میدهد جهاد کننده در راه الله تعالی که اول روز میرفته باشد
اشارتست بانکه خوشخوئی بقصد از قبیل جهاد با نفس است سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله تبارک و تعالی اعار
اعداءه اخلاقا من اخلاق اولیائه لیعیش اولیاؤه مع اعدائه فی دولاتهم و فی روایة اخری و لو لا ذلک لما
ترکوا ولیا لله الا قتلوه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی عاریت داده دشمنان خود را
خوئی چند از خوهای خوب دوستان خود تا زندگانی کنند دوستان او با دشمنان او در دولتهای آن دشمنان و در روایتی دیگر از
امام جعفر صادق علیه السلم این تتمه مذکور است که و اگر نبود آن عاریت دادن هر آینه آن دشمنان وا نمیگذاشتند دوستی از برای الله تعالی
مگر اینکه میکشتند او را چهاردهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا خالطت الناس فان استطعت ان لا تخالط احدا من الناس
الا کانت یدک العلیا علیه فافعل فان العبد یکون فیه بعض التقصیر من العبادة و یکون له حسن خلق فیبلغه
الله بحسن خلقه درجة الصائم القائم شرح العلیا بضم عین و الف مقصوره مؤنث اعلی خبر کانت است و تعریف بالف و لام
افاده حصر میکند علیه متعلق بالعلیا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون معاشرت کنی با مردم پس اگر وسعت در قدرت داشته
باشی که معاشرت نکنی هیچیک از مردم را مگر اینکه باشد دست تو بلندتر از او یعنی که تو با وجود چیزی دهی احسان کنی نه بر عکس پس بکن احسان را
بعض با معاشرت را چه بدرستی که بنده مؤمن گاه میباشد در او کوتاهی از عبادت نافله و میباشد او را خوی خوب پس میرساند او را الله تعالی
بسبب خوشخوئی او بمرتبه روزه دار شب خیز در ثواب آخرت پانزدهم اصل عن بحر السقاء قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا بحر حسن
الخلق یسر ثم قال الا اخبرک بحدیث ما هو فی یدی احد من اهل المدینة قلت بلی قال بینا رسول الله صلی الله
علیه و آله ذات یوم جالس فی المسجد اذ جاءت جاریة لبعض الانصار و هو قائم فاخذت بطرف ثوبه فقام لها
النبی صلی الله علیه و آله فلم تقل شیئا و لم یقل لها النبی صلی الله علیه و آله شیئا حتی فعلت ذلک ثلث مرات فقام لها النبی
صلی الله علیه و آله فی الرابعة و هی خلفه فاخذت هدبة من ثوبه ثم رجعت شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه بهم رسیده
مضاف بجمله است ذات مؤنث ذو است بمعنی صاحب و مراد آنجا ساعتست گویا که روز را صاحبی کرده و هو قائم حالست از بعض الانصار
و ذکر آن برای اشعار بانست که معلوم شود که آن کار بامر مالک کنیز نبود تا ممکنه باشد الهدبة بضم ها و سکون و ضم دال منقوط و با یکنقطه
و تاء وحدت یک ریزه جامه یعنی روایتست از بحر سقا با یکنقطه و حاء منقوط و راء منقوط گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم
ای بحر خوشخوئی خوشحال میکند صاحبش را بعد از آن برای ترغیب بر خوشخوئی گفت آیا خبر بکنم ترا بحکایتی که نیست آن نزد هیچیک از فقهای
اهل مدینه گفتم بلی خبر کن گفت میان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله در ساعتی از روز نشسته بود در مسجد ناگاه آمد کنیزی از شخصی از اهل مدینه

وآن شخص ایستاده بود چون رسید بکنار جامه رسول علیه السلام تفحص کند که پرز در کجای جامه است پس برخاست برای آن کنیز نبی صلی الله
علیه وآله بقصد اینکه اگر در غیر آنجا که چسپیده پرز باشد فرا گیرد پس آن کنیز نگفت هیچ چیز و نگفت او را نبی صلی الله علیه وآله هیچ چیز تا آنکه کرد
این کار را سه بار پس برخاست برای او نبی صلی الله علیه وآله در بار چهارم و آن کنیز در پس پشت نبی علیه السلام بود باین معنی که نبی دانست
که او چه قصد آمده از پس پشت و برخاست برای خاطر او و کنیز ندانست که نبی او را دیده و دانسته برخاسته پس فرا گرفت پرز را از جامه
او بعد از آن برگشت اصل فَقَالَ لَهَا النَّاسُ فَعَلَ اللهُ بِكِ وَفَعَلَ حَبَسْتِ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ لَا
تَقُولِينَ لَهُ شَيْئًا وَلَا هُوَ يَقُولُ لَكِ شَيْئًا مَا كَانَتْ حَاجَتُكِ إِلَيْهِ قَالَتْ إِنَّ لَنَا مَرِيضًا فَأَرْسَلَنِي أَهْلِي
لِآخُذَ هُدْبَةً مِنْ ثَوْبِهِ يَسْتَشْفِي بِهَا فَلَمَّا أَرَدْتُ أَخْذَهَا رَآنِي فَقَامَ فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ آخُذَهَا وَهُوَ يَرَانِي
وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْتَأْمِرَهُ فِي أَخْذِهَا فَأَخَذْتُهَا شرح فعل الله بک جمله دعائیه است برای طلب بلا یا ادبی و فعل برای تکرار دعا
است چنانچه در فارسی میگویند چنین و چنین شوی یستشفی استیناف بیانی است یا حال مقدره است از هدبه و ضمیر مستتر راجع
بمریض است و میتواند بود که ان ناصبه و لام جاره محذوف باشد بتقدیر لان یستشفی و هو یرانی حال از فاعل آخذها است و اکره حال
از فاعل استحییت است فاخذ بصیغه مضارع متکلم وحده منصوب معطوف بر استامره است باء در بها برای تقویت است و در نسخ
فاخذتها است بصیغه ماضی متکلم وحده یعنی پس گفتند آن کنیز را مردم خوار دارد ترا الله تعالی و خوار دارد ترا و داشتی رسول الله صلی الله علیه وآله
را سه بار که نمیگفتی او را چیزی و نه او میگفت ترا چیزی چه بود حاجت تو بسوی او گفت بیکنیز که ما را بیماری است پس فرستادند مرا مردم
من تا فرا گیرم پرزی را از جامه رسول الله صلی الله علیه وآله طلب شفا میکند بیمار بآن پرز جامه پس چون اراده کردم فرا گرفتن پرز را دید مرا
پس برخاست پس شرم کردم که فرا گیرم پرز را بر حالی که او میدیده باشد مرا و کراهت میکردم که طلب رخصت کنم از او در فرا گرفتن پرز
پس بخاطر جمع فرا گرفتم آن را شانزدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفَاضِلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُوَطَّؤُونَ أَكْنَافًا ظ المؤطاون
الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَيُؤْلَفُونَ وَتُوَطَّأُ رِحَالُهُمْ شرح افاضل جمع افضل مبتدا است احسنکم خبر مبتدا است و جایز است در افعل
التفضیل مضاف بمفضل علیه افراد چنانچه جایز است مطابقه با صاحب خود در جمعیت الموطئون بضم میم و فتح واو و تشدید طاء منقط
مفتوحه و همزه خبری دیگر است التوطئه هموار کردن جای را تا در آنجا بفراغت توان بود اکنافا بفتح همزه و سکون کاف و فتح نون تمیز
از نسبت الموطئون است الذین خبری دیگر است توطأ بصیغه مضارع مجهول باب افعال است الرحال بکسر راء منقط و حاء منقط
جمع رحل منزلها یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فاضلتران شما بهتر شمااند باعتبار خوها جمعیند که هموار کرده شده اند باعتبار
نواحی ایشان باین معنی که مردم در همسایگی ایشان استراحت دارند جمعیند که الفت میگیرند با مردم و مردم الفت با ایشان میگیرند و
بازده میشود بآنکه وارد خانهای ایشان هفدهم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا
يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام مؤمن بسبب خوشخوئی الفت گرفته شده مردم است و خوبی نیست در کسی
که الفت نمیگیرد با کسی و با او الفت نمیگیرد هیجدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ

شرح یبلغ بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است باء در بصاحبه برای تعدیه است مضمون این گذشت در حدیث پنجم و چهاردهم این باب ٥
باب چهل و ششم اصل باب حسن البشر شرح البشر بکسر باء یکنقطه و سکون شین با نقطه و راء منقطه گشادگی رو و اضافه حسن بآن ٥
برای احتراز از لیوکی و هرزه خندی است یعنی این باب بیان فضیلت خوب بودن گشاده روئی است و در این باب شش حدیث است
اول اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ
وَرَوَاهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ يَا بَنِي هَاشِمٍ
شرح روایت از احمد بن محمد از علی بن الحکم از حسن بن حسین گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله خویشان نزدیک خود را ای فرزندان عبد المطلب بدرستی که شما هرگز نخواهید رسید مردم را بمالهای خود پس برخورید آن
را بگشادگی رو و خوبی گشادگی رو باین معنی که بخنده هرزه خندی و لیوکی نرسد و روایت کرد این حدیث را احمد بن محمد از قاسم بن یحیی
از جد قاسم حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام بی تفاوت مگر اینکه او گفت در روایت دوم بجای یا بنی عبد المطلب یا بنی هاشم
و حاصل هر دو یکی است چه اولاد هاشم اولادی غیر اولاد عبد المطلب نماند دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلٰثٌ مَنْ أَتَى اللهَ بِوَاحِدَةٍ
مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ الْإِنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ وَالْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه خصلت است که هر که آمد نزد الله تعالی با یکی از آنها واجب میسازد الله تعالی برای او بهشت را
یکی نفقه دادن واجب و مستحب در وقت تنگدستی دیگری گشادگی رو برای جمیع مخلوقین مراد جمعیند که شوم نشده اند یا احتمال
ایمان در ایشان میرود خواه آشنا و خواه بیگانه بقرینه حدیث آینده دیگری حق کسی را از گرفتن از خود و رسانیدن بصاحبش سوم اصل
أَتَى رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَوْصِنِي فَكَانَ فِيمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ الْقَ أَخَاكَ بِوَجْهٍ
مُنْبَسِطٍ شرح آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی پس گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا پس سفارشها کرد و بود در آنچه سفارش کرد او را
اینکه گفت برخور برادر مؤمن خود را بروی گشاده چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ
قَالَ تُلِينُ جَنَاحَكَ وَتُطِيبُ كَلَامَكَ وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ شرح روایت از امام جعفر علیه السلام راوی گفت گفتم
او را چیست مرتبه خوشخوئی گفت اینکه نرم کنی جانب خود را باین معنی که خویشان و همسایگان از تو در راحت باشند
و هموار کنی سخن خود را و برخوری برادر مؤمن خود را گشادگی خوب پنجم اصل عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَحُسْنُ
الْبِشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَالْبُخْلُ وَعُبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللهِ وَيُدْخِلَانِ النَّارَ
شرح الصنائع جمع صنیعه بفتح صاد منقط و کسر نون و سکون یا مصدر باب منع انواع بخشش المعروف شناخته شده
و مراد اینجا شناخته شده بخوبی است یعنی اینکه قدری لایق داشته باشد و بخشیدن آن از قبیل تبذیر و اذیت کندی
نباشد یعنی روایت از فضیل بن یسار که از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و بغایت عظیم المنزله نزد ایشان بود

کفت انواع بخشیدن مرغوب و خوبی کشاده رویی بهم میرسانند و وقتی انجا صاحب آنها را او داخل میکنند در رتبت و بخیلی و کر
فتکی رو دور میکنند صاحب آنها را از انجا و داخل میکنند در جهنم ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله احسن
البشر یذهب بالسخیمة شرح السخیمه بفتح سین بی نقط و کسر خاء با نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین کینه یعنی کفت
رسول الله صلی الله علیه و آله نیکی کشاده رویی میبرد کینه را که مردم با صاحبش داشته باشند باب پنجاه و یکم اصل باب الصدق
و اداء الامانة شرح این باب بیان فضیلت راستی و رسانیدن سپرده بصاحبش است خواه سپرده صریح و خواه غیر صریح
مثل قرض و مثل کواهی و مانند آنها و درین باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل
لم یبعث نبیا الا بصدق الحدیث و اداء الامانة الی البر و الفاجر شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت بدرستی که الله عز و جل نفرستاد پیغمبری را مکر با راستی سخن و رسانیدن سپرده بسوی صاحبش خواه صاحبش نیکوکار باشد و خواه
فاسق یا بمعنی که در شریعت ایشان هر دو صفت داخل بوده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تغتروا بصلات
هم و لا بصیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة و الصوم حتی لو ترکه استوحش و لکن اختبروهم
عند صدق الحدیث و اداء الامانة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت فریفته مشوید بنماز مردم و نه
بروزه مردم زیرا که مرد بسا که حریص شده باشد بنماز و روزه تا جایی که اکر ترک کند آنرا دلکیر میشود و لیکن امتحان کنید
خوبی مردم را نزد راستی سخن و رسانیدن سپرده سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صدق لسانه زکا عمله شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت هر که راست باشد زبان او نمو میکند و بلند مرتبه میشود عمل او چهارم اصل قال لی
ابو جعفر علیه السلام فی اول دخلة دخلت علیه تعلموا الصدق قبل الحدیث شرح کفت مرا امام محمد باقر علیه السلام در اول باری که
داخل شدم بر او یاد کیرید خوبی راست کفتن را که از جه حدیث پیش از آنکه یاد کیرید آداب سخن کفتن را مثل قواعد عربیت
پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام عبد الله بن ابی یعفور یقرئک السلام قال و علیه و علیک السلام
اذا اتیت عبد الله فاقرئه السلام و قل له ان جعفر بن محمد یقول لک انظر ما بلغ به علی علیه السلام
عند رسول الله صلی الله علیه و آله فالزمه فان علیا علیه السلام انما بلغ ما بلغ عند رسول الله صلی الله علیه و آله بصدق
الحدیث و اداء الامانة شرح کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را عبد الله بن ابی یعفور میرساند ترا سلام امام کفت و بر او و بر
تو باد سلام چون رفتی نزد عبد الله پس بخوان او را سلام و بکو او را که بدرستی که جعفر بن محمد میکوید ترا که نظر کن با جیزی را که بکمال
تقرب رسید بسبب آن علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس با خود نکاهدار آنرا جه بدرستی که علی علیه السلام جز این نیست که رسید
بان مرتبه که رسید نزد رسول الله صلی الله علیه و آله براستی سخن و رسانیدن هر حقی بصاحبش ششم اصل عن الفضیل بن یسار
قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا فضیل ان الصادق اول من یصدقه الله عز و جل یعلم انه صادق و تصدقه
نفسه تعلم انه صادق شرح روایت است از فضیل بن یسار که کفت کفت امام جعفر صادق علیه السلام ای فضیل بدرستی که راست

اول کسی که تصدیق او میکند الله عز و جل است میداند که او راست کوست و تصدیق میکند او را خودش میداند که او راست کوست
مراد اینست که نزد الله تعالی شرمنده نیست و پیش خود نیز شرمنده نیست بخلاف دروغ کو هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انما سمی اسمعیل صادق الوعد لانه وعد رجلا فی مکان فانتظره فی ذلک المکان سنة فسماه
الله عز و جل صادق الوعد ثم ان الرجل اتاه بعد ذلک فقال له اسمعیل ما زلت منتظرا لک
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت جز این نیست که نامیده شد اسمعیل علیه السلام راست وعده زیرا که وعده کرد مردی را
در مکانی پس انتظار آن مرد کشید در آن مکان یکسال یا بمعنی که در غیر اوقات ضرورت مثل نماز و قضای حاجت و امثال آنها
در آنجا بود و در وقت ضرورت نقدر رسمی کسی از علامتی را و امید داشت که این معلوم شود که آمده باید پس نامید او را الله عز و جل
در سوره مریم راست وعده جنانجه کفته و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد بعد از آن بدرستی که آن مرد آمد نزد او بعد از
یکسال پس کفت او را اسمعیل همیشه در خدمت منتظر بودم ترا هشتم اصل عن احمد بن النضر الخزاز عن جده الربیع بن سعد
قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا ربیع ان الرجل لیصدق حتی یکتبه الله صدیقا شرح روایت است از احمد بن نضر خزاز
از جدش ربیع بن سعد که کفت کفت مرا امام محمد باقر علیه السلام ای ربیع بدرستی که مرد هر آینه راستکو میشود تا جایی که می نویسد او را
الله بغایت راستکو در دعوی ایمان مراد اینست که بغایت راستکویی زبان باعث بغایت راستکویی در دعوی ایمان است
نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العبد لیصدق حتی یکتب عند الله من الصادقین و یکذب حتی
یکتب عند الله من الکاذبین فاذا صدق قال الله عز و جل صدق و بر و اذا کذب قال الله عز و جل کذب و فجر
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت بدرستی که بنده هر آینه راستکویی میکند تا جایی که نوشته میشود نام او نزد الله تعالی
از جمله راستکویان و دروغ میکوید تا جایی که نوشته میشود نزد الله تعالی از جمله دروغکویان پس جون راست کفت
کفت الله عز و جل ملائکه را که راست کفت و صالح شد و جون دروغ کفت کفت الله عز و جل که دروغ کفت و فاسق شد دهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کونوا دعاة للناس بالخیر بغیر السنتکم لیروا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع
شرح مضمون این کذشت در حدیث جهاردهم باب سی و هشتم یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من صدق لسانه زکا عمله
و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهل بیته مد له فی عمره شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلام
هر که راست کفت زبان او بلند مرتبه شد عمل او و هر که نیکو شد قصد او و او باشد کار آلهی ترک فریبندکی در معاملات یا باید تعالی
ترک تزلزل خاطر و طلب حرام برکت داده میشود در رزق او و هر که نیکو شد احسان او با اهل خانه خود در نفقه و خوشخویی برکت
داده میشود در عمر او دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک
شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته شرح کفت امام جعفر
صادق علیه السلام نظر مکنید بسوی درازی رکوع مرد و سجود او یا بمعنی که از ان بازی مخورید جه بدرستی که آن جیزیست که عادت کرده

آنرا پس اگر ترک کند آنرا دلگیر میشود بسبب آن و لیکن نظر کنید بسوی زشتی گفتار او و رسانیدن بسر ده او یا بمعنی که حرفی را که بجاش

رساند اینجا ده دوم اصل باب الحیاء شرح الحیاء بفتح حا شرمندگی که عارض شود کسی را بسبب اینکه چیزی را نالایق شمرد چنانچه گویا که

نقصانی و عیبی او شده که باعث ترک جرأت دران چیز است یعنی این باب بیان فضیلت شرمگین بودنست درین باب هشت

حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة شرح من برای سببیت است یعنی

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرم از الله تعالی و رسولش بسبب ایمان بالله تعالی و رسولست و ایمان در بهشت است یا صاحب

حیثی چه صفت بی موصوف نمیباشد دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الحیاء والعفاف والعی اعنی عی اللسان

لا عی القلب من الایمان شرح العی بکسر عین منقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مصدر معتل العین یائی و معتل اللام یائی

بابش علم کندی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام سه چیز بسبب ایمانست اول شرم از الله تعالی و رسول دوم خود داری از حرام و نا

لایق سوم کندی یعنی کندی زبان از گفتگوهای عیب و از فتواهای غیر معلوم نه بمعنی کندی دل که کودنی باشد سوم اصل عن ابی

عبد الله علیه السلام قال من رق وجهه رق علمه شرح الرق بکسر راء منقطه و تشدید قاف مصدر باب ضرب تنگی و تنکی

رو استعاره شده برای شرم از الله تعالی و رسولش و در تنگی علم سه احتمالست اول اینکه استعاره باشد برای اقتصار در طلب علم یا اخذ علم

از اهل علم و عمل بآن بمعنی ترک حرص در طلب علم و تجاوز بعلوم فلاسفه و مانند آنها چنانچه بیان شد در حدیث اول باب یازدهم

کتاب العقل دوم اینکه استعاره باشد برای نتیجه دادن چنانچه جامه تنک زنماست و مراد امنیت که علم او محکمات قرآن نتیجه سوال اهل

الذکر و ترک خود رای میدهد سوم اینکه نسبت رق بعلم نسبت مجازی باشد و مراد نسبت آن بمعلوم باشد یا بمعنی که هر که حیا دارد

ترک خود رای و مخالفت محکمات قرآن میکند پس علم او تعلق بدقایق میگیرد بسبب سوال اهل الذکر یعنی روایتست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که هر که تنکست روی او تنکست دانش او و مخفی نماند که فاضل مدقق مولانا محمد امین در معنی این حدیث گفته رقة الوجه الحیاء

المفرط ای من استحیی عن السوال لم یحصل له متانة فی العلم و بنا برین مراد مذمت افراط در حیا است و منافات ندارد با مدح اصل

حیا چنانچه ظاهر میشود در حدیث ششم چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام قال الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب

احدهما تبعه صاحبه شرح القرن بفتح قاف و فتح راء منقطه ریسمانی که دو شتر یا دو اسیر را با آن بهم بندند یعنی

روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرم و ایمان بسته شده اند در یک ریسمان پس اگر رفت یکی از این

میرود یارش پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ایمان لمن لا حیاء له شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ایمان

نیست کسی را که شرم نیست او را ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الحیاء حیاءان حیاء عقل وحیاء حمق فحیاء

العقل هو العلم وحیاء الحمق هو الجهل شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله شرم دو قسمست یکی شرمی که از روی خود مندی است

و دیگری شرمی که از روی نابخردمندیست آنست دانش یا بمعنی که باعث دانشست چه ترک جرأت در ناحق باعث علم بدقایق

حق میشود و شرمی که از روی نابخردمندیست آنست نادانی چه ترک جرأت در حق باعث جهل بدقایق حق میشود هفتم اصل قال رسول

الله صلی الله علیه وآله اربع من کن فیه وکان من قرنه الی قدمه ذنوبا بدلها الله حسنات الصدق والحیاء وحسن

الخلق والشکر شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چهار صفتست که هر که باشند در او و باشد آنکس از فرق او تا قدم او محض

گناهان عوض میکند آنها را الله تعالی بتوفیق خود بحسنات یا بمعنی که توفیق توبه و رغبت در طاعات میدهد راستی و شرم و خوش خویی و شکر

نعمت باب چهل و سیوم اصل باب العفو شرح این باب بیان فضیلت بخشایش گناهست از کسی که جایز باشد بخشایش او و مراد ترک

انتقام در دنیاست درین باب نه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی خطبته الا اخبرکم بخیر خلائق

الدنیا والآخرة العفو عمن ظلمک وتصل من قطعک والاحسان الی من اساء الیک واعطاء من حرمک

شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در خطبه خود آیا خبر کنم شما را به بهترین خوهایی که محبوب در دنیا و آخرت باشد یکی بخشایش و ترک انتقام

دنیا از کسی که ظلم کرد ترا دیگری پیوند کردن تو کسی را در وقت حاجت او بتو که بریده باشد ترا از خود در وقت حاجت تو با و دیگری نیکی

کردن بسوی کسی که بدی کرد بسوی تو دیگری دادن کسی که در وقت تنگدستی تو ترا محروم از عطا کرده و بعد از آن تنگدست شده دوم

اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا ادلکم علی خیر اخلاق الدنیا والآخرة تصل من قطعک وتعطی من حرمک

وتعفو عمن ظلمک شرح مضمون این مذکور شد در حدیث اول سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ثلث من مکارم الدنیا

والآخرة تعفو عمن ظلمک وتصل من قطعک وتحلم اذا جهل علیک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام سه صفت

از جمله صفات پسندیده دنیا و آخرتست اینکه بخشایش کنی از کسی که ظلم کرد ترا و پیوند کنی کسی را که برید ترا و بردباری کنی چون درشتی

کرده شود بر تو بدشنام و مانند آن چهارم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سمعته یقول اذا کان یوم القیمة جمع

الله تبارک وتعالی الاولین والآخرین فی صعید واحد ثم ینادی مناد این اهل الفضل قال فیقوم عنق من

الناس فتلقاهم الملئکة فیقولون وما کان فضلکم فیقولون کنا نصل من قطعنا ونعطی من حرمنا ونعفو

عمن ظلمنا قال فیقال لهم صدقتم ادخلوا الجنة شرح روایتست از امام زین العابدین علیه السلام راوی گفت شنیدم از او

که میگفت چون شود روز قیامت جمع میکند الله تبارک و تعالی خلق اولین و آخرین را در یک سرزمین بعد از آن آواز میکند فرشته

آواز کننده که کجا اند اهل فضیلت در دنیا تا داخل بهشت شوند جناب امام گفت پس بر میخیزند جماعتی از مردم که ما اهل فضیلتیم پس

استقبال میکنند ایشان را فرشتگان پس میگویند و چه بود در دنیا فضیلت شما پس میگویند بودیم میکردیم کسی را که برید ما بود و ما را از خود

و عطا میدادیم کسی را که محروم کرده بود ما را از عطای خود و بخشایش میکردیم از کسی که ظلم کرده بود ما را امام علیه السلام گفت پس گفته

میشود ایشان را از جانب رب العالمین یا از جانب آن فرشتگان که راست گفتید یا بمعنی که آنچه گفتید در واقع فضیلتست

و از شما صادر شده پس داخل شوید بهشت را پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله علیکم بالعفو فان العفو لا یزید

العبد الا عزا فتعافوا یعزکم الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بر شما باد که بغایت بخشایش کنید چه بدرستی که بخشایش

بیش گناه زیاد نمیکند برای بنده مگر عزت را اشارتست بانکه خیال مردم که اگر بخشایش کنیم پامال حوادث میشویم از دستاویز

شیطانی است پس پشیمانی کشید گناه یکدیگر را تا فزیر کند شما را انشاء الله تعالی **ششم حدیث** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ النَّدَامَةُ عَلَی الْعَفْوِ

اَفْضَلُ وَ اَیْسَرُ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَی الْعُقُوبَةِ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت پشیمانی خوردن بر بخشایش فاضلترست

و آسانتر میگذرد از پشیمانی خوردن بر انتقام **اگر گویی** افعل التفضیل تقاضا میکند مشارکت مفضل و مفضل علیه را در اصل مصدر

و در اینجا مشارکت نیست چه در ندامت فضیلت و یسر نیست اصلا **گوییم** گاهی از ذلیت در مقام فضیلت و عسر در مقام یسر

گذاشته میشود در صورت اشتباه و احتمال فضیلت و رذیلت و احتمال یسر و عسر در هر کدام از دو شق که یکی از آنها البته ضرور باشد

چه اگر کسی عفو را فضیلت و یسر شمرد با وجود احتمال اینکه لازم داشته باشد پشیمانی را آن پشیمانی را نیز فضیلت و یسر شمرد خواهد بود

فی الجمله و همچنین است انتقام مخفی نماند که نظیر اینست در اینکه مبغوض بجای محبوب گذاشته شده و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث

اول باب الیوم الذی یشک فیه من شهر رمضان هو او من شعبان که باب نهم است در ترغیب در صوم یوم الشک که لان اصوم یوما

من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شهر رمضان چه آن مبنی بر تسلیم مبغوض بودن صوم آخر شعبانست چنانچه عادت عوامست

که آن روز را کالخ انداز معنا میشمند **هفتم حدیث** کَانَ اَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فِی حَائِطٍ لَهُ یَصْرِمُ فَنَظَرْتُ اِلَی غُلَامٍ لَهُ قَدْ اَخَذَ کَارَةً مِنْ

تَمْرٍ فَرَمَی بِهَا وَرَاءَ الْحَائِطِ فَاَتَیْتُهُ وَ اَخَذْتُهُ وَ ذَهَبْتُ بِهِ اِلَیْهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ اِنِّی وَجَدْتُ هٰذَا

وَ هٰذِهِ الْکَارَةَ فَقَالَ لِلْغُلَامِ فُلَانُ قَالَ لَبَّیْکَ قَالَ اَتَجُوعُ قَالَ لَا یَا سَیِّدِی قَالَ فَتَعْرَی قَالَ لَا یَا سَیِّدِی

قَالَ فَلِاَیِّ شَیْءٍ اَخَذْتَ هٰذَا قَالَ اشْتَهَیْتُ ذٰلِکَ قَالَ اذْهَبْ فَهِیَ لَکَ وَ قَالَ خَلُّوا عَنْهُ **شرح**

بود امام موسی کاظم علیه السلام در باغی که او را بود و خرما میچید پس نظر کردم بسوی غلامی که از او بود بتحقیق گرفت جلتی از خرما را پس انداخت

آنرا در پس باغ تا از راه دیگر آنرا بردارد پس آمدم نزد آن غلام و گرفتم او را و بردم او را بسوی امام علیه السلام پس گفتم او را قربانت شوم بدرستی

که من یافتم این غلام را با این جلت خرما در بیرون باغ پس گفت غلام را فلان گفت لبیک گفت آیا گرسنگی میکشی گفت نه ای مهتر

من گفت پس برهنگی میکشی گفت نه ای مهتر من گفت پس برای چه کار گرفتی این خرما را گفت میل کردم آنرا از قبیل نعم گفت برو پس آن

جلت از تست و گفت یاران خود را او را گذارید او را که هر جا که خواهد آن جلت خرما را برد **هشتم حدیث** سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ

مَا الْتَقَتْ فِئَتَانِ قَطُّ اِلَّا نُصِرَ اَعْظَمُهُمَا عَفْواً **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت بهم نرسیدند دو لشکر

در میدان کارزار هرگز مگر آنکه منصور و مظفر شد لشکری که از ایشان بخشایش بزرگتر و بیشترست چنانچه مجربست که جمعی که آزار

دشمنان را میکنند در اثنا مصلحتها بتغافل و مدارا و دشمنان زیاده روی شروع در جنگ میکنند غالب بر دشمنان میشوند

نهم حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اُتِیَ بِالْیَهُودِیَّةِ الَّتِی سَمَّتِ الشَّاةَ لِلنَّبِیِّ م

صَلَّی اللّٰهُ علیه و آله فَقَالَ لَهَا مَا حَمَلَکِ عَلَی مَا صَنَعْتِ فَقَالَتْ قُلْتُ اِنْ کَانَ نَبِیّاً لَمْ یَضُرَّهُ وَ اِنْ کَانَ مَلِکاً اَرَحْتُ

النَّاسَ مِنْهُ قَالَ فَعَفَا رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله عَنْهَا **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که آورده شد

نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آن زن یهودیه که در حوالی فدک و خیبر زهر آلود کرده گوسفند بریان را برای نبی صلی الله علیه و آله و از آن یک لقمه خورده بود بعد

ازان چون بوحی معلوم شد دیگر خوردن مخفی نماند که میتوان بود که مصلحت در تاخیر وحی ارشاد و خلایق باشد باینکه افضل انبیا و رسل عالم

بغیب نیست تا ظاهرتر شود بطلان دعوی گزاف عوامی که میگویند بریاضت و صفای باطن غیب معلوم ما میشود دیگر گفت او را

چه باعث تو شد بر آنچه کردی گفت پیش با خود گفتم که اگر پیغمبر است ضرر نمیرساند او را و اگر پادشاه است براحت می اندازم مردم را از شر

او مخفی نماند که خیال زن مانند خیال عوامست که پیغمبر البته بصفای باطن عالم بغیبست و معلوم او میشود که زهرآلود است پس نخواهد

خورد اصلا امام گفت پس گذشت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آن زن یعنی که در دنیا انتقام نکشید **دهم حدیث** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ

علیه السلام قَالَ ثَلَاثٌ لَا یَزِیدُ اللّٰهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ اِلَّا عِزّاً الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ اِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَ الصِّلَةُ لِمَنْ

قَطَعَهُ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت سه صفتست که زیاد نمیکند الله تعالی بسبب آنها را شخص مرد مسلمان مگر عزت را

اول گذشت کردن یعنی ترک انتقام دنیا از کسی که ظلم کرده باشد او را **دوم** دادن کسی را که محروم کرده باشد او را **سیوم** پیوند کردن

کسی را که بریده باشد آنکس او را از خود **باب پنجاه و چهارم در بیان کظم الغیظ** **شرح** الکظم بفتح کاف و سکون ظاء با نقطه بستن سر مشک

که پر از آب و مانند آنست تا چیزی بیرون نیاید و اینجا استعاره شده برای محافظت **یعنی** این باب بیان فضیلت فرو خوردن خشم است

درین باب سیزده حدیثست **اول حدیث** کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام یَقُولُ مَا اُحِبُّ اَنَّ لِی بِذُلِّ نَفْسِی حُمْرَ النَّعَمِ وَ مَا

تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً اَحَبَّ اِلَیَّ مِنْ جُرْعَةِ غَیْظٍ لَا اُکَافِی بِهَا صَاحِبَهَا **شرح** با در بذل برای سببیتست و مراد بذل و نادات

است و میتواند بود که با برای بدلیت باشد و مراد و بذل تواضع باشد چنانچه گفته اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ الحمر بضم حاء بی نقطه و سکون میم

و راء بی نقطه جمع احمر نفیسها النعم بکسر نون و فتح عین جمع نعم بکسر نون و سکون عین مالها و النعم بفتح نون و فتح و سکون عین شتر و هر دو اینجا

مناسبست التجرع بضم جیم و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه مقداریکه فرو بردن بحلق از آب و مانند آن المکافی بهمزه اللام باب مفاعله از

المکافاة برابری کردن دو کس با هم در آنچه کنند با در بها برای بدلیت یا سببیتست و حاصل هر دو یکیست **یعنی** امام زین العابدین

علیه السلام میگفت دوست نمیدارم که باشد برای من بسبب خواری خودم نفیسهای مالها و نیاشامیدم هیچ شربتی که محبوبتر باشد بسوی

من از شربت خشمی که مکافات نکنم بعوض آن صاحبش را یعنی که آن شربت را از نگردانم بصاحبش بلکه فرو آشامم ربط این دو فقره بهم

اینست که شیطان در دل مردم می اندازد که خشم فرو خوردن خواریست پس امام علیه السلام در بیان اینکه این وسوسه غلطست گفت

خواری اصلا محبوب من نیست و این محبوبست یا اینست که تواضع و خشم فرو خوردن هر دو محبوبست **دوم حدیث** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ

علیه السلام قَالَ نِعْمَ الْجُرْعَةُ الْغَیْظُ لِمَنْ صَبَرَ عَلَیْهَا فَاِنَّ عِظَمَ الْاَجْرِ لَمِنْ عِظَمِ الْبَلَاءِ وَ مَا اَحَبَّ اللّٰهُ قَوْماً

اِلَّا ابْتَلَاهُمْ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب شربتیست خشم برای کسی که صبر کند بر آن شربت

یعنی که فرو برد آنرا با وجود کمال اشکال چه بدرستی که ثواب بزرگ هر آینه بسبب بلای بزرگست و دوست نداشت الله تعالی

جمعی را مگر که مبتلا کرد ایشان را و ایشان صبر کردند **سوم حدیث** عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ علیه السلام قَالَ اصْبِرْ عَلَی اَعْدَاءِ النِّعَمِ فَاِنَّکَ

لَنْ تُکَافِیَ مَنْ عَصَی اللّٰهَ فِیکَ بِاَفْضَلَ مِنْ اَنْ تُطِیعَ اللّٰهَ فِیهِ **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت صبر کن

برآن احسودان زیرا که بدترست که تو تحوّای تلافی کردی با کسی که حسد و مانند آن عصیان کرد انتقام او در حق تو بکنی که بهتر باشد از انیکه بعد از اطاعت
کنی ای ترحّم او را در حق او پس دشمن بعذاب جهنم گرفتار باشد و تو در اعلای مراتب بهشت باشی چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کظم الغیظ عن العدوّ فی دولاتهم تقیّة حزم لمن اخذ به و تحرّز من التعرّض للبلاء فی الدنیا
و معاندة الاعداء فی دولاتهم و مماظتهم فی غیر تقیّة ترک امر الله فجاملوا الناس یسمن ذلک
لکم عندهم و لا تعادوهم فتحملوهم علی رقابکم فتذلّوا شرح عدوّ دشمن و مفرد و جمع مستعمل میشود و اینجا مراد جمعست
تقیّة منصوبست بر مفعول له الحزم بفتح حاء منقوطه و سکون زای با نقطه قائم کاری اخذ بجا با نقطه بصیغه مجهول باب نصرست
ضمیر به راجع بکظم است و ذکر من اخذ به احتراز است از کسی که دور از دشمنان دین میتواند بود بحیثیتی که مطلع بر احوال ایشان
نباشد مثل جمعی که در بلاد شیعه توطن دارند المماظه بتشدید ظاء با نقطه ملازمت کسی و دشمنی را خواه برای دفع ضرر و خواه برای
جلب نفع المجامله بجیم سلوک عاقلانه که نه در آن افراط باشد و نه تفریط یسمن بنون بصیغه مجهول مضارع غائب باب تفعیلست و مجزوم
و در جواب امرست و میتواند بود که مرفوع بر استیناف بیانی باشد و در بعضی نسخ بجای نون الف منقلب از واو است و بنابر آن مرفوع
بر استیناف بیانی است و حاصل همه یکی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرو خوردن خشم از دشمنان دین در زمان
و دولتهای ایشان برای دفع ضرر قائم کاریست برای کسی که گرفتار شده باشد بآن و دوری جستن است از واقع ساختن خود در ورطه
بلا در دنیا و هر یک از اظهار دشمنی و دشمنان دین در دولتهای ایشان و مصاحبت ایشان در غیر صورت دفع ضرر ترک امر الله تعالی
است پس سلوک میانه کنید با مردم مخالف تا پرورده شود آن سلوک برای شما نزد ایشان اشارتست بانکه کسی که عمل کند بقول
ائمه علیهم السلم هجرا جمیلا محبوبتر است نزد ایشان از کسی که روز و شب در مصاحبت ایشان باشد بضرورت تقیه و اظهار عداوت
مکنید و دشمنی ایشان را تا سوار کنید ایشان را بر گردنهای خود پس خوار شوید اشارتست بانکه اگر سخن شما با ایشان رسد حجت بر شما
میگیرند و خوب جواب نمیتوانید گفت و خوار میشوید پس تغافل بهتر است مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که حال شیعه در زمان
دولت دشمنان دین شش قسمست اول آنکه گرفتار اطلاع بر احوال ایشان نیست و کنجی دارد دوم آنکه گرفتارست و تقیه میکند
سیوم آنکه گرفتارست و ترک تقیه را صریح میکند چهارم آنکه گرفتارست و مصاحبت ایشان از روی تقیه میکند پنجم آنکه گرفتارست
و مصاحبت ایشان میکند نه برای تقیه ششم آنکه گرفتار است و ترک تقیه را غافلانه میکند پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ما
من عبد کظم غیظا الا زاده الله عزّ و جلّ عزّا فی الدنیا و الآخرة و قد قال الله عزّ و جلّ و الکاظمین
الغیظ و العافین عن الناس و الله یحبّ المحسنین و اثابه الله مکان غیظه ذلک شرح و قد قال و برای بیان عزت
دنیا و آخرت است چه در آیت بشارتست بانکه او از محسنانست و ایشان محبوب الله تعالی اند و ظاهرست که محبوب او عزیز
دنیا و آخرتست و اثابه عطف بر زاده است و ظاهر اینست که ثواب اینجا بمعنی عوض باشد چه اصل خشم بی اختیارست
اگرچه فرو خوردنش اختیاریست مکان عبارتست از منزل مخصوص که برای هر یک از اهل بهشت است و اضافه از قبیل

اضافه

اضافه معلول بعلّتست ذلک عطف بیان غیظ است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ بنده که فرو خورده باشد خشمی را
مگر آنکه زیاد کرده او را الله عزّ و جلّ باعتبار عزت در دنیا و آخرت و بتحقیق گفته الله عزّ و جلّ در سوره آل عمران و بهشت مهیا شده برای
فرو خورندگان خشم و تجاوز کنندگان از گناهان مردم و الله تعالی دوست میدارد نیکوئی کنندگان را و عوض میدهد او را مکانی
که در مقابل آن خشم است که بی اختیار بر او آمده ششم اصل حدّثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول من کظم
غیظا و لو شاء ان یمضیه امضاه ملأ الله قلبه یوم القیمة رضاه شرح حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام
جعفر صادق علیه السلم که میگفت هر مؤمنی که فرو خورد خشمی را در حالی که قادر است که گذرا کند آنرا گذرا کرد آنرا پر کرد الله تعالی دل
او را در روز قیامت از رضای الله تعالی یا بمعنی که آنقدر از عطایا و قبول شفاعتها با او میکند بالاتر از آن بخاطرش نرسد پس
بغایت الغایت راضی از الله تعالی میشود دل او هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من کظم غیظا و هو یقدر علی
امضائه حشا الله قلبه امنا و ایمانا یوم القیمة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که فرو خورد خشمی را
در حالی که او قادر بر گذرا کردن آن باشد پر میکند الله تعالی در روز قیامت دل او را از ایمن بودن و تصدیق بانکه الله تعالی در دنیا
و آخرت بغیر خیر او چیزی نکرده با او و مراد کمال رضاست چنانکه در حدیث سابقست هشتم اصل عن ابی اسامة زید الشحّام
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لی یا زید اصبر علی اعداء النعم فانّک لن تکافئ من عصی الله فیک بافضل
من ان تطیع الله فیه یا زید انّ الله اصطفی الاسلام و اختاره فاحسنوا صحبته بالسخاء و حسن
الخلق شرح روایتست از ابو اسامه زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت مرا ای زید صبر کن بفرو خوردن
خشم بر دشمنان نعمتهای الهی یعنی جمعی که چون نعمتی در تو میبینند عداوت با تو میکنند چه بدرستی که هرگز مکافات نمیتوانی کرد کسی را
که مخالفت حکم الهی کرده باشد در حق تو بکاری که بهتر باشد از انیکه تو فرمان برداری حکم الهی کنی در حق او تا دشمن بجهنم گرفتار شود
بسبب بدی با تو و تو بمرتبه عالی بهشت فائز شوی بسبب ترک مکافات او ای زید بدرستی که الله تعالی برگزید اسلام را و اختیار
کرد آنرا از میان دینهای خلایق پس نیکو بجا آورید مصاحبت آنرا بسهل انگاری مال دنیا و خوش خوئی نهم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من احبّ السبیل الی الله عزّ و جلّ جرعتان جرعة غیظ تردّها بحلم و جرعة مصیبة تردّها بصبر
شرح فرق میان غیظ و حلم و میان مصیبت و صبر اینست که غیظ و حلم در صورتیست که احتمال انتقام باشد و مصیبت و صبر
در جائیست که احتمال آن نباشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله محبوبترین راههای سوی الله عزّ و جلّ دو شربتست یکی شربت خشمی
که برگردانی آنرا و فرو خوری ببردباری و دیگری شربت مصیبتست که برگردانی و فرو خوری آنرا بترک جزع دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال قال لی ابی یا بنیّ ما من شیء اقرّ لعین ابیک من جرعة غیظ عاقبتها صبر و ما یسرّنی انّ لی بذل نفسی
حمر النعم شرح ما نافیه است من زائده است برای تصریح بتعمیم شیء مجرورست لفظا و مرفوع است محلا اسم ما باشد افعل
فعل التفضیل و منصوبست نزد حجازیین و مرفوعست نزد بنی تمیم القرّ بضم قاف و تشدید را منقوطه خنکی و در لعین برای

تعدیات و خشمگین کردن و خشم کسی کنایت از خوشحال کردن است و مضمون این نزدیک بحدیث اول این باب است متفاوت اینست که اگر ره
استعمال کظم غیظ در جاییست که انتقام ممکن باشد و اگر استعمال صبر در جاییست که انتقام ممکن نباشد و محض فرض ممکن باشد و بی لفظ
علیها هم اشعار باینست که کظم غیظ محبوبست اگرچه آن بجایی رسد که اینکس از عهده ظالم بدر نیاید و لاعلاج صبر باید کرد یازدهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ اصْبِرُوا عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِئَ مَنْ عَصَى اللهَ فِيكَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِيعَ
اللهَ فِيهِ شرح مضمون این گذشت در حدیث سیوم و هشتم این باب دوازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ صلوات الله علیهما
قَالَ قَالَ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ وَمَا تَجَرَّعْتُ مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ لَا أُكَافِي بِهَا
صَاحِبَهَا شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست سیزدهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام مَا مِنْ جُرْعَةٍ يَتَجَرَّعُهَا
الْعَبْدُ أَحَبَّ إِلَى اللهِ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ يَتَجَرَّعُهَا عِنْدَ تَرَدُّدِهَا فِي قَلْبِهِ إِمَّا بِصَبْرٍ وَإِمَّا بِحِلْمٍ شرح الحلم بکسر حا حلم و بر
دباری و مردوا اینجا مناسبست و بنابراول صبر بمعنی هیچ نگفتن و مکروه است و حلم بمعنی سختی یا کاریست که عاقلانه باشد و بنابر دوم
صبر بمعنی گذرانیدن بی اختیارات بنابر آنکه گاهی کظم غیظ در بی اختیار نیز مستعمل میشود و حلم بمعنی گذرانیدن باختیار است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هیچ شربتی که می آشامد آنرا بنده محبوبتر بسوی الله از شربت خشمی که می آشامد آنرا در وقت آمد
و رفت آن شربت در دل او یا بصبر یا بحلم مراد بتردد اینست که گاهی بخاطرش میرسد که انتقام باید کرد و گاهی بخاطرش ضد آن میرسد
باب بیست و پنجم اصل باب الحلم شرح الحلم بکسر حا منقط و سکون لام خردمندی و آهستگی که لازم آنست یعنی این باب بیان فضیلت
خردمندی و آهستگی است و درین باب نه حدیثست اول اصل سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِداً حَتَّى يَكُونَ
حَلِيماً وَإِنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا تَعَبَّدَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُعَدَّ عَابِداً حَتَّى يَصْمُتَ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ شرح
شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت نمیباشد مرد کامل عبادت میکرد در بنی اسرائیل شمرده نمیشد در میان عابدان مگر وقتی که ساکت
میشد و باشد بصوم صمت پیش از شمردن او از عابدان بده سال اشارت باینست که عمده عاقلی سکوت و عمده بی عقلی سخنست
در مجالس اهل دنیا و لهذا در شریعت موسی صوم صمت از جمله عبادات مقرره بوده دوم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ الْمُؤْمِنُ خَلَطَ
عَمَلَهُ بِالْحِلْمِ يَجْلِسُ لِيَعْلَمَ وَيَنْطِقُ لِيَفْهَمَ لَا يُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ وَلَا يَكْتُمُ شَهَادَتَهُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَفْعَلُ
شَيْئاً مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً وَلَا يَتْرُكُهُ حَيَاءً إِنْ زُكِّيَ خَافَ مِمَّا يَقُولُونَ وَاسْتَغْفَرَ اللهَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ لَا يَغُرُّهُ
قَوْلُ مَنْ جَهِلَهُ وَيَخْشَى إِحْصَاءَ مَا قَدْ عَمِلَهُ شرح روایت از ابو حمزه ثمالی که از اصحاب امام زین العابدین و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهم السلام بوده و بعضی میگویند که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام نیز بوده گفت مؤمن آمیخته کرده عمل خود را بحلم
یعنی عاقلی بیان این آنکه می نشیند در مجلس درس و وعظ و مانند آنها تا علم مسائل دین بهم رساند و سخن میگوید در مجلس تا اگر از تو بر عالم
نفهمیده باشد فهمد حکایت نمیکند راز زیرا که باو سپرده شده با دوستان و نمیپوشاند گواهی خود را از دشمنان یا بمعنی که اگر از ایشان
در مجلسی از او طلب کنند برای نفع خود شان گواهی حق را میدهد و نمیکند چیزی از آنکار آمدنی را برای دیدن دیگران و ترک

در عبادت کامل حق او را / از جمله عابدان شمرد و ... باشد / عاقل و به رستگاری ... چون کامل خود

نمیکنند بکار آمدنی را برای شرم از دیگران نظر قول الله تعالی إِنَّ اللهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً مَا بَعُوضَةً اگر ستایش کرده شود میترسد
از آنچه میگویند که مبادا باعث خود پسندی شود و طلب آمرزش میکند از الله تعالی از آنچه نمیدانند از جمله عیبهای او و الاستایش
نمیکردند بیان این آنکه باز نمیدارد او را ستایش کسی که ندانسته تفصیل احوال او را و میترسد از شمردن ملائکه نامه اعمال او هرچه را که تحقیق
کرده آنرا که آیا در روز حساب چون شود سیوم اصل كَانَ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يُدْرِكَهُ
حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ شرح ان یدرکه بدل اشتمال الرجل است یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت بدرستی که شان اینست که هر
آینه خوش می آید مرا که دریابد او را عقل او در وقت غضب او چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ
الْحَيِيَّ الْحَلِيمَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد شرمگین عاقل را پنجم اصل قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَعَزَّ اللهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَذَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله عزیز نکرده الله تعالی کسی را بسبب
بی عقلی هرگز و خوار نکرده کسی را بآهستگی و عاقلی هرگز ششم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِراً وَقَالَ إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيماً
فَتَحَلَّمْ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بس است آهستگی باعتبار یاری دهنده کار رشود و گفت اگر نباشی آهسته بحسب خلقت پس بزور ببند
آهستگی را که آهسته آهسته طبیعی میشود هفتم اصل بَعَثَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام غُلَاماً لَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَبْطَأَ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام
عَلَى أَثَرِهِ فَوَجَدَهُ نَائِماً فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ يُرَوِّحُهُ حَتَّى انْتَبَهَ فَلَمَّا انْتَبَهَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَا فُلَانُ وَاللهِ
مَا ذَلِكَ لَكَ تَنَامُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَكَ اللَّيْلُ وَلَنَا مِنْكَ النَّهَارُ شرح تنام مرفوع یا منصوب بتقدیر ان تنام است
و بدل اللاات یعنی فرستاد امام جعفر صادق علیه السلام غلامی از خود را برای حاجتی پس غلام دیر کرد پس بیرون رفت امام جعفر صادق علیه السلام
بر عقب او پس یافت او را خوابیده پس نشست نزد سر او باد میزد او را تا آنکه کس باکرها از ارش نکند یا بسبب آن زودتر از خواب
برخیزد تا آنکه بیدار شد پس چون بیدار شد گفت او را امام علیه السلام ای فلان بخدا قسم که نیست آن کار که کردی حلال برای تو اینکه خواب
کنی شب و روز بیان این آنکه برای تست خواب شب و برای ماست از تو خواب روز یا بمعنی که رخصت نمیتوانی در روز خوابید مگر اگر
بشب قرض داده باشی هشتم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْحَيِيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی دوست میدارد شرمگین عاقل نگاهدارنده خود از نالایق بغایت نگاهدارنده خود از نالایق را
نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِلسَّفِيهِ مِنْهُمَا قُلْتَ وَقُلْتَ وَ
أَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ وَيَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبَرْتَ وَحَلُمْتَ سَيُغْفَرُ لَكَ إِنْ أَتْمَمْتَ
ذَلِكَ قَالَ فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ ارْتَفَعَ الْمَلَكَانِ شرح نکته مابین فاعلت و فاعل محذوف الذنوب است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون واقع شود میان دو مرد نزاعی فرود می آیند دو فرشته پس میگویند بی عقل از جمله آن دو کس را
دشنام دادی و دشنام دادی و تو لایقی آنرا که گفتی زود باشد که جزا داده شوی با آنچه دشنام دادی و میگویند عاقل از جمله آن دو
کس را صبر کردی و عاقلی کردی زود باشد که آمرزش گناهان برای تو حاصل شود اگر تمام رسانی آن عاقلی امام علیه السلام گفت پس اگر جواب

و شناهها را برگردانید اگر عاقل گرده بود بر آن مقبل اول بالا میروند دو فرشته باین معنی که آن وقت از مرد ناراضی میشوند و میروند
باب پنجاه وششم اصل باب الصمت وحفظ اللسان شرح این باب بیان فضیلت ساکت بودن ونگاه داشتن زبانست از سخنی
که نفس گوینده میل بگفتن آن کند یا برهان بر صدق وجواز آن در این باب بیست و یک حدیث است اول اصل قال ابو الحسن علیه السلم من علامات
الفقه الحلم والعلم والصمت ان الصمت باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل
خیر شرح الفقه بکسر فاء وسکون قاف فهمیدن بمعنی علمی که بتفکر واستنباط حاصل شده باشد یعنی گفت امام رضا علیه السلم از علامتهای
فهمیدن حقیقت ایمان آهستگی در کارها و دانش در گفتها ونگفتن ~~ناشایسته است از درهای راستی و درستی بدرستی که نگفتن~~
ناشایستهاست بدرستی که نگفتن ناشایسته دریست از درهای راستی و درستی بدرستی که نگفتن ناشایسته باعث دوستی اهل الله میشود چه آن
از جمله اعمال صالحه است چنانچه می آید در حدیث هفت و یکم و میتواند بود که مراد دوستی خلایق باشد بدرستی که نگفتن ناشایسته راهنماینده
مردم است بهر خوبی در صاحبش یا راه نماینده صاحبش است بهر حقی بسبب فکر چه هر گوینده فکر در چیز خیر است دوم اصل سمعت ابا جعفر
علیه السلم یقول انما شیعتنا الخرس شرح الخرس بضم خاء با نقطه وسکون راء بی نقطه وسین بی نقطه جمع اخرس لال است یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت جز این نیست که شیعه ما لالانند اشارتست باینکه کسی که دانست حقیقت مذهب
شیعه امامیه را و پیروی آن کرد چند اگر معلوم و ضرور او نباشد سخنی را نمیگوید پس مانند لالست در اکثر مجالس در اکثر سخنها
سوم اصل شهدت ابا عبد الله علیه السلم وهو یقول لمولی له یقال له سالم ووضع یده علی شفتیه وقال یا سالم
احفظ لسانک تسلم ولا تحمل الناس علی رقابنا شرح واو ووضع برای عطف تفسیر شهدت است تا آنکه دانسته شود که ظاهر
اینست که از تصرف کاتبان باشد یعنی حاضر بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم در حالی که او سخن میگفت غلامی که آزاد او بود گفته میشد آن
غلام را سالم بیان این آنکه گذاشت دست خود را بر دو لب خود تا اشارت بمهر لب شد و گفت ای سالم نگاهدار زبان خود را تا بسلامت
مانی و سوار مکن مردم را بر گردنهای ما بافشا کردن رازهای ما چهارم اصل حضرت ابا الحسن صلوات الله علیه وقال له رجل
اوصنی فقال احفظ لسانک تعز ولا تمکن الناس من قیادک فتذل رقبتک شرح القیاد بکسر قاف و یاء
دو نقطه در پایین والف ودال بی نقطه ریسمانی که در گردن ستور بندند و بآن آن را کشند هر جا که خواهند نسبت خواری بگردن باعتبار اینست
که خواری و عزت آدمی از گردن او پیداست یعنی حاضر بودم نزد امام موسی کاظم صلوات الله علیه و گفت او را مردی سفارشی کن پس گفت
نگاهدار زبان خود را تا عزیز شوی و بسخنهای بی اندیشه ریسمان خود را بدست مردم مده که هر جا که خواهند ترا برند پس خوار شود گردن مراد اینست
که راه سخن بدست مردم مده پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله لرجل اتاه الا ادلک علی امر یدخلک الله به الجنة
قال بلی یا رسول الله قال انل مما انالک الله قال فان کنت احوج ممن انیله قال فانصر المظلوم قال فان کنت
اضعف ممن انصره قال فاصنع للاخرق یعنی اشر علیه قال فان کنت اخرق ممن اصنع له قال فاصمت
لسانک الا من خیر اما یسرک ان تکون فیک خصلة من هذه الخصال تجرک الی الجنة شرح گفت

بحسب آن
رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را که آمد نزد رسول علیه السلم آیا راهنمایی کنم ترا بر کاری که داخل کند ترا در بهشت گفت بلی راهنمایی کن ای رسول الله گفت
عطا کن سائل را از جمله آنچه عطا کرده ترا الله تعالی آن مرد گفت پس اگر باشم محتاج تر از کسی که عطا میکنم او را چه باید کرد گفت پس یاری کن مظلوم را
که طلب یاری کند گفت پس اگر باشم ضعیف تر از کسی که یاری میکنم او را چه باید کرد گفت پس نیکی کن برای کم فهمی که فهم او بجایی نرسد و با تو
مشورت میکند رسول علیه السلم میخواست این را که دلالت او براه راست کن گفت پس اگر باشم کم فهم تر از کسی که نیکی میکنم برای او چه باید
کرد گفت پس خاموش کن زبان خود را و نگاهدار آن را مگر از سخنی که معلوم تو باشد که سخن خیر است و محض خواهش نفس نیست آیا خوشحال نمیکند
ترا اینکه باشد در تو صفتی خوب از این صفات حمیده که بکشد آن صفت خوب ترا بسوی بهشت ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال لقمان لابنه یا بنی ان کنت زعمت ان الکلام من فضة فان السکوت من ذهب شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت لقمان حکیم پسرش را ای پسرک من اگر دانی خوبی سخنی را و نطق و کمال گویی که آن سخن از نقره است
باین معنی که در کمال پاکیزگی است پس ساکت باش و بگو آن سخن را چه بدرستی که سکوت از آن از طلاست مراد اینست که آن سخن از نقره خواهد
بود بلکه قلب خواهد بود و سکوت از آن بغایت عزیز مثل طلا خواهد بود هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله امسک لسانک
فانها صدقة تصدق بها علی نفسک ثم قال ولا یعرف عبد حقیقة الایمان حتی یخزن من لسانه شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نگاهدار زبان خود را چه بدرستی که صفت نگاهداشتن زبان خود صدقه ایست که تصدق میکنی بآن بر خود
باین معنی که نفع آن در دنیا و آخرت بتو عاید میشود و بعد از آن گفت نمیشناسد بنده حقیقت ایمان بربوبیت رب العالمین را تا وقتی که
در قفل و بند کند بعض زبان خود را اشارتست بنهی از سخن ناشایسته و تجویز سخنی که صدق آن و موافقت مصلحت وقت در آن معلوم باشد
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم قال یعنی کفوا
السنتکم شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره نسا آیا نظر نکردی بسوی جمعی که گفته شد ایشان را که
باز دارید دستهای خود را از قتال با مشرکان امام گفت میخواهد این را که باز دارید زبانهای خود را از سخنی که باعث قتال شود و مخفی نماند
که این اشارتست باینکه امر بکف ایدی لازم دارد امر بکف السنه را و مراد تفسیر ایدی بالسنه نیست و این آیت جاریست در شیعه امامیه
در زمان تقیه چنانچه بیان میشود در کتاب الروضه در ذیل حدیث نوح صلی الله علیه یوم القیمة نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله نجاة
المؤمن من حفظ لسانه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نجات مومن از آتش جهنم بسبب نگاهداشتن زبان اوست از سخن
ناشایسته مراد اینست که آن اصل باعثهای نجاتست دهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول کان ابو ذر رحمه الله یقول
یا مبتغی العلم ان هذا اللسان مفتاح خیر ومفتاح شر فاختم علی لسانک کما تختم علی ذهبک
وورقک شرح المبتغی بباء یک نقطه وغین با نقطه صیغه اسم فاعل معتل اللام یایی باب افتعال طلبکار چیزی ندای او برای اینست
که اکثر طلبکاران خود را بازی میزنند که ما طالب علمیم و این قسم علم را که موافق نقل از رسول و محکمات قرآن و عقل جمیع عقلاست
واگذاشته اند و فتواهای از روی ظن و کمال و تخمین از ایشان صادر میشود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت ابو ذر

غفاری رحمه الله میگفت ای طالب علم بدرستی که این زبان کلید بهشت است و کلید جهنم است پس مهر کن بر زبان خود تا مباد اگه غافل
شوی و صرف بهشت نشود و در جهنم را بر روی تو گشاید چنانچه مهر میکنی بر زر طلای خود و از نقره خود که مباد اگه غافل شوی و در ضروریات
تو مثل نفقه عیال و زکوة صرف نشود و در باعث آزار تو صرف شود **یازدهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ كَانَ الْمَسِیحُ علیه السلام
یَقُولُ لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِی غَیْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ فَاِنَّ الَّذِینَ یُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِی غَیْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ قَاسِیَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلٰكِنْ
لَا یَعْلَمُونَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیسی علیه السلام میگفت بسیار سخن مگوئید در غیر یاد الله تعالی مراد
سخنی است که مستند بوحی الهی نیست اصلا چه بدرستی که جماعت که بسیار سخن میگویند در غیر یاد الله تعالی سخت است دلهای ایشان
باین معنی که دور است از قبول کلام حق ولیکن نمیدانند نمیدانند که از کثرت علم بمسایل حکمت و حقایق و معارف سخن در آمده اند در
سوره زمر چنین است افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
علیه السلام قَالَ مَا مِنْ یَوْمٍ اِلَّا وَكُلُّ عُضْوٍ مِنْ اَعْضَاءِ الْجَسَدِ یُكَفِّرُ اللِّسَانَ یَقُولُ اَنْشُدُكَ اللّٰهَ اَنْ نُعَذَّبَ
فِیكَ **شرح** التکفیر زاری کردن نزد کسی ان نعذب بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع مجهول متکلم مع الغیر باب تفعیل
تقدیر من ان نعذب است و ظرف متعلق بنشدتک الله است چه بمعنی سالتک بالله ان تکفنا است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نیست هیچ روزی مگر حالی که هر عضوی از اعضای بدن بزبان حال زاری میکند نزد زبان میگوید قسم میدهیم ترا بالله
تعالی که خود را نگاهداری از اینکه بعذاب گرفتار شویم بسبب تو مخفی نماند که این کلام بزبان حال و بر سبیل استعاره تمثیلیه است
و مراد اینست که اگر باعث عذاب آدمی از راه زبانست پس لازم می آید که کسی گناه دیگری معذب شود حقیقه **سیزدهم اصل** عَنْ عَلِیِّ
بْنِ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا قَالَ اِنَّ لِسَانَ ابْنِ اٰدَمَ یُشْرِفُ عَلٰی جَمِیعِ جَوَارِحِهِ كُلَّ صَبَاحٍ فَیَقُولُ كَیْفَ
اَصْبَحْتُمْ فَیَقُولُونَ بِخَیْرٍ اِنْ تَرَكْتَنَا وَیَقُولُونَ اللّٰهَ اللّٰهَ فِینَا وَیُنَاشِدُونَهُ وَیَقُولُونَ اِنَّمَا نُثَابُ وَنُعَاقَبُ
بِكَ **شرح** الله منصوبست بتقدیر اتق الله و تکرار برای تاکیدست **یعنی** روایتست از امام زین العابدین صلوات الله علیه گفت
بدرستی که زبان فرزند آدم از بلندی نظر میکند و مشرف میشود بر جمیع اعضای او هر صبح پس میگوید بزبان حال چه حال دارید در این
صبح پس میگویند بزبان حال خوب حالی داریم اگر تو واگذاری ما را و میگویند پرهیز کن عذاب الهی را پرهیز کن عذاب الهی را در حق
ما و قسم میدهند او را و میگویند جز این نیست که مزد داده میشویم و عذاب کرده میشویم بسبب تو باین معنی که عمده باعث آنها تویی
چهاردهم اصل جَاءَ رَجُلٌ اِلَى النَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اَوْصِنِی قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ
یَا رَسُولَ اللّٰهِ اَوْصِنِی قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اَوْصِنِی قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ وَیْحَكَ وَهَلْ
یَكُبُّ النَّاسَ عَلٰی مَنَاخِرِهِمْ فِی النَّارِ اِلَّا حَصَائِدُ اَلْسِنَتِهِمْ **شرح** ویح بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین
و حاء منقط بمعنی تعجب است و نصب آن باضمار حرف ندا است و گاهی با حرف ندا نیز میباشد چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث
هشتم آن و ابواب یکب بصیغه مضارع مضاعف معلوم باب نصر یا باب انفعالست المناخر جمع منخر بفتح میم و فتح خاء با نقطه و راء

منقط و بکسر میم و کسر خاء و ضم میم و ضم خاء و فتح میم و کسر خاء بینی الحصائد بفتح حاء منقط و صاد منقط والف و همزه و دال منقط جمع
حصیده بفتح حا و کسر صاد زراعتی و گیاهی که بداس از بیخ درویده شده باشد تشبیه زبان بداس شده و تشبیه سخنی که در هم بشد
بدرویده و داس شده که تمیز میان خوب و بد نمیکنند **یعنی** آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت
نگاهدار زبان خود را باز آن مرد گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را باز آن مرد گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا
گفت نگاهدار زبان خود را تعجب از حال تو آیا سرنشیب می اندازد مردم را بر بینیهای ایشان در آتش جهنم چیزی غیر درویده شدهای زبانهای
ایشان مراد فتواهای بی علم و مانند آنهاست و اشارتست بقول الله تعالی در سوره شعرا فکبکبوا فیها هم والغاوون و بیان شد در شرح حدیث
اول باب مقدم **پانزدهم** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ مَنْ لَمْ یَحْسُبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ
خَطَایَاهُ وَحَضَرَ عَذَابُهُ **شرح** لم یحسب بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که نشمرد
سخن خود را از جمله عمل او که در نامه اعمال او ملائکه می نویسند بسیار میشود غلطهای او در گفتگو و حاضر و مهیا میشود عذاب جهنم او یا مراد
اینست که همین دنیا گویی عذابست **شانزدهم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ یُعَذِّبُ اللّٰهُ اللِّسَانَ
بِعَذَابٍ لَا یُعَذِّبُ بِهِ شَیْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَیَقُولُ اَیْ رَبِّ عَذَّبْتَنِی بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَیْئًا فَیُقَالُ لَهُ
خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَانْتُهِبَ بِهَا
الْمَالُ الْحَرَامُ وَانْتُهِكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَعِزَّتِی لَاُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا اُعَذِّبُ بِهِ شَیْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله عذاب میکند الله تعالی زبان اهل جهنم را بعذابی که عذاب نمیکند بآن قسم عذاب چیزی دیگر از اعضا
پس میگوید بزبان حال ای صاحب کل اختیار من عذاب کردی مرا بعذابی که عذاب نکردی بآن قسم چیزی دیگر را پس گفته میشود او را
بزبان حال بیرون آمد از تو سخنی در فتوی پس رسید باطراف زمین طرفهای که در جانب مشرقست و طرفهایی که در جانب مغربست
پس ریخته شد بآن فتوی خون ناحق و غارت کرده شد بآن فتوی مال ناحق و پرده دریده شد بآن فتوی فرج ناحق قسم بعزت خودم
که هر آینه عذاب خواهم کرد ترا بنوعی از عذاب که عذاب نمیکنیم بآن نوع هیچ چیز از اعضای صاحب ترا **هفدهم اصل** قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِنْ كَانَ فِی شَیْءٍ شُؤْمٌ فَفِی اللِّسَانِ **شرح** الشوم بضم شین با نقطه و سکون همزه نامبارکی و
مراد اینجا شوم در اعضای آدمی است پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث پنجاه و یکم باب نوادر که باب سیوم
نوادم است که الشوم فی ثلث تا آخر **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر باشد در چیزی از چیزهایی که فعل الله تعالی است نحوستی پس آن
در زبانست اشارتست باینکه زبان برای صاحبش بیشتر از ضرر سایر اعضاست چنانچه ضرب المثل است زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد
هجدهم اصل سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَیْهِ یَقُولُ كَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِی اِسْرَائِیلَ اِذَا اَرَادَ الْعِبَادَةَ صَمَتَ قَبْلَ ذٰلِكَ
عَشْرَ سِنِینَ **شرح** مضمون این گذشت در حدیث اول باب سابق **نوزدهم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ
مَنْ رَاٰى مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ اِلَّا فِیمَا یَعْنِیهِ **شرح** یعنیه بعین بی نقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین

بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بعاست و ضمیر بارز راجع بمن باست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کسی
که دید مرتبه سخن خود را از جمله عمل خود یا بمعنی که دانست عمده بودن سخن را در میان اعمال کم شد سخن او مگر در چیزی که ضرور میشود و اورا
مثل یاد الهی تعالی که بیان شد در حدیث یازدهم اشارتست باینکه مردم پوچ گویی میکنند بخیال اینکه سخن ایشان در نامه اعمال نوشته
نمیشود و یاد آن امیر و لهذا اگر گفته شود که آنچه میگویی منویس تا عجب باشد و انکار نکنی نمی‌نویسند و حال آنکه عمده باعث
ثواب و عقاب که در نامه اعمال نوشته میشود سخن است چنانچه گذشت در حدیث شانزدهم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال فی حکمة آل داود علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه مقبلا علی شأنه حافظا للسانه شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در جمله کلمات حکمت که بسلیمان وحی شده بود اینست که بر عاقل لازمست که
باشد شناسا بقدر عمری که بدست او افتاده و دیگر بدست نخواهد آمد رو آورنده باشد بر کار ضرور خود تا این عمر عزیز صرف
لاطائل نشود و نگاهدارنده باشد زبان خود را که کلید بهشت و جهنم است چنانچه گذشت در حدیث دهم هشتم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال العبد المؤمن یکتب محسنا ما دام ساکتا فاذا تکلم کتب
محسنا او مسیئا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همیشه بنده مؤمن نوشته میشود در نامه اعمال
در شمار نیکوکاران مادام که خاموش است چه خاموشی از جمله اعمال صالحاتست پس چون سخن گفت نوشته
نیکوکار یا بدکار مراد اینست که سخن محل خطرست و در خاموشی خطری نیست باب پنجاه و هفتم اصل باب المدارات شرح
المدارات بدال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و الف منقلب از یاء و گاهی همزه میباشد ملائمتی کردن است بکار بردن دانش و دفع
ضرر دشمن میباشد یعنی این باب بیان فضیلت ملائمت با مردمست و درین باب شش حدیث است اول اصل قال رسول
الله صلی الله علیه و آله ثلث من لم تکن فیه لم یتم له عمل ورع یحجزه عن معاصی الله و خلق یداری
به الناس و حلم یرد به جهل الجاهل شرح الخلق بضم خاء با نقطه و سکون و ضم لام آدمیگری یا مداری ساوات و بهره
میتواند بود فرق میان خلق و حلم اینجا اینست که خلق وجودیست چه آن سخن هموارست که از روی دانش باشد چنانکه گفته انک
لعلی خلق عظیم و حلم عدمی است چه آن تغافل و بردباریست و هر دو برای محافظت حدود و تقیه است که گاهی بمقتضای وقت
از فرائض میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه صفت هر که نباشد آنها در او کامل نمیشود برای او عبادات او اول پرهیزگاری
که منع کند او را از معصیتهای الله تعالی تا اصرار بر کبیره و ترک فریضه نکند چنانچه گفته انما یتقبل الله من المتقین دوم همواری که
دانش بکار برد با آن در سلوک با مردم سیوم بردباری که برگرداند بآن درشتی و درشت گو را دوم اصل سمعت جعفرا علیه السلام
یقول جاء جبرئیل علیه السلام الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول
لک دار خلقی شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آمد جبرئیل علیه السلام بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای
صاحب کل اختیار ترا میرساند ترا سلام و میگوید ترا که ملائمت کن با مخلوقین من سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام

قال فی التوریة مکتوب فیما ناجی الله عز و جل به موسی بن عمران علیه السلام یا موسی اکتم مکتوم سری
فی سریرتک و اظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی و عدوک من خلقی و لا تستسب لی عندهم
باظهار مکتوم سری فتشرک عدوک و عدوی فی سبی شرح المناجاة سخن پنهان و مراد اینجا وحی بی‌واسطه ملک است
اکتم بصیغه امر باب نصر است و اظهر بصیغه امر باب افعال است مداراة بعن برای تضمین معنی دفعست عنی بجای عنک مستعمل شده
برای اشارت باینکه دفع ضرر از ولی الله بجای دفع ضرر از الله تعالی است لعدوی متعلق باظهرست عدو در واحد و تثنیه
و جمع مستعمل میشود و اینجا مراد جمعست چه ضمیر عندهم راجع بعدوست و لا تستسب بسین بی‌نقطه تشدید باء یکنقطه مفتوح
بصیغه نهی حاضر مضاعف باب استفعال است و در بعض نسخ و لا تسب بصیغه نهی باب نصر است و مفعول آن محذوفست بتقدیر و لا
روساء الضلالة و بنا بر نسخه اول لی بجای لک است چنانچه عنی بجای عنک بود و بنا بر نسخه دوم لی بجای خودست و بر هر تقدیر ظرف متعلق
بمجهول لای ناهیه است و مطابق قول الله تعالی است در سوره انعام که و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و می‌آید در
حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم سبی بفتح سین بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه و ضمیر متکلم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت در توریه نوشته شده در جمله آنچه وحی بی‌واسطه کرد الله عز و جل بآن موسی بن عمران را علیه السلام ای موسی پنهان کن پنهان کردنی راز مرا در
دل خود و ظاهر کن در آشکار خود که زبان و جوارح دیگرست ملائمت و دفع ضرر از من برای دشمنان تو از جمله مخلوقین من و دشنام حامل
مکن برای من یاد دشنام دهی معبودان ضلالت را برای رضای من نزد دشمنان من و دشمنان تو باظهار پنهان کردنی سر من تا شریک سازی
دشمنان خود و دشمنان مرا در دشنام من مراد اینست که مثلا اگر با ایشان گویی خصوصیات انواع عذابی را که برای پیشوایان ایشان
که معبودان ایشانند مهیا شده شروع در دشنام تو میکنند و آن دشنام تعدی بمن میکنند و لهذا چون فرعون پرسید که فما بال القرون
الاولی پس بنا بر بطلان شرک چیست حال پدران و پیشوایان که بر شرک مردند موسی جواب داد که علمها عند ربی و تصریح بمعذب بودن نکرد
تا آنکه فرعون بیکبارگی شروع در طعن و دشنام او نکنند چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله امرنی ربی بمداراة
الناس کما امرنی باداء الفرائض شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد مرا صاحب کل اختیار من بمدارای مردم چنانچه
امر کرد مرا بادای فرائض مثل نماز و زکوة و جهاد با مشرکان صریح پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
مداراة الناس نصف الایمان و الرفق بهم نصف العیش ثم قال ابو عبد الله علیه السلام خالطوا الابرار سرا
و خالطوا الفجار جهارا و لا تمیلوا علیهم فیظلموکم فانه سیاتی علیکم زمان لا ینجو فیه من ذوی
الدین الا من ظنوا انه ابله و صبر نفسه علی ان یقال انه ابله لا عقل له شرح لا تمیلوا بصیغه نهی حاضر باب افعال یا باب تفعیل است
الامالة و التمییل مایل کردن کسی را از جانبی بجانبی دیگر و تعدیه آن بعلی که برای اضرارست دو معنی است اول برگردانیدن کسی از مذهبی
و فکری که در آن بجدالست باظهار غلط او در آن دوم شکایت کسی را نزد دیگری بردن تا داد خواهی کند و معنی اول اینجا مناسبترست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تغافل با مردم در کارهای نصف ایمانست بمعنی

ولا تثب

بانميعني كه در ترك مدارا ايمان را خطر عظيم است و همواري با ايشان نصف زندگاني ايشان است بعد از ان گفت امام جعفر صادق
عليه السلم آشنائي كنيد با نيكوكاران در پنهاني با نميعني كه دل نيز ايشانرا دوست داريد و آشنائي كنيد با فاسقان در آشكارا و
اظهار مكنيد تا ايشان خطاي ايشانرا تا ظلم كنند شما را يعني و مانند آن چه بدرستي كه شان امنيت كه خواهد آمد بر شما زماني كه نجات
از ظلم فاسقان نمي يابد در ان زمان از صاحبان دين حق مگر كسي كه گمان كنند كه او كودنست و او از نفس خود را بانكه راضي شود
كه گفته شود كه او كودنست عقلي كه تميز نيك از بد كند نيست او را **ششم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلم يَقُولُ اِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ
قَلَّتْ مُدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَالْقَوْا مِنْ قُرَيْشٍ وَاَيْمُ اللهِ مَا كَانَ بِاَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ وَاِنَّ قَوْمًا مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ
حَسُنَتْ مُدَارَاتُهُمْ فَاُلْحِقُوا بِالْبَيْتِ الرَّفِيعِ قَالَ ثُمَّ قَالَ مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَاِنَّمَا يَكُفُّ عَنْهُمْ يَدًا
وَاحِدَةً وَيَكُفُّونَ عَنْهُ اَيْدِيَ اَيْدِيًا كَثِيرَةً **شرح** ايم بفتح همزه و سكون يا دو نقطه در پايين مخفف ايمن جمع يمين و قسمها
رفع آن با بتدا است و خبر محذوفست تقدير ايم الله يميني الاحساب جمع حسب بفتح حاء بي نقطه و فتح سين بي نقطه و باء يك نقطه آنكه
شمرده ميشود از صفات حميده شخصي يا از شرفهاي پدران او **يعني** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت بدرستي كه جمعي از مردم كم
بود تغافل ايشان از بديهاي مخالفان پس انداخته شدند با مر خلفاي ضلالت و سجل قضاة و علماي ايشان از قبيله قريش و قسمهاي
الله تعالي قسم هست كه نبود در شرف ايشان عيبي سواي ترك تغافل يا نبود در شرف پدران ايشان عيبي علاوه بر تقدير مراد امنيت
كه از بني هاشم بودند و بدرستي كه جمعي از غير قريش خوب بود تغافل ايشان از بد مخالفان پس الحاق كرده شدند با مر خلفاي ضلالت و سجل
قضاة و علماي ايشان بخانواده بلند مرتبه كه بني هاشم از جمله قريش باشند راوي گفت بعد از ان امام گفت كسي كه بتغافل باز داشت
ضرر خود را از مردم پس جز اين نيست كه باز ميدارد از ايشان يكضرر را و باز ميدارند مردم از او ضررهاي بسيار را مراد اينست
كه نفع مدارا كردن او ميرسد بمردم و ميتواند بود كه مقصود اين باشد كه كسي كه بترك تغافل باز داشت دستياري خود را از مردم
پس جز اين نيست كه باز ميدارد از ايشان يك دستياري را و باز ميدارند مردم از او دستياريهاي بسيار را مراد اينست كه از
ترك مداراي او ضرري بمردم مخالف نميرسد و باو ضرر ميرسد **باب پنجاه و هشتم اصل باب الرفق شرح** اين باب بيان فضيلت
ملايمت و سلوكست و درين باب شانزده حديث **اول اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلًا وَقُفْلُ الْاِيمَانِ الرِّفْقُ
شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت بدرستي كه هر چيزرا قفليست كه بآن محفوظ از دزد ميماند و قفل ايمان ملايمتست كه حفظ
ميكند آنرا از بردن شيطان مراد اينست كه غضب گاهي باعث كفر ميشود چنانچه مي آيد در حديث دهم **دوم اصل** قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ
عليه السلم مَنْ قُسِمَ لَهُ الرِّفْقُ قُسِمَ لَهُ الْاِيمَانُ **شرح** گفت امام محمد باقر عليه السلم كسي كه نصيب شده باشد از جانب توفيق الهي او را ملايمت و
سلوك نصيب شد او را ايمان مراد اينست كه زياده و كم ايمان بقدر زياده و كم ملايمت و سلوكست **سيوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم
قَالَ اِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فَمِنْ رِفْقِهِ بِعِبَادِهِ تَسْلِيلُهُ اَضْغَانَهُمْ وَمُضَادَّتَهُمْ لِهَوَاهُمْ وَقُلُوبِهِمْ وَ
مِنْ رِفْقِهِ بِهِمْ اَنَّهُ يَدَعُهُمْ عَلَى الْاَمْرِ يُرِيدُ اِزَالَتَهُمْ عَنْهُ رِفْقًا بِهِمْ لِكَيْلَا يُلْقِيَ عَلَيْهِمْ عُرَى الْاِيمَانِ

خ ومضادتهم

وَمَثَاقَلَتَهُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فَيَضْعُفُوا فَاِذَا اَرَادَ ذَلِكَ نَسَخَ الْاَمْرَ بِالْآخَرِ فَصَارَ مَنْسُوخًا **شرح** التسليل بيرون آوردن چيزي
بملايمت المضادة مصدر باب مفاعله براي چيزي ضد قرار دادن چنانچه گذشت در حديث چهارم باب پنجاه و دوم كتاب التوحيد كه مضاد
النور بالظلمة و ضد هم بودن دو چيز و اينجا معني اول مراد است اضافه در مضادته اضافه بفاعلست و لام در لهواهم براي تعلق مصدر
بمفعول به است و در بعضي نسخ مضادتهم بضمير جمع است و بنا بر اين معني دوم مرادست و لام در لهواهم براي سببيت است و حاصل
هر دو يكيست المثاقل بفتح ميم و كسر قاف جمع مثقل بصيغه اسم مفعول باب افعال و يا نسبت بارهاي گران زياد كردن ياء جمع براي
دلالت بر يا نسبت در مفردست مانند صيارفه در جمع صيرفي و مراد بمثقل باريست گران كه گذارند سنگين شود **يعني** روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلم گفت بدرستي كه الله تعالي هموار كارست دوست ميدارد همواريرا از مكلفان بيان اين آنكه از جمله همواري او با بندگان خود كشيدن
كينهاي ايشانست از دلهاي ايشان بآهستگي اشارتست بانكه كينه كسي در دل داشتن عذابست حاضر از جمله همواري او با بندگان خود ضد هم كردن
اوست مر خواهشهاي نفسهاي ايشان و دلهاي ايشانرا بانميعني كه محالست كه دل آدمي هجوم كند بچيزي كه مقتضاي خواهش نفس او باشد مثل اعتقادات
اهل ضلالت چنانچه روايت شده در محاسن برقي كه عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السلم فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ يَحُولُ
بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ فَقَالَ يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَنْ يَعْلَمَ اَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ وَعَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اَبَى اللهُ اَنْ يُعَرِّفَ
بَاطِلًا حَقًّا اَبَى اللهُ اَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا لَا شَكَّ فِيهِ وَاَبَى اللهُ اَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ
حَقًّا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ و از جمله همواري او با بندگان اينست كه او وا ميگذارد مكلفان
بر كاري كه ميخواهد برطرف كردن ايشانرا از ان تا مبادا كه اندازد بر ايشان دستهاي ايمان و بارهاي گران احكام تكليف پس ضعيف حال شوند
پس چون اراده كند آن برطرف كردن را نسخ ميكند آن كار را بديگري پس ميگردد انكار برطرف كرده شده چنانچه توجه بيت المقدس منسوخ شد بتوجه
بجانب كعبه **چهارم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الرِّفْقُ يُمْنٌ وَالْخُرْقُ شُؤْمٌ **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله همواري در كار مبارك
آن كارست و تندي در كار شومست **پنجم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ
مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ **شرح** روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت بدرستي كه الله عز و جل هموار كارست دوست ميدارد همواري در كار
ها را و ميدهد مطلب بنده را بنا بر همواري آن مقدار كه نميدهد آنرا بنا بر تندي **ششم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله اِنَّ الرِّفْقَ
لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ اِلَّا زَانَهُ وَلَا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا شَانَهُ **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستي كه همواري گذاشته نشد بر چيزي از
مكلفان و غير ايشان مگر آنكه زينت داد آن چيزرا و كنده نشد از چيزي كه ناهموار شود مگر آنكه زشت كرد آنرا **هفتم اصل** رَفَعَهُ اِلَى النَّبِيِّ
صلى الله عليه وآله قَالَ اِنَّ فِي الرِّفْقِ الزِّيَادَةَ وَالْبَرَكَةَ وَمَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرَ **شرح** راوي بالا برد سند روايت را تا نبي
صلى الله عليه وآله كه گفت بدرستي كه در همواري زيادتي رزق و بركتست و هر كه محروم شود از همواري محروم ميشود از خير دنيا و آخرت **هشتم اصل**
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ مَا زُوِيَ الرِّفْقُ عَنْ اَهْلِ بَيْتٍ اِلَّا زُوِيَ عَنْهُمُ الْخَيْرُ **شرح** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت
دور كرده نشد همواري از خانواده مگر آنكه دور كرده شد از ايشان خير دنيا و آخرت **نهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اَيُّمَا اَهْلِ بَيْتٍ

عن

اعطوا حظهم من الرفق فقد وسع الله عليهم في الرزق والرفق في تقدير المعيشة خير من السعة في المال
والرفق لا يعجز عنه شيء والتبذير لا يبقى معه شيء ان الله عز وجل رفيق يحب الرفق شرح روايت از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت هر خانواده كه داده شد نصيب ايشان از هموارى خواه در اوقات خواه در سلوك با مردم پس
بتحقيق فراخ كرده است خدا بر ايشان در روزى و هموارى در اوقات و تدبير معاش بهتر است از فراخى در مال و هموارى در تدبير معاش
كمى ميكند از ان چيزى از مال كه آدمى قادر بر كسب آن است و تلف نمى نمايد با آن چيزى از مال هر چند كه بسيار باشد بدرستى كه الله تعالى
هموار كار است دوست ميدارد هموار كارى را دهم اصل عن ابى الحسن الاول عليه السلام قال قال لى وجرى بينى وبين رجل من
القوم كلام فقال لى ارفق بهم فان كفر احدهم في غضبه ولا خير فيمن كان كفره في غضبه
شرح روايت از امام موسى كاظم عليه السلام راوى گفت امام گفت سخنى در نصيحت من وجارى شده بود ميان من وميان مردى از جماعت
گفتگوى كه باعث رنجش باشد پس گفت مرا هموارى كن با ايشان چه بدرستى كه ترك دين هر يك از ايشان در غضب اوست و خير و خوبى نيست
در كسى كه باشد بى دينى او در غضب او مراد اينست كه اگر از كسى آزرده باشند افترا و انواع حيلها كه بر خلاف اسلام است ميكنند
براى آزار آن كس واز شر اين قسم جماعت دورى بايد كرد يازدهم اصل عن ابى الحسن موسى عليه السلام قال الرفق نصف العيش
شرح روايت از امام موسى كاظم عليه السلام گفت هموارى نصف زندگانى و فراغت است نصف ديگر وسعت مال و صحت بدن است
دوازدهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله يحب الرفق ويعين عليه فاذا ركبتم الدواب العجف فانزلوها علينا
منازلها فان كانت الارض مجدبة فانجوا عنها وان كانت مخصبة فانزلوها منازلها شرح العجف بضم عين
بى نقطه وسكون جيم جمع عجفاء لاغر انزلوها هر دو جا بصيغه امر باب افعالست فاء در فان كانت تفصيليست المجدبة بجيم و دال بى نقطه با
يك نقطه بصيغه اسم فاعل باب افعال بى گياه فانجوا بنون وجيم بصيغه امر معتل اللام واوى باب نصر است النجاه خلاص شدن والنجى بالف
ممدوده ومقصوره تعجيل ضمير عنها راجع بارض است وخلاص شدن مراد است ودر بعض نسخ عليها است پس ضمير راجع بدواب است
وتعجيل مراد است المخصبة بخاء با نقطه وصاد بى نقطه و باء يك نقطه بصيغه اسم فاعل باب افعال باگياه يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستى
كه الله تعالى دوست ميدارد هموارى را و مدد ميكند در كارسازى بنابر هموارى چنانچه مذكور شد در حديث پنجم و ميتواند بود كه مراد اين
باشد كه اسباب آن را مهيا ميكند بكسى كه با نها عمل نمايند پس چون در حق سوار شويد ستوران لاغر را پس فرود آوريد آنها را در وقت
چاشت خوردن ونماز كردن وجاهاى لايق آنها باين روش كه اگر زمين بى گياه است پس خلاص شويد از آن زمين باين معنى كه در آنجا چاشت وما نند آنها
يا نماز نكنيد چنانچه واقع شده كه در زمين شوره نماز مكروه است واگر زمين صاحب گياه است پس فرود آوريد ستوران را در جاهاى لايق
آنها باعتبار كثرت گياه و مانند آن سيزدهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الرفق خلقا يرى ما كان مما خلق
الله شيء احسن منه شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله اگر ميبود هموارى سلوك خلقى كه ديده ميشد نميبود از جمله آنچه خلق كرده
است خدا چيزى كه خوش صورت تر از آن باشد چهاردهم اصل عن احدهما عليه السلام قال ان الله رفيق يحب الرفق ومن رفقه

فيتركه

بكم تسليله اضغانكم ومضادة قلوبكم وانه ليريد تحويل العبد عن الامر فيتركه عليه حتى يحوله بالناسخ كرا تسليلهم
هية تثاقل الحق عليه شرح در مضادة قلوبكم اضافه مصدر بمفعول يا فاعلست وظاهر شد در شرح حديث سوم اين باب پانزدهم اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما اصطحب اثنان الا كان اعظمهما اجرا واحبهما الى الله ارفقهما بصاحبه شرح
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله مصاحبت نكردند دو كس مگر آنكه بود بزرگتر آن دو كس باعتبار ثواب ومحبوبتر ايشان بسوى الله تعالى
هموار سلوكتر است با مصاحبش شانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من كان رفيقا في امره نال ما يريد
من الناس شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه هر كه باشد هموار در كار خود در مى يابد آنچه را كه ميخواهد از مردم چنانچه تجربه
شده كه حتى حاكمان جابر در هموارى سلوك بيشتر از ناهموارى منتفع ميشوند در دنيا از رعيت خود باب پنجاه ونهم اصل باب التواضع
شرح اين باب بيان فضيلت فروتنى است در اين باب چهارده حديث است اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال ارسل النجاشي الى
جعفر بن ابى طالب واصحابه فدخلوا عليه وهو في بيت له جالس على التراب وعليه خلقان الثياب قال فقال
جعفر فاشفقنا منه حين رايناه على تلك الحال فلما راى ما بنا وتغير وجوهنا قال الحمد لله الذي نصر
محمدا واقر عينه الا ابشركم فقلت بلى ايها الملك فقال انه جاءني الساعة من نحو ارضكم عين من عيوني
هناك فاخبرني ان الله عز وجل قد نصر نبيه محمدا واهلك عدوه واسر فلان وفلان وفلان التقوا
بواد يقال له بدر كثير الاراك لكاني انظر اليه حيث كنت ارعى لسيدي هناك وهو رجل من بني
ضمرة شرح جعفر و ياران اش صاحب دو هجرت بودند يكى از مكه بحبشه از ترس آزار قريش ديگرى از حبشه بمدينه نجاشى بفتح و كسر نون وتخفيف
ياء لقب پادشاه مشهور حبشه بوده ونام او اصحمه بوده بفتح همزه وسكون صاد بى نقطه وفتح حاء بى نقطه الخلقان بضم خاء با نقطه وسكون
لام و قاف جمع خلق بفتح خاء وفتح لام كهنها فاء در فاشفقنا براى تفريع است بنا بر اينكه اظهار اسلام نجاشى معلوم ايشان بوده در خاك
نشستن عادت اهل مصيبت است در بعض بلاد و بنا بر اين ترسيده اند كه مبادا خبر دروغى در آزار رسول عليه السلام رسيده باشد
و نجاشى ايشان را تسليم فرستادگان قريش كند لا علاج تا بمكه برند يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت فرستاد نجاشى بسوى
جعفر بن ابى طالب و ياران او در وقتى كه در حبشه بودند و ايشان را طلب كرد پس داخل شدند بر او و او در خانه از او بود نشسته
بر سر خاك و بر بدن او جامهاى كهنه بود امام گفت پس جعفر گفت پس ترسيديم از نجاشى وقتى كه ديديم او را بران حال پس چون ديد
حال ما را و گرديدن رويهاى ما را از رنگى برنگى گفت ستايش الله تعالى راست آنكه نصرت داد محمد را و خنك كرد چشم او را آگاه نسازم شما را آيا
خبر دهم شما را پس گفتيم بلى خبر ده اى پادشاه پس گفت بدرستى كه شان اينست كه آمد نزد من اين دم از جانب زمين شما جاسوسى از
جاسوسان من كه در آنجا بود پس خبر داد مرا كه الله عز وجل بتحقيق نصرت داد پيغمبر خود محمد را و هلاك كرد دشمن او را مراد هفتاد كس است
كه از آنجمله است ابو جهل و اسير شدند فلان و فلان و فلان مراد هفتاد كس است كه از آنجمله است عباس و عقيل برخوردند آن دو لشكر
در دره كه نام آن بدر است بسيار مسواك است هر آينه گويا كه من نظر ميكنم بسوى بدر جايى كه شبانى ميكردم براى آقاى خود در آنجا و آن آقا مردى بود از بنى ضمره

از بنی ضمره بفتح ضاد با نقطه و سکون میم و راء بی نقطه طایفه عمرو بن امیه ضمری نقلست که پدر نجاشی پادشاه حبشه بود و او را یک پسر بود و نجاشی را
عمی بود که دوازده پسر داشت و اهل حبشه پدر نجاشی را کشتند و عم او را پادشاه کردند و نجاشی مدتی در خدمت عم خود میبود تا اهل
حبشه بعم او گفتند که ما خلل جمع نیستیم از اینکه نجاشی در وقت فرصت انتقام خون پدر خود کشد او را می باید کشت عم او گفت پدر وی
پدر او کشته شده و من او را بکشتن او نیز معقول نیست او را بفروشید بشخصی غریب که او را از این دیار بیرون برد چنان کردند و بعد از زمانی عم
نجاشی بصاعقه وفات یافت و پسران او هیچکدام قابل پادشاهی نبودند لاعلاج اهل حبشه رفتند نجاشی را برضای آقای او آوردند
و بعد از آن آقای او آمد بطلب حق خود و این دعوی را بنجاشی عرض کرد و او را نمی شناخت نجاشی اهل حبشه را طلب نموده گفت حق بجانب
اوست یا غلام را تسلیم او کنید یا قیمت را لاعلاج قیمت را تسلیم کردند اصل فقال له جعفر ایها الملک فما لی اراک جالسا
علی التراب وعلیک هذه الخلقان فقال یا جعفر انا نجد فیما انزل الله علی عیسی علیه السلم ان من حق الله علی
عباده ان یحدثوا له تواضعا عند ما یحدث لهم من نعمة فلما احدث الله عز وجل لی نعمة بمحمد احدثت لله
هذا التواضع شرح پس گفت او را جعفر ای پادشاه پس چیست مرا که می بینم ترا نشسته بر سر خاک و بر بدن تو این کهنه جامه هاست
پس گفت ای جعفر بدرستی که ما می یابیم در کتابی که فرو فرستاده الله تعالی بر عیسی علیه السلام این را که از جمله حق الله تعالی بر بندگانش اینست که بجا آورند
برای او قسمی از فروتنی را نزد آنچه الله تعالی بجا می آورد برای ایشان از نعمتی پس چون بجا آورد الله عز وجل برای من نعمتی بسبب فتح محمد بجا
آوردم برای الله تعالی این فروتنی را مخفی نماند که ظاهر لفظ عباده اینست که اصل تواضع مشترک باشد میان جمیع شرایع اگرچه خصوصیه
تواضع مختلف در شریعت عیسی آن بوده که کرده و در این شریعت سجده شکر است اصل فلما بلغ النبی صلی الله علیه واله
قال لاصحابه ان الصدقة تزید صاحبها کثرة فتصدقوا یرحمکم الله وان التواضع یزید صاحبه رفعة فتواضعوا
یرفعکم الله وان العفو یزید صاحبه عزا فاعفوا یعزکم الله شرح پس چون رسید خبر تواضع نجاشی بنبی صلی الله علیه واله بان تقریب
گفت اصحاب خود را بدرستی که تصدق زیاد میکند صاحبش را باعتبار بعضی و فور مال پس تصدق کنید تا رحمت کند شما را الله تعالی و بدرستی
که فروتنی زیاد میکند صاحبش را باعتبار بلندی مرتبه پس فروتنی کنید تا بلند مرتبه کند شما را الله تعالی و بدرستی که بخشایش گناه دیگران
زیاد میکند صاحبش را باعتبار عزت پس بخشایش کنید تا عزیز کند شما را الله تعالی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ان
فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعاه ومن تکبر وضعاه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
شنیدم از او که میگفت بدرستی که در آسمان دو فرشته اند موکل بندگان پس هر که فروتنی کند برای الله تعالی بقبول احکام او و چاکری
او رفعت میدهند او را بنا گستری بابد و درجات و هر که تکبر کند پستی میدهند او را بذلت تنگی که اینها ضلالت که چاکران ابلیس اند
یا بکم مددی در درجات سوم اصل عن عبد الرحمن بن حجاج عن ابی عبد الله علیه السلم قال افطر رسول الله صلی الله علیه واله
عشیة خمیس فی مسجد قباء فقال هل من شراب فاتاه اوس بن خولی الانصاری بعس مخیض بعسل فلما وضعه
علی فیه نحاه ثم قال شرابان یکتفی باحدهما من صاحبه لا اشربه ولا احرمه ولکن اتواضع لله فان من تواضع لله

رفعه

رفعه الله ومن تکبر خفضه الله ومن اقتصد فی معیشته رزقه الله ومن بذر حرمه الله ومن اکثر ذکر
الموت احبه الله شرح قبا بضم قاف و با یک نقطه و الف ممدوده و مقصوره موضعیست نزدیک مدینه اوس بفتح همزه و سکون واو و
سین منقوطه است خولی بفتح خاء با نقطه و فتح و سکون واو و تشدید یا است العس بضم عین بی نقطه و تشدید سین بی نقطه کاسه چوبین
بزرگ جمع میان دو شی مخیض و عسل شیر با سرافت برای اینکه اکتفا بعسل با آب میتوان کرد و اکتفا بدوغ میتوان کرد و جمع آن دو باعث
زیادتی مزه نمیشود پس جمع میان شیر و عسل ازین قبیل نیست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت روزه وا کرد رسول الله صلی الله علیه واله شام پنجشنبه در مسجد قبا پس گفت هیچ آشامیدنی هست پس آورد نزد او اوس بن خولی
انصاری کاسه دوغ با عسل را پس چون گذاشت آنرا بر دهن خود دور کرد آنرا بعد از آن گفت دو آشامیدنیست که اکتفا بیکی از آنها
میتوان کرد که دیگری نباشد و در لذت تفاوتی نباشد بلکه اگر باشد در اکثر افعال عکس باشد نمی آشامم آنرا و حرام نمیکنم آنرا و
لیکن فروتنی میکنم برای الله تعالی چه او داری از تقبیح نعمت او جهت بدرستی که هر که فروتنی کند برای الله تعالی بلند میکند مرتبه او را الله تعالی و
هر که تکبر کند پست میکند مرتبه او را الله تعالی و هر که میانه روی کند در معاش خود روزی میدهد او را الله تعالی بقدر حاجت بی تنگی و هر
تلف وجه کند محروم میکند او را الله تعالی چه تنگی در معاش و هر که بسیار کند یاد مرگ را دوست میدارد او را الله تعالی چه او زاهد در دنیا
میشود و زاهد محبوب الله تعالی است چنانچه می آید در حدیث دوازدهم و چهاردهم باب بعث دیگر چهارم اصل عن داود الحمار عن
ابی عبد الله علیه السلم مثله و قال من اکثر ذکر الله اظله الله فی جنته شرح روایتست از داود حمار بفتح حاء بی نقطه و تشدید
میم و الف و راء بی نقطه و لال الاغ یا کرایه ده الاغ از امام جعفر صادق علیه السلم مثل حدیث سیوم و این زیادتی که گفت هر که بسیار کند یاد
الله تعالی را در سایه رحمت خود میکند او را الله تعالی در بهشت خود مخفی نماند که میتواند بود که این فقره در این روایت بدل فقره آخر روایت
اولی باشد بقرینه اینکه اعاده او نشده و درس اکثر پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یذکر انه اتی رسول الله صلی الله علیه واله
ملک فقال ان الله تبارک وتعالی یخیرک ان تکون عبدا رسولا متواضعا او ملکا رسولا قال فنظر الی
جبرئیل علیه السلم واومأ بیده ان تواضع فقال عبدا متواضعا رسولا فقال الرسول مع انه لا ینقصک مما عند
ربک شیئا قال ومعه مفاتیح خزائن الارض شرح نزدیک باین مضمون می آید در حدیث هشتم باب بعث دیگر قال تواضع جمله
معترضه است و ضمیر مستتر در قال راجع برسول الله است ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است فقال عبدا بتقدیر فقال اخترت
ان اکون عبدا است الرسول عبارت از ملک است ضمیر مستتر در قال راجع برسول الله است و معه یعنی وان کان معه است در اینجا وصل
مراد است و میتواند بود که ضمیر قال راجع بملک باشد و مقول قول محذوف باشد بتقدیر قال ذلک و واو حالیه باشد یعنی شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلم که مذکور میکرد که شان اینست که آمد نزد رسول الله صلی الله علیه واله فرشته پس گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی مخیر کرده ترا که باشی
بنده رسول فروتنی کننده یا پادشاه رسول رسول گفت پس نظر کرد بسوی جبرئیل علیه السلم و اشارت کرد بدست خود که فروتنی کن رسول
گفت اختیار کردم که باشم بنده فروتنی کننده رسول پس گفت آن ملک که پیغام آورده بود پادشاهی با وجود اینکه ناقص نکند از تو چیزی

وسو

کرد صاحب کل اختیار رسالت پناه علیه السلم کفت با وجود اینکه با آن پادشاهی کلیدهای خزینهای زمین نیز باشد قبول نمیکنم
پادشاهی را اشارت باینست که راحت فروتنی بهتر از پادشاهی است در دنیا نیز ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من التواضع ان ترضى بالمجلس دون المجلس وان تسلم على من تلقى وان تترك المراء وان كنت
محقا ولا تحب ان تحمد على التقوى شرح علی در علی التقوی بجای لام است و ظرف متعلق است بلا تحب یا متعلقست
بتحمد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت از جمله فروتنی اینست که راضی شوی بجای نشستنی که پایین جای
تو باشد و اینکه سلام کنی بر هر که برمیخوری از مسلمانان و اینکه ترک کنی مباحثه را اگر چه صاحب حق باشی مراد تسلیم
باطل نیست بلکه مراد اینست که اظهار کنی که منتهای فکر من همین بود و ساکت شوی و اینکه دوست نداری که ستایش
کرده شوی بصفت کمال بسبب پرهیزکاری اینکه مبادا که در تو عجبی که باعث هلاکت است بهم رسد هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اوحى الله عز وجل الى موسى عليه السلم ان يا موسى اتدري لم اصطفيتك بكلامي دون خلقي قال يا رب
ولم ذاك قال فاوحى الله تبارك وتعالى اليه يا موسى اني قلبت عبادي ظهرا لبطن فلم اجد فيهم احدا اذل نفسا
منك يا موسى انك اذا صليت وضعت خدك على التراب او قال على الارض شرح ظهرا منصوبست بدل عبادی و
لام در لبطن برای غایتست تا افاده تاکید در رو رسیدن بطن کند و راجع بمعنی وا و میشود با هم مبالغه یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم کفت وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی علیه السلم که ای موسی آیا میدانی که چرا بر کزیدم ترا بسخن خود و ترا کلیم الله کردم نه دیکری از خلق
خود را موسی کفت ای صاحب کل اختیار چه جهت است آن امام کفت پس وحی کرد الله تبارک و تعالی بسوی او که ای موسی بدرستی که من
کردانیدم باین معنی که وارسیدم بندکان خود را پشت و رو پس نیافتم در ایشان هیچیک را که متواضعتر باشند برای من باعتبار دل او
از تو ای موسی بدرستی که تو چون نماز کنی میگذاری پهلوی روی خود را بر خاک منقولست که در شرع موسی که سجده نماز بپهلوی رو بر زمین
بوده بر سبیل استحباب یا وجوب میتواند بود که مراد بعد از نماز و سجده شکر باشد یا امام کفت بر زمین شک از راوی است و
حاصل هر دو یکیست هشتم اصل مر علي ابن الحسين صلوات الله عليهما على المجذمين وهو راكب حماره وهم يتغدون فدعوه
الى الغداء فقال اما اني لولا اني صائم لفعلت فلما صار الى منزله امر بطعام فصنع وامر ان يتنوقوا فيه
ثم دعاهم فتغدوا عنده وتغدى معهم شرح المجذمين بصیغه اسم فاعل از باب انفعالست یعنی صاحبان جذام یعنی کذشت امام
زین العابدین صلوات الله علیه بر صاحبان جذام بر حالی که او سوار الاغ خود بود و ایشان چاشت میخوردند طلب کردند او را بسوی چاشت
خوردن پس کفت آکاه باشید بدرستی که من اکر نه این میبود که من روزه ام هر آینه میکردم آنرا طلب کردید پس چون رفت بمنزل خود امر
کرد خادم را بساختن طعامی پس ساخته شد و امر کرد که تکلف کنند در ان طعام بعد از ان خواند آن جماعت را در روز دیگر پس چاشت
خوردند نزد او و او نیز چاشت خورد با ایشان مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه منقولست که بکریز از صاحب جذام چنانچه
از شیر میکریزی چه آن در صورتیست که نفس متاثر شود و کمال اطمینان بقضای الهی و علم بعاقبت نداشته باشد نهم اصل

عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان من التواضع ان يجلس الرجل دون شرفه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت از جمله
فروتنی اینست که نشیند مرد در مجلس پایین مرتبه کمال خود دهم اصل نظر ابو عبد الله عليه السلم الى رجل من اهل المدينة قد اشترى
لعياله شيئا وهو يحمله فلما رآه الرجل استحيى منه فقال ابو عبد الله عليه السلم اشتريته لعيالك وحملته اليهم
اما والله لولا اهل المدينة لاحببت ان اشتري لعيالي الشيء ثم احمله اليهم شرح نظر کرد امام جعفر صادق علیه السلم
بسوی مردی از اهل مدینه بر حالی که خریده بود برای عیال خود چیزی و او برداشته بود آنرا پس چون دید امام علیه السلم را آن مرد شرم کرد از
او پس کفت امام علیه السلم خریدی آنرا برای عیال خود و برداشته نقل کردی آنرا بسوی ایشان آکاه باش بخدا قسم که اکر نمیبود اهل
اهل مدینه هر آینه دوست میداشتم که خود خریداری نمایم برای عیال خود چیزی را بعد از ان خود بردارم و نقل کنم بسوی ایشان یازدهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال فيما اوحى الله عز وجل الى داود عليه السلم يا داود كما ان اقرب الناس الى الله المتواضعون
كذلك ابعد الناس من الله المتكبرون شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت در آنچه وحی کرد الله عز وجل بسوی
داود علیه السلم این بود که ای داود چنانچه نزدیکتر مردم بسوی الله تعالی اهل تواضعند همچنان دورتر مردم از الله تعالی اهل تکبرند دوازدهم اصل
عن ابي بصير قال دخلت على ابي الحسن عليه السلم في السنة التي قبض فيها ابو عبد الله عليه السلم فقلت جعلت فداك ما لك
ذبحت كبشا ونحر فلان بدنة فقال يا ابا محمد ان نوحا عليه السلم كان في السفينة وكان فيها ما شاء الله وكانت السفينة
مأمورة فطافت بالبيت وهو طواف النساء وخلى سبيلها نوح عليه السلم فاوحى الله عز وجل الى الجبال اني واضع سفينة
نوح عبدي على جبل منكن فتطاولت وشمخت وتواضع الجودي وهو جبل عندكم فضربت السفينة بجؤجؤها
الجبل قال فقال نوح عليه السلام عند ذلك يا ماري اتقن وهو بالسريانية رب اصلح قال فظننت ان ابا الحسن عليه السلم
عرض بنفسه شرح طواف کشتی نوح مذکور میشود در کتاب الحج در حدیث اول باب حج الانبیاء علیهم السلم که باب ششم است جؤجؤ بمعنی
اعلام بر سبیل حقیقتست و دادن شعور بکوه برای اعلام بر تعجبی ندارد چه نفس ناطقه انسانی بر ترکیبی از اجسام و مدتی بی شعور بوده
و آن شعور یافته یا ماری اتقن بیاء دو نقطه در پایین و الف و میم و الف و کسر را و منقطه و یاء دو نقطه در پایین و فتحه و سکون تاء دو نقطه
در بالا و کسر قاف و سکون نون است التعریض ضد تصریح یعنی روایتست از ابو بصیر که از اهل کوفه است از ثقات عرب کفت داخل شدم
بمجلس امام موسی کاظم علیه السلم در منی در سالی که رفته شد از دنیا در ان سال امام جعفر صادق علیه السلم مراد پیش از وفات اوست پس کفتم قربانت
شوم چیست ترا که قربان کردی قوچی را و قربان کرد برادرت فلان که عبد الله افطح باشد شتر را پس کفت برای اشارت باینکه اراده
عبد الله اینست که در زمان حیات پدر خود نمایی کند و هر چه من قربان کنم او بالاتر از ان را اختیار خواهد کرد و پس من تواضع کردم ای ابو محمد
بدرستی که نوح علیه السلم بود در کشتی و بود نوح در کشتی مدتی که خواست الله تعالی مراد اینست که بود در کشتی از اصناف خلایق آنچه خواسته بود
و بود کشتی مامور بامر نوح باین معنی که سکان آنرا بدست خود میداشت تا افعال حج را بالتمام بجا آورد پس طواف کرد کعبه طوافی که از افعال
حج است و آن طواف نساء است باین معنی که افعال حج را تمام بجا آورد حتی طواف نساء را و ذکر کعبتین طواف کرده برای اینکه آن وقت مقام

ابراهیم بوده و رکعتین واجب بوده یا برای اینکه آن داخل ارکان نیست بلکه مثل فرع طوافست برای قیاس است میشوند در منی و رمی
جمره عقبه و واگذاشت سکان را نوح علیه السلام تا هر راه که خواهد رود پس وحی کرد الله عز و جل بسوی کوهها که من میخواهم که واگذارم کشتی نوح را
که بنده فرمان بردار منست بر کوهی از جمله شما پس اظهار درازی کردند کوهها و دماغ خود را بالا بردند تکبر و خیالهای خام و فروتنی کرد کوه جو
دی و آن کوهیست در عراق عرب در موصل پس زد کشتی سینه خود را بآن کوه چنانچه مذکور است در سوره هود امام گفت پس گفت نوح علیه السلام
نزد آن زدن سینه کشتی از روی تعجب در اینکه در کوههای بلند فرود نیامد و اینجا فرود می آید یا ماری اتقن و آن بلغت سریانیه بمعنی
اینست که ای صاحب کل اختیار من عاقبت را بخیر کن و از فرزندکار را راوی گفت پس گمان کردم که امام موسی کاظم اشارت کرد
بامامت خود و بعد از پدر و بطلان دعوی امامت عبدالله افطح سیزدهم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
التَّوَاضُعُ أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَاهُ شرح روایتست از حسن بن جهم از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت
فروتنی اینست که دهی مردم را حق تعظیم ایشان چنانچه دوست میداری که داده شوی آن از جانب مردم چهاردهم اصل وَفِي آخَرَ قَالَ قُلْتُ
مَا حَدُّ التَّوَاضُعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعاً فَقَالَ التَّوَاضُعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ
فَيُنْزِلَهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَةِ
كَاظِمُ الْغَيْظِ عَافٍ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ شرح لا یحب تا آخر تفسیر قلب سلیم است که در سوره شعرا و سوره صافات
است یاتی بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است مثل استثنای مفرغ و مرفوع و فاعل یاتی است یؤتی بصیغه مضارع معلوم باب
تفعیلست التأتیه رادچیزی را بجانب خود و اکردن ضمیر مستتر راجع بالمرء است و عاید بما محذوفست بتقدیر یؤتیه ضمیر الیه راجع بالمرء
است کاظم مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو کاظم یعنی و در حدیثی دیگر از حسن بن جهم از امام موسی کاظم علیه السلام اینست که حسن
گفت که گفتم چیست مرتبه فروتنی که چون کند آنرا بنده باشد صاحب فروتنی در عرف یا بمعنی که کمتر از آن بی اعتبار باشد پس امام علیه السلام
گفت فروتنی چندین مرتبهاست از جمله آنها اینست که بشناسد مرد مقدار خود را پس فرود آورد آنرا در مرتبه خود بدل بی عیب یا بی
عیب بودن دل اینکه دوست ندارد که آید از جانب قضا و قدر آگهی بسوی هیچیک الی مسلمان مگر مانند آنچه برای خود میخواهد اگر چند بدی را از
مسلمانی دفع کند آن بدرا بموعظه حسنه یا بمداره حسنه یا بفعل حسنه چنانچه گویا که از خود دشمن بدی سر زده و اصلاح میکند اشارتست
بآیت سوره رعد و سوره قصص و یدرأون بالحسنة السیئة فرو خورنده خشم است تجاوز کننده است از مردم گناهکار و الله تعالی
دوست میدارد نیکوکاران را چنانچه در سوره آل عمران مذکور است باب هشتم اصل باب الحب فی الله والبغض فی الله فی هر دو جا برای
تعلیلست یعنی این باب بیان فضیلت دوستی برای رضای الله تعالی و دشمنی برای رضای الله تعالی است و درین باب شانزده حدیثست
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ شرح کمل بصیغه ماضی معلوم
باب حسن است و ایمانه مرفوع و فاعلست یا از باب تفعیلست و ایمانه منصوب و مفعولست یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که دوست داشت کسی را که دوست داشت برای رضای الله تعالی و دشمن داشت کسی را که دشمن داشت برای رضای الله تعالی

حدیث

و داد مال خود را در آنچه داد برای رضای الله تعالی پس او از جمله جمعیست که کاملست ایمان ایشان دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَتُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَتُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَتَمْنَعَ فِي اللَّهِ شرح فعلها بصیغه مجهولست و ظرف
نایب فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله مستحکم تر دستهای ایمان که هر که بآن چسپید ایمان او خطر ندارد
اینست که دوستی برای الله تعالی باشد و دشمنی برای الله تعالی باشد و دادن مال برای الله تعالی باشد و ندادن مال برای الله تعالی باشد مثل ندادن
مال بفاسقان که مدد فسق ایشان شود چنانچه گفته در سوره مائده وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ و مثل ندادن مال بسفها چنانچه گفته
در سوره نسا وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ سیوم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وُدُّ الْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ
أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ شرح اضافه در ود المؤمن اضافه
مصدر بمفعولست شعب بضم شین بانقطه و فتح عین بی نقطه و باء یک نقطه جمع شعبه اجزائی که مستقل باشد در میان کل خود و مضمون
این موافق سابقست چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ
نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَنُورُ أَجْسَادِهِمْ وَنُورُ مَنَابِرِهِمْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که جمعی که یکدیگر را دوست دارند برای رضای
الله تعالی در روز قیامت بر منبرهای از نور اند بر حالی که روشن کرده نور روهای ایشان و نور بدنهای ایشان و نور منبرهای ایشان هر چیز را
که در عرصات تا شناخته شوند باین صفت و گفته شود که این جماعت دوستداران همند برای الله تعالی پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ أَمِنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ
وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از دوستی داشتن با کسی و دشمنی داشتن با کسی آیا از جمله اجزای ایمان مکلف به است آن مراد اینست که آیا اختیاری ما
مور به است یا چیزیست بی اختیار که تکلیف تعلق بآن نگیرد پس گفت و آیا ایمان چیزی هست غیر دوستی داشتن با خدا و رسول و وصی
و دشمنی داشتن با ضد ایشان مراد اینست که عمده مکلف به فعل دلست چنانچه گذشت در تفسیر قل کل یعمل علی شاکلته در شرح حدیث
یازدهم بعد از آن خواند این آیت را از سوره حجرات بدانکه توضیح این بنقل آیت سابق و صدر این آیت و ذکر احتمال میشود که گذشت در کتاب
الحجة در حدیث هفتاد و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي
قُلُوبِكُمْ یعنی امیر المؤمنین علیه السلام وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ الأول والثانی والثالث و موافق این میگوییم
ایمان اینجا یعنی امین کردن است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام پس عبارت از حکم از
روی علمست که محبت آن لازم دارد محبت امیر المؤمنین و یازده فرزند او را و کفر بمعنی انکار محکمات قرآنست که در آنها نهی از
پیروی ظن و امر بطلب علمست و کراهت آن لازم دارد کراهت پسر ابی قحافه را و فسوق تجاوز از حد در سرکشی از حکم الهی است
و کراهت آن لازم دارد کراهت پسر خطاب را و عصیان خیانت در احکام الهی است و کراهت آن لازم دارد کراهت پسر عفان را مقدم

براین فتوه امت یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمین واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم چون ارتداد دسته
که مخالفان روایات افترا خواهند کرد و از الجمله روایت بر بودن خون رافضیانست گفته ای جماعتی که ایمان آورده اید اگر آورد نزد
شما کسی که سرکش باشد از حکم الهی که در محکمات قرآن کرده بخبری که مخالف محکماتیست که در آنها نهی از اختلاف خود رائی و پیروی
ظنیات پس تامل و کمال دوری کنید از اینکه کشید جمعی را بسبب ناخودمندی و ترک محکمات قرآن پس شوید برآنچه کردید پشیمان
بعد از مرگ و بدانید باینمعنی که اعتراف و عمل کنید بانچه میدانید که در میان شماست رسول الله رسول یکی از شما و نه خود رائی
بیان این اگر اطاعت کند شما را در یکی از بسیاری از کارها معضلها یعنی قضایائی که نفس حکم شرعیست و این احترازیست از
قلیل که قضایائیست که محل حکم شرعیست مثل قیم متلفات و ارش جنایات و مانند آنها که واقع شده در آنها که شاورهم فی
الامر و آینه مالک و جهنمی شده بوده اید شما تصدیق کسی که مصلحت مبنی شما در چیزی از آن قضایا بسیار حکم میکند و لیکن الله تعالی
بحکم خود مصلحت مبنی رسول و مصلحت مبنی دیگری محبوب در نظر شما کرده حکم از روی علم را آرایش داده آنرا در دلهای شما و مکروه
در نظر شما کرده انکار محکمات را و تجاوز از حد و سرکشی را مخالفت احکام الهی او اگر مراد با ایمان اینجا کرد میل بر بوجب باشد مراد
این خواهد بود که و لیکن الله تعالی امر کرده شما را بمحبت کسی که محبت او مصداق ایمانست و آرایش داده او را در دلهای شما محکمات
بسیار قرآن که در آنها امر باتباع اهل علم و سوال اهل ذکرست و امر کرده شما را به محکمات بسیار قرآن که در آنها نهی از اختلاف خود رائی
و پیروی ظن هست به تبرا از کسی که محبت او مصداق پوشانیدن حقست و کسی که محبت او مصداق تجاوز از حق یا طلست
و کسی که محبت او مصداق گناهان کبایرست دانسته بیان اینها انکه الجماعت که میکشید ما شیا را ایشانند و پس راه یافتگان
بحق باینمعنی که رافضیان را گناهی در تبرا نیست چه آن بامر الله تعالی در محکمات بینات قرآنست مثل اولئک یلعنهم الله ویلعنهم
اللاعنون اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین **شصت و ششم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله لاصحابه ای عری الایمان اوثق فقالوا الله ورسوله اعلم وقال بعضهم الصلوة وقال بعضهم الزکوة
وقال بعضهم الصیام وقال بعضهم الحج والعمرة وقال بعضهم الجهاد فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لکل ما قلتم فضل
ولیس به ولکن اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله وتوالی اولیاء الله والتبری من اعداء الله
شرح سوال عالم جهال را از مسئله برای طلب فتوی نیست بلکه برای اظهار احتمال الحب کمان مرکبیست بدون اینکه حاکم بمظنون باشد
و الا حرام خواهد بود و حضت و ران نیز حرام خواهد بود و لهذا پیش از جواب اظهار جهل خود کرده اند که الله و رسوله اعلم ضمیر لیس راجع
بفضل مذکور و ضمیر به راجع بفضل مطلوبست و میتواند بود که ضمیر لیس راجع بکل و ضمیر به راجع باوثق باشد **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله اصحاب خود را کدام دستهای ایمان که بآنها ایمان محفوظ میماند از شر شیطان مستحکم ترست پس گفتند الله تعالی
و رسول او دانا ترند و گفت بعضی ایشان شاید که نماز باشد و گفت بعض ایشان شاید که زکوة باشد و گفت بعض ایشان

شاید

شاید که روزه باشد و گفت بعض ایشان شاید که حج و عمره باشد و گفت بعض ایشان شاید که جهاد باشد پس گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله برای هر کدام آنچه گفتید فضیلتی هست و نیست فضیلت آن آن فضیلت که من میخواهم و لیکن مستحکم تر دستهای ایمان دوستی
برای رضای الله تعالی و دشمنی است برای رضای الله تعالی و امام خود دانستن امامیست که الله تعالی ایشان را اولی بتصرف در مومنان از
خودشان کرده و بیزاریست از دشمنان الله تعالی یعنی جمعی که ضد آن امامانند چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق **هفتم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله المتحابون فی الله یوم القیمة علی ارض زبرجدة خضراء فی ظل عرشه عن یمینه وکلتا
یدیه یمین وجوههم اشد بیاضا واضوا من الشمس الطالعة یغبطهم بمنزلتهم کل ملک مقرب وکل نبی مرسل
یقول الناس من هؤلاء فیقال هؤلاء المتحابون فی الله **شرح** ارض مضافست تا در زبرجدة برای وحدت است
ضمیر یمینه راجع بالله تعالی است یا راجع بعرش است ضمیر کلتا یدیه راجعست بمرجع ضمیر یمینه و مراد اشعار بانست که این بر طبق آیه
سوره واقعه نیست که اصحاب شمال را آنجا مذموم مند چه مراد در سوره واقعه جمعیند که براه دست چپ که براه جهنم است
برده میشوند و مراد اینجا انست که در مجلس پادشاهان نزد تخت پادشاه و ذکر عرش و یمین و نظایر آنها بر سبیل استعاره
تمثیلیه است برای کمال تقرب یغبطهم بغین با نقطه و با و یک نقطه و طاء منقط بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلست الغبط
بکسر غین و سکون با خوشحال بودن و آرزوی مثل مرتبه کسی بی آنکه از آنکس زایل شود و بنا بر اول تغبیط بمعنی غابط شمردن است
و بنا بر دوم بمعنی مغبوط شمردن است و بر هر تقدیر مراد عمده بودن آن مرتبه است در نظر همه کس **یعنی** گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله جمعی که دوستان همند برای رضای الله تعالی در روز قیامت بر زمین زبرجد اند که سبزاست باینمعنی که منبر نور ایشان
که بیان شد در حدیث چهارم در آن زمین است در سایه تخت پادشاهی الله تعالی جانب راست او و هر دو دست او راست است
باینمعنی که نقص در شمال او نیست بلکه مطلب او ذکر یمین شمال تقربست روهای ایشان سفید تر و روشن تر از آفتاب طلوع کننده
است خوشحال میشمرند ایشان را بسبب مرتبه ایشان هر فرشته مقرب درگاه الهی و هر پیغمبر فرستاده شده خلایق میگویند
مردم که کیانند این جماعت پس گفته میشود که این جماعت دوستان همند برای الله تعالی **هشتم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام
قال اذا جمع الله الاولین والآخرین قام مناد فنادی یسمع الناس فیقول این المتحابون فی الله قال فیقوم عنق
من الناس فیقال لهم اذهبوا الی الجنة بغیر حساب قال فتتلقاهم الملائکة فیقولون الی این فیقولون الی
الجنة بغیر حساب قال فیقولون فای حزب انتم من الناس فیقولون نحن المتحابون فی الله قال فیقولون
وای شیء کانت اعمالکم قالوا کنا نحب فی الله ونبغض فی الله قال فیقولون نعم اجر العاملین **شرح** یسمع
بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل حالست از فاعل فنادی الاسماع و التسمیع گفتن انکه متوجه شوید یا خاموش
باشید برای شنیدن تتلقاهم بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعلست بحذف یک تا و التلقی استقبال کسی کردن یا از باب
علم است اللقاء بکسر لام و مد برخوردن بکسی در و ای شیء منصوب خبر کانت است و ذکر آن برای استبعاد انست که محض محبت

برای الله تعالی باعث این درجه شود بی انضمام مستحبات اعمال دیگر مثل تصدقات و تکرار حج و بنای خیرات یعنی روایت
از امام زین العابدین علیه السلم گفت چون جمع کند در یکجا الله تعالی پیشینیان و پسینان را در روز قیامت برخیزد فریاد کننده
پس فریاد کند بر حالی که دعوت میکند بشنیدن سخن مردم را پس میگوید کجا اند جماعتی که دوستی باهم میکردند در دنیا برای الله تعالی
نه برای مصلحت دنیا امام گفت پس برمیخیزند جماعتی از مردم که مایم پس گفته میشود ایشان را که بروید بسوی بهشت پیش از شروع
در حساب خلایق امام گفت پس پیش ایشان می آیند ملایکه در راه بهشت پس میگویند بسوی کجا قصد دارید پس میگویند بسوی بهشت
بی حساب امام گفت پس ملایکه میگویند پس کدام جمعید شما از مردم پس میگویند ما دوستی کنندگانیم باهم برای رضای الله تعالی
امام گفت پس ملایکه میگویند و چه چیز بود اعمال مستحبه صالحه شما که باعث این درجه شد امام گفت پس میگویند چیزی دیگر نبود جمعه الله
بود که دوست میداشتیم برای الله تعالی و دشمن میداشتیم برای الله تعالی امام گفت پس ملایکه میگویند خوبست مزد این عمل کنندگان چنانچه
در سوره عنکبوت و آل عمران و زمر مذکور است نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللهِ
وَمَنْ يُحِبُّ وَمَنْ يُبْغِضُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سه صفت از علامتهای ایمان مؤمنست اول دانش
او بالله تعالی یعنی اعتراف و علم او بمقتضای ربوبیت الله تعالی نسبت بهر کس و هر چیز و وحدانیت الله تعالی در حکم که معلوم او شده تا پیروی
ظن و اهل ظن نکند در فتوی و در عمل دوم دانش او بانکه دوست میدارد او را که آیا از اهل طاعتست و از ائمه هدی یا اتباع
ایشانست یا نه سیوم دانش او بانکه دشمن میدارد او را که آیا از اهل معصیتست و از ائمه ضلالت یا اتباع ایشانست یا نه دهم اصل
عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحِبُّكُمْ وَمَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ
اللهُ الْجَنَّةَ بِحُبِّكُمْ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُبْغِضُكُمْ وَمَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ اللهُ بِبُغْضِكُمُ النَّارَ شرح ما انتم علیه عبارت از معصیتست
مثل آنچه از هشام منقولست که قایل بتجسیم بوده و گذشت در باب دهم و یازدهم کتاب التوحید و از حفص منقولست که شطرنج بازی میکرد
یعنی روایتست از هشام بن سالم و حفص بن البختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و تشدید یاء
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستی که مرد هر آینه دوست میدارد شما را بنا بر ظاهر ایمان و شیعه امامیه بودن شما و نمی شناسد
آن گناهی را که شما برآنید پس داخل میکند او را الله تعالی در بهشت بسبب دوستی او شما را و بدرستی که مرد هر آینه دشمن میدارد شما را
بنا بر ظاهر شیعه امامیه بودن شما و نمی شناسد آن گناهی را که شما برآنید تا برای آن دشمنی کند با شما پس داخل میکند او را الله تعالی
بسبب دشمنی او شما را در آتش جهنم یازدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْراً فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ
فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللهُ يُحِبُّكَ وَإِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللهِ
وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
چون اراده کنی که دانی در تو خیری هست یا نه پس نظر کن بسوی دل خود پس اگر دل تو دوست میدارد اهل فرمان برداری الله تعالی را
که متقیانند خواه ضرری از ایشان بدنیای تو رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و دشمن میدارد اهل نافرمانی الله تعالی را خواه نفعی از

ایشان

ایشان بدنیای تو رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس در تو خیری هست و الله تعالی دوست میدارد ترا و اگر دل تو دشمن میدارد اهل طاعت
الله تعالی را برای ضرر دنیا و دوست میدارد اهل معصیت الله تعالی را برای نفع دنیا پس نیست در تو خیری و الله تعالی دشمن میدارد ترا و مرد محشور
میشود در قیامت با کسی که دوست داشت او را دوازدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَحَبَّ رَجُلاً لِلهِ لَأَثَابَهُ اللهُ
عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي عِلْمِ اللهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلاً أَبْغَضَ رَجُلاً لِلهِ لَأَثَابَهُ اللهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ
الْمُبْغَضُ فِي عِلْمِ اللهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ شرح روایتست از امام محمد تقی علیه السلم گفت اگر اینکه مردی دوست دارد مردی را برای الله تعالی هر آینه
مزد میدهد او را الله تعالی بنا بر دوستی او آنکس را اگرچه باشد آن دوست داشته شده در علم الله تعالی از اهل آتش جهنم مثل منافقان و اگر اینکه
مردی دشمن دارد مردی را برای الله تعالی هر آینه مزد میدهد او را بنا بر دشمنی او آنکس را اگرچه باشد آن دشمن داشته شده در علم الله تعالی
از اهل بهشت مثل جمعی که برای تقیه اظهار پیروی ائمه ضلالت میکنند چنانچه مردم پندارند که بد اند سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عليه السلم قَالَ قَدْ يَكُونُ حُبٌّ فِي اللهِ وَرَسُولِهِ وَحُبٌّ فِي الدُّنْيَا فَمَا كَانَ فِي اللهِ وَرَسُولِهِ فَثَوَابُهُ عَلَى اللهِ وَمَا كَانَ فِي الدُّنْيَا فَلَيْسَ
بِشَيْءٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گاهی میباشد در دل مؤمن دوستی کسی برای الله تعالی و رسول او و گاهی
میباشد دوستی کسی برای دنیا پس آنچه باشد برای الله تعالی و رسول او پس مزد آن بر الله تعالی است و آنچه باشد برای دنیا پس نیست
هیچ چیز یعنی که مزدی ندارد و چون منافاتی با ایمان و با قسم اول نداشته باشد ضرری نیز ندارد چهاردهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عليه السلم قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَيْنِ يَلْتَقِيَانِ فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی
که دو مؤمن باهم ملاقات میکنند پس فاضلتر ایشان نزد الله تعالی کسی است که دوستی او با دیگری بیشتر است از دوستی آن دیگر با او
پانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ مَا الْتَقَى مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِيهِ شرح مضمون این روایت
سابقست شانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت هر که دوست نداشت بنا بر دین و دشمن نداشت بنا بر دین یعنی که هیچ دوستی او برای طاعت الهی و هیچ
دشمنی او برای عصیان الهی نباشد پس نیست دینی صحیح آنکس را یعنی که از اهل ایمان نیست باب شصت و یکم اصل باب ذم الدنیا والزهد فیها
شرح الذم بفتح ذال با نقطه و تشدید میم مصدر از خوار شمردن و سفاهت و بد شمردن چیزی و مذمت و مراد اینجا معنی اولست الزهد بضم زای با نقطه
و سکون هاء و دال بی نقطه بی رغبتی در چیزی یعنی این باب بیان فضیلت حقیر شمردن دنیا و بی رغبت بودن در دنیاست یعنی اینکه
اهتمام بکار آخرت و فکر آخرت بیشتر از کار دنیا و فکر دنیا باشد درین باب بیست و هفت حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم
قَالَ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ
الدُّنْيَا سَالِماً إِلَى دَارِ السَّلَامِ شرح زهد بصیغه ماضی معلوم باب منع و علم و حسن اثبت بثاء سه نقطه است و بنون مکنت بصره بصیغه
معلوم باب تفعیل است العیوب جمع عیب نقصان لازم و گاهی استعمال میشود اعم از لازم و غیر لازم میشود الداء بفتح دال بی نقطه و الف و همزه
مثل العین و او و همزه اللام مرض و مراد اینجا رغبت در دنیا است و مجرور است تا بدل الدنیا باشد بدل البعض از کل برای اشارت

بایکدیگر و دنیا از بعض جهات ممدوحست چه آن مزرعهٔ آخرتست و ناصح امینست بعبرتها اگر کسی بگوش دل بشنود و میتواند بود که منصوب
باشد تا بحال معیوب باشد و بنابراین مراد بعیب اعم از نقصان لازم و غیر لازمست الدوا بفتح دال منقوط و واو و الف مقصوره احمق
و مراد اینجا گرفتار رغبت در دنیاست و میتواند بود که بالف ممدوده باشد بمعنی چیزی که بآن علاج مرض کنند و بنابراین مراد صواب
دواء است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بی رغبت شد در دنیا پا برجا کرد اللّه حکمتها و مصلحت اندیشی را چنانچه
در آیات قرآنست در دل او و گویا کرد بآن زبانش را برای نصیحت دیگران و بینا کرد او را عیبهای دنیا و عیبهای مرض
رغبت دنیا و علتهای احمق راغب دنیا و بیرون برد او را از دنیا بی عیب و بی مرض بسوی بهشت که خانه بی عیبی و بی مرضی است دوم
اصل عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال سمعته یقول جعل الخیر کله فی بیت و جعل مفتاحه الزهد فی الدنیا ثم قال قال رسول اللّه ان تعرف
صلی اللّه علیه و آله لا یجد الرجل حلاوة الایمان حتی لا یبالی من اکل الدنیا ثم قال ابو عبد اللّه علیه السلام حرام علی قلوبکم حلاوة
الایمان حتی تزهد فی الدنیا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت گردانیده شده خوبی همگی
در خانه و گردانیده شده کلید آن خانه بی رغبتی در دنیا بعد از آن امام گفت که گفت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله نمی یابد مرد شیرینی ایمان را
مگر وقتی که باک نداشته باشد از اینکه خورد دنیا را یعنی که اگر کل دنیا لقمه در دهن سگی شود نگوید که برای آن سگ زیاد است بعد از آن
گفت امام جعفر صادق علیه السلام محالست بر دلهای شما اینکه شناسند شیرینی ایمان را مگر وقتی که بی رغبت شود در دنیا سوم اصل
قال امیر المؤمنین علیه السلام ان من اعون الاخلاق علی الدین الزهد فی الدنیا شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که از جمله مدد
کارترینهای خوب آدمی برای تحصیل آخرت بی رغبتی در دنیاست چهارم اصل ان رجلا سأل علی ابن الحسین علیهما السلام عن الزهد
فقال عشرة اشیاء فاعلی درجة الزهد ادنی درجة الورع و اعلی درجة الورع ادنی درجة الیقین و اعلی درجة الیقین
ادنی درجات الرضا الا و ان الزهد فی آیة من کتاب اللّه عز و جل لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم
شرح بعض این گذشت در حدیث دهم باب سی و یکم و نزدیک بمضمون آن گذشت در احادیث باب بیست و ششم بیان شد در شرح
حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجه که خطاب در لا تأسوا مخصوص ائمه هدی است و لا نافیست و لا تفرحوا مخصوص ابی بکر و یاران
اوست و لا ناهیست و مستبعد نیست اختلاف خطاب در امثال این مانند یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک و بنابراین
مراد بودن زهد درین آیت اینست که این آیت دلالت بر کمال بی اعتباری و حقارت دنیا در نظر ائمه میکند پس داعی و باعث
زهد مؤمنان میشود یعنی بدرستی که مردی پرسید امام زین العابدین علیه السلام را از بی رغبتی در دنیا که کدامست پس گفت آن ده
جزو دارد بعدد دواعی دنیا مثل مال و اولاد و لباس و طعام و زن و خانه و مرکوب و انتقام از دشمن و حکومت و شهرت
بجای و بیان ده جزو بوجهی دیگر می آید در حدیث دوازدهم پس بالاترین درجه زهد که شکستست بر جمیع ده جزو پایین ترین درجه پرهیزکاری
است و بالاترین درجه پرهیزکاری پایین ترین درجه کمال اطمینان بامامانست و بالاترین درجه کمال اطمینان پایین ترین درجات رضا
بقضای الهی در خیر و شر است آگاه باش و بدرستی که داعی و باعث زهد در آیتی است از قرآن در سوره حدید که هر مصیبتی از آن

مکتوب شده تا شما عالم باشید بجمیع قرآن آن از رد شوید و بر آنچه از شما ناحق رفت که حکومت دنیا باشد و ای بی بصیرت خوشحال
مشوید بسبب آنچه آمد نزد شما از دنیا که آن بسبب بی اعتباری دنیاست و انتقام آن کشیده خواهد شد پنجم اصل سمعت
ابا عبد اللّه علیه السلام و هو یقول کل قلب فیه شک او شرک فهو ساقط و انما ارادوا بالزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم
للآخرة شرح الشک اضطراب نفس هر کجا را که طلب دنیا الشرک حالتی که مرکبست از اطمینان و اضطراب برای طلب دنیا مثل اینکه از
ظاهر دل اطمینان باشد و در باطن آن اضطراب باشد ضمیر ارادوا راجع بانبیا و اولیا است با در بالزهد زائده است بر مفعول به
جعفرم
برای اشعار بتحقیق مراد و لصوق اراده بآن مثل و من یرد فیه بالحاد لام لتفرغ برای تعلیلست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام و او میگفت هر دلی که در آن اضطراب هرج دنیا باشد یا آلوده باضطراب دنیا باشد بی اعتبار است و از این جهت که انبیا
و اولیا قصد کرده اند بعمل آورده اند بی رغبتی دنیا را تا فارغ شود دلهای ایشان برای عمل آخرت ششم اصل قال امیر المؤمنین
انما
علیه السلام ان علامة الراغب فی ثواب الآخرة زهده فی عاجل زهرة الدنیا ان زهد الزاهد فی هذه الدنیا لا ینقصه
مما قسم اللّه عز و جل له فیها و ان زهد و ان حرص الحریص علی عاجل زهرة الدنیا لا یزیده فیها و ان حرص فالمغبون
من حرم حظه من الآخرة شرح الزهره بفتح زای با نقطه و سکون و فتح ها و را و بی نقطه و تاء وحدت یک شکوفه تشبیه لذت دنیا
بیک شکوفه شده باعتبار سرعت زوال آن نسبت بگلهای دیگر ما در ما قسم مصدریه است بنابر اینکه زهد باعث کمی رزق فی
الجمله شود و میتواند بود که موصوله باشد بنابر اینکه زهد باعث کمی رزق نشود اصلا ضمیر فیها راجع در اول راجع بدنیاست و در دوم
راجع بزهره است و میتواند بود که راجع بدنیا باشد بنابر احتمال دوم در ما قسم ضمیر وان زهد راجع بزاهد و ضمیر وان حرص راجع بحریص است
برای مبالغه مانند جد جده فاء در فالمغبون برای تفریع بر و ان حرص الحریص تا آخر یا برای ان زهد تا آخر است حرم بصیغه مجهول است
از باب ضرب و علم و ضمیر مستتر راجع بمن و نائب فاعلست که ابلیس باشد باغوا یا اللّه تعالی باشد بقضا حظه منصوب مفعول
دوم است و میتواند بود که حرم بصیغه معلوم باشد و مفعول اول محذوف باشد بتقدیر حرم نفسه حظه یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام
بدرستی که نشان رغبت کننده در ثواب آخرت بی رغبتی اوست در حاضر لذت و فراغت دنیا آگاه باش بدرستی که بی رغبتی بی رغبت
در این دنیا کم نمیکند او را از آنچه قسمت کرده باشد اللّه عز و جل برای او در دنیا یعنی که او نیز برزقی میرسد اگر زیاد نباشد کم هر چند
که بی رغبتی او بغایت باشد مراد بعد از محافظت حدود شرعیه در طلب رزق و صرف آن و بعد از وسعت دنیا بر عامه اهلش است
پس منافات ندارد با اینکه قادر بر تحصیل رزق خود را از گرسنگی هلاک کند یا در قحط کسی از گرسنگی میرد و بدرستی که حرص صاحب حرص
بر حاضر لذت و فراغت دنیا زیاد نمیکند او را در لذت و فراغت دنیا هر چند که حرص او بغایت باشد پس زیانکار در سودا کسی است که باغوای
شیطان و خذلان رحمن محروم شد از نصیب خود از آخرت یعنی که ثواب خود را از آخرت داد و حرص دنیا گرفت چه حرص باعث
زیادتی لذت او نشد و ثواب آخرت از دست رفت هفتم اصل عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال ما اعجب رسول اللّه صلی
اللّه علیه و آله شیء من الدنیا الا ان یکون فیها جائعا خائفا شرح استثناء منقطع است و میتواند بود که متصل باشد باعتبار

انکه نزد عاقل دانا جوع و خوف که برای رضای الهی باشد بغایت لذیذ است و در دنیا نزد حق لذیذ تر است از حرف که کلیدهای گنجهای
زمین چنانچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوش باد رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی از لذت
دنیا که رغبت و حرص کنند در آن لیکن میخواست این را که باشد در دنیا گرسنه بسبب روزه مانند آن هراسان از عذاب او
و مانند آن مثل آنچه در جهاد با مشرکان است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و هو محزون فاتاه ملک
و معه مفاتیح خزائن الارض فقال یا محمد هذه مفاتیح خزائن الدنیا یقول لک ربک افتح و خذ منها ما شئت من غیر ان
تنقص شیئا عندی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الدنیا دار من لا دار له و لها یجمع من لا عقل له فقال الملک و الذی
بعثک بالحق لقد سمعت هذا الکلام من ملک یقوله فی السماء الرابعة حین اعطیت المفاتیح شرح جمع بصیغه مضارع
معلوم باب افعال است الاجماع کمال جد در قصد چیزی و نیز گرفتن کاری و مهیا کردن اسباب برای چیزی و همه اینجا مناسب است
و بنابر معنی اخیر از باب منع نیز میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیرون آمد نبی صلی الله علیه و آله و بود یکی از خوف
و او غمگین بود برای بی استعدادی که باعث نافرمانی بعضی شکر است پس آمد نزد او فرشته و با او کلیدهای خزینهای زمین بمعنی علم بطریق
وصول بود و با کنها و قدرت بر آنها پس گفت ای محمد اینها کلیدهای خزینهای دنیاست میگوید ترا صاحب اختیار تو که بگشا و فراگیر از آن
خزینها آنچه خواستی بی آنکه کم کرده شود چیزی از ثواب آخرت نزد من پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دنیا خانه رغبت کسی است که خانه
دیگر ندارد و برای دنیا کمال جد در قصد میکند کسی که احمقیت نفهمیده که بی رغبتی در لذت جسمانی دنیا برای رضای الهی چه مقدار لذت
روحانی دارد و در دنیا نیز اگر لذت ترک لذت بدانی دیگر لذت دهر لذت نخوانی پس گفت آن فرشته قسم بانکه فرستاد ترا با قرآن
که هر آینه بتحقیق شنیدم این سخن را که گفتی از فرشته که میگفت آن را در آسمان چهارم وقتی که داده شدم کلیدهای خزینها نهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر رسول الله صلی الله علیه و آله بجدی اسک ملقی علی مزبلة میتا فقال لاصحابه کم علی
یساوی هذا فقالوا لعله لو کان حیا لم یساو درهما فقال النبی صلی الله علیه و آله و الذی نفسی بیده للدنیا
اهون علی الله من هذا الجدی علی اهله شرح الاسک بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و تشدید کاف کر و مراد اینجا گوش بریده است
المزبلة بفتح میم و سکون زای با نقطه و فتح و ضم بای یک نقطه جای سرگین یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذر کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله بر بزغاله گوش بریده که انداخته شده بود در مزبله بر جائی که مرده بود پس گفت یاران خود را چند می ارزد این پس گفتند شاید
که آن اگر زنده میبود نمی ارزید یک درم مراد اینست که الحال هیچ نمی ارزد در خرید و فروخت هر چند که کسی را حاجت بآن افتد برای
سیر کردن سگ و مانند آن پس گفت نبی صلی الله علیه و آله بآن که جان من بقبضه قدرت اوست که هر آینه دنیا باعتبار رتبت
نزد الله تعالی از این بزغاله نزد اهلش اگر کسی برای سیر کردن سگ از ایشان طلب کند مراد اینست که اگر باین بی اعتباری نمیبود یک
شربت آب بکافر نمیداد و مومن اولی میبود بدنیا از کافر دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله بعبد خیرا
زهده فی الدنیا و فقهه فی الدین و بصره عیوبها و من اوتیهن فقد اوتی خیر الدنیا و الآخرة و قال لم یطلب

احد الحق بباب افضل من الزهد فی الدنیا و هو ضد لما طلب اعداء الحق قلت جعلت فداک مماذا قال من
الرغبة فیها و قال الا من صبار کریم فانما هی ایام قلائل الا انه حرام علیکم ان تجدوا طعم الایمان حتی تزهدوا
فی الدنیا شرح ضمیر و هو ضد راجع بحقیقت من در مما برای سببیت است و ماذا اسم استفهام است الا بهمزه استفهام و لا نافیه است
من در من صبار زائده است برای عموم نفی یا تبعیضیه است و حاصل هر دو یکیست الصبار بکسر صاد بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف
و راء بی نقطه مصدر باب مفاعله شکیبایی و مضاف بکریم فاء برای بیان است الا اینجا حرف تنبیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت چون اراده کرد الله تعالی ببنده خیر را صفت میدهد او را اول اینکه بی رغبت میکند او را در دنیا دوم اینکه میفهماند او را
آداب دین داری و سیوم اینکه بینا میکند او را بعیبهای دنیا چنانچه مذکور شد در حدیث اول این باب هر که داده شد این سه صفت
پس بتحقیق داده شد خیر دنیا و آخرت و امام علیه السلام گفت طلب نکرد هیچ یک حق را که در قرآنست و در دوری که آن در تهر باشد در راه
حق بودن از بی رغبتی در دنیا و حق ضد است چرا که دشمنان حق میطلبند گفتم قربانت شوم چرا ضد حق را ایشان طلبکار شدند
گفت بسبب رغبت در دنیا و امام گفت آیا نیست هیچ شکیبایی صاحب کرامتی که خود را نگاه دارد از رغبت در دنیا بدان این اینکه
جز این نیست که حیوة دنیا اندک روزگاری است آگاه باش بدرستی که شان این است که ممتنع است بر شما اینکه دریابید مزه ایمان اگر اینکه
بی رغبت شوید در دنیا یازدهم اصل و سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا تخلی المؤمن من الدنیا سما و وجد حلاوة حب
الله و کان عند اهل الدنیا کانه قد خولط و انما خالط القوم حلاوة حب الله فلم یشتغلوا بغیره قال و سمعته
یقول ان القلب اذا صفا ضاقت به الارض حتی یسمو شرح سما بسین بی نقطه و تخفیف میم و الف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام
واوی باب نصر است خولط بخاء با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب مفاعلت الخلاط بکسر خاء آمیخته شدن چیزی با عقل کسی
بروشی که خللی در عقل بهم رسد و آمیخته شدن مطلقا و اول مراد است در خولط دوم مراد است در خالط یعنی و شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت چون خالی ساخت مومن خود را از رغبت در دنیا بلند مرتبه شد و دریافت شیرینی دوستی الله تعالی را در دل خود و شد
نزد اهل رغبت در دنیا چنانچه گو که او بتحقیق مخبط شده و جز این نیست که آمیخته شده آن جماعت را که مخبط مینمایند شیرینی دوستی الله تعالی
پس مشغول نمیشوند بغیر دوستی او و عبد الله گفت و شنیدم از امام علیه السلام که میگفت بدرستی که دل چون صاف شد از رغبت در دنیا کوچکی و
تنگی میکند نزد همت او زمین و آنچه در زمین است تا آنکه دلش بالا رفته تعلق بهشت که در آسمانست گیرد دوازدهم اصل سئل علی بن
الحسین علیهما السلام ای الاعمال افضل عند الله عز و جل فقال ما من عمل بعد معرفة الله جل و عز و معرفة رسوله صلی الله
علیه و آله افضل من بغض الدنیا و ان لذلک لشعبا کثیرة و للمعاصی شعبا فاول ما عصی الله به الکبر و هی معصیة
ابلیس حین ابی و استکبر و کان من الکافرین ثم الحرص و هو معصیة آدم و حوا حین قال الله عز و جل لهما کلا من
حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین فاخذا ما لا حاجة بهما الیه فدخل ذلک علی ذریتهما الی
یوم القیمة و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجة به الیه ثم الحسد و هی معصیة ابن آدم حیث حسد اخاه فقتله

شرح در نسبت معصیت به آدم و حوا بعد از سکون ایشان در جنت چنانچه مذکور است در سوره اعراف و سوره طه احتمالات بسیار مذکور کرده
اند از آنجمله اینکه آنچه منسوب بایشان است دو قسم است اول منسوب بایشان بالذات و آن معصیت صریح نبوده بلکه خطا بوده و باعث عقوبت
دنیا شده چنانچه می آید در حدیث نهم باب صد و بیست و ششم و مراد از جنت بهشت دنیاست چنانچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب
نود و سیوم که باب بیعنوان مقدم بر باب الاطفال است که سالت ابا عبد الله علیه السلم فقال جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس و القمر و لو کانت
من جنان الاخرة ما خرج منها ابدا دوم منسوب بایشان بالعرض آن معصیت صریحست که از بعضی اولاد ایشان صادر شده بالذات و بایشان
منسوب شده و بتعبیر انجاز مثل آیت سوره طه و عصی آدم ربه فغوی و از این قبیل است آیت سوره اعراف جعلا له شرکا باعتبار اینکه دعای ایشان در
طلب فرزندی بی عیب و زبون باعث شرک آن اولاد شده زیرا که نسبت شرک حقیقی به آدم و حوا محالست باتفاق موافق و مخالف و نظیر نسبت در
قسم اول یا قسم دوم است نسبت آیت سوره فتح لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر چنانچه مذکور شده و در حدیث ششم باب چهل و ششم
و شاید که ما خفته الا الا حاجة بها الیه اشارت بقسم اول باشد و فدخل و تکسل علی ذریتها اشارت بقسم دوم باشد یعنی پرسیده شد امام زین العابدین
علیه السلم که کدام عمل از جمله عملها فاضلتر است نزد الله عز و جل باعتبار ثواب پس گفت هیچ عملی بعد از شناختن الله جل و عز و شناختن رسول او صلی الله
علیه و آله فاضلتر از دشمنی دنیا یعنی دوری از محبت دنیا و بدبختی که آن دوری را اقسام بسیار است و معصیتها را نیز چندین قسم است بعد دشمنیها
دوری چنان این اول چیزی که مخالفت کرده شد از چیزها بان تکبر است و آن معصیت شیطان است وقتی که امتناع از سجده کرد و خود را بزرگ
شمرده بود و از جمله پوشانندگان ربوبیت رب العالمین بترک عمل بمقتضای آن چنانچه در آیت سوره بقره است بعد از آن حرص است و آن
گناه آدم و حوا است وقتی که گفت الله عز و جل ایشان را بخورید در بهشت از هر جا که خواسته باشید و نزدیک مشوید این شجره را که میشوید از جمله ظالمان چنانچه
در آیت سوره اعراف است پس فرا گرفتند چیزی را که حاجتی نبود بایشان بسوی آن چیز و نسبت گناه بآدم و حوا اینکه داخل شده آن گناه بر اکثر
اولاد ایشان تا روز قیامت و آن برای اینست که اکثر آنچه طلب میکند آن را فرزند آدم چیزیست که نیست حاجتی باو بسوی آن مثل ذخیره
زیاد از حد و بنای زیاد از حد و مانند آنها بعد از آن حسودیست و آن گناه قابیل پسر آدم است جائی که حسودی کرد برادرش هابیل را پس کشت
او را چنانچه در آیت سوره مائده است اصل فتشعب من ذلك حب النساء و حب الدنیا و حب الرئاسة و حب الراحة
و حب الکلام و حب العلو و الثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا فقال الانبیاء و العلماء بعد
معرفة ذلك حب الدنیا رأس کل خطیئة و الدنیا دنیاءان دنیا بلاغ و دنیا ملعونة شرح پس حاصل شد از آن سه صفت چند صفت دیگر
اول دوستی زنان یکرام دوم دوستی زندگانی دنیا یعنی کراهت از مرگ بغفلت از ثواب آخرت سیوم دوستی سرداری یا ریاست آن چهارم
دوستی تن پروری پنجم دوستی در از نفسی و فتوی و قضاوت مانند آنها از گفتگوهای بیهوده ششم دوستی بالا نشینی در مجالس و مزید گری و مانند
آنها یا اهلیت آن هفتم دوستی کثرت غلامان و نوکران و اموال و مانند آنها از اسباب بزرگی پس شامل آن صفتها هفت صفت پس جمع شد
همه صفت همگی آنها در دوستی دنیا پس گفتند انبیا و اوصیا بعد از شناختن آنکه مذکور شد بوحی الهی یا بتفکر خود دوستی دنیا سر همه خطاهاست
و دنیا دو قسم است اول دنیایی که آدمی را الطب کور رساند دوم دنیایی که مذموم است مراد اینست که دوستی دنیایی که سر همه خطاهاست دوستی

ظ الدینار

ظ دنیان

دنیای بلاغ نیست بلکه دوستی زیاد بر آنست سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فی طلب الدنیا اضرارا بالآ
خرة و فی طلب الآخرة اضرارا بالدنیا فاضروا بالدنیا فانها احق بالاضرار شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بدرستی که در سعی برای دنیا ضرر رسانیدن بآخرت است و در سعی برای آخرت ضرر رسانیدن بدنیاست پس ضرر رسانید شما بدنیا بسعی
برای آخرت چه بدرستی که دنیا سزاوارتر است از آخرت بضرر رسانیدن چهاردهم اصل عن ابی عبیدة الحذاء قال قلت لابی
جعفر علیه السلم حدثنی بما انتفع به فقال یا ابا عبیدة اکثر ذکر الموت فانه لم یکثر انسان ذکر الموت الا زهد فی
الدنیا شرح روایت است از ابو عبیده کفشگر گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم را خبر ده مرا بچیزی که سود مند شوم بآن پس گفت ای ابو
عبیده بسیار بجا آور یاد مرگ را چه بدرستی که بسیار بجا نمی آورد انسانی یاد مرگ را مگر اینکه بی رغبت میشود در دنیا پانزدهم اصل قال ابو
جعفر علیه السلم ملك ینادی کل یوم ابن آدم لد للموت و اجمع للفناء و ابن للخراب شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم فرشته
فریاد میزند بزبان حال یا بزبان قال هر روز که ای فرزند آدم زاده شو برای مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن و عمارت کن برای خراب
شدن شانزدهم اصل قال علی ابن الحسین علیهما السلم ان الدنیا قد ارتحلت مدبرة و ان الآخرة قد ارتحلت مقبلة
و لکل واحدة منهما بنون فکونوا من ابناء الآخرة و لا تکونوا من ابناء الدنیا الا و کونوا من الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة الا
ان الزاهدین فی الدنیا اتخذوا الارض بساطا و التراب فراشا و الماء طیبا و قرضوا من الدنیا تقریضا الا و من اشتاق
الی الجنة سلا عن الشهوات و من اشفق من النار رجع عن المحرمات و من زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب
شرح گفت امام زین العابدین علیه السلم بدرستی که دنیا بتحقیق بحرکت در آمده برحالی که پشت گردانیده است دم بدم در کار رفتن است
و بدرستی که آخرت بتحقیق بحرکت در آمده برحالی که رو آورده است دم بدم در کار نزدیک شدنست و برای هر یکی از دنیا و آخرت فرزندانند
بامعنی که جمعی در کارسازی دنیا اند چنانچه فرزند کارسازی پدر میکنند و جمعی در کارسازی آخرت اند پس باشید شما از جمله فرزندان آخرت
و مباشید از جمله فرزندان دنیا آگاه باشید و باشید از جمله بی رغبتان در دنیا رغبت کنندگان در آخرت آگاه باشید بدرستی که
بی رغبتان در دنیا فرا گرفتند زمین را بجای قالی و نمد و امثال آنها و خاک نرم زمین را بجای جامه خواب و آب را بجای لذیذ
اشربه و نیا مراد اینست که اصلا بساط و فراش و طیب نداشته اند بلکه مراد اینست که مقید نبوده اند که البته جمیع خانه ایشان بساط
داشته باشد یا اگر بساطی حاضر نباشد بر زمین نشینند تا حاضر شود و بر این قیاس است باقی احوال و بغایت بریدند از خود بعض اسباب
دنیا را نوعی از بغایت بریدن یا بمعنی که ترک بالکلیه کردند از اسباب دنیا هر چه را که بی آن زندگی ممکن بود و ترکی که بغایت الغایت
مبالغه در آن بود آگاه و هر که مشتاق شد بسوی بهشت رو گردان شد از خواهشهای نفس و هر که ترسید از آتش جهنم برگشت
از حرامها و هر که بی رغبت شد در زندگی دنیا و جمیع اسباب آن سهل شد بر او مصیبتها چه فرع در مصیبت مبنی بر قرار اعتبار و نفاق خود
در دنیاست اصل الا ان لله عبادا کمن رأی اهل الجنة فی الجنة مخلدین و کمن رأی اهل النار معذبین شرورهم
مأمونة و قلوبهم محزونة انفسهم عفیفة و حوائجهم خفیفة صبروا ایاما قلیلة فصاروا بعقبی

من ابناء الآخرة و لا تکونوا

فی النار

راحة طاطولة اما الليل فصافون اقدامهم تجري دموعهم على خدودهم يجأرون الى ربهم يسعون في فكاك
رقابهم واما النهار فحلماء علماء بررة اتقياء كانهم القداح قد براهم الخوف من العبادة ينظر اليهم
الناظر فيقول مرضى وما بالقوم من مرض ام خولطوا فقد خالط القوم امر عظيم من ذكر النار وما فيها
شرح مخلين بصیغه اسم فاعل از باب افعال است الاخلاد دل بر چیزی نهادن بکمال رضا یجأرون بسکون جیم وفتح همزه وضم را منقطه بصیغه جمع قدح بکسر قاف
مضارع معلوم باب منع است الجوار بضم جیم بلند کردن آواز در دعا وزاری القداح بکسر قاف وسکون دال تیرهای بی پر وپیکان براهم
بباء یکنقطه ورای منقطه والف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است البری بفتح با وسکون را تراشیدن تیر من
العباده برای سببیت است وما بالقوم من مرض کلام امامست که درمیان مقول فیقول درآمده ام منقطعه است بمعنی همزه استفهام
وبل اضرابیه فقد خالط تا آخر نیز کلام امامست یعنی آنگاه که بکشید بچشمی که ایشانرا بنگرید مانند کسی که دیده باشد اهل بهشت را در
بهشت برحالی که در کمال خشنودی باشند ومانند کسی که دیده باشد اهل آتش جهنم را در آتش برحالی که بعذاب گرفتار باشند بدرستیکه آن
بندگان خاطر جمعیت که بفعل نمی آید ودلهای ایشان اندوهگین است نفسهای ایشان خواهش نالایق نمیکنند ومطلبهای دنیای ایشان
سبک واندک است صبر کردند بقدر کفاف ورازار زنا اهلان چند روزی که اندکست چه عمر دنیا هر چند عمر طبیعی باشد که در جنب عمر آخرت
کمست پس گردیدند باعاقبت راحتی که دورودراز است اما در شب پس جفت کنندگان قدمهای خودند در قیام نماز شب وتلاوت
قرآن ودران نماز روان میشود اشکهای ایشان بر پهلوهای رویهای ایشان وایشان زاری میکنند بدرگاه صاحب کل اختیار خود
سعی میکنند در رهانیدن گردنهای خود از آتش دوزخ واما در روز پس در سلوک با مردم خردمندانند دانایانند بکیفیت سلوک نیکو
کارانند با مردم پرهیزکارانند از ستم بر مردم گویا که ایشان از لاغری تیرهای بی پر وپیکانند بتحقیق تراشیده ایشانرا ترس عذاب الهی
بسبب عبادت نظر میکنند بسوی ایشان نظر کنندگان پس باخود میگوید آیا این جماعت بیمارانند آیا بلکه داخل عقل ایشان شده
دردی وفسادی که از متعارف میان مردم عدول کرده اند امام علیه السلام در جواب استفهام اول فرمود نیست با این جماعت
هیچ بیماری ودر جواب استفهام دوم فرمود بیان اینکه بتحقیق داخل عقل ایشان شده کاری بزرگ یاد آتش دوزخ جهنم وآنچه در آن آتش
است حدیث چهل عن جابر قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام فقال يا جابر والله اني لمحزون واني لمشغول القلب قلت
جعلت فداك وما شغلك وما حزن قلبك فقال يا جابر انه من دخل قلبه صافي خالص دين الله شغل قلبه عما
سواه يا جابر ما الدنيا وما عسى ان تكون الدنيا هل هي الا طعام اكلته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها يا جابر ان قرار
المؤمنين لم يطمئنوا الى الدنيا ببقائهم فيها ولم يأمنوا قدومهم الآخرة يا جابر الآخرة دار القرار والدنيا دار فناء
وزوال ولكن اهل الدنيا اهل غفلة وكان المؤمنين هم الفقهاء اهل فكرة وعبرة لم يصمهم عن ذكر الله جل اسمه ما
سمعوا بآذانهم ولم يعمهم عن ذكر الله ما رأوا من الزينة باعينهم ففازوا بثواب الآخرة كما فازوا بذلك
العلم شرح اكلت ولبست واصبت بصیغه مخاطبست ومیتواند بود که بصیغه متکلم باشد لم یأمنوا بصیغه مضارع مهموز الفاء باب علم است

قدومهم

قدومهم منصوب ومفعولست ومصدر مضاف بفاعل است الآخرة منصوب ومفعول مصدرست وعبارتست از زنده
شدن در قبر وبتقدیر محل الآخره است بمعنی قبر لکن بتخفیف نون ساکنه وتشدید نون مفتوحه میتواند بود که لکن بتشدید نون مفتوحه است
الفقه زیرکی در دراسیدن بحاصل سخنی اهل خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هم اهل وجمله استیناف بیانی است لم یصمهم استیناف
بیانی استیناف سابقست ذکر الله عبارت از محکمات قرآن است که در آنها نهی از خود رایی وپیروی ظن واختلاف است
ما سمعوا عبارت از احادیث موضوعه در مدح وحکایات مکذوبه وکرامات ائمه وعلمای اهل ضلالت یعنی روایتست
از جابر جعفی گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت ای جابر بخدا قسم که بدرستی که من هرآینه غمناکم وبدرستیکه من هرآینه گرفتا
ری دل دارم گفتم قربانت شوم وچه چیز گرفتار کرده ترا وچه چیز غمناک کرده دل ترا پس گفت ای جابر بدرستیکه شان اینست
که هرکه داخل دل او شد پاکیزه خالص دین الله گرفتار میشود دل او برحالی که رو گردانست از غیر آن باشد ای جابر چیست دنیا وچه چیز
میتواند بود که باشد دنیا یا بمعنی که هیچ امیدی بدنیا نیست آیا هست آن دنیا مگر خوردنی که خوردی آنرا یا جامه که پوشیدی آنرا
یا زنی که جماع کردی او را ای جابر بدرستی که مومنان دل نبسته اند بدنیا بوسیله باقی ماندن ایشان در آن وایمن نشده اند از
رسیدن ایشان بقبر که جای زنده شدن دوم وسوال نکیر ومنکر است ای جابر آخرت جای درنگست ودنیا جای رفتن وبرطرف
شدنست ولیکن مردم دنیا صاحب غفلت شده اند وگویا که مومنان ایشانند وبس فهمان بیان اینکه ایشان اهل اندیشه در محکمات
لا بنتیجه آن اهل اندیشه اند مراد علم
قرآن واهل رسیدن بنتیجه علم بوجوب امام عالم بجمیع احکام در هر زمانست بیان اینکه کر کرده ایشانرا مجبوری از شنیدن محکم
قرآن که ذکر الله جل اسمه است در خلایق آنچه شنیدند بگوشهای خود مثل احادیث موضوعه در مدح خلفای جهالت وکور نکرده ایشانرا
مجبوری از نظر در محکم قرآن آنچه دیدند از آرایش دنیا بچشمهای خود مراد آراستگی ورواج دکان خلفای ضلالت وعلمای جهالت
وکثرت اتباع ایشانست پس رسیدند بمطلب بزرگ ثواب آخرت چنانچه در دنیا رسیدند بآن مطلب عالی که علم بمحکمات
قرآن ونتیجه آن بی کری وکوری باشد اصل واعلم يا جابر ان اهل التقوى ايسر اهل الدنيا مؤنة واكثرهم لك معونة
تذكر فيعينونك وان نسيت ذكروك قوالون بامر الله قوامون على امر الله قطعوا محبتهم بمحبة
ربهم ووحشوا الدنيا لطاعة مليكهم ونظروا الى الله عز وجل والى محبته بقلوبهم وعلموا ان
ذلك هو المنظور اليه لعظيم شانه شرح وبدان ای جابر که اهل پرهیز عذاب الهی کمتر اهل دنیا است باعتبار مطلب
دنیا بامعنی که زیاد برقدر کفاف نمیطلبند وبیشتر اهل دنیا اند باعتبار مدد برای تو بیاد ایشان می آوری مطلب آخرت یاد دنیای
خود را پس مدد میکنند ترا واگر فراموش کنی مطلب خود را بیاد تو می آورند ومدد میکنند بغایت گویندگانند بکار آنچه که در محکمات
قرآن مذکور شده بغایت ایستادگی کنندگان ومحافظت کنندگان اند بر محکمات قرآن بریدند دوستی خود را با مردم بدوستی کردگار
آن دوستی صاحب کل اختیار ایشان مخصوصا ماند ونفرت کردند از دنیا وراغبان در آن برای فرمان برداری پادشاه خود ونظر
کردند بسوی الله عز وجل وبسوی دوستی او بدلهای خود ودانستند که دوستی الله عز است وبس قابل اینکه منظور نظر ایشان باشد

برای قدر آن دوستی بزرگست **اصل** فانزل الدنیا کمنزل نزلته ثم ارتحلت عنه او کمال وجدته فی منامک فاستیقظت ولیس معک منه شیء انی انما ضربت لک هذا مثلا لانها عند اهل اللب والعلم بالله کفیء الظلال یا جابر فاحفظ ما استرعاک الله عز وجل من دینه وحکمته ولا تسألن عما لک عنده الا ما له عند نفسک فان تکن الدنیا علی غیر ما وصفت لک فتحول الی دار المستعتب فلعمری لرب حریص علی امر قد شقی به حین اتاه ولرب کاره لامر قد سعد به حین اتاه وذلک قول الله عز وجل ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین **شرح** فانزل بصیغه امر باب افعالست الظلال بکسر ظاء بانقطه وتخفیف لام جمع ظل الکیهای ابر که گاهی پیش آفتاب را میگیرد و زود میرود ونقد و برای تعدد افراد اهل دنیا است در ولا تسألن عما لک عنده الا ما له عند نفسک اقتصار است زیرا که تقدیر اینست که ولا تسألن عما لک عنده فانه لیس لک عنده الا ما له عند نفسک المستعتب بضم میم وفتح تاء دو نقطه در بالا مصدر میمی است بمعنی عذرخواهی و میتواند بود که بکسر تاء دوم اسم فاعل باشد سعد بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب علم است **یعنی** پس قرار ده دنیا را مانند منزل مسافری که فرود آمده باشی در آن بعد از آن روانه شده باشی از آن یا مانند مالی که در یافتی آنرا در خواب خود و پس بیدار شدی و حالی که نیست با تو از آن مال چیزی بدرستی که من زدم این مثل را برای تو این مثل دوم را مثل دنیا برای اینکه دنیا نزد صاحبان خرد و صاحبان علم بربوبیت الله مانند سایه الکیهای ابر است مراد اینست که دو مثل برای این بود که مؤمنان متفاوت‌اند در بی رغبتی در دنیا مثل دوم برای مؤمنان کاملان است و مثل سیوم مانند دوم است در شدت وضعف ای جابر پس نگاهداری کن آنچه رعایت فرموده است الله عز وجل از جمله احکام او که در مخالفت آن عذابست و نصیحت او که از باب رعایت او نیست و در مخالفت آن عذاب نیست و مپرس که تو در نزد الله چه مرتبه داری چه نیست غرض تو اگر مگر قدر آنچه او در دل تو عزیز است و محافظت دین او و حکمت او میکنی مراد اینست که احتیاج بسوال نیست از بسکه ظاهر است پس اگر باشد دنیا در دل تو غیر آنچه بیان کردم در مثلها پس منتقل شو بسوی مقام عذرخواهی پس بجان خود قسم که هر آینه بسا و بس حریص بر چیزی که بتحقیق تعب افتاد بآن چیز وقتی که حاصل شد برای او و هر آینه بسا نفرت کننده از چیزی که بتحقیق براحت افتاد بآن چیز وقتی که حاصل شد برای او و آن مضمون قول الله عز وجل است در سوره آل عمران و از جمله مصلحت غالب شدن مشرکان گاهی بر مؤمنان اینست که خالص از گناهان کند الله تعالی جمعی را که مؤمن شدند و باطل کند کافران را بالکلیه در آخرت مانند کسی که حق خود را در دنیا بالتمام گرفته مراد اینست که مضمون این آیه فردی از افراد آنست که مذکور شد زیرا که مغلوب شدن مؤمنان مکروه ایشانست و خیر ایشان در آنست و غالب شدن مشرکان مرغوب ایشانست و شر ایشان در آنست **حدیث هیجدهم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلم قال قال ابو ذر رحمه الله جزی الله الدنیا عنی مذمة بعد رغیفین من الشعیر اتغدی باحدهما واتعشی بالآخر وبعد شملتی الصوف اتزر باحدهما وارتدی بالاخری **شرح** جزی بجیم و زای بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و جمله دعائیه است بحسب صورت و مراد اظهار نفرت است از زیادتی اسباب دنیا بر قدر ضروری المذمة بفتح میم و فتح ذال بانقطه سرزنش الشملة بفتح شین بانقطه و سکون میم پوششی که کوچکتر است از قطیفه اتزر بفتح همزه والف وفتح تاء

دو نقطه در بالا مخففه است یا بهمزه وتشدید تا است و اعتقاد صاحب قاموس اینست که مثل این در بعضی احادیث واقع است و از تحریف راویانست **یعنی** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفت ابو ذر غفاری رحمه الله تعالی جزا دهاد الله تعالی دنیا را از جانب من سرزنش بعد از دو گرده از جو که چاشت کنم یکی از آنها و شام کنم بدیگری و بعد از دو پوشش پشم که لنگ خود کنم یکی از آنها و ردای خود کنم دیگری را **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ابو ذر رضی الله عنه یقول فی خطبته یا مبتغی العلم کان شیئا من الدنیا لم یکن شیئا الا ما ینفع خیره ویضر شره الا من رحم الله یا مبتغی العلم لا یشغلک اهل ولا مال عن نفسک انت یوم تفارقهم کضیف بت فیهم ثم غدوت عنهم الی غیرهم والدنیا والآخرة کمنزل تحولت منه الی غیره وما بین الموت والبعث الا کنومة نمتها ثم استیقظت منها یا مبتغی العلم قدم لمقامک بین یدی الله عز وجل فانک مثاب بعملک کما تدین تدان یا مبتغی العلم **شرح** کان شیئا بفتح همزه وتشدید نون است ما در ما ینفع مصدریه است و ضمیر خیره راجعست بشیئا من الدنیا و اضافه از قبیل اضافه جزء بکل است مستثنی در الا من رحم مفرغ است و مفعول ابغیرت کمنزل تحولت منه الی غیره یعنی کمنزلین تحولت من احدهما الی الآخر است تصریح بتشبیه دنیا شده برای اشارت باینکه اهتمام بیان حال دنیا بیشترست ضمیر منها مفعول مطلق است راجعست بنومة و ذکر یا مبتغی العلم در آخر برای اشارت باینست که جمیع خطبه ابو ذر اینجا نقل نشده بلکه تتمه دارد و مثل آنچه گذشت در حدیث دهم باب پنجاه و ششم و مثل آنچه گذشت در حدیث سابق **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ابو ذر رضی الله عنه میگفت در نصیحت خود مردم را ای طلب کننده علم گویا که هیچ چیز از دنیا نبود چیزی مگر نفع رسانیدن طاعت آن و ضرر رسانیدن معصیت آن هر کس الا کسی که رحم کرده الله تعالی او را بتوفیق تو برای طلب کننده علم باید که مشغول نکند ترا اهل و نه مال از پرداختن باحوال خودت تو روزی که جدا میشوی از ایشان مانند میهمانی که شب خوابیدی در میان ایشان بعد از آن اول روز جدا شدی از ایشان رفتی بسوی غیر ایشان و دنیا و آخرت مانند منزلیست که منتقل شدی از آن منزل بسوی غیر آن و نیست میان مرگ و انگیخته شدن در قیامت مگر مانند یک خوابی که خوابیده باشی آن خواب بعد از آن بیدار شده باشی از آن خواب ای طلب کننده علم پیش فرست عمل صالح را برای ایستادن تو نزد الله عز وجل برای دیوان بزرگ بدرستی که تو مزد داده میشوی بعمل صالح خود چنانچه سلوک میکنی در دنیا با تو سلوک کرده میشود در آخرت ای طلب کننده علم **بیستم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما لی وللدنیا انما مثلی ومثلها کمثل الراکب رفعت له شجرة فی یوم صائف فقال تحتها ثم راح وترکها **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چیست مرا و دنیا را یعنی که چکار است مرا با دنیا و از این جهت که حالت من و حالت دنیا مانند حالت سواریست مسافر که نمایان شد او را یک درخت در روز تابستان پس خواب میان روز کرد در زیر آن درخت بعد از آن وقت آخر روز کرد و واگذاشت آنرا **بیست و یکم اصل** عن یحیی بن عقبة الازدی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال ابو جعفر علیه السلم مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودة القز کلما ازدادت علی نفسها لفا کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غما **شرح** تا در دوده برای وحدت نوعیت القز بفتح قاف وتشدید زای بانقطه معرب کج ابریشم و نوعی از ابریشم که بیلوار ابرای کجم وابسکدا

در سایه تا کرم آنرا سوراخ کند و بیرون آید و مراد اینجا معنی اولست و عبارتست از پیله که در آفتاب نهی میشود و کرم آنرا سوراخ نمیکند و بیرون
نمی آید از آن بلکه در میان پیله میمیرد و علی نفسها متعلقست بلفا و لفا تمیز از نسبة در ازدادت است لام در لها برای تعدیه است
غما مفعول له است و عبارتست از بی خوراکی و از تابش آفتاب یعنی روایتست از یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلام صفت عجیب و لیس بر دنیا مانند صفت عجیب نوع کرم پیله ابریشم است میان این که هر چند که زیاد میشود
آن کرم باعث بار پیچیدن تار بر خود شی و دور کننده ترست آن زیاد شدن او را از بیرون آمدن تا وقتی که بمیرد از اندوه حدیث دوم اصل
قَالَ وَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام کَانَ فِیمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمٰنُ ابْنَهُ یَا بُنَیَّ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا قَبْلَکَ لِاَوْلَادِهِمْ فَلَمْ یَبْقَ
مَا جَمَعُوا وَلَمْ یَبْقَ مَنْ جَمَعُوا لَهُ وَاِنَّمَا اَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجَرٌ قَدْ اُمِرْتَ بِعَمَلٍ وَوُعِدْتَ عَلَیْهِ اَجْرًا فَاَوْفِ عَمَلَکَ
وَاسْتَوْفِ اَجْرَکَ وَلَا تَکُنْ فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا بِمَنْزِلَةِ شَاةٍ وَقَعَتْ فِی زَرْعٍ اَخْضَرَ فَاَکَلَتْ حَتّٰی سَمِنَتْ فَکَانَ حَتْفُهَا
عِنْدَ سِمَنِهَا وَلٰکِنِ اجْعَلِ الدُّنْیَا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلٰی نَهَرٍ جُزْتَ عَلَیْهَا وَتَرَکْتَهَا وَلَمْ تَرْجِعْ اِلَیْهَا آخِرَ الدَّهْرِ اَخْرِبْهَا وَلَا تَعْمُرْهَا
فَاِنَّکَ لَمْ تُؤْمَرْ بِعِمَارَتِهَا شرح یحیی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود در جمله آنچه نصیحت کرد بآن لقمان حکیم پسرش را
اینکه ای پسرک من بدرستی که مردم بتحقیق جمع اموال کردند پیش از تو برای فرزندان خود پس باقی نماند آن اموالی که جمع کردند و باقی نماندند
آن فرزندانی که جمع کردند برای ایشان و تو این نیست که تو بنده اجاره گرفته شده بیان این که بتحقیق مامور شدی از جانب او تعالی
بکاری و وعده داده شدی بر آن کار مزدی که بهشت باشد پس بتمام بجا آور کار خود را و بتمام باز یافت کن مزد خود را و مباش
در این دنیا مانند گوسفندی که افتاد در زراعتی که سبز است پس خورد تا آنکه فربه شد پس شد مرگ او نزد فربهی او و تشبیه آدمی بگوسفند چون که
در دنیا (?) چریدن در زراعت سبز دلالت بر دن از لوازم فربهی گوسفند و بجهنم رفتن بسبب خواهش کشته شدن گوسفند بسبب فربهی شدن
و لیکن بگردان دنیا را مانند پلی بر نهر آبی که گذشتی بر آن پل و واگذاشتی آنرا و برنگشتی بسوی آن پل تا آخر زمانه خراب واگذار دنیا را
و آباد مکن آنرا چه بدرستی که تو مامور نشدی بآباد کردن آن اصل وَاعْلَمْ اَنَّکَ سَتُسْأَلُ غَدًا اِذَا وَقَفْتَ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
عَنْ اَرْبَعٍ شَبَابِکَ فِیمَا اَبْلَیْتَهُ وَعُمُرِکَ فِیمَا اَفْنَیْتَهُ وَمَالِکَ مِمَّا اکْتَسَبْتَهُ وَفِیمَا اَنْفَقْتَهُ فَتَأَهَّبْ لِذٰلِکَ
وَاَعِدَّ لَهُ جَوَابًا وَلَا تَأْسَ عَلٰی مَا فَاتَکَ مِنَ الدُّنْیَا فَاِنَّ قَلِیلَ الدُّنْیَا لَا یَدُومُ بَقَاؤُهُ وَکَثِیرَهَا لَا یُؤْمَنُ بَلَاؤُهُ
فَخُذْ حِذْرَکَ وَجِدَّ فِی اَمْرِکَ وَاکْشِفِ الْغِطَاءَ عَنْ وَجْهِکَ وَتَعَرَّضْ لِمَعْرُوفِ رَبِّکَ وَجَدِّدِ التَّوْبَةَ فِی قَلْبِکَ
وَاکْمِشْ فِی فَرَاغِکَ قَبْلَ اَنْ یُقْصَدَ قَصْدُکَ وَیُقْضٰی قَضَاؤُکَ وَیُحَالَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ مَا تُرِیدُ شرح سین در ستسأل
برای محض تاکیدست ما در چهار جا استفهامیست و اثبات الف آن با حروف جر شاذست الحذر بکسر حاء بی نقطه و سکون ذال
با نقطه و را بی نقطه و بفتح حاء و فتح ذال احتیاط در کاری الوجه راه در و مراد اینجا معنی اولست اکمش بکاف و میم و شین
با نقطه بصیغه امر حاضر با جد بودن است یقصد بقاف و صاد بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مجهول با بیغرات قصدک نایب فاعلست
و از قبیل اضافه مصدر بمفعولست چه مراد قصد ملک الموت است بقبض روح کسی را و نسبت فعل بمصدر برای مبالغه است یقضی بصیغه

مجهول است

مجهولست قضاؤک نایب فاعلست و از قبیل اضافه مصدر بمفعولست چه مراد قضاء الهی است در قبض روح کسی و نسبت فعل بمصدر
اینجا نیز برای مبالغه است یعنی و بدان که تو البته پرسیده میشوی فردای قیامت چون بایستادی نزد الله عز و جل برای دیوان از رزق
از چهار چیز اول جوانی تو که در چه چیز کهنه کردی آنرا آیا در معرفت و عبادت یا جهالت و معصیت دوم باقی عمر تو که در چه چیز بسر آوردی
آنرا آیا در توبه و تلافی گذشته یا غفلت و اصرار بر معصیت سیوم مال تو که از چه راه کسب کردی آنرا آیا حلال یا حرام چهارم مال تو که
در چه راه صرف کردی آیا در راه خدا یا در راه شیطان پس یراق گیری کن برای آن سوال و مهیا کن برای آن جوابی را و تاسف مخور بر سر
آنچه بدست تو نیامد از مال دنیا چه بدرستی که کم دنیا همیشگی نمی باشد بقای آن با همین که ریاضت افلاس زود با تو میرسد راحت
مرگ پس جبران در اندک زمانیست و بسیار دنیا خاطر جمع کرده نمیشود از آفت آن و رد دنیا و آفت چنانچه مجربست که در اکثر مالدار
بآفت دنیا و معاصی گرفتار میباشد پس فراگیر احتیاط خود را و سعی کن در کار خود و پرده بردار از رو خود که مبادا گمراهی بی
گیری که گذشته باشد بخسته روی از آن راه و خود را قابل عطای صاحب کل اختیار خود کن و تازه کن پشیمانی از گناه را در دل خود هر بار
که بجا رسانی و شتاب کن در فارغ شدن تو از کارهای ضرور پیش از آنکه قصد ملک الموت تو را العمل آید و قضای الهی در قبض روح تو فیصل
آید و مانعی بهم رسد میان تو و میان آنچه خواهی حدیث و سیوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ فِیمَا نَاجٰی
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسٰی علیه السلام یَا مُوسٰی لَا تَرْکَنْ اِلَی الدُّنْیَا رُکُونَ الظَّالِمِینَ وَرُکُونَ مَنِ اتَّخَذَهَا اَبًا وَاُمًّا یَا مُوسٰی لَوْ وَ
کَلْتُکَ اِلٰی نَفْسِکَ لِتَنْظُرَ لَهَا اِذًا لَغَلَبَ عَلَیْکَ حُبُّ الدُّنْیَا وَزَهْرَتُهَا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
که در جمله آنچه وحی بواسطه کرد الله عز و جل بآن موسی علیه السلام را این است که ای موسی رغبت مکن بسوی دنیا مانند رغبت ستمکاران و مانند
رغبت کسی که فرا گرفته دنیا را پدر و مادر خود ای موسی اگر واگذاشتم کار ترا بسوی خودت تا کارسازی کنی برای خودت بی توفیق من هر آینه
هنگام هر آینه غالب میشد بر تو دوستی دنیا و دوستی آرایش دنیا که مانند شکوفه است در باعتبار بی ورونق و فنا شدن اصل
یَا مُوسٰی نَافِسْ فِی الْخَیْرِ اَهْلَهُ وَاسْتَبِقْهُمْ اِلَیْهِ فَاِنَّ الْخَیْرَ کَاسْمِهِ وَاتْرُکْ مِنَ الدُّنْیَا مَا بِکَ الْغِنٰی عَنْهُ وَلَا تَنْظُرْ
عَیْنُکَ اِلٰی کُلِّ مَفْتُونٍ بِهَا مُوکَلٍ اِلٰی نَفْسِهِ وَاعْلَمْ اَنَّ کُلَّ فِتْنَةٍ بَدْؤُهَا حُبُّ الدُّنْیَا وَلَا تَغْبِطْ اَحَدًا بِکَثْرَةِ الْمَالِ
فَاِنَّ مَعَ کَثْرَةِ الْمَالِ تَکْثُرُ الذُّنُوبُ لِوَاجِبِ الْحُقُوقِ وَلَا تَغْبِطَنَّ اَحَدًا بِرِضَا النَّاسِ عَنْهُ حَتّٰی تَعْلَمَ اَنَّ اللهَ رَاضٍ
عَنْهُ وَلَا تَغْبِطَنَّ اَحَدًا بِطَاعَةِ النَّاسِ لَهُ فَاِنَّ طَاعَةَ النَّاسِ لَهُ وَاتِّبَاعَهُمْ اِیَّاهُ عَلٰی غَیْرِ الْحَقِّ هَلَاکٌ
لَهُ وَلِمَنْ تَبِعَهُ شرح المنافسه بنون و فا و سین بی نقطه مصدر باب مفاعله که برای مبالغه است طلب غلبه نمودن بر کسی در چیزی که
نفیس باشد الخیر بر مراد با اسم خیر مفهوم آنست و تشبیه باعتبار شهرتست و اشارتست باینکه چنانچه مفهوم خیر و مفهوم شر را همه
طفلی تصور کرده و مشهور و معروفست همچنین اتصاف افراد خیر بخیر و افراد شر بشر معلوم همه طفلیست که نظر در آسمان و زمین
کرده باشد و ربوبیت رب العالمین را دانسته باشد چه میداند که عمل صالح آنست که مطابق محکمات کتاب الهی یا فتوای امام عالم بجمیع
متشابهات کتاب الهی و احکام الهی باشد چنانچه گفته در سوره بقره و نسا و انعام و بالوالدین احسانا و بیان میشود در شرح حدیث ششم

باب شصت و نهم و میدانند که اگر حکم مسئله از محکمات کتاب الهی و فتوای اهل الذکر معلوم نشده باشد در آنجا سکوت و ترک جرأت
از جملهٔ خیر است و پیروی ظن از جملهٔ شر است چنانچه مدلول محکمات کتاب الهی و مقتضای شواهد ربوبیت است و نظیر این می آید در
کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب فضل المعروف که باب شصت و هشتم است که روایت المعروف کاسمه و چنان میشود والاستنظ
بصیغهٔ نهی حاضر باب افتعال است علیک منصوب و مفعول است ادخال لفظ کل و مفهوم عبارت حقیقت نیست چه ممکن نیست که کسی نظر
در هر شیء کند بلکه مراد تعلیق بصفت است چه اگر کسی یکی از مفتونان برای زینت دنیای او نظر کند گویا که بهر مفتون نظر کرده سو کل بصیغه
اسم فاعل باب افتعال الاتکال اعتماد بر کسی در اقوال و افعال تکثر بصیغهٔ مصدر باب تفعلت و الذنوب مضاف الیه است یا بصیغه
مضارع غایبه باب حسن است و الذنوب فاعلست یعنی ای موسی طلب زیادتی کن در عمل خیر بر اهل خیر و پیشگیری کن اهل خیر را بسوی خیر
چه عمل خیر مانند لفظ مفهوم لفظ خیر است در اینکه معلوم همکست بایمعنی که هر که خود رایی میکند دانسته مکابره میکند و واگذار از
جملهٔ اسباب دنیا آنچه را که مضطر بداشتن آن نیستی و میبند از چشم خود در السوی مرگ فتار بدنیا اعتماد کننده و زینت دنیا بوا
گذاشتن حکم آن بسوی صوابدید خودش و بدانکه هر بلایی ابتدای آن دوستی دنیاست و آرزوی مثل حال یکی کس بسیاری مال چه بدر
ستی که با بسیاری مال بسیاری گناهانست بسبب واجب از جملهٔ حقوق مثل زکوة و خمس و مانند آنها که تقصیر در آنها زود میشود
و موجب جهنمست و البته آرزو مکن مثل حال یکی را بسبب راضی بودن مردم از حسن سلوک او تا بدانی که آیا خدا راضی است از او بسبب مخالفت
محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن هست مثلا و البته آرزو مکن مثل حال کسی یکی را بفرمان برداری مردم او را چه بدرستی که
فرمان برداری مردم او را و پیروی ایشان او را بر غیر حق باعث هلاکت او را و پیروان او را امر او است که غیر حجت الهی را
نمی شاید حدیث و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فی کتاب علی صلوات الله علیه انما مثل الدنیا کمثل الحیة
ما الین مسها و فی جوفها السم الناقع یحذرها الرجل العاقل و یهوی الیها الصبی الجاهل شرح ما الین صیغهٔ تعجبست
الناقع بنون و قاف و عین منقطه رسا و رسایی زهر کشنده گی آنست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که در
کتاب علی صلوات الله علیه که بخط خود نوشته و در آن آنچه را که از رسول علیه السلم شنیده اینست که جز این نیست که صفت عجیب دنیا
مانند صفت عجیب مار است چه نرمست ظاهر آن در دست مالیدن و در درون آنست زهر قاتل و دوری میکند از آن مرد عاقل و میل
میکند بسوی آن طفل بی عقل مراد تشبیه زاهد بمرد عاقل و تشبیه راغب بطفل جاهلست حدیث و پنجم اصل کتب امیر المؤمنین علیه السلم
الی بعض اصحابه یعظه اوصیک و نفسی بتقوی من لا یحل معصیته و لا یرجی غیره و لا الغنی الا به فان من اتقی
الله عز و قوی و شبع و روی و رفع عقله عن اهل الدنیا فبدنه مع اهل الدنیا و قلبه و عقله معاین
الآخرة شرح من اتقی عبارت از خود شیء است چه صفات مذکوره در تتمهٔ حدیث مناسب اوست و ترک تصریح برای رعایت
آدابست یعنی نوشت امیر المؤمنین علیه السلم بسوی بعض یاران خود و پند میداد او را که سفارش میکنم ترا و خودم را بپرهیز از عذاب
کسی که جایز نیست مخالفت او و امیدگاهی نیست غیر او و بی نیازی نیست مگر با او چه بدرستی که آنکه پرهیز کرد از عذاب الهی عزیز شد

و بضعف

و بضعف شد و بی گرسنگی شد و بی تشنگی شد مراد اینست که مکاره دنیا نزد او بغایت سهلست و او را با اضطراب خاطر و بی غمی آورد و
برداشت فکر و عقل خود را از اهل دنیا پس بدن او در نظام با اهل دنیاست و خاطر او و عقل او بینندهٔ آخرتست اصل فاطفأ
بضوء قلبه ما ابصرت عیناه من حب الدنیا فقذر حرامها و جانب شبهاتها و اضر و الله بالحلال الصافی الا
ما لا بد له منه من کسرة یشد بها صلبه و ثوب یواری به عورته من اغلظ ما یجد و اخشنه و لم یکن له فیما
لا بد له منه ثقة و لا رجاء فوقعت ثقته و رجاؤه علی خالق الاشیاء فجد و اجتهد و اتعب بدنه حتی
بدت الاضلاع و غارت العینان فابدل الله له من ذلک قوة فی بدنه و شدة فی عقله و ما ذخر له فی الآخرة
شرح پس فرو نشانید بروشنی دل خود آنرا که دیده دو چشم او که دوستی دنیا باشد پس چرکن شمرد حرام دنیا را و دوری کرد از شبهه
های دنیا و ترک کرد بخدا قسم حلال خالص را نیز مگر آنچه چاره نیست او را از آن و آن پاره نانیست که قائم میکند بآن استخوان پشت
خود را و جامه ایست که میپوشاند بآن عورت خود را از نالطیف تر آنچه می یابد آنرا مثل نان جو و درشت تر جامه که می یابد آنرا مثل کرباس
و نبود او را در آنچه چاره نیست او را از آن اعتمادی و نه امیدگاهی از مخلوقین پس فرود آمد اعتماد او و امید او بر آفریننده
چیزها پس سعی کرد و آزار کشید و بتعب انداخت بدن خود را تا اینکه از لاغری نمایان شد استخوانهای پهلوی او و فرو رفت دو چشم او پس
داد او را خدا عوض آن سعی و لاغری توانایی را در بدنش و سختی را در عقلش و آنچه ذخیره کرده برای او در آخرت که رضوان و مراتب
عالیه در مراتب بهشت باشد بزرگتر است از توانایی بدن و سختی عقل اصل فارفض الدنیا فان حب الدنیا یعمی و یصم و یبکم
و یذل الرقاب فتدارک ما بقی من عمرک و لا تقل غدا و بعد غد فانما هلک من کان قبلک باقامتهم علی
الامانی و التسویف حتی اتاهم امر الله بغتة و هم غافلون فنقلوا علی اعوادهم الی قبورهم المظلمة الضیقة
و قد اسلمهم الاولاد و الاهلون فانقطع الی الله بقلب منیب من رفض الدنیا و عزم لیس فیه انکسار و لا
انخزال اعاننا الله و ایاک علی طاعته و وفقنا الله و ایاک لمرضاته شرح پس ترک کن دوستی دنیا را چه بدرستی که دوستی دنیا
کور میکند آدمی را از دیدن حق و کر میکند از شنیدن حق و لال میکند از گفتن حق و خوار میکند گردنها را بسبب پیروی احمقان اهل
دنیا پس دریاب آنچه را که مانده از عمر خود و مگو فردا و پس فردا توبه خواهم کرد چه جز این نیست که هلاک شدند جماعتی که بودند پیش از تو
و احوال ایشان را فلان اخبار بتو رسانید بسبب ماندن ایشان بر آرزوها و انداختن کار از امروز بفردا تا اینکه آمد نزد ایشان حکم
الهی ناگاه در حالی که ایشان غافلان بودند پس برده شدند بر بالای تابوتهای چوبین ایشان بسوی قبرهای ایشان که تاریک تنگ است
در حالی که واگذاشته بودند ایشان را فرزندان و نزدیکان پس ببر از دوستی دنیا بتوجه بسوی الله با دل بازگشت کننده بسبب
ترک دنیا و قصدی که نباشد در آن شکستگی و سستی مدد کناد ما را الله و ترا بر طاعت او و توفیق دهاد ما را الله با تو برای
فعلی که جای بسیاری رضای اوست حدیث و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال مثل الدنیا کمثل ماء البحر کلما شرب
منه العطشان ازداد عطشا حتی یقتله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت صفت دنیا و حرص در آن مانند

صفت دریای آب شور و تلخ است هر چند آنکه آشامد از آن تشنه زیاده میشود و باعث تشنگی تا هلاک کند او را نهم اصل سمعت
الرضا علیه السلم یقول قال عیسی بن مریم صلوات الله علیه للحواریین یا بنی اسرائیل لا تأسوا علی ما فاتکم من الدنیا
کما لا یأسی اهل الدنیا علی ما فاتهم من دینهم اذا اصابوا دنیاهم شرح شنیدم از امام رضا علیه السلم که میگفت گفت
عیسی علیه السلم بن مریم صلوات الله علیه خاصان خود را ای پسران یعقوب آزرده مباشید بر سر آنچه رفت از شما از جمله دنیا با سلامت
دین شما چنانکه آزرده نمیشوند طالبان دنیا بر سر آنچه رفت از ایشان از جمله دین ایشان چون دریابند دنیای خود را اشارتست باینکه
اگر باین نصیحت عمل نکنید پس اهل دنیا در باطل خود و بجدتر خواهند بود از شما در حق خود باب شصت و دوم اصل باب شرح این باب
بی عنوانست برای کمال مناسبت بباب سابق چنانچه گویا از تتمهٔ آنست درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال ان الله عز و جل یقول وعزتی وجلالی وعظمتی وعلوی وارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هوی نفسه
الا کففت علیه ضیعته وضمنت السموات والارض رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر شرح کففت بدو فا بصیغه
ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل ماخوذ از کفاف بفتح کاف و تخفیف فا بمعنی چیزی که وفا کند بمعیشت کسی و او را بی نیاز کند
از دیگران و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی مبارک کردنست الضیعه بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه اسم
معاش مثل زراعت و تجارت و پیشه ضمنت بضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل لام در له برای استغاثت
من بمعنی فی است الوراء بفتح واو پس و مراد اینجا استمرار است چنانچه میگویند فلانی در پس فلان کارست باینمعنی که آنرا پیشه خود کرده و مستمر
ست بر آن و این فقره می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث اول باب اول و حدیث سوم باب فضل حامل القرآن که باب دوم است یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل میگوید در حدیث قدسی بعزت من و بزرگی من و بلندی من
و بالایی مرتبه من که ترجیح نمیدهد بنده تکلیف مرا بر خواهش نفس خود مگر اینکه کفاف و مبارک گردم برا او راه معاش او را و ضامن رزق او
گردم آسمانها و زمین را و شدم برای او در پس سوداگری هر سوداگر باینمعنی که من برای او سودا میکنم و نفعی که برای او حاصل میکنم مثل نفع
جمیع سوداگرانست بر فرضی که برای او سودا میکرده باشند دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال الله عز و جل وعزتی و
وجلالی وعظمتی وبهائی وعلو ارتفاعی لا یؤثر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنیا الا جعلت غناه
فی نفسه وهمته فی آخرته وضمنت السموات والارض رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر شرح البهاء بفتح
باء یکنقطه و مد حسن چنانچه گفته تبارک الله احسن الخالقین فی در فی نفسه برای سببیت است باینمعنی که بی نیازی او از ذات خود
است نه از کثرت اسباب دنیا الهمه بکسر ها و تشدید میم قصدی که فتور در آن نباشد فی در فی آخرته نیز برای سببیت است چه غایت
قسمی از سببیت است و مضمون این حدیث موافق سابقست باب شصت و سیوم اصل باب القناعة شرح القناعة بفتح قاف
اکتفا بقدر ضروری یعنی این باب بیان فضیلت ترک زیاده طلبی اسباب دنیاست درین باب یازده حدیث اول اصل قال ابو
جعفر علیه السلم ایاک ان تطمح بصرک الی من هو فوقک فکفی بما قال الله عز و جل لنبیه صلی الله علیه وآله ولا تعجبک

اسوالهم

اموالهم ولا اولادهم وقال ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا فان دخلک
من ذلک شیء فاذکر عیش رسول الله صلی الله علیه وآله فانما کان قوته الشعیر وحلواه التمر ووقوده السعف
اذا وجده شرح تطمح بطاء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غائب باب افعال است الاطماح بجانب بالا داشتن چشم فا در فکفی برای
جزاست باء در بما زائده است ولا تعجبک اموالهم ولا اولادهم نقل بالمعنی است از دو آیت در سوره توبه اول چنین است فلا تعجبک
اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون دوم چنین است ولا تعجبک اموالهم واولادهم
انما یرید الله ان یعذبهم بها الآیه زهرة منصوب بتقدیر یعنی است الزهره بمعنی شکوفه و استعاره شده برای نعمت دنیا باعتبار مشابهت آن بشکوفه
شکوفه درین اعتبار و سرعت زوال و مشار الیه ذلک من هو فوقک است حلواه بفتح حاء بی نقطه والف ممدوده است و گاهی مقصوره
نیز میباشد الوقود بضم واو افروختگی آتش و بفتح واو هیزم و بر هر تقدیر مراد اینجا واغت السعف بفتح سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و فا شاخ
درخت خرما که خشک باشد و برگ آن و هر دو اینجا مناسبست یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم دور کن خود را از اینکه بالا کنی چشم خود را
بسوی کسی که بالای تو است در جمعیت اسباب دنیا چه کافیست در وعظ آنچه گفته الله عز و جل بنبی خود را صلی الله علیه وآله در سوره توبه با دیگر
شکفت نیاورد ترا مالهای منافقان و نه فرزندان ایشان مراد آنکه آیت است که و این منت که اراده دارد الله که عذاب کند
ایشان را بآن مالها و فرزندان در زندگی دنیا و کنده شود جانهای برحالی که ایشان کافران باشند چنانچه مشاهد است از شقاوت جمعی
از اهل حرص دنیا که راضی بقضای الهی در خیر و شر نیستند بسبب مالها و فرزندان و اعراض ایشان از اعمال صالح و گفته در سوره طه و دراز
مکن البته دو چشم خود را بسوی آنچه نعمت دادیم بآن صنفی چند را از جمله اهل اعراض از محکمات کتاب الهی و شواهد ربوبیت تا بجا و را از
خود میخواهیم آن چیز را که مانند یک شکوفه زندگی دنیاست برای این دادیم که عذاب کنیم ایشان را در دنیا و آخرت پس اگر داخل دل تو شود
بسبب اگر بالای تست چیزی از شوق باسباب دنیا پس یاد آور اوقات گذران رسول الله صلی الله علیه وآله را چه قوت این منت که بود خوردنی او
نان جو و حلوای او خرما و چراغ او شاخ خشک درخت خرما اگر یافت آنرا باینمعنی که گاهی آن نیز نبود و تاریک میگذرانید دوم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سألنا اعطیناه ومن استغنی اغناه الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که طلب
چیزی کند از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی از ترک طلب کند بی نیاز میکند او را الله بسیار که حاجت بطلب نداشته باشد سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من رضی من الله بالیسیر من المعاش رضی الله منه بالیسیر من العمل شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که راضی شود از الله تعالی باندک اوقات گذاری راضی میشود الله تعالی از او باندک عبادت باینمعنی که
که اکثر عبادات مالیه مثل زکوة و حج و صله رحم و اکتساب از حلال و صرف در حلال از او ساقط میشود بعضی بالکلیه و بعضی فی الجمله
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال مکتوب فی التوریة ابن آدم کن کیف شئت کما تدین تدان من رضی من الله
بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل ومن رضی بالیسیر من الحلال خفت مؤنته وزکت
مکسبته وخرج من حد الفجور شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نوشته شده است در توریة که ای فرزند آدم

باشی چنانچه چشم داشت داری بیان این آنکه چنانچه سلوک میکنی با تو سلوک خواهد شد بیان این آنکه هر که راضی شود از او بهیچ باندک از جمله
روزی قبول میکند او تعالی از او باندک از جمله عبادت را و هر که راضی شود باندک از جمله رزق حلال سبک میشود بار او یعنی که اخراجات که
وام خورد از او بر او نمیشود دارند و صاحب برکت میشود راه معاش او و بیرون می آید از گناه رفتن یعنی که صاحب مال فراوان
و طالب آن در گناه جهت خطر عظیم دارد شیطان او را باندک سببی داخل فسق و فجور میتواند کرد بخلاف تنگدست
راضی پنجم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من لم یقنعه من الرزق الا الکثیر لم یکفه من العمل الا الکثیر
و من کفاه من الرزق القلیل فانه یکفیه من العمل القلیل شرح مضمون این حدیث موافق حدیث سوم است
ششم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول ابن آدم ان کنت ترید من الدنیا ما یکفیک فان ایسر
ما فیها یکفیک وان کنت انما ترید ما لا یکفیک فان کل ما فیها لا یکفیک شرح ما یکفیک عبارت از مالیست
که قصد طلبکار آن این باشد که اگر کافی باشد آنرا کافی شمارد و اکتفا بان کند و زیاده طلب ننماید و ما لا یکفیک عبارت از مالیست
که قصد طلبکار آن این باشد که آنرا کافی نشمارد و زیاده بر آنرا طلب نماید فان ایسر از قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است
تقدیر فتصل الی مرادک فان الیسر و همچنین فان کل از قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است تقدیر فلا تصل الی مرادک فان کل
یعنی میگفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ای فرزند آدم اگر اراده میداری از مال دنیا آنچه را که در واقع کافی باشد ترا پس میرسی
بمراد خود چه پستی که کمتر مالی که در دنیا بطلب بدست می آید کافیست ترا و اگر اراده نمیداری کمتر مالی را که کافی شماری آنرا پس
هرگز بمراد خود نمیرسی چه هیچ که کل مالی که در دنیا بطلب بدست می آید کافی نیست ترا یعنی که نمی شماری آنرا برای خود هفتم اصل کافی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشتدت حال رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فقالت له امرأته لو اتیت رسول الله
صلی الله علیه و آله فسألته فجاء الی النبی صلی الله علیه و آله فلما رآه النبی صلی الله علیه و آله قال من سألنا اعطیناه و من
استغنی اغناه الله فقال الرجل ما یعنی غیری فرجع الی امرأته فاعلمها فقالت ان رسول الله بشر فاعلمه فاتاه
فلما رآه رسول الله صلی الله علیه و آله قال من سألنا اعطیناه و من استغنی اغناه الله حتی فعل الرجل ذلک
ثلثا شرح لو برای تمنی است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بغایت تنگ شد حال مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت او را زنش کاش میرفتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و میطلبیدی از او پس آمد بسوی نبی صلی الله علیه و آله چون دید او را نبی صلی الله علیه و آله
گفت هر که طلب کند از ما میدهیم و هر که بی نیازی طلب کند بی نیاز میکند او را الله از اینکه طلب نماید پس با خود گفت آنمرد که نمیخواهد
نبی علیه السلام باین سخن غیر مرا پس برگشت بسوی زنش پس اعلام کرد او را که حال و قصه چنین شد پس آن زن گفت بدرستی که رسول الله آدمی است
یعنی که غیب نمیداند و اطلاعی بر مقدار تنگدستی ما ندارد و ندارد که در خانه ما فی الجمله چیزی هست و این سخن مبنی بر اینست که
مستبعد شمرد که از وحی الهی خصوصیت حال ایشان مستنبط شود پس اعلام کن او را که چه حال داریم پس آنمرد آمد نزد نبی علیه السلام پس چون
دید او را رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که طلب کند از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی کند بی نیاز میکند او را الله تا آنکه کرد آنمرد آنکار را

سه بار و هر بار آن سخن را شنید اصل ثم ذهب الرجل فاستعار معولاً ثم اتی الجبل فصعده فقطع حطباً ثم جاء به
فباعه بنصف مد من دقیق فرجع به فاکله ثم ذهب من الغد فجاء باکثر من ذلک فباعه فلم یزل
یعمل و یجمع حتی اشتری معولاً ثم جمع حتی اشتری بکرین و غلاماً ثم اثری حتی ایسر فجاء الی النبی
صلی الله علیه و آله فاعلمه کیف جاء یسأله و کیف سمع النبی صلی الله علیه و آله قلت لک من سألنا اعطیناه و من
استغنی اغناه الله شرح المعول بکسر میم و سکون عین بی نقطه و فتح واو کلنک و مراد اینجا تیشه است المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه
قدری که زیاده بر آن نگنجد در دو دست کشیده متصل بیکدیگر و آن چهار یک صاع است و قدر صاع بیان میشود در کتاب الدعاء للعلل و الامراض که
کتاب بیست و ششم است من در من الغد بمعنی فی است البکر بفتح باء و سکون کاف شتر جوان الاثراء بثاء سه نقطه و راء بی نقطه صاحب مال
فراوان شدن الایسار بیاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و راء بی نقطه فراخ حال شدن یعنی بعد از آن رفت آنمرد پس بعاریت گرفت
تیشه را بعد از آن آمد نزد کوهی که در بیرون مدینه بود پس بالا رفت آن کوه را پس برید هیمه بعد از آن آورد آن هیمه را بمدینه پس فروخت آنرا به نیم
مد آرد پس برگشت بخانه خود با آن آرد پس خورد آنرا با عیال خود و بعد از آن رفت فردا پس آورد بیشتر از آنکه دیروز آورده بود پس فروخت
آنرا پس همیشه کار میکرد و زیاد را جمع میکرد تا آنکه خرید تیشه بعد از آن جمع کرد زیادتی را تا آنکه خرید دو شتر جوان و غلامی بعد از آن صاحب مال فراوان
شد تا آنکه فراخ حال شد پس آمد بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس خبر داد او را که چون آمد نزد او که طلب کند از او و چون شنید از نبی صلی الله علیه و آله
گفتم برای تو که هر که طلب کرد از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی کند بی نیاز میکند او را الله یعنی که دانستم حال ترا بوحی الهی و دانسته آن سخن گفتم
هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اراد ان یکون اغنی الناس فلیکن بما فی ید الله اوثق منه بما فی ید
غیره شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که خواهد که باشد بی نیازتر مردم پس باید که باشد اعتماد او بر قضا و قدر الهی بیشتر از اعتماد او بر آنچه
در دست و مکنت حتی دست خویش چه شمول آن بی قضا و قدر الهی نمیشود نهم اصل عن ابی جعفر او ابی عبد الله علیهما السلام قال
من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت هر که قناعت کند
بآنچه روزی کرده او را الله یعنی که بی تابی نکند در طلب زیادتی پس او از جمله بی نیازترین مردم است دهم اصل شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام
انه یطلب فیصیب و لا یقنع و تنازعه نفسه الی ما هو اکثر منه و قال علمنی شیئا انتفع به فقال ابو عبد الله علیه السلام
ان کان ما یکفیک یغنیک فادنی ما فیها یغنیک و ان کان ما یکفیک لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک شرح
شکایت برد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام که او طلب معاش میکند پس در می یابد آنچه را که طلب میکند و مع هذا قناعت نمیکند و مجادله
میکند با او نفس او و میل بسوی آنچه بیشتر از آنست و آنمرد گفت تعلیم کن مرا نصیحتی که سود مند شوم بان پس گفت امام علیه السلام اگر آنچه بس است
ترا بی نیاز میکرده باشد ترا پس نزدیکتر آنچه در دنیاست یعنی آسانتری که در کسب آن و صرف آن مستغنی نیست بکسب و صرف
بالاتر از آن بی نیاز میکند ترا و اگر آنچه بس است ترا بی نیاز نمیکرده باشد ترا پس جمیع آنچه در دنیاست بی نیاز نمیکند ترا یازدهم اصل قال امیر
المؤمنین علیه السلام من رضی من الدنیا بما یجزیه کان ایسر ما فیها یکفیه و من لم یرض من الدنیا بما یجزیه لم یکن

غایب
فیها ما ینبغی یکفیه شرح یکفی بجیم وزای با نقطه وهمزه صیغه مضارع معلوم باب افتعالست یکفیه بیاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم غایب
باب ضرب است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که راضی شد از اسباب دنیا بانچه بس است اورا شد آسانتر آنچه در دنیا بس است اورا وهر که راضی
نشد از دنیا بانچه بس است اورا نشد در دنیا چیزی که بس اورا باشد باب شصت وچهارم اصل باب الکفاف شرح این باب بیان فضیلت روزی کفاف
کفاف بفتح کاف تخفیف فا یعنی قدری که باز دارد کسی را از طلب از مردم وزیاده نباشد ودر این باب شش حدیث است اول اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ان من اغبط اولیائی عندی عبدا خفیف الحال ذا حظ من صلوة احسن
عبادة ربه بالغیب وکان غامضا فی الناس جعل رزقه کفافا فصبر علیه عجلت منیته فقل تراثه وقلت بواکیه
شرح اغبط بغین با نقطه وبا یک نقطه وطاء بی نقطه افعل التفضیل است ماخوذ است از غبطه بکسر غین وسکون با بمعنی خوشحال بودن خفیف
بحاء بی نقطه است الخفیف بفتح حا وفتح فا کم مال بودن وسبکبار بود وکه بخاء با نقطه باشد وحاصل هر دو یکیست من در من صلوة برای تبعیض
است واشارتست بقول الله تعالی در سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر وبیان میشود در اول کتاب فضل القرآن الغیب
بفتح غین با نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین قضیه که معلوم نباشد بضرورت مشترک میان جمیع عقلاء ونه باستنباط از خبر وربات مذکور
ومنها ان بودن مثل حال آدمی در خلوت یا در زمان تقیه وهر دو اینجا مناسب است جعل بصیغه مجهول است عجلت بعین بی نقطه وجیم بصیغه
ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیلست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی که بهتری که از جمله خوشحالترین دوستان
من نزد من مرد مؤمنیست کم مال سبکدست صاحب فایده از نمازی که میکند باینمعنی که نماز او محض صورت نیست نیکو بجا آورد عبادت صاحب
کل اختیار خود را بسبب حکم الهی که داخل غیب است وخود رایی کرد در ان نکرده او وکم نام در میان مردم کرده شد روزی او بقدر حاجت
پس صبر کرد بر ان تنگی شتاب کرده شد بر او مرگ او تا از دیدن روی ظالمان زود خلاص شود پس کم شد میراث او وکم شد زنانی که نوحه کنند
برای او باینمعنی که چون سفر داده میشود زنان جمع نمیشوند در منزل او برای تعزیه دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
طوبی لمن اسلم وکان عیشه کفافا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خوشا بحال کسی که اقرار کرد یکانگی الله تعالی در ربوبیت
وشد معاش او بقدری که بس است او را وزیاده نیست بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث سی ام باب نود ونهم سیوم اصل قال رسول
الله صلی الله علیه وآله اللهم ارزق محمدا وآل محمد ومن احب محمدا وآل محمد العفاف والکفاف وارزق
من ابغض محمدا وآل محمد المال والولد شرح العفاف بفتح عین بی نقطه خود داری از نالایق یعنی گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله خدایا روزی کن محمد وآل محمد را وهر که دوست داشت محمد وآل محمد را به پیروی احکام ایشان خود داری از نالایق ومالی که بقدر
حاجت باشد بی زیادتی وروزی کن کسی را که دشمن داشت محمد وآل محمد را به پیروی احکام ائمه ضلالت مال بسیار وفرزند بسیار خفی نماند
که در کلام اشعاریست که فرزند بسیار منافی عفافست اما نه مطلقا بلکه در دشمنان محمد وآل محمد چهارم اصل رفعه الی علی بن الحسین
صلوات الله علیه قال مر رسول الله صلی الله علیه وآله براعی ابل فبعث یستسقیه فقال اما ما فی ضروعها فصبوح
الحی واما ما فی آنیتنا فغبوقهم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم اکثر ماله وولده ثم مر براعی غنم فبعث

الیه

الیه یستسقیه فحلب له ما فی ضروعها واکفأ ما فی انائه فی اناء رسول الله صلی الله علیه وآله وبعث الیه بشاة و
قال هذا ما عندنا وان احببت ان نزیدک زدناک قال فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم ارزقه الکفاف فقال
له بعض اصحابه یا رسول الله دعوت للذی ردک بدعاء عامتنا نحبه ودعوت للذی اسعفک بحاجتک
بدعاء کلنا نکرهه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ان ما قل وکفی خیر مما کثر والهی اللهم ارزق محمدا وآل محمد الکفاف
شرح الصبوح بفتح صاد بی نقطه آنچه در اول روز آشامیده شود الغبوق بفتح غین با نقطه وضم با یک نقطه آنچه در آخر روز آشامیده شود
یعنی راوی سند روایت بالا برده تا امام زین العابدین صلوات الله علیه امام گفت گذشت رسول الله صلی الله علیه وآله بر شتربانی
پس فرستاد کسی را نزد او میطلبید از او شیری که آشامیده شود پس آمد وگفت اما آنچه در پستانهای شترانست پس چاشت فردای قبیله
است که شتران با ایشان نسبت دارد واما آنچه در ظرف ماست پس شام امروز ایشان طایفه است پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خدایا بسیار
کن مالش را وفرزندش را بعد از ان گذشت بشبانی پس فرستاد کسی را نزد او وطلب آشامیدنی میکرد پس آمد ودوشید برای او هر شیری که در
پستانهای گوسفندان بود وبر شیب کرد آنچه را که در ظرفش بود در ظرف رسول الله صلی الله علیه وآله باینمعنی که تازه دوشیده وکهنه دوشیده
یکی کرد او وفرستاد بسوی رسول الله گوسفندی بهدیه وگفت این چیزیست که نزد ماست که برای شما کفایت باشد واگر خواهی که زیاد
ازین دهیم ترا میدهیم امام گفت پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خدایا روزی کن او را مال بقدر حاجت که زیاد نباشد پس گفت او را بعضی
یاران او ای رسول الله دعا کردی برای آنکه رد تو کرد بدعائی که همه ما دوست میداریم آنرا ودعا کردی برای کسی که بدو تو کرد وبر آورد حاجت
تو بدعائی که همه ما نفرت میکنیم از ان پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که آنچه کم باشد وبس باشد بهتر است از آنچه بسیار باشد وغافل کند
از یاد الله خدایا روزی کن محمد وآل محمد را کفاف پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل یقول لیحزن عبدی المؤمن ان
قترت علیه وذلک اقرب له منی ویفرح عبدی المؤمن ان وسعت علیه وذلک ابعد له منی شرح یحزن بحاء بی نقطه م
وزای با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر است والمؤمن مرفوعست وان بکسر همزه شرطیست یا یحزن بصیغه معلوم باب
نصر است والمؤمن منصوب وان بفتح همزه مصدریست لام در له در دو جا برای تعدیه است قترت بقاف وتاء دو نقطه در بالا وراء
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیلست یفرح بصیغه معلوم باب علم یا باب تفعیلست والمؤمن مرفوع یا منصوب وان
بکسر همزه یا بفتح همزه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی غمگین میشود بنده من
که مؤمنست اگر تنگ گیرم بر او معاش او را وحال آنکه آن تنگ گرفتن نزدیک کننده تر است او را بمن وخوشحال میشود بنده من که مؤمنست
اگر فراخ گیرم بر او معاش او را وحال آنکه این فراخ گرفتن دور کننده تر است او را از من ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله
عز وجل من اغبط اولیائی عندی عبدا مؤمنا ذا حظ من صلاح واحسن عبادة ربه وعبد الله فی السریرة و
کان غامضا فی الناس ولم یشر الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علیه فعجلت به منیته فقل تراثه وقلت
بواکیه شرح من در من صلاح برای تبعیض است واشارتست بآیت سوره طه وعمل صالحا ثم اهتدی وبیان شد در حدیث سیوم باب

ان

چه دو سیوم السریره بفتح سین منقطه و کسر راء منقطه درون چیزی که پنهانست از مردم و مراد اینجا جای تعیینست مثل درون خانه و مثل اول از
صورت حضور جماعت خفا الفان فلم یشهره بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال الیه نایب فاعلست باد تحیات به برای تعدیه است و
مضمون این موافق حدیث اول این بابست باب بیست و پنجم اصل باب التعجیل فعل الخیر شرح این باب بیان فضیلت شتاب در شروع
در عبادتست و درین باب ده حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا هم احدکم بخیر فلا یؤخره فان العبد
ربما صلّی الصلوة او صام الصوم فیقال له اعمل ما شئت بعدها فقد غفر لک شرح الصلوة منصوب بر مفعول مطلق
برای نوعیت و همچنین الصوم ضمیر بعدها راجع بصلوة است و بر سبیل مثالست یا راجع بعبادتست باعتبار اینکه مفهوم میشود از
هر یک از صلوة و صوم قائل اعمل یکشنت ست اشتغالست چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و میتواند بود که قائل ملائکه باشند یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون قصد کند یکی از شما عبادتی را پس باید که واپس نیندازد آنرا چه بسا که بنده بسا که نماز
کند نوعی از نماز یا روزه دارد نوعی از روزه پس گفته میشود او را که بکن آنچه خواهی بعد از آن چه بتحقیق بخشیده شد گناهان برای تو یا معنی
که توفیق این یافتی که اصرار بر کبیره نکنی بعد از آن پس اگر هیچ از تو سر زند مغفور خواهد بود و این امر امر نیست چه مکلف نمیدانند که اینجا
یا ملائکه این را گفته اند یا او یا بمعنی که امر و رستل اول الوموغ شغلکس اگر بهشت خواهی بمقتضای آن عمل کن و اگر جهنم خواهی بمقتضای آن عمل
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم افتتحوا نهارکم بخیر و املوا علی حفظتکم فی اوله خیرا و فی آخره خیرا یغفر لکم ما بین
ذلک ان شاء الله شرح املوا بفتح همزه و سکون میم و ضم لام و سکون واو است الاملاء گفتن چیزی تا دیگری نویسد اشارتست باینکه
هر چه مکلف میگوید از قبیل املا بر کاتبان اعمالست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم ابتدا کنید روز خود را بکار خوبی و گویانید بر حافظان
اعمال خود در اول روز گفتار خوبی و در آخر روز گفتار خوبی مثل توبه و استغفار تا آمرزیده شود برای شما آنچه در میان آن دو وقت است
اگر الله خواهد یا معنی که با نیت خالص باشد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم کان ابی یقول اذا هممت بخیر
فبادر فانک لا تدری ما یحدث شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پدرم میگفت چون قصد کنی عبادتی را پس
شتاب کن در شروع در آن چه بدرستی که تو نمیدانی که در دمی دیگر چه خواهد شد چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله
یحب من الخیر ما یعجل شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله دوست میدارد از جمله عبادت آنرا که تعجیل کرده شود در شروع
در آن پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اردت شیئا من الخیر فلا تؤخره فان العبد یصوم الیوم الحار
یرید ما عند الله فیعتقه الله به من النار و لا تستقل ما تتقرب به الی الله عز و جل و لو شق تمرة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون اراده کردی چیزی از عبادت را پس واپس میندار آنرا چه بدرستی که بنده گاهی
روزه میدارد در روز گرم بر حالی که امید میدارد ثوابی را که نزد الله است پس آزاد میکند او را الله تعالی بسبب آن از
آتش دوزخ و کم مشمار چیزی را که نزدیکی جویی بآن نزد الله عز و جل هر چند که نصف یک خرما باشد مثل کسی که طفلی داشته باشد و آن
طفل یتیمی باشد و او یک خرما آورده باشد که بطفل خود دهد و آن خرما را دو حصه کند و هر یک نصفی دهد تا هر دو تسلی یابند ●

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من هم بخیر فلیعجله و لا یؤخره فان العبد ربما عمل العمل فیقول الله تبارک
و تعالی قد غفرت لک و لا اکتب علیک شیئا ابدا و من هم بسیئة فلا یعملها فانه ربما عمل العبد السیئة
فیراه الله سبحانه فیقول لا و عزتی و جلالی لا اغفر لک بعدها ابدا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت هر که قصد عبادتی کند در شروع در آن واپس نیندازد آنرا چه بدرستی که بنده بسا که بجا آورد عبادت پس میگوید الله تبارک
و تعالی که بتحقیق آمرزیدم گناهان را برای تو و نمی نویسم بر تو گناهی را هرگز بیان این شد در شرح حدیث اول این باب و هر که قصد معصیتی
کند پس باید که بعمل نیاورد آنرا چه بدرستی که بسا که بجا آورد بنده معصیت را پس می بیند او را الله سبحانه پس میگوید نه یا معنی که قسم بحکم
قسم بعزت من و بعظمت من که نمی آمرزم برای تو گناهانرا بعد از آن هرگز یا معنی که تو توفیق توبه نمی یابی هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اذا هممت بشیء من الخیر فلا تؤخره فان الله عز و جل ربما اطلع علی العبد و هو علی شیء
من الطاعة فیقول و عزتی و جلالی لا اعذبک بعدها ابدا و اذا هممت بسیئة فلا تعملها فانه
ربما اطلع الله علی العبد و هو علی شیء من المعصیة فیقول و عزتی و جلالی لا اغفر لک بعدها ابدا
شرح مضمون این موافق سابقست هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا هم احدکم بخیر او صلة فان
عن یمینه و شماله شیطانین فلیبادر لا یکفاه عن ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
چون قصد کند یکی از شما بعمل صالحی یا صله رحمی پس بدرستی که در جانب راست او و چپ او دو شیطانند پس باید که تعجیل کند
که در شروع در آن تا مبادا که باز دارند او را از آن نهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول من هم بشیء من الخیر
فلیعجله فان کل شیء فیه تأخیر فان للشیطان فیه نظرة شرح النظرة بفتح نون و فتح ظاء با نقطه و راء منقطه
حکومت و فکر و هر دو اینجا مناسبست و تا برای وحدتست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت هر که قصد کند
چیزی از عمل صالح پس باید که تعجیل کند در شروع در آن چه بدرستی که هر عمل صالحی که در آن تأخیر شود پس بدرستی که برای شیطان در آن
حکومتی هست یا فکری هست که او را از آن پشیمان کند دهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان الله ثقل الخیر
علی اهل الدنیا کثقله فی موازینهم یوم القیمة و ان الله عز و جل خفف الشر علی اهل الدنیا کخفته فی موا
زینهم یوم القیامة شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت بدرستی که الله سنگین کرده عمل صالح را بر راغبان در دنیا
مانند سنگینی آن عمل صالح در ترازوی عمل ایشان در روز قیامت اشارتست باینکه اهل رغبتی در دنیا بتعجیل در فعل خیر میکنند
و تأخیر علامت رغبت در دنیاست و بدرستی که الله عز و جل سبک کرده عمل بد را بر راغبان در دنیا مانند سبکی آن عمل بد در ترازوهای
ایشان در روز قیامت اشارتست بقول الله در سوره قارعه فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه
فامه هاویه باب بیست و ششم اصل باب الانصاف و العدل شرح الانصاف داد کسی نصف چیزی را به دیگری و آن کنایت
از دادن حق کسی بالتمام است زیرا که بر این تقدیر هر کدام صاحب نصف مجموع حق دو کس خواهد بود را دو انه یعنی این باب بیان فضیلت

انصاف وعدالت در این باب حدیث است اول اصل كانَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ يَقُولُ في آخِرِ خُطْبَتِهِ طُوبى
لِمَنْ طابَ خُلُقُهُ وَطَهُرَتْ سَجِيَّتُهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسُنَتْ عَلانِيَتُهُ وَاَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مالِهِ وَاَ
مْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَاَنْصَفَ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ شرح من در من نفسه برای سببیت ومراد امثیت که
انصاف بسبب انصاف حاکم ومانند آن نباشد یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت در آخر خطبه خود خوشا برای کسی که
خوش باشد خوی او و پاکیزه باشد طبیعت او و بی عیب باشد باطن او و خوب باشد ظاهر او و صرف کند زیادتی را از جمله مال خود و صرف
نکند زیادتی را از جمله سخن خود و داد کند حق مردم را با تمام بخودی خود بی تقاضای دیگران بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث سیام باب
نود و نهم دوم اصل عَنْ اَبي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ مَنْ يَضْمَنُ لي اَرْبَعَةً بِاَرْبَعَةِ اَبْياتٍ فِي الْجَنَّةِ اَنْفِقْ وَلا تَخَفْ فَقْراً
وَاَفْشِ السَّلامَ فِي الْعالَمِ وَاتْرُكِ الْمِراءَ وَاِنْ كُنْتَ مُحِقّاً وَاَنْصِفِ النّاسَ مِنْ نَفْسِكَ شرح من در من يضمن استفهامیه
است باء در باربعة برای مبالغة مقابلات یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کیست که ضامن میشود برای من چهار چیز را
مقابل چهار خانه در بهشت بیان این اول نفقه واجب ومستحب را بده و مترس از افلاس و فاش کن سلام را در عالم یا بمعنی که پیش سلام
باش با هر مسلمانی که ملاقات کنی و واگذار جدل در گفتگو را هر چند که صاحب حق باشی و داد کن حق مردم را با تمام بخودی خود سیوم اصل
سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ سَيِّدُ الْاَعْمالِ ثَلاثَةٌ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتّى لا تَرْضى بِشَيْءٍ
اِلّا رَضيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ وَمُواساتُكَ الْاَخَ فِي الْمالِ وَذِكْرُ اللّهِ عَلى كُلِّ حالٍ لَيْسَ سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ
اِلَّا اللّهُ فَقَطْ وَلكِنْ اِذا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ اَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ اَخَذْتَ بِهِ وَاِذا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ نَهَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ
عَنْهُ تَرَكْتَهُ شرح المواساة بضم میم وفتح همزه وگاهی همزه منقلب بواو میشود والف سین منقطع والف مصدر باب مفاعله از
مهموز الفاء معتل اللام واوی دادن کسی را بقدر کفاف اسم لیس ضمیر مستتر راجع بذکر الله است سبحان الله تا آخر خبر لیس است
ولکن بتخفیف نون عطف بر خبر لیس است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سرور عملها سه عملست اول دادن تو حق مردم را
بالتمام بخودی خود تا جائی که راضی نشوی بچیزی از حق برای خود مگر اگر راضی شده باشی برای مردم مثل راضی شدن برای خود دوم مدد کردن
تو برادر مومن را در مال تو سیوم یاد از خدا بر هر حال نیست یاد از خدا سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و بس ولیکن عمده یاد امثیت که چون وارد شود
بر تو چیزی که امر کرده باشد الله عز وجل با آن فرا گیری آن را و عمل آوری برای رضای الهی و چون وارد شود بر تو چیزی که نهی کرده باشد الله عز وجل از آن
واگذاری آن را برای رضای الهی چهارم اصل قالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في كَلامٍ لَهُ اَلا اِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ
اللّهُ اِلّا عِزّاً شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام در اثنای سخنی که او راست بود آگاه باشید بدرستی که هر که انصاف مردم کند بخودی خود نش زیاد
نمیکند او را الله مگر باعتبار عزت پنجم اصل عَنْ اَبي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ ثَلاثَةٌ هُمْ اَقْرَبُ الْخَلْقِ اِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ
حَتّى يُفْرَغَ مِنَ الْحِسابِ رَجُلٌ لَمْ تَدْعُهُ قُدْرَةٌ في حالِ غَضَبِهِ اِلى اَنْ يَحيفَ عَلى مَنْ تَحْتَ يَدِهِ وَرَجُلٌ مَشى بَيْنَ اثْنَيْنِ
فَلَمْ يَمِلْ مَعَ اَحَدِهِما عَلَى الْآخَرِ بِشَعيرَةٍ وَرَجُلٌ قالَ بِالْحَقِّ فيما لَهُ وَعَلَيْهِ شرح يفرغ بفاء وراء منقوطه وغين با نقطه بصيغه معلوم است

نفر و علامت و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است یا بصیغه مجهول است و ظرف نایب فاعلست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که سه کس اند که ایشان نزدیکتر خلائق اند بسوی الله عز وجل در روز قیامت یا بمعنی که در دیوان بزرگ در موضعی عالی ساکن شوند تا حساب
خلائق تمام شود اول مردی که نخوانده باشد او را توانائی در وقت غضب او بسوی اینکه ظلم کند بر کسی که زیر دست او است دوم مردی که واسطه
باشد میان دو کس در گفتگوی ایشان ظلم کرده باشد بایکی بر دیگری بقدر یک دانه جو سیوم مردی که گفته باشد حق را خواه در آنچه نفع دنیای اوست
و خواه در آنچه ضرر دنیای اوست ششم اصل عَنْ اَبي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ في حَديثٍ لَهُ اَلا اُخْبِرُكُمْ بِاَشَدِّ ما فَرَضَ اللّهُ
عَلى خَلْقِهِ فَذَكَرَ ثَلاثَةَ اَشْياءَ اَوَّلُها اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِكَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
در اثنای سخنی که او را بود آیا خبر دار نکنم شما را به سخت ترین آنچه واجب لازم کرده الله بر مخلوقین خود پس امام علیه السلام مذکور کرد سه چیز را
که گذشت در حدیث سوم اول آنها بتمام دادن حق مردمست بخودی خود هفتم اصل قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدُ
الْاَعْمالِ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَمُواساةُ الْاَخِ فِي اللّهِ وَذِكْرُ اللّهِ عَلى كُلِّ حالٍ شرح مضمون این گذشت در حدیث
سوم هشتم اصل قالَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَلا اُخْبِرُكَ بِاَشَدِّ ما فَرَضَ اللّهُ عَلى خَلْقِهِ قُلْتُ بَلى قالَ اِنْصافُ النّاسِ
مِنْ نَفْسِكَ وَمُواساتُكَ اَخاكَ وَذِكْرُ اللّهِ في كُلِّ مَوْطِنٍ اَما اِنّي لا اَقُولُ سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ
اِلَّا اللّهُ وَاللّهُ اَكْبَرُ وَاِنْ كانَ هذا مِنْ ذاكَ وَلكِنْ ذِكْرُ اللّهِ في كُلِّ مَوْطِنٍ اِذا هَجَمْتَ عَلى طاعَةٍ اَوْ عَلى
مَعْصِيَةٍ شرح سبحان الله تا آخر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر ذکر الله فی کل موطن سبحان الله وان وصلیه است مشار الیه هذا
سبحان الله تا آخر است مشار الیه ذاک ذکر الله است ذکر ولکن ذکر مرفوع و مبتدا است اذا هجمت تا آخر خبر مبتدا است و در اینجا
اقتصار است چه بتقدیر ذکر الله اذا هجمت است هجمت بجیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم یا مجهول باب نصر است الهجوم السدن بر
چیزی ناگاه و رسانیدن بر سر چیزی ناگاه و مضمون این موافق حدیث سیوم است نهم اصل قالَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ
بِشَيْءٍ اَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ خِصالٍ ثَلاثٍ قيلَ وَما هُنَّ قالَ الْمُواساةُ في ذاتِ يَدِهِ وَالْاِنْصافُ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللّهِ
كَثيراً اَما اِنّي لا اَقُولُ سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلكِنْ ذِكْرُ اللّهِ عِنْدَ ما اَحَلَّ لَهُ وَذِكْرُ اللّهِ عِنْدَ ما حَرَّمَ شرح
ابتلی بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است الابتلاء تکلیف فی در فی ذات یده برای سببیت است و ذات مونث ذو بمعنی صاحب است
و تانیث باعتبار امثیت که مراد وسعت است و ید بمعنی قدرت است و صاحب بودن وسعت قدرت را نوعی از مجازست چه اگر وسعت
باشد اثری از قدرت ظاهر نمیشود و در این کلام اشارتست باینکه اگر مال کسی زیاد از کفاف و واجب النفقه نباشد مواسات بآن
مال واجب نیست سبحان الله تا آخر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر ذکر الله کثیراً سبحان الله ذکر در ولکن ذکر مرفوع و خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر ولکن ذکر الله کثیر او ذکر الله مضمون این نیز موافق حدیث سوم است دهم اصل جاءَ اَعْرابِيٌّ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ
يُريدُ بَعْضَ غَزَواتِهِ فَاَخَذَ بِغَرْزِ راحِلَتِهِ فَقالَ يا رَسُولَ اللّهِ عَلِّمْني عَمَلاً اَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقالَ ما اَحْبَبْتَ اَنْ
يَأْتِيَهُ النّاسُ اِلَيْكَ فَأْتِهِ اِلَيْهِمْ وَما كَرِهْتَ اَنْ يَأْتِيَهُ النّاسُ اِلَيْكَ فَلا تَأْتِهِ اِلَيْهِمْ خَلِّ سَبيلَ الرّاحِلَةِ

شرح الغرز بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و زای با نقطه رکابی که از چرم است برای پالان شتر الرواحل برا بی نقطه و الف و حاء بی نقطه
شتری که برای سواریست یعنی آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که او اراده میداشت بعضی جهادهای خود را و سوار شتر شده
بود پس گرفت رکاب شتر او را پس گفت ای رسول الله تعلیم کن مرا عملی که داخل شوم بآن در بهشت پس گفت آنچه دوست داشتی که بآن سلوک
نمایند مردم با تو پس سلوک کن بآن با ایشان و هر چه نخواستی که بآن سلوک نمایند مردم با تو پس سلوک مکن با آن با ایشان واگذار شتر را
که راه دور دارد یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال العدل احلی من الماء یصیبه الظمآن ما اوسع العدل اذا عدل
فیه وان قل شرح الحلاوه بفتح حاء بی نقطه مصدر باب علم خوش آینده بودن عدل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست التعدیل برابر کردن
جزها را فیه نایب فاعلست و ذکر اذا عدل فیه برای احتراز از عدالتی است که مخصوص بعضی وقایع باشد و ستم نباشد پس اگر حاکم را در وقایع
مطلبی باشد ترک کند عدالت را و میسر نبود که احتراز باشد از حکمی که عدالت نماید و عدالت نباشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
عدالت خوش آینده تر از آبیست که دریابد آن را تشنه چه فراخست عدالت اگر ستم نباشد در همه وقایع هر چند که آن عدالت کم باشد با معنی
که در واقعه سهل باشد دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من انصف الناس من نفسه رضی به حکما لغیره شرح
رضی بصیغه مجهول باب علمست به نایب فاعلست حکما بفتح حاء و فتح کاف تمیز است یا حالست از ضمیر به یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت هر که انصاف داد مردم را از پیش خود بی جبر حاکمی راضی شد غیر او که او را داور کند در معاملات خود سیزدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اوحی الله عز و جل الی آدم علیه السلم انی ساجمع لک الکلام فی اربع کلمات قال یا رب و ما هن
قال واحدة لی و واحدة لک و واحدة فیما بینی و بینک و واحدة فیما بینک و بین الناس قال یا رب بینهن لی حتی اعلمهن
قال اما التی لی فتعبدنی لا تشرک بی شیئا و اما التی لک فاجزیک بعملک احوج ما تکون الیه و اما التی
بینی و بینک فعلیک الدعاء و علی الاجابة و اما التی بینک و بین الناس فترضی للناس ما ترضی لنفسک
و تکره لهم ما تکره لنفسک شرح احوج افعل التفضیل است و منصوبست بر نیابت ظرف زمان زیرا که ما مصدریست
و مصدر مضاف الیه احوج است و چنانچه مصدر باب نایب ظرف زمان میشود مثل راتیه مقدم الحاج مضاف بمصدر نایب شده
نسبت احوج بکون نسبت مجازی است تکون بصیغه مخاطب از افعال ناقصه است الیه متعلق باحوج است ضمیر الیه راجع بجزاء است که در ضمن
اجزیک مذکور است علیک ظرف جر و خبر مقدم الدعاء مرفوع و مبتداست ترجمه روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت وحی کرد الله عز و جل بسوی آدم صفی علیه السلم که بدرستی که من البته جمع میکنم برای تو سخن حق را در چهار سخن که مجمل جمیع سخنهای حقست
آدم گفت ای صاحب کل اختیار من چیست آن چهار سخن گفت یکی برای منست و یکی برای تست و یکی متعلق بمعامله ایست که در میان
من و میان تست و یکی متعلق بمعامله ایست که در میان تو و میان مردمست آدم گفت ای صاحب کل اختیار من بیان کن آن چهار سخن را
تا دانم آنها را گفت اما سخنی که از منست پس اینست که عبادت کنی مرا شریک نکنی با من چیزی را در معبودیت این مجمل جمیع التکلیفات شرعیه
است چه مشتملست بر اینکه حاکم و در مسائل حکمت کمراه تست و الا او معبود و شریک او تست میشود و اما سخنی که برای تست پس اینست

کوان

که بغرامید هم ترا بعمل صالح تو در وقتی که کمال حاجت تو بآن باشد و اما سخنی که میان من و تست پس اینست که لازمست بر تو طلب حاجتها
از من و بر من قبول دعا و اما سخنی که میان تو و میان مردمست پس اینست که راضی شوی برای مردم آنچه را که راضی میشوی برای خود و نخواهی
برای ایشان آنچه را که نمیخواهی برای خود چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتقوا الله و اعدلوا فانکم تعیبون
علی قوم لا تعدلون شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پرهیز کنید از عذاب الله و عدالت کنید در میان اهل
خانه خود مثل زن و فرزند و غلام و کنیز چه بدرستی که شما عیب گویی و سرزنش میکنید بر جماعتی که در خویش عدالت نمیکنند در حکومتی که در شهر
و ولایت دارند پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال العدل احلی من الشهد و الین من الزبد و اطیب ریحا من
المسک شرح احلی افعل التفضیل است و اینجا از باب نفرات است بخلاف آنچه گذشت در حدیث یازدهم و کلام مبنی بر استعاره است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت عدالت شیرین تر از عسلست و نرم تر از کره است و خوشبوتر از مشکست شانزدهم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث خصال من کن فیه او واحدة منهن کان فی ظل عرش الله یوم لا ظل الا ظله رجل
اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم یقدم رجلا و لم یؤخر رجلا حتی یعلم ان ذلک لله رضا
و رجل لم یعب اخاه المسلم بعیب حتی ینفی ذلک العیب عن نفسه فانه لا ینفی منها عیبا الا بدا له عیب و کفی
بالمرء شغلا بنفسه عن الناس شرح او در او واحدة برای تخییر در گفتگوست چه این سه صفت متلازم میباشند مراد بظل عرش
کتاب الهی است رجل بتقدیر خصال رجل است تقدیم رجل عبارت از فعل چیزیست و تاخیر رجل عبارت از ترک چیزیست رضا بکسر راء
بی نقطه و ضاد با نقطه و الف مقصوره بمعنی مرضی است المسلم بمعنی المؤمنست حتی در اینجا از قبیل حتی در قول الله تعالی است در سوره اعراف
حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در اینکه داخل محال شده برای افاده تاکید کلام سابق مشار الیه ذلک العیب عیب مذکور و امثال آنست
فانه استدلال بر محال بودن مدخول حتی است که مفهوم از سیاق کلام سابق است با در بالمرء زائده است شغلا بضم شین با نقطه و ضم
و سکون غین یا بفتح شین و سکون غین و فتح غین تمیز از نسبت در کفی بالمرء است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه صفت است که هر که
باشد آنها در او یا باشد در او یکی از آنها میباشد در پناه کتاب الله در روز قیامت که پناهی برای مردم نیست مگر پناه کتاب الهی یا
یعنی که هر که در دنیا موافق کتاب الهی بوده آنروز در پناهست و الا فلا اول صفت مردی که داد مردم را از خودی خود آنچه توقع دارد
از ایشان در باب سلوک دوم صفت مردی که صادر نشده از او فعلی و نه ترکی مگر وقتی که داند که آن فعل یا ترک موافق رضای الله تعالی است
و سیم صفت مردی که عیب گویی نکرد برادر مؤمن خود را بعیبی تا اگر برطرف کند آن عیب و امثال آنرا از خود و این برطرف کردن
محالست چه بدرستی که برطرف نمیکند مومن از خود عیبی را مگر آنکه ظاهر میشود او را عیبی دیگر در خود و بس است مشغول بودن مرد
بخودش از مشغول بودن او بغیر یا معنی که مؤمنی که مشغول اصلاح خود باشد فرصت اصلاح مؤمنی دیگر بعیب گویی او ندارد اصلا
هفدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من واسی الفقیر من ماله و انصف الناس من نفسه فذلک المؤمن حقا
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که مدد کند نیازمند را از مال خود و انصاف دهد مردم را از خودی خود پس او مؤمن بکار آمدنی هم

وبفتح شین
غین با نقطه

سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول ما تدارأ اثنان فی امر قط فاعطی احدهما النصف صاحبه فلم یقبل منه الا
أدیل منه شرح تدارأ بدال بی نقط و راء بی نقط و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفاعلست التدارؤ دفع کردن دو کس یکدیگر را و خصومت
النصف بفتح نون و فتح صاد بی نقط اسم انصافست لم یقبل بصیغه مجهولست و ضمیر مستتر راجع بنصف است یا بصیغه معلوم است
و ضمیر مستتر راجع بصاحب است ضمیر منه در اول راجع باحدهماست ادیل بدال بی نقط و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مجهول باب افعالست
و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع باحدهماست چنانچه گفته میشود اداله الله من عدونا یعنی که دولت و غلبه او مارا از دیگری بانتقام از دشمن
ما و میتواند بود که نائب فاعل منه باشد و بر هر تقدیر ضمیر منه در دوم راجع بصاحب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
که میگفت نزاع نکردند دو کس در کاری هرگز پس داده باشد یکی از آن دو کس دیگری را که با او در نزاعست انصاف پس مقبول نشده
باشد آن انصاف از او مگر اینکه آن یکی دولت داده میشود بانتقام از آن دیگر نوزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان لله جنة
لا یدخلها الا ثلثة احدهم من حکم فی نفسه بالحق شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که از برای الله
بهشتی است که داخل نمیشود در آن مگر سه کس یکی از ایشان کسی است که میان او و دیگری معامله است و حکم کرده در خود بانچه انصاف
و موافق کتاب الهیست بی آنکه حاجت شود بحاکمی دیگر بیستم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال العدل احلی من الماء یصیبه
الظمآن ما اوسع العدل اذا اعدل فیه وان قل شرح مضمون این موافق سابقست حدیث یازدهم است باب بیست
هفتم اصل باب الاستغناء عن الناس شرح این باب بیان فضیلت بی نیاز بودن دل از مردمست یعنی که ترک طمع از مردم کند
و معیشت خود را بحسب کفایت خود حواله کند و بآن قناعت کند در این باب هفت حدیثست اول اصل عن ابی عبدالله علیه
السلم قال شرف المؤمن قیام اللیل و عزه استغناؤه عن الناس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بلندی
مرتبه مؤمن نزد الله تعالی شب خیزیست و عزت مؤمن یعنی خوار نشدن دین او بالاتر نقصان مرتبه نزد الله چنین بی نیاز بودن دل
او از مردمست مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که استغنا ضرورتر از قیام لیلست چون که برای دفع ضرر نقصان ایمانست و قیام شب
برای طلب زیادتی کمال ایمانست و دفع ضرر اهم از جلب نفع است دوم اصل قال ابوعبدالله علیه السلم اذا اراد احدکم ان لا
یسأل ربه شیئا الا اعطاه فلییأس من الناس کلهم ولا یکون له رجاء الا عند الله فاذا علم الله عز وجل
ذلک من قلبه لم یسأل الله شیئا الا اعطاه شرح فلییأس بسکون لام و همزه و یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقط
بصیغه امر غائب باب علم است واو در ولا یکون برای حال مؤکده است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون اراده کند یکی از
شما این را که نطلبد از صاحب کل اختیار خود چیزی را مگر اینکه دهد او را آن چیز پس باید که نا امید شود از مردم همگی ایشان بر حالی که نباشد
او را امیدی مگر نزد الله پس چون داند الله عز وجل آن نا امیدی او را از غیر الله از دل او یعنی که داند که ساختگی نیست نمیطلبد
از الله چیزی را مگر اینکه میدهد او را سیوم اصل عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال رایت الخیر کله قد اجتمع
فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس ومن لم یرج الناس فی شیء ورد امره الی الله عز وجل فی جمیع اموره

استجاب الله عز وجل له فی کل شیء شرح روایتست از امام زین العابدین صلوات الله علیه گفت دیدم خوبی را همگی که بتحقیق جمع
شده در بریدن طمع خود از آنچه در دستهای مردمست و هر که امیدوار نشد از مردم در چیزی و برگردانید کار خود را بسوی الله عز وجل
در جمیع کارهای خود مستجاب کرد الله عز وجل دعای او را در هر چه که دعا کرد چهارم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول طلب
الحوائج الی الناس استلاب للعز ومذهبة للحیاء والیأس مما فی ایدی الناس عز للمؤمن فی دینه
والطمع هو الفقر الحاضر شرح الاستلاب بسین بی نقط و باء یک نقطه مصدر باب افتعالست ربودن و مراد اینجا بر طرف کردن
ناگاهست مذهبة بفتح میم و سکون ذال با نقطه و فتح هاء و باء یک نقطه و تاء اسم مکان برای کثرتست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم که میگفت طلب حاجتها با توجه بسوی مردم بر طرف کردن بیکبارگیست عزت خود را و محل کثرت رفتن حیاست و نا امیدی
از آنچه در دستهای مردمست عزیز بودنست برای مؤمن در دین او چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول و طمع از مردم آنست که نیاز مندی
نقد اشارتست باینکه طمع از مردم برای غنا میباشد و حال آنکه طمع خودش فقریست که بفعل آمده و معقول نیست که عاقل فقر نقد را
قرار دهد با خود برای طلب غنای نسیه که آیا شود یا نشود پنجم اصل قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم جعلت فداک اکتب لی
الی اسمعیل بن داود الکاتب لعلی اصیب منه قال انا اضن بک ان تطلب مثل هذا وشبهه ولکن
عوّل علی مالی شرح مثل بمعنی موافق در اکثر صفاتست یا جمیع صفاتست و مشار الیه هذا اسمعیل است و شبه بکسر شین با نقطه و
سکون باء یک نقطه موافق در عمده صفات یا در اکثر صفاتست یعنی گفتم امام رضا علیه السلم را قربانت شوم سفارش نامه بنویس
برای من بسوی اسمعیل بن داود که نویسنده دیوان مأمون است شاید که من در یابم از او نفعی گفت من روا نمیدارم تو این را که طلب
کنی از مثل این مرد و مانند او از مخالفان دین حق ولیکن آنچه در نفقه خود و عیال خواهی از مال من بگیر و خرج کن ششم اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال الیأس مما فی ایدی الناس عز المؤمن فی دینه او ما سمعت قول حاتم اذا ما عزمت الیأس
الفیته الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر شرح بیت حاتم می آید در کتاب الزکوة در حدیث ششم باب بیست و
چهارم که باب کراهیة المسألة است واو در او ما زایده است عزمت بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب
ضرب است العزم قصد چیزی کردن بعنوان کمال جد در آن الفیته بفاء و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب افعالست
الالفاء یافتن چیزی عرفته بعین بی نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب تفعیلست و ضمیر منصوب راجع بیأس
است و مفعول اولست النفس منصوب و مفعول دوم است یا عرفته بصیغه غائبه باب ضرب است و النفس مرفوع و فاعل
آنست والطمع مرفوع و مبتداست الفقر مرفوع و خبر است و اگر حرف روی در تتمه قصیده حاتم مفتوح باشد هر یک از
الطمع والفقر منصوب خواهد بود تا معطوف بر دو مفعول الفیته باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
نا امیدی از آنچه در دستهای مردمانست عزت مؤمن است در دین او چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول آیا نشنیدی
قول حاتم طائی را که چون قصد جد کردی نا امیدی از مردم را یافتی آن نا امیدی را چنین بی نیازی بشرط اینکه شناسانی آنرا طبع خود

یعنی که ساختگی نباشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم که فاذا علم الله عز وجل ذلک من قلبه وطمع از مردمان قوت است اشارت
بآنچه گذشت و حدیث چهارم که الطمع سو الفقر الحاضر ششم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول
لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس والاستغناء عنهم فیکون افتقارک الیهم فی لین
کلامک وحسن بشرک ویکون استغناؤک عنهم فی نزاهة عرضک وبقاء عزک شرح یکون هر
دو جا مرفوع ومنصوب میتواند بود البشر بکسر با و یک نقطه و سکون شین با نقطه و را منقطع گشاده رویی النزاهه بفتح
نون و تخفیف زای با نقطه دوری از عیب العرض بکسر عین منقطع و سکون را منقطع و ضاد با نقطه نفس و خوی خوب
و آنچه نگاهداری آن از عیب لازم است و آنچه آدمی بآن فخر میکند و همه اینجا مناسبت بقا بفتح نون میتواند بود یعنی امیر المؤمنین
علیه السلام میگفت باید که جمع شود در دل تو حاجت بسوی مردم و بی نیاز بودن از ایشان از دو جهت باین معنی که البته
حاجت بایشان داری و در سلوک با ایشان و بی نیازی داری از مال ایشان پس میباشد حاجت تو بسوی ایشان ظاهر در
نرمی سخن تو با ایشان و خوبی گشاده رویی تو با ایشان و میباشد بی نیاز بودن تو از ایشان در دوری عرض تو از عیب و باقی
ماندن عزت تو باب صلت هشتم اصل باب صلة الرحم شرح الرحم بفتح را منقطع و کسر حا منقطع زهدان که موضع فرزند است در شکم مادر
ماخوذ است از رحمت بمعنی مهربانی و صل آن کنایت از احسان بانزدیک در زهدان است بمعنی احسان با صاحب خویشی نسبی یعنی
این باب بیان فضیلت پیوند کردن زهدان است بمعنی رعایت خویشی نسبی بعمل بمقتضای آن و درین باب سی و سه حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله جل ذکره واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان
الله کان علیکم رقیبا قال فقال هی ارحام الناس ان الله عز وجل امر بصلتها وعظمها الا ترى انه جعلها
منه شرح تساءلون در قرائت کوفیان بتخفیف سین است و در قرائت باقی بتشدید سین است و بر هر تقدیر در اصل تتساءلون بود
یک تا محذوف شده یا مدغم شده و سین التساؤل طلب چیزی را از هم چنانچه میگویند اسألک بالله یا میگویند اسالک بابیک یا میگویند
اسالک بالرحم ان تفعل کذا والارحام در قرائت غیر حمزه منصوب است بعطف بر الله یا بعطف بر محل ضمیر به یا بنا بر آنکه واو بمعنی
مع باشد و در قرائت حمزه مجرور است بعطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار و آن جایز است نزد کوفیین هی بکسر میم و تخفیف نون
و ضمیر راجع بارحام است یا بضم میم و تشدید نون و تا و است بمعنی قوت و باعث حصول مطلب یا بکسر میم و تشدید نون و تا است
بمعنی عطای الهی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل ذکره در سوره نسا تعظیم کنید الله را بپرهیز از مخالفت
حکم او که از هم حاجت میطلبید بوسیله او و بقسم باو و تعظیم کنید خویشیهای نسبی را بپرهیز از مخالفت مقتضای آنها بدرستی که الله
از ابتدای وجود شما بر شما پاینده احوال شما راوی گفت پس امام گفت ارحام در این آیت عبارت از ارحام مردمست مخصوص
رحم رسول علیه السلام نیست بدرستی که الله عز وجل امر کرده به پیوند آنها و تعظیم کرده آنها را آیا نمی بینی که گردانیده آنها را از خود یا بمعنی که
که قرین خود کرده در این آیت بسبب عطف بر الله یا مراد که نیست که باعث حصول مطلب کرده یا منت نهاده بآن بر خلایق دوم اصل

بلغني عن ابي عبد الله علیه السلام ان رجلا اتى النبي صلى الله علیه وآله فقال یا رسول الله اهل بیتي ابوا الا توثبا
علي وقطیعة لي وشتیمة فارفضهم قال اذا یرفضکم الله جمیعا قال فکیف اصنع قال تصل من قطعک
وتعطي من حرمک وتعفو عمن ظلمک فانک اذا فعلت ذلک کان لک من الله علیهم ظهیرا شرح
التوثب بثاء سه نقطه و با یک نقطه ظلم بر کسی یعنی رسیده بمن نقل کسی از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله پس
گفت ای رسول الله خانواده من امتناع کردند از غیر ظلم بر من و بریدن از من مرا از خود و دشنام ایشان مرا پس آیا ترک
کنم ایشان را نبی علیه السلام گفت در این هنگام ترک میکند شما را الله تعالی همگی باین معنی که از رحمت خود دور میکند گفت پس چه کنم
پیوند میکنی هر کرا که برید ترا از خود و عطا میدهی هر کرا که محروم کرد ترا و در میگذری از گناه هر که ظلم کرد ترا چه بدرستی که چون بجا آوری
آن را میشود برای تو از جانب الله تعالی مددی که بر ایشان مسلط شوی سوم اصل قال ابو الحسن الرضا علیه السلام یکون الرجل
یصل رحمه فیکون قد بقي من عمره ثلث سنین فیصیرها الله ثلثین سنة ویفعل الله ما
یشاء شرح گفت امام رضا علیه السلام گاهی میباشد اینکه مردی پیوند خویشان خود کند با آنکه مانده باشد از عمر او سه سال بر فرض اینکه صله
نکند پس بجا بر صله رحم گرداند آن سه سال را الله تعالی سی سال باین معنی که بیست و هفت سال زیاد شود و میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد که
از بیست و هفت نیز زیادتر میباشد باقتضای حکمت الله تعالی چنانچه می آید در حدیث هفدهم و کمتر نیز میباشد چهارم اصل قال
ابو جعفر علیه السلام صلة الارحام تزکي الاعمال وتنمي الاموال وتدفع البلوى وتیسر الحساب وتنسئ في الاجل
شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان صالح میکند و عملها را و زیاد میکند مالها را و دفع میکند بلا را و آسان میکند
حساب روز قیامت را و تاخیر میکند در اجل پنجم اصل قال رسول الله صلى الله علیه وآله اوصي الشاهد من امتي والغائب
منهم ومن في اصلاب الرجال وارحام النساء الى یوم القیمة ان یصل الرحم وان کانت منه على مسیرة سنة
فان ذلک من الدین شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وصیت میکنم حاضر را از جمله امت من و غایب را از جمله ایشان و هر کرا
که در پشتهای مردانند و در زهدانهای زنانند تا روز قیامت اینکه پیوند کنند خویشان را هر چند که باشند نسبت باو بر مسافتی که طی آن
یکسال باشد چه بدرستی که آن صله رحم از واجبات دین است که در قرآن نازل شده ششم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال صلة
الارحام تحسن الخلق وتسمح الکف وتطیب النفس وتزید في الرزق وتنسئ في الاجل شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت پیوند خویشها نیکو میکند خوی او را و صاحب کرم میکند دست را و خوشحال میکند و در رزق و تاخیر میکند در اجل هفتم
اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الرحم معلقة بالعرش تقول اللهم صل من وصلني واقطع
من قطعني وهي رحم آل محمد وهو قول الله عز وجل الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ورحم کل ذي رحم
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که خویشی نسبی آویخته شده بتخت بادشاهی
رحمان باین معنی که امر رعایت آن در قرآن و در هر کتاب الهی هست میگوید بزبان حال خدایا پیوند کن با خود هر کرا که پیوند کرد مرا

وبیرا از خود هرگاه که برید مراد آن خویشی دو قسم است اول خویشی نسبی اهل بیت محمد باد و آنست مضمون قول الله عزوجل که در بیان عاقلانی
که بجا خاطر خود قرار رسیده‌اند فرق است میان عالم بالقرآن و میان جاهل خود رای گفته در سوره رعد جمعی که پیوند میکنند آنچه را که امر کرده است الله
بآن اینکه پیوند کرده شود چنانچه گفته در سوره احزاب واولو الارحام بعضهم اولی ببعض و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول و دوم
باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است دوم خویشی نسبی هر صاحب مراد اینست
که هر دو قسم معلق است بعرش اگرچه اول عظیم ترست و این آیت در آنست باین معنی که عمده مراد در این آیت آنست چنانچه
می‌آید در حدیث هفتم و هشتم این باب هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اول ناطق من الجوارح یوم
القیمة الرحم تقول یا رب من وصلنی فی الدنیا فصل الیوم ما بینک و بینه ومن قطعنی فی الدنیا فاقطع
الیوم ما بینک و بینه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام اول گوینده از جمله اعضای آدمی در روز قیامت زهدان زنانست
که جمعی از آن بهم رسیده‌اند خویش یکدیگر شده‌اند زهدان میگوید ای صاحب کل اختیار من هر که پیوند کرده مرا در دنیا باین معنی که
پیوند کرده هر یک خود را در من پس پیوند کن امروز آن رابطه که میان خود و میان اوست بجهت رحمت و هر که برید مرا در دنیا پس
ببر امروز آن رابطه که میان خود و میان اوست بترک رحمت نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام صل رحمک ولو بشربة
من ماء وافضل ما توصل به الرحم کف الاذی عنها وصلة الرحم منساة فی الاجل محبة فی الاهل شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند کن خویش خود را هر چند که بمقدار یک آشامیدن آب باشد و فاضلتر آنچه پیوند کرده میشود بآن خو
یش باز داشتن آزار ظالمست از او و پیوند خویش محل کثرت خیر در اجلست محل کثرت دوستی در خانواده است دهم اصل
قال ابو جعفر علیه السلام ان الرحم معلقة یوم القیمة بالعرش اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی شرح
گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که زهدان یعنی رعایت حق آن و آنچه شده است در روز قیامت بکتاب الهی باین معنی که بر همه کس
ظاهر خواهد شد که حکم وجوب رعایت حق آن در کتاب الهی هست میگوید بزبان حال خدایا پیوند کن هر که پیوند کرد مرا و ببر هر که را
که برید مرا یازدهم اصل سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول حافتا الصراط یوم القیمة الرحم والامانة فاذا مر
الوصول للرحم المؤدی للامانة نفذ الی الجنة واذا مر الخائن للامانة القطوع للرحم لم ینفعه معهما
عمل وتکفأ به الصراط فی النار شرح حافه کجا مهمله و فا پهلوی نهر و مانند آن که احاطه آن کرده و ذکر این اشارت
بآنست که کسی که در راهی میرود اگر دو پهلوی آن خالیست زود می‌افتد و اگر خالی نیست بخاطر جمع میرود و نمی‌افتد مراد رحم
رسول و ائمه است و امانت امامت چنانچه گفته در سوره احزاب انا عرضنا الامانة و میتواند بود که اعم باشد تکفأ بفا و همزه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعیلست التکفؤ سرنگون شدن باد و به برای ملابست یا برای تعدیه است و حاصل هر دو یکیست یعنی شنیدم
از رسول الله صلی الله علیه وآله که میگفت دو پهلوی صراط در روز قیامت خویشی است و امانت برای کسی که رعایت آنها نکند کرده
شود باشد و برای دیگران نیست پس چون گذر کند پیوند کننده رحم بجا گذارنده امانت میرسد بسوی بهشت و چون گذر کند

خیانت

وخیانت کننده امانت برنده رحم فایده نمیرساند او را با آن دو صفت هیچ عملی و گردانیده میشود با او صراط و می‌افتد در آتش
جهنم دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال صلة الارحام تحسن الخلق وتسمح الکف وتطیب النفس و
تزید فی الرزق وتنسئ فی الاجل شرح این موافق حدیث ششم است سیزدهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام صلة
الارحام تزکی الاعمال وتدفع البلوی وتنمی الاموال وتنسئ له فی عمره وتوسع فی رزقه وتحبب فی اهل
بیته فلیتق الله ولیصل رحمه شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان اصلاح میکند عملها را و دفع میکند بلا را و زیاد
میکند مالها را و تاخیر میکند برای صاحبش در عمر او و وسعت میدهد در رزق او و محبوب میکند او را در خانواده او پس باید که
پرهیز کند مکلف از عذاب الهی و باید که پیوند کند خویش خود را چهاردهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام صلة الرحم وحسن الجوار
یعمران الدیار ویزیدان فی الاعمار شرح الجار بضم و کسر جیم و او همسایگی و بکسر جیم کسی را دخیل خود کردن به پیمان و مهر و امثال اینها
سبب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویشان و خوشی همسایگی آباد میکنند خانها را و زیاد میکنند در عمرها پانز
دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اعجل الخیر ثوابا صلة الرحم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که
زودتر عمل صالح باعتبار ثواب پیوند خویشست باین معنی که اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود شانزدهم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله من سره النساء فی الاجل والزیادة فی الرزق فلیصل رحمه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خوشحال میکند
او را پس افتادن در اجل او و زیاد شدن در روزی او پس باید که پیوند کند خویشان خود را هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
ما نعلم شیئا یزید فی العمر الا صلة الرحم حتی ان الرجل یکون اجله ثلث سنین فیکون وصولا للرحم فیزید الله
فی عمره ثلثین سنة فیجعلها ثلثا وثلثین سنة ویکون قاطعا للرحم فینقصه الله ثلثین سنة و
یجعل اجله الی ثلث سنین شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نمیدانیم چیزی را که زیادتی کند در عمر مگر پیوند خویشان باین معنی
که هیچ چیز در مرتبه آن نیست پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهاردهم تا آنکه مرد گاهی میباشد اجل او سه سال بر فرض ترک
صله رحم پس میباشد پیوند کننده مر خویش را پس زیاد میکند الله تعالی در عمر او سی سال پس میگرداند سال سی و سه سال و گاهی میباشد
اجل او سی و سه سال بر فرض صله رحم پس میباشد آنمرد برنده مر خویش را پس کم میدهد او را الله تعالی سی سال دیگر و میگرداند اجل او را
بسوی سه سال هجدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما خرج امیر المؤمنین علیه السلام یرید البصرة نزل بالربذة فاتاه رجل
من محارب فقال یا امیر المؤمنین انی تحملت فی قومی حمالة وانی سألت فی طوائف منهم المواساة
والمعونة فسبقت الی السنتهم بالنکد فمرهم یا امیر المؤمنین بمعونتی وحثهم علی مواساتی فقال این هم
فقال هؤلاء فریق منهم حیث تری شرح الرنده بفتح را مهمله و سکون نون و دال مهمله و ها وحدت یک درخت رند مراد
اینجا موضعیست نزدیک بصره که در اینجا آن درخت بوده نظر بسیر حدیبیه درختی بوده جایی که در اینجا بوده صاحب قاموس گفته الرند
شجر طیب الرائحة والعود والآس شبیه حوالی الحوض و در رند موضع بجاده حاج البصرة محارب بضم میم و حا مهمله و الف و کسر را مهمله

ثلثین
او یکون اجله ثلثین سنة

ط

وبا یکنقطه اسم قبیله ایست الحمالة بفتح حاء بینقطه وتخفیف میم دیتی که کسی از جانب دیگران قبول ادای آن کند تا فتنه برطرف
شود سبقت بصیغه ماضی مونث غایب باب ضرب است الی کرف بود و ضمیر متکلم وحده است السنهم فاعل سبقت است
باور بالنکد برای تعدیه است النکد بضم وفتح نون وسکون کاف ودال بینقطه ندادن عطا و بخیلی یعنی روایت است از
امام محمد باقر علیه السلم که گفت چون سپردن آمد از مدینه امیر المؤمنین علیه السلم اراده بصره داشت برای جنگ اصحاب جمل فرود
آمد در ربذه پس آمد نزد او مردی از قبیله محارب پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که من ضامن شده ام در میان قبیله
خود دیتی را از جانب ایشان تا خون بسته شود و بدرستی که من طلب کردم در طایفه چند از آن قبیله همراهی بمال و مدد کار را
پس پیشی داشت بسوی من زبانهای ایشان بتنگی بر او ندادن عطا را پس امر کن ایشان را ای امیر المؤمنین بمدد کردن
من وتحریص کن ایشان را بر همراهی من بمال پس گفت کجا اند ایشان پس اشارت کرد و گفت این جماعت جمعی از ایشان
نند الجا اند که می بینی اصل قَالَ فَنَصَّ رَاحِلَتَهُ فَاَذْلَفَتْ كَاَنَّهَا ظَلِيمٌ فَاَدْلَفَ بَعْضُ اَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا فَلَاْيًا بِلَاْيٍ
مَا لُحِقَتْ فَانْتَهَى اِلَى الْقَوْمِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَسَاَلَهُمْ مَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ مُوَاسَاةِ صَاحِبِهِمْ فَشَكَوْا وَشَكَاهُمْ
شرح نص بنون وتشدید صاد و بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النص بغایت تند کردن کسی ناقه را که بر آن سوار
الراحله برا بینقطه وحا بینقطه شتری که صاحب زین است برای سواری ادلفت بدال بینقطه وفا بصیغه ماضی معلوم باب
افعال است الادلاف سرعت حرکت باوجود ماندگی فی الحمل الظلیم بفتح ظاء بانقطه و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین شتر
مرغ نر اللای بفتح لام وسکون همزه و یاء دو نقطه در پایین مصدر باب منع احتباس و نصب آن بر مفعول له لحقت
است از قبیل قعد عن الحب الحرب جبنا است باء در بلای برای الصاق است یا برای ابهام و مبالغه است لحقت بصیغه ماضی
غایبه مجهول باب علم است مقصود اینست که راحله او چون بسیار تند رو بود و گرم رفتن شده بود دیر مانع شد آورا از تند
رفتن وقتی که دید که اصحابش متوجه اند پس آن راحله مگر محتبس شد تا اصحاب رسیدند ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث
ام ایمن فبلای ما استغفرتُ لرسول الله صلی الله علیه وآله ای بعد مشقة وجهد و ابطاء و من حدیث عایشه و هجرتها ابن الزبیر فبلای ما
کلمته و مناسب ظاهر این اینست که تعلیل و مفعول له اینجا مجازی باشد نظیر لدوا للموت و ابنوا للخراب ماد ما منعهم استفهامیه
است و ضمیر غایب در منعهم و در صاحبهم بجای ضمیر مخاطب است باعتبار تغلیب زمان حکایت بر زمان محکی یعنی امام گفت
پس تند کرد امیر المؤمنین راحله خود را پس دوید مانند شتر مرغ نر پس تند شدند بعض یاران او از پی راحله او پس بسبب
احتباس مکرر راحله پس رسید امیر المؤمنین علیه السلم بسوی الجماعت قبیله محارب پس سلام کرد بر ایشان و پرسید ایشان را
که چه مانع شده شما را از همراهی یار شما پس گله او کردند و او نیز گله ایشان کرد اصل فَقَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَصَلَ امْرُؤٌ عَشِيرَتَهُ فَاِنَّهُمْ اَوْلَى بِبِرِّهِ وَذَاتِ يَدِهِ وَوَصَلَتِ الْعَشِيرَةُ اَخَاهَا اِنْ عَثَرَ بِهِ دَهْرٌ وَاَدْبَرَ
عَنْهُ دُنْيَا فَاِنَّ الْمُتَوَاصِلِينَ الْمُتَبَاذِلِينَ مَاْجُورُونَ وَاِنَّ الْمُتَقَاطِعِينَ الْمُتَدَابِرِينَ مَوْزُورُونَ قَالَ ثُمَّ

درباقیه ... شد

بعد

بَعَثَ رَاحِلَتَهُ وَقَالَ حَلْ شرح وصل امرء عشیرته در صورت خبر است اما بمعنی امر است و نکره اینجا برای عموم است مثل تمرة خير
من جرادة و عده بمعنی اینکه باید که وفا کند هر آزادمرد آنچه را که وعده کرده وصلت العشیرة آخاها نیز خبر بمعنی امر است عثر بعین بینقطه
و ثاء سه نقطه و را بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب و علم و حسن است العثر بفتح عین و سکون ثاء العثار
بفتح عین بسر در آمدن باء در به برای تعدیه است البعث بباء یکنقطه و عین بینقطه و ثاء سه نقطه برانگیختن ناقه برای شدن حل
حل بحاء بینقطه و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است بمعنی نزل و ضمیر مستتر راجع بعذاب الهی است
که بطلحه و زبیر و تابعان ایشان از اهل بصره گماشته شده بخواهش خود شان چنانچه در سوره صافات است که افبعذابنا یستعجلون
فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین و استعجال طلحه و زبیر بحرب امیر المؤمنین علیه السلم مذکور شده در کتاب الحجة در حدیث اول باب
ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامه که باب هشتادم است و کیفیت عذاب اهل بصره مشهور است اشارت بآن و می آید
در کتاب الجهاد در حدیث سیوم باب بیستم که باب بی عنوان و بعد از باب اعطاء الامان است و حل بفتح حاء و سکون لام ابو ناقه است
و مناسب انتقام نیست یعنی پس گفت امیر المؤمنین علیه السلم باید که پیوند کنند هر مرد قبیله خود را چه بدرستی که ایشان سزاوارترند به
نیکی او و مال او که در دست دارد و باید که پیوند کنند آن قبیله منتسب خود را اگر بسر در آورد او را زمانه و پشت کرد از او دنیا
چه بدرستی که پیوند کنندگان با هم بخشندگان مال با هم صاحبان مزد اند در آخرت و بدرستی که برندگان از هم پشت کنندگان از هم صاحبان
گناه اند در آخرت امام گفت پس امیر المؤمنین علیه السلم برانگیخت راحله خود را و روانه ساحت بصره شد و گفت که فرود آمد عذاب
الهی بساحت اهل بصره بو ترود سا اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَنْ يَرْغَبَ الْمَرْءُ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَاِنْ
كَانَ ذَا مَالٍ وَوَلَدٍ وَعَنْ مَوَدَّتِهِمْ وَكَرَامَتِهِمْ وَدِفَاعِهِمْ بِاَيْدِيهِمْ وَاَلْسِنَتِهِمْ هُمْ اَشَدُّ النَّاسِ حِيطَةً مِنْ
وَرَائِهِ وَاَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ وَاَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ اِنْ اَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ اَوْ نَزَلَ بِهِ بَعْضُ مَكَارِهِ الْاُمُورِ وَمَنْ
يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَاِنَّمَا يَقْبِضُ عَنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً وَيُقْبَضُ عَنْهُ مِنْهُمْ اَيْدٍ كَثِيرَةٌ شرح لن یرغب
خبر بمعنی نهی است الحیطة بفتح حاء بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء بینقطه محافظت یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم باید که هرگز دوری نکند مرد از قبیله خود هر چند که صاحب مال و فرزند باشد و دوری
نکند از طلب دوستی ایشان با او و عزیز بودن ایشان در میان خلایق و دفع کردن ایشان از آن مرد بدستهای ایشان و زبانهای ایشان
زیرا که ایشان سخت ترین مردمند باعتبار محافظت ایشان او را از پشت او و مهربانترین مردمند بر آن مرد و جمع کننده ترین مردمند
پراکنده کار او را اگر برخورد او را مصیبتی یا فرود آید باو بعضی ناخوشیهای کارها و هر که واگیرد دست خود را از قبیله خود پس جز
این نیست که وا میگیرد از ایشان یک مدد را و واگرفته میشود از او از جانب ایشان مددهای بسیار اصل وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَعْرِفْ
صَدِيقُهُ مِنْهُ الْمَوَدَّةَ وَمَنْ بَسَطَ يَدَهُ بِالْمَعْرُوفِ اِذَا وَجَدَهُ يُخْلِفُ اللهُ لَهُ مَا اَنْفَقَ فِي دُنْيَاهُ وَيُضَاعِفُ لَهُ
فِي آخِرَتِهِ وَلِسَانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللهُ فِي النَّاسِ خَيْرًا مِنَ الْمَالِ يَاْكُلُهُ وَيُورِثُهُ شرح تلن بصیغه مضارع غایب

تلبس

معلوم مثل العين يا از باب افعالست و حاشيه منصوبست يا از باب ضرب است و حاشيته مرفوعست حاشيه عبارت از خويشان
يا اعم از خويشان و ملازمانست يخلف بصيغه معلوم باب افعالست في دنياه متعلق به يخلف است لسان منصوب بر اضمار
عامل على شريطة التفسير يا مرفوع است بر ابتدا و يجعله خبرست خير منصوب و مفعول دوم يجعلست يعني و هر كه نرم كند
دو روكنار خود را يا تميغي كه در راحت و امنيت كنند آنرا اي شناسد دوست او و از او محبت را يا تميغي كه اعتماد بر محبت او
ميكنند اشارتست با آنكه كسي كه با خويشان نيكي نكند بيكانكان بر او چه اعتماد داشته باشند و هر كه كشود دست خود را بعطا
چون يافت آنچه را كه عطا تواند كرد ميدهد الله براي او عوض آنچه داد در دنياي او و چندين برابر آن ثواب ميدهد براي او
در آخرت او و ميكرداند الله تعالى نيكنامي مرد را در ميان مردم بهتر از مالي كه خورد آنرا و ميراث كذارد آنرا اصل لا يزدادن
احدكم كبرا وعظما في نفسه ونأيا عن عشيرته ان كان موسرا في المال ولا يزدادن احدكم في اخيه زهدا
ولا منه بعدا اذا لم ير منه مروة وكان معوزا في المال لا يغفل احدكم عن القرابة بها الخصاصة ان يسدها
بما لا ينفعه ان امسكه ولا يضره ان استهلكه شرح ان بفتح همزه بتقدير من ان است يا بكسر همزه شرطيه است و حاصل هر دو
يكيست في اخيه متعلق است بزهدا منه متعلقست ببعدا المروة بضم ميم و ضم راء بي نقطه و سكون واو و همزه و كاهي همزه منقلب
بواو ميشود و البته بادغام جوانمردي و مراد اينجا بخشش مالست ان يسدها بتقدير عن ان يسدها است و بدل القرابه است يعني
بايد كه زياد نشود البته يكي از شما باعتبار بزرگي مرتبه و عظمت در دل خود و باعتبار دوري از قبيله خود بسبب آنكه باشد فراخ
حال در مال و بايد كه زياد نشود البته يكي از شما باعتبار بي رغبتي در برادر مومن خود و نه باعتبار دوري از او چون نبيند از برادر
بخششي و بود آن برادر تنك حال در مال و بايد كه غافل نشود يكي از شما از خويشان بر حالي كه با ايشان افلاس باشد از اين غافل
نشود كه بر طرف كند آن افلاس را بمالي كه نفع آخرت نميرساند او را اگر نكاهدارد آنرا و ضرر آخرت نميرساند او را اگر خرج كند
آنرا مراد امنيت كه مالي باشد كه زايد از كفاف واجب النفقه باشد حديث چهارم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام ان آل فلان
يبر بعضهم بعضا ويتواصلون فقال اذا تنمي اموالهم وينمون فلا يزالون في ذلك حتى يتقاطعوا
فاذا فعلوا ذلك انقشع عنهم شرح فلان عبارت از عباسي است يا عبارت از اميه است و ميتواند بود كه ديكري باشد
تنمي بنون بصيغه مضارع معلوم باب ضرب يا باب افعال يا باب تفعيلست يا بصيغه مجهول باب ضرب يا باب افعال يا باب تفعيلست
و همچنين است ينمون النمي بفتح نون و سكون ميم والانماء والتنميه زياد شدن و زياد كردن مشار اليه ذلك در اول نمو است
و در دوم تقاطع است ضمير انقشع راجع بمشار اليه ذلك در اول است الانقشاع بقاف و شين با نقطه و عين بي نقطه
پراكنده شدن ابر از روي آسمان و مانند آن يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه بدرستي كه آل فلان نيكي ميكنند
بعض ايشان بعضي ديكر را و پيوند با هم ميكنند پس گفت براين تقدير زياد ميشود مالهاي ايشان و عمرهاي ايشان پس هميشه
خواهند بود در آن زياد شدن تا از هم ببرند پس چون كردند آنرا پراكنده ميشود زياد شدن از ايشان حديث پنجم اصل

قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان القوم ليكونون فجرة ولا يكونون بررة فيصلون ارحامهم فتنمي
اموالهم وتطول اعمارهم فكيف اذا كانوا ابرارا بررة شرح البررة جمع بار صله رحم كننده الابرار صالحان يعني
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستي كه جمعي هر آينه ميباشند فاسقان و نميباشند صله رحم كنندگان پس از آن صله رحمهاي
خود ميكنند پس زياد ميشود مالهاي ايشان و دراز ميشود عمرهاي ايشان پس چونست وقتي كه باشند صالحان صله رحم كنندگان
حديث دوم اصل قال امير المؤمنين عليه السلام صلوا ارحامكم ولو بالتسليم يقول الله تبارك وتعالى واتقوا الله
الذي تساءلون به والارحام ان الله كان عليكم رقيبا شرح گفت امير المؤمنين عليه السلام پيوند كنيد خويشان با
خود را هر چند كه بسلام بر ايشان باشد بيان اين آنكه ميگويد الله تبارك وتعالى آيتي را كه بيان شد در حديث اول اين باب حديث سيم
اصل وقع بين ابي عبد الله عليه السلام وبين عبد الله بن الحسن كلام حتى وقعت الضوضاء بينهم واجتمع
الناس فافترقا عشيتهما بذلك وغدوت في حاجة فاذا انا بابي عبد الله عليه السلام على باب عبد الله بن
الحسن وهو يقول يا جارية قولي لابي محمد شرح احوال عبد الله بن الحسن و پسرش محمد كه از ائمه زيديه است و طلب بيعت
از امام عليه السلام ميكرده مذكور شده در كتاب الحجة در حديث هفدهم باب هشتادم كه باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل
في امر الامامة است الضوضاء بضم ضاد با نقطه و سكون واو و فتح ضاد دوم و الف ممدوده و بفتح ضاد و سكون همزه
و فتح ضاد دوم و همزه آوازهاي مردم در جنگ ضمير بينهم راجع بدو كس و تابعان ايشانست يعني واقع شد ميان امام جعفر
صادق عليه السلام و ميان عبد الله بن الحسن گفتگويي تا آنكه واقع شد غوغا ميان ايشان و جمع شدند مردم پس از هم جدا شدند
آن روزي كه نزاع كردند بهمان نزاع بي اصلاح و صبح روزي ديگر از خانه بيرون آمدم براي كاري كه داشتم پس ناگاه
من رسيدم بامام عليه السلام بر در خانه عبد الله بن الحسن و او ميگفت يكي از كنيزان عبد الله اي كنيز بگو پدر محمد را كه فلان آمده اصل قال
فخرج فقال يا ابا عبد الله ما بكر بك قال اني تلوت آية من كتاب الله عز وجل البارحة فاقلقتني قال وما
هي قال قول الله جل وعز ذكره الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب
فقال صدقت لكاني لم اقرأ هذه الآية من كتاب الله قط فاعتنقا وبكيا شرح سوء الحساب عبارتست از مناقشه
در حساب باستيفاء تمام حق خود چنانچه مي آيد در كتاب المعيشة در حديث اول باب في آداب اقتضاء الدين كه لا والله ما خافوا
الا الاستقصاء فسماه الله عز وجل سوء الحساب يعني راوي گفت پس عبد الله بيرون آمد پس گفت اي ابو عبد الله چه چيز باعث زود
آمدن تو شد گفت بدرستي كه من خواندم آيتي را از كتاب الله عز وجل در اين شب گذشته پس باضطراب انداخت مرا عبد الله گفت
و كدامست آن آيت گفت الله جل و عز ذكره در سوره رعد الجماعت كه پيوند ميكنند آنچه را كه امر كرده الله تعالى بآن اينكه پيوند كرده
شود و ميترسند از عذاب صاحب كل اختيار خود كه بسبب ترك آن پيوندست و ميترسند از بدي حساب روز قيامت كه بسبب
ترك آن پيوندست پس عبد الله گفت راست گفتي و راين كه اين آيت باعث اضطرابت مرا گويا كه من نخوانده بودم اين آيت را

از کتاب الطهارة گذشت پس دست در گردن هم کردند و گریه کردند حدیث چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ لِي ابْنَ عَمٍّ أَصِلُهُ
فَيَقْطَعُنِي وَأَصِلُهُ فَيَقْطَعُنِي حَتَّى لَقَدْ هَمَمْتُ لِقَطِيعَتِهِ إِيَّايَ أَنْ أَقْطَعَهُ قَالَ إِنَّكَ إِذَا وَصَلْتَهُ
وَقَطَعَكَ وَصَلَكُمَا اللَّهُ جَمِيعاً وَإِنْ قَطَعْتَهُ وَقَطَعَكَ قَطَعَكُمَا اللَّهُ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که
مرا پسر عمویست که پیوند با او میکنم پس میبرد مرا و خشکی میکند تا اکه مرا آینه بتحقیق قصد کردم بسبب بریدن او مرا اینکه ببرم او را امام
گفت بدرستی که تو چون پیوند کنی او را و ببرد او ترا پیوند میکند شما را الله تعالی همگی در رحمت خود و تو بیفتی او و اگر ببری او را و ببرد او ترا
می‌برد الله تعالی شما را از رحمت خود حدیث پنجم اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ أَنِّي قَدْ أَذْلَلْتُ
رَقَبَتِي فِي رَحِمِي وَأَنِّي لَأُبَادِرُ أَهْلَ بَيْتِي أَصِلُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَسْتَغْنُوا عَنِّي شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که
من دوست میدارم که داند الله تعالی که دل من یا پی را که من بتحقیق نرم کردم گردن خود را برای خویش خود تا او را پیوند کنم چنانکه گذشت
در حدیث سیوم و بدرستی که من پیشی میکنم خانواده خود را پیوند میکنم ایشان را بدادن مالها پیش از آنکه بی نیاز شوند از من
یعنی که رزق ایشان بهر وسیله که باشد میرسد و پیشی برای ادراک ثواب عظیمست حدیث ششم اصل عَنِ الرِّضَا عليه السلام
قَالَ إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ اللَّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي ثُمَّ
هِيَ جَارِيَةٌ بَعْدَهَا فِي أَرْحَامِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ شرح الائمه
مجرور و عطف بیان یا بدل آل محمدست و ضمیر راجع بکلمه است که عبارتست از اللهم تا آخرست ضمیر بعدها راجع برحم آل محمدست و اشارت
بایکلمه آنست و باقی در حکم آنست یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام گفت بدرستی که خویشی آل محمد که ائمه معصومین اند علیهم السلام
مرآینه آویخته شده بقرآن اشارتست بقول الله تعالی در سوره احزاب و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث
اول و دوم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا فواحدا است میگوید بزبان حال خدایا برحمت
خود واصل ساز هر که را که پیوند کرد مرا و ببر از رحمت خود هر که را که برید مرا بعد از آن کلمه جاریست بعد از رحم آل محمد در ارحام مؤ
منان بعد از آن خواند برای بیان جاری بودن این آیت را که بیان شد در حدیث اول این باب حدیث هفتم اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِ
يدَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ فَقَالَ قَرَابَتُكَ
شرح روایتست از عمر بن یزید گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل که بیان شد در حدیث هفتم این باب گفت
مراد خویشان تست یعنی که اینها از اثر شاملست چنانکه می‌آید در حدیث آینده پس منافات ندارد با آنکه مقصود رحم آل محمد باشد
چنانکه مفهوم شد از حدیث هفتم حدیث هشتم اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ
بِهِ أَنْ يُوصَلَ قَالَ نَزَلَتْ فِي رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَقَدْ تَكُونُ فِي قَرَابَتِكَ ثُمَّ قَالَ فَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَقُولُ لِلشَّيْءِ إِنَّهُ
فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ شرح روایتست از عمر بن یزید گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیت سوره رعد گفت نازل شد در خویشی آل
محمد علیه و آله السلام یعنی که مراد اصلی مقصود اولی در این آیت وجوب رعایت آن خویشی است بتصدیق امامت ایشان بواسطه

وکای سیاست این آیت در خویشی تو یعنی که از اثر شاملست ثانیا بعد از آن امام علیه السلام گفت پس مباش البته از جمله جمعی که میگویند
برای لفظ قرآن و مانند آن که آن در یک معنی مستعمل شده اشارتست باختلافی که اهل اصول فقه کرده اند و میان حق در آن مسئله فقهی
نمایند که با شرایط جمع میشود و میان احادیثی که در تفسیر آیات قرآنیه واقع شده و مضمون آنها غیر همست اما متناقض نیست حدیث
نهم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَمُدَّ اللَّهُ فِي عُمُرِهِ وَأَنْ يَبْسُطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ فَإِنَّ الرَّحِمَ
لَهَا لِسَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَلْقٌ تَقُولُ يَا رَبِّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي فَالرَّجُلُ لَيُرَى بِسَبِيلِ خَيْرٍ إِذَا
أَتَتْهُ الرَّحِمُ الَّتِي قَطَعَهَا فَتَهْوِي بِهِ إِلَى أَسْفَلِ قَعْرٍ فِي النَّارِ شرح الذلق بفتح ذال با نقطه و سکون لام و بضم دال و فتح و ضم
لام صفت مشبهه یا باب حسن و علم زبانی که تند و رسا باشد فاء در فالرجل برای تفریع بر واقطع من قطعنی است و الف و لام برای عهد ذهنی
است لیری بفتح لام و صیغه مضارع غائب مجهول مهموز العین معتل اللام یایی باب منع است الرای گمان چیزی کردن یا دیدن بسبیل بمعنی فی
است مراد بسبیل خیر راه بهشت است و عبارتست از حالی که عاقبت آن دخول بهشت باشد اذا ظرف لیری است فتهوی بصیغه مضارع
غائب باب ضرب یا باب افعالست الهوی بفتح و ضم او و سکون واو و الاهوا افتادن از بالا بپایین او در به برای تعدیه است یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که خوشحال میکند او را اینکه برکت دهد باعث شود در عمر او و اینکه وسعت دهد برای او در رزق پس باید که پیوند کند
خویشی نسبی او چه بدرستی که برای خویشی زبان حالیست در روز قیامت که رسا باشد میگوید ای صاحب کمال اختیار پیوند کن هر که را که پیوند کرد مرا
و ببر هر که را که برید مرا پس در روز قیامت مردی آینه گمان برده میشود در راه بهشت وقتی که آید نزد او خویشی که بریده آن را یعنی که از بسکه
مردم از او در دنیا افعال خیر دیده اند گمان میکنند که صله رحم بزرگ ده دو رحم را ی او خال او در بهشت آمده نزد او پس می اندازد او را
در پایین ترین گودال آتش جهنم حدیث دهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تَكُونُ لِيَ الْقَرَابَةُ عَلَى غَيْرِ أَمْرِي أَلَهُمْ عَلَيَّ حَقٌّ قَالَ نَعَمْ حَقُّ
الرَّحِمِ لَا يَقْطَعُهُ شَيْءٌ وَإِذَا كَانُوا عَلَى أَمْرِكَ كَانَ لَهُمْ حَقَّانِ حَقُّ الرَّحِمِ وَحَقُّ الْإِسْلَامِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
میباشند برای من خویشانی که بر غیر کار من اند یعنی که مذهب شیعه امامیه ندارند آیا برای ایشان بر من حقی هست که رعایت آن باید کرد گفت
آری حق خویشی نمیبرد آن حق را چیزی یعنی که ترک آن باعث بطرف شدن آن حق نمیشود و چون باشند بر کار تو میباشد ایشان را
دو حق بر تو یکی حق خویشی و دیگری حق ایمان بمعنی حق برادری که هر یک از مؤمنان بر دیگری دارد و می آید در باب هفتاد و هفتم حدیث یازدهم اصل سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ وَالْبِرَّ لَيُهَوِّنَانِ الْحِسَابَ وَيَعْصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ فَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَبَرُّوا بِإِ
خْوَانِكُمْ وَلَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَرَدِّ الْجَوَابِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که پیوند خویشی و نیکی با برادران
مؤمن مرآینه آسان میکنند حساب روز قیامت را و نگاه میدارند صاحب خود را از گناهان در دنیا پس پیوند کنید خویشان
خود را و نیکی کنید با برادران مؤمن خود هر چند که بگفتن سلام بر ایشان و خوبی برگردانیدن جواب سلام باشد حدیث دوازدهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام صِلَةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهِيَ مَنْسَأَةٌ فِي الْعُمُرِ وَتَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ وَصَدَقَةُ اللَّيْلِ تُطْفِئُ
غَضَبَ الرَّبِّ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویشی آسان میکند حساب روز قیامت را و آن محل کثرت تأخیر است در عمر

ونگاه میدارد و صاحبش را از افتادن و نگاههای رسوا شدن خوار و طاعون و تصدق در شب که کسی مطلع نشود فرو می نشاند آتش غضب
صاحب کل اختیار را سی و سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان صلة الرحم تزکی الاعمال وتنمی الاموال وتیسر
الحساب وتدفع البلوی وتزید فی الرزق شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم و ششم این باب باب نهم حدیث
باب البر بالوالدین شرح البر بکسر با و یکنقطه و تشدید را بی نقطه مصدر باب علم نیکویی و فرمان برداری کردن یعنی این باب
بیان فضیلت نیکویی با پدر و مادر نسبی و خواه پدر و مادر حسبی مثل امام زمان و قرآن چنانکه مذکور میشود در حدیث ... این باب
در این باب بیست و یک حدیث است اول حدیث عن ابی ولاد الحناط قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل
وبالوالدین احسانا ما هذا الاحسان فقال الاحسان ان تحسن صحبتهما وان لا تکلفهما ان یسألاک شیئا
مما یحتاجان الیه وان کانا مستغنیین الیس یقول الله عز وجل لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون شرح
روایت است از ابو ولاد گندم فروش گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل نیکویی کنید
بمادر و پدر نسبی نیکویی عظیم که چیست این احسان پس امام علیه السلم گفت احسان این است که نیکو بجا آوری بودن با ایشان یعنی که پیر شدند
ایشان از ایشان جدا نشوی و اینکه بحاجت بطلبد ایشان وا ندهی ایشان را هر چه در کار است ایشان را از نفقه هر چند که مالدار باشند و آن چیز را
بمال خود تحصیل توانند کرد آیا نیست اینکه میگوید الله عز وجل در سوره آل عمران هرگز در نمی یابید نیکویی با پدر و مادر را اگر چه نفقه دهید ایشان را
از جمله آنچه دوست میدارید بلکه مراد این است که نفیس تر نفقه را صرف ایشان کنید اصل قال قال ابو عبد الله علیه السلم واما قول
الله عز وجل اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما قال ان اضجراک فلا تقل لهما
اف ولا تنهرهما ان ضرباک قال وقل لهما قولا کریما قال ان ضرباک فقل لهما غفر الله لکما فذلک منک قول کریم
قال واخفض لهما جناح الذل من الرحمة قال لا تملأ عینیک من النظر الیهما الا برحمة ورقة ولا ترفع صوتک
فوق اصواتهما ولا یدک فوق ایدیهما ولا تقدم قدامهما شرح قال در قال ان اضجراک بقاف و الف و تخفیف لام جواب اما
وضمیر راجع بابو ولاد است و حذف فا در جواب اما شاذ است و شاید که از تحریف کاتبان باشد و میتواند بود که بفا و کسر همزه و تشدید لام و تنوین
باشد الال بمعنی گرفتن و در این تقدیر مرفوع و خبر قول الله عز وجل خواهد بود و جمله ان اضجراک آنچنان ال خواهد بود لا تقل بصیغه نهی ...
اللام با منع یا باب تفعیل بعد از تخفیف همزه با بدل آن که حرف علت و حذف حرف علت بجائم الا بر الی استثنای منقطع است یعنی
ابو ولاد گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اما قول الله عز وجل در تتمه آیت سوره بنی اسرائیل اگر رسد البته نزد تو پیری
یکی از مادر و پدر یا هر دو پس مگو ایشان را اف و منع مکن ایشان را از کار ایشان امام گفت مراد این است که اگر آزرده کنند ترا پس مگو ایشان را
اف و منع مکن ایشان را از کار ایشان اگر بزنند ترا امام گفت و بگو ایشان را سخنی نیکو امام گفت در این کلام این را که اگر بزنند ترا پس بگو
ایشان را که آمرزد الله برای شما گناه شما را پس آنچه مذکور شد از جانب تو سخن نیکو است امام گفت و فرود کن از برای ایشان بال خواری را
از مهربانی دل امام گفت در این کلام که پر مکن چشم خود را از نگاه بسوی ایشان یعنی که شدید نگاه مکن لیکن بمهربانی و نازکی دل نگاه کن و بلند

قال

مکن آواز خود را بالای آواز ایشان و منه دست خود را بالای دستهای ایشان یعنی که دست ایشان را استحکام بگیر تا بتوانند راه رفتن و
متقدم مشو در راه رفتن یا در مجلس در پیش ایشان تا آنجا بیان تتمه بیان معنی واخفض لهما جناح الذل من الرحمة است دوم حدیث ان رجلا
اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اوصنی فقال لا تشرک بالله شیئا وان حرقت بالنار وعذبت الا وقلبک
مطمئن بالایمان ووالدیک فاطعهما وبرهما حیین کانا او میتین وان امراک
ان تخرج من اهلک ومالک فافعل فان ذلک من الایمان شرح بدرستی که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول
الله سفارش کن مرا پس گفت شریک مکن با الله چیزی را یعنی که مرو بحکم کسی که حکم ظن باشد مکن و در ضمن این است تصدیق نبوت
رسول علیه السلم و تصدیق امامت امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و ترک اختلاف و خود رایی است هر چند که بسوزانیده شوی بآتش
و آزار کرده شوی مگر بر حالی که اظهار شرک کنی بزبان و دل تو قرار گرفته باشد بایمان بربوبیت رب العالمین و جانب پدر و مادر را رعایت
رعایت کن پس فرمان برداری کن ایشان را و تکرار این مضمون برای تاکید است و نیکویی کن با ایشان خواه زنده باشند و خواه
مرده بیان کیفیت نیکویی در صورت موت ایشان می آید در حدیث هفتم این باب و اگر امر کنند ترا که بیرون آیی از اهل خانه خود و بطلاق زن
و از مال خود بخشیدن پس عمل آور چه بدرستی که آن از جمله ایمان است سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال یأتی یوم القیمة شیء
مثل الکبة فیدفع فی ظهر المؤمن فیدخله الجنة فیقال هذا البر شرح الکبة بضم کاف و تشدید با و یکنقطه شتر بزرگ و بفتح
و ضم کاف آنچه بکمر ... آید از جمله بار ... و مانند آن شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت می آید در روز قیامت چیزی از نوع از
حساب چیزی مثل شتر بزرگ پس زده میشود در پشت مؤمن پس داخل میکند او را در بهشت پس گفته میشود از جانب ملائکه که این نیکویی با
مادر و پدر است یعنی که از اثر است چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت ای الاعمال افضل قال الصلوة لوقتها
وبر الوالدین والجهاد فی سبیل الله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم کدام از عملهای صالح فاضل تر است
در ثواب آن وقت گفت نماز در وقت فضیلت آن و فرمان برداری پدر و مادر و جهاد در راه الله با امام حق گذشت در کتاب الحجة
در حدیث هفتم باب ... که باب فی شأن انا انزلناه ... آن وقت که والله اعلم ان فی هذا الزمان جهاد الا الحج والعمرة والجوار و میتواند بود
که در زمان مظلومیت ائمه حق اقامت حج و دفع شبهات جوار و جهاد باشد پنجم حدیث سأل رجل رسول الله صلی الله علیه و آله ما حق
الوالد علی ولده قال ان لا یسمیه باسمه ولا یمشی بین یدیه ولا یجلس قبله ولا یستسب له شرح پرسید مردی رسول
الله صلی الله علیه و آله که چیست حق پدر بر فرزندش گفت اینکه نام نبرد او را بنام او و نرود پیش از او و ننشیند در مجلسی پیش از او و در زمانی ...
رتبه و دشنام حاصل نکند برای او یعنی کار بد نکند که مردم گویند لعنت بر پدرش ششم حدیث عن عبد الله بن مسکان عمن رواه عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قال وانا عنده لعبد الواحد الانصاری فی بر الوالدین فی قول الله عز وجل وبالوالدین ا
حسانا فظننا انها الآیة التی فی بنی اسرائیل وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا فلما کان
بعد سألته فقال هی التی فی لقمان ووصینا الانسان بوالدیه شرح مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه اوست رواه

ازباب تفعیلست ضمیر منصوب راجع بعبادتست التروید روایت فرمودن ومراد اینست که امر کرد و اطلاقست نقراتست چنانچه عبید امیتوانست که ازامام روایت کنند بی ذکر آن واسطه و در اول بضم فا و تشدید یا و نقطه در پایین و فتح همزه و صیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیلست و در سه جای دیگر وا وست التقفیه بر گردانیدن و تعدیه آن بفی متضمن معنی حجرست بر الوالدین بکسر با یکنقطه و تشدید را بنقطه مرفوع و نایب فاعلست ومراد اینست که مفسران عامه از روی غفلت بالوالدین را منحصر کرده اند در آنچه مذکورست در قول الله عزوجل وبالوالدین احسانا یعنی خیال کرده اند که بر الوالدین که در قرآن امر بان شده منحصرست در بر پدر و مادر نسبی و حال آنکه بر الوالدین یعنی بر رسول الله و امیرالمومنین نیز در قرآن مامور به است در قول دیگر و آن برایم و اعظم از آنچه در پدر و مادر نسبی است ضمیر انها و ضمیر راجعست بقولی که مفهومست از کلام امام زیرا که تقفیه و حصر مستلزم سه چیز است اول مقیاد ان انجا بر الوالدین است دوم مقیاینه آن انجا قول الله عزوجل وبالوالدین احسانا است که مذکور در سوره بقره و نسا و انعام و بنی اسرائیل مقیاعنه و تعیین آن در کلام امام صریح نشده و لهذا راوی اشتباه در تعیین آن کرده و گفت مرجع ضمیر انها و ضمیر ... دو ضمیر باعتبار خبرست ومراد بالایة التی فی بنی اسرائیل صدر آن آیت است پس راوی خیال کرده بوده که مقصود امام و قضی ربک ان لاتعبدوا الا ایاه است باعتبار اینکه نفی شریک متحقق نمیشود مگر به پیروی رسول الله و امیرالمومنین و ابن الله داند در آیت بنی اسرائیل چند احتمالست الجمله اینکه قضا بمعنی حتم و احکام است ومراد انجا بیان حدود و شروط صحت چیزیست وان التعبدوا مفعول قضی است پس ان ناصبه و لا نافیه است و این اشارتست باینکه نفی شریک حدود و شروط بسیار دارد و آنها اشکالی دارد موافق آیت ابن بابویه در عیون در آخر باب ما حدث به الرضا علیه السلام مرتوبه نیشابور تا آنکه ذکر حدیث قدسی کلا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن عذابی امام رضا علیه السلام گفت بشرطها و انا من شروطها احسانا عطفست بر ان لاتعبدوا و تقدیم بالوالدین که حال احسانا است برای حیثیت که چون صاحب حال نکره محضه باشد واجبست تقدیم حال مثل میت علی النفس عسفورا و اگر ظرف متعلق باحسانا باشد تقدیم برای افاده حصرست معمول مصدر چون ظرف باشد مقدم بران میشود و بر تقدیر و این اشارتست باینکه احسان بالوالدین نسبی مانند نفی شریکست در اینکه حدود و شروط بسیار دارد و آنها اشکالی دارد چنانچه در تتمه آیتست کلاما یبلغن عندک الکبر تا آخر و احسان بغیر والدین نسبی حدود و شروط بسیار ندارد زیرا که احسان باتمام مستثنی است در حقیقت الا تعبدوا الا ایاه و جملت نمیستر در کان راجعست بکار جهان یا راجعست بامام و حاصل هر دو یکیست بعد مبنی بر ضم است بتقدیر بعد ذلک الوقت و وصینا الانسان بوالدیه مذکور در سوره عنکبوت و سوره احقاف نیز پس ذکر لقمان بعنوان میانست زیرا که مراد بوالدین در ان دو سوره نیز رسول الله و امیرالمومنین علیهما السلام است چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب آخر منه و غیره ذکر ازواج النبی صلی الله علیه و آله که باب و هفتاد و نهم است و آیت سوره احقاف بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث سیوم مولد الحسین بن علی علیهما السلام که باب صد و چهاردهم است و بیان شد که مراد بانسان امام حسین علیه السلام یعنی روایت از عبدالله بن سکان از کسی که راوی کرده او را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت بر حالی که من نزد او بودم عبدالواحد انصاری را که برگردانیده و حصر کرده شد فرمان بر داری والدین در قول الله عزوجل که در سوره بقره و نسا و انعام و بنی اسرائیل که وبالوالدین احسانا و حال آنکه در قولی دیگرست مراد انجا رسول الله و امیرالمومنین است پس گمان کردیم که آن قول اکثر صدر آیاتست که در سوره بنی اسرائیلست که بیان جمیع حدود و شروط کرده صاحب کل اعتبار در توای راکه عبادت نکنید مگر او را و بیان جمیع حدود و شروط کرد احسانا بر حالی که با پدر و مادر نسبی باشد

پس وقتی که کار جهان شد و بعد از ان وقت پرسیدیم امام را که آن آن قول دیگر کدامست پس امام گفت که آن آیتیست که در سوره لقمانست مثلا که وسفارش کردیم آن انسان را برعایت والدین او ومراد اینست که والدین در امثال این آیت عبارتست از رسول الله و امیرالمومنین یعنی ان حسنا وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما فقال ان ذلک اعظم من ان یامر بصلتهما وحقهما علی کل حال وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما فقال لا بل یامر بصلتهما وان جاهداک علی الشرک ما زاد حقهما الا عظما شرح حسنا بکر حا بنقطه و سکون سین بینقطه و ضمیر بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم معتل العین یایی باب ضرب است نظر فطنا که در فقره سابقه بود الحسن بفتح حا و سکون یا و و نقطه در پایین آمیخته کردن ومراد اینست که از بسکه این تاویل امام منافی نمود بآیت وان جاهداک تا آخر که مذکورست بعد از ان در سوره لقمان من ورفقای من بیکبار این آیت را خواندیم پس آوازهای ما آمیخته بیکدیگر شد یا مراد اینست که پیش از اتمام کلام امام شروع کردیم و در خواندن وان جاهداک تا آخر بر وجهی که صدر کلام ما و آخر کلام امام در یکزمان واقع شد پس آمیخته بیکدیگر شد یا مراد اینست که فاصله میان این و آخر انداختیم و آن فاصله اینست که حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر و بیان مجموع این شد در کتاب الحجه در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایت باور رکب بعلم برای سببیت است و مراد اینست که تا سبب فتوی و قضای او علم ایشان نمیرسد در حکمی از احکام الهی باعتبار اینکه حکم او از روی طغیانست نظیر باور آیت سوره مومنون ومن یدع مع الله الها آخر لابرهان له به و آیت سوره بنی اسرائیل و تقف ما لیس لک به علم ذلک لست آنست و اشارتست بمضمون وان جاهداک تا آخرست اعظم بصیغه امر باب افعالست و مضمون این تا آخر خبر ان استان تام بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع مخاطب معلوم و باء نفر مفعول اعظم است و حقهما منصوب و عطف بر ان تامر است علی کل حال در ان جاهداک اشارتست باینکه و آن وصلیه است و ضمیر مرفوع در جاهداک و ضمیر منصوب در فلا تطعهما راجع بابوبکر و عمر است و کار را برای تفریعیت لا برای تاکید لبطال خیال منافات است بل برای اضراب از نفی است ضمیر یامر راجع بالله است ضمیر بصلتهما راجع بوالدین است ضمیر تثنیه در وان جاهداه راجع بابوبکر و عمر است و ضمیر منصوب راجع بالانسان است ما زاد حقهما الا عظما برای بیان مذکور در اضرابست زاد اگر از متعدیات است ضمیر مستتر در ان راجع بابوبکر است و حقهما مفعولست و اگر از لازمست حقهما فاعلست عظما تمیز از نسبت در زاد حقهما است و استثنا مفرغست یعنی گفتم بلکه حکم وان جاهداک تا آخر بخیال اینکه مراد اینست که و اگر آن دو کس جدال و آزار کنند ترا بر سر اینکه شریک کنی با من کسی را که هیچ نیست ترا سبب فتوی و قضای او علم بحکمی از احکام الهی پس اطاعت مکن ایشانرا پس امام علیه السلام گفت نه چنین است که مضمون آنچه خواندی از آیت لقمان اینست که بزرگی این را که امر کرد بپیوند والدین و بزرگی حق والدین را بر حال هرچند که ابوبکر و عمر جدال و آزار کنند ترا بر سر اینکه شریک کنی با من کسی را که نسبت فتوی و قضای او علم بحکمی از احکام الهی پس اطاعت مکن ابوبکر و عمر را پس امام گفت که نه منافاتی ندارد با اینکه مراد بوالدین رسول الله و امیرالمومنین باشد بلکه او امر میکند در وان جاهداک تا آخر بپیوند رسول الله و امیرالمومنین هرچند که ابوبکر و عمر جدال و آزار کنند آن آدمی را بر سر اینکه مشرک شود و بیان این آنکه امر زیاد نکرد حق والدین را در وان جاهداک تا آخر مگر باعتبار بزرگی ان الحق حدیث هفتم تا آخر

قال ابو عبدالله علیه السلام ما یمنع الرجل منکم ان یبر والدیه حیین ومیتین یصلی عنهما ویتصدق عنهما ویحج

بلغ

عنهما و يصوم عنهما فيكون الذى صنع لهما وله مثل ذلك فيزيده الله عز وجل ببره وصلته خيرا كثيرا ع ...
آن مرفوع و منصوب ميتواند بود يعني گفت امام جعفر صادق عليه السلام چه چيز مانع است مردي را از شما از اينكه نيكويي كند با پدر و مادر خود
خواه زنده باشند خواه مرده باشند در صورت مردگي نماز ميكند از جانب ايشان و تصدق ميكند از جانب ايشان و حج ميكند از جانب
ايشان و روزه ميدارد از جانب ايشان پس ميباشد آنچه كرده براي ايشان و براي او است مثل آنچه كرده در ثواب پس زياد ميدهد او را الله
عزوجل بسبب نيكي او و پيوند او با پدر و مادر خير بسيار كه مقرر است در بر الدين هشتم اصل قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام ادعوا
لوالدي اذا كانا لا يعرفان الحق قال ادع لهما و تصدق عنهما وان كانا حيين لا يعرفان الحق فدارهما فان
رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله بعثني بالرحمة لا بالعقوق شرح گفتم امام رضا عليه السلام را آيا دعا كنم براي پدر و مادر
خود بعد از وفات ايشان اگر در ايام حيوة نمي شناخته باشند دين حق را كه مذهب شيعه اماميه است گفت دعا كن براي ايشان و تصدق كن از
جانب ايشان براي تخفيف عذاب اگر زنده باشند يا اگر شناخت دين حق داشته باشند پس رسول كه مدارا كن با ايشان چنانچه مي آيد
در حديث يازدهم چه بدرستي كه رسول الله صلى الله عليه وآله گفت بدرستيكه ارسال فرستاد مرا الخلايق با نرمي كه تعليم ... كنم و تعليم با فرماني پدر و مادر
نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله من ابر قال امك قال ثم من قال
امك قال ثم من قال اباك يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت آمد مردي بسوي نبي صلى الله عليه وآله پس گفت اي رسول الله كرا
فرمان برداري كنم گفت مادرت را گفت بعد از آن كرا گفت مادرت را گفت بعد از آن كرا گفت مادرت را گفت بعد از آن كرا گفت پدرت را
دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتى رجل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله اني راغب في الجهاد نشيط
قال فقال له النبي صلى الله عليه وآله فجاهد في سبيل الله فانك ان تقتل تكن حيا عند الله ترزق وان تمت فقد
وقع اجرك على الله وان رجعت رجعت من الذنوب كما ولدت قال يا رسول الله ان لي والدين كبيرين يزعمان
انهما يانسان بي ويكرهان خروجي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فقر مع والديك فوالذي نفسي بيده لانسهما بك
يوما وليلة خير من جهاد سنة شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت آمد مردي نزد رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت اي رسول
الله بدرستي كه من صاحب رغبت در جهادم صاحب قوتم امام گفت پس گفت او را نبي صلى الله عليه وآله پس جهاد كن در راه الله چه بدرستي كه تو اگر كشته
شوي ميباشي زنده نزد الله تعالى رزق داده ميشوي اشارت است بقول الله تعالى در سوره آل عمران ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم يرزقون و اگر مردي پس تحقيق واجب شد مزد تو بر الله تعالى اشارت است بقول الله تعالى در سوره نساء ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله
ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله و اگر بسلامت برگشتي بخانه خود برگشتي از گناهان چنانچه زاده شدي از مادر گفت اي رسول الله
بدرستيكه مرا است پدر و مادري كه پير شده دعوي ميكنند كه ايشان تسلي ميشوند بمن و نميخواهند بيرون رفتن مرا بجهاد را گفت رسول الله صلى الله
عليه وآله پس قرار گير با پدر و مادرت ميان اين اگر قسم آن كه جان من در قبضه قدرت اوست كه هر آينه تسلي شدن ايشان بتو در يك روز و يك شب
بهتر است باعتبار ثواب از جهاد يكسال مراد يك روز يا يك شب است چنانچه ظاهر حديث ميشود اين باب يازدهم اصل عن زكريا بن ابراهيم

قال كنت نصرانيا فاسلمت وحججت فدخلت على ابي عبد الله عليه السلام فقلت اني كنت على النصرانية واني اسلمت
فقال واي شيء رأيت في الاسلام قلت قول الله عز وجل ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه
نورا نهدي به من نشاء فقال لقد هداك الله ثم قال اللهم اهده ثلاثا سل عما شئت يا بني شرح بيان اين آيت
شد در كتاب الحجة در شرح حديث اول و چهارم باب چهل و ششم كه باب الروح التي يسدد الله بها الائمة عليهم السلام است و ذكر اين آيت
حمل براين كرده كه رسول صلى الله عليه وآله علم سواد خواني نداشته و علم بمضمون كتب الهي نداشته و با وجود آن ظاهر ساخته و اين معجزه
است و اين استدلال اگرچه في نفسه حق است اما مضمون اين آيت نيست ولهذا امام عليه السلام حكم بهدايت ياد كرده بعد از آن طلب
هدايت براي او كرده تا اشارت شود براستي او و در استدلال غلط او در اين آيت يعني روايت از زكريا بن ابراهيم گفت بودم
ترسا پس مسلمان شدم و حج كردم پس داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام پس گفتم بدرستي كه بودم بر دين ترسايي و بدرستيكه من مسلمان
شدم پس گفت و چه چيز ديدي در مسلماني كه باعث واگذاشتن ترسايي و دخول در مسلماني شد گفتم قول الله تعالى را در سوره شورى نميدانستي
اينرا كه چيست حقيقت كتاب و نه حقيقت ايمان وليكن گردانيديم آنرا روشني كه راه نمايي ميكنيم بآن هر كرا كه ميخواهيم راوي فتنه او را
پس امام عليه السلام گفت هر آينه راهنمايي كرده ترا الله تعالى بعد از آن امام گفت خدايا راهنمايي كن او را و اين را سه بار گفت سوال كن از هر چه
خواستي اي پسرك من اصل فقلت ان ابي وامي على النصرانية واهل بيتي وامي مكفوفة البصر فاكون معهم واكل في
آنيتهم فقال يأكلون لحم الخنزير قلت لا ولا يمسونه فقال لا بأس فانظر امك فبرها فاذا ماتت فلا تكلها الى
غيرك كن انت الذي تقوم بشأنها ولا تخبرن احدا انك اتيتني حتى تأتيني بمنى ان شاء الله قال فاتيته
بمنى والناس حوله كانه معلم صبيان هذا يسأله وهذا يسأله شرح مراد باكل اينجا خوردن حبوب بقول است چنانچه مي آيد در
كتاب الذبايح در حديث دهم باب يازدهم كه باب ذبايح اهل الكتاب و در كتاب الاطعمه در حديث پنجم باب سيزدهم كه باب طعام اهل الذمه و
مواكلتهم وآنيتهم است الآنية بهمزه والف وكسر نون وتخفيف يا و دو نقطه در پايين جمع اناء بكسر همزه و الف ممدوده ظرفهاي آب مراد اينجا ظرفها
ييست كه استعمال كرده اند آنها را با رطوبت اما خشك شده لا يمسونه عبارت است از اينكه مغلا نند و قدرت بر گوشت خوك و غير خوك ندارند پس
حاجت بسوال از گوشتي ديگر نيست و ترك ذكر خمر مبني بر اينست كه چون ظرف خمر خشك شود نجس نميكند حبوب بقول را بخلاف ظرف لحم زيرا
كه وي آن سرايت ميكند يعني پس گفتم كه بدرستي كه پدرم و مادرم بر ترسايي اند و مادرم كور چشم است پس ميباشم با ايشان
ناچار و ميخورم در ظرفهاي ايشان پس گفت كه آيا ميخورند گفتم كه نميخورند و دست نمي آورند آنرا پس گفت كه باكي نيست از خوردن تو در ظرفهاي ايشان
پس وارسي مادرت را پس نيكويي كن با او پس چون ميرد پس واگذار كار او را به ديگري از خويشان خود باش تو آنكه ايستادگي ميكند بكار او و خبر
مكن هيچكس را كه تو آمدي نزد من تا آنكه آيي نزد من در مني اگر خواسته باشد الله تعالى راوي گفت پس آمدم نزد او در مني و مردم بر دور او بودند چنانچه
گويا كه او معلم اطفال است اين ميپرسيد او را و اين ميپرسيد او را مراد اينست كه چنانچه تفاوت در علم ميان معلم اطفال و ميان اطفال بسيار است
و چيزي نيست كه اطفال سوال كنند معلم خود را از آن و او نداند اينجا نيز چنان بود يعني اصل فلما قدمت الكوفة الطفت لامي وكنت

گوشت خوك را

اطعمها وافلی ثوبها ورأسها واخدمها فقالت لی یا بنی ما کنت تصنع بی هذا وانت علی دینی فما الذی
اری منک منذ هاجرت فدخلت فی الحنیفیة فقلت رجل من ولد نبینا امرنی بهذا فقالت هذا الرجل
هو نبی فقلت لا ولکنه ابن نبی فقالت یا بنی هذا نبی ان هذه وصایا الانبیاء فقلت یا امه انه لیس یکون
بعد نبینا نبی ولکنه ابنه شرح الالطاف بطاء حطی و فا مصدر باب افعال یعنی باکی کردن افلی بصیغه مضارع معلوم متکلم
وحده از باب ضرب یا باب تفعیل مراد بحنیفیه اسلامست یعنی پس چون آمدم بکوفه نیکوئی کردم برای مادرم و طعام میخورانیدم او را و از
شپش پاک میکردم جامه او را و سر او را و خدمت میکردم او را پس گفت مرا ای پسرک من نمیکردی با من این را بحالی که تو بر دین من بودی پس
چه باعث است اینکه می بینم از تو از وقتی که مفارقت من کردی و بیرون رفتی که داخل شدی در ملت اسلام پس گفتم مردی از اولاد پیغمبر ما
امر کرد مرا باین پس گفت آیا این مرد او پیغمبر است پس گفتم نه ولیکن او پسر پیغمبر است پس گفت ای پسرک من این پیغمبر است بدرستی که این سفا
رشها سفارشهای پیغمبرانست پس گفتم ای مادر بدرستی که شان این نیست که نمی باشد بعد از پیغمبر ما پیغمبری ولیکن او پسر پیغمبر ماست اصل فقالت یا بنی
دینک خیر دین اعرضه علی فعرضته علیها فدخلت فی الاسلام وعلمتها فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة
ثم عرض لها عارض فی اللیل فقالت یا بنی اعد علی ما علمتنی فاعدته علیها فاقرت به وماتت فلما اصبحت کان
المسلمون الذین غسلوها وکنت انا الذی صلیت علیها ونزلت فی قبرها شرح پس مادرم گفت ای پسرک من دین تو بهتر
دینهاست وانمود آنرا بمن پس وانمود کردم دین خود را بر مادرم پس داخل شد در اسلام و یاد دادم مادرم را شرط اسلام که اقرار بنبوت
رسول و ولایت امیرالمومنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و اقرار بنماز پنجگانه و مانند آن باشد پس گذارد نماز ظهر و عصر
و شام و خفتن را بعد از آن عارض شد او را مرضی در همان شب پس گفت ای پسرک من گردان بر من آن شرطها را که یاد دادی مرا پس برگردانیدم آنرا
بر او پس اقرار کرد بآن و مرد پس چون صبح شد مسلمانان بودند که غسل دادند او را با جماعتی که ظاهر شدند در وقت تغسیل او و اهتمام
بآن کردند و من بودم که پیش نماز بنماز میت کردم او را و فرود آمدم در قبر او برای دفن او دوازدهم اصل عن عمار بن حیان قال خبرت
ابا عبد الله علیه السلام ببر اسمعیل ابنی بی فقال لقد کنت احبه وقد ازددت له حبا ان رسول الله صلی الله علیه وآله
اتته اخت له من الرضاعة فلما نظر الیها سر بها وبسط ملحفته لها فاجلسها علیها ثم اقبل یحدثها
ویضحک فی وجهها ثم قامت فذهبت وجاء اخوها فلم یصنع به ما صنع بها فقیل له یا رسول الله صنعت
باخته ما لم تصنع به وهو رجل فقال لانها کانت ابر بوالدیها منه شرح حیان بفتح حاء حطی و تشدید یاء دو نقطه در پا
یین و الف و نون است و در کتب رجال بجاء بانقطه و تشدید باء یک نقطه و الف و باء یک نقطه است یعنی روایتست از عمار گفت خبردار کردم
امام جعفر صادق علیه السلام را به نیکوئی اسمعیل پسرم با من پس گفت مرا آینه بتحقیق دوست میداشتم او را و بتحقیق بیشتر دوست داشتم او را بدرستی
که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد خواهری که او را بود از شیر خوردن پس چون دید او را از او خوشحال شد با او و پهن کرد بالاپوش خود را برای
او پس نشانید او را بر آن بالاپوش بعد از آن رو آورد و گفتگو میکرد با او و خنده میکرد در روی او بعد از آن برخاست پس رفت و آمد

نظ
خباب

برادر

برادرش پس رسول علیه السلام نکرد با او آن نیکوئی که کرد با او پس گفته شد رسول علیه السلام را که کار رسول الله کردی با خواهر او کرمی که نکردی با او و حال آنکه او
مردست پس گفت برای اینست که خواهرش نیکوکارتر بود با مادر و پدرش از او سیزدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ابی
قد کبر جدا وضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجة فقال ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل ولقمه بیدک
فانه جنة لک غدا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که پدرم بتحقیق پیر شده بسیار و ضعیف شده پس ما بر میداریم او را
چون اراده قضای حاجت کند پس گفت اگر توانی که خود متولی آن کار شوی از کارهای او پس بکن و لقمه بده او
را بدست خود چه بدرستی که آن سپریست که نگاه میدارد ترا از آتش جهنم فردای قیامت چهاردهم اصل سمعت رجلا یقول لابی
عبد الله علیه السلام ان لی ابوین مخالفین فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا شرح من در معنا بیانیست یعنی شنیدم از مردی
که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا پدر و مادر مخالف این اند پس گفت نیکوئی کن با ایشان چنانچه نیکوئی میکنی با مسلمانان
نیکوکار که ایشان جمعی اند که ما را امام خود میشناسند تشبیه باعتبار اینست که هر کدام یک حق دارند چنانچه نظیر آن بیان شد در حدیث
[illegible] سابق پانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلث لم یجعل الله عز وجل لاحد فیهن رخصة اداء الامانة
الی البر والفاجر والوفاء بالعهد للبر والفاجر وبر الوالدین برین کانا او فاجرین شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت
سه چیز است که نگردانیده است خدا عز و جل برای هیچ یک در آنها رخصتی که باعث جواز ترک رعایت آنها شود اول دادن آنچه سپرده شده
بصاحبش وقت طلب خواه صاحبش نیکوکار باشد و خواه فاسق و دوم عمل کردن به پیمان برای نیکوکار و فاسق و سیوم نیکوئی بپدر و مادر
خواه نیکوکار باشند و خواه فاسق شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من السنة والبر ان یکنی الرجل باسم ابیه شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله ادب خوب و نیکی بپدر اینست که کنیت کرده شود مرد بنام پدرش یعنی که کنیت
خود را ابن فلان کند بنام پدر چنانچه امیرالمومنین علیه السلام کرده مثل اینکه گفته در نهج البلاغه والله لابن ابی طالب آنس
بالموت من الطفل بثدی امه هفدهم اصل جاء رجل وسال النبی صلی الله علیه وآله عن بر الوالدین فقال ابرر امک ابرر امک
ابرر امک ابرر اباک ابرر اباک ابرر اباک وبدا بالام قبل الاب شرح آمد مردی و پرسید نبی صلی الله علیه و آله را از ثواب
فرمان برداری پدر و مادر پس گفت برای بشارت بثواب بیحد و حصر فرمان برداری کن مادرت را فرمان برداری کن مادرت را فرمان
برداری کن مادرت را فرمان برداری کن پدرت را فرمان برداری کن پدرت را فرمان برداری کن پدرت را و ابتدا کرد بمادر پیش از پدر یعنی
که اشارت کرد باینکه فرمان برداری مادر افضل از فرمان برداری پدرست هجدهم اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال انی ولدت بنتا وربیتها حتی اذا بلغت فالبستها وحلیتها ثم جئت
بها الی قلیب فدفعتها فی جوفه وکان آخر ما سمعت منها وهی تقول یا ابتاه فما کفارة ذلک قال الک ام حیة
قال لا قال فلک خالة حیة قال نعم قال فابررها فانها بمنزلة الام تکفر عنک ما صنعت قال ابو خدیجة
فقلت لابی عبد الله علیه السلام متی کان هذا فقال کان فی الجاهلیة وکانوا یقتلون البنات مخافة ان یسبین فیلدن

فی قوم آخرین شرح واو در وهی تقول حالیه است و مفعول تقول محذوف است تقدیر وهی تقول ما قالت یا ابتاه و خبر کان است شرح روایت
از سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت زاییدم دختری و تربیت کردم او را تا وقتی که رسیده
شد پس پوشانیدم او را لباسها و زینت کردم او را بعد از آن آوردم او را بسوی چاهی پس انداختم او را در میان آن چاه و بود آخر چیزی که
شنیدم از او برحالی که او سخن میگفت که ای پدرم پس مرا امید است که توبه‌ای که در وسط چاه بود و بقعر آن نرسیده بود ای فریاد
زود چیست کفاره آن گناه که از آن توبه کردم با اسلام و دل گران آمد نبی علیه السلام گفت آیا مادری هست که زنده باشد گفت نه گفت پس
آیا ترا خاله هست که زنده باشد گفت آری گفت پس نیکویی کن با او چه بدرستی که او مانند مادر است میپوشاند از تو آن گناه را اگر دل بسبب
نیکی تو بالاو گفت سالم پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی بود اینکه پدر دختر خود را چنین کشته باشد گفت بود در زمان جاهلیت یعنی بزرگ
قریش و امثال ایشان پیش از بعثت رسول علیه السلام و میکشتند دختران را از ترس اینکه اسیر کرده شوند پس زایند در جماعتی دیگر که دشمن باشند
نوزدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام هل یجزی الولد والده فقال لیس له جزاء الا فی خصلتین یکون الوالد مملوکا
فیشتریه ابنه فیعتقه او یکون علیه دین فیقضیه عنه شرح یکون هر دو جا مرفوع میتواند بود بتقدیر ان و اهمالش
باستیناف و منصوب میتواند بود بتقدیر ان و اعمالش یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا برابری در نیکویی میکند پسر پدر را پس گفت
نیست برای پدر مکافاتی مگر در دو صفت اینکه باشد پدر غلام پس خریداری نماید او را پسرش پس آزاد کند او را یا معنی که این عمل
باعث آزادی پدر است پس اگر او نمیکرد هر آینه مکافات کرده نخواهد بود و اینکه باشد بر پدر قرضی پس ادا کند پسر آن را از جانب او
بیستم اصل اتی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل فقال انی رجل شاب نشیط واحب الجهاد ولی والدة تکره ذلک
فقال له النبی صلی الله علیه وآله ارجع فکن مع والدتک فوالذی بعثنی بالحق لانسها بک لیلة خیر من جهاد
فی سبیل الله سنة شرح آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی پس گفت بدرستی که من مردی جوان صاحب قوتم و دوست میدارم
جهاد را و مرا مادریست که نمیخواهد آن را که من بجهاد روم پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله برگرد پس باش با مادرت چه قسم بآنکه فرستاده مرا
بار کان آمدن که قرآن باشد که هر آینه تسلی شدن او بتو یک شب بهتر است باعتبار ثواب از جهاد در راه خدا یکسال بیست و یکم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد لیکون بارا بوالدیه فی حیوتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دینهما
ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقا وانه لیکون عاقا لهما فی حیوتهما غیر بار بهما فاذا ماتا قضی دینهما واستغفر
لهما فیکتبه الله عز وجل بارا شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که بنده هر آینه گاهی میباشد نیکوکار با پدر و مادر خود
در زندگی ایشان بعد از آن میمیرند پس بجا نمی آورد از جانب ایشان آنچه را که در ذمت ایشانست از قرض دنیا یا قرض آخرت و طلب
آمرزش نمیکند برای ایشان پس مینویسد او را خدا نافرمان بردار پدر و مادر و بدرستی که بنده هر آینه گاهی میباشد نافرمان بردار
پدر و مادر در زندگی ایشان غیر نیکویی کننده با ایشان پس چون مردند بجا می آورد آنچه را که در ذمت ایشانست و طلب آمرزش میکند
برای ایشان پس مینویسد او را خدا عز وجل نیکوکار با پدر و مادر

باب هفتادم اصل باب الاهتمام بامور المسلمین والنصیحة لهم شرح

این باب بیان فضیلت سعی در کارهای مسلمانان و بیغش بودن برای ایشان و نفع رسانیدن ایشانست و در این باب یازده حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که
صبح رسد بر حالی که غمخواری کارهای مسلمان نکند پس نیست از جمله مسلمانان دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله انسک
الناس نسکا انصحهم جیبا واسلمهم قلبا لجمیع المسلمین شرح نسکا بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین منقط و بضم
نون و ضم سین مصدر باب نصر و حسن منصوب بر تمییز از نسبت در انسک الناس است و نسبت انسک بنسک برای مبالغه است
الجیب بفتح جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه سینه و نصب آن بر تمییز از نسبت در انصحهم است یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله عابدترین مردم از روی عبادت صافترین ایشان باعتبار سینه و بیغش‌ترین ایشان باعتبار دل است برای جمیع مسلمانان سیوم اصل
سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول علیک بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه شرح النصح بضم نون و سکون
صاد منقط و حاء منقط خالص بودن یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر تو باد که بیغش باشی برای خدا در خلق
او این اشارتست باینکه غش با خلق او غش با خداست چه هرگز ملاقات نخواهی کرد او را در روز مرگ یا قیامت بعملی که فاضلتر
باشد از بیغش بودن برای خدا در خلق خدا چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم
شرح این مضمون موافق حدیث اولست پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله قال من اصبح لا یهتم بامور
المسلمین فلیس منهم شرح این نیز موافق حدیث اولست اصل ومن سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم
شرح لام در یا للمسلمین حرف جر است و مفتوحست برای فرق میان مستغاث و مستغاث له یعنی و هر که بشنود از مردی که فریاد میزند
که ای مسلمانان مدد کنید یعنی استغاثه نماید و مدد او نکند پس نیست مسلمان ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الخلق عیال الله فاحب
الخلق الی الله من نفع عیال الله وادخل علی اهل بیت سرورا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خلق عیال خدا اند
پس محبوبترین خلق بسوی خدا کسی است که نفع رساند عیال خدا را و داخل کند بر خانه واده خوشحالی را اشارتست باینکه اگر کسی مسلمانی را
خوشحال کند خانه واده او از خوشحالی او خوشحال میشوند چنانچه اگر کسی ستمی کند بر مسلمانی خانه واده او تمام دلگیر میشوند هفتم اصل سئل رسول
الله صلی الله علیه وآله من احب الناس الی الله قال انفع الناس للناس شرح پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله که کیست محبوبتر
مردم بسوی خدا گفت کسی که نفع رساننده‌تر مردم باشد برای مردم هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من رد عن قوم من المسلمین
عادیة ماء او نار اوجبت له الجنة شرح العادیة بعین منقط والف و دال منقط و تخفیف یاء دو نقطه در پایین بلایی که مردم را
باز دارد از کار خود مثل سیلاب که رو بخانهای ایشان آید یا آتشی که در خانهای ایشان افتد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که
برگرداند از جمعی از مسلمانان بلایی را سیلابی را یا آتشی را مثلا واجب میشود برای او بهشت نهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز
وجل وقولوا للناس حسنا ولا تقولوا الا خیرا حتی تعلموا ما هو شرح بیان این آیت مفصلا می آید در کتاب الجهاد در شرح
حدیث دوم باب سوم که باب وجوه الجهاد است حتی تعلموا متعلق بمجموع مستثنی و مستثنی منه است یا معنی که کسی که عادت بترک گفتن نالایق

دانسته خواهد نه دانسته چنانچه گاهی خوانا کسی میگیرد و سبب آنرا نمیداند دوم اصل عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رُبَّمَا حَزِنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِي وَ صَدِيقِي فَقَالَ نَعَمْ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجِنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رُوحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ حَزِنَتْ هَذِهِ لِأَنَّهَا مِنْهَا شرح تقبضت بجا و منقط و زای با نقطه و نون بصیغه ماضی معلوم با علم یا مجهول یا بعبارت الحزن بضم حا و سکون زای دیگری و بفتح حا و دیگر گردن و صدیق عطف بر اهلی الجنان بکسر جیم جمع جنه بفتح جیم بهشتها الریح بکسر را منقط و سکون یا دو نقطه در زیر و حاء منقط چیزی که خوشبو و پاکیزه باشد روح بفتح را و سکون واو عبارت از نسیمی است که ریح آنرا باعث زندگی مؤمنان کرده پس آنرا روح بضم را و برای ایشان ساخته پس روحا بضم را است اینجا عبارت از ریح روح است و امر عبارت از طینت الجنان است که چون طینت الجنان بماده رشد و نسیم ریح روح به هم رسیده یعنی روایت از جابر جعفی گفت که گرفته شدم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم قربانت شوم بسا که دلگیر میشوم بی آنکه مرگ عزیزی بر خورده باشد مرا یا بلایی دیگر فرود آمده باشد بمن تا آنکه میشناسند آن دلگیری را مردم خانه من و در روی من و آشنای من نیز می شناسند پس امام علیه السلام گفت آری میباشد این ای جابر بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل آفریده بدن مؤمنان را از گل بهشتها و جاری ساخت با یمعنی که دمید در ایشان نسیمی را از جمله پاکیزه نسیم خود پس برای آن شارکت مؤمنان با هم در ماده بدن و در روح که مؤمن برادر مؤمن است از پدر و مادر پس پس چون برخورد روحی از آن روحها که از نسیم پاکیزه است در شهری از شهرها دلگیری دلگیر میشود آن روح که در آن شهر است چه این روح نیز از جمله آن روحهاست که از نسیم پاکیزه است مراد از روح مخاطبست سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغُشُّهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَةً فَيُخْلِفَهُ شرح العین چشم و جاسوس هر دو اینجا مناسبست فیخلفه بصیغه مضارع معلوم باب مرفوعست بعطف بر یعده و فا برای تعقیبست یا منصوبست بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی و فا برای سببیت است بنا بر اینکه عده مفعول مطلق برای نوع باشد بمعنی عده ایستادیها یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مؤمن برادر مؤمن است چشم اوست و راهنمای اوست خیانت نمیکند با او و ستم بر او نمیکند و ناصافی نمیکند با او و وعده نمیکند با او هیچ وعده که پس از آن خلاف کند او را یعنی وعده او را چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنِ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنِ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا شرح کالجسد الواحد یعنی کعضو الجسد الواحد اشتکا و در ناک شد یعنی عضو و ضمیر مستتر در اشتکی راجع بعضویست که مدلول الجسد الواحدست ضمیر منه راجع بالجسد الواحدست و جد بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر اشتکی است ضمیر ارواحهما راجع بشیئا و سائر است و ذکر ارواح بلفظ جمع باعتبار تعدد و سائر است من برای تبعیض است روح واحده عبارت از مجموع روح جسد واحدست روح الله عبارت از روحیست که از همه برگزیده آنرا برای امام زمان علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مؤمن برادر مؤمنی

وگفتن بهتر کرده کرده باشد فواید آنرا امید اند یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره و گویید برای مردم خوبرا مراد اینست که و مگویید مگر بهتر را تا بدانید که چیست گفتن نالایق و گفتن بهتر یا یمعنی که آنوقت خواهید دانست که چه فایده از آن عاید شما میشود مخفی نماند که در این حدیث اشارتست باینکه امر در این آیت بر حقیقت خود نیست بلکه بمعنی نهی از ضد است و باینکه حسن مصدر است استعمال آن در اینجا برای مبالغه است پس مراد بهتر است نه اصل خوب چه در جایی که بهتر میسر شود اکتفا باصل خوب نالایق و مخفی نماند که اگر الناس مؤمنانست معنی گفتن بهتر برای ایشان ظاهر است و اگر مراد اعم است مراد به بهتر آنست که باعث ارشاد او شود یعنی چنانچه کلمه مخالف و نصیحت و زود تر او را بحق می آورد و اگر مقامی تقاضای شدت کند آن بهتر خواهد بود چنانچه گفته در سوره فتح أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ دهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ فِيكُمْ شرح مضمون این موافق سابقست در اینجا بیان این شده که نشان بهتر آنست که شما آنرا دوستر دارید که گفته شود در حق شما یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ قَالَ نَفَّاعاً شرح قال در دوم از کلام راویست تکرار قال برای آنست و اگر کلام امامست راجع بعیسی است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در قول الله عز و جل در حکایت کلام عیسی بن مریم علیه السلام در سوره مریم و گردانید الله مرا مبارک هر جا که باشم امام گفت مراد بمبارک بغایت نفع رسان بمردمست باب هفتاد و یکم اصل باب إجلال الکبیر شرح این باب بیان فضیلت تعظیم پیران و مانند ایشانست خواه آنکه تعظیم کند کوچکتر در سن باشد و خواه مساوی و خواه بزرگتر از خود در سن با دست و باید در این باب سه حدیث است اول اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ شرح الشیب بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و با یک نقطه یک موی سفید و سفیدی یکمو و هر دو اینجا مناسبست مراد بمسلم اینجا مؤمنست یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله از جمله تعظیم بنده الله است را تعظیم صاحب یکموی سفید است که مؤمن باشد دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوَقِّرْ كَبِيرَنَا وَ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست از ما مؤمنان کسی که تعظیم نکند بزرگسال را و مهربانی نکند کوچک را سیوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَظِّمُوا كِبَارَكُمْ وَ صِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَيْسَ تَصِلُونَهُمْ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ كَفِّ الْأَذَى عَنْهُمْ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام تعظیم کنید بزرگان خود را در سن و پیوند کنید خویشان خود را و نیست اینکه پیوند کنید خویشان را بچیزی که فاضلتر از باز داشتن آزار ظالمان از ایشان باشد باب هفتاد و دوم اصل باب أخوة المؤمنين بعضهم لبعض شرح این باب بیان کیفیت برادری مؤمنانست با یکدیگر و در این باب یازده حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبٍ وَ أُمٍّ وَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهِرَ لَهُ الْآخَرُونَ شرح ضرب بصیغه معلوم مجرد است الضرب زدن و مراد اینجا از کار رو افتادن است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی غلبه است مثل ضربنا علی آذانهم سهر بصیغه ماضی معلوم باب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که مؤمنان برادرانند فرزندان یک پدر و یک مادرند با یمعنی که در کمال مرتبه برادرند یا بامعنی که پدر روحها و اصل ایشان طینت علیین است چنانچه بیان میشود در حدیث آینده و چون کوفته بر مردی از ایشان رگی باینمعنی که کوفتی بهم رسانید از جانب رگی در بدن او که در دنبال کشیده باشد بیداری کشیدند برای آنمرد مؤمنان دیگر خواه

دیگرست مانند دو عضو یک جسد بیان مشبه به اینکه اگر روحی که صاحب یک جسد است و او ناخوش شد در او آنچه را در باقی جسد او و روحها
آنچه و باقیمانده از جمله گردیده است که مجموع روح مجموع یک جسد است و بدرستی که ربط روح مؤمن بروح خلیفة الله بیشترست از ربط پرتو
آفتاب با آفتاب مراد اینست که مؤمنان مانند اعضای یک جسدند و نسبت ایشان با امام ایشان بکمال اتصالست بیشتر از نسبت پرتو آفتاب
بآفتاب پس آزار مؤمنی امام را آزرده میشود پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام المسلم اخو المسلم هو عینه و مرآته و دلیله
لا یخونه و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه شرح مراد بمسلم اینجا مؤمنست و این تعبیر اشارتست باینکه اسلام غیر مؤمن
محض ظاهر و بناست و حقیقتی در آخرت ندارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مؤمن برادر مؤمنست او چشم اوست و آینهٔ
اوست و راهنمای اوست خیانت نمیکند با او و بازی نمیدهد او را و ستم نمیکند بر او و دروغ نمیگوید با او و بدگویی غایبانه نمیکند او را ششم
اصل عن حفص بن البختری قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و دخل علیه رجل فقال لی تحبه فقلت نعم فقال لی و لم
لا تحبه و هو اخوک و شریکک فی دینک و عونک علی عدوک و رزقه علی غیرک شرح روایتست از حفص بن
البختری بفتح باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و ثاء دیا گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام
و داخل شد بر او مردی از شیعه امامیه پس امام علیه السلام گفت مرا آیا دوست میداری او را گفتم آری گفت مرا او چرا دوست نداری
او را و حال آنکه او برادر تست در دین تست و مددکار تست بر دفع دشمن تو و رزق او بر دیگریست مراد اینست که نفع بتو میرساند و ضرری از تو
نمیخواهد هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول المؤمن اخو المؤمن لابیه و امه لان الله عز و جل خلق المؤمنین
من طینة الجنان و اجری فی صورهم من ریح الجنة فلذلک هم اخوة لاب و ام شرح الصور بضم و کسر صاد بی نقطه و فتح واو و بضم
صاد و سکون واو جمع صورت و بنا مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
المؤمن اخو المؤمن عینه و دلیله لا یخونه و لا یظلمه و لا یغشه و لا یعده عدة فیخلفه شرح مضمون این مانند حدیث
سیوم این بابست نهم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول المؤمنون خدم بعضهم لبعض قلت
و کیف یکونون خدما بعضهم لبعض قال یفید بعضهم بعضا الحدیث شرح روایتست از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام
جمیل گفت شنیدم از امام علیه السلام که میگفت مؤمنان خدمتکاران اند بعضی ایشان برای بعضی دیگر ایشان گفتم و چون میباشند خد
متکاران بعضی ایشان برای بعضی دیگر گفت فایده میرسانند بعضی ایشان بعضی دیگر را احادیثی که از ائمه ایشان بایشان رسیده باشد
مراد ترغیب در نقل حدیث دیگرانست به بیان اینکه مؤمنی که جاهل باشد حق این خدمت بر گردن عالم دارد دهم اصل سمعت ابا
جعفر علیه السلام یقول ان نفرا من المسلمین خرجوا الی سفر لهم فضلوا الطریق فاصابهم عطش شدید فتکفنوا
و لزموا اصول الشجر فجاءهم شیخ علیه ثیاب بیض فقال قوموا فلا باس علیکم فهذا الماء فقاموا و شربوا و
ارتووا فقالوا من انت یرحمک الله فقال انا من الجن الذین بایعوا رسول الله صلی الله علیه و آله انی سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول المؤمن اخو المؤمن عینه و دلیله فلم تکونوا تضیعوا بحضرتی شرح الجن بکسر جیم جمع جنی

نخ بیض

منقول

منقولست در مجمع البیان در تفسیر سوره جن که هفت کس از جن نصیبین بخدمت رسول علیه السلام آمده ایمان آوردند و بعضی
گروند یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که جمعی از مؤمنان بیرون رفتند بسفری که ایشان را بود پس گم کردند راه را
پس دریافت ایشان را تشنگی سختی پس کفن پوشیدند و خوابیدند در بیخ درختان پس آمد نزد ایشان پیری که بر او بود جامه
های سفید پس گفت برخیزید زیرا که باکی نیست بر شما زیرا که این آبست که برای شما آورده‌ام پس برخاستند و آشامیدند و سیراب شدند باینجا
کفنهای خود را پر کردند پس باشد ایشان را تا بمنزلی که دلالت کرد ایشان را بانجا پس گفتند کیستی تو رحمت کناد ترا الله گفت
من از جماعتی ام که بیعت کردند با رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت مؤمن برادر مؤمنست
چشم اوست و راهنمای اوست اگر راهی را گم کند پس نبود بحال بود که شما تلف شوید در سرزمین من با وجود اطلاع من یازدهم اصل عن ربعی
عن الفضیل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یخذله قال ربعی فسالنی رجل
من اصحابنا بالمدینة فقال سمعت الفضیل یقول ذلک قال فقلت له نعم فقال فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یغشه و لا یخذله و لا یغتابه و لا یخونه و لا یحرمه شرح لا یظلمه هر دو جا بصیغه مضارع
معلوم باب تفعیل یا باب ضربست سمعت در فقال سمعت بصیغه مخاطبست و بتقدیر استفهامست و در اول آن بصیغه متکلمست
یعنی روایتست از ربعی از فضیل بن یسار گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مؤمن برادر مؤمنست نسبت ظلم نمیدهد او را
یا ظلم نمیکند او را و بی مدد نمیگذارد او را گفت ربعی پس پرسید مرا مردی از یاران ما در مدینه مشرفه باین روش که گفت آیا شنیدی
از فضیل که میگفت این را ربعی گفت پس گفتم او را آری پس آن مرد گفت پس بدرستی که من شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت مؤمن برادر
مؤمنست نسبت ظلم نمیدهد او را و غش در دل نمیگیرد با او و بی مدد نمیگذارد او را و بدگویی غایبانه نمیکند و خیانت نمیکند او را و محروم از عطای
خود نمیکند او را مراد آن مرد اینست که من با فضیل بسیار شنیدیم و فضیل بعضی را فراموش کرده باب هفتاد و سیوم اصل باب
فیما یوجب الحق لمن انتحل الایمان و ینقضه شرح انتحل بنون و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست الانتحال دعوی حالتی برای خود
و ینقضه بنون و قاف و ضاد با نقطه عطفست بر یوجب بتقدیر و ما ینقضه و ضمیر مستتر راجع بماست و ضمیر بارز راجع بحق است یعنی این بابست
در بیان آنچه لازم میکند بر مؤمن حق برادری را برای کسی که دعوی کرد برای خود ایمان را و بیان آنچه میشکند آن حق برادری را برای کسی
که دعوی کرد برای خود ایمان را در این باب یک حدیثست اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و سئل عن ایمان من یلزمنا حقه
و اخوته کیف هو و بما یثبت و بما یبطل فقال ان الایمان قد یتخذ علی وجهین اما احدهما فهو الذی یظهر
لک من صاحبک فاذا ظهر لک منه مثل الذی تقول به انت حقت ولایته و اخوته الا ان یجیء منه
نقض للذی وصف من نفسه و اظهره لک فان جاء منه ما تستدل به علی نقض الذی اظهر لک خرج عندک
مما وصف لک و اظهر و کان لما اظهر لک ناقضا الا ان یدعی انه انما عمل ذلک تقیة و مع ذلک ینظر
فیه شرح واو در و سئل حالیست بتقدیر و قد سئل اثبات الف ما استفهامیه با حرف جر شاذ است فقال اگر از مضمون

یقول است قد در قد یتجدد برای تحقیق است باوجود اگر بر سر فعل مضارع درآمده اگر گوئی در این حدیث تصریح بدو وجه بودن ایمان
و ذکر اما که برای تفصیل و تحقیق تکرار است شده چرا باوجود آن اکتفا بذکر یک قسم شده گویم برای ظهور قسم دیگر چه مقابل ایمان ظاهر آن
معلوم است که ایمان حجج معصومین سلام الله علیهم و جاری مجرای ایشان باشد و رعایت حق آن احتیاج به بیان ندارد و این نظیر
قول الله تعالی است در سوره نساء و انزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل چه
ظاهر است که مقابل آن این است که و اما الذین کفروا بالله و لم یعتصموا به فسیدخلهم جهنم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت بر حالی که رسیده شده بود از ایمان کسی که لازم میشود بر ما رعایت حق او و برادری او چون ثابت آن ایمان و بجه ثابت میشود آن ایمان
و بجه باطل پس امام گفت بدرستی که ایمان تحقیق قرار گرفته میشود بر دو قسم اما یکی از آن دو قسم پس آن ایمانیست که ظاهر و مظنون
میشود ترا از یار خود و بیان این است که چون ظاهر شد ترا از او مثل آنچه تصدیق میکنی به آن تو که مذهب شیعه امامیه باشد ثابت شد دوستی
او و برادری او مگر آنکه صادر شود از او شکستی برای ایمانی که بیان کرد از جانب خودش و اظهار کرد آن را برای تو بیان این آنکه اگر صادر شد
از او فعلی که استدلال میکنی به آن بر شکست ایمانی که اظهار کرد برای تو بیرون رفت نزد تو از آنچه بیان کرد برای تو و اظهار کرد و شد
آن ایمانی را که اظهار کرد برای شکسته شده باین معنی که باطل شد دوستی و برادری او مگر آنکه دعوی کند که او نکرده آن فعل را مگر برای تقیه با آن
دعوی تأمل کرده میشود و در آن فعلی که کرده باین معنی که درین مقام تفصیلی هست تفصیلش اصل فان کان لیس مما یمکن ان تکون التقیة
فی مثله لم یقبل منه ذلک لان للتقیة مواضع من ازالها عن مواضعها لم تستقم له و تفسیر ما یتقی مثل
قوم سوء ظاهر حکمهم و فعلهم علی غیر حکم الحق و فعله فکل شیء یعمل المؤمن بینهم لمکان التقیة مما لا یؤ
دی الی الفساد فی الدین فانه جائز شرح ضمیر کان راجع بآن فعل است و اسم کان است و جمله لیس مما تا آخر خبر کان است
مشار الیه ذلک دعوی مذکور در ضمن الا ان یدعی است مواضع تقیه عبارت از صور اجتماع شروط جواز تقیه است و آنها چند چیز است اول
اینست که برای دفع ضرر معتد به باشد نه برای جلب نفع مثل وظایف پادشاهان بنی امیه و بنی العباس و مثل قوت و دیه دوستی و نه برای
دفع ضرر سهل مثل لوم لائم دوم اینست که دفع ضرر بکشتن خون نباشد سیوم اینست که حاکمی عادل که دفع ضرر کند حاضر نباشد چهارم اینست
که باعث گمراهی و فتنه جمعی دیگر نباشد مثل تصانیف علمای اهل بدعت و دواوین شعرای اهل ضلالت که باقی مانده هست که مخالفان
شده و میشوند و بودند و کرده قول الله تعالی در سوره بقره و الفتنة اشد من القتل اشارت باین میشود و همچنین قول امام مما لا یؤدی الی الفساد
فی الدین برای اهتمام بذکر این شرط باشد چنانچه قوم سوء ظاهر برای اهتمام بشرط سیوم است و باقی شروط از لمکان التقیة
فهمیده میشود و یتقی بصیغه مجهول است بتقدیر یتقی فیه مثل خبر تفسیر است و مراد از لفظ مثل و فعل است قوم مضاف به سوء بفتح
سین و سکون واو مصدر باب نصر یعنی آزار کردن ظاهر صفت سوء است جمله حکمهم تا آخر صفت قوم است لام در لمکان
بمعنی فی است مکان بمعنی موضع است یعنی بیان تفصیل اینکه اگر باشد آن فعل چیزی که نیست از جمله چیزهایی که جایز است
در شرع اینکه باشد تقیه در امثال آنها مقبول نمیشود از او آن دعوی تقیه چه بدرستی که برای جواز تقیه مواضعی چند مخصوص هست هر که گردانید

تقیه را از مواضع آن و در غیر آنها بجا آورد درست نمیشود آن تقیه برای او باین معنی که جایز نمیشود و باعث استحقاق عذاب و سبب حج
تقیه کرده میشود در آن اینست که گوییم مثل اهل آن از زمانیان که حکم ایشان و عمل ایشان بر خلاف حکم قرآن و عمل بمقتضای قرآنست یعنی که حکم
ایشان و عمل ایشان مبنی بر خود رایی و اختلاف اجتهادات است که در محکمات قرآن نهی از آن صریح شده بیان این آنکه هر چیزی که میکند مؤمن
میان ایشان و در جای جواز تقیه از جمله چیزی که باعث گمراهی مردم در دین نشود پس بدرستی که آن چیز که میکند جایز است باب هفتاد و چهارم اصل
و ب فی ان الاخوة لم یقع علی الدین و انما هو التعارف شرح علی بنائیه است مرجع ضمیر هو چیزیست که مفهوم از لم یقع علی الدین است
و مذکور نیست هر کجا چه انما هو التعارف یعنی اینست که انما الواقع علی الدین التعارف یعنی این باب است در بیان اینکه برادری مؤمنان
باهم متفرع نشده بر دین حق بلکه پیش از دخول ایشان در دین حق واقعست مثل ایامی که در شکم مادر زندو مثل ایام طفولیت و مثل ایامی
که بعضی مردم در آن ایام در دین باطلند و عاقبت داخل دین حق میشوند و فرایی هست که آنچه متفرع بر دین حقست آشنایی مؤمنان با
همست مراد اینست که حدوث برادری بسبب تولد ایشانست از طینت علیین که پیش از تکلیف و دخول در دین حق حادث شده
چنانچه گذشت در حدیث دوم باب هفتاد و دوم لیکن چون آدمی علم غیب ندارد وجوب آشنایی مؤمنان باهم بعد از دخول در دین حق
حادث میشود و درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لم تتواخوا علی هذا الامر و انما تعارفتم
علیه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت شما مؤمنان برادر هم نشدید بنا بر این مذهب شیعه امامیه تا حدوث برادری
شما از حدوث این مذهب باشد و فرایی هست که شناختید یکدیگر را و آشنایی باهم کردید بعد از حدوث این مذهب مراد اینست
که مؤمنان هرگز خالی از برادری نبوده اند خواه بعد از حدوث ایمان در ایشان و خواه پیش از آن چه مدار برادری بر حصول از یک طینت
که ماده علیین باشد و آن مخصوص وقت حدوث ایمان نیست اگرچه نوعی از شعب نسبت با آن داشته باشد مثل علم ما بحوادث آینده
چه آن فرع حدوث آنهاست اگرچه تابعست فی الجمله دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لم تتواخوا علی هذا الامر و انما
تعارفتم علیه شرح این موافق سابقست باب هفتاد و پنجم اصل باب حق المؤمن علی اخیه و اداء حقه شرح مراد بمؤمن در این باب
و نظائر این باب مؤمن آزموده است باین معنی که معاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر شده باشد محافظت وحده و شرط
ایمان که مذکور شد در احادیث باب هفتم یعنی این باب بیان حق مؤمن آزموده بر برادر مؤمن او و بیان فضیلت و اشکال بجا آوردن
حق آن برادر مؤمن آزموده است و درین باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من حق المؤمن علی اخیه
المؤمن ان یشبع جوعته و یواری عورته و یفرج عنه کربته و یقضی دینه فاذا مات خلفه فی اهله و ولده
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت از جمله حقوق مؤمن آزموده بر برادر مؤمن او اینست که سیر کند گرسنگی او را و بدادن لباس
بپوشاند جایی از بدن او را که مستوری آن عیب است و کشاده دارد از او آزردگی او را و واپس دهد قرض او را پس اگر بمیرد جانشین او شود
باعتبار نفقه دادن و کار رسانیدن به دیگر دار زن او و فرزندان او دوم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قلت له ما حق المسلم علی المسلم قال له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا و هو علیه واجب ان ضیع منها

شيئاً خرج من ولاية الله وطاعته ولم يكن لله فيه من نصيب قلت جعلت فداك وما هي قال يا معلّى إني عليك شفيق أخاف أن تضيّع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل قال قلت لا قوّة إلا بالله **شرح** و الجبات بجرّ و ضمير است اند بود و ما صفت حقوق است
و مرفوع مستتر اند بود تا خبر سبع باشد نصيب اینجا عبارت از طاعت است چنانچه نصيب شيطان معصيت است و كاف نصيب اینجا
مستعمل میشود در سعادت چنانچه نصيب شيطان مستعمل میشود در شقاوت و هر دو احتمال دارد قول اینجا در حکایت کلام جن در سوره جن وانه تعالی جد
ربنا **یعنی** روایت است از معلّی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام معلی گفت گفتم او را که چیست حق مؤمن بر مؤمن گفت برای مؤمن است
هفت حق واجب که نیست از جمله آنها حقی مگر این حال که آن برادر واجب است اگر ضایع کند از جمله آنها چیزی را بیرون میرود از دوستی امام
و نگاه و فرمان بردار ایشان و نمی باشد برای او حصه یا بمعنی که جمیع عبادات او باطل است گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم این را
نیز بیان کن که کدام است آن هفت حق گفت ای معلی بدرستی که من بر تو ترسناکم میترسم که ضایع گذاری آنچه را که بشنوی و محافظت نکنی
و بدانی آن را و عمل نکنی این مبنی بر آنست که تحکیر امام بر عالم بیش از جاهل است چنانچه گذشت در باب نوزدهم کتاب العقل معلی گفت
گفتم امام علیه السلام را قوّت نیست بر فعل خیر مگر بتوفیق الهی مراد اینست که بیان کن که کار اعمل بکنم **اصل** قال أيسر حقٍّ منها أن
تحبّ له ما تحبّ لنفسك وتكره له ما تكره لنفسك والحقّ الثاني أن تجتنب سخطه وتتّبع مرضاته وتطيع أمره
والحقّ الثالث أن تعينه بنفسك ومالك ولسانك ويدك ورجلك والحقّ الرابع أن تكون عينه ودليله
ومرآته والحقّ الخامس لا تشبع ويجوع ولا تروى ويظمأ ولا تلبس ويعرى والحقّ السادس أن يكون لك خادم
وليس لأخيك خادم فواجب أن تبعث خادمك فتغسل ثيابه وتصنع طعامه وتمهّد فراشه والحقّ السابع
أن تبرّ قسمه وتجيب دعوته وتعود مريضه وتشهد جنازته وإذا علمت أن له حاجة تبادره إلى قضائها ولا
تلجئه أن يسألكها ولكن تبادره مبادرة فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته وولايته بولايتك
شرح الخادم کنیز و مطلق خدمتکار و اول مناسب تر است بحدیث چهاردهم این باب تر تصدیق معلوم مخاطب باب افعال است مراد القسم ای
وعده ایست که با دیگری کرده که مهمانی او رفتن تو نماید الجنازه بکسر جیم تابوت و بفتح جیم میت که بر بالای تابوت است و غیر این بر گفته اند **یعنی**
گفت آسانتر حقی از جمله حقها اینست که دوست داری برای او آن را که دوست میداری برای خود و مکروه داری آنچه را که مکروه میداری برای خود و حق برادر
دوم اینست که دوری کنی از غضب او و پیروی کنی رضای او را و اطاعت کنی فرمان او را و حق سیوم اینست که مدد کنی او را بجان خود و مال خود و
زبان خود و دست خود و پای خود و حق چهارم اینست که باشی چشم او و راهنمای او و آینه او و حق پنجم اینست که سیر نشوی در حالی که او گرسنه باشد
و سیراب نشوی در حالی که او تشنه باشد و جامه نپوشی در حالی که او برهنه باشد و حق ششم اینست که باشد ترا کنیزی و نباشد برای برادر تو کنیزی پس
لازمست که فرستی کنیز خود را تا بشوید جامه های او و بپزد طعام او را و پهن کند رختخواب او را و حق هفتم اینست که راست
آوری وعده او را که با دیگری کرده باشد و قبول کنی طلب او را یعنی که اگر طلب کند ترا برای ضیافت یا برای مدد یا مشورت روان شوی او
سوی او و پرسش کنی بیمار او را بمعنی که در وقت بیماری او بدیدن او روی یا بمعنی که اگر کسی از منسوبان او بیمار شود بروی بدیدن آن بیمار روی برادر

حاضر شوی جنازه او را وقت مردن او و اگر دانی که او را حاجتی هست پیشی گیری او را بسوی بر آوردن آن حاجت و ملجا نکنی او را که طلب کند
از تو آن حاجت را ولیکن پیشی گیری او را پیشی گرفتنی عظیم که با آن کار اهلی نباشد پس چون کردی آنچه را که مذکور شد پیوند کردی دوستی
خود را بدوستی آن مؤمن ترا و پیوند کردی دوستی آن مؤمن را بدوستی تو او را مخفی نماند که مناسب حدیث چهاردهم این باب است که در
اینجا از کاتبان غلطی شده باشد و بجای بولایتک و لایتنا باید **سیوم اصل** عن عبد الأعلى بن أعين قال كتب أصحابنا يسألون
أبا عبد الله عليه السلام عن أشياء وأمروني أن أسأله عن حقّ المسلم على أخيه فسألته فلم يجبني فلمّا جئت
لأودّعه قلت سألتك فلم تجبني فقال إنّي أخاف أن تكفروا إنّ من أشدّ ما افترض الله على خلقه ثلاثاً إنصاف
المرء من نفسه حتّى لا يرضى لأخيه من نفسه إلّا بما يرضى لنفسه منه ومواساة الأخ في المال وذكر
الله على كلّ حال ليس سبحان الله والحمد لله ولكن عند ما حرّم الله عليه فيدعه **شرح** فلم يجبني الى آخر میکند جواز
تاخیر بیان از وقت سوال بحسب ظاهر برای مصلحت تعظیم مسئله و ترغیب در اطاعت جواب و فی الحقیقه تاخیر جواب از وقت
سوال نشده چون از جمعی بوده که در کوفه بوده اند و امام میدانسته که این جواب با جواب مسائل دیگر همراه با ایشان خواهد رسید
فیدعه مرفوع و منصوب میتواند بود بتقدیر ان و اهمالش یا اعمالش **یعنی** روایت است از عبد الاعلی بن اعین که از اهل کوفه است
گفت نوشتند یاران ما که در کوفه بودند مکتوبی و پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزهایی یعنی مسائلی از حلال و حرام و بز
بان امر کردند مرا که سوال کنم امام علیه السلام را از حق مؤمن آزموده بر برادر مؤمن خود پس پرسیدم او را از آن پس جواب نداد
مرا پس جواب نداد پس چون آمدم تا وداع کنم او را وقت اراده برگشتن بکوفه گفتم پرسیدم ترا پس جواب ندادی مرا پس گفت
بدرستی که من میترسم که کافر شوید یعنی که بعد از دانستن مخالفت کنید بدرستی که از جمله سختتر آنچه واجب لازم ساخته است بر مخلوقین
خود سه چیز است یکی انصاف مرد بجوی خودش یا جمله که راضی نشود برای برادر مؤمن خودش از جانب خود مگر بسلوکی که راضی میشود برای
خود از جانب آن برادر مؤمن و دیگری مدد کردن برادر مؤمن در مال و دیگری یاد الله است بر هر حال خواه حال خشنودی و خواه حال غضب
و مانند اینها از احوال و نیست مراد من از یاد الله گفتن سبحان الله و الحمد لله ولیکن مراد من یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده بر او باین
که پس کرد کذارد آن را **چهارم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما عُبد الله بشيء أفضل من أداء حقّ المؤمن **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عبادت کرده نشده الله تعالی بعبادتی که فاضلتر و مشکلتر باشد از بجا آوردن حق برادر مؤمن
آزموده **پنجم اصل** عن إبراهيم بن عمر اليماني عن أبي عبد الله عليه السلام قال حقّ المسلم على المسلم أن لا يشبع ويجوع
أخوه ولا يروى ويعطش أخوه ولا يكتسي ويعرى أخوه فما أعظم حقّ المسلم على أخيه المسلم وقال أحبّ
لأخيك المسلم ما تحبّ لنفسك وإن احتجت فسله وإن سألك فأعطه لا تملّه خيراً ولا يملّه لك كن
له ظهراً فإنّه لك ظهر إذا غاب فاحفظه في غيبته وإذا شهد فزره وأجلّه وأكرمه فإنّه منك وأنت
منه **شرح** ضمیر لا یشبع و ضمیر اخوه و نظایر آنها راجع بمسلم در علی المسلم است و اخوه عبارت از مسلم در حق المسلم است ما اعظم صیغه تعجب

است احب بکسر حاء و تشدید با بصیغه امر باب افعال است لا تملّه بصیغه نهی حاضر مضاعف باب علم است و ضمیر منصوب راجع باخ است
و خیرا بفتح خاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه تمیز از نسبت در لا تملّه است و لا یملّک بصیغه مضارع غایب مضاعف
باب علم است و ضمیر مستتر مرفوع راجع باخ است و ضمیر منصوب راجع بخیر است مخفی نماند که بصیغه نهی غایب بودن آن مناسب
مقام نیست والا کجای خانه لک ظهر میگفت و لیکن لک ظهرا یعنی روایت از ابراهیم بن عمر یمنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حق
مومن بر مومن آنست که سیر شود مومن برحالی که گرسنه باشد برادر مومنش و سیراب شود برحالی که تشنه باشد برادر مومنش و جامه پوشد
برحالی که برهنه باشد برادر مومنش پس چه بزرگست حق مومن بر برادر مومنش و امام علیه السلام گفت دوست دار برای برادر مومن خود آنچه را
که دوست میداری برای خود و اگر حاجت بچیزی بهم رسانی طلب کن از او بعنوان قرض و مانند آن چه مومن مومن را بتهمت طلب
بضرورت نمیدارد و اگر طلب چیزی از تو کند پس بده او را ملول مشو از خوبی برای او و او ملول نمیشود از خوبی برای تو باش برای
او پشت و پناه چه بدرستی که او برای تو پشت و پناهست چون غایب شود بسوزی جاپس نگاهداری کن او را در وقت غیبت او بدفع ضرر
از اهل او و از عرض او و چون حاضر شود پس بزیارت او برو و تعظیم کن او را و عزیز دار او را چه او از تست و تو از اوئی یا یعنی که تو و او
از یک اصل مخلوق شده اید که طینت علیین باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب هشتاد و دوم است اصل فَاِنْ کَانَ عَلَیْکَ
عَاتِبًا فَلَا تُفَارِقْهُ حَتّٰی تَسُلَّ سَخِیمَتَهُ وَاِنْ اَصَابَهُ خَیْرٌ فَاحْمَدِ اللّٰهَ وَاِنِ ابْتُلِیَ فَاعْضُدْهُ وَاِنْ تُمُحِّلَ لَهُ فَاَعِنْهُ وَاِذَا
قَالَ الرَّجُلُ لِاَخِیهِ اُفٍّ انْقَطَعَ مَا بَیْنَهُمَا مِنَ الْوِلَایَةِ وَاِذَا قَالَ اَنْتَ عَدُوِّی کَفَرَ اَحَدُهُمَا فَاِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ
الْاِیمَانُ فِی قَلْبِهِ کَمَا یَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ شرح تسل بضم سین منقطه و تشدید لام بصیغه مضارع مخاطب مضاعف باب نصر است
السل بفتح سین بیرون آوردن چیزی با همواری السخیمة بفتح سین منقطه و کسر خاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین کینه و در بعض
نسخ تسال بسین منقطه و همزه و تخفیف لام بصیغه مخاطب باب منع و سمیحته بضم سین منقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین
و حاء بی نقطه است و گاهی تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره نیز میباشد تا تصغیر سمح بفتح سین باشد سماح بفتح و کسر سین مصدر باب
حسن باشد بمعنی گذشت کردن فی الجمله ابتلی بباء یکنقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است اعضده بصیغه امر باب نصر است تمحل بحاء بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول غایب باب منع است المحل بفتح میم و سکون حاء کید و مکر انماث بالف و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
انفعالست یعنی پس اگر باشد بر تو صاحب عتاب پس جدا مشو از او تا از دل او بیرون کنی بهمواری آزردگی او را یا طلب کنی رضای
او را فی الجمله و اگر بخورد او را خوبی پس حمد کن پروردگار را و اگر مبتلا ببلایی شود پس مدد کن او را ببدن و مال و اسباب و اگر مکر کرده
شود پس اعانت کن او را بنمودن راه و چون گوید مرد برادر مومن خود را که قیام بحقوق برادری کرده باشد اف بریده میشود آنچه
میان ایشانست از دوستی که مامور بآنست و چون گوید تو دشمن منی کافر میشود یکی از آن دو یا یعنی که اگر این سخن درست
باشد کافر میشود والا گوینده خطاب کافر خواهد بود پس اگر تهمت دارد برادر مومن خود را در کاری که کرده باشد باین روش
که برای آن محل صحیح قرار ندهد گداخته میشود ایمان در دل او چنانچه گداخته میشود نمک در آب اصل وَقَالَ بَلَغَنِی اَنَّهُ قَالَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ

لیزهر

لَیَزْهَرُ نُورُهُ لِاَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا تَزْهَرُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِاَهْلِ الْاَرْضِ وَقَالَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ وَلِیُّ اللّٰهِ یُعِینُهُ وَیَصْنَعُ لَهُ
وَلَا یَقُولُ عَلَیْهِ اِلَّا الْحَقَّ وَلَا یَخَافُ غَیْرَهُ شرح الزهر بضم زای بانقطه مصدر باب منع درخشیدن یعنی و ابراهیم گفت بشنید
بن که امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آینه میدرخشد روشنی او برای اهل آسمان چنانچه میدرخشد ستارهای آسمان برای
برای اهل زمین و گفت بدرستی که مومن دوستدار الله تعالی است مدد میکند دین الله تعالی را و کار میکند برای رضای الله تعالی و افترا
نمیگوید بر الله تعالی لیکن بکار آمدنی را میگوید یا یعنی که از روی ظن حکم نمیکند زیرا که افتراست هر چند که موافق واقع افتد چنانچه می
آید در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سیوم گفته در سوره یونس و سوره والنجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ششم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ لِلْمُسْلِمِ عَلٰی اَخِیهِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْحَقِّ اَنْ یُسَلِّمَ عَلَیْهِ اِذَا لَقِیَهُ وَیَعُودَهُ اِذَا مَرِضَ وَیَنْصَحَ
لَهُ اِذَا غَابَ وَیُسَمِّتَهُ اِذَا عَطَسَ وَیُجِیبَهُ اِذَا دَعَاهُ وَیَتْبَعَهُ اِذَا مَاتَ شرح یسمته بسین منقطه و با یکنقطه
نیز میباشد و بعد از میم تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلست التسمیت دعا کردن برای کسی که عطسه کند یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برای مومنست بر برادر مومن و از جمله حقوق اینکه سلام کند باو چون ملاقات کند
او را و پرسش او را چون بیمار شود و خالص باشد برای او چون غایب شود و دعا کند او را چون عطسه کند و قبول سخن او کند چون
طلب کند او را و مشایعت جنازه او کند چون بمیرد هفتم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ قَالَ
اِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ الْمَوَدَّةَ لَهُ فِی صَدْرِهِ وَالْمُوَاسَاةَ لَهُ فِی مَالِهِ وَالْخَلْفَ لَهُ فِی اَهْلِهِ وَالنُّصْرَةَ لَهُ عَلٰی مَنْ
ظَلَمَهُ وَاِنْ کَانَ نَافِلَةٌ فِی الْمُسْلِمِینَ وَکَانَ غَائِبًا اَخَذَ لَهُ بِنَصِیبِهِ وَاِذَا مَاتَ الزِّیَارَةَ اِلٰی قَبْرِهِ وَاَنْ لَا یَظْلِمَهُ
وَاَنْ لَا یَغُشَّهُ وَاَنْ لَا یَخُونَهُ وَاَنْ لَا یَخْذُلَهُ وَاَنْ لَا یُکَذِّبَهُ وَاَنْ لَا یَقُولَ لَهُ اُفٍّ وَاِذَا قَالَ لَهُ اُفٍّ فَلَیْسَ بَیْنَهُمَا
وَلَایَةٌ وَاِذَا قَالَ لَهُ اَنْتَ عَدُوِّی فَقَدْ کَفَرَ اَحَدُهُمَا وَاِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ الْاِیمَانُ فِی قَلْبِهِ کَمَا یَنْمَاثُ الْمِلْحُ
فِی الْمَاءِ شرح الخلف بفتح خاء بانقطه و سکون لام مصدر باب نصر جانشین کسی شدن و این وزن در مصادر ثلاثی مجرد متعدی مکرر
مفتوح العین در معانی باشد قیاسی است پس مراد خلافت بکسر خاء است النافله بنون و الف و کسر فاء عطیه که مقرری نباشد یا در
بنصیبه برای تقویت است الزیارة منصوب و معطوف بر المودة است و جمله شرطیه متوسط شده میان حرف عطف و معطوف
لا یکذبه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چیست حق مومن که واجبست رعایت آن بر مومن گفت
گفت از جمله حق مومن بر مومن دوستی است برای او در سینه خود یا یعنی که محض زبان نباشد و مدد است برای او در مال خود و جا
نشینی است برای او در خانه زاده او اگر غایب یا مرده باشد و یاری است برای او بر کسی که ظلم کرده باشد او را اگر قسم یا یکی است
اینکه اگر عطیه زیادتی باشد در میان مسلمانان و او غایب باشد میگیرد حصه او را و چون بمیرد بسیار زیارت بتوجه بسوی
قبر او و اینست که ستم نکند او را و کم نکند حق او و مانند آن و اینست که بغش نباشد در سلوک با او و اینست که خیانت نکند با فشای
راز او و اینست که ترک یاری نکند و اینکه او را بسخنی دروغ نسبت ندهد و اینست که نگوید او را اف و چون گفت او را اف پس نیست میان

ایشان و دوستی ایمان و چون گفت تو دشمن منی پس تحقیق کافر میشود و یکی از ان دو کس چه اگر راست است مخاطب کافر است و الا متکلم
و چون تهمت وارد او را دو کاری که کرده باشد گداخته میشود ایمان در دل آنکه تهمت کنند چنانچه گداخته میشود نمک در آب هشتم اصل
عن ابان بن تغلب قال كنت اطوف مع ابي عبد الله عليه السلام فعرض لي رجل من اصحابنا كان سألني الذهاب معه في حاجة
فاشار الي فكرهت ان ادع ابا عبد الله عليه السلام واذهب اليه فبينا انا اطوف اذ اشار الي ايضا فرآه ابو
عبد الله عليه السلام فقال يا ابان اياك يريد هذا قلت نعم قال فمن هو قلت رجل من اصحابنا قال هو على مثل
ما انت عليه قلت نعم قال فاذهب اليه قلت واقطع الطواف قال نعم قلت وان كان طواف الفريضة قال نعم
شرح روایتست از ابان بن تغلب گفت در دور کعبه طواف میکردم با امام جعفر صادق علیه السلام پس بخورد مرا مردی از یاران ما که طلب
کرده بود از من همراهی او را در حاجتی که داشت پس اشارت کرد بسوی من که بیا پس نخواستم که واگذارم امام جعفر صادق را و بروم بسوی
او پس میان آنکه من طواف میکردم ناگاه اشارت کرد بسوی من باری دیگر که بیا پس دید اشارت او را امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت ای ابان
آیا ترا میخواهد این مرد گفتم آری گفت پس کیست او گفتم آنکه مردی از یاران ماست گفت آیا او بر مثل دینی است که تو بر آن دینی یعنی معتقد
باشد یعنی کار شیعه امامیست و قیام بلوازم آن میکند گفتم آری گفت برو بسوی او گفتم آیا روانه شوم بر حالی که برهم زنم طواف را گفت آری
گفتم آیا روانه شوم بر حالی که برهم زنم طواف را اگر چه باشد طواف من طوافی که جزو حج یا عمره و واجب لازم باشد گفت آری اصل قال فذهبت معه
ثم دخلت عليه بعد فسألته فقلت اخبرني عن حق المؤمن على المؤمن فقال يا ابان دعه لا ترده قلت بلى جعلت
فداك فلم ازل اردد عليه فقال يا ابان تقاسمه شطر مالك ثم نظر الي فرأى ما دخلني فقال يا ابان اما
تعلم ان الله عز وجل قد ذكر المؤثرين على انفسهم قلت بلى جعلت فداك فقال اذا انت قاسمته فلم تؤثره بعد
انما انت وهو سواء انما تؤثره اذا انت اعطيته من نصف الآخر شرح دعه نهی لا ترده مانند امر و رد عه در حقیقت
نیست بلکه برای بیان اشکال عمل بحق مؤمن و سختگیری الله تعالی بر مخالفت در صورت علم بآن حق است یعنی متضمن معصیت امام نیست المؤثرین
اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ حشر و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و بیان میشود در حدیث ششم باب شانزدهم یعنی
ابان گفت پس روانه شدم با او و بعد از ان داخل شدم بر امام بعد از فراغ از سعی در حاجت او و تتمه طواف که مانده بود پس پرسیدم او را
باین الحاح که گفتم خبر ده مرا از حق مؤمن بر مؤمن پس گفت ای ابان واگذار علم بآن حق را طلب مکن آن علم را گفتم بلکه طلب میکنم قربانت
شوم پس ترک نکردم مکرر میکردم طلب جواب را از او پس گفت ای ابان از جمله حقوق اینست که حصه دهی او را از نصف مال خود بعد از ان
نگاه کرد بسوی من پس دید آنچه را که داخل من شد از تغیر رنگ برای تعجب از اشکال این حق پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که الله عز وجل
مذکور کرده جمعی را که ترجیح دهند برادر مؤمن را بر خودشان گفتم بلکه میدانم قربانت شوم پس گفت چون تو حصه کنی با او باین طریق که
مذکور شد پس ترجیح نداده خواهی بود او را بر خود هنوز زیرا که جز این نیست که تو و او برابرید ترجیح نمیدهی او را بر خود مگر وقتی که تو داده
باشی او را از نصف دیگر مراد اینست که بعض اصحاب رسول علیه السلام بفضیلت ترجیح رسیده اند پس تعجب از مناصفه نباید کرد مخفی نماند که

تعجب مبنی بر اینست که رغبت در جمع مال دنیا بسیار شده و کسی که نداشته باشد از مال دنیا کم قرضی و مانند آن مناصفه و ترجیح نزد او آسانست
اصل عن عيسى بن ابي منصور قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام انا وابن ابي يعفور وعبد الله بن طلحة فقال ابتداءً
منه يا ابن ابي يعفور قال رسول الله صلى الله عليه وآله ست خصال من كن فيه كان بين يدي الله عز وجل وعن يمين
الله فقال ابن ابي يعفور وما هن جعلت فداك قال يحب المرء المسلم لاخيه ما يحب لاعز اهله ويكره المرء
المسلم لاخيه ما يكره لاعز اهله ويناصحه الولاية فبكى ابن ابي يعفور وقال كيف يناصحه الولاية قال يا ابن
ابي يعفور اذا كان منه بتلك المنزلة بثه همه ففرح لفرحه ان هو فرح وحزن لحزنه ان هو حزن وان كان
عنده ما يفرج عنه فرج عنه والا دعا الله له قال ثم قال ابو عبد الله عليه السلام ثلث لكم شرح بین یدی کنایت از
قرب است چنانچه پیش خدمتان میدارند و عن یمین کنایت از کمال تقرب است که بالاتر از تقرب سابق باشد و ذکر آن برای اشعار بآنست
که صاحبان شش خصلت بر دو قسم اند باعتبار عدم رسوخ خصلتها و رسوخ آنها قسم اول اصل تقرب دارند و پس و قسم دوم کمال تقرب دارند
پس واو در وعن یمین برای تقسیم است مشار الیه تلک مرکب از دو خصلت اولست ان در ان هو هر دو جا بمعنی اذ و برای ظرفیت محض است
چنانچه مذهب کوفیین است در مثل لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله و اشارتست باینکه اگر مردی داند که برادر او الحال غمگین است و بعد از این
خوشحال خواهد شد خوب نیست که الحال خوشحال شود برای خوشحالی برادر و همچنین اگر برادر او از خوشحالی منتقل بغم شده باشد خوب نیست که خوشحالی آنمرد
باقی باشد ثلث خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذه ثلث و عطف صفت ثلث است یعنی روایتست از عیسی بن ابی منصور گفت بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام من و ابن ابی یعفور گفت رسول الله صلی الله علیه و آله شش خصلت هر که باشد آنها در او مهیا باشد در روز قیامت مقرب الله عز و جل
و در کمال تقرب پس گفت ابن ابی یعفور و چیست آنها قربانت شوم گفت اول آنکه دوست دارد مرد مؤمن برای برادر مؤمن خود آنچه را که دوست
میدارد برای عزیزتر اهل بیت خود و دوم آنکه نخواهد مرد مؤمن برای برادر مؤمن خود آنچه را که نمیخواهد برای عزیزتر اهل بیت خود و سوم آنکه خالص
کند با او دوستی را پس گریه کرد ابن ابی یعفور و گفت چون خالص میکند با او دوستی را گفت ای ابن ابی یعفور چون آنمرد باشد نسبت ببرادر
مؤمن خود بآن مرتبه که مذکور شد در بیان دو خصلت سابق پراکنده میکند آن برادر نزد آنمرد آنچه را که در دل خود دارد یعنی که راز نهانی خود را
نزد او آشکار میکند پس معنی خالص کردن دوستی اینست که خوشحال شود آن مرد بسبب خوشحالی برادر در وقتی که آن برادر خوشحال شود و غمگین شود از ان
یا بعد از ان و غمگین شود بسبب غم او وقتی که او غمگین شود و اگر باشد نزد آنمرد چیزی که گشاده کند گرهها را از ان برادر گشاده کند از او و اگر نباشد
دعا کند از خدا برای فرج او عیسی گفت بعد از ان گفت امام جعفر صادق علیه السلام این سه خصلت برای شماست یعنی که متعلق بسلوک شیعیان
با یکدیگرست اصل وثلث لنا ان تعرفوا فضلنا وان تطؤوا عقبنا وان تنتظروا عاقبتنا فمن كان هكذا كان بين
يدي الله عز وجل فيستضيء بنورهم من هو اسفل منهم واما الذين عن يمين الله فلو انهم يراهم من دونهم لم
يهنئهم العيش مما يرون من فضلهم شرح ثلث مبتداست لنا خبر مبتداست مشار الیه هکذا موصوف بمجموع شش خصلت
است کان بین یدی الله خبر از حال بعض موصوفان بشش خصلت است و ذکر حال بعضی دیگر در اینجا در ضمن و اما الذین شده تا تقسیم بدو

و عبد الله بن طلحه نیز با ما بود پس گفت ابتدا بآنکه کسی سؤال کرده باشد یعنی ای ابن ابی یعفور رحمه

قسم سابق مفهوم شود بعنوان تعظیم و تهویل قسم دوم الم ینبهم بفتح یاء مضارع و سکون لام و فتح ضم و کسر نون و ضمیر جمع است بطنو مضارع مهموز اللام باب منع و نصر و ضرب بعد از تخفیف همزه و قلب آن بالف یا واو یا یاء و حذف حرف علة بجازم و در بعضی نسخ بعد از نون مکسوره همزه ساکنه است پس در هر ما برای سببیت و ما موصوله است پس در من فضلهم بیانیه است یعنی و خصلت از جمله شش خصلت برای بیعت بامعنی که متعلق میباشد شیعیان بامامت اول اینکه بشناسید قدر فضیلت امامت ما را و آن را نعمتی عظیم شمرید برای خود و دوم اینکه باشید در پی ما و قدم بر قدم ما نهاده باشید و سوم اینکه انتظار داشته باشید ظهور دولت ما را که ختم دنیا بآن میشود و مراد اینست که دل از رستگاری ظالمان قرار ندهید و دعای فرج آل محمد علیهم السلام میکرده باشید پس هر که چنین شد مقرب است نزد خدا عز و جل پس روشنی او می باید بیشتر از روشنی آن کسی که در مرتبه ثواب پایین تر از ایشانست مراد طلب شفاعت برای تجاوز از گناه بعضی مومنان و برای اعلای درجه بعضی دیگر و فعل آمدن آن شفاعت و قبول آن شفاعت است و اما آن جماعت از اهل شش خصلت که در جانب دست راست الله تعالی اند بامعنی که در کمال تقرب اند پس اینکه منشیند ایشان از جمعی که پایین ایشان‌اند کوارا میشود الجماعت پایین را زندگانی بسبب آنچه می بینند از فضلیت ایشان در کمال تقرب ایشان در درگاه الهی **اصل** فقال ابن ابی یعفور ما لهم لا یرون وهم عن یمین الله فقال یا ابن ابی یعفور انهم محجوبون بنور الله اما بلغک الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول ان لله خلقا عن یمین العرش بین یدی الله وعن یمین الله وجوههم ابیض من الثلج واضوأ من الشمس الضاحیة یسال السائل ما هؤلاء فیقال هؤلاء الذین تحابوا فی جلال الله **شرح** لا یرون بصیغه مجهول و ضمیر راجع بالذین است یا بصیغه معلوم و ضمیر راجع بمن دونهم است بین یدی الله حال از العرش است وعن یمین الله عطف است بر عن یمین العرش است و اشارت است باینکه هم در جانب یمین عرش اند هم در جانب یمین الله تعالی اند و هر دو مجازاست و عبارت از کمال تمسک بکتاب الهی و کمال تقرب در درگاه الهیت است و اضوأ افعل التفضیل از الوان و درست استفهام ما برای تعظیم است برای بشارت بجوز اینکه حقیقت ایشان از قبیل حقیقت سایر مکلفان نباشد پس حقیقت ایشان مجهول باشد تحابوا الجاء منقوط و فتح باء یک نقطه مخففه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غایب معتل اللام ادی باب تفاعلت التحابی گرفتن عطا و آن مطاوع محاباة است بمعنی دادن عطا چنانچه میگوید ناول فتناول و ماخوذ است از حباء بکسر حاء و الف ممدوده و حبوه بفتح و کسر و ضم حاء و سکون باء بمعنی عطا و میتواند بود که تحابی بمعنی پوشیده شدن باشد ماخوذ از حبی بفتح حاء و کسر باء و تشدید یاء بمعنی ابری که بعضی آن بر بالای بعضی دیگر باشد و مراد پوشیده شدن بنور باشد **یعنی** پس گفت ابن ابی یعفور چیست الجماعت را که دیده نمیشوند بر حالی که ایشان در جانب دست راست الله تعالی اند پس امام گفت ای ابن ابی یعفور ایشان پوشیده شده اند بروشنی الله تعالی آیا نرسیده بتو این حدیث که رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که بدرستی که الله تعالی را مخلوقی هستند در جانب دست راست عرشی که پیش الله تعالی است و در جانب دست راست الله تعالی اند روهای ایشان سفیدتر از برف است و روشن‌تر از آفتاب چاشتگاه است می پرسد پرسنده که چیست این جماعت پس گفته میشود ایشان جمعی اند که تو اب خود را گرفته اند در بزرگی قدرت الله تعالی یعنی مکانی که چشم دیگران در آنجا کار نیست و تصور کیفیت آن نمیتوانند کرد **دوم اصل** عن محمد بن عجلان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل رجل فسلم فساله کیف من خلفت من اخوانک قال فاحسن الثناء وزکی واطری فقال له کیف عیادة اغنیائهم

على فقرائهم فقال قليلة قال فكيف مشاهدة اغنيائهم للفقراء منهم قال قليلة قال فكيف صلة اغنيائهم لفقرائهم في ذات ايديهم فقال انك لتذكر اخلاقا قلما هي فيمن عندنا قال فقال فكيف تزعم هؤلاء انهم شيعة **شرح** العيادة بكسر عين منقطه و یاء دو نقطه در پایین زیارت مریض و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی عطوفت است المشاهده بشین نقطه دار منقطه مصدر باب مفاعله دیدن و مراد اینجا زیارت صحیح است فی در فی ذات برای سببیت است تزعم بصیغه مضارع غایبه یا مخاطب است هؤلاء مرفوع است محلا تا فاعل تزعم باشد یا منصوب تا مفعول باشد **یعنی** روایت است از محمد بن عجلان گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد مردی پس سلام کرد پس امام پرسید او را که چونند جمعی که و اگذاشتی ایشان را در شهر خود از برادران مومن تو گفت پس خوب یاد آورد مدح ایشان را و بی عیب شمرد ایشان را و مبالغه در مدح کرد پس امام گفت او را که چونست زیارت مالداران ایشان فقرای ایشان را در غیر وقت بیماری گفت کمست امام گفت پس چونست زیارت مالداران ایشان فقرای ایشان را امدادی که در دست ایشانست آنمرد گفت بدرستی که تو مذکور میکنی خوبهایی را که کم یافت میشود آنها در جمعی که در شهر ما اند محمد گفت پس امام گفت پس چون گمان میبرند آن جماعت که ایشان شیعه امامیه اند **یازدهم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک ان الشیعة عندنا کثیر فقال فهل یعطف الغنی علی الفقیر وهل یتجاوز المحسن عن المسیء ویتواسون فقلت لا فقال لیس هؤلاء شیعة الشیعة من یفعل هذا **شرح** گفتم امام محمد تقی علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که شیعه امامیه نزد ما بسیار اند گفت پس آیا مهربانی میکند مالدار بر بی مال و آیا میگذرد نیکوکار از بی ادبی بدکار و مدد هم میکنند در مال گفتم نه پس امام گفت نیستند آن جماعت از شیعه امامیه شیعه جمعی اند که میکنند این را که مذکور شد **دوازدهم اصل** کان ابو جعفر صلوات الله علیه یقول عظموا اصحابکم ووقروهم ولا یتجهم بعضکم بعضا ولا تضاروا ولا تحاسدوا وایاکم والبخل کونوا عباد الله المخلصین **شرح** امام محمد باقر علیه السلام میگفت بزرگ شمرید یاران خود را و سنگین شمرید ایشان را و باید که ترش روی نکنید بعض شما بعضی دیگر را و ضرر بهم مرسانید و حسد باهم مکنید و دور دارید خود را و بخیلی را از هم باشید بندگان الهی خالص کرده شده از غش یا عمل خالص میکنند **سیزدهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ایجیء احدکم الی اخیه فیدخل یده فی کیسه فیاخذ حاجته فلا یدفعه فقلت ما اعرف ذلک فینا فقال ابو جعفر علیه السلام فلا شیء اذا قلت فالهلاک اذا فقال ان القوم لم یعطوا احلامهم بعد **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا می آید یکی از شما شیعیان امامیه بسوی برادر خود پس داخل میکند دست خود را در کیسه آن برادر پس میگیرد آنچه را که حاجت دارد پس آن برادر منع نمیکند او را پس گفتم نمی‌شناسم این کار را در ما بامعنی که این واقع نمیشود پس گفت امام محمد باقر علیه السلام پس چیزی نیست در میان شما و در این هنگام گفتم مراد تو اینست که چیزی از ایمان نیست پس هلاک و جهنمی بودنست در این هنگام پس امام بطلبی برای بیان اینکه مراد من آن نیست بلکه مراد اینست که چیزی از علم آداب ایمان نیست در میان شما گفت بدرستی که جماعت شیعه امامیه داده نشده اند عقلهای خود هنوز بامعنی که آداب یاد نگرفته اند هنوز و معذورند چنانچه می آید در حدیث بعد از این و این اشارت است باینکه شیعه از زمانی که واقعه کربلا واقع شد در تقیه و خوفی عظیم بودند بسبب این تعلم احکام دین کم شد حتی اینکه اداب حج خود را نمیدانستند تا هفت سال بعد از وفات علی بن الحسین علیه السلام و بعد از آن

یا مخاطب

بهرانی بر فقرای ایشان وقتی که بیمار باشند پس گفت آنکه کمست امام گفت پس چونست زیارت مالداران ایشان فقرای ایشان را

امام محمد باقر علیه السلام تعلیم ایشان کرد و بایشان بشارت شده در حدیث ششم باب سیزدهم حدیث دوم اصل عن معلی بن خنیس قال سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن حق المؤمن فقال سبعون حقا لا اخبرك الا بسبعة فانی علیك مشفق اخشی ان لا تحتمل
فقلت بلی ان شاء الله فقال لا تشبع ویجوع ولا تکتسی ویعری وتکون دلیله وقمیصه الذی یلبسه ولسا
نه الذی یتکلم به وتحب له ما تحب لنفسك وان کانت لك جاریة بعثتها لتمهد فراشه وتسعی فی حوائجه
باللیل والنهار فاذا فعلت ذلك وصلت ولایتك بولایتنا وولایتنا بولایة الله عز وجل شرح روایت
از معلی بن خنیس گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حق مومن بر گردن مومنی دیگر که بمعاشرت باطنیه و مانند آن ایمان او برو
ظاهر شده باشد گفت هفتاد حق است خبر نمیکنم ترا مگر هفت حق از جمله آنها چه بدرستی که من بر تو بر سانم میترسم که برنداری یا بمعنی که عمل نکنی اگر
جمیع آنها را گویم مواخذ نشوی گفتم بلی بر میدارم اگر خواسته باشد الله تعالی پس امام گفت اول اینکه سیر نشوی بر حالی که او گرسنه باشد دوم اینکه
جامه پوشی بر حالی که او برهنه باشد سیوم اینکه باشی راهنمای او اگر کسی او را بازی دهد در معامله چهارم اینکه باشی پیراهن او که می پوشد آنرا زیر اهنی که
نمی پوشد و دو بوقچه دارد و چنانچه میگویند فلان پیراهن تن فلانست یا بمعنی که راز دار او است پنجم اینکه باشی زبان او که سخن میگوید بآن یعنی زبانی
که سخن میگوید بآن یا بمعنی که اگر گفتگو کنند با کسی و اثبات حق خود نتواند کرد و تو روش گفتگو را بهتر دانی از جانب او گفتگو کنی و اگر ساکت باشد
و گفتگو برای اثبات حق نکنند تو نیز ساکت باشی فضول از جانب او نکنی ششم اینکه دوست داری برای او آنچه را که دوست میداری برای خود
هفتم اینکه اگر باشد ترا کنیزی که فرستی تا مهیا کند رخت خواب او را و خدمت کند برای کارهای او در شب و روز پس چون کردی آنچه را که مذکور شد
متصل کردی دوستی خود را با دوستی ما یا تو دوستی ما با تو بدوستی الله عز وجل یا بمعنی که دوستی تو ما را بر حقیقت خواهد بود پس ما نیز ترا دوست
خواهیم داشت و الله تعالی نیز ترا دوست خواهد داشت حدیث سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا
یخذله ولا یخونه ویحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل والتعاون علی التعاطف والمواساة لاهل الحاجة وتعا
طف بعضهم علی بعض حتی تکونوا کما امرکم الله عز وجل رحماء بینكم متراحمین مغتمین لما غاب عنكم من امرهم علی
ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح مناسب این حدیث می آید در حدیث چهارم باب النبیذ و در کتاب
الزکوة در حدیث شانزدهم باب النوادر که باب شصت و چهارم است والتعاون مرفوع و معطوف بر الاجتهاد است و میتواند بود که مجرور و
معطوف بر التواصل باشد و در بعض نسخ بجای واو نون قاف و دال منقطه است التعاقد قرار داد جمعی چیزی را در خاطر خود و المواساة
نیز مرفوع و مجرور میتواند بود بهمین طریق و تعاطف مرفوع و معطوف بر الاجتهاد است یا مجرور و معطوف بر الحاجة است تکونوا الصیغه
خطابست و از قبیل التفات از غیبت بخطابست کما امرکم ام متعلق برحماء است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره فتح والذین معه
اشداء علی الکفار رحماء بینهم چه دلالت میکند بر اینکه هر که این صفات ندارد داخل در موافقان رسول علیه السلام نیست یا اشارتست بقول
الله تعالی در سوره البلد و تواصوا بالمرحمة بیان شد در شرح حدیث چهل و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجة رحماء منصوب و خبر تکونوا است متراحمین تفسیر
رحماء بینكم است مغتمین خبر بعد از خبر تکونوا است ضمیر امرهم راجع بالمسلمین است علی ما مضی متعلق بمغتمین است یعنی روایت از امام جعفر

صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومن است ستم نمیکند او را و خیانت نمیکند او را و خوار نمیکند او را و وا نمیگذارد او را و لازمست بر مومنان
سعی در پیوند ایشان با یکدیگر و مدد کردن در مهربانی با یکدیگر و مدد دادن کردن برای جمعی که اهل حاجتند و لازمست بر مسلمانان شفقت و مهربانی بعض
ایشان بر بعضی دیگر تا باشید چنانچه امر کرده است شما را الله عز وجل بآنکه میان خود تان مهربانان با یکدیگر ایضا باشید دلتنگان برای آنچه از قدرت
شما بیرون باشد از کار مومنان بران نهجی که گذشته اند بران گروه مومنان اهل مدینه در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله حدیث سیزدهم اصل قال النبی صلی
الله علیه وآله حق علی المسلم اذا اراد سفرا ان یعلم اخوانه وحق علی اخوانه اذا قدم ان یأتوه شرح گفت نبی صلی الله علیه وآله حقست
بر مومن چون اراده کند سفر را اینکه اعلام کند برادران مومن خود را بوداع و حقست بر برادران مومن او چون عود کند از سفر اینکه آیند نزد او
بزیارت او باب هفتاد و ششم اصل باب التراحم والتعاطف شرح این باب بیان فضیلت نازک دلی کردن مومنان باهم و مهربانی کردن مومنان
باهمست و در این باب چهار حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لاصحابه اتقوا الله وکونوا اخوة بررة متحابین
فی الله متواصلین متراحمین تزاوروا وتلاقوا وتذاکروا امرنا واحیوه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
یاران خود را پرهیز کنید از عذاب الهی و باشید برادران هم فرمان بر دوستداران هم در راه الله تعالی پیوند کنندگان باهم نازک
دلان باهم زیارت هم کنید و ملاقات باهم کنید و بیاد هم آورید امامت ما را و زنده کنید یاد آوری امامت ما را دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تواصلوا وتباروا وتراحموا وکونوا اخوة بررة کما امرکم الله عز وجل شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پیوند باهم کنید و نیکی باهم کنید و نازک دلی باهم کنید و باشید برادران فرمان بردار هم چنانچه امر کرده است الله عز وجل در سوره فتح
که گفته رحماء بینهم و بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب سابق سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تواصلوا وتباروا وترا
حموا وتعاطفوا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت پیوند کنید باهم و نیکی کنید باهم و نازک دلی کنید باهم و مهربانی کنید باهم
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل والتعاون علی التعاطف والموا
ساة لاهل الحاجة وتعاطف بعضهم علی بعض حتی تکونوا کما امرکم الله عز وجل رحماء بینهم متراحمین مغتمین
لما غاب عنكم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح مضمون این در حدیث یازدهم
باب سابق مذکور شد فرق اینست که رحماء بینهم اینجا بغیر غایب است برای محافظت لفظ قرآن در سوره فتح امام ادخیر مخاطب است چه این
مانند مثلست و متعارفست در مثل که تغییر لفظ در آن نمیشود و تغییر مراد میشود باب هفتاد و هفتم اصل باب زیارة الاخوان شرح این باب
بیان فضیلت رفتن بدیدن مومن آزموده است یا بمعنی که ایمان ایشان بمعاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر شده باشد و درین باب شانزده
حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من زار اخاه لله لا لغیره التماس موعد الله وتنجز ما عند الله وکل الله به سبعین الف
ملك ینادونه الا طبت وطابت لك الجنة شرح التماس منصوب بر مفعول له است عطف بیان لله لا لغیره است و ذکر آن
برای دفع توهم اینست که قصد ثواب منافات دارد با اخلاص موعد بفتح میم و سکون واو و کسر عین بی نقطه مصدر میمی است بمعنی وعده
التنجز طلب وفا بوعده بفعل چیزی که مندرج باشد در تحت آنچه وعده برای آن شده و مراد طلب وفا بوعده بعد از آن فعل است بطلب

برادران
بجود و تنجز ما عند الله

و فا بوعده از اینجا بعد از آن فعل لغو است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را برای رضای الهی
نه برای غرض مثل ریا و مثل طلب نفع دنیا برای خواهش وعده الهی یعنی اینکه بجا آوردن آن برای این باشد که فاعل آن اجر موعود این میشود و برای
طلب وفا شوابی که نزد الله تعالی است و وعده بآن تعلق گرفته موکل میکند الله تعالی باو هفتاد هزار فرشته را که آواز میدهند او را که آگاه باش پاکیزه
شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت دوم اصل عن خيثمة قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام اودعه فقال يا خيثمة ابلغ من ترى
من موالينا السلام واوصهم بتقوى الله العظيم وان يعود غنيهم على فقيرهم وقويهم على ضعيفهم وان
يشهد حيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم فان لقيا بعضهم بعضا حيوة لامرنا رحم الله عبدا
احيى امرنا شرح خیثمه بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه ابن عبد الرحمن کوفی است یعود بصیغه مضارع غایب
باب نصرت العیاده زیارت بیمار چنانچه بیان شد در حدیث دهم باب هفتاد و پنجم الجنازه بکسر جیم تابوتی که میت در آنست و بفتح جیم میتی
که در تابوت است و بعضی عکس گفته اند اللقیا بکسر و ضم لام و سکون قاف و یاء دو نقطه در پایین و الف مقصوره ملاقات یعنی روایت است
از خیثمه گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و وداع میکردم او را و وقت عود بگو فرمود گفت ای خیثمه برسان هر که را که می بینی از شیعه ما
سلام من و سفارش کن ایشان را به پرهیز از عذاب خدایی که بزرگ است و اینکه عیادت کنند مالداران ایشان بمهربانی بر فقیران ایشان که بیمار باشند
و عیادت کنند صاحب قوت ایشان بر ضعیف ایشان و اینکه حاضر شود زنده ایشان نزد جنازه میت ایشان و اینکه ملاقات کنند با هم در خانهای
ایشان چه بدرستی که ملاقات بعضی ایشان بعضی را باعث زندگی است برای امامت ما کم [illegible] بنده را که
که زنده دارد امامت ما را اصل يا خيثمة ابلغ موالينا انا لا نغني عنهم من الله شيئا الا بعمل وانهم لن ينالوا ولا
يتنا الا بالورع وان اشد الناس حسرة يوم القيمة من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره شرح لا نغنی بغین با نقطه
و نون بصیغه متکلم مع الغیر باب افعال الاغناء بی نیاز کردن و مراد اینجا دفع ضرر است من ارجالیت شیئا که مفعول به لا نغنی
است یا من الله متعلق بلا نغنی است یعنی اینکه اغناء باذن الله باشد و شیئا مفعول مطلق است بمعنی شیئا من الاغناء من صیف
تا او بیان شد در حدیث چهارم باب سیزدهم کتاب العقل یعنی ای خیثمه برسان شیعیان امامیه را که ما دفع نمیکنیم از ایشان چیزی از عذاب را
بر حالی که از جانب الله باشد مگر بعمل یعنی اینکه محض تصدیق امامت ما بی عمل صالح فایده ندارد و اینکه ایشان در نمی یابند حقیقت دوستی
ما را مگر پرهیزکاری یعنی اینکه سخت تر مردم از روی حسرت در روز قیامت کسی است که شناخت محکمات کتابی از کتب الهی را که میزان عدالت
در میان خلایق و مشتمل است بر نهی از اختلاف از روی ظن و دلالت بر وجود امام مفترض الطاعه عادل عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی میکند
بعد از آن مخالفت کرد آن محکمات را و رفت بسوی خلاف آنها یعنی که خود رایی کرد یا مخالفت آن امام کرد سوم اصل قال رسول الله صلى
الله عليه وآله حدثني جبرئيل عليه السلام ان الله عز وجل اهبط الى الارض ملكا فاقبل ذلك الملك يمشي حتى وقع
الى باب عليه رجل يستاذن على رب الدار فقال له الملك ما حاجتك الى رب هذه الدار
قال اخ مسلم زرته في الله تبارك وتعالى قال له الملك ما جاء بك الا ذاك فقال ما جاءني الا ذاك قال فاني

اجتناب از امور که موجب ترک فرضیه

[illegible]

رسول الله اليك وهو يقرئك السلام ويقول وجبت لك الجنة وقال الملك ان الله عز وجل يقول ايما مسلم زار
مسلما فليس اياه زار اياي زار وثوابه علي الجنة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که حکایت کرد با من جبرئیل علیه السلام که الله عز وجل
فرو فرستاد بسوی زمین فرشته را پس رو آورد آن فرشته راه میرفت در زمین تا اینکه رسید بسوی در خانه که بر آن در مردی بود که طلب
رخصت دخول بر صاحب خانه میکرد پس گفت او را فرشته که چه چیز آورده ترا بسوی صاحب این خانه گفت او برادر مؤمنی است مرا زیارت
او کردم برای رضای الله تبارک و تعالی گفت او را فرشته آیا نیاورده ترا مگر اینکه گفتی پس آن مرد گفت نیاورده مرا مگر اینکه گفتم فرشته گفت پس بدرستی که
من فرستاده رب الله تعالی ام بسوی تو و بعنوان تحدیث یا بعنوان وحی و او میرساند ترا سلام و میگوید واجب شد برای تو بهشت و گفت
این فرشته آن مرد را که بدرستی که الله عز وجل میگوید که هر مؤمنی که زیارت کرد مؤمنی را پس نیست او را او پس زیارت کرده مرا او پس زیارت کرده در حقیقت
و ثواب او که واجب بر من بهشت است چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من زار اخاه في الله قال الله عز وجل اياي زرت
وثوابك علي ولست ارضى لك ثوابا دون الجنة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را
برای رضای الله میگوید الله عز وجل که در حقیقت مرا او پس زیارت کردی و ثواب تو واجب بر منست و حالت که راضی نشوم برای تو ثوابی پست تر از بهشت
یا بمعنی که ثواب دنیا اکتفا نمیکنم پنجم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من زار اخاه في جانب المصر ابتغاء
وجه الله فهو زوره وحق على الله ان يكرم زوره شرح الجانب بجیم و الف و کسر نون و باء یک نقطه یکجا نه پهلو و مراد اینجا
سبب و بنا بر اول میتواند بود که مراد بیرون شهر باشد مثل دیها و میتواند بود که مراد جای غریبان باشد مثل کاروانسرا و بنا
بر دوم مراد دوری راه است مثل اینکه از درون شهر از طرفی دیگر بآن طرف شهر رود الزور بفتح زای با نقطه و سکون واو و راء
بی نقطه زیارت کننده و چون در اصل مصدر است در بسیاری نیز مستعمل میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را در موضعی که بیگانه شهر است برای طلب رضای الله تعالی است پس زیارت کننده است در
حقیقت و لازم است بر الله تعالی که گرامی کند زیارت کننده خود را ششم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من زار اخاه
في بيته قال الله عز وجل له انت ضيفي وزائري علي قراك وقد اوجبت لك الجنة بحبك اياه شرح القرا بکسر قاف
و راء بی نقطه و الف مقصوره و بفتح قاف و الف ممدوده مصدر باب ضرب مهمانی کردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را در خانه آن برادر میگوید الله عز وجل او را که مهمان منی و زیارت کننده منی بر من لازم است مهمانی
تو و بتحقیق واجب ساختم برای تو بهشت را بسبب دوستی تو برادر مؤمن را هفتم اصل عن ابي غرة قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول من زار اخاه في الله في مرض او صحة لا ياتيه خداعا ولا استبدالا وكل الله به سبعين الف ملك
ينادون في قفاه ان طبت وطابت لك الجنة فانتم زوار الله وانتم وفد الرحمن حتى ياتي منزله فقال
له يسير جعلت فداك وان كان المكان بعيدا قال نعم يا يسير وان كان المكان مسيرة سنة فان الله جواد والملائكة
كثيرة يشيعونه حتى يرجع الى منزله زايد الى شرح الخداع بکسر خاء با نقطه مکر قفاه اشارت بآنست که او نمیشود و یا بایکه بقصد

ابتکام

تعظیم در عقب او میروند مقدم بر او و نه برابر او ان در ان طبت بفتح همزه و سکون نون مفسره مضمون قول است اسم مبنی بر اراده مشار
است الوفد بفتح واو و سکون فا و دال منقط جمع وافد و وارد شدگان بر بزرگی بقصد استشفاع یسیر بفتح یاء و نقط در پایین و کسر
سین منقط و سکون یاء دوم و راء منقط اسم نخعی است و آن مرد دو جا و صلیست یعنی روایت است از ابو غزه بفتح غین منقط و تشدید
زای با نقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را برای الله تعالی در بیماری یا در تندرستی بر حالتی
که نیاید نزد او برای اظهار دوستی پس آنکه در دل باشد و نه برای طلب و امید و مانند آن موکل میکند الله تعالی با او هفتاد هزار فرشته را ندا میکنند
او را در پشت او که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت بیان این آنکه تو و امثال تو زایران الله تعالی اید و شما واردان صاحب کرم عالمید
تا وقتی که برگردد به منزل خود و گفت امام علیه السلم را یسیر که قربانت شوم اگر چه راه دور باشد و هر چند که مکان برادر دور باشد امام گفت آری ای
یسیر هر چند که آن مکان یکساله راه باشد چه به درستی که الله تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیارند همراهی او میکنند تا وقتی که برگردد به منزل
خود هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من زار اخاه فی الله ولله جاء یوم القیمة یخطر بین قباطی من نور لا یمر بشیء الا اضاء
له حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیقول الله عز وجل له مرحبا واذا قال مرحبا اجزل الله عز وجل له العطیة شرح فی الله
باخاه است و لله متعلق بزار است یخطر بخا با نقطه و طاء منقط و راء منقط بصیغه مضارع معلوم با نصرت القباطی بضم قاف
متعلق
و تخفیف با یکنقطه و الف و کسر طاء منقط و یاء مشدده و بفتح طاء و الف مقصوره جمع قبطی بضم قاف و سکون با و تشدید یا جامه
لطایف نازک از کتان که منسوب بقبط بکسر قاف و سکون با از اهل مصر و مراد اینجا پرده های لطایف نازکست اضاء لازمست و ضمیر مستتر
راجع بشیء است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که زیارت کرد برادر را که برادری او برای رضای الله تعالی است و این زیارت
برای رضای الله تعالی بود آمد در روز قیامت در حالی که میخرامد میان پرده های لطایف نازک از نور که ملایکه بر اطراف او دارند تا کسی پی او بیاید نزد
دیگر او نیاید نمیگذرد بچیزی مگر اگر روشن میشود آن چیز بسبب او تا وقوف کند نزد عرش الله عز و جل با همینی که جایی می ایستد که موافقان کتاب
الهی و رانجا اند پس میگوید او را الله عز و جل بزبان کتاب خود که خوش آمدی و چون کتاب الهی بزبان حال گفت خوش آمدی عظیم میکند الله عز و جل
برای او بخشش نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان العبد المسلم اذا خرج من بیته زائرا اخاه لله لا لغیره التماس
وجه الله رغبة فیما عنده وکل الله عز وجل به سبعین الف ملک ینادونه من خلفه الی ان یرجع الی منزله
الا طبت وطابت لک الجنة شرح زائرا حال مقدره است از ضمیر مستتر در خرج یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت به درستی
که بنده مومن چون بیرون آید از خانه خود بقصد زیارت برادر مومن خود برای الله تعالی نه برای دیگری نه برای غیر او یعنی نه برای خواهش راه الله تعالی
باشد برای رغبت در ثوابی باشد که نزد الله تعالی است موکل میکند الله عز و جل با او هفتاد هزار فرشته را ندا میکنند او را در پشت او تا اگر برگردد
بسوی منزل خود که آگاه باش پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما زار مسلم اخاه فی الله ولله
الا ناداه الله عز وجل ایها الزائر طبت وطابت لک الجنة شرح ظرف در فی الله متعلق است بزار و راجع یعنی التماس
وجه الله میشود که در حدیث سابق مذکور شد و ظرف در لله نیز متعلق است بزار و راجع بمعنی رغبة فیما عنده میشود که مذکور شد در حدیث سابق

یعنی

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت زیارت نکرد مومنی برادر مومن خود را در راه الله تعالی و برای ثواب الله تعالی مگر اینکه ندا
کرد او را الله عز و جل که ای زیارت کننده پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت یازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان لله عز
وجل جنة لا یدخلها الا ثلثة رجل حکم علی نفسه بالحق ورجل زار اخاه المؤمن فی الله ورجل آثر اخاه المؤمن
فی الله شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت به درستی که الله عز و جل را بهشتی است عالی مرتبه که داخل آن نمیشود مگر سه قسم از خلایق
اول مردی که چون ظاهر شود بر او که حق بجانب خصم اوست اعتراف کند بر خودش بحق آن مرد دوم مردی که زیارت کند برادر مومن خود را
در راه الله تعالی و سیوم مردی که ترجیح دهد برادر مومن خود را در راه الله تعالی چنانچه گفته در سوره حشر ویؤثرون علی انفسهم ولو کان
بهم خصاصة دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان المؤمن لیخرج الی اخیه یزوره فیوکل الله عز وجل به ملکا
فیضع جناحا فی الارض وجناحا فی السماء یظله فاذا دخل الی منزله ناداه الجبار تبارک وتعالی ایها العبد
المعظم لحقی المتبع لآثار نبیی حق علی اعظامک سلنی اعطک ادعنی اجبک اسکت ابتدئک فاذا انصرف
شیعه الملک یظله بجناحه حتی یدخل الی منزله ثم ینادیه تبارک وتعالی ایها العبد المعظم لحقی حق
علی اکرامک قد اوجبت لک جنتی وشفعتک فی عبادی شرح امر در سلنی و ادعنی و اسکت بر حقیقت نیست بلکه محض
شرط مراد است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت به درستی که مومن هر آینه بیرون می آید از منزل خود بسوی برادر مومن خود در حالی که قصد
زیارت او میکند پس موکل میکند الله عز و جل با او فرشته را پس آن فرشته میگذارد بالی را در زمین و بالی را در بالای او در حالی که پناه میدهد
او را از شر شیطان شیاطین پس چون داخل شود بسوی منزل آن برادر ندا میکند او را نگاه دارنده عالم از قضا تبارک و تعالی که ای بنده که بزرگ
شمردی حق مرا تابع شد باقیمانده های پیغمبر مرا که اوصیا و احادیث ایشان باشد لازمست بر من بزرگ کردن تو اگر طلب کنی از من حاجت بیارا
میدهم ترا و اگر دعا کنی مرا برای آفت مستجاب میکنم دعای ترا اگر ساکت شوی از طلب دعای طلب دعا و میدهم حاجت و بیا و آفت ترا
پس چون برگردد بسوی منزل خود همراهی میکند او را این فرشته پناه میدهد او را ببال خود تا داخل منزل خود شود بعد از آن ندا میکند او را
الله تبارک و تعالی که ای بنده که تعظیم کردی حق مرا لازمست بر من گرامی داشتن تو به تحقیق ثابت کردم برای تو بهشت خود را و قبول شفاعت
تو کردم در بندگان خود سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لزیارة مؤمن فی الله خیر من عتق عشر رقاب مؤمنات
ومن اعتق رقبة مؤمنة وقی کل عضو عضوا من النار حتی ان الفرج یقی الفرج شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت هر آینه زیارت مومن آزموده در راه الله تعالی بهتر است از آزاد کردن ده بنده مومن و هر که آزاد کند یک بنده مومن را
نگاه میدارد هر عضو آن بنده عضوی از آزاد کننده را که نظیر آنست از آتش جهنم تا آنکه فرج نگاه میدارد فرج را چهاردهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایما ثلثة مؤمنین اجتمعوا عند اخ لهم یأمنون بوائقه ولا یخافون غوائله
ویرجون ما عنده ان دعوا الله اجابهم وان سألوا اعطاهم وان استزادوا زادهم وان سکتوا ابتدأهم
شرح البوائق بفتح با یکنقطه و واو و الف و یاء دو نقطه در پایین و قاف جمع بائقه بلا الغوائل بفتح غین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین [illegible]

کننده‌ای آخرت مثل فتوای بی‌علم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر سه مؤمن که جمع شوند بر برادر مؤمنی که ایشان راست
برحالی که ایمن باشند از بلاهای او و نترسند از هلاک کننده‌های او و امیدوار باشند آنچه را که نزد اوست مثل روایت حدیث اهل بیت
علیهم السلم و مثل فتوای از روی علم اگر دعا کنند ایشان را برای آخرت خود مستجاب میکنند دعای ایشان را و اگر طلب چیزی در دنیا
کنند که مذکور شد باشند اصلا امید هدایت ایشان را و اگر طلب آن چیزی کنند که داشته باشند زیاد امید هدایت ایشان را و اگر ساکت شوند
از دعا و طلب بی‌دعا امید هدایت ایشان را خیر آخرت و دنیا **پانزدهم اصل** سمعت العبد الصالح علیه السلم یقول من زار اخاه
المؤمن لله لا لغیره یطلب به ثواب الله وتنجز ما وعده الله عز وجل وکل الله عز وجل به سبعین الف ملک
من حین یخرج من منزله حتی یعود الیه ینادونه الا طبت وطابت لک الجنة تبوات من الجنة منزلا
شرح التبوء بیاء یکنقطه و تشدید واو و همزه مصدر باب تفعل جا گرفتن تنوین منزلا برای تعظیمست یعنی یکجا گرفتی از جمله بهشت
منزلی عالی را و مضمون باقی حدیث گذشت در حدیث اول این باب **شانزدهم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لقاء الاخوان
مغنم جسیم وان قلوا **شرح** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملاقات برادران مؤمن با هم غنیمتی است عظیم هر چند کم باشند
اشارتست باینکه باعث ذکر امامت اهل البیت است **باب هفتاد و ششم اصل باب المصافحة شرح** این باب بیان فضیلت دست بدست
هم دادن دو مؤمن برای محبت است و در این باب بیست و یک حدیث **اول اصل** عن ابی عبیدة قال کنت زمیل ابی جعفر
علیه السلم وکنت ابدأ بالرکوب ثم یرکب هو فاذا استوینا سلم وسائل مسائلة رجل لا عهد له بصاحبه وصافح
قال وکان اذا نزل نزل قبلی فاذا استویت انا وهو علی الارض سلم وسائل مسائلة من لا عهد له بصاحبه
فقلت یا ابن رسول الله انک لتفعل شیئا ما یفعله من قبلنا وان فعل مرة فکثیر فقال اما علمت ما فی
المصافحة ان المؤمنین یلتقیان فیصافح احدهما صاحبه فما تزال الذنوب تتحات عنهما کما یتحات الورق
عن الشجر والله ینظر الیهما حتی یفترقا **شرح** التحات بحاء بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا فرو ریختن برگ
پی هم ذکر ریختن گناهان در معصوم یعنی ریختن گناهان شیعه اوست ببرکت عمل او یا برای بیان فضیلت است با این معنی که اگر گناهی باشد
فرو ریخته میشود و اگر نباشد نور علی نور خواهد بود **یعنی** روایتست از ابو عبیده گفت بودم هم کجاوه امام محمد باقر علیه السلم و عادت این بود که من ابتدا
میکردم بسوار شدن بعد از آن سوار میشد او پس چون راست می‌نشستیم سلام میکرد و احوال می‌پرسید پرسیدن مردی که تازگی نه
دیده باشند رفیق خود را و مصافحه میکرد و ابو عبیده گفت و عادتش این بود که چون از کجاوه فرود می‌آمد فرود می‌آمد پیش از من پس
چون راست می‌ایستادم من و او بر زمین سلام میکرد و احوال می‌پرسید پرسیدن کسی که تازگی ندیده باشد رفیق خود را پس
گفتم ای پسر رسول الله بدرستی که تو هر آینه میکنی چیزی را که میکنند آن را جمعی که در شهر ما اند و اگر کنند یکبار پس بسیار است نزد ایشان
پس امام علیه السلم گفت آیا ندانستی تو آنچه را که در مصافحه هست بدرستی که دو مؤمن گاهی با هم ملاقات میکنند پس مصافحه میکند یکی از ایشان
با دیگری پس همیشه گناهان فرو ریخته میشود از ایشان چنانچه فرو ریخته میشود برگ از درختان در برگ ریزان و ایشان نظر رحمت میکند

که دیگران نصیحت

بسوی

بسوی ایشان تا وقتی که از هم جدا شوند **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان المؤمنین اذا التقیا وتصافحا ادخل الله یده بین
ایدیهما فصافح اشدهما حبا لصاحبه **شرح** ظاهر ایدیهما اینست که مصافحه هر یکی با دو دست افضل باشد **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که دو مؤمن چون با هم ملاقات کنند و مصافحه کنند داخل میکند ایشان را دست رحمت خود در میان دستهای ایشان
پس مصافحه التفات میکند با سخت‌تر ایشان باعتبار دوستی با رفیقش **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان المؤمنین اذا التقیا
فتصافحا ادخل الله عز وجل یده بین ایدیهما واقبل بوجهه علی اشدهما حبا لصاحبه فاذا اقبل الله بوجهه
علیهما تحاتت عنهما الذنوب کما تتحات الورق عن الشجر **شرح** وجهه عبارتست از راه ایمان که کتاب الهی و نبی و وصی عالم
بجمیع احکام الهی باشد چنانچه در تفسیر کل شیء هالک الا وجهه مذکور شد در حدیث دوم باب بیست و سیوم کتاب التوحید که باب النوادر است
و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان المؤمنین اذا التقیا فتصا
فحا اقبل الله عز وجل علیهما بوجهه وتساقطت عنهما الذنوب کما یتساقط الورق من الشجر **شرح** مضمون این نیز
ظاهر است از سابق **پنجم اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال زاملت ابا جعفر علیه السلم فی شق محمل من المدینة الی مکة فنزل
فی بعض الطریق فلما قضی حاجته وعاد قال هات یدک یا ابا عبیدة فناولته یدی فغمزها حتی وجدت
الاذی فی اصابعی ثم قال یا ابا عبیدة ما من مسلم لقی اخاه المسلم فصافحه وشبک اصابعه فی اصابعه
الا تناثرت عنهما ذنوبهما کما یتناثر الورق من الشجر فی الیوم الشاتی **شرح** المحمل بفتح میم و سکون حاء بی‌نقطه و کسر میم
دو کجاوه که یک پوشش داشته باشد شبک بشین بانقطه و باء یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است التشبیک
فرو بردن متفرق را در متفرق دیگر چنانچه در بوریا و مانند آن میشود و اینجا استعاره شده برای حالتی که از سخت فشردن بهم میرسد و میشود
بود که مراد پنجه در پنجه کردن باشد الشاتی بشین بانقطه و تاء دو نقطه در بالا و سکون اسم فاعل باب نصر رد شده و مراد اینجا روزیست
از پاییز که از سردی آن برگ ریزان میشود **یعنی** روایتست از ابو عبیده گفت که همکجاوه شدم با امام محمد باقر علیه السلم در یکتای
محمل از مدینه تا مکه پس از محمل فرود آمد در میان راه پس چون قضای حاجت خود کرد و برگشت بمحمل گفت بده دست خود را ای ابو عبیده
پس دادم او را دست خود پس فشرد آن را تا آنکه یافتم درد را در انگشتانم بعد از آن گفت ای ابو عبیده نیست هیچ مؤمنی که ملاقات
کند برادر مؤمن خود را پس مصافحه کند با او و فرو برد انگشتان خود را در انگشتان او یا بمعنی که سخت فشرد انگشتان او را مگر که متفرق
میشود گناهان ایشان چنانچه متفرق میشود برگها از درختان در روز سرد **ششم اصل** عن مالک الجهنی قال قال ابو جعفر
علیه السلم یا مالک انتم شیعتنا الا تری انک تفرط فی امرنا انه لا یقدر علی صفة الله کما لا یقدر علی صفة
الله کذلک لا یقدر علی صفتنا وکما لا یقدر علی صفتنا کذلک لا یقدر علی صفة المؤمن ان المؤمن لیلقی
المؤمن فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات عن وجوههما کما یتحات الورق عن الشجر
حتی یفترقا فکیف یقدر علی صفة من هو کذلک **شرح** لاتری بصیغه متکلم مع الغیر مضارع مجهول باب افعال یا معلوم باب

منع است تفوط بصيغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعيل است مناسب آنچه مي آيد در حديث سيزدهم اين باب و آنچه گذشت در كتاب التوحيد
در احاديث باب النهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه جل و تعالى كه بابي بهم است اينست كه بقدر همه جا ... منقط و او منقط بصيغه
مضارع غايب مجهول باب تفعيل باشد براى مبالغة التقدير قدرت تام بر چيزي روشني كه هيچ فرد آنچه خارج از مقدور نباشد الصيغه يا چيزي كه
تحات هر دو جا بجا منقط و تشديد تاء و دو نقط در بالا بصيغه مضارع معلوم غايبه باب تفعيل است و در هر دو جا باعتبار افراد اين را هم تفاعل
يكي است يعني روايت است از مالك جهني بضم جيم و فتح ها و نون گفت كه گفت امام محمد باقر عليه السلم اي مالك توئيد امثال تو شيعه اماميه يا بيد
كمان نبريم كه تو تقصير كني در فرمان ما مراد سفارش اطاعت فرمانيست كه مذكور ميشود و آن رعايت حق برادر مؤمنست چنان اين اكر
بكوشي كه شان اينست كه حاصل نميشود براي كسي توانائي تام بر بيان ارتعا پس چنانچه حاصل نميشود توانائي تام بر بيان ارتعالي همچنان حاصل
نميشود توانائي تام بر بيان ما آل محمد عليهم السلم و چنانچه حاصل نميشود توانائي تام بر بيان ما همچنان حاصل نميشود توانائي تام بر بيان مؤمن بيان
اين اكه مؤمن هر آئينه كاهي ملاقات ميكند مؤمن را پس مصافحه ميكند با او پس هميشه ارتعا نظر التفات ميكند بسوى ايشان و گناه
نان فرو ريخته ميشود از روهاي ايشان چنانچه فرو ريخته ميشود برگها از درختان تا وقتي كه از هم جدا شوند پس چون حاصل ميشود توانائي تام
بر بيان كسي كه او چنان باشد هفتم اصل عن ابي حمزة قال زاملت ابا جعفر عليه السلم فحططنا الرحل ثم مشى قليلا ثم جاء
فاخذ بيدي فغمزها غمزة شديدة فقلت جعلت فداك او ما كنت معك في المحمل فقال اما علمت ان المؤ
من اذا جال جولة ثم اخذ بيد اخيه نظر الله اليهما بوجهه فلم يزل مقبلا عليهما بوجهه ويقول للذنوب
تحات عنهما فتتحات يا ابا حمزة كما تتحات الورق عن الشجر فيفترقان وما عليهما من ذنب
شرح تحات عنهما بصيغه مضارع معلوم مخاطب مذكر باب تفاعلست مرفوعست و خبر بمعني امرست و تذكير باعتبار اينست
كه هر گناه عليحده مخاطبست باين خطاب و اگر بصيغه مخاطبه ميبود تتحاتين مي بايست و اگر بصيغه امر ميبود تحاتي مي بايست
يعني روايت است از ابو حمزه گفت هم كجاوه شدم با امام محمد باقر عليه السلم پس در منزلي فرود آمديم بار را بعد از ان رفت اندكي بعد از ان
آمد پس خوب گرفت دست مرا براي مصافحه پس فشرد آنرا فشردني سخت پس گفتم قربانت شوم آيا نبودم با تو در محمل مراد اينست
كه اگر با هم بودن وقت بار فرو كرفتن مصاحبتست براي شغل خاطر با هم بودن در محمل بود مصاحبست پس گفت آيا ندانستي كه مؤمن چون
حركت كند يك حركت بعد از ان خوب بگيرد دست برادر مؤمن خود را نظر التفات ميكند ارتعالي بسوى ايشان بكمال توجه خود پس
هميشه رو آورنده بر ايشانست بكمال توجه خود و ميگويد بهر يك از گناهان ايشان كه فرو ريخته ميشوي از ايشان پس فرو ريخته ميشوند
آن گناهان اي ابو حمزه چنانچه فرو ريخته ميشود برگها از درختان پس جدا ميشوند از هم و نيست بر ايشان هيچ گناهي هشتم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن حد المصافحة قال دور نخلة شرح روايت است از امام جعفر
صادق عليه السلم راوي گفت پرسيدم او را از حد استحباب تكرار مصافحه در يك گفت بقدر دور زدن يكي از ايشان بر يك درخت
خرما مثلا نهم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال ينبغي للمؤمنين اذا توارى احدهما عن صاحبه بشجرة ثم التقيا

ان

ان يتصافحا شرح ان يتصافحا فاعل ينبغي است يعني روايت است از امام محمد باقر عليه السلم گفت سزاوارست براي دو مؤمن
كه با هم مصافحه كرده باشند چون پنهان شود يكي از ايشان از ديگري بسبب درختي بعد از ان ملاقات با هم كنند اينكه مصافحه كنند با هم دهم اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا لقي احدكم اخاه فليسلم عليه وليصافحه فان الله عز وجل اكرم بذلك الملائكة
فاصنعوا صنع الملائكة شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله چون برخورد يكي از شما با برادر مؤمن خود را پس بايد كه سلام كند و بايد كه
مصافحه كند با او چه بدرستي كه الله عز وجل گرامي كرده بتوفيق سلام و مصافحه ملائكه را يا بمعني كه اهلا ايشان ترك آن با يكديگر ميكنند
يا بمعني كه ترك آن با مؤمنان ميكنند پس بعمل آوريد عمل ملائكه را يازدهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا التقيتم
فتلاقوا بالتسليم والتصافح واذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله چون با هم برخوريد
پس برخوريد بسلام و مصافحه با هم و چون جدا شويد پس جدا شويد با دعاي طلب آمرزش براي يكديگر دوازدهم اصل عن ابي عبد الله
قال كان المسلمون اذا غزوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومرّوا بمكان كثير الشجر ثم خرجوا الى الفضاء نظر
بعضهم الى بعض فتصافحوا شرح نظر براي شرطست و ذكر آن براي اينست كه نگاه دليل محبت است و ميتواند بود كه براي اين باشد
كه جمعي كه از هم دور بودند حال ايشان اين بود و بنا بر احتمال دوم اولي اين بود كه نظر با او باشد و فتصافحوا جزاي شرط باشد يعني
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت عادت مسلمانان اين بود كه چون جهاد ميرفتند با رسول الله صلى الله عليه وآله و گذر ميكردند
بموضعي كه درخت در آنجا بسيار بود و بعد از ان بيرون مي آمدند بصحرا نگاه ميكرد بعض ايشان بسوى بعضي ديگر پس مصافحه با هم ميكردند سيزدهم
اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال اذا صافح الرجل صاحبه فالذي يلزم التصافح اعظم اجرا من الذي يدع الا
وان الذنوب لتتحات فيما بينهم حتى لا يبقى ذنب شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلم گفت چون مصافحه كند مرد
با يار خود پس آنكه جدا نميشود از مصافحه آن دو با هم زيادتست باعتبار ثواب از انكه وا ميگذارد آگاه باش و بدرستي كه گناهان هر آئينه فرو
ميريزد در ميان مؤمناني كه با هم مصافحه كرده اند تا آنكه نميماند گناهي اگر مصافحه بطول انجامد چهاردهم اصل عن اسحق بن عمار قال د
خلت على ابي عبد الله عليه السلم فنظر الي بوجه قاطب فقلت ما الذي غيرك لي قال الذي غيرك لاخوانك
بلغني يا اسحق انك اقعدت ببابك بوابا يرد عنك فقراء الشيعة فقلت جعلت فداك اني خفت
الشهرة قال افلا خفت البلية شرح روايت است از اسحق بن عمار گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلم پس نگاه كرد
بسوى من بروي در هم كشيده پس گفتم چيست آنچه تغيير داد سلوك ترا براي من گفت آنچه تغيير داد سلوك ترا براي برادران مؤمن تو
رسيد بمن اينكه تو اي اسحق نشانيدي بدر خانه خود دربانى را كه منع كند از دخول خانه تو فقراي شيعه را و انكار بر او مانع نشود پس گفتم قربانت
شوم بدرستي كه من ترسيدم از شهرت ميان مخالفان بسبب كثرت تردد بدر خانه من گفت آيا پس نترسيدي از امتحان الله تعالى
ترا بجزئي كه باعث ضلالت تو شود و اشارتست بآنچه در كتب رجال منقولست كه اسحق بعد از امام جعفر صادق عليه السلم فطحي شد
اصل او ما علمت ان المؤمنين اذا التقيا فتصافحا انزل الله عز وجل الرحمة عليهما فكانت تسعة

تسعه مسمو نیمه کاس است یعنی

وتسعين لأشدهما حبّاً لصاحبه فاذا توافقا غمرتهما الرحمة واذا قعدا يتحادثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا فلعلّ لهما سرّا وقد ستر الله عليهما فقلت أليس الله عزّ وجلّ يقول ما يلفظ من قول الّا لديه رقيب عتيد فقال يا اسحق ان كان الحفظة لا تسمع فانّ عالم السرّ يسمع ويرى شرح يا ابا اسحق
دوستی از جمله فضیلت دوستی مؤمنان که چون دو مؤمن باهم ملاقات کنند پس مصافحه کنند فرو میفرستد الله عز وجل رحمت
خود را برایشان پس میباشد آن رحمت نود و نه جزو از صد جزو برای کسی که دوستتر میدارد یا خود را پس یک جزو برای دیگری خواهد بود پس
چون برابر هم شوند در دوستی باهم فرو میگیرد ایشان را آن رحمت بالسویه و چون نشینند در گوشه گفتگو باهم کنند میگویند فرشتگان
حافظان اعمال بعض ایشان بعضی دیگر را که کناره گیر شوید با ما چه شاید که برای آن دو مؤمن رازی باشد رجالی که بتحقیق پوشانیده است خدا
بر ایشان مثل وسوسه نفس و تصور رشته خیالات باطله که گاهی بر سر مؤمن می آید و محض خیالست گناهی برای مترتب نمیشود و آنها را
گاهی مؤمن بعنوان دلتنگی بصاحب راز خود نقل میکند تا آنها خجالت کشید اگر دیگری مطلع شود پس گفتم آیا نیست اینکه الله عز وجل گوید
در سوره ق انسان تکلم نمیکند بهیچ سخنی مگر اینکه نزد او نگهبانی حاضر است مراد اینست که این سخن تو منافی این آیت است بجهت اطلاع رسل امام
گفت ای اسحق اگر حافظان اعمال آن را نشنیده باشند باکی نیست چه بدرستی که دانای هر رازی میشنود و می بیند مراد اینست که رقیب
عتید الله تعالی است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما صافح رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا قطّ فنزع يده حتى يكون
هو الّذي ينزع منه شرح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مصافحه نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را هرگز پس کشیده باشد رسول دست خود را
لیکن آن مرد میکشید دست خود را از او اکرامی مردم بزرگ را که مرجع خاص و عام باشند این میسر شود و کریم میتواند بود که مراد بمصافحه مصافحه باشد
که ابتدا از جانب رسول شود و انقیاد مردم در آن زمان ادب نگاه میداشته اند و دست خود را زودتر کشیده اند دوازدهم اصل عن زرارة عن
ابي جعفر علیه السلم قال سمعته يقول انّ الله عزّ وجلّ لا يوصف وكيف يوصف وقال في كتابه وما قدروا الله حقّ قدره
فلا يوصف بقدرة الّا كان اعظم من ذلك شرح مضمون گذشت در کتاب التوحید در حدیث یازدهم باب یازدهم که باب النهی عن
الصفة بغير ما وصف به نفسه جل و تعالی است یوصف هر جا بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیلست للتوصیف مبالغه وصف و مراد اینجا شمرده
جمع اسماء حسنی است بتفصیل یا کم و زیاد خواه اسم مشتق و خواه اسم جامد محض و خواه غیر آنها القدر بفتح قاف و سکون دال و تاء وحدت
مصدر باب ضرب یک اندازه کردن چیزی است مثل شمردن جمیع اسماء آن بتفصیل ضمیر قدره راجع است بمخلوقین و این مناقات ندارد با اینکه
تمام این آیت در سوره انعام برای ابطال قول منکران انزال کتاب آلهی باشد و در سوره زمر برای ابطال قول مشبهه مجسمه باشد زیرا که گاهی تعبیر
از جنس بلفظ جمع میشود و چون فعلی مسلوب از اشیاء شود مسلوب از کل آحاد اشیاء نیست و چون فعلی ثابت برای ایشان شود ثبوت در
بعض ایشان دون بعضی کافیست مثل و نادوا الملائكة بنا بر اینکه منادی جبرئیل بوده باشد در بقدره برای سببیت است یا برای ملابست یعنی روایت است
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که الله عز وجل بیان کرده نمیشود بتفصیل جمیع اسماء او و چگونه بیان
کرده شود و حال آنکه اینست گفته در کتاب خود قرآن در سوره انعام و سوره زمر که بندگان اندازه نکرده اند الله را بکار آمدنی اندازه

کردن او بمعنی نبوت اول پس از کجا اندازه کرده میشود و بسبب اندازه کردنی که باشد مگر اینکه میباشد بزرگتر از آن مرتبه اصل وان النبي
صلى الله عليه وآله لا يوصف وكيف يوصف عبد احتجب الله عزّ وجلّ بسبع وجعل طاعته في الارض كطاعته فقال
فما آتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا ومن اطاع هذا فقد اطاعني ومن عصاه فقد عصاني وفوّض
اليه وانّا لا نوصف وكيف يوصف قوم رفع الله عنهم الرجس وهو الشكّ شرح الاحتجاب بالحاء المهملة والجيم
و باء یک نقطه مصدر باب افتعال مستور بودن و مراد اینجا مستور بودن کنه ذات الله تعالی است از او و از خلایق سبع عبارت از هفت
آسمان است مراد باحتجاب بسبع مدلول بودن احتجاب او است بدلالت سبع بر اینکه خالق آنها بزرگتر از آنست که دریابند
و ذکر خصوص سبع باعتبار اینست که آنها اعظم و اشرفند از باقی دلالت کنندگان چنانچه مذکور شده در آیات ثم استوى الى السماء تا اول
العظيم الذي هم فيه مختلفون تا قول او كه فوقكم سبعا شدادا بنا بر اینکه ضمیر جمع راجع بشبهه مجسمه باشد و نبأ عظیم کنه ذات الله تعالی
یا اجزای آن باشد و اختلاف شبهه در آن مذکور شد در کتاب التوحید در باب النهي عن الجسم والصورة من اطاع تا آخر نقل بالمعنى است از سوره
نساء که من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولّى فما ارسلناك عليهم حفيظا وفوّض اليه تکرار مضمون این دو آیت است و معنی تفویض مذکور
شد در باب نجاه و دوم کتاب الحجه که باب التفويض الى رسول الله صلى الله عليه وآله والى الائمة عليهم السلم في امر الدين است یعنی و بدرستی که نبی صلی
الله علیه و آله اندازه کرده نمیشود بزرگی او و چون اندازه کرده شود بنده که احتجاب کرده الله عز وجل او بدلالت هفت آسمان و کرده اینکه اطاعت
آن بنده را در زمین مانند اطاعت خود بیان این آنکه گفت در سوره حشر آنچه داده شما را این رسول از احکام پس فرا گیرید آن را و آنچه باز داشت
شما را از آن پس باز داشته شوید و گفت در سوره نساء هر که اطاعت کرد این رسول را پس بتحقیق اطاعت کرده مرا و هر که نافرمانی کرد او را پس بتحقیق
نافرمانی کرده مرا تقریر این دو آیت نیکو و گذاشته از جانب سوی رسول علیه السلم استنباط احکام و حوادث را از قرآن که تبیان كل شيء است و ما و بدرستی
است که ما اوصیای نبی اندازه کرده نمیشویم باعتبار بزرگی ما و چون اندازه کرده شوند جمعی که برداشته الله تعالی از ایشان پلیدی را و آن شک
در احکام الهیات در وقت علم که مستلزم شک در ربوبیت رب العالمین است چنانچه بیان شده در شرح حدیث اول باب شصت و چهارم کتاب
الحجه که باب ما نص الله عز وجل ورسوله على الائمة عليهم السلم واحدا فواحدا است اصل والمؤمن لا يوصف وانّ المؤمن ليلقى اخاه فيصافحه فلا
يزال الله ينظر اليهما والذنوب تتحاتّ عن وجوههما كما تتحاتّ الورق عن الشجر شرح و بدرستی که مؤمن اندازه کرده نمیشود
باعتبار بزرگی او باقی حدیث گذشت در حدیث ششم این باب سیزدهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم يقول اذا التقى المؤمنان
فتصافحا اقبل الله بوجهه عليهما وتتحاتّ الذنوب عن وجوههما حتى يفترقا شرح مضمون این مذکور است
در حدیث هفتم این باب چهاردهم اصل عن ابي عبد الله علیه السلم قال تصافحوا فانّها تذهب بالسخيمة شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت مصافحه کنید با هم چه بدرستی که مصافحه برطرف میکند کینه را پانزدهم اصل عن ابي عبد الله علیه السلم قال لقي
النبي صلى الله عليه وآله حذيفة فمدّ النبي صلى الله عليه وآله يده فكفّ حذيفة يده فقال النبي صلى الله عليه وآله يا حذيفة بسطت
يدي اليك فكففت يدك عني فقال حذيفة يا رسول الله بيدك الرغبة ولكني كنت جنبا فلم احبّ ان تمسّ يدي

نبک وانا جنب فقال النبي صلى الله عليه وآله اما تعلم ان المسلمين اذا التقيا وتصافحا تحاتت ذنوبهما كما تحات
ورق الشجر **شرح** با در نبک برای سببیت است الرعب بفتح را و ضبط و سکون عین بانقط و با یکنقطه مصدر رعب علم کمال میل
بچیزی و مصدر اینجا بمعنی مفعول است اما تعلم دلالت میکند بر اینکه تخصیص عموم بظن جایز نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت برخورد نبی صلی الله علیه وآله حذیفه را پس دراز کرد نبی صلی الله علیه وآله دست خود را برای مصافحه حذیفه پس نگاه داشت حذیفه
دست خود را پس وقتی دیگر گفت نبی صلی الله علیه وآله ای حذیفه دراز کردم دست خود را بسوی تو پس نگاهداشتی دست خود را از من
پس گفت حذیفه ای رسول الله برکت دست تو حاصل میشود در غوطه مسلمانان که جنب باشند و لیکن من آنوقت جنب بودم پس نخواستم
که ملاقات کند دست من دست ترا و من جنب باشم پس گفت نبی صلی الله علیه وآله آیا نمیدانی که دو مومن چون باهم ملاقات کنند پس
مصافحه کنند فرو ریخته میشود گناهان ایشان چنانچه فرو ریخته میشود برگهای درختان بیان شد در شرح حدیث اول که این گفتگو در معصوم
برای تشریع است یا برای محض بیان فضیلت است **سیزدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز وجل لا یقدر احد قدره و
كذلك لا يقدر قدر نبيه وكذلك لا يقدر قدر المؤمن انه ليلقى اخاه فيصافحه فينظر الله اليهما والذنوب تحات
عن وجوههما حتى يفترقا كما تحات الريح الشديدة الورق عن الشجر **شرح** لا يقدر بر صيغه مضارع معلوم عز ب...
احد مرفوع و فاعلست قدره منصوب و مفعول مطلق برای نوعست بمعنی حق قدره الریح منصوبست بظرف زمان و مضاف محذوف
بتقدیر یوم الریح الورق مرفوع و فاعل تحات است و مضمون این گذشت در حدیث ششم و شانزدهم این باب **چهاردهم اصل** عن رفاعة
قال سمعته يقول مصافحة المؤمن افضل من مصافحة الملائكة **شرح** رفاعه بکسر را و ضبط و فا و الف و عین ... ابن موسی
از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است **یعنی** روایت است از رفاعه گفت شنیدم از امام علیه السلام که میگفت مصافحه کسی با مومن
فاضل تر است از مصافحه کسی با فرشتگان اشارتست باینکه مومنی که رعایت شرط وحده و ایمان کند افضل از ملائکه است **باب بیست و دوم اصل**
باب المعانقة شرح این باب بیان فضیلت دست در گردن هم کردن مومنانست در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان المؤمن خرج الى اخيه يزوره عارفا بحقه كتب الله له بكل خطوة حسنة ومحيت عنه سيئة
ورفعت له درجة فاذا طرق الباب فتحت له ابواب السماء فاذا التقيا وتصافحا وتعانقا اقبل الله عليهما بوجهه
ثم باهى بهما الملائكة فيقول انظروا الى عبدي تزاورا وتحابا في حق علي ان لا اعذبهما بالنار بعد هذا ذا
الموقف فاذا انصرف شيعه الملائكة عدد نفسه وخطاه وكلامه يحفظونه من بلاء الدنيا وبوائق الآخرة الى مثل تلك
الليلة من قابل فان مات فيما بينهما اعفي من الحساب وان كان المزور يعرف من حق الزائر ما عرفه الزائر من حق المزور
كان له مثل اجره **شرح** يزوره حال مقدره و عارفا حال محققه از فاعل خرج است الخطوة بضم و فتح خاء با نقطه و سکون طاء بی نقطه یک گام ...
... ما بینهما یکنقطه مثل اللام باب مفاعله ... و اینجا کنایت از اظهار علم ملائکه است و در قول ایشان اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک
الدماء و اظهار حکمت در قول خود انی اعلم ما لا تعلمون ... مقرر داشت ... که این قسم مردم در میان بنی آدم هستند

وباقی

وباقی آدم ... نفر بفتح ... خطاه بضم خاء ... اشارتست بآنکه ... زیارت مومن ... **یعنی**
روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت مومنی که بیرون رود بسوی برادر خود در حالتیکه زیارت کند او را در حالیکه شناسا باشد حق آن برادر را
مینویسد الله تعالی برای او بهر گامی حسنه و برطرف میشود از او گناهی بهر گامی و برداشته میشود برای او درجه بهر گامی پس چون کوبد در خانه آن برادر را گشوده میشود برای او درهای
آسمان پس چون ملاقات کردند آن دو و مصافحه کردند و دست در گردن هم کردند رو می آورد بایشان ...
خود ... افتخار میکند ... بایشان بملائکه پس میگوید نظر کنید ... زیارت ...
باهم کردند ... پس چون برگردد ...
... ملائکه ... از بلاهای دنیا و مهلکات آخرت تا مثل آن شب از سال آینده پس اگر مرد آن زیارت
کننده در میان این دو شب معاف میشود از حساب روز قیامت و اگر زیارت کرده شده ... زیارت کننده آنچه که شناخته
آن زیارت کننده از جمله حق زیارت کرده شده ثابت میشود برای زیارت کرده شده مثل ثواب زیارت کننده **دوم اصل** عن اسحق بن عمار
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان المؤمنين اذا اعتنقا غمرتهما الرحمة فاذا التزما لا يريدان بذلك الا وجه الله ولا يريدان
غرضا من اغراض الدنيا قيل لهما مغفورا لكما فاستأنفا فاذا اقبلا على المسائلة قالت الملائكة بعضها لبعض تنحوا
~~عنهما فان لهما سرا وقد ستر الله عليهما~~ **شرح** ...
~~...~~
در مغفورا ... مغفورات و مفعول ... مغفورات ... تقدیر ...
العمل ... مغفور ... بنابر مذهب ... است ...
مصدر مغفور ... چنانچه مذهب ... است ...
... بتفعلت ...
که ... شیطان در دل مومن می افکند و ... در آخرت ... و چون از آنها ...
با مومنی دیگر در دل میکند **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ... که دو مومن چون دست در گردن هم کنند ...
رحمت الهی پس چون ... بر حالی که نمیخواهند ... مطلبی از مطلبهای دنیا ...
... ایشان بعضی
دیگر را دور شوید از ایشان ... **اصل** قال اسحق
فقلت جعلت فداك فلا يكتب عليهما لفظهما وقد قال الله عز وجل ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد قال فتنفس
ابو عبد الله عليه السلام الصعداء ثم بكى حتى اخضلت دموعه لحيته وقال يا اسحق ان الله تبارك وتعالى انما امر الملائكة
ان تعتزل عن المؤمنين اذا التقيا اجلالا لهما وانه وان كانت الملائكة لا تكتب لفظهما ولا تعرف كلامهما

فَأنَّهُ يُبْرِئُهُ وَيَحْفَظُهُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَأَخْفَى شرح الصعداء بضم صاد منقطه و فتح عين منقطه و دال منقطه و الف ممدوده نفس
کشیدن دور و دراز و منصوب است بمفعول مطلق برای نوع اخفت بکاء با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعالست و موده خاطت
نفسه بکسر لام مفعول له است و ان شرطیه است چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق و میتواند بود که ان مخففه و صلیه باشد المراد عبارت از چیزیست
که باهم در پنهان گویند و اخفی عبارت از تصورست پیش از آنکه گفته شود یعنی گفت اسحق پس گفتم قربانت شوم پس گوشت تمیشود بر ایشان گفتن پس ایشان
و حال آنکه عقیق گفته است عز و جل در سوره ق نمیگوید هیچ سخنی مگر آنکه نزد او نگاهبانی هست حاضر اسحق گفت پس گشید امام جعفر صادق علیه السلام نفس
دراز بعد از آن گریه کرد از روی عیبی که در این آیه مفهوم میشود تا آنکه تر کرد اشکهای او محاسن او را و او گفت ای اسحق بدرستی که ... تبارک و تعالی ...
کامر کرد ملائکه را که کناره گیرند از این دو مؤمن چون باهم ملاقات کنند و احوال پرسند برای تعظیم ایشان و بدرستی که نشان اینست که اگر ملائکه نمینویسند
گفتن ایشان را و نمی‌شناسند سخن ایشان را پس بدرستی که نشان اینست که میشناسند سخن ایشان را و حفظ میکنند گفتن ایشان را آنکه داناست
راز و نهان تر از راز است **باب بیست و ششم اصل باب التقبیل شرح** این باب بیان حدود و شروط و جواز بوسه کردنست و درین باب شش حدیث
است **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لَكُمْ لَنُوراً تُعْرَفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبَّلَهُ فِي
مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ شرح تعرفون بصیغه مضارع مجهول بتقدیر قد تعرفون است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره فتح سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ
أَثَرِ السُّجُودِ پس وارد نمی‌آید آنکه معرفت سیما حاصل نمیشود در اکثر مردم چه تعرفون با این معنی است که اهل تجربه و فطانت می‌شناسند و لازم
نیست که کلیه باشد و معرفت سیما در حیوانات نیز میباشد چنانچه گوسفندی که هرگز گرگ را ندیده چون میبیند استنباط عداوت از سیمای آن میکند
و از سیمای گاو استنباط او نمیکند و گرگ شیر از سیمای گاو استنباط عداوت میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که شما شیعه امامیه را هر آینه نوریست در پیشانی که شناخته میشود بآن نور در دنیا تا آنکه یکی از شما چون ملاقات کند برادر مؤمن خود را اگر او
نور شناخته باشد او را میبوسد او را در جای آن نور از جمله پیشانی او که میانه پیشانی باشد مخفی نماند که از این حدیث مستنبط میشود که مکرم
کردن مؤمن پیشانی مؤمن را از حیثیت ایمانست جایز است **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُقَبَّلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بوسیده نمیشود سر هیچ
یک و نه دست او مگر رسول الله صلی الله علیه و آله یا کسی که خواسته شده باشد باو رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی وصی او که کار او را خواسته
شده که از رسول خواسته میشد آن کار حفظ دین اسلام بعلم بجمیع احکام الهی است میتواند بود که مراد جایی باشد که قرابت نباشد بقرینه ظاهر
حدیث پنجم این باب **سوم اصل** دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَاوَلْتُ يَدَهُ فَقَبَّلْتُهَا فَقَالَ أَمَا إِنَّهَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِنَبِيٍّ أَوْ
وَصِيِّ نَبِيٍّ شرح داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گرفتم دست او را پس بوسیدم آن را پس امام علیه السلام گفت آگاه باش بدرستی که
بوسیدن دست صلاحیت ندارد مگر برای نبی یا وصی نبی میتواند بود که مراد جایی باشد که قرابت نباشد بقرینه ظاهر حدیث پنجم این باب **چهارم اصل**
عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاوِلْنِي يَدَكَ أُقَبِّلْهَا فَأَعْطَانِيهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَأْسَكَ
فَفَعَلَ فَقَبَّلْتُهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رِجْلَاكَ فَقَالَ أَقْسَمْتُ أَقْسَمْتُ أَقْسَمْتُ ثَلَاثاً وَبَقِيَ شَيْءٌ وَبَقِيَ شَيْءٌ شرح

راسک منصوب بتقدیر ناولنی راسک و فی رجلاک مرفوع و مبتداست و خبر آن محذوفست بتقدیر فرجلاک ما حالهما و مراد سؤال از جواز
و عدم جواز بوسه پای امامست اقسمت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب افعالست و تکرار آن برای تأکید است و اشارتست بآنکه ابای اکثر
گوئی دانستم که قسم خوردی تشار کلام امامست باین معنی که سه قسم علیحده خوردی یکی برای بوسیدن دست من و یکی برای بوسیدن سر من
و یکی برای بوسیدن دو پای من تکرار و بقی شیء برای تأکید حصر در بوسیدن دو پاست یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که بده بمن دست خود تا بوسه کنم آن را پس داد بمن دست خود پس گفتم قربانت شوم بده بمن سر خود پس کرد آن را
پس بوسیدم سر او پس گفتم قربانت شوم پس دو پای تو چونست آیا میتوان بوسید آنها را پس امام گفت قسم خوردی قسم خوردی قسم خوردی
سه بار و باقیمانده چیزی و باقیمانده چیزی باین معنی که دو چیز از جمله آنچه قسم برای آن خوردی بفعل آمد سیوم را نیز بجا باید آورد **پنجم اصل**
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَبَّلَ لِلرَّحِمِ ذَا قَرَابَةٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَقُبْلَةُ الْأَخِ عَلَى الْخَدِّ وَقُبْلَةُ الْإِمَامِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شرح اضافه در قبله
الامام اضافه مصدر بفاعلست و ضمیر بین عینیه راجع به ذا قرابة است و میتواند بود که اضافه در قبلة الاخ اضافه مصدر بمفعول باشد و ضمیر بین عینیه
راجع به الاخ باشد برای تخصیص سابق یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت هر که ببوسد برای اشتراک در نسب صاحب خویشی را پس
نیست بر او گناهی خواه بر دست و خواه بر رو و خواه مانند آنها ظاهر اینست که مراد غیر دهن باشد بقرینه حدیث آینده و موافق آداب و اولی اینست که بوسه
برادر برادر را بر گونه باشد و بوسه امام صاحب قرابت خود را یا برادر خود را در میان دو چشم او باشد **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَيْسَ الْقُبْلَةُ عَلَى الْفَمِ إِلَّا لِلزَّوْجَةِ وَالْوَلَدِ الصَّغِيرِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز نیست بوسه بر دهن مگر برای زن
خود خواه دائمی خواه متعه و مگر برای فرزند کوچک مخفی نماند که ترک کردن بوسه دهن از قبیل اقتصار است یا مراد بزوجه اعم از ملک یمین است
باب بیست و یکم اصل باب تذاكر الإخوان شرح اضافه در تذاكر الاخوان اضافه مصدر بفاعلست یعنی این باب بیان فضیلت بیاد هم آوردن برادران
مؤمنست امامت و فضل آل محمد علیهم السلام را و درین باب هفت حدیثست **اول اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ شِيعَتُنَا الرُّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ
الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللّٰهَ إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ إِنَّا إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَإِذَا ذُكِرَ عَدُوُّنَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت شیعه امامیه که ناترک و لا نند میان خودشان جمعیند که چون در خلوت شدند و تقیه برطرف شد یاد ربوبیت
ارتفاع میکنند بیان این آنکه بدرستی که ما اهل بیت محمد علیهم السلام چون یاد آورده شویم بعنوان امامت یاد آورده میشود ربوبیت ارتفاع
و چون یاد آورده شود دشمنان ما بعنوان امامت یاد آورده میشود عبادت شیطان اشارتست باینکه تجویز اقتدا به پیروان ظلم مشتمل
بر تجویز عبادت شیطان و شریک ساختن دیگری با خدا در حکم از پیش خود است چنانچه سفارش اقتدا بائمه عالمین بجمیع احکام الهی مشتمل
بر سفارش تصدیق ربوبیت رب العالمین و نفی شرکست **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءً
لِقُلُوبِكُمْ وَذِكْراً لِأَحَادِيثِنَا وَأَحَادِيثُنَا تُعَطِّفُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشَدْتُمْ وَنَجَوْتُمْ وَإِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَهَلَكْتُمْ فَخُذُوا بِهَا وَأَنَا بِنَجَاتِكُمْ زَعِيمٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدیدن هم بروید چه
بدرستی که دیدن شما یکدیگر را باعث زنده کردن دلهای شماست بسبب یاد امامت آل محمد علیهم السلام که مصداق تصدیق ربوبیت

رب العالمین است و باعث شد حدیثهای ما است و حدیثهای ما مهربانی میفرماید بعض شما را بر بعضی پس اگر عمل کردید بحدیثهای ما در مهربانی در یکدیگر راه نجاة یافتید و نجاة شدید و اگر ترک کردید حدیثهای ما را اگر او شدید و هلاک شدید پس عمل کنید بحدیثهای ما و من بر این تقدیر بنجات شما کفیلم سوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي مَرَرْتُ بِقَاصٍّ يَقُصُّ وَهُوَ يَقُولُ هَذَا الْمَجْلِسُ الَّذِي لَا يَشْقَى بِهِ جَلِيسٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَخْطَأَتْ أَسْتَاهُهُمُ الْحُفْرَةَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ سِوَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ فَإِذَا مَرُّوا بِقَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ قَالُوا قِفُوا فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَاجَتَكُمْ فَيَجْلِسُونَ فَيَتَفَقَّهُونَ مَعَهُمْ فَإِذَا قَامُوا عَادُوا مَرْضَاهُمْ وَشَهِدُوا جَنَائِزَهُمْ وَتَعَاهَدُوا غَائِبَهُمْ فَذَلِكَ الْمَجْلِسُ الَّذِي لَا يَشْقَى بِهِ جَلِيسٌ شرح القاص بقاف و تشدید صاد منقوط اسم فاعل از باب نصر قصه و مراد اینجا کسی است که نقل فضائل خلفای ضلالت و مانند ایشان و احادیث موضوعه در آن باب کند باء در به بمعنی فی است اخطات بصیغه ماضی غائبه از باب افعال است استاه جمع سته بفتح سین منقوط و سکون تاء و فتح تاء دو نقطه در بالا و ها است بمعنی دبر الحفرة بضم حاء منقوط و فاء و راء منقوط گودی که در آن غایط باید کرد اخطات استاههم الحفرة مثلی است برای جمعی که کلمه نجاست رسوا را که پنهان باید کرد در مجلس اظهار کنند و بآن تفاخر کنند و اشارت است بآنکه مدح بر آن طریق منافی حکمت است آنچه نجاست رسوا است مانند غایط و وجهها ایشان مانند سته است و تفاخر ایشان بآن مدح مانند غایط در مجلس کردن است یعنی کفتم بامام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من گذشتم بمداح اهل ضلالت که مدح میکرد و او میگفت این مجلسی است که بی بهره نمیشود در آن هیچ نشسته پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور است دور است از حق این سخن غلط کرده سوراخهای نشستن جاها را بدرستی که از جانب الله فرشتگان اند که دور میگشتند در زمین سوای فرشتگان که کاتبان اعمال خلائق اند پس چون گذشتند بجماعتی که یاد میکنند فضل امامت محمد و آل محمد را پس فرشتگان بعضی با بعضی میگویند اینجا توقف کنید چه تحقیق در یافتید آنچه را که در طلب آن میگردید پس می نشینند پس موافقت میکنند با آن جماعت در ذکر فضیلت محمد و آل محمد یعنی که تصدیق سخنان آن جماعت میکنند پس چون آن جماعت بر خاستند از آن مجلس بسبب آشنائی آن مجلس عیادت میکنند آن فرشتگان بیماران آن جماعت را و حاضر میشوند جنازهای آن جماعت را و محافظت میکنند مسافران آن جماعت را پس آن مجلس مجلسی است که بی بهره نمیشود در آن هیچ نشسته چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ لَيَطَّلِعُونَ إِلَى الْوَاحِدِ وَالِاثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَهُمْ يَذْكُرُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَتَقُولُ أَ مَا تَرَوْنَ إِلَى هَؤُلَاءِ فِي قِلَّتِهِمْ وَكَثْرَةِ عَدُوِّهِمْ يَصِفُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَتَقُولُ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ شرح ذکر واحد باعتبار آنست که گاهی در مجلسی یکی ذکر فضیلت میکند و دیگران گوش میکنند یا باعتبار آنکه با خود در فکرست یا در تصنیف است و مانند آنها فی قلتهم بمعنی مع است الوصف شناختن و بیان کردن و هر دو اینجا مناسب است ذلک تا آخر اقتباس از سوره جمعه است و مشار الیه ذلک اینجا مصدر یصفون است و در سوره جمعه مصدر فعل منفی در لما یلحقوا است و این بشارت مؤمنان است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب هفتاد و یکم کتاب القرائة یوم الجمعة و لیلتها فی الصلوة است بنابر آنکه و آخرین عطف شد بر رسولا و عبارت از آل محمد باشد

که اوصیای او بند و ضمیر منهم راجع باميين باشد و من برای تبعیض باشد و ضمیر لما یلحقوا راجع باميين باشد و ضمیر بهم راجع بآخرین باشد بمعنی لحوق بایشان شناخت فضل ایشان و تصدیق امامت بعد از حدوث امامت ایشان باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که طائفه از فرشتگان که در آسمانند هر آینه نگاه میکنند بسوی یکی و دو و سه از ایشان یاد میکنند فضیلت امامت آل محمد را گفت پس میگویند آیا نمی بینید بسوی این جماعت با وجود کمی ایشان و بسیاری مخالفان ایشان می شناسند فضیلت امامت آل محمد را امام گفت پس میگویند طائفه دیگر از فرشتگان آن شناخت فضیلت آل محمد فضل الله تعالی است میدهد آن را بتوفیق خود هر که میخواهد و الله تعالی صاحب فضل بزرگ است پنجم اصل عَنْ مُيَسِّرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي أَ تَخْلُونَ وَتَتَحَدَّثُونَ وَتَقُولُونَ مَا شِئْتُمْ فَقُلْتُ إِي وَاللَّهِ إِنَّا لَنَخْلُو وَنَتَحَدَّثُ وَنَقُولُ مَا شِئْنَا فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي مَعَكُمْ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَرْوَاحَكُمْ وَإِنَّكُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُوا بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ شرح الریح بکسر راء منقوط و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء منقوط قوت و غلبه و بوی و همه اینجا مناسب است الارواح بکسر همزه مصدر باب افعال برگردانیدن حق کسی بر آن کس یعنی روایت از میسر بضم میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و تشدید سین منقوط مکسوره و ابن عبد العزیز از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت مرا آیا شما شیعیان امامیه در خلوت می نشینید و گفتگو میکنید و میگوئید آنچه را که خواسته مثل ترا از ائمه ضلالت و پیران ایشان پس گفتم آری والله قسم که بدرستی که ما هر آینه در خلوت می نشینیم و گفتگو میکنیم و میگوئیم آنچه را که خواستیم پس گفت آگاه باش بخدا قسم که هر آینه دوست داشتم که من با شما باشم در بعض آن مجالس آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که هر آینه دوست میدارم قوت شما را در دین خود و برکردانیدن شما حق ما را بما و بدرستی که شما بر دین اسلامید که مرضی الله تعالی و مرضی فرشتگان او است پس مدد کنید دین خود را باجتناب از معاصی و بجد در طاعات ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَصَاعِداً إِلَّا حَضَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلُهُمْ فَإِنْ دَعَوْا بِخَيْرٍ أَمَّنُوا وَإِنِ اسْتَعَاذُوا مِنْ شَرٍّ دَعَوُا اللَّهَ لِيَصْرِفَهُ عَنْهُمْ وَإِنْ سَأَلُوا حَاجَةً تَشَفَّعُوا إِلَى اللَّهِ وَسَأَلُوهُ قَضَاءَهَا وَمَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَاحِدِينَ إِلَّا حَضَرَهُمْ عَشَرَةُ أَضْعَافِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ فَإِنْ تَكَلَّمُوا تَكَلَّمَ الشَّيْطَانُ بِنَحْوِ كَلَامِهِمْ وَإِذَا ضَحِكُوا ضَحِكُوا مَعَهُمْ وَإِذَا نَالُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ نَالُوا مَعَهُمْ شرح صاعدا منصوب بحالیت و عامل آن محذوف وجوبا بتقدیر فاذهب فی العدد صاعدا خبر مبارت از کثرت علم و حلم و عبادت و مانند آنها است امنوا بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیلت التامین گفتن آمین بمعنی طلب استجاب دعا الاولیاء ائمه و دوستان و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جمع نمیشوند کس از مؤمنان پس بر و در عدد ایشان بالا رونده با نیکی که بیشتر است حکم آن دارد مگر اینکه حاضر میشوند نزد ایشان از جمله فرشتگان مثل ایشان در عدد پس اگر طلب خیر کنند برای خود و طلب استجابت دعا میکنند و اگر طلب پناه و دفع از شر کنند دعا میکنند فرشتگان بسوی الله تعالی و طلب میکنند از الله تعالی برآوردن آن حاجت را و جمع نمیشوند کس از جمله منکران امامت اهل البیت علیهم السلام مگر اینکه حاضر میشوند نزد ایشان ده برابر ایشان از شیاطین اشارت است بکرمی بازار مخالفان و رواج دکان اطلال ایشان تا ظهور مهدی علیه السلام

پس اگر سخن گویند بضلالت سخن میگویند شیاطین بانند سخن ایشان بهمین که رد این میکنند ایشان را در آن سخن و چون خنده کنند بر اهل حق
خنده میکنند شیاطین با ایشان و چون بشنام دهند ائمه اطهار را دشنام میدهند شیاطین با ایشان مثل شعرهای که در سفاهت منتظر
قائم علیه السلم گفته اند اصل حمی ابتلی من المؤمنین بمنبر فاذا اخاضوا فی ذلک فلیقم ولا یکن شرک الشیطان ولا جلیسه
فان غضب الله عز وجل لا یقوم له شیء ولعنته لا یردها شیء ثم قال صلوات الله علیه فان لم یستطع فلینکر بقلبه ولیقم
ولو حلب شاة او فواق ناقة شرح فاذا اخاضوا فی ذلک اشارتست بآیت سوره انعام واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم
حتی یخوضوا فی حدیث غیره وبآیت سوره النساء وقد نزل علیکم فی الکتاب آنرو بیان شد در حدیث اول باب سجدهم می آید در حدیث ششم
و دوازدهم باب صد و شصت سیوم الشرک بکسر شین بانقطه و سکون را منقط شریک الجلیس اشارتست بانکه نشستن پای شریک شیطان در گفتگو
و بی گوش انداختن حکم گوش انداختن و شریک شدن دارد و هر گاه بضرورت باشد حلب بصدرست و منصوبست بظرف زمان بتقدیر زمان
حلب و همچنینست فواق الفواق بضم فا زمانی که میان بر داشتن دست از پستان و گذاشتن بر آن است در وقت دوشیدن یعنی پس هر که بسبب
ضروری مبتلا شود از جمله مؤمنان بمجلس آن منافقان چون طعن کنند در آنچه مذکور شد که اولیاء اند پس باید که بر خیزد و باید که نشود شریک
شیطان در گفتگو و همنشین او که گوش انداز و بگفتگوی وجه برستی که غضب الله عز وجل را تاب نمی آورد هیچ چیز و لعنت الله عز وجل را
بر نمیگرداند هیچ چیز بعد از آن گفت امام صلوات الله علیه پس اگر بسبب تقیه نتواند بر خاست پس باید که در دل تبرا از ایشان کند
و باید که بهانه فی الجمله بر خیزد اگر چه میسر شود هر چند که بمقدار دوشیدن گوسفندی باشد مثل بادی بول کردن یا بمقدار بر داشتن و گذاشتن دست بر
پستان ماده شتری باشد مثل حاجت و رو پا و مثل برخی که زانو بر زمین زند هفتم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول لیس شیء انکی لابلیس
وجنوده من زیارة الاخوان فی الله بعضهم لبعض قال وان المؤمنین یلتقیان فیذکران الله ثم یذکران
فضلنا اهل البیت فلا یبقی علی وجه ابلیس مضغة لحم الا تخدد حتی ان روحه لتستغیث من شدة ما تجد من الم
فتحس ملائکة السماء وخزان الجنان فیلعنونه حتی لا یبقی ملک مقرب الا لعنه فیقع خاسئا حسیرا مدحورا
شرح انکی بنون والف افعل التفضیل است از باب ضرب النکایه بکسر نون کشتن و جراحت کردن دشمن و پوست کندن جراحت و اینجا مناسب
و مراد آزار کردنست نصب اول باختصاصست المضغه بضم میم و سکون ضاد بانقطه و غین بانقطه پارچه گوشتی که بقدر خاییدن باشد
و استعمال مضغه در ابلیس که از جن است بر سبیل استعاره است تخدد بخاء بانقطه و دو دال منقط بصیغه مضارع معلوم غایب باب
تفعل مرفوعست یک تا محذوف شده است التخدد در هم کشیده شدن و لاغر شدن الخاسی بخاء بانقطه و سین منقط و همزه اسم
فاعل باب منع و علم ذلیل و دور از مطلوب الحسیر بحاء منقط و سین منقط و راء منقط بصیغه فعیل باب علم صاحب حسرت یا از باب نصر
وحاء منقط
خرب و مانده کرده شده از آزار بسیار المدحور بدال منقط و راء منقط دور کرده شده از جهت آلکی و مانند آن یعنی شنیدم از امام موسی
کاظم علیه السلم میگفت نیست چیزی آزار کننده تر ابلیس را و لشکرهای او را از زیارت برادرانی که برادری ایشان در راه خدا باشد
بعض ایشان بعضی دیگر را امام گفت و برستی که دو مؤمن با هم ملاقات کنند پس یاد ربوبیت الله تعالی میکنند بعد از آن یاد میکنند فضیلت

امامت ما اهل بیت پس باقی نمیماند بر روی ابلیس پارچه گوشتی مگر اینکه در هم کشیده میشود تا اینکه روح پلیدا و هر آینه ناله میکند از سختی آنچه می
یابد از درد پس احساس میکنند فرشتگان آسمان و خزینه داران بهشتها که او چه درد دارد و لعنت میکنند او را بسبب بدذاتی و اراده
فساد او تا جایی که نمیماند فرشته مقرب مگر که لعنت میکند او را پس می افتد نارسیده بمطلب حسرت زده و دور کرده شده باب شصتاد و
دوم اصل باب ادخال السرور علی المؤمن شرح این باب بیان فضیلت داخل ساختن خوشحالی بر مؤمن است این باب مشتمل بر دوازده حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سر مؤمنا فقد سرنی ومن سرنی فقد سر الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
هر که خوشحال کند مؤمنی را پس بتحقیق خوشحال کرده مرا و هر که خوشحال کند مرا پس بتحقیق خوشحال کرده الله را بیان شد در حدیث
ششم باب بیست و سیوم کتاب التوحید که اتصاف الله متصف بخوشحالی و مانند آن نمیشود حقیقه و امثال اینها مجاز و مبنی بر خلط او
لیای او باوست دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال تبسم الرجل فی وجه اخیه حسنة وصرفه القذی عنه حسنة
وما عبد الله بشیء احب الی الله من ادخال السرور علی المؤمن شرح القذی بفتح قاف و ذال بانقطه و الف آنچه در
چشم افتد و آزار کند و بکسر قاف خاک بغایت نرم و هر دو اینجا مناسبست و مراد آزردگی است یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلم گفت لب خنده مرد در روی برادر مؤمن خود حسنه است و برگردانیدن مرد آزردگی را از برادر مؤمن خود حسنه است
و عبادت کرده نشد الله بچیزی که محبوبتر باشد بسوی الله تعالی از داخل کردن خوشحالی بر مؤمن آزموده مراد اینست که آن محبوبتر
از جمیع عبادت است که از جنس خوشحال کردن باشد پس منافات ندارد با احادیثی که در ذکر افضل بودن غیر ادخال سرور است سیوم اصل
سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان فیما ناجی الله عز وجل به عبده موسی علیه السلم قال ان لی عبادا ابیحهم جنتی
واحکمهم فیها قال یا رب ومن هؤلاء الذین تبیحهم جنتک وتحکمهم فیها قال من ادخل علی مؤمن
سرورا شرح احکمهم بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعیلست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت برستی که در جمله
آنچه وحی بواسطه کرده الله عز وجل بآن بنده خود موسی را گفت برستی که مرا بندگانی هست که مباح میکنم برای ایشان مجموع جنت خود را
و حاکم میکنم ایشان را موسی گفت ای صاحب کل اختیار من و کیانند جماعتی که مباح میکنی برای ایشان جنت خود را و حاکم
میکنی ایشان را گفت هر که داخل کرد بر مؤمنی خوشحالی را اصل ثم قال ان مؤمنا کان فی مملکة جبار فولع به فهرب
منه الی دار الشرک فنزل برجل من اهل الشرک فاظله وارفقه واضافه فلما حضره الموت اوحی الله عز وجل
الیه وعزتی وجلالی لو کان لک فی جنتی مسکن لاسکنتک فیها ولکنها محرمة علی من مات بی مشرکا
ولکن یا نار هیدیه ولا تؤذیه ویؤتی برزقه طرفی النهار قلت من الجنة قال من حیث یشاء الله شرح
ولع بعین منقط بصیغه ماضی معلوم باب منع است الولع بفتح واو و فتح لام سبکی با کسی کردن و دروغ بر او بستن هیدیه بکسر ها و
سکون یاء دو نقطه در پایین یا بفتح ها و تشدید یاء مکسوره بصیغه امر حاضره معتل العین یایی باب ضرب یا باب تفعیلست
الهید والتهید ترسانیدن و مضطرب کردن یؤتی بصیغه مجهول باب ضرب برزقه نایب فاعلست و با برای تعدیه است یعنی

بعد از آن امام علیه السلم گفت که بدرستی که مؤمنی بود در مملکت پادشاه ظالمی از خلفای ضلالت پس بیکی کرد با او پس گریخت از او بسوی
مملکت اهل شرک پس فرود آمد بخانه مردی از اهل شرک پس پناه داد او را و همواری کرد با او و میهمانی کرد او را پس چون
وفات کرد آن مرد وحی کرد الله عز و جل بسوی آن مرد که قسم بعزت من و بزرگی من که اگر بمقتضای حکمت ممکن میبود که ترا در جنت من جا
می باشند هر آینه جا میدادم ترا در آن ولیکن جنت من حرامست بر هر که مرد بر حالی که شریک کرده باشد با من دیگری را در عبادت ولیکن
ای آتش جهنم بترسان او را و آزار مکن او را و آورده میشود رزق آن مشرک در اول و آخر روز گفتم آیا از بهشت گفت از هر جائی که
میخواهد الله تعالی یعنی که از بهشت نیست چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله اِنَّ اَحَبَّ الْاَعْمَالِ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِدْخَالُ
السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ شرح مضمون این گذشت و حدیث دوم این باب پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ اَوْحَی اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ اِلَی دَاوُدَ علیه السلم اِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِی لَیَاْتِینِی بِالْحَسَنَةِ فَاُبِیحُهُ جَنَّتِی فَقَالَ دَاوُدُ یَا رَبِّ وَمَا تِلْکَ
الْحَسَنَةُ قَالَ یُدْخِلُ عَلَی عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ سُرُوراً وَلَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ دَاوُدُ یَا رَبِّ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَکَ اَنْ لَا یَقْطَعَ رَجَاءَهُ مِنْکَ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت وحی کرد الله عز و جل بسوی داود علیه السلم که بدرستی که گاهی بنده
از بندگان من هر آینه می آورد نزد من یک حسنه را پس مباح میکنم برای او کل جنت خود را چنانچه بیان شد در حدیث سیوم گفت داود
ای صاحب کل اختیار من و چیست آن حسنه گفت اینکه داخل کند بر بنده من که مؤمن باشد خوشحالی را هر چند که بیک خرما باشد گفت
داود که ای صاحب کل اختیار من لازمست برای کسی که شناخت ترا که کریم و رحیمی اینکه نبرد امید خود را از تو ششم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ لَا یَرَی اَحَدُکُمْ اِذَا اَدْخَلَ عَلَی مُؤْمِنٍ سُرُوراً اَنَّهُ عَلَیْهِ اَدْخَلَهُ فَقَطْ بَلْ وَاللهِ عَلَیْنَا
بَلْ وَاللهِ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله شرح لا یری نفی بمعنی نهی است فقط بفتح قاف و سکون طاء است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت باید که اعتقاد نکند یکی از شما چون داخل کند بر مؤمنی خوشحالی را که بر او داخل کرده پس تنها بخدا قسم که داخل
کرده بر ما نیز بلکه بخدا قسم که داخل کرده بر رسول الله صلی الله علیه و آله نیز اشارتست بعرض اعمال بر رسول الله صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلم چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در احادیث باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلم که باب چهل و نهم است هفتم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم
قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ اِنَّ اَحَبَّ الْاَعْمَالِ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِ شَبْعَةُ مُسْلِمٍ اَوْ قَضَاءُ دَیْنِهِ شرح
شبعه بفتح شین با نقطه و سکون باء یکنقطه و عین بی نقطه و تاء وحدت مجرور عطف بیان یا بدل السرور است بمعنی سیر شدن باشد
مسلم بمعنی مؤمن است و تبدیل لفظ برای اشارتست بانکه ظاهر ایمان کافیست در حصول ثواب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
راوی گفت شنیدم از او که میگفت که بدرستی که محبوبترین عملها بسوی الله عز و جل داخل کردن خوشحالیست بر مؤمن آن خوشحالی یک سیر
شدن مؤمنی است یا ادا شدن قرض او مثلا هشتم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلم فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ اِذَا بَعَثَ اللهُ الْمُؤْمِنَ
مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ یَقْدُمُهُ اَمَامَهُ کُلَّمَا رَاَی الْمُؤْمِنُ هَوْلاً مِنْ اَهْوَالِ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ
لَا تَفْزَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَاَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْکَرَامَةِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّی یَقِفَ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَیُحَاسِبُهُ

حِسَاباً یَسِیراً وَیَاْمُرُ بِهِ اِلَی الْجَنَّةِ وَالْمِثَالُ اَمَامَهُ فَیَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ یَرْحَمُکَ اللهُ نِعْمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِی مِنْ قَبْرِی
وَمَا زِلْتَ تُبَشِّرُنِی بِالسُّرُورِ وَالْکَرَامَةِ مِنَ اللهِ حَتَّی رَاَیْتُ ذَلِکَ فَیَقُولُ مَنْ اَنْتَ فَیَقُولُ اَنَا السُّرُورُ الَّذِی کُنْتَ
اَدْخَلْتَهُ عَلَی اَخِیکَ الْمُؤْمِنِ فِی الدُّنْیَا خَلَقَنِیَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِاُبَشِّرَکَ شرح المثال بکسر میم و ثاء سه نقطه مانند و مراد اینجا
جسمی است که مانند است با عملی که در دنیا از مکلف صادر شده اگر چه مختلف الحقیقة باشند چه مثال جوهر است و عمل عرض است یقدمه صیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل است امامه منصوب بظرف مکان است و مراد اینست که بسیار در پیش است الهول بفتح هاء و سکون واو ترسیدن
و مراد اینجا هولناکست لا تفزع بفاء و زاء با نقطه و عین بی نقطه صیغه نهی حاضر باب منع و علم است لا تحزن صیغه نهی حاضر باب علم است ابشر با
یکنقطه و شین با نقطه و راء بی نقطه صیغه امر حاضر باب افعالست یقف منصوب است بان افعال امر فرحت الکرامة بفتح کاف گرامی بودن نزد
یدی الله عز و جل عبارت از موقف حساب است حمل و انا السرور مجازیست زیاده کردن گشت بر ماضی برای بعد زمان ماضی است از حال خلقنی تا آخر
استیناف برای بیان حقیقت حمل مجازیست من در منه برای سببیت است و میتواند بود که برای ابتدا باشد و حاصل مرده یکیست یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلم در حدیثی طولانی که چون برانگیزد الله تعالی مؤمن را از قبر او بیرون آید با او صورتی که سابق برود او رود در پیش او هر بار
که ببیند مؤمن هولناکی را از هولناکیهای روز قیامت گوید او را آن صورت که مضطرب مشو و دلگیر مباش که این برای تو نیست و صاحب مژده
باش بخوشحالی و گرامی بودن از جانب الله عز و جل تا ایستاده شود مؤمن در موقف حساب قیامت پس حساب میکند الله عز و جل او را حسابی که آسان
که سختگیری در آن نیست اصلا و امر میکند ملائکه را با او که بسوی جنت برده شود و این صورت در پیش اوست تا جنت پس میگوید آن صورت را
مؤمن رحمت کناد ترا الله چه خوب بیرون آینده تو بیان این است که خوب بیرون آمدی با من از قبر من و همیشه مژده میدادی مرا بخوشحالی و گرامی بودن
از جانب الله تعالی تا آنکه دیدم آنچه را که مژده دادی پس مؤمن میگوید که کیستی تو پس صورت میگوید من آن خوشحالیم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود
در دنیا بیان اینکه آفرید مرا الله عز و جل بسبب آن تا خوشحال کنم ترا نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ کَانَ النَّجَاشِیُّ وَهُوَ رَجُلٌ مِنَ الدَّهَا
قِینِ عَامِلاً عَلَی الْاَهْوَازِ وَفَارِسَ فَقَالَ بَعْضُ اَهْلِ عَمَلِهِ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم اِنَّ فِی دِیوَانِ النَّجَاشِیِّ عَلَیَّ خَرَاجاً وَهُوَ
مُؤْمِنٌ یَدِینُ بِطَاعَتِکَ فَاِنْ رَاَیْتَ اَنْ تَکْتُبَ لِی اِلَیْهِ کِتَاباً قَالَ فَکَتَبَ اِلَیْهِ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلم بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
سُرَّ اَخَاکَ یَسُرَّکَ اللهُ شرح نجاشی بفتح نون و کسر نون و تخفیف جیم و الف و تشدید یاء اسمست الدهاقین بفتح دال بی نقطه جمع دهقان بکسر دال
و سکون هاء اهل زراعت روستا الاهواز بفتح همزه و سکون هاء و آخرش زای با نقطه نام محل است میان بصره و فارس مشتمل بر شوشتر و دز
فول و حویزه و رامهرمز و مانند آنها الدیوان بکسر دال بی نقطه و گاه مفتوح می باشد دفتری که در آن اسم لشکر و مواجب ایشان می باشد الخراج بفتح
خاء با نقطه و راء بی نقطه و الف و جیم مالی که پادشاه از املاک مردم میگیرد و کرایه زمین مفتوح العنوة و جزای آن رایت محذوفست بتقدیر
نفعنی یعنی روایتست از محمد بن جمهور گفت بود نجاشی و او مردیست از روستاییان عامل بر اهواز و فارس پس گفت بعض اهل عمل
که در تحت عمل او بود امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که در دفتر نجاشی بر گردن من خراجی هست با مبلغی که حواله کرده و تحصیلدار گماشته
و او مؤمن است اعتقاد دارد بوجوب طاعت تو دارد پس اگر صلاح دانی که بنویسی برای من مکتوبی بسوی او نفع میرساند مرا محمد گفت پس نوشت

بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم خوشحال کن برادر مومن خود را تا خوشحال کند ترا الله اصل قال فلما ورد الکتاب علیه
دخل علیه وهو فی مجلسه فلما خلا ناوله الکتاب وقال هذا کتاب ابی عبد الله علیه السلام فقبّله ووضعه علی عینیه
وقال له ما حاجتک قال خراج علیّ فی دیوانک فقال له وکم هو قال عشرة آلاف درهم فدعا کاتبه وامره بادائها
عنه ثم اخرجه منها وامر ان یثبتها له لقابل شرح ورد بصیغهٔ ماضی معلوم باب ضرب است بمعنی رسیدن و مشرف بر چیزی شدن الکتاب
مرفوع و فاعل ورد است و ظاهر اینست که بجای الکتاب با الکتاب باید و در ورد ضمیر مستتر راجع به بعضی اهل عمل باشد ضمیر علیه در جار راجع به نجاشی
است ضمیر دخل راجع به بعضی اهل عملات الاداء بفتح همزه و تخفیف دال بی نقطه اسم تادیه بمعنی رسانیدن ضمیر عنه راجع به نجاشی است و ضمیر مستتر
در اخرجه راجع به نجاشی و بارز راجع به بعضی اهل عملات واو در وامر برای عطف تفسیر است ضمیر امر راجع به نجاشی است یثبتها بیاء دو نقطه در زیر
یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بکاتب است الاثبات التثبیت بر جا کردن و مراد اینجا
مواجب یکساله کردن است تا دیگر حواله کسی نشود و در دست صاحب ملک بر جا باشد لام در لقابل بمعنی من ابتدائیه است یعنی محمد گفت
پس چون مشرف شد آنمرد با مکتوب که داخل شود بر نجاشی داخل شد بر او بر حالی که او در مجلس حکومت خود و کثرت مردم بود پس چون مجلس خالی شد
داد مکتوب را و گفت این مکتوب امام جعفر صادق علیه السلام است پس نجاشی بوسید مکتوب را و گذاشت آنرا بر دو چشم خود و گفت او را که چیست حاجت
تو گفت خراجیست که بعهدهٔ من در دفتر تو یعنی که حواله شده بر من پس گفت او را و او چند است آن خراج گفت ده هزار درهم پس نجاشی طلب کرد
نویسندهٔ خود را و امر کرد نویسنده را برسانیدن ده هزار درهم از جانب نجاشی بتحصیلداران یعنی که حواله برخواند دار نجاشی کرد تا تسلیم آنمرد خلاصه
واو تحصیلداران ده چون در آن سال حواله شده بود و برگردانیدن باعث شهرت میشد بعد از آن بیرون کرد آنمرد را از ده هزار درهم یا نوشت
که امر کرد نویسنده را که مواجب یکساله آنمرد کنند از ابتدای سال آینده تا دیگر حواله نشود اصل ثم قال له سررتک فقال نعم جعلت
فداک ثم امر له بمرکب وجاریة وغلام وامر له بتخت ثیاب فی کل ذلک یقول هل سررتک فیقول نعم جعلت فداک
فکلما قال نعم زاده حتی فرغ ثم قال له احمل فرش هذا البیت الذی کنت جالسا فیه حین دفعت الیّ کتاب
مولای الذی ناولتنی فیه وارفع الیّ حوائجک قال ففعل وخرج الرجل فصار الی ابی عبد الله علیه السلام بعد
ذلک فحدثه بالحدیث علی جهته فجعل یسرّ بما فعل فقال الرجل یا ابن رسول الله کانه قد سرّک ما فعل بی
فقال ای والله لقد سرّ الله ورسوله شرح التخت بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون خا با نقطه و تاء دو نقطه در بالا بوقچه و مانند آن
که نگاه داشته میشود در آن جامهها ای دوخته فرغ بفا و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب منع و علم است و ضمیر راجع به بعضی
اهل عملات الفزع بفتح فا و فتح زای اضطراب از شکی چون سیل و حیوانات بود که بر او منقطع و عین با نقطه از باب نصر و منع و علم باشد و ضمیر
راجع به نجاشی باشد و حاصل هر دو یکیست جعل بمعنی شرع است و ضمیر راجع بامام علیه السلام است یسرّ بصیغهٔ مجهول است ضمیر فعل راجع به نجاشی است
و عاید ما محذوف است یعنی بعد از آن نجاشی گفت او را آیا خوشحال کردم ترا پس آنمرد گفت آری قربانت شوم بعد از آن امر کرد برای او اسبی برای سواری
و کنیزی و غلامی و امر کرد برای او بوقچه جامههای که پوشیده هر امر کردن میگفت آیا خوشحال کردم ترا پس آنمرد میگفت آری قربانت شوم پس از آن

الکن

کو گفت آری یاد کرد برای و عطا را تا آنکه حوصلهٔ او تنگی کرد و مضطرب شد و گفت آری بعد از آن گفت او را بردار فرش این خانه را که آنجا نشسته
بودی وقتی که دادی بمن مکتوب مولای مرا که عطا کردی مرا در آن و عرض کن بسوی من بعد از این هر حاجتی را که داشته باشی محمد گفت پس برداشت
فراش را و بیرون آمد آنمرد پس رفت بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن پس حکایت کرد او را آنچه گذشت بنحوی که واقع شده بود پس
امام علیه السلام شروع کرد دم بدم شکفته میشد بآنچه کرد نجاشی پس گفت آنمرد ای پسر رسول الله گویا که شاد ساخت ترا به تحقیق خوشحال کرد ترا آنچه
نجاشی کرد با من پس امام گفت آری بخدا قسم که هر آینه خوشحال کرد الله را و رسولش را دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن حق المؤمن
علی المؤمن فقال حق المؤمن اعظم من ذلک لو حدثتکم لکفرتم ان المؤمن اذا اخرج من قبره خرج معه مثال
من قبره یقول له ابشر بالکرامة من الله والسرور فیقول له بشّرک الله بخیر قال ثم یمضی معه یبشره بمثل ما قال
واذا مرّ بهول قال لیس هذا لک واذا مرّ بخیر قال هذا لک فلا یزال معه یؤمنه مما یخاف ویبشره بما یحب
حتی یقف معه بین یدی الله عزوجل فاذا امر به الی الجنة قال له المثال ابشر فان الله عزوجل قد امر بک الی
الجنة قال فیقول من انت رحمک الله تبشرنی من حین خرجت من قبری وآنستنی فی طریقی وخبرتنی عن
ربی قال فیقول انا السرور الذی کنت تدخله علی اخوانک فی الدنیا خلقت منه لابشرک واونس وحشتک
شرح مشار الیه ذلک خیال سامع است که سهل خواهد بود بجا آوردن حق مومن لکفرتم بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعیل یا باب نصر است و بنا بر اول مراد
کفر مخاطبین اگر مومنانند برای اشکال تعلیم بحقوق ایشان که لازم میشود اگر تصدیق ایمان ایشان کنند و بنا بر دوم مراد پوشانیدن حق
و مخالفت دانسته است و میتواند بود که مراد این باشد که از بسیاری و عظمت آن حق باور نمیکنند چنانچه مراد از کافر میشوید یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از حق مومن بر مومن تا عمل کنم آن پس گفت حق مومن بزرگتر از آنست که خیال کردی اگر خبر کنم شما را هر آینه کافر میشوید
و مضمون باقی حدیث گذشت در حدیث هشتم این باب یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله احب الاعمال الی الله سرور
تدخله علی مومن تطرد عنه جوعته او تکشف عنه کربته شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله محبوبتر عملها بسوی الله تعالی
سرور خالیست که داخل کنی آنرا بر مومنی بانیروش که برطرف کنی از او گرسنگی او را و یا دور کنی از او غمگینی او را دوازدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من ادخل علی مومن سرورا خلق الله عزوجل من ذلک السرور خلقا فیلقاه عند موته فیقول
ابشر یا ولی الله بکرامة من الله ورضوان ثم لا یزال معه حتی یدخله قبره فیقول له مثل ذلک فاذا بعث یلقاه فیقول
له مثل ذلک ثم لا یزال معه عند کل هول یبشره ویقول له مثل ذلک فیقول له من انت رحمک الله فیقول انا السرور
الذی ادخلته علی فلان شرح مضمون این گذشت در حدیث هشتم و دهم این باب سیزدهم اصل عن عبد الله بن سنان قال کان
رجل عند ابی عبد الله علیه السلام فقرأ هذه الآیة والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا
بهتانا واثما مبینا قال فقال ابو عبد الله علیه السلام فما ثواب من ادخل علیه السرور فقلت جعلت فداک عشر حسنات
فقال ای والله والف الف حسنة شرح روایت است از عبد الله بن سنان که گفت بود مردی نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس خواند آنمرد

باما علیه السلم این آیت را از سوره احزاب آنجا که آزار میکنند مردان مؤمن وزنان مؤمنه را بسبب گناهی که کرده باشند پس بر داشتها خود گرفته اند بهتان را و گناهی ظاهر را که بهتان میداند و عبدالله گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم چیست تو را کسی که داخل کند بر مؤمن خوشحالی را گفتم قربانت شوم ده حسنه پس امام گفت آری بخدا قسم که هزار هزار حسنه یا بیشتر که ده حسنه که هر عمل صالح میباشد هست در ضمن هزار هزار حسنه یا بیشتر که متفاوت است افراد ادخال سرور در صحت نیت و اخلاص قصد پس اقل ثواب آن ده حسنه است و اکثر ثواب آن هزار هزار حسنه است **سیزدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ مَنْ اَدْخَلَ السُّرُورَ عَلَى مُؤْمِنٍ فَقَدْ اَدْخَلَهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمَنْ اَدْخَلَهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَدْ وَصَلَ ذَلِكَ اِلَى اللهِ وَكَذَلِكَ مَنْ اَدْخَلَ عَلَيْهِ كَرْبًا **شرح** وصل بمعنی مافی معلوم باب ضرب یا باب تفضیلت الوصل والتوصیل متصل کردن چیزی بچیزی و ذکر خوشحالی در حق ائمه برای افاده خلط ایشان با اولیاء است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که داخل کرد خوشحالی را بر مؤمنی پس بتحقیق داخل کرده آنرا بر رسول الله صلی الله علیه وآله و هر که داخل کرد آنرا بر رسول الله صلی الله علیه وآله پس بتحقیق رسانید آن خوشحالی را بسوی الله تعالی و برابر این قیاس است هر که داخل کرد بر مؤمنی غمی را **پانزدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اَيُّمَا مُسْلِمٍ لَقِيَ مُسْلِمًا فَسَرَّهُ سَرَّهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ **شرح** سره بفتح سین مهمله امر از فرحت و مضمون این موافق حدیث دوازدهم است و در بعضی نسخ ای ضمیر منصوب است و امر منصوب و مضمون آن ظاهر است از شرح حدیث سابق **شانزدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ مِنْ اَحَبِّ الْاَعْمَالِ اِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ اِشْبَاعُ جَوْعَتِهِ اَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ اَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت از جمله محبوبترین عملها بسوی الله عز وجل داخل کردن خوشحالی بر مؤمن آزموده است مثل سیر کردن گرسنگی او و یا برطرف کردن غم او و یا ادا کردن قرض او **باب شانزدهم سیوم اصل باب قضاء حاجة المؤمن** **شرح** این باب بیان فضیلت برآوردن حاجت مومن آزموده است در این باب چهارده حدیث است **اول اصل** عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ قَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ اِسْمَعْ مَا اَقُولُ لَكَ وَاعْلَمْ اَنَّهُ الْحَقُّ وَافْعَلْهُ وَاَخْبِرْ بِهِ عِلْيَةَ اِخْوَانِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا عِلْيَةُ اِخْوَانِي قَالَ الرَّاغِبُونَ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِ اِخْوَانِهِمْ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَمَنْ قَضَى لِاَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِائَةَ اَلْفِ حَاجَةٍ مِنْ ذَلِكَ اَوَّلُهَا الْجَنَّةُ وَمِنْ ذَلِكَ اَنْ يُدْخِلَ قَرَابَتَهُ وَمَعَارِفَهُ وَاِخْوَانَهُ الْجَنَّةَ بَعْدَ اَنْ لَا يَكُونُوا نُصَّابًا وَكَانَ الْمُفَضَّلُ اِذَا سَاَلَ الْحَاجَةَ اَخًا مِنْ اِخْوَانِهِ قَالَ لَهُ اَمَا تَشْتَهِي اَنْ تَكُونَ مِنْ عِلْيَةِ الْاِخْوَانِ **شرح** العلیه بکسر عین بی نقطه و سکون لام و تخفیف یا و دو نقطه در پایین بزرگان مردم و بضم و کسر عین و تشدید لام و تشدید یا نیز خوانده و بنا بر دوم اینجا استعاره خواهد بود با عتبار بلندی مرتبه النصاب بضم نون و تشدید صاد بی نقطه جمع ناصب دشمن امام عالم بجمیع احکام الهی و مراد کسی است که مستضعف نباشد و بتجویز خلو زمان از امام عالم بجمیع احکام کند چه او دشمن خواهد بود اگرچه اظهار محبت کند چنانچه یهود و نصاری دشمن ائمه اند و خود را دوستدار میشمارند **یعنی** روایت از مفضل از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت مرا ای مفضل بشنو آنچه را که میگویم ترا و بدان که آن حق است بکار آر آنرا و خبر ده بآن بزرگان برادران مؤمن خود را گفتم قربانت شوم و کیانند بزرگان برادران مؤمن من گفت جمعی که رغبت دارند در برآوردن حاجتهای برادران مؤمن

خود مفضل گفت بعد از آن امام گفت و هر که برآورد برای برادر مؤمن خود حاجتی را برآورد الله عز وجل برای او در روز قیامت صد هزار حاجت را از جمله آنها است اول آنها که بهشت است و از جمله آنها است تا اگر داخل شوند خویشان او و آشنایان او و برادران مومن او در بهشت بشرطی که نباشند دشمنان امام عالم بجمیع احکام الهی و حال مفضل این بود که چون طلب میکرد حاجت خود را از برادری از جمله برادران مؤمن خود میگفت او را آیا میل نداری که باشی از جمله بزرگان برادران مؤمن **دوم اصل** عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ انْتَجَبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فُقَرَاءِ شِيعَتِنَا لِيُثِيبَهُمْ عَلَى ذَلِكَ الْجَنَّةَ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ فَكُنْ **شرح** روایت از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بتحقیق که الله عز وجل آفرید مخلوقی چند از مخلوقان خود را که برگزیده ایشان را برای برآوردن حاجتهای فقرای شیعه امامیه تا ثواب ایشان کند برای آن حاجت برآوردن بهشت را پس اگر استطاعت داشته باشی از جمله آن برگزیدگان پس باش **سیوم اصل** ثُمَّ قَالَ لَنَا وَاللهِ رَبٌّ نَعْبُدُهُ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا **شرح** بعد از آن امام علیه السلم گفت برای ما اوصیای رسول علیه السلم بخدا قسم که صاحب کل اختیار است که عبادت او میکنیم و شریک در حکم نمیکنیم با او چیزی را مخفی نماند که این فقره اشارت است بوجه تخصیص فقرا شیعه ائمه معصومین علیهم السلم و اشارت است به شرکت فقرای غیر شیعه امامیه باعتبار اینکه پیروان ائمه ضلالت اند و ایشان چون حکم بظن میکنند مشرک اند و پیروی مشرک مشرکت و مولانا محمد امین استرابادی رحمه الله گفته کان فی هذه العبارة تعریض الی المفضل و این اشارت است باینکه مفضل بن عمر باعتقاد جمعی از علمای رجال از تابعان ابو الخطاب محمد بن مقلاص بوده و او در اوایل دعوی نبوت برای امام جعفر صادق علیه السلم میکرده و در آخر دعوی الوهیت برای امام علیه السلم میکرده و باعتقاد جمعی دیگر مفضل صحیح المذهب بوده و وکیل امام جعفر صادق علیه السلم بوده و مؤید این می آید در حدیث سیوم و چهارم باب نود و یکم **سیوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ اَلْفِ رَقَبَةٍ وَخَيْرٌ مِنْ حُمْلَانِ اَلْفِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللهِ **شرح** الحملان بضم حاء بی نقطه و سکون میم مصدر باب ضرب برداشتن و مراد اینجا سوار کردن است چنانچه نظیر آن می آید در حدیث چهارم باب آینده **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از سوار کردن مستحقان بر هزار اسب در راه الله تعالی **چهارم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلم لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِءٍ مُؤْمِنٍ اَحَبُّ اِلَى اللهِ مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً كُلُّ حَجَّةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ اَلْفٍ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر آینه برآوردن حاجت مردی که مؤمن باشد محبوبتر است بسوی الله تعالی از بیست حج که هر حجی خرج کرده باشد در آن حج صاحبش صد هزار درهم را از صد هزار دینار است **پنجم اصل** عَنْ اِسْمَعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم جُعِلْتُ فِدَاكَ الْمُؤْمِنُ رَحْمَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ اَتَى اَخَاهُ فِي حَاجَةٍ فَاِنَّمَا ذَلِكَ رَحْمَةٌ مِنَ اللهِ سَاقَهَا اِلَيْهِ وَسَبَّبَهَا لَهُ فَاِنْ قَضَى حَاجَتَهُ كَانَ قَدْ قَبِلَ الرَّحْمَةَ بِقَبُولِهَا وَاِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا فَاِنَّمَا رَدَّ عَنْ نَفْسِهِ رَحْمَةً مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ سَاقَهَا اِلَيْهِ وَسَبَّبَهَا لَهُ وَذَخَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الرَّحْمَةَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَكُونَ الْمَرْدُودُ عَنْ حَاجَتِهِ هُوَ الْحَاكِمَ فِيهَا اِنْ شَاءَ صَرَفَهَا اِلَى نَفْسِهِ وَاِنْ شَاءَ صَرَفَهَا اِلَى غَيْرِهِ

حلق

شرح روایت است از اسمعیل بن عمار صیرفی که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا ثابت شوم اینکه مشغول شده که مؤمن رحمتی است بر مؤمن
راست است گفت آری گفتم و چون راست میشود آن گفت هر مؤمنی که آید نزد برادر مؤمن خود برای حاجتی پس جز این نیست که آن مؤمن
رحمتی است از جانب الله تعالی که رانده آن رحمت را بسوی آن برادر و سبب آن ساخته برای آن پس اگر برادر برآورد حاجت آن مؤمن را قبول
کرده خواهد بود بتحقیق آن رحمت را بقبولی که لایق آن رحمت است و اگر برگرداند آن مؤمن را از حاجت آن مؤمن بر حالی که آن برادر قدرت
داشته باشد بر برآوردن آن حاجت پس جز این نیست که آن برادر برگردانیده از خودش رحمتی را از جانب الله عز و جل که رانده آنرا
بسوی او و سبب آن ساخته برای او و ذخیره میکند الله عز و جل آن رحمت را تا روز قیامت تا باشد آن مؤمن برگردانیده شده از حاجت
خود و پس صاحب اختیار در آن رحمت اگر خواهد صرف کند آن رحمت را بسوی خودش و اگر خواهد صرف کند آنرا بسوی غیر خود اصل یا اسمعیل
فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَهُوَ الْحَاكِمُ فِي رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ قَدْ شُرِعَتْ لَهُ فَإِلَى مَنْ تَرَى يَصْرِفُهَا قُلْتُ لَا أَظُنُّ يَصْرِفُهَا
عَنْ نَفْسِهِ قَالَ لَا تَظُنَّ وَلَكِنِ اسْتَيْقِنْ فَإِنَّهُ لَنْ يَرُدَّهَا عَنْ نَفْسِهِ يَا إِسْمَاعِيلُ مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ فِي حَاجَةٍ يَقْدِرُ
عَلَى قَضَائِهَا فَلَمْ يَقْضِهَا لَهُ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِ شُجَاعاً يَنْهَشُ إِبْهَامَهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَغْفُوراً لَهُ أَوْ مُعَذَّباً
شرح شرعت بشین با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول غائبه باب منع است الشرع بغایت رسانیدن چیزی تا خوب ظاهر
شود و لا اظن یصرفها چون استعمال شده و را اظن ان لا یصرفها چنانچه متعارف است در امثال این فقره و جواب واقع شده که لا تظن نهی از
لا تظن و امر در استیقن بحقیقت نیست چه آنها اختیاری مخاطب نیست چه یقین حاصل میشود او را از کلام امام خواهی نخواهی و پیش از آن
ممکن نیست او را مگر ظن و امثال این متعارف است در خطاب عالم بجاهل میگوید اعلم ان فلانا کذا الشجاع بضم و کسر شین با نقطه و جیم
و عین بی نقطه قسمی از مار کوچک است ینهش بنون و ها و شین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است مغفورا حال مقدره است از ضمیر
ابهامه که راجع بمخاطب است یعنی ای اسمعیل پس چون شود روز قیامت و آن برادر پس صاحب اختیار باشد در رحمتی از جانب الله تعالی
که بتحقیق خوب نموده شده باشد برای او که چه مقدار از رحمت است پس بسوی کی می بینی که صرف کند آن رحمت را گفتم گمان ندارم که برگرداند آنرا
از خودش امام گفت گمان مکن و لیکن یقین حاصل کن بیان این که هرگز برنمیگرداند آن رحمت را از خودش یعنی که صرف آن برکرده
نمیکند ای اسمعیل هر که آید نزد او برادر مؤمن او برای حاجتی که قدرت میدارد بر برآوردن آن پس بر نیاورد آنرا برای او مسلط میکند الله تعالی
بر آنکس ماری را که میگزد شصت او را از جمله انگشتان دست او در قبر او تا روز قیامت بر حالی که مقدر باشد که بخشیده شود گناهان او در روز قیامت
یا بر حالی که مقدر باشد که معذب شود در روز قیامت ششم اصل عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ طَافَ
بِالْبَيْتِ أُسْبُوعاً كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافِ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ دَرَجَةٍ
قَالَ وَزَادَ فِيهِ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَقَضَى لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَاجَةٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَقَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ
حَتَّى عَدَّ عَشْراً شرح محی بصیغه معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است و اگر از واوی باب نصر یا باب منع میشود و مکتوب بالف میشد المحی و المحو بر
کردن از چیزی را یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ابان بن تغلب گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که طواف کند

محاذ

بلغ

محاذ کعبه هفت کرت نویسد الله عز و جل برای او شش هزار حسنه او را بکلیه برطرف میکند از او شش هزار گناه را و بلند میکند برای او در بهشت
شش هزار مرتبه را ابان گفت و زیاد کرد در این حدیث اسحق بن عمار این را که و بر می آورد برای او شش هزار حاجت را اگر کسی گمان کند که مراد
اینست که اسحق در آن مجلس حاضر بود و بعد از آن این زیادتی را از امام نقل کرده و من شنیدم ابان گفت که بعد از آن امام علیه السلام گفت و برآوردن
حاجت مؤمن فاضلتر است از طوافی و طوافی دیگر تا آنکه امام تکرار کرد ده بار هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا قَضَى
مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ ثَوَابُكَ وَلَا أَرْضَى لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بر نمی آورد مؤمنی برای مؤمنی حاجتی را مگر آنکه ندا میکند آن برادر را الله تبارک و تعالی که لازم بر منست ثواب تو و راضی
نمیشوم برای تو بثوابی کمتر از بهشت باشد یعنی که بثواب دنیا اکتفا نمیکنم هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قَالَ مَنْ طَافَ
بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافاً وَاحِداً كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافِ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ سِتَّةَ
آلَافِ دَرَجَةٍ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمُلْتَزَمِ فَتَحَ لَهُ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْفَضْلُ
كُلُّهُ فِي الطَّوَافِ قَالَ نَعَمْ وَأُخْبِرُكَ بِأَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ حَتَّى بَلَغَ عَشْراً شرح
الملتزم بضم میم و سکون لام و فتح تاء دو نقطه در بالا و فتح زای با نقطه اسم مکان باب افتعال جایی از کعبه که در آنجا در رکن چسبانیدن
خود بکعبه یا دست یا الیتین و دعا کردن واقع میشود و بیان حقیقت این میشود در کتاب الحج در شرح باب الملتزم و الدعاء عنده که باب سی و
چهارم است و مراد اینجا حجر اسود یا میان حجر اسود و در کعبه یا نزد در کعبه است فتح بصیغه معلوم یا مجهول باب منع است تا ده بار عشرا باعتبار
مرات است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت هر که طواف کند این خانه کعبه یک طواف نویسد الله عز و جل
برای او شش هزار حسنه و برطرف میکند از او شش هزار گناه و بلند میکند برای او شش هزار درجه بهشت تا آنکه چون باشد نزد حجر اسود در
آن شوط هفتم میگشاید از برای او هفت در از درهای بهشت را مناسبت شوط هفتم زیرا که عدد شش در سه جای سابق از برای شش
شوط سابق است گفتم قربانت شوم این فضیلت تمامی آن در طواف است گفت آری و خبر میدهم ترا بچیزی که فاضلتر از آن طواف است بیان
این که برآوردن حاجت مؤمن غیر آزموده فاضلتر است از طوافی و طوافی تا آنکه امام علیه السلام در شمردن رسید به ده بار نهم اصل سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يَطْلُبُ بِذَلِكَ مَا عِنْدَ اللهِ حَتَّى تُقْضَى لَهُ كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ
بِذَلِكَ مِثْلَ أَجْرِ حَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ مَبْرُورَتَيْنِ وَصَوْمِ شَهْرَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرُمِ وَاعْتِكَافِهِمَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَنْ مَشَى فِيهَا
بِنِيَّةٍ وَلَمْ تُقْضَ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ فَارْغَبُوا فِي الْخَيْرِ شرح هر یک از حتی تقضی و لم تقض بصیغه مضارع
مجهول غائبه باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بحاجت است یا بصیغه معلوم غائب است و ضمیر مستتر راجع بمشی است و احتمال اول مناسبتر
است با آنچه می آید در حدیث دوازدهم این باب و در حدیث هفتم باب آینده اگر گویی تفاوت در ثواب میان دو کس که هر کدام سعی کرده
باشد و یکی را میسر شده باشد و دیگر را میسر نشده باشد مستبعد است در عقل چه تفاوت در ثواب بسبب چیزی که اختیاری نباشد
محالست و این یکی از دلایل ابطال روایت معاذ بن جبل است که مجتهد مصیب دو اجر دارد و مجتهد مخطی یک اجر دارد گوییم میسر شدن

برای یکی و طلب نشین برای دیگری سه صورت دارد اول اینکه آن دیگری اگر کار سعی میکرده باشد میسر شنیده باشد و او اندک سعی کرده
باشد دوم اینکه آن دیگری اگر کار سعی کند نیز میسر نشده باشد اصلا سیوم اینکه آن دیگری اگر کار سعی کند میسر نشنیده باشد و او نیز از
صورت اولی سعی کرده باشد و مراد درین حدیث صورت اولی است و مراد در حدیث دوازدهم صورت ثانیه است و مراد در حدیث
هفتم باب آینده صورت ثالثه است پس مراد درین حدیث کسی است که استفراغ وسع خود نکرده بقرینه اینکه در آخر گفته فارغبوا فی
الخیر و حمل این حدیث بر این معنی باحتمال ادم در حتی تقضی و در لم تقض اگرچه مناسبتر است اما بر هر تقدیر مراد همین است و فرق میان
ما نحن فیه و روایت معاذ است که استفراغ وسع در حد مجتهد با استطلاع مخالفان ماخوذ است پس هر یک از مجتهد مصیب
و مخطی استفراغ وسع کرده اند الحج بکسر حاء مهمله یک حج اشهر حرم بضم حاء مهمله و ضم را و مهمله عبارت از رجب و ذی قعده و ذی حجه
و محرم است و حرمت این ماهها آنست که جنگ در آنها حرام شده برای تعظیم کعبه چه عمره رجبیه ثواب بسیار دارد و در سه ماه دیگر وقت حج است
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که سعی کند برای حاجت برادر او که مومن است بر حالی که طلب میکند آن سعی ثواب او اگر نزد او حاجت
است تا آنکه بر آورده شود و بقضای الهی آن حاجت برای آن برادر می نویسد الله عز و جل برای آنکس بسبب آن سعی مثل ثواب یک حج و عمره
که مبرور و مقبول باشند و ثواب روزه دو ماه از جمله چهار ماه صاحب حرمت و ثواب اعتکاف آن دو ماه در مسجد حرام و هر که سعی کند در آن
حاجت فی الجمله بقصد صحیح و آن حاجت بر آورده نشود می نویسد الله تعالی بسبب آن سعی برای آنکس مثل ثواب یک حج مقبول پس
رغبت کنید در بهتر یعنی که تقصیر در سعی مکنید تا ثواب بهتر را دریابید دهم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ
لِاِخْوَانِكُمْ وَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ فَاِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ لَا يَدْخُلُهُ اِلَّا مَنِ اصْطَنَعَ الْمَعْرُوفَ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَاِنَّ
الْعَبْدَ لَيَمْشِي فِي حَاجَةِ اَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوَكِّلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ وَآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَغْفِرَانِ
لَهُ رَبَّهُ وَيَدْعُوَانِ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ ثُمَّ قَالَ وَاللّٰهِ لَرَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله اَسَرُّ بِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ اِذَا وَصَلَتْ
اِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَةِ شرح فا در فان هر دو جا برای تعلیل است اما در اول برای تعلیل تنافسوا تا آخر است و در دوم برای
تعلیل لا یدخله الا من اصطنع تا آخر است مراد بحاجته در انجا خصوص دخول باب معروف بهشت است اذا برای شرط است اگر ضمیر مستتر
در وصلت راجع بحاجت باشد و مراد تقیید مؤمن بمومن کامل باشد که حاجتمندی او حاجتمندی رسول الله است و بی تقیید ضمیر
الیه راجع برسول الله است و برای محض ظرفیت است اگر ضمیر مستتر راجع بقضا باشد و تانیث باعتبار مضاف الیه باشد و بر هر تقدیر
ضمیر الیه راجع برسول الله است من صاحب متعلق باسر است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که رغبت کنید در نیکی برای برادران
مؤمن خود و باشید از اهل نیکی یعنی که آنرا عادت کنید چه بدرستی که بهشت را دریست عالی که گفته میشود آنرا معروف داخل نمیشود
در آن در مگر کسی که خوب بجا آورده باشد نیکی با مومنان در زندگی دنیا یعنی که سعی در قضای حاجت مومنان کرده باشد چه بدرستی
که بنده هر آینه سعی میکند برای حاجت برادر مؤمن خود پس موکل میکند الله عز و جل باو دو فرشته را یکی در جانب دست راست او و دیگری
در جانب دست چپ او بر حالی که طلب آمرزش میکنند برای او از صاحب کل اختیار او بر حالی که دعا میکنند برای بر آوردن حاجت او

کهل

که دخول در معروف باشد مراد آنست که با جای این دو ملک [illegible] ملکی نیست [illegible] ثنای ایشان مخصوص [illegible] کسی است بعد از آن امام علیه السلام
گفت بخدا قسم که هر آینه رسول الله صلی الله علیه و آله خوشحالتر است به بر آوردن حاجت مومن چون رسد آن حاجت بسوی او از آن مؤمن صاحب حاجت
یازدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ وَاللّٰهِ لَاَنْ اَحُجَّ حَجَّةً اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ رَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً وَمِثْلَهَا
وَمِثْلَهَا حَتّٰى بَلَغَ عَشْرًا وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتّٰى بَلَغَ سَبْعِينَ وَلَاَنْ اَعُولَ اَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَسُدُّ جَوْعَتَهُمْ
وَاَكْسُو عَوْرَتَهُمْ وَاَكُفُّ وُجُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اَحُجَّ حَجَّةً وَحَجَّةً وَحَجَّةً وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا
حَتّٰى بَلَغَ عَشْرًا وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتّٰى بَلَغَ السَّبْعِينَ شرح رقبه سه بار مذکور است برای اشارت باینکه خصوصیت عدد سه مراد نیست
و مثلها دو بار مذکور است برای افاده اصل تکرار و ضمیر مثلها در اول و دوم راجع است بسه رقبه حتی بلغ عشرا کلام راویست چه اگر کلام امام
میبود می بایست بلغت بصیغه مضارع متکلم میبود پس ضمیر بلغ راجع بامام است و تانیث عشرا باعتبار آنست که مراد عشر مرات است ضمیر مثلها در
سیوم و چهارم راجع برقبات مذکوره است که عدد آنها سی است چه ظاهر آنست که سه رقبه داخل عشر مرات باشد السبعین برای عهد
خارجیست چه عدد هفتاد عدد یست مقرر برای افاده کثرت بر وجه تمام چنانچه گفته در سوره توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة پس عدد سی را
ضرب در هفتاد می باید کرد تا یک حج محبوبتر از دو هزار و صد اعتاق رقبه شود حتی بلغ السبعین نیز کلام راوی است ضمیر بلغ راجع بامام است
نهایت آنکه تکرار امام علیه السلام لفظ مثلها را ده بار اولا و هفتاد بار ثانیا مستبعد است پس ظاهر آنست که امام حتی ابلغ بلفظ مضارع
گفته باشد و راوی عبارت امام را نقل نکرده باشد و بلفظ خود بیان آن کرده باشد یا از کاتبان کافی سهوی شده باشد و هر جا بلفظ مضارع
باشد و کلام امام باشد و بر این قیاس است توجیه من ان احج تا آخر پس عدد دو هزار و صد را در خودش ضرب می باید کرد تا نفقه دادن یک
اهل بیت از مومنان محبوبتر باشد از چهار هزار هزار و چهار صد و ده هزار اعتاق رقبه یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا قسم
که هر آینه اینکه حج کنم یک حج محبوبتر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را و بنده را و بنده دیگر و سه بنده دیگر تا آنکه امام رسید بده سه
بنده که سی بنده باشد و مانند سی بنده و مانند سی بنده تا آنکه امام رسید بهفتاد سی بنده که دو هزار و صد بنده باشد و هر آینه اینکه نفقه
دهم خانه واده از مومنان آزموده را با پر کنم شکم گرسنگی ایشان را و بپوشانم پوشیدنی ایشان را و نگاه دارم آب روی ایشان
را از گدایی نزد مردم محبوبتر است بسوی من از اینکه حج کنم یک حج و یک حج و یک حج و سه حج دیگر و سه حج دیگر تا آنکه امام رسید بده سه حج که
سی حج باشد و مانند سی حج و مانند سی حج تا آنکه امام رسید بهفتاد سی حج که دو هزار و صد حج باشد دوازدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ
اَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلٰى مُوسٰى علیه السلام اِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالْحَسَنَةِ فَاُحَكِّمُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ مُوسٰى علیه السلام
يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يَمْشِي مَعَ اَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي قَضَاءِ حَاجَتِهِ قُضِيَتْ اَمْ لَمْ تُقْضَ شرح روایتست از امام محمد
باقر علیه السلام گفت وحی کرد الله عز و جل بسوی موسی علیه السلام که بدرستی که از جمله بندگان من کسی است که نزدیکی میجوید بسوی من بیک حسنه که حکم
کار او بآن شود پس صاحب اختیار میکنم او را در بهشت گفت موسی علیه السلام ای صاحب کل اختیار من و چیست آن حسنه گفت اینکه
راه رود با برادر مومن خود برای بر آوردن حاجت خواه بر آورده شود و خواه نشود بی تقصیر او سیزدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلام

يقول من اتاه اخوه المؤمن في حاجة فانما هي رحمة من الله تبارك وتعالى ساقها اليه فان قبل ذلك فقد وصله
بولايتنا وهو موصول بولاية الله وان ردّه عن حاجته وهو يقدر على قضائها سلّط الله عليه شجاعا من نار
ينهشه في قبره الى يوم القيمة مغفورا له او معذبا فان عذره الطالب كان اسوء حالا شرح ضمير منصوب در وصله
راجع بمصدر قبل است الولاية بكسر و فتح واو دوستی و مهر و جا اضافه مصدر بفاعلست مغفورا منصوب بحال مقدره از مفعول ينهشه
است عذره بعين بی نقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العذر بضم عين و سكون و ضم ذال معذور داشتن
كسی در كاری و مراد اینجا در دل نگرفتن گناهكی است چنانچه عادت كاملانست كه تجاوز از مسی میكنند و مذكور شد در حدیث یازدهم باب
هفتاد و پنجم ضمیر كان راجع بمرجع ضمیر عذره است و بدتر بودن حال باعتبار اینست كه طالب مومن كاملست و رد حاجت مومن كامل
بدتر از رد حاجت مومن غیر كاملست و استادی مولانا نصرای تونی رحمه الله در وقت درس گفت مراد بعذر اینجا اسقاط حق آنوقت
و بدتر بودن باعتبار اینست كه منت برا و زیاده شده مخفی نماند كه این مبنی بر اینست كه عذاب قبر باسقاط او ساقط نشود چه استیفاء
آن حق از تعالی است و باین تصریح كرده شیخ طوسی رحمه الله در كتاب اقتصاد كه گفته كل حق ليس لصاحبه قبضه ليس له اسقاطه كالطفل والمجنو
لما لم يكن لهما استيفاؤه لم يكن لهما اسقاطه والواحد منا لما لم يكن له استيفاء ثوابه و عوضه في الآخرة لم يسقط باسقاطه فعلم بذلك ان
الاسقاط تابع الاستيفاء فمن لم يملك احدهما لم يملك الآخر و محقق مدقق مولانا محمد امين استرابادی ضمیر كان را راجع بطالب گرفته و گفته ای
كان الطالب اسوء حالا لتصديقه الكاذب و لترك النهي عن المنكر یعنی شنیدم از امام موسی كاظم علیه السلام میگفت هر كه آمد نزد او برادر مومن او در
حاجتی پس بدرستی كه آن حاجت رحمتیست از الله كه رانده آنرا بسوی آن كس پس اگر قبول كرد آن حاجت را پس متصل كرد آن قبول را بدوستی
او را و آن دوستی ما و او را متصلست بدوستی الله تعالی او را و اگر برگرداند آن برادر را از قبول حاجت او بر حالی كه آنكس قادر باشد بر آوردن آن
حاجت مسلط میكند الله تعالی بر او ماری از آتش كه میگزیده باشد او را در قبر او تا روز قیامت بر حالی كه مقدر باشد كه در قیامت بخشیده میشود
گناه او یا مقدر باشد كه معذب بر گناهان میشود پس اگر آن برادر كه طالب شد حاجت بود معذور دارد او را حال آنكس بدتر میشود كه رد
حاجت صاحب تهذیب اخلاق كرده چهاردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المؤمن لترد عليه الحاجة لاخيه فلا تكون گفت مربی
عنده فيهتم بها قلبه فيدخله الله تبارك وتعالى بهمه الجنة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام كه مومن هر آینه گاهی
وارد میشود بر او حاجت برادر مومن او پس نمیباشد نزد او قدرت بر برآوردن آن پس غمناک میشود بسبب آن حاجت دل او پس داخل میكند تبارك
او را الله تعالى ببهشت بسبب غم او در بهشت باب هشتاد و چهارم اصل باب السعي في حاجة المؤمن شرح این باب بیان فضیلت سعی در بر آوردن
حاجت مومن است و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال مشى الرجل في حاجة
اخيه المؤمن يكتب له عشر حسنات ويمحى عنه عشر سيئات ويرفع له عشر درجات قال ولا اعلمه الا قال و
يعدل عشر رقاب وافضل من اعتكاف شهر في المسجد الحرام شرح يكتب بصيغه معلوم باب نصر است و نسبت آن و
نظائر آن بمشی نسبت مجازی است یمحی بصیغه معلوم باب ضرب است لا اعلمه بمعنی لا اظنه است و افضل آنو رقعت ولا اعلمه آو

داخل

داخل بهشت میتواند بود كه داخل باشد یعنی روایتست از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت كه امام علیه السلام گفت رفتن مرد
در حاجت برادر مومن خود مینویسد بآن معنی كه باعث اینست كه نوشته شود برای آن مرد ده حسنه و بر طرف میكند از او ده گناه و بر میدارد
در بهشت برای او ده درجه محمد گفت وگمان ندارم امام را مگر اینكه گفت و برابری میكند آزاد كردن ده بنده را و فاضلترست از اعتكاف یكماه در مسجد
حرام دوم اصل سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول ان لله عبادا في الارض يسعون في حوائج الناس هم الآمنون يوم القيمة
ومن ادخل على مؤمن سرورا فرّح الله قلبه يوم القيمة شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت بدرستی كه الله تعالی را بندگانیست
در زمین كه سعی میكنند در حاجتهای مردم آن بندگان خاطر جمعند از عذاب روز قیامت و هر كه داخل كند بر مومنی خوشحالی را خوشحال میكند
الله تعالى دل او را در روز قیامت سیوم اصل قال ابو جعفر عليه السلام من مشى في حاجة اخيه المسلم اظله الله بخمسة وسبعين
الف ملك ولم يرفع قدما الا كتب الله له حسنة وحط عنه بها سيئة ورفع له بها درجة فاذا فرغ من حاجته كتب
الله عز وجل له بها اجر حاج ومعتمر شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام هر كه سعی كند برای حاجت برادر مومن خود پناه میدهد او را الله تعالی
بهفتاد و پنج هزار فرشته و بر نمیدارد قدمی را مگر اینكه مینویسد الله تعالی برای او حسنه و فرو میآورد از او بسبب آن قدم گناهی را و بلند میكند برای
او بآن قدم درجه در بهشت پس چون فارغ شد از سعی در حاجت او یا بمعنی كه آن حاجت بر نیاید بقرینه حدیث هفتم این باب مینویسد
الله عز وجل برای او بسبب آن حاجت و سعی او در آن ثواب حج كننده و عمره كننده چهارم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال لان
امشي في حاجة اخ لي مسلم احب الي من ان اعتق الف نسمة واحمل في سبيل الله على الف فرس مسرجة
ملجمة شرح مسرجة بصیغه اسم مفعول باب افعال است و همچنین ملجمة یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینكه راه
روم در حاجت برادری كه مرا باشد مومن باشد محبوبترست بسوی من از اینكه آزاد كنم هزار بنده را و سوار كنم در راه الله تعالی مردم را بر هزار اسب
زین كرده شده لجام كرده شده پنجم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال ما من مؤمن يمشي لاخيه المسلم المؤمن في حاجة الا
كتب الله عز وجل له بكل خطوة حسنة وحط عنه بها سيئة ورفع له بها درجة وزيد بعد ذلك عشر
حسنات وشفع في عشر حاجات شرح مراد بمسلم مومن ظاهر است و مراد بمومن مومن آزموده است و میتواند بود كه مسلم
گاهی بر اعم از مومن اطلاق میشود و ذكر مومن شده باشد برای تصریح بمراد تا از جایی التفات نكرد مسلم شود مثل حدیث آینده و دانسته شود
كه مراد مومنست الخطوه بضم خاء با نقطه و سكون طاء بی نقطه یك گام شفع بصیغه مجهول ماضی باب تفعیلست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مومنی كه راه رود برای برادر مسلم مومن خود در حاجت او مگر اینكه مینویسد الله عز وجل برای او بهر گامی یک
حسنه و فرو میآورد از او بسبب آن گام یك گناه و بر میدارد برای او بسبب آن گام یك درجه در بهشت و زیاد كرده میشود بعد از
آنچه مذكور شد ده حسنه و مقبول میشود شفاعت او در ده حاجت كه برای خود خواهد یا برای دیگری ششم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام
قال من سعى في حاجة اخيه المسلم طلب وجه الله كتب الله عز وجل له الف الف حسنة يغفر فيها لاقاربه
وجيرانه واخوانه ومعارفه ومن صنع اليه معروفا في الدنيا فاذا كان يوم القيمة قيل له ادخل النار فمن وجدته

فيها مع الملك مغروقاً في الدنيا فاخرجه باذن الله عزوجل الا ان يكون ناصبا شرح روايت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر کسی کند در حاجت برادر که مؤمنست برای خواهش او از روی خلاص منسوب نسيد الله عزوجل برای او هزار هزار
حسنه و بخشیده میشود در آن حسنات برای خویشان او و همسایگان او و برادران مؤمن او و آشنایان او و هر که کرده باشد با او
نیکی در دنیا پس چون شود روز قیامت گفته میشود او را که داخل آتش جهنم شو پس هر که را یافتی در آن که کرده باشد با تو نیکی را
در دنیا بیرون آور او را از آتش بحکم الله عزوجل که امر کرده آتش را که ضرر بتو نرساند مگر آنکه آن کس دشمن خدا و رسول و حجج باشد یعنی
که با وجود اطلاع بر برهان عدم جواز تجویز کند که از زمان آدم تا انقراض تکلیف دنیا خالی میتواند بود از خلیفه الهی یعنی امام مفترض الطاعه
عالم بجمیع کتاب الهی و احکام الهی خواه نبی و خواه وصی نبی هفتم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال من سعى في حاجة اخيه
مسلم فاجتهد فيها فاجرى الله على يديه قضاءها كتب الله عزوجل له حجة وعمرة واعتكاف شهرين في
المسجد الحرام وصيامهما وان اجتهد ولم يجر الله قضاءها على يديه كتب الله عزوجل له حجة وعمرة شرح مضمون
این گذشت در حدیث نهم باب سابق و عمره اینجا زیاد شده پس میتواند بود که این تفاوت باعتبار تفاوت در شدت و ضعف
سعی باشد و از احتمال است تفاوت در شدت و ضعف اخلاص هشتم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال كفى بالمرء اعتمادا على
اخيه ان ينزل به حاجته شرح کفی بصیغه ماضی معلوم باب ضرب و باء در بالمرء بمعنی فی است و ظرف متعلق بکفی است
اعتماد تمییز از نسبت در کفی بالمرء است یعنی کفی فی اعتماد المرء على اخيه ان ينزل بصیغه معلوم مضارع غائب باب افعال فاعل کفی است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بس است در اعتماد مرد بر برادر مؤمن خود اینکه فرود آورد بآن برادر حاجت خود را مقصود
ترغیب در قضای حاجت برادر مؤمنست بیان اینکه اظهار مؤمن حاجت خود را نزد کسی دلالت بر کمال اعتماد او بر ایمان آن کس میکند
و این نعمتی است عظیم بر آن کس قدر آنرا باید که داند بقضای حاجت او و تکذیب ظن او نکند در حاجت او نهم اصل عن صفوان الجمال
قال كنت جالسا مع ابي عبد الله علیه السلام اذ دخل عليه رجل من اهل مكة يقال له ميمون فشكا اليه تعذر الكراء عليه فقال
لي قم فاعن اخاك فقمت معه فيسر الله كراه فرجعت الى مجلسي فقال ابو عبد الله علیه السلام ما صنعت في حاجة اخيك
فقلت قضاها الله بابي انت وامي فقال اما انك ان تعين اخاك المسلم احب الي من طواف اسبوع بالبيت مبتدئا
شرح الكراء بکسر کاف و الف ممدوده بکرایه دادن چیزی و کرایه و بنا بر اول مصدر باب مفاعلات است و اینجا مناسبت چه اشکال بکرایه
دادن لازم دارد اشکال حصول کرایه را اما بفتح همزه و تخفیف میم است الا بکسر همزه است ان بفتح همزه و تخفیف نون مصدریه است
مبتدا نا بیاء بکسر نقطه و دال منقوطه و همزه بصیغه اسم فاعل باب افتعال حالست از فاعل طواف یا بصیغه اسم مفعول حالست از طواف بر هر تقدیر
مراد طواف غیر فریضه است که بی اکراه حج واجب کرده باشد مکلف آنرا بجای آورده یعنی روایت از صفوان شتردار گفت
بودم نشسته با امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد بر او مردی از شترداران اهل مکه که گفته میشد او را میمون پس شکایت برد بجای
امام علیه السلام از اشکال بکرایه دادن شتران را او برای خود بکه پس امام گفت مرا برخیز پس مدد کن برادر مؤمن خود را پس خاستم با آن مرد پس

آسان کرد الله تعالی بکرایه دادن شتر او را پس برگشتم بسوی جایی که نشسته بودم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چه کردی برای حاجت
برادر مؤمن خود پس گفتم بر آورد حاجت را الله بحق پدرم و مادرم فدای تو باد پس امام گفت آگاه باش بدرستی که اعانت تو برادر مؤمن
خود را محبوبتر است بسوی من از طواف هفت شوط بکعبه در حالی که بر سبیل استحباب کرده باشی دهم اصل ثم قال ان رجلا اتى الحسن بن
علي علیهما السلام فقال بابي انت وامي اعني على قضاء حاجة فانتعل وقام معه فمر على الحسين علیه السلام وهو قائم يصلي
فقال له اين كنت عن ابي عبد الله تستعينه على حاجتك قال قد فعلت بابي انت وامي فذكر انه معتكف
فقال اما انه لو اعانك كان خيرا له من اعتكافه شهرا شرح فعلت بفاء و عین حطی بصیغه ماضی متکلم باب منع بمعنی ادب
است و مفعول آن محذوفست بتقدیر فعلت الاستعانة فذکر بفاء و صیغه ماضی مجهول باب نصرت و فاعل محذوف امام حسین
علیه السلام است که پیش از وصول بخدمت امام او را بر گردانیده اند یعنی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مردی آمد نزد امام
حسن بن علی علیه السلام پس گفت فدای تو باد پدرم و مادرم مدد کن مرا بر بر آوردن حاجتی که دارم پس امام علیه السلام نعلین خود را پوشید و برخاست
با آن مرد پس گذشت بر امام حسین علیه السلام و او ایستاده بود در مسجد رسول علیه السلام نماز میکرد پس امام علیه السلام برای تعلیم اینکه اعتکاف مانع سعی در حاجت
برادر مؤمن نیست گفت آن مرد را کجا بودی که دور افتادی از توجه بسوی ابو عبد الله الحسین بن علی علیهما السلام تا مدد طلبی از او بر حاجتی که داری گفت
تحقیق کردم استعانت از او را فدای تو باد پدرم و مادرم پس ظاهر ساخت او که در مسجد معتکفست که برای آن مانع بخدمت او رفتنم
پس امام حسن علیه السلام گفت آگاه باش بدرستی که او اگر اعانت تو میکرد بهتر میبود برای او از اعتکاف او در یکماه یازدهم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام قال الله عزوجل الخلق عيالي فاحبهم الي الطفهم بهم واسعاهم في حوائجهم شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام گفت
الله عزوجل در حدیث قدسی مخلوقان عیال منند یعنی که ضامن رزق ایشان شده ام پس محبوبتر مخلوقان بسوی من خوش سلوکتر با ایشان
و ساعی تر در حاجتهای ایشانست دوازدهم اصل عن ابي عمارة قال كان حماد ابن ابي حنيفة اذا لقيني قال كرر علي حديثك
فاحدثه قلت روينا ان عابد بني اسرائيل كان اذا بلغ الغاية في العبادة صار مشاء في حوائج الناس عانيا بما يصلحهم
شرح ابو عماره بضم عین منقوطه و تخفیف میم از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام است حماد بن ابی حنیفه از محدثان مخالفانست چون ملاقات با ابو عماره
میکرد و او از شیعیان احادیث اهل البیت میکرد پس حدیثک بمعنی شخص نیست بلکه بمعنی جنس است و ابو عماره بسبب امامی که از او نقل میکند
برده برای شاید تقیه روینا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی روایت از ابو عماره گفت حماد بن ابی حنیفه چون ملاقات میکرد مرا میگفت
مکرر بخوان بر من حدیث خود را پس نقل میکردم برای او احادیثی را که بمن رسیده بود از ائمه معصومین علیهم السلام گفتم روزی با او که بما روایت رسیده
از اهل البیت علیهم السلام که عابد اولاد یعقوب که امت انبیای سابقه بودند چنین بوده که چون میرسیده بنهایت در عبادت میکرد و بیده نغات
سعی کننده برای حاجتهای مردم و البته بآنچه صلاح مردم در آن باشد مراد اینست که سعی در حاجتها بالاترین مراتب عبادت بوده در نظر
بعضی ایشان نیز چنین است باب شانزدهم اصل باب تفریج کرب المؤمن شرح التفریج بفاء و راء منقوطه و جیم مصدر باب تفعیل گشادن
گشادن و غم الکرب بفتح کاف و سکون راء منقوطه و باء یک نقطه و الکرب بضم کاف و سکون راء غمی که فرو گیرد کسی را یعنی این باب بیان فضیلت

ارادة

بغایت کشاده داده غم بزرگ مؤمن است درین باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من اغاث اخاه
المؤمن اللهفان اللهثان عند جهده فنفس کربته واعانه علی نجاح حاجته کتب الله عز وجل له بذلک ثنتین
وسبعین رحمة من الله یعجل له منها واحدة یصلح بها امر معیشته ویدخر له احدی وسبعین رحمة لا
فزاع یوم القیمة واهواله شرح اغاث بغین با نقطه والف وثاء سه نقطه است اللهفان بفتح لام وسکون ها والف ونون صفة
مشبهه باب علم مظلوم مضطرب اللهثان بفتح لام وسکون ها وثاء سه نقطه والف ونون صفة مشبهه باب منع کسی که زبان خود را از دهن بیرون آورده باشد
از بسیاری آزار یا مانند آن از تشنگی ومراد اینجا درمانده است الجهد بفتح جیم وسکون ها ودال بی نقطه مشقت التنفیس بنون وفا وسین
بی نقطه مصدر باب تفعیل بغایت کشاده داده غم النجاح بفتح نون وجیم والف وحاء بی نقطه مصدر باب منع روا ای حاجت من الله بفتح
میم وتشدید نون واضافه من بالله است ومن منصوب است بتقدیر اطلبوا من الله یا انظروا من الله وبنابر اول اشارتست باینکه چنین حکم ممکن است
اگر اخلاص در عمل بیشتر باشد چنانچه می آید در حدیث آینده یا مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر هاتی من الله یا بر تقدیر جمله موکده است برای
تقویت سابق ولاحق ومیتواند بود که منصوب بر مفعول له کتب باشد ومیتواند بود که جار ومجرور باشد ووضع ظاهر در موضع مضمر
شده باشد یدخر بتشدید دال بی نقطه وخاء با نقطه وراء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست اصل دال اول ذال با نقطه است ودال
دوم تاء دو نقطه در بالا است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که فریاد رسی کند برادر مؤمن خود را که مضطرب مانده باشد
نزد مشقت آن مؤمن پس خوب کشاده دهد غم بزرگ او را ومدد کند او را بر رواشدن حاجت او می نویسد الله عز وجل برای آنکس سبب آن
فریادرسی هفتاد ودو رحمت که کند عطای الهی را تعجیل در دنیا میکند برای آنکس از جمله هفتاد ودو رحمت یکی را که اصلاح میکند بآن
کار معاش آنکس را وذخیره میکند برای آنکس هفتاد ویک رحمت را برای اضطرابهای روز قیامت وترسهای آن روز دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اغاث مؤمنا نفس الله عز وجل عنه ثلثا وسبعین کربة واحدة کربته
فی الدنیا وثنتین وسبعین کربة عند کربته العظمی قال حیث یتشاغل الناس بانفسهم شرح العظمی بضم عین
بی نقطه افعل التفضیل ومؤنث اعظم است ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که مدد کند مؤمنی را کشاده میدهد الله عز وجل از او هفتاد وسه غم بزرگ یکی را در دنیا وهفتاد ودو غم بزرگ را
نزد غم بزرگ او امام گفت مراد وقتی است که مشغول میشوند مردم در روز قیامت بخود شان وکسی پروای فرزند وبرادر وامثال آنها ندارد
سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من نفس عن مؤمن کربة نفس الله عنه کرب الآخرة وخرج من قبره وهو
ثلج الفؤاد ومن اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقاه شربة سقاه الله من الرحیق المختوم شرح
الکرب بضم کاف وفتح راء بی نقطه جمع کربة بفتح کاف وسکون راء کربة ثلج بفتح ثاء سه نقطه وکسر لام وجیم خنک ومراد مطمئن بالکلیه است
الرحیق بفتح راء بی نقطه وکسر حاء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین شراب خالص از عیب یعنی شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که
زداید از مؤمنی غمی را میزداید الله تعالی از او غمهای آخرت را وبیرون می آید از قبر خود بر حالی که او در کمال اطمینان دلست وهر که چیزی خوراند

مؤمنی را از گرسنگی میخوراند او را الله تعالی از میوهای بهشت وهر که آشاماند او را یک شربت می آشاماند او را الله تعالی از شراب خالص بهشت
که سر بمهر است چهارم اصل عن الرضا علیه السلام قال من فرج عن مؤمن فرج الله قلبه یوم القیمة شرح فرج را اول بجیم است ودوم
بحاء بی نقطه است یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام گفت هر که غم زداید از مؤمنی خوشحال میکند الله تعالی دل او را در روز قیامت پنجم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما مؤمن نفس عن مؤمن کربة وهو معسر یسر الله له حوائجه فی الدنیا والآخرة قال
ومن ستر علی مؤمن عورة یخافها ستر الله علیه سبعین عورة من عورات الدنیا والآخرة قال والله فی
عون المؤمن ما کان المؤمن فی عون اخیه فانتفعوا بالعظة وارغبوا فی الخیر شرح ضمیر وهو راجع بمؤمن اولست
یا راجع بمؤمن دومست واظهر است اول یعنی کسی که وسعت داشته باشد بر خود تنگ گیرد ومعسر بصیغه اسم فاعل باب افعالست العورة
پوشانیدنی در عرف خواه قبیح شرعی باشد مثل سخن رکیک وغلط در گفتگو خواه باشد مثل گناهان یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت هر مؤمنی که کشاده دهد از مؤمنی غم بزرگ را بر حالی که او دست تنگ باشد آسان میکند الله تعالی برای او حاجتهای آنکس را در
دنیا وآخرت امام گفت وهر که بپوشاند بر مؤمنی پوشانیدنی را که میترسد از اظهار آن میپوشاند الله تعالی بر آنکس هفتاد پوشانیدنی را از
پوشانیدنیهای دنیا وآخرت امام گفت والله تعالی در مدد مؤمنست مادام که باشد آن مؤمن در مدد برادر مؤمن خود پس فایده مند شوید باین
وعظ ونصیحت ورغبت کنید در ثواب بهر کن ثواب روا کردن حاجت باشد باب هشتاد ودوشم اصل باب اطعام المؤمن شرح این باب
بیان فضیلت طعام دادن بمؤمنست درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشبع مؤمنا وجبت
له الجنة ومن اشبع کافرا کان حقا علی الله ان یملأ جوفه من الزقوم مؤمنا کان او کافرا شرح ظاهر این حدیث است
که اطعام کسی که کفر او معلوم باشد بی تقیه از کبایر است ومؤمن را از ایمان بیرون میبرد وبیان ایمان گذشت در حدیث اول باب
هفدهم ومیتواند بود که مخصوص باشد باطعامی که برای کفر باشد زقوم بفتح زای با نقطه وتشدید قاف مضمومه درختی است در جهنم یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که سیر کند مؤمنی را لازم میشود برای او بهشت وهر که سیر کند کافری را لازم میشود لازم را الله تعالی
که پر کند درون او را از درخت زقوم خواه آن طعام دهنده مؤمن باشد وخواه کافر یعنی که اگر مؤمن باشد کافر میشود بواسطه این عمل یا مراد
اینست که صاحب این عمل غالب اینست که توفیق نمی یابد که ایمان را بسلامت بگور رساند پس عمل دیگر باعث کفر است از او صادر میشود دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان اطعم رجلا من المسلمین احب الی من ان اطعم افقا من الناس قلت
وما الافق قال مائة الف او یزیدون شرح الافق بضم همزه وسکون وضم فا ناحیه ومراد اینجا اهل ناحیه است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینکه طعام دهم مردی را از مؤمنانی که بمعاشرت باطنیه وامثال آن ظاهر شده باشد ایمان ایشان
محبوبتر است بسوی من از اینکه طعام دهم اهل ناحیه را از مردمی که حال ایشان بمعاشرت وامثال آن ظاهر نشده باشد ومحض اظهار اسلام
باشد گفتم چه مقدار است اهل ناحیه گفت صد هزار یا زیاده میشوند مراد اینست که اقل آن صد هزار است سیوم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله من اطعم ثلثة نفر من المسلمین اطعمه الله من ثلث جنان فی ملکوت السموات الفردوس

ربها

وَجَنَّةُ عَدْنٍ وَطُوبىٰ شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبُّنَا بِيَدِهِ شرح الجنان بکسر جیم جمع جنه بهشتهاست برای آن بیت
است الملکوت بضم میم وفتح لام مبالغه پادشاهی و مراد اینجا قدرت ربوبیت آسمانهاست مراد بجنه عدن در اول بهشتی است
از بهشتهای عدن که مؤمنان امت رسول در آنجا منزل میدارند چنانچه گفته در سوره مؤمن وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومی‌آید
در حدیث پنجم باب صد و نود و یکم که باب التودد است و مراد بجنه عدن در دوم بهشتی از جنات عدنست که افضل آنهاست مخصوص
محمد و خاصان اوست چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب صد و چهارم که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص
علیهم علیهم السلام است طوبی مؤنث اطیب است و آن مجرور است تقدیرا و معطوفست بر الفردوس شجره عطف بیان طوبی است یا
طوبی مرفوعست با بتدا و خبرش شجره و بنابر اول شجره را بهشت علیحده شمرده برای آنکه میوه آن از بهشتی دیگرست که منزل محمدست
چنانچه بیان میشود در حدیث سوم باب نود و نهم و بنابر دوم ساکت شده از ذکر بهشت ثالث برای دلالت فقره طوبی شجرة تا آخر بران
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که طعام دهد کسی از مؤمنان را طعام میدهد آنکس را الله تعالی از سه بهشت بکمال پادشاهی آسمانها
اول فردوس دوم جنتی از جنات عدن سیوم طوبی که درختیست که بیرون می‌آید در جنت عدن مخصوص رسول و خاصان او و نشانیده
آنرا صاحب کل اختیار ما بدست قدرت خود چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَئِنْ رَجُلٌ يُدْخِلُ بَيْتَهُ مُؤْمِنَيْنِ
فَيُطْعِمُهُمَا شِبَعَهُمَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ مِنْ عِتْقِ نَسَمَةٍ شرح الشبع بکسر شین بانقطه و سکون و فتح با یکنقطه آنچه سیر کند کسی را
ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر یدخل است و میتواند بود که ضمیر کان راجع برجل باشد و عتق بمعنی اسم فاعل باشد یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ مردی داخل نمیکند دو مؤمن آزموده را پس خوراند ایشانرا آنچه سیر کند ایشانرا مگر اینکه شده آن
عمل او افضل از آزاد کردن بنده پنجم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ
وَمَنْ سَقَى مُؤْمِناً مِنْ ظَمَإٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ شرح الظما بفتح ظا بانقطه و فتح میم و همزه و بالف ممدوده مصدر باب
علم تشنگی مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سوم است ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً حَتَّى يُشْبِعَهُ
لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ مِنْ مُو
جِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّغْبَانِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً
ذَا مَتْرَبَةٍ شرح الا برای استثنای منقطعست پس الله منصوبست نزد اکثر و جایز است مرفوعست نزد بنی تمیم جوار السغبان بفتح سین
منقط و سکون غین بانقطه و با یکنقطه صفت مشبهه از باب علم و گرسنه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طعام دهد
مؤمنی را تا آنکه سیر کند او را نمیداند هیچ یک از مخلوقان الله آنچه او راست از جمله ثواب در آخرت نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسلی
لیکن میداند آنرا الله تعالی که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست بعد از آن امام علیه السلام گفت که از جمله موجبات آمرزش گناهان
دادن طعام بمؤمن گرسنه است بعد از آن خواند قول الله عز وجل را در سوره البلد که یا خوراندن است در روز قحطی که صاحب گرسنگی باشد
یتیمی را که صاحب نزدیکی باشد مثل اینکه فرزند برادر مؤمنی باشد یا مسکینی را که صاحب خاکساری باشد توضیح این می‌آید در کتاب الزکوة در حدیث

ثم باب فضل الصدقه و در حدیث دوازدهم باب فضل اطعام الطعام هفتم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ سَقَى مُؤْمِناً شَرْبَةً
مِنْ مَاءٍ مِنْ حَيْثُ يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَرْبَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَإِنْ سَقَاهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ
فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ عَشْرَ رِقَابٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ شرح این حدیث با تفاوتی می‌آید در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب سقی الماء که باب
هشتاد و هشتم است شربه در اول بضم شین بانقطه و سکون را منقوطه و با یکنقطه است بمعنی مقداری که سیراب کند یکمرتبه را و در دوم
بفتح شین است بمعنی آشامیدن یکمرتبه من در اول و چهارم تبعیضیه است و در دوم و سیوم بمعنی فی است یقدر در دو جا بصیغه معلوم و ضمیر
مستتر راجع بمؤمنست یا بصیغه مجهولست و نایب فاعل علی الماء است مراد باعتاق آزاد کردن از ذبح است چنانچه می‌آید در حدیث
نود و نهم و ذکر اسمعیل اشارتست باینست که ثواب آزاد کردن اولاد او بیشتر است زیرا که ایشانند رسول الله و اهل بیت او علیهم السلام [illegible]
خود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که آب دهد مؤمنی را بقدری که سیراب کند او را یکبار از آب در جایی که قدرت دارد مؤمن بر تحصیل
آب میدهد آنکس را الله تعالی بهر فرو بردن آب در گلو هفتاد هزار حسنه و اگر آب دهد او را در جایی که قدرت ندارد بر آب پس چنانست که آزاد
کرده باشد از کشته شدن ده کس را از فرزندان اسمعیل هشتم اصل عَنْ حُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
أَتُحِبُّ إِخْوَانَكَ يَا حُسَيْنُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ تَنْفَعُ فُقَرَاءَهُمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يَحِقُّ عَلَيْكَ أَنْ تُحِبَّ مَنْ يُحِبُّ اللَّهُ أَمَا وَاللَّهِ
لَا تَنْفَعُ مِنْهُمْ أَحَداً حَتَّى تُحِبَّهُ أَتَدْعُوهُمْ إِلَى مَنْزِلِكَ قُلْتُ نَعَمْ مَا آكُلُ إِلَّا وَمَعِي مِنْهُمُ الرَّجُلَانِ وَالثَّلَاثَةُ وَالْأَقَلُّ وَالْأَكْ
ثَرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَمَا إِنَّ فَضْلَهُمْ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مِنْ فَضْلِكَ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أُطْعِمُهُمْ طَعَامِي
وَأُوطِئُهُمْ رَحْلِي وَيَكُونُ فَضْلُهُمْ عَلَيَّ أَعْظَمَ قَالَ نَعَمْ إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَكَ دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِكَ وَمَغْفِرَةِ عِيَالِكَ
وَإِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِكَ خَرَجُوا بِذُنُوبِكَ وَذُنُوبِ عِيَالِكَ شرح الله در یحب اول مرفوع و فاعل یحب و عاید محذوفست
بتقدیر یحبه الله یا منصوب و مفعول یحب و عاید ضمیر مستتر در یحب است اوطئهم بطا منقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم متکلم
وحده از باب افعالست الایطاء کسی را پا نهنده جای کردن الرحل بفتح را منقطه و سکون حا منقطه خانه که مسکن کسی است یا در خیمه که
در و دو نوبه برای تعدیه است یعنی روایتست از حسین بن نعیم بضم نون و فتح عین منقطه و سکون یا دو نقطه در پایین صحاف
که گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا دوست میداری برادران مؤمن خود را ای حسین گفتم آری گفت آیا نفع میرسانی فقرای ایشانرا
گفتم آری گفت آگاه باش بدرستی که لازمست بر تو که دوست داری جمعی را که دوست میدارد ایشانرا الله تعالی آگاه باش بخدا قسم که نفع
نمیرسانی از جمله ایشان هیچ یک را مگر آنکه دوست داری او را یعنی که دعوی دوستی بی نفع رسانیدن محل اعتماد نیست و چون با نفع
رسانیدن باشد دوستی واقعی خواهد بود و مقصود تحریص بر نفع رسانیدنست آیا میطلبی ایشانرا بمنزل خود گفتم آری نمیخورم چیزی مگر
حالی که با منست از ایشان دو مرد و سه مرد و کمتر و بیشتر مست مراد اینست که در غالب اوقات دو یا سه و در نادر اوقات کمتر و بیشتر میباشند
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آگاه باش بدرستی که نعمت عطای ایشان بر تو بزرگترست از نعمت تو بر ایشان پس گفتم فدای تو شوم
تعجبی قربانت شوم میخورانم ایشانرا از طعام خود و منزل خود را فرش انداز میکنم تا قدم بران نهند و با وجود این میباشد نعمت ایشان بر من

بزرگ گفت آری بسبب آنکه ایشان چون داخل شوند در منزل تو داخل میسازند آمرزش گناهان ترا و آمرزش گناهان عیال ترا که در ضیافت ایشان خدمتی کرده باشند و چون بیرون روند از منزل تو بیرون میبرند گناهان ترا و گناهان عیال ترا که حادث شده باشد بعد از دخول ایشان

نهم اصل عن ابی محمد الوابشی قال ذکر اصحابنا عند ابی عبد الله علیه السلام فقلت ما اتغدی و لا اتعشی الا و معی منهم الاثنان و الثلثة و اقل و اکثر فقال علیه السلام فضلهم علیک اعظم من فضلک علیهم فقلت جعلت فداک کیف و انا اطعمهم طعامی و انفق علیهم من مالی و اخدمهم عیالی فقال انهم اذا دخلوا علیک دخلوا برزق من الله عز و جل کثیر و اذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لک شرح وابشی بباء یک نقطه و شین با نقطه بصیغه اسم فاعل در برزق و در بالمغفرة برای سببیت مجازی است باینمعنی که چون الله خواسته اند دخول و خروج ایشانرا تا رزق حاصل شده باشد داخل نمیشوند و تا مغفرت حاصل نشده باشد بیرون نمیروند پس رزق شبیه بسبب دخولست و مغفرت شبیه بسبب خروجست در آنکه پیش از آن واقع میشود چنانچه علت پیش از معلول میباشد یعنی روایتست از ابو محمد وابشی گفت مذکور شدند یاران ما بمجلس شیعه امامیه نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم چاشت نمیخورم و شام نمیخورم مگر بر حالی که با من از ایشان دو و سه و کمتر و بیشتر هست چنان این شد در شرح حدیث سابق پس امام علیه السلام گفت نعمت ایشان بر تو بزرگترست از نعمت تو بر ایشان گفتم قربانت شوم چگونه چنین باشد و حال آنکه میخورانم ایشانرا طعام خود و خرج میکنم بر ایشان از مال خود و خدمت ایشان میفرمایم عیال خود را پس گفت بدرستیکه ایشان چون داخل شوند بر تو داخل میشوند بعد از رزقی از جانب الله تعالی و جل که بسیار باشد و چون بیرون میروند بیرون میبرند بعد از بخشایش گناهان برای تو

دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لان اطعم رجلا مسلما احب الی من ان اعتق افقا من الناس قلت و کم الافق قال عشرة آلاف شرح مراد بمسلم مؤمن آزموده است بمعاشرت باطنیه مانند آنکه پس مراد بالناس جمعیست که بظاهر امامیاند و آزموده نیستند بقرینه آنکه اطعام کسی که ظاهر یا معلوم باشد که غیر مؤمن است حرامست بی تقیه چنانچه گذشت در حدیث اول این باب و ملاحظه این حدیث با حدیث دوم و یازدهم ظاهر میشود که در اعتاق ده برابر اطعام احسان واقع میشود یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر آینه اینکه طعام دهم مردی را که مؤمن آزموده باشد محبوبترست بسوی من از آزاد کردن اهل افقی از مردم مؤمن ناآزموده گفتم و چندست عدد اهل افق باینمعنی که مراد اینجا چندست گفت ده هزار

یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من اطعم اخاه فی الله کان له من الاجر مثل من اطعم فئاما من الناس قلت و ما الفئام قال مائة الف من الناس شرح مثل اینجا در بهتر مستعمل شده بقرینه حدیث دوم الفئام بکسر فا و همزه و الف جماعت بسیار جمعیست که مفرد از لفظ خود ندارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که طعام دهد برادر مؤمن آزموده خود را برای الله میباشد برای او از ثواب مثل ثواب کسی که طعام دهد جماعت بسیاری از مردم مؤمن ناآزموده گفتم و چیست فئام باینمعنی که مراد از فئام اینجا چندست گفت صد هزار از مردم

دوازدهم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام ما منعک ان تعتق کل یوم نسمة قلت لا یحتمل مالی ذلک قال تطعم کل یوم مسلما فقلت موسرا او معسرا قال فقال ان الموسر قد یشتهی الطعام شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام چه مانع تست از اینکه آزاد کنی هر روز بنده را گفتم تا

نمی آورد مال من آنرا گفت اطعام میکنی هر روز مؤمنی را که آزموده باشد پس گفتم بر سبیل استفهام خواه مالدار باشد خواه تنگدست گفت برای تعمیم بدرستی که مالدار گاهی میل میدارد طعام را مخفی نماند که این منافی حدیث دهم نیست چه اعتاق نسمه منافات ندارد با اعتاق بیشتر چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث آینده

سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکلة یاکلها اخی المسلم عندی احب الی من ان اعتق رقبة شرح الاکلة بضم همزه و سکون کاف لقمه و بفتح همزه یک خوردن و بنابر اول ضمیر اکلها مفعول بهست و بنابر دوم مفعول مطلق است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک لقمه که میخورده باشد آنرا برادر مؤمن آزموده من نزد من محبوبترست بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را

چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان اشبع رجلا من اخوانی احب الی من ان ادخل سوقکم هذه فابتاع منها راسا فاعتقه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینکه سیر کنم مردی را از برادران مؤمن آزموده خود محبوبترست بسوی من از اینکه داخل شوم این بازار شما را که بازار برده فروشی است پس خریداری نمایم از آن بازار یک بنده را پس آزاد کنم او را مراد صورتیست که نا آزموده باشد ایمان آن بنده را

پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان آخذ خمسة دراهم و ادخل الی سوقکم هذه فابتاع بها الطعام و اجمع نفرا من المسلمین احب الی من ان اعتق نسمة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینکه فرا گیرم پنج درهم را بر حالی که بعد از آن داخل شوم بسوی این بازار طعام فروشی شما پس خریداری نمایم بآنها طعام را و جمع کنم جمعی از مؤمنان آزموده را محبوبترست بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را

شانزدهم اصل سئل محمد بن علی علیهما السلم ما یعدل عتق رقبة قال اطعام رجل مسلم شرح پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام که چه برابری میکند آزاد کردن بنده را گفت طعام دادن مردی که مؤمن آزموده باشد مخفی نماند که مراد برابری کردن با چیزی اعم از فاضلتر بودنست

هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما اری شیئا یعدل زیارة المؤمن الا اطعامه و حق علی الله ان یطعم من اطعم مؤمنا من طعام الجنة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نمی بینم چیزی را که برابری کند زیارت مؤمن آزموده را مگر طعام دادن او و لازمست بر الله اینکه طعام دهد هر که را که طعام داده باشد مؤمن آزموده را از طعام بهشت

هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان اطعم مؤمنا محتاجا احب الی من ان ازوره و لان ازوره احب الی من ان اعتق عشر رقاب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینکه طعام دهم مؤمن آزموده محتاج را محبوبترست بسوی من از اینکه زیارت کنم او را و هر آینه اینکه زیارت کنم او را محبوبترست بسوی من از اینکه آزاد کنم ده بنده ناآزموده را

نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اطعم مؤمنا موسرا کان له یعدل رقبة من ولد اسمعیل ینقذه من الذبح و من اطعم مؤمنا محتاجا کان له یعدل مائة رقبة من ولد اسمعیل ینقذهم من الذبح شرح باء در بعدل زائده است برای تاکید مثل جزاء سیئة بمثلها و حسبک درهم العدل بفتح عین بی نقطه و سکون دال فدائی که داده میشود تا کسی از کشتن خلاص شود چنانچه الله گفته در سوره الصافات و فدیناه بذبح عظیم ینقذه بنون و قاف و ذال با نقطه بصیغه مضارع غائب باب افعال و ضمیر مستتر راجع بعدلست و ضمیر منصوب راجع برقبه است و تذکیر باعتبار شخص است الذبح بفتح ذال با نقطه مصدر باب منع بریدن گردن گوسفند و مانند آنست تا کشته شود و بکسر ذال مذبوح یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

هر که طعام دهد مؤمن آزموده حال داری را سیر باشد آن طعام دهد او برای او فدای گرفتاری از اولاد اسمعیل که خلاص میکند او را از آتش و هر که طعام
دهد مؤمن آزموده شکسته را مسیر باشد برای او صد گرفتار از اولاد اسمعیل که خلاص میکند ایشان را از آتش بکرم و ذکر اسمعیل مذکور شد در حدیث
هفتم این باب پنجم اصل عن نصر بن قابوس عن ابی عبد الله علیه السلام قال لاطعام مؤمن احب الی من عتق عشر رقاب
وعشر حجج قال قلت عشر رقاب وعشر حجج قال فقال یا نصر ان لم تطعموه مات او تدلونه فیجیء الی ناصب فیسأله
والموت خیر له من مسألة ناصب یا نصر من احیی مؤمنا فکانما احیی الناس جمیعا فان لم تطعموه فقد امتموه
وان اطعمتموه فقد احییتموه شرح وعشر حجج عطف بر عتق است پس قلت عشر رقاب بتقدیر قلت عتق عشر رقاب است او او تدلونه
بفتح همزه استفهام انکاری و فتح واو عطف بر مقدر است بتقدیر الا تطعمونه و تدلونه و این جمله تا مسئله ناصب برای بیان ان لم تطعموه
مات است تا ظاهر شود که مؤمن گدایی نزد مخالف میکند البته هر چند که باید مردن و این منافات ندارد با جواز طلب تحصیل وجه از گرفتن بقهر و غلبه
و مانند آنها از مخالفان در وقت ضرورت تدلونه بدال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مضاعف باب افعال و ضمیر راجع بمؤمن است الدلالة
راهنمایی و مراد اینجا راهنمایی بگدایی نزد مخالفانست فیأتی منصوب است بفاء سببیت بعد از استفهام فیسأله منصوب است بفاء عاطفه
بر منصوب الناصب دشمن خدا و رسول با انکار رهبری رسول شد بعد از اطلاع بر دلیل و واو والموت حالیه است یعنی روایت است از نصر
بفتح نون و سکون صاد بی نقطه ابن قابوس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه طعام دادن مؤمن آزموده محبوبتر است بسوی من از آزاد
کردن ده بنده و ده حج راوی گفت گفتم از روی استفهام تعجبی آزاد کردن ده بنده و ده حج راوی گفت پس امام گفت ای نصر اگر طعام ندهید خود
میمیرد بنا بر اینکه کسی قرضش نمیدهد و قوت اخذ بقهر نداشته باشد و چون در اینجا سؤالی بخاطر میرسد که علاجی میتواند کرد که گدایی کند نزد مخا
لفان امام علیه السلام در جواب سؤال مقدر گفت آیا این کار نمیکنید که دلالت کنید او را تا رود نزد مخالف شیعه امامیه پس گدایی کند از او و حال
آنکه مردن بهتر است برای مؤمن از گدایی نزد مخالف چون امام علیه السلام بیان انحصار طریق در مردن کرد گفت ای نصر هر که زنده دارد مؤمنی را پس چنانست
که زنده داشته باشد مردم همگی اشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده و بیان میشود در باب نود و دوم پس اگر طعام ندهید او را پس
تحقیق میرانیده اید او را و اگر طعام دهید او را پس بتحقیق زنده داشته اید او را باب شصت و هفتم اصل باب من کسا مؤمنا شرح
این باب بیان ثواب کسی است که جامه پوشاند مؤمن آزموده را و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
کسا اخاه کسوة شتاء او صیف کان حقا علی الله ان یکسوه من ثیاب الجنة وان یهون علیه سکرات الموت
وان یوسع علیه فی قبره وان یلقی الملائکة اذا خرج من قبره بالبشری وهو قول الله عز وجل فی کتابه وتتلقاهم
الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون شرح یلقی بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به الله است و
مفعول اول محذوف است والملائکة منصوب و مفعول دوم است بتقدیر یلقیه الملائکة یا از باب علم است و مفعول محذوف است و الملائکة
مرفوع و فاعلست یا در یلقی ضمیر مستتر راجع بمن است و الملائکة منصوب و مفعول یلقی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که بپوشاند برادر مؤمن آزموده خود را جامه زمستان یا تابستان میشود لازم بر الله که بپوشاند او را از جامه های بهشت و اینکه آسان کند

برا و سختیهای مردن را و اینکه فراخ کند جای او را در قبر او و اینکه ملاقات فرماید او را با ملائکه چون بیرون آید از قبر خود بخبر خوش و آن مضمون
قول الله عز و جل است در کتاب او در سوره انبیا و بر میخورند جمعی را که در اول خلقت با ایشان سعادت شده اند ملائکه که این روز شماست
که وعده کرده میشدید در دنیا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کسا احدا من فقراء المسلمین ثوبا من عری او اعانه
بشیء مما یقوته من معیشته وکل الله عز وجل به سبعة آلاف ملک من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی
ان ینفخ فی الصور شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بپوشاند یکی از فقرای مؤمنان آزموده را جامه برای برهنگی
آن مؤمن یا مدد کند آن مؤمن را بچیزی که تقویت کند او را از جمله اوقات گذارد موکل میکند الله عز و جل با کسی هفت هزار فرشته از جمله فرشتگان
طلب آمرزش میکنند برای او هر گناهی که کرده تا آنکه دمیده شود در صور اسرافیل یا مراد آنست که دمیده شود در جهاد ربدنها و مردم را از قبرها بار آورد
سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کسا احدا من فقراء المسلمین ثوبا من عری او اعانه بشیء مما یقوته
علی معیشته وکل الله عز وجل به سبعین الف ملک من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور
شرح مضمون این موافق حدیث سابق است چهارم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال من کسا مؤمنا کساه الله من الثیاب
الخضر وقال فی حدیث آخر لا یزال فی ضمان الله ما دام علیه سلک شرح روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت هر که
جامه پوشاند مؤمنی را میپوشاند او را الله از جامهای سبز که در سوره الدهر مذکور است گفت و در روایتی دیگر بدل کساه تا آخر یا بعد از آن
این را که همیشه در حفظ الله است چند که بر آن مؤمن رشته از آن جامه باشد مثل اینکه رشته از آن چنین کرده باشد جامه دیگر را و پوشیده باشد
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول من کسا مؤمنا ثوبا من عری کساه الله من استبرق الجنة ومن کسا
مؤمنا ثوبا من غنی لم یزل فی ستر من الله ما بقی من الثوب خرقة شرح من در من عری و در من غنی بمعنی فی است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او میگفت هر که بپوشاند مؤمن آزموده را جامه در برهنگی آن مؤمن میپوشاند الله از دیبای
استبرق بهشت که مذکور است در سوره الدهر که بپوشاند مؤمن آزموده را جامه در بی نیازی آن مؤمن همیشه در پرده است از جانب الله تعالی
که آبرو محفوظ است از بلاها چند که باقی باشد از آن جامه پارچه باب شصت و هشتم اصل باب فی الطاف المؤمن واکرامه شرح الالطاف مصدر
باب افعال نیکی کردن یعنی این باب است در بیان فضیلت نیکی کردن با مؤمن آزموده و گرامی داشتن او و در این باب نه حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اخذ من وجه اخیه المؤمن قذاة کتب الله عز وجل له عشر حسنات
ومن تبسم فی وجه اخیه کانت له حسنة شرح القذاة بفتح قاف و ذال با نقطه و الف مقصوره و تاء وحدت یک
خاشاک و مانند آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که فرا گیرد از روی برادر مؤمن خود خاشاکی مثلا مینویسد
الله عز و جل ده حسنه و هر که لب خنده کند در روی برادر مؤمن خود ثابت میشود برای او یک حسنه دوم اصل عن ابی عبد الله
قال من قال لاخیه مرحبا کتب الله له مرحبا الی یوم القیامة شرح الی متعلق بمرحبا است پس داخل مکتوب است میتواند بود که متعلق
بکتب باشد و داخل مکتوب نباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گوید برادر مؤمن خود را خوش آمدی مینویسد الله تعا

برای آنکس خوش آمدنی است در روز قیامت سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عز وجل
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که آید نزد او برادر مومن او پس اکرام کند آنکس گرامی دارد آن برادر را بتواضع و مانند آن پس
چنین است که آنکس گرامی داشته است الله عز وجل را چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما فی امتی عبد الطف اخاه فی الله
بشیء من لطف الا اخدمه الله من خدم الجنة شرح الطف بصیغه ماضی مجهول معلوم باب افعالست الخدم بفتح خا بانقطه
و فتح دال بی نقطه جمع خادم خدمتکاران یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست در امت من بنده که همواری و رسلوک کند با برادر
آزموده خود برای رضای الله تعالی بچیزی از همواری یعنی کار از قسم همواری که باشد خواه بسیار خواه کم مگر که خادم او میکند الله بعض
خادمان بهشت را پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکرم اخاه المسلم بکلمة یلطفه بها و فرج عنه کربته لم یزل فی
ظل الله الممدود علیه الرحمة ما کان فی ذلک شرح یلطفه بصیغه ماضی معلوم معلوم باب تفعلست الممدود مجرور و صفت ظل است
ضمیر الیه راجع بظل است الرحمة مرفوع و نائب فاعل الممدود است ما بمعنی ما دام است و مقصود و تقیید دوامی است که از لم یزل
فهمیده میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که گرامی داشت برادر مومن خود را بسخنی که همواری کرده باشد با او و بسبب
آن سخن دور طرف کرده باشد از آن برادر آزردگی او را همیشه در پناه الله تعالی است که کشیده شده است بر آن پناه رحمت الهی چند که
آنکس در آن کار است ششم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ان مما خص الله عز وجل به المومن
ان یعرفه بر اخوانه وان قل ولیس البر بالکثرة وذلک ان الله عز وجل یقول فی کتابه ویؤثرون علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصة ثم قال ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ومن عرفه الله عز وجل
بذلک احبه الله ومن احبه الله تبارک وتعالی وفاه اجره یوم القیمة بغیر حساب ثم قال یا جمیل ارو
هذا الحدیث لاخوانک فانه ترغیب فی البر شرح از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت شنیدم از او که میگفت
بدرستی که از جمله آنچه سرافراز کرده الله عز وجل بآن مومن را اینست که شناسا کند او را قدر ثواب نیکی برادران مومن آزموده او
هر چند که آن نیکی کم باشد یعنی که شناسد که نیکی با وجود کمی ثواب بسیار دارد و پس ترک آن نکند برای عدم استطاعت نیکی بسیار و نیست
نیکی بسیاری مال و آنچه گفتیم بسبب اینست که الله عز وجل میگوید در کتاب خود در سوره حشر و ترجیح میدهند مومنان دیگران را بر خود شان
هر چند که باشد با ایشان شکستگی بعد از آن گفته در سوره حشر و تغابن و هر که محفوظ شود از بخیلی دل خود پس آن جماعت اند و بس رسیدگان
بمطلوب که بهشت است مراد اینست که کرم عمده کرم دولت و آن با شکستگی نیز میباشد و بخل عمده بخل دولت و آن با فراخ دستی
نیز میباشد و هر که شناسا کرد او را الله عز وجل بآن شناسا کردن که مذکور شد دوست میدارد او را الله تعالی و هر که دوست دارد
او را الله تبارک و تعالی تمام میدهد مزد او را در روز قیامت بی حساب بعد از آن امام گفت ای جمیل روایت کن این حدیث را که شنیدی
برای برادران مومن خود چه بدرستی که آن روایت کردن رغبت فرمودنست ایشان را در نیکی برادران مومن هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ان المومن لیتحف اخاه التحفة قلت وای شیء التحفة قال من مجلس ومتکأ وطعام

وکسوه

وکسوة وسلام فتطاول الجنة مکافاة له ویوحی الله عز وجل الیها انی قد حرمت طعامک علی اهل الدنیا
الا علی نبی او وصی نبی فاذا کان یوم القیمة اوحی الله عز وجل الیها ان ائتی اولیائی بتحفهم فیخرج منها
وصفاء ووصائف معهم اطباق مغطاة بمنادیل من لؤلؤ فاذا نظروا الی جهنم وهولها والی الجنة
وما فیها طارت عقولهم وامتنعوا ان یاکلوا فینادی مناد من تحت العرش ان الله عز وجل قد حرم جهنم
علی من اکل من طعام جنته فیمد القوم ایدیهم فیاکلون شرح لیتحف بفتح لام بصیغه مضارع معلوم باب افعالست
اللام لام تاکید و اتحاف بکسی التحفة بضم تاء دو نقطه در بالا و سکون حاء بی نقطه هدیه که بکسی دهند قلت تا و سلام برای بیان جواب است
که در میان ابوای کلام امام علیه السلم مذکور شده من بیانیه است متکأ بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالا و فتح کاف و همزه تکیه
گاه فتطاول و نظائر آن بر سبیل استعاره تمثیلیه است و مراد بیان بسیاری استحقاق خروج وصفاء و مانند آنست در قیامت
مکافاة بفتح فا والف منقلب از واو مصدر باب مفاعله منصوب بر مفعول له است انی بکسر و فتح همزه میتواند بود ان در ان ائتی بفتح
همزه و تخفیف نون مفسره است ائتی بکسر فاء و یاء ساکنه بصیغه امر حاضره معتل اللام واوی باب ضرب است اصلش ائتوی بوده با در
بتحفهم برای آلت است اگر تحفهم عبارت از تحف آخرت باشد که بایشان داده میشود و برای سببیت اگر تحفهم عبارت از تحف
دنیا باشد که ایشان داده فیخرج بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است و وصفاء مرفوع و فاعلست یا بصیغه معلوم غائب باب
افعالست و وصفاء منصوب و مفعولست ان در ان الله عز وجل بکسر و فتح همزه میتواند بود الوصفاء بضم واو و فتح صاد بی نقطه جمع
وصیف غلامان الوصائف جمع وصیفة کنیزان الهول بفتح ها و سکون واو اضطراب انداختن یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت بدرستی که مومن هر آینه میدهد برادر مومن خود را تحفه گفتم و چه چیزست تحفه یعنی که آیا چیزی عمده میباید یا هر چه باشد و غیر
عمده است امام گفت برای بیان تعمیم مثل نشستنگاهی که برای او اندازد تا بالای آن نشیند و مثل بالشی که در پشت او گذارد تا تکیه
کند و مثل طعامی که ضیافت او کند و مثل جامه که او را پوشاند خواه بخشیدن و خواه بعاریه و مثل سلامی که بر او کند خواه بنوشتن مکتوب
و خواه بمشافهه پس دراز میشود بهشت چنانچه چون کسی دیگری را خواهد کردن دراز میکند و نظر در او میکند برای اینکه تلافی برای او کند و
وحی میکند الله عز وجل بسوی بهشت که بدرستی که من بتحقیق حرام کرده ام طعام ترا بر جمیع که در دنیا اند مگر بر پیغمبری یا وصی پیغمبری پس چون شود روز
قیامت وحی میکند الله عز وجل بسوی بهشت که بیاور دوستان مرا تحفه چند که لایق ایشان باشد پس بیرون می آیند از بهشت
غلامان و کنیزان که با ایشان طبقهای سرپوشیده است بخوانچه هایی که از مروارید است پس چون نظر کنند آن اولیا بسوی جهنم
و هول جهنم و بسوی بهشت و آنچه در آنست از نعمت می پرد عقلهای ایشان و امتناع میکنند از اینکه چیزی خورند از آن طبقها پس ندا میکند
ندا کننده که بدرستی که الله عز وجل بتحقیق حرام کرده جهنم را بر کسی که خورد از طعام بهشت او پس دراز میکنند آن جماعت دستهای خود را
بسوی آن طبقها پس چیزی میخورند هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال یجب للمومن علی المومن ان یستر علیه سبعین
کبیرة شرح حد سبعین عبارت از کثرت زیاده از حد است نه خصوص هفتاد مراد اینست مثل ان تستغفر لهم سبعین مرة کبیره عبارت

از گناه بزرگست یا یعنی که وعید بخلود در جهنم متعلق شده باصل وقوع آن یا با اصرار بر آن بشرط علم تو بچنانچه بیان میشود در باب
الکبائر و باب الاصرار علی الذنب و باب اللمم پس بعض اقسام آن منافات با ایمان ندارد و باعث جواز غیبت صاحبش نیست هر چند (شده از ان واقع شود بیر)
که بعد وهنقاد رسد مثل آنکه بعنوان لمم باشد و مثل آنکه نسبت ببعض مردم کبیره است و نسبت ببعض دیگری کناه صغیره است مثل غیبت
کسی که باعتقاد بعض مردم مجتنب از اصرار بر کبیره است پس غیبت ایشان او را کبیره است و باعتقاد بعضی دیگر مجتنب نیست بلکه پس مؤمن
آزموده هنقاد باو غیبت او کند حمل بر اصرار بر کبیره نباید کرد و او را معذور باید داشت اگرچه بآن مرد نیز اعتقاد نباید کرد یعنی روایتست (بعنوان لمم)
از امام محمد باقر علیه السلام گفت واجب لازمست برای مؤمن آزموده بر مؤمن اینکه بپوشاند بر او هفتاد گناه بزرگرا نهم اصل عن اسحق بن عمار
قال قال ابو عبد الله علیه السلام احسن یا اسحق الی اولیائی ما استطعت فما احسن مؤمن الی مؤمن و لا اعانه الا خمش
وجه ابلیس و قرح قلبه شرح الاحسان نیکوئی کردن و مراد اینجا عطا است خمش بخاء با نقطه و شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب
باب نصر و ضرب الخمش بفتح خاء و سکون میم خراشیدن رو و سیلی زدن و هر دو اینجا مناسبت و وجه منصوب و مرفوع میتواند
قرح بقاف و راء منقوط و حاء منقوطه بصیغه ماضی معلوم از باب منع یا از باب علم است القرح بفتح قاف و سکون راء مصدر باب منع جراحت کردن
و بضم راء مصدر باب علم صاحب جراحت شدن قلبه منصوب و مرفوع میتواند بود یعنی روایتست از اسحق بن عمار که گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام احسان کن ای اسحق با دوستان من چندانکه توانائی داشته باشی چه احسان نکرد مؤمنی با مؤمنی و نه مدد کرد مؤمنی
مؤمنی را در وصول احسان دیگری باو مگر آنکه خراشید روی ابلیس را و جراحت کرد دل او را باب شصت و دوم نهم اصل باب فی خدمته
شرح این باب در بیان فضیلت خدمت کردن کسیست مؤمن را و درین باب یک حدیثست اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ایما مسلم خدم قوما من المسلمین الا اعطاه الله مثل عددهم خداما فی الجنة شرح الا برای استثنای از مقدر
رتیست که مفهوم میشود از کلام سابق مثل قول ابن عباس که جواب نمیکند اللهم لا الا نظا و اصل شده اشان متواضع و خاستند گفت
بالنصر و الایواء الا اجابتم پس تقدیر اینست که ایما مسلم خدم قوما من المسلمین ما خدمهم الا اعطاه و در بعضی نسخ الا اینست یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله هر مؤمنی که خدمت کند جمعی از مؤمنانرا ان خدمت نمیکند مگر آنکه میدهد او را الله بعدد ایشان خدمتکا
ران در بهشت باب نود و دوم اصل باب فی نصیحة المؤمن شرح این باب بیان فضیلت بیغش بودن کسیست با مؤمن آزموده است
و درین باب شش حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجب للمؤمن علی المؤمن ان یناصحه شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجبست برای مؤمن بر مؤمنی دیگر آنکه آن مؤمن دیگر سخن بیغش گوید او را دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال یجب للمؤمن علی المؤمن النصیحة له فی المشهد و المغیب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت واجبست برای مؤمن بر مؤمنی دیگر بیغش بودن برای او در حضور و غائبانه یعنی سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یجب للمؤمن
علی المؤمن النصیحة شرح این گذشت در حدیث سابق چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لینصح الرجل منکم
اخاه کنصیحته لنفسه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله باید که بیغش باشد مرد از جمله شما با برادر مؤمن آزموده خود مانند بیغش

بودن او برای خودش پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اعظم الناس منزلة عند الله یوم القیمة امشاهم فی ارضه
بالنصیحة لخلقه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که بزرگتر مردم باعتبار مرتبه نزد الله تعالی در روز قیامت کسیست که سلوک
کننده تر ایشان باشد با بیغش بودن برای خلق الله تعالی یعنی کسی که خیر مخلوقین را بیشتر از همه کس خواهد ششم اصل سمعت ابا عبد
الله علیه السلام یقول علیکم بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه شرح علیکم اسم فعلست بمعنی الزموا و با در
بالنصح زایده است برای تقویت النصح بضم نون و سکون صاد مهمله بیغش بودن فی در فی خلقه بمعنی ظرفیت است و میتواند بود که برای
سببیت باشد و حاصل هر دو یکیست و اشارتست باینکه بیغش بودن با خلق بیغش بودن با الله تعالی است و غش داشتن با خلق
غش داشتن با الله تعالی است و مراد بخلق مؤمنانست و میتواند بود که مراد اعم از مؤمن و کافر باشد و بیغش بودن با کافر غیر مصر بمعنی
اراده وصول او بحق باشد و با هر کسیکه باشد و با کافر مصر گوشمال کردن او بجهاد و مانند آن باشد تا دیگران و اصل شوند بحق و تخفیف
عذاب او شود چند اگر زنده و عزیز است برای خود کسب عذاب میکند یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد بیغش بودن بخیر
برای الله تعالی در مخلوقان او چه هرگز ملاقات نکنی او
را بعملی فاضلتر از بیغش بودن با مخلو
قان او باشد تمام شد شرح
نصف اول کتاب الایمان
والکفر در موسم
تسع و تسعین
الف
۱۷۹

باب نود و یکم اصل باب الاصلاح بین الناس شرح این بابیست در بیان فضیلت بطرف کردن فساد میان مردمست و درین باب شش حدیث
است اول اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا وتقارب
بینهم اذا تباعدوا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت تصدق که دوست میدارد آنرا الله تعالی یعنی که دوستتر
میدارد آنرا از سایر تصدقات بطرف کردن جنگ میان مردمست چون باهم جنگ کنند و نزدیک شدن میان ایشانست
یعنی آشتی دادن میان ایشان چون دوری کنند از هم یعنی از یکدیگر خشم کنند از هم دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لان اصلح
بین اثنین احب الی من ان اتصدق بدینارین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر آینه اینکه بطرف کنم فساد را میان
دو کس از مومنان محبوبترست بسوی من از اینکه تصدق کنم بدو دینار طلا سیوم اصل عن مفضل قال قال ابوعبدالله علیه السلم
اذا رایت بین اثنین من شیعتنا منازعة فافتدها من مالی شرح مراد بشیعتنا امامیه است شامل برادران ما
مثل زیدیه حیث الافتداء لغاء و دال منقطه مصدر باب افتعال دادن چیزی برای بطرف کردن فساد یعنی روایتست از مفضل که
وکیل امام جعفر صادق علیه السلم بود گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون دیدی میان دو کس از شیعه ما نزاعی پس بطرف کن آنرا بدادن
مال از مال من چهارم اصل عن ابی حنیفة سابق الحاج قال مر بنا المفضل وانا وختنی نتشاجر فی میراث فوقف
علینا ساعة ثم قال لنا تعالوا الی المنزل فاتیناه فاصلح بیننا باربعمائة درهم فدفعها الینا من عنده
حتی اذا استوثق کل واحد منا من صاحبه قال اما انها لیست من مالی ولکن ابوعبدالله علیه السلم امرنی اذا تنا
زع رجلان من اصحابنا فی شیء ان اصلح بینهما وافتدیها من ماله فهذا من مال ابی عبدالله علیه السلم
شرح الختن بفتح خاء بانقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و نون داماد مثل شوهر دختر و شوهر خواهر و مانند آنها و خویش زن مثل پدر زن و برادر
زن و هر دو اینجا مناسبست ضمیر غایبه در افتدیها راجع بمنازعه است که از سابق معلومست یعنی روایتست از ابوحنیفه که چون رفت اما حاجی بود
برای پیغام آوردن گفت گذشت بما مفضل و من و داماد من نزاع میکردیم در میراثی که از دختر من مثلا مانده بود یا یعنی که هر کدام
طلب میراثی از دیگری میکردیم و دیگری منکر بود پس ایستاد بر سر ما ساعتی تا گوش کند که چه نزاع داریم بعد از آن گفت بیایید بسوی
منزل پس آمدیم نزد او پس بطرف کرد نزاع را در میان ما بچهارصد درهم پس داد آنرا بما از جانب خود یعنی از پیش خود بعض آنرا
بمن داد تا دعوی بر داماد نکنم و بعض آنرا بداماد داد تا دعوی بر من نکند تا چون کاغذی که سند باشد گرفت هر کدام ما از دیگری مفضل
گفت آگاه باشید بدرستی که آن دراهم نیست از مال من ولیکن امام جعفر صادق علیه السلم امر کرده مرا چون نزاع کنند دو مرد از یا
ران ما در چیزی باینکه اصلاح کنم میان ایشان و دفع کنم منازعت را از مال او پس اینکه دادم از مال امام جعفر صادق علیه السلام است
پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال المصلح لیس بکاذب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بطرف
کننده نزاع میان دو کس نیست دروغگو یا یعنی که گناه دروغ ندارد اگر مثلا محتاج شود بسخنی که نقل کند از کسی که آنرا بزبان
نیاورده باشد اما بآن راضی باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم فی قول الله عزوجل

معرفت

ولا تجعلوا

ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس قال اذا دعیت لصلح بین اثنین
فلا تقل علی یمین ان لا افعل شرح علی بحرف جر و ضمیر متکلمست و خبر مبتداست یمین مرفوع و مبتداست ان لا افعل بان ناصبه
ولا نافیه و صیغه مضارع متکلم وحده منصوبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عزوجل در سوره بقره و مکر
دانید الله تعالی را مانع بسبب قسمهای شما باو از اینکه نیکی کنید با کسی و پرهیزکاری کنید از گناهی و اصلاح کنید میان مردم امام برای
تفسیر و تصلحوا بین الناس گفت چون طلبیده شوی برای صلح میان دو کس پس مگو که بر من قسمیست که نکنم این کار را مراد اینست
که این قسم لغوست و مخالفت آن جایزست هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال ابلغ عنی کذا وکذا فی اشیاء امر
بها قلت فابلغهم عنک واقول عنک ما قلت لی وغیر الذی قلت قال نعم ان المصلح لیس بکذاب شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفت برسان از من چنین و چنین در چیزی چند که امر کرد بآنها که برسانم بجمعی که باهم نزاعی داشتند
تا صلح کنند گفتم پس آیا میرسانم با ایشان از جانب تو پیغامی را که گفتی مرا و میگویم از جانب تو با ایشان آنچه را که گفتی و سخنهای
دیگر غیر آنست که گفتی و مقتضای مصلحت وقتست امام گفت آری بدرستی که بطرف کننده فساد نیست دروغگو نیست یا یعنی
که گناه نیست دروغگو را اذا رد صیغه مبالغه مبنی بر اینست که کذب بر امام عظیم تر از کذب بر دیگرانست ممکن است که اگر مصلح سخنها
میهای که گفته باشد بر توریه باشد توریه و لعب برادر باشد یا یعنی که عبارت را برونی گوید که از آنها قصد معنیی که راست باشد کند
باب نود و دوم باب فی احیاء المؤمن شرح این بابیست در بیان فضیلت زنده کردن مؤمن خواه بفعلی که باعث حدوث
مؤمن شود مثل که خدا شدن بقصد فرزند مؤمن مثل که خدا کردن مؤمن بآن قصد و خواه بفعلی که باعث بقای مؤمنی شود مثل دفع
آتش و سیل و جوع و مانند آنها از مؤمن و خواه بفعلی که باعث حدوث اصل ایمان در کسی شود مثل هدایت کافری بسوی ایمان و خواه بفعلی
که باعث حدوث قوت ایمان در کسی شود مثل دفع شبهها از مؤمنی که آن شبهه او را مضطرب میکرده باشد مخفی نماند که ظاهر این عنوان
اینست که مراد بنفس در آیتی که در احادیث این باب می آید مؤمن است و در این باب شش حدیثست اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال قلت له قول الله عزوجل من قتل نفسا بغیر نفس فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیاها فکانما احیا
الناس جمیعا قال من اخرجها من ضلال الی هدی فکانما احیاها ومن اخرجها من هدی الی ضلال فقد
قتلها شرح النفس بفتح نون و سکون فا روح که زندگی بدن بآنست و مراد اینجا مؤمنست چنانکه اشارت کرد مصنف بذکر این
عنوان برای این احادیث چه جمیع ما عدای مؤمن بطفیل مؤمن مخلوق و باقیند پس مؤمن روح مردمست و زنده کردن یک مؤمن چون
باعث خوشحالی جمیع مؤمنانست همچو زنده کردن جمیع مؤمنان و جمیع مردمست و چون میرانیدن یکمؤمن باعث آزردگی جمیع مؤ
منانست همچو میرانیدن جمیع مؤمنان و جمیع مردمست انواع مؤمن از ضلال بسوی هدی دو قسم است اول دفع شبهه که او را حادث
شده باشد و حدوث آن منافی اصل ایمان نباشد اگرچه منافی قوت ایمان باشد اما چون مستحکم شود و باعث زوال اصل ایمان شود و یا
باعث استحکام ضعف ایمان شود و دوم دفع شبهه که باعث عدم اصل ایمان باشد و بر این تقدیر من اوجها از قبیل مجاز مشارفه خواهد بود

ومثل من قتل فتنا فله سلیله وانواع مؤمن از هدی بسوی ضلال نیز دو قسم است اول انواع او از اصل ایمان دوم انواع او از قوت
ایمان بسبب شبهه که او را مضطرب میکرده باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را قول الله
عزوجل در سوره مائده هر که کشت مؤمنی را العوض شخصی که مؤمن نباشد یا مراد امینت که بعوض مؤمنی دیگر چنانست که کشته
باشد مردم را بهمگی و هر که زنده کرد مؤمنی را چنانست که زنده کرده باشد مردم را بهمگی مراد راوی امینت که آیا این حکم قتل و احیا
مخصوص معنی لغوی آنهاست یا اعم است امام برای بیان تعمیم گفت هر که بیرون کرد مؤمنی را از گمراهی بسوی راستی پس چنانست که زنده کرده
باشد مؤمنی را و هر که بیرون کرد مؤمنی را از راستی بسوی گمراهی پس بتحقیق کشته مؤمنی را **اگر گویی** ظاهر اسلوب آیت که در شق دوم نیز
گوید فکانما قتلها یا در شق اول نیز گوید فقد احیاها **گویم** وجه تغییر اسلوب اشارت بانست که هر کدام از انواع از ضلالت بهدی و
عکس آن خارج است از مستعمل فیه لفظ قرآن و داخلست در مدلول التزامی لفظ قرآن و در شق اول اشارتست باول و در شق دوم اشارتست
بدوم چه معلومست عدم تفاوت میان دو شق **دوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام قول الله عزوجل فی کتابه
ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا قال من حرق او غرق قلت فمن اخرجها من ضلال الی هدی قال
ذاک تأویلها الاعظم **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چه معنی دارد قول الله عزوجل در کتاب او در سوره مائده هر که زنده کرد مؤمنی را
پس چنانست که زنده کرده باشد مردم را بهمگی گفت مراد امینت که نگاه داشت از سوختن یا غرق شدن مثلا گفتم پس کسی که بیرون کرد مؤ
منی را از گمراهی بسوی راستی چونست گفت ادخال این صورت در این آیت تاویل بهتر این آیت است یا معنی که مستعمل فیه آیت نیست
گر گفتم پس اگر بفهمیدن آن معنی کسی اقتصار کند و قصور زیغ و اثبات غیر آن کند معنی صحیح آن را فهمیده و اگر قصور را کفی کند و ادخال
در مدلول آیت کند بهترست **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اسألک اصلحک الله فقال نعم فقلت کنت علی حال
وانا الیوم علی حال اخری کنت ادخل الارض فادعو الرجل والاثنین والمراة فینقذ الله من یشاء وانا الیوم
لا ادعو احدا فقال وما علیک ان تخلی بین الناس وبین ربهم فمن اراد الله ان یخرجه من ظلمة الی نور اخرجه
ثم قال ولا علیک ان آنست من احد خیرا ان تنبذ الیه الشیء نبذا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا سوال
کنم ترا نگاه دارد ترا الله تعالی پس گفت آری پس گفتم بودم پیش از این که منع کنی شیعه را از گفتگو با مخالفان بسبب تقیه بر حالتی و من امروز
که منع کردی بر حالتی دیگرم بیان این آنکه بودم داخل می شدم در زمینی مثل شهری و ده پس دعوت بدین حق میکردم یکمرد و دو مرد و زن را
پس نجات میداد الله تعالی هر که را که میخواست و من امروز دعوت بدین حق نمیکنم هیچیک را مراد از قول امینت که دلگیرم از حالت امروز و حالت
سابق را میخواهم پس امام گفت و باکی نیست بر تو در اینکه واگذاری میان مردم و میان صاحب کل اختیار ایشان چه اگر خواسته باشد
الله تعالی که بیرون آرد او را از تاریکی دین باطل بسوی روشنی دین حق بیرون می آورد او را اشارتست بقول الله تعالی در سوره انعام فمن یرد
الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و می آید در حدیث ششم باب نود و چهارم مراد امام علیه السلام امینت که این سعی تو در ارشاد مردم اگر
برای خودنمایی مردم و دنیاست معصیت و اگر برای ثواب آخرت برای خودست پس در زمان شدت تقیه آن ثواب از کسی رستادست

واگر برای غمخواری دیگرانست پس سعی و عدم سعی تو در نجات ایشان تفاوتی بهم نمیرسد چه اگر قابل توفیق باشند الله تعالی ایشان را بطریقی دیگر
البته توفیق میدهد و الا سعی تو عبث خواهد بود و بعد از آن امام علیه السلام برای بیان استثنای صورتی از صور دعوت زمان شدت تقیه
گفت و باکی نیست بر تو اگر چنین بینی از یکی از مخالفان خوبیی را مثل آنکه خود طلب دین حق کند و ظاهر باشد که از روی حیلت نیست اینکه اندکی
بسوی او چیزی از براهین دین حق را نوعی از انداختن که موافق حکمت باشد تا اگر ظاهر شود که از روی حیلت بوده ضرر روی برای خود
توانی بهم رسانید **اصل** فقلت اخبرنی عن قول الله عزوجل ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا قال من حرق
او غرق ثم سکت ثم قال تأویلها الاعظم ان دعاها فاستجابت له **شرح** بنا بر اینکه مراد بنفس در آیت مؤمن باشد
دعا ما فاستجابت له از قبیل مجاز مشارفه خواهد بود و بیان نظیر این گذشت در شرح حدیث اول مضمون این گذشت در حدیث سابق
باب نود و سیوم اصل باب فی الدعاء للاهل الی الایمان شرح این بابیست در بیان فضیلت دعوت برای خانه زاد و جهود
بسوی ایمان بربوبیت رب العالمین که مصداق آن مذهب شیعه امامیه است در این باب یک حدیث است **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان لی اهل بیت وهم یسمعون منی افادعوهم الی هذا الامر فقال نعم ان الله عزوجل یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا
قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا خانه زاده ایست و ایشان
می شنوند از من که دعوت ایشان بدین حق کنم در زمان شدت تقیه آیا پس دعوت کنم ایشان را بسوی این امارت اهل البیت پس گفت آری
بدرستی که الله عزوجل میگوید در کتاب خود در سوره التحریم ای جمعی که مؤمن شدند نگاه دارید خود تان را و خانه زادهای خود تان را از آتشی
که افروزینه آن مردمند و سنگها یا معنی که افروزینه آن معبود او ضلالت و مثل اهل ضلالت و بتهای سنگ که اهل جهنم دانسته که با ایشان
آن معبودان میسوزند **باب نود و چهارم اصل باب فی ترک دعاء الناس شرح** این بابیست در بیان فضیلت ترک دعوت مردم منفرد در حالت
در زمان شدت تقیه در این باب شش حدیث است **اول اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام ایاکم والناس ان الله عزوجل اذا اراد بعبد
خیرا نکت فی قلبه نکتة فترکه وهو یجول لذلک ویطلبه ثم قال لو انکم اذا کلمتم الناس قلتم ذهبنا حیث
ذهب الله واخترنا من اختار الله اختار الله محمدا واخترنا آل محمد صلی الله علیه وعلیهم **شرح** لو برای تمنی است برای اشارت
بنکاتی از شیعه که در گفتگوی میکنند قلتم جزای اذاست **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نگاه دارید خود را از مردم مخالف نگاه
دارید مردم مخالف را از خود یا معنی که دعوت کنید ایشان را بدین حق چون زمان شدت تقیه است بیان این آنکه الله عزوجل چون اراده کند
بنده بدین حق را میگذارد در دل او نقطه از نور چنانچه می آید در حدیث ششم این باب پس وامیگذارد او را و او میگردد برای دین حق
و طلب میکند آن را تحقیق این شد در شرح حدیث سوم باب نود و دوم بعد از آن امام علیه السلام برای تعلیم روش گفتگو با مخالفان که میدانند
که جمعی که مخصوص از شیعه اند گفت شما چون گفتگو کنید با مردم مخالف که شما را شناسند که شیعه اید رفتیم جایی که رفت الله تعالی و برگزیدیم
کسی که برگزید الله تعالی یا معنی که برگزیدیم کسی برای امامت از خانواده که برگزید الله تعالی از آن خانواده کسی را برای ایمان این آنکه برگزید الله تعالی
محمد را و ما برگزیدیم آل محمد را صلوات الله علیه و علیهم اشارتست بقول الله تعالی در سوره قصص وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحانه

وتعالی عمل بآن بکوئی بامراو امنیت که در زمان شدت تقیه نزد مخالفان دعوی اینکه مسئلهٔ امامت از اصول دین است واستدلال بمحکمات
آیات قرآنیه وشواهد ربوبیت که دلالت بر شرک ائمهٔ ضلالت وسائر پیروان ظن میکنند نمیتوان کرد چه آنها باعث عداوت عظیم وبستن
وکشتن میشود بلکه میباید اظهار این کرد که مسئلهٔ امامت از فروع دین است وهر کدام از مختلفین که اجتهاد کرده باشد داخل بهشت میشود
چنانچه مخالفان خیال کرده اند پس هر کس را میرسد که اختیار کسی کند واز اهل بهشت باشد وما اختیار آل محمد کرده ایم بمناسبت اینکه ارتباط
محمد را اختیار کرده ونهی از اختیار آل او نکرده وعقل حکم میکند که آل پادشاهی که رفته باشد ووصیتی در تعیین جانشین ونهی از جانشینی
آل خود نکرده باشد اختیار آل او برای جانشینی بهتر است دوم اصل عن ثابت ابی سعید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا ثابت
ما لکم وللناس کفوا عن الناس ولا تدعوا احدا الی امرکم فوالله لو ان اهل السماء واهل الارض اجتمعوا علی ان
یضلوا عبدا یرید الله هداه ما استطاعوا کفوا عن الناس ولا یقول احدکم اخی وابن عمی وجاری فان الله عز
وجل اذا اراد بعبد خیرا طیب روحه فلا یسمع بمعروف الا عرفه ولا بمنکر الا انکره ثم یقذف الله فی قلبه
کلمة یجمع بها امره شرح این حدیث گذشت در آخر ابواب کتاب التوحید باندک تغییری از الجمله اینکه آنجا ثابت بن سعید ودر
بعض نسخ ثابت بن ابی سعید بود وهر دو غلط است وصحیح آنست که اینجاست لا یقول الخ یعنی نمی باید یعنی روایت است از ثابت
که کنیت او ابو سعید است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم ای ثابت چکار است شما را با مردم ومردم را با شما باز دارید خود را از
مردم ودعوت مکنید یکی از مخالفان را بسوی دین وکار خود چه بخدا قسم که اگر اینکه اهل آسمان واهل زمین جمع شوند بر اینکه گمراه کنند بنده را
که الله تعالی میداند که او قابل توفیق تصدیق راه حق است توانایی ندارند که او را گمراه کنند تحقیق این استدلال همانست که گذشت در شرح
حدیث سیوم باب نود ودوم باز دارید خود را از گفتگو با مردم باید که نگوید یکی از شما بعنوان غمخواری که این مخالف برادر منست وپسر
عموی منست وهمسایهٔ منست چه بدرستی که الله عز وجل چون بنده را قابل توفیق تصدیق دین حق داند پاکیزه میکند روح او را پس نمی شنود
سخنی را که موافق محکمات کتاب الله است مگر اینکه آشنای خاطر خود میکند آنرا ونمی شنود مخالف محکمات را مگر اینکه بیگانهٔ خاطر خود میکند آنرا
بعد از آن می اندازد الله تعالی در دل او کلمه که جمع میکند الله تعالی بآن کلمه پراکنده کار او را وامر او بکلمه تبرا از ائمهٔ ضلالت بمعرفت اینکه امامت
از اصول دین است ومخالفت ائمه امامیه شرکست چه در جمیع مسایل مشکله دین طریق کسب آن معلوم او میشود که منحصر است در سوال
اهل الذکر ومیداند که پیروی آراء وظنون واجتهادات باطل بالکلیه است سیوم اصل عن الفضیل قال قلت لابی عبد الله علیه السلم
ندعو الناس الی هذا الامر فقال یا فضیل ان الله اذا اراد بعبد خیرا امر ملکا فاخذ بعنقه حتی ادخله فی هذا
الامر طائعا او کارها شرح مضمون این گذشت در حدیث آخر کتاب التوحید یعنی روایت است از فضیل گفت گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را آیا دعوت کنیم مردم مخالف را بسوی تصدیق این امارت اهل البیت پس گفت ای فضیل بدرستی که الله تعالی چون بنده را قابل توفیق
میداند امر میکند فرشته را پس خوب میگیرد گردن او را تا آنکه داخل میکند او را در تصدیق این امارت خواه خواهنده آن باشد در زمان شدت
وخواه نخواهنده آن باشد مراد نهی از دعوت است در زمان شدت تقیه وتحقیق این شد در شرح حدیث سیوم باب نود ودوم چهارم اصل

قال ابو عبد الله علیه السلم اجعلوا امرکم هذا لله ولا تجعلوه للناس فانه ما کان لله فهو لله وما کان للناس فلا یصعد
الی السماء ولا تخاصموا بدینکم الناس فان المخاصمة ممرضة للقلب ان الله عز وجل قال لنبیه انک لا تهدی
من احببت ولکن الله یهدی من یشاء وقال افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین ذروا الناس فان
الناس اخذوا عن الناس وانکم اخذتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلم ولا سواء وانی سمعت
ابی یقول اذا کتب الله علی عبد ان یدخله فی هذا الامر کان اسرع الیه من الطیر الی وکره شرح این حدیث گذشت
در آخر ابواب کتاب التوحید لا سواء بفتح سین بی نقطه والف ممدوده خبر مبتدای محذوفست بتقدیر لا سواء اخذهم واخذ
کم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بگردانید این دین خود را برای رضای الله تعالی ومگردانید آنرا برای مردم که خودنمائی کنید بغالب
شدن بحجت بر ایشان چه بدرستی که شأن اینست که آنچه باشد برای رضای الله تعالی پس آن مقبول الله تعالی است وآنچه باشد برای مردم
پس بالا نمیرود بسوی آسمان یعنی که مقبول الله تعالی نیست چنانچه گفته در سوره فاطر الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه وبیان
شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد وپنجم باب صد وهفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است ومباحثه بعنوان
دشمنی مکنید بدین خود با مردم چه بدرستی که مباحثه بعنوان دشمنی جای مرض بسیار است دل را بدرستی که الله عز وجل گفت بنبی خود در اول
سوره قصص بدرستی که تو بتحقیق نمیرسانی هر کرا که دوست داشته مثل خویشان خود که غمخواری ایشان میکنی ولیکن الله تعالی میرساند هر کرا که
خواهد یعنی که مستحق توفیق را توفیق میدهد ومستحق خذلان را خذلان میکند خواه تو سعی بسیار کنی وخواه نکنی وگفت در سوره یونس
آیا پس تو مجبور میکنی مردم را که قابل توفیق نیستند تا باشند مؤمنان واگذارید مردم مخالف را چه بدرستی که مردم مخالف فرا گرفته اند دین
خود را از امثال خود یعنی که بروایات کاذبه وآرای مضله مستند شده اند وبدرستی که شما فرا گرفته اید دین خود را از رسول
صلی الله علیه وآله واز علی علیه السلم وبرابر هم نیست فرا گرفتن ایشان که مذموم است وفرا گرفتن شما که از رسول ووصی علیهما السلم است مراد اینست
که اختلاف میان شما وایشان در مسئلهٔ اجتهادی نیست که گفتگو در آن سهل باشد وباعث عداوت بسیار نشود بنا بر اینکه محق ومبطل از اهل
نجات باشند بلکه در اصول دین است واستدلال شما بر حقیت مذهب خود بمحکمات قرآن وشواهد ربوبیت است که دلالت بر انحصار
طریق کسب مسائل مجهوله در سوال اهل الذکر وبر اشراک مخالفان طریق میکند واستدلال ایشان برای سلف خود بروایات کاذبه میکنند
واین گفتگو باعث عداوت عظیم میشود ودر زمان تقیه مناسب نیست وبدرستی که من شنیدم از پدرم که میگفت چون سرنوشت کند
الله تعالی بر بنده اینکه داخل کند او را در تصدیق این دین شما میباشد شتابان تر بسوی آن از مرغ بسوی آشیان خود وتحقیق مضمون دو
آیت در غیر مستحقان توفیق ومضمون این حدیث در مستحقان توفیق گذشت در شرح حدیث سیوم باب نود ودوم پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل خلق قوما للحق فاذا مر بهم الباب من الحق قبلته قلوبهم
وان کانوا لا یعرفونه واذا مر بهم الباطل انکرته قلوبهم وان کانوا لا یعرفونه وخلق قوما لغیر ذلک فاذا مر بهم الباب من الحق
انکرته قلوبهم وان کانوا لا یعرفونه واذا مر بهم الباب من الباطل قبلته قلوبهم وان کانوا لا یعرفونه شرح

لام در للحق و در لیغفر ذلک لام عاقبت است و آن و سیلیست و اشارتست باینکه کای الکی حکمی میکند و آن حکم مبنی بر مقدمه ایست
که در دل او مرکوز شده هر چند که خود نداند آن مرکوز شدن را یا ندانداین را که آن حکم مبنی بران مرکوزاتست و مناسبت این حدیث
باین باب اینست که دلالت میکند براینکه سعی انیکس در ایمان و عدم ایمان دیگری دخلی ندارد بلکه برای ثواب انیکس است این احادیث
شدت تقیه ترک باید کرد و چنانچه تحقیق شد در حدیث سیوم باب نود و دوم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
الله عز و جل آفرید جمعی را برای قبول سخن بکار آمدنی بمعنی سخنی که مبنی بر تصدیق ربوبیت رب العالمین است پس چون گذر کنند بایشان قسمی
از بکار آمدنی قبول میکنند آنرا دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت قبول آنرا و چون گذر کنند بایشان بیجا نیامدنی حکم ببطلان
آن میکنند دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت حکم ببطلان او و آفرید جمعی را برای غیر حق بمعنی سخنی که مبنی بر انکار ربوبیت رب العالمین
است خواه مشعور بهِ خود شان باشد و خواه نه پس چون گذر کنند بایشان قسمی از بکار آمدنی حکم ببطلان آن میکنند دلهای ایشان هر چند که
نمی شناخته باشند علت حکم ببطلان آنرا و چون گذر کنند بایشان قسمی از بکار نیامدنی قبول میکنند آنرا دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند
علت قبول آنرا ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ
فَأَضَاءَ لَهَا سَمْعُهُ وَ قَلْبُهُ حَتَّى يَكُونَ أَحْرَصَ عَلَى مَا فِي أَيْدِيكُمْ مِنْكُمْ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً
سَوْدَاءَ فَأَظْلَمَ لَهَا سَمْعُهُ وَ قَلْبُهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ
أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله
عز و جل چون قابل توفیق تصدیق حق داند بنده را میگذارد در دل او نقطه از نور بمعنی که توفیق این میدهد او را که مرکوز خاطر او شود
تصدیق بربوبیت رب العالمین مجملا پس روشن میشود بآن معنی که شنوای حق و قبول کننده حق میشود و چنانچه گذشت در حدیث
سابق بسبب آن نقطه شنوایی او و دل او در عاقبت کار تا اگر چه باشد بعد از دخول در دین حق و بیفزاید دینی که در دوست دارید
از شما و چون قابل خذلان و عدم توفیق تصدیق حق داند بنده را میگذارد در دل او نقطه سیاه بمعنی که مرکوز خاطر او میشود انکار
ربوبیت رب العالمین هر چند که خود نمی شناخته باشد که تصدیق کرده پس تاریک میشود بسبب آن نقطه شنوایی او و دل او بمعنی که شنوای
باطل و قبول کننده باطل میشود و بعد از آن برای بیان اینکه این مضمون در قرآن مذکور است خواند این آیت را از سوره انعام که پس هر که
اراده کند الله که توفیق حق دهد او را فراخ میکند سینه او را برای نفی شریک از الله در ربوبیت و هر که اراده کند الله که گمراه کند
او را بخذلان و ترک توفیق میکرداند سینه او را تنگ بغایت تنگ که گنجایش اسلام نداشته باشد گویا مشقت بالا رود در آسمان بمعنی
که اشکال قبول اسلام برای او مانند اشکال بالا رفتن در آسمانست هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ
بِعَبْدٍ خَيْراً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيْضَاءَ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ مَلَكاً يُسَدِّدُهُ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً
نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَاناً يُضِلُّهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که الله چون بنده را قابل توفیق خیر داند میگذارد در دل او نقطه سفید و میگشاید آلات شنوایی دل او را

و موکل میکند باو فرشته که براستی وادارد او را و چون بنده را قابل ترک توفیق خیر داند میگذارد در دل او نقطه سیاه و می بندد آلات
شنوایی دل او را و موکل میکند باو شیطانی را که گمراه میکند او را توضیح این مضمون گذشت در شرح حدیث پنجم و ششم باب نود و پنجم اصل
باب ان الله انما یعطی الدین من یحبه شرح این باب بیان اینست که الله دین حق و این عنایت که میدهد توفیق تصدیق دین حق
کسی را که دوست میدارد او را یعنی کسی که او را قابل توفیق داند و حکمت این باب برای ابطال خیال اشاعره و موافقان ایشانست
که میگویند که هر یک از توفیق مؤمن و خذلان کافر بعنوان ترجیح بلا مرجح است و اگر عکس آن واقع میشد ظلم و منافی حکمت الهی نمیبود و در
این باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَبَا الصَّخْرِ إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ
يُحِبُّ وَ يُبْغِضُ وَ لَا يُعْطِي هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا صَفْوَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ عَلَى دِينِي وَ دِينِ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ
لَا أَعْنِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ لَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ إِنْ كَانَ هَذَا عَلَى دِينِ هَؤُلَاءِ شرح روایتست از عمر بن حنظله که کنیت او
ابو الصخر بفتح صاد مهمله و سکون خاء با نقطه و راء بی نقطه بود که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای ابو الصخر بدرستی که الله
تعالی میبخشد نعمت دنیا را بکسی که دوست میدارد او را و بکسی که دشمن میدارد او را و نمی بخشد توفیق تصدیق این امارت اهل البیت
مگر خالص او از جمیع خلایق او شما که امامیه اید بر دین منید و بر دین پدران منید که ابراهیم و اسمعیل باشند نمیخواهم بلفظ آبائی در
اینجا امام زین العابدین را و نه امام محمد باقر را مثلا هر چند که باشند امام زین العابدین و امام محمد باقر مثلا بر دین ابراهیم و اسمعیل مثلا
مراد اینست که دین اسلام که نفی شریک در ربوبیت از الله است مشترکست میان جمیع انبیا از آدم تا خاتم و جمیع اوصیا و این منافات
ندارد با اختلاف ادیان انبیا در بعضی احکام فروع دین اسلام مخصوص شیعه امامیه است در این زمانها چه دیگران چون اختلاف و خودرایی
و پیروی ظن میکنند مشرکند دوم اصل عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ
يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَ يُبْغِضُ وَ لَا يُعْطِي دِينَهُ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ شرح مضمون این گذشت در حدیث سابق سیوم اصل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللَّهُ الْبَرَّ وَ الْفَاجِرَ وَ لَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا صَفْوَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ شرح
مضمون این نیز گذشت در حدیث اول این باب چهارم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَحَبَّ
وَ مَنْ أَبْغَضَ وَ إِنَّ الْإِيمَانَ لَا يُعْطِيهِ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ شرح مضمون این نیز گذشت در حدیث اول این باب باب نود و ششم
اصل باب سلامة الدین شرح این باب بیان اینست که عمده سلامتها سلامت دین که سلامتست از هر رو شایبه شرک و سلامت دنیا از
شر سهل مطلبیست نسبت بسلامت دین و درین باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا فَقَالَ أَمَا لَقَدْ بَسَطُوا عَلَيْهِ وَ قَتَلُوهُ وَ لَكِنْ أَ تَدْرُونَ مَا وَقَاهُ وَقَاهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ
فِي دِينِهِ شرح ما در ما وقاه موصوله و استفهامیه تواند بود و مفعول دوم محذوفست بتقدیر ما وقاه ایاه بنا بر آنچه می آید در شرح
حدیث سیم باب صد و ششم که مؤمن آل فرعون تا زمان عیسی باقی بود و در حدیث دوازدهم باب مذکور اینست که قتل او در زمان عیسی
واقع شد مراد از قتل در قتلوه ضرب شدید است یا نسبت آن از قبیل نسبت قول ان یفتنوه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب یا باب

[illegible]

تفصیل یا باب یعمالت الفتون بضم فا وضم تا والتفتین والافتتان گمراه کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول
الله عزوجل در سوره مومن پس نگاه داشت مومنی را که در میان فرعونیان بود از جزهائی که مکر کردند فرعونیان با یعنی که امام
رسیده شد که چون نگاه داشت او را از مکر ایشان پس امام علیه السلم گفت آگاه باش هر آینه بتحقیق دست درازی کردند بر او و
کشتند او را و لیکن آیا میدانید که نگاه داشته او را و از آن نگاه داشته او را از اینکه گمراه کنند بشبهات او را
در دین اسلام او دوم حدیث قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیهِ السَّلَامُ کَانَ فِی وَصِیَّةِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ لِاَصْحَابِهِ اِعْلَمُوا اَنَّ الْقُرْآنَ
هُدَی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَنُورُ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ عَلَی مَا کَانَ مِنْ جَهْدٍ وَفَاقَةٍ فَاِذَا حَضَرَتْ بَلِیَّةٌ فَاجْعَلُوا اَمْوَالَکُمْ
دُونَ اَنْفُسِکُمْ وَاِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا اَنْفُسَکُمْ دُونَ دِینِکُمْ وَاعْلَمُوا اَنَّ الْهَالِکَ مَنْ هَلَکَ
دِینُهُ اَلَا وَاِنَّهُ لَا فَقْرَ بَعْدَ الْجَنَّةِ اَلَا وَاِنَّهُ لَا غِنَی بَعْدَ النَّارِ لَا یُفَکُّ اَسِیرُهَا وَلَا یَبْرَأُ ضَرِیرُهَا شرح الهدی بضم
ها و فتح دال بی نقطه و الف مقصوره راهنمائی که بمعنی اطلاق مصدر بمعنی اسم فاعل شده برای مبالغه و اللیل و النهار یعنی ائمه
بود که عبارت از راه باطل و راه حق باشد که راه ائمه ضلالت و راه ائمه هدی است و اضافه هدی از قبیل اضافه بمفعول باشد
چنانچه گفته در سوره البلد و هدیناه النجدین اشارتست باشتمال قرآن بر حکمهائی که در آنها نیست اختلاف از روی ظن و خود رائی هست
و از آنها معلوم و ممتاز میشود ائمه ضلالت و ائمه هدی از قبیل اضافه چیزی بظرف زمان آن باشد و حاصل هر دو احتمال یکیست و
تقدیم لیل بر نهار بعبارت آنست که اسهل طرق اهتدا بامام حق آنست که او را ابطال ائمه که بحق نیستند او نبیند معلوم شود تا منحصر
شود امامت حق در او و اللیل المظلم عبارت از روزگار شدت احوال دنیاست علی ما کان ظرف لغو و متعلق بمظلم است و علی
بنائیست و آخر آنست از زمانی که تاریکی آن بسبب غروب آفتاب یا بسبب شدت احوال آخرت باشد که مذکورست در فقره ثانی
من در من جهد تبعیضیست الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال بی نقطه سختی و مانند آن از مشقتهای دنیا فاذ در فاذا برای تفریع بر
وضوح دلالت البلیه مشقت مثل آزارهای دنیا النازله مشقتی که بغایت بزرگ باشد مثل آزارهای آخرت فرق میان حضرت
بلیه و میان نزلت نازله آنست که اول متعلقست باحوال دنیا که حضرت و دوم متعلقست باحوال آخرت که غایبست
پس در کلام لف و نشر غیر مرتبست چه اذا حضرت تا آخر متفرع بر نور اللیل تا آخرست و اذا نزلت تا آخر متفرع بر هدی اللیل و النهارست
الضریر بکاء بی نقطه و را بی نقطه و با یکنقطه فعیل بمعنی مفعولست از باب نصر المرء بنفتح ها و فتح را کسی را غارت کردن الضریر
بضاد با نقطه و دو را بی نقطه فعیل بمعنی مفعولست از باب نصر یعنی کسی که ضرری باو رسیده باشد مثل بیمار و معذب یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلم بود در وصیت امیر المؤمنین علیه السلم یاران خویش را در وقت رحلت از دنیا اینکه بدانید که قرآن
راهنما و ممتاز کننده باطل و حقست در شب و روز بحکمهائی که در آن هست و روشنی شب تاریکیست که تاریکی آن بسبب
مشقت دنیا و تنگدستی باشد یا یعنی که غم دنیا را از دل بیرون میکند بمواعظ و عبرتهائی که در آن هست پس چون حاضر شود
بلائی در دنیا که جهد و فاقه باشد پس بگردانید مالهای خود را پیش جانهای خود تا بلاگردان جان باشد و چون فرود آید بلای آخرتی

پس بگردانید جانهای خود را پیش دین اسلام خود تا بلاگردان دین شود و بدانید که صاحب هلاک کسی است که بر طرف شود دین او با یعنی که هلاک
مال سهلست و غارت کرده شده کسی است که غارت کرده شود دین او آگاه باشید و بدبختی که تنگدستی نیست بعد از صحبت ایمان که موجب
بهشتست و بدبختی که چنین نیازی نیست بعد از فساد دین که موجب آتش جهنم است بیان این آنکه آزاد کرده نمیشود گرفتاران آتش و
مرز نمیشود و صاحب آن ضرر آتش سیوم حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ سَلَامَةُ الدِّینِ وَصِحَّةُ الْبَدَنِ خَیْرٌ مِنَ الْمَالِ
وَالْمَالُ زِینَةٌ مِنْ زِینَةِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت سلامت دین از شایبه شرک و شدر
ستی بهترست از مال و مال آرایشیست از جمله آرایش دنیا که خوبست بشرط اینکه ضرری بآخرت نرساند چهارم حدیث کَانَ رَجُلٌ
یَدْخُلُ عَلَی اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیهِ السَّلَامُ مِنْ اَصْحَابِهِ فَغَبَرَ زَمَانًا لَا یَحُجُّ فَدَخَلَ عَلَیهِ بَعْضُ مَعَارِفِهِ فَقَالَ لَهُ فُلَانٌ مَا فَعَلَ
قَالَ فَجَعَلَ یُضَجِّعُ الْکَلَامَ یَظُنُّ اَنَّهُ اِنَّمَا یَعْنِی الْمَیْسَرَةَ وَالدُّنْیَا فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیهِ السَّلَامُ کَیْفَ دِینُهُ فَقَالَ کَمَا تُحِبُّ
فَقَالَ هُوَ وَاللّٰهِ الْغَنِیُّ شرح الاضجاع بضاد با نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب افعال خوابانیدن ان بفتح همزه و تشدید نون
است و ما موصوله و اسم ان است مثل واعلموا انما غنمتم من شیء یا ما کافه است مثل انما الهکم اله واحد و نزد زمخشری افاده حصر میکند
مانند انما بکسر همزه و بر هر تقدیر یعنی اصیغه مضارع معلوم باب ضرب و ضمیر مستتر راجع بامامست و بنابر اول مفعول یعنی محذوفست
و عاید ماست بتقدیر یا یعنیه و المیسره بفتح میم و سکون یا و فتح و ضم و کسر سین بی نقطه مرفوع و خبر ان است و بنابر دوم المیسره منصوب
یا مفعول یعنی باشد و الدنیا عطف بر المیسره است یعنی مردی داخل میشد هر موسم حج بر امام جعفر صادق علیه السلم از شیعه او پس مدتی
حج نمیکرد پس داخل شد بر امام بعضی آشنایان آن مرد پس امام گفت آن آشنا را که فلانکس چه حال دارد راوی گفت پس آن آشنا
شروع کرد خوابیده و شکسته میگفت جواب را چنانچه معلوم شود که حال خوبی ندارد و گمان میداشت که آنچه میخواهد امام از لفظ فلان
ما فعل کثرت مال و نعمت دنیاست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم چونست حال دین او پس آن آشنا گفت چنانست که دوست میدا
با یعنی که در کمال خوبیست پس امام گفت آنست و بس بخدا قسم بی نیازی با یعنی که بی نیازی دنیا سهلست سؤال من از آن نبود باب
نود و هفتم اصل باب التقیه شرح این بابیست در فضیلت نگاه داشتن خود است از اهل خلاف در زمانی که تقاضای آن کنند در این
باب بیست و سه حدیث اول حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا
قَالَ بِمَا صَبَرُوا عَلَی التَّقِیَّةِ وَیَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ قَالَ الْحَسَنَةُ التَّقِیَّةُ وَالسَّیِّئَةُ الْاِذَاعَةُ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عزوجل در سوره قصص ایشان داده میشوند مزد ایشان دو بار بسبب اینکه صبر کردند امام گفت
مراد آنست که بسبب اینکه صبر کردند بر تقیه و در قول الله تعالی در تتمه آنچه گذشت و در سوره رعد که دفع میکنند بخصلت خوب خصلت
بد را امام گفت خصلت خوب تقیه است و خصلت بد فاش کردن رازست دوم حدیث عَنْ اَبِی عُمَرَ الْاَعْجَمِیِّ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیهِ السَّلَامُ
یَا اَبَا عُمَرَ اِنَّ تِسْعَةَ اَعْشَارِ الدِّینِ فِی التَّقِیَّةِ وَلَا دِینَ لِمَنْ لَا تَقِیَّةَ لَهُ وَالتَّقِیَّةُ فِی کُلِّ شَیْءٍ اِلَّا فِی النَّبِیذِ وَالْمَسْحِ
عَلَی الْخُفَّیْنِ شرح این مضمون می آید در حدیث سیزدهم و تخصیص نبیذ و مسح و عدم ذکر قتل بنابر آنست که عدم جواز تقیه در قتل معلومست

قال لي

از خارج و مشهور است در کتاب الطهارت در باب سیم که باب مسح الخفین است چنین است زراره قال قلت له فی مسح الخفین تقیة
فقال ثلاثة لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر و مسح الخفین و متعة الحج قال زراره و لم یقل الواجب علیکم ان لا تتقوا فیهن احدا مخفی نماند که
عدم ذکر متعة الحج اینجا برای آنست که تفاوت میان متعة حج و آنچه مخالفان میکنند نیست مگر باعتبار نیت زیرا که افعال عمره تمتع را
ایشان نیز میکنند بقصد نافله از اطواف زیارت مینامند پس هیچکس را حاجت تقیه از آن نیست و تخصیص ذکر نبیذ و مسح بر خفین
برای آنست که مخالفان جبر آنها نمیکنند چه عذر خواهی باز ایستیدن از شرب نبیذ ممکن است و عدول از مسح بر خفین بغسل رجلین
که مسح در ضمن آن باشد ممکن است و آن فردی از افراد فرض است چنانچه می آید در کتاب الطهاره در حدیث ششم باب نوزدهم و از اینجا معلوم
میشود استثنا اینجا مبنی بر ندرت احتیاج بتقیه درین دو چیز است و قرینه برین می آید در حدیث سیوم این باب و در کتاب الاشربه در حدیث
سیزدهم باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم کل مسکر قلیله و کثیره باب ... است النبیذ بفتح نون و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و ذال با نقطه مست کننده که از جو و مانند آن حاصل میشود و بیان شد در حدیث ششم باب هشتادم کتاب الحجة و اللبطل
فی امرها ... است یعنی روایت است از ابو عمر اعجمی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم ای ابو عمر بدرستی که نه عشر دین در تقیه است
باین معنی که ثواب تقیه در زمان وجوب آن نه برابر ثواب اعمال دیگر است پس ایمان جمعی که در زمان تقیه حفظ ایمان خود کنند ده برابر ایمان دیگرانست
در فضیلت و دین نیست کسی را که تقیه نیست او را در زمان وجوب تقیه و تقیه در هر چیزی که ... میرود مگر در شرب نبیذ و مسح بر دو موزه
سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم التقیة من دین الله قلت من دین الله قال ای والله من دین الله و لقد قال یوسف
ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا سرقوا شیئا و لقد قال ابراهیم انی سقیم والله ما کان سقیما شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلم تقیه از جمله دین الهی است که واجب کرده در هر شریعتی از شرایع انبیا گفتم بعنوان استفهام تعجبی از جمله دین
الهی است گفت آری بخدا قسم که از جمله دین الهی است و هر آینه بتحقیق گفت یوسف باین معنی که امر کرد بگفتن اینکه ای قافله بدرستی که شما
هر آینه دزدانید چنانچه در سوره یوسف مذکور است بخدا قسم که نبودند دزدان بلکه از روی تقیه بود و هر آینه بتحقیق گفت ابراهیم بدرستی که
من بیمارم چنانچه در سوره صافات مذکور است بخدا قسم که نبود بیمار بلکه از روی تقیه بود و مخفی نماند که این تقیه بعنوان توریه است چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد الحسین بن علی علیهما السلم چهارم اصل عن حبیب بن بشر قال قال ابو عبد الله علیه السلم سمعت
ابی یقول لا والله ما علی وجه الارض شیء احب الی من التقیة یا حبیب انه من کانت له تقیة رفعه الله یا حبیب
من لم تکن له تقیة وضعه الله یا حبیب ان الناس انما هم فی هدنة فلو قد کان ذلک کان هذا شرح الهدنه بضم ها و
سکون دال بی نقطه و نون فراغت و ساکن بودن و مصالحه و اینجا مناسب است مشار الیه ذلک ظهور قائم علیه السلم است مشار الیه هذا مطلوب
حبیب است که ترک تقیه باشد یعنی روایت است از حبیب بن بشر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که شنیدم از پدرم که میگفت نه باین معنی که
ترک تقیه که مطلوب شماست جایز نیست بخدا قسم که نیست بر روی زمین چیزی محبوب تر بسوی من از تقیه ای حبیب بدرستی که کسی که
که هر که باشد او را تقیه عزیز میکند او را الله ای حبیب هر که نباشد او را تقیه خوار میکند او را الله ای حبیب بدرستی که مخالفان بغراین

که باب ... (حاشیه)

... علیه السلم (حاشیه)

ذالک (حاشیه)

که ایشان (رکابه)

که ایشان در فراغت اند پس اگر تحقیق شود ظهور قائم میشود ترک تقیه که میل آن دارید پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتقوا علی
دینکم و احجبوه بالتقیة فانه لا ایمان لمن لا تقیة له انما انتم فی الناس کالنحل فی الطیر لو ان
الطیر تعلم ما فی اجواف النحل ما بقی منها شیء الا اکلته و لو ان الناس علموا ما فی اجوافکم انکم تحبونا اهل
البیت لاکلوکم بالسنتهم و لنحلوکم فی السر و العلانیة رحم الله عبدا منکم کان علی ولایتنا شرح
مضمون است مثل اولئک علی هدی من ربهم النحل بفتح نون و سکون حاء بی نقطه مگس عسل از جمله القاب ... شاه ولایت ... امیر النحل
است برای شباهت شیعه امامیه در میان مخالفان در زمان تقیه بنحل در میان مرغان از پنج جهت اول بودن شهد در درون مگس عسل که محجوب
متعرف در املاک زمین است و بودن ایمان که محبوب متعرف در زمین و آسمانست در درون شیعه امامیه دوم اینکه بودن عسل در
درون نحل باعث عزت و مهیا بودن رزق ایشان در مکان ایشان در زمستانست که مرغان رزقی مهیا ندارند در آن وقت و ایمان
در درون شیعه امامیه باعث مهیا بودن بهشت و فواکه آنجاست در وقتی که مخالفان بعذاب گرفتار اند سیوم ضعف نحل نسبت بمرغان
و ضعف شیعه در زمان تقیه نسبت بمخالفان چهارم کمال فرمان برداری نحل پادشاه خود را چنانچه محسوس و مشهور است و کمال فرمان
برداری شیعه امامیه امام خود را در قول و عمل پنجم آنکه این چهار وجه شباهت باعث نفرت و آن اینست که اگر بر فرض محال مرغان مثل بنی
آدم حسد میداشتند و عمل بمقتضای حسد میکردند و میدانستند که در درون نحل عسل است که آن باعث عزت ایشان نزد
بنی آدم است و خود شان استطاعت کاری که باعث بودن عسل در درون خود شان باشد ندارند ایشان را میکشتند و مخالفان
که اراده و ... تعلق بشقاوت ایشان گرفته اگر میدانستند که شیعه در درون خود ایمانی دارند که باعث عزت ایشان نزد الله است
ایشان را از زبان فنا میکردند چه جای دست و تیغ مخفی نماند که درین حدیث اشارت بوجه شباهت پنجم شده و که آن شماتت بر چهار وجه
سابق النحلوکم بفتح لام و نون و حاء بی نقطه از باب منع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حفظ کنید بر دین خود
باین معنی که نگاه دارید دین خود را و پنهان کنید دین خود را بتقیه چه بدرستی که ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را و این نیست
که شما در میان مردم مخالف مانند مگس عسلید در میان مرغان اگر اینکه مرغان میدانستند آنچه را که در درونهای مگس عسلست نمی ماند از جمله
مگس عسل چیزی لیکن میخوردند آنرا و اگر اینکه مردم مخالف میدانستند آنچه را که در درونهای شماست این را که شما دوست میدارید ما خاندان
رسول علیه السلم را هر آینه میخوردند شما را بزبانهای خود باین معنی که مذمت شما بسیار میکردند و هر آینه دشنام میدادند شما را در
پنهان و آشکارا رحمت کناد الله بنده را از جمله شما که باشد بر دوستی و اطاعت ما در فعل تقیه ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله عز و جل لا تستوی الحسنة و لا السیئة قال الحسنة التقیة و السیئة الاذاعة و قوله عز و جل ادفع
بالتی هی احسن السیئة قال التی هی احسن التقیة فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم شرح
تکرار لا در و لا السیئة برای اشعار بانست که حسنه برابر هیچ چیز نیست چه جای سیئه و سیئه برابر هیچ چیز نیست چه جای حسنه و قوله عز
و معطوف بر قول الله است التی مبتدا است التقیة مرفوع و خبر مبتدا است در سوره فصلت چنین است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی

بودن (حاشیه)

پس ذکر السر از قبیل النقل بالمعنی است باعتبار اینکه مذکور است در آیت سورهٔ رعد و سورهٔ قصص و بعد از آن مجملست خواندن
فاذا الذی تا آخر برای تطبیق بر معنی مذکور است و اشارتست بانکه الذی برای عهد است و عبارتست از مخالف در دین است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ فصلت برابر نیست خصلت خوب و نه خصلت بد گفت مراد بخصلت
خوب اخفا تقیه است و خصلت بد فاش کردن دینست در زمان وجوب تقیه و در قول الله عز و جل در سورهٔ فصلت دفع کن بخصلتی که آن
بهترست از جمیع خصلتها خصلت بد را گفت خصلتی که آن بهترست تقیه است پس ناگاه آن مخالفی که میان تو و میان او دشمنی است چنانست
که او دوست صاحب قرابت باشد **هفتم اصل** عن ابی عمرو الکنانی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ابا عمرو أرأيتك لو حدثتك
بحديث او افتيتك بفتيا ثم جئتني بعد ذلك فسألتني عنه فأخبرتك بخلاف ما كنت اخبرتك او افتيتك
بخلاف ذلك بايهما كنت تاخذ قلت باحدثهما وادع الآخر فقال قد اصبت يا ابا عمرو وابى الله الا ان يعبد سرا
اما والله لئن فعلتم ذلك انه لخير لي ولكم ابى الله عز وجل لنا ولكم في دينه الا التقية **شرح** ثم در ثم جئتني برای
تعجب است زیاد کردن گفتن بر ماضی افاده بعد زمان ماضی میکند اظهار قضیه که مضمونست و صورتی که عالم بحکم امتحان کند کسی را داخل
حکم بغیر معلوم نیست و لهذا راوی جرات در گفتن جواب کرده و میتواند بود که راوی غیر عالم باشد در اینجا **یعنی** روایتست از ابو عمرو کنانی که گفت
که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای ابو عمرو خبر ده مرا که اگر خبر دهم ترا بخبری از ائمه سابقین یا فتوی دهم ترا بفتوایی با وجود آن آیا
نزد من بعد از آن پس سوال کنی مرا از آنچه پیشتر گفته بودم پس خبر دهم ترا بخلاف آنچه پیش از آن خبر داده بودم ترا یا فتوی دهم ترا بخلاف
آن فتوای سابق بکدام خواستی چسبید گفتم بتازه تر آن دو و وا میگذارم دیگر را پس امام گفت بتحقیق حق را دریافتی ای ابو عمرو و امتناع
کرده است خدا مگر این را که عبادت کرده شود در پنهان آگاه باش بخدا قسم که هر آینه اگر بجا آورید آنرا که گفتم بدرستی که آن هر آینه بهترست برای
من و برای شما امتناع کرده الله عز و جل برای ما و برای شما در تکلیفی که قرار داده مگر تقیه را **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ما بلغت تقية احد تقية اصحاب الكهف ان كانوا ليشهدون الاعياد ويشدون الزنانير فاعطاهم الله اجرهم
مرتين **شرح** ان بکسر همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است لام در لیشهدون مفتوح است الزنانیر بفتح زای با نقطه جمع زنار
بضم زای و تشدید نون ریسمان باریکی که گبران و ترسایان بر میان خود می بندند **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نرسید تقیه
هیچکس بتقیه اصحاب کهف که در سورة الکهف مذکورند بدرستی که ایشان هر آینه حاضر میشدند در عید کافرها و بر میان خود می بستند
زنارها را پس داد ایشان را الله اجر ایشان دو بار یکی برای ایمان و یکی برای محافظت تقیه چنانچه در آیت سورهٔ قصص است و گذشت
در حدیث اول این باب **نهم اصل** استقبلت ابا عبد الله علیه السلام في طريق فاعرضت عنه بوجهي ومضيت فدخلت
عليه بعد ذلك فقلت جعلت فداك اني لالقاك فاصرف وجهي كراهة ان اشق عليك فقال لي رحمك
الله لكن رجلا لقيني امس في موضع كذا وكذا فقال عليك السلام يا ابا عبد الله ما احسن ولا اجمل **شرح**
والاعراض برگشتن است باو بروجهی برای تعدیت **یعنی** برخوردم امام جعفر صادق علیه السلام را در راهی پس گردانیدم از او روی خود را و رفتم

پس داخل شدم بر او بعد از آن گفتم قربانت شوم بدرستی که من هر آینه ملاقات میکنم ترا پس میگردانم روی خود را برای خواستن اینکه مشقت
اندازم بر تو پس گفت مرا رحمت کناد ترا الله لیکن مردی ملاقات کرد مرا دیروز در موضع چنین و چنین با همین که مخالفان در آنجا حاضر بودند
پس گفت بر تو باد سلام ای ابو عبد الله خوب نکرد آنچه کرد و که ملتفت من شد و نیکو نکرد که سلام با خبر رسانی کرد با همین که تقدیم علیک السلام
کرد و کنیت را مذکور ساخت چه اول الالف بر خصوص میکنید و آن برای تعظیم است **دهم اصل** قیل لابی عبد الله علیه السلام ان الناس

وتعبیر بکنیت نیز برای تعظیم است

يروون ان عليا عليه السلام قال على منبر الكوفة ايها الناس انكم ستدعون الى سبي فسبوني ثم تدعون الى البراءة مني
فلا تبرؤوا مني فقال ما اكثر ما يكذب الناس على علي عليه السلام ثم قال انما قال انكم ستدعون الى سبي فسبوني ثم ستد
عون الى البراءة مني واني لعلى دين محمد ولم يقل لا تبرؤوا مني **شرح** گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که
مردم روایت میکنند که علی علیه السلام گفت در منبر کوفه ای مردم بدرستی که شما زود خوانده خواهید شد بسوی دشنام من پس دشنام دهید مرا
بعد از آن خوانده خواهید شد بسوی تبرا از من یعنی لعنت پس تبرا از من مکنید پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه بسیار است دروغ
مردم بر علی علیه السلام بعد از آن گفت جز این نیست که علی علیه السلام بر منبر کوفه گفت که بدرستی که شما زود خوانده خواهید شد بسوی دشنام من
پس دشنام دهید مرا بعد از آن خوانده خواهید شد بسوی تبرا از من و بدرستی که من هر آینه بر طریقت محمدم و نگفت تبرا مکنید از من مراد
اینست که مردم از لفظ و انی لعلی دین محمد چنین فهمیده اند که تبرا از من مکنید و آنرا نقل بالمعنی کرده اند و حال آنکه آن معنی ندارد و از
تتمه حدیث مفهوم میشود که معنی آن اینست که تبرا کنید چنانچه محمد صلی الله علیه و آله امر کرد عمار یاسر را به تبرا از او در وقت تقیه **اصل**
فقال له السائل ارأيت ان اختار القتل دون البراءة فقال والله ما ذلك عليه وما له الا ما مضى عليه عمار بن يا
سر حيث اكرهه اهل مكة وقلبه مطمئن بالايمان فانزل الله عز وجل فيه الا من اكره وقلبه مطمئن بالا
يمان فقال له النبي صلى الله عليه وآله عندها يا عمار ان عادوا فعد فقد انزل الله عز وجل عذرك وامرك ان تعود
ان عادوا **شرح** العذر بضم عین بی نقطه و سکون و ضم ذال با نقطه و را و بی نقطه مصدر باب ضرب قبول پوزش است استنباط المراد است
با وجود آنکه استثنا از نزع الالت بر امر نمیکند مبنی بر آنست که تقیه هر جا که جایز است البته واجبست مثل سایر محرمات شرعیه که در صورت
رخصت او واجب میشود **یعنی** پس سائل چون فهمید اراده امام را که تجویز تبراست در تقیه گفت امام را آن سایل خبر ده مرا که اگر کسی که خوا
نده شود به تبرا برگزیند کشته شدن را پیش تبرا با همین که تبرا نکند چونست پس امام گفت بخدا قسم که نیست تکلیف آن بر او و جایز نیست
او را مگر آنچه بعمل آورده آنرا عمار بن یاسر جایی که جبر کردند او را اهل مکه و دل او قرار گرفته بایمان بود پس فرو فرستاد الله عز و جل در حق عمار در
سورهٔ نحل مگر کسی که مجبور شده و دل او قرار گرفته بایمان باشد پس گفت عمار را نبی صلی الله علیه و آله نزد نزول آن آیت ای عمار اگر بر گردند بجبر
پس برگرد به تبرا با همین که اگر بار دیگر مجبور کنند ترا اهل مکه پس بار دیگر تبرا کن از من چه بتحقیق فرو فرستاد الله عز و جل پوزش پذیرفتن
ترا و امر کرد ترا که برگردی به تبرا اگر برگردند بجبر **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اياكم ان تعملوا عملا نعير
به فان ولد السوء يعير والده بعمله كونوا لمن انقطعتم اليه زينا ولا تكونوا عليه شينا صلوا في عشائركم

وَعُودُوا مَرضاهُم وَاشْهَدوا جَنائِزَهُم وَلا يَسْبِقُوكُم اِلى شَيءٍ مِنَ الخَيرِ فَاَنْتُم اَوْلى بِهِ مِنْهُم وَاللهِ ما عُبِدَ اللهُ بِشَيءٍ اَحَبَّ اِلَيهِ مِنَ الخَبْءِ قُلتُ وَمَا الخَبْءُ فَقالَ التَّقِيَّةُ شرح السوء بفتح سین بی‌نقطه آزرده کردن مجرور مضاف الیه و الدت مفعول صلوا الی الخالفین ضمیر مرضاهم راجع بمفعول محذوف است الخبء بفتح خاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و همزه پنهان کرده شده یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دور دارید خود را از اینکه بجا آورید عملی که سرزنش کرده شویم بآن چه بدرستی که پسری که کار او آزرده کردن باشد سرزنش کرده میشود پدر او بعمل او اشارتست باینکه امام پدر شیعیان است چنانچه محکمات قرآن مادر ایشانست باشید برای کسی که از ائمه دیگر سر بسوی او متوجه شده اید آرایش و مباشید بر او عیب پیوند کنید مخالفان را که در خویشان شما داخلند و عیادت کنید بیماران مخالفان را و حاضر شوید نزد جنازهای ایشان و باید که سبقت بگیرند مخالفان بر شما بسوی چیزی از عمل خیر چه شما سزاوارترید بعمل خیر از ایشان اشارتست باینکه عمل خیر از غیر شیعه امامیه باطلست و محض ریاستی است بلکه مغفرت بخدا قسم که معبود نشده است بعبادتی که محبوبتر باشد بسوی او از عبادت پنهان گفتم و چیست عبادت پنهان پس گفت عبادت تقیه دوازدهم اصل سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ عَنِ القِيامِ لِلْوُلاةِ فَقالَ قالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ التَّقِيَّةُ مِن دِينِي وَدِينِ آبائِي وَلا اِيمانَ لِمَن لا تَقِيَّةَ لَهُ شرح القیام بفتح قاف و یاء دو نقطه در پایین و الف سخن‌گری یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مخالفت و انکار اوضاع حاکمان جور پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که تقیه از جمله دین من و دین پدران منست و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را باینمعنی که اگر پرسیلی جایز نیست درین زمانها سیزدهم اصل عَن اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصاحِبُها اَعْلَمُ بِها حِينَ تَنْزِلُ بِهِ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت تقیه در هر حاجتی میرود خواه فتوی و قضا و خواه اعمال جوارح و صاحب حاجت بهتر میداند حاجت خود را وقتی که فرود آید آن حاجت و باینمعنی که برای تعیین مواضع خوف از ضرر قاعده کلیه نیست که مختلف نشود باختلاف وقایع و اشخاص پس کسی را منع از تقیه نمیتوان کرد که این حاجت نیست چه این مثل آنست که کسی گوید که یوسف علیه السلام را حاجت نبود که برای نگاه داشتن بنیامین گوید که انکم لسارقون چهاردهم اصل عَن اَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ كانَ اَبِي يَقُولُ وَاَيُّ شَيءٍ اَقَرُّ لِعَيْنِي مِنَ التَّقِيَّةِ اِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ المُؤْمِنِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم میگفت و چه چیز خنک کننده‌ترست چشم مرا باینمعنی که خوشحال کننده‌ترست مرا از تقیه بدرستی که تقیه سپر مؤمنست که نگاه میدارد او را از ضرر مخالفان پانزدهم اصل قالَ لِي اَبُو عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلامُ ما مَنَعَ مِيثَمَ رَحِمَهُ اللهُ مِنَ التَّقِيَّةِ فَوَاللهِ لَقَد عَلِمَ اَنَّ هذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَمّارٍ وَاَصْحابِهِ اِلّا مَن اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاِيمانِ شرح ما نافیه است منع بصیغه مجهول یا معلومست و حاصل هر دو یکیست و بنا بر اول فاعل اسم اسنادالمنع نادان چیزی بکسی میثم مرفوع و نایب فاعل یا فاعلست منّ بفتح میم و تشدید نون است بمعنی عطا یا بضم میم و تشدید نون است جمع منّه بضم میم و تشدید بمعنی قوتها یا بکسر میم و تخفیف نون حرف جرست بتقدیر شیئا من التقیه و بنا بر اول مفعول دوم منع بصیغه مجهولست و بنا بر دوم مفعول دوم منع بصیغه مجهول یا معلومست و بنا بر سیم قائم مقام مفعول دوم منع بصیغه مجهول یا معلومست فادر فواید برای

تعلیلات

تعلیلات و بر هر تقدیر مقصود تحسین میثم بن یحیی التمار است که امیر المؤمنین علیه السلام با او و حبیب بن مظاهر و رشید هجری علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و از اصحاب امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین علیهم السلام نیز بود و بغایت محبوب نزد محمد بن علی علیه السلام بوده و شاگرد در رخاء و صابر در بلا بوده و محافظت حدود تقیه را خوب میکرده تا وقتی که کشته شد بامر عبید الله بن زیاد یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ممنوع نشد میثم رحمه الله از جانب الله تعالی عطای تقیه باینمعنی که الله تعالی توفیق خود عطا کرده او را امر او بهشت کشته شدن او بطریقی که ترک تقیه بود بلکه از جانب الله تعالی ترک حفاظت ضلالت بود چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب جای و یکم کتاب الحجه باب ان الائمه علیهم السلام کوستر علیهم الاجر و کل امر و بیان علیه است شانزدهم اصل عَن اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ اِنَّما جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ فَاِذا بَلَغَ الدَّمَ فَلَيسَ تَقِيَّةٌ شرح فاعل بلغ و اسم لیس ضمیر مستتر راجع بالامرست که مرکوزست در اذهان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که قرار داده شده تقیه از جانب خدا و رسول برای اینکه محفوظ شود بآن خون مؤمن باینمعنی که اگر تقیه واقع نشود آن کار ریختن خون میرسد اگر چه در او ایل نباشد باینمعنی که عمده مصلحت تقیه حفظ خونست پس منافات ندارد با وجود تقیه در صورتی که مفسده غیر خونریزی در ترک آن باشد پس چون رسد کار بخونریزی مؤمنی پس آن کار نیکه که الله تعالی جایز کرده آن را خواهد بود از اینجا مستنبط میشود که دفع آزار از خود بایقاع مثل آن آزار بمؤمنی دیگر تقیه نیست خواه خون باشد و خواه غیر خون مخفی نماند که اگر مراد این میبود که اگر کسی داند که خون او البته ریخته میشود خواه تقیه کند خواه نه تقیه را او واجب نمیباشد که بجای فلیس تقیة گوید فلا تقیة مگر اینکه خبر لیس محذوف باشد بتقدیر لیس هناک تقیة هفدهم اصل عَن اَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ كُلَّما تَقارَبَ هذَا الاَمْرُ كانَ اَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چند که نزدیک شود این کار که خروج مهدی علیه السلام باشد میباشد سخت کننده‌تر تقیه را اشارتست باختفای امام و از کمال شدت تقیه و زیادتی طمع مخالفان بسبب زیادتی طول زمان غیبت روز بروز هجدهم اصل سَمِعْنا اَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيءٍ يُضْطَرُّ اِلَيهِ ابْنُ آدَمَ فَقَد اَحَلَّهُ اللهُ لَهُ شرح کل مجرورست بفی و فاء در فقد برای بیانست و میتواند بود که کل مرفوع و مبتدا باشد و فقد احله خبر مبتدا باشد و بقول فی مضمون جمله باشد که در حکم مفردست باینمعنی که بیان تقیه که حلالست در این کلامست و حاصل هر دو یکیست یضطر بصیغه مجهولست یعنی شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت تقیه حلال در هر چیزیست که ناچار شود بسوی آن فرزند آدم چه بتحقیق حلال کرده آن را الله تعالی برای او مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که آدمی بخونریزی مضطر نمیشود چه چاره دارد و آن کشته شدن خودست نوزدهم اصل عَن اَبِي عَبدِ اللهِ قالَ قالَ التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللهِ بَينَهُ وَبَينَ خَلْقِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت تقیه سپر الله تعالی است میان او و میان مخلوقان او که منکر ربوبیت او یند این کلام مبنی بر خلط الله تعالی بائمه هدی و شیعه امامیه ایشانست چه الله تعالی مبراست از ضرر لیکن ضرر ائمه هدی و شیعه جاری مجرای ضرر الله تعالی است و سپر ایشان بجای سپر الله تعالی است بیستم اصل قالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ خالِطُوهُم بِالبَرّانِيَّةِ وَخالِفُوهُم بِالجَوّانِيَّةِ اِذا كانَتِ الاِمْرَةُ صِبْيانِيَّةً شرح البرانیه بفتح باء یک نقطه و تشدید راء بی‌نقطه و الف و نون و یاء مشدده منصوب بنزع خافض و بمعنی ظاهر و شبیه

تشدید بجای حدا قسم که آن میثم را درستی و کرامات و کار بیان شده و زده شد و دهم این باب تا نازل شده و بکار ...ان او صح

لازم و رد التقیه برای خدا لیست یعنی

است بصحرا و زیاد کردن الف و نون برای فرق میان نسبت بصحرا و نسبت بشیء بصحرا است الجوانیة بفتح جیم و تشدید واو
والف و نون منسوب بجو یعنی باطن کرشت چیست بدرون خانه و زیادتی الف نون برای فرق میان نسبت بجو یعنی درون
خانه و نسبت بجو یعنی شبیه بدرون خانه است العبیانیة بکسر و ضم صاد بی‌نقطه و سکون با یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و
الف و نون و یاء نسبت منسوب است بصبیان بکسر و ضم صاد که جمع صبی بفتح صاد و کسر باء و تشدید یاء است و نسبت بجمع بکسر
بر دو قسمت یکی آنکه منسوب بعکس است و در این صورت رد بمفرد میباید کرد دیگری آنکه منسوب با جمع است و در این صورت
رد بمفرد نمیشود و ما نحن فیه از قسم دوم است چه مراد اینجا امارت ناحق و اطاعت مردم صاحب آن است بجای میر و وزیر اطفال
که محض صورت است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام اختلاط کنید با مخالفان در ظاهر و مخالفت کنید ایشان را در باطن چون باشد امارت
بازیچه اطفال **بیست و یکم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام رجلان من اهل الکوفة اخذا فقیل لهما ابرءا من امیر
المؤمنین فبرئ واحد منهما وابی الآخر فخلی سبیل الذی برئ وقتل الآخر فقال اما الذی برئ
فرجل فقیه فی دینه واما الذی لم یبرأ فرجل تعجل الی الجنة **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را دو مرد از شیعه
امامیه اهل کوفه گرفتار شدند بدست بنی امیه پس گفته شد ایشان را که تبرا کنید از علی بن ابی طالب پس تبرا کرد یکی از آن دو مرد و ابا کرد
آن دیگر پس رها کرده شد آنکه تبرا کرد و کشته شد آن دیگر پس امام علیه السلام گفت اما آنکه تبرا کرد پس مردی بود دانا در مسائل دین خود
باین معنی که فهمیده بود معنی روایتی را که گذشت در حدیث [؟] این باب و اما آنکه تبرا نکرد پس مردی بود که زود روانه شد بسوی بهشت
باین معنی که چون معنی آن روایت را نفهمیده بود و نقل مردم را در این مسئله باو نکرده بود معذور است پس منافات ندارد
با احادیثی که دلالت میکند بر اینکه هر که ترک تقیه کند ایمان ندارد چه مراد در آن احادیث ترک با علم بوجوب است **بیست و دوم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام احذروا عواقب العثرات **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام حذر کنید از عاقبتهای لغزشها [؟]
مراد اینست که اعتماد مکنید در ترک تقیه بر اینکه امروز مخالفان مهلت میدهند پس اینها مبادا از شما چه چون اندک اندک ذخیره خاطر
ایشان شود عاقبت ضرر میرسانند **بیست و سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول التقیة ترس المؤمن والتقیة
حرز المؤمن ولا ایمان لمن لا تقیة له ان العبد لیقع الیه الحدیث من حدیثنا فیدین الله عز وجل
به فیما بینه وبینه فیکون له عزا فی الدنیا ونورا فی الآخرة وان العبد لیقع الیه الحدیث من حدیثنا
فیذیعه فیکون له ذلا فی الدنیا وینزع الله عز وجل ذلک النور منه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت تقیه سپر مؤمن است و تقیه پناه مؤمن است و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را با وجود علم بوجوب تقیه بدرستی که بنده جمیع مخالفان
هر آینه میرسد بسوی او حدیثی از جمله احادیث مختص ما باین معنی که مخالف [؟] است که از ایشان تقیه میباید کرد پس عبادت میکند
الله عز و جل را بآن حدیث در خلوت که میان او و میان الله است پس میباشد آن حدیث یا عبادت بآن حدیث
برای آن بنده عزتی در دنیا بسبب تقیه و روشنی در آخرت بسبب عبادت صحیح و بدرستی که بنده هر آینه میرسد بسوی او

حدیثی

از احادیث ما که مخالف مذاهب مخالفان است پس آشکارا میکند آن را با اظهار استناد بائمه اهل البیت پس اگر آن کار حق است بشاهدی
یا دو شاهد از قرآن چنانکه می‌آید در حدیث چهارم باب آینده پس میباشد برای او خواری در دنیا بسبب ترک تقیه و برطرف میکند الله عز و جل
آن روشنی از او در آخرت بسبب بطلان آن عبادت آشکارا **باب نود و ششم اصل باب الکتمان شرح** این باب بیان فضیلت
کتمان است بکسر کاف و سکون تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر یعنی پوشانیدن چیزی خواه از نزد مخالف برای دفع ضرر [؟] و آن تقیه
نیز میباشد و خواه نزد موافق برای مصلحتی مثل جلب نفع و درین باب نه حدیث است **اول اصل** عن علی بن الحسین علیهما
السلام قال وددت والله انی افتدیت خصلتین فی الشیعة لنا ببعض لحم ساعدی النزق وقلة الکتمان
شرح الافتداء جدا کردن چیزی از کسی بدادن مال و مانند آن از خود خواه آنچه مکروه دهنده باشد مثل [؟] و خواه محبوب باشد
مثل اسیری که در حبس کسی باشد الساعد بسین بی‌نقطه و کسر عین بی‌نقطه میان آرنج و بند دست و گاهی بازو را نیز ساعد میگویند النزق
بفتح نون و فتح زای با نقطه و قاف مصدر باب علم و ضرب تند شدن در گفتگو و مانند آن در وقت غضب **یعنی** روایتست از امام زین
العابدین علیه السلام گفت دوست داشتم بخدا قسم که من فدا کنم دو صفت را که در شیعه ما است بپاره گوشت ساعد خود و آن دو صفت
تند شدن و کمی نگاه داشتن راز است **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام امر الناس بخصلتین فضیعوهما فصاروا
منهما علی غیر شیء الصبر والکتمان **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مامور شدند مردم بدو خصلت پس عمل نکردند بآنها پس شدند
بسبب آنها نابود باین معنی که عبادات ایشان باطل شد یکی صبر بر بلا و دیگری پوشانیدن راز چنانچه گفته در سوره قصص [؟]
اول الجزء **سیوم اصل** عن سلیمان بن خالد قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله
ومن اذاعه اذله الله **شرح** روایتست از سلیمان بن خالد که گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای سلیمان بدرستی که شما شیعه
امامیه قبل از ظهور قائم علیه السلام بر طریقی دارید که هر که پنهان کند آن را از غیر اهلش عزیز میکند او را الله و هر که آشکار کند از اهل
میکند او را الله **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال دخلنا علیه جماعة فقلنا یا ابن رسول الله انا نرید العراق
فاوصنا فقال ابو جعفر علیه السلام لیقو شدیدکم ضعیفکم ولیعد غنیکم علی فقیرکم ولا تبثوا سرنا ولا تذیعوا
امرنا واذا جاءکم عنا حدیث فوجدتم علیه شاهدا او شاهدین من کتاب الله فخذوا به والا فقفوا عنده
ثم ردوه الینا حتی یستبین لکم **شرح** جماعة منصوب بر حالیت است باین معنی که متفرق داخل شدیم [؟]
مثل العین باب نصر است لا تبثوا بباء یکنقطه و تشدید ثاء سه نقطه صیغه نهی حاضر مضاعف باب نصر و ضرب الامر فرمان [؟]
کار و هر دو اینجا مناسبت است الشاهد گواهی که افاده علم کند خواه علم بحکم واقعی مثل محکم قرآن و خواه علم بحکم و اصلی که عبارت است
از وجوب عمل کسی که آن حکم باو رسد و مطلع بر آن نشود مثل ظاهر قرآن و مانند آن بی معارض اقوی از آن یا مثل آن ذکر او شاهدین
اشارت باینست که یک شاهد اگر چه کافیست در اصل تقیه اما دو شاهد افضل و موافقتر تقیه است فخذوا به بصیغه امر بهمزه [؟] باب
نصر است الاخذ عقوبت کسی کردن و فرا گرفتن چیزی و مراد اینجا معنی اول است و مفعول آن محذوف است بتقدیر فخذوا به

المخالفین فقعوا عنه گفت وگفت فقعوا عنه تا اشارت باشد باینکه عمل شما بآن واجبست و اظهار آن جایز نیست چنانچه بیان شد در حدیث بیست و سوم باب سابق **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت داخل شدیم بر او بجماعتی که جماعتی با هم بودیم پس گفتیم ای پسر رسول الله بدرستی که ما اراده کرده ایم بسوی عراق پس سفارشی کن ما را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام باید که قوت در دین و بهتری در علم شما ضعیف تر را و باید که عطا و احسان از مال دنیا بینیاز شما بر درویش شما و پراکنده مکنید راز ما را یعنی حکمی که مخالف مذاهب مخالفانست و آشکار مکنید فرمان ما را مثل امر بیست از رؤسای ضلالت و چون آمد نزد شما از جانب ما حدیثی که عمل بآن واجبست پس یافتید بر مضمون الحدیث گواهی یا دو گواه از قرآن تا گریزگاه شما باشد اگر مخالفان گویند که از کجا میگوئید پس عمل کنید مخالفان را با ظهار آن چه اظهار آن منافی تقیه نیست و اگر نیافتید پس تأمل کنید نزد آن حدیث یعنی که خود عمل کنید بآن بعد از آن برگردانید علمش بما و شاهد پس آنرا بسوی ما یعنی که سوال کنید ما را که شاهد آن حدیث از قرآن تا ظاهر شود شاهد برای شما و بعد از آن اظهار کنید تا منافی تقیه نباشد زیرا که مخالفان غافلند از اینکه مناط عمل بظاهر قرآن افاده ظن بحکم واقعی نیست و امثال این را حمل بر اختلاف بسبب اجتهاد میکنند و اهل اختلاف باجتهاد را دوست میدارند و باین اشارت میشود در حدیث آینده که حدثوهم بما یعرفون واستروا عنهم ما ینکرون **اصل** واعلموا ان المنتظر لهذا الامر له مثل اجر الصائم القائم ومن ادرک قائمنا فخرج معه فقتل عدونا کان له مثل اجر عشرین شهیدا ومن قتل مع قائمنا کان له مثل اجر خمسة وعشرین شهیدا **شرح** و بدانید که انتظار کشنده این کار ما که ظهور دولت قائم آل محمد علیهم السلام باشد او را مثل ثواب روزه دار شب زنده دار است مراد بانتظار محافظت حدود و تقیه و ترک خودرائی است و هر که دریابد قائم ما را پس بیرون آید با او پس بکشد دشمن ما را که غیر شیعه امامیه است میباشد برای او مثل ثواب بیست شهید که با رسول الله یا امیر المؤمنین شهید شده باشند و هر که کشته شود با قائم ما میباشد برای او مثل ثواب بیست و پنج شهید مخفی نماند که تفاوت در چیزی که اختیاری نیست باعث تفاوت در ثواب نمیشود پس این در صورتیست که اگر کشته نشود جانبازی و سعی در رواج حق بیشتر کرده باشد و میتواند بود که مراد باجر اجر تمام از عوض و ثواب باشد **پنجم اصل** عن عبد الاعلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انه لیس من احتمال امرنا التصدیق له والقبول فقط من احتمال امرنا ستره وصیانته من غیر اهله فاقرأهم السلام وقل لهم رحم الله عبدا اجتر مودة الناس الی نفسه حدثوهم بما یعرفون واستروا عنهم ما ینکرون **شرح** من در من احتمال هر دو جا بکسر میم و تخفیف نون حرف جر برای تبعیض است زیرا که هر یک از تصدیق و قبول جزو علیحده از امر ما است چه مراد بتصدیق راست شمردن دل است خبر را بعبث در آن و مراد بقبول اقرار زبانی است یا مراد اعم از اقرار زبانی و موافقت ارکان بادای واجبات ضمیر منصوب در فاقرأهم راجع بجماعتی است که فهمیده میشود و از احتمال الاحتمال بار بر دوش خود گذاشتن و مراد اینجا قبول التکلیف الهی است چنانچه گفته در سوره جمعه حملوا التوراة ثم لم یحملوها **یعنی** روایتست از عبد الاعلی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت

بهشتی

بهشتی که نیست جزو برداشتن کار ما که مذهب شیعه امامیه است راست شمردن آن بدل و اقرار کردن بآن بزبان و بس بلکه از جمله برداشتن کار ماست پوشانیدن آن و نگاهداشتن آن از نا اهلان پس بخوان شیعه امامیه را از جانب من سلام و بگو ایشان را رحمت کناد تعالی بنده را که کشانید دوستی مخالفان را در زمان تقیه بسوی خود پس بیان این که گفتگو کنید با ایشان از جمله احادیث ما با آنچه می شناسند یعنی که موافق یکی از مذاهب باشد و یا بر روش ظاهر قرآن است و بپوشانید از ایشان آنچه را که نمی شناسند **اصل** ثم قال والله ما الناصب لنا حربا باشد علینا مؤنة من الناطق علینا بما نکره فاذا عرفتم من عبد اذاعة فامشوا الیه وردوه عنها فان قبل منکم والا فتحملوا علیه بمن یثقل علیه ویسمع منه فان الرجل منکم یطلب الحاجة فیلطف فیها حتی تقضی له فالطفوا فی حاجتی کما تلطفون فی حوائجکم فان هو قبل منکم والا فادفنوا کلامه تحت اقدامکم ولا تقولوا انه یقول ویقول فان ذلک یحمل علی وعلیکم **شرح** مراد بالناصب لنا با ما عداوت کننده شیعه امامیه است از غیر مستضعفین **یعنی** بعد از آن گفت بخدا قسم که نیستند مخالفانی که انکار فرض طاعت ما میکنند در جنگ سخت تر بر ما باعتبار مشقت و ضرر از شیعه امامیه که سخن میگوید بر ما بآنچه نمیخواهیم فاش شدن آنرا پس چون شما خبر دار شدید از بنده فاش کردن سر را پس روید بسوی او و منع کنید او را از فاش کردن پس اگر قبول کند از شما خوب و اگر نکند پس بدور آورید بر او منع کسی که آن کس سنگینی میکند بر او یعنی که بزرگ و صاحب اعتبار است در نظر او و می شنود از آن کس منع را چه بدرستی که مردی از شما گاهی طلب میکند حاجت خود را پس نازک بینی میکند در آن حاجت تا بر آورده میشود برای او پس نازک بینی کنید در حاجت من چنانچه نازک بینی میکنید در حاجتهای خود پس اگر آن بنده قبول کرد از شما منع شما را هر وسیله که باشد خوب و اگر نکرد پس در خاک کنید سخن او را زیر قدمهای خود یعنی که تکرار سخن او در مجالس خود مکنید و مگوئید که بدرستی که او میگوید و میگوید هر چند که بعنوان مذمت او باشد چه بدرستی که آن تکرار بر شما بر می انگیزد دشمنان را بر من و بر شما یعنی که باعث ضرر بمن و بشما میشود چنانچه میگوئید دیوار گوش دارد **اصل** اما والله لو کنتم تقولون ما اقول لاقررت انکم اصحابی هذا ابو حنیفة له اصحاب وهذا الحسن البصری له اصحاب وانا امرؤ من قریش قد ولدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وعلمت کتاب الله وفیه تبیان کل شیء بدء الخلق وامر السماء وامر الارض وامر الاولین وامر الآخرین وامر ما کان وامر ما یکون کانی انظر الی ذلک نصب عینی **شرح** ولدنی بصیغه ماضی باب تفعیل التولید بشارت بولادت کسی در زمان آینده است اشارتست بامثال آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام بعنوان حدیث قدسی که یهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی و مضمون این تا آخر حدیث گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب بیست و نهم که باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر است **یعنی** آگاه باشید بخدا قسم که اگر چنین باشید میبودید که گوئید آنچه را که من میگویم در امر تقیه و مانند آن هر آینه اقرار میکردم که شما یاران من و شیعه منید بیان این آنکه اما ابو حنیفه با آن جهالت و گمراهی او را شاگردان و یاران هستند که سخن او را می شنوند و این حسن بصری

با آن ناپاکی دینی او را مریدان وی را نگفتند که سخن او را گوش ندهید و من مردیم از قریش تحقیق مژده بولادت من داده رسول الله صلی الله علیه و آله یا بتمیغی که از اوصیای ویم و تعلیم کرده شده ام قرآن و در قرآن بیان واضح هر چیز هست آن هر چیز ابتدای آفرینش است و کار آسمانست و کار زمین است و کار اهل بهشت و کار اهل دوزخ و کار گذشتگان است و کار آیندگان است و کار آنچه شده و کار آنچه میشود گویا که من نظر میکنم بسوی آنچه گفتم که در قرآنست برابر چشم خود اشارتست باینکه فقهای مخالفان و متبوعه مخالفان پیروی امام ضلالت خود میکنند بیشتر از پیروی شما امام حق خود را با وجود آنکه تفاوت میان امام ایشان و امام شما ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي مَا زَالَ سِرُّنَا مَكْتُوماً حَتَّى صَارَ فِي يَدَيْ وُلْدِ كَيْسَانَ فَتَحَدَّثُوا بِهِ فِي الطَّرِيقِ وَقُرَى السَّوَادِ شرح کیسان بفتح کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه نام مکر و فریب است و بان ملقب شده مختار بن ابو عبیده و مراد بولد کیسان اهل مکر است که شیعه امامیه شدند و بدروغ خود را شیعه امامیه میشمارند السواد بفتح سین بی نقطه ناحیتی است متصل بعراق عرب و طولش از عراق سی و پنج فرسخ و حد آن در طول از موصلست تا عبادان و در عرض از عذیب تا حلوان و تسمیه آن بسواد برای کمال سبزی درختان و زراعات آنجاست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت همیشه راز ما پنهان بود تا آنکه افتاد در دست اهل مکر و فریب پس نقل کردند راز ما را در راه گذر و در دیههای سواد عراق هفتم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَاللهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَمُهُمْ لِحَدِيثِنَا وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالاً وَأَمْقَتَهُمْ لَلَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَيُرْوَى عَنَّا فَلَمْ يَقْبَلْهُ اشْمَأَزَّ مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَإِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجاً عَنْ وَلَايَتِنَا شرح اسند بسین بی نقطه و نون و دال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افعالست الاسناد تکیه دادن چیزی بر دیوار و مانند آن و مراد اینجا واگذاشتن علم متفصل او و میل چیزی بسوی کسی است و فاعل آن ائمه است و تقدیم ظرف برای حصر است و اشارتست بآیت سوره یونس بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله بیان شد در شرح خطبه مصنف یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بخدا قسم که بدرستی که محبوبترین یاران من بسوی من پرهیزکارتر ایشان و فهمیده‌تر ایشان و پنهان کننده‌تر ایشان حدیث ما راست و بدرستی که بدحالتر ایشان نزد من و دشمن داشته‌تر شده‌تر ایشان کسی است که چون شنید حدیثی را که نسبت داده میشود بسوی ما و روایت کرده میشود از ما پس قبول نکرد آنرا دور خود داد و دل گشید از آن و منکر شد آنرا و کافر شمرد کسی را که اعتقاد کرد بآن و حال آنکه او نمیداند حقیقت حال را شاید که آن حدیث از نزد ما بیرون آمده باشد و از نزد مخالفان ما و بسوی ما تکیه داده شده باشد پس بسبب ما پس میباشد بآن انکار و تکفیر بیرون از دوستی ما هشتم اصل عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُعَلَّى اكْتُمْ أَمْرَنَا وَلَا تُذِعْهُ فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا وَلَمْ يُذِعْهُ أَعَزَّهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَجَعَلَهُ نُوراً بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ يَا مُعَلَّى مَنْ أَذَاعَ أَمْرَنَا

وَلَمْ يَكْتُمْهُ أَذَلَّهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَنَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ وَجَعَلَهُ ظُلْمَةً تَقُودُهُ إِلَى النَّارِ يَا مُعَلَّى إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَدِينِ آبَائِي وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ يَا مُعَلَّى إِنَّ اللهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ يَا مُعَلَّى إِنَّ الْمُذِيعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَاحِدِ لَهُ شرح روایتست از معلی بن خنیس گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای معلی پنهان کن کار ما را و فاش مکن آنرا چه بدرستی که آنست که هر که پنهان کند کار ما را و فاش نکند آنرا عزیز میکند او را الله تعالی بسبب آن پنهان کردن در دنیا و میگرداند کار ما را روشنی میان دو چشم او در آخرت که می‌کشد او را بسوی بهشت ای معلی هر که فاش کند کار ما را و پنهان نکند آنرا خوار میکند او را الله تعالی بسبب فاش کردن در دنیا و برطرف میکند روشنی را از میان دو چشم او در آخرت و میگرداند کار ما را تاریکی که میکشد او را بسوی آتش جهنم ای معلی بدرستی که تقیه از جمله دین من و دین پدران منست و دین هیچ نیست کسی را که تقیه نیست او را ای معلی بدرستی که الله تعالی دوست میدارد که عبادت کرده شود در پنهان در مواضع تقیه چنانچه دوست میدارد که عبادت کرده شود در آشکارا در مواضع غیر تقیه ای معلی فاش کننده کار ما مانند منکر کار ماست در استحقاق عذاب جهنم نهم اصل عَنْ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَحَداً قُلْتُ لَا إِلَّا سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ قَالَ أَحْسَنْتَ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الشَّاعِرِ فَلَا يَعْدُوَنْ سِرِّي وَسِرَّكَ ثَالِثاً أَلَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعُ شرح اخبرت بصیغه مخاطب باب افعالست بتقدیر استفهام و میتواند بود که همزه استفهام و صیغه مخاطب باب تفعیل باشد لا یعدون مؤکد بنون خفیفه بصیغه نهی غایب معتل اللام باب نصر است اثنین عبارت از دو کس است و بعضی میگویند عبارت از دو لب است و آن مناسب نیست یعنی روایتست از عمار گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام آیا خبر دادی بآنچه خبر دادم ترا بآن یکی را گفتم نه مگر سلیمان بن خالد را امام گفت خوب کردی آیا نشنیدی قول شاعر را که دو باید که البته تجاوز نکند راز من و راز تو بسوی آگاه بکس سوم راز که تجاوز کرد از دو کس مشهور است یا بمعنی که مشهور میشود مخفی نماند که خواندن شعر درین مقام اشعار باینست که عقل صریح حکم بقبح آن میکند و حاجت باین شنیدن از صاحب شرع نیست دهم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَبَى وَأَمْسَكَ ثُمَّ قَالَ لَوْ أَعْطَيْنَاكُمْ كُلَّ مَا تُرِيدُونَ كَانَ شَرّاً لَكُمْ وَأُخِذَ بِرَقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وِلَايَةُ اللهِ أَسَرَّهَا إِلَى جَبْرَئِيلَ وَأَسَرَّهَا جَبْرَئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَسَرَّهَا مُحَمَّدٌ إِلَى عَلِيٍّ وَأَسَرَّهَا عَلِيٌّ إِلَى مَنْ شَاءَ اللهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تُذِيعُونَ ذَلِكَ مَنِ الَّذِي أَمْسَكَ حَرْفاً سَمِعَهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ مَالِكاً لِنَفْسِهِ مُقْبِلاً عَلَى شَأْنِهِ عَارِفاً بِأَهْلِ زَمَانِهِ شرح اخذ بصیغه افعل التفضیل است اخذ باعطا از قبیل نسبت فعل بسببست صاحب هذا الامر امام حقست که خود بسبب ولایه بکسر واو حکومتست و مراد اینجا تعیین اوقات حوادث و کارهاست نم و رقم انتم برای تعجبست یعنی روایتست از بزنطی گفت پرسیدم امام رضا صلوات الله علیه از مسئله که فلان چیز کی حادث

نشان

خواهد شد پس امتناع کرد و خودداری کرد از جواب بعد از آن گفت اگر عطا کنم شما را هر سرکه میخواهید هیچ باشد بدتر برای شما و باعث
مخالفان حرب بیان بجلی صاحب این امامت حق گفت امام محمد باقر علیه السلم کیفیت حکومت ایشان را و حوادث وحی کرده آنرا ارجمند
بسوی جبرئیل وحی کرده ~~ان احادیث را~~ جبرئیل بسوی محمد صلعم در قرآن که تبیان لکل شیء است و عنوان را رسانید و آنرا محمد صلعم
علی علیه السلم و عنوان را رسانیده آنرا علی بسوی اینکه خواست تا آنکه او صیا بهمین روش است با وجود آن شما شهرت میدهید آن حکومت را اگر
چیزی از آن بشما رسد که نیست از شیعه که نگاه داشته باشند یک سخنی را که شنیده باشند آنرا گفت امام محمد باقر علیه السلم در کلمات
حکمتی که وحی شده بسلیمان و سایر آل داود هست که سزاوار است برای مسلم اینکه باشد ضابط نفس خود از سخن لغو و آوازنده
بر کار فروتنی خود شناسا با اهل زمان خود که قابل بیرون کردن شد **اصل** فاتقوا الله ولا تذیعوا حدیثنا فلولا ان الله یدا
فع عن اولیائه و ینتقم لاولیائه من اعدائه اما رایت ما صنع الله بال برمک و ما انتقم لابی الحسن علیه السلم
و قد کان بنو الاشعث علی خطر عظیم فدفع الله عنهم بولایتهم لابی الحسن علیه السلم انتم بالعراق
ترون اعمال هؤلاء الفراعنة و ما امهل الله لهم فعلیکم بتقوی الله ولا تغرنکم الدنیا ولا تغتروا بمن
قد امهل له فکان الامر قد وصل الیکم **شرح** فاء در فلولا ایمائیه است و جزای شرط محذوف است بتقدیر لانقطع سلسلة ائمة
اهل البیت و شیعتهم بترکم التقیة برمک بفتح باء یکنقطه و سکون راء منقطه و فتح میم جد یحیی بن خالد برمکی است و یحیی سعی در
قتل امام موسی کاظم علیه السلم کرد برای حسدی که داشت بر جعفر بن محمد بن اشعث که هر گاه هارون در خانه او بود و از شیعه امامیه بود
با خویشان خود چنانچه بیان شده در حدیث ششم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم از کتاب الحجة و ما انتقم اشارت است
با نتقام از علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد که چون باغوای یحیی بدگوئی عموی خود امام موسی کاظم علیه السلم نزد هارون کرد امان نیافت
آنقدر که باو رسد عطای دویست هزار درهم که حاضر شده بود چنانچه گذشت در حدیث هشتم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم از کتاب
الحجة اشعث بشین با نقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه ابن قیس الکندی از جمله منافقان یمنی است و ابو بکر ابن ابی قحافه خواهر خود
ام فروه را زن او کرده و محمد و قیس و عبد الرحمن که از جمله ساعیان در قتل امام حسین و اصحاب او بودند از اولاد اشعث اند
و چون انتقام میدانست که اولاد اینها از شیعه امامیه میشوند ایشان را در دنیا مهلت داد و سیاستهای گوناگون که بر سر آن
لشکر آمد بتوسط ابراهیم بن مالک اشتر نخعی و مختار بن ابو عبیده ثقفی و غیر ایشان از برای جماعت بیامده مول المرجعات تا ظهور
قائم علیه السلم یا قیام قیامت یا در زمرک شما مفتت **یعنی** پس پرهیز کنید از عذاب الهی و آشکار مکنید حدیثهای را که مخصوص است
باین معنی که یک شاهد یا دو شاهد از قرآن بر آنها نیافته باشید چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب بیان این که اگر نه این بود
که الله گاهی بر میکرداند بلا را از دوستان خود چنانچه علی بن الحسین علیهما السلم محفوظ ماند از یزید لعنه الله و گاهی دیگر انتقام میکشد
برای دوستان خود از دشمنان خود منقطع میشد سلسله ائمه هدی و شیعه ایشان بسبب هرزه گوئی شیعه آیا ندیدی آنچه را که کرد
الله با اولاد برمک اشارتست بقتل هارون یحیی بن خالد و جعفر بن یحیی و امثال ایشان را بانواع سیاست و آیا ندیدی انتقام الله آشکارا

از محمد بن اسمعیل بن جعفر برای امام موسی کاظم علیه السلم و تحقیق اولاد اشعث بر خطری بزرگ بودند پس دفع کرد الله از ایشان بسبب
دوستی اولاد ایشان امام موسی کاظم را شما در کوفه می بینید عملهای این فرعونان بنی العباس را و مهلتی که داده الله ایشان را با وجود آن
عملها پس بر شما باد که پرهیز کنید از عذاب الهی و باید که بازی ندهد شما را الذتهای دنیا که تر و تازه است و بازی مخورید بحکومت کسی که
تحقیق مهلت داده شده برای او بخیال اینکه حکومت همیشه در دست ظالمان خواهد بود میان این اینکه گویا که حکومت رسیده بسوی
شما **باب دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله طوبی لعبد نومة عرفه الله و لم یعرفه الناس اولئک مصابیح
الهدی و ینابیع العلم ینجلی عنهم کل فتنة مظلمة لیسوا بالمذاییع البذر ولا بالجفاة المرائین **شرح** النومة
بضم نون و فتح واو کسی که مشهور نباشد و کسی که فروتنی کند برای الله مثل اینکه حکم از روی خود و رای نکند در مسائل مختلف فیها
و هر دو اینجا مناسب است عرفه از باب تفعیلست لم یعرفه از باب تفعیل یا بعرفت مشار الیه الکل جنس عبد نومه است
ینجلی بجیم بصیغه مضارع غایب باب انفعال یا باب تفعیلست الفتنة بکسر فا و سکون تاء دو نقطه در بالا و نون اختلاف آراء المذاییع
بفتح میم و ذال با نقطه و الف و دو یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع مذیاع بکسر میم و سکون ذال کسانی که فاش کننده راز ها
اند البذر بضم باء یکنقطه و ضم ذال با نقطه و راء بی نقطه جمع بذور بفتح باء و ضم ذال و سکون واو بمعنی چنینان الجفاة بضم جیم و فا و الف
جمع جافی جاهلان دور از حق **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خوشتر باد برای بنده و صاحب خمول که شناسای حق در مسائل
مشکل مختلف فیها کرده او را الله از محکمات قرآن که صریح در وجوب سؤال اهل الذکر و ترک خود رای است و شناسا نکرده اند او را مردم
باین معنی که طریقه قیل و قال و حکم از روی ظن را از مردم یاد نگرفته و در آن کار را بر خود بسته یا مراد اینست که نمیشناسد قدر او را
مردم آن بندگان چراغهای راستی و چشمهای علمند بر طرف میشود از آن بندگان ضرر هر اختلافی که تاریک کننده کلمات است آن بند
گان جمعی که سر فاش کنان سخن چینان نیستند و جمعی که جاهلان خود نما باشند **دوازدهم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم طوبی لکل عبد
نومة لا یؤبه له یعرف الناس و لا یعرفه الناس یعرفه الله منه برضوان اولئک مصابیح الهدی ینجلی عنهم
کل فتنة مظلمة و یفتح لهم باب کل رحمة لیسوا بالبذر المذاییع ولا بالجفاة المرائین **شرح** مضمون این نز
دیک بالعبث لا یؤبه بواو یا بهمزه و باء یکنقطه و هاء بصیغه مضارع مجهول از باب منع یا باب علم است الوبه بفتح واو و سکون و فتح باء و
الابه بفتح همزه و سکون و فتح باء پروا کردن برای چیزی بسبب شناختن قدر آن یعرفه از باب تفعیلست منه بفتح میم و تشدید نون
مفعول دوم یعرفه است المن مصدر باب نصر انعام و مراد اینجا امام زمانست یا مراد تصدیق امام زمانست چنانچه گفته ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و میتواند بود که منه بکسر میم و سکون نون باشد و برای ابتدا باشد و مفعول دوم یعرفه محذوف باشد یعنی
که آن بنده را عارف حق در مسائل مشکله دین که اختلاف در آنها شده میکند از جانب خود بتوفیق تصدیق اهل الذکر و سؤال از ایشان
در مشکلات و بر هر تقدیر ضمیر راجع بالله است و باء در برضوان برای سببیت یا برای ملابست است ظرف متعلق بتوفیقیت
یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم خوشتر باد برای هر بنده صاحب خمول که پروا کرده نمیشود برای او باین معنی که مجهول القدر است نشنا

مردم او را نمیشناسند او را مردم میشناسانند او از آنجا که نعمت خود بر خلایق بسبب راضی بودن آنجا از او یا با رضای آن بنده بهمین
مرتبه و ترک طلب ساخته مردم قدر او را و آن بندگان و انعامهای راستی اندر برطرف میشود و از ایشان هر زمره اختلاف تاریک کشوده میشود
برای ایشان در هر رحمتی نیستند ایشان جمعی که سخن چنان سرفاش کنانند و نه جمعی که جاهلان خودنمایانند اصل و قال قولوا الخیر
تعرفوا به واعملوا الخیر تکونوا من اهله ولا تکونوا عجلا مذاییع فان خیارکم الذین اذا نظر الیهم ذکر الله و
شرارکم المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة المبتغون للبرآء المعایب شرح العجل بضم عین منقطه و ضم جیم
جمع عجول بفتح عین و ضم جیم شتاب زدگان یعنی و گفت امیر المؤمنین علیه السلم گوئید سخن خیر را تا شناخته شوید بخیر و بجا آورید
خیر را تا باشید از اهل خیر و محض قول نباشد و مباشید شتاب زدگان سرفاش کنان چه بدرستی که خوبان شما جمعیند که چون
نظر کرده شود بسوی قول و فعل ایشان یاد آورده شود ربوبیت آنجا و بدان شما جمعیند که بغایت روندگان میان خلق اند
با سخن چینی جمعی که جدایی اندازندگانند میان دوستان جمعی که طلب کنندگانند برای بی عیبان در ظاهر عیبهای باطنی را
سیزدهم اصل قال ابو عبدالله علیه السلم لقوا السنتکم والزموا ابوابکم فانه لا یخصکم امر تخصون به ابدا ولا یزال الزید
یة لکم وقاء احدا شرح الوقا بفتح و کسر واو و قاف و الف ممدوده الحمایت نگاه داشتن چیزی دیگر از ضرر یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلم نگاه دارید زبانهای خود را یعنی که تقیه کنید و سرفاش مکنید و ساکن باشید در خانهای خود یعنی که خروج
مکنید بر حکام ضلالت تا خروج مهدی علیه السلم چه بدرستی که چون چنین کنید برنخیزد شما را بلایی که مخصوص شوید بآن همیشه
زیدیه برای شما بلاگردان خواهند بود و ایمان این کلام اشارتست باینکه چون مذهب زیدیه اینست که فاطمی مجتهد میباید که پس
خروج بسیف کند و این مخالف مذهب شیعه امامیه است اگر شیعه امامیه زبان خود را نگاه دارند محفوظ خواهند بود و بلاهای مخالفان
شیعه متوجه زیدیه خواهد بود تا خروج مهدی علیه السلم چهاردهم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال ان کان فی یدک هذه شیء
فان استطعت ان لا تعلم هذه فافعل قال وکان عنده انسان فتذاکروا الاذاعة فقال احفظ لسانک
تعز ولا تمکن الناس من قیاد رقبتک فتذل شرح القیاد بکسر قاف و یا و دو نقطه در پایین و الف و دال ریسمانی
که بان ستور را مانند آن از پیش میکشند هر جا که خواهند یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم که گفت اگر باشد در این دست
تو چیزی پس اگر توانی که نداند این دست دیگر که در این دست چیست پس بکن اشارتست بوجوب کمال التقیه راوی گفت و بود نزد
امام علیه السلم مردی که سرفاش میکرد پس یاران مجلس گفتگو کردند در سرفاش کردن آنگه پس امام علیه السلم گفت که نگاه دار
زبان خود را تا عزیز شوی و تمکین مکن مردم مخالف را از کشیدن گردن خود در ریسمانی که بسبب نگاه نداشتن زبان باشد تا خوار شوی پانز
دهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان امرنا مستور مقنع بالمیثاق فمن هتک علینا اذله الله شرح المقنع
بقاف و نون و عین منقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده بپرده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت بدرستی که کار ما پوشیده شده است بعهد الهی که تا زمان ظهور مهدی علیه السلم ظاهر نشود پس هر که پرده دری کند بر ما

باظهار

باظهار امر ما نزد مخالفان خوار میکند یا خوار کند او را الله تعالی شانزدهم اصل عن محمد بن مسلم عن محمد بن سعید بن غزوان
عن علی بن الحکم عن عمر بن ابان عن عیسی بن ابی منصور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول نفس المهموم
لنا المغتم لظلمنا تسبیح وهمه لامرنا عبادة وکتمانه لسرنا جهاد فی سبیل الله قال لی محمد بن سعید
اکتب هذا بالذهب فما کتبت شیئا احسن منه شرح قال لی آخر کلام محمد بن مسلم است و ظاهر اینست که بجای مسلم
اسلم باید و فا در فما برای تعلیل است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از محمد بن سعید بن غزوان از علی بن الحکم از عمر بن ابان از
عیسی بن ابی منصور گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت نفس کشیدن کسی که در فکر باشد برای ما یعنی
که دعای فرج آل محمد میکرده باشد غمناک باشد برای مظلومیت ما تسبیح است و فکر او برای کار ما عبادتست و پنهان داشتن
سر ما جهاد است در راه الله تعالی گفت مرا محمد بن سعید که بنویس این حدیث را بطلا یعنی که قدر این حد
یث را بشناس چه ننوشتی چیزی را که بهتر باشد از آن باب نوزدهم اصل باب المؤمن وعلاماته وصفاته شرح این باب
بیان مؤمن و علامتهای او و خواص اوست در این باب سی و نه حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال قام رجل
یقال له همام وکان عابدا ناسکا مجتهدا الی امیر المؤمنین علیه السلم وهو یخطب فقال یا امیر المؤمنین
صف لنا صفة المؤمن کاننا ننظر الیه شرح این حکایت منقولست در نهج البلاغه با تفاوت بسیار در سؤال و جواب
از آنجمله اینست که امیر المؤمنین علیه السلم جواب همام نمیگفت تا همام مکرر کرده و بعد از آن جواب گفته و این مناسب آخر حدیث
است که فقد کنت اخافها علیه الناسک بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین منقطه بضم نون و ضم سین مصدر باب نصر و حسن
مداومت بر عمل خوب و پاکیزه کردن چیزی از هر و اینجا مناسبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت برخاست
مردی که گفته میشد او را همام بفتح ها و تشدید میم و بود عابد مداومت کننده بر عبادت صاحب جد در عبادت بسوی امیر المؤمنین
علیه السلم بر حالی که او خطبه میخواند پس گفت ای امیر المؤمنین بیان کن برای ما حال مؤمن را چنانچه گویا که ما معاینه میبینیم مؤمن را بآن
بیان مراد طلب کمال توضیح است اصل فقال یا همام المؤمن هو الکیس الفطن بشره فی وجهه وحزنه فی قلبه
اوسع شیء صدرا واذل شیء نفسا زاجر عن کل فان حاض علی کل حسن لا حقود ولا حسود ولا وثاب
ولا سباب ولا عیاب ولا مغتاب یکره الرفعة ویشنأ السمعة شرح الکیس بفتح کاف و تشدید
یاء دو نقطه در پایین مکسور و سین منقطه عاقل الفطن بفتح فا و کسر و ضم و سکون طا منقطه زیرک البشر بکسر با یک نقطه
و سکون شین با نقطه و را منقطه کشاده رویی الرفعة بکسر را منقطه و فا و عین منقطه شرف یشنأ بشین با نقطه و نون
و همزه بصیغه مضارع غایب باب منع و علم است السمعة بضم و فتح سین منقطه و سکون میم و بفتح سین و فتح میم فعلی کر
ده شود تا مذکور شود و شنوده شود یعنی پس گفت ای همام مؤمن اوست عاقل زیرک گشاده رویی او در روی اوست یعنی
که اثر آن بر روی او ظاهر میشود و اندوه او در دل اوست یعنی که اثر آن بر روی او ظاهر نشود فراخترست از هر چیز باعتبار سینه یعنی

کتحمل بسیار دارد دشوار است از هر چیز باعتبار نفس یعنی که نزد خودش بی اعتبار است منع کننده است از رغبت
و زهد زایل یعنی که نهی از رغبت از امور دنیا میکند و حرص فرماینده است بر هر فعل نیکو که از آن در آخرت ظاهر میشود و کفر
ورست و نه صاحب شکست و نه جهنده بر روی مردمست و نه دشنام دهنده است و نه عیب جوست و نه غیبت کننده
است ناخوش میشمارد و بلندی مرتبه دنیا را و دشمنست با فعلی که بقصد شهرت باشد اصل طویل الغم بعید الهم کثیر
الصمت وقور ذکور صبور شکور مغموم بفکره مسرور بفقره سهل الخلیقة لین العریکة رصین الوفاء
قلیل الاذی لا متافک ولا متهتک ان ضحک لم یخرق وان غضب لم ینزق ضحکه تبسم واستفهامه
تعلم ومراجعته تفهم کثیر علمه عظیم حلمه شرح دراز غمست یعنی که همیشه در غم آخرت است و دور فکر
ست یعنی که عاقبت اندیش است بسیار سکوت است یعنی که در ناداسته سخن نمیگوید و در دانسته نیز تا ضرور نشود
سخن نمیگوید بغایت آهسته است بغایت در فکر آخرت بغایت صاحب صبرست بر بلا بغایت شکر گذارست بر نعمت
غمناک است بفکر خود یعنی که چون فکر در عاقبت و آخرت کند اندوه احتمال عذاب او را فرو میگیرد خوشحالست بی مالی خود
چون اشکال حساب ادای حقوق بر او کمترست هموار طبیعت است نرم جانبست یعنی که خوشخوست مستحکم وفاست در پیمان
کم آزارست نه افترا کننده است و نه پرده درست اگر خنده کند بی عقلانه نمیکند و اگر غضبناک شود تندی نمیکند خنده او
لب خنده است و سوال او برای یاد گرفتنست و تکرار سوال او برای فهمیدن جوابست بسیارست علم او و بزرگست خردمندی او
اصل کثیر الرحمة لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر ولا یحیف فی حکمه ولا یجور فی علمه نفسه اصلب
من الصلد ومکادحته احلی من الشهد لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف ولا متعمق
شرح یبخل بنون و جیم بصیغه مضارع غائب باب نصر است البخل بفتح نون و سکون جیم انداختن یا بیا یک نقطه و جیم از باب علم است
البجل بفتح با و فتح جیم بهتان یا ببا یک نقطه و خا با نقطه است از باب علم و حسن البخل بضم با و سکون خا ضد کرم و همه اینجا مناسب
یعجل بعین منقطه و جیم بصیغه مضارع غائب باب علم یا باب تفعیلست یضجر بضاد با نقطه و جیم و را منقطه از باب علم است یبطر
بیا یک نقطه و طا منقطه و را منقطه از باب علم است یحیف بحا منقطه و یا دو نقطه در پایین و فا از معتل العین باب ضرب است
یجور بجیم و رای با نقطه از معتل العین باب نصر است الصلد بفتح و کسر صاد منقطه و سکون لام و دال منقطه سنگ سخت که هموار باشد
المکادحه بدال منقطه و حاء منقطه از روی سعی گفتگو کردن با کسی در معامله الجشع بفتح جیم و کسر شین با نقطه و عین منقطه حریصی
الهلع بفتح ها و کسر لام و عین منقطه فزع کننده در مصیبت العنف بفتح عین و کسر نون و فا آنکه ناهموار در قول و فعل الصلف بفتح
صاد منقطه و کسر لام لاف زن المتعمق بعین منقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که فرو رود و خوض میکند در آنچه در وسع
او نیست یا لایق او نیست و گذشت در حدیث سوم باب پنجم کتاب التوحید که باب نسبت است نهی از تعمق یعنی بسیار رحمت
بفکر از سخن را از درس بیرون نمی اندازد و شتاب در سخن و کار نمیکند و ملول از کسی نمیشود و فخر نمیکند و ظلم نمیکند در حکم خود و در نمیگذرد

درطلب

درطلب علم خود از علم هر و زبان او مستحکم است از سنگ سخت یعنی که شبهات و تسویلات شیطانی از حق نمیکشند و نزاع او با کسی شیرین تر
از عسلست نه حریص است و نه صاحب جزع است و نه ناهموار است و نه لاف زن است و نه بر خود می بندد چیزی را که از او نخورده یعنی در معاملات
و مانند آنها نمیکند اصل جمیل المنازعة کریم المراجعة عدل ان غضب رفیق ان طلب لا یتهور ولا یتهتک ولا
یتجبر خالص الود وثیق العهد وفی العقد شفیق وصول حلیم خمول قلیل الفضول راض عن الله عز وجل
مخالف لهواه شرح خوشنماست نزاعش یعنی بعیب بازگشت در سوالش بغایت عادلست اگر غضبناک شود هموارست اگر طلب
چیزی کند افراط در روایت نمیکند و پرده دری نمیکند و بر خود بزرگی نمی بندد صاف است دوستی او مستحکم است پیمان او کاملست اعتقاد او مهر
بانست پیوند کننده رحم و مانند آنست عاقلست برد بارست کم سخنهاء و سخنهای بیکار را و راضی است از الله عز و جل در قضا و قدر
الهی خلاف کننده خواهش نفس خود است در قضا و قدر و احکام الهی اصل لا یغلظ علی من دونه ولا یخوض فیما لا یعنیه ناصر للدین
محام عن المؤمنین کهف للمسلمین لا یخرق الثناء سمعه ولا ینکی الطمع قلبه ولا یصرف اللعب حکمه ولا یطلع الجاهل
علمه شرح لا یغلظ بغین با نقطه و ظاء با نقطه بصیغه معلوم باب افعالست یعنیه بعین منقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین بصیغه معلوم
باب ضرب است العنایه بکسر و فتح عین فهم بودن چیزی و ضمیر مستتر راجع بماست و ضمیر بارز راجع بمرجع ضمیر لا یخوض است لا یخرق بخاء با نقطه
و را منقطه بصیغه معلوم باب افعالست لا ینکی بنون بصیغه معلوم معتل اللام باب ضرب است لا یطلع بصیغه معلوم باب افعالست یعنی
درشتی نمیکند بر کسی که پایین اوست و فرو نمیرود در چیزی که بکار او نمی آید مدد کننده دین اسلامست دفع ضرر کننده است از مؤمنان
پناهست برای اهل اسلام و احمق نمیکند مدح گوش او را یعنی که از مدح کسی او را بازی نمیخورد و گوش این نمی اندازد و بر او است نمیکند طمع
دل او را یعنی که طمع در مال کسی نمیکند و دل خود را از طمع بآزار نمی اندازد و بر نمیگرداند بازیچه حکمت او را یعنی که التفات بآن
نمیکند چنانچه گفته در سوره فرقان و اذا مروا باللغو مروا کراما و آگاه نمیکند نادان را علم خود یعنی که در تعلیم است نزد نادان
منداد اصل قوال عمال عالم حازم لا بفحاش ولا بطیاش وصول فی غیر عنف بذول فی غیر سرف لا بختال
ولا بغدار ولا یقتفی اثرا ولا یحیف بشرا رفیق بالخلق ساع فی الارض عون للضعیف غوث للملهوف
لا یهتک سترا ولا یکشف سرا شرح نفی مبالغه در لا بفحاش و امثال آن تعریض است به مخالفان فی المعنی مع است العنف
بضم و فتح و کسر عین منقطه و سکون نون زور آوردن بر کسی الختال بخاء با نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا فریب دهنده الغدار
بغین با نقطه و تشدید دال منقطه و را منقطه بغایت خلاف کننده عهد یعنی بغایت گوینده حق است بغایت عمل کننده بحقست داناست
بمسائل دین و احوال اهل زمان خود است صاحب احتیاط در دین است نه بغایت فحش گوست و نه بغایت تندست بغایت پیوند کننده
است با دوستان خود بی آنکه باری گران بر ایشان اندازد و بغایت بخشنده است بی آنکه بیجا و اسراف کند نه فریبنده است و نه عهد شکنست
و پیروی نمیکند چیزی را تا مبادا که عیبی بر او ظاهر شود و ظلم نمیکند انسانی را هموارست با خلایق سعی کننده است در حاجتهای مؤمنان
و در عبادت الهی در زمین مدد است برای ضعیف فریادرس است برای دادخواه نمیدرد پرده کسی را و آشکارا نمیکند راز کسی را

اصل كثيرُ البلوى قليلُ الشكوى اِن رأى خيراً ذكره وان عاين شرّاً ستره يستر العيب ويحفظ الغيب ويقيل العثرة ويغفر الزلّة لا يطّلع على نصحٍ فيذره ولا يدع جنح حيفٍ فيصلحه امين رضيّ تقيّ نقيّ زكيّ رضيّ

شرح البلوى بفتح باء یکنقطه وسکون لام والف مقصوره محنت روزگار الشکوی بفتح شین بانقطه وسکون کاف والف مقصوره شکایت حفظ غیب بفتح غین بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین عبارت از امینت که غایبانه از مردم منکر چیزی نباشد الاقاله عاید بود و شمردن چیزی که واقع باشد لا یطلع بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال ست و مفعول آن محذوفست بتقدیر لا یطلع ناقلا النصح بضم نون و سکون صاد منقطه نصیحت فیذره بذال بانقطه و تشدید را منقطه بصیغه مضارع غایب مضاعف باب نصر منصوبست بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی و ضمیر منصوب راجع بنصحست الذر مشهور کردن لا یدع بدال منقطه و تشدید عین منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم مضاعف باب افتعال ست الدع و دفع چیزی بعنوان درشتی الجنح بکسر جیم و سکون نون و حاء منقطه بمعنی رشب و مانند آن و آن مفعول مطلق است برای نوع زیرا که مضاف است بحیف بفتح جیم و فتح نون مصدر باب علم بمعنی میل از حق بباطل یا بفتح حاء منقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب بمعنی بیجا کردن و میتواند بود که جنح مفعول به باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که در نهی منکر درشتی نمیکند بعنوانی که در آن اندک تجاوز از حق بباطل باشد بلکه اگر درشتی کند در جایی میکند که ضرور و واجب شد فیصلح منصوبست بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی و ضمیر منصوب راجع بجنح است یا راجع بحیف است یا راجع بمصدر یدع است و حاصل همه یکیست و اگر جنح مفعول به باشد احتمال سیوم متعین است الرضی بفتح را منقطه و کسر ضاد بانقطه استوار و حاجت روا کننده یا خود و هر دو اینجا مناسبت الزکی بزای بانقطه سختی و بدال بانقطه چنانچه در بعض نسخه است زیرک **یعنی** بسیار محنتست کم شکایت اگر دید از کسی خوبی را او میگوید آنرا و اگر دید بدی را پنهان ندا از اینجو شاند عیب مردم را و نگاه میدارد و او بغایبانه او را و میگذارد لغزش و در آمدن را و میبخشاید لغزش را آگاه میکند دیگری را بر نصیحتی که با کسی کند تا مشهور میکرده باشد آن نصیحت او و دفع عنیف نمیکند چیزی را بعنوان اندک میل از حق بباطل تا اصلاح میکرد که میشد آن دفع بعذر خواهی محل امانت است استوار است پرهیزکار است پاکیزه روزگار است سخت است مرضی هوسانست **اصل** يقبل العذر ويجمل الذكر ويحسن بالناس الظنّ ويتّهم على العيب نفسه يحبّ في الله بفقهٍ وعلمٍ ويقطع في الله بحزمٍ وعزمٍ لا يخرق به فرحٌ ولا يطيش به مرحٌ مذكّرٌ للعالم معلّمٌ للجاهل ولا يتوقّع له بائقةٌ ولا يخاف له غائلةٌ **شرح** يجمل بجيم از باب افعال است ويحسن نيز از باب افعال است ويتهم بتشديد تاء دو نقطه در بالا از باب افتعال است و اصل آن اوتهم اول واو بوده علی بمعنی است الغیب بغین بانقطه عبارت از مظنون در قوه سابقه است و آن خوبی حال و درونی مردمست الفقه بالکسر دانش و علم براهینی دانست لا یخرق بخاء بانقطه و را منقطه از باب حسن است با در بیه برای تعدیه است المرح بفتح میم و فتح را منقطه و حا منقطه افراط شادی البوقع اشتطا چیزی خواه محبوب خواه مکروه البائقه بباء یکنقطه وقاف سختی بطلاع نهبان الغائله بغین بانقطه بلا و هلاک کننده **یعنی** قبول میکند عذر عذرخواه را و نیکو میکند یاد مردم را و خوب میکند بمردم گمان احوال درونی ایشانرا که داخل غیب است و تهمت میدارد بنابر آن احوال درونی مردم خودش را دوست میدارد هر که را که دوست میدارد در راه الهی از روی فهم و دانش و میبرد آشنایی هر کرا

که میبرد در راه الهی بحزم یعنی اتکس و جد در برین نه بسبیل خشم و نازایی تقل نمیکند او را شادی و شدت نمیکند او را بسیاری شادی یاد آورنده است برای دانا احوال آنجهان را با مسائل دین را و تعلیم کننده است برای جاهل آنها را احتمال داده نمیشود برای او سختی که باطل باشد و ترسیده نمیشود برای او مهلکی یا بمعنی که خاطر مردم جمعست از او باطل و هلاک مردم پرهیز **اصل** كلّ سعيٍ اخلص عنده من سعيه وكلّ نفسٍ اصلح عنده من نفسه عالمٌ بعيبه شاغلٌ بغمّه لا يثق بغير ربّه قريبٌ وحيدٌ حزينٌ يحبّ في الله ويجاهد في الله ليتّبع رضاه ولا ينتقم لنفسه بنفسه ولا يوالي في سخط ربّه **شرح** بنابر حسن ظن او بمردم هر عبادتی خالصترست نزد او از عبادت او و هر دلی بهترست نزد او از دل او بیان این آنکه دانات بعیب خود کرفتارست بغم آخرت خود اعتماد نمیکند بغیر صاحب کل اختیار خود و نزدیکست بدریافتن هر شکلی که مردم از آن غافلند یا مراد اینست که نزدیکست بدرگاه الهی یگانه زمانه است چه اکثر خلایق پیروی ظن میکنند یا مراد اینست که صبر بر تنهایی دارد اندوهناکست دوست میدارد هر چیز را که دوست میدارد در راه الهی و سعی بلیغ میکند در راه الهی تا تابع رضای الهی باشد و انتقام از ظالم نمیکشد برای خوشنودی خودش بخود یعنی بمعنی که اگر کسی ظلم او کند انتقام از او باقوت مینماید و دوستی نمیکند در راه غضب صاحب کل اختیار او **اصل** مجالسٌ لاهل الفقر صادقٌ لاهل الصدق موازرٌ لاهل الحقّ عونٌ للغريب ابٌ لليتيم بعلٌ للارملة حفيٌّ باهل المسكنة مرجوٌّ لكلّ كريهةٍ مأمولٌ لكلّ شدّةٍ هشّاشٌ بشّاشٌ لا بعبّاسٍ ولا بجسّاسٍ صليبٌ كظّامٌ بسّامٌ **شرح** فرق میان فقیر و مسکین میآید در کتاب الزکوة در حدیث پنجم و نوزدهم باب اول بانکه مسکین بدحالترست از فقیر و فقیر سوال کسی کنند و شدت مشقت مسکین او را بحد سوال میرساند اگر مسکین شود پس تخصیص مجالست بفقرا باعتبار اینست که همنشینی با سائلان میسر نمیشود مگر برای امثال خود شان پس مناسب ایشان مهربانیست بعطا دادن و زود برگردانیدن الارمله بفتح همزه و سکون را منقطه و فتح میم زنی بی شوهر که محتاج باشد الحفی بفتح حاء منقطه و فاء و تشدید یاء مهربان و عطا دهنده فرق میان رجا و امل اینست که رجا نزدیک ترست بوقوع از مامول **یعنی** همنشین است برای نیازمندان و دوست است برای راست گویان مددکار است برای اهل حق مددرست برای غریب پدرست برای یتیم شوهرست برای بیوه مهربانست با درمندان امید داشته شده مردمانست برای هر بدی که بر سر ایشان آید مثل ظلم ظالمان آرزو داشته شده است برای کار سختی مثل افلاس بغایت بکرد دست بغایت گشاده روست نه ترش روست و نه عیب جو است مستحکم است در دین بغایت خشم فرو خورنده است بغایت لب خنده کننده است **اصل** دقيق النظر عظيم الحذر لا يبخل وان بخل عليه صبر عقلٌ فاستحيى وقنع فاستغنى حياؤه يعلو شهوته ووده يعلو حسده وعفوه يعلو حقده لا ينطق بغير صوابٍ ولا يلبس الّا الاقتصاد مشيه التواضع خاضعٌ لربّه بطاعته راضٍ عنه في كلّ حالاته **شرح** باریک بین است از کمال عقل منع حق کسی نمیکند و اگر منع کرده شود از حق خود شکیبایی میکند فهمید قبح چیزها را پس شرم کرد از ارتکاب آنها و قناعت کرد پس بی نیاز شد از طلب چیزها از کسی شرم او بالای میگیرد خواهش طبع او را بمعنی که شرم غالب بر خواهش او دست و مانع مقتضای خواهش شد دوستی او بالای میگیرد رشک او را و بخشایش او بالای میگیرد کینه او را سخن نمیگوید بغیر درستی

و نمی‌پوشد لباسی مگر میانه را که نه در آن افراط باشد و نه تفریط نسبت بحال خود و شیء رفتن او فروتنی است یعنی که متکبر از هیئت فروتنی
کننده است برای صاحب کل اختیار خود و فرمان بردار صاحب کل اختیار راضی است از او در جمیع احوال خود خواه صحت خواه مرض
و خواه وسعت حال خواه تنگی **اصل** بنیته خالصة اعماله لیس فیها غش ولا خدیعة نظره عبرة وسکوته فکرة وکلا
مه حکمة مناصحا متباذلا متواخیا ناصح فی السر والعلانیة لا یهجر اخاه ولا یغتابه ولا یمکر به ولا یاسف
علی ما فاته ولا یحزن علی ما اصابه ولا یرجو ما لا یجوز له الرجاء ولا یفشل فی الشدة ولا یبطر فی الرخاء
یمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر **شرح** هر یک از مناصحا بکسر صاد مهمله و متباذلا بکسر ذال با نقطه و متواخیا
بکسر خاء با نقطه منصوبست بر اختصاص عبارت از ضمیر کلام است و میتواند بود که منصوب بر حال باشد بنا بر اینکه حال از مضاف
الیه مبتدا جایز باشد **یعنی** قصد او در عبادات محض رضای الهی است عملهای او نیست در آنها آلودگی نقصانی و نه فریبی چنانچه جمیع حیلهای
نامعقول میکنند و آنها را حیل شرعی مینامند نگاه او در مخلوقات الهی استدلالست بر رعایت حکمت خالق آنها و خاموشی او
فکر است در عاقبت کار خود و سخن او مصلحت بینی است نصیحت کننده یکدیگر بخشنده هر چه دارند از سخن حق برادری کننده با مخاطب
بآن سخن بطلب نجات آخرت برای او نصیحت کننده است در پنهان و آشکار ترک نمیکند برادر مؤمن خود را و غیبت نمیکند او را و
مکر نمیکند با او و تاسف نمیخورد بر هر منفعتی که باو نرسیده بقضا و قدر الهی و دلگیر نمیشود بر هر ضرری که باو رسیده بقضا و قدر الهی و امید
نمیدارد چیزی را که جایز نیست برای او امیدواری او و سست در کار خود نمیشود در سختی روزگار و بغایت شاد نمیشود در فراخی روزگار آمیخته
میکند دانش خود را با خردمندی و فهمیدگی احوال خلایق را با شکیبایی **اصل** تراه بعیدا کسله دائما نشاطه قریبا
امله قلیلا زلله متوقعا لاجله خاشعا قلبه ذاکرا ربه قانعة نفسه منفیا جهله سهلا امره حزینا
لذنبه میتة شهوته کظوما غیظه صافیا خلقه امنا منه جاره ضعیفا کبره قانعا بالذی قدر
له متینا صبره محکما امره کثیرا ذکره **شرح** می بینی او را که دور است کاهلی او در عبادات دائمی است رغبت او در
عبادات نزدیکست آرزوی او یعنی که آرزوهای دور و دراز در دنیا ندارد کم است لغزش او منتظر است برای اجل خود صاحب
خشوعست دل او یاد کننده است صاحب کل اختیار خود را قناعت کننده است طبع او برطرف کرده شده است نادانی او هموارست
کار او و اندوهگینست برای گناه خود مرده است خواهش طبع او فرو خورنده است خشم خود را بیغش است خوی او خاطر جمعست از او همسا
یه او ضعیفست بزرگی کردن او قناعت کننده است بانچه مقدر شده برای او سخت است شکیبایی او مستحکم است کار او بسیار است
یاد او مر خدا را **اصل** یخالط الناس لیعلم ویصمت لیسلم ویسال لیفهم ویتجر لیغنم لا ینصت للخیر لیفخر
به ولا یتکلم لیتجبر به علی من سواه نفسه منه فی عناء والناس منه فی راحة اتعب نفسه لآخرته
فاراح الناس من نفسه ان بغی علیه صبر حتی یکون الله الذی ینتصر له **شرح** اختلاط میکند با مردم تا یاد
گیرد مسائل دین خود را خاموش میباشد تا سلامت ماند از هرزه سخن و سوال میکند تا بفهمد سخن متکلم را که گفته و تجارت میکند تا فایده برد

بلغ

دنیای

ز برای نفس خیر و گوش بسخن حق نمی اندازد برای اینکه فخر کند بنقل آن در مجلسی دیگر و نمیگوید آن را تا بزرگی بر خود ببیند و باظهار کمال آن بر دیگرا
ن او از او در تعب است و مردم از او در راحت اند تعب داده نفس خود را برای ثواب آخرت خود پس راحت انداخته مردم را از
خودش اگر زیادتی کرده شود بر او شکیبایی میکند تا باشد خدا که انتقام کشد در آخرت یا دنیا برای او **اصل** بعده ممن تباعد
منه بغض ونزاهة ودنوه ممن دنا منه لین ورحمة لیس تباعده بکبر وعظمة ولا دنوه بمکر وخدیعة
ولا خلابة بل یقتدی بمن کان قبله من اهل الخیر فهو امام لمن بعده من اهل البر **شرح** النزاهة بفتح نون و زای
با نقطه دوری از نقصان الخلابة بکسر خاء با نقطه و با یک نقطه ساختگی **یعنی** دوری او از هر که دوری جسته از او عداوت دینی است
و دوری است از نقصان آمیختگی با فاسقان و نزدیکی او نسبت بهر که نزدیکی دارد نسبت باو نرمی است و مهربانی نیست دوری جستن
او از روی بستن بزرگی دنیا بر خود و نه از روی بزرگی واقعی و نه نزدیکی او بازی دادن است و نه ساختگی است بلکه اقتدا میکند
دوری و نزدیکی جمعی که بودند پیش از او و از اهل اعمال خیر پس پیشوا و مقتداست برای جمعی که بعد از او اند از اهل نیکی **اصل** قال فصاح
همام صیحة ثم وقع مغشیا علیه فقال امیر المؤمنین علیه السلم اما والله لقد کنت اخافها علیه وقال هکذا
تصنع المواعظ البالغة باهلها فقال له قائل فما بالک یا امیر المؤمنین فقال ان لکل اجلا لن یعدوه و
سببا لا یتجاوزه فمهلا لا تعد فانما نفث علی لسانک شیطان **شرح** الغشی بیهوشی مراد از انجام
است و در نهج البلاغه چنین است فصعق همام صعقة کانت نفسه فیها پس فریاد زد همام فریاد عظیم که بود جان او در آن فریا
د یعنی که فریاد و جان هر دو یکبار از او بیرون آمد هکذا در محل نصب است و نایب مفعول مطلق تصنع است و تقدیم برای حصر است
و مشار الیه هکذا نوعی از تاثیرست و همام سبب مردن او شد و این منافات ندارد با این که در غیر همام همین نوع تاثیر باشد و سبب مردن او
نشود و مراد باهلها کسی است که آن موعظه را چنانچه باید و شاید فهمد کلام قائل بعد از علم او باینست که مشار الیه هکذا این نوع تاثیرست و حاصل
سوال اینست که چرا در همام سبب مردن شد و در تو نشد وقتی که از رسول علیه السلم شنیدی و این سوال محض بی ادبی و از تسویلات شیطان
است و میتواند بود که کلام قایل مبنی باشد بر توهم اینکه مشار الیه هکذا امر اینست و حاصل جواب تنبیه بر بطلان این توهم و توضیح مشار
الیه باشد **اگر گویی** این منافات دارد با آنچه می آید در کتاب فضل القرآن در باب سیم که باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن است که عن جابر عن
ابی جعفر علیه السلم قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حدثوا به صعق احدهم حتی یری ان احدهم لو قطعت یداه او رجلا
ه لم یشعر بذلک فقال سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین والرقة والدمعة والوجل
زیرا که اگر سماع و فهم قرآن بسبب بیهوشی ایشان نتواند شد سماع بطریق اولی **گوییم** آنجا ساختگی مقصود کند در شادی و سستی موافق این
می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارم باب نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن است و آنچه در کتاب فضل القرآن است خبر از
حال جمعی است که عادت خود کرده اند در مجالس و مکرر از هر کدام ایشان صادر میشود و مثل صوفیه پس منافاتی نیست **یعنی** امام جعفر صادق
علیه السلم گفته پس ادعا نمی کردند آوازی عظیم بعد از آن افتاده مرده که گفت امیر المؤمنین علیه السلم آگاه باشید بخدا قسم که مر آینه بتحقیق

بر تسلیم الخالق را برا و مراد بیان وجه در جواب گفتن بهتر برای آنچه از نهج البلاغه منقول شد در شرح اول حدیث گفت چنین
میکند نصیحت را سابا اهل آن نصیحت پس گفت او را گوینده پس چیست حال تو ای امیر المؤمنین پس گفت بدرستی که برای هر کس
اجلیست که البته در نمیگذرد از آن نه بتقدیم و نه بتاخیر و سببی است برای مردن که در نمیگذرد از آن پس آهسته باش و مکرر بگو و مثل
این سخن بار دیگر مگو باین چیزی که دمیده بر زبان تو این سخن را شیطانی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للمؤمن
ان یکون فیه ثمان خصال وقور عند الهزاهز صبور عند البلاء شکور عند الرخاء قانع بما رزقه
الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب والناس منه فی راحة ان العلم والدّين
خلیل المؤمن والحلم وزیره والصبر امیر جنوده والرفق اخوه واللین والده شرح بجای … گفت برای
اشارت باینکه این خصلت در اکثر مؤمنان می باشد و برین قیاس است نظائر آن الهزاهز بضم ها و زای بنقطه والف کسره ها و
زای بنقطه آنچه مردم را باضطراب اندازد خواه محبوب مثل قسمت غنیمت خواه مکروه مثل حروب و بفتح ها اول جمع هزهزه
بفتح دو ها و سکون زای اول بهمان معنی التحامل بر دوش کشیدن باری بمشقت و مراد اینجا ساختگی است برای نفع کسی مثل گواهی ناحق
برای آن کس مراد بجنود او دو سوم جنود عقلست که بتفصیل بیان شد در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل و اشارت است
باینکه ایمان عقلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای مؤمن اینکه باشد در او هشت خصلة
باینمعنی که عیان باشد اینها در او اول اینکه صاحب تمکین است در مواضع اضطراب مردم دوم اینکه شکیباست نزد بلای روزگار
سوم اینکه شکر گزار است نزد فراخی حال چهارم اینکه قناعت کننده است بآنچه روزی کرده او را الله پنجم ستم نمیکند دشمنان را
چه جای دیگران ششم اینکه بساختگی بار بر دوش خود نمیگذارد برای دوستان چه جای دیگران هفتم اینکه بدن او از او در آزار است
هشتم اینکه مردم از او در راحت اند بدرستی که دانش مسائل دین دوست روحانی مؤمن است باینمعنی که همیشه در طلب خواهش است
و بردباری مددکار مؤمن است و شکیبایی در بلاها سپهسالار لشکرهای اوست و همواری برادر اوست و دین داری پدر اوست
سوم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال المؤمن یصمت لیسلم وینطق لیغنم لا یحدث امانته
الاصدقاء ولا یکتم شهادته من البعداء ولا یعمل شیئا من الخیر ریاء ولا یترکه حیاء ان زکی خاف الاعداء
مما یقولون ویستغفر الله لما لا یعلمون لا یغره قول من جهله ویخاف احصاء ما عمله شرح روایت لا يغيّره
از امام زین العابدین علیه السلام گفت مؤمن خاموش می باشد تا سلامت ماند از فرزخی و سخن میگوید تا فایده حاصل کند نزای
اظهار کمال حکایت نمیکند سخنی را که باو سپرده شده باشد برای دوستان چه جای دیگران و نمی پوشاند گواهی خود را از دوران
چه جای نزدیکان باینمعنی که اگر شهادتی برای دشمن داشته باشد و آن دشمن نداند اظهار آن نزد او میکند تا در وقت حاجت
ادای شهادت کند و نمیکند چیزی از اعمال دین را برای خودنمایی و وا نمیگذارد آن را برای شرم از کسان اگر مدح کرده شود میترسد از آنچه
مادحان میگویند که مبادا باعث غرور شود و طلب آمرزش میکند از الله برای گناهانی که آن مادحان نمیدانند و اگر مبتدا شند

نوت

نوت میکردند و مدح نمیکردند بازی … او را سخن مدح کسی که ندانسته عیبهای او را و میترسد از اینکه مبادا گوید دست راست
و دست چپ روز بروز و شب بشب و ساعت بساعت تمام بدم شمرده و نوشته اند آنچه را که کرده چهارم اصل عدّة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن له قوة فی دین وحزم فی لین وایمان فی یقین وحرص فی فقه
ونشاط فی هدی وبر فی استقامة وعلم فی حلم وکیس فی رفق وسخاء فی حق وقصد فی غنی
وتجمل فی فاقة وعفو فی قدرة وطاعة لله فی نصیحة وانتهاء فی شهوة وورع فی رغبة وحرص
فی جهاد وصلاة فی شغل وصبر فی شدة شرح فی در بعض مواضع برای ظرفیت است و در بعضی بمعنی مع است یعنی
راوی ها بسند حدیث تا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت مؤمن را قوتست در دین داری و احتیاط است با نرمی و ایمانست
با اطمینان خاطر بر ثواب و عقاب و حرص در عبادت است با دانش مسائل متعلقه بآن و رغبت در عبادتست با راه یافتن
بحق و نیکویی با مروت بار استی باینمعنی که نیکوی را بجای خود میکند و دانش است با خردمندی و زیرکیست با همواری
نه مانند زیرکان در امور دنیا که تندی میکنند و بخشش است در بکار آمدنی باینمعنی که اسراف نمیکند و میانه روی در خرج است
در چیزداری و بردباری است در نیازمندی و بخشایش گناهست در وقت توانایی بر انتقام و فرمان برداریست برای الله
با اخلاص و قبول نهی الهیست در وقت شهوت و پرهیزکاری از شبهه ناکست در وقت رغبت در آن و حرص است در ظاهر
ساختن دین اسلام و نماز است با مشغول بودن دل او بآن نماز یا مراد اینست که با وجود شغل معاش در وقت نماز آن را ترک
نمیکند و مشغول نماز میشود و شکیباییست در سختی اصل وفی الهزاهز وقور وفی المکاره صبور وفی الرخاء
شکور ولا یغتاب ولا یتکبر ولا یقطع الرحم ولیس بواهن ولا فظ ولا غلیظ ولا یسبقه بصره
ولا یفضحه بطنه ولا یغلبه فرجه ولا یحسد الناس یعیّر ولا یعیّر ولا یسرف ینصر المظلوم
ویرحم المسکین نفسه منه فی عناء والناس منه فی راحة شرح الفظ بفتح فا و تشدید ظاء بانقطه درشت در
سخن و افعال جوارح الغلیظ درشت در دل که بی رحم باشد یعنی و در مواضع اضطراب مردم صاحب تمکین است و در آزارها
شکیباست و در فراخی حال شکر گزار است غیبت مؤمن نمیکند و تکبر نمیکند و نمیبرد پیوند خویشان خود را و نیست سست در کار
دین و نه درشت ظاهر و نه درشت باطن و پیشی نمیگیرد او را چشم او باینمعنی که نگاه بهر جا نگاه هوا نمیکند او را شکم او باینمعنی که با
طلب بر سر طعامی نمیرود و غالب نمیشود او را فرج او باینمعنی که زنا و مانند آن نمیکند و رشک نمیکند مردم را سرزنش کرده میشود بعیب
با متعارف بودن و مانند آن و سرزنش نمیکند بجا و اسراف در خرج نمیکند مدد میکند مظلوم را و رحم میکند صاحب شکستگی را بدن
او از او در آزار است و مردم از او در فراغت اند اصل لا یرغب فی عز الدنیا ولا یجزع من ذلها للناس هم قد اقبلوا
علیه وله هم قد شغله لا یری فی حلمه نقص ولا فی رایه وهن ولا فی دینه ضیاع یرشد من استشاره
ویساعد من ساعده ویکیع عن الخناء والجهل شرح مراد بمن ساعده مؤمن است چه هر مؤمن مدد کرده مؤمنان دیگر

بتصدیق دین ایشان و موافقت با ایشان در ایمان یکیع بیاء و نقطه در پایین و عین منقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین باب
ضرب است الکمع بفتح کاف و سکون میم اجتناب از چیزی برای ترس هر آن الخنا بفتح خاء با نقطه و نون و الف ممدوده فحش یعنی
رغبت نمیکنند در عزت و بنیاد ی تابی نمیکنند از خواری دنیا برای مردم فکر کار است که تحقیق رو آورده اند بآن و او را فکر کاری دیگر است
که تحقیق واداشته او را از فکرهای که مردم دارند و دیده نمیشود در حکم او نقصان و نه در دیدن اهل سستی و نه در دین او ضایع شدن را حق
مینماید هر کرا که مشورت کرد با او و مدد میکند هر کرا که مدد کرد او را به موافقت در ایمان و احتراز میکند از فحش و دشنام پنجم اصل
مر امیر المؤمنین علیه السلام بمجلس من قریش فاذا هو بقوم بیض ثیابهم صافیة الوانهم کثیر ضحکهم
یشیرون باصابعهم الى من یمر بهم ثم مر بمجلس للاوس والخزرج فاذا اقوام بلیت منهم
الابدان ودقت منهم الرقاب واصفرت منهم الالوان وقد تواضعوا بالکلام شرح البیض بکسر باء یک نقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه جمع ابیض سفید و مراد اینجا پاکیزه است و بعضی نظار آن بجرور مرفوع میتواند بود
تواضعوا بضاد منقطه و فا است و در بعضی نسخ تضاءلوا بضاد با نقطه و عین منقطه است و بنا بر اول با برای سببیت است مراد اینست
که سخن ایشان لغو نبود بلکه برای محض تعلیم مسائل یکدیگر را و نقل آنچه از رسول علیه السلام شنیده بودند برای یکدیگر بود و بنا بر دوم با بمعنی
فی است مراد اینست که فروتنی با هم میکردند در سخن و بر این تقادیر جمله حالیه است یا با بمعنی مع است مراد اینست که از جهت
برای تعظیم امیر المؤمنین و سخن در تعظیم او گفتند و بر این تقدیر جمله عطف بر مجلس است یعنی گذر کرد امیر المؤمنین علیه السلام بمجلسی از اهل
مکه که در مدینه بودند پس ناگاه او بمجلسی رسید که پاکیزه بود جامهای ایشان صاف بود رنگهای ایشان بسیار میخندیدند ایشان اشارت میکر
دند بانگشتان خود بسوی هر که میگذشت با ایشان چنانچه عیب جویان میکنند بعد از آن گذشت بمجلسی که برای اوس و خزرج بود که دو
طایفه اند از انصار پس ناگاه جماعتی چند بودند که ~~خوبان میکنند بعد از آن گذشت بمجلسی~~ از کثرت عبادت کهنه شده بود و از
ایشان بدنها و باریک شده بود از ایشان گردنها و زرد شده بود از ایشان رنگها برحالی که بیان میکردند برای هم مسائل را بسخن اصل
فتعجب علی علیه السلام من ذلک ودخل علی رسول الله صلى الله علیه وآله فقال بابی انت وامی انی مررت بمجلس
لآل فلان ثم وصفهم ومررت بمجلس للاوس والخزرج فوصفهم ثم قال وجمیع مؤمنون فا
خبرنی یا رسول الله بصفة المؤمن شرح پس تعجب کرد علی علیه السلام از آن تفاوت دو مجلس و داخل شد بر رسول الله صلى الله
علیه و آله و گفت پدرم فدای تو باد و مادرم بدرستی که من گذشتم بمجلسی که برای آل فلان از اهل مکه بود و بعد از آن بیان کرد احوال ایشان را
که مذکور شد و گذشتم بمجلسی که برای اوس و خزرج بود پس بیان کرد احوال ایشان را که مذکور شد بعد از آن گفت و جمیع اهل آن دو مجلس
مؤمنند بحسب ظاهر پس خبر ده مرا بحال مؤمن واقعی تا بدانم که کدام محض ظاهر است و کدام واقعی است اصل فنکس رسول الله
صلى الله علیه وآله رأسه ثم رفع رأسه فقال عشرون خصلة فی المؤمن فان لم تکن فیه لم یکمل ایمانه ان من
اخلاق المؤمنین یا علی الحاضرون الصلوة والمسارعون الى الزکوة والمطعمون المسکین الماسحون رأس

تواضعوا

الیتیم

الیتیم المطهرون اطمارهم المتزرون على اوساطهم شرح پس شیب میکند رسول الله علی علیه السلام را بر خود دارای دیگری از احوال مؤمن
و فکر و بآنچه خواهند کرد بعد از او با اوصیاء او و اهل بیت او و بعد از آن بروایت سر خود را یک گفت بیست خصلت است در مؤمن واقعی
پس اگر نباشند آنها در مؤمن بظاهری تمام نیست ایمان او بدرستی که از جمله خوهای مؤمنان واقعی ای علی اول اینست که حاضرانند نماز را یعنی
که در اول وقت فریضه مهیای نمازند از حاجت میسر است بهتر و الا شیئا دوم اینست که شتابکنندگانند بسوی ادای زکوة تغافل
نمیکنند سیوم اینست که طعام میدهند گرسنه را چهارم اینست که دست التفات مالنده اند بر سر یتیم پنجم اینست که تطهیر میدهند
از نجاسات جامهای کهنه خود را ششم اینست که ازار بستگانند بر میانهای خود و میتواند بود که کنایت از سعی در عبادت باشد
و میتواند بود که مراد بستن ازار باشد که چون از شیب جامه ندارد بستن لنگ باعث ستر عورت میشود اصل الذین ان
حدثوا لم یکذبوا واذا وعدوا لم یخلفوا واذا ائتمنوا لم یخونوا واذا تکلموا صدقوا رهبان باللیل اسد
بالنهار صائمون النهار قائمون اللیل لا یؤذون جارا ولا یتاذى بهم جار الذین مشیهم على الارض
هون وخطاهم الى بیوت الارامل وعلى اثر الجنائز جعلنا الله وایاکم من المتقین شرح حدثوا بصیغه مجهول
باب تفعیلست و لم یکذبوا بصیغه معلوم باب تفعیلست و اگر صدقوا بصیغه معلوم و لم یکذبوا از باب ضرب باشد تکرار در وان تکلموا
صدقوا لازم می آید لم یخلفوا بخاء با نقطه و فا بصیغه مضارع باب افعالست یعنی هفتم اینست که جمعیند که اگر سخنی نقل کرده شود با ایشان
حقیقت آن را ندانند تکذیب آن نمیکنند هشتم اینست که اگر وعده کنند خلاف آن نمیکنند نهم اینست که اگر امانتی با ایشان سپرده
شود خواه سخن و خواه غیر آن خیانت نمیکنند دهم اینست که اگر گویند راست میگویند یازدهم اینست که ریاضت کشانند در شب
بعبادت دوازدهم اینست که شیرانند در روز در وقت جهاد سیزدهم اینست که روزه دارانند در روز چهاردهم اینست که شب زنده
پانزدهم اینست که آزار نمیکنند همسایه را شانزدهم اینست که آزار نمیکشد بسبب ایشان همسایه ایشان یعنی که
احتیاط میکنند و سفارش منسوبان خود میکنند که مبادا آزاری بهمسایه رسد هفدهم اینست که جمعیند که رفتار ایشان بر زمین
بسهولت از روی تکبر نیست هجدهم اینست که گامهای ایشان بسوی خانهای زنان بی شوهر است نوزدهم اینست که گامهای ایشان
بر عقب جنازهای مؤمنانست بیستم اینست که متقیانند چنانچه اشارت بآن کرده در ضمن دعا که گفته گرداناد ما را و شما را از پرهیز
کاران … ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مؤمن
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که خوشحال کند او را عبادت خود خواه فریضه خواه غیر فریضه یعنی که عبادات او بمحض حفظ
ظاهر نباشد و دلگیر کند او را معصیت خود خواه کبیره و خواه صغیره یعنی که وجود و عدم آن در دل او برابر نباشد از کمال بی پروائی
و این منافات ندارد با اصرار بر صغیره … که بکمال بی پروائی رسد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شیعتنا الشاحبون
الذابلون الناحلون الذین اذا جنهم اللیل استقبلوه بحزن شرح الشاحبون بشین با نقطه و حاء بی نقطه و باء
یک نقطه بصیغه اسم فاعل از … کسی که تغیر رنگ او شده باشد از گرسنگی و مانند آن و الذابل … بنقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل

اگر مع تصدیق … میکنند

سخن

باب منع کسی که عمو را ای کند و هر سخنی را نسبت دهد بمحکمات قرآن خواه بواسطه و خواه بواسطه امام عالم بجمیع احکام که محکمات دلالت
بر امامت او کند ضمیر منصوب در استقبلوه راجع بمصدر جتهم استیا راجع بالیل الحزن بفتح حاء منقوط و سکون زای با نقطه
مصدر باب نصر ترتیل قرآن چنانچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث سیم باب دوم و حدیث دوم باب سیم **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه ما مید شکسته رنگانند باریکانند پروانند جمعیند که چون پوشانید ایشان را شب
پیشواز میکنند آن پوشانیدن را یا شب را بترتیل قرآن یا بامدد و آن وقت یا یعنی که نماز خفتن را در وقت فضیلت آن میکنند
یا یعنی که نماز شام را در اول وقت میکنند **هشتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ شِيعَتُنَا أَهْلُ الْهُدَى وَأَهْلُ
التَّقْوَى وَأَهْلُ الْخَيْرِ وَأَهْلُ الْإِيمَانِ وَأَهْلُ الْفَتْحِ وَالظَّفَرِ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه امامیه
ما اهل راستی و راه یافتن بحقند و اهل پرهیزگاری از معاصی و شبهها کبیرا اند و اهل اعمال صالح اند و اهل ایمان بربوبیت رب العالمین
اند بترک پیروی ظن و اهل فتح و ظفر بر مخالفانند در استدلال برهان باعتبار استناد ایشان بمحکمات قرآن و استناد
مخالفان بشبهات شیطان **نهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام إِيَّاكَ وَالسَّفِلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ
وَفَرْجُهُ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ
شِيعَةُ جَعْفَرٍ **شرح** السفله بفتح سین منقوط و فتح فا جمع سافل است مانند فطرات و بکسر سین و سکون فا پستی فطرت و هر دو اینجا
مناسبست **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دار خود را از پست فطرتانی که بدروغ دعوی میکنند که از شیعه علی اند و دور
دار ایشان را از خود زیرا که جز این نیست که شیعه علی کسی است که خود داری کند از نالایق شکم او و فرج او و سخت باشد سعی او در ظاهر شدن
اسلام و عمل کند برای کردگار خود و نه برای ریا و امید وار ثواب خالق را و ترسد عذاب او را پس چون دیدی ایشان را پس آن شیعه جعفرند
دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ شِيعَةَ عَلِيٍّ كَانُوا خُمْصَ الْبُطُونِ ذُبْلَ الشِّفَاهِ أَهْلَ رَأْفَةٍ وَعِلْمٍ وَحِلْمٍ يُعْرَفُونَ
بِالرَّهْبَانِيَّةِ فَأَعِينُوا عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ **شرح** الخمص بضم خاء با نقطه و سکون میم و صاد منقوط جمع خمص
بفتح همزه و سکون خاء و فتح میم شکم لاغر از روزه و مانند آن الذبل بضم ذال با نقطه و سکون باء یک نقطه جمع ذبلاء بفتح ذال و سکون باء
و الف ممدوده اینجا خشک شده کان از دعا و مانند آن مراد برهبانیه اینجا نماز شب گزاردن است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث
اول باب دوازدهم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شیعه علی علیه السلام لاغر شکمانند خشک لبانند اهل کمال رحمت
و دانش و خردمندی اند شناخته میشوند برهبانیت نماز شب پس مدد کنید برای آنچه شما بر آنید که دعوی شیعه علی علیه السلام بودنست به پرهیزکاری
وسعی در عبادات **یازدهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقٍّ وَإِذَا رَضِيَ
لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي بَاطِلٍ وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَأْخُذْ أَكْثَرَ مِمَّا لَهُ **شرح** من ما له بکسر میم است و در بعض نسخ ماله است بر این تقدیر بفتح لام
و حاصل هر دو یکی است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که مؤمن حقیقی آن کس است که چون غضبناک شود بر کسی بیرون نبرد او را
غضب او از بکار آمدن که مثل اظهار شهادت حق برای او و چون راضی شود از کسی داخل کند او را رضای او در بکار آمدن مثل اظهار شهادت

و بضم حاء و سکون زای ضد فرح و بفتح زای مصدر باب علم [illegible]

مقاله

ناحق

ناحق برای او و چون توانا شود که هر چه خواهد از کسی بگیرد و بگیرد بیشتر از مال خود را که در ذمت آن کس است **دوازدهم اصل** عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا سُلَيْمَانُ أَتَدْرِي مَنِ الْمُسْلِمُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ
الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ ثُمَّ قَالَ وَتَدْرِي مَنِ الْمُؤْمِنُ قَالَ قُلْتُ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ الْمُؤْمِنُ مَنِ ائْتَمَنَهُ الْمُسْلِمُونَ
عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَالْمُسْلِمُ حَرَامٌ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَظْلِمَهُ أَوْ يَخْذُلَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً تُعَنِّتُهُ **شرح** مسلم در اصل لغت بمعنی
بی ضرر گذارنده است و مؤمن در اصل لغت بمعنی امین کننده است و مقصود اینست که در استعمالات شرع رعایت مناسبت با معنی
اصلی منظور است در این دو لفظ تعنته بعین منقوط و نون و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیلست **یعنی** روایت
است از سلیمان بن خالد از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای سلیمان آیا میدانی که کیست مسلم یعنی که بچه مناسبت
کسی را که نفس ترکیبی است تا گردد باشد مسلم مینامند گفتم قربانت شوم تو بهتر میدانی گفت مسلم کسی است که بی ضرر شوند مسلمانان از زبان او و دست
او بعد از آن گفت آیا میدانی که کیست مؤمن یعنی که بچه مناسبت کسی را که اظهار و باطن او گرویده باشد بربوبیت رب العالمین
مؤمن مینامند سلیمان گفت گفتم تو بهتر میدانی گفت مؤمن کسی است که امین شمارند او را مسلمانان بر مالهای ایشان و بر خود شان یعنی که ایشان
او عمل کنند تا از ضرر او آفت محفوظ شوند و مسلم حرام است دیگر اینکه ستم کند بر او یا بی مدد گذارد او را و یا جوری که طلب کند او او را
ناشد یا بر ده و یا او دفع کند او را از مدد کردن و دفعی که آزار کند او را و جوری که طلب کند او و توانا نباشد بر رده مراد اینست که میباید که آن دفع
بعنوان هموار و عذر خواهی معقول باشد **سیزدهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ
فِي إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَالَّذِي إِذَا قَدَرَ لَمْ يُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَى التَّعَدِّي إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ
بِحَقٍّ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که مؤمن آن کس است که چون راضی شود داخل نمیکند او را راضی بودن او در
گناهی و نه در چیزی که بکار نیاید و لغو باشد و چون غضبناک شود بیرون نمی برد او را غضب او از گفتن بکار آمدنی و آن کس است که چون توانا
شود بیرون نمی برد او را توانایی او بسوی گذشتن از حق بسوی آنچه نیست برای او حق مراد گرفتن زیاده بر حق خود است **چهاردهم اصل**
سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ كَالْجَمَلِ الْأَنِفِ إِنْ قِيدَ انْقَادَ وَإِنْ أُنِيخَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتَنَاخَ **شرح**
این حدیث مضمر است پس ضمیر سمعته راجع با امامیست که خصوصیت او مجهول است الهینون بفتح هاء و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره
و تخفیف و سکون یاء نیز جایز است و نون رام اللینون بفتح لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین و تخفیف و سکون یاء نیز جایز است و نون نرم
الجمل بفتح جیم و فتح میم شتر الانف بفتح همزه و کسر نون شتری که بینی او از مهار آزاری داشته باشد تشبیه بناقه الانف شده برای اشارت
باینکه مؤمن توانا است بر سرکشی ولیکن مانع عظیم او را پیش آمده آن مانع ایمان بربوبیت است **یعنی** شنیدم از امام علیه السلام که میگفت مؤمنان
رام اند نرم اند مانند شتر صاحب کوفت بینی اگر کشیده شود بمهاری که در بینی است فرمان برداری میکند و اگر خوابانیده شود بر سنگی که بجا
آن داشته باشد میخوابد **پانزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ ثَلَاثَةٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ الْعِلْمُ بِاللهِ وَمَنْ يُحِبُّ وَمَنْ يَكْرَهُ
شرح یحب بحاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه مجهول یا معلوم باب افعالست یکره بصیغه مجهول یا معلوم باب علمست **یعنی** روایت

برسم

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سه چیز از علامتهای مؤمنست اول دانش او بربوبیت رب العالمین بزرگ بردن نفس دوم دانش او بآنکسی
یا کسی که باید که دوست داشته شود سیوم دانش او باماهی کسی که باید که لعنت کرده شود شانزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن
کمثل شجرة لا تتحات ورقها فی شتاء و لا صیف قالوا یا رسول الله و ما هی قال النخلة شرح کمثل اگر بکسر میم و سکون ثاء سه
نقطات کاف زائده است و اگر بفتح میم و فتح ثاء است تقدیر کلام اینست مثل المؤمن کمثل شجرة با یمعنی که صفت عجیب مؤمن مانند
صفت عجیب درختیست و ظاهر اینست که بجای کمثل کمثلی باید بضم میم و سکون ثاء سه نقطه و لام و الف مقصوره مؤنث امثل یعنی فاضلتر
و ما این ترجمه میکنیم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمن مانند فاضلتر درختیست که نمیریزد برگهای آن در زمستان و نه تابستان
اصحاب گفتند ای رسول الله و کدامست آن فاضلتر گفت آن درخت خرماست هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال المؤمن حلیم
لا یجهل و ان جهل علیه یحلم و لا یظلم و ان ظلم غفر و لا یبخل و ان بخل علیه صبر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت مؤمن بردبارست درشتی نمیکند و اگر درشتی کرده شود براو بردباری میکند و ستم نمیکند و اگر ستم کرده شود گذشت میکند و حق
کسی را نمیبرد و اگر برده شود حق او صبر میکند هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال المؤمن من طاب مکسبه و حسنت خلیقته
و صحت سریرته و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من کلامه و کفی الناس شره و انصف الناس من
نفسه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مؤمن کسیست که حلال پاکیزه باشد کسب او و نیکو باشد طبیعت و خوی او
و بی عیب باشد نیت و قصد او و صرف کند در حلال زیادتی را از جمله مال خود و نگاه دارد زیادتی را از جمله سخن خود با یمعنی که زیاده بر
قدر ضرورت سخن نگوید و کفایت کند مردم را از بدی خود با یمعنی که مردم را از بدی خود نگاه دارد و انصاف دهد مردم را از خود در حاجت
بحاکم و نحو و مانند آنها نوزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا انبئکم بالمؤمن من ائتمنه المسلمون علی انفسهم
و اموالهم الا انبئکم بالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و المهاجر من هجر السیئات و ترک
ما حرم الله و المؤمن حرام علی المؤمن ان یظلمه او یخذله او یغتابه او یدفعه دفعة شرح مضمون این نزدیکست
بمضمون حدیث دوازدهم و اینجا دو چیز زیاده شده اول اینکه مهاجر کسیست که جدا شد از بدیها و ترک کرد آنچه را که حرام کرده است
با یمعنی که در اطلاق مهاجر بر کسی که ترک وطن جای شرک مثل مکه کرده بجای اسلام مثل مدینه آمده باشد مناسبت با معنی اصلی منظورست
دوم اینکه غیبت مؤمن بر مؤمن حرامست بیستم اصل قال ابو جعفر علیه السلم انما شیعة علی الحلماء العلماء الذبل الشفاه
تعرف الرهبانیة علی وجوههم شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم جز این نیست که شیعه علی عاقلانند و دانایانند پژمرده لبهای خود
خشک لبانند از کثرت دعا و تلاوت و امثال آنها شناخته میشود ریاضت کشیدن از شب بر رویهای ایشان بیست و یکم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال صلی امیر المؤمنین علیه السلم بالناس الصبح بالعراق فلما انصرف وعظهم فبکی و ابکاهم من خوف الله ثم
قال اما و الله لقد عهدت اقواما علی عهد خلیلی رسول الله صلی الله علیه و آله و انهم لیصبحون و یمسون شعثا
غبرا خمصا بین اعینهم کرکب المعزی یبیتون لربهم سجدا و قیاما یراوحون بین اقدامهم و جباههم

یناجون ربهم و یسألونه فکاک رقابهم من النار و الله لقد رأیتهم مع هذا و هم خائفون مشفقون شرح
مراد بعراق کوفه و توابع آنست الشعث بضم شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و ثاء سه نقطه جمع اشعث بی سامانان الغبر بضم غین با نقطه
و سکون باء یک نقطه و راء بی نقطه جمع اغبر گرد آلودگان الخمص بضم خاء با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه شکم خالیان المعزی بکسر میم و سکون
عین بی نقطه و زای با نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره بز نر میباشد یبیتون لربهم سجدا و قیاما از سوره فرقان است اکتفا بذکر سجده
و حالت سجود و حالت قیام از قبیل اکتفا بعید است چه عبادت شب در ترتیل زیاد و مانند آن و طول سجود و طول قنوت و قرائت
مستحبست از طول حالات دیگر نمازست و تقدیم حالت قیام در حدیث با وجود تأخیر آن در آیت اشارتست بانکه تأخیر آن در آیت برای رعایت
وقف روی در آیات سابقه و لاحقه است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت گزارد امیر المؤمنین علیه السلم با مردم نماز صبح را در کوفه
پس چون فارغ شد نصیحت کرد مردم را پس گریه کرد و گریانید ایشان را از ترس عذاب الهی بعد از آن گفت آگاه باشید بخدا قسم که هر آینه
بتحقیق دریافتم جمعی چند را در زمان دوست و رفیق من رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که بودند ایشان هر آینه صبح میرسیدند و بشام
میرسیدند پریشان احوال گرد آلودگان شکم لاغران از گرسنگی روزه و مانند آن میان چشمهای ایشان از کثرت سجود مانند زانوهای بز بود
شب بروز میآوردند برای صاحب کل اختیار شان سجده کنندگان و ایستادگان میان این اکه نوبت میکردند در کار فرمودن در اکثر وقت
عبادت میان پاهای خود و پیشانیهاشان مسافات میکردند ~~در کار فرمودن در اکثر وقت عبادت~~ صاحب کل اختیار خود را طلب میکردند
از او رهائی کردنهای ایشان را از آتش جهنم بخدا قسم که هر آینه دیدم ایشان را با این جد در عبادت در حالی که ترسناکان بودند و خائف
از عذاب الهی بودند که مبادا اگر رد کنند گرانیها باطل شود بیست و دوم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلم قال صلی امیر المؤمنین
علیه السلم الفجر ثم لم یزل فی موضعه حتی صارت الشمس علی قید رمح فاقبل علی الناس بوجهه فقال و الله لقد
ادرکت اقواما یبیتون لربهم سجدا و قیاما یخالفون بین جباههم و رکبهم کان زفیر النار فی آذانهم
اذا ذکر الله عندهم مادوا کما یمید الشجر کانما القوم باتوا غافلین قال ثم قام فما رئی ضاحکا حتی قبض
صلوات الله علیه شرح القید بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مقدار یخالفون بخاء با نقطه و فا صیغه مضارع
معلوم باب مفاعله است الزفیر بفتح زای با نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه آواز افروختن آتش ماد و یمید بتخفیف
دال بی نقطه صیغهای معلوم معتل العین باب ضرب القوم عبارت از اقوام مذکور در کلام سابقست یا عبارت از جمعیت
که در زمان این کلام زنده بوده اند و مؤید احتمال اولست که در بعض نسخ فکانما است یعنی روایتست از امام زین العابدین علیه السلم
گفت گزارد امیر المؤمنین علیه السلم نماز صبح را بعد از آن ماند در جای خود تا آنکه گردید آفتاب بلند بمقدار یک نیزه پس رو آورد گه چنانچه
نشسته بود در سایر بدن او بطرف قبله بود چنانچه گویا که آزرده است از جمعی میکند پس گفت بخدا قسم که هر آینه دریافتم جمعی چند را شب
بروز میرسانیدند برای صاحب کل اختیار خود شان سجده کنان و ایستادگان تفاوت قرار میکردند میان پیشانیهای خود و زانوهای خود
با یمعنی که حالت سجود ایشان بیشتر از حالت جلوس ایشان بود چنانچه گویا که آواز افروختگی آتش جهنم در گوشهای ایشان پیچیده بود و چون

فکانما

سابق

مذکور میشد انکار زوال ایشان مضطرب میشدند چنانچه حرکت میکنند درختان از باد گویا که الجماعت شب و روز آورده اند غافلان یعنی
که اضطراب ایشان باضطراب غافلانی که متنبه شده باشند شبیه بود و امام زین العابدین علیه السلام گفت بعد از ان بر جماعت امیر المؤمنین
علیه السلام پس دیگر دیده نشد چنین کسان تا وقتی که از دنیا گرفته شد صلوات الله علیه **حدیث سیم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اردت ان تعرف اصحابي فانظر من اشتد ورعه وخاف خالقه ورجا ثوابه فاذا رايت هؤلاء فهؤلاء اصحابي
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون خواهی که شناسی یاران مرا که پسندیده منند پس ملاحظه کن هر کرا که بسیار شده پرهیزکاری او
از معاصی و شبهها که هر ترسیده از عذاب آفریدگار او و امیدوار شده ثواب او را پس چون دیدی ایشانرا پس ایشانند که ایشان یاران
منند چون که شیعه میشمارند و این حصلتها دارند **حدیث چهارم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام شیعتنا المتباذلون في ولايتنا المتحابون في مودتنا المتزاورون في احياء امرنا الذين ان غضبوا لم يظلموا وان رضوا لم يسرفوا بركة على من جاوروا سلم لمن خالطوا **شرح** في بجا برای سببیت الولایه بواو و تقرب و غیره او امامت و جایز
کسر نیز در معنی اول و جایز است فتح نیز در معنی دوم و معنی اول اینجا مناسبتر است که در رضا مفعول است السلم بفتح سین بی نقطه و سکون لام
بی آزار و صلح جو و اینجا مناسب و بمعنی دوم بکسر سین نیز می باشد **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام شیعه ما جمعیند که مال بهم می بخشند
برای نصرت دوستی باهم میکنند برای دوستی ما همدیگر را دیدن میکنند برای زنده داشتن تصدیق امامت ما الجماعتند که اگر غضبناک
شوند بر کسی ستم نمیکنند و اگر راضی شوند تجاوز از حد نمیکنند نفعند بر کسی که همسایه او شوند بی آزارند برای کسی که مصاحب او شوند
حدیث پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام وعنى نفسه بالصيام والقيام قالوا بآبائنا وامهاتنا يا رسول الله هؤلاء اولياء الله **شرح** عنی بعین بی نقطه و نون مشدده بصیغه
ماضی معلوم معتل اللام باب تفعیلست ماخوذ است از عناء بفتح عین و الف ممدوده مقصور باب نصر که رنج و مندرس شدن و در بعضی
نسخ بنون مشدده است التعنية تعب انداختن **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که شناخت ربوبیت الله تعالی را و عظیم دانست او را
باز داشت دهن خود را از سخن بی اندازه و شکم خود را از طعام بسیار و مندرس کرد بدن خود را بروزه و شب خیزی اصحاب گفتند فدای
تو باد پدرها و مادرهای ما ای رسول الله ایا الجماعت که صفت کردی اولیاء الله اند با بمعنی که کاملان در دوستی الله تعالی اند **اصل** قال ان اولياء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكرا ونظروا فكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة لولا الاجال التي قد كتبت عليهم لم تقر ارواحهم في اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الى الثواب **شرح** گفت برای بیان این که اولیاء الله فاضلترند از الجماعت که صفت کردم بدرستی که اولیاء الله خاموش شدند پس
خاموشی ایشان با یاد ربوبیت الهی و احوال آخرت شان بود و نظر کردند در مخلوقات الهی باز پرسش کرده ایشان استدلال
بر حکمت خالق و عبث نبودن این مخلوقات معلوم شود که وجود این مخلوقات برای محض دنیا نیست و آخرتی خواهد بود برای جزای
اعمال و سخن گفتند این گروه که سخن ایشان حکمتی که با رعایت مصلحت بود و راه رفتند بازپرسش کرده رفتار ایشان میان مردم

نفع مردم اگر نمیبود اجلهای که تحقیق لازم کرده شده بر ایشان که تقدیم و تاخیر از آنها موافق حکمت نیست قرار نمیگرفت روحهای
ایشان در بدنهای ایشان از ترس عذاب که مبادا در عاقبت چیزی از ایشان صادر شود که باطل کند اعمال و ایمان ایشان را و
از اشتیاق بثواب آخرت **حدیث ششم اصل** خطب الناس الحسن بن علي عليهما السلام صلوات الله وسلامه فقال ايها الناس انما اخبركم عن اخ لي كان من اعظم الناس في عيني وكان راس ما عظم به في عيني صغر الدنيا في عينه
شرح خطبه گفت امام حسن بن علی علیهما الصلاة والسلام پس گفت ای مردم جز این نیست که خبر میدهم شما را از برادر مومنی برای من که بود از
جمله بزرگتر مردم در نظر من و بود آنچه بزرگ شده بود بسبب آن در نظر من کوچکی و بی اعتباری دنیا در نظر او **اصل** كان خارجا من سلطان بطنه فلا يشتهي ما لا يجد ولا يكثر اذا وجد كان خارجا من سلطان فرجه فلا يستخف له عقله ولا رايه كان خارجا من سلطان الجهالة فلا يمد يده الا على ثقة لمنفعته **شرح** الجهالة بفتح جیم نادانی و هرزه کاری
و مراد اینجا هم از هر دو است **یعنی** بود آن برادر مومن بیرون از تسلط شکم خود با بمعنی که شکم پرست نبود پس آرزو نمیکرد
طعامی اگر نمی یافت از لذیذهای دنیا و بسیار نمیخورد هرچه می یافت و بود بیرون از تسلط فرج خود پس سبک نمیکرد فرج او برای او عقل او را
به حصول حرام و نه دیدن شی را بجهت جماع زن نامناسب که خواهش او که وهست مثل زن صاحب حسن که بدنامی کشد و بود بیرون
از تسلط بروی کاری در افعال و اقوال و هرزه کاری پس دراز نمیکرد دست خود را با بمعنی که حرکت نمیداد دست خود را بجائی و حرکت
اعضای دیگر مگر بنا بر اعتماد و علم یقینی بحواز آن حرکت شرعا و برای نفعی در دنیا یا آخرت با بمعنی که حرکت بحصول الجواز میکرد و حرکت
عبث میکرد **اصل** كان لا يتشكى ولا يتسخط ولا يتبرم كان اكثر دهره صماتا فاذا قال بذ القائلين كان لا يدخل في مراء ولا يشارك في دعوى ولا يدلي بحجة حتى يرى قاضيا وكان لا يغفل عن اخوانه ولا يخص نفسه بشيء دونهم **شرح** لا يتشكى بشین منقطه ولا یتسخط بسین بی نقطه و خاء با نقطه و طاء بی نقطه و لا یتبرم بباء یکنقطه و راء بی نقطه
هر سه بصیغه مضارع غایب باب تفعلست برای تکلف الصمات بضم صاد بی نقطه و تخفیف میم و الف و تا و در بالا سکوت بفتح
صاد و تشدید میم بغایت ساکت و حاصل هر دو یکیست چه حصول مصدر افاده مبالغه میکند بذ بباء یکنقطه و ذال منقطه مشدده با نقطه بصیغه
ماضی معلوم مضاعف باب نصر است بمعنی غالب منقطه بصیغه مضارع غایب انفعالست حتی برای استثنا است یدلی بصیغه مضارع معلوم
باب افعال منصوبست الفاضی بقاف و صاد منقطه خلاص کننده از بلا و نفاق و ضاد با نقطه برای قاطع **یعنی** عادتش این بود که بجا آوردن
چیزی نمیکرد و بجا غضبناک نمیشد و بجا ملول از کسی نمیشد بود در بیشتر عمر خود بغایت ساکت پس چون گفتگو میکرد غالب میشد بر گفتگو
کنندگان دیگر با اعتبار خوش گفتاری بیان این انکه عادتش این بود که داخل نمیشد در جدال و در مجالس و شریک دیگران نمیشد در دعوی
برای رعایت خاطر ایشان و حاضر نمیکرد و تمسک خود را امر اینکه می نمود برهانی را که خلاص کند از شبهه و فاصل میان حق و باطل باشد و عادتش
این بود که غافل نمیشد از احوال برادران مومن خود و ممتاز نمیکرد خود را بتحفه که بایشان صرف کند **اصل** كان ضعيفا مستضعفا فاذا جاء الجد كان ليثا غاديا كان لا يلوم احدا فيما يقع العذر في مثله حتى يرى اعتذارا كان يفعل

ما یقول و یفعل ما لا یقول کان اذا ابتزه امران لا یدری ایهما افضل نظر الی اقربهما الی الهوی فخالفه شرح
اللیث بفتح لام و سکون یای دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه شیر الغادی بغین با نقطه و الف و دال بی نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین
قسمی از شیر که اول روز زود به شکار میرود و بعین بی نقطه اول کسی که حمله میکند بر دشمن در روز مصاف و دوند و بجا و زکت مده از
رفقای خود و دشمنی که شنده و همه اینجا مناسب است ابتزه بیاء یک نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الابتزاز
خواهش کسی را بجانب خیر و مراد اینجا اینست که هر کدام از دو عمل خیر او را بجانب خود میخوانند و اگر تشدید زای با نقطه باشد چنانچه در
اکثر نسخ است بمعنی اسیر کردن است و مراد اینجا حیران کردن است یعنی در غیر روز جد و سعی او در ضعیف ضعیف شمرده شده و پس چون
می آمد روز جد و سعی بود شیر زود شکار عادتش این بود که طلب نمیکرد و بیچیک را در کاری که واقع میشد در مثل آن کار عذر
تا آنکه می یافت عذری از جانب آنکس که آن کار را کرده عادتش این بود که میکرد آنچه را که میگفت و گاهی میکرد چیزی را که نمیگفت
برای رعایت مصلحت عادتش این بود که چون بجانب خیر میخواندند او را بیکی از دو کار خوب که نمیدانست که کدام آنها فاضلترست نظر میکرد
بسوی نزدیکتر آنها بسوی خواهش نفس پس مخالفت آن میکرد و بارتکاب میکرد آن دیگری را بجهت رعایت اخلاص در آن متن اصل
کان لا یشکو وجعا الا عند من یرجو عنده البرء و لا یستشیر الا من یرجو عنده النصیحة کان لا یتبرم
و لا یتسخط و لا یتشکی و لا یتشهی و لا ینتقم و لا یغفل عن العدو فعلیکم بمثل هذه الاخلاق الکریمة
ان اطقتموها فان لم تطیقوها کلها فاخذ القلیل خیر من ترک الکثیر و لا حول و لا قوة الا بالله شرح تبرم
تبرم و تسخط و تشکی تقریب نفی نظائر آنهاست و تفصیل آنها گذشته باشد یعنی عادتش این بود که شکایت دردی نمیکرد مگر نزد
طبیبی که امید میداشت نزد او صحت را و داخل مشورت خود نمیکرد مگر کسی را که امید میداشت نزد او خالص گفتگو را عادتش این بود
که بجا ملول نمیشد و بجا غضبناک نمیشد و بجا شکایت نمیکرد و بجا آرزوی چیزی نمیکرد و انتقام از دشمن در دنیا نمیکشید و غافل نمیشد
از مکر دشمن پس بر شما باد مثل این خوهای گرامی اگر طاقت آن داشته باشید پس اگر طاقت نداشته باشید آنها را همگی پس فرا گرفتن
کم بهترست از ترک جمیع و نیست بگیرم فعلی ترک آن فعل و نه قوت عزم فعلی مگر بوسیله توفیق الهی متن اصل عن مهزم
الاسدی قال قال ابو عبدالله علیه السلم یا مهزم شیعتنا من لا یعدو صوته سمعه و لا شحناؤه بدنه و لا یمتدح بنا
معلنا و لا یجالس لنا عائبا و لا یخاصم لنا قالیا ان لقی مؤمنا اکرمه و ان لقی جاهلا هجره شرح مهزم بکسر میم و سکون
هاء و فتح زای با نقطه است السمع بضم سین بی نقطه و ضم میم مخففه و عین بی نقطه جمع سموع بفتح سین بمعنای شنوندگان و بفتح میم مشدد
جمع سامع شنوندگان الشحناء بفتح شین با نقطه و سکون حاء بی نقطه و نون و الف ممدود بمعنی عداوت الندی بفتح نون و کسر دال بی نقطه
و تشدید یاء دو نقطه در پایین اهل المجلس الامتداح بدال بی نقطه مصدر باب افتعال است بمعنای مدح است و بر انتقیاس نظائر آن
المعلن بعین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که اظهار کند چیزی را و مراد اینجا اظهار کننده حال امامست ترک تقیه در جایی که تقیه
واجبست و اعلان کامن متعدی بنفس است و گاهی متعدی بباء چنانچه اینجاست یعنی روایتست از مهزم اسدی که گفت که گفت امام جعفر صادق

علیه السلم ای مهزم شیعه ما کسی است که تجاوز نمیکند آواز او از جماعتی که نهایت شنوایان و مطیعان او باشند یا تجمعی که تا اعتماد بر
کسی نداشته باشد که سخن او را البته میشنود و سخنی با او نمیگوید در نصیحت در زمان تقیه تجاوز نمیکند عداوت او با ائمه ضلالت و اتباع
ایشان از اهل مجلس او با جمعی که تا اعتماد نداشته باشد بر اهل مجلس که سخن او را در جای دیگر نقل نمیکنند اظهار عداوت ائمه ضلالت
و اتباع ایشان نمیکنند در زمان تقیه و ثنا نمیگوید کسی را که ظاهر کننده امامت ما است نزد مخالفان و همنشینی نمیکند با کسی که عیب
گوست برای ما و مجادله نمیکند با کسی که دشمنست برای ما اگر برخورد بمؤمنی را گرامی میدارد او را و اگر برخورد با نادانی دوری میکند از او
اصل قلت جعلت فداک فکیف اصنع بهؤلاء المتشیعة فقال فیهم التمییز و فیهم التبدیل و فیهم التمحیص
تاتی علیهم سنون تفنیهم و طاعون یقتلهم و اختلاف یبددهم شیعتنا من لا یهر هریر الکلب
و لا یطمع طمع الغراب و لا یسال عدونا و ان مات جوعا شرح فی در فیهم هر جا برای تعلیل و ظرف خبر مبتداست مقدم
شده تا افاده حصر کند و الف لام التمییز و التبدیل و التمحیص برای عهد خارجیست چه در این فقره اشارتست بآنچه منقول شد
از امیر المؤمنین علیه السلم در حدیث اول باب شصت و دوم کتاب الحجه که باب التمحیص و الامتحانست و مراد اینست که آنچه در آن حدیث
منقول شده که تمییز مؤمن از منافق خواهد شد و تبدیل خواهد شد چنانچه اسفل اعلا شود و اعلا اسفل شود و تمحیص خواهد شد بمعنی
خالص کردن مؤمن از غیر مؤمن چنانچه طلا در بوته خالص شود برای اخراج الجماعت متشیعه و امثال ایشانست و بسبب مخاطب
در آن حدیث شیعه بوده مانند تاتی علیهم تا آخر جمله انشائیه است و مراد نفرین بر ایشانست السنون بکسر سین جمع سنه بفتح سین
قحطها لا یهر بتشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع باب ضرب است الهریر بفتح هاء و کسر راء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
ناله سگ از کم صبری بر سرما و مانند آن و مراد اینجا شیعه ضعیف نالی اهل طمع است بهر ریسمان و کلاغ ضرب المثلست در باب
طمع و رفتن بچندین فرسخ از برای طمع دانه و این بر سبیل تعریض بر شیعه است یعنی گفتم قربانت شوم پس چه کنم با این جماعتی
که شیعه بودن را برخود بسته اند و بر در خانه های مخالفان برای طمع میروند و ما را رسوا میکنند گفت برای ایشانست آن تمییز
و برای ایشانست آن تبدیل و برای ایشانست آن امتحان در بوته که مشهورست که امیر المؤمنین گفته که واقع خواهد شد آیا بر سر
ایشان قحطها که فنا کند ایشان را و طاعونی که بکشد ایشان را و اختلافی که پراکنده کند ایشان را شیعه خالص ما کسی است که ضعیف
نالی نمیکند مانند ضعیف نالی سگ و طمع نمیکند مانند طمع کلاغ و چیزی نمیطلبد از دشمن ما هر چند که بمیرد از گرسنگی اصل قلت جعلت
فداک فاین اطلب هؤلاء قال فی اطراف الارض اولئک الخفیض عیشهم المنتقلة دیارهم ان شهدوا لم یعر
فوا و ان غابوا لم یفتقدوا و من الموت لا یجزعون و فی القبور یتزاورون و ان لجا الیهم ذو حاجة
منهم رحموه لن تختلف قلوبهم و ان اختلفت بهم الدیار شرح فی اینجا بمعنی مع است مثل ادخلوا فی امم و مع یحتمل
بمعنی عند است چنانچه محتملست در فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل الاطراف جمع طرف بفتحتین و مراد اینجا علما است
مثل آیت سوره رعد ننقصها من اطرافها چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب سیم که باب فقد العلماست الخفیض فعیل

یعنی قائل بابِ جنس سهل و آسان انقیاد یا عبارت از اختیار رغبت برای طلب علم مثل حال جمعی که از کوفه بمدینه رفته اند برای
کسب علم دین از امام جعفر صادق علیه السلام من درس الموت برای تعلیل است و ظرف متعلق بینبغی و الیکم خبر ان است و بعضی و تقدیم
ظرف افاده حصر میکند یعنی که علم جمیع ایشان از اوضاع اهل روزگار برای همین است که علم دارند بانقضای آن اوضاع بمرگ انتقام
از اهل آنها بعد از مرگ قبور عبارتست از مواضع مردم دلمرده و اشارتست بآیت سوره فاطر و ما انت بمسمع من فی القبور تقدیم
ظرف برای حصرست یا افاده کند که زنده دلی غیر ایشان و در مجالس ایشان از جمله رعیت نیست اصلا یعنی گفتم قربانت شوم پس
کجا طلب کنیم الجماعة شیوه خالص را گفت نزد علمای روی زمین ایشان جمعیکه بفراغت زندگانی ایشان یعنی که رحل
در هر زره کارهای اهل دنیا نمیشود تغییر کی بدخانهای ایشان تا که بحث علم مسائل دین رسند بیان این آنکه اگر حاضر شوند در میان
مردم شهری که عالم در آنجاست شناخته نمیشوند چون عزم بند اگر غایب شوند از آنجا تفحص کرده نمیشوند چون آشنایی با مردم آنجا نکرده اند
و بسبب حرکت که اضطراب نمیکنند در قربا و لبس یارت یکدیگر میکنند و اگر بناه آور در بسوی ایشان صاحب حاجتی از جملهٔ ایشان
همکیشند با او هر که اختلاف بایکدیگر میکنند و لهای ایشان اگرچه مختلف کرده باشند اشیاء از خانهای ایشان یعنی که هر کدام از شهرها
و موضعی علیحده باشند اصل سی ام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا المدینة و علی الباب و کذب من زعم انه یدخل
المدینة لا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی و یبغض علیا شرح نقل کلام رسول علیه السلام اینجا اشارتست بآنچه بکریم المؤمنین
علیه السلام در کتاب الحجة منقول شد از او و در حدیث اول باب شصت و دوم کتاب الحجه که ذکر کرده و مضمون تمیز و تبدیل و تمحیص باشد واقع
خواهد شد دروغ مثبت و از رسول علیه السلام شنیدم پس مرا مبغض علی اینجا نسبت برو دروغ باو و مانند آنست یعنی بعد از آن گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله من شهر علم و علی در آن شهر و دروغ گفت هر که دعوی کرد که او داخل میشود شهر را نه از جانب در و دروغ گفت
هر که دعوی کرد که او دوست میدارد مرا و دشمن میدارد علی را اصل سی و یکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عامل الناس فلم
یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبته و کملت مروته و ظهر
عدله و وجبت اخوته شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت هر که معامله کرد با مردم باین روش که ستم
نکرد برایشان و گفتگو کرد با ایشان باین روش که دروغ نگفت با ایشان و وعده کرد با ایشان و خلاف وعده نکرد با ایشان شد از جمله
جمعی که حرام شده غیبت ایشان و کامل شده مردی ایشان و ظاهر شده عدالت ایشان یعنی که اقتدا با ایشان میتوان کرد در نماز
و شهادت ایشان در دعوا مقبولست و لازم شد برادری کردن مؤمنان با ایشان اصل سی و دوم قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ثلث خصال من کن فیه استکمل خصال الایمان اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل و اذا غضب لم یخرجه الغضب
من الحق و اذا قدر لم یتعاط ما لیس له شرح التعاطی بعین منقوطه و طاء منقوطه مصدر معتل اللام باب تفاعل گرفتن مطاعا
و گرفتن ناحق و هر دو اینجا مناسبت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلتست که باشند آنها در او بتمام جمع کرده خصلتهای
ایمان را چون راضی شود از کسی داخل نکند او را رضای او در ناحق برای آن کس و چون غضبناک شود بر کسی بیرون نبرد او را آن غضب از حق که

بر مدینه علم و علی باب است و را
محب محب و مبغض ... در او

برای

برای آن کس باشد و چون قادر شود که هرچه خواهد تواند گرفت نگیرد چیزی را که جایز نیست او را گرفتن آن اصل سی و سوم عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ان لاهل الدین علامات یعرفون بها صدق الحدیث و اداء
الامانة و وفاء بالعهد و صلة الارحام و رحمة الضعفاء و قلة المراقبة للنساء او قال قلة
المواتاة للنساء و بذل المعروف و حسن الخلق و سعة الخلق و اتباع العلم و ما یقرب الی الله عز و جل زلفی
طوبی لهم و حسن مآب شرح المراقبة براء منقوطه و قاف و باء یکنقطه مصدر باب مفاعله محافظت چیزی و مراد اینجا محافظت پیروی
سخن است بروشی که مخالفت آن نشود و اصلا المواتاة بهمزه و تاء دو نقطه در بالا و الف مصدر باب مفاعله از معتل اللام و اوی شتاب
و مراد اینجا شتاب در سخن شنیدن است طوبی مونث اطیب که افعل التفضیل است بمعنی بهتر و تانیث باعتبار آنست که موصوف
آن خصلتست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که برای جمعی که اهل
دین اسلامند که محافظت آن میکنند چند علامتست که شناخته میشوند اول راستی گفتار و دوم بکار رسانیدن امانت و سیوم
وفا کردن به پیمان و چهارم پیوند خویشان نسبی و پنجم نازکدلی با ضعیفان و ششم کمی پیروی کردن سخن برای زنان یا امام جعفر صادق علیه السلام بگاهان
گفت کمی شتاب در سخن شنوی برای زنان حاصل هر دو یکیست و شک از ابو بصیرست و هفتم دادن عطا باهل استحقاق و براد
ران مومن و هشتم خوشخویی و نهم وسعت خلق یعنی که با همکس در همه چیز خوشخویی کنند اشارتست باینکه خوشخویان گاهی از چیزی بتاب
از جا در می آیند چنانچه میگویند نعوذ بالله من غضب الحلیم و دهم پیروی علم یعنی که در قول و فعل پیروی ظن نکنند اصلا و یازدهم
بجا آوردن عبادتی که نزدیک میسازد بسوی الله عز و جل باعتبار مرتبه بهتر باد ایشان را که این علامات دارند خوشی بازگشت باد ایشان را
اشارتست بآیت سوره رعد اصل طوبی شجرة فی الجنة اصلها فی دار النبی محمد صلی الله علیه و آله و لیس من مؤمن
الا و فی داره غصن منها لا یخطر علی قلبه شهوة شیء الا اتاه به ذلک و لو ان راکبا مجدا سار فی ظلها
مائة عام ما خرج منها و لو طار من اسفلها غراب ما بلغ اعلاها حتی یسقط هرما شرح این عبارت تا آخر حدیث
از امام جعفر صادق علیه السلام است که گذشت در حدیث سوم باب شصت و ششم که اصل طوبی درخت عدن است و گذشت در کتاب
الحجة در حدیث هفتم باب صد و هشت و چهارم که باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم و علیهم است اینکه منزل محمد و جمعی از مخصوصان
او در افضل مواضع جنة عدن است المجد بضم میم و کسر جیم و تشدید دال بی نقطه صیغه اسم فاعل مضاعف باب افعال صاحب جد یعنی بهتر
درختیست در بهشت بیخ آن در خانهٔ نبی است که محمد است صلی الله علیه و آله و نیست هیچ مومنی الا رجالی که در خانهٔ او شاخی از آن درخت
است نمیگذرد بر دل آن مومن میل چیزی مگر آنکه می آورد آن شاخ نزد او آنرا یعنی که از شاخ میروید و اگر اینکه سواری صاحب شتاب
سیر کند در سایه آن درخت صد سال بیرون نمیرود از آن و اگر اینکه پرواز کند از پایین آن درخت کلاغی نمیرسد بالای آن درخت
تا آنکه افتد از کمال پیری که او پیر شود اصل الا فی هذا فارغبوا ان المؤمن من نفسه فی شغل و الناس منه فی راحة اذا
جن علیه اللیل افترش وجهه و سجد لله عز و جل بمکارم بدنه یناجی الذی خلقه فی فکاک رقبته الا فهکذا وسجدم

فکونوا شرح فا در فارغبوا تاکید فا اولست مثل فا در فکونوا این بکسر میم وفی بلا است و تفسیر و جواب آنست یا بفتح میم موصول است و نفسه
مرفوعست با بتدا الکلام بفتح میم و کسر را بی نقط جمع مکرمه بفتح میم و سکون کاف و فتح را با کرامت مثل اعضای آدمی که در طرف روی است
فی ورق فنکاک برای تحلیلست یعنی آگاه باشید پس درین اهل دین بودن رغبت کنید بکرمتی که مومن از خود دشمن درکاری و از آزار
و مردم از او در فراغتند چون پرده پوشانید را وشب یا یعنی که تنها ماند و مردم و عیال او خواب روند فرش کرد روی خود را یا یعنی
که روی خود را بر زمین نهاد و سجده کرد در نماز خفتن و مانند آن برای او عز و جل با کرمهای بدن خود که پیشانی و دو دست و دو زانو و
ده انگشت با شد بحالی که مناجات میکند آنکسی را که آفریده او را برای رهانیدن کردن او از آتش دوزخ آگاه باشید چنین باشید
که در صفت مومن مذکور شد سی و یکم اصل سئل النبی صلی الله علیه و آله عن خیار العباد فقال الذین اذا احسنوا استبشروا
و اذا اساؤا استغفروا و اذا اعطوا شکروا و اذا ابتلوا صبروا و اذا غضبوا غفروا شرح پرسیده شد نبی
صلی الله علیه و آله از بهتران بندگان که بگفت ایشان جمعیند که چون نیکی کنند خوشحال میشوند و چون گناه کنند طلب آمرزش میکنند
و چون عطا داده شوند شکر میکنند و چون مبتلا ببلایی شوند صبر میکنند و چون غضبناک شوند بر کسی که بخشایش میپوشانند
گناه آنکس را سی و دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان خیارکم اولوا النهی قیل یا رسول الله و من اولوا النهی قال
هم اولوا الاخلاق الحسنة و الاحلام الرزینة و صلة الارحام و البررة بالامهات و الآباء و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم و یصلون و الناس
نیام غافلون شرح النهی بضم نون و فتح ها و الف مقصور جمع نهیه بضم نون و سکون ها و یا دو نقطه در پایین خردمندیها الا
حلام بحا بی نقط جمع حلم بکسر حا و سکون لام آهستگیها الرزینة بفتح را بی نقط و کسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و نون استحکام در نسخ المتعاهدین است و آن منصوبست بر مدح برای اشعار بکمال فضیلت آن مثل آیت سوره نسا و المقیمین
الصلوة و المؤتون الزکوة بمذهب سیبویه و بصریین و شاید که نصب از اغلاط کاتبان باشد و رفع باید چنانچه بعضی در آیت مذکوره
گفته اند و در مجمع البیان مذکورست یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که نیکان شما صاحبان خردمندیها اند گفته شد ای رسول الله
و کیانند صاحبان خردمندیها یا یعنی که نشان ایشان چیست گفت ایشان صاحبان خوهای خوب و آهستگیهای مستحکم و پیوند خو
یشان نسبی اند و نیکی کنندگان اند با مادران و پدران و رسند کانند برای فقیران و همسایگان و یتیمان و میخورانند طعام را و فاش
میکنند سلام را در عالم یا یعنی که پیش سلام میکنند و نماز میگزارند بر حالی که مردم خوابیدگان غافلانند سی سوم اصل قلت لابی
عبد الله علیه السلام ای الخصال بالمرء اجمل فقال وقار بلا مهابة و سماح بلا طلب مکافاة و تشاغل بغیر متاع
الدنیا شرح المهابة بفتح میم و ها و الف و با یک نقطه و بالف مراد اینجا کبریاست المکافاة بهمزه مصدر میمی معتل العین و اوی باب
نصر و دوری بعد از فا مصدر باب مفاعله عوض دادن یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کدام از جمله خصلتها که بامرد باشد خوشنمارتست
بس گفت تمکینی که بی تکبر باشد و بخششی که بی چشم داشت مکافات باشد و مشغول بودن بغیر نفع دنیا یا یعنی که بمحض نفع دنیا منظور

باشد پس تشاغل بکسب معاش واجب النفقه داخلست سی و چهارم اصل کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان للمعرفة
بکمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا یعنیه و قلة مرائه و حلمه و صبره و حسن خلقه شرح امام زین العابدین
اوست علیه السلام میگفت بدرستی که باعث شناخت کامل بودن دین مسلمان ترک سخن را در آنچه فرو رنیشود او را و کمی جدال او است
در مجلس و حلم او ست و شکیبایی او ست و خوش خویی اوست سی و پنجم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله الا اخبرکم باشبهکم
بی قالوا بلی یا رسول الله قال احسنکم خلقا و الینکم کنفا و ابرکم بقرابته و اشدکم حبا لاخوانه فی دینه
و اصبرکم علی الحق و اکظمکم للغیظ و احسنکم عفوا و اشدکم من نفسه انصافا فی الرضا و الغضب شرح الکنف
بفتح کاف و فتح نون و فا پهلو القرابة بفتح قاف و را بی نقط و الف و با یک نقطه خویشان نسبی یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله آیا خبر دار
نکنم شما را بمانند تر شما بمن گفتند بلی خبر دار کن ای رسول الله گفت نیکوتر شما باعتبار خو و نرم تر شما باعتبار پهلو یا یعنی کسی که در پهلو
او آزاری نکشد و نیکی کننده تر شما بخویشان نسبی خود و سختتر شما باعتبار دوستی برای برادران مومن خود و صبر کننده تر شما
بر حق و فرو خورنده تر شما خشم را و بهتر شما باعتبار بخشایش گناهان مردم و سختتر شما باعتبار انصاف ورزیدن در وقت راضی
بودن از کسی و در وقت غضب بر کسی سی و ششم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال من اخلاق المؤمن الانفاق
علی قدر الاقتار و التوسع علی قدر التوسع و انصاف الناس من نفسه و ابتداؤه ایاهم بالسلام علیهم
شرح الانفاق بنون و فا و قاف مصدر باب افعال فقیر شدن و مراد اینجا فقیرانه زیستن است الاقتار بقاف و تا دو نقطه در
بالا و را بی نقط مصدر باب افعال تنگ گردانیدن رزق کسی را التوسع مصدر باب تفعل فراخ گرفتن کسی معاش را بر خود و عیال
خود و مانند ایشان التوسیع مصدر باب تفعیل فراخ کردن الله تعالی رزق کسی را یعنی روایتست از امام زین العابدین علیه السلام
گفت از جمله خوهای مومن فقیرانه زیستن است بر قدر تنگ گردانیدن رزق او و فراخ گرفتن معاش است بر قدر فراخ کردن رزق او و
انصاف ورزیدن با مردم است بخودی خود و پیش بی حاجت بحکم حاکم و ابتدا کردن اوست مردم را بسلام بر ایشان سی و هفتم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال المؤمن اصلب من الجبل الجبل یستقل منه و المؤمن لا یستقل من دینه شیء شرح
یستقل در دو جا بصیغه مضارع مجهول غائب باب استفعالست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت مومن مستحکمتر
از کوهست بیان این آنکه کوه کم کرده میشود از آن بتیشه و مانند آن چنانچه کوهکنان میکنند و مومن کم کرده نمیشود از دین او هیچ
و اغوای شیطان چیزی سی و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن حسن المعونة خفیف المؤنة جید التدبیر
لمعیشته لا یلسع من جحر مرتین شرح یلسع بسین بی نقط و عین بی نقط بصیغه مجهول با بی منع است الجحر بضم جیم و سکون حای بی نقط
و را بی نقط سوراخ مار و عقرب و مانند آنها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن خوش مددست برای مردم کم نقل
است بر مردم خوش تدبیرست برای معاش خود و بیان این آنکه گزیده نمیشود از سوراخی دو بار یا یعنی که یکبار که از کسی بازیچی خورد دیگر
اعتماد بر او و امثال او نمیکند پس در معاش خود مضطر نمیشود سی و نهم اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول لا یکون المؤمن مؤمنا

حتی یکون فیه ثلث خصال سنة من ربه وسنة من نبیه وسنة من ولیه فاما السنة من ربه فکتمان سره قال الله عز وجل عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول واما السنة من نبیه فمداراة الناس فان الله عز وجل امر نبیه صلی الله علیه وآله بمداراة الناس فقال خذ العفو وأمر بالعرف واما السنة من ولیه فالصبر فی البأساء والضراء شرح عالم خبر مبتدای محذوفست وجمله استینافی بیانی جهل رسول علیه السلام است بانچه موعودست برای این امت که فتح جمیع روی زمین باشد الغیب قضیه که از بدیهیات باشد و از مستنبط از بدیهیات شده باشد فاء در فلا یظهر تعقیبیه است سببیه است رد ابتدائیه است وتنوین برای تعظیم است واشارتست بانکه در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب چهل وسیوم که باب لولا ان الائمة علیهم السلام یزدادون لنفد ما عندهم است که اما انه اذا کان ذلک عرض علی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم علی الائمة ثم انتهی الامر الینا الاغضاء طریقست خود کردن کار را و فراکرفتن ومرد و انجا مناسب محتملست ومی آید در کتاب الزکوة در حدیث ششم باب بیست ودوم که باب ادب المصدق است که امر ان تاخذ منهم العفو ودر حدیث سیوم باب هشتاد وششم که باب فضل القصد است که قال العفو الوسط باد ربالعرف رای السنت متواترست وصلاة امر معروف بود والعرف بتدریج بود یعنی بامیعنی کار از تکالیف شرعیه یکبار نشود تا مبادا مشکل شود بر مردمی که تازه باسلام در امده اند وجمع عرفا بفتح عین وسکون راء والف ممدوده خصلتهای نیکو بر معنی مستحسن جمیع طبایع مثل صدق وکرم ومانند آنها ومعروف یعنی مشهور میان جمیع شرایع که بر آن عالم ترک بر آن ظلم باشد یا معنی خصلت مستحسن طبایع وهر دو انجا محتملست یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت نمیباشد مومن مومن حقیقی مگر اینکه باشد در او سه خصلت اول طریقتی وعادتی که از صاحب کل اختیار اوست دوم طریقتی که از پیغمبر اوست وسیوم طریقتی که از امام اوست پس اما آن طریقت که از صاحب کل اختیار اوست پس پوشانیدن راز او تا وقت مصلحت بیان این انکه گفت الله عز وجل در سوره جن امر دانای غیبست پس از این غالب وقادر نمیکند بر استنباط این غیب خود از قرآن هیچکس را مگر کسی را که راضی شده باشد انرا که امام حجت باشد ابتدای غالب کردن از رسولست عالیشان چنان این آیت شد در شرح حدیث دوم باب چهل وپنجم کتاب الحجة که باب فی ذکر الغیبت ودر انجا بیان شد که مراد باین غیب وقت ظهور قائم علیه السلام است واما آن طریقت که از پیغمبر اوست پس ملایمت با مردمست چه بدرستیکه الله عز وجل امر کرد پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله بملایمت با مردم بیان این انکه گفته در سوره اعراف فرا گیر بسیرت خود که بخشایش بر دار ار او امر کن بتکالیف شرعیه بعنوان تدریج واما آن طریقت که از امام اوست پس شکیبایی است در وقت نیاز ونقصان مال مانند آن اشارتست بآیت سوره بقره والصابرین فی البأساء والضراء

باب قلة عدد المؤمنین شرح این بابیست در بیان کمی عدد مومنان حقیقی ودرین باب شش حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المؤمنة اعز من المؤمن والمؤمن اعز من الکبریت الاحمر فمن رای منکم الکبریت الاحمر شرح الکبریت بکسر کاف وسکون باء یکنقطه وکسر راء بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وتاء دو نقطه در بالا بر وزن فعلیل است وکبریت احمر جوهریست که اهل کیمیا طلب آن میکنند وصاحب قاموس گفته

الکبریت

الکبریت من الحجارة الموقد بها والیاقوت الاحمر والذهب او جوهر معدنه خلف التبت بوادی النمل مر برای استفهام انکاریست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت زن مومن کمیاب ترست از مرد مومن ومرد مومن کمیاب ترست از کبریت احمر پس که دیده کبریت احمر را دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الناس کلهم بهائم الا قلیلا من المؤمنین والمؤمن غریب ثلث مرات شرح ثلث کلام راویست که در میان کلام امام در آمده ثلاث مرات تیز کلام راویست من بیانیه است ومتواند بود که تبعیضیه باشد اگر مراد بمومنین اعم از ظاهری وباطنی باشد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت مردمان همگی ایشان ستوران اند این را سه بار گفت مگر کمی که مومنان اند ومومن کمیابست این را نیز سه بار گفت سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لابی بصیر اما والله لو انی اجد منکم ثلثة مؤمنین یکتمون حدیثی ما استحللت ان اکتمهم حدیثا شرح ثلثة باتنوین است ومومنین صفت اوست یا بی‌تنوین است ومومنین تمیز است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت ابو بصیر را آگاه باش بخدا قسم که اگر اینکه من می یافتم از جملهٔ شما شیعهٔ امامیه کسی که مومنان باشند که پنهان کنند گفتگوی مرا حلال نمیشمردم این را که پنهان کنم از ایشان گفتگوی را مراد اینست که گاهی بتقیه گفتگو میکنم یا جواب بخبر بر سند نمیکنیم برای هر زه گویی شیعه چهارم اصل عن سدیر الصیرفی قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال ولم یا سدیر قلت لکثرة موالیک وشیعتک وانصارک والله لو کان لامیر المؤمنین علیه السلام مالک من الشیعة والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی شرح روایت از سدیر است بفتح سین بی‌نقطه وکسر دال بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را بخدا قسم که گنجایش نیست ترا نشستن در کنج خانه گفت چرا گنجایش نیست ای سدیر گفتم برای بسیاری غلامان تو وپیروان تو ومددکاران تو بخدا قسم که اگر میبود برای امیر المؤمنین علیه السلام آنچه تراست از پیروان ومددکاران وغلامان طمع نمیکرد در امامت او تیم که قبیلهٔ ابو بکرست وعدی که قبیلهٔ عمرست اصل فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة الف قلت نعم ومائتی الف فقال ومائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا فبادرت فرکبت الحمار فقال یا سدیر تری ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار ورکبت البغل شرح پس گفت ای سدیر وچند کس شاید که باشند گفتم صد هزار کس گفت از روی تعجب صد هزار کس گفتم آری ودویست هزار کس پس گفت ودویست هزار کس گفتم آری ونصف دنیا یعنی نصف اهل دنیا راوی گفت پس امام خاموش شد از سخن من بعد از آن گفت آیا آسان میشود بر تو که بیایی با ما تا ینبع بفتح یاء دو نقطه در پایین وسکون نون وضم باء یکنقطه وعین بی‌نقطه موضعی مشهور نزدیک بسیار چشمه است در چهار روزه مدینه ونخلستان گفته شده در طرف دریا را وموقوفات امیر المؤمنین علیه السلام است گفتم آری پس امر کرد باینکه زین کرده شود دراز گوشی واستری پس شتاب کردم پس بر نشستم بر دراز گوش را گفت ای سدیر آیا رضا میدهی که ترجیح دهی مرا بر کوب دراز گوش

کفتم ستر را آهسته تر و عالی تر است مراد اینست که ترجیح ده آنست نه دراز کوش کفت و دراز کوش هموار تر میکند با من در رفتار
پس فرود آمدم پس سوار شد دراز کوش او و سوار شدم ستر را **اصل** فَضَلَلنا فَحانَتِ الصَّلوةُ فَقالَ یا سَدیرُ انزِل بِنا نُصَلّی
ثُمَّ قالَ هذِهِ ارضٌ سَبِخَةٌ لا تَجوزُ الصَّلوةُ فیها فَسِرنا حَتّی صِرنا اِلی اَرضٍ حَمراءَ و نَظَرَ اِلی غُلامٍ یَرعی جِداءً
فَقالَ وَاللهِ یا سَدیرُ لَو کانَ لی شیعَةٌ بِعَدَدِ هذِهِ الجِداءِ ما وَسِعَنی القُعودُ وَ نَزَلنا وَ صَلَّینا فَلَمّا
فَرَغنا مِنَ الصَّلوةِ عَطَفتُ اِلَی الجِداءِ فَعَدَدتُها فَاِذا هِیَ سَبعَةَ عَشَرَ **شرح** حانت بحاء بی نقطه و الف و نون
بصیغهٔ ماضی معتل العین باب ضرب است الحین بفتح حاء و سکون یاء نزدیک شدن وقت چیزی و مراد اینجا مناسب است
ارض با تنوین است السبخة بفتح سین بی نقطه و فتح و سکون باء یکنقطه شوره زار لا تجوز نزد فقها محمول بر کراهت است و می آید در کتاب
الصلوة در حدیث پنجم باب الصلوة فی الکعبة و فوقها که باب پنجاه و هشتم است که کره الصلوة فی السبخة الا ان یکون مکانا لینا تقع علیه الجبهة
مستویا الجداء بکسر جیم و دال بی نقطه و الف ممدوده جمع جدی بفتح جیم و سکون دال و تخفیف یاء بزغالها عطفت بعین بی نقطه و طاء
بی نقطه و فاء بصیغهٔ ماضی معلوم متکلم وحده است **یعنی** پس روان شدیم پس نزدیک شد نماز پس گفت ای سدیر فرود آ با ما نماز
گزاریم بعد از آن گفت این زمینی است شوره زار جایز نیست نماز در آن پس حرکت کردیم تا رسیدیم بسوی زمینی که سرخ بود [illegible]
آن بزغالها را میچرانید پس گفت بخدا قسم ای سدیر که اگر می بود برای من شیعهٔ حقیقی بعدد
این بزغالها گنجایش نبود مرا نشستن مراد اینست که در میان آنچه گفتی از لشکر بعدد این بزغالها خالص می باید تا طلب حق خود کنم
باشد و از این لازم نمی آید که محض آن عدد کافی باشد پس چون فارغ شدیم از نماز میل کردم بسوی آن بزغالها پس شمردم آنها را پس ناگاه آنها
هفده بودند **نهم اصل** عن سماعة بن مهران قال قال لی عبد صالح صلوات الله علیه یا سماعة امنوا علی فرشهم و اخافوا
فونی اما والله لقد کانت الدنیا و ما فیها الا واحد یعبد الله و لو کان معه غیره لاضافه الله عز و جل الیه
حیث یقول ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا و لم یک من المشرکین فغبر بذلک ما شاء الله ثم
ان الله آنسه باسمعیل و اسحق فصاروا ثلثة **شرح** امنوا بصیغهٔ ماضی معلوم باب علم است و ضمیر راجع بطایفه است
که اظهار شیعه بودن کردند و تقیه نکردند و در ما فیها ما نافیه است الا منقطع خواه متصل در واحد باشد و خواه متعدد باشد چنانچه
در تفسیر این آیت می آید در کتاب الجهاد در حدیث شانزدهم باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر که باب بیست و هشتم است و ایضا می آید
که قانتا بقول مطیعا لله عز و جل از من در من المشرکین ابتدائیه باشد دلالت میکند بر اینکه هیچیک از اجداد ابراهیم مشرک نبوده
فغبر بغین با نقطه و با یکنقطه و راء بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است الغبور درنگ کردن و رفتن و هر دو اینجا مناسب است
و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع با ابراهیم است و بنا بر دوم ضمیر نیست و ما فاعلست و در بعضی نسخ بصاد بی نقطه است و موافق
احتمال اولست و در بعضی نسخ بعین بی نقطه است موافق احتمال دوم است **یعنی** روایتست از سماعة بن مهران گفت که گفت مرا
امام موسی کاظم صلوات الله علیه ای سماعه ایمن شدند این جماعت بر فراشهای خود در خانهای خود و ترسانیدند مرا از هرزه گویی آگاه باش

تعسّر قصبی

طلبکانم

بخدا قسم که هر آینه بود و تنها نبود در آن مؤمنی مگر یکی که عبادت میکرد خدا را مراد بعد از وفات لوط علیه السلام است و اگر می بود با او
غیر او از مؤمنان هر آینه ضم میکرد او را خدا عز و جل بسوی او جایی که میگوید در سورهٔ نحل بدرستی که ابراهیم بود صنفی فرمان بردار برای الله حنیف
بود خالص مخلص و نبود از مشرکان پس درنگ کرد آن تنهایی زمانی که خواست الله تعالی بعد از آن بدرستی که انس داد الله تعالی او را باسمعیل و اسحق
پس گردیدند سه مؤمن **اصل** اما والله ان المؤمن لقلیل و ان اهل الکفر لکثیر اتدری لم ذاک فقلت لا ادری جعلت
فداک فقال صیروا انسا للمؤمنین یبثون الیهم ما فی صدورهم فیستریحون الی ذلک و یسکنون الیه
شرح مشار الیه ذاک خلق اهل کفرست الی در الی ذلک و در الیه بمعنی مع است یا برای انتهاست بتضمین معنی توجه است در متعلق آن **یعنی**
آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که مؤمن حقیقی هر آینه کمست و بدرستی که اهل کفر که اظهار تشیع میکنند هر آینه بسیارند آیا میدانی که برای چیست
خلقت این قسم از طوایف کفار گفتم نمیدانم قربانت شوم گفت گردانیده شده اند باعث انس که یعنی برای مؤمنان بیان
اکثر نقل میکنند برای آن کفار چیزها که در سینهای ایشانست مثل فضایل اهل البیت و مطاعن ائمهٔ ضلالت پس استراحت میکنند
با آن نقل و ساکن میشوند از وحشت آن نقل **ششم اصل** عن حمران بن اعین قال قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک ما
اقلنا لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناها فقال الا احدثک باعجب من ذلک المهاجرون و الانصار ذهبوا
الا و اشار بیده ثلثة قال حمران فقلت جعلت فداک ما حال عمار قال رحم الله عمارا ابا الیقظان بایع
و قتل شهیدا فقلت فی نفسی ما شیء افضل من الشهادة فنظر الیّ فقال لعلک تری انه مثل الثلثة
ایهات ایهات **شرح** ما اقلنا صیغهٔ تعجبست و اشار بیده سخن راویست که در میان سخن امام درآمده و مراد اشارت
بسه انگشت است ثلثه عبارتست از سلمان و مقداد و ابوذر رحمهم الله عمار رحمه الله در اول اضطرابی کرده بوده و زود برگشته
و بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام کرده و در صفین شهید شد ایهات لغتیست در هیهات **یعنی** روایتست از حمران بن اعین گفت گفتم
امام محمد باقر علیه السلام را قربانت شوم چه کمیم ما شیعهٔ امامیه اگر جمع شویم بر سر یک گوسفندی نمیتوانیم خورد همه آنرا پس گفت آیا خبر ندهم ترا
بعجب تر از آنچه گفتی مهاجران و انصار که اصحاب رسول علیه السلام بودند بیرون رفتند بعد از وفات رسول علیه السلام از ایمان مگر و در این جا
اشارت کرد با انگشت دست خود سه پس گفت حمران گفتم قربانت شوم چیست حال عمار گفت رحمت کناد الله تعالی عمار را که کنیت
او ابو الیقظانست بیعت کرد با امیر المؤمنین و کشته شد شهید پس گفتم در خاطر خود که نیست چیزی فاضل تر از شهید شدن اشارتست
باینکه آن سه کس شهید شدند پس امام علیه السلام نگاه کرد بسوی من پس گفت شاید که خیال کنی که عمار مثل آن سه کس باشد در فضل دورست
دورست این خیال **هفتم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لیس کل من قال بولایتنا مؤمنا و لکن جعلوا
انسا للمؤمنین **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت نیست هر که اعتقاد کرد بامامت ما مؤمن بانمعنی که شرط ایمانست
و در اکثر این جماعت اکثر شروط نیست ولیکن گردانیده شده اند آن اکثر باعث انس مؤمنان چنانچه بیان شد در حدیث پنجم این باب
باب حدیث یکم اصل باب الرضا بموهبة الایمان و الصبر علی کل شیء بعده شرح این بیان فضیلت راضی بودن بخشش توفیق الهی

وصبر کردن در هر بلایی بعد از آن بخشش است یعنی که آزار او بعد از آن بخشش راحت است پس طمع زیادتی نباید کرد در این باب

شش حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَبْدَ الْوَاحِدِ مَا يَضُرُّ رَجُلًا إِذَا كَانَ عَلَى ذَا الرَّأْيِ مَا قَالَ النَّاسُ لَهُ وَلَوْ قَالُوا مَجْنُونٌ وَمَا يَضُرُّهُ وَلَوْ كَانَ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ يَعْبُدُ اللَّهَ حَتَّى يَجِيئَهُ الْمَوْتُ شرح روایت از عبد الواحد بن مختار انصاری که گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای عبد الواحد ضرر نمیرساند مردی را چون باشد بر این مذهب حق آنچه گویند مردم برای او هر چند که گویند دیوانه است و ضرر نمیرساند سخن مردم او را هر چند که کثرت و شدت آن باعث این شود که باشد بر سر کوهی پنهان این اگر عبادت میکند از جناب او تا آید نزد او مرگ اشارت بآنست که اندک است زمان ریاضت عبادت و باعث راحت ابدی میشود دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ لَاسْتَغْنَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَلَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْساً لَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله تبارک و تعالی در حدیث قدسی که اگر نمیبود در زمین مگر یک مؤمن هر آینه اکتفا میکردم باو و در میگذشتم از جمیع مخلوقان خود یعنی که مدار آسمان و قرار زمین و باریدن باران و رویدن گیاه و بقای خلایق و رزق ایشان بحال خود میماند ببرکت آن مؤمن چنانچه در زمان ابراهیم بوده و بیان شد در حدیث پنجم باب سابق و هر آینه میگردانیدم برای آن مؤمن بسبب ایمان او انسی که محتاج نباشد بسوی دیگری که مونس شود او را و رفیقی داشته باشد سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا يُبَالِي مَنْ عَرَّفَهُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ أَنْ يَكُونَ عَلَى قُلَّةِ جَبَلٍ يَأْكُلُ مِنْ نَبَاتِ الْأَرْضِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت باکی ندارد کسی که شناسانید او را الله تعالی این امامت اهل البیت معصومین از اینکه باشد بر کوهی که آبی داشته باشد میخورد و بخورد از گیاه زمین تا آید نزد او مرگ چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتَوْحِشَ إِلَى أَخِيهِ فَمَنْ دُونَهُ الْمُؤْمِنُ عَزِيزٌ فِي دِينِهِ شرح الی بمعنی مع است و مراد باخیه برادر النسبی او است من در من دونه بفتح میم موصوله است و دون منصوبست بظرفیت و ضمیر راجع باخیه است و فی برای سببیت است و میتواند بود که مراد باخیه برادر مؤمن او باشد و من در من دونه بکسر میم حرف جر باشد بمعنی فی و دونه مجرور باشد و ضمیر راجع بمصدر یستوحش باشد و جار و مجرور صفت محذوفی باشد بتقدیر مخافة من دونه و فی برای ظرفیت باشد و دینه بتقدیر اهل دینه باشد لیکن بر تقدیر دوم این حدیث مناسب این باب نیست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت سزاوار نیست برای مؤمن اینکه وحشتی بهم رساند با برادر نسبی خود که کافر باشد پس هر که در مرتبه پایین تر باشد از خویشان و بیگانگان که کافر باشند بیان آن اینکه مؤمن عزیز است بسبب دین حق خود و از بسیاری ایمان قبیله خود و از سبب کثرت همدینان خود ششم اصل عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَرْضَةٍ مَرِضَهَا لَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَّا رَأْسُهُ فَقَالَ يَا فُضَيْلُ إِنَّنِي كَثِيراً مَا أَقُولُ مَا عَلَى رَجُلٍ عَرَّفَهُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ لَوْ كَانَ فِي رَأْسِ جَبَلٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ

یا فضیل

يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ إِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا يَمِيناً وَشِمَالًا وَإِنَّا وَشِيعَتُنَا هُدِينَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ شرح تا در مرضة برای وحدت نوعیت ضمیر بارز در مرضها مفعول مطلق است ما در کثیرا ما برای ابهامست ما در ما علی برای استفهام انکاری یا نافیه است و حاصل هر دو یکیست یعنی روایت از فضیل بن یسار گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام در بیماری عظیم که بیمار شد آنقسم بیماری نمانده بود از او مگر سرش یعنی که اعضای دیگر از حس و حرکت افتاده بود پس گفت ای فضیل بدرستی که من در بسیاری از اوقات میگویم چه ضرر است بر مردی که شناسانید او را الله تعالی این امامت اگر باشد بر کوهی تا اگر آید نزد او مرگ ای فضیل بن یسار بدرستی که مردم رفتند در طرف راست و طرف چپ یعنی که براه راست اسلام نرفتند و بدرستی که ما و شیعه ما نموده شدیم راه راست اصل يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ أَصْبَحَ لَهُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَانَ ذَلِكَ خَيْراً لَهُ وَلَوْ أَصْبَحَ مُقَطَّعاً أَعْضَاؤُهُ كَانَ ذَلِكَ خَيْراً لَهُ يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَفْعَلُ بِالْمُؤْمِنِ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ لَوْ عَدَلَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى عَدُوَّهُ مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمّاً وَاحِداً كَفَى اللَّهُ هَمَّهُ وَمَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ شرح اصبح بمعنی صار است مقطعا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است برای کثرت اعضاؤه منصوب بر تمیز از ضمیر مستتر در مقطعا است یعنی ای فضیل بن یسار بدرستی که مؤمن اگر میگردید از او آنچه میان مشرق و مغرب است میشد بهتر برای او باعتبار حکمت و مصلحتی که الله تعالی میدانست و آن مؤمن شکر گذاری آن و ادای حقوق آن میکرد و اگر میگردید مؤمن پاره پاره باعتبار اعضای او میبود آن بهتر برای او باعتبار حکمت و مصلحتی که الله تعالی میدانست و آن مؤمن بر آن صبر میکرد ای فضیل بن یسار بدرستی که الله تعالی نمیکند با مؤمن مگر آنچه را که بهتر است برای آن مؤمن ای فضیل بن یسار اگر همتا میبود دنیا نزد الله تعالی پر پشه را نمی آشامانید دشمن خود را از دنیا مقدار یک آشامیدن از آب ای فضیل بن یسار بدرستی که شان اینست که هر که باشد منظور خاطر او یک منظور خاطر که بر وی حق باشد و بس در امر فعلی و قولی بسیار رو الله تعالی منظور خاطر او را یعنی که منظور او بفعل می آید و هر که منظور خاطر او در هر دره است یعنی که ممزوج میکند بر وی باطل را با بر وی حق باک ندارد الله تعالی که در کدام دره باطل جهنمی شود یعنی که البته جهنمی میشود در باطل از باطلها ششم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي مَوْتِ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ إِنَّنِي لَأُحِبُّ لِقَاءَهُ وَيَكْرَهُ الْمَوْتَ فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ وَإِنَّهُ لَيَدْعُونِي فَأُجِيبُهُ وَإِنَّهُ لَيَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا إِلَّا وَاحِدٌ مِنْ عَبِيدِي مُؤْمِنٌ لَاسْتَغْنَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَلَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْساً لَا يَسْتَوْحِشُ إِلَى أَحَدٍ شرح التردد مصدر باب تفعل برگشتن کسی از کردن کاری که اراده آن کرده و اینجا استعاره شده برای ترک کاری برای مانعی که اگر این مانع نمیبود اراده آن کار میشد و این ترک بر دو قسمست اول ترک بالکلیه دوم ترک در وقتی و تاخیر تا وقتی دیگر و تعدد قسم دوم بغی جایز نیست مثل اینجا و بعض جایز است مثل آنچه می آید در حدیث هفتم باب پنجاه و پنجم و انا فاعل احتراز

مقطعا

قسم اول ترکست انّی بکسر همزه استیناف بیانی است و او در وانه بکسر همزه حالیه است و اشارتست باینکه کراهت بر دو
قسم است اول محض نفرت طبع و آن با اراده و طلب مکروه جمع میشود مثل اراده خوردن دوای کریه و خوفیدای آن دوم کراهت
بودن از چیزی و طلب نجات از آن و مراد اینجا قسم دومست و میتواند بود که واو برای عطف برانی باشد و چون سوال بعبارت
از سوال نجات از مرگ باشد همان اشارت فهمیده میشود و میتواند بود که واو برای عطف بر ما ترددت باشد و سوال مطلق
باشد الدعا خواندن کسی دیگر را برای حاجتی مثل گفتن یا الله و طلب حاجت مثل گفتن امر فتنی الموت و مراد اینجا معنی اولست
الاجابه جواب خواندن کسی مثل گفتن لبیک عبدی و بر آوردن حاجت و مراد اینجا معنی اولست السوال طلب حاجت که بعد از
خواندن میباشد الاستغنا بی نیازی و مراد اینجا ترک برطرف کردن نظام عالمست برای حصول مصلحتی در باقی داشتن تعدیه
بسوی حرف بالی برای تضمین معنی محتاج است چنانکه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث دوم این باب یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی تردد نکردم در چیزی که کننده آنم مانند تردد من در مرگ بنده مومن که
منست چنان این که بدرستی که من میخواهم ملاقات او را یعنی دادن ثواب عمل او را و او میخواهد مرگ را پس بر میگردانم مرگ را از او
بر حالی که بدرستی که آن مومن هر آینه میخواند مرا پس جواب میگویم او را و بر حالی که بدرستی که طلب بر گردانیدن مرگ میکند از من پس
میدهیم او را آن مطلوب او و عزت مومن نزد من بمرتبه است که اگر نمیبود در دنیا مگر یکی از بندگان من که مومن باشد هر آینه در باقی دا
شتن نظام عالم و رزق خلایق بی نیاز میشدم از ایمان جمیع مخلوقین دیگر من و میگردانیدم برای او بسبب ایمان او آرامی که
وحشت نمیکرد و محتاج نمیشد بسوی یکی که رفیق همه مذهب او باشد باب صد و دوم در بیان انّ المومن لیسکن الی المومن شرح
الی بمعنی مع است یعنی این بابیست در بیان آرام گرفتن مومن با مومن و درین باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انّ المومن لیسکن الی المومن کما یسکن الظمآن الی الماء البارد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که مومن هر آینه آرام میگیرد با مومن چنانکه آرام میگیرد تشنه با آب خنک باب صد و سیوم اصل باب فی ما یدفع الله
بالمومن شرح این بابیست در بیان آنچه دفع میکند الله تعالی از بلاها ببرکت مومن و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال انّ الله لیدفع بالمومن الواحد عن القریة الفناء شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت
بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع میکند ببرکت یک مومن از جمیع مردم مثل شهر وده طاعون و مانند آن را مراد اینست که گاهی باین سبب
دفع میکند بقرینه حدیث آینده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یصیب قریة عذاب و فیها سبعة من
المومنین شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمیرسد بجمیع مردم ده عذابی مثل طاعون بر حالی که در آن جمیع هفت
کس از مومنان باشند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له فی العذاب اذا نزل بقوم یصیب المومنین قال
نعم و لکن یخلصون بعده شرح ضمیر یخلصون بصیغه معلوم باب نصر راجع بمومنین است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت گفته شد امام را در عذاب مثل طاعون و قحط چون نازل شود بجمعی که آیا میرسد مومنان را گفت آری و لیکن مومنان

غیر خالص اگر خالص میشوند بعد از آن عذاب یعنی که احوال قیامت که در آن امید ثواب آینده میباشد باب صد و چهارم اصل باب فی
انّ المومن صنفان شرح این بابیست در بیان آنکه مومن دو قسم است و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المومن مومنان فمومن صدق بعهد الله و وفی بشرطه و ذلک قول الله عز و جل رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه فذلک الذی لا تصیبه اهوال الدنیا و لا اهوال الآخرة و ذلک ممن یشفع و لا
یشفع له و مومن کخامة الزرع تعوج احیانا و تقوم احیانا فذلک ممن تصیبه اهوال الدنیا و اهوال
الآخرة و ذلک ممن یشفع له و لا یشفع شرح صدق بصیغه معلوم باب نصر است یا در بعهد بمعنی فی است و اشارتست
باینکه ما عاهدوا بتقدیر بما عاهدوا است الاهوال جمع هول بفتح ها و سکون واو چیزهایی که از آنها ترسند و ندانند که عاقبت چه خواهد شد
الخامه بخاء با نقطه و الف و تخفیف میم نهال و مانند آن از گیاهی که ساقی داشته باشد و اضافه آن بتقدیر من است الزرع بفتح زاء
با نقطه و سکون را و منقطه و عین منقطه آنچه رویده باشد تعوج بتشدید جیم بصیغه معلوم باب افعلال است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن دو قسمت بیان آنکه مومنی راست گفت و در پیمانی که با الله تعالی کرده و آن اظهار ربوبیت
رب العالمین است چنانچه در سوره اعراف گفته الست بربکم قالوا بلی و بیان شد در شرح حدیث چهارم باب ششم و وفا کرده بشرط
الله تعالی که در سوره طه گفته و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و بیان شد در شرح حدیث سوم باب سی و دوم
و آن مضمون قول الله تعالی است در سوره احزاب من المومنین رجال الآیه یعنی از جمله مومنان مردانند که راست گفتند در آنچه پیمان کردند با
الله تعالی بر سر آن پس آن مومن کسی است که نمیرسد او را هولهای دنیا مثل قحط و طاعون در ایام زندگی و مثل دلیل مهیب در وقت
مردن و نه هولهای آخرت و آن مومن از جمله کسانیست که در آخرت شفاعت میکنند و شفاعت کرده نمیشود برای ایشان و مو
منی دیگر مانند نهالست از جمله روییده که کج میشود در اوقاتی و راست میایستد در اوقاتی پس آن مومن از جمله کسانیست که میرسد
ایشان را هولهای دنیا و هولهای آخرت و آن مومن از جمله کسانیست که شفاعت کرده میشود برای ایشان و شفاعت نمیکنند یعنی
گاهی در شفاعت نمیشوند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول المومن مومنان مومن وفی لله
بشروطه التی اشترطها علیه فذلک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک
رفیقا و ذلک ممن یشفع و لا یشفع له و ذلک ممن لا تصیبه اهوال الدنیا و لا اهوال الآخرة
و مومن زلت به قدم فذلک کخامة الزرع کیفما کفاه الریح انکفا و ذلک ممن تصیبه اهوال الدنیا
و اهوال الآخرة و یشفع له و هو علی خیر شرح کیفما مرکبست از کیف که برای شرطست و ما که زائده است برای
تاکید کفا بفا و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است یا در به برای ملابست است یا برای تعدیه است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت مومن دو قسمت مومنی که وفا کرده برای الله تعالی بچهار شرط او که شرط کرده ما را بیعة
آنها را برابر او در آیت طه که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس آن مومن چون اطاعت الله و رسول او کرد چنانچه در سوره نسا است

با پیغمبرانست و با بغایت رست کویانست که او صیا اند و با شهیدانست و با صالحانست چونکه انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان
باعتبار اینکه رفیق کسی باشند و آن مومن از جمله جمعیت که شفاعت میکنند و شفاعت کرده نمیشود برای ایشان و آن مومن
از جمله جمعیت که پناه میدهد از اشیا از هولهای دنیا و از هولهای آخرت و مومنی که مومن از جمله اعضایی که با اوست یا ای با یمینی که معینی
کرد پس آن مومن مانند نهالیست از جمله رویده بهر کس که نصیب میکند آنرا با او نصیب میشود و آن مومن از جمله
جمعیت که پناه میدهد اشیا از هولهای دنیا و هولهای آخرت و شفاعت کرده میشود برای او و او عاقبت بخیر است سیوم اصل
عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَامَ رَجُلٌ بِالْبَصْرَةِ اِلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَخْبِرْنَا عَنِ الْاِ
خْوَانِ فَقَالَ الْاِخْوَانُ صِنْفَانِ اِخْوَانُ الثِّقَةِ وَاِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَاَمَّا اِخْوَانُ الثِّقَةِ فَهُمُ الْكَفُّ وَالْجَنَاحُ
وَالْاَهْلُ وَالْمَالُ فَاِذَا كُنْتَ مِنْ اَخِيكَ عَلَى حَدِّ الثِّقَةِ فَابْذُلْ لَهُ مَالَكَ وَبَدَنَكَ وَصَافِ مَنْ صَافَاهُ وَعَادِ
مَنْ عَادَاهُ وَاكْتُمْ سِرَّهُ وَعَيْبَهُ وَاَظْهِرْ مِنْهُ الْحَسَنَ وَاعْلَمْ اَيُّهَا السَّائِلُ اَنَّهُمْ اَقَلُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْاَحْمَرِ
وَاَمَّا اِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَاِنَّكَ تُصِيبُ لَذَّتَكَ مِنْهُمْ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَلَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ
مِنْ ضَمِيرِهِمْ وَابْذُلْ لَهُمْ مَا بَذَلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحَلَاوَةِ اللِّسَانِ شرح المکاشره بشین با نقطه و راء بی‌نقطه
مصدر باب مفاعله گشاده رویی کردن دو کس با هم بخنده رویی و مانند آن بیان کبریت احمر شد در شرح حدیث اول باب سیم یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت برخاست مردی در بصره بسوی امیر المومنین علیه السلام پس گفت ای امیر المومنین خبر ده ما را از حوال
برادران مومن پس گفت برادران دو قسمند برادران اعتماد و برادران گشاده رویی پس اما برادران اعتماد پس ایشان دست
و بازو و اهل و مالند برای اینکس پس چون شدی نسبت ببرادر مومن خود بر مرتبه اعتماد پس عطا کن برای او مالت را که محتاج بآن
باشد و مدد کن او را ببدن خود چون محتاج بآن شود و دوستی خالص کن با هر که او دوستی خالص کرد با او و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد
با او و پنهان کن راز او را و عیب او را یعنی حالی که در نظر او عیب شده و او نخواهد که مذکور شود مثل افلاس و ظاهر کن از جمله احوال او خوبرا
و بدان ای پرسنده که این قسم مومنان کمیاب ترند از کبریت احمر که طالبان دنیا در طلب آنند و نمی یابند و اما برادران گشاده
رویی پس بدرستیکه تو در می یابی لذت خود را از ایشان بمصاحبت و همزبانی و مانند آنها پس برطرف مکن البته آن در یافتن لذت
از ایشان و تفحص مکن البته آنچه را که ورای آن گشاده روییست که چیزی باشد که در دل ایشانست و عطا کن برای ایشان آنچه را که عطا
کردند برای تو گشادگی رو و شیرینی زبان باشد مراد اینست که اگر تفحص دل ایشان کنی ممکنست که حسد و نفاق و مانند آنها از ایشان
ظاهر شود و تو از لذت گشاده رویی در مصاحبت وا مانی باب صد و نهم اصل باب ما اخذه الله علی المومن من الصبر علی ما یلحقه
فیما ابتلی به شرح این بابست در خبرست که پیمان گرفته آنرا الله تعالی بر مومن آن صبر کردنست بر هر آزاری که میرسد باو بسبب وقوع
آنچه مکلف شده بآن مراد امر بمعروف و نهی از منکر و مانند آنست و درین باب سیزده حدیثست اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام
قَالَ اَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلَى اَنْ لَا تُصَدَّقَ مَقَالَتُهُ وَلَا يَنْتَصِفَ مِنْ عَدُوِّهِ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَشْفِي نَفْسَهُ

اِلَّا بِفَضِيحَتِهَا لِاَنَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُلْجَمٌ شرح تشفی بشین با نقطه و فا بصیغه مضارع معلوم غایبه معتل اللام یایی باب علم یا باب ضرب
است الشفی بفتح شین و فا و الف مقصوره بمعنی غروب آفتاب و مراد اینجا مردنست نفس مرفوع و فاعلست باء در بفضیحتها برای ملابست
است ملجم بجیم بصیغه اسم مفعول باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گرفته الله تعالی پیمان مومن را بر صبر بر اینکه
در زمان دولت باطل قبول کرده نشود سخن او و انتقام کشیده نشود از دشمن او و نیست هیچ مومنی که وفات یابد جان او مگر با رسوایی
او و قبول نکردن سخن او و نکشیدن انتقام از دشمنش برای اینکه هر مومنی ممنوعست از سخنانی که باعث در یافتن
مطالب دنیا شود در زمان دولت باطل دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله اِنَّ اللهَ اَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ
عَلَى بَلَايَا اَرْبَعٍ اَشَدُّهَا عَلَيْهِ مُؤْمِنٌ يَقُولُ بِقَوْلِهِ يَحْسُدُهُ اَوْ مُنَافِقٌ يَقْفُو اَثَرَهُ اَوْ شَيْطَانٌ يُغْوِيهِ اَوْ كَافِرٌ
يَرَى جِهَادَهُ فَمَا بَقَاءُ الْمُؤْمِنِ بَعْدَ هَذَا شرح بلایا بتقدیر احدی بلایاست بقرینه عطف باو و بقرینه حدیث چهارم این
باب اربع مجرور و صفت بلایاست اشدها مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر ہی اشدها و ضمیر مقدر و ضمیر مجرور راجع
باحدی بلایاست مومن مرفوع و بدل اشدهاست و ابدال نکره از معرفه جایزست چون نکره موصوفه باشد مثل بالناصیة ناصیة
کاذبة او منافق عطف براشدهاست یغویه از باب تفعیلست التغویة کسی را گمراه شمردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه
الله تعالی گرفته پیمان مومن را بر یکی از چهار بلیه آن مشکلترش آنست برادر مومنیست که موافق اعتقاد اوست حسد میکند او را
یا منافقیست که پی روی و تتبع میکند فعل او را با تمیز که عیب جویی او میکند یا شیطانی منفیست که گمراهی شمرد او را یا کافر حربیست
که مستوی میدهد و قصد میکند جنگ مومن را پس چیست بقای مومن در دنیا بعد از اینکه مذکور شد مراد اینست که پس مومن بغایت
کمیاب خواهد بود سیوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا اَفْلَتَ الْمُؤْمِنُ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْ ثَلَاثٍ وَلَرُبَّمَا اجْتَمَعَتِ
الثَّلَاثُ عَلَيْهِ اِمَّا بَعْضُ مَنْ يَكُونُ مَعَهُ فِي الدَّارِ يُغْلِقُ عَلَيْهِ بَابَهُ يُؤْذِيهِ اَوْ جَارٌ يُؤْذِيهِ اَوْ مَنْ فِي طَرِيقِهِ
اِلَى حَوَائِجِهِ يُؤْذِيهِ وَلَوْ اَنَّ مُؤْمِنًا عَلَى قُلَّةِ جَبَلٍ لَبَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ شَيْطَانًا يُؤْذِيهِ وَيَجْعَلُ اللهُ
لَهُ مِنْ اِيمَانِهِ اُنْسًا لَا يَسْتَوْحِشُ مَعَهُ اِلَى اَحَدٍ شرح بعض بفتح باء یک نقطه و سکون عین بی نقطه و ضاد با نقطه
مبتداست و خبرش یؤذیه است یغلق بغین با نقطه بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعالست و فاعل آن ضمیر مستترست
یا محذوفست و نائب فاعل بابه است ضمیر علیه راجع بمرجع ضمیر مستتر در یکونست و جمله یغلق علیه بابه حالست از ضمیر یکون و مراد
اینست که از اهل خانه است برای کاری با بخانه اید مراد بشیطان شیطان حقیقیست چه کار شیطان با مومن شر
از کار دین او با منافقیست چه از اضلال منافق فارغ شده و میتواند بود که مراد شیطان صفت باشد مثالی در الی احد برای تضمین
لا یستوحش معنی لا یحتاجست چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب صد و یکم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خلاص
نشده مومن از یکی از سه خصلت بر آن مومن یا بعض جماعتی که سپاس شند با او در خانه بر حالی که می بندد بر او در خود را آزار او میکند
یا همسایه آزار او میکند یا کسی که در راه او ست بسوی حاجتهای او که آمد و رفت میکند در آن راه آزار او میکند و اگر آنکه مومنی بر سر

ولحبل

علیه

آن

دو آیه با کوه سنگ آن صفات

کوهی میبود هر آینه برمی‌انگیزانید الله عز و جل بقضا و قدر خود بسوی او شیطانی را که آزار کند او را و میگرداند الله تعالی برای آن مومن از
ایمان او آرامی که وحشت نکند با آن آرام و محتاج نشود بسوی یکی که رفیق او باشد **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول اربع لا تخلوا منهن المؤمن او واحدة منهن مؤمن یحسده وهو اشدهن علیه ومنافق یقفو
اثره او عدو یجاهده او شیطان یغویه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت چهار خصلت خالی نیست
از آنها مومن یا خالی نیست از یکی از آن خصلتها **اول** حسد مومنی که حسد کند او را و آن حسد مومن مشکلتر آن چهار خصلت است
بر آن مومن **دوم** پیروی منافقی که پیروی فعل او میکند یعنی که در فکر عیب جویی اوست **سیوم** دشمن حربی که جنگ میکند با او **چهارم**
شیطانی یعنی که گمراه میشمرد او را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله جعل ولیه فی الدنیا غرضا لعدوه
شرح الغرض بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه و ضاد با نقطه هدف **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله
تعالی گردانیده دوست خود را در دنیا هدف تیر برای دشمن خود **ششم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فشکا الیه رجل الحا
جة فقال اصبر فان الله سیجعل لک فرجا قال ثم سکت ساعة ثم اقبل علی الرجل فقال اخبرنی عن سجن
الکوفة کیف هو فقال اصلحک الله ضیق منتن واهله باسوا حال قال فانما انت فی السجن فترید
ان تکون فیه علی سعة اما علمت ان الدنیا سجن المؤمن **شرح** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس شکایت برد
بسوی او مردی و اظهار احتیاج کرد پس امام علیه السلم گفت صبر کن چه بدرستی که الله تعالی زود خواهد کرد اینده برای تو خلاصی از
احتیاج مراد و مرگ موهنت راوی گفت بعد از آن امام علیه السلم خاموش شد ساعتی بعد از آن رو آورد بر آن مرد و گفت خبر ده مرا
از زندان کوفه که چونست آن پس آن مرد گفت نگاهدارد ترا الله تعالی زندان تنگ گندیده است و اهل آن زندان بدترین حالی گر
فتارند امام گفت پس جز این نیست که تو در زندانی پس آیا میخواهی که باشی در زندان بر وسعت حال آیا ندانستی این را که دنیا زندان
مومنست **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول الدنیا سجن المؤمن فای سجن جاء منه خیر **شرح** ای برای
استفهام انکاریست **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت که دنیا زندان مومنست پس کدام زندانست که آمد از او
خیری مراد اینست که توقع مومن فراغت دنیا را بیجاست **هشتم اصل** عن داود بن ابی یزید عن ابی عبد الله علیه السلم قال
المؤمن مکفر وفی روایة اخری وذلک ان معروفه یصعد الی الله فلا ینتشر فی الناس والکافر مشکور
شرح المکفر بفا و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل برای کثرت کسی که نعمت بسیار دهد و قدر نعمت بسیار او را ندانند
و اگر کثرت ملحوظ نشود او را المکفور میگویند چنانچه گفته در سوره بقره ولا تکفرون **یعنی** روایتست از داود بن ابی یزید از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت مومن کفران نعمت بسیار او کرده شده است و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم
که غیر روایت داود است در این موضع این زیادتی هست که و آن کفران نعمت بسیار او برای اینست که نعمت بسیار او بالا میرود
بسوی الله تعالی پس منتشر نمیشود میان مردم مراد که قدر نعمت بسیار مومن را نمی‌شناسند الا کسی که بوسیله او برسول دانسته باشد

کسی

کسی نمیدانند زیرا که نعمت بسیار او از قبیل دادن زر و سیم نیست بلکه از نعمتهای او اینست که حیات جمیع خلایق و تعالیشان بطفیل
ایمان اوست و موافق اینست آنچه گذشت در حدیث شانزدهم باب هشتاد و هشتم که باب الصفح است که ان المومن لا یوصف و اگر
مراد این باشد که عطای مومن مخصوص مستحقین بی زبان و پنهانست توهم منافات میشود میان احادیث و آنچه می‌آید در حدیث
سیزدهم باب صد و شانزدهم و حکمت دفع منافات با آنکه مراد اینجا عبادات مالیه بشد و مراد با آنچه می‌آید عبادات
بدنیه باشد یا آنکه مراد اینجا مومن کامل باشد و مراد با آنچه می‌آید مومن ناقص بشد و در هر دو روایت این هست که و کافر شکر نعمت
کرده شده است مراد اینست که چون بمردم بی حیا و هرزه گو عطا میدهد مشهور میشود بکرم **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ما من مؤمن الا وقد وکل الله به اربعة شیاطین یغوونه یریدان یضله وکافرا یغتاله ومؤمنا یحسده
وهو اشدهم علیه ومنافقا یتتبع عثراته **شرح** در میان یضله و یغتاله تعوید است برای دفع توهم فواید مومن الاغتیال یعنی
با نقطه مصدر باب افتعال اهلاک العثرات بفتح عین بی نقطه و فتح ثا سه نقطه و را بی نقطه جمع عثره بسکون ثا سه برو آمد
نها و مضمون این موافق مضمون حدیث دوم است **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول اذا مات المؤمن
خلی علی جیرانه من الشیاطین عدد ربیعة ومضر کانوا مشتغلین به **شرح** ربیعه بفتح را بی نقطه و کسر با یک نقطه
و سکون یا و دو نقطه و ربا بی بی و عین بی نقطه و مضر بضم میم و فتح ضاد با نقطه و را بی نقطه دو قبیله اند که در کثرت ضرب المثل
میشوند ضمیر کانوا راجع شیاطین است یا راجع بجیرانست المشتغل بکسر غین با نقطه و گاهی مفتوح مستعمل میشود و ممنوع از کار
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت چون مرد مومن سرداده میشود در همسایگان و در
آشنایان او از جمله شیاطین عدد ربیعه و مضر بودند آن شیاطین ممنوعان از اغوای همسایگان مومن مراد اینست که برای
وجود آن همسایان و سعادت میکردند چون بر طرف شد شروع در سعایت میکنند و حاصل هر دو یکیست **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ما کان ولا یکون ولیس بکائن مؤمن الا وله جار یؤذیه ولو ان مؤمنا فی جزیرة من جزائر البحر لا
بتعث الله له من یؤذیه **شرح** الجار بجیم و الف و را بی نقطه آشنا مثل همسایه و رفیق و هم معامله و هم حرفه و همسایگی و ماهل خانه است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نبوده و نخواهد بود و نیست مومنی مگر حالی که او را آشنایی است که آزار میکند او را و اگر آنکه
مومنی در جزیره از جزیرهای دریا باشد هر آینه برمی‌انگیزاند الله تعالی بقضا و قدر خود برای او کسی که آزار او کند **دوازدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ما کان فیما مضی ولا فیما بقی ولا فیما انتم فیه مؤمن الا وله جار یؤذیه **شرح** ولا فیما بقی بتقدیر ولا یکون
فیما بقی است و بقی بمعنی یجیء است ولا فیما انتم فیه یعنی ولیس فیما انتم فیه است و مضمون این موافق سابقست **سیزدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ما کان ولا یکون الی ان تقوم الساعة مؤمن الا وله جار یؤذیه **شرح**
مضمون این ظاهر است از سابق **باب صد و شصتم اصل الباب شدة ابتلاء المؤمن** **شرح** این باب در بیان سختی مبتلا کردن الله تعالی
مومن را است و در این باب سی حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم

الذین یلونهم ثم الامثل فالامثل شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که سختتر مردم باعتبار بلا پیغمبرانند
بعد از ان جمعی که متصل باشانند که اوصیا باشند بعد از ان افضل مؤمنان پس افضل یعنی که هر کدام بقدر فضیلت خود مبتلا میشوند
دوم اصل ذکر عند ابی عبد الله علیه السلام البلاء وما یخص الله عز وجل به المؤمن فقال سئل رسول الله صلی الله علیه وآله
من اشد الناس بلاء فی الدنیا فقال النبیون ثم الامثل فالامثل ویبتلی المؤمن بعد علی قدر ایمانه وحسن اعماله
فمن صح ایمانه وحسن عمله اشتد بلاؤه ومن سخف ایمانه وضعف عمله قل بلاؤه شرح مذکور شد نزد امام جعفر صادق
علیه السلام بلا و آنچه ممتاز میکند الله عز وجل بان از جمله بلاها مؤمن را پس امام علیه السلام گفت که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله که کیست
سخت تر مردم باعتبار بلا در دنیا گفت پس پیغمبران بعد از ایشان افضل اوصیا پس افضل و مبتلا میشود مؤمن بعد از انکه مذکور شد بر قدر ایما
نش و خوبی اعمالش پس هر که صحیح شد ایمانش و خوب شد عملش سخت شد بلای او و هر که تنک شد ایمانش و ضعیف شد عملش کم شد
بلای او سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان عظیم الاجر لمع عظیم البلاء وما احب الله قوما الا ابتلاهم
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بزرگی جمله ثواب همراه است با بزرگی جمله بلا است و دوست نداشت
الله جمعی را مگر انکه مبتلا کرد ایشان را چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاوصیاء ثم
الاماثل فالاماثل شرح مضمون این موافق حدیث اولست پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لله عز وجل عبادا
فی الارض من خالص عباده ما ینزل من السماء تحفة الی الارض الا صرفها عنهم الی غیرهم ولا بلیة الا صرفها
الیهم شرح روایت از امام جعفر صادق گفت بدرستی که برای خدا عز وجل بندگانند در زمین از جمله خالص بندگان او فرود نمی آید از
قضا و قدر الهی تحفه نعمتی بسوی زمین مگر انکه گردانیده آن تحفه را از ایشان بسوی غیر ایشان و فرود نمی آید بلایی مگر انکه گردانیده آنرا
بسوی ایشان ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال وعنده سدیر ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا
وانا وایاکم یا سدیر لنصبح به ونمسی شرح غته بغین با نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب نصر است
الغت بفتح غین غمناک کردن و کلوی کسی را گرفتن و فشردن و اینجا مناسبت معنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
که او گفت برحالی که او نزد سدیر صیرفی بود بدرستی که الله تعالی چون دوست داشت بنده را غمناک میکند او را ببلا غمناک کردنی عظیم
و بدرستی که ما و شما ای سدیر هر آینه صبح میرسیم با آن غمناک کردن ببلا و بشام میرسیم بهمان روش هفتم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا وثجه بالبلاء ثجا فاذا دعاه
قال لبیک عبدی لئن عجلت لک ما سألت انی علی ذلک لقادر ولکن ادخرت لک فما ادخرت
لک خیر لک شرح ثجه بثاء سه نقطه و تشدید جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الثج بفتح ثاء روان کردن آب و خون و مانند آن
و مراد اینجا روان کردن کسی در بلا و قاضی الحاجات معنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی چون دوست
داشت بنده را غمناک کرد او را ببلا غمناک کردنی عظیم و روان کرد او را در بلا بسبب آن بلا روان کردنی عظیم پس چون دعا

نمسی

کرد او را گفت لبیک ای بنده من هر آینه اگر تعجیل کنم برای تو آنچه را که طلبیدی بدرستی که من بر آن هر آینه قادرم ولیکن ذخیره
کردم برای تو پس آن آنچه ذخیره کردم برای تو بهتر است برای تو از نعمت دنیا هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان
عظیم البلاء یکافأ به عظیم الجزاء فاذا احب الله عبدا ابتلاه بعظیم البلاء فمن رضی فله عند الله الرضا
ومن سخط البلاء فله عند الله السخط شرح یکافا بصیغه مضارع مجهول مهموز اللام باب مفاعلات معنی گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله بدرستی که بزرگ از جمله بلا برابر کرده میشود با آن برای جزای آن در روز قیامت بزرگ از جمله ثواب پس چون دوست
داشت الله تعالی بنده را مبتلا کرد او را به بزرگ از جمله بلا پس هر که راضی شد بقضای الهی در آن بلا پس برای اوست نزد الله تعالی
رضوان الهی و هر که نخواست بلا را پس برای اوست نزد الله غضب نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انما یبتلی المؤمن فی
الدنیا علی قدر دینه او قال علی حسب دینه شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که مبتلا میشود مؤمن
در دنیا بر قدر دینداری او یا بجای قدر حسب بفتح حاء منقوط و فتح سین منقوط و با یک نقطه گفت و هر دو یک معنیست و شک
از راوی است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما المؤمن بمنزلة کفة المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جز این نیست که مؤمن همچو مانند کفه ترازو است در انکه هرچه در آن میگذارند در
کفه دیگر همواران آنرا میگذارند در وقت کشیدن بیان این انکه هرچند که بقضا و قدر الهی زیاد کرده میشود در ایمان او زیاد کرده میشود
در بلای او اشارتست بانکه کافر که بلای مؤمن از جانب اوست بمنزله کفه دیگر ترازو است خواه آن کافر از انس باشد خواه از جن
چنانکه مؤمن ایمان خود را زیاد میکند کافر بلای خود را که بر سر مؤمن می آورد زیاد میکند یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول المؤمن لا یمضی علیه اربعون لیلة الا عرض له امر یحزنه یذکر به شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مؤمن
نمیگذرد بر او چهل شب مگر انکه واقع میشود برای او کاری که غمناک کند او را و اندوهناک ساخته میشود بسبب آن یعنی که یاد ربوبیت
رب العالمین و توجه بدرگاه او میکند بسبب آن دوازدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ان المغیرة یقول ان المؤمن
لا یبتلی بالجذام ولا بالبرص ولا بکذا ولا بکذا فقال ان کان لغافلا عن صاحب یس انه کان مکنعا
ثم رد اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه اتاهم فانذرهم ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه ثم قال ان
المؤمن یبتلی بکل بلیة ویموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه شرح مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء منقوط ابن سعید بفتح سین منقوط و سکون عین منقوط و دال منقوط زیدی بوده و لقب او ابتر بوده بفتح
همزه و سکون باء یک نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء منقوط و باو منسوبند بتریه بضم باء و سکون تاء که طایفه از زیدیانند مکنع بکسر
همزه و تخفیف نون ساکن مخفف از منقولات صاحب یس عبارت از حبیب نجار است که در زمان عیسی شمعون نام در زمان
عیسی علیه السلام دعوت کرد اهل انطاکیه را بدین عیسی و تابع شدن رسولان الهی شمعون که وصی عیسی بود و تومان و یحیی که پیش از شمعون
بانطاکیه رفته بود و نه بتابع شدن رسولان عیسی در سوره یس شده که قال یا قوم اتبعوا المرسلین المکنع بتاء دو نقطه در بالا و عین منقوط

بصیغهٔ اسم مفعول از تفعیل کسی که انداخته شده باشد انگشتان او یعنی خوره و گاهی مر انگشتان انداخته شده نیز استعمال میکنند چنانچه
می آید در حدیث ششم این باب و در کتاب الدعا در حدیث چهارم باب الدعا للعلل والامراض و در بعض نسخ بجای الزمن است
و آن بهمین معنی است و اگر بیاء یک نقطه باشد نیز بهمین معنی است و اگر بمیم باشد نیز بهمین معنی است تکنیه مصدر مبنی از برای مفعول است
یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را این حدیث که مغیره میگوید که بدرستی که مؤمن مبتلا نمیشود بخوره و نه بپیسی و نه بچنین و نه بچنین مراد
آفتهای باعث شهرت است پس گفت بدرستی که مغیره بوده هر آینه غافل از حال انکه در سوره یس مذکور است اشارت است بانکه من اقصی
المدینه در سوره قصص و سوره یس آن برای آنست که برای بلای در میان شهر بوده و ایضاً او را انجار بفتح نون و تشدید جیم و الف
و راء منقطه میگفته اند یعنی نهایت صاحب خوره ماخوذ است از نجر بفتح نون و فتح جیم که مرضی است در شتر و گوسفند که از خوردن آب
ما رهم میرسد و آزار میکشد بدرستی که او بود افتاده انگشتان او بسبب خوره بعد از آن امام علیه السلم کج کرد انگشتان خود را بروشی
که دست او شبیه بود بدست بی انگشتان شود تا ظاهر شود و بر مخاطب که صاحب یس چگونه بود پس گفت گویا که من نظر میکنم بسوی صورت
افتادن انگشتان او و دست صاحب یس آمد نزد اصحاب قریه انطاکیه پس ترسانید ایشان را از عذاب الهی در مخالفت دین حق بعد
از آن برگشت بسوی ایشان در فردای آن روز برای ترسانیدن از عذاب پس کشته شد او را بعد از آن امام علیه السلم گفت بدرستی
که مؤمن مبتلا میشود به هر بلای و میمیرد به هر قسم مرگی غیر اینکه او نمیکشد خود را اگرچه تقیه در وقت وجوب تقیه و مانند آن اگر گویی
این حدیث در حدیث بیست و هفتم و حدیث سی ام منافات دارد با آنچه می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر
فی المرأة اذا بلغ المؤمن اربعین سنة آمنه الله من الادواء الثلثه البرص والجنون والجذام گوییم آنچه در کتاب الروضه است در خطاب
است پس میتواند بود که سلامتی او بسیار قوی باشد بعد از اربعین نیز گرفتار شود چنانچه اشعار به آن دارد حدیث دوم این باب
سیزدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلم یَقُولُ اِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَبِاَفْضَلِ مَكَانٍ ثَلٰثًا اِنَّهُ لَيَبْتَلِيهِ
بِالْبَلَاءِ ثُمَّ يَنْزِعُ نَفْسَهُ عُضْوًا عُضْوًا مِنْ جَسَدِهِ وَهُوَ يَحْمَدُ اللهَ عَلٰى ذٰلِكَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت بدرستی که مؤمن نسبت با الله عز وجل در فاضلترین مرتبه است این را امام علیه السلم سه بار گفت بیان فاضلتر بودن اینکه بدرستی که
الله عز وجل هر آینه مبتلا میکند او را در ایام زندگی ببلا بعد از آن وقت مردن میکند جان او را از عضو عضو از بدن او و آن مؤمن
حمد الله میکند بر آن قضا و قدر چه انکه صبر انده چهاردهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ اِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً لَا يَبْلُغُهَا
عَبْدٌ اِلَّا بِالْاِبْتِلَاءِ فِي جَسَدِهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که در بهشت مرتبه ایست
عالی که نمیرسد به آن بنده مگر بمبتلا شدن به آفتی در بدن او پانزدهم اصل عَنْ اَبِي يَحْيَى الْحَنَّاطِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ اَبِي يَعْفُورٍ
قَالَ شَكَوْتُ اِلٰى اَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلم مَا اَلْقٰى مِنَ الْاَوْجَاعِ وَكَانَ مِسْقَامًا فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللهِ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْ
مِنُ مَا لَهُ مِنَ الْاَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنّٰى اَنَّهُ قُرِّضَ بِالْمَقَارِيضِ شرح وکان مسقاما عبارت ابو یحیی است ضمیر کان راجع
بعبد الله است المسقام بکسر میم و سکون سین منقطه و قاف و الف کسی که بسیار بیمار میشود و ما موصوله و استفهامیه میتواند

بود الاوجاع بفتح همزه و سکون جیم و راء منقطه مرد عمل اختیاری و مراد اینجا عرض است چه بیماری اختیاری نیست مگر اینکه مراد مبتلا
ری و ترک پرهیز باشد قرض بقاف و راء منقطه و ضاد با نقطه بصیغهٔ مجهول باب تفعیل برای مبالغه یا از باب ضرب است یعنی روایت است
از ابو یحیی گندم فروش از عبد الله بن ابی یعفور گفت عرض کردم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلم آنچه را که رنجور دم آن را از آزارها و کنت
و بود بسیار مرض پس امام گفت مرا ای عبد الله اگر میدانست مؤمن آنچه را که برای او است از رهبت از جمله عوض درازارهای که
بمیخوره او را در دنیا هر آینه آرزو میکرد این که او پاره پاره کرده میشد بمقراض ها شانزدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلم
يَقُولُ اِنَّ اَهْلَ الْحَقِّ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ كَانُوا فِي شِدَّةٍ اَمَا اِنَّ ذٰلِكَ اِلٰى مُدَّةٍ قَلِيلَةٍ وَعَافِيَةٍ طَوِيلَةٍ شرح کانوا تامه است
نی شده جز لم یزالوا است الی بمعنی مع است و منتهی اند بوده که برای انتها باشد و مراد به مدت اجل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت بدرستی که اهل حق همیشه بوده اند از ان وقت که بوده اند در سختی آگاه باش بدرستی که آن سختی با مدت کم و عافیت
و با فراغت دور و دراز است هفدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ
الرَّجُلُ اَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم
گفت بدرستی که الله عز وجل هر آینه وا میرسد و یاد او میکند مؤمن را ببلا چنانچه وا میرسد مرد اهل و عیال خود را بهدیه در سفر و الله تعالی
پرهیز میفرماید مؤمن را از نعمت دنیا چنانچه پرهیز میفرماید طبیب بیمار را از مضرات هیجدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلم
يَقُولُ لَمْ يُؤْمِنِ اللهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ هَزَاهِزِ الدُّنْيَا وَلٰكِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمٰى فِيهَا وَالشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ شرح الهزاهز بفتح هاء و
زای با نقطه و الف و کسر هاء و زای با نقطه جمع هزهزه که مصدر رباعی مجرد بمعنی اسم فاعل است جمع هزاهز که بصیغه اسم فاعل رباعی مجرد و نعمت
بلای که مضطرب کننده است الشقاء بفتح شین با نقطه و قاف و الف مقصوره و گاهی ممدوده نیز میباشد بمعنی سختی یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت ایمن نکرده الله تعالی مؤمن را از مضطرب کنندهای دنیا و لیکن ایمن کرده است او را از کوری باطنی در دنیا و سختی در
آخرت نوزدهم اصل كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ اِنِّي لَاَكْرَهُ لِلرَّجُلِ اَنْ يُعَافٰى فِي الدُّنْيَا فَلَا يُصِيبَهُ
شَيْءٌ مِنَ الْمَصَائِبِ شرح میگفت امام زین العابدین علیه السلم بدرستی که من هر آینه دوست نمیدارم برای مرد این را که در فراغت
انداخته شود در دنیا باین روش که بر نخورد او را چیزی از آزارها بیستم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلم دُعِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وآله اِلٰى
طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ نَظَرَ اِلٰى دَجَاجَةٍ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَاضَتْ فَتَقَعُ الْبَيْضَةُ عَلٰى وَتَدٍ فِي حَائِطٍ فَثَبَتَتْ
عَلَيْهِ وَلَمْ تَسْقُطْ وَلَمْ تَنْكَسِرْ فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وآله مِنْهَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ اَعَجِبْتَ مِنْ هٰذِهِ الْبَيْضَةِ فَوَالَّذِي
بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا رُزِئْتُ شَيْئًا قَطُّ فَنَهَضَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَيْئًا وَقَالَ مَنْ لَمْ
يُرْزَأْ فَمَا لِلّٰهِ فِيهِ مِنْ حَاجَةٍ شرح فتقع بنون و قاف و فتح عین منقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب منع است النقع بلند کردن آواز
اعجبت بهمزه استفهام و صیغه ماضی معلوم مخاطب باب علم است رزئت براء منقطه و زای با نقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم وحده
مجهول باب منع است و ضمیر متکلم مفعول اول و نایب فاعل است شیئا مفعول دوم است لم یرزأ بهمزه بصیغه مجهول است و مفعول اول و دوم محذوف

استعمال حاجت بکسی در امثال مجاز است وعبارت از اینست که اختیار رعایت مصلحت در خلق عالم برای وجود او وامثال او از مؤمنان حقیقی کرده
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم خوانده شد نبی صلی الله علیه وآله بسوی طعامی پس چون داخل منزل آنمرد شد نظر کرد بسوی مرغ خانگی بالای
دیواری بر حالی که تخم کرد وصدای بلند کرد پس آنمرغ تخم بر سر میخی در دیواری پس برجا ماند بر بالای آن میخ ونیفتاد ونشکست پس تعجب
کرد نبی صلی الله علیه وآله از آن پس گفت او را آنمرد آیا تعجب کردی از این تخم پس قسم بانکه ترا با حق فرستاده که ناقص کرده نشدم هیچ چیز از — فرستاده
با هیچ گونه نقصانی بمن نرسیده امام گفت پس برخاست رسول الله صلی الله علیه وآله ونخورد از طعام آنمرد هیچ چیز را وگفت کسی که نقصانی
باو نرسیده پس نیست الله را در او هیچ حاجت مراد اینست که مؤمن حقیقی نیست حدیث دویم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لا حاجة لله فیمن لیس له فی ماله وبدنه نصیب شرح بیان حاجت الهی شد در شرح حدیث سابق مراد بنصیب حصه ایست که ناقص
شود بقضا وقدر الهی اگرچه بی اختیار او برای ذخیره آخرت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله حاجتی نیست برای الله در کسی
که نیست الله تعالی را در مال او ونه در بدن او حصه حدیث سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل یبتلی المؤمن
بکل بلیة ویمیته بکل میتة ولا یبتلیه بذهاب عقله اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله وعلی ولده
وعلی اهله وعلی کل شیء منه ولم یسلط علی عقله ترک له لیوحد الله به شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت بدرستی که الله عز وجل مبتلا میکند مؤمن را بهر بلائی ومیمیراند او را بهر نوع مردنی ومبتلا نمیکند او را برفتن عقلش آیا نمی بینی ایوب
نبی علیه الصلوة والسلام را که چون مسلط شد ابلیس علیه اللعنة بر مالش مثل شتران وگوسفندان که بتاراج ظالمان رفت وبر اولادش
که بظلم کشته شدند وبر اهل بیتش که از او فوت کردند باغوای ابلیس وبر هر چیزی از او مثل خانه واثاث البیت وکشتان ومسلط
نشد بر عقلش واگذاشته شد عقلش برای او تا یکتا شمرد الله را در ربوبیت والوهیت — عقل
از آن حدیث چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال انه لیکون للعبد منزلة عند الله فلا ینالها الا باحدی خصلتین اما بذهاب ماله او ببلیة فی جسده شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که شان اینست که هر آینه میباشد برای بنده مرتبه عظیمی نزد الله که با بزرگی کسب دریابد آن مرتبه را مگر بیکی
از دو خصلت یا برفتن مالش یا ببلائی در بدنش حدیث پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الله عز وجل لولا ان یجد عبدی
المؤمن فی قلبه لعصبت راس الکافر بعصابة حدید لا یصدع راسه ابدا شرح لولا تا آخر اشارتست بانکه مؤمن خالص از هیچ چیز
اندوهناک نمیشود چنانکه گفته لکیلا تأسوا علی ما فاتکم یجد بجیم ودال بی نقطه بصیغه غایب مضارع معلوم باب ضرب منصوب فی قلبه اشارتست
بانست که مؤمن خالص گرا در هیچ چیز اندوه خود نمیکرد عصبت بعین بی نقطه وصاد بی نقطه وبا یکنقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از
باب ضرب یا باب تفعیل العصب بفتح عین وسکون صاد محکم کردن چیزی را التعصیب مثل عصابه بر سر کسی العصابه بکسر عین آنچه بان
محکم کنند سر را یصدع بیا وصاد بی نقطه ودال بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب انفعالست الانصداع صاحب صدع شدن
صدع بفتح صاد وفتح دال یعنی زنگ وچرک که بر بالای آهن ظاهر میشود وجمله صفت حدید است وضمیر راسه راجع بحدید است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفته الله عز وجل در حدیث قدسی که هرگاه نیابد اندوهی بنده مؤمن که من در دل خود هر آینه سخت

میکردم سر کافر را بالتی از آهن چنانکه صاحب درد سر نشود بالای آهن هرگز حدیث ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله مثل المؤمن
کمثل خامة الزرع تکفئها الریاح کذا وکذا وکذلک المؤمن تکفئه الاوجاع والامراض ومثل المنافق کمثل
الارزبة المستقیمة التی لا یصیبها شیء حتی یاتیه الموت فیقصفه قصفا شرح خامة الزرع بیان شد در حدیث
اول باب بیست وچهارم تفاوت میان این تشبیه که شامل جمیع مؤمنانست وتشبیه سابق که مخصوص بعض مؤمنانست باعتبار
اینست که اینجا تشبیه اوجاع وامراض بباد شده وآنجا تشبیه معصیت بباد شده تکفئها بتا وهمزه بصیغه مضارع غایبه باب
افعالست ودر بعض نسخ بعد از فا صورت الف است وبراین تقدیر از باب منع است وهر دو بیک معنی است الارزبة بکسر همزه
وسکون را بی نقطه وفتح زای با نقطه وتشدید بای یکنقطه عصای کوچکی که از آهن است حتی متعلق است بجار ومجرور در
کمثل الارزبة یقصفه بقاف وصاد بی نقطه وفا بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است قصفا بفتح قاف وسکون صاد
مفعول مطلق برای تاکید است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله حال مؤمن مانند حال نهال اول روییده است در کشت
میکند آنرا بادها چنین وچنین یعنی بهر طرفی وهمچنانست مؤمن مضطرب میکنند او را دردها وبیماریها وحال منافق مانند حال عصای
کوچک آهنی است که راست است این صفت دارد که بهیچ روز آنرا چیزی که آنرا کج کند تا آنکه آید نزد آن منافق مرگ پس بشکند او را شکستنی
عظیم حدیث هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی
ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما
زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله
روزی برای اصحابش ملعونست هر مالی که زکوة آن گرفته نشود وملعونست هر بدنی که زکوة آن گرفته نشود هر چند که در هر چهل روز یکبار
باشد پس گفته شد ای رسول الله اما زکوة مال پس بتحقیق شناخته ایم آنرا پس چیست زکوة بدنها پس گفت برای ایشان اینکه رنجور وده
شوند بآفتی اصل قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه فلما راهم قد تغیرت الوانهم قال لهم
هل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة وینکب النکبة ویعثر
العثرة ویمرض المرضة ویشاک الشوکة وما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین شرح
البلی بکسر با یکنقطه وفتح لام والف مقصوره مصدر معتل اللام یائی باب علم کهنگی ومراد اینجا آزارست الرجل مجرور ومضاف
الیه است جمله یخدش تا آخر صفت الرجل است چه آن در حکم نکره است باعتبار آنکه الف لام آن برای عهد ذهنی است یخدش بخاء
با نقطه ودال بی نقطه وشین با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است الخدشة منصوب بمفعول مطلق است وتا برای وحدت
است داو ودر ونیک یعنی آوست وبر این قیاس است نظائر آن ینکب بنون وبا یکنقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است یعثر
بعین بی نقطه وثا ورا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر وضرب وعلم وحسن است یمرض برا بی نقطه وضاد با نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب علم است المرض بسکون وفتح را بیماری یشاک بشین با نقطه والف بصیغه مضارع مجهول معتل العین باب نصر است

و ما اشبه و آنا آوه کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر حدیثه راجع بنبی علیه السلام است الاختلاج بخاء با نقطه و جیم و بیا، حشم
و مانند آن یعنی امام گفت پس اثر رسول الله متغیر شد روهای جمعی که شنیدند آنرا از او پس چون دید ایشان را که بتحقیق
متغیر شد رنگهای ایشان گفت ایشانرا آیا میدانید که چه قصد کردم بسخن خود باین یعنی که مراد من بآن مثال چه چیز است گفتند ای
رسول الله گفت آنرا مردی که نوشیده شود و نوشیدنی خواه بسیار و خواه کم یا انداخته شود و انداختنی یا ببرد را آید و ببرد را آمدنی
یا بیمار شود بیماری یا بکار خلیده شود و خلیده شدنی و رسول علیه السلام گفت هر چه را که مانند بود این را که مذکور شد تا آنکه مذکور کرد در سخن
خود و رسیدن حشم را حدیث نوزدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام أیبتلی المؤمن بالجذام و البرص و اشباه هذا
قال فقال و هل کتب البلاء الا على المؤمن شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مبتلا میشود مومن بخوره و برص و امثال
این راوی گفت پس امام گفت و آیا نوشته و واجب شده از جانب قضا و قدر الله تعالی بلا مگر بر مومن مراد اینست که مبتلا میشود باین بلاها
حدیث بیستم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن لیکرم على الله حتى لو سأله الجنة بما فیها اعطاه ذلک من غیر
ان ینتقص من ملکه شیئا و ان الکافر لیهون على الله حتى لو سأله الدنیا بما فیها اعطاه ذلک من غیر ان ینتقص من
ملکه شیئا شرح مراد و حال لو شرطیه امتناعیه است و اعطاه جزا است و دلالت میکند برانکه مومن که اگر چه الله تعالی را بصفات ربوبیت
شناخته اما طلب جمیع جنت از او نمیکند و نه کافر میخواهد و کافر محالست که آنچه طلب کند از الله تعالی باشد زیرا که چون الله تعالی درک بکنه
یا بتشخص نمیشود و شناخت او منحصر است در شناخت او بصفات ربوبیت او و کافر او را بصفات ربوبیت نشناخته مثل کسی
که تابع مذهب زنادقه شده پندارد که واجب الوجود بالذات فاعل موجب است و فاعل الوهیت فلک و عناصر معلول واجب الوجود
بالذاتست و آن عقل اولست و بر این قیاس است باقی اعتقادات ملحد در صفات الهی آنچه در نزد او خدا است آن الوهیت غایت
فکر اوست ابلهیت و اشارت باین شده در سوره بقره اجیب دعوة الداع اذا دعان پس کسی اعتراض نکند که این حدیث دلالت
میکند برانکه اگر کافر وسعت دنیا را مثل آنچه دارد طلب کند داده میشود و این خلاف واقعست شیئا در هر دو جا منصوب است چون قائم مقام
مفعول مطلق است بمعنی اشتغالا لیهون بفتح لام صیغه مضارع معلوم معتل العین باب نصر است الهون بفتح ها و سکون واو
سهولت چیزی در نظر کسی یا بمعنی که وجود آن از پی اعتباری مانند عدم آن باشد در اینکه از جا در نیاورد آنکس را و آنکس از او
آزرده نباشد اصلا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آینه عزیز میباشد بر الله تعالی حتی اگر سوال
میکرد بهشت را با هر چه در آنست میداد الله تعالی او را آن مطلب بی آنکه کم شود از پادشاهی او چیزی از آنکه و بدرستی که کافر و کم
او سهل میکرد و بر الله تعالی حتی اگر سوال میکرد به فرض محال از الله تعالی دنیا را با هر چه در آنست میداد او را آن مطلب بی آنکه کم
شود از پادشاهی او چیزی از آنکه چه کسی که مقدور او غیر متناهیست وجود مقدور او بمحض امر است و نه پادشاهی او بانها
کم نمیشود اصل و ان الله لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الغائب اهله بالطرف و انه لیحمیه
الدنیا کما یحمی الطبیب المریض شرح الطرف بضم طاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه جمع طرفه مالهای تازه کشیده و مضمون این کلام است

از نح

از شرح حدیث مقدم این باب حدیث بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان اشد الناس بلاء
النبیون ثم الوصیون ثم الامثل فالامثل و انما یبتلی المؤمن على قدر اعماله الحسنة فمن صح دینه و حسن
عمله اشتد بلاؤه شرح مضمون این موافق حدیث اول و دوم این باب است اصل و ذلک ان الله لم یجعل الدنیا ثوابا
للمؤمن و لا عقوبة للکافر و من سخف دینه و ضعف عمله قل بلاؤه و ان البلاء اسرع الى المؤمن التقی من
المطر الى قرار الارض شرح لم یجعل الدنیا تا الکافر از قبیل وضع نفی لازم است در موضع نفی ملزوم مراد اینست که دنیا نزد الله تعالی
برابر پر پشه نیست و الا داد دنیا را فی الجمله ثواب مومن میکرد و اگر فاسق دنیا را فی الجمله عقوبه کافر میکرد و بیان شد در حدیث
سابق اعتبار مومن بی اعتباری کافر نزد الله تعالی و اعتبار آخرت نزد الله تعالی معلوم کس است پس دو دنیا برای مومن محض
مصلحت اوست منظور الله است مرد و عده اند در نظر الله تعالی و برای کافر محض مصلحت دنیا منظور است که مرتی اعتبار ندر در نظر الله تعالی
یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست که الله تعالی نکرد دنیا را ثوابی برای مومنی و نه عذابی برای کافری و هر که تنگ شد دین او و سست شد
عمل او کم شد بلای او و بدرستی که بلا بشتابنده تر است سوی مومن پرهیزکار از باران تازه باریده سوی پستی از جمله زمین حدیث بیست و دوم اصل عن یونس
بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله لم یبتل به عبدا له فیه حا
جة قال فقال لی لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع فکان یقول هکذا و یمد یدیه و یقول یا قوم اتبعوا
المرسلین شرح بیان حقیقت حاجت الهی شد در شرح حدیث سیم این باب اطلاق مومن آل فرعون بر صاحب یس شده در اینجا چنانچه
ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب برای اشعار باینکه مرد و عبارتی یکیست و الغایة تطویل الموجود
چه مومن آل فرعون در زمان موسی بوده و در سوره قصص و سوره مومن مذکور است قائل یا قوم اتبعوا المرسلین در زمان عیسی علیه السلام یا در
زمان عیسی بوده و در سوره یس مذکور است و میان موسی و عیسی بروایت ابن جوزا در کتاب تلقیح هزار و ششصد و سی و دو سال بود پس
قول الله تعالی در سوره یس و جاء من اقصى المدینة رجل یسعى و مثل آن در سوره قصص اشارت باینست که چون خوره داشته در میان شهر نمیبوده و
چون بغایت ناتوان بوده بمشقت می آمده و اسم او حبیب نجار است بفتح نون و تشدید جیم و الف و راء بی نقطه و مذکور شده در شرح حدیث دوازدهم از
این باب که اسم دیگر او مومن آل یس است چنانچه در کتاب خصال ابن بابویه در باب الثلاثه مذکور است و صاحب قاموس در فصل حاء با نقطه و لام
گفته مومن آل فرعون قتیل اسم مومن آل یس و علی بن ابراهیم در تفسیر سوره مومن در آیه و قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه گفته و کان
مکنعا و هو الذی قد وقعت اصابعه و کان یشیر الى قومه بیدیه المقطوعتین و یقول یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد و بیان مکنع شد
در حدیث دوازدهم این باب مضمون القول در اول محذوف است و آن جاری مجرای فعل لازم است مشار الیه هکذا امام اصابع خود را است چنانچه مذ
کور شد در حدیث دوازدهم یعنی روایتست از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که این برص که ظاهر شده در روی من گمان
میکنند مردم که الله تعالی مبتلا نکرده بآن بنده را که الله تعالی را در آن بنده حاجتی باشد یعنی که آن بنده مومن باشد راوی گفت پس امام گفت
هر آینه بتحقیق بود حبیب نجار بریده انگشتان دست از خوره پس سخن میکرد چنین و میکشید دو دست خود را و میگفت ای جماعت پیروی کنید

اوت

نوستارکان عیسی ا اصل ثُمَّ قالَ لی اِذا کانَ الثُّلُثُ الاَخیرُ مِنَ اللَّیلِ فی اَوَّلِهِ فَتَوَضَّأ وَقُم اِلَی الصَّلوةِ الَّتی تُصَلّیها
فَاِذا کُنتَ فِی السَّجدَةِ الاَخیرَةِ مِنَ الرَّکعَتَینِ الاُولَیَینِ فَقُل وَاَنتَ ساجِدٌ یا عَلِیُّ یا عَظیمُ یا رَحمٰنُ یا رَحیمُ یا سامِعَ الدَّعَواتِ
یا مُعطِیَ الخَیراتِ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَعطِنی مِن خَیرِ الدُّنیا وَالآخِرَةِ ما اَنتَ اَهلُهُ وَاصرِف عَنّی مِن شَرِّ الدُّنیا وَالآخِرَةِ
ما اَنتَ اَهلُهُ وَاَذهِب عَنّی هٰذَا الوَجَعَ وَتُسَمّیهِ فَاِنَّهُ قَد غاظَنی وَاَحزَنَنی وَاَلِحَّ فِی الدُّعاءِ قالَ فَما وَصَلتُ اِلَی الکوفَةِ
حَتّیٰ اَذهَبَ اللّهُ عَنّی کُلَّهُ شرح کان ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع به العلم و ما نفذ آنست الثلث منصوبست بر ظرفیت
بو بنیه فی اوله که بدل الثلث است و ظرف خبر کان است و اگر الثلث مرفوع و اسم کان باشد و فی اوله خبر باشد لازم می آید که ظرف لغو کل
شود و حقیقت معنی صل علی محمد و آل محمد مفصلا مذکور شد در شرح حدیث سی و هشتم باب حمد و هفتم کتاب الحجة و تسمیه کلام امامست که در
میان افراد دعا در آمده و دو اصل و عافیت یعنی بعد از آن گفت مرا چون شود چنان در درد و دانک آخر از شب در اول آن دو
دانک پس وضو بساز و برخیز بسوی نماز شب خود که میگزاری آن را در هر شب پس چون باشی در سجده چهارم از دو رکعت اول پس
بگو در حالی که تو در سجده باشی یا علی یا عظیم یا بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه ای مدبر کل عالم ای مهربان بمومنان ای شنوای دعاها ای دهنده خوبترها درود کن
بر محمد و آل محمد و بده مرا از جمله بهتر دنیا و آخرت آنچه تویی اهل آن یا معنی که دیگری را اختیاری در آن ندارد و بگردان از من از جمله شر دنیا
و آخرت آنچه را که تویی اهل آن و دیگری را اختیاری در آن ندارد و برطرف کن از من این آزار را و نام بر آن آزار را یا معنی که بجای هذا الوجع
بگو هذا البرص و این تعبیر اشارتست باینکه این دعا در غیر برص نیز مقبولست چه بدرستی که آن آزار بتحقیق بخشم آورده مرا و اندوهناک کرده
مرا و الحاح و زاری کن در دعا شاید اینکه گویی اسالک بحق الخمسة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین چنانچه می آید در کتاب الدعاء در حدیث
یازدهم باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا و الآخرة گفت پس نرسیدم از مدینه بسوی کوفه تا آنکه برطرف کرد الله تعالی بسبب
آن دعا از من جمیع آن آزار را و اثری از آن نماند اصلا باب صد و هفتم اصل باب فضل فقراء المسلمین شرح این باب بیان فضیلت فقراء
مسلمانانست بمعنی زیادتی ثواب ایشان بر اغنیاء مسلمان مخفی نماند که مراد بیان فضیلت جمعی است که فقر ایشان بسبب گناه ایشان نیست
مثل اینکه از اول فقراء بخلق شده اند و فقر ایشان تا آخر عمر باقیست پس منافات ندارد با احادیثی که می آید در باب صد و یازدهم که باب
الذنوبست که گاهی گناه باعث حدوث فقر بعد از غنی میشود و عمل صالح باعث غنی بعد از فقر میشود و در این باب سی و سه حدیث
اول اصل عَن اَبی عَبدِ اللّهِ علیه السلام قالَ اِنَّ فُقَراءَ المُؤمِنینَ یَتَقَلَّبونَ فی رِیاضِ الجَنَّةِ قَبلَ اَغنِیائِهِم بِاَربَعینَ خَریفًا ثُمَّ
قالَ سَاَضرِبُ لَکَ مَثَلَ ذٰلِکَ اِنَّما مَثَلُ ذٰلِکَ مَثَلُ سَفینَتَینِ مُرَّ بِهِما عَلیٰ عاشِرٍ فَنَظَرَ فی اِحداهُما فَلَم یَرَ فیها شَیئًا
فَقالَ اَسرِبوها فَنَظَرَ فِی الاُخریٰ فَاِذا هِیَ مَوقورَةٌ فَقالَ اَحبِسوها شرح یتقلبون بقاف و تشدید لام و بای یک نقطه بصیغه
مضارع باب تفعل التقلب علی طبیعی برای فراغت و اشتغال از جایی بجایی برای سیر و تفرج و همه اینجا مناسبست الخریف بفتح خاء
با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا پاییز که وقت برچیدن و چیدن میوه هاست و مراد اینجا سالست تعبیر از سال
به پاییز باعتبار اینست که هر صاحب باغی سالیانه خود را در آن وقت بالتمام میگیرد و مر شد بدیرا بی نقطه بصیغه ماضی مجهول مضاعف باب

نقراست

نصرت باو در چهار ای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است العاشر کسی که ده یکی میگیرد از تجار اسربوها بسین بی نقطه و را بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه
امر حاضر باب انفعال است موقره بواو و قاف و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول یا اسم فاعل باب افعال است الایقار سنگین کردن و صاحب بار
سنگین شدن احبسوها بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که فقراء مؤمنان بنواخت
و امیغلطیدند در باغهای بهشت پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از آن گفت خواهم زد برای تو مثل آن را و این حیثیت که مثل آن مثل
دو کشتی است که گذرانیده شدند بر ده یک گیری پس نگاه کرد در یکی از آن دو پس ندید در آن متاعی پس عامل ده یک گیر خود را گفت راه کنید آن را
و نگاه کرد در دیگری پس ناگاه آن سنگین کرده شده و پر بار بود پس گفت نگاه دارید آن را دوم اصل قالَ اَبو عَبدِ اللّهِ علیه السلام المَصائِبُ
مِنَحٌ مِنَ اللّهِ وَالفَقرُ مَخزونٌ عِندَ اللّهِ شرح المنح بکسر میم و فتح نون و حاء بی نقطه جمع منحه بکسر میم و سکون نون عطا یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلام مصیبتها بخششهاست از جانب الله تعالی برای مؤمنان و مفلسی از جمله مصیبتها و ذخیره کرده شده است نزد الله تعالی
یا بمعنی که عوض آن بخاتیست عظیم است سیوم اصل قالَ رَسولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ علیه و آله یا عَلِیُّ اِنَّ اللّهَ جَعَلَ الفَقرَ اَمانَةً عِندَ خَلقِهِ
فَمَن سَتَرَهُ اَعطاهُ اللّهُ مِثلَ اَجرِ الصّائِمِ القائِمِ وَمَن اَفشاهُ اِلیٰ مَن یَقدِرُ عَلیٰ قَضاءِ حاجَتِهِ فَلَم یَفعَل فَقَد
قَتَلَهُ اَما اِنَّهُ ما قَتَلَهُ بِسَیفٍ وَلا رُمحٍ وَلٰکِنَّهُ قَتَلَهُ بِما نَکَأَ مِن قَلبِهِ شرح نکا بنون و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی بدرستی که الله تعالی گردانید نیازمندی را امانت نزد مؤمنان پس هر که پوشاند آن را امید هست که الله
تعالی او را مثل ثواب روزه دار شب خیز و هر که اظهار کند آن را بسوی کسی که توانایی میدارد بر برآوردن حاجتش و نکند پس بتحقیق
کشته او را آگاه باش بدرستی که نکشته او را بشمشیر و نه نیزه و لیکن او کشته او را بسبب آنچه مجروح کرده از آن از جمله دل او چهارم اصل
قالَ اَبو عَبدِ اللّهِ علیه السلام کُلَّمَا ازدادَ العَبدُ ایمانًا ازدادَ ضیقًا فی مَعیشَتِهِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چند
که زیاد میشود بنده باعتبار ایمان زیاد میشود باعتبار تنگی در معاش خود پنجم اصل قالَ اَبو عَبدِ اللّهِ علیه السلام لَولا اِلحاحُ المُؤ
مِنینَ عَلَی اللّهِ فی طَلَبِ الرِّزقِ لَنَقَلَهُم مِنَ الحالِ الَّتی هُم فیها اِلَی الحالِ اَضیَقَ مِنها شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر نمیبود زاری
مؤمنان نزد الله در طلب وسعت رزق هر آینه میگردانید ایشان را از حالی که ایشان در آنند بسوی حالی که تنگتر از آن باشد در معاش ششم اصل
قالَ اَبو عَبدِ اللّهِ علیه السلام ما اُعطِیَ عَبدٌ مِنَ الدُّنیا اِلّا اعتِبارًا وَلا زُوِیَ عَنهُ اِلَّا اختِبارًا شرح الاعتبار بعین بی نقطه و بای
دو نقطه در پایین و را بی نقطه مصدر باب افتعال عبرت گرفتن ماخوذ است از عبر بفتح عین و سکون با بمعنی دراز کوشش و نصب آن بر
مفعول له است زوی بزاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم مجهول باب ضرب است و ظرف نایب فاعل است و فاعل محذوف و نیابت الاختبار بزای
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام داده نشد بنده مؤمن از مال دنیا مگر برای عبرت گرفتن از آن که مراد زمان دولت باطل است بقرینه
حدیث آینده پس منافات ندارد با امثال آنچه می آید در باب اول کتاب المعیشة در بیان حال سلیمان ثم لم یجد الله عزوجل علیه ذلک
ولا اعداء المؤمنین و دور کرده از او نشد مگر برای آزمایش شمردن او را هفتم اصل عَن اَبی عَبدِ اللّهِ علیه السلام قالَ لَیسَ لِمُصاصِ
شیعَتِنا فی دَولَةِ الباطِلِ اِلَّا القوتُ شَرِّقوا اِن شِئتُم اَو غَرِّبوا لَن تُرزَقوا اِلَّا القوتَ شرح المصاص بضم میم و صاد

منقوطه و الف و صاد منقوطه خالص یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست برای خالص شیعه امامیه در نوبت های شاهی باطل مگر فوت
لا یموت مشرق بروید اگر خواهید یا مغرب هرگز روزی کرده نخواهید شد ای شیعیان خالص مگر فوت هشتم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله
یا علی الحاجة امانة الله عند خلقه فمن کتمها علی نفسه اعطاه الله ثواب من صلی و من کشفها الی من یقدر ان یفرج
عنه و لم یفعل فقد قتله اما انه لم یقتله بسیف و لا سنان و لا سهم و لکن قتله بما نکا من قلبه شرح النکا بکسر نون و رد
نون سر نیزه مضمون این نزدیک مضمون حدیث سیم این باب است نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز و جل یلتفت یوم
القیمة الی فقراء المؤمنین شبیها بالمعتذر الیهم فیقول و عزتی و جلالی ما افقرتکم فی الدنیا من هوان بکم علی
و لترون ما اصنع بکم الیوم فمن زود احدا منکم فی دار الدنیا معروفا فخذوا بیده فادخلوه الجنة شرح لترون
بسکون واو و تخفیف نون مفتوحه یا بضم را و تشدید نون تاکید ثقیله است و هو ایا استفهامیه است نه و برای با نقطه و دال
منقوطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست من در منکم اسم است بمعنی بعض و در بعضی نسخ احدا منکم است و بر این تقدیر حرف جر
برای تبعیض ... مفعول مطلق محذوفست بتقدیر تزویدا ... یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله عز و جل توجه
میکند روز قیامت بسوی فقرای مؤمنان مانند عذر خواه بسوی ایشان پس میگوید قسم بعزت و بزرگی خودم که فقیر نکردم شما را
در دنیا بسبب خواری که شما را باشد نزد من و هر آینه می بینید آنچه را که میکنم با شما امروز پس هر که طعام داد یکی از شما را در خانه دنیا طعام دادنی
خوب که بقصد رضای الهی باشد و آزار نباشد پس خوب بگیرید دست او را پس داخل کنید او را در بهشت اصل قال فیقول
رجل منهم یا رب ان اهل الدنیا تنافسوا فی دنیاهم فنکحوا النساء و لبسوا الثیاب اللینة و اکلوا الطعام
و سکنوا الدور و رکبوا المشهور من الدواب فاعطنی مثل ما اعطیتهم فیقول الله تبارک و تعالی لک و لکل
عبد منکم مثل ما اعطیت اهل الدنیا منذ کانت الدنیا الی ان انقضت الدنیا سبعون ضعفا شرح التنافس بنون
و فا و سین منقوطه مصدر باب تفاعل رغبت جمعی در چیزی بقصد غالب شدن بر یکدیگر ... مبالغه خواهد بود یعنی امام گفت پس
میگوید مردی از جمله فقرای مؤمنان ای صاحب کل اختیار من بدرستی که غنیان دنیا نهایت رغبت در دنیای خود کردند پس
جماع کردند زنان متعدد را و پوشیدند جامه های نرم را و خوردند طعام های لذیذ و جا گرفتند در خانه های متعدد مثل تابستانی
و زمستانی و سوار شدند عالی ترین مشهور ... در خوبی از اسبان پس بده مرا مثل آنچه دادی ایشان را پس میگوید پروردگار برای تست
و برای هر بنده از جمله شما فقرای مؤمنان است مثل آنچه دادم اهل دنیا را از آن وقت که موجود شد دنیا تا آنکه فانی شد دنیا هفتاد برابر دهم اصل
عن اسمعیل بن سهل و اسماعیل بن عباد جمیعا یرفعانه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ما کان من ولد
آدم مؤمن الا فقیرا و لا کافر الا غنیا حتی جاء ابراهیم علیه السلام فقال ربنا لا تجعلنا فتنة للذین
کفروا فصیر الله فی هؤلاء اموالا و حاجة و فی هؤلاء اموالا و حاجة شرح روایت است از اسمعیل
بن سهل و اسمعیل بن عباد هر دو بر حالی که بالا میبرند روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نبود از فرزندان

آدم

آدم مؤمنی مگر بی چیز و نه کافری مگر بی نیاز تا آنکه آمد ابراهیم علیه السلام پس گفت ای صاحب کل اختیار ما مگردان ما را باعث زیادتی ضلالت
برای جمعی که کافر شدند اشارتست بآیه سوره ممتحنه یعنی بآنکه اگر در میان مؤمنان غنیان اصلا نباشد کافران بیشتر گمراه میشوند در دنیا
میکنند کفر خود را پس گردانید الله در مؤمنان مالها و حاجت یعنی که بعض ایشان را مالدار خلق کرد و بعضی دیگر را حاجتمند و گردانید
در کافران مالها و حاجت یازدهم اصل جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه و آله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی
الله علیه و آله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول
الله صلی الله علیه و آله اخفت ان یمسک من فقره شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت
ان یوسخ ثیابک قال لا شرح ثیاب بمعنی اطراف ثوب است من بمعنی فی است ضمیر فخذیه راجع بموسر است و اشارتست بآنکه چهار زانو
نشسته بود و جمع کردن طرفی دیگر برای موافقت آن طرف خفت بکسر خاء با نقطه بصیغه معتل العین واوی مخاطب باب علم است
در اصل خوفت بوده نقل حرکت واو بما قبل شده و محذوف شده برای التقای ساکنین و نزد بعضی بفتح خاء است بقلب واو بالف و حذف
آن یمسک بتشدید سین منقوطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب علم است یوسخ بواو و سین منقوطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع
معلوم معتل الفاء باب افعال یا باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بمعسر فاعلست ثیابک منصوب و مفعولست یا از باب علم است و ثیاب
مرفوع و فاعلست یعنی آمد مردی صاحب ثروت بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله که پاکیزه جامه بود پس نشست بسوی رسول الله صلی
الله علیه و آله پس آمد مردی تنگدست چرکن جامه پس نشست بسوی آن صاحب ثروت پس جمع کرد آن صاحب ثروت اطراف جامه خود را از زیر
دو ران خود پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله آیا ترسیدی که ملاقات کند ترا از جمله فقر او چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که برخورد او را
از چیز غنای تو چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که چرکن کند اطراف جامه ترا اصل قال فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان
لی قرینا یزین لی کل قبیح و یقبح لی کل حسن و قد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله للمعسر اتقبل قال
لا فقال له الرجل و لم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک شرح قرین بفتح قاف و کسر را منقوطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون
عبارت از مال دنیاست یا عبارت از شیطانیست که با مالداران میباشد حاصل هر دو یکیست یعنی رسول علیه السلام گفت پس چه باعث
شد ترا بر آنچه کردی پس آن مرد گفت ای رسول الله بدرستی که مرا همراهیست که خوب وا مینماید برای من هر بدی را و بد وا مینماید برای من هر
خوبی را و بتحقیق گردانیدم برای آن معسر نصف مال خود را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله معسر را آیا قبول میکنی گفت نه پس از روی
تعجب گفت معسر را آن مرد موسر چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که داخل شود مرا آنچه داخل شده ترا که قرین باشد یا خوب شمردن هر بد
و بد شمردن هر خوب باشد و حاصل هر دو یکیست دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجاة موسی علیه السلام یا موسی
اذا رأیت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین و اذا رأیت الغنی مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در رازی که الله تعالی با موسی علیه السلام کرد آنکه ای موسی چون دیدی بی چیزی را
رو آورنده بخود پس بگو خوش آمد لباس درونی صالحان و چون دیدی بی نیازی را رو آورنده پس بگو این گناهیست

چیزی

که تعجیل داده شده آزار آن یا یعنی که بسبب قبیحی است که از تعطا در صاحبش نشسته و آزار آن در دنیا بصاحبش برسد چنانچه مر است
در مال داران و مضمون این نزدیک است بآنچه گذشت در حدیث ششم این باب سیزدهم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله طوبی للمساکین
بالصبر وهم الذین یرون ملکوت السموات والأرض شرح حقیقت طوبی بیان شد در حدیث سیوم باب نود و نهم الدرجات
از مساکین چه آن در حکم مفعول است و اسطر و ف و جوی یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بهتر او برای مسکینان برجا که با شکیبایی باشند
واثبات شنجعی که خوب میدانند کمال پادشاهی آسمانها و زمین را یا یعنی که می فهمند که صاحب آن ملکوت عاجز یا بخیل نیست پس
برای مصلحتی عظیم بعضی مؤمنان را مسکنت کرده چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر المساکین طیبوا انفسا
واعطوا الله الرضا من قلوبکم یثبکم الله عز وجل علی فقرکم فان لم تفعلوا فلا ثواب لکم شرح گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله ای گروه مسکینان خوش باشید باعتبار خاطر و بدهید الله تعالی را رضا بمسکین بودن خود از دلهای خود تا ثواب دهد شما را
الله عز و جل بسبب بی چیزی شما و محض عوض نخواهد شد پس اگر نکنید یعنی که ندهید آن رضا را پس نیست ثوابی برای شما بسبب بی چیزی مراد
اینست که ثواب در مقابل فعل اختیاری است و فقر اختیاری نیست پس ثواب ندارد و محض عوض خواهد بود پانزدهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة امر الله تبارک وتعالی منادیا ینادی بین یدیه این الفقراء فیقوم عنق
من الناس کثیر فیقول عبادی فیقولون لبیک ربنا فیقول انی لم افقرکم لهوان بکم
علی ولکنی انما اخترتکم لمثل هذا الیوم تصفحوا وجوه الناس فمن صنع الیکم معروفا لم یصنعه الا فی فکافوه
عنی بالجنة شرح یوم منصوب میتواند بود و چنانچه گذشت در حدیث اول باب سابق و میتواند بود که مرفوع باشد و کان تامه باشد
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شود عالم در روز قیامت امر میکند الله تبارک و تعالی ندا کننده را که ندا میکند نزد او یعنی
باینمعنی که چنانچه از نزد همه کس حاضر است ندای او بهر کس میرسد که کجا اند جمعی که بی چیز بودند در دنیا پس برمیخیزند جمعی از مردم که
بسیار اند پس الله تعالی میگوید ای بندگان من پس ایشان میگویند لبیک ای صاحب کل اختیار ما پس الله تعالی میگوید بدرستی که من بی چیز نکردم شما را
در دنیا برای خواری که باشد با شما نزد من ولیکن من اختیار کردم شما را به بی چیز کردن شما برای چنین روزی و وارسید روهای
مردم را پس هر که کرده باشد در دنیا بسوی شما عطائی که نکرده باشد آن را اگر در راه رضای الله پس مکافات کنید او را بوکالت من به بهشت
شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لولا الحاح هذه الشیعة علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم
فیها الی ما هو اضیق شرح هذه الشیعة اشارت بشیعه امامیه است و احتراز است از زیدیه و امثال ایشان و مضمون این گذشت
در حدیث پنجم این باب هفدهم اصل عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی اما تدخل
السوق اما تری الفاکهة تباع والشیء مما تشتهیه فقلت بلی فقال اما ان لک بکل ما تراه فلا تقدر علی
شرائه حسنة شرح روایت است از محمد بن حسین بن کثیر خز فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا آیا داخل نمیشوی
بازار را آیا نمی بینی میوه را که فروخته میشود و چیزی را که غیر میوه است از متاعها که فروخته میشود از جمله آنچه تو شوق داری آن را و میسر نیست

ترا خرین

ترا خریدن آن برای بی چیزی گفتم بلی گفت آگاه باش بدرستی که ترا بهر چیزی که می بینی آنرا پس قدرت نداری بر خریدن آن حسنه است
نزد الله تعالی مراد این جمله آنست که عوض است و میتواند بود که مراد ثواب در مقابل صبر و رضا بقضا باشد چه آن فعل اختیاری است هجدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جل ثناؤه لیعتذر الی عبده المؤمن المحوج فی الدنیا کما یعتذر
الاخ الی اخیه فیقول وعزتی وجلالی ما احوجتک فی الدنیا من هوان کان بک علی فارفع هذا السجف
فانظر الی ما عوضتک من الدنیا قال فیرفع فیقول ما ضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی شرح لیعتذر
مجاز است چنانچه ظاهر شد در حدیث نهم این باب المحوج بضم میم و سکون حاء بی نقطه و فتح واو و جیم صاحب حاجت کرده شده
و بکسر واو صاحب حاجت و مراد اینجا مناسب است السجف بفتح و کسر سین بی نقطه و سکون جیم و فا پرده ما در ما ضرنی نافیه است ما در
منعتنی مصدریه است ما در ما عوضتنی موصوله است و مصدریه میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که الله جل ثناؤه هر آینه عذرخواهی میکند بسوی بنده خود که مؤمن است صاحب فقر و حاجت کرده شده است در دنیا چنانچه عذرخواهی
میکند برادر بسوی برادر خویش پس میگوید قسم بعزت و بزرگی خودم که صاحب حاجت نکردم ترا در دنیا بسبب بی قدری که باشد با تو نزد
من پس بردار این پرده را پس نظر کن بسوی آنچه عوض دادم ترا از دنیا گفت پس بر میدارد پرده را پس میگوید ضرر نکرد مرا آنچه منع
کردی مرا از آن با آنچه عوض دادی مرا نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة قام عنق من الناس حتی یاتوا باب
الجنة فیضربوا باب الجنة فیقال لهم من انتم فیقولون نحن الفقراء فیقال لهم اقبل الحساب فیقولون
ما اعطیتمونا شیئا تحاسبونا علیه فیقول الله عز وجل صدقوا ادخلوا الجنة شرح تحاسبونا بشد یا و تخفیف نون جا
یز است مثل دو قراءت از جمله سه قراءت در سوره زمر تأمرونی که غیر نافع و ابن عامر بتشدید نون خوانده اند و نافع بتخفیف نون
خوانده و ابن عامر بدو نون اول مفتوح و ثانی مکسور خوانده مخاطب در صدقوا ملائکه است ادخلوا الجنة بصیغه امر باب افعالست و مخاطب
اینجا نیز ملائکه است و از قبیل ذکر لازم و اراده ملزوم است و کنایت است تا مراد این باشد که فتح باب باعث دخول مستحق دخولست
خواه فقرا و خواه غیر فقرا اگر چه فقرا باعث فتح شده باشند و میتواند بود که ادخلوا بصیغه امر باب نصر باشد و مخاطب فقرا
باشند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود عالم در روز قیامت برمیخیزند جمعی از مردم تا اینکه آیند در
بهشت پس کوبند در بهشت را پس گفته میشود ایشان را از سبیل تعجب که آیا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید پس میگویند
نداده اید ما را در دنیا چیزی که حساب خواهید از ما بر سر آن یا یعنی که الله تعالی نداد و نسبت آن بملائکه باعتبار اینست که ایشان متولیان
درگاه الله تعالی اند مانند وکلا پس میگوید الله عز و جل راست گفتند بگشایید در را تا شروع در دخول بهشت شود و مناسب این می آید
در کتاب الاطعمه در حدیث دوم باب آخر فی التقدیر و ان الطعام لا حساب به که باب سی و سوم است بیستم اصل سمعت
ابا الحسن موسی علیه السلام یقول ان الله عز وجل یقول انی لم اغن الغنی لکرامة به علی ولم افقر الفقیر لهوان
به علی وهو مما ابتلیت به الاغنیاء بالفقراء ولولا الفقراء لم یستوجب الاغنیاء الجنة شرح

ز رفتن الباب است والهند احذف مفعول

از جانب ملائکه خازنان بهشت که بگشایید یا
پس میگویند یا نحن الفقراء نیستیم از جمله مومنان پس
گفته میشود ایشان را اصح

مراجع است بتفاوت که مفهوم از کلام سابق است **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بدرستی که الله عزوجل میگوید در حدیث
قدسی بدرستی که من بینیاز نکردم مؤمن را برای گرامی بودنی که با اوست برمن و بی چیز نکردم مؤمن را برای خواری که با اوست
برمن و آن تفاوت میان اغنیا و فقرا از جمله چیزهاییست که آزموده کرده ام با آنها اغنیا را بسبب وجود فقرا و اگر نه وجود فقرا میبود
مستوجب نمیشدند اغنیا بهشت را یعنی که از جمله عمده عبادات اغنیا و احسان بفقرا است **حدیث یکم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام میاسیر شیعتنا امناؤنا علی محاویجهم فاحفظونا فیهم یحفظکم الله **شرح** المیاسیر بفتح میم و یاء دو نقطه
در پایین و الف و کسر سین منقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء منقطه جمع موسر بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحبان وسعت
المحاویج بحاء منقطه و جیم بروزن میاسیر جمع محوج بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحبان حاجت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام صاحبان
وسعت از جمله شیعه ما امینان ما اند بر صاحبان حاجت شیعه ما یعنی که مال ایشان از ماست چنانچه بیان شده در باب چهلم از جلد چهارم
کتاب الحجة و ایشان وکلای ما اند در نفقه دادن اهل حاجت شیعه پس نگاهدارید جانب ما را بترک خیانت تا نگاهدارد جانب شما را الله تعالی
در روز قیامت مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که حصه امام را از خمس باهل حاجت توان داد **حدیث دوم اصل** قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه الفقر ازین للمؤمن من العذار علی خد الفرس **شرح** لام در للمؤمن برای تقویت است العذار بفتح عین
منقطه و ذال منقطه و الف و راء منقطه آنچه از لجام بر جدت الخد بفتح خاء با نقطه و تشدید دال منقطه آنچه از رو میان چشم و طرف گوش است
یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بی چیزی آرایش دهنده تر است مؤمن را از عذار بر طرف روی اسب تشبیه فقر بعذار برای باز
داشتن او از بعض حرکات بغایت لطیف است **حدیث سوم اصل** سألت علی بن الحسین صلوات الله علیهما عن قول الله عز وجل
ولولا ان یکون الناس امة واحدة قال عنی بذلک امة محمد ان یکونوا علی دین واحد کفارا کلهم لجعلنا لمن یکفر
بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ولو فعل الله ذلک بامة محمد لحزن المؤمنون وغمهم ذلک ولم یناکحوهم ولم یوارثوهم
شرح خواندن امام لجعلنا را تا آخر برای استدلال بر اراده معنی مذکور است لبیوتهم بدل اشتمال لمن یکفر است عنهم یعنی
با نفقات است و مشار الیه ذلک مصدر فعل است و ضمیر او مذکر منقطه باشد و مشار الیه ذلک مصدر حزن باشد **یعنی** پرسیدم امام زین
العابدین علیه السلام از قول الله تعالی در سوره زخرف که اگر نه این میبود که شوند مردم یک گروه گفت خواست الله تعالی امت محمد را یعنی
که مراد به الناس امت محمد است چه ان یکونوا بلفظ مضارع است و بعد از نزول این آیت متحقق است امت محمد نیست این را خواست که شوند
مردم بر یک دین کفار بسبب جمیع ایشان یعنی که مراد با امت واحده جمعیت که اجماع بر کفر کنند و لهذا در تتمه آیت گفته هر آینه
میگردانیدیم برای هر که کافر شود بعد از کل علم با انکار امام عالم بجمیع احکام بعد از محمد علیه السلام برای خانه های ایشان سقفها از نقره امام در بیان این
استدلال گفت و اگر میکرد الله تعالی آن گردانیدن سقفها از نقره را با امت محمد که کافر شدند با انکار امام حق هر آینه دلگیر میشدند مؤمنان که اقرار
با امام حق کردند و غمگین میکرد آن فعل الله تعالی ایشان را و مزاوجت نمیکردند کافران با مؤمنان یعنی که نه دختر میدادند با ایشان و نه دختر از
ایشان میخواستند و نسبتی که باعث میراث شود نمیکردند با ایشان مراد اینست که چون کافران چنین میکردند با مؤمنان مؤمنان از ایمان

بیکدیگرند

بیکدیگرند پس جمیع مردم کفار میبودند **باب صد و هشتم اصل باب شرح** این باب را بی عنوان آورده برای کمال مناسبت
بباب سابق و فرق اینست که در این باب دلالت بر فضل فقرا بعبارت مفهوم و اشارت است نه باعتبار منطوق کلام و در بعض نسخ
لفظ باب اینجا نیست و درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه دخل علیه واحد فقال له اصلحک
الله انی رجل منقطع الیکم بمودتی وقد اصابتنی حاجة شدیدة وقد تقربت بذلک الی اهل بیتی وقومی
فلم یزدنی بذلک منهم الا بعدا قال فما اتاک الله خیر مما اخذ منک قال جعلت فداک ادع الله لی
ان یغنینی عن خلقه قال ان الله قسم رزق ما شاء علی یدی من شاء ولکن اسأل الله ان یغنیک عن الحاجة
التی تضطرک الی لئام خلقه **شرح** تعدیه منقطع بالی مبنی بر تضمین معنی متوجه است باء در بذلک برای ملابست
و مشار الیه ذلک مصدر اصابتنی است ضمیر مستتر در فلم یزدنی راجع بمصدر تقربت است بعدا استثنای مفرغ و مفعول لم یزدنی است
فاء در فما برای تفریع بر انی رجل منقطع الیکم تا آخر است ما موصوله است و عبارت است از مضمون منقطع الیکم بمودتی است و مبتدا است
اتاک بهمزه و الف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال است خیر مرفوع است و خبر مبتدا است اللئام بکسر لام و همزه و گاهی منقلب
بیاء میشود و الف جمع لئیم بفتح لام و کسر همزه و سکون یاء خسیسان **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که شان اینست که داخل
شد بر او یکی از مردان پس گفت امام را الله اصلاح کار او کند که من مردیم که گسسته از اینها دیگر متوجه بسوی شما بدوستی خود و تحقیق
در یافته مرا احتیاجی سخت و تحقیق نزدیکی کردم با آن حال بسوی اهل بیت خود و خویشان خود پس زیاد نکرد آن نزدیکی برای من بسبب
آن حال از جانب ایشان مگر دوری امام گفت پس آن دوستی اهل البیت که داده ترا الله تعالی بهتر است از مال دنیا که او گرفته از تو آن مرد گفت قربانت
شوم دعا کن از پروردگار برای من که بی نیاز کند مرا از مخلوقان او امام گفت بدرستی که الله تعالی نصیب کرده رزق هر کرا که خواسته بر دست
هر که خواسته ولیکن میطلبم از الله تعالی که بی نیاز کند ترا از احتیاجی که بیچاره و ملجا کند ترا بسوی نامردان مخلوقین او که ائمه ضلالت و تابعان
ایشان و امثال ایشان باشند **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الفقر الموت الاحمر فقلت لابی عبد الله علیه السلام الفقر
من الدینار والدرهم فقال لا ولکن من الدین **شرح** الموت الاحمر مرگ سخت و کشته شدن و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بی چیزی مرگ سخت است پس گفتم امام علیه السلام را آیا مراد بی چیزی از زر طلا و زر نقره است پس گفت نه ولیکن مراد بی
چیزی از دین حق است **باب صد و نهم اصل باب ان للقلب اذنین ینفث فیهما الملک والشیطان شرح** این باب بیان اینست
که دل را دو گوش است که میدمد در آنها فرشته و دیگری امر بعمل خیر و نهی از اعمال شر و شیطان و دیگری امر باعمال شر و نهی از اعمال خیر و در این
باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من قلب الا وله اذنان علی احدهما ملک مرشد وعلی
الاخری شیطان مفتن هذا یأمره وهذا یزجره الشیطان یأمره بالمعاصی والملک یزجره عنها وهو قول الله عز
وجل عن الیمین وعن الشمال قعید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت نیست هیچ دلی مگر حالی که او راست دو گوش شنوا بر یکی از آنها فرشته ایست راهنما و بر دیگری دیوی است گمراه کننده این امر میکند او را

برکت معاصی و فعل طاعات زیاد شود بعد ... المعیشان خاطر بتصدیق ربوبیت رب العالمین و فایده این یعنی اگر نفیس
کران بهاست رحمت گناه و استغفار مر او که بقصد خیر کرد پس جا آورد آنرا با قصد شر کرد پس برگشته شد از آن بعد از آن امام علیه السلم
گفت ما ایمه هدی زیاد میکنیم روح را یعنی که او را خوشحال میکنیم چنانچه گویا که بجزو میساید طالب فرمان برداری برای الله
و عمل برای الله تعالی باب صد و یازدهم اصل باب الذنوب شرح این باب بیان اثر گناهانست و درین باب سی و یک حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم قَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ
لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ شرح مواقعه را اصل بمعنی ملاصقت است
خواه حقیقه مثل آنچه در مجامعت ماننده آن است و خواه حکما مثل آنچه در محاربت است ما تزال ابتدیه فعال ناقصه است و اسم آن
ضمیر مستتر راجع بخطیئه است به خبرا ست ظرف متعلق بفعل محذوف تقدیر ما تزال الفعل به یعنی که همیشه چیدا گرد تو بر
گرد آن گناه میکاود با آن دل میل دمودن آن گناهان دل را مشابه کاشالخور بر ان گناهان یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت پدرم میگفت هیچ چیز ضایع کننده تر دل را از گناهان بیان این اگر بدرستی که دل هر آینه گاهی مباشر گناه میشود پس همیشه آن
گناه میکاود با آن دل تا غالب شود آن گناه بر دل یعنی که باعث اصرار بر کبیره میشود پس میگرداند آن دل را زیر و زبر یعنی که باعث
تکذیب علامات ربوبیت رب العالمین میشود چنانچه گفته در سوره روم ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله دوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ فَقَالَ مَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى فِعْلِ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ يُصَيِّرُهُمْ إِلَى
النَّارِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سوره بقره پس آن جمع که نویداری نمودند گمراهی را بر ابو الکناشتن آتی
و عذاب را بر آمرزش چه دلیرند بر آتش دوزخ یعنی که رسیده شد از معنی این پس گفت مراد اینست که بطاعت
صبر دارند بر چیزی که میدانند که آن میبرد ایشان را بسوی آتش جهنم سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ
يَضْرِبُ وَلَا نَكْبَةٍ وَلَا صُدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ إِلَّا بِذَنْبٍ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَمَا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ مِمَّا يُؤَاخِذُ بِهِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
باش بدرستی که شان اینست که نیست هیچ رگی که بطپد و نه هیچ انداختنی که بر خورد کسی از هیچ و درد سری و نه هیچ بیماری مگر بسبب
گناهی که کفاره آنست و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز و جل است در قرآن در سوره شوری و آنچه بر خورد شما را از آفتی پس بسبب آنست که بر
دستهای خود کرده اید و بخشایش میکند از بسیاری از گناهان شما را وی گفت بعد از آن امام علیه السلم گفت و آنچه بخشایش میکند
الله تعالی بیشتر است از آنچه گرفت و گیر میکند بسبب آن مخفی نماند که این آیت در غیر ائمه معصومین علیهم السلم است و در معصومین قول
الله تعالی است در سوره حدید ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأ
سوا علی ما فاتکم و بیان شد در حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجه که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرش است و در باب صد و نود و
نهم مذکور میشود که امام زین العابدین علیه السلم اشارت باین فرق کرد در ترویج یزید علیه اللعنه چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ مَا مِنْ نَكْبَةٍ

بجری الا بذنب ... و آن چیز بیان این اگر شیطان امر میکند او را بمعصیتها و فرشته نهی میکند او را از آنها و آنچه گفته شد مضمون قول
الله عز و جل است در سوره ق از جانب راست نشسته از جانب چپ نشسته است یعنی که از جانب راست فرشته است و از جانب چپ دیو است
نمیگوید آدمی هیچ سخنی مگر اینکه نزد آن پاینده ایست حاضر بیان شد در حدیث چهاردهم باب شصت و هشتم آن پاینده حاضر الله تعالی است دوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم قَالَ إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ لَا تَفْعَلْ وَقَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ
افْعَلْ وَإِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که دل آدمی را دو گوش
شنواست پس چون قصد گناهی میکند او را باعث زندگی ایمان که فرشته است که بر گوش راست دلست میگوید او را که بر گوش
چپ دلست مکن و چون باشد آدمی بر شکم زن زانیه برطرف کرده میشود از او باعث زندگی ایمان سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم
قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِي جَوْفِهِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ
فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ شرح ذکر فی جوفه برای دفع توهم اراده دو گوش ظاهرست
چه از آنها نیز بالمرید الوسواس بفتح واو اسم مصدر است بمعنی آن بد وسوسه کننده برای مبالغه است یعنی اینکه بغایت ترغیب
کننده بمعصیت است و بکسر واو مصدر است بمعنی ترغیب بمعصیت الخناس بغایت واپس رونده در وقت طاعت یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ مومنی مگر و حالی که برای دل او دو گوش شنواست در درون او گوشی میدمد در آن دیو
بغایت وسوسه کننده بغایت واپس رونده و گوشی میدمد در آن فرشته پس مدد میکند الله مومن را بتوفیق میل جانب فرشته چنان
این اگر مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره مجادله و مدد کرد الله ایشان را بباعث زندگی از جانب او باب صد و دوازدهم اصل باب
الروح الذی اید به المومن شرح این بیان باعث زندگیست که مدد کرده شده بآن مومن و در این باب یک حدیث است اول اصل
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَيَّدَ الْمُؤْمِنَ بِرُوحٍ مِنْهُ تَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يُحْسِنُ
فِيهِ وَيَتَّقِي وَتَغِيبُ عَنْهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يُذْنِبُ فِيهِ وَيَعْتَدِي فَهِيَ مَعَهُ تَهْتَزُّ سُرُوراً عِنْدَ إِحْسَانِهِ وَتَسِيخُ فِي الثَّرَى
عِنْدَ إِسَاءَتِهِ شرح واصل شدم بمجلس امام موسی کاظم علیه السلم صلوات الله علیه پس گفت مرا بدرستی که الله تبارک و تعالی مدد کرده مومن را بباعث
زندگی که از جانب اوست و آن فرشته است چنانچه در حدیث اول باب سابق مذکور شد حاضر میباشد نزد او در هر وقت که نیکو کاری میکند در
آن وقت و پرهیزکاری میکند و غایب میشود از او در هر وقت که گناه میکند در آن وقت و میگذرد از حد شرع میکند پس از بر کبر پس
آن روح با اوست بحرکت در می آید از خوشحالی نزد نیکوکاری او و فرو میرود در قعر زمین که گل نمناکست نزد بدکاری او اصل فتعاهدوا
عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَةَ اللَّهِ بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ تَزْدَادُوا يَقِيناً وَتَرْبَحُوا نَفِيساً ثَمِيناً رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ
فَارْتَدَعَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ نُؤَيِّدُ الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالْعَمَلِ لَهُ شرح التعاهد مصدر باب تفاعل طلب صبری نزد غایب است آن
النعم بفتح نون و سکون عین بی نقطه و میم و تا اسم است بمعنی رفاهیت و مراد اینجا رفاهیت آن فرشته است که خوشحال میشود نزد احسان
و نیکوی آن برای تعظیم است یقینا تمیز است نفیسا مفعول له است یعنی پس طلب کنید ای بندگان تنعم اعظم را برای آن روح بسبب اصلاح شما خود را

ای بنده

تُصِيبُ الْعَبْدَ الْأَذْنَبَ وَمَا يَعْفُو اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ أَكْثَرُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق پنجم اصل کان امیر المؤمنین
صلی الله علیه وآله یقول لا تُبْدِیَنَّ عن واضحة وقد عملت الأعمال الفاضحة ولا تأمن البیات من عمل
السیئات شرح الواضحة بضاد با نقطه و حاء بی نقطه جمع واضحه دندانهای پیش که در وقت خنده ظاهر میشود و قد عملت جمله حالیه است
ولا یأمن مرفوع و معطوف بر جمله حالیه است پس آن نیز حالیه است ولا نافیه است و میتواند بود که ولا یأمن مجزوم و معطوف بر لا تبدین
باشد ولا ناهیه باشد و نون مکسوره بالتقاء الساکنین باشد البیات بفتح باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین والف و تاء دو نقطه در بالا
اسم تبییت مصدر باب تفعیل آمدن دزد و دشمن در شب برای شبخون و مانند آن و مراد اینجا گرفتن بغفلت یعنی امیر المؤمنین علیه السلم
میگفت در خطاب با فرزند آدم که فاسق باشد که مخند خنده که دندانهای پیش را نمایند و حال آنکه کردی عملهای رسوا کننده را
و ایمن مباش از گرفتن بغفلت کسی که کرد بدیها ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول تعوذوا بالله من
سطوات الله باللیل والنهار قال قلت وما سطوات الله قال الاخذ علی المعاصی شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت پناه خواهید بالله از سختگیریهای الله تعالی در شب و روز راوی گفت گفتم و چیست
سختگیریهای الله گفت گرفت و گیر بسبب گناهان اشارت است بانچه گذشت در حدیث سوم این باب هفتم اصل عن ابی جعفر علیه
السلم قال الذنوب کلها شدیدة واشدها ما نبت علیه اللحم والدم لانه اما مرحوم او معذب والجنة لا یدخلها
الا طیب شرح لانه استدلال است بر دعوی ام و ضمیر راجع بما است که عبارت است از لحم و دم مرحوم یعنی انداخته شده یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم گفت گناهان همگی مشکل است باین معنی که توبه از آنها که جامع شرط صحت باشد مشکل است و مشکلتر گناهان گناهیست
که روییده باشد بران گوشت و خون حرام و ناپاک زیرا که آن گوشت و خون که ناپاک است یا انداخته میشود از بدن صاحبش مثل آنکه او
بریاضتها و عبادتها و امثال آنها که شرط صحت توبه از آن قسم گناهست چنانچه در نهج البلاغه مذکور است یا معذب میشود در آتش و در
بهشت داخل نمیشود مگر پاکیزه یعنی گوشت و خونی که از حرام حاصل نشده باشد هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان العبد
لیذنب الذنب فیزوی عنه الرزق شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که بنده هر آینه گناه میکند گناهی پس
آن گناه دور میکند از او وسعت رزق را مراد اینست که بعضی از افراد کم رزقی بسبب گناه واقع میشود نهم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله ملعون ملعون من عبد الدینار والدرهم ملعون ملعون من کمه اعمی ملعون ملعون من نکح بهیمة
شرح کمه بفتح کاف و کسر میم و فتح ها بصیغه ماضی معلوم باب علم است الکمه پیش گرفتن راهی که معلوم نباشد که بکجا منتهی میشود و اعمی منصوب است
تقدیرا و حال از ضمیر مستتر در کمه باشد الاعمی کور چشم و مراد اینجا کور باطن است و فایده ذکر اعمی اشعار باینست که مراد کمه اختیار مذهب
مجهول است با وجود کثرت علامات مذهب حق از شواهد عقلیه و محکمات قرآن که هر یک دالست بر وجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام و
ترک اهل ظن و اختلاف در احکام الهی نکح بنون و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب و منع است النکاح جماع و عقد برای جماع و مراد
اینجا مناسب است و بنا بر اول بهیمه بمعنی مستور است و بنا بر دوم مراد بهیمه مخالف مذهب شیعه امامیه است چنانچه گذشت در حدیث دوم

بسم

باب عدم و شاید که نهی از ازواج و نحوه کردن مخالف شد چنانچه مستفاد میشود از قول تعالی در سوره مجادله یوادون من حاد الله ورسوله
و بنا بر اول نکح از باب تفعیل و بهیمه بمعنی مخالف میتواند بود و تا راجع دوم شود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ملعونست ملعونست هر که پرستش
کرد زر طلا و زر نقره را یعنی منع زکوة مفروضه و مانند آن ملعونست ملعونست هر که اختیار مذهب مجهول کرد با وجود ظهور علامات مذهب حق
ملعونست ملعونست هر که جماع کرد مستور را دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول اتقوا المحقرات من الذنوب
فان لها طالبا یقول احدکم اذنب واستغفر ان الله عز وجل یقول سنکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه
فی امام مبین وقال تبارک وتعالی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض
یأت بها الله ان الله لطیف خبیر شرح سین در سنکتب برای تأکید است و آن نقل بالمعنی است از سوره یس برای اشارت
بانکه انا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا تقدیر اینست که انا نحن نحیی الموتی وانا نحن نکتب ما قدموا ضمیر انها راجع بظلم است در ان
الشرک لظلم عظیم و تأنیث باعتبار اینست که سیئه است خردل دانه ایست بغایت کوچک که اطبا برای امتحان بصاحب اسهال
میخورانند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت احتراز کنید از حقیر شمرده ها از جمله گناهان چه بدر
ستی که آنها را باز خواست کننده ایست از جمله آیات قرآن بیان محقرات آنکه با خود میگوید یکی از شما که گناه میکنم و استغفار
و توبه خواهم کرد و بیان طالب آنکه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره یس البته می نویسیم در قرآن یا در نامه اعمال آنچه را که مردگان کردند
در زمان حیات خود و آنچه را که باعث شدند که دیگران از پی ایشان نوشتند بعد از ممات ایشان و در حیات ایشان و هر چیز را شمر
دیم در پیشوایی که ظاهر کننده حق است مراد امام عالم بقرآنست که تبیان کل شیء است یعنی جمیع آیات آن در ذهن امام زمان ظاهر
و اظهار میکند در وقت حاجت یا مراد بامام مبین قرآنست و معنی مبین می آید در حدیث بیستم باب اول کتاب فضل القرآن و گفت
تبارک و تعالی در سوره لقمان بدرستی که سیئه اگر باشد هم وزن دانه از خردل پس باشد در سنگی سخت و بزرگ یا در آسمانها یا در زمین می آورد
آن را الله تعالی در روز حساب بدرستی که الله تعالی نازک کار خبردار از همه چیز است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول
ان الذنب یحرم العبد الرزق شرح یحرم بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است و مضمون این موافق حدیث هشتم است دوا
زدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الرجل لیذنب الذنب فیدرأ عنه الرزق وتلا هذه الآیة اذ اقسموا لیصرمنها
مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت
بدرستی که مرد هر آینه گناه میکند نوعی از گناه پس دفع کرده میشود از او وسعت رزق و خواند این آیت را از سوره ن والقلم وقتی که قسم خوردند
که هر آینه میچینند خرما را بر حالی که در اول صبح باشند تا مستحقین خبردار نشوند از رفتن ایشان بباغ خرما بر حالی که از قسم خود رو نه کرده استثنا نمیکردند
باین معنی که ان شاء الله نمیگفتند پس احاطه کرد بر آن خرما و باغ احاطه کننده از جانب صاحب کل اختیار تو بر حالی که ایشان خواب بودند منقولست
که آن باغ در یمن بود در دهی که آن را ضروان میگفتند میان آن و صنعا دو فرسخ بود و آن باغ از مردی بود و از حاصل آن بقدر کفایت خود
و عیال خود را نگاه میداشت و باقی را تصدق میکرد و چون از دنیا رحلت کرد فرزندانش گفتند ما احق هستیم آنچه پدر ما میکرد پس این تمهید کردند

ان رنج سوخت بالکلیه سیزدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلم یَقُولُ اِذَا اَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةٌ سَوْدَاءُ فَاِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَاِنْ زَادَ زَادَتْ حَتّٰی تَغْلِبَ عَلٰی قَلْبِهِ فَلَا یُفْلِحُ بَعْدَهَا اَبَدًا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون گناه کند مرد بیرون می آید در دل او نقطه سیاه پس چون توبه کند محو میشود آن نقطه و اگر زیاده کند گناه را زیاده میشود آن نقطه تا غالب شود بر دل او پس طلب نمیرسد بعد از آن نقطه غالب شده هرگز یا معنی که از بهشت محروم شده داخل جهنم میشود چهاردهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ یَسْاَلُ اللهَ الْحَاجَةَ فَیَکُونُ مِنْ شَاْنِهِ قَضَاؤُهَا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیبٍ اَوْ اِلٰی وَقْتٍ بَطِیءٍ فَیُذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْبًا فَیَقُولُ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لِلْمَلَکِ لَا تَقْضِ حَاجَتَهُ وَاحْرِمْهُ اِیَّاهَا فَاِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسَخَطِی وَاسْتَوْجَبَ الْحِرْمَانَ مِنِّی شرح ضمیر شانه راجع بعبد ربسیال است یا راجع بعید است یا راجع بالله تعالی است و حاصل هر یکیست مراد آنست که قابلیت برآوردن حاجت دارد اگر آن طلب التجا کند و از افاسد نسازد برآورده میشود یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که بنده گاهی میطلبد از الله تعالی حاجت را پس میباشد از حال آن طلب برآوردن الله تعالی آن حاجت را تا وقتی نزدیک یا تا وقتی دیر پس گناه میکند آن بنده نوعی از گناه پس میگوید الله تبارک تعالی فرشته را که موکل بر آن بنده است برای برآوردن بعض حاجات که بر میاور حاجت او را و او محروم کن او را از آن حاجت چه بدرستی که او خود را قابل نارضایی من کرده و مستحق محروم شدن از عطای من شده پانزدهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ اِنَّهُ مَا مِنْ سَنَةٍ اَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ وَلٰکِنَّ اللهَ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشَاءُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِی صَرَفَ عَنْهُمْ مَا کَانَ قَدَّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِی تِلْکَ السَّنَةِ اِلٰی غَیْرِهِمْ وَاِلَی الْفَیَافِی وَالْبِحَارِ وَالْجِبَالِ شرح الفیافی بفتح فا و یاء دو نقطه در پایین و الف و فاء مکسوره و یاء مخففه ساکنه جمع فیفا بفتح فا و سکون یاء و الف ممدوده و گاهی مقصور نیز میباشد بیابانها یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت هیچ سالی کم باران تر از سالی دیگر نیست لیکن الله تعالی میبارانند باران را در جایی که میخواهد بیان آنکه بدرستی که الله عز و جل چون عمل کنند جمعی بمعصیتها میگرداند از ایشان آنچه که بر تقدیر عدم عصیان ایشان برای ایشان مقرر کرده بود از باران در آن سال میگرداند بسوی غیر ایشان اگر آن غیر مطیع یا مستحق آن باران باشند و بسوی بیابانها و دریاها و کوهها اگر ایشان نیز مطیع یا مستحق نباشند اصل وَاِنَّ اللهَ لَیُعَذِّبُ الْجُعَلَ فِی جُحْرِهَا فَیَحْبِسُ الْمَطَرَ عَنِ الْاَرْضِ الَّتِی هِیَ بِمَحَلَّتِهَا بِخَطَایَا مَنْ بِحَضْرَتِهَا وَقَدْ جَعَلَ اللهُ لَهَا السَّبِیلَ فِی مَسْلَکٍ سِوٰی مَحَلَّةِ اَهْلِ الْمَعَاصِی قَالَ ثُمَّ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه السلم فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ شرح الجعل بضم جیم و فتح عین بی نقطه حیوانکیست سیاه که معروفست نسبت عذاب بآن بر سبیل استعاره است چه آن مکلف نیست بحسب مشهور پس مراد عذاب ضعیفانیست از بنی آدم که قدرت بر انتقال از جای اهل معاصی بجایی دیگر دارند و شاید که بر سبیل حقیقت باشد چه حیوانات را علوم میباشد و شاید که بعضی تکلیفات متعلق با ایشان نیز شود مثل هدهد که در زمان سلیمان عالم بود و تکلیف بردن مکتوب بشهر سبا تعلق باو گرفت فی برای تعلیل است جحر بضم جیم و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه است یحبس المطر بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و نصب المطر است یا بباء جاره و مصدر باب ضرب و جر المطر است المحل و المحلة بفتح میم و کسر و فتح حاء بی نقطه و تشدید لام منزل و ماوای کسی از جمله زمین پس اضافه در محلتها از قبیل اضافه جزء بکل است و قد جعل حال است

و عامل آن یحبس است یا یعذب است و بر هر تقدیر افاده این میکند که اگر آن جعل او و جعل غیر مطیع باشد عذاب حبس مطر از اهل معاصی نیز دفع میشود و برکات یعنی و بدرستی که الله تعالی هر آینه گاهی عذاب میکند جعل را بسبب تعلق او بسوراخش چنان این که نگاه میدارد باران را از زمینی که آن جعل در منزل آن زمین است بسبب معصیتهای جمعی که نزد او میند بر حالی که گردانیده باشد الله تعالی برای آن جعل راه معاشی در غیر جای سلوک اهل معاصی را وی گفت بعد از آن گفت امام علیه السلم پس عبرت گیرید ای صاحبان بصیرتها یا معنی که هر گاه مثل جعل معذب شود برای عدم مفارقت اهل معاصی در وقت قدرت بر مفارقت پس دیگران بطریق اولی معذب میشوند شانزدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ اِنَّ الرَّجُلَ یُذْنِبُ الذَّنْبَ فَیُحْرَمُ صَلٰوةَ اللَّیْلِ وَاِنَّ الْعَمَلَ السَّیِّءَ اَسْرَعُ فِی صَاحِبِهِ مِنَ السِّکِّینِ فِی اللَّحْمِ شرح الذنب منصوب و مفعول مطلق است و الف و لام برای عهد ذهنی است پس در حکم معنی نکره است یعنی نوعی از انواع گناه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مرد گاهی گناه میکند نوعی از گناه پس محروم میشود از نماز شب بسبب بی توفیقی و بدرستی که عمل بد تندتر اثر است در صاحبش از کارد در گوشت هفدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ مَنْ هَمَّ بِسَیِّئَةٍ فَلَا یَعْمَلْهَا فَاِنَّهُ رُبَّمَا یَعْمَلُ الْعَبْدُ السَّیِّئَةَ فَیَرَاهُ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فَیَقُولُ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی لَا اَغْفِرُ لَکَ بَعْدَ ذٰلِکَ اَبَدًا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که قصد کند گناهی را پس باید که بعمل نیاورد آن را چه بدرستی که بسا که بعمل آورد بنده گناه را پس بیند حال او را صاحب کل اختیار تبارک و تعالی یا معنی که داند که او از باب سهل شمردن گناه و مانند آن آن را کرده پس گوید قسم بعزت بزرگی خودم که نمی آمرزم ترا بعد از آن گناه هرگز یا معنی که توفیق توبه نمی یابی هیجدهم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ علیه السلم قَالَ حَقٌّ عَلَی اللهِ اَنْ لَا یُعْصٰی فِی دَارٍ اِلَّا اَضْحَاهَا لِلشَّمْسِ حَتّٰی تُطَهِّرَهَا شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم گفت لازمست بر الله تعالی اینکه عصیان کرده نشود در خانه مگر اینکه ظاهر و هویدا کند آن خانه را برای آفتاب بویران کردن آن خانه تا آفتاب پاکیزه کند آن خانه را از نجاست معنوی نوزدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله اِنَّ الْعَبْدَ لَیُحْبَسُ عَلٰی ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَاِنَّهُ لَیَنْظُرُ اِلٰی اَزْوَاجِهِ فِی الْجَنَّةِ یَتَنَعَّمْنَ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که گاهی بنده هر آینه محبوس میماند در آتش یا معنی که در رخصت دخول بهشت نمی یابد بر گناهی از گناهانش صد سال و بدرستی که او هر آینه نظر میکند بسوی زنانی که جفت او بینند در حور و مانند آن و ایشان در بهشت که تنعم میکنند و او حسرت میخورد بیستم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ اِلَّا وَفِی قَلْبِهِ نُکْتَةٌ بَیْضَاءُ فَاِذَا اَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِی النُّکْتَةِ نُکْتَةٌ سَوْدَاءُ فَاِنْ تَابَ ذَهَبَ ذٰلِکَ السَّوَادُ وَاِنْ تَمَادٰی فِی الذُّنُوبِ زَادَ ذٰلِکَ السَّوَادُ حَتّٰی یُغَطِّیَ الْبَیَاضَ فَاِذَا غَطَّی الْبَیَاضَ لَمْ یَرْجِعْ صَاحِبُهُ اِلٰی خَیْرٍ اَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هیچ بنده نیست مگر بر حالی که در دل او نقطه سفید هست چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم که ان رحمتی سبقت غضبی پس چون گناه کرد آن بنده نوعی از گناه بیرون می آید در آن نقطه نقطه سیاه پس اگر توبه کند میرود آن سیاهی و اگر مستمر شود در گناهان زیاده میشود آن سیاهی تا بپوشاند سفیدی را پس چون بپوشاند سفیدی را بر نمیگردد صاحب آن دل یا صاحب آن سیاهی بسوی خوبی هرگز یا معنی که توفیق کردن عمل خوب نمی یابد و آنچه مذکور شد مضمون قول الله

است در سوره مطففین خوب آگاه باش بلکه غالب شده و زنگ کرده بر دلهای ایشان یعنی که آیات ما را افسانهای گذشتگان شمرده اند آنچه میکردند
از گناهان تا حدی که گوش بحق نمیکنند اصلا **حدیث یکم** **اصل** قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا تُبْدِیَنَّ عَنْ وَاضِحَةٍ وَقَدْ عَمِلْتَ
الْاَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ وَلَا تَأْمَنِ الْبَیَاتَ وَقَدْ عَمِلْتَ السَّیِّئَاتِ **شرح** مضمون این موافق حدیث پنجم است **حدیث**
دوم **اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ کَانَ اَبِی عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ قَضَی قَضَاءً حَتْمًا لَا
یُنْعِمُ عَلَی الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَیَسْلُبُهَا اِیَّاهُ حَتّٰی یُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا یَسْتَحِقُّ بِذٰلِکَ النِّقْمَةَ **شرح** قضاء حتما
رقت با یکایت سوره رعد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و مضمون آن در سوره انفال از جمله محکمات است چنانچه
می آید در کتاب الروضه در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام که در ذیل حدیث علی بن الحسین علیهما السلام مع یزید لعنه الله است لا ینعم مرفوع و
استیناف بیانی است یا بتقدیر ان ناصبه و اهمال آنست یا منصوب بتقدیر ان و اعمال آن فیسلبها بصیغه مضارع باب منع عطف
بر ینعم است نه بر لا ینعم مشار الیه ذلک مصدر یحدث است یا ذنبا است و حاصل هر دو یکیست حتی برای استثنا است النقمة بفتح
نون و کسر قاف عذاب آن منصوب است مفعول یستحق باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
شنیدم از او میگفت که پدرم میگفت بدرستی که الله تعالی حکم کرده حکمی لازم بیان این آنکه نمیکند این را که انعام میکند بر بنده بنعمتی
پس واگیرد آن نعمت را از آن بنده مگر آنکه تازه کند آن بنده گناهی را که مستحق میشود بسبب آن تازه کردن آن عذاب واگرفتن
نعمت را **حدیث سوم** **اصل** سَأَلَ رَجُلٌ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا بَاعِدْ بَیْنَ اَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا
اَنْفُسَهُمْ الْآیَةَ فَقَالَ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ کَانَتْ لَهُمْ قُرًی مُتَّصِلَةٌ یَنْظُرُ بَعْضُهُمْ اِلٰی بَعْضٍ وَاَنْهَارٌ جَارِیَةٌ وَاَمْوَالٌ
ظَاهِرَةٌ فَکَفَرُوا اَنْعُمَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَغَیَّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ مِنْ عَافِیَةِ اللّٰهِ فَغَیَّرَ اللّٰهُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ
لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ **شرح** تفسیری دیگر برای این آیت مستفاد میشود از آنچه می آید در کتاب
الاطعمه در حدیث اول باب دوم و بیان میشود و منافاتی نیست زیرا که این تفسیر ظاهر است و آنچه می آید تفسیر باطن است **یعنی** پرسید
مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره سبا پس گفتند جماعت سبا ای صاحب کل اختیار دوری انداز میان
سفرهای ما و ظلم کردند بر یکدیگر تا آخر یعنی که اهل هر دهی مجاورت اهل دهی دیگر را نخواستند و آرزوی دوری آن مجاور کردند و اهل هر
دهی بر اهل دهی دیگر ظلم کردند تتمه آیت این است فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور
پس گردانیدیم جماعت سبا را ضرب المثل در رفتن نعمتها و پراکنده کردیم ایشان را هر پراکندگی بدرستی که در آنچه مذکور شد از احوال جماعت
سبا هر آینه نشانهای قدرت است برای هر بغایت صبرکننده بر آزار همسایه و مانند آن که بغایت شکرگزار باشد پس امام گفت
این جماعت سبا جمعی اند که بود ایشان را دهها مجاور هم بیان مجاورت آنکه نظر میکردند بعض اهل دهها سوی بعضی دیگر که در ده دیگر
آن بودند یعنی که مراد با تصال بودن و دوری آنقدر مد نظر است و بود ایشان را نهرهای روان بسیار و بود ایشان را مالهای آشکارا
یعنی شتران و گوسفندان و گاوان که بچرا میرفتند پس قدر ناشناسی کردند نعمتهای الله عز و جل را و باعث تغییر شدند آنچه را که

که با ایشان بود از فراغی که الله تعالی با ایشان عطا کرده بود پس تغییر داد الله تعالی آنچه را که با ایشان بود از نعمتهای خود و بدرستی
که الله تعالی تغییر نمیدهد نعمتی را که با جماعتی باشد مگر آنکه ایشان باعث شوند تغییر آنچه را که با ایشان است اشارت بآیت سوره
رعد است و مضمون آیت سوره انفال است **اصل** فَاَرْسَلَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ فَغَرَّقَ قُرَاهُمْ وَخَرَّبَ دِیَارَهُمْ
وَذَهَبَ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَبْدَلَهُمْ مَکَانَ جَنَّاتِهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَوَاتَیْ اُکُلٍ خَمْطٍ وَاَثْلٍ وَشَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ
قَلِیلٍ ثُمَّ قَالَ ذٰلِکَ جَزَیْنَاهُمْ بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی اِلَّا الْکَفُورَ **شرح** العرم بفتح عین منقوط و کسر راء بی نقطه
سدی که در میان دو کوه بندند تا آب سیل را جمع کنند و بتدریج صرف شود غرق و خرب بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الاکل
بضم همزه و ضم کاف خوردنی الخمط بفتح خاء با نقطه میوه که از نوعی از درخت مسواک حاصل الاثل بفتح همزه و سکون ثاء با نقطه
میوه که از نوعی از درخت گز حاصل میشود **یعنی** پس روان کرد الله تعالی بر جماعت سبا سیل سد را بخراب کردن آن سد پس غرق
کرد دههای ایشان را و خراب کرد خانهای ایشان را و برد شتران و گوسفندان و گاوان ایشان را و عوض داد بجای باغهای
ایشان دو باغ یعنی که آن اتصال دهها برطرف شده و دوری در سفرهای ایشان بهم رسید باین روش که در مجموع مکان سبا
دو ده بهم رسید که صاحبان خوردنی بودند آن خوردنی میوه مسواک بود و میوه گز بود و چیزی از میوه سدر بود که کم بود یعنی
که خمط و اثل بیشتر بود و بعد از آن گفت الله تعالی و آیتی دیگر در سوره سبا آن جزا دادیم با ایشان بسبب کفران نعمت ایشان
و آیا جزا بد میدهیم مگر بغایت قدر ناشناس نعمت را **حدیث چهارم** **اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَا اَنْعَمَ اللّٰهُ
عَلٰی عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا اِیَّاهُ حَتّٰی یُذْنِبَ ذَنْبًا یَسْتَحِقُّ بِذٰلِکَ السَّلْبَ **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم **حدیث**
پنجم **اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِیًّا مِنْ اَنْبِیَائِهِ اِلٰی قَوْمِهِ وَاَوْحٰی اِلَیْهِ
اَنْ قُلْ لِقَوْمِکَ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِ قَرْیَةٍ وَلَا اُنَاسٍ کَانُوا عَلٰی طَاعَتِی فَاَصَابَهُمْ فِیهَا سَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا اُحِبُّ
اِلٰی مَا اَکْرَهُ اِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا یُحِبُّونَ اِلٰی مَا یَکْرَهُونَ وَلَیْسَ مِنْ اَهْلِ قَرْیَةٍ وَلَا اَهْلِ بَیْتٍ کَانُوا عَلٰی مَعْصِیَتِی
فَاَصَابَهُمْ فِیهَا ضَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا اَکْرَهُ اِلٰی مَا اُحِبُّ اِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا یَکْرَهُونَ اِلٰی مَا یُحِبُّونَ **شرح** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز و جل فرستاد پیغمبری از پیغمبران خود را بسوی جماعت او که امت او بودند و وحی کرد بسوی او که
بگو جماعت خود را بدرستی که شان این است که نیست هیچ مجمعی مثل شهر و ده و حشم که در صحرا میباشند و نه هیچ اهل خانه زاده که بوده باشند
بر طاعت من پس دریافته باشد ایشان را در آن طاعت حالتی خوشحالی پس منتقل شده باشند از آنچه میخواهم بسوی آنچه نمیخواهم مگر آنکه من
نیز منتقل شدم برای ایشان از آنچه میخواهند بسوی آنچه نمیخواهند و نیست هیچ اهل مجمعی و نه اهل خانه زاده که بوده باشند بر نافرمانی من
پس دریافته باشد ایشان را در آن نافرمانی حالتی که بدحالی باشد پس منتقل شده باشند از آنچه نمیخواهم بسوی آنچه میخواهم مگر آنکه من نیز
منتقل شدم از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند **اصل** وَقُلْ لَهُمْ اِنَّ رَحْمَتِی سَبَقَتْ غَضَبِی فَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِی فَاِنَّهُ
لَا یَتَعَاظَمُ عِنْدِی ذَنْبٌ اَغْفِرُهُ وَقُلْ لَهُمْ لَا تَعَرَّضُوا مُعَانِدِینَ لِسَخَطِی وَلَا تَسْتَخِفُّوا بِاَوْلِیَائِی فَاِنَّ لِی سَطَوَاتٍ

ی ی

از سدر هم

عِنْدَ غَضَبِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ خَلْقِي شرح سابق بودن رحمت بر غضب شامل چند وجه است اول اینکه نعمت چشم و گوش و مانند آنها
سابق است بر تکلیف و غضب بعد از تکلیف میباشد دوم اینکه راه رحمت آسانتر و سهلتر است از راه غضب چنانچه گفته اند در تفسیر
آیت البقره لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و چنانچه بعض عبادات سهل کفاره گناهان فاعلش و ثواب فاعلش میشود و مثل آنچه
می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است سوم اینکه امام رحمت و هدایت پیشی گرفته بر امام غضب و
ضلالت باعتبار کار و ظهور بر آن حقیقت اول و بطلان دوم از شواهد ربوبیت و محکمات کتب الهی که در آنها امر به پیروی علم و نهی از پیروی
ظن صریح شده چنانچه گفته در سوره مائده و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون و باعتبار اینکه هیچ امامی که باطل باشد
دعوی امامت نکرده و نخواهد کرد مگر وقتی که پیش از آن وقت و در آن وقت امام حق باشد چنانچه آدم علیه السلام و اوصیای او پیش از دعوی اولاد
قابیل امامت را بودند هر یک از لا تقربوا و لا تستخفوا بصیغه خطاب و بصیغه غیبت میتواند بود و بنا بر اول لا ناهیه است و بنا بر دوم نافیه است
الاولیاء جمع ولی الامان یعنی و بگو اینها را که بزرگی که رحمت من پیش از غضب من شده طمع نا امید میشوید از رحمت من چه بزرگی که نزرگ نمی
نماید نزد من گناهی که آمرزم آن را بعد توبه و بگو اینها را که خود را قابل رضای من میکنند بجا که صاحبان عناد باشید و کبره و انسته بامر از پیشه
و سبکی مکنید با امامی که من تعیین کرده ام چه بدبختی که مرا استحکیر بهایی است نزد اراده عذاب من که تاب می آورد آنها را بعضی از خلق من
من حدیث ششم اصل عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا أُطِعْتُ رَضِيتُ وَإِذَا رَضِيتُ بَارَكْتُ
وَلَيْسَ لِبَرَكَتِي نِهَايَةٌ وَإِذَا عُصِيتُ غَضِبْتُ وَإِذَا غَضِبْتُ لَعَنْتُ وَلَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَى شرح تبلغ بیا و نقطه
و غین بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا افعال است السابع منصوب بمفعول دوم تبلغ است و مفعول اول محذوف است من
برای تبعیض است الوری بفتح واو و سکون را بی نقطه و با افروخته شدن آتش یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت وحی کرد الله جل
بسوی پیغمبری از پیغمبران که چون اطاعت کرده شوم راضی میشوم و چون راضی شوم نفع میرسانم و نیست برای نفع من آخری نه در مدت و نه
در شدت اشارتست بخلود اهل بهشت و بانکه هر آرزوی که کنند حاصل میشود و چون عصیان کرده شوم اراده عذاب میکنم و چون اراده
عذاب کنم دور از رحمت خود میکنم و دور کردن من از رحمت خود میرساند ملعون را بهفتم از جمله مراتب افروختگی آتش که در طبقه هفتم
جهنم است حدیث هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَكْثُرُ بِهِ الْخَوْفُ مِنَ السُّلْطَانِ وَمَا ذَلِكَ إِلَّا بِالذُّنُوبِ
فَتَوَقَّوْهَا مَا اسْتَطَعْتُمْ وَلَا تَمَادَوْا فِيهَا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بدرستی که یکی از شما هر آینه بسیار
میشود با او ترس از پادشاه جابر و نیست آن بسیاری ترس مگر بسبب گناهان اشارتست بآنچه می آید در حدیث سی ام این باب پس نگاه
دارید خود را از گناهان چندانکه توانسته باشید و مستمر مباشید در گناهان اگر از شما صادر شده باشد حدیث هشتم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَلَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَكَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّراً وَكَفَى بِالْمَوْتِ وَا
عِظاً شرح من الموت بتقدیر من خوف الموت است یا لا خوف یعنی لا مخوف با در هر دو و در بالموت زائده است تفکرا تمیز از نسبت
است و برای متعلق ما سلف است و واعظا تمیز از نسبت است و با در بالموت است زیرا که متعلق آن یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام

لم

منت
و روی پدر و آورنده تر و لهار از گناهان و نیست ترسی از و ناسخت تر از ترس مرگ زیرا که بعد از آن عذاب دائم میباشد بسبب ذنوب
چنانچه ثواب دائم میباشد بسبب طاعات و کافیست برای پند گرفتن با حتراز از ذنوب فکر آنچه گذشته از احوال خود و احوال دیگران مثل فکر
در اینکه لذت معاصی و مشقت طاعات اثری نمانده و احوال حیات مستعاره بی نهایت بی اعتبار است و کافیست از جمله آنچه گذشته
مرگ باعتبار اینکه پند دهنده باشد مراد اینست که اگر کسی در هیچ چیز از آنچه گذشته فکر نکند غیر مرگ سهل کسی است برای پند گرفتن چه زبان
فصیح و پای صریح پند میدهد و میگوید که خبر دار خود باش که از بزرگان و کوچکان اهل معاصی و طاعات جمعی کثیر از پدران و مادران و همسایگان و غیر
ایشان رفتند و در گرو عملهای خود مانده اند در قبرها و منتظرند آنچه بر ایشان آید در روز قیامت حدیث نهم اصل سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ شرح شنیدم از
امام رضا علیه السلام میگفت هر بار که تازه کنند بندگان از جمله گناهان چیزی را که پیشتر نمیکردند مثل اجتهاد در دین تازه میکند الله برای ایشان
از جمله آفت مثل ظلم ظالمان چیزی را که پیشتر نشناخته باشند آن قسم آفت و ظلم را حدیث دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
إِذَا عَصَانِي مَنْ عَرَفَنِي سَلَّطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوید الله عز و جل در حدیث
قدسی چون عصیان کند مرا کسی که می شناسد مرا یعنی که اقرار بربوبیت من دارد و از شیعه امامیه است مسلط میکنم بر او کسی را که نمی شناسد
مرا مثل خلفای بنی امیه و بنی العباس حدیث یازدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مُنَادِياً يُنَادِي
مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَلَوْلَا بَهَائِمُ رُتَّعٌ وَصِبْيَةٌ رُضَّعٌ وَشُيُوخٌ رُكَّعٌ لَصُبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبّاً تُرَضُّونَ
بِهِ رَضّاً شرح مهلا بفتح میم و سکون ها و تنوین اسم فعلست بمعنی آهسته باش یا مصدرست بمعنی آهستگی و منصوبست بواو بتقدیر الزموا
مهلا و حاصل هر دو یکیست رتع بضم را بی نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا مفتوحه و عین بی نقطه جمع راتع است و بر این قیاس است رضع و رکع
الصبیه بکسر صاد بی نقطه و سکون با یک نقطه و یا دو نقطه در پایین جمع صبی اطفال ترضون برای بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب
مضاعف باب نصر است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بدرستی که برای الله عز و جل در هر روز و شبی منادی از فرشتگان هست که ندا میکند
که دست کوتاه کنید دست کوتاه کنید ای بندگان الله از مخالفتهای الله پس اگر نبودی چهار پایان چرا کننده و کودکان شیر خوار و
پیران خمیده هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب ریختنی که از ریختن آن کوفته شوید بآن نوعی عظیم از کوفته شدن باب صد و دوازدهم اصل باب الکبائر
شرح این باب بیان گناهان بزرگست و بیان آنچه متعلق بآنهاست مثل اینکه اصرار بر یکی از آنها با ایمان جمع نمیشود و در این باب سی و هشت
است که حدیث چهارم را در حدیث سیام بکنیم اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ
عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً قَالَ الْكَبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ شرح مدخل اسم مکان باب
افعال و مصدر میمی باب افعال ... الکبائر مرفوع مبتدا ... خبر مبتدای محذوف بتقدیر المراد الکبائر و منصوبست ...
بحکایت ... تقدیر التی صفت الکبائر است مراد با یجاب ایجاب بر جمیع مقادیرست و افاده این میکند که کبائر در اطلاق وارد اول کتابی
که وعید بجهنم تعلق بآنها گرفته در بعض صور آنها خواه تعلق بباقی صور نیز گرفته باشد مثل شرک بخدا و خواه نه مثل اصل زنا که وعید متعلق بصورت اصرار

برآنست تعریف آنچه می آید در شرح حدیث پنجم از همین باب که علامت اصحاب الشمال سوره واقعه است وکانوا یصرون علی الحنث العظیم دوم گناهانی
که وعید جهنم تعلق بآنها گرفته در جمیع صور آنها مثل شرک و مثل اصرار بر زنا چه وعید متعلق بجمیع صور اصرار است و مراد بکبایر در این آیت معنی
دوم است پس مراد افراد کفر و شرکست خواه کفر اصرار بر کبایر بمعنی اول و خواه کفر ارتکاب صغیره بعنوان اباء و استکبار چنانچه می آید در حدیث
دوم باب صد و شصت و پنجم و حق این بود که الکبائر مرفوع و مبتدا باشد والی خبر باشد و مراد بالحجاب الحجاب فی الجمله باشد و مقصود نفی
کبایر بمعنی اول باشد و بنا بر این تکفیر بمعنی عدم مواخذه در دنیاست چنانچه گفته در سوره شوری وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر
اوجب گفت و واعد نگفت برای افاده خلود اهل اصرار بر کبایر در نار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل ان تجتنبوا
نساء اگر اجتناب کنید از بزرگهای آنچه نهی کرده میشوید از آن میپوشانیم و برطرف میکنیم از شما اثر اعمال بد شما را که غیر آن کبایر است
و داخل میکنیم شما را در محل داخل کردنی که گرامی است مراد از سیئات امام گفت مراد گناهان بزرگست که لازم کرده الله عز وجل بنا بر آنها
بر آنها آتش جهنم را برای فاعل آنها اگر بی توبه میرد دوم حدیث کتب معی بعض اصحابنا الی ابی الحسن علیه السلم یسأله عن الکبائر کم هی
وما هی فکتب الکبائر من اجتنب ما وعد الله علیه النار کفر عنه سیئاته اذا کان مؤمنا والسبع الموجبات
قتل النفس الحرام وعقوق الوالدین واکل الربا والتعرب بعد الهجرة وقذف المحصنة واکل مال الیتیم والفرار
من الزحف شرح ابی در ترتیب سوال این بود که ماهی پیش از کم هی باشد و لهذا امام جواب را بالعکس ترتیب سوال گفته الکبائر مرفوع و
خبر مبتدای محذوفست و مضاف نیز محذوفست تقدیر هذا بیان حقیقة الکبائر و مقصود از این تا مؤمنا جواب سوال دوم است
و مقصود از باقی جواب سوال اولست من اجتنب مبتدا است کفر عنه خبر مبتدا است و مقصود بیان حقیقت کبایر است در ضمن تفسیر
آیتی که در حدیث سابق گذشت الوعد نوید دادن و گاهی در ضد نوید نیز مستعمل میشود و بنا بر اول اشارتست بخلود در جهنم است چه دلالت
میکند بر اینکه نویدی نیست مرتکب آن را و بجای نوید آتش جهنم است مخفی نماند که دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث سابق در ایجاب جاریست
در ایعاد و در عدد الموجبات بکسر جیم معصیتهای که توفیق توبه از آنها بغایت نادر است پس گویا که لازم دارد جهنم را و اگر بفتح جیم باشد بمعنی
معصیتهاییست که اهل این زمان بسیار مرتکب آنها میشوند بقضاء و قدر الهی و این منافات ندارد با اینکه اهل زمانی دیگر چنان نباشند کفر
نصبیه معلوم بالتفصیل است و ضمیر مستتر راجع بالرسالت است و سیئات منصوبست و مفعول کفر است نصب آن بکسره است یا کونیه
مجهولست و سیئات مرفوع و نائب فاعلست اذا کان مؤمنا اشارتست باینکه مراد بکبایر اینجا امور وجودیه است پس شامل ترک نماز و ترک ولایت
دیگر سیئات چنانچه مشروطست از رواجهای بزرگ مشروطست باینکه تواجبهای بزرگ مثل ولایت و نماز و روزه که از ارکان ایمانست می بالصفات
تواند بود که اشارت باشد بآنچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که کفر دو قسمست یکی کبیره بعنوان اصرار دیگری صغیره بعنوان اباء
و استکبار التعرب باعراب زیستن در ترک طلب علم بمسائل دین الهجرة بکسر ها و سکون جیم جدا بودن و مراد اینجا جدا بودن از موضعی
است که عالمی در آنجا هست خواه آن جدا بودن بفعل اینکس باشد و اگر از اهل بیت نیز هجرت مانند خواه از بعدیت در بعد الهجرة زمانیست
بالنسبت بزمان حدوث هجرة یا نسبت بزمان انقضای هجرت و نظر اینست آیت سوره رعد ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فلیس

مراد اینست که ترک طلب علم دین با وجود بودن در موضعی که عالمی در آنجا باشد از کبایرست یعنی نوشت یکی از بعضی یاران ما یعنی که نوشته را
من بردم بسوی امام موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم میپرسید امام را از گناهان کبیره که چند است آنها و کدام است آنها پس امام علیه السلم نوشت
این را که این بیان حقیقت کبایرست هر که اجتناب کند هر چه را که نوید کرده الله تعالی بنا بر آن آتش جهنم را برای فاعلش کفارت میکند بر
وی میکند از او اثر گناهان وی را اگر باشد ایمان کننده بارکان ایمان و هفت گناه از جمله کبایر که بقضاء و قدر الهی لازم کننده آتش
جهنمست یعنی که توبه از آنها بغایت نادرست اینهاست اول کشتن جاندار صاحب حرمت یعنی کشتن مؤمن عمدا و دوم نافرمانی پدر
و مادر و سیوم خوردن ربا که بیان میشود در حدیث آینده و چهارم مانند اعرابی شدن با وجود مجاورت عالم و میسر بودن کسب علم از او و بعضی
میگویند که مراد برگشتن بدیار شرکست بعد از انتقال بدیار اسلامست و می آید در حدیث چهارم این باب که التعرب والشرک واحد و پنجم دشنام
زنا دادن زنی که عفیفه است و ششم خوردن مال یتیم از روی ظلم و هفتم گریختن از لشکر کفار اهل اسلام که برای جهاد آماده باشند سیوم حدیث
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول الکبائر سبع قتل المؤمن متعمدا وقذف المحصنة والفرار من الزحف والتعرب
بعد الهجرة واکل مال الیتیم ظلما واکل الربا بعد البینة وکل ما اوجب الله علیه النار شرح ظلما احترازست از خوردن
مال یتیم از روی معروف چنانچه گفته در سوره نساء فلیأکل بالمعروف البینة بر وزن ... و مصدر باب تفعل آگاه شدن یعنی فهمیدن
حرمت واضح است المعنی از آن واقع شده بعد از التبینة اشارتست باینکه اکل ربا در آیت سوره بقره الذین یاکلون الربا که مذکور میشود در حدیث
ششم و سیوم این باب حال جمعیت که خوراک خود را انداز نمیدهد قرض بسودی که بگیرند برای خوراک خود و آنرا میخورند با وجود اینکه چیزی از اثاث
البیت و مانند آن دارند که اگر آنرا فروشند خوراک ایشان بهم میرسد و آنرا نمی فروشند و میگویند که فروختن آن در وقت حاجت ضرر میر
ساند باعتبار اینکه گردانیدن آن را اکثر از قیمت واقعی میخرند پس فروختن آن در ضرر مانند قرض گرفتن بسود است چنانچه واضح است ر تتمه در الوقت
این آیت که ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا و کبیره بودن اکل الربوا با این معنی مستلزم کبیره بودن سایر
اقسام رباست بطریق اولی و مفسران عامه از این واضح غافل شده مردمان را در غلط انداخته اند بخیال اینکه اکل ربا مذکور است در این
آیت حال جمعیت که قرض بسود میدهند و سود آنرا میگیرند و آن مفسران میگویند که انما البیع مثل الربوا تشبیه رباست در نفع
و عکس تشبیه برای اشعار باینکه ایشان مبالغه در گرفتن ربا داشته اند چنانچه آنرا اصل در حلال بودن کرده اند و آن مفسران غافل شده اند
از اینکه مبالغه در مذموم مستلزم ضعف مذمت است و این مناسب مقام نیست زیرا که تشدیدات در اکل ربا بسیارست
مخفی نماند که شواهد بر بطلان این خیال مفسران عامه بسیارست و اشارت بآنها میشود در کتاب المعیشة در شرح حدیث سوم باب
الربا که باب ... و یکم است کلما اوجب الله علیه النار یعنی ما عدای آن شش مذکورست از جمله چیزهایی که همیشگی کرده است الله بنا بر
آنها آتش جهنم را و آن هم چیزی قسیم آن چیز میشود و باقی ظاهرست از شرح حدیث سابق چهارم حدیث عن عبد الله بن سنان قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان من الکبائر عقوق الوالدین والیأس من روح الله والامن من مکر الله
وقد روی اکبر الکبائر الشرک بالله شرح وقد روی عبارتست از عبد الله بن سنان است و جمله حالیه است از سمعت روی

بصیغه مجهول باب تفریب است و مراد که سابق را خود شنیدم ولاحق را دیگری پیش از شنیدن آن بمن نقل کرده بود از امام جعفر صادق علیه السلم یعنی روایت است از عبدالله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که از جمله گناهان کبیره نافرمانی پدر و مادر است و نا امیدی از راحت الهی است مثل خیال اینکه بعد از وفات رسول علیه السلم امامی که عالم بجمیع علم رسول باشد نخواهد بود و ایمن بودن از فریب الهی است یعنی کارهای پنهان که باعث هلاک کسی میشود و آزار او و ضلالت و اضلال نیز میباشد مثل خیال اینکه چون بعد از رسول علیه السلم معارضان اهل البیت مستقل در سلطنتهای مدید شدند با وجود جهل ایشان احکام الهی پیروی ایشان میتوان کرد بیهوده سخن باین درازی نبود و مثل اینکه کسی بطاعت خود مغرور شود و یا خیال کند که بعد از این البته هرگز گمراه نخواهد شد این را شنیدم بر حالی که روایت کرده شده بود از امام جعفر صادق علیه السلم که بزرگترین گناهان کبیره قرار دادن شریک باری تعالی است اگر گوئی این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الکفر است که کفر اخبث اعظم از شرک است گوییم کفر از اصرار بر کبیره یا اباء از ترک بار و صغیره بهم میرسد نه از اصل کبیره و مراد اینجا کفر است میان اهل شرک در اصل کبایر دیگر است پس منافات ندارد حدیث نهم سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول من زنا خرج من الایمان ومن شرب الخمر خرج من الایمان ومن افطر یوما من شهر رمضان متعمدا خرج من الایمان شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که زنا کرد بیرون رفت از ایمان و هر که آشامید خمر را بیرون رفت از ایمان و هر که افطار کرد روزی را از ماه رمضان نه از روی فراموشی بیرون رفت از ایمان مراد اینست که اگر بعنوان اصرار کرده از اصل ایمان بیرون میرود و اگر بعنوان لمم ملمّا کرده از روح الایمان بدر میرود حدیث دهم قلت لابی عبدالله علیه السلم لا یزنی الزانی وهو مؤمن قال لا اذا کان علی بطنها سلب الایمان فاذا قام رد الیه فان عاد سلب قلت فانه یرید ان یعود فقال ما اکثر من یرید ان یعود فلا یعود الیه ابدا شرح مضمون این حدیث می آید در حدیث سیزدهم این باب و در اینجا لا یزنی نهی است و هر دو درست است چه مرفوع و نایب فاعل سلب یا منصوب و مفعول دوم سلب است و مفعول اول که نایب فاعل است ضمیر مستتر راجع بزانی است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا زنا نمیکند زناکننده بر حالی که او صاحب ایمان کامل باشد امام گفت نه نمیکند زنا بران حال پس این اگر چون باشد بر شکم آن زن کنده میشود ایمان کامل پس چون برخیزد برگردانیده میشود ایمان پس اگر معاودت کند کامل بسوی او مراد اینست که گاهی برگردانیده میشود و آن صورت توبه است بقرینه آنچه می آید در حدیث پانزدهم این باب که فلیس یعود فیه حتی یتوب پس برگردد و زنا کند باز کنده میشود ایمان کامل گفتم پس بدرستی که آن مرد که زنا کرد اراده میکند که برگردد بزنا آیا کنده میشود ایمان کامل او پس امام برای اینکه اراده عود چون از صغایر است مستلزم عود نیست حکم عود نداده گفت چه بسیار است آنکه اراده میکند که برگردد بزنا پس برنمیگردد بسوی زنا هرگز حدیث یازدهم عن ابی عبدالله علیه السلم فی قول الله عز وجل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال الفواحش الزنا والسرقة واللمم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله منه قلت بین الضلال والکفر منزلة فقال ما اکثر عرى الایمان شرح در سوره والنجم چنین است ولله ما فی السموات وما فی الارض

لیجزی

لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة الذین یجتنبون مبتداست ان ربک واسع المغفرة خبر مبتداست بحذف عائد و این جمله مبتدا و خبر برای بیان الحسنی مستانفست چنانکه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث سی و یکم باب صد و نود و نهم الفواحش جمع فاحشه رسوائیها و مراد اینجا قدر مشترک میان ترک فریضه نماز و مانند آن و میان کبایری که از حد شرعی را آنهاست مثل زنا و دزدی و میان صغایری که بعنوان اباء و استکبار باشد چنانکه از ابلیس صادر شد و بیان میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم الا اللمم استثنای متصلست از کبائر الاثم والفواحش و اگر الذین یجتنبون خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هم الذین الا بمعنی غیر خواهد بود بنا بر مذهب سیبویه که شرط نمیکند در موصوف الا بمعنی غیر نکره بودن را چه استثنا از اثبات نفی میشود و پس لازم دارد که چار ارتکاب لمم انسان متحقق نشود والرجل بتقدیر حال الرجل است مثل ولکن البر من اتقی و اشارتست بانکه لمم اسم مصدر است بمعنی الالمام یلم بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال است الالمام آلوده شدن بمعصیت نه از روی عادت مراد بالذنب کبیره و فاحشه است فا در فیستغفر برای تعقیب است و مراد باستغفار اینجا گفتن استغفر الله است لیکن با موافقت دل یا مانند استغفار شود چنانکه می آید در حدیث دهم باب صد و نود و چهارم است یکم و آن اعم از توبه است چنانکه ظاهر میشود از احادیث باب اللمم که باب صد و نود و چهارم است بین بتقدیر استفهامست مراد از ضلال اینجا ارتکاب کبیره است با جهل بوعید جهنم بران و مراد بکفر انجا ارتکاب کبیره است با علم بوعید بران بروشی که باعث خلود در جهنم شود و مراد بمنزله مرتبه ارتکاب کبیره است بروشی که باعث خلود در جهنم نشود و صاحبش با وجود علم بوعید جهنم بران در وقت آن وعید داخل نباشد و مومن باشد فی الجمله ما اکثر صیغه تعجب است و مراد اثبات این واسطه دیگر است چنانکه می آید در حدیث دوم باب صد و چهارم و کثرت باعتبار اینست که مرتکب افراد بسیار متفاوت در قوت و ضعف دارد و اشارت این دو قسم کبیره بی اصرار و دو قسم صغیره یکی با اصرار و دیگری بی اصرار شد و در صحیفه کامله در دعای وداع شهر رمضان اللهم ما ألممنا به فی شهرنا هذا من لمم او اثم او واقعنا فیه من ذنب واکتسبنا فیه من خطیئة علی تعمد منا او فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها پس هر که منکر امام ضلالت شود و مومن بربوبیت الله شود تصدیق وجوب امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در هر زمان تا مصداق ربوبیت رب العالمین باشد پس بتحقیق چسبیده بدسته مستحکم ایمان باعث بهشت هست شکسته شدن و بریده شدن آن دسته را و از این ظاهر میشود که ایمان باعث بهشت را دسته بسیار است و یکی مستحکم از باقی آنهاست و کسی که کفر بطاغوت و ایمان بالله داشته باشد بدسته مستحکم چسبیده پس اگر مجتنب از کبایر باشد چسبیده خواهد بود بجمیع باقی دستها و اگر مرتکب کبیره شود و الم کرده باشد یا امید توبه داشته باشد نچسبیده خواهد بود بجمیع باقی دستها و اگر مرتکب کبیره شود و الم کرده باشد امید توبه داشته باشد نچسبیده خواهد بود ببعض باقی دستها و آن بعض متفاوتست بتفاوت الم و امید توبه و گاهی بجائی میرسد که هیچ یک از باقی دستها در دست او نماند و باوجود آن اصل ایمان باقی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره والنجم که اجتناب میکنند از بزرگهای گناه و از رسوائیها مگر آلودگی امام گفت فواحش زنا و دزدیست مثلا که حد شرعی دارد و لمم عمل مردیست که آلوده میشود بگناه پس استغفار میکند از آن گفتم آیا میان ارتکاب کبیره و فاحشه با جهل بوعید و میان ارتکاب کبیره و فاحشه با کفر واسطه هست که

ساحبش مؤمن باشد پس امام علیه السلام گفت چه بسیار است ستمهای ایمان یعنی که واسطه بسیار است و جمیع اهل آنها داخل مؤمنان شوند
هشتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَبَائِرِ فَقَالَ هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام سَبْعٌ الْكُفْرُ بِاللَّهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَعُقُوقُ
الْوَالِدَيْنِ وَأَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَالتَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ شرح کتاب علی علیه السلام عبارت
از جامع است که بیان شد در باب چهلم کتاب الحجة و مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سوم این باب است فرق اینست که بجای قذف
المحصنة عقوق الوالدین است و بجای کلما اوجب الله علیه النار الکفر بالله است و مراد بکفر ترک نماز است چنانچه گذشت در حدیث چهارم اول باب
که ترک الصلوة ایمانا پس مقصود آنچه شمرده اکبر کبائر است نه کبائر مطلقا چنانچه گفته اصل قَالَ قُلْتُ فَهَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي قَالَ نَعَمْ
قُلْتُ فَأَكْلُ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً أَكْبَرُ أَمْ تَرْكُ الصَّلَاةِ قَالَ تَرْكُ الصَّلَاةِ قُلْتُ فَمَا عَدَدْتَ تَرْكَ الصَّلَاةِ فِي الْكَبَائِرِ
فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَكَ قَالَ قُلْتُ الْكُفْرُ قَالَ فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ شرح یعنی من غیر علة عبارت
راوی است یا عبارت امام است چه گاهی متکلم تعبیر از خود بلفظ غیبت میکند یعنی راوی گفت گفتم پس اینکه مذکور شد اکبر معصیتهاست
یا بمعنی که اکبر کبائر منحصر است در این گفت آری گفتم پس خوردن یک درهم از مال یتیم از روی ظلم بزرگتر است باعتبار عذاب یا ترک نماز گفت
ترک نماز گفتم پس شمردی ترک نماز را در اکبر کبائر پس گفت چه چیز بود اول آنچه گفتم ترا راوی گفت گفتم کفر بود گفت پس بدرستی که ترک کننده نماز
کافر است مراد امام ترک نماز بی عذر است نهم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً
حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَنُ فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنِ اسْتُرُوا عَبْدِي
بِأَجْنِحَتِكُمْ فَتَسْتُرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا شرح ضمیر الیهم راجع بالجنن است باعتبار اینکه عبارت از ملائکه است یعنی گفت امیر المؤ
منین علیه السلام نیست هیچ بنده مگر حالی که بر او موکلند چهل فرشته که سپر او باشند و دفع شر شیطان از او توانند کرد تا وقتی که بعمل آورد
چهل گناه کبیره را خواه از یک جنس و خواه مختلف مراد اینست که هر کبیره سپر عالم میشود و چون بعمل آورد چهل کبیره را جدا میشود از او آن سپرها
پس وحی میکند بسوی آن ملائکه که سپر او بودند که بپوشانید بنده مرا ببالهای خود از دور پس میپوشانند او را آن ملائکه ببالهای خود تا اینکه محفوظ
ترند بنده از شر شیطان اصل قَالَ فَمَا يَدَعُ شَيْئاً مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى يَمْتَدِحَ إِلَى النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَبِيحِ فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ
هَذَا عَبْدُكَ مَا يَدَعُ شَيْئاً إِلَّا رَكِبَهُ وَإِنَّا لَنَسْتَحْيِي مِمَّا يَصْنَعُ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ أَنِ ارْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ شرح
یا رب یعنی برحمت عبد که عطف بیان هذا است یعنی امام علیه السلام گفت پس گاهی میشود که وا نمیگذارد آن بنده چیزی از بدیها مگر که کسب میکند
آن را تا اینکه خود ستائی میکند بمردم بعمل خود که قبیح است چنانچه فاسقان را عادت است در مجالس پس میگویند ملائکه که ای صاحب کل [illegible] این مرد
که بنده تست وا نمیگذارد امری از امرها مگر که مرتکب آن میشود و بدرستی که ما فرشتگان هر آینه شرم میکنیم و آزار میکشیم از آنچه میکند پس وحی میکند
خدا عز و جل بسوی ایشان که بردارید بالهای خود را از او و ناظر او باشید اصل فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَخَذَ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَعِنْدَ ذَلِكَ
يَنْهَتِكُ سِتْرُهُ فِي السَّمَاءِ وَسِتْرُهُ فِي الْأَرْضِ فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ قَدْ بَقِيَ مَهْتُوكَ السِّتْرِ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ إِلَيْهِمْ لَوْ كَانَتْ لِلَّهِ فِيهِ حَاجَةٌ مَا أَمَرَكُمْ أَنْ تَرْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ شرح پس چون کرده شود آن برگشتن بالها شروع میکند

آن

آن بنده در عداوت ائمه هدی که اهل بیت رسول اند پس نزد آن عداوت دریده میشود پرده او در آسمان یعنی که جمیع ملائکه خواه آنهائی
که مذکور شد و خواه غیر ایشان میدانند که خلاف محکمات قرآن کرده و دریده میشود پرده او در زمین یعنی که مؤمنان میدانند که او خلاف
محکمات قرآن کرده پس میگویند آن چهل کس از ملائکه ای صاحب کل اختیار این بنده تست بتحقیق مانده پرده دریده مقصود حسن طلب [illegible]
از توفیقست پس وحی میکند الله عز و جل بسوی ایشان که اگر میبود از برای ما در کار او یعنی که اگر احتمال قابلیت توفیق در او میبود امر
نمیکردیم شما را باینکه بردارید بالهای خود را از او حقیقت نسبت حاجت باری تعالی بیان شد در شرح حدیث سیم باب صد و ششم دهم اصل
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْكَبَائِرُ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَقَتْلُ
النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَأَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَالتَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَذْفُ
الْمُحْصَنَةِ وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ شرح مراد شمردن کبائر عمده است که متعارف بوده در وقت این کلام در میان مردم و حصر کبائر در
آنها مراد اینست که چنانچه ظاهر میشود در حدیث آخر این باب و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم و سوم و چهارم این باب فرق
اینست القنوط من رحمة الله در آنها مذکور نبود و در اینجا هست و فرق میان یأس و قنوط اینست که اول تعلق بروح میگیرد و دوم تعلق
برحمت میگیرد و فرق میان روح و رحمت اینست که روح راحت و نعمت علیحده است و متضمن بخشایش گناه نیست و رحمت بخ
شش گناه است چنانچه گفته در سوره شوری وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ چه جنس باران بسبب بعض گناهانست
و تنزیل آن متضمن بخشایش آنهاست و مثل آنچه در سوره زمر واقع شده یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و اما آنچه در
سوره یوسف واقع شده که یعقوب علیه السلام بپسران خود گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس
من روح الله الا القوم الکافرون مبنی بر اینست که بجستجوی یوسف و برادرش متضمن بخشایش گناهان برادران دیگر یوسف نیست یا مبنی
بر ظاهر است که برادران یوسف اعتراف بگناه خود نکرده بودند در آن وقت اصل فَقِيلَ لَهُ أَرَأَيْتَ الْمُرْتَكِبَ لِلْكَبِيرَةِ يَمُوتُ عَلَيْهَا أَتُخْرِجُهُ
مِنَ الْإِيمَانِ وَإِنْ عُذِّبَ بِهَا فَيَكُونُ عَذَابُهُ كَعَذَابِ الْمُشْرِكِينَ أَوْ لَهُ انْقِطَاعٌ قَالَ يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ إِذَا زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ
وَلِذَلِكَ يُعَذَّبُ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفاً بِأَنَّهَا كَبِيرَةٌ وَهِيَ عَلَيْهِ حَرَامٌ وَأَنَّهُ يُعَذَّبُ عَلَيْهَا وَأَنَّهَا غَيْرُ
حَلَالٍ فَإِنَّهُ مُعَذَّبٌ عَلَيْهَا وَهُوَ أَهْوَنُ عَذَاباً مِنَ الْأَوَّلِ وَيُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ شرح تخرجه
جا [illegible] غایبه باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بکبیره است مضمون این فقرات می آید در حدیث بیست و دوم این باب و بجای اتخرجه
من الایمان اتخرجه من الاسلامست و بنابر آنچه مذکور است وان عذب تا آخر یا بسبب چه کافر اعم از مشرک است چنانچه می آید در حدیث دوم
باب صد و شصت و چهارم که باب الکفر است و بنابر آنچه می آید در حدیث بیست و دوم این باب و ان عذب تا آخر تاکید است الانقطاع بقاف و طاء
منقطع و عین منقطع بریده شدن یعنی دائمی نبودن و مراد اینجا است از دائمی از زوائدی بکثرت ضعیف بودن اول فی الجمله نسبت بدوم و تنوین
بود که مراد شامل بریده شدن باشد چنانچه ظاهر حدیث بیست و دوم است بنابر اول و وجه شبه در کعذاب المشرکین مجموع دوام و شدت است
و حاصل جواب امام اینست که مصر بر کبیره بی توبه دو قسمت و عذاب قسم اول مانند عذاب مشرکانست در مجموع مدت و شدت و عذاب قسم دوم

انجی

مانند عذاب مشرکان نیست در مجموع مدت و شدت اما انقطاع ندارد و پس شق ثالث است و بنابر دوم وجه شبه در که عذاب المشرکین دوام است
و حاصل جواب امام اینست که مصر بر کبیره بی توبه دو قسمت و عذاب هر دو قسم مانند عذاب مشرکانست در دوام اما عذاب قسم اول اشد
از عذاب قسم دوم است یعنی پس گفتم امام را که خبر ده مرا که کسی که صادر شود از او گناهی از گناهان بزرگ بر جائی که مقدر باشد که بمیرد بر آن باینمعنی که اصرار
کند و توفیق توبه نیابد آیا بیرون میکند آن کبیره او را از ایمان بسوی کفر و او معذب شود در آخرت بوسیله آن کبیره پس چه باشد عذاب او مانند
عذاب مشرکان که اشد عذابست و دوامی است چه هر مشرکی کافر است بخلاف عکس یا آن عذاب اضعفی باشد بطرف شدنی است امام گفت بیرون
میکند آن کبیره او را از اسلام و چون دعوی کند که آن کبیره حلالست باینمعنی که دعوی کند که ممکنست که از آنجا صاحب آن را عذاب نکند بخیال اینکه
خلق آسمان و زمین و مکلفان و تکلیف عبث و بازیچه است پس هر کسی شریک است اعتقاد و حکم میتواند بود و از این لازم می آید انکار قیامت
اگرچه باظهار اقرار باشد و برای آن دعوی معذب میشود در آخرت سخت تر عذاب چه عذاب مشرکست هم عذاب کفر است و هم عذاب
شرک است و این منافات ندارد با اینکه عذاب کفر اعظم از عذاب شرک باشد چنانکه می آید در حدیث دوم باب الکفر و اگر باشد معترف
باینکه آن کبیره است و آن را دوام است و باینکه چون اصرار کرد معذب میشود در آخرت بنابر آن اگر توفیق توبه نیابد و باینکه آن حلال نیست
باینمعنی که نمیگذرد در درگاه الهی بهیچوجه پس بسبب آنکه آن مرتکب اصرار بر کبیره معترف بگناه خود گردید تو بمرده معذب است دائما بنابر آن کبیره
و اضعف ترست باعتبار عذاب از آنکه غیر معترف بگناه خود و بیرون میکند کبیره او را از ایمان بسوی کفر و بیرون نمیکند او را از اسلام
بسوی شرک مراد اینست که عذاب و عذاب کفر است و پس زیادتی عذاب شرک منضم باین نیست یازدهم اصل قلت لابی جعفر
علیه السلام فی قول رسول الله صلی الله علیه وآله اذا زنی المؤمن فارقه روح الایمان قال هو قوله وایدهم بروح منه
ذاک الذی یفارقه شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را در قول رسول الله صلی الله علیه وآله چون زنا کرد مومن جدا شد از او باعث زندگی ایمان
باینمعنی که گفتم روح الایمان چه چیز است گفت آن مدلول قول الله تعالی است در سوره مجادله و مدد کرد از آنجا مومنان را بباعث زندگی که از جانب
الله تعالی است آن روحست آنچه جدا میشود از زنا کننده بی اصرار از اصل ایمان توضیح این در حدیث آینده میشود دوازدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال یسلب منه روح الایمان ما دام علی بطنها فاذا نزل عاد الایمان قال قلت ارأیت ان هم قال
لا ارأیت ان هم ان یسرق ایقطع یده شرح روح الایمان عبارتست از قوت ایمانست و علامت آن اجتناب از کبیره است خواه
با اصرار و خواه بی اصرار عاد الایمان بتقدیر عاد الایمان الیه است چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب یا بتقدیر عاد الایمان الی ما کان علیه است
و بنابر اول الف لام برای عهد خارجیست و بنابر دوم برای جنس است و مراد اینست که چنانچه قبل از زنا ایمان او قابل قوت و قابل ضعف
بود بعد از زنا نیز بعد توبه و عدم توبه و در وقتی نا قابل قوت نیست بقرینه آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب که فلیس یعود فیه حتی یتوب
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بر طرف کرده میشود از مومن باعث زندگی ایمان چندانکه بر شکم زن زنا کرده شده است پس
چون فرود آید بر میگردد آن باعث زندگی ایمان کامل بسوی او اگر توبه کند راوی گفت گفتم خبر ده مرا که اگر کسی قصد زنا کند آیا روح الایمان از او جدا میشود گفت نه
خبر ده مرا که اگر کسی قصد کند که دزدی کند آیا بریده میشود دست او مقصود توضیح اینست که قصد زنا از صغائر است نه از کبائر بدلیل نظر آن

و مقصود و استدلال اینست چه استدلال بقیاس فقهی جایز نیست سیزدهم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له محمد بن عبدة
الله یزنی الزانی وهو مؤمن قال لا اذا کان علی بطنها سلب الایمان منه فاذا قام رد علیه قلت فانه اراد
ان یعود قال ما اکثر ما یهم ان یعود ثم لا یعود شرح علیه یعنی الیه است چنانچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و
یکم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است که رد علی لیتی و مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث ششم این باب چهاردهم اصل عن ابان عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبائر سبعة منها قتل النفس متعمدا والشرک بالله العظیم وقذف
المحصنة واکل الربا بعد البینة والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة وعقوق الوالدین واکل مال الیتیم
ظلما قال والتعرب والشرک واحد وابان عن زیاد الکناسی قال قال ابو عبد الله علیه السلام والذی اذا دعاه ابوه
لعن اباه والذی اذا اجابه ابنه یضربه شرح الکبائر مبتداست سبعة مبتدای دوم است چه اکثر مسعود سبع سبایست
و منها صفة سبعة است قتل خبر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اولست و التعرب والشرک واحد برای دفع دخلست چه گذشته شد
بحسب ظاهر هشت است و احد بمعنی اینست که شرکت کم از تعرب پس فی الحقیقه آنچه در حالت شرکت و ذکر تعرب علیحده از قبیل ذکر
خاص با عام است برای بیان فرد خفی ابان بتقدیر روی ابان است و مقصود از ذکر این آن اینست که ابان این حدیث را بتوسط زیاد نیز
روایت کرده با زیادتی الذی بتقدیر عمل الذی است و آن مبتدا است که خبرش محذوف است بتقدیر و منها الذی والعطف مقرون جمله ام
می آید دعا اینجا بمعنی طلب نفقه و مانند آن از روی عجز است اللعن در کردن و مراد اینجا نفقه ندادنست الاجابه مصدر باب افعال است و روی
مطلب سی یضربه بتشدید را بصیغه مضارع معلوم باب افعالست ضمیر به راجع با به است یعنی روایتست از ابان از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت گناهان کبیره هفت اند از جمله آنها آنهاست که بیان شد مضمون آنها در حدیث ششم این باب و تعرب
و شرک یک قسم است از جمله آن هفت قسم روایت کرد ابان از زیاد و گناسی زیاد و گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام و از جمله کبائر است
عمل آنکه چون از روی فروتنی طلب نفقه کند از او پدرش دور کند پدر خود را و آنکه چون مطلب او بجا آورد پسرش او را فریب رساند با آنکه پدر باینمعنی
که زیاده از قدر طاقت پسر طلب کند یا اسراف میکند پانزدهم اصل جاء رجل الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤ
منین ان ناسا زعموا ان العبد لا یزنی وهو مؤمن ولا یسرق وهو مؤمن ولا یشرب الخمر وهو مؤمن ولا یاکل
الربا وهو مؤمن ولا یسفک الدم الحرام وهو مؤمن فقد ثقل علی هذا وحرج منه صدری حین ازعم
ان هذا العبد یصلی صلوتی ویدعو دعائی ویناکحنی وانا کحه ویوارثنی واوارثه وقد خرج من الایمان من اجل
ذنب یسیر اصابه شرح صلوتی و دعائی مفعول مطلق برای نوعست مفاعله در یناکحنی و در فعل دیگر بمعنی افعالست الانکاح کسی را داد
خود کردن الایراث کسی را وارث خود کردن یعنی گذاشتن مال تا ترک بکردن آن در زمان حیات یسیر بمعنی خرد است که در زمان اندک است
و لذت آن زود آخر میشود و پس منافات ندارد با اینکه اصرار بر کبیره باشد و میتواند بود که بمعنی کم مثلا باشد یعنی آمد مردی بسوی امیر المؤ
منین صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که جماعتی دعوی کردند که بنده زنا نمیکند در حالی که او مومن باشد و دزدی نمیکند در حالی که او

مؤمن باشد و نمی‌خورد ربا را در حالی که او مؤمن باشد و نمی‌رزد و نیز از آنکه صاحب وقت است یا معنی آنکه مؤمن نیست در حالی که او مؤمن باشد
پس به تحقیق تسکین شد بر من این دعوی جماعت و تنگ شد از آن دعوی سینهٔ من وقتی که دعوی میکنیم بنا بر دعوی آن جماعت که این بنده نماز میکند
همان قسم که نماز میکنیم و دعوت میکند مردم را به سوی حق همان قسم که دعوت میکنیم و داماد خود میکند مرا او و داماد خود میکنم او را و وارث خود
میکند مرا و وارث خود میکنم او را و حال آنکه بیرون رفته از ایمان به سبب گناهی اندک که از جور زده او را **اصل** فقال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه صدقت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول و الدلیل علیه کتاب الله **شرح** صدقت بفتح قاف و سکون تاء صیغهٔ
معلوم مخاطب باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به سائل است مفعول یقول محذوف است به تقدیر یقول ذلک الدلیل تا آخر کلام امیر المؤمنین
است اشارت به آیت سورهٔ واقعه که مذکور میشود و حاصل جواب آن است که دعوی آن مردم راست است و در برحیات است که چون ایمان را
محض علم و تصدیق جمیع ما جاء به الرسول شمرده میگویند ایمان قابل تفاوت در کمال و نقصان نیست اما آن دعوی تفصیلی دارد و بنا بر روشی که اگر صدور
کبیره به عنوان اصرار رفت از کمال ایمان به در میرود نه از اصل حقیقت ایمان پس داخل اصحاب المیمنه است و اگر به عنوان اصرار است از
حقیقت ایمان نیز به در میرود و داخل اصحاب المشأمه است به دلیل آنکه در سورهٔ واقعه یکی از نشانه‌های اصحاب المشأمه اصرار بر گناه بزرگ است چنانچه
گفته و کانوا یصرون علی الحنث العظیم و میتواند بود که صدقت به سکون قاف و فتح تاء باشد و الدلیل تا آخر اشارت باشد به آنچه قول الله تعالی در سورهٔ
والنجم الا اللمم و بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب و حاصل هر دو یکیست احتمال نزدیک است **یعنی** پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
راست گفتند آن جماعت بیان این آنکه شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که میگفت آن را و دلیل بر آن قرآن است **اصل** خلق الله عز و جل
الناس علی ثلث طبقات و انزلهم ثلث منازل و ذلک قول الله عز و جل فی الکتاب اصحاب المیمنة و اصحاب
المشئمة و السابقون فاما ما ذکر من امر السابقین فانهم انبیاء مرسلون و غیر مرسلین جعل الله فیهم
خمسة ارواح روح القدس و روح الایمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن **شرح** این فقرات تا آخر حدیث
استیناف است برای بیان آیت کتاب به توضیح آنچه شنیده از رسول صلی الله علیه وآله [illegible] به صیغهٔ معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به رسول
علیه السلام است و ضمیر بارز منصوب راجع به [illegible] است من ابتدائیه است الامر بفتح همزه و فتح میم [illegible] جمع امره بفتح همزه و فتح میم و راء [illegible]
تا علامه و مراد اینجا پیشوایان است مخفی نماند که در تقسیم سابقان [illegible] میشوند در بیان اقسام مقدمه شدند برای موافقت قرآن فانهم بفتح همزه و تشدید
نون است و ضمیر راجع به امر است و این فقرات تا آخر حدیث کلام امیر المؤمنین علیه السلام است که مأخوذ است از کلام رسول علیه السلام به توریه یا نیکو
از کلام رسول بعینه میبود و در تتمهٔ حدیث [illegible] یعرفون محمد [illegible] میگفت بیان ارواح خمسه گذشت در باب [illegible] پنجم کتاب الحجة
یعنی بیان این آنکه آفریده الله عز و جل مردم را بر سه مرتبه و فرود آورد ایشان را در سه محل و آن مضمون قول الله عز و جل است در قرآن در سورهٔ
واقعه یاران یمن و ایمان و یاران شوم و کفر و پیشی گیرندگان در یمن و ایمان فاصله میان این سه را ذکر نکرده و در بعض نسخ کافی مذکور
است اینجا چنانچه مذکور شد و در حدیث اول باب [illegible] پنجم کتاب الحجة پس اما آنچه ذکر کرد رسول علیه السلام از مقدمات سابقان پس این بود
که ایشان پیغمبرانند خواه رسولان و خواه غیر رسولان گردانید الله تعالی در پیغمبران پنج باعث زندگی را باعث زندگی به غایت پاکیزه بودن

و باعث زندگی ایمان و باعث زندگی قوت بر افعال جوارح و باعث زندگی میل به لذتها و باعث زندگی بدن برای حرکت اختیاری **اصل**
فبروح القدس بعثوا انبیاء مرسلین و غیر مرسلین و بها علموا الاشیاء و بروح الایمان عبدوا الله و لم یشرکوا
به شیئا و بروح القوة جاهدوا عدوهم و عالجوا معاشهم و بروح الشهوة اصابوا لذیذ الطعام و نکحوا الحلال
من شباب النساء و بروح البدن دبوا و درجوا فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم **شرح** بعثوا [illegible]
و عین منقطه و ثاء سه نقطه به صیغهٔ ماضی مجهول باب منع است یا از باب تفعیل برای کثرت البعث برانگیختن از خواب و مانند آن
و فرستادن و مراد اینجا معنی اول است علموا به صیغهٔ مجهول باب تفعیل است و ضمیر مفعول اول و نائب فاعل است و میتواند بود که به صیغهٔ معلوم
مجرد باشد و ضمیر فاعل باشد و حاصل هر دو یکیست شیئا مفعول مطلق است و میتواند بود که مفعول به باشد الشباب بفتح شین با نقطه
جمع شاب جوانه زنان لهم نائب فاعل است و همچنین است عن ذنوبهم الذنب گناه و آن بر سه قسم است **اول** آنچه اصرار بر آن مقتضی خلود در جهنم
است و آن را کبیره مینامند **دوم** آنچه اصرار بر آن کبیره است پس اصرار بر اصرار بر آن مقتضی خلود در جهنم است و آن را صغیره مینامند **سیوم**
آنچه ماعدای آن دو قسم است و در ارتکاب آن محض ملاحظهٔ خود است و سرزنش دنیوی هست مثل افعال غیر بالغ و مثل فعلی که از روی خطا یا
نسیان باشد چنانچه اگر غلامی از روی خطا کاسه شکند یا کاری که مامور به آن بوده باشد فراموش کند باز خواست میتواند کرد که چرا خود را ملاحظه
نکردی و چرا تکرار آنچه مامور بودی نکردی و عذاب آخرت ندارد چنانچه می‌آید در باب [illegible] هشتم و مراد به ذنب اینجا قسم سوم است و بنا بر
قول جمعی که تجویز صغائر بر انبیا میکنند مراد اعم از قسم دوم و سوم است و میتواند بود که مراد به ذنب قدر مشترک میان جمیع اقسام باشد
بنا بر اینکه منحصر در قسم سوم است در واقع **یعنی** پس به سبب باعث زندگی به غایت پاکیزگی برانگیخته شدند پیغمبران خواه رسولان و خواه غیر رسولان
و به آن تعلیم کرده شدند هر چیز را و به باعث زندگی ایمان عبادت کردند الله تعالی را و او را شریک نداشتند با او و به باعث زندگی قوت جهاد کردند با دشمن
خود و اصلاح کردند معاش خود را و به باعث زندگی میل به لذتها دریافتند صاحب لذت خوردنی را و جماع کردند حلال را از جوانه زنان و به باعث
زندگی بدن شروع در حرکت کردند آهسته و به راه رفتند پس این پیغمبران بخشایش کرده شده است برای ایشان گذشت کرده شده است
از گناهان ایشان **اصل** ثم قال قال الله عز و جل تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات
و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس **شرح** [illegible] قال راجع به امیر المؤمنین است و کلام الهی است تا [illegible] راجع به رسل است
و کلام امیر المؤمنین است ضمیر بعضهم در دوم راجع به من کلم الله است **یعنی** بعد از آن گفت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت الله عز و جل در سورهٔ بقره
آن رسولان که مذکور شدند ترجیح دادیم بعضی ایشان را بر بعضی دیگر بیان این آنکه از جملهٔ رسولان جمعی‌اند که سخن بی‌واسطه گفت الله تعالی
با ایشان مثل موسی در طور و مثل محمد صلی الله علیه وآله در معراج و برداشت الله تعالی بعضی آن جمعی که سخن گفت با ایشان چندین درجه مراد این است
که محمد صلی الله علیه وآله افضل جمیع آن رسل است به چندین درجه و دادیم عیسی ابن مریم را معجزات ظاهره و مدد کردیم او را به باعث زندگی به غایت
پاکیزگی **اصل** ثم قال فی جماعتهم و ایدهم بروح منه یقول اکرمهم بها ففضلهم علی من سواهم فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم
شرح جماعتهم بفتح جیم و تخفیف میم و ضمیر راجع به رسل عبارت است از جمیع اهل ایمان بر رسل که بر ایشان اختلاف نشد بیان روح منزلت

نسخه هم

در حدیث اول و پنجم باب پنجم و حدیث یازدهم و دوازدهم این باب یعنی بعد از آن که گفت ارتکاب در بیان خواص این ارتکاب رسل و سوره
مجادله که نزول آن بعد از سوره بقره است مدد کرد ارتکاب ایشان را بباعث زندگی که از جانب خود نیست میگوید ارتکاب در این آیت
مجادله که گرامی کرد ایشان را بآن روح باز پرسش که ترجیح داد ایشان را بر غیر ایشان از انبیا و رسل فی الجمله پس ایشان نیز بخشایش کرده شده‌اند
برای ایشان گذشت کرده شده است از گناه ایشان حجة **اصل** ثم ذکر اصحاب المیمنة وهم المؤمنون حقا باعیانهم فجعل الله
فیهم اربعة ارواح روح الایمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن فلا یزال العبد یستکمل هذه الارواح الا
ربعة حتی یأتی علیه حالات **شرح** بعد از آن ذکر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله اصحاب میمنه را و ایشان مومنانند براستی و درستی یعنی
که اظهار ایمان ایشان محض ظاهر و از روی نفاق نیست بسبب ایمان ایشان کرد ایشان ارتکاب در ایشان چهار باعث زندگی اول باعث
زندگی ایمان دوم باعث زندگی قوت سوم باعث زندگی میل لذتها چهارم باعث زندگی بدن پس همیشه بنده نیکو و بروجه تمام میدارد
آن چهار روح را تا آید بر او چند حالت که او را از کمال بیرون برد **اصل** فقال الرجل یا امیر المؤمنین ما هذه الحالات فقال اما
اولاهن فهو کما قال الله عز وجل ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا فهذا ینتقص منه جمیع الارواح (خ: من بعد)
ولیس بالذی یخرج من دین الله لان الفاعل به رده الی ارذل عمره فهو لا یعرف للصلوة وقتا ولا یستطیع التهجد با
للیل ولا بالنهار ولا القیام فی الصف مع الناس فهذا نقصان من روح الایمان ولیس یضره شیئا **شرح** او خال کاف
در کما قال برای بیان اینست که نزدیک بارذل عمر نیز داخل در مراد است می‌آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر المراة کرفاو بلغ
المراد فذلک ارذل العمر در سوره نحل بعد علم است و در سوره حج من بعد است چنانچه در بعضی نسخ است به متعلق بالفاعل است الوقت
وتعیین حد و چیزی و مراد اینجا مناسب است التهجد بجیم و دال منقوط مصدر باب تفعل بیدار شدن از خواب و مراد اینجا آگاه از غفلت است
ذکر و لا القیام تا آخر برای اشارت باو خال نزدیک بارذل عمر است **یعنی** پس گفت آن مرد ای امیر المؤمنین چیست این حالتها گفت اما اول
آنها پس این چنانست که گفت الله عز وجل که از جمله شما کسی است که برگردانیده میشود بسوی زبونتر زندگانی که مانند زندگانی طفلیت در نا
دانی و ضعف تا نداند بعد از دانستنی که داشت چیزی را پس این اگر این مرد ناقص میشود از او جمیع چهار روح و بیرون نمیرود از دینی که ارتکاب قرار
داده زیرا که اگر کرده بود با او آن قوت چهار روح را برگردانید او را بسوی زبونتر زندگانی او پس او از کمال بی‌هوشی نمی‌شناسد برای نماز زمانی را
که در آن زمان باید کرد و توانائی ندارد بر خاستن از غفلت را در شب و نه در روز و نه ایستادن را در صف نمازگزاردن با مردمی که نماز جماعت
میکنند پس این حالت نقصانست از روح ایمان و ضرر نمیکند او را اصلا در آخرت یعنی که ثواب اعمال سابقه او کم نمیشود اصلا بلکه مثل آنها
در ایام پیری نیز برای او نوشته میشود چنانچه می‌آید در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب دوم که باب ثواب المریض است **اصل** ومنهم من
ینتقص منه روح القوة فلا یستطیع جهاد عدوه ولا یستطیع طلب المعیشة ومنهم من ینتقص منه روح الشهوة فلو مرت
به اصبح بنات آدم لم یحن الیها ولم یقم وتبقی روح البدن فیه فهو یدب ویدرج حتی یأتیه ملک الموت فهذا بحال
خیر لان الله عز وجل هو الفاعل به **شرح** و در میان اصحاب میمنه کسی است که کم میشود از او باعث زندگی قوت پس توانائی نماز و جهاد

بادشمن

با دشمن خود و توانائی ندارد کسب معاش را و از جمله اصحاب میمنه کسی است که کم میشود از او باعث زندگی شهوت پس اگر گذر کند بر او خوشترین دختران آدم
میل نمیکند بسوی او و بر نمیخیزد آلت مردی او و یا مراد اینست که بر نمیخیزد خود و حرکت نمیکند بطرف آن و باقی میماند باعث زندگی بدن در او پس او (میماند)
حرکت آهسته میکند و راه میرود تا آید نزد او ملک الموت پس این مرد با حالتی است که خوبست یعنی که ضرری با آخرت او نمیرسد زیرا که الله عز وجل
او است کننده این حالت با او مراد اینست که بعضی تکالیف شرعیه مثل جماع در هر چهار ماه و نوبت میان زنان متعدد از او ساقطست
اصل وقد یأتی علیه حالات فی قوته وشبابه فیهم بالخطیئة فیشجعه روح القوة ویزین له روح الشهوة ویقوده
روح البدن حتی توقعه فی الخطیئة فاذا لامسها نقص من الایمان وتفصی منه فلیس یعود فیه حتی یتوب فاذا تاب
تاب الله علیه وان عاد ادخله الله نار جهنم **شرح** فی در فی قوته برای سببیت است و میتواند بود که برای ظرفیت باشد یعنی فی وقت
قوته نقص متعدی می‌باشد و لازم میباشد و مراد اینجا متعدی است من بکسر میم و تخفیف نون اسم است بمعنی بعض و مفعول نقص است
الف لام الایمان برای عهد خارجیست یعنی ایمان باستکمال التفصی بقاف و تشدید صاد منقوط است و ضمیر مستتر راجع بعبد است و ضمیر منه
راجع بمن است التفصی بجایت دور شدن و ذکر این برای اشعار بفرق میان کبیره و صغیره است زیرا که تلافی ارتکاب صغیره بفعل بعضی نوافل (بلغ)
بجا آورده از آن میشود بخلاف کبیره پس فاء در فلیس برای تفریع بر تفصی است ضمیر یعود راجع بعبد است و ضمیر فیه راجع بمن است ضمیر عاد راجع بعبد است
العود در گشتن و عادت بچیزی یعنی اصرار بران و اول مراد است در یعود و دوم مراد است در کما ان عاد **یعنی** و گاهی می‌آید بر بنده حالتی چند
بسبب قوت او و جوانی او یا بمعنی که خالی از اسرار است پس قصد میکند زنا را مثلا پس دلیر میکند او را باعث زندگی قوت و آرایش میدهد آن
گناه را برای او باعث زندگی شهوت و میکشد او را بسوی زنی که با او زنا کند باعث زندگی بدن تا آنکه داخل کنند آن زن را او را در آن گناه
پس چون جماع کرد با آن زن کم کرد بعضی از این ایمان را او بجایت دور شد از آن بعضی ایمان پس برنمیگردد آن بنده در آن بعضی ایمان تا وقتی که
توبه کند پس چون توبه کند قبول میکند ارتکاب توبه او را یا بمعنی که استکمال ایمان بهم میرساند و اگر عادت کند یا بمعنی که آن گناه را العیاذ
اصرار کند و بر آن حالت میرد داخل میکند او را ارتکاب در آتش جهنم یا بمعنی که مخلد است در آن چه از اصل ایمان بیرون رفته **اصل** فاما
اصحاب المشئمة فهم الیهود والنصاری یقول الله عز وجل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمدا صلی الله علیه وآله والولایة فی التوریة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم وان فریقا منهم لیکتمون
الحق وهم یعلمون الحق من ربک انک الرسول الیهم فلا تکونن من الممترین **شرح** مراد از اصحاب مشامه در یهود و نصاری و امثال
ایشان از منکرین است که انکار قیامت میکنند صریحا یا در ضمن تجویز عدم عذاب جهنم بر حنث عظیم چه آن مستلزم تجویز بودن خلق آسمان
و زمین و مشکلات تکلیف و تجویز شرکت با ارتکاب در حکم و تخصیص ذکر یهود و نصاری باعتبار اینست که مشابهت میان منکران از کبیره
از امت محمد علیه السلام و میان یهود و نصاری بیشترست از مشابهت میان ایشان و میان بت پرستانی که تصدیق کتابی نکرده‌اند اصلا و
اصحاب المشامه در مشرکین اشارتست باینکه سوره واقعه مکیه است و در تکلیفات مکیه گناه کبیره و حنث عظیم منحصر در شرک بوده و بعد از
هجرت افراد کبیره و حنث عظیم بسیار شد چنانچه گذشت در حدیث اول باب پنجم پس بعد از هجرت مدینه مصر بر زنا و مانند آن داخل اصحاب

المشار است ضمیر بود نموده راجع بمضمون و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین است الولایة بکسر واو حکومت
کسی که حکومت او از روی علم باشد نه ظن و عطف آن بر محمد از قبیل عطف مقصود بالذات است بر تمهید بمعنی یعرفون ولایة علی از قبیل عطف
دو چیز علیحده است بر هم بامعنی که رسالت محمد را و امامت امام معصوم را تا آنکه توانی در دنیا میشناسند بدانستن اینکه در میان خود ایشان
عالم بجمیع احکام الهی نمانده و ذکر فی منازلهم برای بیان این است که مراد معرفت پسری کال پسران نیست چه آن معلوم ایشان نبوده چه احتمال
خیانت زنان در ذهن ایشان نبوده بلکه مراد معرفت این است که این پسران همانند که در روز در منازل ایشان بعنوان پسری بودند و فریقا
عبارت است از جمعی که بر یهودیت و نصرانیت باقی ماندند و تصدیق رسول علیه السلام نکردند و احتراز است از جمعی که مومن شدند از جمله اهل کتاب
مثل عبد الله بن سلام الحق من ربک صفت او حرآت انک الرسول الیهم بکسر همزه برای توضیح ما بعد تصحیح توزعیت یعنی پس لما اصحاب شوم
و کفر پس این امثال یهود و نصاری اند در شرک بیان حال ایشان آنکه میگوید الله عز و جل در سوره بقره الجماعت که دادیم ایشان را کتاب
بامعنی که کتاب الهی بزبان ایشان فرود آمده و تحکما در آنکه در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و امر بطلب علم هست میفهمند میشناسند
آن را که اتباع آراء ظلمت است چنانچه میشناسند پسران خود را مراد این است که میشناسند امامت و رسالت محمد را در تورته و انجیل چنانچه
میشناسند پسران خود را در منزلهای خود و بدرستی که طایفه از ایشان مر آینه شبهات واهیه مثل اینکه علامات بغیر بروی ظن نیست و مثل
اینکه دفع ضرر مظنون واجب است مثل اینکه ظنی بودن طریق منافات با قطعی بودن نتیجه ندارد و مانند اینها میپوشانند حقی را که مذکور شد
و آن ظلم بودن اتباع ظلمت است بر حالی که ایشان میدانند که حق چیست بیان این اکثر بکار آمدنی از جانب صاحب کل مخبیا است نه
آنچه بظن مستنبط شود بدرستی که حق در رسول بسوی ایشان است پس مباش البته از جمله اهل شک در ربوبیت رب العالمین بسبب اتباع آراء
و احتمال دادن آن در ذهن خود **اصل** فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلاهُمُ اللَّهُ بِذلِكَ فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَا
نَهُمْ ثَلاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ
فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ فَقَالَ
السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِي بِإِذْنِ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ **شرح** پس چون منکر شدند یهود و نصاری آنچه را که شناخته بودند مبتلا و ای بو
فیق کرد ایشان را الله تعالی بسبب آن انکار بانیرویی که و اگرفت از ایشان باعث زندگی ایمان را و اگذاشت در بدنهای ایشان
سه باعث زندگی را باعث زندگی قوت و باعث زندگی شهوت و باعث زندگی بدن بعد از آن نسبت کرد ایشان را بستوران یا برگرد
که گفت در سوره فرقان نیستند ایشان مگر مانند ستوران زیرا که ستور در این نیست که بر میدارد بار را بباعث زندگی قوت و علف
میخورد بباعث زندگی شهوت و راه میرود بباعث زندگی بدن پس سائل گفت زنده کردی دل مرا بتعلیم و تفصیل حضرت ای
ای امیر المومنین حقیقت این آنکه گذشت در شرح حدیث اول باب بیست و پنجم کتاب التوحید **شانزدهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ فَقَالَ هُوَ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا
تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ ثُمَّ قَالَ غَيْرُ هَذَا أَبْيَنُ مِنْهُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ هُوَ الَّذِي فَارَقَهُ

امام کوفت

شرح

شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول رسول الله صلی الله علیه و آله که چون زنا کرد مرد جدا شد از او باعث زندگی ایمان راوی گفت پس
امام گفت آن مفارقت روح ایمان مانند قول الله تعالی است در سوره بقره در نهی جمعی که چون خرما میچیدند خرمای بد را انتخاب میکردند و میدادند
اند و در زکوة و قصد میکنید ناپاک را بر حالی که از آن میدادید بمستحقان تفسیر این آیت می آید در کتاب الزکوة در حدیث نهم باب النوادر که
باب شصت و چهارم است مراد این است که ایمان ناپاک شود مانند مال ضایع و ناپاک بعد از آن امام گفت غیر این آیت ظاهر تر است از این آیت بامعنی
که بفهم تو نزدیکتر است آن غیر قول الله تعالی در سوره مجادله است و مدد کرد مومنان را بروحی که از جانب او است آن روح است که جدا شد از او زمان
ایمان مگر اکثر زنا بعنوان اصرار باشد **هفدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ الْكَبَائِرَ فَمَا سِوَاهَا قَالَ قُلْتُ دَخَلَتِ الْكَبَائِرُ فِي الْاسْتِثْنَاءِ قَالَ نَعَمْ **شرح** می آید در حدیث دوم باب صد و شصت
و نهم که باب الکفر است که کفر غیر شرک است و آن بر دو قسم است یکی ابا و استکبار از طاعت خواه در کبایر خواه در صغایر و دوم اصرار بر کبیره و قسم
قسم کفر بدتر از شرک است پس داخل ما دون ذلک نیست و غیر مغفور است بطریق اولی اطلاق استثنا باعتبار این است که یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء بمعنی این است که لا یغفر ما دون ذلک الا لمن یشاء **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در بیان آیت سوره نساء بدرستی
که الله تعالی نمی بخشاید این را که اقرار داده شود شریکی با او و میبخشاید هر چه را که پایین آنست از گناهان برای هر کس که خواهد که مراد این است
که نمی بخشاید برای هر که خواهد کبایر را و غیر کبایر را راوی گفت گفتم داخل شده کبایر نیز در استثنا گفت آری اشارت است باینکه کبایر
که بی اصرار باشد بخشیده میشود برای مجتنب از شرک و کفر و بخشیده نمیشود برای کافر و مشرک چنانچه صغایر که بی ابا و استکبار باشد بخشیده
میشود برای مجتنب از شرک و کفر و بخشیده نمیشود برای کافر و مشرک بامعنی که علاوه عذابی برای آنها هست سوای عذاب کفر و شرک **هجدهم اصل**
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَبَائِرُ فِيهَا اسْتِثْنَاءٌ أَنْ يَغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ قَالَ نَعَمْ **شرح** استثنا بی تنوین و با تنوین
میتواند بود و مضمون این موافق سابق است **نوزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُو
تِيَ خَيْراً كَثِيراً قَالَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ اجْتِنَابُ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ **شرح** اوجب الله علیها النار برای احتراز
از کبایری است که بی اصرار صادر شود و اشارت است باینکه اصرار بر کبیره کفر است پس چنانچه قبول محکمات قرآن و آنها نهی از اختلاف از
از روی ظن صریح شده شرط حکمت است اجتناب این کبایر نیز شرط است پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث یازدهم باب هشتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است و در آنجا فقال طاعة الله و معرفة الامام بود و گفتیم که طاعة الله عبارت است از
قبول آن محکمات **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت قول الله تعالی را در سوره بقره که هر که داده
شد حکمت را پس بتحقیق داده شده چیزی بسیار امام بعد از خواندن آیت گفت مراد در این آیت شناختن امام و اج
از گناهانی کبیره است که لازم کرده الله تعالی بنا بر آنها آتش جهنم را **بیستم اصل** قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ
فَقَالَ نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْكَبَائِرِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ
مُؤْمِنٌ **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که آیا گناهان کبیره کسی که مرتکب میکند فاعل را از ایمان بیرون پس امام گفت آری و گناهانی که پایین کبایر

بخبر کبیر هم

ست نیز گاهی بیرون میکند از ایمان اشارتست باینکه ارتکاب کبیره با اصرار و ارتکاب صغیره با اباحت یکبار کفرست چنانچه می آید در حدیث
دوم باب سی و ششم که باب الکفرست و اشارتست ایضا باینکه اصرار بر صغیره حکم ارتکاب کبیره بی اصرار دارد و در اینکه باعث
مفارقت روح الایمانست بیان انواع کبائر اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله زنا نمیکند زنا کننده در حالی که او مؤمن باشد
و دزدی نمیکند دزد در حالی که او مؤمن باشد یعنی که اگر معصیت اصل ایمان از او جدا میشود و الا روح الایمان از او جدا میشود حدیث
و یکم اصل دخل ابن قیس الماصر و عمر بن ذر و اظن معهما ابو حنیفة علی ابی جعفر علیه السلم فتکلم ابن قیس الماصر
فقال انا لا نخرج اهل دعوتنا و اهل ملتنا من الایمان فی المعاصی و الذنوب قال فقال له ابو جعفر علیه السلم
یا ابن قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله فقد قال لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق السارق و هو مؤمن
فاذهب انت و اصحابک حیث شئت شرح الماصر بفتح میم و الف و کسر صاد بی نقطه و راء بی نقطه کسی که ستوران سواری کند برای
تعلیم ذر بفتح ذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه است یعنی داخل شد قیس ماصر و عمر بن ذر و گمان میبرم که با ایشان ابو حنیفه نیز بود
بر امام محمد باقر علیه السلم پس سخن گفت پسر قیس ماصر باز پرسشی که گفت بدرستی که ما بیرون نمیکنیم جمعی که شریکند با ما در دعوت مردم بدینی
که ما داریم و اهل ملت خود را از ایمان اصلا نه از اصل ایمان و نه از روح الایمان بسبب مخالفتهای حکم الهی و گناهان کبیره خواه بی اصرار و خواه
با اصرار راوی گفت پس گفت امام محمد باقر علیه السلم ای پسر قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله پس بتحقیق گفت زنا نمیکند زنا کننده
در حالی که او مؤمن باشد و دزدی نمیکند دزد در حالی که او مؤمن باشد یعنی که اگر معصیت اصل ایمان از او جدا میشود و اگر غیر معصیت
استحلال ایمان از او جدا میشود چنانچه بیان شد در حدیث یازدهم این باب پس روانه شو تو و رفیقان تو هر جا که خواستی مراد مذهب باطل
یا جهنم است و این عنوان تهدیدست حدیث دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یرتکب الکبیرة من الکبائر
فیموت هل یخرجه ذلک من الاسلام و ان عذب کان عذابه کعذاب المشرکین ام له مدة و انقطاع فقال من ارتکب
کبیرة من الکبائر فزعم انها حلال اخرجه ذلک من الاسلام و عذب اشد العذاب و ان کان معترفا انه
اذنب و مات علیه اخرجه من الایمان و لم یخرجه من الاسلام و کان عذابه اهون من عذاب الاول شرح
مضمون این حدیث ظاهر شد از شرح حدیث دهم این باب حدیث سوم اصل عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال
حدثنی ابو جعفر الثانی صلوات الله علیه قال سمعت ابی علیه السلم یقول سمعت ابی موسی بن جعفر
علیهما السلم یقول دخل عمرو بن عبید علی ابی عبد الله علیه السلم فلما سلم و جلس تلا هذه الآیة الذین
یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش ثم امسک فقال له ابو عبد الله علیه السلم ما اسکتک قال احب
ان اعرف الکبائر من کتاب الله عز و جل شرح روایت از عبد العظیم بن عبد الحسنی که قبر او مشهور است در ری
گفت حکایت کرد برای من امام محمد تقی صلوات الله علیه گفت شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلم میگفت شنیدم از پدرم
امام موسی کاظم علیه السلم میگفت داخل شد عمرو بن عبید که از رؤسای معتزله بود در مجلس امام جعفر صادق علیه السلم پس چون سلام

کرد

کرد و نشست خواند این آیه را از سوره و النجم که بیان شد در حدیث هشتم این باب بعد از آن خود را نگاه داشت از سخن گفت
او را امام جعفر صادق علیه السلم چه باعث سکوت تو شد گفت دوست میدارم که بشناسم گناهان کبیره را از قرآن یعنی که بیان کنی
آنها را مفصلا از قرآن اصل فقال نعم یا عمرو اکبر الکبائر الاشراک بالله یقول الله و من یشرک بالله فقد حرم
الله علیه الجنة و بعده الایاس من روح الله لان الله عز و جل یقول انه لا ییأس من روح الله الا القوم
الکافرون ثم الامن لمکر الله لان الله عز و جل یقول فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون شرح نعم برای قبول التماس
عمروست یا برای تصدیق محض دوست داشتن او ست چه عمل بمقتضای آن نکرده و در میان سخن از مجلس بیرون رفت چنانچه در
آخر این حدیث مذکور میشود و حکم باینکه اکبر کبائر شرکست منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب سی و ششم که کفر اعظم
از شرکست چه مقصود اینجا نسبت میان اصل شرک و اصل کبائر است و کفر با اصرار بر کبیره بهم میرسد نه با اصل کبیره یعنی پس امام علیه السلم گفت
آری بیان میکنم ای عمرو اول بزرگتر کبائر قرار دادن شریکست با الله تعالی بیان این آنکه میگوید الله عز و جل در سوره مائده بدرستی که شان این است
که هر که قرار دهد شریک بالله تعالی پس بتحقیق حرام کرده الله تعالی بر او بهشت را دوم و بعد از اشراک در بزرگی گناه نا امیدی از رحمت الله تعالی است
بخیال اینکه بعد از رسول در میان امت نیست کسی که قائم مقام او باشد در علم بجمیع احکام الهی و آن خیال باعث قطع رحم رسول میشود
چنانچه می آید در حدیث چهارم باب صد و پانزدهم یا بخیال اینکه گناهی است که توبه اصلاح آن نمیکند زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره یوسف
بدرستی که شان این است که نا امید نمیشوند از رحمت الله تعالی مگر جماعت کافران سیوم بعد از آن ایمن بودن از فریب الله تعالی است بخیال
پنهان اهل جور در مثل ایمنی ظالمان و امهال و انعام ایشان که باعث تصدیق ائمه ضلالت و امر بمنکر و نهی از معروف میشود چنانچه می آید در
حدیث چهارم باب صد و پانزدهم زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره اعراف پس ایمن نمیشوند از فریب الله تعالی مگر جماعت زیان کاران
اصل و منها عقوق الوالدین لان الله عز و جل جعل العاق جبارا شقیا و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق
لان الله عز و جل یقول فجزاؤه جهنم خالدا فیها الی آخر الآیة و قذف المحصنة لان الله عز و جل یقول لعنوا
فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم شرح چهارم و از جمله کبائرست نافرمانی پدر و مادر زیرا که الله عز و جل گردانیده در سوره
مریم نافرمان را بغایت ظالم بد عاقبت چنانچه در حکایت یحیی گفته و کان تقیا و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا و در حکایت کلام
عیسی گفته و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا پنجم و از جمله کبائر کشتن جاندارست که صاحب حرمت کرده آنرا الله تعالی مگر بسبب
چیزی که معلوم و بکار آمدنی باشد مثل اینکه بعضی گفته اند که اگر در اثنای جهاد کافران اسیر خود کرده باشند بعضی مؤمنان را که اسیر کرده
باشند و دفع کافران موقوف بر کشتن آن مؤمنان باشد میباید کشت آن مؤمنان را و آن کشتن داخل قتل عمد نیست چه مقصود
بالذات نیست بلکه از قبیل ضرورت برای حفظ اعلای کلمه اسلامست زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره نساء و من یقتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه هر که بکشد مؤمنی را با قصد آن قتل بالذات پس جزای او جهنم است در حالی که مقدر باشد همیشه بودن او در جهنم تا آخر آیت که و غضب
الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما ششم و از جمله کبائر نسبت زنا دادن آن عفیفه است که در قرآنست زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره نور

لن الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا الحدیث که جمعی که نسبت زنا میدهند زنانی که پرده نشینند بی خبرند با مؤمنی که ایشان
سبقت نکرده اند در نسبت زنا تا سهل شود کردن که ایشان را لعن کردند خدا و رسول آن نسبت دهندگان و دور کرده شده اند از رحمت الهی در دنیا و آخرت
و برای ایشانست عذابی بزرگ **اصل** واکل مال الیتیم لان الله عز و جل یقول انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا
والفرار من الزحف لان الله عز و جل یقول و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب
من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر واکل الربا لان الله عز و جل یقول الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس **شرح هفتم** معنی اکل الربا گذشت در شرح حدیث سیوم این باب و بیان تمام این آیت که مشتمل بر وعید
خلود نارست و آیت بعد از آن می آید در کتاب المعیشه در شرح حدیث سیوم باب الربا که باب چهلم و یکم است و اینجا میگوییم که مراد بقیام در لا
یقومون انتظام معاش و دنیاست و مراد بقیام در کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس قیام کسی است که شرب خمر کرده و بغایت مست شده
زیرا که خمر میخیزد و می افتد از عمل شیطان چنانچه گفته در سوره مائده که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان المس مصدر
باب علم دست رسانیدن و آن کنایت میباشد از جماع کردن و تنه دادن و مانند آنها **یعنی** و از جمله کبایر خوردن مال یتیم است زیرا که الله عز و جل
میگوید در سوره نساء ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا یعنی بدرستی که جمعی که میخورند مالهای یتیمان را بظلم جز این نیست که میخورند
در شکمهای خود آتش را و زود باشد که بسختی تمام کشیده باشند عذاب آتش افروخته جهنم را **هشتم** و از جمله کبایر گریختن از لشکر کافر مؤ
منانست در روز جهاد زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره انفال و هر که برابر کفار کند در آن روز پشت خود را و رو گردان شود مگر بجانبی
که کنار رو و باشد برای مهیا شدن جنگ مثل اصلاح زره و شمشیر و مانند آنها یا بر جایی که پیچیده ... بسوی جمعی از مؤمنان که جهاد
با ایشان بهتر باشد کار مقدار لشکر که جنگ با گریز میکنند پس بتحقیق برگشته با اراده عذابی که آن اراده از جانب الله تعالی است برا او مثل
و جای او جهنم است و بد بازگشتی است آن جهنم **نهم** و از جمله کبایر خوردن ربا است زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره بقره الجماعت که میخورند
ربا را بر نمیخیزند مگر چنانچه برمیخیزد کسی که می اندازد او را شیطان بسبب دست رسانیدن شیطان با او مراد تا آخر آیت است که ذلک
بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون **اصل** والسحر لان الله عز و جل یقول و لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق والزنا
لان الله عز و جل یقول و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا والیمین الغموس
الفاجرة لان الله عز و جل یقول الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة **شرح دهم**
و از جمله کبایر فعل خفی الماخذی است که موافق عادتست و فاعلش اظهار میکند که مثل معجز انبیا و ماننده آیاتست و تعبد اخیر مستند بمشهور
از شعبده و تفتیح شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و فتح بای یک نقطه و گاهی بجای آن واو میباشد و ذال با نقطه زیرا که الله عز و جل میگوید
در سوره بقره و هر آینه بتحقیق دانسته اند که هر آینه هر که خرید آن را سحر را نیست او را در آخرت هیچ نصیبی از بهشت مخفی نماند که گاهی سحر حل
میشود در معنی اعم از این و بعضی افراد آن جایز است چنانچه می آید در کتاب المعیشه در حدیث هفتم باب الصناعات که باب سی سوم است

یازدهم

یازدهم و از جمله کبایر زنا است زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره فرقان و هر که کند آنرا ملاقات میکند گناه را چند برابر کرده میشود برای او عذاب
در روز قیامت و همیشگی میشود در آن عذاب بحالی که خوار داشته شده است **دوازدهم** و از جمله کبایر قسم بر گذشته بدروغ است مثل
قسم در دعوا ما در محکمه زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره آل عمران الجماعت که خریداری میکنند بدروغ در پیمان الهی و قسمهای خود قیمتی اندک را
که مال دنیا باشد ایشان جمعی اند که نصیبی نیست برای ایشان در آخرت **اصل** والغلول لان الله عز و جل یقول و من یغلل یات بما
غل یوم القیمة و منع الزکوة المفروضة لان الله عز و جل یقول فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و شهادة
الزور و کتمان الشهادة لان الله عز و جل یقول و من یکتمها فانه آثم قلبه **شرح** باء در بما برای ملابست و ما مصدریست
یا با برای تعدیه است و ما موصوله است و حاصل هر دو یکیست **یعنی سیزدهم** و از جمله کبایر خیانت است مثل دزدی زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره
آل عمران و هر که دزدی کند می آید در روز قیامت با غنیمتی که گناه او بخشیده نمیشود **چهاردهم** و از جمله کبایر ندادن زکوة فرض است زیرا که الله
عز و جل میگوید در سوره توبه پس داغ کرده میشود بدان زر طلا و ... پیشانیهای جمعی که نگاه داشته اند آنها را تا سال و اجابت امر ... در راه
نکرده اند و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان مخفی نماند که دلالت این آیت بر فرض قدر زکوة باعتبار اینست که ظاهر آیت سابق بر این که این مربوط
بآنست اینست که ذخیره کردن هر قدری از زر و سیم باعث این عذاب شود الا ما اوجبه الدلیل و دلیل انواع زکوة معوض نکرده اگرچه انواع بعضی فی
الجمله کرده در این زمان بخلاف زمان ظهور قائم صلوات الله علیه چنانچه تحقیق میشود در کتاب الزکوة در شرح حدیث چهارم آخر ابواب کتاب نوادر است
پانزدهم و شانزدهم و از جمله کبایر گواهی ناحق و پوشانیدن گواهی حقست زیرا که میگوید الله عز و جل در سوره بقره و هر که بپوشاند شهادت حق را پس
بدرستی که گناهکار است دلش با تمامی که تصدیق ربوبیت رب العالمین نکرده و گناهش محض گناه جوارح نیست که صغیره تواند بود و مخفی نماند که تقدیم شهادت
الزور بر کتمان الشهادة و استدلال بر هر دو معنی با این آیت دلالت میکند بر اینکه منطوق این آیت دلالت بر کبیره بودن کتمان شهادت میکند
مفهوم این آیت دلالت بر کبیره بودن شهادت زور میکند بطریق اولی چه سخن در موضع وجوب نگفتن بهترست از سکوت در موضع وجوب گفتن
اگر گویی قول الله تعالی در سوره فرقان والذین لا یشهدون الزور و در سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور دلالت میکند بر اینکه
شهادة زور منهی عنه و مانند عبادت اوثان است چنانچه بنظر آن می آید در شرب خمر پس چرا استشهاد بآنها نکرد **گوییم** علم استشهاد بآنها مبنی است
بر آنچه ... می آید در کتاب الاشربه در بعضی احادیث باب الغناء و باب بعد از آن که زور غناست و تحقیق آن میشود انشاء الله تعالی و اینجا میگوییم که غنا
بر چند قسم است از آنجمله حکم از روی اجتهادات ظنیه و قول علی الله بغیر علم است چنانچه اشارت بآن شده در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد ابی الحسن
موسی علیه السلام که جلت النغمات فی دولة الشیاطین **اصل** و شرب الخمر لان الله عز و جل نهی عنها کما نهی عن عبادة الاوثان و ترک
الصلوة متعمدا او شیئا مما فرض الله لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ترک الصلوة متعمدا فقد بری من
ذمة الله و ذمة رسوله صلی الله علیه و آله و نقض العهد و قطیعة الرحم لان الله عز و جل یقول لهم اللعنة و لهم سوء
الدار **شرح** کما نهی عن عبادة الاوثان اشارتست بآیت سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان و بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح
حدیث دوم باب الخمر والشطرنج که آخر ابواب است و اینجا میگوییم که رجس عبارتست از خمر و میسر و ازلام و من برای تبعیض مجازیست وا

موافقت ومماثلت میکنند مثل انثی و انا منه و اوثان عبارتست از انصاب و نهی از آنها مذکورست در آیت سوره مائده یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون می آید در کتاب العشره در حدیث دوم باب
القمار والهبه که باب چهلم است که قیل یا رسول الله ما المیسر فقال کل ما تقومر به حتی الکعاب والجوز قیل فما الانصاب قال ما ذبحوا لآلهتهم
قیل فما الازلام قال قداحهم التی یستقسمون بها و بیان این آیات آنجا میشود و اینجا میگوییم که رجس خبر هر کدام هست بمعنی نجاست است
مثل زادتهم رجسا الی رجسهم حمل مصدر اینجا برای مبالغه است و می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب شصت و یکم که باب الرجل یصلی فی
الثوب وهو غیر طاهر تا آنوقت که لا تصل فیه فانه رجس یعنی نجاست سرایت کننده میباشد چنانچه در خمر هست زیرا که مانع بالاصالت است
غیر سرایت کننده میباشد چنانچه در میسر و مانند آنست زیرا که آنها حکم سنگ دارد و مانع بالاصالت نیست نظیر آنچه می آید در کتاب
الصلوة در حدیث سیزدهم باب شصتم که باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه وما لا تکره است که لا تجوز الصلوة فی شیء من الحدید فانه نجس
ممسوخ و بیان میشود که ممسوخ کجا منقطعست و عدم جواز در غیر حال ضرورتست بمقتضای ظاهر سیاق و در این حدیث این بود که
گوید نهی عنها کما نهی عن الاوثان یا گوید نهی عن شربها کما نهی عن عبادت الاوثان لیکن عدول از آن شده برای شعار بانیکه نجاست
خمر سرایت کننده است و نجاست اوثان سرایت کننده نیست زیرا که نهی از جسم مجازست و افاده عموم نهی از جمیع افعال متعلقه
بآن میکند الا ما اوجب الدلیل نظیر آنچه اصولیین گفته اند در مبحث عام و خاص و در امثال آنچه می آید در حدیث اول باب دویست و هشتم
که رفع عن امتی اربع خصال خطاؤها و نسیانها تا آنکه خطا مثلا مرفوع نیست از امر حقیقة پس مراد مجازست و اقرب مجازات
رفع جمیع احکام متعلقه بآنست الا ما اوجب الدلیل شیئا معطوفست بر محل الصلوة چه مفعولست و در کتاب من لا یحضره الفقیه
شیئا است یعنی هفدهم و از جمله کبائرست آشامیدن خمر زیرا که الله عز وجل نهی کرده از خمر چنانچه نهی کرده از عبادت بتها هجدهم و از
جمله کبائرست ترک نماز بالکلیه بی عذر یا ترک کردن چیزی از آنچه فرض کرده الله تعالی از جزو او و شروط نماز چه ترک جزو و شرط لازم دارد ترک
کل و مشروط را زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که ترک کند نماز را بی عذر پس بتحقیق جدا شده از عهد و امان الله تعالی و عهد و امان
رسول الله صلی الله علیه و آله الکبری این مخالف عهد الهیست که سابقا مذکور شد که دلیل از قرآن باشد کریم در اینجا اشارت شده بتغییر
رسول الله صلی الله علیه و آله آیت سوره رعد را که مذکور میشود و باز روشن کرد که ترک نماز متعمدا عمده افراد نقض عهدست و موافق اینست
آیت سوره بقره که الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک هم الخا
سرون و موافق این تفسیرست آیت سوره بقره وما کان الله لیضیع ایمانکم و گذشت در حدیث اول باب سی و چهارم که فسمی الصلوة ایمانا
و موافق این مضمونست آیت سوره مدثر ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و بیان شد در شرح حدیث سی و هشتم باب صد و ششم
کتاب الحجة و ایضا موافق این مضمونست آیت سوره نساء که ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا بنابر اینکه موقوت بمعنی
مفروض باشد چه ترک مفروض در هر شریعتی کبیره است نوزدهم و بیستم شکستن پیمان الهیست در امر بطلب علم و نهی از برای
فتوی و از قول علی الله بغیر علم و در لعنت ایست تعرب بعد از هجرت که مذکور شد در حدیث دوم این باب ایضا و در لعنت ایست شکستن

قسم و نذر و مانند آنها و بر یمین بود خواه نسبت به رسولست مثلا زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره رعد والذین ینقضون عهد الله من
بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار و آن جماعت که می شکنند پیمان
الله تعالی را بعد از بستن آن و میبرند آنچه را که امر کرده الله تعالی بآن که پیوند کرده شود مثل رحم و فساد میکنند در زمین بجرا میگیری و مانند
آن ایشان جمعیند که برای ایشانست لعنت و برای ایشانست بدی سرای آخرت مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که فساد در زمین نیز از کبائر
ست و وعید بر هر کدامست از مجموع من حیث المجموع بدلالت اینکه در سوره مائده وعید بر فساد فی ذکر آن دو شده که انما جزاء الذین
یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ... ولهم فی الاخرة عذاب عظیم اصل قال فخرج عمرو وله صراخ من بکائه وهو یقول
هلک من قال برایه ونازعکم فی الفضل والعلم شرح امام موسی کاظم علیه السلام گفت پس بسبب تنگی حوصله پیش از اتمام تفصیل کبائر
از مجلس بیرون رفت عمرو در حالی که او را فریادی بود از گریه و او میگفت هلاک شد آنکه حکم کرد بظن خود و چشمی کرد با شما در فضیلت
و علم اشارتست بمذمت ابوحنیفه و امثال او که در احکام الهی اجتهاد و حکم میکردند و در طلب علم از ائمه اهل البیت سعی نمیکردند بلکه چشمی
و رفتوی و مانند آن میکردند مخفی نماند که کبائر بسیارست سوای آنچه در این حدیثست و بعضی مذکور میشود در عنوانهای ابواب آینده
و وعید بر آنها مذکور میشود در احادیثی که در ذیل عنوانهاست و می آید در کتاب الاشربه در حدیث چهارم باب الغناء که باب سی و ششم
است که الغناء مما وعد الله عز وجل علیه النار و تلا هذه الایة ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا
اولئک لهم عذاب مهین و بیان میشود باب صد و سیزدهم اصل باب استصغار الذنب شرح این باب مذمت
کوچک شمردن گناهست و در این باب سه حدیثست اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اتقوا المحقرات من الذنوب فانها
لا تغفر قلت وما المحقرات قال الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لو لم یکن لی غیر ذلک شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلام پرهیز کنید از حقیر شمرده شدها از جمله گناهان چه بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود گفتم و چیست حقیر شمرده شدها گفت عمل مردیست
که گناه میکند نوعی از گناه پس میگوید بهتر باد برای من اگر نباشد مرا غیر آن گناه یعنی که آن گناه که کردم سهل بود و حقیقت طوبی گذشت
در حدیث سیام باب نود و نهم دوم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تستکثروا کثیر الخیر ولا تستقلوا قلیل الذنوب
فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یکون کثیرا وخافوا الله فی السر حتی تعطوا من انفسکم النصف شرح شنیدم از امام
موسی کاظم علیه السلام میگفت مغرور مشوید ببسیار شمردن بسیار از جمله عمل خیر و از خود مرنجید بکم شمردن کم از جمله گناهان چه بدرستی که کم گناهان
جمع میشود تا میشود بسیار و بترسان بکشید از الله تعالی در پنهان مردم یعنی در فعل طاعت و اجتناب معصیت بخصوص آنچه آشکارا نباشد تا داد
بکشید از نفسهای خود انصاف امر او یعنی که هر کار که کنید داشته باشید حیای انصاف که مردم را عظیم از الله تعالی شمرده سوم اصل ان رسول
الله صلی الله علیه و آله نزل بارض قرعاء فقال لاصحابه ائتوا بحطب فقالوا یا رسول الله نحن بارض قرعاء ما
بها من حطب قال فلیأت کل انسان بما قدر علیه فجاؤوا به حتی رموا بین یدیه بعضه علی بعض فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله هکذا تجتمع الذنوب ثم قال ایاکم والمحقرات من الذنوب فان لکل شیء طالبا الا وان طالبها

تکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین شرح القرعاء بفتح قاف وسکون راء بی نقطه و عین بی نقطه و الف
ممدوده مؤنث اقرع بکل و مراد اینجا زمینی کم گیاه است چنانچه سر کچل کم موی است مضمون ایاکم تا آخر گذشت در حدیث سیم باب صد و یازدهم
گفت بصیغه متکلم مع الغیر است و این فقره تا آخر بر سبیل حکایت و خبر است یعنی بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری
با لشکر فرود آمد در زمینی کم گیاه بود و بس گفت یاران خود را بیارید هیزم پس گفتند ای رسول الله ما در زمینی کم گیاهیم نیست ما را
هیچ هیزمی یعنی به غایت کمست گفت پس باید که بیارد هر انسانی آنچه را که توانائی بهم رسانیده باشد بر آن پس آوردند هیزم را اندک
اندک تا انداختند نزد رسول علیه السلام بر بالای یکدیگر یعنی که هیزم به غایت بسیار شد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چنین جمع میشود
گناهان یعنی که در صورت اهل انکار اندک اندک جمع میشود تا به غایت بسیار میشود بعد از آن گفت که زنهار اید خود را حقیر
شمردنهای گناهان از یکدیگر زیرا که برای هر عملی بازخواست کننده است از قرآن آگاه باشید و بدرستی که بازخواست کننده حقیر شمرده
شدهای گناهان قول الله تعالی است در سوره یس منیلیم در قرآن یا در نامه اعمال آنچه را که پیش و در ایام حیوة خود کردند مردگان و آنچه را
که ایشان باعث شدند که دیگران بعد از ایشان کردند مثل بدعتی که در خلایق میماند و مثل احیای سنتی که در خلایق میماند و هر چیز را شمرده
ایم در پیشوای که ظاهر کننده است باب صد و چهاردهم اصل باب الاصرار علی الذنب شرح این باب بیان بی پروائی
در گناهست و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع
الاستغفار شرح مراد به استغفار گفتن استغفر الله است به شرط موافقت دل تا مانند استهزا نشود چنانچه می آید در حدیث
دهم باب صد و نود و یکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گناه صغیره نیست با بی پروائی یعنی که صغیره با اصرار
مثل کبیره بی اصرار است در اینکه باعث مفارقت روح الایمان میشود پس اصرار بر صغیره گویا عین اصرار بر کبیره است آنجا
و اهتمام به آن است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الکفر است و گناه کبیره نیست با استغفار یعنی
که هر گناه کبیره که با آن گفتن استغفر الله باشد مثل صغیره بی استغفار است در اینکه چنانچه منافات با اصل ایمان ندارد منافات
با دخول در بهشت نیز ندارد و توضیح این گذشت در شرح حدیث هفتم باب صد و دوازدهم دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی
قول الله عز وجل ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون قال الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر ولا یحدث
نفسه بتوبة فذلک الاصرار شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره آل عمران والذین اذا فعلوا فاحشة
او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا و اراده تعالی دوست میدارد جمیع آنکه چون کردند بیرا
مثل زنا و دزدی چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب صد و دوازدهم یا ظلم کردند خود را با ارتکاب کبیره دیگر یاد خود آوردند
رب العالمین را با ترس پس استغفار کردند برای گناهان خود و کیست که آمرزد گناهان را مگر الله تعالی و بی پروا نشدند بر آنچه کردند در حالی که
میدانند وعید الله تعالی را برای اهل اصرار در معاصی کبار امام گفت اصرار این است که گناه کند بنده نوعی از گناه را با ترس پس از آن
استغفر الله نگوید و ایضا به خاطر نگذراند که توبه خواهم کرد پس آیت معنی اصرار مخفی نماند که از این ظاهر میشود که مرتکب کبیره با وجود علم به وعید الهی

بران بر سه قسم است اول مرتکب آن با استغفار دوم مرتکب آن بی استغفار با اقرار به آن خود سوم مرتکب آن بی استغفار و بی اقرار
توبه و اول صاحب ثلم است قسمی از محسنان است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب صد و دوازدهم پس از آیتان رحمة الله قریب
من المحسنین داخلست و دوم کافر نیست اگرچه داخل محسنان نیز نیست و سوم کافر است سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لا والله لا یقبل الله شیئا من طاعته علی الاصرار علی شیء من معاصیه شرح لا والله برای ابطال خیال جمعیت
که قول الله تعالی را در سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین حمل بر این میکنند که تقوی در آن طاعتی که مقبول میشود شرط قبول طاعتست نه تقوی مطلقا
اضافه در معاصیه برای عهد خارجیست یعنی معاصی که کبائر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت غلط است خیال جاهلان
نه چنانست به خدا قسم بیان این که قبول نمیکند الله تعالی چیزی از طاعت بنده را با وجود بی پروا بودن بر سر چیزی از گناهان کبیره خواه در اثنای آن طاعت و خواه
بعد از آن باب صد و پانزدهم اصل باب فی اصول الکفر وارکانه شرح این باب است در بیان اساسهای کفر و اجزای عمده آن مخفی نماند که وجود اساس
کفر لازم ندارد وجود کفر را چنانچه وجود اساس خانه لازم ندارد خانه را و همچنین وجود اجزای عمده لازم ندارد وجود کل را و درین باب چهارده حدیث
است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اصول الکفر ثلاثة الحرص والاستکبار والحسد فاما الحرص فان آدم حین
نهی عن الشجرة حمله الحرص علی ان اکل منها واما الاستکبار فابلیس حیث امر بالسجود لآدم فابی واما الحسد
فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه شرح الحرص در فاما الحرص مبتداست و جمله فان تا اکل منها خبر است و عائد مبتدا اگر مبتدا است
بوضع ظاهر در موضع مضمر مثل الحاقة ما الحاقة و حقیقت نسبت معصیت به آدم گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب ذم الدنیا و الزهد
فیها که باب شصت و دوم است فابلیس به تقدیر فمعصیة ابلیس است فابنا آدم به تقدیر فمعصیة ابنی آدم است یعنی معصیت یکی از آن دو یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام اساسهای کفر خواه کفر با معصیت و دیگر آنچه مترتب میشود و خواه نه سه است طلب زیاده بر قدر حاجت و بزرگ
شمردن خود و رشک خوردن بیان آنها مثال اینکه اما زیاده طلبی پس بدرستی که آدم وقتی که نهی کرده شد از نزدیکی آن یک درخت و او داشت او را
آن زیاده طلبی بر اینکه خورد از آن درخت و اما خود را بزرگ شمردن پس ابلیس است وقتی که مامور شد به سجده برای آدم پس امتناع کرد و اما رشک خوردن
پس معصیت یکی از دو پسر آدم قابیل و هابیل است وقتی که کشت قابیل هابیل را دوم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله ارکان الکفر
اربعة الرغبة والرهبة والسخط والغضب شرح گفت نبی صلی الله علیه و آله اجزای عمده کفر چهار چیز است اول رغبت به فتح را بی نقطه
و سکون غین و باء یک نقطه یعنی استحسان که یکی از اصول فقه مخالفانست و به آن حلال میشمردند امور را مانند مجتهدان یهود و از این قبیل است
ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله که در سوره آل عمران است و بیان شد در شرح حدیث اول باب سی‌ام دوم رهبت به فتح را بی نقطه و سکون هاء و باء یک نقطه
یعنی استصلاح که یکی از اصول فقه مخالفانست و با آن حرام میشمردند حلالها را مانند رهبان نصاری سیم سخط به ضم سین بی نقطه و سکون
و ضم خاء با نقطه و به فتح سین و فتح خاء و جیم طاء بی نقطه یعنی ناراضی با امام حق چنانچه اکثر قریش راضی نبودند به امامت امیر المؤمنین برای کینه جهادها که واقع
از آن نکته بود چهارم عصب به فتح عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه و باء یک نقطه مصدر باب ضرب یعنی طرفگیری کسی برای قبیله خود یا دوست
خود یا مانند آنها چنانچه اکثر قریش تعصب برای بنی ضلالت کردند مخفی نماند که در اکثر نسخ والغضب به فتح غین با نقطه و فتح ضاد با نقطه است و آن تصحیف

مینماید سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اول ما عصی الله تعالی به ست حب الدنیا وحب الریاسة وحب
الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که اول چیزی که عصیان کرده شده الله تعالی
بسبب آن شش خصلت است دوستی دنیا و دوستی سرکردگی و دوستی خوردنی و دوستی خواب که نوعی از تعب را مانند آنست و دوستی
استراحت و دوستی زنان یعنی سخن ایشان را اطاعت کردن در همه جا یا یعنی آنچه باعث زنا شود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
ان رجلا من خثعم جاء النبی صلی الله علیه و آله فقال ای الاعمال ابغض الی الله عز وجل فقال الشرک بالله قال ثم ماذا
قال قطیعة الرحم قال ثم ماذا قال الامر بالمنکر والنهی عن المعروف شرح الحدیث مع شیء زاید می آید در کتاب الجهاد
در حدیث نهم باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر که باب پنجم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که مردی از قبیله خثعم
بفتح خاء بانقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه و میم آمد پیش نبی صلی الله علیه و آله پس گفت کدام از عملها ناخوش شمرده ترست در درگاه
الله عز وجل پس گفت قرار دادن شریک مر خدا را … گفت بعد از آن چه چیزست گفت بریدن پیوند خویشی … یعنی عدم قبول
امامت اهل البیت مخفی نماند که این راجع بالامر بالمنکر میشود که گذشت در حدیث پنجم باب صد و دوازدهم گفت
بعد از آن چه چیزست گفت امر بمنکر و نهی از معروف … ناخوش شمرده شده است در هر شریعتی و نهی از سکوت در مشکلات پیش از حصول علم بآنها
بوسیله سوال اهل الذکر که نیکو شمرده شده است در هر شریعتی مخفی نماند که این راجع بالامر بالمنکر میشود که گذشت نیز در حدیث … سیوم
باب صد و دوازدهم پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل علی هذا الامر ان حدث کذب وان وعد اخلف وان ائتمن
خان ما منزلته قال هی ادنی المنازل من الکفر ولیس بکافر شرح علی هذا الامر صفت رجل است جمله ان حدث خبر مبتدا است
و مراد بهذا الامر مذهب شیعه امامیه است که معیار عدم اشراک و اعتراف بربوبیت رب العالمین است و در صاحب آن مذهب هیچ گناهی
کبیره نیست بلکه بعنوان الالمام است که بیان شد در حدیث هشتم باب صد و دوازدهم و در دیگران کبیره و علامت نفاق است پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث هشتم این باب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را مردی که بر این مذهبست اگر نقلی کند دروغ میگوید و اگر
وعده کند خلاف میکند و اگر چیزی باو سپرده شود خیانت میکند چیست مرتبه او گفت مرتبه او نزدیک ترین مرتبهاست بکفر و آن مرد نیست
کافر بیان دلیل این شد در حدیث سیوم باب شصت و پنجم و حدیث چهل و نهم باب صد و دهم کتاب الحجة ششم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وشدة الحرص فی طلب الدنیا والاصرار علی الذنب
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله نشانهای عاقبت بدی … است و بیرحمی دل است و سختی طلب زیاده
بر قدر حاجت در طلب دنیا و بی پروا بودن بر گناهی … که بیان شد در باب … هفتم اصل خطب رسول الله صلی الله علیه و آله
الناس فقال الا اخبرکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله قال صلی الله علیه و آله الذی یمنع رفده ویضرب عبده
ویتزود وحده فظنوا ان الله لم یخلق خلقا هو شر من هذا شرح نصیحت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را پس گفت
آیا خبر نکنم شما را ببدان شما مردم گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت صلی الله علیه و آله کسی که منع میکند عطای خود را و کسی عادتش اینست که بزند غلام

دیگر

خود را و چیزی میخورد تنها یا مراد اینست که در عطای عام برای خود تنهائی حصه میکرد با جمعی که رفیق و آشنای کرده ایشان باشد پس … همه
او را نیز بکره و نگاه دارد پس مردم گمان کردند که … نیافریده مخلوقی را که او بدتر از این باشد اصل ثم قال الا اخبرکم بمن هو
شر من ذلک قالوا بلی یا رسول الله قال الذی لا یرجی خیره ولا یؤمن شره فظنوا ان الله لم یخلق خلقا هو
شر من هذا شرح بعد از آن گفت آیا خبر نکنم شما را بکسی که بدتر است از آنکس که مذکور شد گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت کسی که
امید داشته نمیشود خیر او و خاطر جمع کرده نمیشود از شر او پس اصحاب گمان کردند که خدا نیافریده مخلوقی را که او بدتر از این باشد اصل
ثم قال الا اخبرکم بمن هو شر من ذلک قالوا بلی یا رسول الله قال المتفحش اللعان الذی اذا ذکر عنده المؤمنون
لعنهم واذا ذکروه لعنوه شرح بعد از آن گفت آیا خبر نکنم شما را بکسی که او بدتر از آنست گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت
بیحیائی بغایت لعنت کننده که چون مذکور شوند نزد او مومنان لعنت میکند ایشان را و چون مذکور کنند مومنان او را لعنت
میکنند او را هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث من کن فیه کان منافقا وان صام وصلی وزعم انه
مسلم من اذا ائتمن خان واذا حدث کذب واذا وعد اخلف ان الله عز وجل قال فی کتابه ان الله لا یحب الخائنین
وقال ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین وفی قوله عز وجل واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق
الوعد وکان رسولا نبیا شرح مراد بمن کن فیه کسی است که مصر باشد در آنها بقرینه آنچه گذشت در حدیث پنجم و فی قوله عطف است
بر مقدر و فی بمعنی مع است و اشارتست بآنکه آیت سوره صف کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون که بیان میشود در باب
صد و پنجاه و چهارم دلیل مذمت و کبیره بودنست و این آیت علاوه است چه دلیل صریح ضد آنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه
خصلت است هر که شد آنها در او پس هست بعنوان اصرار منافق هر چند که روزه دارد و نماز گذارد و دعوی کند که او مسلمانست خصلة
کسی که چون امانتی سپرده شود باو خیانت کند و چون حکایت کند دروغ گوید و چون وعده کند مخالفت کند بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل
گفته در قرآن در سوره انفال بدرستی که الله تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگان را اشارتست بآنکه اگر صغیره میبود میگفت دوست
نمیدارد خیانت ایشان را زیرا که … عملی مقبول نیست والا محبوب میبود … و در حکایت لعان در سوره نور لعنت الله است
برو باد اگر باشد از دروغ گویان اشارتست بآنکه دروغ گویان بعنوان اصرار مطلقا ملعون اند خواه در لعان و خواه در غیر لعان و آیت
سوره صف … وجود آن … در سوره مریم است که … در قرآن اسمعیل را بدرستی که او راست وعده بود و بود رسولی که
پیش از رسالت … نبی بود برای تکمیل مرتبه رسالت او نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا اخبرکم بابعدکم منی
شبها قالوا بلی یا رسول الله قال الفاحش البذی البخیل المختال الحقود الحسود القاسی القلب البعید من کل
خیر یرجی غیر المأمون من کل شر یتقی شرح البذی بفتح باء یک نقطه و کسر ذال با نقطه و تشدید یاء … البخیل کسی که زوال نعمت کسی را
خواهد … یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا خبر نکنم شما را بدور ترین شما از من باعتبار مشابهت … گفتند
بلی خبر کن ای رسول الله گفت دشنام دهنده بیحیای بد زبان بخیل خرام کننده در رفتار کینه ور رشک خورنده … دل که دور است از هر خیری که امید

دانسته میشود و خاطر از او جمع میشود از هر شری که بر برکرده میشود دهم اصل عن علی بن اسباط رفعه الی سلمان رضی الله عنه قال اذا
اراد الله عز وجل هلاک عبد نزع منه الحیاء فاذا نزع منه الحیاء لم تلقه الا خائنا مخونا نزعت منه الامانة
لم تلقه الا فظا غلیظا فاذا کان فظا غلیظا نزعت منه ربقة الایمان فاذا نزعت منه ربقة الایمان لم تلقه الا شیطانا ملعونا شرح لم تلقه
فاذا کان خائنا مخونا
فاذا نزعت منه الامانة
تا، دو نقطه در بالا و سکون لام و فتح قاف بصیغه مضارع معلوم مخاطب معتل اللام یائی باب علم است و ضمیر منصوب راجع بعبد است المخون
بضم میم و فتح خا، بانقطه و تشدید واو مفتوحه و نون کسی که نسبت بخیانت کرده شده یعنی مشهور بخیانت الامانة بفتح همزه و بودن کسی که بروشی
که مردمان خاطر جمع باشند از شر او الربقة بکسر را، بی‌نقطه و سکون با، یک نقطه و قاف حلقه که در گردن گوسفندان و مانند آن بسته میشود و اینجا استعاره
شده برای طوق فرمان برداری یعنی راوی بالا برد روایت را تا سلمان فارسی رضی الله عنه گفت چون اراده کند الله عز وجل هلاک بنده را
برطرف میکند بقضا و قدر خود از آن بنده شرم را پس چون برطرف کرده شد از او شرم نمی بینی آن بنده را مگر خائن مشهور بخیانت پس چون
شود خائن مشهور بخیانت برکرده میشود از او خاطر جمعی مردمان از شر او پس چون برطرف کرده شد از او خاطر جمعی نمی بینی او را مگر درشت
زبان درشت دل پس چون شود درشت زبان درشت دل برطرف کرده میشود از او طوق ایمان که در گردن دارد پس چون برطرف کرده شد
از او طوق ایمان نمی بینی او را مگر شیطان ملعون یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث ملعونات ملعون من
فعلهن المتغوط فی ظل النزال والمانع الماء المنتاب والساد الطریق المعربة شرح ملعون مکرر مبتدا است
ملعونات خبر است و جایز است که مبتدا نکره محضه باشد خصوصا در مقام دعا من فعلهن استیناف بیانی است مراد اینست که لعن تعلق بعمل
نمیگیرد حقیقه بلکه تعلق بفاعلش میگیرد یا جمله ملعونات مضاف الیه است و جمله ملعون من فعلهن خبر است المتغوط بغین بانقطه و تشدید
واو مکسوره و طا، بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل خبر مبتدای محذوف است و مضاف نیز محذوف است تقدیر هی صفة المتغوط و آن ضمیر
راجع بثلث است یا مضاف محذوف نیست تقدیر هو المتغوط و آن ضمیر راجع بمن فعلهن است النزال بضم نون و تشدید زای بانقطه
جمع نازل مسافران که در منزل فرود آیند المنتاب بضم میم و سکون نون و تا، دو نقطه در بالا و الف و با، یک نقطه بصیغه اسم مفعول اجوف
العین واوی باب افتعال جائی که مردم شریک باشند در آن و قصد انتفاع از آن در وقتی بعد از وقتی کنند مثل آبی که انتفاع از آن عام
باشد و مثل آبی که ملک جمعی مخصوص باشد و نوبتی در آن مقرر شده باشد المعربة بضم میم و سکون عین بی‌نقطه و فتح را، بی‌نقطه و با، یک نقطه
ظاهر کرده شده طریق مذکر و مونث مستعمل میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله صفت ملعون سه چیز است بیان این که ملعون است هر که
کرد آنها را آنها صفت غائط کننده است در سایه که مسافران در آن نزول میکنند و صفت منع کننده آب مشترک است که مردم
دیگر منتفع از آن نشوند و صفت گیرنده راهی است که بسبب تردد مردم ظاهر کرده شده است دوازدهم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ثلث ملعون من فعلهن المتغوط فی ظل النزال والمانع الماء المنتاب والساد الطریق المسلوک
شرح این مضمون ظاهر است از شرح سابق سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا اخبرکم بشرار رجالکم قلنا
بلی یا رسول الله قال ان من شرار رجالکم البهات الجری الفحاش الآکل وحده والمانع رفده والضارب

عبده

عبده والملجئ عیاله الی غیره شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا خبر دهم شما را ببدان مردان شما گفتیم بلی خبر ده ای رسول الله گفت
بدرستی که از جمله بدان شما بغایت بهتان کننده صاحب جرات در بیحیائی بغایت دشنام دهنده است و تنها خورنده عطای خود است
و زننده غلام خود است بی تقریب معقول و محتاج کننده عیال خود است بسوی غیر خود مثل کسی که سؤال کنند و از احوال عیال غافل شود
چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة لعنتهم و کل نبی مجاب الزائد فی کتاب الله والتارک لسنتی
والمکذب بقدر الله والمستحل من عترتی ما حرم الله والمستاثر بالفیء المستحل له شرح کل مرفوع است و مبتدا است
مجاب خبر مبتدا است و جمله عطف بر جمله لعنتهم است یا کل مرفوع است بعطف بر ضمیر مرفوع لعنتهم و تاکید بمنفصل نشده برای فصل
بغیر منصوب یا بنا بر مذهب کوفیین که فاصله نیز جایز میشمارند و مجاب مجرور و صفت نبی است یا کل منصوب است بر مفعول معه
و مجاب مجرور و صفت نبی است الزائد بزاء بانقطه و الف و همزه و دال بی‌نقطه اختیار کننده چیزی بظن خود و مراد اینجا تفسیر کننده
آیات کتاب الله بظن خود است با نزد کسی که حکم کند و محض اظهار احتمالی نباشد و در اکثر نسخ برای بانقطه است بمعنی کسی که در قرآن
آیتی داخل کند که از آن نباشد تفسیر فی گذشت در اول ابواب کتاب الحجه یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پنج کس لعنت کردم ایشان
و هر پیغمبری مستجاب الدعوت میباشد اول حکم کننده بظن خود در تفسیر کتاب الله خواه قرآن و خواه غیر قرآن دوم صاحب بدعتی
در دین که بآن ترک طریقه من شود و کسی از جانب خدا آورده ام و سیوم کسی که افعال عباد را در تحت قضا و قدر الهی نشمرد چنانچه مذهب
معتزله و مجوس است و بیان شده در باب الجبر والقدر والامر بین الامرین از کتاب التوحید و چهارم کسی که حلال برای خود شمرد از حق ائمه
اهل بیت من آنچه را که حرام کرده است خدا بر او یا بمعنی که تصدیق امامت ایشان نکند و برای خود یا برای دیگری قرار دهد آن را باختیار
امت منسوط شمرد و پنجم کسی که تصرف و غنیمت کند بی اذن امام آن را بر خود حلال شمرد باب صد و شانزدهم اصل باب الریاء شرح الریاء
بکسر را، بی‌نقطه و همزه و گاهی منقلب بیا میشود و الف ممدوده خودنمائی در عملی یعنی این باب در مذمت ریا است و در این باب سه حدیث
است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لعباد بن کثیر البصری فی المسجد ویلک یا عباد ایاک والریاء
فانه من عمل لغیر الله وکله الله الی من عمل له شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت برای عباد بفتح عین
بی‌نقطه و تشدید با، یک نقطه و الف و دال بی‌نقطه ابن کثیر بصری بکسر با، یک نقطه که از صوفیه بوده در مسجد حرام وای بر تو ای عباد احتراز کن
از ریا چه بدرستی که شان اینست که هر که عبادتی کند برای غیر الله تعالی وامیگذارد او را در کارسازی و ثواب او را الله تعالی بآن که عمل کرده برای او
ثواب او دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اجعلوا امرکم هذا لله ولا تجعلوه للناس فانه ما کان لله
فهو لله وما کان للناس فهو لا یصعد الی الله شرح این گذشت در حدیث چهارم باب بلوغ چهارم سیوم اصل قال ابو عبد
الله علیه السلام کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس ومن عمل لله کان ثوابه علی الله شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلام هر عمل ریائی قرار دادن شریکیست با الله تعالی بیان این آنکه بدرستی که شان اینست که هر که عمل کرد برای خوش نمائی نزد مردم شد
ثواب آن عمل یا ثواب آن کس لازم بر مردم یا بمعنی که اگر ثواب آن بر کسی لازم باشد بر مردم لازم خواهد بود و هر که عمل کرد برای الله تعالی پس ثواب آن لازم بر الله تعالی

بلغ

چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عزّ وجلّ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک
بعبادة ربه احداً قال الرجل یعمل شیئاً من الثواب لا یطلب به وجه الله انما یطلب تزکیة الناس یشتهی
ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه ثم قال ما من عبد اسرّ خیراً فذهبت الایام ابداً حتی
یظهر الله له خیراً وما من عبد یسرّ شراً فذهبت الایام حتی یظهر الله له شراً شرح ادخال کان بر فعل مضارع
برای افاده استمرار در ماضی است و ماضی بودن بر دو قسم است اول آنکه نسبت بزمان خطاب ماضی باشد دوم آنکه نسبت بزمانی که
در کلام بتکلیف بفعلی دران زمان شده ماضی باشد اگرچه نسبت بزمان خطاب مستقبل باشد و مراد اینجا قسم دوم است بیان عمل
صالح گذشت در شرح حدیث سیوم باب چهل و سوم یسمع بصیغه مضارع معلوم باب علم است الناس فاعل یسمع است ابدا متعلق
بنفی ما من عبد است حتی برای استثنا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره الکهف قل انما
انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان بگو ای محمد جز این نیست که من انسانیم مثل شما در اینکه نمیدانم پنهان این که وحی
کرده میشود بسوی من تا بظن خود حکم نکنم برای اینکه مستحق عبادت شما مستحق عبادت و معبودیت بی شریک در استحقاق عبادت پس بنا
برین هر کدام از شما که در زمان حیات من امید میداشته که ملاقات ثواب صاحب کل اختیار خود کند پس باید که بعد از وفات
من عمل صالح کند یعنی که تصدیق امام عالم بجمیع احکام کند تا حکم از روی ظن نکند و شرکت ندهد باید که شریک نکند بوسیله عبادت صاحب
کل اختیار خود هیچیک از ارباب را در معبودیت مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که الی نایب فاعل یوحی باشد و انما تقدیر لانما باشد
و مراد بیان علت وحی بسوی رسول باشد و فاء در فمن کان برای تفریع بر این تعلیل یا برای علت باشد اما گفت برای بیان ولا یشرک تا آنکه
کاهی مرد میکند چیزی از باعث ثواب را بر حالی که قصد نمیکند بآن عمل سلوک راه آن چیز را که قرار داده خدای تعالی آن راه روند بر آن جنت
که قصد میکند مدح مردم او را یعنی که عمده قصد او وجهت یعنی که قصد وجه الله اگرچه در ظاهر کرده باشد و آن با عکس آنست
چنانچه می آید در حدیث نهم این باب بیان این آنکه بسیار میل دارد که بشنوند از او مردم پس آنچیز دانست که شریک کرده با یک آید عبادت
صاحب کل اختیار خود دیگری را در معبودیت بعد از آن امام علیه السلم برای بیان بی فایده بودن قصد اهل اشراک و مفید بودن قصد
اهل اخلاص گفت هیچ بنده که پنهان کرده با عمل خیر را پس رفته باشند روزها هرگز الا که ظاهر میکند الله تعالی برای او خیر را در میان خلایق
و نیست هیچ بنده که پنهان کند بد را که قصد ریا باشد روزها مگر اگر ظاهر میکند الله تعالی برای او بدنامی را پنجم حل عن محمد بن عرفة قال قال
لی الرضا علیه السلم ویحک یا ابن عرفة اعملوا لغیر ریاء ولا سمعة فانه من عمل لغیر الله وکله الله الی ما عمل ویحک
ما عمل احد عملاً الا رداه الله به ان خیراً فخیراً وان شراً فشراً شرح ویح بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین
و حاء بی نقطه منصوب بنداء مضافست بحذف حرف ندا و کاهی با وی و نمیا سباشد چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هشتم
آواوات یعنی تعجب و مراد اینست که تعجب بسیار میباید کرد از حال ایشان طلب السمعه بضم و فتح سین بی نقطه و سکون میم و فتح عین
و فتح میم ... و اینجا فرق میان ریا و سمعه اینجا اینست که اگر مقصود عمل کننده اطلاع کسی است که می بیند ریاست حقیقة و اگر حکم

بس ارتمش

انست

آنست عبادتی که عاملش نقل آن کند مکرر را چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب و اگر مقصود نقل کردن کسی است که می شنید سمعه است
و کل بصیغه ماضی معلوم باب نصر است رده بفتح را بی نقطه و دال مفتوح بی نقطه و همزه بیان میشود در حدیث آینده یعنی روایت است از محمد بن عرفه
بفتح عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا گفت که گفت مرا امام رضا علیه السلم ای تعجب تو ای پسر عرفه عمل کنید برای غیر خودنمائی و شنوانیدن چه بدرستیکه
شان اینست که هر که عمل کند برای غیر الله تعالی وا میگذارد او را الله تعالی بسوی آنچه کرده یعنی یکی میشود او همان آزار است ای تعجب عمل کرد هیچ یک
عملی الا مگر آنکه ردا پوشانید او را الله تعالی بآن عمل اگر شد آن عمل خیر پس شد آن ردا خیر و اگر شد آن عمل شر پس شد آن ردا شر ششم حل عن عمر
بن یزید قال انی لاتعشی مع ابی عبد الله علیه السلم اذ تلا هذه الآیة بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره یا ابا
حفص ما یصنع الانسان ان یتقرب الی الله عزّ وجلّ بخلاف ما یعلم الله ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول من
اسرّ سریرة رداه الله رداءها ان خیراً فخیر وان شراً فشر شرح بجای اذ تلا هذه الآیه اولی این بود که گوید اذ قال تا
احتیاج بتقدیر قول در یا ابا حفص نباشد بل اضراب است از عذرخواهی انسان فاجر بانکه نمیدانم که خلق این جهان برای جزای عمل در روز
قیامت است چنانچه در سابق این آیه گفته یسال ایان یوم القیمة و مقصود از این اضراب تقویت اینست که بمقتضای حکمت الهی
نفس هر انسان فاجر بغایت ملامت کننده اوست و اگرچه پس نمیشود و محبت بر فجور تمام نمیشد و جزای عمل باطل میشد پس خلق این
جهان پر شر و شور و آدمی ناپایدار برای همین زیستن زشتی مرحل بسنجی میشود و عبث بودن این معلوم هر کس است پس حکمت از
خلق نفس لوامه عظیمست چنانچه سابقا گفته ولا اقسم بالنفس اللوامة الانسان مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است بصیرة مبتدا
و مبتدا است و تنوین برای تعظیم است و علی نفسه خبر بصیرة است بجای علی نفسه نگفت لنفسه برای اینکه کلام در انسان فاجر است در
سابق این آیت پس مراد اشعار باینست که هر چند که او خواهد که نفس او آن بصیرة را انداخته باشد تا بجزای خود گرفتار نشود میسرش
نیست و الا بصیرت بعنوان غلبه و قهر در نفس او میباشد القی متعدی دلو و سلب است الالقاء و انمو کردن و انداختن و مراد اینجا معنی اول است
المعاذیر جمع معذار بکسر میم و سکون عین بی نقطه و ذال با نقطه و الف و راء بی نقطه آلتهای عذرخواهی چنانچه می آید در حدیث یازدهم بعید
الی الناس ما برای استفهام انکاری است و اشارت است باینکه ریا بکار دنیا نیز نمی آید و صاحبش نزد مردم رسوا میشود یعلم بصیغه مضارع
معلوم مجرد است رداه براء بی نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الرداء بفتح را و سکون دال وهمزه پوشانیدن پس
ذکر رداها مبنی بر تجرید است از رداء یعنی اعطا است چنانچه می آید در حدیث یازدهم این باب الرداء بکسر را بی نقطه و دال بی نقطه
و الف ممدوده لباسی که مخصوص که بر دوش می اندازند و نشان وقار است و مراد اینجا حالی است که نمایان باشد و نشان بی خوبی
باشد ردآن مفعول دوم رداه است یعنی روایت است از عمر بن یزید که گفت او ابو حفص بود گفت بدرستی که من هر آینه شام میخوردم
با امام جعفر صادق علیه السلم که خواند این آیت را در سوره القیمة بلکه آدمی غالبست بر نفس او بصیرتی عظیم که متعلق باحوال خودش است
هر چند که انمو کند جمیع آلات عذرخواهی خود را امام گفت ای ابو حفص چه کار آدمی می آید که تقرب جوید بسوی الله عز وجل بچیزی که
مخالف چیزی است که الله تعالی میداند که در دل اوست بیان بکار نیامدن آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت هر که در دل گرد

بلغ

پنهانیرا بپوشاند او را ایمان آن پنهان تا نزد بعض مردم ظاهر شود و اگر باشد آن پنهان خیر پس میباشد آن نشان نیز خیر و اگر باشد آن
پنهان شر پس میباشد آن نشان نیز شر **هفتم حدیث** قال النبی صلی الله علیه و آله ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به
فاذا صعد بحسناته یقول الله اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اراد بها **شرح** با در بعمل و بحسناته برای تعدیت
است صعد بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست برای مبالغه و ضمیر مستتر راجع بعمل است ضمیر اجعلوها و ضمیر بها راجع بمجموع مرجع ضمیر
صعد و حسناته است **یعنی** گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که فرشته هر آینه گاهی بالا میرود با عمل بنده خوشحال از آن عمل بجمال آن یکی حسنه
استپس چون دیگر بالا ترود و آن عمل با حسنات آن بنده تا جایی که محل قبولست میگوید الله تعالی ملائکه را که بگردانید آن
عملها را در سجین یعنی زندان سیاه چال جهنم و تفسیر آن گذشت در شرح حدیث چهارم باب اول و میآید در حدیث یازدهم باب صد و
بیست و ششم مراد اینست که جمیع آنها را در دفتر اهل سجین ثبت کنند که صاحبش سجینی میرود و آن عمل حسنات را باطل کرده چه
بدرستی که آن بنده مرا بآنها قصد نکرده بآن عملها **هشتم حدیث** قال امیر المؤمنین علیه السلم ثلث علامات للمرائی ینشط
اذا رای الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره **شرح** ثلث با ثبوت یا است علامات
خبر مبتدا است یا بی تنوین است و علامات مجرور و تمیز ثلث است و للمرائی خبر مبتدا است ینشط بیاء با نقطه و طاء منقطه بصیغه
مضارع معلوم باب علم است النشاط بفتح نون رغبت در عمل الناس مرفوع و منصوب میتواند بود و یکسل نیز از باب علم است **یعنی**
گفت امیر المؤمنین علیه السلم سه خصلت نشانهاست برای خودنما **اول** اینکه رغبت در عمل صالح میکند چون دیدند مردم **و دوم** اینکه کاهلی
در آن میکند چون باشد تنها **و سیوم** اینکه دوست میدارد که تحسین کرده شود در جمیع کارهای او **نهم حدیث** سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول قال الله عز و جل انا خیر شریک من اشرک معی غیری فی عمل عمله لم اقبله الا ما کان لی خالصا **شرح** خیر شریک
بعنوان التشبیه است چه واگذاشتن شریک حصه خود را از جهة شریک دیگر در مخلوقین نفع رسانیدن است نزد [illegible] استثنا
منقطع است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی من مانند بهتر شریکم از مخلوقین
بیان اینکه هر که شریک کرد با من غیر مرا در عملی که کرد آنرا قبول نمیکنم آن عمل را لیکن قبول میکنم آنرا که باشد برای من خالص **دهم حدیث**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اظهر للناس ما یحب الله و بارز الله بما کرهه لقی الله و هو ماقت له **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که ظاهر سازد برای مردم عملیرا که دوست میدارد آنرا الله تعالی و در خلوت جنگ الله کند
بیرون آید بسبب عملی که نهی از آن کرده ملاقات میکند الله تعالی را با نیمی که در محل حساب قیامت حاضر میشود در حالی که الله تعالی غضبناکست
برای او **یازدهم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا و یسر سیئا الیس یرجع الی نفسه فیعلم
ان ذلک لیس کذلک و الله عز و جل یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة ان السریرة اذا صحت قویت
العلانیة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چه میکند یکی از شما که اظهار کند عمل خوبرا و پنهان کند عمل بدرا
آیا نمیت اینکه رجوع بدل خود میکند پس میداند که آنچه اظهار کرده چنان نیست که اظهار کرده و الله عز و جل میگوید در سورة القیامة [illegible] باشد

بنون

در شرح

در شرح حدیث ششم مذکور شد که نیست چون بی عیبست و قوت بهم رساند ظاهر کرد روایتست چنانچه گذشت در حدیث ششم
دوازدهم حدیث قال ابو عبد الله علیه السلم ما من عبد یسر خیرا الا لم تذهب الایام حتی یظهر الله له خیرا و ما من عبد یسر
شرا الا لم تذهب الایام حتی یظهر الله له شرا **شرح** این ظاهرست از شرح آن حدیث چهارم **سیزدهم حدیث** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من اراد الله عز و جل بالقلیل من عمله اظهر الله له اکثر مما اراد و من اراد الناس بالکثیر من عمله فی
تعب من بدنه و سهر من لیله ابی الله عز و جل الا ان یقلله فی عین من سمعه **شرح** مما اراد تقدیر مما اراده است نسبت
سهر بلیل نسبت مجازی است سمعه بصیغه ماضی معلوم از باب علم است و ضمیر عاید بمن است و ضمیر منصوب راجع بکثیر است یا از باب تفعیل
است و ضمیر عائد راجع بمن و در من اراده است و ضمیر منصوب راجع بکثیر است و عاید من محذوف است تقدیر سمعه التسمیع مشهور
کردن چیزی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که اراده کرد رضای الله عز و جل را بکم از عمل خود وا مینماید الله تعالی در نظر
مردم که بیشتر است از آنچه اراده کرده رضای الهی را بآن و هر که اراده کند رضای مردم را ببسیار از عمل خود در یا مشقتی از بدن خود و بیداری
از شب خود امتناع میکند الله عز و جل مگر اینکه کم وا نماید آن عمل او در نظر آنکه شنید آنرا **چهاردهم حدیث** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
سیاتی علی الناس زمان تخبث فیه سرائرهم و تحسن فیه علانیتهم طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند
ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم خوف یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم
سین و سیاتی برای تأکیدست یا برای استقبال قریبست تخبث بخاء با نقطه و باء یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب یا غائبه باب
حسن است طمعا مفعول له یحسن است الدین عملی که بکار روز جزا آید یعمهم بعین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مضاعف باب
نصر است با در بعقاب برای تعدیه است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میآید بر مردم زمانی که زشت شود در آن نیتهای ایشان
نیکو شود در آن ظاهر ایشان که عمل جوارح ایشانست برای طمع در دنیا نمیخواهند به نیکو کردن ظاهر ثوابی که نزد صاحب کل اختیار ایشانست
میباشد عبادت ایشان خودنمایی آمیخته دل ایشان نمیشود ترسی از عذاب الله تعالی فرو میگیرد ایشان را الله تعالی ببلائی که غیبت امام حق باشد یا تسلط
امام ضلالت باشد مراد فرو گرفتن جمیع مردمست [illegible] صاحب الزمان علیه السلم است شد
چنانچه مذکور شد در حدیث شانزدهم باب هفتاد و نهم کتاب الحجه که باب فی الغیبة است پس دعا میکنند دانایان حقیقت آن بلا الله تعالی را برای
دفع آن بلا مانند دعای کسی که در دریا فرو رفته باشد در خضوع و خشوع پس قبول نمیکند دعا را برای [illegible] ایشان شبیه بمضمون می آید در باب
صد و بیستم **پانزدهم حدیث** عن عمر بن یزید قال انی لاتعشی مع ابی عبد الله صلوات الله علیه اذ تلا هذه الآیة بل الانسان
علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره یا ابا حفص ما یصنع الانسان ان یعتذر الی الناس بخلاف ما یعلم الله منه ان رسول الله صلی
الله علیه و آله کان یقول من اسر سریرة البسه الله رداءها ان خیرا فخیر و ان شرا فشر **شرح** مضمون این
مرافق حدیث ششم این بابست **شانزدهم حدیث** عن ابی جعفر علیه السلم انه قال الابقاء علی العمل اشد من العمل قال
و ما الابقاء علی العمل قال یصل الرجل بصلة و ینفق نفقة لله وحده لا شریک له فتکتب له سرا ثم یذکرها فتمحی

مستتر

بلغ

وَيُكْتَبُ لَهُ دِيَاءً شرح تكتب بصيغه مجهول غايب است يعنى مستتر نايب فاعلست راجع بهريك از عمل و نفقه است هر يك از سرا و علانية دياء منصوب است مفعول دوم تكتب بتكلفى هر دو جائز تا دو نقطه در بالا و سكون ميم و فتح حاء مهمله و الف بصيغه مضارع مجهول معتل اللام واو از باب افعال است يا بفتح تا و تشديد ميم مفتوحه و كسر حاء و يا دو نقطه در پايين بصيغه مضارع معلوم باب افتعال است و در اصل تمتحى بوده تا منقلب بميم شده و ادغام شده يعنى روايت است از امام محمد تقى يا امام محمد باقر عليه السلام كه او گفت محافظت بر عمل صالح از خود شاق تر است از آن عمل راوى گفت چيست محافظت بر عمل صالح گفت مثل اينكه عطا ميدهد مرد و يعطى مثل الصدقه لوجه مى و ترويج ميكند تو مثل بناى مسجد براى رضاى خدا تنهايى او كه شريكى نيست ان كارا و در آن عطا و نفقه پس نوشته ميشود براى او عبادت پنهان كه افضل از آشكار است بعد از آن مذكور ميسازد آن عمل و نفقه را پس برطرف كرده ميشود و از آن دفتر پس نوشته ميشود براى او آشكار كه كم فضيلت است بعد از آن ديگر بار مذكور ميسازد آن عمل و نفقه را او نوشته ميشود براى او ريا كه اصلا فضيلت ندارد و عقاب دارد سيزدهم اصل قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِخْشَوُا اللّٰهَ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ وَاعْمَلُوا لِلّٰهِ فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَاِنَّ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللّٰهِ وَكَلَهُ اللّٰهُ اِلَى عَمَلِهِ شرح التعذير بعين بى نقطه و ذال با نقطه و را بى نقطه مصدر باب تفعيل چيزى را عذر خود كردن با تنگى مهابه با وجود تقصير در كارى اين يا در تعذير بمعنى مع است فى براى تعليل است فرق ميان ريا و سمعه بيان شد در شرح حديث پنجم اين باب يعنى گفت امير المؤمنين عليه السلام بترسيد از الله ترسى كه نباشد با تقصير در عمل صالح و بهانه جويى و عمل آورند براى الله كه براى غير خود نمايى و شنوانيدن مردم چه بدرستى كه هر كه عمل كرد براى غير الله و اگذاشت او را الله سوى عملش يعنى كه بجاى ثواب سنى مشقت عملست سيزدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْمَلُ الشَّيْءَ مِنَ الْخَيْرِ فَيَرَاهُ اِنْسَانٌ فَيَسُرُّهُ ذَلِكَ قَالَ لَا بَاْسَ مَا مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ اَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ اِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلام راوى گفت پرسيدم او را از حال مردى كه بجا مى آورد چيزى از خير را پس مى بيند او را انسانى پس خوشحال ميكند آنمرد را آن ديدن انسان امام گفت باكى نيست بيان اين آنكه نيست هيچيك مگر اينكه دوست ميدارد كه ظاهر شود براى او در مردم خوب مراد اينست كه آن خوشحال شدن جبلى آدمى است و اگر آن باعث بطلان عبادت شود تكليف ما لا يطاق لازم مى آيد باكى بودن بشرط اينست كه نكرده باشد آن خير را براى آن ديدن انسان يعنى كه اگر ديدن او شود ميكرد اصلا يا در آنوقت يا بران وجه نميكرد و آن منافات ندارد با آنچه مى آيد در كتاب الزكوة در حديث اول از ابواب كه انهم كانوا يستحبون اظهار الفرائض و كتمان النوافل زيرا كه ممنوع آنست كه براى جلب نفع باشد و مدوح آنست كه براى دفع ضرر باشد مثل دفع ضرر تهمت ندادن زكوة مثلا و مانند آن باب صد و هفتم اصل باب طلب الرياسة شرح الرياسه بكسر را بى نقطه و همزه و گاهى منقلب بيا ميشود و السين بى نقطه سركردگى يعنى اين باب مذمت طلب سركردگى است و در اين باب هشت حديث است اول اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا فَقَالَ اِنَّهُ يُحِبُّ الرِّئَاسَةَ فَقَالَ مَا ذِئْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهَا بِاَضَرَّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ شرح الضارى بضاد با نقطه و را بى نقطه و يا دو نقطه

درپايين بصيغه اسم فاعل باب علم حريص و شكار رمانند آن الرعاء بكسر را بى نقطه و عين بى نقطه و الف آخر جمع راعى شبانان فى دين المسلم حال از ذال است مقام شده چنانچه ظاهر ميشود از آنچه مى آيد در حديث دوم و سوم باب صد و هشتم يعنى روايت از امام رضا عليه السلام كه او مذكور كرد مردى را پس گفت بدرستى كه او دوست ميدارد سركردگى را پس گفت نيستند دو گرگ حريص شكار در گله گوسفندى كه بتحقيق پراكنده شده باشند شبانان آن كه ضرر رسانند تر از سركردگى در دين مسلمان افتاده باشد دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه طلب كرد سركردگى را از پيش خود بى آنكه امام حق باو داده باشد جهنمى شد سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِيَّاكُمْ وَهَؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءَ الَّذِينَ يَتَرَاَّسُونَ فَوَاللّٰهِ مَا خَفَقَتِ النِّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ اِلَّا هَلَكَ وَاَهْلَكَ شرح يترأسون بتشديد همزه بصيغه مضارع معلوم باب تفعلت خفقت بخا با نقطه و فا و قاف بصيغه ماضى معلوم باب نصر است الخفق بفتح خا و سكون فا آواز نعل در وقت راه رفتن النعال بكسر نون و عين بى نقطه جمع نعل بفتح نون و سكون عين آنچه در پا كنند تا در وقت راه رفتن پا از ضرر زمين محفوظ باشد يعنى شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت دور داريد خود را و اين سركردگان كه از پيش خود سركردگى ميكنند از يكديگر چه بخدا قسم كه آواز نكرد نعلها در پى مردى از ايشان مگر آنكه جهنمى شد آنمرد و جهنمى كرد پيروان خود را چهارم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَلْعُونٌ مَنْ تَرَاَّسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ شرح ترأس بتشديد همزه بصيغه ماضى معلوم باب تفعلت يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام ملعونست هر كه از پيش خود سركرده شد ملعونست هر كه قصد كرد سركردگى از پيش خود و ملعونست هر كه با دل خود گفت آن سركردگى را يا يعنى كه احتمال آن را براى خود قرار داد پنجم اصل قَالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيَّاكَ وَالرِّئَاسَةَ وَاِيَّاكَ اَنْ تَطَاَ اَعْقَابَ الرِّجَالِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَمَّا الرِّئَاسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا وَاَمَّا اَنْ اَطَاَ اَعْقَابَ الرِّجَالِ فَمَا ثُلُثَا مَا فِي يَدِي اِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ اَعْقَابَ الرِّجَالِ فَقَالَ لِي لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ اِيَّاكَ اَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلام دور دار خود را و سركردگى را دور دار خود را از اينكه راه روى در پى مردان راوى گفت گفتم قربانت شوم اما سركردگى پس بتحقيق شناخته ام آن را كه بد است و اما اينكه راه روم در پى مردان پس نيست چهار دانگ آنچه در دست منست مگر از راه رفتن من در پى مردان بنوكرى و مانند آن پس امام گفت مراد اينست كه مراد من آنجا كه خيال ميكنى دور دار از اينكه وادارى مردى را كه غير حجت باشد پس تصديق كنى او را در هر چه گفت و او نفى بر وى پيشوايان اهل ضلالت است چنانچه مخالفان از پى ائمه و پيران ضلالت ميروند ششم اصل عَنْ اَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي وَيْحَكَ يَا اَبَا الرَّبِيعِ لَا تَطْلُبَنَّ الرِّئَاسَةَ وَلَا تَكُنْ ذَنَبًا وَلَا تَاْكُلْ بِنَا النَّاسَ فَيُفْقِرَكَ اللّٰهُ وَلَا تَقُلْ فِينَا مَا لَا نَقُولُ فِي اَنْفُسِنَا فَاِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَمَسْئُولٌ لَا مَحَالَةَ فَاِنْ كُنْتَ صَادِقًا صَدَّقْنَاكَ وَاِنْ كُنْتَ كَاذِبًا كَذَّبْنَاكَ شرح ذنبا بفتح ذال با نقطه و فتح نون و با يكنقطه است يا بكسر ذال و سكون همزه است چنانچه مى آيد در حديث اول باب صد و سى و نهم فيفقرك بفا و قاف و را بى نقطه بصيغه مضارع معلوم باب افعال است المحاله بكسر ميم و حاء بى نقطه چاره يعنى

روایت است از ابو الربیع شامی از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت مرا زه تو ای ابو الربیع طلب مکن سرکردگی را و مباش دنبال مراد
همانست که در حدیث سابق بیان شد و مخور مردم را بوسیله ما مراد نهی از گرفتن مال شیعه است بوسیله غلو در مدح ائمه یا بهانه اینکه
بزیارت امام میروم یا مفلس کنند ترا امید تا مکه در ما آنچه را که نمیگوییم در خود دهان مثل دعوی علم ایم بغیب چه بدرستی که تو و او ایستاده میشوی
در قیامت و پرسیده میشوی از ان دعوی ناچار پس اگر باشی است که نسبت راستی میدهیم ترا و اگر باشی دروغگو نسبت بدروغ میدهیم
ترا … اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من اراد الرياسة هلك شرح مضمون این موافق حدیث دوم است … اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اترى لا اعرف خياركم من شراركم بلى والله وان شراركم من احب ان يوطا
عقبه انه لا بد من كذاب او عاجز الرأي شرح اترى همزه استفهام انکاری و صیغه مخاطب معلوم باب منع یا مجهول باب افعال است
ضمیر انه اسم ان است و راجع باین یوطا است جمله معترضه است من کذاب ظرف مستقر و خبر ان است و من برای ابتدا است و میتواند
بود که ضمیر انه ضمیر شان باشد و من کذاب ظرف لغو و متعلق بلا بد باشد تقدیر لا بد لنا من کذاب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت آیا گمان میبری که نمیشناسم نیکان شما را از بدان شما بلی بخدا قسم و بدرستی که بدان شما
کسانیند که دوست داشته شد که رفته شود در پی ایشان یعنی که صاحب دارند بدرستی که سروری کرده شدن البته … رسیده و
از کسی که بغایت دروغگو باشد یا ضعیف رای باشد یعنی که البته احتیاج میشود بدروغ … او را که در مشکلات رجوع باو کنند
پس اگر در مشکلات حکم میکند کذاب است و اگر ساکت میشود و معامله پیش نمیرود و ضعیف الرای است باب صد و پنجم اصل باب
ختل الدنیا بالدین شرح الاختتال بخاء با نقطه و دو تاء دو نقطه در بالا مصدر باب افتعال است و … کیس بودن گرگ برای ربودن صید
یعنی این باب مذمت در کیس و دنیا بودن بوسیله اعمال آخرت است و در این باب یک حدیث است اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ان الله عز وجل یقول ویل للذین یختلون الدنیا بالدین وویل للذین یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس و
ویل للذین یسیر المومن فیهم بالتقیة ابی یغترون ام علی یجترؤون فبی حلفت لاتیحن لهم فتنة تترك
الحکیم منهم حیرانا شرح یختلون بخاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع باب نصر و ضرب … کیس بودن گرگ برای
ربودن صید القسط بکسر قاف و سکون سین بی نقطه و طاء بی نقطه میزان عدالت که … در میان خلایق آنرا معیار کرده مثل محکمات
قرآن که در آنها نهی از … و اتباع اختلاف از روی ظن و امر باتباع علم شده یسیر با سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب ضرب است تغتر بغین با نقطه و تشدید راء بی نقطه است الاغترار بازی خوردن بنعمت و مهلت و مانند آنها ام منقطعه است
یجترون بجیم و راء بی نقطه از مهموز اللام باب افتعال است و در اصل یجترئون بوده همزه مضموم ما قبل مکسور منقلب بیاء شده و ضمه یاء برای
نقل افتاده و یاء برای التقای ساکنین افتاده و ما قبل واو از کسره مشتغل بضمه شده لاتیحن بتاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین
و حاء بی نقطه و نون تاکید ثقیله بصیغه متکلم وحده از معتل اللام واوی و یائی باب افعال است الاتاحه مهیا کردن الفتنه عقاب و اختلاف
و هر دو اینجا مناسبست و مراد اینجا غیبت امام زمان و تسلط ائمه ضلالت است چنانچه مذکور شد در حدیث چهاردهم باب صد و شانزدهم یعنی

گفت

گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی وای جماعتی را که میربایند دنیا را بوسیله عمل آخرت و وای جماعتی را
که میکشند جمعی را که امر میکنند به پیروی میزان عدالت از جمله مردم و وای جماعتی را که میرود مومن در میان ایشان با تقیه آیا بنعمت و مهلت
من بازی میخورند آیا بلکه بر من دلیری میکنند و است پس بخود قسم خوردم که البته تقدیر خواهم کرد البته برای ایشان عقابی که واگذارد عاقل
از جمله مومنان ایشان را حیران در مشکلات مسائل یعنی چنانچه کسی اینها بند که سوال کنند از او و اندر باب صد و نوزدهم اصل باب من وصف
عدلا و عمل بغیره شرح این باب مذمت کسی است که شناخت میزان عدالتی را که محکمات قرآن باشد که در آنها نهی از پیروی ظن است
و عمل بضد آن کرد و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اشد الناس حسرة یوم القیمة من وصف
عدلا ثم عمل بغیره شرح ثم برای تعجب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که سخت ترین مردم باعتبار حسرت در روز قیامت
کسی است که شناخت محکمات قرآن را با وجود آن عمل بضد آنها کرد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اشد الناس عذابا یوم القیامة
من وصف عدلا و عمل بغیره شرح مضمون این موافق است با مضمون سابق و فرق اینست که ذکر حسرت اینجا شده و در سابق شده
و حاصل هر دو یکیست چه حسرت ایشان اشد است از حسرت سایر گروه هر یک از ایشان از جمله اشد است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من
اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره شرح این ظاهر است از سابق چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فی قول الله عز وجل فکبکبوا فیها هم والغاوون قال یا ابا بصیر هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه
الی غیره شرح روایت است از ابو بصیر گفت در قول الله عز وجل در سوره شعرا پس سرنگون انداخته شدند در جهنم آن معبودان و گمراهانی که عابد
ایشان بودند امام گفت ای ابو بصیر آن معبودان جماعتی اند که شناختند محکمات کتاب را که بزبانهای ایشانست با وجود این مخالفت کردند آنها را متوجه
شدند آن شد بیان این شد در حدیث دوم باب … پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام ابلغ شیعتنا انه لن ینال ما عند الله
الا بعمل و ابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره شرح گفت مرا امام محمد باقر
علیه السلام برسان بشیعه ما که هرگز دریافته نمیشود ثوابی که نزد الله تعالی است مگر بوسیله عمل و باقی ظاهر است از سابق باب صد و بیستم اصل باب المراء
والخصومة و معاداة الرجال شرح المراء بکسر میم و راء بی نقطه و الف ممدوده مصدر باب مفاعله است ستیزه در دو گفتن چنانچه باشد مجادله
در گفتگو شود الخصومة بضم خاء با نقطه و ضم صاد بی نقطه اسم مخاصمه یعنی مجادله ورزیدن در گفتگو المعاداة بضم میم و عین بی نقطه و الف و دال بی نقطه
و الف مصدر باب مفاعله دشمنی ورزیدن و اضافه آن بمفعول است یعنی این باب مذمت شک ورزیدن و مجادله ورزیدن و دشمنی ور
زیدن با مردانست و در این باب ده حدیث است اول اصل قال امیر المومنین علیه السلام ایاکم والمراء والخصومة فانهما یمرضان
القلوب علی الاخوان وینبت علیهما النفاق شرح یمرضان بر راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم تثنیه باب
تفعیل است التمریض سست کردن ینبت بنون و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است یعنی
گفت امیر المومنین علیه السلام دور دارید خود را از شک ورزیدن و دشمنی ورزیدن و مجادله ورزیدن را از یکدیگر چه بدرستی که آن دو چیز بیمار میکنند
دلها را بر برادران و دوستان و میرویانند بسبب آن دو چیز نفاق در دلهای کسان دوم اصل قال النبی صلی الله علیه

ثلث من لقی الله عز وجل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه وخشی الله فی المغیب والمحضر وترک
المراء وان کان محقا شرح من حسن بدل یا عطف بیان من لقی است یا بتقدیر مضاف وخبر مبتدای محذوف بتقدیر
احدی خصال من حسن هر یک مغیب بفتح میم وکسر غین بانقطه وسکون یا و دو نقطه در پایین و با یک نقطه و محضر بفتح میم وسکون حاء
منقط وفتح ضاد بانقطه و راء منقط اسم مکانست یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله سه خصلت است که هر که بحضور خدا عز وجل برود یعنی که در
عرصات قیامت حاضر شود با آن سه خصلت داخل میشود در بهشت از هر دری که خواهد کسی که خوب شده خوی او و ترسید از الهی در
غایبانه مردم و حاضر از مردم یعنی که معصیت نکرد یا یعنی که به هر دم نگفت وترک کرد شک زدن در دوستی مردم را مجادله در گفتگو
هر چند که باشد صاحب حق سیم اصل وباسناده قال من نصب الله غرضا للخصومات اوشک ان یکثر الانتقال
شرح الاسناد بکسر همزه وسکون سین منقط سند حدیث الغرض بفتح غین بانقطه وفتح راء منقط و ضاد بانقطه هدف یکثر بصیغه
مضارع معلوم باب افعال است یعنی ولسند حدیث سابق گفت نبی صلی الله علیه وآله هر که وا دارد الله تعالی را هدف تیرها برای مجادله و زید
تنها با مردم نزدیک میشود که بسیار کند انتقال را از سخنهایی که تسمیه آنها میخورد الصید آنها مراد امنیت که رسوا میشود و بعذاب گرفتار
میشود به سبب ظهور ناحق بودن قسم چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لا تمارین حلیما ولا سفیها فان الحلیم یقلیک
والسفیه یؤذیک شرح یقلیک بقاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معتل اللام باب ضرب یعنی گفت امام
صادق علیه السلم ترک کن دوستی بگفتگو و نزاع الیه با عاقل و نه با بی عقل چه بدرستی که عاقل تغافل و نفرت میکند از تو و بی عقل گفتگو
و آزار تو میکند پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما کاد جبرئیل علیه السلم یاتینی الا قال یا محمد اتق شحناء
الرجال وعداوتهم شرح ما کاد بدال منقط است و در بعض نسخ بنون است و در اول مبالغه شحنا بفتح شین بانقطه
وسکون حاء منقط ونون و الف ممدوده مصدر باب منع گفتگوی بسیار که از روی عداوت باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
نزدیک و ممکن نبود که جبرئیل علیه السلم آمدنی من مگر باز در نسخه که میگفت ای محمد دور دار از گفتگوی از روی دشمنی مردان و از دشمنی
ایشان ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال جبرئیل علیه السلم للنبی صلی الله علیه وآله ایاک وملاحات الرجال شرح
الملاحات بحاء منقط والف مصدر باب مفاعله نزاع در گفتگو یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت جبرئیل علیه السلم
نبی را صلی الله علیه وآله نگاه دار خود را و نزاع با مردان از یکدیگر هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایاکم والمشارة فانها
تورث المعرة وتظهر العورة شرح المشاره بشین بانقطه والف وتشدید راء منقط مصدر باب مفاعله شر انگیزی در گفتگو
و مانند آن المعرة بفتح میم وفتح عین منقط وتشدید راء منقط مفتوحه مصدر میمی مضاعف باب نصر گناه کار شدن و آزار
رسانیدن و تاوان کشیدن و هم اینجا مناسب است المعوره بضم میم وسکون عین منقط وکسر واو و راء منقط مخففه بصیغه اسم
فاعل باب افعال مفعول که صاحب عوار باشد بفتح وضم وکسر عین وفتح واو و الف یعنی عیب یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت دور دارید خود را از نزاع را از یکدیگر چه آن باعث میشود گناه کار شدن را و ظاهر میسازد خصلت صاحب عیب را که پنهانست

درشما

درشما و آشکار میشود هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایاکم والخصومة فانها تشغل القلب وتورث النفاق و
تکسب الضغائن شرح تشغل بشین بانقطه وغین بانقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب منع یا باب افعال است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دور دارید خود را از مجادله و ستیزه در گفتگو را از یکدیگر چه آن مشغول میکند دل را از فکر و اشتباه و مانند
آنها برای دفع حرف خصم و باعث میشود نفاق را و بهم میرساند کینهها را در دلها نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما کان جبرئیل علیه السلم
یاتینی الا قال یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتهم شرح ما کان بنون است و در بعض نسخ بدال است و مضمون این موافق حدیث پنجم این
بابست دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اتانی جبرئیل علیه السلم قط الا وعظنی فاخر قوله لی ایاک ومشادة
الناس فانها تکشف العورة وتذهب بالعز شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نیامد نزد من جبرئیل علیه السلم هرگز مگر آنکه پند داد
مرا پس آخر سخن او برای من در پند که وقت جدا شدن میگفت برای مبالغه در سفارش آن این بود که دور دار خود را و شر انگیزی با مر
دم را از یکدیگر چه آن ظاهر میسازد عیب را و میبرد عزت را یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما عهد الی جبرئیل فی
شیء ما عهد الی فی معاداة الرجال شرح ما در اول نافیه است و در دوم مصدریه است و ما عهد محلا منصوب است مفعول مطلق
برای نوع باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سفارش نکرد بسوی من جبرئیل در چیزی آن نوع سفارش که کرد بسوی من در دشمنی مردان کر
زنهار بکن از او لهذا اتفاق کرد در انتقام منافقان اصحاب خود دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من زرع العداوة حصد
ما بذر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که کاشت دشمنی مردم را در دل خود میدرود آنچه را که کاشت یعنی که ثمره آن دشمنی هر
دست با او چنانچه میگوید آنچه میکاری میدروی باب صد و بیست و یکم اصل باب الغضب شرح این باب فیست خشم آلود شدنست
یعنی که کاری از روی خشم آلودگی کند نه از روی عقل پس منافات ندارد با جنس جهاد با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و امثال آنها چه
قبل از شروع در آنها شروع در نصیحت و خیرخواهی میشود و تا شاید که از عذاب الهی ترس وود دست نکاید بیابند موافق آنچه می آید در کتاب
الجهاد در باب الدعاء الی الاسلام قبل القتال که باب چهاردهم است در این باب نوزده حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله غضب ضایع میکند ایمان صاحبش
ضایع میکند سرکه عسل را یعنی چنانچه کسی که عسل خورده باشد تا دهان او شیرین شود و بعد از آن سرکه خورد شیرینی دهان او را برطرف
میکند کسی که مومن شود و بعد از آن غضبناک شود حلاوت ایمان او میرود دوم اصل ذکر الغضب عند ابی جعفر علیه السلم فقال ان الرجل
لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار فایما رجل غضب علی قوم وهو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه سیذهب
عنه رجز الشیطان وایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه فان الرحم اذا مست سکنت شرح
من فوره یعنی فی ساعته الفور بفتح فاء وسکون واو و راء منقط جوشش و ضمیر راجع برجل است ذلک صفت فوره است یعنی
اینکه در حال جوشش غضب او که آزار او رسیده است بصیغه معلوم مضارع غایب باب منع است و رجز مرفوع و فاعل آنست یا از باب
افعال است و ضمیر مستتر در آن راجع بمصدر فلیجلس است و رجز منصوب و مفعول آنست و رجز بکسر راء منقط وسکون جیم و زای نقطه

بعضی نسخ حت نشد کرده است باید کلمه حصل بشرح مفعول

و سوء ظلمه بسین مهمله بصیغه معلوم غائب مضاعف از باب علم است مشتق شین بانقطه بصیغه ماضی مجهول مضاعف باب نصر است امس
فتح میم و تشدید شین بمعنی مخلوط کردن سکنت بصیغه معلوم از باب تفعیل است معنی مذکور شد خشم آلوده شدن نزد امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی
که گاهی مرد هر آینه خشم آلوده میشود در کسی پس راضی نمیشود هرگز تا داخل جهنم میشود یا معنی که آن یک خشم آلوده شدن باعث این میشود که طبیعت او شود
و هر که رسید باو چه خشم آلوده شود تا که داخل آتش جهنم شود پس هر مردی که خشم آلوده شود در جای خود ایستاده باشد پس باید که بنشیند در حین
خشم آلوده شدن خود هما که باو است چه بدرستی که رو میرود از او وسوسه شیطان و هر مردی که خشم آلوده شود بر صاحب خویشی نسبی خود پس باید که نزد
دیک شود و نسبت باو پس باید که دست بمالد او را چه بدرستی که خویشی چون آمیخته کرده شود بعض آن ببعضی ساکن میکند خشم آلوده گی را از غیر خویش چه
جای خویش سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الغضب مفتاح کل شر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام غضب کلید هر آزار است
که بکسی در دنیا میرسد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت ابی علیه السلام یقول اتی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل
بدوی فقال انی اسکن البادیة فعلمنی جوامع الکلام فقال آمرک ان لا تغضب فاعاد علیه الاعرابی المسئلة
ثلث مرات حتی رجع الرجل الی نفسه فقال لا اسأل عن شیء بعد هذا ما امرنی رسول الله صلی الله علیه وآله الا با
لخیر قال وکان ابی یقول ای شیء اشد من الغضب ان الرجل لیغضب فیقتل النفس التی حرم الله ویقذف المحصنة
شرح الجوامع جمع جامعه یعنی نصیحتهایی که هر یک از چندین نصیحت کند یا معنی که اندک لفظ بسیار معنی باشد اضافه آن به الکلام بتقدیر من است
و در بعض نسخ الکلم است و معنی هر دو یکیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از پدرم علیه السلام میگفت آمد نزد
رسول الله صلی الله علیه وآله مردی صحرانشین پس گفت بدرستی که من توطن میکنم در صحرا پس تعلیم کن مرا نصیحتهای جمع کننده اجمله سخن پس رسول
علیه السلام گفت امر میکنم ترا که غضبناک نشوی پس برگردانید بر رسول علیه السلام صحرانشین آن طلب را سه بار و همان جواب شنید تا آنکه رجوع کرد آن مرد
بدل خود یا معنی که فکر کرد که آیا چیزی از آزارهای دنیا باشد که غضب باعث آن نشود و یافت که غضب کلید همه آزارهاست چنانچه گذشت در حدیث
سابق پس گفت نمی پرسم رسول الله را از چیزی بعد از این سخن یا از این امر نکرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله بغیر از امر نیکو گفت و پدرم میگفت
کدام چیز سخت تر است در دنیا از غضب بدرستی که مرد گاهی غضب میکند پس میکشد نفسی را که حق تعالی حرام کرده آزار او را و نسبت میدهد
مراد اینست که آزار کشته شدن بقصاص میکشد یا نسبت بزنا میدهد زن عفیفه را مراد اینست که آزار حد قذف میکشد پنجم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام علمنی عظة اتعظ بها فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتاه رجل فقال یا رسول الله علمنی
عظة اتعظ بها فقال له انطلق فلا تغضب ثم عاد الیه فقال له انطلق فلا تغضب ثلث مرات شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام تعلیم کن مرا پندی که پند گیرم بآن پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله آمد نزد او مردی پس گفت ای رسول الله تعلیم کن مرا پندی که پند گیرم
بآن پس گفت او را برو و پس غضبناک مشو بعد از آن برگشت بسوی رسول و طلب پند کرد پس گفت او را برو پس غضبناک مشو سه بار یا معنی که سه باری
دیگر برگشت و همان جواب شنید ششم اصل عمن سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من کف غضبه ستر الله عورته شرح
روایتست از کسی شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که بازداشت غضب خود را بپوشاند حق تعالی عیب او را یا معنی که

الكلم

کسی که بحق پدر و حق او نیکو بود تا عیب او ظاهر شود هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مکتوب فی التوریة فیما ناجی الله عز وجل به موسی
یا موسی امسک غضبک عمن ملکتک علیه اکف عنک غضبی شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نوشته است
در توریة در میان چیزهایی که راز گفت الله عز وجل با موسی را که ای موسی نگاه دار غضب خود را از هر که قادر کردم ترا بر آزار او مثل غلام و کنیز
و سایر زیردستان تا باز دارم از تو غضب خود را در روز قیامت هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اوحی الله عز وجل الی
بعض انبیائه یا ابن آدم اذکرنی فی غضبک اذکرک فی غضبی لا امحقک فیمن امحق وارض بی منتصرا فان انتصاری
لک خیر من انتصارک لنفسک شرح لا امحقک بفتح حاء بی نقطه از جزم است و جمال اذکرک است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام وحی کرد الله عز وجل بسوی بعض پیغمبران خود که ای فرزند آدم یاد کن مرا در وقت غضب خود تا یاد کنم ترا در وقت غضب خود در روز
قیامت تا نابود نکنم ترا در جمله جمعی که نابود میکنم و راضی باش بمن باعتبار آنکه انتقام کشنده باشم از خصم تو چه بدرستی که انتقام من
برای تو بهتر است از انتقام تو برای خود تو نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام مثله وزاد فیه واذا ظلمت بمظلمة فارض
بانتصاری لک فان انتصاری لک خیر من انتصارک لنفسک شرح مراد اینست که حدیث هشتم بطریقی دیگر منقول است
از امام جعفر صادق علیه السلام و بجای وارض بی منتصرا چنین است و اذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری لک یا معنی که چون مظلوم شوی
بظلمی پس راضی شو بانتقام من برای تو و زیادتی این حدیث بر حدیث هشتم باعتبار همین لفظ است چه مراد در هر دو حدیث
یکیست و فهم فان انتصاری تا آخر با آنکه در آن حدیث نیز بود برای توضیح محل زیادتی است دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان فی التوریة مکتوبا یا ابن آدم اذکرنی حین تغضب اذکرک عند غضبی فلا امحقک فیمن امحق واذا
ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری لک فان انتصاری لک خیر من انتصارک لنفسک شرح این موافق حدیث
سابق است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وآله یا رسول الله علمنی قال اذهب
ولا تغضب فقال الرجل قد اکتفیت بذلک فمضی الی اهله فاذا بین قومه حرب قد قاموا صفوفا ولبسوا السلاح
فلما رای ذلک لبس سلاحه ثم قام معهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مردی به نبی صلی الله علیه
وآله ای رسول الله تعلیم کن مرا چیزی گفت برو و غضبناک مشو پس گفت آن مرد که بتحقیق اکتفا کردم بآن تعلیم که کردی پس رفت بسوی مردم
خود پس ناگاه میان قبیله او جنگی بود با قبیله دیگر که بر قبیله او آمده بودند برای انتقام بتحقیق قبیله او ایستاده بودند صفها زده بحالی که پوشیده
بودند یراق جنگ را پس چون دید آن ایستادن برای جنگ را پوشید یراق را بعد از آن ایستاد با قبیله خود برای جنگ اصل ثم ذکر
قول رسول الله صلی الله علیه وآله لا تغضب فرمی السلاح ثم جاء یمشی الی القوم الذین هم عدو قومه فقال
یا هؤلاء ما کانت لکم من جراحة او قتل او ضرب لیس فیه اثر فعلی فی مالی انا اوفیکموه فقال القوم فما
کان فهو لکم نحن اولی بذلک منکم قال فاصطلح القوم وذهب الغضب شرح انا تاکید است و تاکید ضمیر مجرور متصل
بضمیر مرفوع منفصل جایز است و میتواند بود که مبتدا باشد و اوفیکموه بصیغه متکلم وحده از باب افعال است و ضمیر منصوب راجع بعبد

که مذکور شد در ما کانت تأتو الایفاء یعنی آوردن آنچه پیمان شده یا از باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر منصوب راجع بما در ما کانت است
التوفیه والایفاء تمام دادن حق کسی یعنی بعد از آن یاد آورد قول رسول الله صلی الله علیه و آله را که غضبناک شو پس رفت که تا باری و انداخت
آن یراق جنگ را العدا آن آمد بر حالی که میرفت بسوی قبیله کالشان دشمن قبیله او بودند پس گفت ای جماعت آنچه هست حق
شما از جراحت یا کشته شدن یا زدن که میت بسبب آن یا تیری در بدنهای شما پس دیت آنها همه برمن است در مال من خود دهم یعنی
که حواله بر قبیله خود نمیکنم تا احتمال عدم ادا داشته باشند وفا میکنم با شما بآن عهد که کردم پس گفتند آن قبیله پس چون از این درد در آمدی
آنچه بود پس آن از شما باشد ما سزاوارتریم بآن کرم از شما امام گفت پس صلح کردند قبیله که دشمن قبیله او بودند و رفت غضب از میانه
آن دو قبیله دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد فی جوف ابن آدم
وان احدکم اذا غضب احمرت عیناه وانتفخت اوداجه ودخل الشیطان فیه واذا خاف احدکم
ذلک من نفسه فلیلزم الارض فان رجز الشیطان لیذهب عند ذلک عنه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم
گفت بحقیقت که این غضب آتش افروخته ایست از جانب شیطان که افروخته میشود در درون فرزند آدم و بدرستی که یکی از شما چون غضبناک
شود سرخ میشود دو چشم او و از اثر آن آتش پر باد میگیرد رگهای گردن او و دخل میکند شیطان در او بوسوسه تا مقتضای غضب را بفعل آورد
پس چون ترسد یکی از شما آن دخل شیطان را یعنی عمل بمقتضای آن دخل را از خود پس باید که ملاصق زمین شود یعنی که اگر ایستاده باشد
بنشیند و اگر نشسته باشد خوابد چه بدرستی که وسوسه شیطان میرود نزد آن ملاصقت زمین از او سیزدهم اصل قال ابوعبدالله علیه السلم
الغضب ممحقة لقلب الحکیم وقال من لم یملک غضبه لم یملک عقله شرح ممحقه بفتح میم اول و سکون حاء و فتح میم دوم و فتح حاء بی نقطه
و فتح قاف اسم مکان برای کثرت است یعنی امام صادق علیه السلم غضب جای کثرت نابود کردن است برای دل مصلحت اندیش و گفت امام
هر که نگاه داری نتواند کرد غضب خود را نگاه داری نمیتواند کرد خودمندی خود را یعنی که خودمند میشود و معصیتهای دیگر میکند چهاردهم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کف نفسه عن اعراض الناس اقال الله نفسه یوم القیمة ومن کف غضبه
عن الناس کف الله تبارک وتعالی عنه عذاب یوم القیمة شرح نفس مراد و جا بسکون فاء است اول نفس عین چیزی و عیب
و اول مراد است را اول و دوم مراد ست را دوم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که نگاه دارد خود را از ناموسهای مردم یعنی که غیبت مردم
نکند نابود میکند الله عیب او را در روز قیامت و هر که نگاه دارد غضب خود را از مردم یعنی که درشتی در حضور ایشان نکند نگاه میدارد الله
تبارک و تعالی از او عذاب روز قیامت را پانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من کف غضبه عن الناس کف الله عنه عذاب
یوم القیمة شرح این ظاهر شد در سابق باب صد و بیست و دوم اصل باب الحسد شرح الحسد بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و دال بی نقطه
مصدر باب نصر و ضرب رشک خوردن یعنی آنکه نعمتی یا فضیلتی که در دیگریست میخواهیست که آن یا مثل آن بمن داده شود یعنی این باب بیشتر
رشک خوردن است و این باب بر شش حدیث است اول اصل قال ابوجعفر علیه السلم ان الرجل لیأتی بای بادرة فیکفر وان
الحسد لیأکل الایمان کما تأکل النار الحطب شرح البادره بباء یک نقطه و الف و کسر دال بی نقطه و را بی نقطه معصیتی که از جوارح آدمی

سرزند

سر زند بی تکرار یا بمعنی کبائر است که گذشت در باب صد و چهاردهم باشد فیکفر صیغه مضارع مجهول غایب از تفعیل است یعنی گفت امام
محمد باقر علیه السلم بدرستی که گاهی مرد هر آینه میکند گناهی را که بی تکرار است هر گناهی که باشد خواه صغیره و خواه کبیره پس بخشیده میشود و بدرستی
که حسد چون گناهیست که ناشی از دل است و بی تکرار است هر آینه میخورد ایمان را چنانچه میخورد آتش هیزم را دوم اصل عن ابی عبدالله علیه
السلم قال ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم
یقول اتقوا الله ولا یحسد بعضکم بعضا ان عیسی بن مریم علیهما السلم کان من شرائعه السیح فی البلاد فخرج فی بعض
سیحه ومعه رجل من اصحابه قصیر فکان کثیر اللزوم لعیسی علیه السلم شرح السیح بفتح سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و حاء بی نقطه مصدر رحل العین یا باب ضرب حرکت از جایی بجایی العنوان السیر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت خود را نگاه دارید از عذاب الله و باید که رشک نخورد بعض شما بعضی دیگر را ایمان این که بدرستی که عیسی بن مریم علیه السلم
بود از جمله عبادات او که در شریعت او بود سیر و گشت در شهرهای مردم پس بیرون رفت در بعضی از سیر خود و با او مردی از یاران او بود که کوتاه قد
بود و بسیار ملازمت برای عیسی علیه السلم اصل فلما انتهی عیسی علیه السلم الی البحر قال بسم الله بصحة یقین منه
فمشی علی ظهر الماء فقال الرجل القصیر حین نظر الی عیسی جازه بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی الماء
ولحق بعیسی فدخله العجب بنفسه فقال هذا عیسی روح الله یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فما فضله
علی قال فرمس فی الماء فاستغاث بعیسی علیه السلم فتناوله من الماء فاخرجه شرح پس چون رسید عیسی علیه السلم
به آب بجایی مثل شط دجله و فرات و مانند آنها گفت بسم الله با کمال قرار خاطر بر ربوبیت رب العالمین که از جانب عیسی بود پس رفت بر روی پس گفت
آب آن مرد کوتاه وقتی که نظر کرد بسوی عیسی که گذشت بعض آن را بسم الله با کمال قرار خاطر که از جانب او بود پس او نیز رفت بر روی آب و رسید
بعیسی در میان آب پس داخل شد آن مرد را خودپسندی با نیروش که با خود گفت این عیسی برگزیده الله است از جمله ارواح میرود
در آب و من نیز میروم بر آب پس چه چیز است زیادتی او بر من یا بمعنی که چرا او برگزیده باشد به نبوت و رسالت و من نباشم بجای او یا چه
او امام گفت پس فرو برده شد آن مرد در آب بحکم الله تعالی پس زاری کرد بعیسی علیه السلم پس فرا گرفت عیسی او را از آب پس بیرون آورد او را
تا کنار آب اصل ثم قال له ما قلت یا قصیر قال قلت هذا روح الله یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فدخلنی من ذلک
عجب فقال له عیسی لقد وضعت نفسک فی غیر الموضع الذی وضعک الله فیه فمقتک الله علی ما قلت
فتب الی الله عز وجل مما قلت شرح بعد از آن عیسی گفت او را که چه گفتی با خود ای کوتاه گفت گفتم این برگزیده الله است
میرود در آب و من نیز میروم بر آب پس داخل من شد بسبب آن خیال خودپسندی مراد همین است که مذکور شد پس گفت او را عیسی
که هر آینه بتحقیق گذاشتی خود را در غیر آنجا که گذاشته ترا الله تعالی پس زشت شمرد ترا الله تعالی بر آنچه گفتی با خود پس بازگشت کن بسوی
الله عز وجل از آنچه گفتی اصل قال فتاب الرجل وعاد الی مرتبته التی وضعه الله فیها فاتقوا الله ولا یحسدن بعضکم
بعضا شرح امام گفت پس بازگشت کرد آن مرد و برگشت در دل خود بسوی جایی که گذاشته بود او را الله تعالی و از این پس خود را نگاه دارید

از عذاب آتش و باید که رشک خورده البته بعضی شما بعضی دیگر را **چهارم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله کَادَ الْفَقْرُ اَنْ یَکُونَ
کُفْراً وَ کَادَ الْحَسَدُ اَنْ یَغْلِبَ الْقَدَرَ **شرح** فقر بفتح فا و سکون قاف و را مهمله مصدر باب نصر است بمعنی کندن زمین است
و مراد اینجا تعمق زیاده از حد در علم است برای استنباط معانی دقیقه و نهی از آن تعمق گذشت در حدیث سوم باب هفتم
کتاب التوحید که باب النسبة است و گذشت در حدیث پنجم باب بیست و ششم کتاب التوحید که باب الخصومات فانها تورث الشک
و تحبط العمل و تردی صاحبها و عسی ان یتکلم بالشیء فلا یغفر له و بتقدیم قاف بر فا مصدر باب نصر بمعنی جر گرفتن از احوال است
و هر دو بیک معنی راجع میشود و آن حالت قدریه است چنانچه در مذمت ایشان واقع شده که یتقفرون العلم بتقدیم فا بر قاف
و در بعض روایات بتقدیم قاف بر فا است و اگر مصدر باب حسب است بمعنی تنگدستی از مال است که در بعض مردم باعث کفر میشود
یا بمعنی تنگدستی از دین است که در بعض مردم بکفر میرسد یغلب بغین با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب یا باب
تفعیلست بنا بر اول قدر در مقابل جبر و امر بین الامرین است که بیان شده در باب سی ام کتاب التوحید که باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین است
و بنا بر دوم مجرد آن از باب علم است و مراد بقدر تدبیر الٰهی است التغلیب بر او کردن قوی کردن **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک
شد که درویشی زیاده از حد که شود کفر یا بمعنی که بعض افراد حسد زیاده است بر قول قدریه در گناه یا مراد اینست که نزدیک شد رشک خوردن که غالب
قوی کند قضا و قدر الٰهی را یا بمعنی که نعمت محسود را تغییر کند از آنچه مقدر شده برای آن محسود **پنجم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
آفَةُ الدِّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام آفت دین رشک خوردن است و خود پسندی است و سخن گزاف
در مدح خود است مخفی نماند که اول و دوم معصیت دل است و سیم معصیت زبان است **ششم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللّٰهُ
عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَی بْنِ عِمْرَانَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَی مَا آتَیْتُهُمْ مِنْ فَضْلِی وَ لَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ اِلَی ذٰلِکَ
وَ لَا تُتْبِعْهُ نَفْسَکَ فَاِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعَمِی صَادٌّ لِقَسْمِیَ الَّذِی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبَادِی وَ مَنْ یَکُ کَذٰلِکَ فَلَسْتُ
مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنِّی **شرح** صاد بصاد بی نقطه و الف و تشدید دال بی نقطه است الصدّ و الصدود بضم صاد مصدر باب نصر مانع چیزی شدن القسم بفتح قاف
و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب حصه کردن چیزی ذکر صاد لقسمی برای بیان ساخط لنعمی است تا اگر کسی خیال کند که حاسد بر دو قسم است
یکی آنکه گوید مثل نعمت محسود با من کاش باشد این قسم ساخط نعم نیست جواب این باشد که باعث این حسد نیز سخط نعمت محسود است
چه اعتراض او راجع باین میشود که نعمت را با محسود نیز نمیبایست داد و اینست معنی مانع قسمت بودن قسمت بصیغه ماضی متکلم وحده
از باب ضرب است و عاید بالذی محذوف است بتقدیر قسمته و ضمیر محذوف مفعول مطلق برای نوعست **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت
الله عز و جل موسی بن عمران علیه السلام را ای پسر عمران رشک مخور بر مردم بنا بر آنچه دادم ایشان را از عطای خود و دراز مکن دو چشم خود را بسوی آن
عطا و روانه از پی آن عطا مکن دل خود را یا بمعنی که در فکر و غم آن مباش چه بدرستی که رشک خورنده ناراضی است برای نعمتهای من مانع حصه کردنی است
که حصه کردم آن را میان بندگان خود و هر که باشد چنان پس نیستم یار او و نیست یار من **هفتم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ
الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لَا یَحْسُدُ وَ الْمُنَافِقُ یَحْسُدُ وَ لَا یَغْبِطُ **شرح** یغبط بغین با نقطه و با یک نقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع باب ضرب

آن که گفت زیاده از حد رشک خوردن آنکه زیاده
بر قول قدریه شود از گناه یا بمعنی که بعض افراد
حه

است الغبط بکسر غین و سکون با طلب مثل نعمتی یا فضیلتی که با دیگریست فرق میان آن و حسد اینست که آن متعلق بمستقبل است
بی طلب زوال از دیگری و حسد متعلق بماضی است خواه با آرزوی زوال و خواه بی آن آرزو **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که مؤمن طلب مثل نعمتی یا فضیلتی در مستقبل میکند و رشک نمیخورد و منافق رشک میخورد و طلب مثل در مستقبل نمیکند
باب صد و سیوم و سیوم اصل باب العصبیة شرح این باب مذمت طرفگیری دیگری را است تا باعث بزرگی آنکس شود و در این باب
هشت حدیث است **اول اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَعَصَّبَ اَوْ تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِیمَانِ مِنْ
عُنُقِهِ **شرح** الربقة بکسر را بی نقطه و سکون با یک نقطه و قاف یکی از حلقه‌ها که بند کنند بر گردن ریسمان و در آن بسته میشوند و آن کمند را ربق
بکسر را و سکون با مینامند و در اینجا استعاره شده برای طوق فرمان برداری از صاحب فاعلت **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که طرفگیری کرد یا طرفگیری کرده شد برضای او پس بیرون کرد طوق ایمان را از گردن خود **دوم اصل** قَالَ رَ
سُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَنْ تَعَصَّبَ اَوْ تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبَقَ الْاِیمَانِ مِنْ عُنُقِهِ **شرح** این ظاهر است از سابق
سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِیَّةٍ بَعَثَهُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَعَ
اَعْرَابِ الْجَاهِلِیَّةِ **شرح** الاعراب بفتح همزه بادیه‌نشینان عرب و اینجا استعاره شده برای جاهلان خواه شهری و خواه صحرایی بقرینه اضافه
بالجاهلیه و مراد منافقان اصحاب‌اند که اعتراض کردند بر رسول در حدیبیه که چرا صلح میکنی و اشارت بایشان شده در سوره فتح اذ جعل الذین
کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة اگر گویی تعصب منافق از جانب کفارست نه از جانب مؤمنان گوییم منافقی که چشم بر حکومت مسلمان
دارد و مصلحت دنیای خود را در این دیده که در میان مسلمانان باشد تعصب ایشان میکند بعاریت برای دنیا هرچند که در دل دشمن
باشد چنانچه لفظ جعل در آیت فتح اشارت بآنست **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که باشد در دل او هموزن دانه از خردل از طرف
گیری و عدم رضای بحق حشر میکند او را الله تعالی در روز قیامت با بادیه‌نشینان عرب که بادیه‌نشینی ایشان عبارتست از خودرایی و میل بحکم بی
علمانست نه بر سبیل حقیقت **چهارم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَعَصَّبَ عَصَّبَهُ اللّٰهُ بِعِصَابَةٍ مِنْ نَارٍ **شرح** عصبه
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التعصیب کسی را صاحب عصابه کردن العصابه بکسر عین عمامه که در میان عرب علامت بزرگیست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طرفگیری کند کسی را تا باعث بزرگی او باشد مانند آنکه عمامه باعث بزرگیست
صاحب عمامه میکند او را الله تعالی او را عمامه در آتش جهنم **پنجم اصل** عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَمْ یَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِیَّةٌ اِلَّا حَمِیَّةَ
حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ ذٰلِکَ حِینَ اَسْلَمَ غَضَباً لِلنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فِی حَدِیثِ السَّلَی الَّذِی اُلْقِیَ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
شرح لم یدخل بصیغه معلوم باب افعال یا باب نصر است الحمیة نگاهداری کسی از ضرر طرفگیری که پس راجع بمعنی تعصب میشود و غضبا بغین
با نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب بمعنی طرفگیری است و در بعض نسخ بفتح عین بی نقطه و فتح صاد بی نقطه است و حاصل هر دو
یکیست السلی بفتح سین بی نقطه و لام و الف مقصوره پوستی که شتربچه و مانند آن در آن از شکم مادر بیرون می آید و آن را در فارسی بارک
مینامند و حکایت آن گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و یکم مولد النبی صلی الله علیه و آله و فاطمه **یعنی** روایتست از امام زین العابدین علیه السلام

گفت داخل جنت نگردد صاحب آن التعصب یکی تعصب حمزه بن عبد المطلب و آن تعصبی بود که مسلمان شد بسبب تعصب برای پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حکایات بارکی که انداخته شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد حرام مراد اینست که حدوث اسلام او برای تعصب بود و آن باعث اخلاص او
شد بعد از آن ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الملائکة کانوا یحسبون ان ابلیس منهم و کان فی علم الله انه
لیس منهم فاستخرج ما فی نفسه بالحمیة و الغضب فقال خلقتنی من نار و خلقته من طین شرح می در منهم برای تبعیض
است و این اعتقاد منافات ندارد با علم ملائکه بانکه ابلیس از جن است چه مفهوم ملک عرفی افراد خود است مثل مفهوم مومن که بسی
میتوانند بود که در تحت آن انواع مختلف الحقایق باشد و موافق این می آید در باب سی هشتاد و هشتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که ملائکه خیال میکردند که ابلیس جمله ایشانست با معنی که کمال قدرت بر ضبط خود از مخالفت حکم الهی دارد پس بیرون
آورد ابلیس آنچه را که در خاطر او بود از عدم موافقت ملائکه بسبب تکاهداری و تعصب اصل و نسب خود و بغیرتش که گفت آفریدی مرا از آتش و آ
فریدی آدم را از گل هفتم اصل سئل علی بن الحسین صلوات الله علیهما عن العصبیة فقال العصبیة التی یاثم
علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین و لیس من العصبیة ان یحب الرجل قومه
و لکن من العصبیة ان یعین قومه علی الظلم شرح الف لام العصبیه در دو جای اول برای جنس است و در دو جای آخر برای عهد
خارجیست یاثم بهمزه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب علم است یری بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعالست و معنوی
بود که از باب منع باشد و حاصل هر دو یکیست یعنی پرسیده شد امام زین العابدین صلوات الله علیه از طرفگیری قبیله خود که آیا جایز است
یا نه پس گفت طرفگیری که گناه کار میشود بسبب آن صاحبش اینست که ببیند مردی بدان قبیله خود را بهتر از نیکان قبیله دیگر و نیست
از جمله آن طرفگیری که صاحبش گناه کار میشود اینکه دوست دارد مردی قبیله خود را با معنی که سعی در حاجتهای ایشان بیشتر از سعی در حاجتها
قبیله دیگر کند و لیکن از جمله آن طرفگیری که مذکور شد اینست که مدد کند قبیله خود را در کار بیجا باب صد و سی و چهارم اصل باب الکبر شرح
الکبر بکسر کاف و سکون با یکنقطه و راء بی نقطه اسم تکبر که مصدر باب تفعلست بمعنی خودپسندی و خودستایی و اول مراد است اینجا و دوم مراد
در باب الفخر و الکبر که باب صد و سی و چهارم است یعنی این بابیست در تکبر است از مخلوقین و در این باب سی و چهار حدیثست اول اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی الالحاد فقال ان الکبر ادناه شرح الحاد مصدر باب افعال میل از حق بسوی باطل یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کمتر مراتب بیراهی پس گفت که بدرستی که خودپسندی کمتر آنست دوم اصل عن الحسین بن ابی العلاء
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبر قد یکون فی شرار الناس من کل جنس و الکبر رداء الله فمن نازع الله
عز و جل رداءه لم یزده الله الا سفالا ان رسول الله صلی الله علیه و آله مر فی بعض طرق المدینة و سوداء تلقط السرقین
فقیل لها تنحی عن طریق رسول الله فقالت ان الطریق لمعرض فهم بها بعض القوم ان یتناولها فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله دعوها فانها جبارة شرح ادخال قد کرده برای تقلیل است باعتبار قید من کل جنس است الرداء بکسر راء بی نقطه و دال
بی نقطه و الف ممدوده لباسی که بر دوش می اندازند برای کلاه و اینجا استعاره شده برای صفتی که مخصوص کسی و مشهور باشد السفال

بفتح سین بی نقطه و فا و الف پستی مرتبه تلقط بقاف و طاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعلست یا از باب نصر السرقین
بکسر سین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و کسر قاف معرب سرگین تنحی بفتح تاء و نون و فتح حاء بی نقطه مشدده و یاء دو نقطه در پایین ساکن بصیغه امر حاضر
معتل اللام باب تفعلست لمعرض بفتح لام و ضم میم و سکون عین بی نقطه و کسر راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست یا بفتح راء
را بصیغه اسم مفعول باب افعالست یا بفتح عین و تشدید راء مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیلست یعنی روایتست از حسین بن ابی العلاء
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت خودپسندی گاهی پیدا شود در میان مردمان از هر جنس که باشند خودپسندی صفت
مخصوص مشهور الله تعالی است و بس پس هر که طرف نزاع خود کند الله تعالی را و دعوی کند صفت مخصوص مشهور او را زیاد نمیکند الله تعالی مگر پستی مرتبه او را
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گذر کرد در بعض راههای مدینه و زنی سیاه بر میچید سرگین را پس گفته شد او را دور شو از راه رسول الله پس آن زن
گفت بدرستی که راه فراخست پس قصد کرد بجانب آن زن بعض جماعتی که با رسول بودند که فرا گیرد آن زن او را و برون از راه دور کند پس گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله بگذارید او را چه بدرستی که او خودپسند است با معنی که دور کردن او باعث بیحیایی و زبان درازی او میشود سیوم اصل
قال ابو جعفر علیه السلام العز رداء الله و الکبر ازاره فمن تناول شیئا منه اکبه الله فی جهنم شرح الازار بکسر همزه و زای با نقطه
و الف و راء بی نقطه لنگ و اینجا استعاره شده برای صفت مخصوصی که شهرت آن کمتر باشد از صفتی دیگر که مشهور باشد ضمیر منه راجع بهر یک
از عز و کبر است اکبه بصیغه ماضی معلوم باب افعال اینجا بمعنی کبست که بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام که ارجمندی صفت
مخصوص بغایت مشهور الله تعالی است و خودپسندی صفت مخصوص مشهور الله تعالی است پس هر که فرا گیرد چیزی از عز و کبر را سرنشیب می اندازد او را
الله تعالی در جهنم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الکبر رداء الله و المتکبر ینازع الله رداءه شرح مضمون این ظاهرست
از شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکبر رداء الله فمن نازع الله شیئا من ذلک
اکبه الله فی النار شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث دوم و سوم این باب ششم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات
الله علیهما قالا لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر شرح روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما گفتند داخل بهشت نمیشود کسی که باشد در دل او هموزن مورچه که صد آن بوزن یک دانه جو است از خودپسندی بیان این میشود در حدیث
آینده هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال حبة من خردل من الکبر
شرح الخردل بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و تخفیف لام سپندان مضمون این ظاهرست از شرح سابق اصل
قال فاسترجعت فقال ما لک تسترجع قلت لما سمعت منک فقال لیس حیث تذهب انما اعنی الجحود انما
هو الجحود شرح الاسترجاع گفتن انا لله و انا الیه راجعون برای حدوث مصیبتی مراد بجحود قدر مشترک میان انکار امامت امام حق و انکار دیگر
است موافق آنچه بیان میشود در شرح حدیث هشتم و نهم این باب ضمیر هو راجع بکبرست و تکرار مضمون جمله برای تاکیدست یعنی راوی گفت
پس استرجاع کردم پس امام گفت چیست ترا که استرجاع میکنی گفتم برای آنکه شنیدم از تو پس امام گفت نیست مراد من آنجا که خیال میکنی تو این نیست
که اراده میکنم بکبر انکار دین حق را و این نیست که آن انکار دین حقست هشتم اصل عن عبد الاعلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال

براباد

الکبر ان تغمص الناس وتسفه الحق شرح مضمون این نیز حدیثی است که مذکور میشود در کتاب الحج در حدیث دوم باب
بیست و هشتم که باب فضل الحج والعمرة وثوابهما است و در آن مذکور است که کبر مانع قبول حج و عمره است الغمص بفتح غین با نقطه
و سکون میم و صاد بی نقطه مصدر باب ضرب و علم کوچک شمردن آنچه عظیم القدر باشد الالف واللام الناس برای عهد خارجیست و مراد
ایمه اهل البیت است که مفترض الطاعه اند و قدر ایشان بغایت عظیم است مثل آیت سوره نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله و بیان شد در کتاب الحجه در بعض احادیث باب [illegible] که باب ان الایمة علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین
ذکرهم الله عز وجل است السفه بفتح سین بی نقطه و سکون فاء و هاء مصدر باب علم سبک شمردن الحق بکار آمدنی و مراد اینجا حکم شرعی که
معلوم است و سبک شمردن آن عبارت است از آنرا از کبیره که گذاشتن چنانچه می آید در حدیث دوم باب شصت و پنجم که باب الکفر است
یعنی روایت است از عبد الاعلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خودپسندی که مانع قبول حج و عمره و سایر عبادات است اینست که حقیر
شمرده شود این مردمان و سبک شمرده شود حکم الله که معلوم باشد نهم اصل عن عبد الاعلی بن اعین قال قال ابو عبد الله علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اعظم الکبر غمص الخلق وسفه الحق قال قلت وما غمص الخلق وسفه الحق قال
یجهل الحق ویطعن علی اهله فمن فعل ذلک فقد نازع الله عز وجل رداءه شرح مضمون این نیز حدیثی است که می آید
در کتاب الحج اعظم الکبر عبارت است از کبری که گناه آن بزرگتر است نزد الله تعالی نظیر آیت سوره نور وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم و آن کبری است
که مانع قبول حج و عمره است زیرا که سوال سائل در آن مقام است و مقصود اینست که تعریف جامع و مانع برای اعظم الکبر مفهومیست که قدر مشترک
است میان دو مفهوم اول غمص الخلق دوم سفه الحق هر یک از غمص الخلق و سفه الحق ظاهر است از شرح حدیث سابق زیرا که الخلق
اینجا بمعنی الناس است و در اینجا قال یجهل الحق ویطعن علی اهله بعکس ترتیب لف است برای اشارت بآنکه این دو صفت باهم یکدیگر
غالباً [illegible] ولهذا گاهی تعبیر از قدر مشترک میان آن دو میشود بجهو چنانچه گذشت در حدیث هفتم این باب [illegible] وگاهی تعبیر از آن میشود [illegible]
کبایر چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دهم باب صد و نود و هشتم که باب النفر من منی الاول والآخر که [illegible]
یجهل بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است و تقدیر ان یجهل است پس مرفوع باهمال آن و منصوب باعمال آن میتواند بود و برای عکس است
یطعن که از باب منع است فقد نازع تا آخر اشارت است بآنچه گذشت در بعض احادیث این باب که الکبر رداء الله و حاصل اینست که خودپسندی
لایق اوست و لیس کبر اعظم نزاع است با او در آن یعنی روایت است از عبد الاعلی بن اعین گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول
الله صلی الله علیه وآله بدرستی که بزرگتر خودپسندی که مانع قبول حج و عمره و سایر عبادات است حقیر شمردن این خلق است و سبک شمردن حق است
راوی گفت گفتم و چیست حقیر شمردن این خلق و سبک شمردن حق گفت اینکه نشناخته شود حق باینمعنی که اعراض کرده واقع شود و طعن کرده شود
در اهل حق باینمعنی که انکار کرده شود امامت امام حق که معصوم و عالم بجمیع احکام الله تعالی است پس هر که کرد آنرا که مذکور شد پس بتحقیق
طرف نزاع خود کرده الله عز وجل او دعوی کرده برای خود صفت مخصوص مشهور الله تعالی را دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین یقال له سقر شکا الی الله عز وجل شدة حره وسأله ان یأذن له ان یتنفس فتنفس

فأحرق جهنم شرح در این حدیث اشارت است بتفسیر قول الله تعالی در سوره زمر ویوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة الیس
فی جهنم مثوی للمتکبرین و در سوره نحل فلبئس مثوی المتکبرین و در سوره زمر و سوره مؤمن فبئس مثوی المتکبرین و قول الله تعالی در سوره مدثر وما ادر
یک ما سقر لا تبقی ولا تذر سقر بفتح سین و فتح قاف ماخوذ است از سقر بفتح سین و سکون قاف بمعنی گرمی یا از ساقور که بمعنی گرمی است و بمعنی
آهنی است که در آتش گرم کنند و بآن خر را داغ کنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که در جهنم هر آینه دره ایست
برای خودپسندان نامیده میشود سقر شکایت برد بسوی الله تعالی بزبان حال یا قال از بسیاری گرمی خود و طلب کرد از الله تعالی بزبان حال یا قال که رخصت دهد
او را که نفس کشد پس بعد از رخصت نفس کشید پس سوخت جهنم را و مراد اینست که باقی اجزای جهنم که بی آن گرم شد یا بطرف شد و اعاده شد
یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان المتکبرین یجعلون فی صور الذر یتوطأهم الناس حتی یفرغ الله من
الحساب شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که خودپسندان گردانیده میشوند در روز قیامت در صورتهای مور
های کوچک که صدتای آن بوزن یک دانه جو است پامال میکنند ایشان را مردمان تا وقتی که فارغ شود الله تعالی از حساب خلایق دوازدهم اصل عن عبد
الاعلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما الکبر فقال اعظم الکبر ان تسفه الحق وتغمص الناس قلت وما سفه الحق
قال یجهل الحق ویطعن علی اهله شرح این ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب سیزدهم اصل عن محمد بن عمر بن یزید عن ابیه
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی آکل الطعام الطیب واشم الریح الطیبة وارکب الدابة الفارهة ویتبعنی الغلام
فتری فی هذا شیئا من التجبر فلا افعله فاطرق ابو عبد الله علیه السلام ثم قال انما الجبار الملعون من غمص الناس
وجهل الحق قال عمر فقلت اما الحق فلا اجهله والغمص لا ادری ما هو قال من حقر الناس وتجبر علیهم فذلک
الجبار شرح فتری بتقدیر استفهام است فلا افعله منصوب است بتقدیر ان مبتدا است فذلک مبتدای دوم است الجبار خبر مبتدای دوم
والغلام برای عهد خارجیست و جمله خبر مبتدای اول است یعنی روایت است از محمد بن عمر بن یزید از پدرش گفت گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که بدرستی که من میخورم طعام نفیس را و میبویم بوی نفیس را و سوار میشوم اسب نجیب را و از پی من می آید غلام آیا پس می بینی
در این چیزی از خودپسندی را تا نکنم آنرا پس سر در پیش افکند امام جعفر صادق علیه السلام برای اشارت بآنکه این از چه جا [illegible] خطرات
بعد از آن گفت جز این نیست که آن خودپسند که ملعون است کسی است که غمص کند آن مردمان را و منکر شود حق را گفت عمر که گفتم اما حق پس
منکر نمیشوم و از غمص نمیدانم که چیست آن امام گفت هر که حقیر شمرد این مردمان را و تکبر کرد بر ایشان پس اوست آن جبار ملعون بیان این
شد در شرح حدیث نهم این باب چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة
ولا یزکیهم ولهم عذاب عظیم شیخ زان وملک جبار ومقل مختال شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سه کس اند که
التفات نمیکند بایشان الله تعالی و نظر التفات نمیکند بسوی ایشان در روز قیامت و صلاح نمیشمرد ایشان را و برای ایشان است
عذابی بزرگ اول پیری که زنا کننده باشد دوم پادشاهی که خودپسند باشد سوم مفلسی که در رفتار خرام کند پانزدهم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ان یوسف علیه السلام لما قدم علیه الشیخ یعقوب علیه السلام دخله عز الملک فلم ینزل الیه فهبط

عليه جبرئيل عليه السلام فقال يا يوسف ابسط راحتك فخرج منها نور ساطع فصار في جو السماء فقال يوسف يا جبرئيل
ما هذا النور الذي خرج من راحتي فقال نزعت النبوة من عقبك عقوبة لما لم تنزل الى الشيخ يعقوب فلا يكون
من عقبك نبي شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستی كه يوسف عليه السلام چون آمد نزد او مرد پير كه يعقوب عليه السلام است
داخل شد يوسف را رعايت عزت پادشاهی از مركبی كه بران سوار بود و در وقت استقبال يا از تخت پادشاهی كه بران نشسته بود فرود نيامد
بسوی يعقوب پس فرود آمد بر يوسف جبرئيل عليه السلام پس گفت ای يوسف واكن كف دست خود را پس بيرون آمد از كف دست او نوری
بالا رونده پس گرديد درميان آسمان باينمعنی كه قرار گرفت درميان آسمان و زمين پس گفت يوسف ای جبرئيل چه بود اين نوری كه بيرون آمد
از كف دست من پس جبرئيل گفت كه برطرف كرده شد پيغمبری از اولاد تو برای عقوبتی كه سبب اينست كه فرود نيامدی بسوی مرد پير يعقوب
پس نخواهد بود در اولاد تو هيچ پيغمبری نماند كه فرود نيامدن يوسف تكبر نبود بلكه شبيه بتكبر بود زيرا كه اخلال برعايت مصلحتی ترك سنت نه
مدركرده بود و چون غفلات انبيا و غلطات ايشان در رعايت مصالح مانند غفلت و غلط ديگران نيست پس عتاب آمد شانزدهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من عبد الا وفي رأسه حكمة وملك يمسكها فاذا تكبر قال له اتضع وضعك الله فلا يزال
اعظم الناس في نفسه واصغر الناس في اعين الناس واذا تواضع رفعها الله عز وجل ثم قال له انتعش نعشك الله فلا
يزال اصغر الناس في نفسه وارفع الناس في اعين الناس شرح الحكمة بفتح حاء بی نقطه و فتح كاف حديده لجام و اينجا استعاره است
يعنی روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نيست هيچ فرشته بنده مگر بحالی كه در سر او حديده ايست و فرشته نگاه ميدارد آنرا
پس چون آن بنده تكبر كند ميگويد فرشته او را كه پست شو پست كناد ترا الله تعالی پس هميشه بزرگترين مردمست در دل خود و كوچكترين مردمست در
نظرهای مردم و چون آن بنده تواضع كرد بر ميدارد آنرا خدای عز و جل از سر او يا مراد اينست كه رفعت ميدهد آنرا تا او سرافراز شود
بعد از ان ميگويد ملك با او كه بلند شو بلند كناد ترا الله تعالی پس هميشه كوچكترين مردمست در دل خود و بلندترين مردمست در نظرهای مردم هفدهم
اصل عن عبد الله بن بكير قال قال ابو عبد الله عليه السلام ما من احد يتيه الا من ذلة يجدها في نفسه شرح يتيه بتای دو نقطه
در بالا و یای دو نقطه در پايين و ها صيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است التيه بكسر و فتح تا و سكون يا تكبر و لاف زدن يعنی روا
يتست از عبد الله بن بكير كه گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام نيست هيچ يك كه خود پسندی ميكند مگر از كمال عيب خواری و پستی
مرتبه است كه مي يابد آن پستی را در دل خود و مراد اينست كه ميخواهد كه تلافی آنرا بخود پسندی كند تا بر مردمان پوشيده ماند هجدهم اصل وفی
حديث آخر عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من رجل تكبر او تجبر الا لذلة وجدها في نفسه شرح تكبر و تجبر بمعنی يكيست
كه تكبر اقوی از تجبر است چنانچه گفته در سوره حشر الجبار المتكبر و ميتواند بود كه از شك راوی باشد يعنی و در حديثی ديگر از عبد الله بن بكير
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام اينست كه گفت نيست هيچ مردی كه تكبر كند يا تجبر كند مگر از راه خواری و پستی مرتبه كه يافته آنرا در دل خود
باب صد و بيست و پنجم اصل باب العجب شرح العجب بضم عين بی نقطه و سكون جيم و بای يكنقطه خودپسندی يعنی اين باب در مذمت خودپسندی
است و درين باب هشت حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله علم ان الذنب خير للمؤمن من العجب

ولولا ذلك ما ابتلي مؤمن بذنب ابدا شرح مراد بالذنب گناه متعلق بجوارح است و چون عجب گناه متعلق بدلست بدتر از ذنب است
للمؤمن احترازست از مقرر گناه چه بر اين تقدير گناه عمل راست ميكند يعنی روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستی كه الله تعالی
دانسته كه گناه جوارح بهترست برای مؤمن از خودپسندی و اگر نميبود آن مبتلا نميشد بقضا و قدر الهی مؤمنی بگناه جوارح هرگز دوم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال من دخله العجب هلك شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه داخل او شد خودپسندی هلاك شد سيوم اصل
عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن العجب الذي يفسد العمل فقال العجب درجات منها ان يزين للعبد سوء عمله فيراه حسنا
فيعجبه ويحسب انه يحسن صنعا ومنها ان يؤمن العبد بربه فيمن على الله عز وجل ولله عليه فيه المن شرح الاحسان
نيكو دانستن و نيكو بجا آوردن و نيكوكار بودن و بنا بر دو معنی اول متعدی است و بنا بر سيوم لازم است الصنع بضم صاد و سكون نون مصدر
باب منع كردن كاری و عطا دادن و معنی اول مناسب است با دو معنی اول احسان و مفعول به است و معنی دوم مناسب است با معنی سيوم احسان
و مفعول له است يعنی روايتست از امام موسی كاظم عليه السلام راوی گفت پرسيدم او را از خودپسندی كه باطل ميكند عبادت را گفت آن
خودپسندی چند مرتبه است از جمله آنها اينست كه آرايش داده شود بخذلان الهی و اغوای شيطان برای بنده عمل بد او پس خيال كند آنرا خوب
پس نيكو گفت آورد او را او پندارد كه او خوب ميداند روش كردن كاری را خوب بجا می آورد و آنرا اشارتست بقول الله تعالی در سوره فاطر افمن
زين له سوء عمله و در سوره الكهف يحسبون انهم يحسنون صنعا و از جمله آنها اينست كه تصديق كند بنده بربوبيت صاحب كل اختيار خود
پس منت نهد بر الله عز و جل بدعوی استقلال در قدرت بر افعال خود چنانچه معتزله خيال كرده اند و حال آنكه برای الله تعالی است بر او در آن
ايمان منت كه توفيق داده و خذلان نكرده با وجود قدرت الله بر خذلان اشارتست بآيت سوره حجرات يمنون عليك ان اسلموا قل
لا تمنوا علي اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هديكم للايمان ان كنتم صادقين چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الرجل ليذنب الذنب
فيندم عليه ويعمل العمل فيسره ذلك فيتراخى عن حاله تلك فلان يكون على حاله تلك خير له مما دخل فيه
شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستی كه بنده هر آينه گاهی گناه ميكند نوعی از گناه پس پشيمان ميشود و خود را سرزنش ميكند
بر آن و عمل صالح ميكند نوعی از عمل صالح پس خوشحال ميكند او را آن عمل باينمعنی كه خودپسند ميشود پس دور مي افتد از حالت خود كه ندامت و سرزنش
باشد پس هر آينه بودن او بر حالت او كه ندامت و سرزنش خود است بهترست برای او از آن خودپسندی كه داخل شد او در آن يا
داخل شد آن در او پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتى عالم عابدا فقال له كيف صلوتك فقال مثلي يسأل عن صلوته
وانا اعبد الله منذ كذا وكذا قال فكيف بكاؤك قال ابكي حتى تجري دموعي فقال له العالم فان ضحكك وانت
خائف افضل من بكائك وانت مدل وان المدل لا يصعد من عمله شيء شرح المدل بضم ميم و كسر دال بی نقطه و تشديد
لام بصيغه اسم فاعل باب افعال كسی كه نازد بچيزی مثل اينكه خاطر جمع باشد از دوستی كسی و افراط و بی باكی بيجا او كند يعنی روايتست از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت آمد دانايی نزد عابدی پس گفت او را چون است نماز تو پس از روی خودپسندی گفت آيا مثل منی را پرسيده ميشود از نماز او
و حال آنكه من عبادت ميكنم الله تعالی را از ابتدای چنين و چنين سالها او دانا گفت پس چون است گريه تو گفت گريه ميكنم تا آنكه روان شود

اشکهای من بکریت او را آن دانا گفت پس بدرستی که خنده تو بجای گریه برحالی که تو ترسناک باشی فاضلترست از گریه تو برحالی که تو نازان
باشی بیان این آنکه بدرستی که نازان بالاتمیر و دار عبادت او چیزی باشد یعنی که مقبول درگاه الهی میشود ششم اصل عن احدهما علیهما السلام
قال دخل رجلان المسجد احدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق صدیق و العابد فاسق و ذلک
انه یدخل العابد المسجد مدلاً بعبادته یدل بها فتکون فکرته فی ذلک و تکون فکرة الفاسق فی التندم علی
فسقه و یستغفر الله عز و جل مما صنع من الذنوب شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت داخل
شدند یعنی که گاهی داخل میشوند دو مرد در مسجد یکی از ایشان عابد و دیگری سرکش از فرمان الهی پس بیرون می آیند از مسجد
برحالی که سرکش بغایت راست گو میشود در دعوی ایمان و عابد سرکش میشود از فرمان الهی و آنچه مذکور شد برای اینست که داخل میشود عابد
در مسجد برحالی که خاطر جمعیت بسبب عبادت خود و مینازد بآن عبادت پس میباشد اندیشه او دران نازیدن و میباشد اندیشه سرکش
در پشیمانی در سرکشی خود و طلب آمرزش میکند از الله تعالی عز و جل بسبب آنچه کرده از گناهان هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل
یعمل العمل و هو خائف مشفق ثم یعمل شیئا من البر فیدخله شبه العجب به فقال هو فی حاله الاولی و
هو خائف احسن حالا منه فی حال عجبه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی میکند گناهی را و او ترسانست از عاقبت
که کرده و در فکر آنست آیا چه شود بعد از آن میکند چیزی از عبادت را پس داخل او میشود چیزی که شبیه میماند یعنی که داخل او میشود عجب غیر
صریح و از آن خوف و فکر بیرون میرود بسبب آنچه کرده پس امام گفت او در حال خود که او داشت و او ترسان بود بهتر بود بسیار حال خود پس
در حال عجب خود مراد اینست که گناهکار ترسان بهترست در درگاه الهی از عابد خود پسند بنابر اینکه خود پسندی گناه دلست و آن بدتر از
گناه جوارحست و خوف عبادت دلست و آن بهترست از عبادت جوارح هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله بینما موسی
علیه السلام جالس اذ اقبل ابلیس و علیه برنس ذو الوان فلما دنا من موسی علیه السلام خلع البرنس و قام الی
موسی علیه السلام فسلم علیه فقال له موسی من انت قال انا ابلیس قال انت فلا قرب الله دارک قال انی انما
جئت لاسلم علیک لمکانک من الله شرح البرنس بضم با یک نقطه و سکون را بی نقطه و ضم نون و سین بی نقطه لباس
فروتنی و بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث پنجم باب النوادر که باب بیست و دوم است که سالوسان عام فریب نیز از کلاهی میپوشند
و آنرا اوقه و ولی مینامند و اهل ضلالت نیز از ایشان باز نمیخورند انت خبر مبتدای محذوفست بتقدیر المسلّم انت و استفهام تعجبی مقد
رست فلا قرب بتشدید را بی نقطه جملهٔ انشائیه است بجای اینکه خانه ات خراب شود و آمدن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله میان
اینکه موسی علیه السلام نشسته بود ناگاه آمد ابلیس و بر او دلقی بود صاحب رنگهای مختلف پس چون نزدیک شد بسوی موسی علیه السلام کند دلق
خود را و ایستاده متوجه موسی علیه السلام شد پس سلام کرد بر موسی پس گفت او را موسی که کیستی تو گفت من ابلیسم گفت تویی پس نزدیک
آباد ای مکناد الله خانه ترا یا یعنی کاش نمی آمدی گفت بدرستی که من جز این نیست که آمدم تا سلام کنم بر تو یا یعنی که قصد گمراه کردن نیامدم
چه مرتبه تو نزد الله معلومست من از تو مأیوسم اصل قال فقال له موسی علیه السلام فما هذا البرنس قال به اختطف قلوب

بنی

بنی آدم فقال له موسی علیه السلام فاخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه قال اذا اعجبته نفسه و ا
ستکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه شرح رسول الله علیه السلام گفت پس گفت او را موسی علیه السلام پس این است بکوچیست این دلق گفت باین دلق
میربایم فرزندان آدم را که تابع من میشوند و ضلالتها و بدعتها در دین میکنند پس گفت موسی علیه السلام پس خبرده مرا با آن گناهی که چون گناه کار شود
آنرا کنم گناه فرزند آدم غالب میشوی بر او گفت چون شگفت می آرد او را نفس او و بسیار میشمرد عبادت خود را او کوچک سهل میشود در نظر او
گناه او یا یعنی که تسلط در وقت عجب و وقت فخر و وقت اصرار بر گناه است نهم اصل قال قال الله عز و جل لداود علیه السلام یا داود
بشر المذنبین و انذر الصدیقین قال کیف ابشر المذنبین و انذر الصدیقین قال یا داود بشر المذنبین انی اقبل
التوبة و اعفو عن الذنب و انذر الصدیقین ان لا یعجبوا باعمالهم فانه لیس عبد انصبه للحساب الا هلک
شرح ضمیر مستتر در قال راجع برسول علیه السلام است ان ناصبهٔ لا نافیه بشرت یا لا ناهیه و یعجبوا بصیغه مضارع مجهول مذکر غایب
افعالست یا بصیغهٔ معلومست مثل اعجبته البعير و حاصل هر دو یکیست انصبه بصیغه متکلم وحده از باب افعال یا باب ضرب است الانصاب و النصب
آزار کردن و مرض مانند آن کسی یعنی و رسول الله علیه السلام گفت که گفت الله عز و جل داود علیه السلام را ای داود مژده ده گناهکاران را و ترسان بغایت
عبادت کنندگان را داود از روی تعجب گفت چون مژده میدهم گناهکاران را و میترسانم بغایت عبادت کنندگان را گفت ای داود مژده ده گناه کا
ران را که من قبول میکنم توبه از شر را و در میگذرم از گناه با بیمن شرک برای هر که خواهم و ترسان بغایت عبادت کنندگان را که عجب و خودپسندی را کورده
نشوند بسبب عملهای خود چه بدرستی که نیست بنده که تعب بیفزایم او را بسبب مناقشه حساب مگر که جهنمی میشود باب حب الدنیا و سبب
ششم اصل باب حب الدنیا و الحرص علیها شرح این باب در مذمت دوستی دنیا و مذمت حریص بودن بر دنیاست و این باب هفده
حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال راس کل خطیئة حب الدنیا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت سر هر گناهان دوستی دنیاست دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها
رعاؤها احدهما فی اولها و الآخر فی آخرها بافسد فیها من حب المال و الشرف فی دین المسلم شرح شبیه باین حدیث
گذشت در حدیث اول باب بیست و ... افسد افعل التفضیلست و اشتقاق آن از فسا و بمعنی اخذ اموال الناس از روی ظلم است
چه اشتقاق آن اگر از فسا و باشد شیاذ خواهد بود و اگر از فسا د بمعنی ضایع شدن باشد متعدی نخواهد بود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت نیستند دو گرگ سیری شکار در گله گوسفند که بتحقیق جدا شده باشد از آن گله شبانان آنکه یکی از آن دو گرگ
در اول گله باشد و دیگری در آخر آن گله بیشتر فساد کننده تر در آن گله از دوستی مال دنیا و ریاست در دین مسلمان سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع هذا فی اولها و هذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال و الشرف فی دین
المؤمن شرح مضمون این موافق سابقست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الشیطان یدیر ابن آدم فی کل شیء
فاذا اعیاه جثم له عند المال فاخذ برقبته شرح یدیر بدال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب افعالست اعیاه بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الفست و ضمیر مستتر راجع باین آدم است و ضمیر بارز راجع بشیطانست

یقین

حثم بجیم و تا، سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و مزید الجثوم سکون شخص در جای که از آنجا حرکت نکند اصلا یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شیطان میگرداند فرزند آدم را در هر چیزی که او را خواهش باشد تا شاید که آلوده آن شود و پس چون
مانده کند فرزند آدم شیطان را باینمعنی که شیطان مأیوس شود از آلودگی او او در غیر مال در کمین می نشیند شیطان برای فرزند آدم
نزد کیسه گاه مال تا وقت فرصت پس میگیرد حلق فرزند آدم را انتهی نماند که این مبنی بر غالب است چه گاهی نزد مال بزرگ کاری نمی سازد
و نزد اعتبار و شرف بر حلق آدمی میچسبد پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من لم یتعز بعزاء الله تقطعت نفسه
حسرات علی الدنیا ومن اتبع بصره ما فی ایدی الناس کثر همه ولم یشف غیظه ومن لم یر لله عز وجل علیه
نعمة الا فی مطعم او مشرب او ملبس فقد قصر عمله ودنا عذابه شرح التعزی بعین بی نقطه و زای با نقطه مصدر
باب تفعل صبر را پیشه خود کردن بار دو برای اسکاری است مثل امام زید بقیام حسین و هیچ نبود که رای سببیت باشد
العزاء بفتح عین و زای با نقطه و الف ممدوده صبر و صبر فرمودن و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول اضافه آن با الله باعتبار امر
الله تعالی است در قرآن مثل قول او در سوره بقره و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون و مثل و اضرب
لهم مثل الحیوة الدنیا و امثال اینها حسرات بفتح حاء و فتح سین جمع حسرة بسکون سین مصدر باب علم است و جمع مصدر برای اشارت
بتعدد انواع جایز است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که صبر را پیشه خاطر خود نکند بهمان صبری که الله تعالی فرموده در قرآن پاره
پاره میشود دل او بسبب حسرتهای گوناگون بر فوت دنیا که در عقبهای پی در پی است و هر که روان کند چشم خود را از پی آنچه در دستهای
مردم است از مال دنیا بسیار میشود غم او و شفا یافته نمیشود مرض خشم او و هر که نداند از الله عز وجل بر او نعمتی مگر در خوراک
یا آشامیدنی یا پوشیدنی یعنی که نعمت توفیق ایمان و عمل صالح را او در حساب نیاورد پس کوتاه میشود عبادت او و نزدیک میشود عذاب
او ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الدینار والدرهم اهلکا من کان قبلکم وهما مهلکاکم شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصحاب خود را بدرستی که زر طلا و زر نقره جهنمی کردند اکثر آنها را که بودند پیش از شما از امم انبیای سابقه
و آن دو زر جهنمی خواهد کرد اکثر شما را نیز هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام مثل الحریص علی الدنیا
مثل دودة القز کلما ازدادت من القز علی نفسها لفا کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غما شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام حال حریص بر دنیا حال کرم ابریشم است چندانکه بیشتر میپیچد
باعتبار پیچیدن بر خود ابریشم دورتر میکند او را از بیرون آمدن تا آنکه بمیرد از غم اصل و قال ابو عبد الله اغنی الغنی من لم یکن
للحرص اسیرا وقال لا تشعروا قلوبکم الاشتغال بما قد فات فتشغلوا اذهانکم عن الاستعداد لما لم یات شرح و گفت
امام جعفر صادق علیه السلام بی نیازترین بی نیازان کسی است که نباشد در بند حرص دنیا و امام گفت لباس درونی دلهای خود مکنید مشغول بودن را
بآنچه بتحقیق گذشت مثل دنیا که از بس که سریع الزوال است گویا که گذشت تا مباد که مشغول و غافل کنند ذهنهای خود را از تدارک
گیری برای آنچه نیامده مثل کار آخرت هشتم اصل سئل علی بن الحسین علیهما السلام ای الاعمال افضل عند الله قال ما من

عمل

عمل بعد معرفة الله عز وجل ومعرفة رسول الله صلی الله علیه وآله افضل من بغض الدنیا فان لذلک لشعبا کثیرة
وللمعاصی شعب فاول ما عصی الله به الکبر معصیة ابلیس حین ابی واستکبر وکان من الکافرین ثم الحرص وهی
معصیة آدم وحواء حین قال الله عز وجل لهما کلا من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
فاخذا ما لا حاجة بهما الیه فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیمة وذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجة
به الیه ثم الحسد وهی معصیة ابن آدم حیث حسد اخاه فقتله فتشعب من ذلک حب النساء وحب الدنیا وحب
الریاسة وحب الراحة وحب الکلام وحب العلو والثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا فقالت
الانبیاء والعلماء بعد معرفة ذلک حب الدنیا راس کل خطیئة والدنیا دنیاءان دنیا بلاغ ودنیا ملعونة شرح
این ظاهر شد از شرح حدیث دوازدهم باب شصت و یکم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجاة موسی علیه السلام یا موسی
ان الدنیا دار عقوبة عاقبت فیها آدم عند خطیئته وجعلتها ملعونة ملعون ما فیها الا ما کان فیها لی یا موسی
ان عبادی الصالحین زهدوا فی الدنیا بقدر علمهم وسائر الخلق رغبوا فیها بقدر جهلهم وما من احد عظمها
فقرت عینه فیها ولم یحقرها احد الا انتفع بها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در رازی که الله تعالی با موسی
علیه السلام گفته این است که ای موسی بدرستی که دنیا سرای عقوبت مؤمنان است که خطا کنند تا در آخرت فارغ باشند عقوبت کردم
در دنیا آدم را نزد خطای او اگر گوی معصیت آدم اگر عمد بود لازم می آید که انبیا معصوم نباشند و اگر خطا بود استحقاق عقوبت نخواهد داشت
گویم خطا بود بسبب تلبیس ابلیس و خیال اینکه قسم دروغ بالله تعالی نمیباشد و نفی استحقاق عقوبت دنیا در انبیا مبنی بر ... ایشان است
است و آن باطل است بنابر آنچه اشارت به آن شده در قول رسول الله صلی الله علیه وآله که می آید در باب دویست و هشتم رفع عن امتی اربع خصال خطاؤها
و نسیانها و ما اکرهوا علیه و ما لا یطیقون ... دلالت میکند که از خود و ... مرفوع میگرداند و ... شده از جهت خود بیان
این اکره ... شده است آنچه در دنیاست مگر آنچه باشد در آن موافق رضای من ای موسی بدرستی که بندگان من که صالحند نوت کردند
در دنیا بقدر دانش خود و سایر خلق رغبت کردند در دنیا بقدر نادانی ایشان و نیست هیچ کس که تعظیم کرد
دنیا را پس خوش شد چشم او در آن و حقیر نشمرد دنیا را هیچ کس مگر آنکه منتفع شد به آن باینمعنی که رزق خود را دریافت و دنیا را اسیر خود
کرد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها واحد فی اولها وهذا
فی آخرها بافسد فیها من حب المال والشرف فی دین المسلم شرح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است یازدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال مر عیسی بن مریم علیهما السلام علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة
ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم
فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجو ان نادهم شرح تدافنوا بصیغه ماضی باب تفاعل است و باب تفاعل گاه منسوب
بدو کس شود و دلالت بر وقوع مصدر از هر کدام نسبت بدیگری میکند و گاه منسوب بجمعی شود و دلالت بر وقوع مصدر از اکثر آن جمع میکند

الدینار

ذئبان

نسب

از هر کس بدیگری خواه از ان دیگر نیز نسبت بآنکس واقع شده باشد مثل تضاربوا و خواه نه مثل تدافعوا روح بضم را بی نقطه و سکون واو و حاء
بی نقطه بمعنی باعث زندگیست و اطلاق آن بر عیسی باعتبار آنست که باعث زندگی جان و دل مؤمنانست و اضافه آن بالله تعالی باعتبار
برگزیدن الله تعالی اوراست کلمه بمعنی مصداق کلمه است و مراد بکلمه قراریست که الله تعالی با خود داده که زمین را در هیچ وقت خالی از امامی که خلیفه
الهی باشد نگذارد و بملائکه گفته که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذر کرد عیسی بن مریم علیهما السلام
بر جمعی که تحقیق مرده بودند اهل آن و مرغان آن و چاروایان آن پس گفت آگاه باشید بدرستی که ایشان نمردند مگر بعذابی که یکبار نازل شده
و اگر میمردند جدا جدا هر آینه یکدیگر را دفن میکردند پس گفتند خاصان عیسی علیه السلم که ای جان الله تعالی که خلایق داده و امام او دعا کن الله
تعالی را که زنده کند ایشانرا تا جمیع یا بعضی پس خبر دهند ما را که چه بوده عملهای ایشان تا اجتناب کنیم از آنها پس دعا کرد عیسی علیه السلام صاحب
کل اختیار خود را پس ندا کرده شد عیسی از میان آسمان و زمین که ندا کن اهل قریه را تا جواب دهند اصل فقام عیسی علیه السلم
باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله و کلمته فقال ویحکم
ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت و حب الدنیا مع خوف قلیل و امل بعید و غفلة فی لهو و لعب
شرح الشرف بفتح شین با نقطه و فتح را بی نقطه مکان بلند ویحکم چنان شد در شرح حدیث پنجم باب سی و شانزدهم ما استفهامیه و منصوب
محلا تاکید کانت باشد اعمالکم مرفوع و اسم کانت است عبادة منصوبست تا خبر کانت محذوف باشد بتقدیر کانت اعمالنا عبادة و حب
منصوب و معطوف بر عبادة است مراد بخوف خوف عذاب الهیست و قلیل بودن آن عبارتست از اصرار بر معاصی است و مراد
بامل امل بقاست و ثوابست و بعید بودن آن بمعنی دور از مقتضای عقل بودنست مثل طلب غرر فی عمل الغفلة بفتح غین با نقطه و فتح فاء
و تاء وحدت نوعی از وسعت عیش که عظمت الهی از آنجا دانستن زینت و تفاخر میان یکدیگر و بسیاری کسب بلهو و فرزندان فی بمعنی مع است
اللهو جهل بکجی بکار آمدنی اللعب بازی بدانکه این موافق قول الله تعالی است در سوره حدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر
بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث چه غفلة اگرچه مقدمست باعتبار لفظ الا چون فی بمعنی مع است مؤخر است باعتبار معنی و ابن عباس
است تقدیم لهو بر لعب در حدیث چه و لعب بتقدیر و مع لعب است پس معطوف مقدمست بر معطوف علیه باعتبار معنی بدانکه در ترکیب
این آیت چند احتمالست از جمله آنکه لعب بدل الحیوة الدنیا باشد بنا بر مذهب جمعی آنکه که در ابدال نکره از معرفه شرط کرده اند توصیف
نکره را و کمثل خبر مبتدا باشد یعنی پس که ندا داد عیسی علیه السلام در شب بر بلندی از جمله زمین پس گفت ای اهل این ده پس جواب داد او را
جواب دهنده که لبیک ای جان الله تعالی که خلایق داده و امام او پس گفت ای تعجب شما چه بود عملهای شما گفت پرستیدن شیطان و دوستی
دنیا با ترس اندک و آرزوی دور از کار و وسعت عیشی با جهل باحکام الهی بیازیچه میل باخلاق از روی طبع اصل فقال کیف حبکم
للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت بکینا و حزنا قال کیف کانت
عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی شرح پس عیسی گفت چون بود دوستی شما دنیا را گفت مانند دوستی طفل کوچک
مادرش را چون رو میآورد بر ما شادی میکردیم در ظاهر خوشحال میشدیم در باطن و چون پشت میکرد میگریستیم در ظاهر و غمگین میشدیم

در باطن عیسی گفت چون بود عبادت شما شیطان را گفت فرمان برداری پیشوایان و امامان غیر معصوم که حکم ایشان بظن خود بود نه
از روی علم باحکام الهی اصل قال کیف کانت عاقبة امرکم قال بتنا لیلة فی عافیة و اصبحنا فی الهاویة فقال و ما الهاویة
فقال سجین قال و ما سجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم و ما قیل لکم قال قلنا
ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم شرح عیسی گفت چون شد عاقبت کار شما گفت خوابیدیم شبی در فراغتی عظیم صبح
کردیم در هاویه بمعنی بقعه که فرو رفته در جهنم عیسی گفت و چیست حقیقت هاویه پس گفت زندان سیاه چال عیسی گفت و چیست
حقیقت زندان سیاه چال گفت کوههاست از آتش که افروخته میشود بر سر ما و ما در قعر آنهائیم تا روز قیامت عیسی گفت پس چه گفتید
در وقت دخول در هاویه و چه گفته شد شما را در جواب گفت گفتیم برگردان ما را بسوی دنیا تا نفرت کنیم در دنیا گفته شد ما را در جواب
که دروغ گفتید که اگر برگردانیده شوید نفرت میکنید این موافق قول الله تعالی است در سوره انعام و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه مخفی
نماند که اگر کذبتم بتشدید ذال باشد مراد اینست که تکذیب رسل کرده اید دیگر علاجی ندارید اصل قال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک
من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد و انی کنت فیهم و لم اکن منهم
فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها شرح
عیسی گفت ای عجب تو چون سخن نگفت غیر تو با من از میان ایشان گفت ای روح الله بدرستی که ایشان لجام کرده شده اند بلجامها از آتش جهنم
که بدستهای فرشتگان سختگیران صاحبان قوتست و بدرستی که من بودم در میان ایشان و نبودم از جمله ایشان در عبادت طاغوت و حب دنیا
پس چون نازل شد عذاب فرو گرفت مرا بلای ایشان که چرا از میان ایشان بیرون نرفتی بیان این آنکه من آویخته شده ام بمویی در کنار جهنم نمیدانم که
سرنشیب انداخته میشوم در جهنم یا نجات می یابم اصل فالتفت عیسی علیه السلم الی الحواریین فقال یا اولیاء الله اکل خبز الیابس
بالملح الجریش و النوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا و الآخرة شرح در زمان سابق نمک در خمیر نمیکرده اند و نمک را
نان خورش میکرده اند الجریش بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه نمک کوفته یعنی پس رو کرد عیسی علیه السلام بسوی
خاصان خود پس گفت ای دوستان الله تعالی خوردن نان خشک با نمک نیکوفته و خوابیدن بر جاهای سرگین خوب بسیارست با راحت دنیا و آخرت
بامعنی که اگر با آن راحت دنیا باشد نجات از تشویش خاطر و راحت آخرت باشد نجات از جهنم دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ما فتح الله علی عبد بابا من امر الدنیا الا فتح الله علیه من الحرص مثله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
نگشوده الله تعالی بر بنده دری از وسعت مال دنیا مگر که گشوده الله تعالی بر او از جمله درهای حرص دری مثل آن در سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال عیسی بن مریم صلوات الله علیه تعملون للدنیا و انتم ترزقون فیها بغیر عمل و لا تعملون للآخرة و انتم
لا ترزقون فیها الا بالعمل ویلکم علماء سوء الاجر تاخذون و العمل تضیعون یوشک رب العمل ان یقبل
عمله و یوشک ان تخرجوا من ضیق الدنیا الی ظلمة القبر کیف یکون من اهل العلم من هو فی مسیره الی آخرته
هو مقبل علی دنیاه و ما یضره احب الیه مما ینفعه شرح علماء اسناد ای مضافست بحذف و فیه او نسبت علم بمخاطبین

با عتبار اینست که خطاب بجمعیست که کسب علوم میکنند و عمل بآنها نمیکنند پس اهل آن علم نیستند یا باعتبار دلالت کلام سابقست
بر اینکه هر مکلفی میکند که رزق دنیا گاهی بی عمل حاصل میشود و مثل آنچه در شکم مادر بود و آنچه در پستان مادر بود و آنچه میراث پدر و مانند آن بود و میدانم
که رزق آخرت بی عمل ممکن نیست الکوی که گاهی بی عمل رزق در آخرت حاصل میشود و مثل عوض بیماری و مثل آنچه در برابر تصدق کسی برای اینکس کرده شد
کوم مراد برزق آخرت اینجا ثوابست که در مقابل فعل اختیاری اینکس است نه نفع مطلقا تا شامل عوض نیز باشد سو بفتح سین منقطه و سکون
واو و همزه مصدر باب نصر آزرده کردن و معنی اضافه آن اینست که در کارهای قبایح است که باعث آزرده کردن عقلاست الا و همزه
استفهام انکاری و الف منقلب از همزه الظلم منصوب و مفعول آخذون است واو در والعمل حالیه میتواند بود و عاطفه میتواند بود و رب
العمل عبارت از ارباحست یقال بقاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم باب افعالست الاقاله معامله را بر هم زدن و مراد اینجا رد
متاع است چه آن در معاوضات نشان اقاله معاوضه است ضیق الدنیا اشارتست باینکه دوست خدا آرام در دنیا ندارد بخلاف دوست
آخرت چنانچه گذشت در حدیث پنجم این باب ظلمة القبر عبارتست از عذاب قبرست چنانچه نظیر این می آید در حدیث دهم باب صد و سی و ششم
هو بفتح ها و تشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب نصر است ماخوذ از هوه بضم ها و تشدید واو بمعنی فرو رفتگی و مستعمل میشود در گودی عمیق
باشد یا بضم ها و تخفیف واو و ضمیر است و حاصل هر دو یکیست مشیره بضم میم و کسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
و ضمیر راجع بابن آدم است و ظرف خبر مبتداست الی قوله متعلق بمشیرست واو در و هو حالیه است جمله ما لعیره تا آخر عطف بر جمله هو مقبل
علی دنیاه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت عیسی بن مریم صلوات الله علیه در سرزنش حریصان دنیا سعی
میکنید برای دنیا و حال آنکه شما گاهی روزی داده میشوید در دنیا بی عملی که از شما صادر شود و سعی نمیکنید برای آخرت و حال آنکه شما روزی
داده نمیشوید در آخرت مگر بعملی ای وای شما ای دانایان آزرده کردن آیا مزد را میگیرید بر حالی که عمل را ضایع کرده باشید میان این اینکه
نزدیکست که عمل اربابهای او میکند که بر هم زند عملی که برای او میکنید و نزدیکست که بر و روید از تنگی دنیا بسوی تاریکی قبر چه سر الدنیا
والا و ... بشنید چون میباشد از اهل علم کسی که فرو رفته و راه شمار کننده او بسوی ثواب آخرت است و با جمعی که چه شده او طالب علمیست که راه نمایی
بر کسی که ثواب آخرت میکند و حال آنکه او رو آورنده است بر دنیای خود و کار دنیا که زیر رسانند او را محبوب ترست بسوی او از کار آخرت
که نفع میرساند او را چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابعد ما یکون العبد من الله عز و جل اذا لم یهمه الا بطنه و فرجه شرح
ابعد افعل التفضیل و مبتداست ما مصدریه است یکون از افعال ناقصه است اضافه ابعد بما یکون مجازست مثل الغنی الغنی القنوع و افقر الفقر
الخضوع من ارتعلق ببعد است که در ضمن ابعد است من تفضیلیه نیست اذا برای محض ظرفیت و ظرف خبر مبتداست و شبیه این ...
در حدیث اول باب ... یهم بصیغه مضارع معلوم باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دورتر بودن
بنده دور از الله تعالی وقتی است که فکر نمیدارد بنده را مگر شکم و فرج او یا جمعی که غم آخرت نداشته باشد همین غم این دو چیز داشته باشد
پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اصبح و امسی و الدنیا اکبر همه جعل الله الفقر بین عینیه و شتت
امره و لم ینل من الدنیا الا ما قسم له و من اصبح و امسی و الآخرة اکبر همه جعل الله الغنی فی قلبه و جمع له امره

شرح

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بصبح رسد و بشام رسد بر حالی که دنیا بزرگتر پیش نهاد خاطر او باشد میگرداند
الله تعالی نیازمندی را میان دو چشم او بسبب حرص و طلب زیادتی دنیا که میسر نیست او را و پراکنده میسازد کار او را و در نگاه
باید از خورش و پوشش دنیا مگر آنچه را که نصیب کرده شده برای او اشارتست باینست که گاهی کسی که مال بسیار دارد و اشتغالی از آن
ندارد و یا بسبب بیماری بسیار و پرهیز دور و دراز یا بسببی دیگر و گاهی کسی مال کم دارد و انتفاع او بیشترست و هر که بصبح رسد و بشام
رسد بر حالی که آخرت بزرگتر پیش نهاد خاطر او باشد میگرداند الله تعالی بی نیازی را در دل او بسبب رضا بقضای الهی و اسبابهای
میکند برای او کار او را شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کثر اشتباکه بالدنیا کان اشد لحسرته
عند فراقها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بسیار شد آمیزش او بکارهای دنیا میباشد کثرت آمیزش
سخت کننده تر حسرت او را از جدا شدن دنیا هفدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من تعلق قلبه
بالدنیا تعلق قلبه بثلث خصال هم لا یفنی و امل لا یدرک و رجاء لا ینال شرح فرق میان امل و رجا اینجا اینست
که امل آرزوی خام متعلق بمحال و مانند آنست و رجا امید متعلق بقریب الوقوعست بحسب عادت اگرچه واقع نشود یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که چسپید دل او بدنیا چسپید دل او به سه خصلت اول غمی که تمام شدن ندارد دوم آرزوی خامی که رسیده
نمیشود که چه دارد و سیوم امیدی که دریافته نمیشود باب بیست و هشتم اصل باب الطمع شرح این باب بیان مذمت
طمع از مخلوق و شستن است و در این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اقبح بالمؤمن ان تکون
له رغبة تذله شرح ما اقبح صیغه تعجبست ان یکون منصوبست محلا تا مفعول ما اقبح باشد الرغبه بضم راء بی نقطه و سکون غین
با نقطه و باء یک نقطه و بفتح را و فتح غین حرص حاجت خود کسی باظهار طمع یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه بدست
در مؤمن اینکه باشد او را اظهار طمعی که خوار کند او را دوم اصل بلغ به ابا جعفر علیه السلام قال بئس العبد عبد له طمع یقوده
و بئس العبد عبد له رغبة تذله شرح راوی رسانید سند حدیث را بامام محمد باقر علیه السلام گفت بد بنده ایست بنده که او راست
طمعی که میکشد او را بجاها برای عرض حاجت و بد بنده ایست بنده که او راست اظهار طمعی که خوار کند او را سیوم اصل قال علی
بن الحسین علیهما السلام رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس شرح گفت امام زین العابدین
علیه السلام دیدم فراغت را همگی بتحقیق جمع شده بود در بریدن طمع از آنچه در دستهای مردمست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت الذی یثبت الایمان فی العبد قال الورع والذی یخرجه منه قال الطمع شرح الذی مبتداست و خبرش محذوف
و قست بتقدیر ما الذی و الذی بتقدیر قلت و ما الذی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم چیست آنچه
پا بر جا میکند ایمان را در بنده گفت پرهیزکاری از معاصی گفتم و چیست آنچه بیرون میکند ایمان را از بنده گفت طمع اشارتست باینکه طمع
کلید معاصی است مثل رشوت در حکم و اقسام ضلالت که برای وظائف در زمان خلفای ضلالت بهم رسید باب بیست و نهم
افعال
اصل باب الخرق شرح الخرق بضم خا با نقطه و سکون راء بی نقطه و قاف و بفتح خا و فتح راء مصدر باب علم و حسن نامعموری در

هر که چسپید دل او بدنیا

نزد

بالقول یعنی این باب مذمت ناهمواری است و در این باب دو حدیث است اول حدیث عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَنْ قُسِمَ لَهُ الْخُرْقُ
حُجِبَ عَنْهُ الْإِیمَانُ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که قسمت کرده شد برای او ناهمواری محجوب شد از او ایمان
دوم حدیث قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ کَانَ الْخُرْقُ خَلْقاً یُرَی مَا کَانَ شَیْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ أَقْبَحَ مِنْهُ شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر میبود ناهمواری مخلوقی که دیده شود مثل آدمی نمیبود چیزی از آنچه آفریده است خدا بد صورت تر از آن
باب صد و هشت و نهم از اصل باب سوء الخلق شرح این باب مذمت بدخویی است و در این باب پنج حدیث است اول حدیث عَنْ
أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَیُفْسِدُ الْعَمَلَ کَمَا یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ شرح مضمون این ظاهر میشود از آنچه گذشت در شرح
حدیث اول باب صد و هشتم دوم حدیث قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَبَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّیِّئِ بِالتَّوْبَةِ
قِیلَ وَ کَیْفَ ذَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِی ذَنْبٍ أَعْظَمَ مِنْهُ شرح التوبة قبول بازگشت و بازگشت
داول مراد است در اول و دوم در دوم یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله امتناع کرد خدای عز و جل برای صاحب خوی بد از قبول باز
گشت او که تمینشد و چون گفتند ای رسول الله گفت چون بازگشت کند از گناهی داخل میشود در گناهی که بزرگتر است از آن مراد آنست
که مسابید تغییر خوی خود کنند تا توبه مقبول شود سیوم حدیث عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَیُفْسِدُ الْإِیمَانَ کَمَا
یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ شرح این موافق اول است چهارم حدیث عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بدخویی او آزار کرد خود را پنجم حدیث قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ
وَ جَلَّ إِلَی بَعْضِ أَنْبِیَائِهِ الْخُلُقُ السَّیِّئُ یُفْسِدُ الْعَمَلَ کَمَا یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ شرح مضمون این موافق اول است باب صد و
سی ام از اصل باب السَّفَهِ شرح السفه بفتح سین بی نقطه و فتح فا و ها مصدر باب علم و حسن یکی بمعنی زود از جا در آمدن بدشنام و شدت
گفتگو و مانند آنها یعنی این باب مذمت سبکی است و در این باب چهار حدیث است اول حدیث عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ السَّفَهَ
خُلُقٌ لَئِیمٌ یَسْتَطِیلُ عَلَی مَنْ دُونَهُ وَ یَخْضَعُ لِمَنْ فَوْقَهُ شرح اللئیم بفتح لام و کسر همزه و سکون یا و دو نقطه در پایین از باب
حسن بد سرشت خلق لئیم مضاف و مضاف الیه است جمله یستطیل صفت لئیم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که سبکی خوی بد سرشتی است گردن فرازی و اظهار بالاتر از مرتبه خود میکند بر زیردست خود و زاری و اظهار پایینتر از مرتبه
خود میکند برای بالادست خود بحاجت بتقیه دوم حدیث عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَا تُسَفِّهُوا فَإِنَّ أَئِمَّتَکُمْ لَیْسُوا بِسُفَهَاءَ
وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ کَافَأَ السَّفِیهَ بِالسَّفَهِ فَقَدْ رَضِیَ بِمَا أُتِیَ إِلَیْهِ حَیْثُ احْتَذَی مِثَالَهُ شرح کافی بالف
و همزه و میشود ابدال همزه و اصل الف همزه بوده آنکه همزه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعال یا باب مفاعله است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت سبکی مکنید چه بدرستی که امامان شما نیستند سبکان و گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که مکافات کند سبک را بسبکی پس
بتحقیق راضی شده بآنچه رانده شد باو چون پیروی او کرده سیوم حدیث عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فِی رَجُلَیْنِ یَتَسَابَّانِ فَقَالَ
الْبَادِی مِنْهُمَا أَظْلَمُ وَ وِزْرُهُ وَ وِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَیْهِ مَا لَمْ یَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در دو مرد که

دشنام هم میدهند که گفت ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالمتر است با جمیع گناه آن دیگر صورت ظلم صادر شده اگر چه ظلم حقیقی نیست
بقرینه آنکه گفته گناه او و گناه یار او برو است چند که تجاوز از حد نکند مظلوم یعنی مانند که شبیه باین حدیث می آید در حدیث چهارم
باب صد و چهل و یکم چهارم حدیث عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ عَبْدٌ اتَّقَی النَّاسُ لِسَانَهُ شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دشمن داشته شده تر خلق الله سبحانه و تعالی بنده ایست که ترسیده مردم از شر زبان او باب صد و
سی و یکم از اصل باب البذاء شرح البذاء بفتح با یک نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده مصدر باب حسن و علم و منع از مهموز اللام یا مصدر باب
حسن یا منصر از معتل اللام واوی زبان درازی یعنی این باب مذمت بغایت بی شرم بودن بجهت در گفتگو است و در این باب چهار حدیث است
اول حدیث عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ شِرْکِ الشَّیْطَانِ الَّذِی لَا یُشَکُّ فِیهِ أَنْ یَکُونَ فَحَّاشاً لَا یُبَالِی مَا قَالَ
وَ لَا مَا قِیلَ لَهُ شرح الشرک بکسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه مصدر باب علم انباز بودن و اضافه آن بفاعلست لا یشک بصیغه مضارع
مجهول غایب باب نصر است فیه نایب فاعلست و نفی شک در اینجا بمعنی اینست که این اکمل مراتب است چه اگر شرک شیطان نباشد زنا خواهد
بود چنانچه می آید در حدیث آینده الفحاش بفتح فا و تشدید حا بی نقطه و الف و شین با نقطه بغایت که زیاد از حد خود در گفتگو
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از نشانهای شریک بودن شیطان با پدر کسی در وقت جماع که شک کرده نمیشود در آن
اینست که باشد کسی بغایت بیشرم در گفتگو پروا نکند آنچه را که گفت و نه آنچه را که گفته شد او را دوم حدیث قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه
و آله إِذَا رَأَیْتُمُ الرَّجُلَ لَا یُبَالِی مَا قَالَ وَ لَا مَا قِیلَ لَهُ فَإِنَّهُ لَغِیَّةٌ أَوْ شِرْکُ شَیْطَانٍ شرح لام لغیة مکسوره و جار است برای
ملکیت مجازی است الغیة بفتح و کسر غین با نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین و تا وحدت مصدر معتل العین واوی معتل اللام یایی
ضرب یکرا و بکسر غین نوعی از زنا مثل زنای که از زن شوهر دار باشد و مهر و اینجا مناسبت شرک مجرور و معطوف بر لغیه است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون دیدید مرد را که پروا نمیکند آنچه را گفته و نه آنچه را گفته شد برای او پس بدرستی که او فرزند زنا است
یا فرزند شرک شیطان با پدر او در وقت جماعت سیوم حدیث قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَی کُلِّ فَحَّاشٍ
بَذِیءٍ قَلِیلِ الْحَیَاءِ لَا یُبَالِی مَا قَالَ وَ لَا مَا قِیلَ لَهُ فَإِنَّکَ إِنْ فَتَّشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَّا لِغَیَّةٍ أَوْ شِرْکِ شَیْطَانٍ قِیلَ
یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ فِی النَّاسِ شِرْکُ شَیْطَانٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ شَارِکْهُمْ
فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی حرام ساخته بهشت را بر هر بغایت متجاوز از حد خود در گفتگو
که دراز زبانست کم شرمست پروا نمیکند آنچه را که گفت از بسکه فحاش بذی است و نه آنچه را گفته شد برای او چه بدرستی که تو اگر تفحص کنی
احوال او را نمی یابی او را مگر فرزند زنا یا فرزند شرک شیطان با پدر او در وقت جماع گفته شد که ای رسول الله و آیا در مردم شرک شیطان
میباشد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا نمیخوانی قول الله عز و جل او در خطاب ابلیس در سوره بنی اسرائیل و شریک شو فرزندان آدم را کافات
ترکنند در مالها و فرزندان اصل وَ سَأَلَ رَجُلٌ فَقِیهاً هَلْ فِی النَّاسِ مَنْ لَا یُبَالِی مَا قِیلَ لَهُ قَالَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلنَّاسِ یَشْتِمُهُمْ
وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُمْ لَا یَتْرُکُونَهُ فَذَلِکَ لَا یُبَالِی مَا قَالَ وَ لَا مَا قِیلَ لَهُ شرح و سال تا آخر کلام مصنف است و میتواند بود که کلام امام باشد

و در بعض نسخ فال و سال است و بنابراین ضمیر قال راجع بیکی از راویان است و میتواند بود که راجع برسول علیه السلام باشد یعنی و پرسید مردی
فهمی را که آیا در مردم میباشد کسی که پروا نکند آنچه را گفته شود برای او آنسخن فهم گفت هرکه متوجه مردم شد بحالی که دشنام دهد ایشان را و
میدانند که ایشان ترک جواب دشنام او نمیکنند پس پروا نمیکند آنچه را که گفت و نه آنچه را که گفته شد برای او و حاصل اینست که نفی چیزی که از
کسی که روا باشد اما بمقتضای آن عمل نکند متعارفست چنانچه نفی علم از عالمی که عمل نمیکند و میگویند فلانکس حاجت نفهمیده و هرکه سخن
فهمست میدانند که اینجا نفی مبالات از آن قبیلست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله یبغض الفاحش المتفحش
شرح المتفحش بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که قبول فحش دیگری او را میکند یعنی پروا ندارد از آن و بعضی گفته اند مراد کسی است
که بتکلف خود را بفحش گویی وادارد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی دشمن میدارد تجاوز از حد خود
در گفتگو را که پروا نمیکند سخنی را که گفته شود برای او چنانچه بیان شده در حدیث سابق پنجم اصل کان لابی عبد الله علیه السلام صدیق لا یکاد
یفارقه اذا ذهب مکانا فبینا هو یمشی معه فی الحذائین ومعه غلام له سندی یمشی خلفهما اذ التفت
الرجل یرید غلامه ثلاث مرات فلم یره فلما نظر فی الرابعة قال یا ابن الفاعلة این کنت قال فرفع ابو عبد الله علیه السلام
یده فصک بها جبهة نفسه فقال سبحان الله تقذف امه قد کنت اری ان لک ورعا فاذا لیس لک ورع
شرح تنوین ورعا برای تعظیمست و تنوین ورع برای تحقیر و افاده تعمیمست و در بعض نسخ بجای ورع الورع است و بنابراین
الف لام برای عهد خارجیست یعنی بود امام جعفر صادق علیه السلام را دوستی که نزدیک نبود که جدا شود از او چون امام رود بجایی پس یکروز
آن دوست میرفت با امام علیه السلام در بازار کفشدوزان و با او غلامی بود از اهل سند که میرفت در پی ایشان ناگاه رو واپس کرد
آن مرد میخواست غلامش را سه بار پس ندید غلام را پس چون نگاه واپس کرد در بار چهارم و غلام را دید گفت ای پسر زن بدکار کجا بودی راوی
گفت پس برداشت امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را پس کوفت بآن پیشانی خود را گفت برای تعجب سبحان الله دشنام
زنا میدهی مادرش را بتحقیق گمان میکردم که ترا پرهیزکاری عظیم باشد پس ناگاه ظاهر شد که نیست ترا پرهیزکاری اصلا اصل
فقال جعلت فداک ان امه سندیة مشرکة فقال اما علمت ان لکل امة نکاحا تنح عنی قال فما رأیته
یمشی معه حتی فرق الموت بینهما وفی روایة اخری ان لکل امة نکاحا یحتجزون به من الزنا شرح
پس آن مرد گفت قربانت شوم بدرستی که مادر او از بلاد سند است مشرکه است پس امام گفت آیا ندانستی تا آنکه برای هر طایفه عقد نکا
حی هست دور شو از من راوی گفت پس دیگر ندیدم آن مرد را که میرفته باشد با امام علیه السلام تا آنکه جدایی انداخت مرگ میان ایشان و در
روایتی دیگر بجای آن ان لکل امة نکاحا چنین است اینکه برای هر طایفه عقد نکاحی هست که خود را نگاه میدارند بآن از زنا اشارتست
باینکه معلوم و مشهورست که علما از ناهمبستر شدن روا نیز معلومست که اولاد مشرک و اولاد از زنا باشد لازم می آید که غلامان و کنیزان اصلا
نتیجه نشوند ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الفحش لو کان مثالا لکان مثال سوء شرح المثال بکسر میم و ثاء
سه نقطه و الف صاحب شکل سوء بفتح سین بی نقطه مضاف الیه است و بیان شده در شرح حدیث سیزدهم باب سی و هشتم یعنی

کر

گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستیکه گذشتن از حد در گفتگو اگر میبود صاحب شکل هر آینه میبود صاحب شکل آزرده کردن یعنی که هرکه
نگاه در آن میکرد آزرده میشد از بس که زشت میبود هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان فی بنی اسرائیل رجل فدعا
الله ان یرزقه غلاما ثلاث سنین فلما رأی ان الله تعالی لا یجیبه قال یا رب ابعید انا منک فلا تسمعنی ام قریب
انت منی فلا تجیبنی شرح عدم سماع در فلا تسمعنی عبارتست از عدم التفات بدعا برای عدم رضا از دعا چنانچه عدم اجابت
در فلا تجیبنی عبارتست از تاخیر قبول دعاست برای مصلحتی با وجود رضا از دعا کجا کرام قریب اینکه گفتم قریب است یعنی برای اشعار
باینکه اگر بعد متصورست از جانب بنده است و قرب بنده لازم دارد قرب پروردگار را پس این از قبیل وضع لازم در مقام ملزومست
فرق میان اجابت و میان استجابت اینست که اجابت دادن اثر دعاست و استجابت قبول دعاست اعم از اینکه اثر آن در دنیا زود داده
شود یا دیر داده شود یا بآخرت افکنده شود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در فرزندان یعقوب که پیش از رسول ما بودند
در میان ایشان بود مردی پس دعا کرد او خدا را که روزی کند او را پسری در سه سال پس چون دید که الله تعالی مستجاب نمیکند دعای او را
گفت ای صاحب کمال اختیار من آیا دورم من نسبت بتو بسبب ترک طاعات و فعل معاصی پس نمیشنوی دعای مرا بسمع رضا یا نزدیکی
تو نسبت بمن بسبب فعل طاعات و ترک معاصی پس اجابت دعا نمیکنی مرا با وجود آنکه میشنوی بسمع رضا اشارتست باینکه گاهی است که
دعای کسی را که از او راضی است اجابت نمیکند بسبب اینکه خیر او را در تاخیر اجابت میداند یا بهتر برای او ذخیره آخرت میکند اصل
قال فاتاه آت فی منامه فقال انک تدعو الله عز وجل منذ ثلاث سنین بلسان بذی وقلب عات غیر تقی ونیة
غیر صادقة فاقلع عن بذائک ولیتق الله قلبک ولتحسن نیتک قال ففعل الرجل ذلک ثم دعا الله فولد
له غلام شرح امام گفت پس آمد نزد او آینده در خوابش گفت او را بدرستی که تو دعا میکنی الله عز وجل را از سه سال تا حال با زبانی که صاحب
فحش است و دلی که سرکش است غیر صاحب ترس عذاب الهی است و قصدی در دعا که درست نیست پس جدا کن خود را از فحش
خود و باید که ترس عذاب الهی داشته باشد دل تو و باید که خوب شود قصد تو امام گفت پس بجا آورد آن مرد آنچه را که مذکور شد بعد از آن دعا کرد
پس زاییده شد برای او پسری حاصل اینست که اول از آن دو شق واقعست اگر گویی خواب چنین مخصوص انبیاست و صاحب خواب
و مانند آن معصوم نیست تابع تواند بود گوییم این خواب مخصوص انبیا نیست چه خواب بر سه قسمست اول آنکه در آن تعلیم حکمی باشد
که مجهول باشد و این مخصوص انبیاست دوم آنکه در آن تحدیث تذکیر و تنبیه بر چیزی باشد که معلوم باشد و کسی از آن غافل باشد
یا تغافل کند بسهو او هوس سیوم آنکه در آن تصور جزئیست خواه افاده ظن بوقوع آن کند خواه نه و علم بمعتبر این قسم موقوف بعلم بوحی
الهی است و قسم دوم و سیوم مخصوص انبیا نیست و این خواب از قبیل دوم است چه این مرد معصیت زبان درازی را در حساب معاصی
نمیشمرد چنانچه متعارفست در جمعی که خود را از عدول المؤمنین میشمارند و بمحض ترک شرب خمر و قمار و زنا و مانند آنها از افعال
جوارح غیر زبان و دل اکتفا میکنند هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان من شر عباد الله من تکره مجالسته
لفحشه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که از جمله بدتر بندگان الله کسی است که نفرت کرده شود همنشینی او برای زبان درازی او

نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ الْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت زبان
درازی بسبب دوری از اندیشه و دوری از ایمانست و دوری در آتش جهنم است با صاحبش دهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام إِنَّ
الْفُحْشَ وَالْبَذَاءَ وَالسَّلَاطَةَ مِنَ النِّفَاقِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که تجاوز از حد خود در گفتگو و زبان
درازی و تندی زبان بسبب نفاق صاحب آنهاست یازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللّٰهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ
الْبَذِيَّ وَالسَّائِلَ الْمُلْحِفَ شرح الملحف بضم میم و سکون لام و کسر حاء بی‌نقطه و فاء وسعت دهنده معاش خود ماخوذ است از لحاف
بکسر لام بمعنی جامه که جمیع بدن را بپوشاند چه آن وسیعتر از سایر جامه‌هاست و بعضی میگویند الحاف بمعنی ابرام در گدایی است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله دشمن میدارد تجاوز از حد خود در گفتگو و زبان دراز را و گدایی را که برای وسعت معاش
گدایی کند با اینکه اصل معاش را دارد و گدایی برای تتمیم میکند اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا
دوازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله لعائشة يَا عَائِشَةُ إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ
شرح مضمون این موافق حدیث ششم این بابست و باعث این می‌آید در کتاب العشرة در حدیث اول باب التسلیم علی اهل الملل سیز
دهم اصل قَالَ مَنْ فَحُشَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللّٰهُ مِنْهُ بَرَكَةَ رِزْقِهِ وَوَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ
شرح این حدیث مضمرست فحش بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ابرا ست یا از باب حسن
و علی برای اضرارست یعنی امام علیه السلام گفت هر که تجاوز از حد خود کند در گفتگو برادر او که مسلمانست بر طرف میکند الله تعالی از او برکت
رزق او را و وامیگذارد کارسازی آنکس را بسوی آنکس و عیبناک میکند بر آنکس معاش او را مثل اینکه جمیع مباحها از حرام بدست
ایشان می‌آید و صلاح برکت ندارد چهاردهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا سَمَاعَةُ
مَا هَذَا الَّذِي كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ جَمَّالِكَ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَحَّاشًا أَوْ سَخَّابًا أَوْ لَعَّانًا فَقُلْتُ وَاللّٰهِ لَقَدْ كَانَ
ذَلِكَ أَنَّهُ ظَلَمَنِي فَقَالَ إِنْ كَانَ ظَلَمَكَ لَقَدْ أَرْبَيْتَ عَلَيْهِ إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ فَعَالِي وَلَا آمُرُ بِهِ شِيعَتِي اسْتَغْفِرْ
رَبَّكَ وَلَا تَعُدْ قُلْتُ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَلَا أَعُودُ شرح السخاب بفتح سین بی‌نقطه و تشدید خاء با نقطه و الف و باء یکنقطه بمعنی
بلند آواز است و بفتح همزه بتقدیر لام است و خبر کان است ان کان شرطیه است لام در لقد جواب قسم مقدرست و اولی بودن شرطیه
نظر و لو انهم آمنوا و اتقوا لمثوبة من عند الله خیر بقرینه اینکه در جزای ان فاء نمیباشد و جزای جمله فعلیه نمیباشد اربیت براء بی‌نقطه و باء
یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب باب افعالست الفعال بکسر فاء و عین بی‌نقطه و الفصیح فعل بکسر فاء و سکون عین کار
و بفتح فاء کاری که مخصوص کسی باشد یعنی روایتست از سماعه گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مرا ابتدا کننده بود یعنی رجالی
که در جواب سوالی نبود ای سماعه چیست اینکه بود میان تو و میان شتردار تو دور دار خود را از اینکه باشی بغایت متجاوز از حد خود در گفتگو
یا بغایت بلند آواز یا بغایت لعنت کننده مردم پس گفتم بخدا قسم که هر آینه بود آنچه گفتی بسبب اینکه او ظلم کرد مرا پس گفت بدرستی که اگر
بود اینکه ظلم کرد ترا هر آینه بتحقیق زیاده کردی بر او ظلم را بدرستی که اینکه کردی نیست از جمله کارهای من و امر نمیکنم شیعه خود را با معنی که نهی

میکنم

میکنم استغفار کن صاحب کل اختیار خود را و بکرد دیگر بار باین عمل گفتم استغفار میکنم الله را و بر نمیگردم باب سیصد و سی و دوم
اصل باب من يُتَّقَى شَرُّهُ شرح این باب مذمت کسی است که ترسیده شود از شر او و درین باب چهار حدیثست اول اصل إِنَّ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ عَائِشَةَ إِذِ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله بِئْسَ
أَخُو الْعَشِيرَةِ فَقَامَتْ عَائِشَةُ فَدَخَلَتِ الْبَيْتَ فَأَذِنَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلرَّجُلِ شرح العشیره بضم
عین بی‌نقطه و فتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه تصغیر عشره بکسر عین و سکون شین بمعنی یکدیگر
یعنی بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله میان این که او نشسته بود در اثنای روزی نزد عائشه ناگاه رخصت دخول بر او طلبید مردی پس گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله بد یار صحبت یکدیگر است پس برخاست عائشه پس داخل خانه اندرون شد پس رخصت دخول داد رسول الله صلی الله
علیه و آله آنمرد را اصل فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله بِوَجْهِهِ وَبِشْرِهِ إِلَيْهِ يُحَدِّثُهُ حَتَّى إِذَا فَرَغَ وَخَرَجَ
مِنْ عِنْدِهِ قَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ بَيْنَا أَنْتَ تَذْكُرُ هَذَا الرَّجُلَ بِمَا ذَكَرْتَهُ بِهِ إِذْ أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ بِوَجْهِكَ
وَبِشْرِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللّٰهِ مَنْ تُكْرَهُ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ
شرح باء در بوجهه برای تعدیه است و بشره معطوف است البشر بکسر باء و سکون شین با نقطه و راء بی‌نقطه گشاده رویی الیه خبر مبتداست
و جمله حالیه است یحدثه جمله حالیه دیگرست و ذکر عطف بر وجهه است یعنی پس چون داخل شد آنمرد متوجه او کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
روی خود را بر حالی که گشاده رویی رسول متوجه آنمرد بود و سخن میگفت با او تا اینکه چون فارغ شد آنمرد و یا فارغ شد رسول بیرون رفت
آنمرد از نزد رسول گفت عائشه ای رسول الله میان اینکه تو یاد میکردی آنمرد را بآنچه یاد کردی او را بآن ناگاه متوجه او کردی روی خود را
و گشاده رویی خود را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نزد آن اعتراض عائشه بدرستی که از جمله بدترین بندگان الله کسی است که نفرت کرده
میشود همنشینی او برای تجاوز او از حد خود در گفتگو مراد اینست که چون دراز زبانست برای مصلحتی با او توجه کردم اگرچه مکروه طبع
من بود دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ شرح
یکرمون بصیغه مجهول باب افعال یا تفعیلست اتقاء مصدر باب افتعال منصوب بر مفعول له است و اصل تاء اول واو بوده یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدترین مردم نزد الله در روز قیامت جمعی‌اند که تعظیم کرده میشوند از ترس شر ایشان سیوم اصل قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام مَنْ خَافَ النَّاسُ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که ترسند مردم از زبان او پس
او در آتش جهنم است چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَرُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّ
هِمْ شرح مضمون این موافق حدیث دوم است باب سیصد و سی و سیوم اصل البغی شرح این باب مذمت زیاده روی بر مردمست و درین البغي العلو والاستطالة وازد
باب چهار حدیثست اول اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَعْجَلَ الشَّرِّ عُقُوبَةً الْبَغْيُ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بدرستی که شتابانترین بدیها باعتبار عقوبت زیاده رویست با معنی که اثر عقوبت آن در دنیا نیز ظاهر میشود دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عليه السلام قَالَ يَقُولُ إِبْلِيسُ لِجُنُودِهِ أَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَالْبَغْيَ فَإِنَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللّٰهِ الشِّرْكَ شرح روایتست از

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوید ابلیس لعین را اگر لشکرهای او ببیند بیندازید میان بنی آدم رشک خوردن وزیاده روی را
چه بدستی که آن دو همتای میکنند نزد الله تعالی شرک را در گناه یعنی که نزدیک بشرک گرداند سیوم اصل عن مسمع ابی سیار ان ابا عبد
الله علیه السلام کتب الیه فی کتاب انظر ان لا تکلمن بکلمة بغی ابدا وان اعجبتک نفسک وعشیرتک
شرح روایتست از مسمع که گفت او ابو سیار است که امام جعفر صادق علیه السلام نوشت بسوی او در مکتوبی که باخبر باش که سخن نگویی البته
بسخنی که در آن زیاده روی باشد هرگز هر چند که بشگفت آورده باشد ترا نفس تو وقبیله تو چهارم اصل قال امیر المؤمنین
علیه السلام ایها الناس ان البغی یقود اصحابه الی النار وان اول من بغی علی الله عناق بنت ادم فاول قتیل قتله
الله عناق وکان مجلسها جریبا فی جریب وکان لها عشرون اصبعا فی کل اصبع ظفران مثل المنجلین
فسلط الله علیها اسدا کالفیل وذئبا کالبعیر ونسرا مثل البغل وقتلنها وقد قتل الله الجبابرة علی
افضل احوالهم وامن ما کانوا شرح این حدیث جزو خطبه ایست که می آید در کتاب الروضه خطبة لامیر المؤمنین علیه السلام
وآن بعد از مقتل عثمان وبیعت مردمان با امیر المؤمنین بوده ودر انجا فاتقلوها است بجای فقتلنها الجریب بفتح جیم وکسر راء منقط
ویا دو نقطه در پایین وبا یک نقطه چهار قفیز وقفیز زمین عبارت از قطعه ایست که هر ضلع آن دوازده ذرع است المنجل بکسر میم وسکون
نون وفتح جیم سر نیزه که پهن باشد وجوانب آن وسیع باشد امن بهمزه والف افعل التفضیلست وما مصدریه است وکانوا تامه است
ومصدر بجای ظرف زمانست مثل رایته مجیء الحاج ومیتواند بود که بجای خود باشد وبر هر تقدیر نسبت امن بما کانوا نسبت
مجازیست یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام ای مردم بدرستی که زیاده روی میکشاند یاران خود را بسوی آتش جهنم وبدرستی که اول
کسی که زیاده روی کرد بر الله تعالی عناق بفتح عین بی نقطه ونون والف وقاف دختر آدم بود وبود جای نشستن او چهار قفیز در چهار
قفیز وبود او را در هر دستی بیست انگشت در هر انگشتی دو ناخن بود که مثل دو سر نیزه پهن بود یعنی که هر ناخنی مثل سر نیزه بود پس
مسلط کرد الله تعالی بر او شیری را مثل فیل وگرگی را مثل شتر وکرکسی را مثل استر وکشتند او را وبتحقیق کشت الله تعالی متکبران را بر
بهتر از احوال ایشان وایمن تر وقت وجود ایشان باب صد وسی وچهارم اصل باب الفخر والکبر شرح این باب در مذمت خودستایی است نازیدن وخود
ودر این باب شش حدیث است اول اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیهما عجبا للمتکبر الفخور الذی کان بالامس نطفة
ثم هو غدا جیفة شرح عجبا بفتح عین بی نقطه وفتح جیم وباء یک نقطه مصدر باب علم مفعول مطلق فعل محذوفست
بتقدیر عجبت عجبا یعنی اینکه تعجب کردم تعجبی للمتکبر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو للمتکبر وضمیر محذوف راجع بعجبا است
وگویا گفته اند که میتواند بود که صفت عجبا باشد برای اینکه چنانچه فعل موصوف نمیشود نایب مناب آن نیز موصوف نمیشود
وحذف فعل در امثال این مفعول مطلق واقامه آن در مقام فعل واجبست یعنی گفت امام زین العابدین صلوات الله
علیه که تعجبی برای خودستایی تا زنده است اگر بود دیروز آب منی بعد از آن فردا مردار است دوم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله آفة الحسب الافتخار والعجب شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آفت کمال آدمی نازیدن وخودستایی

است سیوم اصل عن عقبة بن بشیر الاسدی قال قلت لابی جعفر علیه السلام انا عقبة بن بشیر الاسدی وانا فی
الحسب الضخم من قومی قال فقال ما تمن علینا بحسبک ان الله رفع بالایمان من کان الناس یسمونه وضیعا
اذا کان مؤمنا ووضع بالکفر من کان الناس یسمونه شریفا اذا کان کافرا فلیس لاحد فضل علی احد الا
بتقوی شرح الحسب بفتح حاء بی نقطه وفتح سین بی نقطه وباء یک نقطه نژادگی یعنی نجابتی که شمرده میشود بسبب مناقب پدران الضخم
بفتح ضاد با نقطه وسکون وفتح خاء با نقطه بزرگ ما برای استفهام انکاریست یا نافیه است اذا کان مؤمنا برای اخراج مؤمن
ظاهریست مثل منافقان چه ایشان در تحت آیه یا ایها الذین آمنوا داخلند اگر چه بحقیقت ایمان نرسیده چنانچه می آید در باب
صد وهفتاد وهفتم اذا کان کافرا برای اخراج جمعیست از اهل حق که مخالفان ایشان را کافر میشمرند یعنی روایتست از عقبه پسر بشیر
اسدی که گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که من عقبه بن بشیر اسدیم ومن در نژادگی عظیم از جمله قبیله خودم راوی گفت پس امام گفت چه
منت میگذاری بنژادگی خود بر ما بدرستی که الله تعالی بر داشته است بسبب ایمان کسی را که مردم مینامیدند او را خوار چون مؤمن بود ومثل
سلمان فارسی وخوار کرد بسبب کفر کسی را که مردم مینامیدند او را عظیم القدر چون کافر بود ومثل ابو جهل پس نیست هیچ کس را بزرگی
بر هیچ کس مگر بتقوی یعنی بقوت ایمان اشارتست بقول الله تعالی در سوره حجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم چهارم اصل قال ابو جعفر علیه السلام عجبا للمختال الفخور وانما خلق من
نطفة ثم یعود جیفة وهو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع به شرح عجبا بیان شد در شرح حدیث اول این باب
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام تعجبی برای خرام کننده نازنده است وجز این نیست که مخلوق شده از آب منی بعد از آن میشود مرداری
واو در میان آنچه مذکور شد نمیداند که چه کرده میشود با او مثل اینکه آیا موفق خواهد بود یا مخذول غنی خواهد بود یا فقیر وبکدام سبب
اجلش بر آید پنجم اصل اتی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل فقال یا رسول الله انا فلان بن فلان حتی عد تسعة فقال له ر
سول الله صلی الله علیه وآله اما انک عاشرهم فی النار شرح آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی پس گفت ای رسول الله من فلان پسر فلانم
تا آنکه شمرد نه کس را از پدران خود که مشرک بودند یا اهل فخر وکبر بودند پس گفت مر او را رسول الله صلی الله علیه وآله آگاه باش که تو دهم ایشانی در آتش
جهنم بسبب افتخار بپدران ایشان ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله آفة الحسب الافتخار شرح این بیان شد در شرح حدیث
دوم باب صد وسی وپنجم اصل باب القسوة شرح القسوة بفتح قاف وسکون سین سخت دلی یعنی این باب در مذمت سخت دلیست ودر
این باب سه حدیث است اول اصل عن علی بن عیسی رفعه قال فیما ناجی الله عز وجل به موسی علیه السلام یا موسی لا تطول فی الدنیا
املک فیقسو قلبک والقاسی القلب منی بعید شرح روایتست از علی بن عیسی الی آخر حدیث را تا امامی که روایت این حدیث
از او است گفت ودر جمله آنچه راز گفت الله عز وجل با آن با موسی علیه السلام اینست که ای موسی دراز مکن در دنیا آرزوی خود را که سخت
میشود دل تو وحال آنکه سخت دل از من دور است یعنی که از رحمت من دور است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خلق
الله العبد فی اصل الخلق کافرا لم یمت حتی یحبب الله الیه الشر فیقرب منه فابتلاه بالکبر والجبریة فقسا

قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقل حیاؤه وکشف الله ستره ورکب المحارم فلم ینزع عنها ثم رکب معاصی الله وانعکس طاعته ووثب علی الناس لا یشبع من الخصومات فاسئلوا الله العافیة واطلبوها منه **شرح** بیان جبل الخلق شد در شرح حدیث اول باب اول یجیب بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیلت فیقرب بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن منصوب ومعطوف بر یجیب است یا بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت ومعطوف بر لم یمت است الجرید بکسر جیم وسکون وکسر با یک نقطه وبفتح جیم وفتح وسکون با وتشدید یا دو نقطه در پایین خود پسندی لم ترع بنون وزای با نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب ضرب است ثم برای تعجب است یا برای تراخی است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آفریده باشد الله تعالی بنده را در وقت خلق طینت بندگان کافر نمی میرد آن بنده تا اینکه محبوب کند الله تعالی بغضا وقدر خود بسوی آن بنده پس بدی رالیبی نزدیک شود آن بنده نسبت بیدی بمعنی اینکه مرتکب بدی شود پس مبتلا میکند الله تعالی او را بخود ستایی وخود پسندی پس بی رحم میشود دل او وزبون میشود خوی او وترش میشود روی او وآشکار میشود زبان درازی او وکم میشود شرم او وبرمیدارد الله تعالی پرده او را باینمعنی که عیبهای پنهان او بقضا وقدر الهی ظاهر میشود وبجا می آورد گناهان صغیره را بابر روشی که دلگیر میشود وازآنها مراد اینست که بعضی اصرار او صادر میشود با وجود آن بجا می آورد کبایر مخالفتهای الله تعالی را ودشمن میدارد فرمان برداری الله تعالی را وحمله بر روی مردم بابی الوشی که سیر نمیشود از مباحثات بامردم پس دعا کنید الله تعالی را که عافیت ازآن بدهد وطلب کنید آن عافیت را از الله تعالی **سوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم لمتان لمة من الشیطان ولمة من الملک فلمة الملک الرقة والفهم ولمة الشیطان السهو والقسوة **شرح** اللام بفتح لام وتشدید میم یک دریافتن کسی دیگری را بتصرف او وذان دیگر لمتان خبر مبتدای محذوفست تقدیر اللمم لمتان یا فاعل فعل محذوفست تقدیر یکون لمتان الفهم عمل بمقتضای علم السهو ترک عمل بمقتضای علم **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلم دو دریافتن است دریافتنی از شیطان ودریافتنی از فرشته پس دریافتن فرشته کسی را باعث نازکی دل وفهمیدگیست ودر یافتن شیطان باعث نافهمیدگی وسختی دلست **باب صد وسی وششم اصل باب الظلم شرح** این باب در مذمت ستمکاریست ودرین باب بیست وسه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال الظلم ثلثة ظلم یغفره الله وظلم لا یغفره الله وظلم لا یدعه الله فاما الظلم الذی لا یغفره فالشرک واما الظلم الذی یغفره الرجل بنفسه فیما بینه وبین الله واما الظلم الذی لا یدعه فالمداینة بین العباد **شرح** المداینه بدال بی نقطه والف ویا دو نقطه در پایین ونون بمعنی دیوان کردن میان دو خصم مراد اینجا گناهیست که حق الناس است وباعث محاکمه است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت کار بر سه قسم است **اول** جایی که رفع اثر آن موقوفست بر آمرزش الله تعالی وآنرا نمی آمرزد الله تعالی برای هر که خواهد **دوم** جایی که رفع اثر آن موقوفست بر آمرزش الله تعالی وآنرا می آمرزد الله تعالی **وسوم** جایی که رفع اثر آن موقوف بر آمرزش الله تعالی نیست بلکه موقوف بر دیوان الله تعالی وقطع وفصل معامله است وآنرا او نمیگذارد الله تعالی باینمعنی که البته دیوان آنرا در قیامت یا در دنیا میکند چنانچه مثال آن می آید در حدیث سوم این باب پس اما آن جایکه نمی آمرزد آنرا پس شرکست چنانچه گفته در سوره نساء ان الله لا یغفر

ان یشرک به واما آن جا که می آمرزد آنرا برای هر که خواهد پس ستم مرد است خود را پس او در آنچه میان او والله تعالی است باینمعنی که حق الناس نیست چنانچه گفته در سوره نساء ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء واما آن جا که وانمیگذارد آنرا پس حق الناس است که باعث دیوان الله تعالی است میان بندگان وگرفتن حق از ظالم ودادن بمظلوم چنانچه در آیت حدیث آینده است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل ان ربک لبالمرصاد قال قنطرة علی الصراط لا یجوزها عبد بمظلمة **شرح** المظلمه بفتح میم وسکون ظاء با نقطه وکسر لام آنچه از مردم نزد انکس است بستم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره والفجر بدرستیکه صاحب کل اختیار تو هر آینه در کمین گاه است گفت پلیست بر راه بهشت گذر نمیکند از آن پل بنده که با او حق الناس باشد که گرفته از او نشده وبصاحبش داده نشده **سیوم اصل** عن شیخ من النخع قال قلت لابی جعفر علیه السلم انی لم ازل والیا منذ زمن الحجاج الی یومی هذا فهل لی من توبة قال فسکت ثم اعدت علیه فقال لا حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه **شرح** النخع بفتح نون وفتح خاء با نقطه وعین بی نقطه که قبیله مالک اشتر است **یعنی** روایت است از پیر مردی از جمله نخع گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم بدرستی که من همیشه حاکم بوده ام از زمان حجاج تا امروز که درآنم آیا برای من بازگشتی از جانب الله تعالی از گناهان من هست راوی گفت پس امام ساکت شد بعد از آن برگردانیدم بر او همان سوال را پس گفت نه تا آنکه تسلیم کنی بسوی هر صاحب حقی حق او را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من ظلم مظلمة اخذ بها فی نفسه او فی ماله او فی ولده **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست ستم حق الناس سخت تر باعتبار دیوان الهی از حق الناسی که نمی یابد صاحب آن مددی بر آن غیر از الله تعالی باینمعنی که صاحب او در دنیا انتقام نمیکشد وکسی امداد کاری نمود نمیکند تا وقتی که قاضی خدا باشد **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال لما حضر علی بن الحسین صلوات الله علیهما الوفاة ضمنی الی صدره ثم قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی علیه السلم حین حضرته الوفاة وبما ذکر ان اباه علیه السلم اوصاه به قال یا بنی ایاک وظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون حاضر شد امام زین العابدین صلوات الله علیه او را وفات چسبانیدم بسینه خود بعد از آن گفت ای پسرک من سفارش میکنم ترا بآنچه سفارش کرده مرا بآن پدرم امام حسین علیه السلم وقتی که در کربلا حاضر شد او را وفات وبآنچه پدرم مذکور کرد آنرا که پدرش امیر المؤمنین علیه السلم سفارش کرده او را بآن امام زین العابدین گفت ای پسرک من دور دار از خود ستم بر کسی را که نمی یابد بر تو مددکاری مگر الله تعالی باینمعنی که انتقام را با الله تعالی وامیگذارد وبکسی درد دل نمیکند **ششم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من خاف القصاص کف عن ظلم الناس **شرح** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر که ترسید از دیوان وباز خواست مرصاد چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب خود داری کرد از ستم مردم **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم من اصبح لا ینوی ظلم احد غفر الله له ما اذنب ذلک الیوم ما لم یسفک دما او یاکل مال یتیم حراما **شرح** مراد بغفران ذنب اینجا توفیق اینست که بر زند از او ذنبی که بی توبه مغفور شود مثل اصرار بر کبیره ما در ما اذنب مصدریه فی زمانیست الاذناب صاحب ذنب شدن ذلک الیوم ظرف ذنب است ما در ما لم یسفک مصدریه زمانیه است

وظرف لا بنوی است یا ظرف صحیح است و مقصود بیان اینست که عدم قصد ظلم وقتی باعث این توفیق میشود که مسبوق بقبول ظلم یا
اکل مال یتیم حرام نباشد و اما حال از کل واحد از سفک دم و اکل مال الیتیم است و اول احتراز است از قصاص و دوم احتراز است از
اکل مال بمعروف یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که صبح کند بحالی که قصد نکند ظلم هیچکس را غالب اینست که می آمرزد الله تعالی برای او گناه
کارها او را در آن روز بشرط آنکه صادر نشده باشد از او پیش از آن صبح یکی از دو چیز که حرام باشد یا خوردن مال یتیمی که حرام باشد
هشتم حدیث قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله مَنْ اَصْبَحَ لَا یَهُمُّ بِظُلْمِ اَحَدٍ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا اجْتَرَمَ شرح ما اینجا مصدریه و موصوله میتواند بود
الاجترام بجیم و را بمعنی اکتساب گناه یعنی ~~روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم~~ گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که صبح کند بحالی که قصد
ندارد ظلم هیچکس را می آمرزد الله تعالی برای او اکتساب گناه او را بیان این شد در شرح حدیث سابق نهم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم
قَالَ مَنْ ظَلَمَ مَظْلِمَةً اُخِذَ بِهَا فِی نَفْسِهِ اَوْ فِی مَالِهِ اَوْ فِی وُلْدِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که ستم کند
ستمی که حق الناس باشد گرفتار میشود بآن مظلمه در خودش یا در مالش یا در فرزندش توضیح این میشود در حدیث سیزدهم این باب
دهم حدیث قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله اِتَّقُوا الظُّلْمَ فَاِنَّهُ ظُلُمَاتٌ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پرهیز کنید
ظلم بر مردم را چه بجهتی که آن باعث تاریکیهای روز قیامتست یازدهم حدیث قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله اِتَّقُوا الظُّلْمَ فَاِنَّهُ
ظُلُمَاتٌ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ شرح این موافق سابقست دوازدهم حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ مَا مِنْ اَحَدٍ یَظْلِمُ بِمَظْلِمَةٍ اِلَّا اَخَذَهُ اللّٰهُ بِهَا
فِی نَفْسِهِ وَمَالِهِ وَاَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی بَیْنَهُ وَبَیْنَ اللّٰهِ فَاِذَا تَابَ غَفَرَ لَهُ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
نیست هیچیک که ستم کند بحق الناس مگر آنکه گرفتار میکند او را الله تعالی بآن خواه توبه کرده باشد و خواه نه در خودش و مالش ذکر
اینها بر سبیل مثالست بقرینه حدیث آینده و اما ستمی که میان او و میان الله تعالی است پس چون توبه کند آمرزیده میشود برای او
خواه شرک و خواه غیر شرک سیزدهم حدیث عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَعْیَنَ مَوْلَی آلِ سَامٍ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم مُبْتَدِئًا مَنْ ظَلَمَ
سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَیْهِ مَنْ یَظْلِمُهُ اَوْ عَلَی عَقِبِهِ اَوْ عَلَی عَقِبِ عَقِبِهِ قَالَ قُلْتُ هُوَ یَظْلِمُ فَیُسَلِّطُ اللّٰهُ عَلَی عَقِبِهِ اَوْ عَلَی
عَقِبِ عَقِبِهِ فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ وَلْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَیْهِمْ
فَلْیَتَّقُوا اللّٰهَ وَلْیَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا شرح روایتست از عبد الاعلی که منسوب بآل سام است گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلم بحالی که ابتدا کننده بود در مقابل سخن کسی نبود که هر که ستم کند بر کسی مسلط میکند الله تعالی بر او کسی را که ستم کند او را
یا مسلط میکند بر فرزندش یا مسلط میکند بر فرزند فرزند او راوی گفت گفتم بر سبیل استفهام تعجبی که او ستم میکند پس مسلط میکند
الله تعالی بر فرزندش یا فرزند فرزندش پس گفت برای رفع تعجب بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره نساء و باید که بترسند جمعی که اگر
واگذارند بعد از خودشان فرزندانی را که ضعیف باشند و دفع ستم از خود نتوانند کرد میترسند بر ایشان که مبادا اگر کسی
ستمی بر ایشان کند پس باید که پرهیز کنند از عذاب آن و باید که گویند سخنی را که درست است مخفی نماند که رفع تعجب بدلیل
آنی کرده ظلم از ایشان نکرده و مظلوم اند بوده ستم بر فرزندان انتقام داشته باشد برای ایشان بروشی که ایشان راضی شوند و انتقام

باشد

باشد نسبت به پدران ایشان چهاردهم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحَی اِلَی نَبِیٍّ مِنْ اَنْبِیَائِهِ فِی مَمْلَکَةِ
جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ اَنِ ائْتِ هٰذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ اِنِّی لَمْ اَسْتَعْمِلْکَ عَلَی سَفْکِ الدِّمَاءِ وَاتِّخَاذِ الْاَمْوَالِ وَاِنَّمَا
اسْتَعْمَلْتُکَ لِتَکُفَّ عَنِّی اَصْوَاتَ الْمَظْلُومِینَ فَاِنِّی لَنْ اَدَعَ ظُلَامَتَهُمْ وَاِنْ کَانُوا کُفَّارًا شرح الظلامه بضم ظاء با نقطه
و تخفیف لام آنچه از مردم در نزد کسی است از ستم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه الله عز و جل وحی کرد به
پیغمبری از پیغمبران خود که در مکان پادشاه متکبری از متکبران بود که برو نزد این متکبر پس بگو او را از جانب من که بدرستی که من نگماشتم ترا
بعضا و قدر خود ترا برای ریختن خونها و گرفتن مالها برای خود و جز این نیست که حاکم کردم ترا برای آنکه باز داری از من آوازهای مظلومان را
چه بدرستی که من هرگز بی انتقام وا نمیگذارم مظالم ایشان را هر چند که کافران باشند مراد اینست که پادشاهی با کفر و شرک مستمر میماند و با
ظلم بر مردم مستمر نمیماند پس اگر ترک ظلم نکنی پادشاهی تو بر هم خواهد خورد پانزدهم حدیث سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم یَقُولُ مَنْ اَکَلَ
مَالَ اَخِیهِ ظُلْمًا وَلَمْ یَرُدَّهُ اِلَیْهِ اَکَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ شرح الجذوه بفتح و ضم و کسر جیم و سکون ذال با نقطه پاره آتش
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که خورد مال برادر دینی خود را از روی ستم و وا پس ندهد مظلمه آنرا بسوی او میخورد پاره
از آتش را در روز قیامت چه با حال گران شانزدهم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِینُ لَهُ وَالرَّاضِی
بِهِ شُرَکَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حاکمی که بظلم حکومت کند و کسی که مددکار او باشد و کسی که راضی باشد
بکردار او شریکند در عذاب هر سه ایشان هفدهم حدیث سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم یَقُولُ اِنَّ الْعَبْدَ لَیَکُونُ مَظْلُومًا فَمَا
یَزَالُ یَدْعُو حَتَّی یَکُونَ ظَالِمًا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که بنده هر آینه گاهی میباشد مظلوم پس همیشه
نفرین بر ظالم خود میکند تا میشود ظالم بسبب تجاوز از حد نفرین مثل آنکه راضی بقضای الهی در تاخیر اجابت نفرین نشود یا مثل آنکه برای
اندک ظلمی طلب فنای فرزندان ظالم و قبیله ظالم و مانند اینها کند هجدهم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ قَالَ مَنْ عَذَرَ
ظَالِمًا بِظُلْمِهِ سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَیْهِ مَنْ یَظْلِمُهُ وَاِنْ دَعَا لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ وَلَمْ یَأْجُرْهُ اللّٰهُ عَلَی ظُلَامَتِهِ شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت هر که معذور دارد ظالمی را در ظلم او چنانچه میگوید پی این ظلم معاملهٔ ... نمیرود مسلط
میکند الله تعالی بر او کسی را که ظلم کند او را و اگر دعا کند برای دفع ظلم از خود مستجاب نمیشود برای او و مزد نمیدهد او را الله تعالی بسبب ظلمه
او باینمعنی که عوض نمیدارد در آخرت و این منافات ندارد با آنکه انتقام از ظالم او کشیده شود چنانکه ظاهر شد از حدیث اول این
باب نوزدهم حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ قَالَ مَا انْتَصَرَ اللّٰهُ مِنْ ظَالِمٍ اِلَّا بِظَالِمٍ وَذٰلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَکَذٰلِکَ نُوَلِّی
بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضًا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفت انتقام نکشد الله تعالی از ستمکاری در دنیا مگر
بستمکاری دیگر و این مضمون قول الله تعالی است در سوره انعام قَالَ النَّارُ مَثْوَاکُمْ خَالِدِینَ فِیهَا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ وَکَذٰلِکَ یعنی میگوید
الله تعالی اولیای شیاطین را که آتش جهنم جای شماست بحالی که خالدان باشید در آن مگر آنچه خواست الله تعالی در حق شما از انواع عذاب
که مختلف میشود در شدت و ضعف ... استحقاق شما بیان ما شاء الله آنکه بدرستی که صاحب کل اختیار تو رعایت کننده مصلحت است

حاکم

بغایت دانانست بقدر استحقاق هرکسی وبجز آن انواع عذاب در جهنم که زاید بر خلود جهنم است انتقام میکشیم در دنیا بعضی از بعض
ظالمان ببعضی دیگر در این حدیث اشارتست بآنکه الا در الا ماشاء الله بمعنی غیر است چنانچه موافق مذهب بعضی نحویانست که شواهد کرده
اند در الا مر که بمعنی غیر باشد اینکه موصوف آن جمع باشد و نه اینکه موصوف آن مذکور باشد هرگاه چه الا اینجا صفت مفعول مطلق محذوف
است لیکن چون آن مفعول مطلق برای تاکید است در حکم مذکور است و مشار الیه کذلک ما شاء الله است یا بمعنی که چنانچه برای خالدین
سوای خلود و انواع تعذیب در جهنم است همچنان برای ایشان انتقام در دنیا بسبب تسلیط ظالمان بعضی بر بعضی است پنجم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله من ظلم احدا ففاته فلیستغفر الله له فانه کفارة له شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
هرکه ظلم کند یکی را پس شود اینکه فوت آن مظلوم را تا رد مظلمه کند پس باید که طلب آمرزش کند از الله برای آن مظلوم چه بدرستی که آن استغفار
کفاره مظلمت برای ظالم مخفی نماند که اولی استغفار آنست که تصدق کند از جانب مظلوم مالی را که بظلم گرفته ششم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اصبح وهو لا یهم بظلم احد غفر الله له ما اجترم شرح الاجترام بجیم و راء
و راء بی نقطه مصدر باب افتعال کنایه مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث هشتم این باب هفتم اصل دخل رجلان
علی ابی عبد الله علیه السلام فی مداراة بینهما ومعاملة فلما ان سمع کلامهما قال اما انه ما ظفر احد بخیر
من ظفر بالظلم اما ان المظلوم یاخذ من دین الظالم اکثر مما یاخذ الظالم من مال المظلوم ثم قال من یفعل
الشر بالناس فلا ینکر الشر اذا فعل به اما انه انما یحصد ابن آدم ما یزرع ولیس یحصد احد
من المر حلوا ولا من الحلو مرا فاصطلح الرجلان قبل ان یقوما شرح المداراة بدال بی نقطه و راء بی نقطه وفتح
همزه مدافعه و خصومت ان بفتح همزه و تخفیف نون زائده برای تاکید اتصالست ظفر بظاء با نقطه و فاء و راء بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب علم است الظفر بفتح ظاء و فتح فاء مطلب رسیدن باو در بخیر از قبیل باء در بالظلم نیست بلکه اول برای آلت عبارتست
مثل قوم زید بقیام حسن و دوم صله ظفر است و من بکسر میم صله افعل التفضیل است یا اول صله ظفر است و دوم برای آلت حقیقی
است و من برای تعلیل است و متعلق بظفر است ظلم مصدر مبنی برای فاعلست و بنا بر احتمال اول میتواند بود که مصدر مبنی برای
مفعول باشد و حاصل حکایت اما ان المظلوم تا آخر استیناف بیانی سابقست فعل بصیغه مجهول باب منع است یعنی داخل شدند
دو مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام در منازعه که میان ایشان بود در معامله پس چون شنید سخن ایشان را امام گفت آگاه باشید
بدرستی که ظفر نیافته هیچیک بظفری که بهتر باشد از ظفر بظلم دیگری بر اینکس بهای این آنکه آگاه باشید بدرستی که مظلوم میگیرد از عمل
صالح ظالم بیشتر از آنچه میگیرد ظالم از مال مظلوم بعد از آن امام گفت هرکه کند بدی با مردم پس باید که غریب نشمرد بدی را چون کرده شود
با او مراد اینست که باوجود آنکه دین ظالم میبرد انتقام نیز در دنیا از او کشیده میشود آگاه باشید بدرستی که شان اینست که جز این نیست
که میدرود فرزند آدم آنچه را که میکارد و نیست اینکه درود یکی از تخم تلخ بر شیرین را و از تخم شیرین بر تلخ را پس با هم صلح کردند آن دو
مرد پیش از آنکه برخیزند هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من خاف القصاص کف عن ظلم الناس شرح این کلام

از شرح

از شرح حدیث ششم این باب باب صد و سی ونهم اصل باب اتباع الهوی شرح الهوی بفتح ها و تخفیف واو و الف
مقصوره خواهش نفس و اکثر در خواهش بد مستعمل میشود چنانچه اینجاست یعنی این باب مذمت پیروی خواهش نفس است
و مراد در این باب چهار حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول احذروا اهواءکم کما تحذرون اعداءکم
فلیس شیء اعدى للرجال من اتباع اهوائهم وحصائد السنتهم شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
حذر کنید از خواهشهای نفس خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود چه نیست چیزی دشمن تر برای مردان از پیروی خواهشهای نفس
خودشان و درو دهای زبانهای خودشان یا بمعنی که بلا و ضرر پیروی خواهش نفس و سخن ناموجه بیشتر از ضرر دشمنست دوم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله یقول الله عز وجل وعزتی وجلالی وعظمتی وکبریائی ونوری وعلوی وارتفاع مکانی
لا یؤثر عبد هواه علی هوای الا شتت علیه امره ولبست علیه دنیاه وشغلت قلبه بها ولم اوته منها
الا ما قدرت له وعزتی وجلالی وعظمتی ونوری وعلوی وارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته
ملائکتی وکفلت السموات والارضین رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر واتته الدنیا وهی راغمة
شرح بعضی این حدیث گذشت در باب شصت و دوم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله میگوید الله عز وجل که قسم بر بی تنگی خودم
و بی عیبی خودم و بزرگی خودم و راهنمائی خودم مردم را بارسال رسل و تعیین ائمه و بالائی خودم از قصر معاصی بندگان و بلندی مرتبه
خودم از انتقام بطاعات بندگان که ترجیح نمیدهد بنده خواهش نفس خود را بر آنچه من تکلیف کرده ام او را بآن مگر آنکه پراکنده و بی
سامان میکنم بر او کار او را و سر در گم میکنم بر او کار آخرت او را و مشغول میکنم دل او را بکار دنیا که از یاد من غافل شود و نمیدهم او را
از دنیا چیزی که از آن منتفع شود مثل خورش و پوشش مگر آنکه تقدیر کردم برای او خواه کم و خواه زیاد و قسم بر بی تنگی خودم و بی عیبی
خودم و بزرگی خودم و راهنمائی خودم و بالائی خودم و بلندی مرتبه خودم که ترجیح نمیدهد بنده آنچه را که من تکلیف کردم او را بآن
بر خواهش نفس خود مگر آنکه نگاهبان او میکنم فرشتگان خود را و ضامن میکنم آسمانها و زمینها را که رزق او را باو برسانند
بی تعب و میباشم من برای او در پس سودای هر سوداگری مراد اینست که من برای او سودا میکنم و نفعی که برای او حاصل میکنم مثل نفع
جمیع سوداگرانست بفرضی که برای او سودا میکرده باشند سیوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه انما اخاف
علیکم اثنتین اتباع الهوی وطول الامل اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق واما طول الامل فینسی الآخرة
شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جز این نیست که میترسم بر شما دو خصلت را اول پیروی خواهش نفس خودم و درازی آرزو اما
پیروی نفس پس بدرستی که آن منع میکند از پیروی حق که عالم باشند و اما درازی آرزو پس فراموش میسازد آخرت را چهارم اصل قال
ابو الحسن علیه السلام اتق المرتقی السهل اذا کان منحدره وعرا قال وکان ابو عبد الله علیه السلام یقول لا تدع النفس
وهواها فان هواها فی رداها وترک النفس وما تهوی اذاها وکف النفس عما تهوی دواؤها شرح
اتق بصیغه امر از باب افتعال است المرتقی از باب افتعال مفعول است و مبتداست السهل مرفوع و خبر مبتداست و میتواند بود که اتق

تشدید تا مفتوحه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افتعال باشد و السهل منصوب و صفت المرتقی است المنحدر بفتح دال بصیغه
اسم مکان باب انفعال نشیب الوعر بفتح واو و سکون و کسر عین بی نقطه و را بی نقطه ناهموار یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلم
با خدا رز فراز آنست که هموار باشد چون باشد نشیب آن ناهموار اشارتست باینکه اگرچه پیروی هوای نفس هموارست اما عاقبت
ناهموار است امام گفت و امام جعفر صادق علیه السلم میگفت مگذار نفس خود را با خواهش آن چه بدبختی که خواهش آن در هلاک آنست
یعنی که باعث هلاک آن است میخواهد چنانچه گفته در سوره یوسف ان النفس لامارة بالسوء و واگذاشتن نفس آنچه میخواهد باعث
زیادتی مرض نفس است و باز داشتن نفس از آنچه میخواهد دوای نفس است باب سی و هشتم اصل باب المکر والغدر والخدیعة
شرح المکر بفتح میم و سکون کاف و را بی نقطه مصدر باب نصر باطل را برنگ حق وانمودن و مکر در اصل بمعنی گل از زمینی است که با آن
چیزها را سرخ میکنند الغدر بفتح غین با نقطه و سکون دال بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم بی وفایی الخدیعة بفتح خای با نقطه
و کسر دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه اسم مصدر باب منع آزار کسی از راهی که او نداند خواه بعنوان مکر و خواه
بغیر آن یعنی این باب مذمت رنگ کردن و بی وفایی و فریب است درین باب پنج حدیث است اول اصل قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگر نه این میبود
که رنگ کردن باطل برنگ حق و فریب مردم در آتش جهنم است با صاحبش هر آینه میبودم رنگ کننده ترین مردم این کلام در رد کلام
جمعیست که معویه را صاحب تدبیر میشمرده اند بسبب مکر او دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس منا من ماکر
مسلما شرح گفت رسول صلی الله علیه و آله نیست از ما اهل اسلام کسی که مکر کند با مسلمانی سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سالته عن قریتین من اهل الحرب لکل واحدة منهما ملک علی حدة اقتتلوا ثم اصطلحوا ثم ان
احد الملکین غدر بصاحبه فجاء الی المسلمین فصالحهم علی ان یغزو معهم مدینة فقال ابو عبد الله
علیه السلم لا ینبغی للمسلمین ان یغدروا ولا یامروا بالغدر ولا یقاتلوا مع الذین غدروا ولکنهم یقاتلون
المشرکین حیث وجدوهم ولا یجوز علیهم ما عاهد علیه الکفار شرح ملک المدینه مضاف الیه است
و ملک بفتح میم و کسر لام است و المدینه بفتح میم و کسر دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین بصیغه اسم مفعول معتل العین باب
ضرب است الدین بکسر دال و سکون یا استعلا و قهر و غلبه و بفتح دال خوار کردن و میتواند بود که المدینه بضم میم و فتح دال و تشدید
یای مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل باشد ماخوذ از دین بکسر دال و سکون یا بمعنی خواری و حاصل همه یکیست و مراد عذر کرده شده
است و موصوف المدینه محذوفست بتقدیر ملک القریة المدینه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از دو
جمع مردم از کافران حربی هر یکی ازان دو جمع را پادشاهیست جدا کار زار با هم جنگ کردند بعد ازان صلح کردند بعد ازان بدرستی که یکی ازان
دو پادشاه بی وفایی کرد با یار خود باین روش که آمد بسوی مسلمانان پس صلح کرد با مسلمانان برای اینکه جنگ کنند باتفاق مسلمانان با
پادشاه آن جمع که عذر کرده شده اند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم سزاوار نیست مسلمانان را که بی وفایی کنند و نه اینکه امر کنند دیگری را به بی وفایی

و نه ایکه

و نه اینکه جنگ کنند باتفاق جماعتی که بی وفایی کردند ولیکن مسلمانان جنگ میکنند با آن مشرکان که صلح کرده اند با مسلمانان هر جا که یابند آن مشر
کان را و روا نیست بر مسلمانان آنچه پیمان کردند بران کافران گمراه اینست که صلح مسلمانان با این طایفه که بی وفایی کردند باعث این نمیشود که
مسلمانان را هموار باشند جنگ با آن طایفه دیگر که غادران با ایشان صلح کرده اند بلکه هر وقت و هر جا که میسر شود جنگ میکنند با آن طایفه دیگر
حاصل اینست که صلح مسلمانان با جمعی که صلح کرده اند با طایفه لازم ندارد صلح مسلمانان را با آن طایفه چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
یجیء کل غادر بامام یوم القیمة مائلا شدقه حتی یدخل النار شرح با در بامام صله غادر است و بامام ظرف لغوست متعلق بغا
در است و مراد امام حق است یا بمعنی مع است و بامام ظرف مستقرست و مراد بامام امام ضلالت است که سردار عهد شکنان است
و حاصل هر دو یکیست و مراد آنکس است که عهدی که در محکمات کتاب الهی شده و موکد بوصایای انبیا برای اوصیای خود شده که اصلاح
از روی جنس و خود رایی نباید کرد و پیروی امام عالم بجمیع احکام الهی باید بود وفا نکرده پس پیروی امام ضلالت کرده الشدق بکسر شین
با نقطه و سکون دال بی نقطه جانب دهن و کجی جانب دهن علامت اینست که در دنیا استهزاء با آیات الله میکرده بتاویلات
کج یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله می آید هر بی وفا با امامی در روز قیامت بر حالی که کج باشد جانب دهن او تا آنکه داخل میشود در آتش
جهنم پنجم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ذات یوم و هو یخطب علی المنبر بالکوفة یا ایها الناس لولا کرا
هیة الغدر کنت من ادهی الناس الا ان لکل غدرة فجرة و لکل فجرة کفرة الا و ان الغدر والفجور والخیا
نة فی النار شرح ادهی بدال بی نقطه افعل التفضیل معتل اللام باب ضرب است الدهی بفتح دال و سکون ها کسی را ببلا انداختن و کمال
زیرکی و ال و اینجا مناسب ترا است غدرة بفتح غین با نقطه و سکون دال بی نقطه و را بی نقطه و تای وحدت است فجرة بفتح فا
و سکون جیم و را بی نقطه و تای وحدت است الکفرة بفتح و ضم کاف و سکون فا و را بی نقطه و تای وحدت یکبار پوشانیدن حق از
از صاحب حق بمعنی خیانت و ندادن امانت بصاحبش یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در ساعتی که میان روزی بود
بر حالی که او خطبه میگفت بالای منبر در کوفه ای گروه مردم اگر نه نخواستن بی وفایی بتعهد خدا و رسول میبود میبودم از جمله بلا برسر دشمن آورنده
تر مردم آگاه باشید بدرستی که یک بی وفایی لازم دارد یک بی پروایی در معاصی او هر یک بی پروایی در معاصی لازم دارد یک خیانت
با خدا و رسول را آگاه باشید بدرستی که بی وفایی و بی پروایی در معاصی و خیانت در آتش جهنم است با صاحبش باب سی و نهم
اصل باب الکذب شرح این باب مذمت دروغ است و درین باب بیست و دو حدیث است اول اصل عن ابی النعمان قال قال
ابو جعفر علیه السلم یا ابا النعمان لا تکذب علینا کذبة فتسلب الحنیفیة ولا تطلبن ان تکون راسا
فتکون ذنبا ولا تستاکل الناس بنا فتفتقر فانک موقوف لا محالة و مسؤل فان صدقت صدقناک
وان کذبت کذبناک شرح شبیه باین گذشت در حدیث ششم باب صد و هفدهم فتسلب بصیغه مجهول مخاطب باب نصر است
و منصوب و نایب فاعل ضمیر مستتر است که مفعول اولست الحنیفیة منصوب و مفعول دوم است ذنبا بکسر ذال با نقطه و سکون
نون و بای یک نقطه است یعنی روایتست از ابو النعمان گفت امام محمد باقر علیه السلم ای ابو النعمان دروغ مبند بر ما یک دروغ تا مبادا که

برطرف کرده شود از تو ملت اسلام و طلب مکن برکردی را تا مباد اکه باشی کرک مردم خوار و مخور مال مردم را بوسیله تعلو درمح و
کفتن آنچه ما در خود نمی کوییم مثل دعوی علم به غیب تا مباد اکه تهی دست شوی چه بدرستی که تو واداشته میشوی در قیامت تا جار درپ
سیده میشوی از دعوی علم بالغیب مثلا پس اکر راست کفتی تصدیق میکنیم ترا و اکر دروغ کفتی تکذیب میکنیم ترا دوم اصل کان
علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول لولده اتقوا الکذب الصغیر منه والکبیر فی کل جد وهزل
فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترا علی الکبیر اما علمتم ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ما یزال العبد
یصدق حتی یکتبه الله صدیقا وما یزال العبد یکذب حتی یکتبه الله کذابا شرح امام زین العابدین صلوات الله
علیه میکفت اولاد خود را که پرهیز کنید دروغ را کوچک آن از دروغ و بزرک آن را در هر جد و خوش طبعی چه بدرستی که مرد چون دروغ کوید در
کوچک جرات بهم میرساند بر دروغ در بزرک آیا ندانسته اید که رسول الله صلی الله علیه وآله کفت که کاهی میشود اینکه مدام بنده راست
میکوید تا اکه مینویسد او را الله تعالی بغایت راست کو و کاهی میشود اینکه مدام بنده دروغ میکوید تا اکه مینویسد او را الله تعالی
بغایت دروغکو سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله عز وجل جعل للشر اقفالا وجعل مفاتیح تلک الاقفال
الشراب والکذب شر من الشراب شرح شر در اول صفت مشبهه است و در دوم افعل التفضیل است و من تفضیلیه است ومن تعلیلیه است و بنا
یا صفت مشبهه است و صله ... و مراد بالکذب کذب بر الله تعالی و رسول او و ائمه علیهم السلم است و باین اشارت کرده مصنف رحمه الله
تعالی که حدیث چهارم و پنجم را متصل باین ذکر کرده و دفع منافات میان این و احادیث داله بر اینکه اکبر کبایر شرب خمر است می آید
در کتاب الاشربه در شرح حدیث سوم باب نوادر که باب سی و پنجم است از جز دوم مراد بالکذب میتواند بود که مطلق دروغ باشد
الشراب بفتح شین بالنقط و تخفیف را بی نقط و الف و با یک نقطه آنچه آشامند و مراد اینجا آشامیدنی مسکر است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم کفت بدرستی که الله عز وجل کردانیده برای عمل بد قفلها مثل نماز که نهی از فحشا میکند و کردانیده کلیدهای آن قفلها
در شراب و دروغ بر خدا و رسول و ائمه در فتواها از روی ظن بدتر از شراب مسکر است یا مراد اینست که دروغ بد است که باعث آن
میشود شراب چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الکذب هو خراب الایمان شرح الخراب بفتح خاء بالنقط و تشدید
را بی نقطه و الف و با یک نقطه صیغه مبالغه باب نصر بغایت ویران کننده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم کفت بدرستی
که آن دروغ که عمده است باینمعنی که بدتر است از شراب چنانچه کذشت در حدیث سابق و صاحبش ملعون است چنانچه می آید
در حدیث نهم این دو رغیت که بغایت ویران کننده ایمانست باینمعنی که آن کذب بر خدا و رسولست چنانچه اشارت
بآن میشود در حدیث آینده پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال الکذب علی الله وعلی رسوله من الکبائر شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که دروغ بر الله تعالی و بر رسول او از جمله کناهان کبیره است اشارتست باینکه دروغهای
دیکر صغیره است مخفی نماند که مراد بکذب اینجا خلاف حقست خواه مخالف واقع نیز باشد و خواه نه پس شامل حکم از روی ظنست
و بیان میشود در شرح حدیث هفدهم این باب و در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم ششم اصل عن ابی جعفر

علیه السلم

علیه السلم قال ان اول من یکذب الکذاب الله عز وجل ثم الملکان اللذان معه ثم هو یعلم انه کاذب شرح روایت است از امام محمد
باقر علیه السلم کفت اول کسی که تکذیب میکند بغایت دروغکو در دعوی ایمان از محکمات قرآنی بزبان اوست مخالفت آنها میکند چنانچه مذکور
میشود در حدیث آینده الله عز وجل است بعد از آن دو فرشته که با او یند بعد از آن خود شخص اشتباه ندارد در اینکه دروغ میکوید در دعوی
ایمان بخلاف تابعان او که ایشان را شبهات پیش آمده هفتم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول ان الکذاب یهلک بالبینات
ویهلک اتباعه بالشبهات شرح الکذاب بفتح کاف و تشدید ذال با نقطه بغایت دروغکو در دعوی ایمان و آن شامل میشود ایمان صلات
و تابعان ایشانست لیکن مراد اینجا کسی است که مبالغه در کذب او بیشتر است پس مخصوص میشود باینکه از قرآن که با وجود علم بمحکمات
کتاب و سنت مخالفت آنها کرد و ندیهلک هر دو جا صیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التهلک بغایت هالک شدن و میتواند بود که هر دو
جا یا در دوم صیغه مضارع غایب باب ضرب و منع و علم باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت بدرستی که
بغایت دروغکو در دعوی ایمان بغایت جهنمی شد بسبب پیرویهای هوای نفس که ظاهر البطلانست چه مخالفت هر جا با محکماتی که بر
بان اوست میکند حیث ورزی از پیروی ظن و بغایت جهنمی شدند تابعان او بسبب روایات و مانند آنها که مخالفت با محکمات
که بزبان ایشان نیست اشارتست بقول الله تعالی در سوره شعرا فکبکبوا فیها هم والغاوون و مذکور شد در حدیث چهارم باب صد و نوزدهم
هشتم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول ان آیة الکذاب بان یخبرک خبر السماء والارض والمشرق والمغرب
فاذا سالته عن حلال الله وحرامه لم یکن عنده شیء شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت بدرستی که علامت
بغایت دروغکو که دعوی علم بغیب میکند بسبب مکاشفه باین حاصل میشود که خبر دهد ترا بسبب مکاشفه خبر آسمان و زمین و مشرق
و مغرب پس چون سوال کنی او را از مسئله حلال الله تعالی و حرامش نباشد نزد او چیزی از علم اشارتست باینکه صلات را اول میتواند
و در دوم عاجز میشود و اقرار بجهل خود میکند حکایت یکی از صوفیه دعوی علم بغیب بسبب مکاشفه کرد کفتم اکر راست میکویی
در حقه کاغذی نوشته میکذارم و سر آنرا مهر میکنیم بروشی که حیلت در آن نرود و تسلیم تو میکنیم تا در جای نماز خود داشته باشی
یک روز و یک هفته و یکسال و بیشتر تا آنقدر که خواهی و بکو که حقیقت آن نوشته چیست کفت این را نشاید که شوان دانست
بمکاشفه کفتم دلیلی بر بطلان دعوی شما ظاهرتر از این نیست که خبر از پس کوه قاف میدهید و خبر از جای نماز خود نمیتوانید داد حکایت
شخصی پرسید یکی از مدعیان مکاشفه را که اکر کسی در نماز شک کند میان دو و سه حکم آن چیست کفت دل را صاف کند و هر کز شک
نمیکنیم نهم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول ان الکذبة لتفطر الصائم قلت واینا لا یکون ذلک منه قال لیس
حیث ذهبت انما ذلک الکذب علی الله وعلی رسوله وعلی الائمة صلوات الله علیه وعلیهم شرح تفطر بصیغه
معلوم غایب باب تفعیلست التفطیر روزه کشادن روزه دار و همین معنی از باب نصر و ضرب و افعال نیز آمده یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میکفت بدرستی که یک دروغ هر آینه باطل میکند روزه را کفتم و کدام ماست که صادر نمیشود آن یک دروغ از او کفت
نیست مراد من آنجا که خیال میکنی بلکه اینست که آن یک دروغ دروغ بر الله تعالی و بر رسول او و بر ائمه صلوات الله علیه وعلیهم است مقصود

اینست که تا در الکذب برای وحدت نوعیت زنخفی دهم حل ذُكِرَ الحائكُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم أَنَّهُ مَلْعُونٌ فَقَالَ
إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يَحُوكُ الْكَذِبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ شرح انه بفتح همزه بدل اشتمال الحائک یعنی مذکور شد بافنده را
امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او ملعونست پس امام گفت جز این نیست که این بافنده که ملعونست آنکسی است که میبافد دروغ را بر
ارتضا و بر رسول او صلی الله علیه وآله بسبب فتواهایی که از روی هواست یازدهم حل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلم لَا يَجِدُ عَبْدٌ
طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم نمی یابد بنده مزه ایمان را تا وقتی که ترک کند دروغ را خواه خوش طبعی دروغ و خواه جد دروغ دوازدهم حل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم الْكَذَّابُ هُوَ الَّذِي يَكْذِبُ فِي الشَّيْءِ
قَالَ لَا مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْهُ وَلَكِنِ الْمَطْبُوعُ عَلَى الْكَذِبِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بغایت دروغگو کسیست که
بروایت او نمیتوان کرد و اجتناب از مواخاة او میباید کرد چنانچه می آید در حدیث چهاردهم آیا او آنکسی است که گاهی دروغ
میگوید در چیزی مراد اینست که آیا دروغ بعنوان ندرت چون مکرر شود مبالغه در آن میرود گفت نه نیست هیچکس از راویان
و مصاحبان متعارف مگر اینکه صادر میشود از او چه گفتی از او مراد اینست که اگر مراد بکذاب آن باشد پس ترک روایت راویان
و مصاحبت مصاحبان متعارف بالکلیه میباید کرد و لیکن مراد بکذاب کسی است که مخلوق بر دروغ است یا بمعنی بی مضایقه در دروغ گفتن
دروغ او نادر نیست بلکه بسیار است سیزدهم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم قَالَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلم مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ ذَ
هَبَ بَهَاؤُهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت عیسی پسر مریم علیه السلم هر که بسیار شد دروغ او رفت
خوبی او چهاردهم حل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُوَاخَاةَ الْكَذَّابِ إِنَّهُ يَكْذِبُ
حَتَّى يَجِيءَ بِالصِّدْقِ فَلَا يُصَدَّقُ شرح این مضمون با ضمیمه می آید در حدیث ششم باب صد و شصت و سیوم در کتاب العشرة
در حدیث اول باب چهاردهم که باب من یکره مجالسته و مرافقته است و ظاهر اینست که فلا یصدق بصیغه معلوم باب نصر باشد
و محتمل اند بود که بصیغه مجهول باب تفعیل باشد یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم سزاوار است برای هر مسلمان که اجتناب کند از دو
ستی و مصاحبت بغایت دروغگو بیان این آنکه بدرستی که او دروغ محض میگوید تا بجایی که می آورد راست را پس دروغ داخل آن
میکند یا مراد اینست که باور کرده نمیشود تا اندیشه در دفع ضرر آن شود پانزدهم حل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم يَقُولُ إِنَّ
مِمَّا أَعَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكَذَّابِينَ النِّسْيَانَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که از جمله آنچه مدد کرده
ارتضا بآن مردم را که غالب شوند بر جمعی که بغایت دروغگو باشند فراموشی است اشارتست بآنچه مشهور است که دروغگو حافظ
ندارد و لهذا جمعی که اهل رای و اختلاف اند تناقض در فتواهای ایشان بسیار است شانزدهم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه
السلم قَالَ الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَكَذِبٌ وَإِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْإِصْلَاحُ بَيْنَ
النَّاسِ قَالَ تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتَخْبُثُ شرح مراد بصدق اینجا موافق واقع و موافق حقیقت و مراد بکذب
اینجا مخالف واقع و مخالف حقیقت و مقصود و در شق ثالث حصر نیست بلکه ذکر آن از قبیل اکتفا بذکر جزء است لغا طبا

[Right margin note, written sideways:] نقض منقلاان من ... عمدا ... اعلاف [illegible]

دران اشتباه شده چه افساد بین الناس بسبب حکم بغیر معلوم در مسائل شرعیه نیز داخل شق ثالث است اگر موافق واقع
افتد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آینده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سخن سه قسمست راست و دروغ
و اصلاح میان مردم راوی گفت که گفته شد امام را قربانت شوم چیست اصلاح میان مردم گفت میشنود کسی از مردی سخنی
که میرسد باو پس آزرده میشود نفس آنکس پس ملاقات میکنی آنکس را پس میگویی شنیدم از فلان مرد در حق تو چنین و چنین بخلاف
آنچه شنیدی که نقل کردند از او مخفی نماند که این قسم سخن مخالف واقع باعث اصلاح میشود گاهی هر چند که آنکس گمان کند یا داند
که مخالف واقعست هفدهم حل عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم إِنَّا قَدْ رُوِّينَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عليه السلم فِي قَوْلِ يُوسُفَ عليه السلم أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَمَا كَذَبَ وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ
عليه السلم بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا فَعَلُوا وَمَا كَذَبَ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عليه السلم مَا عِنْدَكُمْ فِيهَا يَا صَيْقَلُ قَالَ قُلْتُ مَا عِنْدَنَا فِيهَا إِلَّا التَّسْلِيمُ شرح نظر این گذشت در حدیث سیوم
باب نود و هفتم رویناه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است فاء در فقال در دو جا برای بیانست و در سیوم برای تعقیبست و قال
ابراهیم مضاف و مضاف الیه است و عطف بر قول یوسف است القال گفتگو در موضع مضارعه ضمیر فعلوا بصیغه جمع راجعست
بمجموع کبیرهم و سایر اصنام و اشارتست بانکه ان در ان کانوا ینطقون مخففه از مثقلات و لام فارقه میان ان مخففه و میان
ان نافیه و شرطیه محذوف شده و ینطقون برای دلالت بر دلیل بر قصد اثبات بی شرط مثل قول شاعر ان کنت قاضی نحبی یوم
علیکم ان لم تمسوا ابو غد غیر تو دیعی زیرا که اگر ان در ان کانوا ینطقون شرطیه باشد پس اگر مقصود نطق در زمان مستقبل است
زیاد کردن کان بر فعل مضارع لغو است و اگر مقصود نطق در ماضی است صحت سوال مترتب بر آن نمیشود و چه اگر پیش از پاره پاره
شدن سخن گفته باشند لازم نیست که بعد از آن نیز توانند گفت پس جمله ان کانوا ینطقون استیناف بیانی بل فعله کبیرهم
است برای استدلال بر آن و مراد بنطق اینجا سخن در راهنمایی بتان عابدان از راست بخیر و شر و مقصود اینست که نطق بتان
باعث غضب بت بزرگ شد و ایشان را پاره پاره کرد و لهذا مشرکان تکذیب ابراهیم در اثبات نطق کردند بقول ایشان لقد
علمت ما هؤلاء ینطقون بنا بر اینکه جای تصدیق و تکذیب بالذات دلیل میباشد نه مدعی و امضا ابراهیم حجت بر ایشان
گرفت در نفی نفع و ضرر که بسبب نفی نطق است بقول او که افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم تا آخر مخفی نماند که ابن بابویه در
کتاب معانی الاخبار روایتی کرده که متضمن توجیه این دو آیت است بروش دیگر یعنی روایتست از حسن جلا دهنده شمشیرها گفت
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که حال بر روایت کرده شده ایم از امام محمد باقر علیه السلم در قول یوسف علیه السلم یعنی قول آنکسی
که منسوب به یوسف گفت ای قافله بدرستی که شما هر آینه دزدانید چنانچه در سوره یوسف مذکور است چنان ان روایت اینکه امام
محمد باقر گفته بخدا قسم که نه دزدیده بودند و دروغ نگفت یوسف و در قول ابراهیم علیه السلم در سوره انبیا بلکه کرده آن پاره
پاره کردن را بزرگ که اینست پس سوال کنید آن بتان را بدرستی که آن بتان سخن میگفتند در وقت عرض شما حاجت را با ایشان چنان

آن روایت اینکه امام محمد باقر علیه السلام گفته بخدا قسم که آن بیان نکرده بودند که چکان نطق را و نه بزرگ پاره پاره کرد بتان را و ابراهیم
دروغ نگفت حسن گفت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نزد شما دران روایت ای صیقل یعنی که چه توجیه میکنید حسن
گفت گفتم نیست نزد ما مگر چنین احتمال بودن یعنی که توجیه را نمیدانیم اصل قال فقال انّ الله احبّ اثنین وابغض اثنین
احبّ الخطر فیما بین الصفّین واحبّ الکذب فی الاصلاح وابغض الخطر فی الطرقات وابغض الکذب فی غیر الاصلاح
انّ ابراهیم صلّی الله علیه وآله انّما قال بل فعله کبیرهم هذا ارادة الاصلاح ودلالة علی انّهم لا یفعلون وقال
یوسف ارادة الاصلاح شرح حاصل جواب اینست که هر یک از صدق وکذب دو معنی دارد یکی لغوی وآن موافق واقع
ومخالف واقع است دیگری عرفی وآن موافق حق ومخالف حق است ومراد بحق رضای الهی است وچنانچه میتواند بود که صادق
لغوی صادق عرفی نباشد چنانچه گفته در سوره نور فاذ لم یأتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون وچنانچه حکم بغیر علوم
در مسائل شرعیه وتفسیر قرآن برأی داخل کذبست هر چند که موافق واقع افتد میتواند بود که کاذب لغوی کاذب عرفی نباشد
مثل اینجا چه مراد امام محمد باقر علیه السلام نفی کذب عرفی است الخطر بفتح خاء با نقطه وسکون طاء منقطه وراء منقطه مصدر باب ضرب
رفتار متکبرانه یعنی حسن گفت پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی دوست داشته دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را
که از جنس آن دو چیز اول است بیان این آنکه دوست داشته رفتار متکبرانه را در میان دو لشکر صف زده برای جنگ و دوست داشته
دروغ لغوی را در اصلاح حال اهل فساد و دشمن داشته رفتار متکبرانه در کوچهای شهرها و دشمن داشته دروغ لغوی را در غیر اصلاح بدرستی
که ابراهیم صلی الله علیه جز این نیست که گفت بل فعله کبیرهم تا آخر که مذکور شد برای اراده اصلاح حال مشرکان و برای راهنمایی بر اینکه بتان
کاری نمیکنند و گفت یوسف آنچه را گفت برای اراده اصلاح مثل وضع غرضی که میخواسته باشد بوحی الهی که برادر بدر برادری او نرسد
اگر با برادران دیگر خود بکنعان کند سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کلّ کذب مسئول عنه صاحبه یوما
الّا کذبا فی ثلثة رجل کائد فی حربه فهو موضوع عنه او رجل اصلح بین اثنین یلقی به هذا یرید بذلک
الاصلاح ما بینهما او رجل وعد اهله شیئا وهو لا یرید ان یتمّ لهم شرح مراد بکذب اینجا معنی لغوی است
وبیان شد در شرح حدیث سابق کائد بیاء دو نقطه در پایین ودال بی نقطه بصیغه اسم فاعل معلوم باب ضرب ما در بینهما موصول و
مفعول الاصلاح است یتمّ بتاء دو نقطه در بالا وتشدید میم بصیغه مضارع غائب باب افعالست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت هر دروغ لغوی پرسیده خواهد شد از آن صاحبش روزی مگر دروغی که در یکی از سه کس باشد مردی که حیلت
کند در جنگ خود با دشمن این بیان اینکه بار آن دروغ فرو گرفته شده از آن مرد یا مردی که اصلاح کند میان دو کس که میان ایشان
فسادی بهم رسیده ملاقات میکند این را بسخنی که غیر آنست که ملاقات میکند بآن این را اراده دارد بآن اصلاح آنچه را که میان ایشان
است یا مردی که وعده کرد عیال خود را چیزی که زاید بر قدر حاجت ایشانست میطلبند بزور و او نمیخواهد که درست کند آن چیز را برای
ایشان مخفی نماند که هر سه قسم مشتمل است بر نوعی از اصلاح پس منافاتی نیست میان این حدیث وآنچه گذشت در حدیث سابق

بس گفت

که البغض

که ابغض الکذب فی غیر الاصلاح وایضا بنا بر این تقریر منافاتی نیست میان قسم ثالث وآنچه می آید در کتاب العقیقه در شرح حدیث هشتم
باب برّ الاولاد که باب سی و پنجم است نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المصلح لیس بکذّاب شرح مضمون این ظاهر است
از شرح حدیث سابق ومقصود این باب نفی کذّاب بصیغه مبالغه اشارت باینست که کذب لغوی بر خدا و رسول و ائمه نیز جایز نیست در مقام وجوب
تقیه و دفع ضرر وایضا کذب لغوی مکرر جایز نیست در مقام صلاح بیستم اصل حدّثنی ابو عبد الله علیه السلام بحدیث فقلت له
جعلت فداک الیس زعمت لی الساعة کذا وکذا فقال لا فعظم ذلک علیّ فقلت بلی والله زعمت فقال لا والله
ما زعمته قال فعظم علیّ فقلت بلی والله قد قلته قال نعم قد قلته اما علمت انّ کلّ زعم فی القرآن کذب شرح
الزعم بفتح وضم وکسر زای با نقطه وعین بی نقطه دعوی باطل و دعوی مطلق مقصود امام علیه السلام تعلیم ادب گفتگوست تا در مقامی که کلام
احتمال مذمت بنا بر بعض استعمالات خصوصا استعمال موافق قرآن داشته باشد نگوید اگر چه معلوم باشد که قصد او خلاف آن نیست
کذا وکذا عبارت از حدیث مذکور است و مقصود سائل از الیس تا آخر تحقیق حقیقت آن حدیث است نه اعتراض یعنی سخن گفت
با من امام جعفر صادق علیه السلام بسخنی پس گفتم او را قربانت شوم آیا نیست اینکه زعم کردی برای من در این ساعت چنین وچنین
وگفت نه پس مشکل آمد آن انکار بر من پس گفتم بلی بخدا قسم که زعم کردی گفت نه بخدا قسم که زعم نکردم آنرا راوی گفت پس مشکل آمد
بر من پس گفتم بلی بخدا قسم که بتحقیق گفتی آنرا گفت آری بتحقیق گفتم آنرا آیا ندانستی که هر زعم در قرآن بمعنی دعوی دروغ است
بیست ویکم اصل کان امیر یقول ایّاکم والکذب فانّ کلّ راج طالب وکلّ خائف هارب شرح گفت امیر المؤمنین
علیه السلام دور دارید از یکدیگر خود را و دروغ را در دعوی ایمان وامید ثواب الهی و ترس عذاب الهی چه بدرستی که ظاهر میشود کذب شما
باینکه هر که امیدوار چیزیست در طلب آنست بافعالی که باعث آن باشد و هر که ترسان چیزیست گریزانست از آن بترک افعالی که باعث
آن باشد و شما عبادات نمیکنید و معاصی میکنید بیست و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله لا کذب علی مصلح ثمّ تلا ایّتها العیر انّکم لسارقون ثمّ قال والله ما سرقوا وما کذب ثمّ تلا بل فعله
کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون ثمّ قال والله ما فعلوه وما کذب شرح ثمّ در کلام راوی است وضمیر راجع بامام
جعفر صادق علیه السلام است و میتواند بود که کلام امام باشد و ضمیر راجع بامام علیه السلام باشد و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
هفدهم این باب باب صد و چهلم اصل باب ذی اللسانین شرح این باب مذمت صاحب دو زبانست که در حاضر از خوب
گوید و در غائبانه بد گوید و در این باب سه حدیث است اوّل اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لقی المسلمین بوجهین و
لسانین جاء یوم القیمة وله لسانان من نار شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ملاقات کند مسلمانان را
که با ایشان تقیه نباید کرد بدو رو و دو زبان می آید در روز قیامت بر حالی که او را دو زبانست از آتش دوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال بئس العبد عبد یکون ذا وجهین وذا لسانین یطری اخاه شاهدا ویأکله غائبا ان اعطی
حسده وان ابتلی خذله شرح یطری بطاء منقطه وهمزه بصیغه مضارع غائب باب افعالست یعنی روایت است از امام محمد باقر

بس

علیه السلام گفت بد بنده ایست بنده که میباشد صاحب دو رو و صاحب دو زبان ثنا میکند برادر مومن خود را حاضر است و میخورد او را
بغیبت غایبا اگر داده شود آن برادر عطائی رشک میخورد آن بنده بر او و اگر مبتلا میلائی شود آن برادر دهد و سکیدارد آن بنده را
سیوم حدیث قال الله تبارک و تعالی لعیسی صلی الله علیه یا عیسی لیکن لسانک فی السر و العلانیة لسانا واحدا
و کذلک قلبک انی احذرک نفسک و کفی بی خبیرا لا یصلح لسانان فی فم واحد و لا سیفان فی غمد واحد
و لا قلبان فی صدر واحد و کذلک الاذهان شرح و کذلک قلبک اشارتست باینکه گاهی در دل آدمی دو حالت ضد یکدیگر
میباشد که جمع شده در دل بدو جهت یکی در باطن دلست و دیگری در علانیه دلست مثل اینکه کسی خود را بازی زند و پنهان کند از خود محبت
دنیا را که در ته دل اوست و چند بسته باشد که محبت دنیا ندارد و اشارت باین شده در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل
انی احذرک نفسک استیناف بیانی و کذلک قلبک النفس بفتح نون و سکون فا و سین منقوط همت یعنی قصدی که در ته دلست
و صاحبش چون خود را بازی داده از آن بغایت خبردار نیست لا یصلح بصیغه مضارع غایب باب منع و حسن الغمد بکسر غین با نقطه
و سکون میم و دال بی نقطه غلاف شمشیر الاذهان بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و ها و الف و نون مکسوره بصیغه تثنیه است الاذهن قصد راسخ
چیزی یعنی گفت الله تبارک و تعالی عیسی را صلی الله علیه که عیسی باید که باشد زبان تو در پنهان و آشکار یکزبان و همچنانست دل تو یا یعنی
که باید که باشد دل تو در پنهان و آشکار یکدل بیان این اگه میترسانم ترا از قصد باطنی دل تو که مبادا که بطرف دنیا و ناحق باشد و خود نیز
غافل شوی و بس است بخدا را اینکه بغایت خبردار باشم از نفس تو یا یعنی که برای آنرا امید بهم البته خواه تو تغافل کنی و خواه کنی بیان این برای
اگه عیب نمیشود دو زبان در یک دهن و نه دو شمشیر در یک غلاف و گرایی تطبیرست و نه دو دل در یک سینه و همچنانست دو قصد
راسخ که یکی در باطن دل متعلق بدنیا باشد و دیگری در ظاهر دل متعلق بآخرت باشد مراد اینست که مانند تعدد دو دل در یک سینه
است تعدد قصد راسخ که متعلق بضدین باشد از دو جهت در یک دل باب [illegible] اصل باب الهجرة شرح الهجرة بکسر ها و سکون
جیم و را بی نقطه اسم هجر بفتح ها و سکون جیم مصدر باب نصر بریدن سخن با کسی بعنوان خشم گرفتن یعنی این بابیست در خشم گرفتن
است و در این باب شش حدیث است اول حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا یفترق رجلان علی الهجران الا
استوجب احدهما البراءة و اللعنة و ربما استحق ذلک کلاهما فقال له معتب جعلنی الله فداک
هذا الظالم فما بال المظلوم شرح الافتراق جدا شدن و مراد اینجا قطع دوستی بالکلیه است الهجران بکسر ها و سکون جیم مصدر
باب نصر خشم گرفتن معتب بضم میم و فتح عین منقوط و تشدید تا دو نقطه در بالا المکسوره با یک نقطه غلام عتماد امام علیه السلام
بوده و کلام او مبنی بر غفلت از رعایت یا مبنی بر اینست که میدانسته که امام رعایا را برای احتراز از ظالم و مظلوم مطلقا
نگفته بلکه برای احتراز از ظالم و مظلوم عذر خواه گفته یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت قطع دوستی بالکلیه میکنند
دو مرد بسبب خشم گرفتن مگر اینکه مستوجب میشود یکی از ایشان بری بودن الله تعالی و رسولش از او و لعنت الله تعالی و رسولش بر او و
بسا مستحق شود آن را اگر مذکور شد هر دو ایشان پس گفت امام را معتب گرداند مرا الله تعالی فدای این ظالمست پس چیست حال

مظلوم

مظلوم را بمعنی که او چه گناه دارد دوم حدیث قال لانه لا یدعو اخاه الی صلته و لا یتعامس له عن کلامه سمعت ابی یقول اذا
تنازع اثنان فعاز احدهما الآخر فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی
یقطع الهجران بینه و بین صاحبه فان الله تعالی حکم عدل یاخذ للمظلوم من الظالم شرح ضمیر صلته راجع بمر
ضمیر لا یدعو است یا راجع باخاه است و حاصل هر دو یکیست التعامس بعین بی نقطه و سین منقوط مصدر باب تفاعل التغافل عاز
بعین منقوط و الف و زا تشدید دار بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب مفاعله است القطع بصیغه معلومست و الهجران منصوب
یا بصیغه مجهولست و الهجران مرفوعست یعنی گفت برای اینکه او نمیخواند برادر خود را که بیشتر برادر مومن او بود و السوی سوی خود
و تغافل نمیکند برای آن برادر از سخن او که درشت باشد بیان این اینکه شنیدم از پدرم امام محمد باقر علیه السلام که میگفت چون نزاع
با یکدیگر کنند دو کس پس ظلم و غلبه کند یکی از ایشان دیگری را پس باید که برگردد مظلوم بسوی یار خود تا اینکه گوید یار خود را ای برادر کی
منم ظالم تا برود خشم که در میان خود و میان یار خود چه بدرستی که الله تعالی داور عدالت میگیرد برای مظلوم از ظالم در قیامت
حق او را مراد اینست که بسبب ظلم را گرد و ظالم میشود و نه حق او پامال میشود دوم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا هجرة فوق ثلث شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خشم گرفتن نمی‌باشد زیاده از سه روز یا یعنی که چون زیاد از سه شد
دشمنیست نه خشم گرفتن سیوم حدیث سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصرم ذوی قرابته ممن لا یعرف الحق
قال لا ینبغی له ان یصرمه شرح یصرم بصاد بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب الصرم بفتح و میم صاد و
سکون را و بریدن کسی را از خود و ترک سخن با او و ضمیر منصوب در یصرمه مفعول مطلق است برای نوع و راجع بمصدر یصرم است
و اگر مفعول به میشود و راجع بمن لا یعرف میشود کلام راوی چنین میشود که یصرم من ذوی قرابته من لا یعرف و جواب امام موافق آنچه
گذشت در حدیث اول باب شصت و هشتم میشود و الا افاده نهی از زکم بخالف مطلقا خواهد کرد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که خشم میگیرد با صاحبان خویشی نسبی خود از جمله اینکه اعتراف بحق امامت اهل البیت نمیکند گفت سزاوار نیست
او را که او خشم گیرد چهارم حدیث عن علی بن حدید عن عمه مرازم بن حکیم قال کان عند ابی عبد الله علیه السلام
رجل من اصحابنا یلقب شلقان و کان قد صیّره فی نفقته و کان سیء الخلق فهجره فقال لی یوما یا مرازم
و تکلم عیسی فقلت نعم فقال اصبت لا خیر فی المهاجرة شرح عنده یعنی اینست که از منسوبان امام بود نه اینکه در
مجلس حاضر بود اسم رجل عیسی بن ابی منصور است الشلقان بفتح شین با نقطه و سکون لام و قاف کسی که شلاق زند بر مردم از
تندخوئی الهجرة بضم ها و فتح جیم و فتح را بی نقطه و تا تانیث است یعنی کسی که بسیار خشم باشد و عطف بر خبر کان است و او در
و تکلم عطف بر محذوفست و استفهام نیز محذوفست بتقدیر اهجرک و تکلم یعنی روایتست از علی بن حدید از عموی او مرازم بن حکیم
گفت بود از منسوبان امام جعفر صادق علیه السلام مردی از یاران ما که لقب کرده میشد شلقان برای دلالت بر کمال تندی او و امام علیه السلام
بتحقیق گردانیده بود او را در تحت خرج خود یا یعنی که خرج او را امام علیه السلام میکشید و بود آن مرد بدخو پس زد خشم اشارتست

با یکه با من بدخوئی کرد و با وجود آن با من خشم گرفت پس امام علیه السلام گفت مرا روزی امر از تو آیا با وجود خشم او با تو سخن میگفتی با عیسی
گفتم آری گفت خوب کردی نیست غیر در خشم گرفتن مرد و طرف **پنجم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا
فَمَكَثَا ثَلَاثاً لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ
أَخِيهِ كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ **شرح** ایما مرفوع و مبتداست لا یصطلحان حال از فاعل مکثا است الا مر
از ان شرطیه و لا نافیه است مثل الا تفعلوه فقد نصره الله و لم یکن بتشدید نون بصیغه مضارع مجهول مضاعف باب افعال اکرار
نفی در الا کانا است چه هرگاه لا نافیه بر ماضی داخل شود تکرار نفی واجبست الا کتمان چیزی را بر روی خانه گذاشتن ماخوذ است از کنه
بضم کاف و تشدید نون بمعنی طاقچه الولایة بفتح واو دیاری و دوستی فایهما فا برای شرطست و جمله شرط و جزا خبر مبتدا است و میتوان
بود که الا برای استثنا باشد از مفهوم کلام سابق بتقدیر لم تهاجرا الا کانا و میتوان بود که لا یصطلحان خبر مبتدا باشد و الا برای
استثنای مفرغ باشد بتقدیر لا یصطلحان علی حال الا و قد کانا و بر این دو احتمال لم یکن بتخفیف نون بصیغه معلوم از افعال ناقصه است
و فا در فایهما برای تفریع است و مراد بسبقت سبقت پیش از سه روز است و آنچه گذشت در حدیث دوم این باب مؤید
این دو احتمالست اسم کان ضمیر مستتر راجع بایهما است السابق منصوب و خبر کان است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو
مسلم که با هم خشم کنند و ترک کنند بر آن خشم سه روز بر حالی که صلح نکنند مگر اینکه بیرون از اسلام شوند و نه بر طاقچه ایشان
گذاشته شود میان ایشان یاری و دوستی باطنی پس هر کدام ایشان که سبقت گیرد بسوی آشتی و سخن با یار خود و میباشد سبقت
گیرنده بسوی بهشت در روز حساب **ششم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُغْرِي بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَمْ يَرْجِعْ
أَحَدُهُمْ عَنْ دِينِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ اسْتَلْقَى عَلَى قَفَاهُ وَتَمَدَّدَ ثُمَّ قَالَ فُزْتُ فَرَحِمَ اللّٰهُ امْرَأً أَلَّفَ بَيْنَ وَلِيَّيْنِ
لَنَا يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ تَآلَفُوا وَتَعَاطَفُوا **شرح** یغری بغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعالست
یا بمعنی ما دام استلقی یرجع احدهم عن دینه برای سلب جزئی است نه برای رفع ایجاب جزئی پس فاذا فعلوا برای ایجاب کلیت
تآلفوا بهمزه و الف و تخفیف لام مفتوحه بصیغه امر باب تفاعلست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که شیطان
عداوت می اندازد میان مؤمنان چندانکه باقی نماند یکی از ایشان در دین خود پس چون همه کردند رجوع از دین را افتد بر پشت
خود و خمیازه میکشد چنانچه کسی خود را از ماندگی بدر آورد و بعد از آن میگوید مطلب رسیدم پس رحمت کناد خدا مرد را
که الفت دهد میان دو دوست ما ای گروه مؤمنان الفت گیرید با هم و مهربانی کنید با هم **هفتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا يَزَالُ إِبْلِيسُ فَرِحاً مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ فَإِذَا الْتَقَيَا اصْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ وَتَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ وَنَادَى
يَا وَيْلَهُ مَا لَقِيَ مِنَ الثُّبُورِ **شرح** ضمیر غایب در ویله راجع بابلیس است و ابلیس بضمیر متکلم وحده میگوید و عدول از آن برای
احتراز از نسبت ویل بخود در لفظست اگرچه بر سبیل حکایت باشد و بر این قیاس است ضمیر غایب در لقی ما برای استفهام
تعجبی است و منصوب محلا تا مفعول به لقی باشد لقی بصیغه ماضی معلوم باب علم است الثبور بضم ثا سه نقطه و ضم با یک نقطه و سکون

واو و را بی نقطه هلاک و اهلاک و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میماند ابلیس خوشحال چندانکه
خشم کرده دو مسلم با هم پس چون بخورند با هم و صلح کنند ساییده بهم میشود زانوهای ابلیس از ضعف و جدا میشود بندهای بند
او و فریاد میزند که ای وای ابلیس چه چیز را بخورد ابلیس از هلاک و ابلاکت **باب صد و چهل و دوم اصل باب القطیعة الرحم شرح** القطیعة
بفتح قاف و کسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح عین بی نقطه مصدر باب منع بریدن پیوند خویشی نسبی است و رحم
مبنی بر تجرید است الرحم بفتح را بی نقطه و کسر حا بی نقطه خویشی نسبی و خویشی نسبی برادران و هم اینجا مناسب است **یعنی** این باب
مذمت بریدن خویشی نسبی است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثٍ أَلَا إِنَّ فِي التَّبَاغُضِ
الْحَالِقَةَ لَا أَعْنِي حَالِقَةَ الشَّعْرِ وَلَكِنْ حَالِقَةَ الدِّينِ **شرح** الحالقه با حای بی نقطه و قاف و تا دو نقطه در بالا که برای نقل از و
صفیت باسمیت است بصیغه اسم فاعل باب منع تیغ سرتراشی و مانند آن یا تا مصدریه است مثل کاذبه بمعنی کذب تراشیدن سر
و مانند آنست و هر دو اینجا مناسب است در زمان سابق بر ظهور اسلام تراشیدن سر عار بوده و در سیاست میکرده اند **یعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در اثنای سخنی در مذمت دشمنی مردم با هم که اینجا تمام آن منقول نشده آگاه باشید که بدرستی که در
جمله دشمنی با هم تراشنده است نمیخواهم تراشنده موی را و لیکن میخواهم تراشنده دین اسلام را مراد قطع رحم است چنانکه می آید
در حدیث آینده **دوم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقُوا الْحَالِقَةَ فَإِنَّهَا تُمِيتُ الرِّجَالَ قُلْتُ وَمَا الْحَالِقَةُ قَالَ
قَطِيعَةُ الرَّحِمِ **شرح** امام جعفر صادق علیه السلام پرهیز کنید از تراشنده چه بدرستی که آن میمیراند مردان را اشارتست بآنچه می آید
در حدیث آینده گفتم و چیست تراشنده گفت بریدن خویشی نسبی **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ
إِنَّ إِخْوَتِي وَبَنِي عَمِّي قَدْ ضَيَّقُوا عَلَيَّ الدَّارَ وَأَلْجَئُونِي مِنْهَا إِلَى بَيْتٍ وَلَوْ تَكَلَّمْتُ أَخَذْتُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَالَ فَقَالَ
لِي اصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى سَيَجْعَلُ لَكَ فَرَجاً **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی که برادران
من و پسران عموی من بتحقیق تنگ کردند بر من سرای جد ما را و ملجا کردند مرا از آن سرا بسوی یک خانه و اگر گفتگو کنم با ایشان میگیرم آنچه را
که در تصرف ایشانست از حق من راوی گفت پس امام گفت مرا که صبر کن چه بدرستی که الله تعالی زود باشد که گرداند برای تو خلاصی از ستم
ایشان **اصل** قَالَ فَانْصَرَفْتُ وَوَقَعَ الْوَبَاءُ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ فَمَاتُوا وَاللّٰهِ كُلُّهُمْ فَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ قَالَ
فَخَرَجْتُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ مَا حَالُ أَهْلِ بَيْتِكَ قَالَ قُلْتُ قَدْ مَاتُوا وَاللّٰهِ كُلُّهُمْ فَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ قَالَ هُوَ بِمَا
صَنَعُوا بِكَ وَبِعُقُوقِهِمْ إِيَّاكَ وَقَطْعِ رَحِمِهِمْ بُتِرُوا أَتُحِبُّ أَنَّهُمْ بَقُوا وَأَنَّهُمْ ضَيَّقُوا عَلَيْكَ قَالَ
قُلْتُ إِي وَاللّٰهِ **شرح** الوبا بفتح واو و فتح با یک نقطه و همزه و گاهی بعد از با الف ممدوده میباشد طاعون و هر مرضی که عام باشد
و هر دو اینجا مناسب است امامت امام جعفر صادق علیه السلام در سال صد و چهارده بوده و وفات او در سال صد و چهل و هشت بوده
پس راوی در تاریخ صد را انداخته برای ظهور رفا در فما بقی هر دو جا برای بیانست و من ابتدائیه است و مراد باحد فرزند و مانند آنست
با برای تعلیل است و من تبعیضیه است و مراد باحد یکی از جملات ایشانست بعقوقهم متعلق به بتروا است بتروا بیا یک نقطه و تا دو نقطه

در بالا و را منقط بصیغه ماضی معلوم باب علم یا مجهول باب سفر است و در بعض نسخ بتاء دو نقطه در بالا و یاء یک نقطه بصیغه ماضی
مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است البتر بفتح تاء و سکون باء و التبتیر اهلاک و شکستن و همه اینجا مناسب است و انهم بواو حالیه کسر
همزه است یا بواو عاطفه و فتح همزه است یعنی راوی گفت پس برگشتم از سفر حج و از مدینه بجانب شهر خود و واقع شد طاعون
در سال سی و یک بعد از صد پس مردند بخدا قسم همه ایشان باین روش که نماند از ایشان یکی که وارث ایشان باشد و با من دعوی
کند راوی گفت پس بیرون آمدم از شهر خود بجانب مدینه در سفر حج پس چون داخل شدم بر امام علیه السلم گفت چیست حال خانه
تو راوی گفت گفتم بتحقیق مردند بخدا قسم همه ایشان باین روش که نماند از ایشان یکی امام گفت آن بسبب جز نیست که کردند
با تو و بسبب نافرمانی ایشان ترا و بریدن خویشی ایشان مستاصل شدند آیا آرزو میکنی که ایشان میماندند بر حالی که بدبختی
کرده میکنند بر تو راوی گفت گفتم آری بخدا قسم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال فی کتاب علی علیه السلم
ثلث خصال لا یموت صاحبهن ابدا حتی یری وبالهن البغی وقطیعة الرحم والیمین الکاذبة یبارز
الله بها وان اعجل الطاعة ثوابا لصلة الرحم وان القوم لیکونون فجارا فیتواصلون فتنمی اموالهم
ویثرون وان الیمین الکاذبة وقطیعة الرحم لتذران الدیار بلاقع من اهلها وینقل الرحم وان نقل
الرحم انقطاع النسل شرح ثلث مبتدا است البغی خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هن البغی جمله یبارز الله بها صفت الیمین
چه الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یبارز بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع به صاحبهن است و الله منصوب است
و باء در بها برای آلت است و ضمیر راجع بالیمین است و میتواند بود که یبارز بصیغه مجهول باشد و الله مرفوع باشد و بر هر تقدیر احتراز است
از قسم دروغی که صاحبش جاهل باشد بانکه دروغ است و ان اعجل تا آخر میتواند بود که از تتمه کتاب علی علیه السلم باشد و میتواند بود
که کلام امام محمد باقر علیه السلم باشد تنمی بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال یا معلوم باب ضرب است یثرون بسکون ثاء سه نقطه
و ضم راء منقط بصیغه مضارع جمع مذکر غایب باب افعال است البلاقع جمع بلقع بفتح باء یک نقطه و سکون لام و فتح قاف و عین
منقطه زمینهای خالی و واو در و ینقل حالیه است ینقل بیاء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب یا غایبه یا مجهول است الرحم مرفوع
و فاعلست النقل بفتح باء یک نقطه و فتح غین با نقطه مصدر باب علم مانند استر شدن و در بعض نسخ این دو لفظ بنون و قاف است
و آن تصحیف است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت در کتاب علی علیه السلم که اسم آن جامعه است که سه خصلت
نمیمیرد صاحب آنها هرگز تا آنکه ببیند آزار آنها را انها زیاده روی و بریدن خویشی و قسم دروغ است که بعیدان جنگ با خدا میرود
آن تا آن قسم و بدرستی که نزدیکترین عبادت باعتبار ثواب هر آینه پیوند خویشی است باینمعنی که در دنیا اثر آن زود ظاهر میشود و بدرستی
که قبیله هر آینه گاهی میباشند فساق پس با هم پیوند میکنند پس زیاده کرده میشود مالهای ایشان و صاحب ثروت میشوند و بدرستی که
قسم دروغ و بریدن خویشی هر آینه وامیگذارند سراها را خالیها از اهل آنها بر حالی که مانند استر میشوند زنها و بدرستی که مانند استر
شدن زنان بر طرف شدن نسل است باینمعنی که مراد بمانند استر بودن اینجا مانند آن بودن در نزاییدن است پنجم اصل جابر جا

ویفعلون

شکا الی ابی عبد الله علیه السلم اقاربه فقال له اکظم وافعل فقال انهم یفعلون فقال اترید ان تکون مثلهم
فلا ینظر الله الیکم شرح آمد مردی پس شکایت برد بسوی امام جعفر صادق علیه السلم از خویشان خود پس امام گفت او را خشم فرو خور
و نیکی با ایشان آنچه توانی از نیکی پس آن مرد گفت بدرستی که ایشان میکنند و میکنند آنچه مستوجب است از بدی با من مرا و مثل منست
که با ایشان نیز خواهم که نیکی کنم امام گفت آیا اراده داری که باشی مثل ایشان در قطع رحم تا نظر التفات نکند خدا بسوی هیچکدام
شما ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقطع رحمک وان قطعتک شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از
خود مبر خویشی نسبی خود را هر چند که از خود برد او ترا هفتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم فی خطبته اعوذ بالله من
الذنوب التی تعجل الفناء فقام الیه عبد الله ابن الکواء الیشکری فقال یا امیر المؤمنین او تکون
ذنوب تعجل الفناء فقال نعم ویلک قطیعة الرحم ان اهل البیت لیجتمعون ویتواسون وهم فجرة
فیرزقهم الله وان اهل البیت لیتفرقون ویقطع بعضهم بعضا فیحرمهم الله وهم اتقیاء شرح ویلک واو
عاطفه و اسم اشاره است یا ویل مضاف بضمیر مخاطب است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم در خطبه که پناه میگیرم بخدا از گناهانی
که شتاب میکنند بر طرف شدن اهل آنها را یعنی پریشانی احوال ایشان پس برخواست بسوی او عبد الله بن کواء یشکری که از رئیس
خوارج نهروان شد پس گفت ای امیر المؤمنین علیه السلم آیا میباشند گناهانی که شتاب کنند پریشانی را پس گفت آری آنها
بریدن خویشی است بدرستی که خانواده هر آینه گاهی جمع میشوند و مدد یکدیگر میکنند بر حالی که ایشان فاسقند پس روزی فراخ
میدهد ایشان را خدا و بدرستی که خانواده هر آینه از هم جدائی میکنند و می برد از خود بعض ایشان بعضی دیگر را باینمعنی که مدد هم نمی
کنند پس محروم از وسعت رزق و مانند آن میکند ایشان را خدا بر حالی که ایشان پرهیزکارانند باینمعنی که فسقی غیر بریدن خویشی
نمیکنند هشتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار شرح
گفت امیر المؤمنین علیه السلم چون بریدند نزدیکان خویشیها را گردانیده میشود مالها در دستهای بدان که پیوند خویشیها کنند باب صد و
چهل و سیوم اصل باب العقوق شرح این باب مذمت نافرمانی پدر و مادر است در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ادنی العقوق اف ولو علم الله عز وجل شیئا اهون منه لنهی عنه شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت کمتر نافرمانی پدر و مادر گفتن اف است و اگر میدانست خدا عز وجل چیزی که سهلتر باشد از اف هر آینه نهی میکرد
از آن مراد اینست که در قول او تعالی در سوره بنی اسرائیل ولا تقل لهما اف اکتفا بنهی از اف شده و مقصود نهی از عقوبت مطلقا
دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله کن بارا واقتصر علی الجنة وان کنت عاقا فاقتصر علی النار شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله باش فرمان بردار پدر و مادر و اکتفا کن به بهشت باینمعنی که فرمان بردار ایشان نصیبی از جهنم و توقفی در محل حجاب
که جای اصحاب الاعراف و مانند ایشانست ندارد اصلا و اگر باشی نافرمان بردار پدر و مادر پس اکتفا کن باتش جهنم باینمعنی که نافرمان بردار
نصیبی از بهشت و محل حجاب ندارد اصلا سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کان یوم القیمة کشف غطاء من اغطیة

باشد عربی یا اولاد

الجنة فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمائة عام الا صنفا واحدا قلت ما هم قال العاق
لوالديه شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون شود کارها در روز قيامت برداشته شود پرده از پرده‌های
بهشت پس ادراک میکند بوی بهشت را هر که او را جانی هست از مسافت پانصد ساله مگر یک طایفه گفتم کیانند ایشان گفت نافرمان
پدر و مادر خود چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله فوق کل ذی بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه
بر وان فوق کل عقوق عقوقا حتی یقتل الرجل احد والدیه فاذا فعل ذلک فلیس فوقه عقوق شرح صدر
حدیث می آید در کتاب الجهاد در حدیث دوم باب فضل الشهاده که باب سی و چهارم است و اول بکسر با یک نقطه و تشدید را بی نقطه
مصدر باب علم است یعنی فرمان برداری مخلوق مخلوق را مثل فرمان برداری کسی امام زمان را یا پدر و مادر نسبی را و دوم و سیوم
بفتح با وصف مشبهه است یعنی فرمان بردار مخلوق العقوق بفتح عین بی نقطه و دو قاف نافرمان بردار مخلوق شاید که مراد
بوالدین اینجا اعم از والدین نسبی باشد پس امر والدین شامل امام زمان نیز باشد موافق آیت سوره لقمان که مذکور شد در شرح حدیث ششم
باب البر بالوالدین که باب شصت و نهم است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بالای هر صاحب فرمان برداری فرمان برداریست تا آنکه کشته
شود مرد در راه خدا از کمال فرمان برداری پس چون کشته شد در راه خدا پس نیست بالای او کسی که فرمان بردار باشد و نیستی که
بالای هر نافرمان برداری نافرمان برداریست تا آنکه کشد مرد یکی از پدر و مادر خود را پس چون کرد آن را پس نیست بالای او نافرمان
برداری با نیعنی که نافرمانی کسی که کشته باشد بالای نافرمانی او نیست پس منافات ندارد با آنکه نافرمانی کسی که هر دو را کشد بالاتر از نافرمانی
کسی باشد که یکی را کشد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من نظر الی ابویه نظر ماقت وهما ظالمان له لم یقبل الله له
صلوة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نگاه کند بسوی پدر و مادر خود نگاه خشمناک بر حالی که ایشان ظلم بر او کرده
باشند قبول نمیکند الله تعالی برای آنکس نماز زیرا که چه جای کسی که چنان نگاه کند بر حالی که ایشان ظلم بر او نکرده باشند ششم اصل قال ر
سول الله صلی الله علیه و آله فی کلام له ایاکم وعقوق الوالدین فان ریح الجنة توجد من مسیرة الف عام ولا یجدها
عاق ولا قاطع رحم ولا شیخ زان ولا جار ازاره خیلاء انما الکبریاء لله رب العالمین شرح الف عام منافات
ندارد با خمسمائة عام که در حدیث سیوم این باب است چه ممکنست که الف عام در صورتی باشد که دو پرده برداشته شود و بنابراین آنچه
می آید در کتاب الوصایا در حدیث یازدهم باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله تا آخر که باب سی و چهارم است که وان ریحها لتوجد مسیرة الفی
عام در صورتی باشد که چهار پرده برداشته شود و ایضا منافات نیست میان حصر مذکور در حدیث سیوم با آنچه اینجاست چه میتواند بود
که مراد به ریح در حدیث سیوم اعم از ریح و غیر ریح باشد و مراد اینجا ریح باشد پس دلالت کند بر آنکه عاق والدین بدتر از اصناف دیگر باشد الازار
بکسر همزه و زای با نقطه و الف و را بی نقطه آنچه در پایین رو آید بر کمر بسته میشود مثل لنگ و شلوار کرهند و کالای شیب جامه عجمی را ازار مینامند
یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله در اثنای سخنی که او را بود که دور دارید خود را از نافرمانی پدر و مادر زیرا که بوی بهشت
ادراک کرده میشود در روز قیامت از مسافت هزار ساله و ادراک نمیکند آن بو را نافرمان بردار پدر و مادر و نه برنده خویش نسبی و نه زنا

کننده

کننده و نه کسی که بر زمین کشد ازار خود را از تکبر یا ازار کند و طرف کمر بند خود را از تکبر و در حکم آنست دامن جامه چنانچه در میان اهل عجم
از شهرها متعارف است بیان آنکه تکبر مخصوص الله تعالی است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لو علم الله شیئا ادنی من اف لنهی عنه ~~ینظر الرجل الی والدیه فیحد النظر الیهما~~ شرح این موافق مضمون
حدیث اول این باب است اصل وهو من ادنی العقوق ومن العقوق ان ینظر الرجل الی والدیه فیحد النظر
الیهما شرح الف و لام در من العقوق برای عهد خارجیست مراد ادنی العقوق است فاء فیحد برای بیانست یحد با بی نقطه و تشدید
دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر یا باب افعال است یعنی و گفتن اف از جمله سهلتر عقوقست و از جمله آن سهلتر عقوقست اینکه نگاه
کند مرد بسوی پدر و مادر خود با تیز و تندی که تند کند نگاه را مراد اینست که مراد با ادنی العقوق آنست که سهلتر از آن مثل آن از جنس
قیاس نیست هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ابی علیه السلام نظر الی رجل ومعه ابنه یمشی والابن متکئ علی ذراع
الاب قال فما کلمه ابی مقتا له حتی فارق الدنیا شرح الذراع بکسر ذال با نقطه ساعد و آن میان مرفق و بند دست است
و تکیه بر ذراع با تیز وشی کاهست که کسی دست خود دیگری و ذراع دیگری را که دست بر دست گذاشته باشد از روی تواضع در اثنای راه رفتن
پس مرفق آنکس محاذی سینه آن دیگر است ضمیر ماکلمه راجع به اب است و مقتا مفعول له و راجع برجل باشد باعتبار اینکه ممکن اول پسر خود را
در این کار تنبیه است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت به تحقیق که پدرم علیه السلام نظر کرد بسوی مردی و با او پسر او بود و پسر
تکیه کرده بود بر ساعد پدر را امام گفت پس سخن نگفت با آن پدرم برای آزرده گی از او تا آنکه مفارقت کرد پدرم از دنیا
نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنی العقوق اف ولو علم الله ایسر منه لنهی عنه شرح این موافق مضمون حدیث
اول این بابست باب صد و چهل و چهارم اصل باب الانتفاء شرح الانتفاء مصدر باب افتعال بنون و قاف دعوی زادگی و پاک کردن
نسب مغافو پدران و سنوان و فاد و برداشتن خود از نسبی که دیگری دارد و برای دفع عار از خود و حاصل هر دو یکیست یعنی
این باب مذمت دعوی زادگی است یعنی اینکه محض نسب را علامت خوبی کنند پس منافات ندارد با افتخار ائمه هدی بانکه از اهل
بیت نبوت‌اند که الله تعالی رجس را از ایشان اذهاب کرده چه این فخر فی الحقیقه بنسب نیست بلکه بدلالت قرآن بر عصمت ایشانست
و نسب مخصوص کاشف از آنست و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کفر بالله من تبرا من
نسب وان دق شرح ضمیر دق راجع بمصدر تبرا است یا راجع بنسب است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافر
شد بالله تعالی کسی که دور داشت خود را از نسبی که دیگری دارد و هر چند که آن دور داشتن باریک باشد یعنی که بایما و اشارت باشد
یا هر چند که آن نسب ضعیف و بی اعتبار میان خلایق باشد مخفی نماند که کفر مبنی بر آنست که این عمل متضمن انکار قول الله تعالی و حکم
قرآنست در سوره حجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و مذکور در حدیث دوم باب صد و سی و چهارم دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کفر بالله من تبرا من حسب وان دق شرح این موافق حدیث اولست سیوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیهما السلام انهما قالا کفر بالله العظیم الانتفاء من حسب وان دق شرح الانتفاء اینجا

ایکا ایشان

بقافت من برای تعلیل است الحب آنکه شمرده میشود از مغاویر دران ضمیر دق راجع با الانتقامات یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام موسی کاظم علیهما السلام که گفتند که گفت خدای که وعداست بابر بزرگست دعوی ازلاکی الیست شرف مردان هرچند که آن دعوی ز دادکی بابیک باشد یا بیمعنی کرامها و اشارت باشد چنان این شد و در شرح حدیث اول این باب باب صد و هشتم هلاک پنجم اصل باب من آذی المسلمین و احتقرهم شرح این باب مذمت کسی است که آزار کند مسلمانانرا یا حقیر و بی اعتبار شمرد ایشانرا و درین باب یازده حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول قال الله عز و جل لیاذن بحرب منی من اذی عبدی المؤمن و لیامن غضبی من اکرم عبدی المؤمن و لو لم یکن من خلقی فی الارض فیما بین المشرق و المغرب الا مؤمن واحد مع امام عادل لاستغنیت بعبادتهما عن جمیع ما خلقت فی ارضی و لقامت سبع السموات و ارضین بهما و لجعلت لهما من ایمانهما انسا لا یحتاجان الی انس سواهما شرح لیاذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع مجزوم بلام امر غایب از باب علم است الاذن بکسر همزه و سکون ذال و بفتح همزه و فتح ذال دانستن امر کسی یا دانستن چیز را بحقیقت میباشد بلکه خبرست از وقوع البحر بسبیل تاکید و همچنین امر بامن اخبر کاخبرست از عدم وقوع آنچه بسبیل تاکید الحرب بفتح حا بی نقطه و سکون را بی نقطه و با یک نقطه مصدر باب علم شدت غضب لم یکن تامه است فی الارض احتراز از ملائکه است مؤمن مستثنای مفرغ و فاعل کانست مع امام از تشابه حکم است پس ملازمت ان مؤمن امام شرط نیست و از حال از مؤمن است دلالت بر ملازمت میکند اگر گویی مفهوم این منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب صد و دهم که ابراهیم ملتی تنها بود و کسی غیر او مؤمن نبود گوییم مقصود اینجا بیان حال این امتست نه امم سابقه و ارضین تقدیر سبع ارضین است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره الطلاق و من الارض مثلهن و بیان شده در حدیث هفتم باب اول انسا بی تنوین است مضافست بسواهما و اگر اینجا انس بمعنی موانس باشد با تنوین است و سواهما برای استثناست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی باید که داند شدت غضبی را از جانب من کسی که آزار کند بنده مرا که مؤمنست و باید که ایمن باشد از غضب من کسی که عزیز داشت بنده مرا که مؤمنست و اگر نمیبود از جمله مخلوقات من در زمین در میان مشرق و مغرب مگر یک مؤمن با امامی که عادل باشد هر آینه اکتفا میکردم بعبادت آن دو کس از عبادات جمیع آنچه خلق کردم در زمین از جن و انس و هر آینه بکمال خود میماند هفت آسمان و هفت زمین بآن دو کس و هر آینه میکردم برای ایشان بسبب ایمان ایشان آرامی عظیم بیان این که محتاج نمیشدند بسوی آرامی که حاصل شود بسبب غیر آن دو کس دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا کان یوم القیمة نادی مناد این الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال هؤلاء الذین آذوا المؤمنین و نصبوا لهم و عاندوهم و عنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم شرح الصدود بضم صاد با نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع صاد بکسر صاد و تشدید دال مخالفان و اگر بصاد بی نقطه مهموز و جمع صاد بمعنی برگرداننده مردم از زیارت اولیا میشود متعدی بمعنی میشود و در بعض نسخ بجای الصدود المؤذون است الاولیاء دوستان و امامان در هر دو اینجا مناسبست

است مفعول نصبوا محذوفست تقدیر نصبوا العداوة و عنفوا بعین بی نقطه و نون و فا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است هم نایب فاعلست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون شود کار جهان روز قیامت ندا کنند ندا کننده که کجا اند جمعی که مخالفان بودند برای دوستان من پس برخیزند جمعی که نیست بر روهای ایشان گوشتی از بسکه بیرویی کرده اند با اولیا در دنیا پس گفته میشود یعنی که اهل عرصات بایکدیگر میگویند که اینانند الجماعت که آزار کردند مؤمنانرا و ادا شتند برای مؤمنان دشمنی را و عناد کردند با مؤمنان و سرزنش کردند مؤمنانرا بسبب دین مؤمنان بعد از آن امر کرده میشود ملائکه که ببرند ایشان را بسوی جهنم سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله قال الله تبارک و تعالی من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی شرح الارصاد مهیا کردن چیزی برای کاری محاربتی اضافه مصدر بمفعولست چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که گفت الله تعالی در حدیث قدسی هر که خوار کرد دوستی مرا بر آورد آماده ساخت برای محاربه با من پس بتحقیق مهیا کرده است کار برابر بکار زار با من چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من حقر مؤمنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل الله عز و جل حاقرا له ماقتا حتی یرجع عن محقرته ایاه شرح حقر بحا بی نقطه و بکسر قاف و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الحقر بفتح حا و سکون قاف خوار کردن محقره بفتح میم و سکون حا بی نقطه و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که خوار کرد مؤمنی را که مسکین باشد یا غیر مسکین باشد همیشه الله عز و جل خوار کننده است آن کس را غضبناکست تا آنکه توبه کند از خوار کردن او پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الله تبارک و تعالی یقول من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی شرح مضمون این موافق سیوم این بابست اصل و انا اسرع الی نصرة اولیائی شرح و من شتابانترم از همه کس بسوی مدد دوستان خود و اشارتست بانکه هر چند تغییر در حال آن ظالم بهم نرسد بسبب خذلان و مهیا کردن اسباب عذاب میباشد ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله قال الله عز و جل قد نابذنی من اذل عبدی المؤمن شرح المنابذه بنون و با یک نقطه و ذال با نقطه طرح جنگ با کسی کردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی بتحقیق طرح جنگ کرده با من کسی که خوار کرد بنده مرا که مؤمنست هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله قال الله عز و جل من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی شرح این موافق حدیث سیوم این بابست اصل و ما تقرب الی عبد بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها شرح و طلب نزدیکی نکرد بنده من بوسیله که محبوبتر باشد بسوی من از آنچه واجب لازم کردم بر او و بدرستی که بنده من هر آینه طلب نزدیکی میکند بسوی من بوسیله که زیاد بر واجبست تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را شدم حس گوش او که میشنود بآن و حس چشم او که می بیند بآن و زبان او که میگوید بآن و دست او که میگیرد چیزها را بآن مراد اینست که این چهار چیز او فرمان من میشود در هر چه میشنود و نظر میکند و میگوید و میگیرد

تبارک

از دوستان

بسوی ایشان

بکر بکار آمدنی را اصل ان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته وما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی عن موت
المؤمن یکره الموت واکره مساءته شرح اگر یا اسم گوید لبیک عبدی میگویم برای او و اگر طلب حاجتی از من کند میدهم او را
و برگشتم از چیزی که من در آن کار فاعل آن چیزم مانند برگشتن از مرگ مؤمن بیان این آنکه او نمیخواهد مرگ را و دعای بقای خود میکند و من
نمیخواهم آزرده کردن او را مثل این فقرات گذشت در حدیث ششم باب صد و یکم ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا
فقد بارزنی بالمحاربة وانا اسرع شیء الی نصرة اولیائی وما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی عن وفاة
المؤمن یکره الموت واکره مساءته شرح اسری صیغه ماضی مجهول از باب افعال است الاسراء سیر در شب و با در به برای تعدیه است
و ظرف نایب فاعل است و مراد حکایت شب معراج است و باقی ظاهر است از شرح حدیث سیم و پنجم و هفتم این باب اصل وان من
عبادی المؤمنین من لا یصلحه الا الغنی ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وان من عبادی المؤمنین من لا یصلحه الا
الفقر ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک شرح و بدرستی که از جمله بندگان من که مؤمنانند کسی است که اصلاح نمیکند او را مگر بی نیازی و اگر
بر میگردانیدم او را بسوی چیزی دیگر هر آینه جهنمی میشد و بدرستی که از جمله بندگان من که مؤمنانند کسی است که اصلاح نمیکند مگر نیازمندی
و اگر برمیگردانیدم او را بسوی چیزی غیر نیازمندی هر آینه جهنمی میشد اصل وما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما
افترضت علیه وانه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر
به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها ان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته شرح موافق این گذشت
در حدیث سابق نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استذل مؤمنا واحتقره لقلة ذات یده ولفقره شهره الله یوم
القیمة علی رؤوس الخلائق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب خواری مؤمنی کند و خوار کند او را برای کمی مال
او و برای بی چیزی او مشهور میکند او را الله تعالی در روز قیامت بر سر خلایق یا منتهی که علامتی برای بدی عمل او تعیین میکند تا روشنی
که خلایق نظر در آن کنند دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقد اسری بی ربی فاوحی الی من وراء الحجاب
ما اوحی وشافهنی ان قال لی یا محمد من اذل لی ولیا فقد ارصدنی بالمحاربة ومن حاربنی حاربته قلت
یا رب ومن ولیک هذا فقد علمت ان من حاربک حاربته قال ذلک من اخذت میثاقه لک ولوصیک
ولذریتکما بالولایة شرح مراد به حجاب فرشته است که حامل وحی باشد مشافهه عبارت از تکلم بیواسطه فرشته است بخلق آواز
چنانچه با موسی در طور شد و به آن اشارت شده در قول الله تعالی در سوره بقره منهم من کلم الله و بیان شده در شرح حدیث یازدهم باب صد و دوازدهم
ان در آن قال مصدریه است و تقدیر به آن قال است فا در فقد علمت بیانیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر آینه بتحقیق سیر فرمود
در شب معراج صاحب کل اختیار من مرا پس وحی کرد بسوی من بواسطه فرشته آنچه را که وحی کرد و سخن گفت با من بخلق آواز بی واسطه فرشته
باینکه گفت ای محمد هر که خوار کند از دوستان مرا پس بتحقیق مهیا شده برای اینکه با من جنگ کند و هر که با من جنگ کند جنگ میکنم با او گفتم

ای صاحب کل اختیار من و کیست این دوست تو که گفتی بتحقیق دانستم که هر که با تو جنگ کند جنگ میکنی با او مراد اینست که این نوع کلام را
فهمیدم و چیزی دیگر نفهمیدم گفت آن دوست من کسی است که فرا گرفتم در روز الست بربکم پیمان او را علیحده برای تو و برای وصی تو و
برای ائمه اولاد شما بدوستی بیان این پیمان که علیحده است نه در ضمن الست بربکم شد در شرح حدیث هفتم باب یکم کتاب التوحید کتاب
العرش والکرسی است و گذشت در حدیث دوم باب صد و هشتم کتاب الحجه که باب فیه نتف وجوامع من الروایة فی الولایة است
اینکه بعضی در روز میثاق انکار ولایت کردند یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز وجل من استذل عبدی
المؤمن فقد بارزنی بالمحاربة وما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی عبدی المؤمن انی احب لقاءه فیکره
الموت فاصرفه عنه شرح این گذشت در شرح حدیث سیوم و پنجم و هفتم این باب اصل وانه لیدعونی فی الامر فاستجیب
له بما هو خیر له شرح و بدرستی که بنده مؤمن من هر آینه گاهی دعا میکند مرا پس مشغول میکنم برای او بکردن کاری که بهتر است برای
او مراد اینست که بحسب ظاهر اگرچه مقبول نمیشود اما در واقع بهترین قبولست باب صد و چهل و ششم اصل باب من طلب عثرات
المؤمنین وعوراتهم شرح عثرات بفتح عین بی نقطه و فتح ثاء سه نقطه و راء بی نقطه است عورات بفتح عین بی نقطه و سکون واو
و راء بی نقطه است یعنی این باب مذمت کسی است که جستجو کرد لغزشهای مؤمنان را و پوشیدنیهای مؤمنان را و درین باب
هفت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام قال اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی
الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته وزلاته لیعنفه بها یوما ما شرح اقرب مبتدا است ما مصدریه است یکون از
افعال تامه است الی متعلق باقرب است ان یواخی مصدر موضوع در موضع ظرف زمانست مثل رایته مجیء الحاج و ظرف خبر مبتدا است
یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند نزدیکتر بودن بنده بسوی کفر در وقت اینست که دوستی کند
مرد را بنابر دین آن مرد که موافق دین اوست پس شمرد در دل خود بر آن مرد سر در آمدنهای او را و لغزشهای او را تا سرزنش کند او را
بآنها در روزی از روزها دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا معشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان الی قلبه
لا تذموا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته ومن تتبع الله
عورته یفضحه ولو فی بیته شرح المعشر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح و کسر شین با نقطه و راء بی نقطه جماعت
اضافه معشر بمن از قبیل اضافه متعدد بجنس آنهاست لا تذموا مصدر باب نصر از سین لا تتبعوا بتشدید باء یک نقطه مفتوحه
صیغه نهی باب تفعلت بحذف یک تاء یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای گروه کسانی که مسلمان شده بزبان و نرسیده ایمان بسوی دل
او مذمت نکنید مسلمانان را و تفحص مکنید نهان کردهای ایشان را چه بدرستی که شان اینست که هر که تفحص کرد نهان کردهای مسلمانان را
تفحص کرد الله تعالی نهان کرده او را یعنی که پرده برداشت از نهان کرده او و هر که تفحص کرد الله تعالی نهان کرده او را رسوا میکند
او را هر چند که در خانه خود باشد و بیرون نیاید یا مراد اینست که هر چند که رسوائی او در میان خانواده خود شی باشد سیوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته

وذلّة لیعنّفه بها یوماً ما شرح الرجل اول از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیرست یعنی مضمون این موافق حدیث اول این باب
چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر من اسلم بلسانه ولم یسلم بقلبه لا تتّبعوا عثرات المسلمین
فانّه من تتبّع عثرات المسلمین تتبّع الله عثرته ومن تتبّع الله عثرته یفضحه شرح مضمون این ظاهرست
از شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تطلبوا عثرات المؤمنین فانّه من تتبّع
عثرات اخیه تتبّع الله عثرته ومن تتبّع الله عثرته یفضحه ولو فی جوف بیته شرح مضمون این نیز ظاهرست از شرح
حدیث دوم این باب ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل الرجل علی الدین
فیحصی علیه زلّاته لیعیّره بها یوماً ما شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ابعد ما یکون العبد من الله ان یکون الرجل یواخی الرجل وهو یحفظ زلّاته لیعیّره بها یوماً ما شرح
مضمون این موافق سابقست باب صد و چهل و هفتم اصل باب التعییر شرح التعییر یعنی بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن یعنی این باب مذمت سرزنش مؤمنست درین باب چهار حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من انّب مؤمناً انّبه الله فی الدنیا والآخرة شرح التأنیب بهمزه و نون و باء یک نقطه مصدر باب
تفعیل سرزنش کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که سرزنش کرد مؤمنی را سرزنش کرد او را الله تعالی در دنیا
و آخرت دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اذاع فاحشة کان کمبتدئها ومن عیّر مؤمناً بشیء لم یمت حتی یرکبه
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که شهرت دهد عملی را که رسواست مثل بر روی کسی که مخالف احکامات قرآنست میشود در گناه مانند
کسی که بدعت کرده آنرا و هر که سرزنش کرد مؤمنی را بچیزی نمیرد تا آنکه مرتکب آن چیز شود سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عیّر
مؤمناً بذنب لم یمت حتی یرکبه شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من
لقی اخاه بما یؤنّبه انّبه الله فی الدنیا والآخرة شرح ما مصدریه است و موصوله میتواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر
یؤنّبه راجع بمن است و بنابر دوم راجع بماست و نسبت تأنیث بکلام مجازست مضمون این موافق مضمون حدیث اول
این بابست باب صد و چهل و هشتم اصل باب الغیبة والبهت شرح الغیبة بکسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه
مصدر باب ضرب یاد کردن کسی بزشتی البهت بفتح باء یک نقطه و سکون و فتح هاء و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب منع نسبت کار
بکسی که نکرده آنرا و بضم باء و سکون هاء دروغ یعنی این باب مذمت بد گویی کسی و مذمت بهتان بر کسی است درین باب هفت حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الغیبة اسرع فی دین الرجل المسلم من الاکلة فی
جوفه قال وقال رسول الله صلی الله علیه وآله الجلوس فی المسجد انتظار الصلوة عبادة ما لم یحدث قیل یا رسول الله وما
یحدث قال الاغتیاب شرح الاکلة بفتح همزه و کسر کاف مرض خوره و میتواند بود که میان همزه و کاف الف باشد و جمع آکل بر وزن اسم فاعل
باشد و الف لام برای استغراق باشد یعنی آکلة الهم که عبارتست از کارد و آتش مانند آنهاست که زند و گوشت را برطرف میکند انتظار منفعت

الجمل

بر مفعول له بمعنی دوام است لم یحدث بصیغه مجهول باب افعالست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدرست بنابر آنکه مفعول مطلق نایب فاعل
تواند شد یا بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بجالس است که جلوس دلالت بر آن میکند و بنابر اول یحدث بصیغه مجهولست و الاغتیاب مرفوعست
و بنابر دوم یحدث بصیغه معلومست و الاغتیاب منصوبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله غیبت مردم شتابنده ترست در فنای دین هر مسلمان از خوره در درون او و امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نشستن
در مسجد برای انتظار نماز عبادتست چندانکه نکند احداث حدثی گفته شد ای رسول الله و چه چیز احداث کرده میشود در مسجد گفت غیبت مردم
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من قال فی مؤمن ما رأته عیناه وسمعته اذناه فهو من الذین قال الله عزّ وجلّ انّ
الذین یحبّون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم شرح ما رأته عبارت از گناهیست که منافات با ایمان
ندارد مثل لمم که مذکور شد در حدیث ششم [illegible] باب صدم و دوازدهم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر کس
[illegible] در حق مؤمنی گناهی را که دیده آنرا دو چشم آنکس و شنیده آنرا دو گوش آنکس پس آنکس از جمله جماعتی است که گفته الله عزّ وجلّ در مذمت
ایشان در سوره نور بدرستی که جمعی که دوست میدارند که مشهور شود رسوا در جمعی که مؤمن شده اند ایشانراست عذابی دردناک سوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الغیبة قال هو ان تقول لاخیک فی دینه ما لم یفعل وتبثّ علیه امراً قد ستره الله
علیه لم یقم علیه فیه حدّ شرح فی برای تعلیلست ضمیر دینه راجع باخیکست تبثّ بباء یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب
نصر یا ضرب یا افعالست لم یقم بصیغه مضارع معتلّ العین مجهول باب افعال یا معلوم باب نصرست و بنابر اول فاعل محذوف حاکم شرعست
یا ارباب است باسمی که در آن برای او محلی قرار یافته ضمیر الیه راجع باخیکست و ضمیر فیه راجع بامرست یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم از غیبت که چه چیز است آن گفت آن آنست که گویی برای برادر مؤمن خود که بسبب دین او برادر تست چیزی را از بدی که نکرده
و آنکه مشهور کنی بر او گناهی را که بتحقیق پوشیده آن گناه را الله تعالی بر او بقضا و قدر خود و پیدا این اگر است کرده نشده بر او در آن
گناه حدّ شرعی او گناهیست که منافات با ایمان نداشته باشد مثل لمم که بیان شد در حدیث ششم باب صد و دوازدهم ایضاً مشهور نشده
باشد باقامت حدّ چهارم اصل سئل النبی صلی الله علیه وآله ما کفّارة الاغتیاب قال تستغفر الله لمن اغتبته کلّما ذکرته
شرح پرسیده شد نبی صلی الله علیه وآله که چیست کفّاره غیبت مؤمن بعد از توبه از آن غیبت گفت آنکه طلب آمرزش کنی از الله تعالی برای آنکس
که غیبت او کردی هر وقت که یاد خود آوری آن غیبت را پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من بهت مؤمناً او مؤمنة
بما لیس فیه بعثه الله فی طینة خبال حتی یخرج ممّا قال قلت وما طینة خبال قال صدید یخرج من فروج المو
مسات شرح الطینة بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون سرشت آدمی که او از آن مخلوق شده الخبال بفتح خاء با نقطه و باء
یک نقطه و الف فساد و مراد اینجا زناست و اضافه طینه بخبال باعتبار آنست که علم الله تعالی بخبال کسی باعث آن طینت برای او شده
الصدید بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه چرکی که در زخم میشود و از دمل و مانند آن و اطلاق
طینه بر صدید باعتبار آنست که خود بدن آدمی بوده که آدمی از آن سرشته شده المومسات بضم میم و سکون واو و کسر میم و سین بی نقطه

زنان زناکننده وتخصیص ذکر زنان باعتبار اینست که ایشان اصل اند در زنا بس گناه ایشان بیشترست یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بهتان کند مومنی را یا مومنه را بآنچه نیست دراو برمی انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت در رشتی
تا آنکه بیرون آید از عهده آنچه گفته گفتم وچیست رشت زنا گفت چرکیست که بیرون می آید از فرجهای زنان زناکار مخفی نماند که سوال سائل
مبنی بر ندانستن معنی لغوی طینت خبال نیست بلکه مبنی بر تعجب از اینست که کسی در رشت وچرکی چون محشور میشود ششم اصل
قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبْهُ وَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ
فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ وَمَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَهُ شرح گفت امام موسی کاظم علیه السلم هر که یاد کرد
مردی را از مومنان غایبانه او بیدی که آن در وهست از جمله چیزهایی که مشهور شده میان مردم غیبت او نکرده او را و هر که یاد کرد
او را غایبانه او بیدی که او در وهست از جمله چیزهایی که مشهور نشده میان مردم غیبت او کرده او را و هر که یاد کند او را بیدی که
نیست در او پس بتحقیق افترا کرده در حق او مراد اینست که غیبت او کرده و ضمن افترا بو نیز حدیث سیوم این باب
پس گناه او مرکبست از دو گناه هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم يقول الغيبة ان تقول في اخيك ما ستره
الله عليه واما الامر الظاهر فيه مثل الحدة والعجلة فلا والبهتان ان تقول فيه ما ليس فيه شرح شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلم میگفت غیبت او اینست که گویی در حق برادر مومن خود بدی را که پوشانیده آن را الله تعالی بر او و اما کاری
که ظاهر باشد در او مانند تندخویی و شتابزدگی پس نیست غیبت او نیست و بهتان اینست که گویی در او بدی را که نیست در او و در اینصورت
غیبت او هست با زیادتی چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق باب صد و چهل و نهم اصل باب الرواية على المؤمن شرح این
باب مذمت نقل سخن مومنست در جای دیگر بقصد اضرار بر آن مومن در این باب دو حدیث است اول اصل قال لي ابو عبد الله
عليه السلم من روى على مؤمن رواية يريد بها شينه وهدم مروته ليسقط من اعين الناس اخرجه الله من
ولايته الى ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم هر که نقل کند بقصد
ضرر بر مومنی نقلی که میخواهد بآن نقل زشتی آن مومن را و برهم زدن انسانیت و عزت او را تا افتد از نظر مردم بیرون میبرد او را الله تعالی
از دوستی خود بسوی دوستی شیطان پس قبول نمیکند او را شیطان مراد اینست که از بس که پلیدست در نظر خلایق بکار شیطان
نمی آید و شیطان نیز خوشحال نمیشود بدوستی او زیرا که شیطان کسی را میخواهد که فسق او در صورت عبادت باشد و مردم از او بازیچه خورند
مثل اهل بدعت تا او را وسیله ضلالت مردم کند دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قلت له عورة المؤمن على المؤمن
حرام قال نعم قلت تعني سفليه قال ليس حيث تذهب انما هو اذاعة سره شرح این حدیث مضمرست
و ضمیر له راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است العورة بفتح عین بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه آنچه باید که پوشیده باشد و واحد عورتین
آدمی سفلیه بضم و کسر سین بی نقطه و سکون فا و فتح لام و یا و تا و نقطه در پایین بصیغه تثنیه است یعنی دو پایین که عورتین است
یا بکسر سین و تا و دو نقطه در بالاست یعنی پایین و حاصل مراد و یکیست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت گفتم امام علیه السلم را

سفلته

آیا پوشیدنی مومن بر مومن حرامست گفت آری گفتم میخواهی دو پایین او را گفت مراد من نیست آنجا که خیال میکنی جز این نیست که آنچه
مراد منست فاش کردن راز مومنست سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم فيما جاء في الحديث عورة المؤمن على المؤمن حرام
قال ما هو ان ينكشف فترى منه شيئا انما هو ان تروي عليه او تعيبه شرح ما نافیه است ضمیر هو راجع بحرامست ینکشف
بصیغه مضارع غایب است و ضمیر مستتر راجع بمومن است شیئا عبارت از پایین است ضمیر انما هو راجع بحرامست تعیبه
بعین بی نقطه و یا بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل العین باب ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در آنچه آمده
در حدیث اهل البیت علیهم السلم که عورت مومن بر مومن حرامست امام گفت نیست آن حرام اینکه برهنه شود مومن پس ببینی از او چیزی را که باید
دید جز این نیست که آن حرام که در آن حدیث مذکورست اینست که نقل کنی چیزی را بقصد ضرر او یا غیبت کنی او را بعیب که در حق او
باب صد و پنجاهم اصل باب الشماتة شرح الشماتة بفتح شین با نقطه مصدر باب علم خوشحالی بمصیبتی که بر سر دشمن آمده باشد یعنی
این باب مذمت شماتتست و در این باب یک حدیثست اصل عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال لا تبدي الشماتة لاخيك
فيرحمه الله ويصيرها بك وقال من شمت بمصيبة نزلت باخيه لم يخرج من الدنيا حتى يفتتن
شرح لا تبدی بیا و یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه نهی معتل اللام باب افعالست و در بعض نسخ بعد از دال همزه است یا واست که بانقلاب کتبی
ما قبلش بنابر آن صیغه نفی است و خبر بمعنی انشا راست ضمیر منصوب یصیرها راجع بشماتتست باعتبار تعلق ابدا بآن یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت اظهار مکن خوشحالی بمصیبت را برای برادر مومن خود که باعث آن میشود که رحم کند الله تعالی
او را و گرداند آن اظهار شماتت را با تو یا یعنی که دیگران برای تو شماتت خواهند کرد و امام گفت هر که خوشحال شد بمصیبتی که فرود آمد
بر برادر مومن او بیرون نرفت از دنیا تا آنکه گرفتار مصیبت شود باب صد و پنجاه و یکم اصل باب السباب شرح السباب بکسر سین بی نقطه و دو
با و یک نقطه که میان آنها الفست مصدر باب مفاعلست یعنی این باب مذمت دشنام دادنست در این باب سه حدیثست اول اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله سباب المؤمن كالمشرف على الهلكة شرح سباب بکسر سین و تخفیف با است و مشرف بضم ميم و را
بی نقطه مصدر میمی باب افعالست یا سباب بفتح سین و تشدید با است و مشرف بکسر را بصیغه اسم فاعل باب افعالست الهلكة بفتح ها
و فتح لام دخول جهنم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام دادن مومن مثل مشرف شدن بر دخول جهنمست دوم اصل قال رسول
الله صلى الله عليه وآله سباب المؤمن فسوق وقتاله كفر واكل لحمه معصية وحرمة ماله كحرمة دمه شرح الفسوق
بضم فا و ضم سین بی نقطه و سکون واو سرکشی از فرمان الهی اکل لحمه عبارت از غیبتست چنانچه در سوره حجراتست که ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام مومن سرکشیست یعنی که معصیت کبیره است و کارزار با او کفرست
یعنی که بالاتر از فسقست و خوردن گوشت او یعنی غیبت او گناه صغیره است یعنی که کبیره است اگرچه در مرتبه فسوق نیست و غصب مال
او بر مردم حرامست مانند خون او سیوم اصل ان رجلا من بني تميم اتى النبي صلى الله عليه وآله فقال اوصني فكان فيما
اوصاه ان قال لا تسبوا الناس فتكتسبوا العداوة منهم شرح بدرستی که مردی از قبیله بنی تمیم آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله

منهم

پس گفت سفارش کن مرا آنجه آن بود از جمله آنچه سفارش کرد او را اینکه گفت دشنام مدهید مردم را که باعث این میشود که برای خود حاصل کنید دشمنی را از جانب ایشان چهارم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ قَالَ الْبَادِي مِنْهُمَا أَظْلَمُ وَوِزْرُهُ وَوِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَعْتَذِرْ إِلَى الْمَظْلُومِ شرح مانند این حدیث گذشت در حدیث سیوم باب صد و سی ام و در آنجا چنین بود ما لم يتعد المظلوم یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم در دو مرد که دشنام یکدیگر میدهند امام گفت ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالم ترست یا بمعنی که از دیگری صورت ظلم صادر شده اگرچه ظلم حقیقی نیست و گناه او و گناه یار او بر گردن اوست چندانکه عذرخواهی نکند بسوی آنکه مظلومست پنجم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ بِكُفْرٍ قَطُّ إِلَّا بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ شَهِدَ عَلَى كَافِرٍ صَدَقَ وَإِنْ كَانَ مُؤْمِناً رَجَعَ الْكُفْرُ عَلَيْهِ فَإِيَّاكُمْ وَالطَّعْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت گواهی نداد مردی بر مردی بکفر هرگز مگر اینکه بازگشت کرد با آن گواهی از آن دو کس یا بمعنی که البته یکی کافر میشود بیان این آنکه اگر گواهی داده بر کافری راست گفته و اگر آن مرد مؤمن بوده وا او دروغ گفته بر میگردد کفر بخود شخص پس دور دارید از یکدیگر خود را و طعنه کردن بر مؤمنان را ششم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که لعنت بر کسی چون بیرون آید از دهن آنکس که آنرا گفته و ایستاد میان آن دو کس پس اگر یافت راهی که بآن راه فرستاده شده خوب و اگر نیافت بر میگردد در آنکه آنرا گفته مراد اینست که اگر آن مرد که لعنت بر او شده مستحق نیست میرود بسوی او و الا بر میگردد و آنکه گفته ملعون میشود هفتم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا شرح مضمون این موافق سابقست هشتم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أُفٍّ خَرَجَ مِنْ وَلَايَتِهِ وَإِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَ أَحَدُهُمَا وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَهُوَ مُضْمِرٌ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سُوءاً شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون گوید مرد برای برادر مؤمن خود اف بیرون میرود از دوستی او چون گوید تو دشمن منی کافر میشود یکی از آن دو کس یا بمعنی که اگر دروغ گفته خودش کافرست و الا آنکس و قبول نمیکند الله تعالی از مؤمنی عملی را بر حالی که او در خاطر داشته باشد قصد ضرر برادر مؤمن خود نهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ إِنْسَانٍ يَطْعُنُ فِي عَيْنِ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَاتَ بِشَرِّ مِيتَةٍ وَكَانَ قَمِناً أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلَى خَيْرٍ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نیست هیچ انسانی که طعنه زند در چشم مؤمنی یا بمعنی که دشنام داد او را حاضرانه مگر آنکه میرد بدترین نوع مردنی و شد سزاوار اینکه توفیق نیابد که برگردد بسوی نیکی اصلا باب صد و پنجاه و دوم اصل باب التُّهَمَةِ وَسُوءِ الظَّنِّ شرح التهمة بضم تا منقلب از واو و فتح ها مصدر معتل الفا و اوی باب ضرب خیال بد در حق کسی کردن که مظنون نباشد بلکه مرجوح یا مساوی باشد الظن اعتقاد راجح از روی قرینه و خیال راجح خواه بهوا و هوس باشد که آنرا اعتقاد مبتدا نیز میتوان گفت و خواه نه و مراد اینجا معنی دوم است یعنی این باب در مذمت خیال بد غیر راجح و خیال بد راجح است در حق مؤمن و در این باب سه حدیث

اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون تهمت دارد مؤمن برادر مؤمن خود را گداخته و برطرف میشود ایمان از دل او چنانچه گداخته میشود نمک در آب دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ فِي دِينِهِ فَلَا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَا وَمَنْ عَامَلَ أَخَاهُ بِمِثْلِ مَا عَامَلَ بِهِ النَّاسَ فَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يَنْتَحِلُ شرح الحرمة بضم حاء بی نقطه و سکون و ضم و فتح را بی نقطه یمان و دوستی میان دو کس یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که تهمت دارد برادر خود را که برادری او بسبب دین اوست پس یمان و دوستی نمیماند میان آن دو کس و هر که معامله کند با برادر مؤمن خود مثل آنچه معامله میکند بآن با مردمی که نمیشناسد ایشان را یا بمعنی که اگر خرید با او فروشد فایده گیرد مثل فایده که در فروختن بدیگران میگیرد پس او بیزاری است از دینی که آن دین را بخود نسبت میدهد سیوم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا شرح يغلبك بغين با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است و منه متعلقست بیغلبک و در بعضی نسخ یقلبک بیاتیک در بعضی نسخ یقلبک است از باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل و ظرف متعلقست بیقلبک و حاصل هر دو یکیست یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم در اثنای سخنی که او را بوده که قرار ده کار برادر مؤمن خود را بر بهترین آن یا بمعنی که بهترین محملها برای آن قرار ده تا وقتی که آید نزد تو از جانب او چیزی که عاجز کند ترا یا بمعنی که احتمال خوب در آن نرود اصلا و گمان مکن البته سخنی که بیرون آید از برادر مؤمن تو بدی را بر حالی که یابی برای آن سخن در خوبی محملی را باب صد و پنجاه سیوم اصل باب مَنْ لَمْ يُنَاصِحْ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ شرح این باب در مذمت کسانی که اخلاص نورزیده با برادر مؤمن است و در این باب شش حدیثست اول اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ سَعَى فِي حَاجَةٍ لِأَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که سعی کرد در حاجتی برای برادر مؤمن خود پس خالص نشد بتحقیق خیانت کرده با الله تعالی و رسول او را دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ فَلَمْ يُنَاصِحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ شرح مضمون این موافق حدیث سابقست سیوم اصل أَخْبَرَنَا أَبُو بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِي حَاجَةٍ فَلَمْ يُبَالِغْ فِيهَا بِكُلِّ جُهْدِهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَعْنِي بِقَوْلِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ قَالَ مِنْ لَدُنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى آخِرِهِمْ شرح الجهد بفتح جیم و سکون ها مصدر باب منع جد در کاری و بضم و فتح جیم طاقت گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم در تفسیر مؤمنین که هم الائمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز امانهم مراد اینست که ایمن میکنند مردم را از غلط در حکم خود و او تعالی آن دعوی را ممضی میکند و این مخصوص ائمه اهل البیت است یعنی خبر داد مرا ابو بصیر گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت هر مردی از شیعیان که مدد جست با و مردی از برادران مؤمن او در حاجتی پس مبالغه نکرد در آن حاجت بجمیع طاقت خود پس بتحقیق خیانت کرد با الله تعالی و رسول او و او مؤمنان را گفت ابو بصیر گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه میخواهی بقول تو که مؤمنان را گفت میخواهم ائمه اهل البیت را از امیر المؤمنین تا آخر ایشان چهارم اصل سَمِعْتُ

یقلبک

برای اوس

ابا عبد الله عليه السلام يقول من مشى في حاجة اخيه ثم لم يناصحه فيها كان كمن خان الله ورسوله كان الله خصمه
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که روانه شود در حاجت برادر مؤمن خود و بعد از ان اخلاص نورزید با او در آن حاجت
شد مانند کسی که خیانت کرده است با خدا و رسول او و او شده است خدا دشمن او چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من استشار اخاه
فلم يمحضه محض الرأي سلبه الله عز وجل رأيه شرح استشار بتاء سه نقطه والف اراء بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب استفعال
الاستشاره برای گرانیدن کسی برای کاری با اظهار اینکه صلاح او در آنست و در عالم شیخ شین باشد نقطه است و آن تصحیفست
لم يمحضه بصیغه مضارع باب افعالست الامحاض داد خالص کسی را پس محض مبنی بر تجرید است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که رای طلب کند از او برادر مؤمن خود را با نیروی که بدهد او را خالص دید با بیعنی که غش کرد با او در آن قضیه بر طرف میکند
از او الله عز وجل دید او را با بیعنی که خلل در فکر او بهم میرسد چنانچه فرق نمیکند میان موافق مصلحت و مخالف مصلحت پنجم اصل
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ايما مؤمن مشى مع اخيه المؤمن في حاجة فلم يناصحه فقد خان الله
ورسوله شرح مضمون این موافق این حدیث چهارم این بابست باب صد و پنجاه و چهارم اصل باب خلف الوعد شرح خلف
بضم خاء با نقطه و سکون لام اسم اخلافست که مصدر باب افعالست بمعنی ترک وفا بوعده پس ذکر وعد مبنی بر تجرید است یعنی این باب
مذمت عدم وفا بوعده است درین باب دو حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول عدة المؤمن اخاه
نذر لا كفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدأ ولمقته تعرض وذلك قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لم تقولون
ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شرح النذر بفتح نون و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه مصدر
باب نصر و ضرب واجب ساختن چیزی بر خود و نفی کفاره اشارتست بسیاری گناه در مخالفت است مثل قسم بر ماضی از روی دروغ که آنرا
یمین غموس مینامند بمعنی فرو برنده در گناه و نهی از قول لم کرده عمل با آن نشود راجع میشود در عرف بنهی از عدم عمل بقول خود چه این صفت برای
آن قول ثابت نمیشود مگر وقت عمل و اگر مراد نهی از قول بی قصد عمل میبود میگفت لم تقولون ما لا تقصدون ان تفعلوا یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت وعده مؤمن برادر مؤمن خود را نذریست که کفاره نیست آنرا پس هر که وفا نکند پس بخود
فاعلی … ابتدا کرده و برای غضب الله تعالی مهیا شده و آنچه مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره صف ای جمعی که مؤمن شده‌اند
چرا میگویید آنچه را که نمیکنید بزرگست باعتبار غضب نزد الله تعالی اینکه گویید آنچه را که نمیکنید دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه
وآله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليف اذا وعد شرح ادخال کان بر فعل مضارع برای افاده استمرار در ماضی است
و اشارتست باینکه خلف وعده ایمان چندین ساله را باطل میکند خصوصا خلف وعده قبول وصایت وصی علیه السلام یعنی گفت رسول
الله صلى الله عليه وآله هر که ایمان میداشته باشد بالله تعالی و بروز قیامت پس باید که وفا کند چون وعده کند باب صد و پنجاه و پنجم اصل باب من
حجب اخاه المؤمن شرح این باب در مذمت کسی است که در آید و برادر مؤمن خود بعد از آن مؤمن بدر خانه آن کس بقصد زیارت
و مانند آن درین باب چهار حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام ايما مؤمن كان بينه وبين مؤمن حجاب ضرب

الله عز وجل بينه وبين الجنة سبعين الف سور ما بين السور الى السور مسيرة الف عام شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
هر مؤمنی که باشد میان او و میان مؤمن دیگر مانعی از اذن دخول آن مؤمن در منزل او قرار دهد الله عز وجل میان او و میان بهشت هفتاد هزار
حصار که میان هر حصاری تا حصاری مسافت هزار سال است دوم اصل عن محمد بن سنان قال كنت عند الرضا صلوات الله عليه
فقال لي يا محمد انه كان في زمن بني اسرائيل اربعة نفر من المؤمنين فاتى واحد منهم الثلاثة وهم مجتمعون في منزل احدهم
في مناظرة بينهم فقرع الباب فخرج اليه الغلام فقال اين مولاك فقال ليس هو في البيت فرجع الرجل ودخل الغلام
الى مولاه فقال له من كان الذي قرع الباب قال كان فلان فقلت له لست في المنزل فسكت ولم يكترث ولم يلم غلامه
ولا اغتم احد منهم لرجوعه عن الباب واقبلوا في حديثهم شرح فلان بفتح نون … کنایتست … از اسم
غیر منصرف … یعنی روایتست از محمد بن سنان که گفت بودم نزد امام رضا صلوات الله
علیه پس گفت ای محمد … چهار کس مؤمنان پس آمد یکی از
ایشان نزد آن سه کس … بودند در خانه یکی از ایشان … بود دیگر … در خانه را
پس بیرون آمد بسوی او غلام پس گفت کجاست صاحب تو پس گفت نیست او در خانه پس برگشت آن مرد و داخل شد غلام بسوی صاحب خود — صاحب خانه پس
گفت که بود که زد در را گفت بود فلان پس گفتم او را که تو نیستی در خانه … و اکراه از برگشتن او … غلام را که چرا
دروغ گفتی … اصل فلما
كان من الغد بكر اليهم الرجل فاصابهم وقد خرجوا يريدون ضيعة لبعضهم فسلم عليهم وقال انا معكم
فقالوا نعم ولم يعتذروا اليه وكان الرجل محتاجا ضعيف الحال فلما كانوا في بعض الطريق اذا غمامة قد اظلتهم
فظنوا انه مطر فبادروا فلما استوت الغمامة على رؤوسهم اذا مناد ينادي من جوف الغمامة ايتها
النار خذيهم وانا جبرئيل رسول الله فاذا نار من جوف الغمامة قد اختطفت الثلاثة نفر وبقي الرجل
مرعوبا يعجب بما نزل بالقوم ولا يدري ما السبب شرح كان تامه است … ضمیر مستتر راجع بحالت … یعنی …
الضيعة بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه زمین مشغول برای حاصلات مثل مزرعه انا معكم بتقدیر
استفهامست ضمیر انه راجع باز غمامه است … ندای جبرئیل … و دلالت بر … او میکند … آن کس … رسیده
عاصی بوده اند المرعوب بصیغه اسم مفعول باب منع ترسان کرده شده یعنی چون شد صباح در فردای آن روز زود … بسوی ایشان آن مرد
پس دریافت ایشان را بر حالی که بیرون آمده بودند از خانه مذکور بر حالی که اراده داشتند مزرعه را که از بعض ایشان بود پس سلام کرد بر
ایشان و گفت آیا من با شمایم درین اراده مراد طلب صحبت رفاقت است گفتند آری و عذرخواهی نکردند بسوی او با وجود اینکه معلوم
او شده بود که ایشان در روز دوم در خانه مذکور بوده اند و بود آن مرد حاجتمند کم مال پس چون بودند در بعض راه ناگاه
ابری تحقیق سایه کرد ایشان را اشارتست باینکه آفتاب هنوز در طرف مشرق بود و ابر از جانب مشرق ظاهر شد پس گمان کردند که

از آن ابر باران است پس شاد شدند تا رو به مرز رسیدند پس چون راست ایستاد آن ابر بر سر ایشان ناگاه آواز کننده آواز میکرد
از میان آن ابر که ای آتش فرا گیر آن کسی را و من جبرئیلم فرستاده اویم پس ناگاه آتشی از میان آن ابر بتحقیق ربود آن کسی را و ماند
آن مرد ترسناک تعجب میکرد از بلایی که فرود آمد با جماعت و نمیدانست که چیست باعث آن اصل فرجع الی المدینة فلقی یوشع
بن نون فاخبره الخبر و ما رای و ما سمع فقال یوشع بن نون علیه السلم اما علمت ان الله سخط علیهم بعد
ان کان عنهم راضیا و ذلک بفعلهم بک فقال و ما فعلهم فحدثه یوشع فقال الرجل فانا اجعلهم فی
حل و اعفو عنهم قال لو کان هذا قبل لنفعهم فاما الساعة فلا و عسی ان ینفعهم شرح پس برگشت بسوی آن شهر
پس برخورد یوشع بن نون وصی موسی را پس خبر داد او را آن خبر که داشت و آنچه را که دید و آنچه را شنید پس گفت یوشع بن نون
علیه السلم آیا ندانستی که الله غضب کرد بر ایشان بعد از آنکه بود از ایشان راضی و آن غضب بسبب کار ایشان با تست پس گفت
و چیست کار ایشان با من پس خبر داد او را یوشع پس گفت آن مرد پس من میگردانم ایشان را در حلیت از آنچه کردند
با من میکنند هم از گناه ایشان یوشع گفت اگر پیش ازین حلال کردن پیش از این هر آینه نفع میکرد ایشان را پس الحال کردن
پس نفعی ندارد در برگشتن ایشان به دنیا و شاید که نفع کند ایشان را در زمان بعد ازین مراد برزخ تا روز قیامت سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان المؤمن لمن کان بینه و بین مؤمن حجاب ضرب الله بینه و بین الجنة سبعین الف
سور غلظ کل سور مسیرة الف عام ما بین السور الی السور مسیرة الف عام شرح مضمون این نزدیک مضمون
حدیث اول این باب است تفاوت نیست که اینجا بیان شده که کلفتی هر حصاری مسافت هزار ساله است و در حدیث اول بیان
این نبود چهارم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له جعلت فداک ما تقول فی مسلم اتی مسلما زائرا
و هو فی منزله فاستاذن علیه فلم یاذن له و لم یخرج الیه قال یا ابا حمزة ایما مسلم اتی مسلما زائرا او طالب
حاجة و هو فی منزله فاستاذن علیه فلم یاذن له و لم یخرج الیه لم یزل فی لعنة الله حتی یلتقیا فقلت
جعلت فداک فی لعنة الله حتی یلتقیا قال نعم یا ابا حمزة شرح روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت گفتم او را
قربانت شوم چه میگویی در مسلمانی که آید نزد مسلمانی بقصد زیارت و او در خانه خود است پس طلب اذن دخول برای او کرد و پس اذن نداد
برای او و بیرون نیامد بسوی او امام علیه السلم گفت ای ابو حمزه هر مسلمانی که آید نزد مسلمانی بقصد زیارت یا بقصد طلب حاجتی و او در منزل
خود بود و پس طلب اذن دخول برای او کرد و پس اذن نداد برای او و بیرون نیامد بسوی او همیشه در لعنت الهی است تا اینکه بهم رسند با هم پس
گفتم بعنوان تعجب قربانت شوم در لعنت الهی است تا اینکه بهم رسند با هم گفت آری ای ابو حمزه میتواند بود که مراد بهم رسیدن و عذر
خواستن باشد باب صد و چهل و ششم اصل باب من استعان به اخوه فلم یعنه شرح این باب در مذمت کسی است که مدد طلبید از او برادر
مومن او پس مدد نکرد او را و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من بخل بمعونة اخیه المسلم و القیام
له فی حاجته الا ابتلی بمعونة من یاثم علیه و لا یوجر شرح من برای استفهام انکاریست میتواند بود که موصول و مستثنی

منه الا ابتلی محذوف باشد بتقدیر ما فعل ذلک الا ابتلی و ابتلی بیای بی نقطه و خای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول و حسن است یاثم بهمزه و تای نقطه
بصیغه مضارع باب علم است ضمیر علیه راجع بمن است و مضاف محذوف است بتقدیر یاثم علی معونته و لا یوجر برای دفع توهم آنست که گناهکار
باشد از جهتی و ماجور باشد از جهتی دیگر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت کسی که مضایقه بکار کرد در مدد کردن برادر خود که مسلمانست
و ایستادگی کردن برای او در حاجت او مگر اینکه مبتلا شد بمدد کسی که گناهکار میشود بسبب مدد او و مزد داده نمیشود اصلا دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایما رجل من شیعتنا اتی رجلا من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یعنه
و هو یقدر الا ابتلاه الله بان یقضی حوائج عدة من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیمة شرح ایما برای استفهام
انکاریست و میتواند بود که برای عموم باشد چنانچه می آید در حدیث اول باب آینده و مستثنی منه الا ابتلاه مقدر باشد چنانچه گذشت در
شرح حدیث سابق و جمله یعذبه صفت حوائج است و ضمیر علیها راجع بحوائج است و مضاف محذوف است بتقدیر علی قضائها یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کدام مرد از شیعه ما آید نزد مردی از برادران مومن خود و پس طلب یاری کرد با او در حاجت خود و پس مدد نکرد
او را با حالی که توانا بود بر آن مگر اینکه مبتلا کرد او را الله تعالی باینکه روا کند حاجتهای چندی کس از دشمنان ما را که عذاب کند او را الله تعالی بسبب
آن حاجتها در روز قیامت سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لم یدع رجل معونة اخیه المسلم حتی یسعی فیها
و یواسیه الا ابتلی بمعونة من یاثم و لا یوجر شرح حتی متعلق است بمعونة پس لم یدع بمعنی ترک است و افاده وجوب
مدد بر سبیل مبالغه میکند ضمیر مستتر در یاثم راجع برجل است و عاید من محذوف است بتقدیر یاثم و لا یوجر علی معونته یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت وا نگذاشت هیچ مردی مدد برادر خود را که مسلمانست تا حدی که سعی کند در آن مدد و مال او را صرف کند مگر آنکه
مبتلا شد بمدد کسی که گناهکار میشود و ماجور نمیشود اصلا بمدد او چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال سمعته یقول من قصد الیه
رجل من اخوانه مستجیرا به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع ولایة الله عز و جل شرح
روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت هر که قصد کرد بسوی مردی از برادران مومن او پناه آورنده
باو در بعضی احوال خود پس پناه نداد او را بعد از آنکه توانا باشد بر آن پناه دادن پس بتحقیق بریده مدد الله عز و جل را از خود باب صد و
چهل و هفتم اصل باب من منع مومنا شیئا من عنده او من عند غیره شرح این باب در مذمت کسی است که نداد مومنی را چیزی که محتاجست
بآن از نزد خود یا از نزد غیر خود و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایما مومن منع مومنا
شیئا مما یحتاج الیه و هو یقدر علیه من عنده او من عند غیره اقامه الله یوم القیمة مسودا
وجهه مزرقة عیناه مغلولة یداه الی عنقه فیقال هذا الخائن الذی خان الله و رسوله ثم یومر به الی
النار شرح مزرقة بسکون زای با نقطه و فتح رای بی نقطه و تشدید قاف بصیغه اسم فاعل مضاعف باب افعلال است و اشارتست بآیت سوره
طه و نحشر المجرمین یومئذ زرقا بنا بر اینکه زرق جمع ازرق باشد یعنی کبود چشمان از نزول آب کبود اند و در حقیقت اگرچه بینایان مینمایند
و شاید که اینجا استعاره باشد برای چیزی که از کمال وحشت چشمان بجهتی نمی افتد پس باشند کوران از نزول آب یا اینکه در الی عنقه بمعنی مع است

به دروغ و بهتان غائب فاحشت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر مؤمنی که منع کند مؤمنی را چیزی از آنچه محتاج میشود بآن
واو توانایی دارد بر آن از نزد خود یا از نزد غیر خود یعنی بوسیله تحصیل آن حاجت از غیر خود میتواند شد وا میدارد او را الله تعالی در روز قیامت
برحالی که سیاه باشد روی او کبود باشد دو چشم او غل کرده شده باشند دو دست او بگردن او پس گفته میشود در روز قیامت که این آن
خیانت کننده است که خیانت کرده با الله تعالی و رسول او را بعد از آن امر کرده میشود که بسوی آتش جهنم برده شود دوم اصل
عن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله عزّ و جلّ یوم
القيمة خمسمائة عام على رجليه حتى يسيل عرقه او دمه و ينادي مناد من عند الله هذا الظالم الذى
حبس عن الله حقه قال فيوبخ اربعين يوما ثم يؤمر به الى النار شرح او دمه بمیم است پس او برای تقسیم است
و در بعضی نسخ بدال دو نقطه در پایین است بمعنی رودخانها و این محال هست نظر انکه از جگر موسی دو از دو چشم روان میشد
یعنی روایتست از یونس بن ظبیان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای یونس هر که نگاه دارد حق مؤمن را یعنی که ندهد آنچه را که
مؤمن محتاج بآنست واو قادر بر آنست وا میدارد او را الله تعالی در روز قیامت پانصد سال بر دو پای او تا روان شود عرق او یا خون
او یعنی که اگر اندک ستم کرده عرق روان میشود و اگر بسیار ستم کرده خون روان میشود و آواز میکند آواز کننده از جانب الله تعالی
که این ظالمیست که نگاه داشته از الله تعالی حق او را امام گفت پس سرزنش کرده میشود چهل روز بعد از آن امر کرده میشود که بسوی آتش جهنم
برده شود سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من كانت له دار فاحتاج مؤمن الى سكناها فمنعه اياها قال
الله عز و جل ملائكتي ابخل عبدي على عبدي بسكنى الدنيا و عزتي و جلالي لا يسكن جناني ابدا شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که باشد او را خانه که زیاده بر قدر حاجت اوست پس محتاج شود مؤمنی بسوی ساکن شدن آن خانه پس
ندهد او را آن ساکن شدن میگوید الله عز و جل که ای ملائکه من آیا مضایقه میکند بنده من بر بنده من بساکن شدن خانه دنیا قسم بپاکی
و بزرگی خود دم که ساکن نخواهد شد بهشتهای مرا هرگز چهارم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلم يقول من اتاه اخوه المؤمن في حاجة
فانما هي رحمة من الله عز و جل ساقها اليه فان قبل ذلك فقد وصله بولايتنا و هو موصول بولاية الله عز و جل
و ان رده عن حاجته و هو يقدر على قضائها سلط الله عليه شجاعا من نار ينهشه في قبره الى يوم القيمة مغفور
له او معذب فان عذره الطالب كان اسوء حالا شرح این گذشت در حدیث سیزدهم باب هشتاد و سیوم اصل قال و
سمعته يقول من قصد اليه رجل من اخوانه مستجيرا به في بعض احواله فلم يجره بعد ان يقدر عليه فقد
قطع ولاية الله تبارك و تعالى شرح این گذشت در حدیث چهارم باب سابق باب صد و پنجاه و هشتم اصل باب من
اخاف مؤمنا شرح این باب در مذمت کسیست که بترساند مؤمنی را و در این باب سه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من نظر الى مؤمن نظرة ليخيفه بها اخافه الله عز و جل يوم لا ظل الا ظله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که نگاه کند
بسوی مؤمنی نگاهی که ترساند او را بآن نگاه میترساند او را الله عز و جل در روزی که نیست سایه مگر سایه او مراد روز قیامتست و اشارتست

بقول الله تعالى در سوره الكهف هنالك الولاية لله الحق دوم اصل عن ابي عبد الله علیه السلم قال من روع مؤمنا بسلطان
ليصيبه منه مكروه فلم يصبه فهو في النار و من روع مؤمنا بسلطان ليصيبه منه مكروه
فاصابه فهو مع فرعون و آل فرعون في النار شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که برساند
مؤمنی را بجایی که آزار برخورد او را از آن حاکم آزاری پس برنخورد آن آزار آن مؤمن را پس آنکس در آتش جهنم است و هر که بر
ترساند مؤمنی را بجایی که برخورد او را آزاری پس برخورد آن آزار آن مؤمن را پس آنکس با فرعون و قوم فرعون است در آتش
جهنم یعنی که تا روز قیامت صبح و شام در آتش است چنانچه مذکور است در سوره مؤمن النار يعرضون عليها غدوا و عشيا
و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب سیوم اصل عن ابي عبد الله علیه السلم قال من اعان على مؤمن
بشطر كلمة لقي الله عز و جل يوم القيمة مكتوب بين عينيه آيس من رحمتي شرح الشطر بفتح شین با نقطه
و طاء بی نقطه و را بی نقطه جزو و نصف و هر دو اینجا مناسبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که ضرر
رساند بر مؤمنی بجزو کلمه مثل آنکه حاکم ظالمی گوید کرا باید گرفت کو مداح تا او احمد را گیرد و بر نخیزد الله عز و جل را در روز قیامت
برحالی که نوشته شده باشد از جانب الله تعالی در میان دو چشم او یعنی پیشانی او که نا امید است از رحمت من باب صد و پنجاه
و نهم اصل باب النميمة شرح این باب در مذمت سخن چینیست و در این باب سه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله الا انبئكم بشراركم قالوا بلى يا رسول الله قال المشاؤن بالنميمة المفرقون بين الاحبة الباغون
للبراء المعايب شرح این مضمون گذشت در حدیث دوازدهم باب نود و هشتم دوم اصل عن ابي جعفر علیه السلم
قال محرمة الجنة على القتاتين المشائين بالنميمة شرح القت بفتح قاف و تشدید تاء دو نقطه در بالا مصدر باب
نصر گوش انداختن بسخن مردم بر دوشی که ایشان ندانند و داخل کردن دروغ در میان نقل سخن تا مفسد شود و هر دو اینجا مناسبست
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت حرام کرده شده است بهشت بر جمعی که کار ایشان گوش انداختنست و سلوک
میان مردم با سخن چینیست سیوم اصل قال امير المؤمنين صلوات الله عليه شراركم المشاؤن بالنميمة المفرقون
بين الاحبة المبتغون للبراء المعايب شرح مضمون این موافق حدیث اولست باب صد و شصتم اصل باب الاذاعة
شرح این باب در مذمت فاش کردن راز است خواه راز باطل چنانچه در حدیث اول و هشتم این باب است و خواه راز حق چنانچه در باقی
احادیثست و در این باب دوازده حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم يقول ان الله عز و جل عير اقواما بالاذاعة
في قوله عز و جل و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به فاياكم و الاذاعة شرح اقواما اشارتست بآنکه اکثر این
آیت وارد است در طایفه از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که در اطاعت ولی امر کردند در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و چون بر حال
رفتند تدبیر مخالفت کردند یعنی هر کدام رئیس قومی بودند و هر قوم موافقت و ران تدبیر و در این آیت چند احتمالست از آن جمله آنکه مر معنی
آیتی از متشابهات قرآن باشد موافق احتمال آیت سوره القدر من كل امر و مراد با ایشان امر نزد ایشان که مسئول بودن ایشان از آن امر مانند

خ ل اودیه

خ ل لیخیفه

رئیس خود کردند

قوله و مراد او بخوف آن [illegible]

باشد من تبعیضیه باشد و مراد او بمن آیتی باشد که معلوم ایشان باشد که از مکروران تحلیل یا وعید یا اباحت قومی یا منتقا نها باشد و مرا
او بخوف ضد آن باشد و مراد باذاعت فاش کردن نفاق خود باشد بسبب تفسیر متشابهات قرآن از روی ظن خود و قول
علی الله بغیر علم که منهی عنه است در آیات محکمات بسیار چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هشتم باب النهی عن القول بغیر علم که باب
دوازدهم است و باء در بما برای سببیت باشد و ضمیر راجع بمصدر جائهم باشد و بنابراین قول امام که فایاکم و الاذاعه برای نهی از تفسیر
متشابه قرآن نظر بجا و از اظهار احتمالات باعتبار اینکه کاشف است از نفاق پنهان که گاهی صاحبش آن را از خود نیز پنهان میکند مثل مواقعی
امثال آیت سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و بیان تتمه این شد در کتاب الحجه در شرح حدیث دهم باب هفتم و چهارم که باب
ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بگیرد که ای عکاسر زنش
گروه جماعتی چند را از منافقان بفاش کردن راز پنهان خود که مخالف قول رسول است در قول الله عز و جل در سوره نساء و چون آید نزد ایشان
امری از جانب امن یا خوف فاش میکنند نفاق خود شان را بسبب آن آمدن پس دور دارید از یکدیگر خود تان را و فاش کردن نفاق
خود تان را دوم اصل عن محمد الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اذاع علینا حدیثنا فهو بمنزلة من جحدنا حقنا
قال و قال للمعلی بن خنیس المذیع حدیثنا کالجاحد له شرح روایت است از محمد خزاز یعنی پشم فروش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
هر که فاش کند بر ما راز ما را در گفتگوی ما پس او مانند کسی است که منکر شد حق امامت ما را محمد گفت که امام گفت معلی بن خنیس را که کسی که فاش
کننده باشد راز ما را در گفتگوی ما مانند منکر راز ماست یعنی کسی که آن را حق نداند یا باشد پنداشته باشد که دروغ است سوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم من اذاع علینا حدیثنا سلبه الله الایمان شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که فاش کند
بر ما راز ما را در گفتگوی ما بر طرف میکند از او الله ایمان را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما قتلنا من اذاع حدیثنا
قتل خطاء و لکن قتلنا قتل عمد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نکشته ما ائمه هدی را کسی که فاش کرد راز ما را کشتن
از روی خطا و لیکن کشت ما را کشتن دانسته مراد اینست که چون نهی از فاش کردن راز باو رسیده و مخالفت کرده باعث قتل
امام حسین علیه السلم شده و باعث قتل امام موسی کاظم علیه السلم میشود پس قتل عمد است چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب
پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول یحشر العبد یوم القیمة و ما ندی دما فیدفع الیه شبه المحجمة او فوق
ذلک فیقال له هذا سهمک من دم فلان فیقول یا رب انک لتعلم انک قبضتنی و ما سفکت دما فیقول
بلی سمعت من فلان روایة کذا و کذا فرویتها علیه فنقلت حتی صارت الی فلان الجبار فقتله علیها
فهذا سهمک من دمه شرح ندی بنون و دال بی‌نقطه و الف منقلبه از واو صیغه ماضی معلوم باب نصر است الندو بفتح نون و سکون دال
مصدر باب نصر نمناک کردن و الندا و بفتح نون و الف مصدر باب علم نمناک شدن و دما منصوب است بر مفعول به و تعلیق مجاز است مثل
انبت النهر ما منصوب است بر تمیز یا نزع خافض تقدیر بدم المحجمة بکسر میم و سکون حاء بی‌نقطه و فتح جیم شاخی که آلت حجامت است و در او فوق
برای تقسیم است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت حشور میشود بنده از بندگان در روز قیامت و آلوده چون کرده کسی الصلاحی داده

میشود

میشود باو مانند شاخ حجامت یا بزرگتر از آن ریختن میشود او را که این حصه ایست از خون فلان مظلوم پس میگوید ای صاحب کل اختیار
من بدرستی که هر آینه میدانی که تو قبض روح من کردی و من نریخته بودم خونی را پس الله تعالی میگوید بلی ریختی بیان این آنکه شنیدی
از فلان مظلوم نقل چنین و چنین را پس حکایت کردی در جای خفیه او پس مشهور شد تا آنکه رسید بسوی فلان که ظالمست پس کشت
آن مظلوم را بنا بر آن حکایت پس این حصه ایست از خون او ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم و تلا هذه الایة ذلک
بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون قال
والله ما قتلوهم بایدیهم و لا ضربوهم باسیافهم و لکنهم سمعوا احادیثهم فاذاعوها فاخذوا علیها
فقتلوا فصار قتلا و اعتداء و معصیة شرح کفر عبارت از گفتن راز نزد مخالفانست چنانچه می‌آید در حدیث دهم
این باب باء در بغیر برای آلت است الحق بکار آمدنی و مراد اینجا سخن بکار آمدنی است و غیر بمعنی ضد است پس مراد سخن نابکار آمدنی است
که در ترک تقیه میباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که خواند این آیت را از سوره بقره آن ذلت و مسکنت
و غضب یهود بسبب اینست که ایشان منکر میشدند علامات ربوبیت الله تعالی را و میکشتند پیغمبران الهی ناحق آن انکار و کشتن
بسبب این بود که مخالفت کفته علامات ربوبیت میکردند در امر تقیه و کار ایشان این بود که ظلم میکردند بر پیغمبران خود امام گفت
بخدا قسم که کشته شده پیغمبران را بدستهای خود و نزدند پیغمبران را بشمشیرهای خود و لیکن شنیدند سخنهای پیغمبران پس فاش کردند
آنها را پس پیغمبران گرفتار شدند بنابر آن سخنها پس کشته شدند پس گردید فاش کردن سخن کشتن و ظلم و مخالفت حکم پیغمبران مراد از مخالفت
که جماعت یهود که نسبت این اعمال بایشان شده اظهار ایمان بآن انبیا میکرده اند و این ستمها بسبب هرزه گویی و ترک تقیه
ایشان شده هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل و یقتلون الانبیاء بغیر حق فقال اما والله ما
قتلوهم باسیافهم و لکن اذاعوا سرهم و افشوا علیهم فقتلوا شرح این آیت در سوره آل عمران است و مضمون
این موافق سابقست هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز و جل عیر قوما بالاذاعة فقال و اذا جاء
هم امر من الامن او الخوف اذاعوا به فایاکم و الاذاعة شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست نهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اذاع علینا شیئا من امرنا فهو کمن قتلنا عمدا و لم یقتلنا خطاء شرح
مضمون این موافق حدیث چهارم این بابست و تشبیه رکن معنی برای اراده قتل بواسطه است در شبه به و ذکر و لم یقتلنا خطاء
برای دفع توهم اراده قتلی است که عمد باشد از جهتی و خطا باشد از جهتی دیگر دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول مذیع السر
شاک و قائله عند غیر اهله کافر و من تمسک بالعروة الوثقی فهو ناج قلت ما هو قال التسلیم شرح گذشت
در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل که التسلیم و ضده الشک یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت فاش کننده
سر ما نزد موافقی که اعتماد بر نگاه داشتن او سر را نباشد مضطرب است یعنی که قرار نداده خاطر خود را بر امامت ما و تسلیم قول
ما نکرده و گوینده آن سر نزد مخالفان ما کافر است و هر که چسپید بدسته مستحکم ایمان پس او صاحب نجات از آتش جهنم است گفتم چیست

آن چه پیدا بسیار مستحکم ایمان گفت مقبول سخن مادر امر تقیه و مانند آن **یازدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الدِّينَ دَوْلَتَيْنِ دَوْلَةَ آدَمَ وَهِيَ دَوْلَةُ اللهِ وَدَوْلَةَ اِبْلِيسَ فَاِذَا اَرَادَ اللهُ اَنْ يُعْبَدَ عَلَانِيَةً كَانَتْ دَوْلَةُ آدَمَ وَاِذَا اَرَادَ اللهُ اَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَانَتْ دَوْلَةُ اِبْلِيسَ وَالْمُذِيعُ لِمَا اَرَادَ اللهُ سَتْرَهُ مَارِقٌ مِنَ الدِّينِ **شرح** الدين بکسر دال اطاعت الله است دولتین منصوب است بنزع خافض و ظرف مفعول دوم جعل است الدوله بفتح دال بی نقطه و سکون واو نوبت یعنی زمان ظهور حکومت حاکمی خواه حاکم عادل خواه غیر عادل دولة الله عبارت از زمان ظهور حکومت اوست در هر وقت که باشد تا انقراض دنیا یا عبارت از زمان ظهور حکومتی است که الله تعالی ختم میکند زمان تکلیف را بآن و آن دولت صاحب الزمان است و حاصل هر دو یکیست کانت هر دو جا تامه است و دولت مرفوعست بفاعلیت کانت **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بدرستی که الله عز و جل گردانید عبادت خود را دو نوبت **اول** نوبت آدم که ابتدای تکلیف در آن بود و آن نوبت الله تعالی است **دوم** نوبت ابلیس پس چون خواهد الله تعالی که معبود شود آشکارا بهم میرسد نوبت آدم یا میخواهد که نوبت ظهور حکومت الله تعالی میشود و حاکم عادل ظاهر میشود و مانند نوبت آدم و چون خواهد الله تعالی که معبود شود در پنهانی بهم میرسد نوبت ابلیس و آشکارا کننده و آنچه را که خواسته الله تعالی پنهان کردن آنرا بیرون رفت از عبادت الله تعالی **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَنِ اسْتَفْتَحَ نَهَارَهُ بِاِذَاعَةِ سِرِّنَا سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَضِيقَ الْمَحَابِسِ **شرح** استفتح بفا و تا دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه است الاستفتاح بهتدید دشمنان بجز انقراض دولت ایشان و رز آینده النهار بفتح نون و آوردن را بی نقطه مصدر باب منع زجر دشمنان از دشمنی و نصب آن بر مفعول له است و ضمیر راجع بمن است باذاعة متعلق است بستفتح یا بنهار الحدید بفتح حاء بی نقطه و دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه شمشیر تیز **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که تهدید کرد برای زجر او دشمن را از دشمنی بوسیله فاش کردن سر ما مثل انقراض دولت بنی امیه یا بنی العباس در فلان وقت مسلط کرد الله تعالی بر او گرمی شمشیر تیز را و تنگی زندانها را **باب صد و شصت و یکم اصل باب** مَنْ اَطَاعَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ **شرح** این باب مذمت کسی است که فرمان برداری الله تعالی کرد آفریده شده را در نافرمان برداری آفریننده در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللهِ جَعَلَ اللهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که طلب کند خشنودی مردمان را بفعلی که باعث غضب الله تعالی است میگرداند الله تعالی مدح کننده او را از جمله مردمان مذمت کننده یا میخواهد که آنچه در ظاهر ستایش مینماید در باطن مذمت است یا میخواهد که اگر در حضور ستایش میکند در غایبانه مذمت میکند یا میخواهد که اگر در اول ستایش میکند حتی الکسی برای رضای او کرده در آخر مذمت میکند **دوم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ طَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسْخِطُ اللهَ كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا **شرح** مرضاة بفتح میم مصدر میمی است یسخط بصیغه معلوم باب افعال است مضمون این موافق سابق است **اصل** وَمَنْ آثَرَ طَاعَةَ اللهِ بِغَضَبِ النَّاسِ كَفَاهُ اللهُ عَدَاوَةَ كُلِّ عَدُوٍّ وَحَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ وَبَغْيَ كُلِّ بَاغٍ وَكَانَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ

ناصرا

نَاصِرًا وَظَهِيرًا **شرح** و هر که اختیار کند فرمان برداری الله تعالی را با آنچه باعث غضب مردم بر اوست یا میخواهد که در جایی باشد که موضع وجوب تقیه نیست دفع میکند از او الله تعالی ضرر هر دشمنی هر دشمن را و ضرر حسد هر حاسد را و ضرر زیاده روی هر زیاده رو را و میباشد الله عز و جل برای او مدد کار و پشت و پناه **سیوم اصل** كَتَبَ رَجُلٌ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِظْنِي بِحَرْفَيْنِ فَكَتَبَ اِلَيْهِ مَنْ حَاوَلَ اَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللهِ كَانَ اَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو وَاَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ **شرح** لام در لما و در لمجی برای تعدیه است **یعنی** نوشت مردی بسوی امام حسین علیه السلام که نصیحت کن مرا به دو سخن مختصر پس نوشت بسوی او که هر که قصد کند کاری را مثل تعظیم و دفع بی التفاتی بزرگان دنیا بنافرمانی الله تعالی میشود آنکس که آن مقصد فوت کننده تر آنچه را که امید میدارد و شتاب کننده تر آمدن آنچه را که از آن حذر میکند **چهارم اصل** قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَنْ عَصَى اللهَ وَلَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِفِرْيَةِ بَاطِلٍ عَلَى اللهِ وَلَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِجُحُودِ شَيْءٍ مِنْ آيَاتِ اللهِ **شرح** الدین بکسر دال بی نقطه فرمان برداری و مراد اینجا فرمان برداری الله تعالی است مراد بمن عصی الله کسی است که امر و نهی و در همین جا که اطاعت او میکنند معصیت باشد مثل امام ضلالت که فتوای او چون بی علم و از روی ظلمت معصیت است و افترا است و انکار محکمات کتاب الهی است هر چند که موافق واقع افتد چنانچه بیان میشود در حدیث دوم از باب صد و شصت و سیم و عطف لا دین در دو جا برای توضیح سابق است از قبیل عطف دلیل بر مدلول **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام فرمان برداری مقبول درگاه الله تعالی نیست برای رعیتی که فرمان برداری الله تعالی کرد بوسیله فرمان برداری کسی که عصیان الله تعالی کرد در آن فرمان فرمایی و فرمان برداری مقبول درگاه الله تعالی نیست برای امام ضلالتی که فرمان برداری الله تعالی کرد بوسیله افترای ناحق بر الله تعالی و فرمان برداری مقبول درگاه الله تعالی نیست برای کسی که فرمان برداری الله تعالی کرد با انکار چیزی از محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن است هر جا مخفی نماند که مستوا اند و یا که مراد بمن عصی الله کسی باشد که معصوم نباشد و راجع شود نهی از امام غیر معصوم مطلقا چنانچه گفته در سوره هود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا لیکن بنا بر این تقدیر این حدیث مناسب عنوان این باب نمیشود **پنجم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ اَرْضَى سُلْطَانًا بِسَخَطِ اللهِ خَرَجَ مِنْ دِينِ اللهِ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که راضی کند صاحب حکومتی را با آنچه باعث غضب الله تعالی است بیرون میرود از دین الله تعالی و مراد دین اسلام است چنانچه گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام و در کتاب الجهاد در حدیث دوم باب سی اسخط الخالق فی مرضاة المخلوق که باب سی ام است من دین الاسلام است **باب صد و شصت و دوم اصل باب** فِي عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي الْعَاجِلَةِ **شرح** العاجلة صفت عقوبات است **یعنی** این باب است در بیان عقوبتهایی که بسبب معاصی حاصل میشود در دنیا در این باب دو حدیث است **اول اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسٌ اِنْ اَدْرَكْتُمُوهُنَّ فَتَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْهُنَّ لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُعْلِنُوهَا اِلَّا ظَهَرَ فِيهِمُ الطَّاعُونُ وَالْاَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي اَسْلَافِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا وَلَمْ يَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ اِلَّا اُخِذُوا بِالسِّنِينَ وَشِدَّةِ الْمَؤُونَةِ وَجَوْرِ السُّلْطَانِ وَلَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ اِلَّا مُنِعُوا الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَوْلَا الْبَهَائِمُ لَمْ يُمْطَرُوا وَلَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللهِ وَعَهْدَ رَسُولِهِ اِلَّا سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَاَخَذُوا بَعْضَ مَا فِي اَيْدِيهِمْ وَلَمْ يَحْكُمُوا بِغَيْرِ مَا اَنْزَلَ اللهُ

إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ شرح خمس مبتدای نکره است مثل کوکب انقض الساعة و جواز ظرف خبر مبتداست یعنی فاعل محذوف
بتقدیر یکون خمس یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پنج خصلت اگر دریابید آنها را پس پناه گیرید به الله تعالی از شر آنها بیان این اگر نمودار شد
زنا در بعضی جمعی هرگز تا حین که آشکار کنند آن را مگر که نمودار شد در ایشان طاعون و دردهایی که نبود در پیشینیان ایشان که مردند و کم فروشی
نکردند در پیمانه و ترازو مگر که گرفتار شدند به قحط و اشکال بهم رسانیدن آنچه به آن معاش کنند و ظلم پادشاه و باز نگرفتند زکوة را از مستحق
مگر آنکه باز گرفته شد از ایشان باران از آسمان و اگر نبودند ستوران داده نمیشد باران اصلا و نشکستند پیمان الله تعالی و رسول او را که مؤمن شود
میان ایشان و دشمنان ایشان مگر که مسلط کرد الله تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و گرفتند آن دشمنان بعضی مواضعی را که در تصرف
ایشانست و حکم نکردند بخلاف آنچه الله تعالی در محکمات قرآن فرو فرستاده که نهی صریح از اختلاف از روی ظن و خود رایی باشد مگر که گردانید الله تعالی
عذاب ایشان را میان خودشان یا یعنی که خودشان بعذاب گرفتار کردند خود را یا آنکه دیگران با ایشان دشمنی کرده باشند و ایشان را بعذاب
گرفتار کرده باشند مراد عذاب تسلط ظالمانست چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ
رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا ظَهَرَ الزِّنَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَةِ وَإِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ
وَالنَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلَّهَا وَإِذَا جَارُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا
عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي
الْأَشْرَارِ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَ
هُمْ فَيَدْعُو خِيَارُهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ شرح صدر این حدیث می آید در کتاب النکاح در حدیث چهارم باب الزانی که باب هشتاد و
چهارم است و در آن فی کتاب علی صلوات الله علیه است منعت بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود و بنا بر اول فاعل الله تعالی است و بنا بر دوم مفعول
اول محذوف است بتقدیر منعت الارض الناس برکتها الخ تعقیب هر الف مراد پیروی ظن در احکام است التعاون مدد یکدیگر کردن و
اشارتست بآنکه اگر جمعی که خود را از شیعه شمرند حکم از روی ظن کنند مدد مخالفان کرده خواهند بود در ظلم بر ائمه هدی و عدم التفات بمحکمات
قرآن و موافق این است آنچه در خطبه کتاب گذشت و توازرهم و سعیهم فی عمارة طرقها و اشارتست بقول الله تعالی در سوره مائده وتعا
وَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ و اشارتست بآنکه مراد به بر اینجا بر و الدین است که امام و محکمات قرآن
باشد چنانچه گذشت در حدیث ششم باب شصت و نهم لم یتبعوا بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست و مفعول اول آن محذوفست
بتقدیر لم یتبعوا الناس و عطف آن از قبیل عطف تفسیرست و میتواند بود که از باب افعال باشد و اشارت باشد بآنکه کسی که اتباع
نکند تابع نیست پس شیعه ساکت در غیر زمان وجوب تقیه شیعه نیست حقیقة لا یستجاب اینجا بمعنی لا یجاب است و فرق میان استجابت
دعا و اجابت دعا است که استجابت قبول دعاست خواه بدادن مطلوب بر آن وجه که مطلوب شده و خواه بذخیره ثواب آن و اجابت
دعا دادن مطلوبست بر آن وجه که مطلوب شده یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت یافتیم در کتابی که املای رسول الله صلی الله علیه و آله
و خط علی علیه السلام است اینکه چون نمودار شود زنا بعد از من بسیار میشود مرگ مفاجات و چون کم کرده شود پیمانه و ترازو گرفتار میکند الله تعالی ایشان را

الله تعالی به قحط و کمی حاصل و چون باز دارند مردم زکوة را از مستحق باز داشته میشود از زمین برکت آن از زراعت و میوه و معدنها همگی آنها و چون
خلاف عدالت کنند در حکمها مدد یکدیگر میکنند بر ظلم بر امام حق و محکمات قرآن و بر دشمنی با آن دو و چون شکستند پیمان با دشمنان را مسلط
میکند الله تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و چون قطع صله رحمها کنند گردانیده میشود مالها در دست بدان و چون امر نکنند به پیروی علم
که مشهور و مامور به است در هر شریعتی از شرایع انبیا از آدم تا خاتم و نهی نکنند از پیروی ظن که منهی عنه است در هر شریعتی از شرایع انبیا
از آدم تا خاتم و تابع نشوند مردم را برای بهتران از جمله اهل بیت من که ائمه هدی اند مسلط میکند الله تعالی بر ایشان بدتران ایشان را
پس دعا میکنند بهتران ایشان پس مستجاب نمیشود در ظاهر اگرچه بموجب وعده الهی که ادعونی استجب لکم مستجاب میشود در باطن باعث
ذخیره ثواب آخرت میشود و اشارتست بآنچه واقع شده در زمان غیبت صاحب الزمان مثل آنکه دعای مؤمنان برای ظهور دولت او مستجاب نمیشود
تا وقتی که الله تعالی خواهد باب صد و شصت و سیوم اصل بَابُ مُجَالَسَةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي شرح این باب مذمت همنشینی اهل معاصی است و در این
باب شانزده حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِساً يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ وَلَا يَقْدِرُ
عَلَى تَغْيِيرِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست برای مؤمن که نشیند در مجلسی که عصیان کرده میشود الله تعالی
در آن مجلس و او قدرت ندارد بر برطرف کردن آن عصیان از اهل مجلس دوم اصل عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام
يَقُولُ مَا لِي رَأَيْتُكَ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَعْقُوبَ فَقَالَ إِنَّهُ يَقُولُ فِي اللَّهِ قَوْلًا عَظِيماً يَصِفُ اللَّهَ وَلَا يُوصَفُ فَإِمَّا جَلَسْتَ
مَعَهُ وَتَرَكْتَنَا وَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَتَرَكْتَهُ فَقُلْتُ هُوَ يَقُولُ مَا شَاءَ أَيُّ شَيْءٍ عَلَيَّ مِنْهُ إِذَا لَمْ أَقُلْ مَا يَقُولُ
فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَمَا تَخَافُ أَنْ تَنْزِلَ بِهِ نَقِمَةٌ فَتُصِيبَكُمْ جَمِيعاً شرح جعفری عبارتست از ابوهاشم است که از اولاد جعفر طیار
یقول در اول بتقدیر یقول الرجل است ضمیر فقال راجع به رجل محذوفست خالی بالخاء با نقطه و الف و تشدید لامست یعنی و اللّه اکبر خاء و تشدید لام
دوستی برادرانه و میتواند بود که بتخفیف لام باشد الوصف بیان چیزی و مراد اینجا بیان چیزیست با اسم جامد محض است مثل نور و جسم و مانند
آنها پس متعلق بذات الله تعالی خواهد بود چنانچه مذهب مشبهه است یا مراد حکم بوجود صفتیست علیحده چنانچه مذهب اشاعره است و او در ولا
یوصف حالیه است شیء بشین با نقطه و تشدید یاء مکسوره است یعنی هر زه است بسین بی نقطه و تخفیف یاء ساکنه بمعنی چیز میتواند بود و علی گفت
بجای علیه بنا بر فرض مصاحبت خود و ممکن است که جعفری نیز با او مصاحبتی داشته باشد یعنی روایتست از جعفری گفت شنیدم از امام
علی نقی علیه السلام میگفت مر مرا که چرا دیدم ترا نزد عبد الرحمن بن یعقوب آمد و گفتم بدرستی که او مصاحب منست پس امام گفت بدرستی
که او میگوید در الله تعالی سخنی بزرگ گناه بیان میکند باسم جامد محض الله تعالی را و حال آنکه بیان کرده نمیشود الله تعالی باسم جامد محض پس نشستی
با او و ترک کردی ما را و یا نشستی با ما و ترک کردی او را یا یعنی که یکی از این دو کار بکن پس گفتم عبد الرحمن میگفته باشد آنچه را که خواسته
چه ضرر بمنست از جانب عبد الرحمن چون نگویم آنچه را که او گوید پس گفت امام علی النقی علیه السلام آیا نمی ترسی که نازل شود به او عذابی در دنیا
مثل درد بی درمانی پس برسد به شما همگی سیوم اصل أَمَا عَلِمْتَ بِالَّذِي كَانَ مِنْ أَصْحَابِ مُوسَى عليه السلام وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ
أَصْحَابِ فِرْعَوْنَ فَلَمَّا لَحِقَتْ خَيْلُ فِرْعَوْنَ مُوسَى تَخَلَّفَ عَنْهُ لِيَعِظَ أَبَاهُ فَيَلْحَقَهُ بِمُوسَى فَمَضَى أَبُوهُ وَهُوَ

خالي فقال إنّه
نسخه

يُرَاغِمهُ حَتّى بَلَغَ طَرَفاً مِنَ البَحْرِ فَغَرِقَا جَمِيعاً فَاتَى مُوسَى الخَبَرُ فَقَالَ هُوَ فِي رَحْمَةِ اللهِ وَلَكِنَّ النِّقْمَةَ اِذَا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ لَهَا عَمَّنْ قَارَبَ المُذْنِبَ دِفَاعٌ شرح مراد بالحاق بموسی ادخال در دین او ست یا مراد رسانیدن بلشکر گاه است و حاصل هر دو یکی است مراد بمضی رفتن براه باطلیست که پیشتر داشت و او در وهو حالیه است و ضمیر راجع بالمنافق است یراغمه برا و منقطه و غین بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است المراغمة مبالغه رغم بفتح و ضم و کسر را و سکون غین که مصدر باب منع و علم است بمعنی کراهت از چیزی و مراد اینجا مبالغه در اظهار بطلان چیزیست ضمیر منصوب در یراغمه راجع بابوه است یا راجع بمصدر رمضی است مراد بحر رود نیل است و مراد بطرف بحر طرف خروج لشکر موسی است یعنی آیا ندانستی آنکسی که بود از یاران موسی علیه السلم و بود پدرش از یاران فرعون پس چون رسیدند سواران فرعون بموسی باینمعنی که نزدیک بموسی که در عقب لشکر خود بود شدند و ایستاد آنکس نزد موسی تا نصیحت کند پدرش را پس الحاق کند او را در دین موسی پس رفت پدرش بهمان راه باطل که داشت باینمعنی که ابا کرد از دخول در دین موسی پس مبالغه میکرد در اظهار بطلان پدر و طریقه او تا رسیدند بکنار از دریا پس غرق شدند هر دو پس رسید بموسی آن خبر غرق شدن او با پدر پس گفت او در رحمت الله تعالی است ولیکن عذاب چون فرود آید عذابی باشد آنرا از کسی که نزدیکی کرده با گناهکار مدافعه سیوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ لَا تَصْحَبُوا اَهْلَ البِدَعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ اللهِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ المَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ شرح در بعضی نسخ بجای عندالله الناس است و بنابر اول علی دین بتقدیر یحشر علی دین است و بنابر دوم بتقدیر یحکی علی دین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت مصاحب مباشید اهل بدعت را و همنشینی مکنید با ایشان تا شوید نزد الله تعالی یا نزد مردم مانند یکی از ایشان بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مرد محشور میشود در روز قیامت بر دین مصاحب در دنیا او و همنشینی او یا مراد اینست که مرد حمل کرده میشود در دنیا بر دین مصاحب در دنیا او و همنشین او چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا رَاَيْتُمْ اَهْلَ الرَّيْبِ وَالبِدَعِ مِنْ بَعْدِي فَاَظْهِرُوا البَرَاءَةَ مِنْهُمْ وَاَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالقَوْلِ فِيهِمْ وَالوَقِيعَةِ وَبَاهِتُوهُمْ كَيْلَا يَطْمَعُوا فِي الفَسَادِ فِي الاِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بِدَعِهِمْ يَكْتُبِ اللهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الحَسَنَاتِ وَيَرْفَعْ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الآخِرَةِ شرح الریب بفتح را منقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با و یکنقطه شک بمعنی نگروین بانچه معلوم و مقتضای برهان و حجت یا بمعنی تجویز خطا در چیزی که حکم بآن کنند خواه احتمال خطا و عدم خطا مساوی باشد در ثبوت و ضعف و خواه نه و بر هر تقدیر مراد باهل الریب جمعیند که حکم میکنند در مسایل دین با وجود اینکه احتمال خطا در فتوای ایشان باشد مثل مجتهدان صحابه و تابعین نند اهل جمیع بدعتها بعضی بی واسطه و بعضی بواسطه بنای کج امر الریب امر ضعیف که نا امیدی از اتمام حجت و قبول برهان شده باشد و موضع وجوب تقیه نباشد پس منافات ندارد با احادیث تقیه و مباهته نا گاه گرفتن مخالف دین بذکر برهان قاطع و ترک سخن لغو که از روی تعصب و ترک تمسک بروایاتی که مخالفان منکر آنها اند و راه حق را در میکنند مراد از تمسک بآیات محکمات

وآنست که در آنها نیست چیزی از اختلاف از روی ظن و خود رایی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون دیدید اهل شک و بدعت را بعد از من پس ظاهر کنید تبرا از ایشان را و بسیار کنید دشنام ایشان را و سخن در ابطال طریقه ایشان را و مذمت ایشان را و ناگاه گیر کنید ایشان را بحجتهای قرآن تا طمع نکنند در فساد و در بیگانه شمردن الله تعالی در ربوبیت بترک حکم در مختلف فیه از پیش خود و تا حذر کنند از ایشان مردم و یاد نگیرند چیزی از بدعتهای ایشان را تا نویسد الله تعالی برای شما بسبب آنچه امر بآن کردم حسنات را و بلند کند برای شما بسبب آنچه امر بآن کردم درجات را در آخرت مخفی نماند که اکثر اصحاب عمل بان ننموده مگر وقتی که اهل ریب و بدع مرخص خواستند کردند پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ اَنْ يُوَاخِيَ الفَاجِرَ وَلَا الاَحْمَقَ وَلَا الكَذَّابَ شرح الفاجر بفا و الف و کسر جیم و را منقطه عدول کننده از آنچه بکار می آید و ظاهر میشود و تحقیق او در حدیث آینده که این دو با بوصف یکی است و تفسیر کذاب گذشت در حدیث دوم از دوم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار نیست برای مسلمان که برادر خود کند عدول کننده از حق را و نه کودن را و نه بغایت دروغگو را ششم اصل كَانَ اَمِيرُ المُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِذَا صَعِدَ المِنْبَرَ قَالَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ اَنْ يَجْتَنِبَ مُوَاخَاةَ ثَلَاثَةٍ المَاجِنِ وَالاَحْمَقِ وَالكَذَّابِ فَاَمَّا المَاجِنُ فَيُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ اَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ وَلَا يُعِينُكَ عَلَى اَمْرِ دِينِكَ وَمَعَادِكَ وَمُقَارَبَتُهُ جَفَاءٌ وَقَسْوَةٌ وَمَدْخَلُهُ وَمَخْرَجُهُ عَلَيْكَ عَارٌ شرح مجموع این حدیث می آید در کتاب العشره در حدیث اول باب چهارم که باب من یکره مجالسته و مرافقته است بانذک تغییر از انجمله اینکه بعد از الماجن هر دو جا الفاجر است الماجن بالف و کسر جیم و را منقطه کسیکه شکم او پر از نان و مع هذا تشنه است مثل کسی که آب بسیار آشامد و اینجا استعاره شده برای دانای علوم هرزه خواه غیر علوم دین باشد مثل علوم فلاسفه و خواه علوم دین باشد و عمل بانها نشود و در بعضی نسخ بجای را نون است بمعنی بی شرم یحسن بحا منقطه و تشدید یا و یکنقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب است و بصیغه غایب میتواند بود مقاربة بقاف و را منقطه و با یکنقطه مصدر مضاف بفاعلست بمعنی نزدیکی او در ادراک معانی دقیقه و میتواند بود که بمعنی مصاحبت باشد و مصدر مضاف بمفعول باشد مدخل و مخرج دو مصدر میمی مضاف بمفعول است و میتواند بود که مضاف بفاعل باشد علیک متعلق بعار است یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون بالا میرفت منبر را میگفت سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت سه کس دانای علوم هرزه و کودن و بغایت دروغگو اما دانای علوم هرزه پس آرایش میدهد برای تو عمل خود را و کسب آن علوم بمعنی کسی که پیش او پس سخن خود را اندازند و بغایت دروغگو و دوست میداری که باشی مثل او و چنانچه عادت اکثر طلبه علوم در این زمانست و حال آنکه یاری نمیکند ترا در کار طاعت تو بدین ... دولت و دخول تو در خانه او و خروج تو از خانه او ننگست بر تو در روز قیامت اصل وَاَمَّا الاَحْمَقُ فَاِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ وَلَا يُرْجَى لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْكَ وَلَوْ اَجْهَدَ نَفْسَهُ وَرُبَّمَا اَرَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضَرَّكَ فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ وَسُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَبُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ شرح و اما کودن پس بتحقیق که او در وقت مشورت با او راهنمائی نمیکند ترا بکو تر

و در وقت بلا امید داشته نمیشود برای برگردانیدن بلا از تو هر چند که بر تعب اندازد خود کشی او تا کار او ارادت
کنند نفع ترا پس ضرر رساند تو پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی او و بر تقدیر زندگی او خاموشی او در مجلس
مشورت و مانند آن بهتر است برای تو از سخن گفتن او و بر تقدیر سخن گفتن او دوری تو از سخن او بهتر است برای تو از نزدیکی
تو بسخن او یعنی گوش انداختن تو بسخن او **اصل** واما الكذاب فانه لا يهنئك معه عيش ينقل
حديثك وينقل اليك الحديث كلما افنى احدوثة مطها باخرى حتى انه يحدث بالصدق
فما يصدق ويغري بين الناس بالعداوة فينبت السخائم في الصدور فاتقوا الله وانظروا
لانفسكم **شرح** يهنئك بكسر نون و ضم همزه بصيغه مضارع غايب معلوم مهموز اللام باب منع است افنى الفناء و تو
است الاحدوثه بضم همزه و سكون حاء بی‌نقطه و ضم دال بی‌نقطه و سكون واو و ثاء سه نقطه خبری که تازه و غريب باشد
المط بفتح ميم و تشديد طاء بی‌نقطه مصدر باب نصر دراز کردن و مراد اینجا دراز کردن سخنی است بوصل سخنی دیگر بآن با در باخری
برای آلت است و در باب چهارم کتاب العشره بجای مطها مطرها بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی باب نصر است
بمعنی اصابها و بر این تقدیر با در باخری برای تعدیه بمفعول دوم است و این بهتر است انه بکسر همزه و بفتح همزه میتواند بود و شبیه
باین گذشت در حدیث چهاردهم باب سی و نهم که باب الكذب است فما يصدق بصيغه مضارع معلوم باب نصر است و می
تواند بود که بصیغه مجهول باب تفعیل باشد و یغری بغین بانقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و در
باب چهارم کتاب العشره بجای این و یوقع است و آن بهتر است و بر هر تقدیر عطف بر ینقل است **یعنی** و اما بغایت
دروغگو پس بدرستی که گوارا نمیشود ترا با او زندگانی بیان این آنکه نقل میکند گفتگوی ترا و نقل میکند بسوی تو گفتگوی
مردم را یا سخنی که خالی از این دو نقل نمیباشد و در هر دو دروغ میگوید بیان این آنکه هر وقت که بآخر رساند نقل حادثه
عجیبی را متصل کرد بآن نقل حادثه عجیبی دیگر را بدروغ تا آنکه بدرستی که حکایت میکند گاهی راست را پس دروغ داخل آن میکند
و الفنا او رسم می اندازد مردم را بدشمنی پس از آن میرویاند کینه‌ها را در سینه‌ها بنقل دروغهای دیگر پس پرهیز کنید از عذاب
الهی … که گفته‌اند … جار کم فاسق … فکری کنید برای خودتان یا سخنی که عداوت و کینه … ظاهر الفنا
آن مرد **هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال قال لي علي بن الحسين عليهما السلام
يا بني انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم في طريق فقلت يا ابه من هم
قال اياك ومصاحبة الكذاب فانه بمنزلة السراب يقرب لك البعيد ويبعد لك
القريب واياك ومصاحبة الفاسق فانه بائعك باكلة او اقل من ذلك واياك ومصاحبة البخيل
فانه يخذلك في ماله احوج ما تكون اليه واياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك
شرح الكذاب بسیار دروغگو مراد اینجا کسی است که تجویز فتوی از روی ظن کند چنانچه بیان میشود در حدیث دوازدهم این باب

بمنزله

بمنزله جزان است السراب بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف راء بی‌نقطه و الف و باء یک نقطه سرابی که در میانهای روز خود را آب
وا می‌نماید در صحرا و چون آب باعث حیوة است و این تشنگی در صحرا می‌باشد تشبیه اینجا بسیار لطیف است و اصل وجه
شبه اینست که هوشمند التفات بآن و انمودن نمیکند و مناسب تشبیهی است که در سوره نور است که والذین کفروا
اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء و بیان شده در کتاب الحجه در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام
نور الله عز و جل است یقرب استیناف است برای بیان تحقیق وجه شبه در تشبیه و ضمیر مستتر راجع بکذاب است و یبعد عطف
بر یقرب است و هر دو بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است مراد ببعید احادیث موضوعه در مدح پیروی ظن و مانند آنهاست
و مراد بقریب محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست و مانند آنها از شواهد ربوبیت در آسمان و زمین است الفاسق بفا و سین
بی‌نقطه و قاف سرکش از حکم الهی و مراد اینجا فاجر است که بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب الاکله بضم همزه و سکون کاف و کسر لام
و ضمیر راجع بفاسق است الاکل نصیب از مال دنیا مشار الیه ذلک اکلت البخیل بباء یک نقطه و خاء بانقطه کسی که از کمال حرص دنیا
رعایت حقوق نکند احوج افعل التفضیل است و منصوب است بنیابت ظرف زمان باعتبار اینکه مضاف است بمصدر چه ما در ما
تکون مصدریه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رأیته قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نایب میشود و تکون بصیغه
مخاطب است و از افعال ناقصه است و نسبت حاجت بمصدر مجاز است و مقصود نسبت بفاعل آنست الیه متعلق باحوج است
و ضمیر راجع ببخیل و راجع بمال میتواند بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام گفت که گفت مرا امام زین
العابدین علیه السلام ای پسرک من ملاحظه کن پنج کس را پس مصاحبت مکن با ایشان و همزبانی مکن با ایشان و رفاقت مکن با ایشان در
راهی پس گفتم ای پدر کیانند ایشان گفت دور دار خود را از مصاحبت دروغگو بر خدا و رسول بفتوای از روی ظن چه او مانند
سرابست بیان این آنکه مفتی از روی ظن نزدیک بعقل می‌نماید برای تو دور از عقل را و دور از عقل وا می‌نماید برای تو نزدیک
بعقل را و دور دار خود را از مصاحبت فاجر که عادل از علم دین کرده و علامه بی‌ثانی شده چه او میفروشد دین ترا با مال اندکی
خود یا کمتر از آن مثل محض آوازه و دور دار خود را از مصاحبت بخیل چه بیهوده میگذارد ترا در مال خود وقتی که احتیاج تو باو بیشتر باشد و
دور دار خود را از مصاحبت کودن چه او گاهی میخواهد که نفع رساند ترا ضرر میرساند ترا **اصل** و ایاک و مصاحبة القاطع پس
لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز و جل فی ثلاث مواضع قال الله عز و جل فهل عسیتم ان تولیتم ان والذین
تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم و قال الذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک
لهم اللعنة و لهم سوء الدار و قال فی البقرة الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما
امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون **شرح** فاء در فهل برای تفریع است بر سابق که فاذا
عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم باعتبار اینکه لولا تسناعیه … بر عدم صدق میکند یا یعنی که پس چون از قوت بفعل آمد

بسبب وفات رسول امارت اولی الامر که امر باطاعت ایشان شده آن منافقان راستی باز نگاه خواهند کرد و اگر راستی میکردند بهتر
میبود بهتر برای ایشان التقطیع چیزی را در عرضه بریدن در آوردن و مبالغه در بریدن و مرده محتملات اینجا و در قرائت یعقوب
وسهل تقطعوا بفتح تاء و سکون قاف و فتح و تخفیف طاء است ان یوصل هر دو جا بدل اشتمال ضمیر به است آیت دوم در غیر سوره رعد
هست و در اینجا والذین است و بعد از ان یوصل و پس از اولئک و یفسدون فی الارض هست یعنی و در وارد در اینجا در ادعا هست
کسی که قطع رحم خود کنند چه بدرستی که من یا منتهم اورا ملعون در قرآن در سه جا چنان این انکه گفته الله عز وجل در سوره محمد صلی الله علیه و آله
پس آیا از شما آید ای منافقان اگر متولی امر شوید و غصب امارت اولی الامر شوید اینکه فساد کنید در زمین بتجویز اختلاف
از روی ظن که باعث محاربات میان اهل اسلام میشود و در عرضه بریدن در آورید رحمهای خود را چنانچه بنی امیه با بنی هاشم کردند
کردند و بنی اعمام بودند یا قطع رحم کنید بجدا کردن اولی الامر از رسول چنانچه در نهج البلاغه منقولست از امیر المؤمنین علیه السلام
که گفته اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی الجماعت که افساد و تقطیع رحم میکنند الجمعیند که لعنت کرده
ایشان را الله تعالی پس کر کرده است ایشان را از شنیدن آیات قرآن و کور کرده دیدهای دلهای ایشان را و گفته در سوره رعد الجماعت که میشکنند
پیمان الله تعالی را در نهی از اختلاف از روی ظن و قول علی الله بغیر علم بعد از استحکام آن در محکمات بسیار قرآن و میبرند رحمی را که امر کرده
کرده الله تعالی بوصل آن و فساد میکنند در زمین ایشان جمعیند که برای ایشانست لعنت و برای ایشانست بدی سرای آخرت و گفته
در سوره بقره الجماعت که میشکنند پیمان الله تعالی را بعد از استحکام آن در محکمات قرآن و میبرند رحمی را که امر کرده الله تعالی بوصل آن و
فساد میکنند در زمین بتجویز اختلاف ایشان جمعیند که ایشانند زیانکاران ملعونان هشتم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام
عن قول الله عز وجل وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا الی آخر الآیة
فقال انما عنی بهذا الرجل الذی یجحد الحق ویکذب به ویقع فی الائمة فقم من عنده ولا تقاعده کائنا
من کان شرح صدر این آیت بیان شد در شرح حدیث اول باب سی و چهارم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است
و تتمه آیت اینست فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا
و در اینجا نیز میگوییم وقد نزل علیکم فی الکتاب اشارتست بآیت سوره انعام که می آید در حدیث دوازدهم این باب و سوره انعام
مکیه است و سوره نساء مدنیه است ان مفسره است و بعضی میگویند مخففه از مثقله است آیات الله عبارتست از محکماتیست
که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن و خودرایی و دلالت بر وجوب امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی هست
جمله یکفر بها حال از آیات الله است الاستهزاء تصدیق چیزی در ظاهر با انکار آن در باطن دل و آن نفاقست و نفاق در آیات الله
بر سه قسمت اول تصدیق آنها بزبان و انکار آنها در ظاهر و باطن دل دوم تصدیق آنها بزبان و ظاهر دل و انکار آنها در باطن دل
و انکار امامت ائمه هدی که عالمین بجمیع احکام شرعیه اند سیوم تصدیق آنها بزبان و ظاهر دل و انکار آنها در باطن دل و تصدیق امامت
ائمه هدی و مراد اینجا قدر مشترک میان قسم دوم و سیوم است القعود نشستن خواه با کوشش اندافتن به سخن کسی باشد و خواه نه

اهل

و جلوس مخصوص قسم اولست ضمیر معهم راجع باهل کفر و استهزاء است که مفهوم میشود از کلام سابق حتی برای انتهای غایت نهی نیست
بلکه برای انتهای غایت منهی عنه است و ما بعد حتی داخل در حکم ما قبل آنست پس افاده این میکند که قعود با ایشان جایز نیست پیش از خوض
و بعد از ان جایز نیست الخوض فرو رفتن و مراد اینجا کفر بچیزی و استهزاء بآنست غیر بمعنی ضد است ضمیر غیره راجع بمصدر یکفر بها
و یستهزأ بها است مراد بحدیث غیره حدیث ائمه اهل البیت است که برای ترویج و توضیح محکمات آیات الهی است و ضد کفر و استهزاء بآن
آیاتست ان انکم اذا مثلهم استیناف بیانی است و افاده این میکند که اهل کفر و استهزاء بائمه اهل البیت کافرند و جمعی که خود را از
شیعه آن ائمه میشمرند و با اهل کفر و استهزاء با ایشان همنشینی کنند منافقند الحق عبارت از محکماتیست که مذکور شد وقوع
در ائمه عبارت از مصدر یخوضوا فی حدیث غیره است ضمیر عنده راجع بواقع در ائمه است پس افاده امر بقیام قبل از وقوع در ائمه
بمحض جحد حق نمیکند چنانچه واضح میشود از شرح حدیث دوازدهم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله
عز وجل در سوره نساء و بتحقیق فرو فرستاده الله تعالی بر شما در کتاب الهی که چون شنیدید آیات محکمات قرآن را در حالی که انکار کرده شود
مضمون آنها و بازیچه کرده میشود بآنها بفتوی در حلال و حرام از روی ظن که مبنی بر مدح اجتهاد است و آن مبنی بر تاویل و تخصیص
نامعقولست در آیات محکمات قرآن بمحض زبان درازی پس منشینید با آن اهل کفر و استهزاء تا آنجا که کفر و استهزاء کنند بحدیثی که
ضد انکار و استهزاء بآیات الله است بدرستی که شما در این هنگام که با ایشان نشینید تا این حد مثل ایشانید و جهنمی بودن ایشان
این انکه بدرستی که الله تعالی جمع میکند منافقان را و کافران همه را در جهنم همگی پس امام گفت جز این نیست که مقصود است الله تعالی با اهل کفر
و استهزاء بآیات الله و اهل خوض در حدیث غیر آن مرد را که بتاویلات نامعقول انکار میکند مضمون محکم قرآن را که مشتملست
بر نهی از اختلاف از روی ظن و خودرایی و دروغ میشمرد مضمون آنرا و گفتگوی زشت میکند در ائمه که امامت ایشان مدلول آن محکماتست
پس وقتی که وقوع در ائمه نیز از او صادر شد برخیز از نزد او و همنشینی مکن با او و اصلا هر که باشد مخفی نماند که مراد امر بقیام است بقدر امکان
چنانچه گذشت در حدیث ششم باب سی و دوم نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
فَلَا يَجْلِسْ مَجْلِساً يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ شرح لا یجلس مرفوع و مجزوم میتواند بود و در این حدیث
و دو حدیث بعد از این اشارتست بقول الله تعالی در سوره المجادله لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ایمان میداشته باشد بربوبیت الله تعالی و بوقوع روز قیامت برای جزای
اعمال پس نشیند بضرورت در مجلسی که کم شمرده میشود در آن مرتبه امامی عادل یا عیب کرده میشود در آن مؤمنی دهم اصل
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رِيبَةٍ شرح گفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه هر که ایمان میداشته باشد بربوبیت الله تعالی و بوقوع روز قیامت پس نمی ایستد در جای شک در ربوبیت
الله تعالی و در روز قیامت مراد نهی از مجالست اهل شکست مثل جمعی که مدار ایشان بر قیل و قال و ایراد شبهاتست در عقاید دینیه
که از او ضیع و امخاتست و موافق این میآید در حدیث دوم باب صد و هفتادم یازدهم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول

مَن كانَ يُؤمِنُ بِاللهِ وَالْيَومِ الآخِرِ فَلا يَقعُدَنَّ في مَجلِسٍ يُعابُ فيهِ امامٌ اَو يُنتَقَصُ فيهِ مُؤمِنٌ شرح ای ظاهرست
از شرح حدیث نهم این باب دوازدهم اصل عَن اَبي عَبدِاللهِ عليه السلام قالَ اَلثَّلثُ مَجالِسَ يَمقُتُها اللهُ وَيُرسِلُ نِقمَتَهُ عَلىٰ اَهلِها
فَلا تُقاعِدوهُم وَلا تُجالِسوهُم مَجلِسًا فيهِ مَن يَصِفُ لِسانُهُ كِذبًا في فُتياهُ وَمَجلِسًا ذِكرُ اَعدائِنا فيهِ جَديدٌ
وَذِكرُنا فيهِ رَثٌّ وَمَجلِسًا فيهِ مَن يَصُدُّ عَنّا وَاَنتَ تَعلَمُ شرح ثلثه منصوبست باضمار عامل بشرط تفسیر القاعده
همنشینی باکسی المجالسه همنشینی یکی بعنوان مصاحبت و دوم ولا تجالسوهم برای تقسیم است چه نهی از مقاعده باعتبار مجلس دوم است
و نهی از مجالسه باعتبار مجلس اول و سیوم است الوصف نعت چیزی کردن یعنی وصف آنچه کذبا فی فتیاه عبارت از حکم از روی اجتهاد در حلال
و حرام و اشارتست باینکه الکذب در دو فقره سوره نحل یکی و تصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی و دیگری و لا تقولوا لما تصف
السنتکم الکذب مفعول تصف است الرث بفتح راء منقوطه و تشدید ثاء سه نقطه کهنه انت تعلم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست
و جمله حالست از فاعل یصد و اشارتست باینکه نهی از مجالست در این صورت مطلقا نیست بلکه راجع بنهی از آن در صورت اعلام مکتوم سر
دران مجلس است چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب پنجاه و هفتم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه مجلس است دشمن
میدارد آنها را خدا و میفرستد غضب خود را بر اهل آنها همنشینی مکنید با اهل آنها و مصاحبت مکنید با ایشان اول مجلسی که در ان
کسیست که مدح میکند زبان او دروغ را در فتوای خود و بانیمعنی که خوض در آیات محکمات الهی میکند بجهت مدح فتوی از روی اجتهاد
و دوم مجلسی را که حدیث ائمه ضلالت دران تازه و مجدد است و حدیث ائمه هدی دران کهنه و مندرس است سیوم مجلسی که دران است
کسی که منع میکند و میراند مردم را از ما بدشنام بحالی که تو اعلام میکنی مکتوم سر ما را که دشنام معبودان اهل ضلالتست اصل
قالَ ثُمَّ تَلا اَبو عَبدِاللهِ عليه السلام ثَلثَ آياتٍ مِن كِتابِ اللهِ كَاَنَّما كُنَّ في فيهِ اَو قالَ كَفِّهِ وَلا تَسُبُّوا الَّذينَ يَدعونَ
مِن دونِ اللهِ فَيَسُبُّوا اللهَ عَدوًا بِغَيرِ عِلمٍ وَاِذا رَاَيتَ الَّذينَ يَخوضونَ في آياتِنا فَاَعرِض عَنهُم حَتّىٰ يَخوضوا
في حَديثٍ غَيرِهِ وَلا تَقولوا لِما تَصِفُ اَلسِنَتُكُمُ الكَذِبَ هٰذا حَلالٌ وَهٰذا حَرامٌ لِتَفتَروا عَلَى اللهِ الكَذِبَ
شرح كاَنَّما كُنَّ في فيهِ تعجب راوی است از سرعت ذکر این سه آیت و اشارتست بتفسیر آنها بروشی که مخالف جمیع تفسیرات مشهوره است
مخفی نماند که نشر برعکس ترتیب لفست پس آیت اولی برای بیان مجلس سیوم است و آیت ثانیه برای بیان مجلس دوم است
و آیت ثالثه برای بیان مجلس اولست لیکن بعد از آنکه آیت ثالثه تفسیر بعض آیت ثانیه است پس آیت ثانیه مشتمل است بر حکم مجلس
اول و حکم مجلس دوم و نکته در ترتیب لف اینست که تقدیم مجلس اول بر مجلس دوم برای اینست که ذکر حکم مجلس اول در آیت
ثانیه پیش از ذکر حکم مجلس دوم است و تقدیم این دو مجلس بر مجلس سیوم برای اینست که نهی متعلق بمجلس سیوم متعلق
بمجالسه شده مجازا و فی الحقیقه متعلق باعلام سر مکتوم است دران مجلس و نکته در ترتیب نشر اینست که تقدیم آیت ثانیه بر آیت
ثالثه برای اینست که آیت ثالثه تفسیر بعض آیت ثانیه است و ذکر تفسیر بعد از ذکر تفسیر کرده شده مناسب شد و تاخیر این دو آیت از
آیت اولی برای اینست که لف و نشر غیر مرتب که متعلق است بچیز باشد هرگاه ترتیب نشر برعکس ترتیب لف باشد بهتر و کم تشویش

ترست

ترست از چهار صورت دیگر و اینها واضح میشود برجوع بتفسیر این سه آیت که ذکر میکنیم و آنکه ترتیب میان شش چیز هفتصد و بیست صورت
دارد زیرا که ترتیب میان دو چیز دو صورت دارد و چون سه چیز شد ضرب دو در سه میکنیم پس شش صورت دارد و چون چهار شد
ضرب شش در چهار میکنیم پس بیست و چهار صورت دارد و چون پنج شد ضرب بیست و چهار در پنج میکنیم پس صد و بیست صورت
دارد و چون شش شد ضرب صد و بیست در شش میکنیم پس هفتصد و بیست صورت دارد و بعد از تامل در تقریری که کردیم ظاهر میشود
که صورت ترتیبی که امام علیه السلام در میان این شش چیز قرار داده بهترست از هفتصد و نوزده صورت دیگر عدوا مفعول له است
العدو بتجاوز از چیزی بچیزی دیگر بغیر علم صفت عدوا است لام در لما تصف برای تعلیلست و متعلق بمنهی در لا تقولوا
و ما مصدریه است و وصف بمعنی مدحست الکذب بفتح کاف و کسر ذال مفعول تصف است و آن دو معنی دارد اول مقابل دروغ
مثل بجا و اعلی قیصر بدم کذب دوم دروغ و دروغ دو معنی دارد اول خبر مخالف واقع چنانچه مشهورست دوم خبر مخالف حق
چنانچه گذشت در حدیث هفدهم باب صد و سی و نهم که قول یوسف انکم لسارقون و قول ابراهیم بل فعله کبیرهم مخالف واقع بود و
کذب نبود و هر دو اینجا محتملست چه مراد اینجا فتوی در حلال و حرام از روی ظن است و آن چون بی خطا در بعض احکام نمیباشد متعارف
دروغست البته و چون متضمن تجویز فتوی از روی ظن است باین اعتبار مخالف واقعست و چون و امت مخالف حقست
مراد بمدح زبانها کذب را آنست که در سابق این آیت در سوره نحل مذکورست که و تصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی چه آن
لهم بتقدیر بان لهم است یا بمعنی که مدح میکنند زبانهای مشرکان حکم از روی اجتهاد را بانیروش که برای مشرکانست و پس
مرتبه عالی و خصلت بهتر چنانچه متعارفست که مجتهدان مخالفان مینازند باجتهاد و آنرا برای خود اعلای مراتب میشمارند و این زیادتی
محض زبانست بی موافقت دلهای ایشان چه دلهای ایشان میدانند که منافی شواهد ربوبیت و منافی محکماتست که در آنها نهی از
خلاف از روی ظن و خود رایی است پس این عمل راجع بخوض در آیات الهی و طعن بر آنهاست جمله هذا حلال و هذا حرام مفعول له
تقولوا است و این دو حکم شامل جمیع مسائل فقه است چه حکم در ایقاعات و معاملات و مانند آنها راجع بحکم بحلیت و حرمت
میشود لام در لتفتروا لام عاقبت است و متعلقست بمنهی در لا تقولوا باعتبار تعلیل آن بوصف زبان کذب را و اشارتست
باینکه فتوای از روی ظن در حلال و حرام اگر بعنوان اعتراف بگناه و عدم اصرار باشد کذب است اما افترای کذب نیست و اگر
مبنی بر تدلیس آن فتوی باشد که علامت اصرارست افترای کذب است هر چند که موافق و اقع افتد زیرا که مبنی بر چیزیست که
محض زبانست و دل موافق آن نیست یعنی راوی گفت بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلام برای بیان این سه مطلب سه آیت را
از قرآن گویا که بودند آن سه آیت در دهن او بسکه بی فکر و تامل زود خواند یا راوی بجای دهن کفش گفت اصل از سوره انعام و
دشنام مدهید ائمه ضلالت را که عبادت میکنند مشرکان ایشان را بجای الله تا مباد که مشرکان دشنام دهند الله تعالی را
بسبب تجاوز از دشنام مومنی یا امامی بی علم ایشان باینکه تجاوز است مراد اینست که از این آیت مفهوم میشود که مجالسه باکسی
که دشنام دهد ائمه را بسبب اظهار انکس سر اهل البیت از دو حرامست و این راجع میشود بنهی از احضار الکمر در مجلس

در مجلس درس خود و وعظ خود و مانند آنها اگر آن درس و وعظ مشتمل بر اظهار سر مکتوم باشد دوم از سوره انعام و چون ببینی
جمعی را که فرو میروند در آیات محکمات ما بمعنی که ابطال میکنند آنها را بوسیله اجتهاد و حکم از روی ظن در رفتن پس رو
گردان شو از ایشان بمعنی که مجالست مکن با ایشان و گوش بسخن ایشان مده از وجا نیست که مقاعده کنی با ایشان تا وقتی که ابطال
کنند حدیثی را که ضد ابطال محکمات قرآنست بمعنی که در آن وقت مقاعده نیز جایز نیست و سیوم از سوره نحل و مگویید
بسبب وصف زبانهای شما بی موافقت دلهای شما اجتهاد را که این حلالست و این حرامست تا افترا کرده باشید و دانسته بر الله دروغ را
مخفی نماند که این آیت مشتمل بر نهی از مقاعده و مجالست اصلا و استدلال باین آیت فی الحقیقه راجع میشود باستدلال بآیت سوره
انعام که مذکور شد زیرا که ذکر این آیت برای تفسیر الذین یخوضون فی آیاتنا است به بیان اینکه مراد از خوض در آیات اینوع اجتهاد
چه آن نوع مشتملست بر افترا بر الله تعالی و بر ابطال آیات محکمات الهی و این تفسیر اشارتست باینکه در آیت سوره انعام دو نهی است اول
نهی از مجالسه خائضان در آیات و دیگری نهی از مقاعده خائضان در حدیث ائمه هدی و از این معلوم میشود که امر باعراض بمعنی امر بگوش
نهادن بسخن ایشانست با وجود جواز همنشینی با ایشان و حتی برای شبهای غایت جواز همنشینی با ایشانست و ما بعد حتی
در حکم ما قبل داخل نیست و غیره معنی حدیث و ضمیر غیره راجع بمصدر یخوضون فی آیاتنا است پس افاده این میکند که قبل از خوض
در حدیث ائمه اهل البیت همنشینی با ایشان جایز است و مصاحبتی با ایشان جایز نیست و بعد از خوض در حدیث ائمه اهل البیت
همنشینی نیز جایز نیست مخفی نماند که از این آیت سوره انعام و از آیت سوره نساء که مذکور شد در حدیث هشتم این باب ظاهر میشود
که در بعضی جا جانب ائمه معصومین علیهم السلام را بیشتر از جانب محکمات قرآن خود رعایت کرده و بیان این دو آیت شد در شرح حدیث اول
باب هجدهم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است سیزدهم اهل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اِذَا ابْتُلِيتَ
بِأَهْلِ النَّصْبِ وَمُجَالَسَتِهِمْ فَكُنْ كَأَنَّكَ عَلَى الرَّضْفِ حَتَّى تَقُومَ فَإِنَّ اللهَ يَمْقُتُهُمْ وَيَلْعَنُهُمْ فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ يَخُو
ضُونَ فِي ذِكْرِ إِمَامٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ فَقُمْ فَإِنَّ سَخَطَ اللهِ يَنْزِلُ هُنَاكَ عَلَيْهِمْ شرح النصب وا داشتن امام از پیش خود و
عداوت با اهل حق و حاصل هر دو یکی است الرضف بفتح راء بی نقطه و سکون ضاد بانقطه و فا سنگ بغایت گرم کرده شده برای
پختن چیزی بران یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون مبتلا شوی باهل نصب امام از پیش خود و همنشینی ایشان
پس مباش در آن مجلس مانند این که تو بر بالای سنگ تافته باشی تا وقتی که برخیزی چه بدرستی که الله دشمن میدارد ایشان را
و لعنت میکند ایشان را پس چون دیدی که فرو رفتند در غیبت امامی از ائمه هدی پس برخیز چه بدرستی که غضب الله تعالی بزیادتی
خذلان و مانند آن فرود می آید در این مجلس بر ایشان مراد اینست که نزدیکان ایشان را نیز فرو میگیرد و توضیح این شد در شرح حدیث
هشتم و دوازدهم چهاردهم اهل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ مَنْ قَعَدَ عِنْدَ سَبَّابٍ لِأَوْلِيَاءِ اللهِ فَقَدْ عَصَى اللهَ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نشست نزد دشنام دهنده دوستان الله تعالی پس بتحقیق سرکشی کرده با حکم
الله تعالی مراد غیر صورت تقیه است و توضیح این نیز شد در شرح حدیث هشتم و دوازدهم پانزدهم اهل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ مَنْ قَعَدَ

فی

فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ يَقْدِرُ عَلَى الْاِنْتِصَافِ فَلَمْ يَفْعَلْ أَلْبَسَهُ اللهُ الذُّلَّ فِي الدُّنْيَا وَعَذَّبَهُ فِي الْآخِرَةِ
وَسَلَبَهُ صَالِحَ مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ مَعْرِفَتِنَا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که ماند در مجلسی که دشنام
داده میشود در آن امامی از ائمه هدی بر حالی که قدرت دارد بر انتقام بزبان و مانند آن پس نمیکند انتقام را بپوشاند او را الله تعالی
لباس خواری در دنیا و عذاب میکند او را در آخرت و بر طرف میکند از او نفیس از جمله نعمتهایی که انعام کرده با نعمتها بر او
آن نفیس شناخت قدر ما و اعتراف بامامت ما ائمه هدی است شانزدهم اهل رَأَيْتُ يَحْيَى بْنَ أُمِّ الطَّوِيلِ وَقَفَ بِالْكُنَاسَةِ ثُمَّ نَادَى
بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَعْشَرَ أَوْلِيَاءِ اللهِ إِنَّا بُرَآءُ مِمَّا تَسْمَعُونَ مَنْ سَبَّ عَلِيّاً عليه السلم فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَنَحْنُ بُرَآءُ مِنْ
آلِ مَرْوَانَ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ثُمَّ يَخْفِضُ صَوْتَهُ فَيَقُولُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ فَلَا تُقَاعِدُوهُ وَمَنْ
شَكَّ فِيمَا نَحْنُ عَلَيْهِ فَلَا تُفَاتِحُوهُ وَمَنِ احْتَاجَ إِلَى مَسْأَلَتِكُمْ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فَقَدْ خُنْتُمُوهُ ثُمَّ يَقْرَأُ إِنَّا أَعْتَدْنَا
لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ
مُرْتَفَقاً شرح یحیی از خواص امام زین العابدین علیه السلام بوده و این ندا از جانب امام علیه السلام بوده وقتی که آل مروان شهرت داده بوده اند که
علی بن الحسین راضی است بآنچه میگوییم و میکنیم و بای سبب خلقی بسیار مرتد شده بوده اند و بای ندا برگشته اند بسوی ایمان مخفی نماند که تقیه
بجائی که باعث ضلالت خلایق شود واجب نیست هر چند که آن ترک تقیه باعث کشته شدن شود و لهذا امام حسین علیه السلام تقیه نکرد و کشته شد
و کشته شدن یحیی بامر حجاج بن یوسف بود و رست و دو بای اوزان قبیلت اما بکسر همزه و تشدید نون و الف است البراء بفتح با بی نقطه
و فتح راء بی نقطه و الف و همزه مصدر و همزه اللام با علم است پس تثنیه و جمع و مونث نیشود و حمل برای مبالغه است و بکسر
و بضم با جمع بری بفتح با و کسر راء و یاء و همزه است و همچنین بضم باء و فتح راء و همزه و الف ممدوده ما تسمعون عبارت از [illegible]
علی بن الحسین است ما یعبدون عبارت از طاغوت است یخفض بخا بانقطه و فا و ضاد بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب
است و ذکر مضارع بجای ماضی برای اشعار بآنست که این ندا را مکرر میکرده و یکبار آنرا راوی خود بی واسطه شنیده المفاتحه سر سخن
وا کردن با کسی از روی التفات قراءت انا اعتدنا از قبیل اقتصار است و مجموع آن آیت و آیت سابقه که و امر نفسک تا آوش
باشد نیز مقصود است یعنی دیدم یحیی بن ام الطویل را که ایستاد در کناسه که موضعیست در کوفه بعد از ان آواز داد ببالاترین آواز
خود که ای گروه دوستان الله تعالی بدرستی که ما بغایت بیزاریم از آنچه میشنوید میان این الکه هر که دشنام دهد علی علیه السلام را پس بر وباد لعنت
الله تعالی و ما بغایت بیزاریم از آل مروان و از آنچه عبادت میکنند آنرا بجای الله تعالی بعد از ان یحیی پست میکرد آواز خود را پس میگفت
هر که دشنام داد دوستان الله تعالی را پس مصاحبت و همنشینی مکنید با او و هر که شک کرد در مذهب امامیه که ما بر آنیم پس سر
سخن وا مکنید با او و هر که محتاج شد بسوی طلب مالی از شما از جمله برادران مومن شما پس بتحقیق خیانت کرده اید با او مراد اینست
که آنقدر را وعده میدید پس از طلب او که محتاج بطلب شد بعد از ان یحیی میخواند این آیت را از سوره الکهف بدرستی که ما مهیا کردیم
برای بیجا کنندگان آتشی را که احاطه کرده در دنیا با ایشان خیمهای آن آتش بمعنی که آثار و علامات آن آتش بر ایشان ظاهر

درو بنا نیز باعتبار مخالفت ملکات که در حکیت در امامت ایمه هی واگر در جهنم باران خواهند برای تشنگی باران داده میشوند بآبی که
مانند مس آب شده است بریان میکند روها را وقتی که نزدیک آن شوند بدانکه آشامیدنیست آن آب و ملایمت آن آتش باعتبار
اینکه تکیه گاه باشد باب صد و شصت و چهارم اصل باب اصناف الناس شرح مثل این عنوان گذشت در ابواب کتاب العقل
فرق اینست که مقصود اینجا تقسیم مردم زمان رسول است خواه باعتبار آن زمان و خواه باعتبار زمان بعد از وفات رسول
و مقصود در کتاب العقل تقسیم مردم زمان رسولست باعتبار زمان بعد از رسول ص این باب بیان اقسام مردمست و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن حمزة بن طيار قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام الناس على ستة اصناف قال قلت
أتأذن لي أن أكتبها قال نعم قلت ما أكتب قال اكتب أهل الوعيد من أهل الجنة وأهل النار واكتب وآخرون
اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا قال قلت من هؤلاء قال وحشي منهم قال
واكتب وآخرون مرجون لأمر الله إما يعذبهم وإما يتوب عليهم قال واكتب إلا المستضعفين
من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا لا يستطيعون حيلة إلى
الكفر ولا يهتدون سبيلا إلى الإيمان فأولئك عسى الله أن يعفو عنهم قال واكتب أصحاب الأ
عراف قال قلت وما أصحاب الأعراف قال قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم فإن أدخلهم النار
فبذنوبهم وإن أدخلهم الجنة فبرحمته شرح اصناف مردم زیاد است لیکن حصر صنفت کرد اول المؤلفة قلوبهم
و دوم من یعبد الله علی حرف و سوم معاندین است در این حدیث و حدیث دوم مذکور نشده اند با وجود اینکه هر یکی
از ایشان در بابی علیحده مذکور خواهد شد بواسطه اینکه ایشان متزلزل در حال خود اند و اکثر اینست که مؤمن خالص میشود یا
کافر صریح در نسخ الوعید بفتح واو و کسر عین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه است و این مناسب مقام نمی
نماید زیرا که متبادر از وعید تهدید است پس ظاهر اینست که از کاتبان کافی سهوی شده باشد الوعید بسکون عین و اسقاط یاء
باشد بمعنی قدر مشترک میان نوید و تهدید موافق آنچه می آید در حدیث آینده یا بجای عین قاف باشد و بجای دال بی‌نقطه ذال با نقطه
باشد بمعنی سریع و مراد جمعی باشد که جزای عمل ایشان شتابان بایشان میرسد خواه بهشت و خواه جهنم مثل جمعی که مذکور شده اند در
حدیث نوزدهم باب صد و هفتم که باب فضل فقراء المسلمین مگر آنکه مراد بوعید اینجا قدر مشترک باشد و حشی بفتح واو و سکون حاء بی‌نقطه
و شین با نقطه و تشدید یاء نام قاتل حمزه است منهم بکسر فاء و ضم میم جمع است و این منافات ندارد با آنچه می آید در باب صد و هفتاد و سوم
که قاتل حمزه و امثال او داخل قسم چهارمست که مرجون لامر الله است زیرا که قسم سیوم اعم از قسم چهارمست فی الحقیقة و هر چه داخل در اخص
باشد داخل در اعم هست و در تقسیم ذکر اعم در مقابل اخص قبیح نیست اگر مقصود از ذکر اعم اشارت بتحقیق فردی دیگر غیر آن اخص باشد یا هر
کدام مذکور در آیتی دیگر باشند و این مبنی بر اینست که آیت و آخرون اعترفوا بذنوبهم در سوره توبه نازل باشد در جمعی که دو صنفند
صنف اول جمعی که تلافی گناهان خود بدادن بدادن صدقه و تطهیر و تزکیه و صلوات رسول بر ایشان میشود و عسی الله ان یتوب علیهم در سوره توبه

باعتبار

باعتبار ایشانست پس جمله خذ من اموالهم صدقة تا آخر در سوره توبه استیناف بیانی برای عسی الله ان یتوب علیهم است صنف
دوم جمعی که این تلافی در ایشان نشده و در ایشان نازل شده در سوره توبه آیت و آخرون مرجون لامر الله باعتبار اینکه
آخرون مبتدا باشد و مرجون خبر مبتدا باشد مراد ما عدای متصدقان باشد که مذکور شدند سابقا از جمله در صنف اهل خلط
و ایشان و اصحاب اعراف در حقیقت یک صنف اند و جدا کردن ایشان از یکدیگر باعتبار اینست که در ایشان دو آیت
در دو سوره نازل شده موافق آنچه می آید در شرح حدیث آخر باب صد و هفتاد و یکم و در شرح ارجئهم کما ارجا الله
و موافق ظاهر آیت سوره قارعه فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة الحیلة
انتقال از حالی بحالی دیگر بخودی خود بوسیله قوت فهم و کمال قدرت بر تصرف در کارها التصرف الی الکفر متعلق بحیله است
و بجای الی الکفر الی الایمان نیز میتوان گفت چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد و هفتاد و دوم چه نسبت قدرت
و استطاعت که مناط تکلیفست بایمان و کفر یکسانست یعنی روایتست از حمزة بن محمد طیار گفت که گفت مرا امام
جعفر صادق علیه السلام مردمان زمان رسول علیه السلام بر شش قسمند حمزه گفت گفتم آیا رخصت میدهی مرا که نویسم آن شش
قسم را گفت آری گفتم بعد از مهیا کردن کاغذ و دوات و قلم که چه نویسم گفت بنویس قسم اول و دوم اهل نوید و تهدید
از جمله اهل بهشت و اهل آتش جهنم و بنویس قسم سیوم مدلول قول الله تعالی است در سوره توبه که و از جمله اعراب دور مدینه و از جمله
اهل مدینه جمعی دیگر اند غیر مؤمنان خالص و کافران خالص که اعتراف کردند بگناهان خود مخلوط کرده اند عملی صالح را که آن معرفت
امام زمانست خواه رسول و خواه وصی رسول چنانچه بیان شد در حدیث سیوم باب جبت و سیوم و عملی دیگر را که بد است حمزه
گفت گفتم کیانند ایشان گفت که وحشی قاتل حمزة بن عبد المطلب از جمله ایشانست امام گفت و بنویس قسم چهارم مدلول قول
الله تعالی است در سوره توبه که دیگران تأخیر کرده شده اند برای حکم الله تعالی در روز قیامت در حق ایشان یا عذاب میکند ایشان را یا بازگشت بر
رحمت میکند بر ایشان و تتمه بیان مرجون می آید در باب صد و هفتاد و سیوم امام گفت و بنویس قسم پنجم مدلول قول الله تعالی است
در سوره نساء که ظالمان نفسهای خود باعتقاد باطل و ماندن بر جهالت باحکام الهی پر و بال در جهنم و بازگشت بدبند مگر ضعیف
شمرده شدگان از جمله مردان و زنان و پسران بیعنی رو بر حالی که تاب نیاورند حیله‌ای را و دیده ور نشوند راهی را امام گفت
که مراد اینست که تاب نمی آورند مغلطه داعیه سوی کفر او را از حال خود نمیشوند و دیده ور نمیشوند راهی را بسوی ایمان که شبهه
در آن راه نباشد چون کمال بلاهت دارند پس اینجماعت مستضعفان شاید که الله تعالی بگذرد از گناهان ایشان احکام خصوصیات
و بیان مستضعف می آید در باب صد و هفتاد و یکم و باب صد و هفتاد و دوم و باب صد و هفتاد و چهارم و در کتاب النکاح در باب
مناکحة النصاب و الشکاک امام گفت و بنویس قسم ششم اصحاب اعراف حمزه گفت گفتم و چیست اصحاب اعراف گفت جمعی اند
که مساوی یکدیگر شده حسنات ایشان و سیئات ایشان پس اگر داخل کند ایشان را در جهنم پس بسبب گناهان ایشان خواهد بود و اگر
داخل کند ایشان را در بهشت پس بسبب رحمت خود خواهد بود حقیقت معنی اصحاب اعراف بیان شد در کتاب الحجه در حدیث نهم باب ششم

کتاب معرفة الامام والرد الیه است و می‌آید در باب صد و هفتاد و چهارم دوم اصل قال ابو عبدالله علیه السلم الناس علی ست
فرق یؤولون کلهم الی ثلث فرق الایمان والکفر والضلال وهم اهل الوعد الذین وعدهم الله الجنة والنار
المؤمنون والکافرون والمستضعفون والمرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والمعترفون
بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا واهل الاعراف شرح مضمون این موافق سابق است فرق اینست
که چهار قسم آورا یک قسم ساخته تا اشارت شود بقول الله تعالی صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم والضالین و عدم فتح واو و سکون
عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه اعم از آمنیت که در خیر باشد یا در شر باشد مراد بمؤمنون خالصان در ایمان است سیوم اصل هو عن هشام
بن سالم عن زرارة قال دخلت انا وحمران او انا وبکیر علی ابی جعفر علیه السلم قال قلت له انا نمد المطمار
قال وما المطمار قلت الترّ فمن وافقنا من علوی وغیره تولیناه ومن خالفنا من علوی وغیره
برئنا منه فقال لی یا زرارة قول الله اصدق من قولک فاین الذین قال الله عزوجل الا المستضعفین
من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا این المرجون لامر الله این الذین
خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا این اصحاب الاعراف این المؤلفة قلوبهم وزاد حماد فی الحدیث
قال فارتفع صوت ابی جعفر وصوتی حتی کان یسمعه من علی باب الدار وزاد فیه جمیل عن زرارة فلما
کثر الکلام بینی وبینه قال لی یا زرارة حقا علی الله ان یدخل الضلال الجنة شرح هر یکی از حمران و بکیر برادر زرا
ره است و شک از راویان از زراره است یا از زراره است مطمار بکسر میم و سکون طاء بی‌نقطه و میم و الف و راء بی‌نقطه ریسمانی
که بنّا میکشد تا آنرا تا چیزی کج نشود و پس بسهو نشود و آنرا مطمر بی الف نیز میگویند و اینجا استعاره شده برای قاعده کلیه التر بفتح تاء دو نقطه
در بالا و تشدید راء بی‌نقطه اصل خیری و ریسمان بنّا و مراد اینجا معنی اول است پس مراد قاعده کلیه است مخفی نماند که ذکر المؤلفة قلوبهم
درین حدیث بعنوان مثال است و مقصود ذکر اهل شک است که منقسم بر چند قسم میشود و بنده اول این بعد از علی بر وفق المؤلفة قلوبهم سیوم
معارف و بیان این قسم اهل شک میشود در باب صد و هفتاد و ششم و باب صد و هفتاد و هفتم و باب صد و هشتاد و دوم هر یکی
از حماد و جمیل مضمون این حدیث را روایت کرده از زراره چنانچه هشام روایت کرده لیکن روایت حماد مشتمل است بر زیادتی بر
بر روایت هشام و روایت جمیل مشتمل است بر آن زیادتی و زیادتی دیگر یعنی روایت از هشام بن سالم از زراره که گفت داخل شدم
من و حمران یا من و بکیر بر امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت که گفتم بطریق پرسش که ما میکشیم مطمار را امام گفت که کدام است مطمار شما گفتم قاعده کلیه
است یا نیروش که هر که موافقت کند با ما در عقاید و اعمال از جمله علوی و غیر آن دوست میداریم او را و هر که مخالفت کند با ما از علوی و غیر آن
تبرا میکنیم از او پس امام گفت مرای زراره قول الله تعالی درست‌تر است از قول تو پس کجا اند جمعی که گفته الله عزوجل در حق ایشان الا المستضعفین
که بیان شد در شرح حدیث اول این باب کجا اند مرجون که بیان شد ایضا کجا اند جمعی که خلط کرده اند که بیان شد ایضا کجا اند اصحاب اعراف که بیان شد
ایضا کجا اند مؤلفة قلوبهم که بیان میشود در باب صد و هفتاد و ششم و زیاد کرد حماد در روایت از زراره اینکه زراره گفت پس بلند شد آواز

امام محمد باقر و آواز من در مباحثه تا جایی که میشنید آنرا کسی که در دروازه سرای امام بود و زیاد کرد در روایت جمیل از زراره اینکه چون
بسیار شد سخن میان من و میان امام علیه السلم امام گفت مرا که ای زراره حق شد برو الله که حق شمردن بر الله تعالی این که داخل کند این پنج قسم اهل
ضلال را در بهشت خواه بعض و خواه کل باب صد و شصت و پنجم اصل باب الکفر شرح این باب بیان کفر است مراد بیان حقیقت کفر است
که باعث خلود در جهنم است و بیان کبیره‌های آن مخفی نماند که مراد اینجا کفر ترک اوامر الله است که بیان میشود در باب آینده و درین باب سه حدیث است
اول اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم سنن رسول الله صلی الله علیه وآله کفرائض الله عزوجل فقال ان الله عزوجل فرض فرائض
موجبات علی العباد فمن ترک فریضة من الموجبات فلم یعمل بها وجحدها کان کافرا وامر الله بامور کلها
حسنة فلیس من ترک بعض ما امر الله عزوجل به عباده من الطاعة بکافر ولکنه تارک للفضل منقوص
من الخیر شرح السنن بضم سین بی‌نقطه و تخفیف نون مفتوحه حکمهایی که رسول علیه السلم کرده باستنباط از قرآن الفرائض حکمهایی که الله تعالی
کرده در صریح قرآن الموجبات بفتح جیم خبرهایی که لازم کرده شده ایمان است یا یعنی که ترک آنها لازم دارد ترک الله را مثل نماز چنانچه می‌آید در حدیث
پنجم این باب الجحد بفتح جیم و سکون حاء مصدر باب منع انکار و مراد اینجا اصرار بر ترک عزیمت و اشارت است باینکه مصر بر ترک نماز مثلا منکر آنست
اگر چه منکر بوجوب نباشد و ازین تقریر ظاهر شد که کفر اینجا کفر جحود که بیان میشود در باب آینده نیست حقیقة یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
را آیا طریقهای رسول الله صلی الله علیه وآله مانند حکمهای الله عزوجل است در صریح قرآن که ترک کننده آن نیز کافر باشد پس امام علیه السلم برای بیان اینکه تارک
سنن مثل تارک فرائض است و تارک فرائض مطلقا کافر نیست بلکه کفر او مشروط باصرار بر نافرمان برداریست و آن مشترک است میان تارک
سنن و تارک فرائض زیرا که ترک کننده رکعتی از نماز مثل ترک کننده اصل نماز است گفت بطریق درستی که الله عزوجل قرار داده قرار داده را
که لازم کرده شده است بر بندگان پس هر که ترک کند قرار داده را از لازم کرده شده‌ها باین روش که عمل نکند بآن و منکر آن شود میشود کافر و امر
کرده الله تعالی بکارهایی که جمیع آنها خوبست پس نیست آنکه ترک کند بعض آنچه را که امر کرده الله عزوجل در صریح قرآن بآن بندگان خود را از جمله فرمان برداری
کافر ولیکن او ترک کننده فضیلت ثواب است کم کرده شده است از مرتبه عالی اهل ثبات دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال
والله ان الکفر لاقدم من الشرک واخبث واعظم قال ثم ذکر کفر ابلیس حین قال الله عزوجل له اسجد لآدم فابی
ان یسجد فالکفر اعظم من الشرک فمن اختار علی الله عزوجل وابی الطاعة واقام علی الکبائر فهو کافر ومن نصب
دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک شرح قسم برای مبالغه در ابطال استدلال مخالفانست بقول الله تعالی در سوره نساء ان الله لا یغفر
ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء بر اینکه هیچ معصیتی غیر شرک باعث خلود در جهنم نمیشود و الا مذکور میشود در این آیت و حاصل جواب
اینست که معصیت غیر شرک بر دو قسم است اول کفر یعنی دلیری بر الله تعالی و استخفاف حکم او دوم غیر کفر و کفر بر دو قسمت اول کفر با اعتقاد کبار خواه بسبب
کبیره باشد خواه بسبب صغیره مثل کفر ابلیس بسبب ابای از سجده برای آدم با تکلیف سجده برای آدم و عید جهنم مذکور نیست دوم کفر با اصرار بر کبیره خواه
با اعتقاد کبار باشد خواه نه و کفر مطلقا باعث خلود در جهنم است باجماع و آن غیر شرکست بدلیل اینکه اقدم از شرکست در حدوث پس برای
این مذکور نیست در آیت سوره نساء که اخبث و اعظم از شرکست و عدم مغفرت آن بطریق اولی است و داخل در ما دون ذلک نیست اگر کسی

مغایرت کفر و شرک بعدم مغفرت کفر باجماع دلالت برآن نمیکند که کفر اخبث و اعظم از شرک باشد و داخل ما دون ذلک باشد چه شاید که بقید
مکان شیاء بیرون رفته باشد بانیروش که صدور ما دون ذلک مدبور روش باشد یکی بعنوان کفر و فاعل ان من لا نشاء باشد و دیگری بعنوان
غیر کفر و فاعل آن من نشاء باشد گوییم این تکلیف و تعسف فائده برای مستدل ندارد چه در این صورت نیز غیر شرک باعث خلود جهنم میشود
پس بهتر آنست که این تکلیف و تعسف نکنیم و گوییم اختلاف میان من نشاء و من لا نشاء باعتبار اختلاف ما دون ذلک نشده یعنی
فعل نیست بلکه باعتبار اختلاف فاعلان ما دون ذلک است بانیروش که ما دون ذلک مغفور باشد برای کسی که شرک و کفر نکرده باشد
و مغفور نباشد برای آنکه کرده باشد باین معنی که عذابی علیحده برای کبیره بی اصرار و صغیره بی اباء و استکبار نیز داشته باشند کفر ابلیس اشارتست
بآیت سوره بقره و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین فا الکفر بتقدیر و قال فالکفر است
و فا برای تنوعیت فا در فمن برای بیان است اختیار در نسخ کتاب با نقطه و الف و را منقطع است و ظاهر آنست که جیم و همزه بشد و ما
نوزاز جا بفتح جیم و سکون همزه بمعنی و تخیم باشد یا قلب اجترا باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و بر هر تقدیر بمعنی دلیری بر ارتکاب است
و الی الطاعة عطف تفسیرست و او در و اقام بمعنی او است مراد با قامت بر کبایر اقامت بر جنس کبایرست پس شامل اقامت
بر یک کبیره نیز هست یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت بخدا قسم که کفر آینه بیشترست در حدوث از شرک و نابکارتر
و بزرگترست در گناه زراره گفت بعد از آن امام علیه السلم برای استدلال براین مطلب یاد کرد کفر ابلیس را وقتی که گفت الله عز و جل او را
که سجده کن برای آدم پس اباکرد از اینکه سجده کند و امام برای تصریح مبنا جواب شبهه مخالفان که مذکور شد گفت پس کفر بزرگترست در گناه از شرک
و داخل ما دون ذلک نیست توضیح این آنکه هر که دلیری کرد برالله عز و جل بانیروش که اباء و استکبار کرد از فرمان برداری یا مصر شد برگناهی از گناهان
کبیره پس او کافرست و هر که واداشت بندگان را بر عبادت غیر خدا بعبادت که مومنان میکنند پس او مشرکست اگر گویی شرک بی کفر نمیباشد و الا لازم
می آید تحقیق ایمان بی تحقق اسلام و این منافی قول الله تعالی است در سوره آل عمران و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و موافق آنست
آنچه می آید در حدیث سیوم که قلت فیدخلها الا الکافر قال لا الا الکافر و از این لازم می آید که شرک اخبث و اعظم از کفر باشد گوییم این ملازمه ممنوعست
چه میتواند که لازم چیزی اعم از آن چیز و بدتر از آن چیز باشد سیوم اصل عن عبد الله بن بکیر عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال ذکر
عنده سالم ابن ابی حفصة و اصحابه فقال انهم ینکرون ان یکون من حارب علیا علیه السلم مشرکین فقال ابو جعفر
علیه السلم فانهم یزعمون انهم کفار ثم قال لی ان الکفر اقدم من الشرک ثم ذکر کفر ابلیس حین قال له اسجد فابی
ان یسجد و قال الکفر اقدم من الشرک فمن اجترا علی الله فابی الطاعة و اقام علی الکبائر فهو کافر یعنی مستخف کافر
شرح سالم از روسای زیدیه است و مذهب زیدیه است که مجتهد امام میتواند بود و پس بر و جل ظلم را قسمی از شرک نمیشمردند و مخالف امام حق را
مشرک میشمردند اگرچه مصر بر کبیره میشمردند ذکر بصیغه ماضی معلوم و ضمیر راجع بزراره است ضمیر مستتر در فقال راجع بزراره است و فا برای تعقیب
است یا برای بیانست ثم قال لی کلام عبد الله است فا در فمن و در فابی برای بیانست واو در و اقام بمعنی او است چنانچه در حدیث
سابق بود یعنی مستخف کافر کلام عبد الله است برای تفسیر اجترا با استخفاف حکم الهی یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر بفتح با و سکون کاف و را منقطع

ازراره

از زراره از امام محمد باقر علیه السلم عبد الله گفت که مذکور کرد زراره نزد امام علیه السلم سالم بن ابی حفصه و یاران او را پس زراره گفت که بدرستی که ایشان
انکار میکنند اشراک کسی را که جنگ کرد با علی علیه السلم پس گفت امام محمد باقر علیه السلم پس بدرستی که ایشان دعوی میکنند محاربان علی علیه السلم کافر اند
بنابر اینکه اصرار بر کبیره کرده اند بعد از آن امام برای بیان اینکه اصرار بر کبیره کفر است گفت مرا بدرستی که کفر بیشترست در حدوث از شرک بعد از آن ذکر
کرد برای زراره کفر ابلیس را وقتی که الله گفت او را که سجده کن برای آدم پس اباکرد که سجده کند و امام گفت برای زراره که کفر پیشترست در حدوث
از شرک بیان این آنکه هر که دلیری کرد بر الله بانیروش که اباکرد از فرمان برداری مثل ابلیس یا مصر شد بر گناهی از گناهان کبیره پس او کافرست
میخواست امام بیان که سبک شمرده حکم الله تعالی را و کفر او بسبب آنست چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا قال اما اخذ فهو شاکر و اما تارک فهو کافر شرح این مضمون گذشت در حدیث سیوم باب سی دوم
کتاب التوحید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره الانسان که بدرستی که ما نشان دادیم او را ربوبیت و محکمات قرآن راه نمودیم
او را براه راست که سوال اهل الذکر در مشکلات و ترک پیروی ظن باشد یا بر حالی که مقدور است که شکر گذار این نعمت هدایت باشد یا بر حالی که
مقدور است که کفور باشد امام گفت یا آن راه میرود پس او شکر گذار است و یا ترک میکند پس او کافرست پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن قول الله عز و جل و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله قال ترک العمل الذی اقر به من ذلک ان یترک الصلوة من
غیر سقم و لا شغل شرح با در بالایمان صله یکفر است ایمان در اصل بمعنی اقرار درست بربوبیت و توابع آن و اینجا عبارتست از نماز است که عمده
لوازم اقرارست مثل ما کان الله لیضیع ایمانکم و گذشت در حدیث اول باب چهل و سیوم که فسمی الصلوة ایمانا یا عبارتست از لازم آن اقرار مطلقا
پس شامل نماز و روزه و حج امثال آنها نیز هست اقر بصیغه ماضی معلوم با لغالب باء در به برای آلت مجازی است چه لازم چیزی مانند آلت اوست
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره مائده و هر که منکر شود ایمان را بتحقیق باطل میشود جمیع عمل صالح او و مثل آن از اعمال
کرده این منافات ندارد با اینکه اگر توبه کند عود کند عمل صالح او بصحت چنانچه می آید در باب دو حدیث ششم امام گفت کفر با ایمان ترک عملی است
مراد شرط اقرارست از جمله آن ترکست اینکه ترک کند نماز را بی بیماری و مشغول بودن بچیزی مثل سفری که در ان امکان دریافتن نماز در منزل باشد
و ناگاه وقت فوت شود و مراد این نیست که بیماری و شغل کفر لازم می آید هر چند که نامشروع باشد مخفی نماند که اگر مراد با ایمان نمازست پس این حدیث
برای تبیان مفهوم آیتست و اگر مراد لازم اقرارست مطلقا پس این حدیث برای بیان منطوق آیتست ششم اصل سالت ابا الحسن
علیه السلم عن الکفر و الشرک ایهما اقدم قال فقال لی ما عهدی بک تخاصم الناس قلت امرنی هشام بن سالم ان اسالک
عن ذلک فقال لی الکفر اقدم و هو الجحود قال الله عز و جل الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین شرح و هو
الجحود اشارتست بآنکه کفر بر دو قسم است اول اباء و استکبار از طاعت دوم اصرار بر کبیره چنانچه بیان شد در حدیث دوم این باب
و آنچه مقدم است بر شرک قسم اول کفرست چه در تکلیف بسجده آدم و عید مذکور نیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از کفر و شرک
که کدام از آن دو پیشتر حادث شده گفت مرا ندیدم ترا که با مردم مباحثه میکرده باشی باین معنی که این مسئله از مسائل مباحثات نیست
سوال از این مسئله مناسب تو نیست که علم کلام را او را زده با مخالفان گفتگو کنند گفتم امر کرده مرا هشام بن سالم که سوال کنم ترا از آن گفت پس

مراد کفر شرک است در حدوث و آن انکار است یعنی ابا و استکبار از طاعت بیان این که گفت اعز و جل در سوره بقره سجده کردند ملائکه برای آدم مگر
ابلیس ابا کرد و تکبر کرد و بود در علم الله تعالی از جمله کافران حدیث هفتم عن عبد الرحمن بن الحجاج عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلم
یدخل النار مؤمن قال لا والله قلت فما یدخلها الا کافر قال لا الا من شاء الله قال فلما رددت علیه مرارا قال لی ای زرارة
انی اقول لا و اقول الا من شاء الله و انت تقول لا و لا تقول الا من شاء الله قال فحدثنی هشام بن الحکم و حماد عن زرارة
قال قلت فی نفسی شیخ لا علم له بالخصومة قال فقال لی یا زرارة ما تقول فیمن اقر لک بالحکم اتقتله ما تقول فی خدمکم
و اهلیکم اتقتلهم قال فقلت انا والله الذی لا علم لی بالخصومة شرح التقبل و التقبلة بیاء منقطعست از باب علم یا بتاء دو
نقطه است از باب نصر یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج از زرارة که گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم را آیا داخل میشود در جهنم مؤمنی گفت نه بخدا قسم
گفتم پس داخل میشود در جهنم مگر کافر گفت نه مگر کسی که خواسته باشد الله زرارة گفت پس چون برای فهمیدن دلیل عقلی یا نقلی از قرآن
برین مسئله اگر کسی از مخالفان گفتگو کند جواب توانم داد برگردانیدم سخن بر او چند بار گفت مرا ای زرارة بدرستی که من میگویم نه و میگویم
مگر کسی که خواسته باشد الله و تو میگویی نه و نمیگویی مگر کسی که خواسته باشد الله مراد اینست که دیگر گفتگو مکن که طرفین نزاع مشخص شده و انتقم
سخن را در جایی میگویند که دلیل هیچ یکی داشته باشد و خصم گوش بآن نمیدارد تا خوب فرا گیرد عبد الرحمن گفت پس حکایت کرد برای من هشام
بن حکم و حماد از زرارة که گفته بوده بآن و دل گفتم در دل خود که این پیر و بی دماغ شده نمیداند روش گفتگو با خصم را در استدلالات و اکتفا
بحجیت قول خود میکند زرارة گفت پس چون این خیال کردم امام گفت مرا ای زرارة چه میگویی در کسی که اقرار کرده برای تو بحاکم بودن مثل
غلام و کنیز آیا قبول میکنی او را که تو حاکم او باشی چه میگویی در نوکران شما و قومان شما آیا قبول میکنی که تو مولی و صاحب ایشان باشی زرارة گفت
پس بخود گفتم که من بخدا قسم آنکه علم نیست مرا بروش گفتگو در استدلال نزد خصم بر مطلبی مراد اینست که از این دلیل واضح دانستم که دلیلی
که پیشتر گفته بود نفهمیده ام و حاصل این دلیل واضح اینست که اگر غیر متقی کافر باشد پس کنیزان و غلامان و نوکران و قومان کافر خواهند بود و پس
اگر مولی بودن خود را برای ایشان قبول کنی یا ایشان را بقتل آوری خلاف اجماع اهل اسلام و عمل رسول علیه السلام کرده خواهی بود و اگر قبول کنی و بقتل
نیاوری خلاف کرده خواهی بود قول ایشان را در سوره محمد صلی الله علیه و آله و ان الکافرین لا مولی لهم اگر گویی این نزاع لفظی است چه مؤمن کاهی مستعمل میشود
بمعنی غیر کافر و مراد زرارة آنست که بنا بر این واسطه میان ایمان و کفر نخواهد بود گوییم نزاع معنویست چه نزاع راجع بآن میشود که از غیر
متقی تبرا میباید کرد چنانچه زرارة خیال کرده و گذشت در حدیث سوم باب سابق یا نمیباید کرد چنانچه مدلول اجماع بر قبول غلام و کنیز و خدم
و قومان غیر متقی است چنانچه در این حدیث مذکور شد حدیث هشتم سمعت ابا عبد الله علیه السلم و سئل عن الکفر و الشرک ایهما اقدم فقال
الکفر اقدم و ذلک ان ابلیس اول من کفر و کان کفره غیر شرک لانه لم یدع الی عبادة غیر الله و انما دعا الی ذلک بعد فاشرک
شرح مفعول سمعت محذوفست و دلالت بر آن میکند مقال الکفر اقدم و نظیر این در حدیث آینده نیز هست یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم در حالی که پرسیده شد از کفر و شرک که کدام از این دو پیشترست در حدوث پس گفت کفر پیشترست و آن برای اینست که اول
کافر ابلیس است و بود کفر او در وقت حدوث آن کفر غیر شرک یعنی کفر آن کفر شرک نبود چه بر کسی که او خواند در آن وقت کسی را عبادت

غیر از ایشان و این بیت که خواند بسوی آن عبادت غیر ایشان و بعد از آن وقت ایشان مشرک شد حدیث نهم عن مسعدة بن صدقة قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلم و سئل ما بال الزانی لا تسمیه کافرا و تارک الصلوة قد تسمیه کافرا و ما الحجة فی ذلک
فقال لان الزانی و ما اشبهه انما یفعل ذلک لمکان الشهوة لانها تغلبه و تارک الصلوة لا یترکها الا استخفافا
بها و ذلک لانک لا تجد الزانی یاتی المرأة الا و هو مستلذ لاتیانه ایاها قاصدا الیها و کل من ترک الصلوة قاصدا
الیها فلیس یکون قصده لترکها اللذة و اذا نفیت اللذة وقع الاستخفاف و اذا وقع الاستخفاف وقع الکفر شرح
الحجة بعیار و دلیل و مراد اینجا معنی اول است القصد التفات بچیزی که ممکن بعدم سهو و غفلت از آن و اراده چیزی و اول متعدی بالی میشود و دوم
متعدی بنفس میشود و پس اسم فاعل دوم متعدی بلام میشود و قاصدا در دو جا مشتق از معنی اول است و احتراز است از سهو و نسیان و غفلت
و قاصدا در اول حالست از ضمیر بارز اتیانه و در دوم حالست از ضمیر مستتر در ترک یعنی روایتست از مسعدة بن صدقة که گفت شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم در حالی که پرسیده شد که چیست حال زنا کننده که نام نمیبری او را کافر و تارک الصلوة را بتحقیق نام میبری کافر و چیست
معیار در این فرق پس امام گفت برای اینکه زنا کننده و مانند آن چنین است که میکند آن را برای بودن میل جبلی آدمی چه آن میل زور آور است
بر او و تارک الصلوة ترک نمیکند صلوة را مگر برای سبک شمردن حکم الهی در صلوة و آنچه گفتیم برای اینست که تو نمییابی زنا کننده را که آید نزد
زن مگر در حالی که او لذت میبرد برای آمدن او نزد آن زن التفات کننده بسوی آن زن بی غفلت و وقتی شبهه هر که ترک کرد نماز را برای التفات
و چون بر طرف کرده شد لذت واقع شد استخفاف حکم الهی و چون واقع شد استخفاف واقع شد کفر حدیث قال و سئل ابو عبد الله علیه
السلم و قیل له ما فرق بین من نظر الی امرأة فزنی بها او خمر فشربها و بین من ترک الصلوة حتی لا یکون الزانی و شارب
الخمر مستخفا کما یستخف تارک الصلوة و ما الحجة فی ذلک و ما العلة التی تفرق بینهما قال الحجة ان کل ما
ادخلت انت نفسک فیه لم یدعک الیه داع و لم یغلبک علیه غالب شهوة مثل الزنا و
شرب الخمر و انت دعوت نفسک الی ترک الصلوة و لیس ثم شهوة فهو الاستخفاف بعینه و هذا فرق ما
بینهما شرح ما استفهامیست فرق بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یا بفتح فا و سکون را مرفوع و مضافست مجرور و مضاف
الیه است و بر هر تقدیر خبر مبتداست و بنا بر اول بین منصوب بمفعولیت و بنا بر دوم مثل و اخ ختم شقاق بینهما و تکرار این برای
طول کلام و اراده تصریح بدفع احتمال طلب فرق میان زنا و شرب خمر است لا یکون مرفوعست کما یستخف بصیغه معلومست و ظرف
نایب مفعول مطلق فعل منفی در لا یکون است لم یدعک بسکون دال و ضم عین خبر ان است مثل منصوب و نایب مفعول مطلق فعل
منفی در هر یک از لم یدعک لم یغلبک است ما موصول و مفعول یا مضاف الیه فرق است میتواند بود که فرق مرفوع و تا منون باشد و ما برای
ابهام باشد و بر هر تقدیر بینهما منصوبست یعنی مسعده گفت و پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم و گفته شد او را که چه چیز جدا کرد
ارتباطی را که میان کسی است که نظر کرد بسوی زنی پس زنا کرد با او یا نظر کرد بسوی شراب پس آشامید آن را و میان کسی است که ترک کرد نماز را
تا جایی که نباشد زنا کننده و آشامنده شراب صاحب استخفاف حکم الهی چنانچه استخفاف میکند ترک کننده نماز و چیست معیار

در آن فرق وجهت باعث که فرق میکند میان آن دو امام گفت معیار اینکه هرچه داخل کردی تو خود ترا دران نخواهد ترا بسوی آن
خواننده وزور نکرده ترا بران زور کننده شوق خواندن وزور کردی که در مثل زنا وشرب خمرست وتو خواندی خودت ابسوی
ترک نماز ومیت را اینجا شوقی پس آن ترک نماز استخفاف حکم آلهی است بعینه یعنی که کمال استخفافست واینکه گفتم جدا کرد از میانه
که در میان آن دو است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من شک فی الله وفی رسوله فهو کافر شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که شک کرد در ربوبیت رب العالمین و در رسالت رسول او صلی الله علیه وآله پس او کافرست
مراد از شک اینجا و در حدیث آینده انکار با وجود وضوح برهانست چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم باب الشک از احادیث
باب المؤلفة قلوبهم یازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم من شک فی رسول الله صلی الله علیه وآله قال کافر قلت
فمن شک فی کفر الشاک فهو کافر فامسک عنی فرددت علیه ثلث مرات فاستبنت فی وجهه
الغضب شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله چونست گفت کافرست
گفتم پس هر که شک کند در کفر کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله پس او کافرست پس امام علیه السلم جواب نگفت
پس برگردانیدم براو آن سخن را سه بار پس یافتم در روی او اثر غضب را شاید که ترک جواب برای این باشد که تفصیلی دارد و تمام
کلام نیست نه در کفر ونه در عدم کفر دوازدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل ومن یکفر بالایمان فقد
حبط عمله فقال ترک العمل الذی اقر به شرح این گذشت در حدیث پنجم این باب اصل قلت فما موضع ترک
العمل حتی یدعه اجمع قال منه الذی یدع الصلوة متعمدا لا من سکر ولا من علة شرح یدعه بصیغه متکلم مع
الغیرست ومنصوبست وضمیر بارز راجع بموضع است یا بصیغه غایبست ومرفوعست وضمیر مستتر راجع بموضع است وضمیر
بارز راجع بعمل است السکر بضم سین وسکون وضم کاف ونفتح سین وسکون وفتح کاف مستی واینجا عبارتست از غفلت نظر
آنکه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب الخشوع تا آخر که باب شانزدهم است وحدیث پانزدهم باب بناء المساجد تا آخر
کرباب چهل وششم است در تفسیر آیت سوره نساء وانتم سکاری یعنی گفتم پس چیست جای ترک آن عمل یعنی اینکه کیست آن کس
که تارک آن عملست تا وا گذاریم آنکس را بالکلیه یا مراد اینست که تا وامیگذارد آن کس عمل را بالکلیه و هیچ عمل او مقبول نیست گفت
از جمله آن موضع کسی است که وا میگذارد نماز را دانسته نه از غفلتی ونه از مانعی مثل بیماری وشغل که مذکور شد در حدیث پنجم این باب
سیزدهم اصل سألنی ابو عبد الله علیه السلم عن اهل البصرة فقال لی ما هم قلت مرجئة وقدریة وحروریة فقال
لعن الله تلک الملل الکافرة المشرکة التی لا تعبد الله علی شیء شرح فرق میان کافر و مشرک گذشت در حدیث
دوم این باب تاخیر مشرک با وجود اینکه کفر اعظم از شرکست برای اینست که شرک کفر را لازم دارد و کفر شرک را لازم ندارد پس
مشرک بدتر از کافرست با وجود اینکه کفر بدتر از شرکست یعنی پرسید مرا امام جعفر صادق علیه السلم از حال اهل بصره با یزوش که گفت
چه مذهب دارند ایشان گفتم بعضی ایشان مرجئه اند بضم میم وسکون را بی نقطه وکسر جیم وهمزه یعنی جمعی که ایمان را محض علم بصدق

ح ر
رسول الله صلی الله علیه وآله

جمیع

جمیع ما جاء به الرسول میدانند وبیان شد در حدیث سیوم باب پنجم وبعضی قدریه اند یعنی جمعی که بنده را مستقل در قدرت
بر افعال خود میشمارند وافعال او را در تحت قضا وقدر آلهی نمیدانند وبعضی حروریه است بفتح حاء بی نقطه وضم راء بی نقطه وسکون
واو وتشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی خوارجی که ابتدای اجتماع ایشان در حروراء بالف ممدوده ومقصوره بوده که قریه است
از کوفه ومذهب ایشان اینست که جایزست که جهان خالی از امامی باشد واگر جمعی خواهند که تعیین امامی کنند برای خود میتوانند
که از غیر قریش کسی را تعیین کنند خواه بنده وخواه آزاد پس امام گفت لعنت کناد الله اهل این ملتها را که کافرند مشرکند جمعیه
که عبادت نمیکنند الله را بر چیزی از عبادات یعنی که جمیع عبادات ایشان باطلست چهاردهم اصل عن الفضیل قال
دخلت علی ابی جعفر علیه السلم وعنده رجل فلما قعدت قام الرجل فخرج فقال لی یا فضیل ما هذا عندک
قلت وما هو قال حروری قلت کافر قال ای والله مشرک شرح روایتست از فضیل گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم
ونزد او مردی بود پس چون نشستم برخاست آن مرد پس بیرون رفت پس امام علیه السلم گفت مرا ای فضیل چیست این مرد باعتقاد
تو آیا کافرست یا مسلمان گفتم وچیست او یعنی که نمیدانم که چه مذهب دارد گفت مذهب حروریه دارد که بیان شد در شرح
حدیث سابق گفتم کافرست باعتقاد من امام گفت آری بخدا قسم مشرکست یعنی که کفر او بجامع شرکست پانزدهم اصل
سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول کل شیء یجره الاقرار والتسلیم فهو الایمان وکل شیء یجره الانکار والجحود
فهو الکفر شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت هر عملی که میکشد آنرا گرویدن بخدا ورسول وقبول گفته ایشان پس
ایمانست یعنی اینکه معیار ایمانست چنانچه ظاهر شد از حدیث پنجم این باب هر عملی که میکشد آنرا نگرویدن وقبول نکردن مثل ترک
نماز بی بیماری وبی شغل چنانچه گذشت در حدیث پنجم پس آن کفرست یعنی اینکه معیار کفرست اشارتست باینکه بعضی اعمال
جوارح غیر قلب اگرچه داخل در حقیقت ایمان وکفر نیست اما همچنانست که داخل باشد شانزدهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم
یقول ان علیا صلوات الله علیه باب فتحه الله من دخله کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا شرح مضمون
این می آید در حدیث هجدهم این باب هفدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله طاعة علی ذل ومعصیته کفر بالله
قیل یا رسول الله وکیف یکون طاعة علی ذلا ومعصیته کفرا بالله فقال ان علیا یحملکم علی الحق فان اطعتموه
ذللتم وان عصیتموه کفرتم بالله عز وجل شرح الذل بضم وکسر ذال بانقطه فروتنی نزد ائمه وبضم ذال خواری نزد خلایق
وهر دو اینجا مناسبست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمان برداری علی فروتنی است نزد ائمه ونافرمانی او کفرست
بالله گفته شد ای رسول الله وچون میباشد فرمان برداری علی فروتنی ونافرمانی او کفر بالله گفت بدرستی که علی وا میدارد شما را بحق
از حق در قرآن پس اگر فرمان برید او را فروتنی کرده اید نزد ائمه واگر نافرمانی کردید او را کافر شدید بالله عز وجل هجدهم اصل سمعت
ابا الحسن علیه السلم یقول ان علیا علیه السلم باب من ابواب الهدی فمن دخل من باب علی کان مؤمنا ومن
خرج منه کان کافرا ومن لم یدخل فیه ولم یخرج منه کان فی الطبقة الذین لله فیهم المشیئة شرح

بیان مضمون این می آید در حدیث اول باب صد و هفتاد و یکم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت بدرستی که علی علیه السلم
دریست از درهای راه یافتن بحق یا یعنی که تصدیق او و تصدیق جمیع ائمه تا امام زمان خود میباید کرد پس هر که داخل شد
درین از در علی شد مؤمن و هر که بیرون رفت از آن در شد کافر و هر که داخل شد در آن و بیرون نشد از آن شد در جماعتی که از برای الله
در ایشان خواهش هست یا یعنی که اگر خواهد عفو میکند و اگر خواهد عذاب میکند **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لو ان العباد اذا جهلوا وقفوا و لم یجحدوا لم یکفروا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
اگر آنکه بندگان چون ندانند توقف کنند و منکر آنچه نمیدانند نشوند کافر نمیشوند مراد اینست که اکثر افراد کفر از انکار غیر
معلوم بهم میرسد **بیستم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله عز و جل نصب علیا علیه السلم علما بینه و بین
خلقه فمن عرفه کان مؤمنا و من انکره کان کافرا و من جهله کان ضالا و من نصب معه شیئا
کان مشرکا و من جاء بولایته دخل الجنة و من جاء بعداوته دخل النار **شرح** روایتست از امام محمد باقر
علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل وا داشته علی علیه السلم را بعد از رسول علیه السلم نشانه میان خود و میان مخلوقین خود پس
هر که اعتراف کرد بامامت علی و شناخت حق او را شد مؤمن بربوبیت رب العالمین و هر که منکر شد او را شد کافر بربوبیت رب
العالمین و هر که مستضعف شد در شناخت او چنانچه می آید در باب صد و هفتاد و یکم شد گمراه یا یعنی که امتحان را در او
مشیتی هست چنانچه گذشت در حدیث هجدهم این باب و هر که وا داشت برای امامت با وجود علی دیگری را شد مشرک
بربوبیت رب العالمین و هر که آمد با دوستی و نصرت او داخل بهشت شد و هر که آمد با دشمنی و عدم اعتراف بحق او داخل جهنم شد
بیست و یکم اصل عن ابی ابراهیم علیه السلم قال ان علیا صلوات الله علیه باب من ابواب الجنة فمن دخل بابه
کان مؤمنا و من خرج من بابه کان کافرا و من لم یدخل فیه و لم یخرج کان فی الطبقة التی لله فیهم
المشیة **شرح** مضمون این موافق حدیث هجدهم این بابست **باب صد و شصت و ششم اصل باب وجوه الکفر شرح**
این باب بیان راههای کفرست یعنی اقسام کفر یعنی پوشانیدن که مشترک معنوی است میان آنها اگر چه لفظ کفر در بعض آنها بیشتر
مستعمل شود و درین باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له اخبرنی عن وجوه الکفر فی کتاب
الله عز و جل قال الکفر فی کتاب الله عز و جل علی خمسة اوجه فمنها کفر الجحود و الجحود علی وجهین و
الکفر بترک ما امر الله و کفر البراءة و کفر النعم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را
خبر ده مرا از راههای کفر که لفظ کفر در کتاب الله عز و جل در آنها مستعمل شده گفت کفر در کتاب الله عز و جل بر پنج راهست بیان این
اگر چه اجمالا آنها کفر منکر شدن حقیقت دانسته و انکار ندانسته بر دو راهست **اول** اگر صاحبش خود را بازی داده و علم خود را از
خود پنهان کرده و ظن خلاف معلوم خود دارد و چه اجتماع متضادین در محل واحد از دو جهت ممکنست و باین اشارت شده در
سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل **دوم** اگر صاحبش خود را بازی نداده و صریح انکار میکند **سیم** از راههای کفر بسبب

رک

ترک جزئیت که امر کرده است الله تعالی بآن **چهارم** کفر تبرا از جزئیت خواه آنچه باطل باشد و خواه حق **پنجم** کافر نعمتهاست یعنی ترک شکر نعمتها
اصل فاما کفر الجحود فهو الجحود بالربوبیة و هو قول من یقول لا رب و لا جنة و لا نار و هو قول صنفین من
الزنادقة یقال لهم الدهریة و هم الذین یقولون و ما یهلکنا الا الدهر و هو دین وضعوه لانفسهم بالاستحسان
منهم علی غیر تثبت منهم و لا تحقیق لشیء مما یقولون قال الله عز و جل ان هم الا یظنون ان ذلک
کما یقولون و قال ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون یعنی بتوحید الله فهذا
احد وجوه الکفر **شرح** زنادقه جمع زندیقست یعنی قائلان بازلی و ابدی بودن عالم چنانچه مذهب فلاسفه است و صنف
اول ایشان جمعیند که منکر نبوت نبی صلی الله علیه و آله اند و صنف دوم قائل بنبوتند لیکن نبوت را قسمی از حکمت خفی میشمارند و تصدیق
هر چه گفته میکنند از ترس شمشیر پادشاهان اهل اسلام و مانند آن لیکن هر چه را که منافی قدم عالم گفته تاویلات نامعقول میکنند
هر چند که صریح در خلاف آنهاست مثل اینکه میگویند برای مصلحت عوام گفته و خود اعتقاد آن ندارد و الدهریه بفتح و ضم دال و سکون ها
منسوبان بدهر بفتح دال و سکون ها یعنی قائلان باستناد هر حادثی بدهر یعنی زمانه بخیال امتناع تخلف معلول از علت تامه و استناد
هر فعلی که حرکتی غیر متناهی از فلک استعدادی در ماده آن فعل بسبب معدات غیر متناهیه **یعنی** پس اکثر انکار حق دانسته پس یک قسم آن انکار
صاحب کل اختیار بودن الله تعالی است یا یعنی که او را واجب الوجود و فاعل عالم میدانند اما فاعل موجب میشمارند او را در ایجاد عالم و آن
قول جمعیت که میگویند نیست صاحب کل اختیاری که تکلیف کند و حکم حکم او باشد در امر مختلف فیه و نیست بهشتی و جهنمی و آن مذهب
دهریه و فلاسفه است که گفته میشود ایشان زنادقه دهریه و قسم اول ایشان جمعیند که صریح میگویند که برطرف میکند ما را در وقت مردن مگر زمانه
چنانچه در سوره جاثیه است و بیان شد مفصلا در شرح حدیث اول باب اول کتاب التوحید و آن اعتقادیست که ساخته اند برای خود شان
بسبب پسند کردن طبع ایشان بی تاملی که از جانب ایشان باشد در برابرین شواهد ربوبیت که مذکور شد در باب اول کتاب التوحید و بی علمی
برای چیزی از آنچه میگویند و در کتابهای خود مینویسند در حکمت نظری و عملی و بیان این که گفتار ایشان در سوره جاثیه نیست ایشان مگر
اینکه ظن میکنند در جمیع عقائد خود این که آنچه میطلبند از حق چنانست که میگویند و گفته برای بیان قسم دوم فلاسفه در سوره بقره بدرستی
که آن جماعت که کافر شدند و صریح نمیکنند دهری گری خود را برابرست برایشان خواه ترسانی ایشان را از خشم جهنم برای اعتقاد باطل
یا نترسانی ایشان را ایمان نمیآورند و نمیخواهند ایمان که منکر و ندیکانه … ارتفاع در حکم در مختلف فیه که لازم اعتقاد ربوبیت و انبیا خود
حکم میکنند در حکمت نظری و عملی پس این که مذکور شد انواع دو قسم انکار ربوبیت یکی از راههای کفرست **اصل** و اما الوجه الآخر
من الجحود فعلی معرفة و هو ان یجحد الجاحد و هو یعلم انه حق قد استقر عنده و قد قال الله عز و جل و جحدوا
بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا و قال الله عز و جل و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاء
هم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین فهذا تفسیر وجهی الجحود **شرح** و اما راه دیگر از جمله دو راه انکار حق دانسته
پس آن بر نهج شناختنست و آن اینست که منکر حق شود و بر منکر رجا که او امید اند که آن حقست تحقیق قرار یافته نزد او یا یعنی که خود را

والجحود

قد

بازی نداده وتجسس گفته الله عزوجل در حق جمعی که منکر رسالت موسی علیه السلم شدند در زمان فرعون در سوره نمل و منکر شدند آنرا و
و بیقین میدانست آنرا دلهای ایشان برای ستم و تکبر و گفته الله عزوجل در حق یهود که منکر رسالت محمد صلی الله علیه و آله شدند در سوره بقره
و بودند پیش از رسالت رسول علیه السلم که طلب فتح بظهور رسالت او میکردند بر جمعی که کافر شده بودند بدین معنی پس چون آمد نزد
ایشان آنچه شناخته بودند کافر شدند بآن پس لعنت الله بر کافرانست توضیح این آیت می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث
الفقهاء و العلماء پس اینکه مذکور شد از اول تا آخر بیان دو راه انکار جحدست یکی انکار بظن و آن متعلق بربوبیتست
و دیگری انکار با وجود یقین و آن متعلق برسالتست اصل وَالْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ النِّعَمِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ
يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ
فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ وَقَالَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ وَقَالَ فَاذْكُرُونِي أَذْ
كُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ شرح و راه سیوم از راههائی که لفظ کفر در آنها مستعمل شده ناشناختن حق نعمتهای
الهیست و آن قول الله تعالی است که حکایت میکند قول سلیمان را در سوره نمل این از فضل صاحب کل اختیار منست
تا آزمون کند مرا که آیا شکر میکنم یا حق ناشناسی نعمت میکنم و هر که شکر نعمت کرد پس جز این نیست که شکر میکند برای فایده
خود نه که زیادتی نعمت و حصول ثواب آخرت باشد و هر که کفران نعمت کند پس بدرستی که صاحب کل اختیار من بی نیاز و مبراست
از حاجت منست کریمست صاحب کرمست پشیمان نمیشود از نعمتی که داده باشد و شکر آن نکنند و گفت در سوره ابراهیم هر آینه اگر
شکر نعمت کنید هر آینه زیاده میکنم البته نعمت شما را و هر آینه اگر کفران نعمت کنید بدرستی که عذاب من هر آینه سختست برای اهل
آن کفران نعمت و گفت در سوره بقره پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را در روز سختی و درماندگی و شکر کنید نعمت مرا و کفران نعمت
من مکنید اصل وَالْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ تَرْكُ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ
وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَكَفَّرَهُمْ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
بِهِ وَنَسَبَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ وَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُمْ وَلَمْ يَنْفَعْهُمْ عِنْدَهُ فَقَالَ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ شرح ترک ما امر الله عزوجل
برای تغییر اقرار و راه چهارم است چه آن عبارتست از منع نکردن کسی منافقان را از کاری که کنند یعنی ترک امر بمعروف
و نهی از منکر و روقیح که منافقان افواج ائمه اهل البیت کردند از دیار ایشان یعنی مراتبی که الله تعالی برای ایشان قرار داده چنانچه
در زیارت عاشورا واقع شده که لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها و لعن الله امة قتلتکم
و لعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم مخفی نماند که اگر ترک ما امر الله عزوجل برای تغییر سفک افواج معبود بجای آن میکنت فعل

مانهی

مانهاه الله عزوجل عنه و بنا براین بر سبیل احتمال میگوییم او در واذا اخذنا برای تعلیلست میثاق عبارتست از نهی از اشراک و اختلاف
از روی ظن است لا تسفکون جمله خبریه است و خطاب بجمعی از اصحابست که خود را تسلی کردند با آنکه ما مباشر افواج اولی الامر از مراتب
ایشان نشدیم و لا تخرجون از قبیل عطف اصل بر فرع و علت بر معلولست چه افواج باعث اینهمه خونریزی در میان امت رسول
علیه السلم شدند ثم هر دو جا برای تعجبست اقررتم ماضی بمعنی مضارعست برای اشعار بتحقیق وقوع اقرار بر دو قسمت یکی اکثر منا
فقان و حضور را انکار کنند و تغافل کنند چنانچه بعض اصحاب رسول در مدینه حاضر بودند تغافل کردند در روز سقیفه و دیگری اکثر
غائبان انکار کنند پس و انتم تشهدون احتراز از قسم دومست ثم انتم تا و العدوان برای بیان اینست که ترک مباشرت فایده
نکرد برای شما چون اقرار کردید پس مشار الیه هؤلاء منافقانست که مدلول اقررتم است و حمل مجازیست بانیمعنی که شما بعینه مثل آن
منافقانید که مباشر شدند فریقا عبارتست از ائمه اهل البیت التظاهر پشتی یکدیگر کردن الاثم گناه و مراد اینجا ترک امر بمعروف
و نهی از منکرست العدوان تجاوز و مراد اینجا تجاوز از مرتبه ترک منافیست باتیان بفعل شوید مثل خوشامد گفتن برای آن منا
فقان و ان یأتوکم اساری اشارت بواقعه کربلا و اسیر کردن علی بن الحسین و سایر اولاد رسول علیهم السلم است المفاداة
فدا دادن و مراد اینجا و تعذیب است یعنی گفتن بکسی که قربانت شوم چنانچه بعض اصحاب و غیرهم چون اهل البیت را بران حالت
دیدند در کوفه از غایت آزردگی و ترحم قربان شما شویم میگفتند و گریه میکردند و میتواند بود که مراد فدیه دادن باشد
بانیمعنی که راضی میشوید که فدا دهید تا ایشان خلاص شوند و حاصل هر دو یکیست و او در وهو حالیست و ضمیر مبتدا است راجع
باتیان در ان یأتوکم است و میتواند بود که راجع باسیر در اساری باشد و حاصل هر دو یکیست محرم خبر مبتدا است علیکم متعلق
بمحرم است اخراجهم بدل محرم است و حمل مجازیست بانیمعنی که اسیر کردن اهل البیت بعد از قتل بعض ایشان لازم افواج ایشانست
اگر افواج جایزست قتل و اسیر کردن نیز جایز بلکه واجبست چه فوج بر امامی که امامت او جایز باشد باعث هدر بودن خون و جواز
اسیر کردنست پس چون افواج میکنید و راضی بقتل و اسیر کردن نمیشوند خوی عبارتست از تسلط امام ظالم جاهلست یعنی و راه چهارم
از راههائی که لفظ کفر در آنها مستعمل شده ترک چیزیست که امر کرده الله عزوجل بآن و آن مدلول قول الله عزوجل است در سوره بقره
و چون گرفتیم پیمان شما را مباشر ریختن خونهای خودتان نمیشوید و مباشر بیرون کردن خودتان از مراتب خودتان نمیشوید عجب اکثر
البته تغافل خواهید کرد در حالی که شما حاضر باشید در وقت سفکها و افواج عجب اکثر شما سالکان و بغوجان خواهید بود
بیان این اکثر میکشید خودتان را و بیرون میکنید جمعی را از شما از مراتب ایشان بیان این اکثر مدد میکنید بر ستم ایشان بترک
امر بمعروف و نهی از منکر و تجاوز میکنید از ترک بفعل خوشامد ائمه ضلالت و اگر آیند آن فریق نزد شما اسیران قربان شویم میگویید
ایشان را و حال اینکه آن آمدن لازم چیزیست که حرامست بر شما که افواج ایشان باشد آیا پس مؤمن میشوید ببعض قرآن که نهی از
اسیر کردن اولی الامر باشد و کافر میشوید ببعضی که وجوب طاعت اولی الامر و امر بمعروف و نهی از منکر باشد امام علیه السلم گفت
پس الله تعالی کافر شمرد ایشانرا بسبب ترک آنچه امر کرده الله عزوجل بآن که امر بمعروف و نهی از منکر الی که رابد و نسبت داده ایشانرا

بسوی ایمان ببعض کتاب و قبول کرده آن ایمان را از ایشان و نفع نکرده آن ایمان ایشان را نزد الله تعالی بیان این اکه کفر قسمی
حیث برای کسی که میکند آنرا از جمله شما مگر خواری در زندگی دنیا و در روز قیامت برگردانیده میشوند ایشان بسوی سخت تر عذاب
و نیست الله تعالی غافل از آنچه میکنید شما **اصل** والوجه الخامس من الکفر کفر البراءة وذلک قوله عز وجل یحکی قول
ابراهیم علیه السلم کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده یعنی تبرانا
منکم وقال یذکر ابلیس وتبریه من اولیائه من الانس یوم القیمة انی کفرت بما اشرکتمون من قبل وقال
انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم
بعضا یعنی یتبرأ بعضکم من بعض **شرح** وراه پنجم از راهها که لفظ کفر در آنها استعمال شد کفر بمعنی دوری جستن
از چیزیست و آن مدلول قول الله عز وجل است در حالی که حکایت میکند قول ابراهیم علیه السلم را و جمعی را که با او بودند برای قوم ایشان
که مشرک بودند در سوره ممتحنه کافر شدیم بشما و ظاهر شد میان ما و میان شما دشمنی و کینه همیشه مگر اینکه گروید بالله تنها یعنی میخواهد
بلفظ کفرنا اینرا که دوری جستیم از شما و الله تعالی گفت در حالی که یاد میکند شیطان و دوری جستن او را از دوستان او از آدمیان
در روز قیامت در سوره ابراهیم بدرستی که من دوری جستم از شریک ساختن شما مرا با الله تعالی در عبادت پیش از این در دار دنیا
و الله تعالی گفت در حکایت سخن ابراهیم برای قوم خود در سوره عنکبوت جز این نیست که فرا گرفتید بخدایی غیر الله تعالی چند را که بتها
یان و پدران شما بودند در شرک برای دوستی میان شما در زندگی دنیا بعد از آن در روز قیامت کافر میشود بعضی شما ببعضی و لعنت
میکند بعضی شما بعضی را میخواهد بلفظ یکفر بعضکم ببعض اینرا که دوری میجوید بعضی شما از بعضی **باب بیست و هشتم اصل باب**
دعائم الکفر وشعبه شرح الدعائم بفتح دال بی نقطه و عین بی نقطه و الف و همزه جمع دعامة بکسر دال ستونها و مراد اینجا ارکانست
یعنی اجزای اولیه مراد بکفر اینجا اعم از چهار قسم اول کفرست که در باب سابق بیان شد الشعب بضم شین با نقطه و فتح عین بی نقطه
و با جمع شعبه بضم شین و سکون عین اجزای ارکان چیزی **یعنی** این باب بیان ارکان کفر و بیان اجزای ارکان کفرست در این باب بعض
حدیثهاست که تتمه آن در اول باب آینده است **اصل** عن سلیم بن قیس الهلالی عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه
قال بنی الکفر علی اربع دعائم الفسق والغلو والشک والشبهة **شرح** الفسق بکسر فا و سکون سین بی نقطه مصدر باب
نصر و ضرب بیرون رفتن از راه واضح حق الغلو بضم غین با نقطه و ضم لام و تشدید واو مصدر باب نصر بیجا و از حد در کارها
الشک بفتح شین با نقطه و تشدید کاف مصدر باب نصر مضطرب کردن دل خود و آن ضد یقین بجهت هر دو از مقوله فعلست
نه انفعال الشبهة بضم شین و سکون با یک نقطه اسم تشبیه یعنی باطل را مانند حق شمردن **یعنی** روایتست از سلیم بن قیس الهلالی از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت بنا نهاده شد کفر بر چهار رکن بیراهی بیجا و از حد و اضطراب و مانند شمردن **اصل** والفسق
علی اربع شعب علی الجفاء والعمی والغفلة والعتو فمن جفا احتقر الحق ومقت الفقهاء واصر علی الحنث
العظیم ومن عمی نسی الذکر واتبع الظن وبارز خالقه والح علیه الشیطان وطلب المغفرة بلا توبة

ولا استکانة ولا غفلة ومن غفل جنی علی نفسه وانقلب علی ظهره وحسب غیه رشدا وغرته الامانی
واخذته الحسرة والندامة اذا قضی الامر وانکشف عنه الغطاء وبدا له ما لم یکن یحتسب
ومن عتا عن امر الله شک ومن شک تعالی الله علیه فاذله بسلطانه وصغره بجلاله
کما اغتر بربه الکریم وفرط فی امره **شرح** الجفا بفتح جیم و فا و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب
نصر دوری از آنچه سزاوار آن لازمست مثل محکمات قرآن العمی بفتح عین بی نقطه و میم و الف ممدوده مصدر معتل اللام یائی باب
علم کوری دل یعنی چیزی که از بکار آمدنی هست که در قرآن نیست چنانچه گفته در سوره رعد افمن یعلم انما انزل الیک من ربک
الحق کمن هو اعمی او بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل الغفلة خود را بازی فلان و بازی خوردن و اول مرادست
در اول و دوم و در دوم العتو بضم عین بی نقطه و ضم تا دو نقطه در بالا و تشدید واو مصدر معتل اللام باب نصر سرکشی و تکبر
مقت بقاف و تا دو نقطه در بالا صیغه ماضی معلوم باب نصر یا باب تفعیلست الحنث بکسر حا بی نقطه و سکون نون و ثا سه نقطه
گناه و شکستن پیمان الهی و هر دو اینجا مناسبست و وصف آن بالعظیم برای دلالت بر شکست حکم از پیش خود که نهی از آن در
محکمات کتابهای الهی مکرر شده و اشارتست بآیت سوره واقعه وکانوا یصرون علی الحنث العظیم نسی الذکر اشارتست بآیت
سوره مجادله استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله و می آید در اول کتاب فضل القرآن که یعنی ذکر الله و بدا له اشارتست بآیت سوره
زمر وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون شک هر دو جا بسین بی نقطه و تشدید کاف صیغه ماضی معلوم باب علم است الشک
بفتح سین و فتح کاف کژ بودن تعالی بغین با نقطه صیغه ماضی معلوم باب تفاعلست برای مبالغه علیان استعاره شده
برای کمال غضب بر کسی فاذله تا آخر اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی و بیان شد در باب سابق
کما اغتر اشارتست بآیت سوره انفطار یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم **یعنی** و بیرون رفتن از راه واضح حق بنا نهاده شده بر چهار
جزو بر دوری از محکمات قرآن و کوری دل و بازی دادن خود و سرکشی از امر الهی مردم را با امر معروف و نهی از منکر پس هر که دوری کرد از محکمات
قرآن حقیر شمرد محکمات قرآن را و دشمنی کرد با دانایان مسائل دین که ائمه معصومین علیهم السلم باشند و مصر شد بر گناه بزرگ که شرک پیروی
ظن باشد و هر که کوری دل کرد فراموش کرد دعا الجمیع قرآن را که تبیان کل شیء است پیروی کرد ظن را و جنگ با آفریدگار خود و مبالغه
برا و کرده در طلب آن جنگ شیطان و آمرزش طلب کرد بجای آمرزش گناهان خود را چنانچه میگویند در دعا اللهم اغفر لی ذنوبی بی آنکه توبه کرده
باشد و بی آنکه شرمندگی از گناه خود داشته باشد بی آنکه غلط کرده باشد و شنیده باشد محکمات قرآن را که حدیث در نهی از پیروی
ظن بشنیده باشد و نفهمیده باشد اشارتست باینکه چنین استغفار باشد استهزا است چنانچه می آید در حدیث دهم باب
صد و نود و یکم و هر که خود را بازی داد باعتقاد مبتدا چنانچه بیان شد در تحقیق جهین مجمود در باب صد و شصت و هشتم نرم
زو خوشی پیرو و پس کرد در راه حق و گمان کرد که الهی خود را راه یافتن و بازی داد او را آرزوهای مال و منصب دنیا که باعث
اعتقاد مبتدا باشد میشود و میگیرد او را حسرت و پشیمانی چون باو رسیده شود کار او و برداشته شود از او پرده پندار و ظاهر شود

برای او آنچه گمان نمیداشت از غضب جبار و هرکه گردن کشی کرد از حکم الهی امر بمعروف و نهی از منکر گرسند از شیئین ستمهای کار ائمه ضلالت بر اهل البیت
کنند و هرکه گرسند از آنها بعایت کجوش غضب آمد انتقام را و پس خوار کرد او را سلطنت خود در دنیا و حقیر کرد او را بزرگی خود در آخرت
عذاب سخت چنانچه بازی خورده باشد کار خود که گریست یعنی که بازی خورده و تغافل کرده از امر الهی بسبب دولت و دنیای ائمه ضلالت
کار ایشان پیش ما فقه است و ران و همان است که کرم الهی در حق ایشان برای موافقت ظاهری ایشان با اهل ایمان چنانچه گفته در سوره هود
نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ **اصل** وَالْغُلُوُّ عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى التَّعَمُّقِ بِالرَّاْيِ وَالتَّنَازُعِ فِيهِ وَالزَّيْغِ
وَالشِّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ اِلَى الْحَقِّ وَلَمْ يَزْدَدْ اِلَّا غَرَقًا فِي الْغَمَرَاتِ وَلَمْ تَنْحَسِرْ عَنْهُ فِتْنَةٌ اِلَّا غَشِيَتْهُ
اُخْرَى وَانْخَرَقَ دِينُهُ فَهُوَ يَهْوِي فِي اَمْرٍ مَرِيجٍ وَمَنْ نَازَعَ فِي الرَّاْيِ وَخَاصَمَ شُهِرَ بِالْعَثَلِ مِنْ طُولِ اللِّجَاجِ
وَمَنْ زَاغَ قَبُحَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَمَنْ شَاقَّ اَعْوَرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ وَاَعْتَرَضَ
عَلَيْهِ اَمْرُهُ فَضَاقَ مَخْرَجُهُ اِذَا لَمْ يَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُؤْمِنِينَ **شرح** التعمق بغایت فرو رفتن در قعر چیزی و مذمت آن در
در حدیث سیوم باب ششم کتاب التوحید که باب النسبت است باد و بالرای برای آلت یا برای طلابت است الرای اعتقادی که بجد علم رسد
نه و فیه برای سببیت است و ضمیر راجع برای است الزیغ بفتح زای با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و غین با نقطه کج شدن از حق بسوی
الضافی الشقاق بکسر شین با نقطه مصدر باب مفاعله مخالفت و عداوت و مراد اینجا مخالفت رسول علیه السلام است اشارت است بقول
الله تعالی در سوره نساء و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین لم ینب بضم نون و سکون یاء یک نقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب معتل العین واوی باب افعال است الانوبه بفتح نون و سکون واو نزدیک شدن بسوی چیزی غرقا بفتح غین
با نقطه و فتح راء بی نقطه مستثنی مفرغ و تمیز لم یزدد است للفتنه عذاب و مراد اینجا شبهه است المریج بفتح میم و کسر راء بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم مضطرب و در هم و مراد اینجا مناسب است العثل بفتح عین بی نقطه و فتح ثاء سه نقطه مصدر باب
حماقت و تباه دو نقطه در بالا شتاب کردن بسوی شر و فتنه و مراد اینجا مناسب است اعورت بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب افعال است الاعواز افلاس و مراد اینجا نفع نرسانیدن بکسی است الاعتراض پهن شدن و مراد اینجا احاطه بر جمیع اطراف است
یعنی و تجاوز از حد در کاری بنا نهاده شده بر چهار چیز بر فرو رفتن در قعر مسائل بدون راهنمایی رسول و اهل الذکر علیهم السلام و نزاع
در مسائل با مردم بدون راهنمایی رسول و اهل الذکر علیهم السلام و بی انصافی در گفتگو و مخالفت رسول در امر او و سؤال اهل الذکر
در مشکلات که میسر باشد و الا سکوت از حکم در آنها پس هرکه تعمق کرد نزدیک نشد بحق و زیاد نشد مگر باعتبار غرق شدن در گرد
و ابهامی که فرو میبرد مردم را و برطرف نشد از او شبهه مگر اینکه فرو گرفت او را شبهه دیگر و پاره شد دین اسلام او پس او میباشد در کار
مضطرب یعنی فکری که استقامت ندارد و هرکه نزاع کرد با مردم بسبب رای خود و مجادله کرد با ایشان مشهور شد بحماقت یا شر انگیزی
از درازی جدل در گفتگو و هرکه بی انصافی در گفتگو و عدول از حق کرد زشت شد نزد او خصلت خوب نیکو شد نزد او خصلت
بد و هرکه مخالفت رسول کرد بی نفع شد بر او راههایی که پیش گرفته و احاطه کرد بر او کار او که در آن فکر میکند پس تنگ شد بر او بدر رفتن از

چون پیروی نکرده راه مؤمنان را که سؤال اهل الذکر است **اصل** وَالشَّكُّ عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْمِرْيَةِ وَالْهَوَى وَالتَّرَدُّدِ
وَالْاِسْتِسْلَامِ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى **شرح** المریه بکسر و ضم میم و سکون راء بی نقطه
و یاء دو نقطه در پایین جدال و آن را مماراه نیز میگویند الهوی بفتح هاء و فتح واو و الف مقصوره پیروی خواهش نفس در
اعتقادی که از روی خلقت التردد برگشتن از حق الاستسلام بیرون خود بباطل یعنی استدلال بر خوبی طریقت پیروی
ظن و تابعان امام منصوب از جانب رعیت بدولت و کثرت شوکت و لشکر ایشان ضمیر هو راجع بمنبای شک برای
چهار چیز است باء در بای برای آلت است ربک خطاب با رسول علیه السلام است تتماری بصیغه مفرد غایبه است که راجع بجمع
مذکر است نظیر و انه اهلک عادا الاولی التماری شک و در این کلام اشارت است بآنکه چون الله تعالی در سوره نجم نسبت داده بجمعی
از مدعیان اسلام که در دل ایشان مرض است مراء با رسول را در تعیین وصی از جانب الله تعالی بقول او که افتمارونه علی ما یری
و ایضا نسبت داده هوی را بقول او و ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس و ایضا نسبت داده تردد از حق را بقول او که
فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و ایضا نسبت داده استسلام بجهل اهل جهل را بقول او که و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم
من العلم بعد از آن از روی تهکم گفته پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب کل اختیار تو شک میکنند الجماعت را وصی تو یا یعنی
که آنچه باعث شک ایشان است اهتدا و نعمتهاست مثل قول شاعر ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم **یعنی** و شک در امام حق مبنی بر چهار
چیز است بر جدال و پیروی خواهش نفس و برگشتن از امام حق و خود را وا دادن بدولت و شوکت اهل دنیا و آن بنای شک
بر چهار چیز مدلول قول الله عز و جل است در سوره نجم پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب کل اختیار تو الجماعت شک در وصی تو
میکنند **اصل** وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى عَلَى الْمِرْيَةِ وَالْهَوْلِ مِنَ الْحَقِّ وَالتَّرَدُّدِ وَالْاِسْتِسْلَامِ لِلْجَهْلِ وَاَهْلِهِ فَمَنْ جَعَلَ
الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ
وَمَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا وَمَنْ نَجَا مِنْ ذَلِكَ فَمِنْ فَضْلِ الْيَقِينِ وَلَمْ يَخْلُقِ اللّٰهُ خَلْقًا اَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ **شرح**
وفی روایة اخری کلام مصنف است و اشارت است بروایتی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام که بغیر سند سابق است و آن خالی از
قصوری نیست چه در این روایت بیان تردد اگر گوییم در ضمن نکص علی عقبیه بیان شده مناسب است بالتی فقرات نخواهد بود النکص
بنون و صاد بی نقطه مصدر باب نصر رجوع از حق و نکص بر عقبین عبارت از رجوع قهقری است السنابک بفتح سین بی نقطه و نون
و الف و کسر باء یک نقطه جمع سنبک بضم سین و سکون نون و ضم باء سم ستوران از جمله لشکر شیطان و مانند آن **یعنی** و در روایتی دیگر بجای علی
المریه تا آخر چنین است که بر جدال و وحشت از حق برای بزرگی اهل آن و برگشتن از حق و وا دادن خود برای حکم بی علم و اهل آن حکم که
بسیار ند بیان این آنکه هرکه برگشت از طاعت او را آنچه پیش او است یعنی که ظاهر آیات بیرهان واضح بر میگرداند بر دو پاشنه
خود و هرکه مجادله کرد در مسائل دین افتاد در شکیات یعنی کار اکتساب مسائل ضروریه و ماند پس گذشته از او جمعی که شیطان در علم بودند از

از مؤمنان یا یعنی که در مرتبه علم او بوده‌اند لیکن چون ترک جدال کردند و بکسب ضروریات مسائل مشغول شدند ترقی کردند و بمرتبه او رسیدند
مبتدیانی که در مرتبه علم او نبودند و لگدکوب کردند او را میتوان لشکر شیطان یا یعنی که چنان افتاده و خوار و زار شیطان شده که شیطان
احتیاج بحضور خود و جمع لشکر بسیار ندارد در اهلاک او و هر که خود را وا داد بحکم بی عملی و اهمال آن که باعث هلاک و نیابت به شکایات
و اشکالات و تن در دادن بچارگی ایمه ضلالت و جهالت که باعث هلاک آخرت است بعذاب الهی هلاک شد و در میان این و آن و هر که
نجات یافت از آن هلاک پس نجات او بسبب فضیلت و شرف کمال اطمینان خاطر بربوبیت رب العالمین و علامات ربوبیت او و از اعلیا
و اولیا است و بنا بر این ... آفریده الکم از یقین یا یعنی که علما و اهل یقین بجای کمت اصل والشبهة علی اربع شعب
اعجاب بالزینة وتسویل النفس وتأول العوج ولبس الحق بالباطل وذلک بان الزینة تصدف عن البینة وان تسویل
النفس یقحم علی الشهوة وان العوج یمیل بصاحبه میلا عظیما وان اللبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلک الکفر
ودعائمه وشعبه شرح الاعجاب مصدر باب افعال خوشحال شدن الزینة بکسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و زن
آراستگی باطل بقیاسات شعریه و مانند آنها التسویل بسین بی نقطه فریب دادن و اضافه آن بفاعلست التأول بتا دو نقطه در بالا
و همزه مصدر باب تفعل در تدبیر کاری بودن العوج بکسر عین بی نقطه و فتح واو و جیم کجی و مراد اینجا بیرون رفتن از خط مستقیم راه وا
فحصت بدراز کردن راه آن چنانچه جمعی طریق اثبات صانع را که نظر در ملکوت سموات و ارض است گذاشته بدور و تسلسل افتاده
اند اللبس بفتح لام و سکون با یک نقطه و سین بی نقطه مصدر باب ضرب آمیخته کردن دو چیز بهم از روی اضطراب و در کلام مثل لم تلبسون
الحق بالباطل و آن بقیاس فقهی و مانند آن میشود الصدف بفتح صاد بی نقطه و دال بی نقطه و فا مصدر باب ضرب برگردانیدن البینه
بفتح با یک نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره و نون برهان دلیل محکم کتاب الهی التقحیم بقاف و حا بی نقطه مصدر باب تفعیل کسی را
بی تأمل بر کاری واداشتن با در بصاحبه برای تعدیه است یعنی و مانند کردن باطل بحق مبنی بر چهار جزو است رغبت در معانی شوریده
و فریب نفس در امر باطل چنانچه در حکایت یوسف گفته ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و در طلب راه دور شدن و آمیخته کردن
حق بباطل و آنچه گفتیم بسبب آنست که رغبت بقیاس شعری بر میگرداند صاحبش را از مقتضای برهان و اینکه فریب نفس می اندازد صاحبش
را بی تابانه در آنچه نفس رغبت بآن کند و اینکه راه کج بردن میبرد صاحبش را از حق بیرون بردنی عظیم و اینکه آمیخته کردن حق بباطل چنانچه
در شعر مغالطی میباشد تاریکیها است که بر روی هم است یا یعنی که بسیار باعث بازی خوردن و رغبت مردم در باطل میشود و پس آنچه
کور شد کفر است و ارکان آنست و انواع ارکان آنست باب صد و نه و شصت و هشتم اصل باب صفة النفاق والمنافق شرح النفاق بکسر
نون مصدر باب مفاعله پنهان کردن کفر و اظهار ایمان و این بر دو قسم است اول اینکه از خود پنهان کنند و خود را بازی زنند و اعتقاد
ایمان خود کنند مثل مخالفان شیعه امامیه دوم اینکه از خود و نشان صریح باشند و نزد مؤمنان اظهار خلاف آن کنند یعنی این باب
بیان نشان نفاق و نشان منافقت و درین باب شش حدیث است اول اصل قال صلوات الله علیه والنفاق علی اربع دعائم
علی الهوی والهوینا والحفیظة والطمع شرح الهوی بفتح ها و فتح واو و الف پس خواهش نفس بچیزی الهوینا بضم ها و فتح

غرر
عهد

واو و سکون یا دو نقطه در پایین و نون و الف ممدوده و تصغیر هونا بضم ها و فتح واو سهل انگاری اندک اندک الحفیظة بفتح حاء
بی نقطه و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و ظا با نقطه غضبناک شدن یعنی نگاه داری خود از فروتنی نزد دیگران یعنی گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در تتمه حدیث سابق و نفاق بنا نهاده شده بر چهار رکن پیروی خواهش نفس و سهل انگاری اندک
اندک و غضب و طمع و در اسباب بنا اصل فالهوی علی اربع شعب علی البغی والعدوان والشهوة والطغیان فمن بغی
کثرت غوائله وتخلی منه ونصر علیه ومن اعتدی لم تؤمن بوائقه ولم یسلم قلبه ولم یملک نفسه
عن الشهوات ومن لم یعذل نفسه فی الشهوات خاض فی الخبیثات ومن طغی ضل علی عمد بلا حجة
شرح البغی بفتح با یک نقطه و سکون غین با نقطه خروج از اطاعت امام حق العدوان بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه تجاوز از حد
الشهوة بفتح شین با نقطه و سکون ها ... بی تأمل سخن گفتن الطغیان بضم و کسر طای بی نقطه و سکون غین با نقطه اصرار بر معصیت تخلی بخا
با نقطه صیغه ماضی مجهول باب تفعیلست ... نصر بصیغه ماضی مجهول ... دست یافته بر فاعلست من الشهوات شین با نقطه
است لم یعذل بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلست فی برای سببیت و متعلق بنفی در لم یعذل است فی الشهوات شین بی نقطه است
یعنی پس خود رای بنا نهاده شده بر چهار جزو بر خروج از اطاعت امام عادل و تجاوز از حد خود و گفتار بی تأمل و اصرار بر معاصی پس هر که اطاعت
امام عادل نکرد بسیار شد از جانب شیطان هلاک کنندهای او و آلوده تر شد با شیطان و یاری کرده شد برو یا یعنی که توفیق از او بریده شد
تا شیطان بر او غالب شد و هر که تجاوز از حد خود کرد مردم ایمن نشدند از بلاهایی که از جانب او باشد و مسلمان نشد دل او زیرا که رشت
بحدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و گذشت در حدیث دوازدهم باب نود و نهم و بر نگردانید خود را از لذتهای جسمانی بقهر
مستقیم نکرد خود را بسبب سخنهای بی تأمل فرو رفت در کلمات زشت و هر که اصرار کرد در معصیت گمراه شد دانسته بعمدی
اصل والهوینا علی اربع شعب علی الغرة والامل والهیبة والمماطلة وذلک لان الهیبة ترد عن الحق و
المماطلة تفرط فی العمل حتی یقدم علیه الاجل ولولا الامل علم الانسان حسب ما هو فیه ولو علم حسب ما هو فیه
مات خفاتا من الهول والوجل والغرة تقصر بالمرء عن العمل شرح الغرة بکسر غین با نقطه و تشدید را بی نقطه غفلت الامل
بفتح همزه و فتح میم آرزوی درازی عمر الهیبة بکسر ها و سکون یا دو نقطه در پایین و نون کاهلی المماطلة بفتح طا بی نقطه کار امروز را
بفردا انداختن تفرط بفا و را بی نقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب افعالست الافراط کسی را صاحب فرط کردن الفرط بفتح
فا و سکون را مصدر باب نصر فاصله بسیار دادن در کاری یقدم بصیغه معلوم باب افعالست الحسب بکسر حا بی نقطه و فتح سین بی نقطه
و با یک نقطه جمع حسبه بکسر حا و سکون سین رسم احتساب یعنی انکار منکر جزای عمل ... و لو علم راجع بانسان صاحب امل است
ذات او مطلقا نظیر قول الله تعالی در سوره انفال ولو اسمعهم لتولوا و بیان آن شد در کتاب الحجه در شرح حدیث سوم باب سی و هفتم کتاب
انه لم یجمع القرآن کله الا الائمه است الخفاة بضم خا با نقطه و فا و الف و تا دو نقطه در بالا مصدر باب نصر حرکت ... بصیغه معلوم با
سین است با در بالمرء برای تعدیه است یعنی و سهل انگاری اندک اندک مبنی بر چهار جزو است بر غفلت و آرزو و کاهلی و کار را بفردا انداختن

و آن بسبب اینست که کاهلی میکرد اندازه حق و بوده انداختن صاحب فاسق میکند کسی را در عمل تا آنکه آید بر سر او اجل و اگر میبود آرزوی زندگانی
دنیا میدانست آدمی که فرصت گیرایی الهی را و اعمالی که او در آنست باینمعنی که ترک میکرد و مباح را بالکلیه و اگر میدانست که آرزوی زندگانی
دنیا و ادراک فرصت گیرایی الهی را و آنچه میکند میمیرد و بجاه از وحشت زندگی و ترس غفلت کوتاه میکند مرد از عمل صالح اصل
والحفیظة علی الکبر والفخر والحمیة والعصبیة فمن استکبر ادبر عن الحق ومن فخر فجر ومن حمی اصر علی الذنوب
ومن اخذته العصبیة جار فبئس الامر امر بین ادبار وفجور واصرار وجور علی الصراط شرح و نگاهداری خود از
فروشی نزد دیگران مبنی بر چهار چیز است بر خود بستن و نازیدن و طرف خود نگاهداشتن و طرف منسوبان خود نگاهداشتن
پس هر که خود بستی کرد روگردان شد از حق و هر که نازید بگوید با پیدران و مانند ایشان فاسق شد و هر طرفگیری خود کرد مصر شد
بر گناهان که در بی انصافی میباشد و هر که در یافت و را طرف گیری منسوبان او کشید از راه راست حق و آن پس بد کاریست
حفیظ که کاریست در میان چهار گناه که روگردان شدن از حق باشد و فسق باشد و اصرار بر گناهان باشد و کشیدن کج از راه حق باشد
با وجود اینکه آن راه چنان و استوار است که هم بر آن راست کشیده است بدو اعتبار اصل والطمع علی اربع شعب الفرح والمرح
واللجاجة والتکاثر فالفرح مکروه عند الله والمرح خیلاء واللجاجة بلاء لمن اضطرته الی حمل الآثام والتکاثر لهو
ولعب وشغل واستبدال الذی هو ادنی بالذی هو خیر فذلک النفاق ودعائمه وشعبه شرح و طمع در اسباب
دنیا مبنی بر چهار چیز است خوشحال شدن بآنچه بدست آید و خوامیدن در رفتار و حرص در طلب مال دنیا و طلب انواع نعم مثل انواع
اموال و لهو و اشربه و مانند آنها پس خوشحال شدن بآنچه بدست آید ناخوش است نزد الله چنانچه گفته در سوره حدید ولا تفرحوا بما
آتاکم و در سوره مومن ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تمرحون و خوامیدن از خیلا است برای اینکه محض خیال الیست
و اصلی ندارد پس حماقت است اشارتست بقول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل ولا تمش فی الارض مرحا و در سوره لقمان و سوره حدید ان الله لا یحب
کل مختال فخور و حرص در طلب مال بلاییست برای کسی که مضطرب میسازد و او را بر برداشتن گناهان در طلب مال از حرام و منع حقوق واجبه
آن که لازم حرص حالت و طلب انواع نعم و غفلت و بازیچه است چنانچه گفته در سوره حدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة
وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد و باعث مشغول بودن دل است بآنها که لازم دارد غفلت را و تو را عوض گرفتن چیز پست
بدادن چیز بهتر یعنی گرفتن دنیا و از دست دادن آخرت چنانچه در سوره بقره است پس آنچه مذکور شد نفاقست و ارکان نفاقست
و انواع نفاقست اصل والله قاهر فوق عباده تعالی ذکره وجل وجهه واحسن کل شیء خلقه وانبسطت یداه وو
سعت کل شیء رحمته وظهر امره واشرق نوره وفاضت برکته واستضاءت حکمته وهیمن کتابه وفلجت
حجته وخلص دینه واستظهر سلطانه وحقت کلمته واقسطت موازینه شرح چون بیان کفر و نفاق
کرد شروع در نصیحت کرد تا مردم اجتناب از آنها کنند خلقه در بعض قرآت بفتح لام است و جمله صفت شیء است و در بعضی
بسکون لام است و بدل کل است یعنی و الله تعالی قادر غالب است در بالای بندگان او باینمعنی که عالم است بآنچه میکنند از خیر و شر و از برای

آن

آنکه عالم غیب است بغایت بلند مرتبه است در ربوبیت او که مانع از معاصی است و بزرگ با هیبت است راه او که انبیا و اوصیا باشند و نیکو
داشته هر چیز را که آفریده خواه فعل خود و خواه فعل بندگان از طاعت و معصیت و گناه است دو دست او باینمعنی که رحمت
و انفاق بر مطیع و عاصی چنانچه گفته در سوره مائده بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و گنجایش بهم رسانیده هر چیز را رحمتش
باینمعنی که امام او عالم بقرآنست و قرآن تبیان کل شیء است چنانچه مذکور شد در حدیث شصت و سیوم باب صد و هفتم کتاب الحجة
که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و آشکار است فرمودن او مردم را به پیروی حجت او که امام عالم بکل شیء باشد و در
شنت نور او که امام عالم باشد چنانچه گفته در سوره زمر واشرقت الارض بنور ربها و مالامال شد نفع او بخلایق و تابان شد
رعایت مصلحت او در خلق آسمانها و زمین و مانند آنها که برای نوای عالمست و حفظ کرده هر چیز را قرآن او که تبیان کل شیء است
و ظفر یافته بر مشرکان برهان ربوبیت او و بیغش شده دین اسلام او و بغایت غالب پادشاهی او و ثابت شده کلمه او که زمین را
هرگز از خلیفه الهی که عالم بکل شیء باشد خالی نگذارد و صاحب راستی و عدل شده ترازوهای او چنانچه گفته در سوره انبیا ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم که مراد انبیا و اوصیاست اصل وقد بلغت
رسله جعل السیئة ذنبا والذنب فتنة والفتنة دنسا وجعل الحسنی عتبی والعتبی توبة والتوبة
طهورا فمن تاب اهتدی ومن افتتن غوی ما لم یتب الی الله ویعترف بذنبه ولا یهلک علی الله
الا هالک شرح فا در فجعل برای بیان تبلیغ رسل است بیان آنچه تبلیغ کرده اند سیئه طریق که راه معاصی است و آن عبارت
از فعلی از بنده در وقت تکلیف که قبیح است و الله تعالی میداند از ازل که بنده با وجود اعتقاد این و سعت قدرت و مقربات
طاعت که مشترکست میان سعید و شقی باختیار آن عمل میکند و در مقابل آن حسنی است که مونث احسن است بمعنی طریق بهتر و ثابت
این دو باعتبار لغت که طریق مونث مستعمل میشود گاهی الذنب اصرار بر معصیت چنانچه مستوجب نارضایی الله تعالی باشد و در
مقابل آن عتبی است بضم عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و با یک نقطه و الف مقصوره بمعنی رضا و مراد اینجا علامتیست که مستوجب
رضای الهی باشد الفتنة بکسر فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا و نون ضلالت مراد اینجا گرفتار بودن در کمند شیطانست و در مقابل
آن توبه است بمعنی بازگشت بسوی الله تعالی الدنس بفتح دال و فتح نون و سین بی نقطه چرکینی و مراد اینجا کثرت معاصی است و در مقابل
آن طهور بفتح طاء است که مصدر باب نصر و حسن است بمعنی پاکیزگی از گناهان تعدیه هلاک بعلی برای تضمین معنی ورود است هالک
اینجا بمعنی هلاک شدنی است بسبب اختیار سیئه و ترک حسنی یعنی و رسانیدند رسولان او پیغامهای او را بخلایق بیان آنچه رسانیدند اینکه
گردانیده الله تعالی راه بد را باعث اصرار بر معصیتی که مقتضای آنست و اصرار را باعث گرفتاری در زندان شیطان و گرفتاری را
باعث آلودگی بجمیع معاصی که نفس میل بآن فرماید و گردانیده الله تعالی راه بهتر را که راه اسلامست باعث رضامندی خود و رضامندی را باعث
بازگشت از بدیها و بازگشت را باعث پاکیزگی از گناهان پس هر که بازگشت کرد راه یافت بطاعات و بهشت از معاصی و صاحب
طهور شد و هر که در بند شیطان ماند گمراه شد بارتکاب اکثر معاصی و صاحب دنس شد مادام که بازگشت نکند بسوی الله تعالی و اعتراف نکند بگناه

خود و جهنمی نمیشود بجرءت بر این مگر کسی که جهنمی شدنی باشد یعنی که ظلم در باب توفیق صاحب سینه نکرده چه بغایت احمق محض است اصل الله
الله فما اوسع ما لديه من التوبة والرحمة والبشرى والحلم العظيم وما انكل ما عنده من الانكال والجحيم والبطش
الشديد فمن ظفر بطاعته اجتلب كرامته ومن دخل في معصيته ذاق وبال نقمته وعما قليل ليصبحن نادمين
شرح الله منصوب بفعل محذوف بتقدير اتقوا الله و تکرار برای تاکید است فا بیانیه است ما اوسع و ما انکل صیغه تعجب است و صعت
بدوا مثال آن بیان میشود در حدیث اول باب صد و نود و سیوم یعنی اندیشه کنید از الله اندیشه کنید از الله چه بسیار است آنچه نزد اوست
آنچه نزد اوست از بازگشت از گناه بنده خود و رحمت بر بنده تایب و مژده بهشت و گذرانیدن بی ادبی ایشان گذرانیدنی بزرگ
چنانچه می آید در باب صد و نود و دوم که گناه در نامه اعمال نوشته نمیشود تا هفت ساعت و بعد از چندین سال توبه آن مقبول میشود و چه سخت
است آنچه نزد اوست از بندها و جهنم و گرفتن سخت پس هر که فایز شد بطاعت الله تعالی بسوی خود کشید عزیز بودن نزد او و هر که داخل در
عصیان او شد چشید وبال آن را که عذاب الله است اهل معاصی بعد از اندک وقتی هر آینه میکردند البته پشیمان دوم اصل كتبت
الى ابى الحسن عليه السلام اساله عن مسئلة فكتب عليه السلام الي ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم
واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراؤن الناس ولا يذكرون الله الا قليلا مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء
ولا الى هؤلاء ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا ليسوا من الكافرين وليسوا من المؤمنين وليسوا من المسلمين
يظهرون الايمان ويصيرون الى الكفر والتكذيب لعنهم الله شرح تصریح نکرده راوی که چه مسئله بود که سوال
از حال ایشان باشد که اظهار معرفت حق اهل البیت امامت و افضلیت امیر المؤمنین و اولاد او میکرده یکجا چون برای مغالبه و خدعه
است پس خادعهم از باب مفاعلت است یعنی غالب بر ایشان در مغالبه ایشان میتواند بود که مراد الصلوة ایشان تابع بودن سابقان باشد چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هشتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و میتواند بود که مراد نماز باشد و
احتمال اول منافات ندارد با اینکه مراد الصلوة در آیت سوره نساء نماز باشد چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیزدهم که
باب الخشوع فی الصلوة وکراهیة العبث است بنابر اینکه این فقرات عبارت امام باشد و مقصود تمثیل حال این منافقان بحال آن منافقان
باشد الا بذکر کثیرا الله الا قلیلا و اشارت است باینکه چنانچه قلیل است باعتبار وقت ضعیف است باعتبار کیفیت چنانچه گویا که عدم
ذکر و ذکر قلیل در یک وقت است ضم لیسوا راجع بخلفای عباسیه و اتباع ایشان است فواحش ایشان از کفر و ایمان و اسلام باعتبار الهیت منافقند
پس نه محض کفر دارند و نه محض ایمان و نفی شرک بظاهر از اینها خلفای عباسیه زنادقه بوده اند چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث
دوم باب چهلم که باب ذکر فیه الصحیفة است پس مثل سایر فلاسفه قایل بوجود صانع عالم نیستند اگر چه قایل بواجب الوجود بالذات شده
و شریک شدن در حکم مانند آنرا تجویز میکنند و بظاهر و باطن بد دل یعنی نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام میپرسیدم او را از مسئله در باب
پس نوشت علیه السلام بسوی من که بدرستی که منافقان طلب غلبه میکنند بر الله در فریب و الله غالب است بر ایشان در فریب و چون
برخاسته شوند بسوی نماز یعنی سوی پیروی سابقان برخاسته شوند بحالی که کاهلانند مینمایند عمل خود مردمان را و یاد نمیکنند ربوبیت الله را مگر اندک

باینمعنی

باینمعنی که در آشکار میکنند و در پنهان نمیکنند چنانچه می آید در کتاب الدعا در حدیث دوم باب بیست و پنجم که باب ذکر الله عز و جل فی السر است
برحالی که غلطانیده شده اند از یاد ربوبیت در میان آن یاد و اندک یعنی که اضطراب و نفاق از احوال ایشان در اکثر وقت معلوم است
نیستند از کافران ظاهر و باطن و نه از مومنان ظاهر و باطن و هر که گمراه کرد او را الله تعالی یعنی توفیق خود از او پس نمی یابی از برای او
راهی که درست باشد امام لعنت نسبت آن خلفای عباسیه و تابعان ایشان از کافران و نیستند از مومنان و نیستند از مسلمانان اظهار
ایمان میکنند و بازگشت میکنند بسوی کفر و بدروغ داشتن رسل که مستلزم شرک است لعنت کناد ایشان را الله تعالی سیوم اصل عن ابی حمزة
عن علي بن الحسين عليهما السلام قال ان المنافق ينهى ولا ينتهي ويأمر بما لا يأتي واذا قام الى الصلوة اعترض قلت
يا ابن رسول الله وما الاعتراض قال الالتفات واذا ركع ربض يمسي وهمه العشاء وهو مفطر ويصبح وهمه
النوم ولم يسهر ان حدثك كذبك وان ائتمنته خانك وان غبت اغتابك وان وعدك اخلفك شرح
ربض را بفتح راء و بای یک نقطه و ضاد با نقطه صیغه ماضی معلوم باب ضرب است الربوض خوابیدن گوسفند و اینجا استعاره شده برای رفتن
از رکوع بسجود بی آنکه سر از رکوع برداشته راست شود و مناسبت اینکه گوسفند در وقت خوابیدن سرش پست میشود و سر را بالا نمیکند یعنی
روایت است از ابوحمزه از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستی که منافق نهی میکند مردم را از مخالفت احکام الله و خود ترک نمیکند مخالفت
محکمات کتاب الله را و امر میکند بآنچه خود نمیکند و چون برخاست بنماز تنها میرود گفتم ای پسر رسول الله و چیست تنها رفتن گفت نظر
کردن بجوانب است و چون رکوع کند بلا برداشتن سر میخوابد و شام میرسد و فکر او شام است و او روزه نبوده و صبح میرسد و فکر او خواب
است و او بیداری نکشیده اگر سخنی با تو گوید دروغ میگوید و اگر سخنی مثلا با امانت با او بسپاری خیانت میکند با تو و اگر غایب شوی از او
غیبت میکند ترا و اگر وعده با تو کند خلاف میکند با تو چهارم اصل عن عبد الملك بن بحر رفعه مثل ذلك وزاد فيه اذا ركع ربض
واذا سجد نقر واذا جلس شغر شرح اذا رکع ربض داخل زیادتی نیست و ذکر آن برای تعیین محل زیادتی است نقر بنون و
قاف و راء بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب ضرب است النقر بزمین زدن مرغ منقار خود را برای چیدن دانه و اینجا استعاره شده برای عدم
استقرار در سجود شغر بشین با نقطه و غا و راء بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التشغیر ناقص کردن چیزی و اینجا عبارت از راست
نشدن میان دو سجده چهار راست شدن و مکث نکردن میان دو سجده است یعنی روایت است از عبد الملك بن بحر که روایت را بالا برده تا امام زین
العابدین علیه السلام مثل آنچه در حدیث سابق گذشت و زیاد کرد در آن این را که چون رکوع کند میخوابد و چون سجود کند منقار بر زمین میزند و چون میان
دو سجده نشیند ناقص میکند نشستن را پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله مثل المنافق مثل جذع اراد صاحبه
ان ينتفع به في بعض بنائه فلم يستقم له في الموضع الذي اراد فحوله في موضع آخر فلم يستقم فكان آخر ذلك ان احر
قه بالنار شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حال منافق نزد الله تعالی حال تنه درختی است که خواست صاحبش که منتفع شود بآن
در بعض عمارتی که میکند پس موافق نیامد برای او در جایی که خواسته پس نقل کرد آنرا بجایی دیگر عمارتی که میکند پس آن جا نیز بکار او نیامد
پس شد عاقبت آن تنه درخت اینکه سوزانید صاحبش آنرا باتش مانند سایر هیزم مراد اینست از هیچ بکار الله تعالی نمی آید در هیچ جا

وآتش او را آتش جهنم میسوزاند ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا
نفاق شرح ما شرطیه زمانیه است مثل فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم ولهذا اعاده هذا رو یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر وقت
که زیاد شد افتادگی ظاهر بدن بر افتادگی که در دلست چنانچه شیوه سالوسانست پس آن شیوه نزد ما نفاقست مخفی نماند که زیاد کردن عندنا
برای افاده آنست که نفاق حقیقی نیست بلکه خصلتی مذمومست مانند نفاق باب صد و شصت و نهم اصل باب الشرک شرح الشرک
بکسر شین بانقط و سکون را اسم اشتراکست یعنی شریک کردن دیگری با الله تعالی در ربوبیت یعنی این بابیست در شرکت در این باب شش
حدیثست اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن ادنی ما یکون به العبد مشرکا قال فقال من قال للنواة
انها حصاة وللحصاة انها نواة ثم دان به شرح ذکر نواة و حصاة نوعی از تعبیر از غفر سهلست مراد نهی از قول در
مسایل دین از روی ظنست که خالی از غلط نمیباشد هر چند که در غیر سهل باشد و درین قال مضاف محذوفست تقدیره حال من قال قولا انجا
اهم از فتوی و اعتقادست و او بمعنی اوست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از کمتر آنچه میشود بسبب آن
آن بنده شریک کننده دیگری در ربوبیت با الله تعالی راوی گفت پس امام گفت آنحال کسی است که گفت برای دانه خرما مانند آن سنگ
ریزه است یا برای سنگ ریزه که آن دانه خرما مانند آنست با وجود این آنرا داخل مسایل دین کند و عمل بآن کند دوم اصل عن ابی العباس
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی ما یکون به الانسان مشرکا قال فقال من ابتدع رأیا فاحب علیه
او ابغض علیه شرح روایتست از ابو العباس گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کمتر آنچه میشود بآن آدمی مشرک گفت
پس حال کسیست که بدعت کند سخنی را که از روی ظن باشد پس دوستی کند بر سر آن با کسی که موافقت کند با او یا دشمنی کند بر سر آن با کسی که
مخالفت کند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون قال
یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره یوسف
و مؤمن نمیشوند اکثر مردم بربوبیت الله تعالی مگر بحالی که ایشان شریک قایل میشوند برای الله تعالی در ربوبیت امام گفت اطاعت میکنند مکلف شیطا
مدعی ایمان را از راهی که نمیدانند که آن اطاعت اوست مثل هر دینی ظنی پس شریک میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز وجل وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون قال شرک طاعة ولیس شرک عبادة شرح مضمون این نزدیک بسابق است
و اینجا زیاد شده که عبادت شیطان نمیکنند مرجا نماز و روزه اصل وعنه فی قوله عز وجل ومن الناس من یعبد الله علی حرف
قال ان الآیة تنزل فی الرجل ثم تکون فی اتباعه ثم قلت کل من نصب دونکم شیئا فهو ممن یعبد الله علی حرف
فقال نعم وقد یکون محضا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره حج که بیان میشود در باب صد و هفتاد و
هشتم که در حق جمعی است که شک داشته‌اند در رسالت محمد صلی الله علیه وآله و آنچه میگوید از احکام الهی امام گفت بدرستی که آیت گاهی نازل میشود
در مردی بعد از آن جاری میشود در تابعان او یعنی که از اهل این زمان خلقی بسیار داخل این آیتند و نظیر این می‌آید در سوره فلسطم (?) در باب
صد و هفتاد و ششم بعد از آن گفتم هر که وا دارد و بپا دارد غیر شما چیزی را پس او از جمله اهل این آیت است گفت بلی و گاهی میباشد محض شرک

اصل

ومنکر رسالت باشد یعنی که این آیت در اهل شکست و بعض مخالفان از اهل آن آیتند مثل جهال ایشان و بعضی مرکب شرکند
و منکر رسالتند مثل علمای ایشان که مذهب تازه تراشیده گرفته‌اند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
امر الناس بمعرفتنا والرد الینا والتسلیم لنا ثم قال وان صاموا وصلوا وشهدوا ان لا اله الا الله و
جعلوا فی انفسهم ان لا یردوا الینا کانوا بذلک مشرکین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
شنیدم از او که میگفت مامور شده‌اند مردم باعتراف بامامت ما و سؤال از ما در مشکلات و قبول جواب بعد از آن امام گفت
و اگر مردم روزه دارند و نماز کنند و گواهی دهند در ظاهر به یکتایی عبادت الله تعالی و قرار دهند در دلهای خود که سؤال نکنند
ما را در مشکلات میشوند بسبب آن قرار داد مشرکان ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله
وحده لا شریک له واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وحجوا البیت وصاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه
الله او صنعه النبی صلی الله علیه وآله الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا
بذلک مشرکین ثم تلا هذه الآیة فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی
انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ثم قال ابو عبد الله علیه السلام فعلیکم بالتسلیم
شرح گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب التسلیم وفضل المسلمین که خطاب در این آیت بامیر المؤمنین علیه السلام است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر جمعی عبادت کنند الله تعالی را به تنهایی که شریکی نباشد با او و برپای دارند نماز را و دهند زکوة را
و حج کنند کعبه او روزه دارند ماه رمضان را بعد از آن بزبان گویند برای کاری که کرده باشد الله تعالی یا کرده باشد آنرا
نبی صلی الله علیه وآله که چرا نکرد بروشی دیگر که مخالف کرده او باشد یا یابند آن انکار را در دلهای خود یعنی که انکار کنند خوبی آنرا
جمعی در آیات قرآن یا در احادیث نبی یا احادیث ائمه بقرینی که جای خود را ندهند و بزبان میگویند و ذهن خود را متهم نمیدانند
و کج رفتن بمیدارند هر آینه میشوند بآن انکار بزبان و دل مشرکان بشرک خودرایی بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیت از سوره نساء
که پس نه چنانست که مردم خیال کرده‌اند که خودرایی کنند و با هیچ کس موافقت نکنند قسم بصاحب کل اختیار که مؤمن نمیشوند بایمان مقبول درگاه
الهی مگر اگر حاکم کنند ترا در آنچه مختلف فیه شده میان ایشان بعد از آن نیابند در دلهای خود شان تنگیی از آنچه حکم کردی و قبول کنند
حکم ترا قبول کردنی عظیم بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس بر شما باد که قبول کنید حکم ما را هفتم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن قول الله عز وجل اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله ما دعوهم الی
عبادة انفسهم ولو دعوهم الی عبادة انفسهم لما اجابوا ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا
فعبدوهم من حیث لا یشعرون شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب العقل در باب التقلید یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره توبه قرار گرفته‌اند علمای خود را و ریاضت کشان خود را صاحبان اختیار در احکام
و شرع غیر الله تعالی پس امام گفت آگاه باش بخدا قسم که آن احبار و رهبان نخواندند ایشان را بسوی عبادت خودشان و اگر میخواندند

ایشان را بسوی عبادت صریح خود شان هر آینه قبول سخن ایشان نمیکردند لیکن بسبب پیروی ظن در فسق حلال کردند برای ایشان چیزها
چنانچه شیوه علمای پیروان ظن است و حرام کردند برای ایشان حلالها را چنانچه شیوه ریاضت کشان است پس ایشان به پیروی و قبول احکام
عبادت کردند آن احبار و رهبان را از راهی که نمیدانستند که عبادت ایشان است هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَنْ أَطَاعَ
رَجُلًا فِي مَعْصِيَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که فرمان برداری کند مردی را در معصیت او
که حکم از روی ظن باشد پس بتحقیق عبادت کرده او را باب صد و هفتادم اصل باب الشک شرح شک بفتح شین با نقطه مصدر
باب نصر سه معنی دارد اول تکرو میل بچیزی و آن از افعال اختیاریه است و در مقابل ایمان و در مقابل یقین و در مقابل تسلیم مستعمل
میشود دوم عدم علم بچیزی که در ذهن است سیوم تساوی طرفین نسبت در ذهن و این دو معنی دارد از افعال اختیاریه نیست و مراد
اینجا معنی اولست و معنی سیوم موافق اصطلاح متکلمین است یعنی این باب مذمت شک در ربوبیت یا رسالت یا امامت است در این
باب نه حدیث است اول اصل عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام أُخْبِرُهُ أَنِّي شَاكٌّ وَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
عليه السلام رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُرِيَنِي شَيْئاً فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُؤْمِناً وَأَحَبَّ أَنْ يَزْدَادَ
إِيمَاناً وَأَنْتَ شَاكٌّ وَالشَّاكُّ لَا خَيْرَ فِيهِ وَكَتَبَ إِنَّمَا الشَّكُّ مَا لَمْ يَأْتِ الْيَقِينُ فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينُ لَمْ يَجُزِ الشَّكُّ
وَكَتَبَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ قَالَ نَزَلَتْ فِي الشُّكَّاكِ
شرح الیقین کمال قرار خاطر در چیزی و مضاف محذوفست بتقدیر مالم یأت مقتضی الیقین لم یجز بجیم و زای با نقطه یعنی امینست که معفو عنه
نیست و آن مخففه از مثقلات الشکاک بضم شین با نقطه و تشدید کاف جمع شاک یعنی روایتست از حسین بن الحکم گفت نوشتم برای
امام موسی کاظم علیه السلام خبر میدادم او را که من شک کرده ام بامامت تو و بتحقیق گفت ابراهیم علیه السلام ای صاحب کل اختیار من بنما بمن
که چون زنده میکنی مردگان را چنانچه در سوره بقره است پس بدرستی که من دوست میدارم که بنمائی بمن چیزی را که دلیل امامت تو باشد پس امام علیه السلام
نوشت بسوی حسین که بدرستی که ابراهیم بود مؤمن بقدرت الله بر حشر ابدان چنانچه تتمه آیت دلالت بر آن میکند و دوست داشت
که زیاده شود باعتبار ایمان بسبب انضمام مشاهده بخبر آن و تو شک کرده در ربوبیت الله و شک کرده در نبوت و ایضا امام علیه السلام نوشت که روای
نیست که شک کردن بامامت روا است چندانکه نیامده چیزی که مقتضی کمال اطمینان خاطر بآن باشد مثل حال مستضعف پس چون آمد مقتضی
یقین روا نیست شک کردن مراد اینست که هر که دانست محکمات کتاب الهی را که در آنها نهی صریح از اختلافات روی ظن و خود رایی هست
شک او نمیگذرد در درگاه الهی و هر که ملازمت آنها را شک او میگذرد فی الجمله اگرچه داخل مستضعف و خطره دار دیگری در دنیا و یکی در آخرت
چنانکه مصنف رحمه الله بیان کرده در خطبه کتاب و شناسایی محکمات را و ایضا امام علیه السلام نوشت برای بیان دو قسم اهل شک مذکور شد بدرستی که
الله عز و جل میگوید در سوره اعراف و نیافتیم برای اکثر ایشان هیچ وفایی بعهد الهی که با ایشان رسیده بود و نسخه و بدرستی که یافتیم
اکثر ایشان را مر آینه سرکشان از حکم الهی است امام گفت این آیت نازل شده در صاحبان شک برای تقسیم ایشان بدو قسم مذکور دوم اصل
كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ لَا تَرْتَابُوا فَتَشُكُّوا وَلَا تَشُكُّوا فَتَكْفُرُوا شرح این گذشت در حدیث ششم

بر

چهارم کتاب العقل موافق این گذشت و در حدیث دوم و باب صد و شصت و سیوم الا ترتابوا از باب افتعال بقاف نقطه و ربا والف کشیده با یک نقطه
از معتل العین یائی باب افتعالست الارتیاب طلب شبهه در چیزی که معلوم و یقین شده و مفتوا اند بود و کسر تشدید با یک نقطه از باب افعیلال
باشد الارتیاب برجوع شک فتن بگدایی با وجود مالداری خود است از ارتیت بفتح راء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و با یک نقطه
بمعنی شدت یا از ارتاب که مصدر باب افتعالست بمعنی گدایی با وجود مالداری و حاصل هر دو یکیست و این حدیث موافق آنست که گذشت
در حدیث چهارم باب صد و سی و دوم که کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت طلب مکنید حاجت بآن نیست
از شبههها مکنید در عقاید دینیه که اکثر باعث شک شما میشود و در آنها و شک در آنها مکنید که اکثر باعث کفر شما میشود و مخفی نماند که نظیر
این آنست که گاهی کسی حفظ کرده سوره از قرآن یا دعایی را و مداوم کرده بفکر شبهه در آن میفتاده درست میخوانده و چون بفکر افتاده
شک می افتد سیوم اصل كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِساً عَنْ يَسَارِهِ وَزُرَارَةُ عَنْ يَمِينِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو
بَصِيرٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ فَقَالَ كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ فَشَكَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ كَافِرٌ
ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى زُرَارَةَ فَقَالَ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ شرح فشک بتقدیر فما تقول فیمن شک است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام نشسته در جانب چپ او و زراره در جانب راست او نشسته بود پس داخل شد بر امام علیه السلام ابو بصیر که کنیت دیگر شش ابو
محمد است پس گفت ای ابو عبد الله چه میگویی در کسی که شک کرده در ربوبیت الله تعالی پس امام گفت کافر است ای ابو محمد ابو بصیر گفت پس چه میگویی در
کسی که شک کرده در رسالت رسول الله پس امام گفت کافر است بعد از آن امام علیه السلام رو کرد بجانب زراره پس گفت جز این نیست که کافر است
وقتی که دانسته باشد بیرمانی ربوبیت را یا رسالت را و منکر شود چنانچه حال اکثر اهل شکست و بیان شد در حدیث اول این باب
پس مستضعف اگر شک کند کافر نیست چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ بِشَكٍّ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل
سوره انعام جمعی که مؤمن شدند و نپوشانیدند ایمان خود را بکار بیجا امام گفت مراد اینست که نپوشانیدند بشک در آنکه مؤمن بآن شده
بودند تغییر این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب صد و هفتم پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الشَّكَّ وَالْمَعْصِيَةَ
فِي النَّارِ لَيْسَا مِنَّا وَلَا إِلَيْنَا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شک مستضعف در ربوبیت رب العالمین
بخود رایی در احکام الهی و نافرمانی او در محکمات قرآن در آتش جهنمست با صاحبش چه صفت موصوف نمیباشد شیعیان آن دو چیز از ما
بمعنی که تجویز ما از کسی صادر نمیشود و نه بسوی ما بمعنی که هر که آنها از او صادر شود روی دلش بسوی ما نیست بلکه بسوی مخالفان ماست ششم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ بَعْدَ مَوْلِدِهِ عَلَى الْفِطْرَةِ لَمْ يَفِئْ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً شرح المولد بفتح میم و سکون واو
و کسر لام و دال بی نقطه مصدر میمی باب ضرب ولادت بعد مولده اشارتست بقول الله تعالی فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و آن اشارتست
بقول الله تعالی أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى و بیان کرده شد در شرح حدیث چهارم باب بیست و ششم لم یفئ بسکون فاء و همزه صیغه مضارع غایب معلوم مهموز
العین معتل اللام واوی باب نصر یا باب افعالست الفیء بفتح فاء و سکون همزه راه رفتن و الافاءة مصدر باب افعال واقع شدن در زره شک

که منتهای آن فراخ باشد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شک کند در ربوبیت رب العالمین و خود را بی گند در احکام شرع
بعد از آنکه ولادت او بر اقرار به ربوبیت باشد بمعنی که مستضعف نباشد نیز و دیگر جانب خبر هرگز هفتم اصل رفعه الى ابي جعفر عليه السلام
قال لا ينفع مع الشك والجحود عمل شرح عطف الجحود عطف اعلى بر است بمعنی اینکه مراد عدم نفع با مجموع من حيث
المجموع شک و جحود است و احتراز است از شک بی جحود چنانچه ظاهر شد در حدیث اول این باب یعنی راوی این را به
سند روایت تا امام محمد باقر علیه السلام گفت فائده نمیدهد با مجموع شک و انکار حق معلوم هیچ عملی هشتم اصل سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول من شك او ظن فاقام على احدهما احبط الله عمله ان حجة الله هي الحجة الواضحة شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت هر غیر مستضعف که شک کند در ربوبیت رب العالمین یا خود را بازی دهد بگمان نفی ربوبیت رب العالمین
که معیار آن گمان گمان خالی بودن جهان است یکدم از خلیفه الهی که امام عالم بجمیع احکام باشد پس ماند بر یکی از آن شک و ظن باطل میکند خدا
عمل صالح او را بدرستی که برهان ربوبیت الهی خواه عقلی محض مثل شواهد ربوبیت در ملکوت سموات و ارض و خواه نقلی مثل محکمات قرآن
آشکار است و واضح نهم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال قلت له انا لنرى الرجل له عبادة واجتهاد وخشوع
ولا يقول بالحق فهل ينفعه ذلك شيئا فقال يا محمد انما مثل اهل البيت مثل اهل بيت كانوا في بني اسرائيل كان لا يجتهد
احد منهم اربعين ليلة الا دعا فاجيب وان رجلا منهم اجتهد اربعين ليلة ثم دعا فلم يستجب له فاتى
عيسى ابن مريم صلى الله عليه يشكو اليه ما هو فيه ويسأله الدعاء قال فتطهر عيسى صلى الله عليه وصلى ثم دعا الله عز
وجل فاوحى الله عز وجل اليه يا عيسى ان عبدي اتاني من غير الباب الذي اوتى منه انه دعاني وفي قلبه شك
منك فلو دعاني حتى ينقطع عنقه وتنتثر انامله ما استجبت له شرح شيئا قائم مقام مفعول مطلق است بمعنى
نفعا قليلا مثل هر دو جا بکسر میم و سکون ثاء سه نقطه است و اول خبر مبتدای محذوف است تقدیر انما هو مثل و دوم بدل اول است مثل بالناصية
ناصية كاذبة اوتى بضم همزه و سکون واو و فتح تاء دو نقطه در بالا و الف است صیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب یعنی روایت است از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی که ما هر آینه می بینیم مرد را که او را عبادت است و جد و سعی است
و فروتنی است و قائل نمیشود بحق امامت شما آیا نفع میرساند او را آنچه مذکور شد نفعی کم باشد پس گفت ای محمد جز این نیست که او مانند آن
اهل بیت است اهل بیتی که بودند در بنی اسرائیل جهد در عبادت نمیکرد یکی از ایشان چهل شب مگر آنکه طلب حاجت میکرد پس بر آورده میشد حاجت او
و بدرستی که مردی از ایشان جهد در عبادت کرد چهل شب بعد از آن دعا کرد پس مستجاب نشد برای او پس آمد نزد عیسی ابن مریم صلی الله علیه شکایت میبرد
بسوی او از آن بلایی که او در آن است و طلب دعا از عیسی میکرد امام گفت پس خود را پاکیزه کرد عیسی صلی الله علیه نماز کرد بعد از آن دعا کرد در درگاه الله
عز و جل پس وحی کرد الله عز و جل بسوی او که ای عیسی بدرستی که بنده من آمد نزد من از غیر دری که آمده میشود از آن در میان اینکه بدرستی که او دعا کرد در درگاه من
و در دل او شکی بود از تو پس اگر دعا میکرد در درگاه من تا اگر بریده شود گردن او که در وقت دعا کشیده میشود و پراکنده شود بندهای انگشتان
او که در وقت دعا برداشته میشود مستجاب نمیکردم برای او اصل قال فالتفت اليه عيسى صلى الله عليه فقال تدعو ربك وانت في شك

من

من نبيه فقال يا روح الله وكلمته قد كان والله ما قلت فادع الله ان يذهب به عني قال فدعا له عيسى صلى الله عليه
فتاب الله عليه وقبل منه وصار في حد اهل بيته شرح امام گفت پس رو آورد بسوی او عیسی صلی الله علیه پس گفت دعا میکنی
که صاحب کل اختیار تو بر حالی که تو در شکی از نبی او که امام زمان است پس آن مرد گفت ای جان یا روح الله که بخلایق داده و مصداق کلمه او که گفته
هرگز زمین را از خلیفه من خالی نگذارد و بتحقیق شده است بخدا قسم آن شک که گفتی پس دعا کن در درگاه الله که بر طرف کند از من آن شک را از من
بمعنی که قبول توبه کند امام گفت پس دعا کرد برای او عیسی صلی الله علیه پس بازگشت الله تعالی بر او برحمت و قبول توبه او کرد و گردید در
مرتبه سایر اهل بیت خود باب صد و هفتاد و یکم اصل باب الضلال شرح الضلال بضم ضاد و با نقطه و تشدید لام جمع ضال گمشده گان و گذشت
در بعضی احادیث باب صد و شصت و چهارم که ایشان چهار طایفه اند و در بعضی آنکه پنج طایفه اند و بیان شد در شرح حدیث اول آن باب
که فی الحقیقه سه طایفه اند و با انضمام مؤمن و کافر پنج طایفه میشوند و حاصل میکند یعنی این باب بیان حال گم شدگان است که اشارت بایشان شده
در قول الله تعالی ولا الضالين و درین باب سه حدیث است اول اصل عن هاشم صاحب البريد قال كنت انا ومحمد بن مسلم وابو الخطاب
مجتمعين فقال لنا ابو الخطاب ما تقولون فيمن لم يعرف هذا الامر فقلت من لم يعرف هذا الامر فهو كافر فقال
ابو الخطاب ليس بكافر حتى تقوم عليه الحجة فاذا قامت عليه الحجة فلم يعرف فهو كافر فقال له محمد بن مسلم سبحان
الله ما له اذا لم يعرف ولم يجحد يكفر ليس بكافر اذا لم يجحد شرح البريد بفتح با یک نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یای دو نقطه در
پایین و دال بی نقطه ستور راه رو و خنک کرده شده برای رفتن تا چهار فرسخ و برگشتن در یک روز و در جمعهای دیگر که گاهی استعمال میشود و صاحب
البريد عبارت است از کسی که امیر او را موکل کرده بر آن ستوران در مملکت خود یعنی روایت است از هاشم صاحب برید گفت بودم من و محمد بن مسلم
و ابو الخطاب با یکدیگر پس گفت ما را ابو الخطاب چه میگویید در کسی که نشناخت این امامت امام مفترض الطاعه را بمعنی که اعتراف بلزوم امامی مفترض
الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی از اول زمان تکلیف الی انقراض زمان تکلیف و پیروی آن امام در زمان خود نکرد گفتم هر که نشناخت این امامت را
پس او کافر است بمعنی که اطلاع بر شواهد ربوبیت در آسمان و زمین و مانند آنها کافیست در کفر غیر عارف پس گفت ابو الخطاب نیست کافر
مگر وقتی که مطلع شود بر محکمات قرآن که صریح در لزوم امام مفترض الطاعه است در هر زمان بمعنی که محض اطلاع بر شواهد ربوبیت که ادله عقلیه محض است
کافی در کفر غیر عارف نیست پس چون مطلع شود بر حجت پس نشناسد این امامت را پس او کافر است پس گفت ابو الخطاب را محمد بن مسلم از روی تعجب
و استفهام انکار که سبحان الله چیست آنکس را که نشناسد امام مفترض الطاعه را و منکر نیز نشود و کافر شود نیست کافر اگر منکر نشود هر چند که
محکمات قرآن را شنیده باشد اشارت است به طایفه مستضعف که مذکور میشوند در این حدیث اول جمعی که از کمال بلاهت نمی فهمند که مقتضای محکمات
قرآن لزوم امام مفترض الطاعه است در هر زمان و اگر اقرار به آن کنند محض تقلید است مثل خدمتکاران و زنان و فرزندان چنانچه اشارت میشود
در حدیث دوم این باب که وعليك بالبله من النساء دوم جمعی که بسبب دور افتادن از موضع اهل علم نمی فهمند مقتضای محکمات را و اگر بشهر
اهل علم آیند بعنوان مکاری بودن می آیند که میسر ایشان نیست رسیدن برای اشتغال پس مانند آنست که نیامده باشند مثل جماعتی
سیم جمعی که بشهر اهل علم آیند و کسی با ایشان نگوید مقتضای محکمات را مثل اعرابی با اهل مکه اصل قال قلت ما حجت على ابي عبد الله

فَاَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَقَالَ اِنَّكَ لَمْ تَحْضُرْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا وَلَكِنْ مَوْعِدُكُمُ اللَّيْلَةَ الْجَمْرَةَ الْوُسْطَى بِمِنًى فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ اجْتَمَعْنَا
عِنْدَهُ وَاَبُو الْخَطَّابِ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَتَنَاوَلَ وِسَادَةً فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَنَا مَا تَقُولُونَ فِي خَدَمِكُمْ وَنِسَائِكُمْ وَاَهْلِيكُمْ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ قُلْتُ بَلَى قَالَ لَنَا مَا تَقُولُونَ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ
اللهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ اَلَيْسَ يُصَلُّونَ وَيَصُومُونَ وَيَحُجُّونَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَعْرِفُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمَا
هُمْ عِنْدَكُمْ قُلْتُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْاَمْرَ فَهُوَ كَافِرٌ **شرح** وابو الخطاب عطف بر ضمیر اجتمعنا است و چون فاصله شده احتیاج
بتأکید بمنفصل نیست و ذکر شهادت لا اله الا الله برای اطلاع رشد او ابو بصیر است تا اشارت شود ببطلان مذهب ایشان و ذکر شهادت محمد رسول
برای بیان اطلاع بر محکمات قرآنست که زبان ایشانست تا اشارت شود ببطلان مذهب ابو الخطاب و ذکر صلوة و صوم و حج برای دفع احتمال
کفر از جهتی دیگرست که انکار ضروریات دین باشد **یعنی** هاشم گفت پس چون حج کردم و داخل شدم در مکه بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم
او را بآن و ابو الخطاب گفت بدرستی که تو حاضر نشدی و ایشان غایب نبودند لیکن وعده شما امشب جمره میانین است در منی پس چون شد امشب جمع شدیم
شیعیان نزد او و ابو الخطاب و محمد بن مسلم نزد پس امام فرا گرفت بالشی را پس گذاشت آنرا بر سینه خود که تکیه بر آن کند بعد از آن گفت ما را
چه میگویید در خدمتکاران خود و زنان خود و خانه زاد خود مثل فرزندان آیا نیست اینکه گواهی میدهند مستحق عبادتی نیست مگر الله
گفتیم بلی گفت آیا نیست اینکه گواهی میدهند که محمد رسول الله است گفتیم بلی گفت آیا نیست اینکه نماز میکنند و روزه میدارند و حج میکنند گفتیم
بلی گفت پس می شناسند آنچه را که شما بر آنید یعنی که آیا می شناسند اینرا که مقتضای شهادت بر بوحت محکمات قرآن که در آن نهی از اختلاف
از روی ظن و خود رایی هست اینست که در هر زمانی امام معصوم مفترض الطاعه که عالم بجمیع احکام باشد لازمست چنانچه شما میشناسید گفتیم
نه گفت پس چه چیزند ایشان باعتقاد شما آیا مؤمنند یا کافرند یا نه مؤمن و نه کافر گفتیم برای بیان اینکه کافرند هر کس که نشناخت این امامت را
پس او کافرست **شرح** قَالَ سُبْحَانَ اللهِ اَمَا رَاَيْتَ اَهْلَ الطَّرِيقِ وَاَهْلَ الْمِيَاهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ اَلَيْسَ يُصَلُّونَ وَيَصُومُونَ
وَيَحُجُّونَ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَعْرِفُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمَا هُمْ
عِنْدَكُمْ قُلْتُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ **شرح** امام گفت از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی در راهی که بحج آمدی اهل آن راه را و اهل آبها را
که در صحرا از دحامها میباشند گفتم بلی دیدم گفت آیا نیست اینکه نماز میکنند و روزه میدارند و حج میکنند بکثرت اشتغال آیا نیست اینکه
گواهی میدهند اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است گفتم بلی گفت پس میشناسند آنچه را که شما بر آنید که لزوم امام مفترض
الطاعه در هر زمانی باشد گفتم نه گفت پس چه چیزند ایشان باعتقاد شما آیا کافرند یا نه گفتم هر کس نشناسد پس او کافرست **اصل** قَالَ سُبْحَانَ
اللهِ اَمَا رَاَيْتَ الْكَعْبَةَ وَالطَّوَافَ وَاَهْلَ الْيَمَنِ وَتَعَلُّقَهُمْ بِاَسْتَارِ الْكَعْبَةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنْ
لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَيُصَلُّونَ وَيَصُومُونَ وَيَحُجُّونَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَعْرِفُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ
لَا قَالَ فَمَا تَقُولُونَ فِيهِمْ قُلْتُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ **شرح** گفت از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی کعبه را و محل طواف را
و اهل یمن را و چسبیدن ایشان را بجامه های کعبه برای دعا و تضرع گفتم بلی دیدم گفت آیا نیست اینکه گواهی میدهند اینکه مستحق

(حاشیه: واهلیکم)

عبادتی

عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است و نماز میکنند و روزه میدارند و حج میکنند بنوع بالغ گفتم بلی دیدم گفت پس میشناسند آنچه را
که شما بر آنید گفتم نه گفت پس چه میگویید در ایشان کافرند یا نه گفتم هر کس نشناسد پس او کافرست **اصل** قَالَ سُبْحَانَ اللهِ هَذَا قَوْلُ الْخَوَارِجِ
ثُمَّ قَالَ اِنْ شِئْتُمْ اَخْبَرْتُكُمْ فَقُلْتُ اَنَا لَا فَقَالَ اَمَا اِنَّهُ شَرٌّ عَلَيْكُمْ اَنْ تَقُولُوا بِشَيْءٍ مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا قَالَ فَظَنَنْتُ اَنَّهُ
يُدِيرُنَا عَلَى قَوْلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ **شرح** فاء در فظننت برای بیان فقلت انا لا است **یعنی** گفت از روی تعجب سبحان الله این مذهب خوارج است
مثل بوده که جمیع اعدای اهل مذهب خود را کافر میشمارند اگر چه مستضعف باشند و شک میگیرند رجوع چنانچه میآید در حدیث ششم باب
آینده بعد از آن گفت اگر خواهید خبر کنم شما را که حق در این مسئله کدام است پس گفتم من که نمیخواهیم مراد اینست که فهمیدم که مراد تو
حیث چنانچه دلالت بر آن میکند قول او که فظننت تا آخر پس گفت آگاه باش بدرستی که شأن اینست که بدست شما اینکه گویید چیزی را که دوام
کشیده باشید آنرا از امام مراد اینست که آنچه پیش از این مجلس و در این مجلس گفتی که کفر جماعت مستضعف باشد از روی ظن برده و جاری نیست
بعد از تقسیم سخن که هاشم گفت پس این گمان کردم که او بر میگرداند ما را بر مذهب محمد بن مسلم که کسی که داخل نباشد در اعتراف بامامت
امام مفترض الطاعه و انتساب عناد نکرده باشد بفهمیدن آن بسبب استنباط از محکمات قرآن و نحو آن از آن کافر نیست **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ
عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي مُنَاكَحَةِ النَّاسِ فَاِنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَا تَرَى وَمَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ فَقَالَ وَمَا
يَمْنَعُكَ مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ مَا يَمْنَعُنِي اِلَّا اَنَّنِي اَخْشَى اَنْ لَا يَحِلَّ لِي مُنَاكَحَتُهُمْ فَمَا تَاْمُرُنِي قَالَ فَكَيْفَ تَصْنَعُ وَاَنْتَ
شَابٌّ اَتَصْبِرُ قُلْتُ اَتَّخِذُ الْجَوَارِيَ قَالَ فَهَاتِ الْآنَ فِيمَا تَسْتَحِلُّ الْجَوَارِيَ قُلْتُ اِنَّ الْاَمَةَ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْحُرَّةِ
اِنْ رَابَتْنِي بِشَيْءٍ بِعْتُهَا وَاَعْتَزِلُهَا قَالَ فَحَدِّثْنِي بِمَا اسْتَحْلَلْتَهَا قَالَ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ **شرح** ما بلفظ کرارة
نقطه و با لام فعلت بمعنی اعطی و مراد اینجا امر بکفر است سخن سابق است که انی اخشی ان لا تحل لی مناکحتهم فاء در فبما برای اثبات
الف با وجود حرف جر شاذ است و می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم از دهم باب مناکحة النصاب و الشکاک **یعنی** روایتست از زراره از امام
محمد باقر علیه السلام زراره گفت گفتم او را چه میگویی در زن خواستن از مردم غیر شیعه امامیه بدرستی که من رسیدم بسنی که می بینی
که مشاهده هرگز زن نگرفته گفت و چه چیز منع کرده ترا از آن که داخل شدن گفتم منع نکرده مرا هیچ چیز مگر اینکه من میترسم که حلال نباشد مرا
زن خواستن از ایشان پس چه امر میکنی مرا امام گفت پس چه کار میکنی و حال آنکه تو جوانی آیا صبر میکنی بر عزبی گفتم بهم میرسانم کنیزان را پس
گفت بیار که سخنی داری الحال که این سخنی را گفتی بیان این را که بچه چیز حلال میکنی کنیزان را گفتم بدرستی که کنیز نیست در مرتبه زن آزاد و بیان اینکه
اگر در شک اندازد مرا بچیزی که خلاف مذهب شیعه امامیه میفروشم او را و می بستم خود را از او نگاه میدارم تا فرزندی بهم نرسد که مانع فروختن شود
امام گفت حکایت کن مرا پس که بچه چیز حلال شود کنیز را بر خود و بیش از نکاح تو او زنانش از زراره گفت پس نبود نزد من جوابی که صورتی
داشته باشد **اصل** فَقُلْتُ لَهُ فَمَا تَرَى اَتَزَوَّجُ فَقَالَ مَا اُبَالِي اَنْ تَفْعَلَ قُلْتُ اَرَاَيْتَ قَوْلَكَ مَا اُبَالِي اَنْ تَفْعَلَ فَاِنَّ
ذَلِكَ عَلَى جِهَتَيْنِ تَقُولُ لَسْتُ اُبَالِي اَنْ تَاْثَمَ مِنْ غَيْرِ اَنْ آمُرَكَ فَمَا تَاْمُرُنِي اَفْعَلُ ذَلِكَ بِاَمْرِكَ فَقَالَ لِي قَدْ كَانَ رَ
سُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَزَوَّجَ وَقَدْ كَانَ مِنْ اَمْرِ امْرَاَةِ نُوحٍ وَامْرَاَةِ لُوطٍ مَا قَدْ كَانَ اِنَّهُمَا قَدْ كَانَتَا تَحْتَ

عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ **شرح** گفتم او را که چه صلاح میدانی آیا زن خواهم گفت باکی ندارم گفتم خرده مرا از قول تو که باکی ندارم که
چه مراد است آن قول بر دو راه و دو احتمالست یکی آنکه گوئی که باکی ندارم که گناه کار شوی در کردن این کار امر کنم ترا بآن و دیگری ظاهر است قول تجویز
کردن است بسبب حیلت آنست پس چه امر میکنی مرا میگفتم آن که خدا یرا امر تو میگفت مرا که بتحقیق پیش از این رسول الله صلی الله علیه و آله که خدا اشد
باینمعنی که از منافقان دختر خواست و بتحقیق واقع شد اینجا کار زن نوح و زن لوط آنچه واقع شد آن امیست که آن دو زن بودند در پا
بین دو بنده از بندگان ما که صالح بودند نقل بالمعنی است از سوره تحریم و اشارتست باینمعنی که زن نوح و زن لوط کرده اند و تشبیه عایشه و حفصه
بایشان که مذکور است در این سوره و اشارتست باینکه با آن خیانت هرگاه زنی ایشان بر هم نخورده باشد پس جایز خواهد بود ترا که خدای و
چون زراره تغافل کرده یا غافل شده از این باز گفتگو کرده چنانچه می آید **اصل** فَقُلْتُ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَيْسَ فِي ذٰلِكَ
بِمَنْزِلَتِي اِنَّمَا هِيَ تَحْتَ يَدِهِ وَ هِيَ مُقِرَّةٌ بِحُكْمِهِ مُقِرَّةٌ بِدِيْنِهِ قَالَ فَقَالَ لِي مَا تَرَى مِنَ الْخِيَانَةِ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَخَانَتَا
هُمَا مَا يَعْنِي بِذٰلِكَ اِلَّا الْفَاحِشَةَ وَ قَدْ زَوَّجَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فُلَانًا **شرح** فقلت بصیغه متکلم است یعنی
لقدر مشترک میان عایشه و حفصه است ما در اول موصوله و مبتدا است ترى بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است من بیانیه است
ما در دوم نافیه است و جمله خبر مبتدا است یعنی بعین منقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامر است
بذلک با حرف جر و اسم اشاره است و مشار الیه آن ما موصوله است پس قائم مقام عاید مبتدا است الفاحشة برای عهد خارجیست
و عبارتست از کفر که مذکور است در ضرب مثل للذین کفروا و میتواند بود که الف لام برای جنس باشد و مراد بفاحشه قدر مشترک میان کفر
و شرک باشد مثل آیت سوره اعراف و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
هشتاد و چهارم که باب ما ادعی الامامة و لیس لها باهل آنست فرق میان کفر و شرک گذشت در حدیث دوم باب الکفر که باب صد و
شصت و چهارم است فلان عبارتست از عثمان و ظهور کفر او بعد از تزویج گذشت در کتاب الجنائز در حدیث نهم آن ابواب و مراد اینست که
کفر او معلوم رسول الله صلی الله علیه و آله شده و دختر او پس گرفت و هر گاه تزویج نا صبیه بهم نخورد بظهور نصب او چه گنجایش دارد که تزویج نا صبیه
بر هم خورد بظهور نصب او و بین مضمون قول زراره که ان الامة لیست بمنزلة الحرة ان رایتنی شیئا بعتها و اعتزلتها ایات ظاهر البطلانست
یعنی باکر کجای این فقره در کتاب نکاح در حدیث دوازدهم باب مناکحة النصاب و الشکاک که باب سی و هفتم است چنین است
فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و آله لست فی ذلک مثل منزلة انما هی تحت یدیه و هی مقرة بحکمه مظهرة دینها و الله ما عنی بذلک الا و قد زوج رسول
الله صلی الله علیه و آله فلانا و زراره الحاقا فقلت بصیغه مخاطبست و بیان میشود و حاصل مردو کیست **یعنی** پس گفتم که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
نیست در آن که خدا شد در مرتبه من چرا که نیست که زن در زیر دست او بود و آن زن اقرار داشت بحکم او و اقرار داشت بدین او و زراره
گفت پس امام گفت مرا که آنچه میبینی از خیانت در قول الله عز و جل در سوره تحریم که پس زن نوح و زن لوط خیانت کردند بآن دو بنده صالح ما
و تشبیه دو زن رسول عایشه و حفصه بآن دو زن شده در خیانت نمیخواهد الله تعالی بآن خیانت مگر آن ناخابیه سوار که گذشت و بتحقیق
دختر داد رسول الله صلی الله علیه و آله عثمان را **اصل** قَالَ قُلْتُ اَصْلَحَكَ اللّٰهُ مَا تَأْمُرُنِي اَنْطَلِقُ فَاَتَزَوَّجُ بِاَمْرِكَ فَقَالَ لِي اِنْ كُنْتَ

فَاعِلًا فَعَلَيْكَ بِالْبُلْهَاءِ مِنَ النِّسَاءِ قُلْتُ وَ مَا الْبُلْهَاءُ قَالَ ذَوَاتُ الْخُدُوْرِ الْعَفَائِفُ قُلْتُ وَ مَنْ هُوَ عَلٰى دِيْنِ سَالِمِ
بْنِ اَبِيْ حَفْصَةَ قَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ عَلٰى دِيْنِ رَبِيْعَةِ الرَّأْيِ فَقَالَ لَا وَ لٰكِنِ الْعَوَاتِقُ اللَّوَاتِيْ لَا يَنْصِبْنَ كُفْرًا وَ لَا يَعْرِفْنَ
مَا تَعْرِفُوْنَ قُلْتُ وَ هَلْ تَعْدُوْا اَنْ تَكُوْنَ مُؤْمِنَةً اَوْ كَافِرَةً فَقَالَ تَصُوْمُ وَ تُصَلِّيْ وَ تَتَّقِي اللّٰهَ وَ لَا تَدْرِيْ مَا اَمْرُكُمْ **شرح**
البلهاء بضم با یک نقطه و فتح لام و الف ممدوده جمع بلها بالفتح با و سکون لام و الف ممدوده زنانی که بی بینش بهر چیز اند سالم بن ابی حفصه
از رؤسای زیدیه است ربیعة الرأی از مجتهدان مخالفانست العواتق بعین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا جمع عاتق دختران رسیده که از خود
مادران خود بجای دیگر نرفته اند **یعنی** زراره گفت گفتم نگاه دار اصلحک الله چه میفرمائی مرا امر میکنی که خدا صلاح کناد ترا بگفت اگر
کار خواهی کرد پس بر تو باد که صاحبان بلاهت را خواهی از جمله زنان گفتم و چیست مراد بصاحبان بلاهت گفت پرده نشینان که خود را از زنا
و مانند آن نگاه میدارند گفتم جمعی که ایشان بر دین سالم بن ابی حفصه اند و بلاهت ایشان بسبب اینست که چنین مذهب نامعقول را قبول کرده اند
گفت نه پس گفتم جمعی که ایشان بر مذهب ربیعة الرأی اند و بلاهت ایشان بسبب اینست که آن مذهب نامعقول را قبول کرده اند پس گفت نه
و لیکن مراد من دختران رسیده پرده نشین است که دانسته اختیار کفر نکرده اند باینمعنی که مقتضای محکمات قرآن را نفهمیده اند نمی
لفت آنها دانسته کرده باشند و نمی شناسند آنچه را که شما میشناسید از حق امامت امام مفترض الطاعة در هر زمانی گفتم بر سبیل استفهام انکاری
که و آیا در میکذرد آن قسم دختری از اینکه مؤمنه باشد یا کافره باشد گفت برای بیان اینکه شق ثالث هست باشد روزه میگیرد و نماز میکند و از
عذاب الهی که لازم معصیت که دانسته منکر حق شوند احتراز میکند و نمیدانند که حقیت کار شما باینمعنی که مقتضای محکمات نفهمیده اند **اصل**
ولہ فَقُلْتُ قَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ لَا يَكُوْنُ اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَا كَافِرٍ | كلا والله
قَالَ فَقَالَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللّٰهِ اَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ يَا زُرَارَةُ اَرَاَيْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَطُوْا عَمَلًا صَالِحًا وَ اٰخَرَ
سَيِّئًا عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا قَالَ عَسٰى فَقُلْتُ مَا هُمْ اِلَّا مُؤْمِنِيْنَ اَوْ كَافِرِيْنَ **شرح** تفسیر آیت هو الذی خلقکم
فمنکم کافر و منکم مؤمن گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است و بیان
مراد ایمان و کفر ارواح بولایت است در روز اخذ میثاق و این منافات ندارد با اینکه واسطه بهم رسد در وقت تعلق ارواح با بدان قول الله
هر دو جا عبارتست از آیت خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا است و در واسطه **یعنی** پس گفتم برای اظهار اینکه وجود شق ثالث منافی ظاهر آیت است
که بتحقیق گفته الله عز و جل در سوره تغابن الله تعالی آنکسیست که آفریده است شما را پس بعضی شما کافر است و بعضی شما مؤمنست بخدا قسم
بمقتضای این آیت نباشد هیچیک از مردمان که نباشد مؤمن و نه کافر زراره گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که قول الله تعالی صادق تر است
از قول تو که خیال کردی که مقتضای آن قول است ای زراره خبر ده مرا از قول الله عز و جل در سوره توبه که آمیخته کردند عملی را که صالحست و عملی دیگر را که بد است
شاید که الله تعالی بازگشت رحمت کند بر ایشان پس چون گفته شاید مراد اینست که لفظ عسی دلالت میکند بر اینکه ایشان نه مؤمنند و نه کافر چنانچه بیان
شد در باب اصناف الناس که باب صد و شصت و چهارم است پس گفتم نیستند ایشان مگر مؤمنان یا کافران باینمعنی که هر کدام ایشان که بازگشت
برحمت بر او خواهد کرد مؤمن خواهد بود در علم الله تعالی و ما نمیدانیم خصوص آن را و هر کدام که بازگشت نخواهد کرد کافر خواهد بود در علم الله تعالی و ما

ما نمیدانیم **اصل** قال فقال فما تقول فی قوله عزّ وجلّ الّا المستضعفین من الرّجال والنّساء والولدان لا
یستطیعون حیلةً ولا یهتدون سبیلاً الی الایمان فقلت ما هم الّا مؤمنین او کافرین فقال
والله ما هم بمؤمنین ولا کافرین **شرح** زراره گفت پس امام گفت پس چه میگویی در قول الله عزّ وجلّ در سوره نساء
که مستضعفان از مردان و زنان و پسران هیچ کاری بر حالی که تاب نیاورند مغلط مخالفان را و دیده ور نمیشوند راه
بسوی ایمان که مغلط در آن نباشد پس گفتم نیستند ایشان مگر مؤمنان یا کافران پس گفت بخدا قسم که نیستند ایشان مؤ
منان و نه کافران بیان این آیت شد در باب اصناف الناس **اصل** ثمّ اقبل علیّ فقال ما تقول فی اصحاب الاعراف
فقلت ما هم الّا مؤمنین او کافرین ان دخلوا الجنّة فهم مؤمنون وان دخلوا النّار فهم کافرون فقال
والله ما هم بمؤمنین ولا کافرین ولو کانوا مؤمنین لدخلوا الجنّة کما دخلها المؤمنون ولو کانوا کافرین
لدخلوا النّار کما دخلها الکافرون ولکنّهم قد استوت حسناتهم وسیّئاتهم فقصرت بهم الاعمال
وانّهم لکما قال الله عزّ وجلّ **شرح** اصحاب الاعراف بیان میشود در شرح عنوان باب اصحاب الاعراف که باب صد و هفتاد و چهارم است
نفی مؤمنین او کافرین باوجود انحصار نفی بالاموافق مذهب یونس و موافق زکویا نیست و دیگران رفع را لازم میشمارند چنانکه
می آید در حدیث اول باب صد و هفتاد و چهارم کما دخلها المؤمنون اشارتست بقول الله تعالی در سوره نساء لا یؤمنون حتّی یحکّموک
فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت ویسلّموا تسلیماً **یعنی** بعد از آن امام علیه السلام رو آورد بمن پس گفت چه میگویی
در یاران عارفان در بوعث الله تعالی پس گفتم نیستند ایشان مگر مؤمنان یا کافران اگر داخل شدند بهشت را پس ایشان مؤمنانند
در علم الله تعالی و اگر داخل شدند آتش جهنم را پس ایشان کافرانند در علم الله تعالی پس گفت بخدا قسم که نیستند ایشان مؤمنان و نه
کافران و اگر می بودند مؤمنان هر آینه داخل میشدند بهشت را چنانچه داخل شدند از مؤمنان صالحین و در حجاب نمی ماندند و اگر میبودند
مؤمنین کافران هر آینه داخل میشدند آتش را چنانچه داخل شدند کافران ولیکن ایشان بتحقیق برابر شده اعمال خوب ایشان و اعمال بد ایشان
پس کوتاه از سبقت بهشت کرده ایشان را آن اعمال بد و بدستی که ایشان هر آینه چنانند که گفته احوال ایشان را الله عزّ وجلّ در سوره اعراف که دما
دما صحاب الاعراف ما آنرو بیان شد در کتاب الحجّة در شرح حدیث نهم باب معرفة الامام والرد الیه که باب هشتم است **اصل** فقلت أمن اهل
الجنّة هم ام من اهل النّار فقال اترکهم حیث ترکهم الله قلت افترجئهم قال نعم ارجئهم کما ارجأهم الله
ان شاء ادخلهم الجنّة برحمته وان شاء ساقهم الی النّار بذنوبهم ولم یظلمهم **شرح** ارجئهم کما ارجأهم
الله اشارتست بآیه مرجون لامر الله که در سوره توبه است و اصحاب الاعراف که در سوره اعراف است یک طایفه اند در حقیقت و جدا
کردن ایشان از یکدیگر باعتبار نزول دو آیت در دو سوره در نهایت است **یعنی** پس گفتم آیا از اهل بهشتند اصحاب اعراف یا از اهل آتش
جهنم پس گفت واگذار ایشان را همانجا که واگذاشته ایشان را الله تعالی و تصریح بحال ایشان نکرده در سوره اعراف گفتم آیا پس تأخیر میکنی و تصریح
بحال ایشان نمیکنی تا روز قیامت شروع شود گفت آری تأخیر میکنم تصریح بحال ایشان را چنانچه تأخیر کرده تصریح بحال ایشان را الله تعالی در سوره توبه

اگر خواهد داخل میکند ایشان را در بهشت برحمت خود و اگر خواهد میراند ایشان را بسوی آتش جهنم بگناهان ایشان خواه بعنوان
انتقام و خواه بعنوان خلود و ظلم کرده نخواهد بود ایشان را **اصل** فقلت هل یدخل الجنّة کافر قال لا قلت فهل یدخل
النّار الّا کافر قال فقال لا الّا ان یشاء الله یا زرارة انّی اقول ما شاء الله وانت لا تقول ما شاء الله اما
انّک ان کبرت رجعت وتحلّلت عنک عقدک **شرح** پس گفتم آیا داخل میشود در بهشت کافر گفت نه گفتم پس
آیا داخل میشود در آتش جهنم مگر کافر زراره گفت پس امام گفت نه مگر که خواهد الله تعالی ای زراره بدرستی که من میگویم چیزی را که خواسته
آن را الله تعالی که عبارتست از وجود شق ثالث واسطه میان ایمان و کفر باشد و تو نمیگویی آن چیز را که الله تعالی خواسته و جمیع غیر مؤمنان را داخل
جهنم میخواهی آگاه باش بدرستی که تو اگر بکبر سن رسی بر میگردی از این سخن و گشوده میشود از تو گرههای تو که در دل داری از مردم غیر مؤمن
باینمعنی که غضب تو ساکن میشود **باب صد و هفتاد و دوم اصل باب المستضعف شرح** این باب بیان حال مستضعف است
یعنی ضعیف شمرده شده در اشتغال فکری از معلومات بسوی نتایج در این باب دوازده حدیث است **اوّل اصل** سألت ابا جعفر
علیه السلام عن المستضعف فقال هو الّذی لا یستطیع حیلةً الی الکفر فیکفر ولا یهتدی سبیلاً الی الایمان لا یستطیع
ان یؤمن ولا یستطیع ان یکفر فهم الصّبیان ومن کان من الرّجال والنّساء علی مثل عقول الصّبیان مرفوع عنهم
القلم **شرح** الاستطاعه وسعت در قدرت که مذکور است در قول الله تعالی در سوره بقره لا یکلّف الله نفساً الّا وسعها پس نفی استطاعت
منافات ندارد با تحقّق اصل قدرت که باعث جواز بودن مستضعف طواف حجّ است مانند اهل اعراف الحیله بکسر حاء منقطع
و سکون یاء دو نقطه در پایین اشتغال از حالی بحالی دیگر بوسیله قوت فهم و کمال قدرت بر تصرّف کارها و ذکر الی الکفر برای کثرت
استعمال حیله در اشتغال بیدست اگر چه اینجا اعم است زیرا که قدرت و استطاعت که مناط التکلیف است تعلّق بهر دو علی السویه میگیرد
و لهذا در حدیث آینده حیله الی الایمان گفته میگوید منصوبست لا یهتدی راه یافتن بحق بهدایت دیگران الایمان گرویدن برب
رب العالمین بتصدیق وجوب حجّ و امام مفترض الطاعه در هر زمانی و راه آن عبارتست از مقدّمات مترتّبه از شواهد ربوبیت
و محکمات قرآن که موکّب فکری در آنها میشود لا یستطیع ان یؤمن و لا یستطیع ان یکفر تفسیر مجموع لا یستطیع حیلةً و لا یهتدی سبیلاً است
اما ظریق لف و نشر الصبیان بکسر صاد منقوطه و سکون باء یک نقطه جمع صبی بفتح صاد و کسر باء طفل شیرخواره و مراد اینجا پسران نابالغ
مؤمن است که مانند اطفال باشند در کمی قوّت فکر **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مستضعف در قول الله تعالی در سوره نساء
الّا المستضعفین من الرّجال والنّساء والولدان لا یستطیعون حیلةً ولا یهتدون سبیلاً پس گفت او آنکسیست که وسعت قدرت
ندارد بجودی خود اشتغال کند بکفر تا کافر شود و نمود نمیشود بتعلیم کسی راه الله تعالی بسوی ایمان خواه بانیروی خود و دیگری تا متوجه حال او شود و خواه
بانیروی خود که متوجه شود اما بسبب کمال بلاهت نفهمد بیان این آنکه استطاعت ندارد که مؤمن شود نه بحیله خود و نه باهتدای دیگری استطاعت
ندارد که کافر شود نه بحیله خود و نه بعد از هدایت دیگری پس جماعت مستضعفان پسران مانند اطفال اند و هر که باشند از جمله مردان و پسر
و از زنان بر مثل فهمیدگیهای آن پسران باینمعنی که ابلهان باشند بر داشته شده از ایشان قلم تکلیف بایمان بمقتضای شواهد ربوبیت

ومحکمات قرآن مخفی نماند که این منافات ندارد با تحقیق تکلیفهای دیگر مثل نماز و روزه و حج و ایضا مراد این نیست که مادام که اهتدا را
نیافته اند مرفوع القلمند چنانچه می آید در حدیث چهارم این باب **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال المستضعفون الذین
لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا قال لا یستطیعون حیلة الی الایمان ولا یکفرون الصبیان
واشباه عقول الصبیان من الرجال والنساء **شرح** ولا یکفرون یعنی ولا یستطیعون حیلا الی الکفر و باین لفظ آورده تا
اشارت باشد باینکه کسی که استطاعت کفر ندارد استطاعت ایمان نیز نخواهد داشت پس مجموع این کلام تفسیر لا یستطیعون حیلة است یعنی
لا یهتدون سبیلا مذکور نیست اصلا و اشباه عقول الصبیان یعنی و اشباه الصبیان فی العقول و مضمون این حدیث موافق سابق است
سیوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن المستضعف فقال هو الذی لا یستطیع حیلة یدفع بها عنه الکفر و لا
یهتدی بها الی سبیل الایمان لا یستطیع ان یؤمن ولا یکفر قال والصبیان ومن کان من الرجال والنساء علی مثل
عقول الصبیان **شرح** یدفع بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بالذی است و در بها برای آلت است ضمیر بها راجع بحیلة است ضمیر عنه راجع
بالذی است الکفر منصوب و مفعول به یدفع است و لا یهتدی عطف بر لا یستطیع است با در بها انجا برای سببیت است زیرا که مراد
انجا اهتدا بحیله شخصی است که معلم اوست بخلاف دفع بحیله که پیشتر مذکور شد چه آنجا مراد دفع بحیله خود است و لا یکفر منصوب بتقدیر
و لا ان یکفر است و مضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام ما تقول فی المستضعفین فقال لی شبیها
بالفزع و ترکتم احدا یکون مستضعفا واین مستضعفون فوالله لقد مشی بامرکم هذا العواتق الی العواتق فی
خدورهن و تحدث به السقایات فی طریق المدینة **شرح** ترکتم بتقدیر استفهام انکاری است و مراد نفی مستضعف در روی
زمین مطلقا نیست بلکه مراد نفی آن در خصوص مدینه در زمان امام علیه السلام است و این استفهام انکاری است با در بامرکم برای تعدیه است
العواتق دخترانی که بحد تزویج رسیده باشند و هنوز از ما در جدا نشده باشند السقایات بفتح سین منقط و تشدید قاف است **یعنی**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه میگویی در این مستضعفان اهل مدینه پس گفت مرا مانند کسی که مضطرب شده باشد آیا گذاشته اید شما
هیچیک از اهل مدینه را که مستضعف باشد کجااند مستضعفان در مدینه یا یعنی که مستضعفی نمانده انجا بیان این آنکه بخدا قسم که هر آینه بتحقیق
که برده اند این کار شما را که مسئله دلالت آیات محکمات قرآن و شواهد ربوبیت بر لزوم وجود امام مفترض الطاعة در هر زمانی دختران رسیده سوی
دختران رسیده دیگر در اندرون خانها و پرده های ایشان و حکایت میکردند بآن کار شما زنان آب کش در کوچه مدینه **پنجم اصل** سألنا ابا عبدالله
علیه السلام عن المستضعفین فقال هم اهل الولایة فقلت ای ولایة فقال اما انها لیست بالولایة فی الدین ولکنها الولایة
فی المناکحة والموارثة والمخالطة وهم لیسوا بالمؤمنین ولا بالکفار وهم المرجون لامر الله عز وجل **شرح**
ضمیر هم راجع بمستضعفین و امثال ایشان است **یعنی** پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مستضعفان که چون باید با ایشان سلوک
باید کرد گفت ایشان اهل دوستی اند گفتیم کدام دوستی گفت آگاه باش بدرستی که آن دوستی نیست دوستی بسبب شارکت
در ایمان ولیکن آن دوستی در دختر دادن و دختر ستدن و در میراث دادن و گرفتن است و در مصاحبت است و ایشان نیستند

بحیله خود [illegible] بلکه
مراد اهتداء [illegible]

مؤمنان

مؤمنان و نه کافران و امثال ایشان اند که تأخیر کرده شده اند برای امر خدای عز و جل در روز قیامت که اگر خواهد بر ایشان رحمت کند و اگر خواهد
عذاب کند **ششم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن الدین الذی لا یسع العباد جهله فقال الدین واسع ولکن
الخوارج ضیقوا علی انفسهم من جهلهم قلت جعلت فداک فاحدثک بدینی الذی انا علیه فقال بلی
قلت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله والاقرار بما جاء به من عند الله واتولاکم وابرأ من
عدوکم ومن رکب رقابکم وتأمر علیکم وظلمکم حقکم فقال ما جهلت شیئا والله الذی نحن علیه **شرح** چون فا
در فاحدثک بتقدیر استفهام است و استفهام مشتمل بر نفی است جوابش که مشتمل بر اثبات است بلی واقع شده واو در والاقرار
بمعنی مع است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از دینی یعنی مسائل اصول دینی که گنجایش نیست بندگان را انکار آن گفت
مسائل اصول دین آسان است ولیکن خوارج تنگ گرفتند بر خودشان و مسائل دقیقه که اکثر عوام عاجز از فهمیدن آنها و تصدیق آنها
اند داخل مسائل اصول دین کردند بسبب نادانی ایشان بحقیقت اصول دین گفتم قربان شوم آیا پس خبر دهم ترا باصول دین خود که من بآن
اعتقاد دارم گفت بلی گفتم گواهی میدهم باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول اوست با اقرار بهر چه آورده آنرا از
نزد الله مثل قیامت و مانند آن از فروع دین و امام خود میدانم شما را و تبرا میکنم از دشمنان شما و آنکه سوار شد بر گردنهای شما و بزور
حکومت کرد بر شما و ستم کرد در حق شما از امامت شما گفت جاهل نشدی چیزی را از مسائل اصول دین با یعنی که همه حقیت
که گفتی و آن بخدا قسم که آنست که ما ایم بر آن **اصل** قلت فهل سلم احد لا یعرف هذا الامر فقال لا الا المستضعفین
قلت من هم قال نساؤکم واولادکم قال ارأیت ام ایمن فانی اشهد انها من اهل الجنة وما کانت تعرف
ما انتم علیه **شرح** گفتم پس آیا سالم از آتش جهنم میشود کسی که نداند و نشناسد این امارت و امامت شما را پس گفت نه مگر مستضعفان
گفتم کیانند ایشان گفت زنان شما و پسران شما و پسران عموی برادری شما که از کمال بلاهت نه خود استدلال بر امامت امام حق از محکمات قرآن و مانند
آن توانند کرد و نه اگر کسی گوید میفهمند بعد از آن گفت خبر ده مرا حال ام ایمن که کنیز رسول علیه السلام بود از میراث پدرش بیان این
آنکه بدرستی که من گواهی میدهم که او از اهل بهشت است و از سبب کمال بلاهت نفهمیده بود آنچه را که شما بر آنید مراد لزوم وجود امام مفترض
الطاعة خواه نبی و خواه وصی در هر زمانی است بدلالت شواهد ربوبیت و محکمات قرآن **هفتم اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام من عرف
اختلاف الناس فلیس بمستضعف **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که شناخت و فهمید که اختلاف مردم در باب
امامت برای چیست یعنی که طریق استدلال بشواهد ربوبیت و محکمات قرآن بفکر خود یا بهدایت دیگری فهمید و دانست
که مخالفان در مقابل این استدلال چه میگویند پس نیست مستضعف چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب **هشتم اصل** قلت لابی
عبدالله علیه السلام انی ربما ذکرت هؤلاء المستضعفین فاقول نحن وهم فی منازل الجنة فقال ابو عبدالله
علیه السلام لا یفعل الله ذلک بکم ابدا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من بسا که یاد می آورم این جماعت مستضعفان را
که اعتراف بامامت شما ندارند و به بهشت میروند پس میگویم ما و ایشان در مراتب بهشت یکسانیم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible]

[illegible]

میکنند این آیه را با تمام که مراد آنست که اهل معرفت امامت ما فضلند در مراتب بهشت از مستضعفان که بهشت روند نهم اصل
عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ عِنْدَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَخَافُ أَنْ تَنْزِلَ بِذُنُوبِنَا مَنَازِلَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ قَالَ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِكُمْ أَبَداً شرح روایتست از ایوب بن الحر که گفت مردی امام جعفر
صادق علیه السلام را بر حالی که ما نزد او بودیم قربانت شوم می‌ترسیم که ما فرود آییم بسبب گناهان ما در مراتب مستضعفان ایوب
گفت پس امام گفت نه بخدا قسم که نمیکند این کار را با شما … اشارتست باینکه اصحاب اعراف افضلند از مستضعفان با وجود
اینکه مردوا از جمله طوائف محجوبند که مذکورست در قول … در سوره اعراف و بینهما حجاب دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ
عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ شرح این موافق حدیث ششم این بابست یازدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنِ الضُّعَفَاءِ فَكَتَبَ إِلَيَّ الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ يُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةٌ وَلَمْ يَعْرِفِ الِاخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الِاخْتِلَافَ فَلَيْسَ
بِضَعِيفٍ شرح لم یرفع را منقطه و فا عین نقطه بصیغه مجهول باب منع است الرفع و … کسی مضمون این موافق
حدیث ششم این بابست دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ الْيَوْمَ مُسْتَضْعَفٌ أَبْلَغَ الرِّجَالُ الرِّجَالَ وَالنِّسَاءُ
النِّسَاءَ شرح مضمون این موافق حدیث چهارم این بابست باب صد و هفتاد و سیوم اصل باب الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ شرح این باب
بیان مراد از آیاتست در سوره توبه و آخرون مرجون لامر الله یعنی جمعی که تاخیر کرده شده اند برای روز قیامت و تفریع نجات و عذاب
ایشان شده در قرآن و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ
لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَجَعْفَرٍ وَأَشْبَاهِهِمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي
الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَتَرَكُوا الشِّرْكَ وَلَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَلَمْ يَكُونُوا
عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ شرح مثل حمزه و جعفر … اشباههما …
و عبارتست از جمعیت که مرتبه ایشان موافق مرتبه آن دو کس نیست اما نزدیکست بمرتبه آن دو کس چون داخل مومنان خالص اند یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره توبه … از اهل حوالی مدینه و اهل مدینه جمعی دیگرند که تاخیر کرده شده اند برای فرمان الله
در روز قیامت امام گفت مراد جمعیت که بودند مشرکان پس در زمان شرک کشتند کسی را که مرتبه او موافق مرتبه حمزه بن عبد المطلب و جعفر
بن ابو طالبست و کسی را که مرتبه او موافق مرتبه ایشان باشد … از جمله مومنان خالص بعد از آن … که ایشان داخل شدند در اسلام
پس لا اله الا الله گفتند و ترک مذهب بت پرستی … از جمله مومنان خالص پس واجب شود
برای ایشان بهشت … از جمله طوائف محجوب … تا کافر شوند پس واجب شود برای ایشان آتش جهنم … عذاب
میکند … دوم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُرْجَوْنَ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَقَتَلُوا
مِثْلَ حَمْزَةَ وَجَعْفَرٍ وَأَشْبَاهِهِمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ بَعْدُ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَتَرَكُوا الشِّرْكَ شرح مضمون

إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ

این ظاهر است از شرح سابق اصل وَلَمْ يَكُونُوا يُؤْمِنُونَ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَمْ يُؤْمِنُوا فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَلَمْ
يَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ شرح توسط فعل ناقص میان حرف نفی و فعل مضارع برای
افاده استبعاد ایمانست در زمان شرک یعنی که در زمان شرک آن مقدار مصر بر شرک بودند که وجود احتمال ایمان نمیدادند و لهذا
در ابتدای اسلام خود مومن خالص شدند و ذکر ولم یومنوا برای افاده آنست که در اواسط و اواخر زمان اسلام خود نیز مومن خالص
نشدند و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق باب صد و هفتاد و چهارم اصل باب أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ شرح گذشت در کتاب
الحجه در شرح حدیث نهم باب … که باب معرفة الامام والرد الیه است بیان اینکه اعراف بفتح همزه جمع عارف است و عبارتست
از جمیع اثنا عشریه امامیه که عارفان ربوبیت الله اند چنانچه باید بوسیله معرفت ائمه هدی علیهم السلام ولیکن رای کثرت اهوال اسباب
و حساب آنها در طوایف حجاب داخل شده اند موافق آنچه گذشت در حدیث نوزدهم باب صد و … که باب فضل فقراء المسلمین
است و مراد باصحاب الاعراف جمعی است که خود را از شیعه امامیه میشمرند و با اعراف مصاحبت میکنند لیکن بسبب کثرت معاصی دا
خل طوایف حجاب شده اند و وجه جدا کردن این باب از باب سابق ظاهر شد از شرح حدیث اول باب اصناف الناس که باب صد و …
چهارمست ~~…~~ یعنی این باب بیان یاران عارفان ربوبیت است و در این باب یک حدیث است اول اصل عَنْ
زُرَارَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ فَقُلْتُ مَا هُمْ إِلَّا مُؤْمِنُونَ أَوْ كَافِرُونَ إِنْ دَخَلُوا
الْجَنَّةَ فَهُمْ مُؤْمِنُونَ وَإِنْ دَخَلُوا النَّارَ فَهُمْ كَافِرُونَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ وَلَوْ كَانُوا مُؤْ
مِنِينَ لَدَخَلُوا الْجَنَّةَ كَمَا دَخَلَهَا الْمُؤْمِنُونَ وَلَوْ كَانُوا كَافِرِينَ لَدَخَلُوا النَّارَ كَمَا دَخَلَهَا الْكَافِرُونَ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ
اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَسَيِّئَاتُهُمْ فَقَصُرَتْ بِهِمُ الْأَعْمَالُ وَإِنَّهُمْ لَكَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ أَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمْ
أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَقَالَ اتْرُكْهُمْ حَيْثُ تَرَكَهُمُ اللَّهُ قُلْتُ أَفَتُرْجِئُهُمْ قَالَ نَعَمْ أُرْجِئُهُمْ كَمَا أَرْجَأَهُمُ اللَّهُ إِنْ شَاءَ
أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ وَإِنْ شَاءَ سَاقَهُمْ إِلَى النَّارِ بِذُنُوبِهِمْ وَلَمْ يَظْلِمْهُمْ فَقُلْتُ هَلْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ كَافِرٌ قَالَ
لَا قُلْتُ هَلْ يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا كَافِرٌ قَالَ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ يَا زُرَارَةُ إِنِّي أَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَأَنْتَ لَا تَقُولُ
مَا شَاءَ اللَّهُ أَمَا إِنَّكَ إِنْ كَبِرْتَ رَجَعْتَ وَتَحَلَّلَتْ عَنْكَ عُقَدُكَ شرح این گذشت با اندک تغییری در حدیث دوم باب
صد و هفتاد و یکم دوم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً فَأُولَئِكَ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ يُحْدِثُونَ
فِي إِيمَانِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي يَعِيبُهَا الْمُؤْمِنُونَ وَيَكْرَهُونَهَا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ شرح ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب برای اشارتست بآنکه اهل خلط که مذکور اند در سوره توبه دو قسم اند قسم اول اهل القصد اند و قسم دوم
مرجون لامر الله و اصحاب اعراف چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب اصناف الناس …
است یعنی … یعیبها بعین … بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام جمعی که مذکور اند در سوره توبه که جمعیند که آمیخته کرده اند عمل صالح را که تصدیق …

در هر زمان خواه رسول خواه وصی رسول علی دیگر را که در ... بیست شل لم یکبره و مثل صیرة پس ایشان جمعیند که مؤمنند باین معنی که اقرار بر کبیره نکرده اند تا کافر شوند احداث میکنند باوجود ایمان خود و بعض گناهان را که عیب میکنند آنها را مومنان و ناخوش میشمارند آنها را ایشان بیش نند که این حکایت گفته که شاید که این گناهان را گذشته کنند رحمت خود بر ایشان **باب صد و هفتاد و پنجم اصل باب فی صنوف اهل الخلاف شرح** این باب است در بیان اقسام مخالفان شیعه امامیه در نسخ دیگر چنین است باب ذکر القدریة والخوارج والمرجئة واهل البلدان و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لعن الله القدریة لعن الله الخوارج لعن الله المرجئة لعن الله المرجئة قال قلت لعنت هؤلاء مرة مرة و لعنت هؤلاء مرتین قال ان هؤلاء یقولون ان قتلتنا مؤمنون فدماؤنا متلطخة بثیابهم الی یوم القیمة ان الله حکی عن قوم فی کتابه الّا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین قال کان بین القاتلین والقائلین خمسمائة عام فالزمهم الله القتل برضاهم ما فعلوا **شرح** لن نؤمن نقل بالمعنی است چه در سورهٔ آل عمران چنین است الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن **یعنی** روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت لعنت کناد الله تعالی قدریه را که میگویند که فعل بنده به قدر خود نیست باین معنی که تمام تدبیر آن با بنده است و بنده مستقل در قدرت بر فعل خود است و فعل او در تحت مشیت و ارادت و قدرت و قضا و اذن الله تعالی نیست لعنت کناد الله تعالی خوارج را که میگویند وجود امام در هر عصری در کار نیست و میگویند بنده بارتکاب یک کبیره هر چند که بی اصرار و بعنوان لمم باشد کافر است لعنت کناد الله تعالی مرجئه را لعنت کناد الله تعالی مرجئه را که میگویند ایمان محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول است و اعمال قلب و اعضای دیگر اصلا داخل ایمان نیست پس ایمان جبرئیل و میکائیل و ایمان فسق فساق در یک مرتبه قوت و ضعف است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومن هم است راوی گفت گفتم و لعنت کردی قدریه و خوارج را یکبار یکبار و لعنت کردی مرجئه را دو بار گفت بدرستی که مرجئه میگویند بدرستی که قاتلان ما ائمه هدی مؤمنند پس خونهای ما چسپیده بجامههای ایشان تا روز قیامت چنان این که الله تعالی حکایت کرده از جمعی در کتاب خود در سورهٔ آل عمران که گفتند هرگز نمیگرویم برای رسولی تا آورد نزد ما قربانی که آتشی از آسمان آید و آن را فرا گیرد بگو بتحقیق آوردند رسولان پیش از من معجزات را و آنچه را که گفتند پس چرا کشتید ایشان را اگر راست میگفتید باشید در دعوی وفا بپیمان این امام گفت بود میان جمعی که کشتند و جمعی که این سخن را گفتند پانصد سال پس بر گردن ایشان انداخت الله تعالی کشتن رسولان را بسبب پسندیدن ایشان آنچه را که کشندگان رسولان کردند و بسبب تعلل ایشان و تغافل از نهی از منکر و بسخنهای ناحق که باعث قتل ایشان شد **دوم اصل** سألنی ابو عبد الله علیه السلم عن اهل البصرة ما هم فقلت مرجئة و قدریة و حروریة فقال لعن الله تلک الملل الکافرة المشرکة التی لا تعبد الله علی شیء **شرح**

این گذشت در حدیث سیزدهم باب صد و شصت و نهم **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اهل الشام شر من اهل الروم و اهل المدینة شر من اهل مکة و اهل مکة یکفرون بالله جهرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اکثر اهل شام که خود را نسبت باسلام میدهند و عداوت اهل البیت علیهم السلم میورزند بدترند از اکثر اهل روم بروی ترسایان اند و عداوت اهل البیت ندارند و اکثر اهل مدینه که خود را نسبت بتشیع میدهند و مخالفت ائمه خود میکنند بسبب ترک تقیه و مانند آن بدترند از اکثر اهل مکه که تابعان ائمه ضلال شده و اکثر اهل مکه کافر میشوند بالله تعالی آشکارا باین معنی که مستضعف نیستند و مخالفت میکنند محکمات قرآن را که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و امر به پیروی ائمه عالمین بجمیع احکام الهی است دانسته و فهمیده و از جمله کفر آشکارا ایشان اینکه روز عاشورا که دهم محرم است روز قتل حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم است نزد ایشان عیدی بزرگ است و در آن روز در کعبه را میگشایند و آن را باز آن را عید الفتح مینامند و شعار تسلی فتح مکه و بدر میکنند و اعظان ایشان بر منبرها در روغی چند در مبارک بودن آن روز میگویند و سفارش توسعه بر عیال در آن روز میکنند **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلم قال ان اهل مکة لیکفرون بالله جهرة وان اهل المدینة اخبث من اهل مکة اخبث منهم سبعین ضعفا **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق تفاوت این است که اینجا بیان شده که بدتر بودن اکثر اهل مدینه از اکثر اهل مکه هفتاد برابر است **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم اهل الشام شر ام اهل الروم فقال ان الروم کفروا ولم یعادونا وان اهل الشام کفروا وعادونا **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تجالسوهم یعنی المرجئة لعنهم الله ولعن مللهم المشرکة الذین لا یعبدون الله علی شیء من الاشیاء **شرح** المجالسة همنشینی بعنوان همصحبتی یعنی المرجئة کلام راوی است که در میان کلام امام در آمده برای تفسیر ضمیر منصوب در لا تجالسوهم و مرجئه دو معنی دارد یکی جمعی که ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول میشمرند چنانچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب دیگری جمعی که تاخیر کردند امامت امیر المؤمنین را و اینجا هر دو مناسب است لعنهم الله تا آخر جمله خبریه است برای استیناف بیانی و میتواند بود که جمله دعائیه باشد ملل بتقدیر اهل ملل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت همصحبتی مکنید با ایشان میخواهست مرجئه را لعنت کرده است ایشان را الله تعالی پس همصحبتی ایشان باعث خذلان شما میشود و سهل انکار در دین حق میشود و لعنت کرده جمیع اهل ملتهای ایشان را که مشرکند جمعیند که عبادت نمیکنند الله تعالی را بر چیزی از چیزها باین معنی که جمیع عبادات ایشان باطلست **باب صد و هفتاد و ششم باب المؤلفة قلوبهم شرح** این باب بیان جمعی است که باید که الله کرده شود دلهای ایشان با اهل حق بدادن مال با ایشان و مذکورند در قول الله تعالی در سوره توبه انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم **مالکی** مؤلفة قلوبهم قسمی از اهل شکند و شک بمعنی اضطراب خاطر است بمعنی عدم علم و فهم بیان این آنکه اهل شک بر سه قسمند **اول** جمعی که مدار ایشان بر طمع گرفتن مال است از اهل حق اگر بفعل آید خوب و الا بر میگردند و ایشان را مؤلفة قلوبهم مینامند **دوم** جمعی که مدار ایشان بر فال نیک و فال بد است چشم بر وسعت حال دارند از الله تعالی اگر وسعت بهم رسید خوب و اگر تنگی شد بر میگردند و ایشان را من یعبد الله علی حرف مینامند و می آید در باب آینده **سیوم** معاندون و بیان ایشان

می آید در باب بیست و دوم و مؤلفه قلوبهم بر سه قسمند اول جمعی که اضطراب خاطر دارند در رسالت و این قسم مذکور است در حدیث اول و
پنجم این باب دوم جمعی که اضطراب خاطر در ولایت و مانند آن دارند و این قسم مذکور است در حدیث دوم این باب سیوم جمعی که اضطراب
خاطر در بعض افعال اهل حق دارند بی اضطراب خاطر در رسالت یا ولایت یا مانند اینها و این قسم مذکور است در حدیث چهارم این باب
و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المؤلفة قلوبهم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من دون
الله ولم یدخل المعرفة قلوبهم ان محمدا رسول الله وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یتألفهم ویعرفهم لکیما
یعرفوا ویعلمهم شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت جمعی که الفت داده شده است دلهای ایشان و مذکورند در آیت
صدقات در سوره توبه جمعیند که لا اله الا الله گفتند و بیرون کردند از گلوی خود عبادت کسی را که غیر الله تعالی است و داخل نشد در دلهای ایشان
شناخت اینکه محمد رسول الله است یا بمعنی که اضطراب خاطر داشتند در ان و رسول الله صلی الله علیه وآله الفت با خود میداد ایشان را با مال و می شنا
سانید غیر مستضعفان ایشان را رسالت خود تا اقرار کنند به دلائل و تعلیم میکرد مستضعفان ایشان را دوم اصل عن زرارة عن ابی
جعفر علیه السلم قال سألته عن قول الله عز وجل والمؤلفة قلوبهم قال هم قوم وحدوا الله عز وجل وخلعوا عبادة
من یعبد من دون الله وشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله وهم فی ذلک شکاک فی بعض
ما جاء به محمد صلی الله علیه وآله فأمر الله عز وجل نبیه صلی الله علیه وآله ان یتألفهم بالمال والعطاء لکی یحسن اسلا
مهم ویثبتوا علی دینهم الذی دخلوا فیه واقروا به شرح فی در فی ذلک بمعنی مع است یعنی روایت از زراره از
امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سوره توبه والمؤلفة قلوبهم امام گفت ایشان جمعیند که بوحدانیت الله
عز وجل قائل شدند و بیرون کردند عبادت کسی را که معبود میشد غیر الله تعالی و گواهی دادند اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است
صلی الله علیه وآله بر جایی که ایشان با وجود آن شک کنندگان بودند در بعض آنچه می آورد محمد صلی الله علیه وآله بخیال اینکه رسول را ممکنست که برای
رعایت مصلحت چیزی را گوید که الله تعالی امر کرده باشد بآن و در واقع امر نکرده باشد پس امر کرد الله عز وجل نبی خود را صلی الله علیه وآله که الفت با خود دهد
ایشان را با مالی که غنیمت شده و بخشش زیاد از قدر حصه ایشان تا خوب شود اسلام ایشان و ثابت قدم شوند در دین اسلامی که داخل شدند در ان
و اقرار بآن کردند بمعنی که از اهل تسلیم شوند اصل ولما ان رسول الله صلی الله علیه وآله یوم حنین تألف رؤساء العرب من قریش
وسائر مضر منهم ابو سفیان ابن حرب وعیینة بن حصین الفزاری واشباههم من الناس فغضبت الانصار
واجتمعت الی سعد بن عبادة فانطلق بهم الی رسول الله صلی الله علیه وآله بالجعرانة فقال یا رسول الله أتأذن لی
فی الکلام فقال نعم فقال ان کان هذا الامر من هذه الاموال التی قسمت بین قومک شیئا انزله الله رضینا به
وان کان غیر ذلک لم نرض شرح مضر بضم میم و فتح ضاد با نقطه و راء بی نقطه پدر قبیله عظیم از عرب چنانچه ربیعه پدر قبیله عظیم
دیگر از عرب است و قریش از جمله قبائل مضر است فزار بفتح فا و زای با نقطه و الف و رای بی نقطه پدر قبیله ایست از غطفان بفتح غین
با نقطه و فتح طا بی نقطه و فا و غطفان پدر قبیله ایست از قیس بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و قیس پسر مضر است

اگر راه شود

و اشباههم منصوب و معطوف بر رؤسا است و ضمیر راجع بر رؤسا است یا مجرور و معطوف بر قریش است و ضمیر راجع بقریش و سائر
مضر است عباده بضم عین بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه است جعرانه بکسر جیم و کسر عین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه جائی است در چهار
فرسخی مکه در راه طائف یعنی و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله در روز حنین الفت با خود داد بدادن مال سرداران عرب را از جمله قریش
و باقی قبیله مضر از جمله آن سرداران بود ابو سفیان بن حرب که از قریش است و عیینه بن حصن فزاری که از سائر مضر است و مانند
رؤسا را از مردم پس غضبناک شدند اهل مدینه و جمع شدند نزد سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بود پس برد ایشان را بسوی رسول الله صلی
الله علیه وآله در جعرانه پس گفت ای رسول الله آیا رخصت میدهی مرا در سخن پس گفت آری پس سعد گفت اگر باشد این کار از جمله کارهای متعلق
باین مالها که قسمت کردی میان جماعت خود از مضر چیزی که نازل ساخته آنرا الله تعالی راضی میشویم بآن و اگر باشد غیر آن راضی نمیشویم اصل
قال زرارة وسمعت ابا جعفر علیه السلم یقول فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر الانصار اکلکم علی قول سیدکم
سعد فقالوا سیدنا الله ورسوله ثم قالوا فی الثالثة نحن علی مثل قوله ورایه قال زرارة فسمعت ابا جعفر علیه
یقول فحط الله نورهم وفرض للمؤلفة قلوبهم سهما فی القرآن شرح حط بحاء بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم با
نور است النور بفتح نون و سکون واو و راء بی نقطه مصدر باب نصر از جا بر آمدن و جستن و زبانه کشیدن و برخاستن شر و مانند
آن برای رسیدن و هم انجا مناسب است یعنی گفت زراره و شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
ای گروه انصار آیا جمیع شما بر سخن بزرگ شمایید که سعد است پس گفتند بزرگ ما الله تعالی و رسول اوست بعد از ان چون تکرار این سؤال شد
گفتند در باب سیوم که ما بر مثل سخن سعد و صلاح دید اوییم گفت زراره پس شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت پس پست کرد از جا بر آمدن
انصار را و قرار داد برای مؤلفه قلوبهم حصه در قرآن در سوره توبه از صدقات فریضه که اموال مسلمانان بوده و نزد امام جمع شده چه جای غنائم
که اموال مشرکان بوده و بیان این آیت می آید در کتاب الزکوة در حدیث اول باب ... سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المؤلفة قلو
بهم لم یکونوا قط اکثر منهم الیوم شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت جمعی که باید که الفت داده شود دلهای ایشان
بمال نبودند هرگز بیشتر از ایشان امروز چهارم اصل عن اسحق بن غالب قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا اسحق کم تری اهل هذه الآیة
ان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون قال ثم قال هم اکثر من ثلثی الناس شرح روایت از
اسحق بن غالب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای اسحق چه مقدار می بینی اهل این آیت در سوره توبه را که اگر داده شوند از صدقات
راضی میشوند از رسول علیه السلم و اگر داده نشوند از صدقات در این هنگام ناگاه ایشان آزرده میشوند از رسول اسحق گفت بعد از ان امام
گفت اهل این آیت از جمله مردم این زمان بیشترند از دو حصه و این کلام اشارت است باینکه این آیت نازل شده در مؤلفه قلوبهم که ریاست
یا منصب ریاست داشته اند اما جاریست تا آخر الزمان در امثال ایشان اگر چه ریاست اصلا نداشته باشند پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلم
ما کانت المؤلفة قلوبهم قط اکثر منهم الیوم شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سیوم این باب اصل وهم قوم
وحدوا الله وخرجوا من الشرک ولم تدخل معرفة محمد صلی الله علیه وآله قلوبهم وما جاء به فتألفهم رسول الله صلی الله علیه

شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب اصل ونالکم انهم المؤمنون بعد رسول الله صلی الله علیه وآله لکیما
یعرفوا شرح والفت با خود داد مثال اشیا را مومنان بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله تا اعتراف کنند بدین حق که ولایت
اهل البیت علیهم السلام باشد باب صد و هفتاد و هفتم اصل باب فی ذکر المنافقین والضلال وابلیس فی الدعوة شرح فاء در فی
الدعوة برای سببیت است الدعوة بفتح دال منقوطه وسکون عین منقوطه اسم است یا بتشدید دال که مصدر باب افتعال است بمعنی دعوی
چیزی برای خود یعنی این باب است در بیان مذکور ساختن الله تعالی در یا ایها الذین آمنوا منافقان را و اهل ضلالت را که بیان شدند در شرح حدیث
دوم باب اصناف الناس و مذکور ساختن الله تعالی ابلیس را در یا ملائکه بسبب دعوی منافقان و اهل ضلالت مؤمن بودن را برای خود و بسبب
دعوی ابلیس ملک بودن را برای خود و در این باب یک حدیث است اصل عن جمیل قال کان الطیار یقول لی ابلیس لیس من الملائکة و
انما امرت الملائکة بالسجود لآدم فقال ابلیس لا اسجد فما لابلیس یعصی حین لم یسجد ولیس هو من الملائکة
قال فدخلت انا وهو علی ابی عبد الله علیه السلام قال فاحسن والله فی المسألة فقال جعلت فداک ارأیت ما ندب
الله عز وجل الیه المؤمنین من قوله یا ایها الذین آمنوا ادخل فی ذلک المنافقون معهم قال نعم والضلال وکل من
اقر بالدعوة الظاهرة وکان ابلیس ممن اقر بالدعوة الظاهرة معهم شرح الملائکة جمع ملک جمعی که مالک اختیار رسالت
الهی اند یا بمعنی که کمال قرار بملکوت آسمان دارند و مهیای مرتبه الهی اند و از اقتضای طبع بشری خالیند و جمعی میگویند که اصل ملک
ملاک بفتح میم و سکون لام و فتح همزه بوده بمعنی پیغام رساننده و ظاهر این حدیث خلاف آنست و بر هر تقدیر این معنی عرفی افراد
خود است مثل مؤمن که بمعنی افراد خود است پس میتواند بود که شخصی باعتقاد جمعی که حقیقت او را دانند از جمله ملائکه باشد و در علم الهی چنان
نباشد چنانچه ابلیس بود و بیان شد در حدیث ششم باب صد و بیست و سیوم و ایضا میتواند بود که شخصی وقتی ملک باشد و وقتی دیگر نباشد
الی و الیه برای انتهاست و من در من قوله برای سببیت است و میتواند که برای بعض باشد و من تبعیضیه باشد و باء در بالدعوة برای سببیت است
صلة اقر نیست یعنی روایت است از جمیل گفت که طیار میگفت مرا ... ابلیس نیست از ملائکه و جز این نیست که مامور شدند ملائکه
بسجده برای آدم پس گفت ابلیس که سجده نمیکنم چنانچه مذکور است در سوره بقره و بنی اسرائیل و طه پس چرا ابلیس عاصی شود وقتی که سجده
نکرد و حال آنکه او از ملائکه نیست جمیل گفت پس داخل شدم من و او بر امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت پس خوب رعایت آداب کرد طیار
بخدا قسم در سوال یا بمعنی که چون این سخن که با من میگفت بصورت اعتراض بر قرآن بود از آن عدول کرد و چیزی دیگر پرسید که آنچه در
آنجا جواب باشد آنجا نیز جواب شود یا نیز پرسش پرسید که گفت قربانت شوم خبر ده مرا که آنچه خوانده و تکلیف کرده الله عز وجل بسوی آن مؤمنان را
بعمل او که یا ایها الذین آمنوا آیا داخل شده اند در آن مکلف به و تکلیف آن منافقان یا جمیع دیگر مؤمنند در واقع امام گفت آری
ایشان داخلند و اهل ضلالت نیز داخلند و کسی که اقرار کرده بربوبیت رب العالمین و رسالت رسول و سیله دعوی ظاهر که زبانست پس داخلست
و بود ابلیس از جمله کسی که اقرار کرد بکمال ملکوت ... با ملائکه در آسمان یعنی ... سخن مبنی بر علم امامست یا تکرار سوال طیار را ... چه میتواند بود
که برای ... تا محل سوال واضح شود باب صد و هفتاد و هشتم اصل باب فی قوله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف شرح این باب در بیان

قول

قول الله تعالی در سوره حج و از جمله مردم کسی است که عبادت میکند الله تعالی را بر کناره یا بمعنی که انتظار فال نیک و فال بد میکشد و فرق میان آن قسم
کسی و میان مؤلفة قلوبهم و معارون با وجود آنکه هر سه از اهل شکند مذکور شد در شرح عنوان باب صد و هفتاد و ششم و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن الفضیل وزرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه
خیر اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة قال زرارة سألت عنها ابا جعفر علیه السلام
شرح روایت است از فضیل و زراره از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره حج و از جمله مردم کسی است که عبادت میکند الله تعالی را بر کناره پس
اگر رسد او را خوبی قرار میگیرد بدل او بسبب آن خوبی و اگر رسد او را آزمودی برگشت بر آن که در دل او است بسوی شرک اشارتست
بشکی که ... شرک چنانچه خواهد آمد ... زیان خالص زیان دار دنیا را بسبب آن بلا و آخرت را بسبب برگشتن گفت زراره پرسیدم از این آیت
امام محمد باقر علیه السلام را ذکر این در اینجا برای اشعار بآنست که لفظ این حدیث موافق روایت زراره است و فضیل بلفظی دیگر روایت کرده
و مضمون هر دو یکیست اصل فقال هؤلاء قوم عبدوا الله وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله وشکوا فی محمد صلی الله
علیه وآله وما جاء به فتکلموا بالاسلام وشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقروا بالقرآن وهم
فی ذلک شاکون فی محمد وما جاء به ولیسوا شکاکا فی الله عز وجل شرح پس امام علیه السلام گفت ایشان جمعیند که عبادت کردند الله تعالی
و بیرون کردند از گردن خود حلقه عبادت معبود غیر الله تعالی را و شک کردند در رسالت محمد صلی الله علیه وآله و در آنچه آورد آن را از جانب الله تعالی یا بمعنی
که خوب ... و اضطرابی در دل ایشان بود و در عمل آن و این منافات ندارد با علم ایشان برسالت و صدق آنچه آورده پس زبان
آوردند کلمه اسلام را و گواهی بدل دادند اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله تعالی است و اقرار بدل کردند بقرآن بر حالی که ایشان
در آن اقرار دل صاحبان اضطرابند در رسالت محمد و صدق آنچه آورد آن را او نیستند صاحبان اضطراب در باره الله عز وجل اصل قال الله تعالی
ومن الناس من یعبد الله علی حرف یعنی علی شک فی محمد صلی الله علیه وآله وما جاء به فان اصابه خیر یعنی عافیة فی
نفسه وماله وولده اطمأن به ورضی به وان اصابته فتنة یعنی بلاء فی جسده او ماله تطیر وکره المقام علی الا
قرار بالنبی فرجع الی الوقوف والشک فنصب العداوة لله ولرسوله والجحود بالنبی صلی الله علیه وآله وما جاء به
شرح ظاهر اینست که بجای الی الوقوف علی الوقوف باشد و از کاتبان سهوی شده باشد یعنی گفت الله تعالی که از جمله مردم کسیست که عبادت میکند
الله تعالی را بر کناره میخواهد این را که عبادت میکند بر شک در محمد صلی الله علیه وآله و آنچه آورده آن را پس اگر بخورد او را خوبی میخواهد این را که بخورد او را
فراخی در خودش و مالش و فرزندش قرار میگیرد به آن و راضی میشود از ته دل برسالت رسول و صدق آنچه آورده بسبب آن و اگر بخورد
او را آزمودی که بلایی است در بدن او و مال او و فرزند او فال بد میشمرد اقرار به نبوت نبی را و ناخوش میشمرد و دشمن بودن بر اقرار بنبی
صلی الله علیه وآله پس بر میگردد بر راه ایستادن و اضطرابی که داشت پس و امیدار دشمنی را برای الله تعالی و برای رسول او و انکار نبی را
صلی الله علیه وآله و بآنچه آورده آن را از جانب الله تعالی دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل ومن الناس من
یعبد الله علی حرف قال هم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله فخرجوا من الشرک ولم یعرفوا

علی

ان محمدا صلی الله علیه وآله رسول الله فهم یعبدون الله علی شک فی محمد وما جاء به **شرح** این ظاهر است از شرح سابق
اصل فاتوا رسول الله صلی الله علیه وآله وقالوا ننظر فان کثرت اموالنا وعوفینا فی انفسنا واولادنا علمنا
انه صادق وانه رسول الله وان کان غیر ذلک نظرنا **شرح** یعنی آمدند اهل شک مذکور نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و با خود گفتند
که انتظار میکشیم پس اگر بسیار شد مالهای ما و فراغت بخشیده شدیم در بدنهای ما و فرزندان ما میدانیم که او راست گو است و اینکه او
رسول الله است و اگر شد غیر آن فال بد میزنیم و بر میگردیم مخفی نماند که در عامه نسخ نظرنا بنون و ظاء با نقطه وارد شده است و ان تصحیف است
اصل قال الله عز وجل فان اصابه خیر اطمأن به یعنی عافیة فی الدنیا وان اصابته فتنة یعنی بلاء فی نفسه
وماله انقلب علی وجهه انقلب علی شکه الی الشرک خسر الدنیا والآخرة **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **اصل** ذلک
هو الخسران المبین یدعوا من دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه قال ینقلب مشرکا یدعوا غیر الله ویعبد غیره
فمنهم من یعرف فیدخل الایمان قلبه فیؤمن ویصدق ویزول عن منزلته من الشک الی الایمان ومنهم
من یثبت علی شکه ومنهم من ینقلب الی الشرک **شرح** ان زیان دادن دنیا و آفت آنست زیانکاری ظاهر بیان این که
بعد خود میخواند غیر الله تعالی را چیزی را که ضرر نمیکند باختیار خود او را و چیزی را که نفع نمیرساند باختیار خود او را امام گفت مراد اینست
که بر میگردد مشرک بعد خود میخواند غیر الله تعالی را و عبادت میکند غیر الله تعالی را پس از این آیت ظاهر شد که اهل شک مذکور سه قسمند بعضی
ایشان کسی است که میشناسد بسبب دلیل رسالت را بسبب بر خوردن خیر پس داخل میشود ایمان در دل او پس مؤمن خالص میشود و تصدیق
رسول میکند و بر میگردد از مرتبه که داشت که شک است بسوی ایمان خالص و بعض ایشان کسی است که میماند بر شک خود و در انتظار است
چون هنوز بر نخورده او را نه خیری و نه فتنه و بعض ایشان کسی است که بر میگردد بسوی شرک بسبب بر خوردن فتنه **باب صد و هفتاد و**
نهم اصل باب نادر شرح باب مضاف است بنادر **یعنی** این باب حدیثی تازه غریب است و درین باب یک حدیث است **اصل** سمعت علیا صلوات
الله علیه یقول واتاه رجل فقال له ما ادنی ما یکون به العبد مؤمنا وادنی ما یکون به العبد [کافرا وادنی ما یکون به العبد] ضالا فقال له قد سألت
فافهم الجواب **شرح** مفعول القول محذوف است و دلالت بر آن میکند فقال له قد سألت آنکه گذشت در شرح حدیث باب اصناف الناس
که مردم بر سه قسمند و ظاهر اینست که مراد بمؤمن اینجا قدر مشترک میان مؤمن خالص و اصحاب الاعراف و اهل خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و مرجون
لامر الله است و مراد بضال قدر مشترک میان مستضعف معارین و من یعبد الله علی حرف و مؤلفة قلوبهم است **یعنی** شنیدم از علی صلوات الله
علیه که میگفت و آمد نزد او مردی پس گفت او را که چیست اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده مؤمن و اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده
کافر و اقل آنچه میباشد [بسبب آن] بنده گمراه مراد واسطه است میان آن دو پس علی صلوات الله علیه گفت او را که بتحقیق پرسیدی بایستی که سوالی
فرو گذاری پس بفهم جواب را **اصل** اما ادنی ما یکون به العبد مؤمنا ان یعرفه الله تبارک وتعالی نفسه فیقر له بالطاعة
ویعرفه نبیه صلی الله علیه وآله فیقر له بالطاعة ویعرفه امامه وحجته فی ارضه وشاهده علی خلقه فیقر له با
الطاعة قلت یا امیر المؤمنین وان جهل جمیع الاشیاء الا ما وصفت قال نعم اذا امر اطاع واذا نهی انتهی **شرح**

اما فتح همزه و تخفیف میم و فتح پس بنا بر است الجهل بنا بر آن و مراد اینجا نافرمانی است **یعنی** آگاه باش که کمتر آنچه میباشد بسبب آن بنده مؤمن آنست
که بتوفیق خود شناسا سازد او را الله تبارک و تعالی بربوبیت خود پس اقرار کند برای او بفرمان برداری و شناسا سازد او را [بنبی خود صلی الله علیه وآله پس اقرار کند برای او بفرمان برداری و شناسا سازد او را] بامام ایشان و برهان
ربوبیت او در زمین او و گواه او تعالی بر خلایق پس اقرار کند برای امام بفرمان برداری مراد با هدی بودن امام اینست که چون ایشان در روز قیامت
یاد رو نیاید بر پیروان ظن دعوی کنند که شما مخالفت محکمات کتاب من کرده اختلاف از روی ظن کردید با وجود آنکه میبود شما را که مخالفت کنید
وجود امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی گواه علامت براین دعوی گفتم ای امیر المؤمنین هر چند که مخالفت کرده باشد در همه چیز غیر آنچه بیان کردی
گفت آری بیان این آنکه چون مامور شود بچیزی که واجب باشد از جانب الله تعالی یا رسول یا امام اطاعت میکند بمقتضای اقرار بفرمان برداری و چون
نهی کرده شود از چیزی که حرام باشد باز میدارد خود را از آن بمقتضای اقرار بفرمان برداری مراد اینست که امر او بترک واجبات و فعل محرمات
نمیکند و از بیرون نمیکند کسی را از ایمان که مراد است اینجا اگر غیر الله تعالی و رسولش و امامش امر یا نهی کنند که موافق امر و نهی ایشان نباشد و فرمان
برد از ایمان بیرون میرود **اصل** وادنی ما یکون به العبد کافرا من زعم ان شیئا نهی الله عنه ان الله امر به ونصبه
دینا یتولی علیه ویزعم انه یعبد الذی امره به وانما یعبد الشیطان **شرح** من زعم بتقدیر حال من زعم است و ان الله بفتح
همزه و تشدید نون خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ان الله و بیان تکرار ان در ان شیئا است مثل و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
شرح یعنی و اقل آنچه میباشد بآن بنده کافر حال کسی است که گمان کند اینکه چیزی را که نهی کرده الله تعالی از آن حق آن اینست که الله تعالی امر کرده بآن و او را
آن را عبادتی با همین که عمل بظن خود کند دوست دارد بر آن کسی که موافقت با او میکند در آن عمل و گمان کند که او عبادت میکند کسی که امر کرده
او را بآن حال آنکه جز این نیست که عبادت میکند شیطان را چه او است که امر کرده اولیای خود را بالعمل بمقتضای ظن در احکام الهی مخفی نماند که تعبیر
از پیروی ظن بگمان اینکه منهی عنه مامور به است از قبیل کنایت است چه پیروی ظن در اعمال مبنی بر این حکم از روی اجتهاد است که مخبر بیان با
وجود علم با آنکه منهی عنه است و تحقیق این شد در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سیوم **اصل** وادنی ما یکون به العبد ضالا
ان لا یعرف حجة الله تبارک وتعالی وشاهده علی عباده الذی امر الله عز وجل بطاعته وفرض ولایته
قلت یا امیر المؤمنین صفهم لی فقال الذین قرنهم الله بنفسه ونبیه فقال یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم **شرح** و اقل آنچه میباشد بآن بنده گمراه اینست که نشناسد حجت الله تبارک و تعالی را و گواه او را بر بندگان
که امر کرده الله عز وجل بفرمان برداری او و لازم کرده دوستی و مددکاری او را گفتم ای امیر المؤمنین بیان کن ایشان را برای من پس گفت
جمعی که مقارن کرده ایشان را الله بخود و بپیغمبرش بیان این آنکه گفت در سوره نساء ای جمعی که مؤمن شدند اطاعت کنید الله را و اطاعت
کنید رسول را و صاحبان اختیار هر کار را که صادر شود از شما بیان این آیت شد در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب شصت و چهارم که باب ما
نص الله عز وجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است **اصل** قلت یا امیر المؤمنین جعلنی الله فداک اوضح لی فقال الذین قال
رسول الله صلی الله علیه وآله فی آخر خطبته یوم قبضه الله عز وجل الیه انی قد ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی
ما ان تمسکتم بهما کتاب الله وعترتی اهل بیتی فان اللطیف الخبیر قد عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

وَجَمَعَ بَیْنَ مُسَبِّحَتَیْهِ وَلَا اَقُولُ کَهَاتَیْنِ وَجَمَعَ بَیْنَ الْمُسَبِّحَةِ وَالْوُسْطٰی فَتَسْبِقَ اِحْدٰیهُمَا الْاُخْرٰی فَتَمَسَّکُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تُقَدِّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا شرح مضمون انی قد ترکت تا آخر گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم باب ما نصّ الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحداً فواحداً که باب ششم چهارم است ما بمعنی مادام است و ان بکسر همزه و تخفیف نون ساکن زائده است برای تاکید شرط مفهوم از ما یعنی گفتم امیر المؤمنین کرد اند مرا الهی فدای تو ظاهر ساز برای من حقیقت این سخن را پس گفت جمع بینه کر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خود روزی که گرفت او را الله عز و جل بسوی خود که بدرستیکه من بتحقیق گذاشتم در میان شما دو چیز را که البته گمراه نمیشوید بعد از من چندانکه دست زنند شوید بآن دو چیز یکی قرآن و دیگری عزیزان من اهل بیت من پس بدرستی که نازک کار بغایت خبردار بتحقیق اعلام کرده بسوی من که آن دو چیز البته جدا از یکدیگر نمی شوند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود که در دو دست است برای بیان جدا نشدن و گفت نمیگویم مانند این دو انگشت و جمع کرد میان انگشت شهادت و انگشت میانین که در یک دست است تا سابق شود یکی از قرآن و اهل بیت بر دیگری پس تابع آن دو چیز شوید تا نلغزید و گمراه نشوید و مقدم بر ایشان مشوید بدعوی امامت خود که باعث گمراه کردن شما خلایق است

باب صد و هشتادم اصل باب شرح این باب بی عنوان برای کمال مناسبت بباب سابق جدا نشده و اینجا نیز حدیث تازه غریب است و در این باب یک حدیث است اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ بَنِی اُمَیَّةَ اَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِیْمَ الْاِیْمَانِ وَلَمْ یُطْلِقُوا تَعْلِیْمَ الشِّرْکِ لِکَیْ اِذَا حَمَلُوْهُمْ عَلَیْهِ لَمْ یَعْرِفُوْهُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که خلفای بنی امیه رخصت دادند برای مردم که تعلیم کنند بدیگران افعالی را که مقتضای ایمان است مثل نماز و روزه و رخصت ندادند تعلیم افعالی که مقتضای شرک است مثل انصلاف از روی غلبه تا چون وادارند مردم را بر مقتضای شرک نشناسند که مقتضای شرک است بلکه پندارند که مقتضای ایمان است

باب صد و هشتاد و یکم اصل باب فی ثبوت الایمان وهل یجوز ان ینقله الله شرح ثبوت ایمان شخصی نزد الله تعالی عبارت از آن است که الله تعالی از ازل دانسته که با دادن وسعت در قدرت و مقویات ایمان که قدر مشترک میان سعید و شقی است و فطرت صحیح مکلفین بر آنست آن شخص اختیار ایمان میکند در عاقبت کار خود مگر آنکه الله تعالی خذلان کاری او کند که باعث این شود که اختیار کفر کند و ثبوت کفر شخصی نزد الله تعالی عبارت از آن است که الله تعالی دانسته که با قدر مشترک آن شخص اختیار کفر میکند در عاقبت کار خود مگر آنکه الله تعالی توفیق کاری او کند که باعث اختیار ایمان شود یعنی این باب بیان است در بیان آنکه ایمان ثابت نزد الله تعالی میباشد و در بیان آنکه آیا جایز است که بر طرف کند ایمان ثابت را الله تعالی بخذلان یا نه و در این باب یک حدیث است اصل عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ قُلْتُ لِاَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِمَ یَکُوْنُ الرَّجُلُ عِنْدَ اللّٰهِ مُؤْمِنًا قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْاِیْمَانُ عِنْدَهُ ثُمَّ یَنْقُلُهُ اللّٰهُ بَعْدُ مِنَ الْاِیْمَانِ اِلَی الْکُفْرِ قَالَ فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْعَدْلُ اِنَّمَا دَعَا الْعِبَادَ اِلَی الْاِیْمَانِ بِهِ لَا اِلَی الْکُفْرِ بِهِ وَلَا یَدْعُو اَحَدًا اِلَی الْکُفْرِ بِهِ فَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ ثُمَّ ثَبَتَ لَهُ الْاِیْمَانُ عِنْدَ اللّٰهِ لَمْ یَنْقُلْهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْاِیْمَانِ اِلَی الْکُفْرِ شرح ثمّ برای تعجب است یعنی روایت است از حسین بن نعیم صحاف گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چرا گاهی میباشد مرد نزد الله تعالی مؤمنی که بتحقیق ثابت شده برای او ایمان نزد الله تعالی با معنی که در شرح عنوان باب گذشت با وجود آن نقل میکند او را الله تعالی بعد از ثبوت ایمانش نزد الله تعالی از ایمان بسوی کفر

حسین

حسین گفت پس امام برای بیان آنکه نقل خلاف واقع است گفت بدرستی که الله عز و جل دادگر است مقتضای عدل او این است که خواند بندگان را بسوی ایمان باو نه بسوی کفر باو و نمیخواند هیچ کس را بسوی کفر باو پس هر که مؤمن شد باین معنی باو با وجود آن ثابت شد برای او ایمان نزد الله تعالی نقل نمیکند او را الله عز و جل از ایمان بسوی کفر اصل قُلْتُ لَهُ فَیَکُوْنُ الرَّجُلُ کَافِرًا قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْکُفْرُ عِنْدَ اللّٰهِ ثُمَّ یَنْقُلُهُ اللّٰهُ بَعْدَ ذٰلِکَ مِنَ الْکُفْرِ اِلَی الْاِیْمَانِ قَالَ فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ کُلَّهُمْ عَلَی الْفِطْرَةِ الَّتِیْ فَطَرَهُمْ عَلَیْهَا لَا یَعْرِفُوْنَ اِیْمَانًا بِشَرِیْعَةٍ وَلَا کُفْرًا بِجُحُوْدٍ ثُمَّ بَعَثَ اللّٰهُ الرُّسُلَ تَدْعُو الْعِبَادَ اِلَی الْاِیْمَانِ بِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ یَهْدِهِ اللّٰهُ شرح فیکون بتقدیر استفهام است معنی ثبوت کفر بیان شد در شرح عنوان این باب ثمّ برای تعجب است معنی فطره بیان شد در باب ششم با در شریعه و جحود برای آلت است مراد با ایمان بشریعت ایمان باو تعالی است بوسیله تصدیق بجمیع ما جاء به الرسول و مراد بکفر بجحود کفر بالله تعالی است بوسیله انکار ربوبیت او و بیان اقسام کفر گذشت در باب صد و شصت و ششم یعنی گفتم امام را که آیا میباشد مرد کافری که بتحقیق ثابت شده باشد برای او کفر نزد الله تعالی با وجود آن نقل کند او را الله تعالی بعد از آن از کفر بسوی ایمان حسین گفت پس امام گفت بدرستی که الله عز و جل آفرید مردم را همگی را اول خلقت که ابتدا کرد خلقت ایشان را از آن نمیشناختند ایمان بوسیله شریعت را و نه کفر بوسیله انکار ربوبیت را بعد از آن برانگیخت الله تعالی رسولان را میخوانند بندگان را بسوی ایمان باو بوسیله شریعت پس بعضی ایشان کسی است که توفیق داد او را الله تعالی و بعضی ایشان کسی است که توفیق نداد او را الله تعالی ظاهر این جواب آنست که نقل در بعضی میباشد و منافات با عدل الله تعالی ندارد و پس اگر کافری گوید که چرا فلانرا نقل کردی و مرا نقل نکردی الله تعالی قادر است بر جواب آن به بیان آنکه این تفاوت مقتضای حکمت است

باب صد و هشتاد و دوم اصل باب المعارین شرح این باب بیان جمعیست که ایمان ایشان بعاریت داده شده باشیان با این معنی که مستحکم و ماندنی ایشان نیست و در این باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْاِیْمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْکُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقًا بَیْنَ ذٰلِکَ وَاسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْاِیْمَانَ فَاِنْ شَاءَ اَنْ یُتِمَّهُ لَهُمْ اَتَمَّهُ لَهُمْ وَاِنْ شَاءَ اَنْ یَسْلُبَهُمْ اِیَّاهُ سَلَبَهُمْ وَکَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مُعَارًا شرح فلان را کر عبارت از ابو الخطاب است چنانچه در حدیث سیوم تصریح میشود پس قرینه آنست که احدهما امام جعفر صادق است چه ابو الخطاب ادراک زمان امام محمد باقر نکرده و منهم خبر کان است و ضمیر راجع بخلقا بین ذلک است و معارا خبر بعد از خبر است و بعضی میگویند ضمیر منهم راجع بخلفای ثلثه است و فلان عبارت از عثمان است پس منهم حال ائمة فلانست و خبر کان معارا است و یسلبهم بصیغه مضارع باب نصر است و ضمیر بارز مفعول اول است و ایاه مفعول دوم است اگر گویی سلب یک مفعول میدارد و پس ایاه بدل اشتمال است چنانچه ظاهر کلام صاحب قاموس است که گفته سلبه ثوبه سلبا اختلسه و چنانچه جامی در شرح کافیه در مثال بدل اشتمال گفته سلب زید ثوبه گوییم این منافات دارد با آنچه در حدیث دوم این باب است که ثم یسلبونه زیرا که اجتماع دو ضمیر بارز مرفوع متصل جایز نیست در کلام عرب و ایضا منافات دارد با ظاهر آنچه در این حدیث و حدیث سیوم این باب است که سلبهم زیرا که بدل مقصود بالنسبه میباشد و ذکر مبدل منه از قبیل تمهید است

پس حذف آن و اکتفا بقرینه ناخوش است و ظاهر کلام صاحب قاموس بی اعتبارست و مثالی که جامی کفته مصنوع است و
عوب آنرا اجنبیب شوبه میکویند و آنرا صحیح پنداشته برای غلطی که کرده در وجه تسمیه بدل اشتمال زیرا که خیال کرده که اشتمال بعنوان
ظرفیت است و کاهی بدل مشتمل بر مبدل منه میباشد و کاهی بر عکس مثل سئل البیاء لو تمکث علی الشهر الحرام قتال فیه و شیخ رضی رحمه الله تعالی
نقل کرده از ابن جعفر و مبرد که وجه تسمیه اشتمال ذکر مبدل منه است بر ذکر بدل اجمالاً نه باعتبار ظرفیت بلکه باعتبار تعلیق حکم
بمبدل منه بی ذکر بدل صحیح نیست و در ظاهر و این جاریست در جمیع مواضع بدل اشتمال **یعنی** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام راوی کفت شنیدم از امام که میکفت بدرستی که الله تعالی آفرید جمعی از مخلوقین را برای ایمان باینمعنی که سرشته برایمان
و ایمان ایشان مستحکم است زوال ندارد و آفرید جمعی از مخلوقین را برای کفر که کفر ایشان مستحکم است زوال ندارد و آفرید جمعی
را میان آنچه مذکور شد باینمعنی که نه ایمان ایشان مستحکم است و نه کفر ایشان و با مانت سپرد بعض الجماعت میانه را ایمان باینمعنی
که این بعض بعاریت دارند چنانچه بعض دیگر کفر بعاریت دارند پس این الله اکر خواهد که باقی دارد تا آخر عمر ایمان را برای این بعض
باقی میدارد ایمان او و اکر خواهد که واپس کیرد از این بعض ایمان او واپس میکیرد از ایشان و بود فلان از جمله ایشان بعاریت داده
شده ایمان **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِناً وَيُمْسِي كَافِراً وَيُصْبِحُ كَافِراً وَيُمْسِي
مُؤْمِناً وَقَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يُسْلَبُونَهُ وَيُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ ثُمَّ قَالَ فُلَانٌ مِنْهُمْ **شرح** یسلبونه بصیغه
مضارع مجهول از باب نصرست و ضمیر او اول نایب فاعل است و دوم مفعول دوم است چنانچه کذشت در شرح حدیث اول این باب
التسمیه نام بردن و نام نهادن و نشان چیزی بر کسی کذاشتن و اینجا معنی سیوم مراد است و اشارتست باینکه بعلامت معلوم
میشوند چنانچه می آید در باب آینده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستی که بنده کاهی صبح میرسد مومن
و شام میرسد کافر و کاهی صبح میرسد کافر و شام میرسد مومن و جمعی بعاریت داده میشوند ایمان بعد از آن کرفته میشود از ایشان
ایمان و اینجماعت پیش از کرفته شدن ایمان از ایشان نشان کرده شده اند که معارانند بعد از آن کفت که ابو الخطاب مثلا از جمله
معارانست **سیوم اصل** عَنْ عِيسَى شَلَقَانَ قَالَ كُنْتُ قَاعِداً فَمَرَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَام وَمَعَهُ بَهْمَةٌ قَالَ قُلْتُ يَا غُلَامُ
مَا تَرَى مَا يَصْنَعُ أَبُوكَ يَأْمُرُنَا بِالشَّيْءِ ثُمَّ يَنْهَانَا عَنْهُ أَمَرَنَا أَنْ نَتَوَلَّى أَبَا الْخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنَا أَنْ نَلْعَنَهُ وَنَتَبَرَّأَ
مِنْهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَهُوَ غُلَامٌ إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقاً لِلْكُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ
وَخَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذَلِكَ أَعَارَهُمُ الْإِيمَانَ يُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ وَكَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِ
يمَانَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام فَأَخْبَرْتُهُ مَا قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَمَا قَالَ لِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ **شرح** روایتست از عیسی که لقبش شلقان بفتح شین با نقطه و سکون لام و قافست و کذشت حال او در
حدیث چهارم باب صد و چهل و یکم کفت بودم نشسته در سرای امام جعفر صادق علیه السلام پس کذشت امام موسی کاظم علیه السلام و با او بزغاله بود و کفتی
کفتم بعنوان خوش طبعی که با اطفال میکنند ای پسر آیا نمی بینی آنچه را که میکند پدرت امر میکند ما را بچیزی بعد از آن نهی میکند ما را از آن امر کرد

ما را که دوست داریم ابو الخطاب را بعد از آن امر کرد که لعنت کنیم او را و دوری کنیم از او پس کفت امام موسی کاظم علیه السلام بحالی که او پسر بود بدرستی که
الله تعالی آفرید جمعی را برای ایمان باینمعنی که ایمان ایشان مستحکمست زوال نیست ایمان ایشان را و آفرید جمعی را برای کفر زوال نیست کفر ایشان را و
آفرید جمعی را میان آنچه مذکور شد بعاریت داد بعض ایشان را ایمان علامت نهاده میشوند که معارانند چون خواهد بر طرف میکند از ایشان و بود
ابو الخطاب از جمله کسی که بعاریت داده شد ایمان عیسی کفت پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را آنچه کفتم برای امام
موسی کاظم علیه السلام و جوابی که کفت برای من پس کفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که او بیکدرخت نبوتست باینمعنی که امامت از اسماء اهل بیت
رسول علیه السلام **چهارم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ إِنَّ اللهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَخَلَقَ الْمُؤْ
مِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ وَأَعَارَ قَوْماً إِيمَاناً فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ قَالَ وَ
فِيهِمْ جَرَتْ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ وَقَالَ إِنَّ فُلَاناً كَانَ مُسْتَوْدَعاً إِيمَانُهُ فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سُلِبَ إِيمَانُهُ ذَلِكَ
شرح این حدیث با تغییر کذشت و در خطبه مصنف خلق المومنین بتقدیر خلق بعض المومنین است ایماناً مفعول دوم است چنانچه بیان
شد در شرح حدیث اول این باب بنابر آن ایمانه در سلبهم ایاه منصوبست ضمیر فیهم راجع بقدر مشترک میان دو قسم مومنان است **یعنی**
روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام کفت بدرستی که الله تعالی آفرید پیغمبران را سرشته بر پیغمبری پس نمیباشند مکر پیغمبران و آفرید بعض مو
منان را سرشته بر ایمان پس نمیباشند مکر مومنان و بعاریت داد جمعی از مومنان را ایمان پس اکر خواهد باقی میدارد تا آخر عمر برای
ایشان و اکر خواهد بر طرف میکند از ایشان آنرا امام کفت و در جماعت مومنان که دو طائفه اند جاری شده قول الله تعالی در سوره انعام
وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ و الله تعالی آنکسیست که ابتدا کرد شما مومنان را از یک نفس که آدم باشد پس بعضی شما
جای استحکام ایمانست و بعضی شما جای سپردن ایمانست که واپس کرفته میشود از او اکر خواسته شود و امام کفت بدرستی که ایمان ابو الخطاب
بود با مانت داده شده پس چون دروغ بست برما بر طرف کرده شد از او آن ایمان او **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ إِنَّ اللهَ جَبَلَ
النَّبِيِّينَ عَلَى نُبُوَّتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَداً وَجَبَلَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى وَصَايَاهُمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَداً وَجَبَلَ بَعْضَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَداً وَمِنْهُمْ مَنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ عَارِيَةً فَإِذَا هُوَ دَعَا وَأَلَحَّ فِي الدُّعَاءِ مَاتَ عَلَى
الْإِيمَانِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستی که الله تعالی سرشت پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس مرتد نمیشوند هرکز و سرشت
اوصیا را بر وصیتهایی که برای ایشان شده پس مرتد نمیشوند هرکز و سرشت بعض مومنان را بر ایمان پس مرتد نمیشوند هرکز و بعض مومنان کسی
است که ایمان او بعاریت داده شده است نوعی از عاریت پس چون او دعا کند و الحاح کند در دعا میمیرد بر ایمان **باب صد و هشتاد و**
سوم اصل باب فی علامة المعار شرح این بابست در بیان علامتی که بآن ممتاز میشود کسی که ایمان بعاریت داده شده از کسی که ایمان او مستحکمست
در این باب یکحدیثست **اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّ الْحَسْرَةَ وَالنَّدَامَةَ وَالْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَا أَبْصَرَهُ وَلَمْ يَدْرِ مَا الْأَمْرُ الَّذِي
هُوَ عَلَيْهِ مُقِيمٌ أَنَفْعٌ لَهُ أَمْ ضَرٌّ قُلْتُ فَبِمَ يُعْرَفُ النَّاجِي مِنْ هَؤُلَاءِ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَأُثْبِتَتْ
لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ **شرح** بعض این حدیث با اندک تغییری کذشت در کتاب

فامت

العقل در باب استعمال العلم که باب چهارم است فاثبت بفاء و همزه و دو تاء و نقطه در بالاست و در بعضی نسخ فاقت بقاف و الف و میم است
و بر هر تقدیر باء در بالنجاة برای تعدیه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که حسرت روز قیامت و پشیمانی و رسوائی همگی رسوائی برای کسی است
که نفع نبرد بآنچه دانست آنرا که وجوب امام مفترض الطاعه در هر زمانی باشد و غافل است که حجت آن کسانی که او بر ایشان داده است آیا نفع است
برای او یا ضرریست مراد طعنست بر بعضی شیعه امامیه که با وجود علم بلزوم امام مفترض الطاعه پیروی ظن در عبادات خود میکنند که نقیض حکم
شناخته میشود و صاحب نجات از آن جماعت شیعه امامیه قرابت شوم گفت هر که باشد عبادت او باین ظن او که لازمست در هر زمانی امام
مفترض الطاعه تا مردم پیروی ظن نکنند موافق است باینمعنی که پیروی ظن میکنند اصلا پس آورد دستقیم ساخت برای او شهادت او را بنجاة آورد آنرا
باینمعنی که شهادت او بحق است و باعث نجاة او وقت او است و غافل میشود و هر که باشد عبادت او باین ظن او موافق باینمعنی که با وجود تشیع
گاهی پیروی ظن میکنند پس بر این حیث که او محل عارت ایمانست و عاقبت او معلوم نیست باب صد و هشتاد و چهارم اصل باب سهو القلب
شرح السهو بفتح سین منقط و سکون هاء غفلت از بر یاد حق و مانند آن و مراد اینجا سهو کسی بودن میان حق و باطل است که نه بجانب این رود و نه
بجانب آن یعنی این باب بیان بودن دل در میان ایمان و کفر است و در این باب هفت حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان القلب
لیکون الساعة من اللیل و النهار ما فیه کفر و لا ایمان کالثوب الخلق قال ثم قال لی اما تجد ذلک من نفسک قال ثم تکون
النکتة من الله فی القلب بما شاء من کفر و ایمان شرح الخلق بفتحتین باء منقط و فتح لام کهنه شده یعنی باعتبار رنگ ضعیفست
و آب رنگی ندارد پس باندک بلاغتی پاره و فاسد میشود اما همزه استفهام انکاری است و ما نافیه است یا اما و فتح میم است و بر هر تقدیر مطلب
اثبات میشود که هر کسی گاهی وسوسه نفس بفکری افتد که مبادا آنچه زنادقه میگویند از نفی صانع و منکران رسالت میگویند یا مخالفان شیعه
امامیه میگویند واقعی باشد و این محض تصورست بی تجدید شک تسیر رسد و الا کفر خواهد بود و چون مطالب اثبات نشد راوی جواب گفت النکتة بفتح
نون و تاء و تاء وحدت مصدر باب نصر بمعنی نقطه گذاشتن نقطه بر جائی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که دل هر آینه گاهی میباشد
در ساعتی از شب و روزی اینکه در آن کفر باشد و نه آنکه ایمان باشد در آن مانند جامه کهنه راوی گفت بعد از آن گفت مرا آیا نمی یابی آنرا از
دل خود امام گفت بعد از آن میشود که نکته یعنی نقطه از جانب الله در دل آنچه خواسته از کفر و ایمان دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
تکون القلب ما فیه ایمان و لا کفر شبه المضغة اما یجد احدکم ذلک شرح المضغة بضم میم و سکون ضاد با نقطه و غین با نقطه
پاره گوشت که خاییده شده باشد مضمون این از سابق ظاهر است سوم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال ان الله خلق قلوب المؤمنین

مطویة مبهمة علی الایمان فاذا اراد استنارة ما فیها فتحها بالحکمة و زرعها بالعلم و زارعها و القیم
علیها رب العالمین شرح المطوی بصیغه اسم مفعول معتل العین و اللام باب ضرب پیچیده شده و المبهم بباء منقط التی بسته شده
تا آنچه در خانه است ظاهر نشود و الاستنارة بسین بی نقطه و الف و راء بی نقطه بیرون آوردن عسل از کندوج و بنا بر نسخه نقطه آنچه در بعضی نسخ است
برانگیزانیدن و مراد اینجا مناسب است النفخ بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب ضرب نشان کردن میل بیکه زمین زراعت انتهی مرتبه
و الصباء بی نقطه مصدر باب منع خالص از مضرات کردن و مراد اینجا مناسب است الحکمة ازدیاد داشتن خود از پیروی هوا و هوس الزرع برای کاشتن

و راء بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب منع تخم کاشتن المزارعة بجا آوردن کسانیکه زمین زراعت یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت بدرستی که در اول خلق مؤمنان آفریده دلهای مؤمنان را بسته بر ایمان باینمعنی که ایمان در ظاهر آنها نبود اصلا و در باطن آنها مضمر بود پس
چون خواست که ایمان را از درون آنها ظاهر سازد باینان و بخشش کرد آنها را برگ پیروی خواهش نفس و تخم داد آنها را العلم بآنچه داخل شب
نیست و بحاصل تصدیق انبیا و اوصیا و رآنچه داخل غیبست رسانید آنها را و نگاهبان بر آن و تنها صاحب کل اختیار در هر کس و هر چیزست
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القلب لیترجج فیما بین الصدر و الحنجرة حتی یعقد علی الایمان
فاذا اعقد علی الایمان قر و ذلک قول الله عز و جل و من یؤمن بالله یهد قلبه شرح یهج براء بی نقطه و دو جیم بصیغه
مضارع مجهول باب تفعیلست الترجج در اضطراب انداختن و در بعضی قرآات یهدی اقلبه بیاء دو نقطه در پایین و همزه است بصیغه
مضارع غایب معلوم مهموز اللام باب منع و رفع قلبست و در بعضی قرآات بحذف همزه است بقلب آن بالف و اسقاط آن بجزم
و این حدیث موافق این قرائت است الهدء بفتح هاء و سکون دال و همزه استقرار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه
دل هر آینه گاهی باضطراب انداخته میشود در میان سینه و حلق تا وقتی که بسته شود بر ایمان پس چون بسته شود بر ایمان قرار میگیرد و این مضمون
قول الله عز و جل است در سوره تغابن ما اصاب من مصیبة الا باذن الله و من یؤمن برخورد مصیبتی آیات ربوبیت ما را مثل قتل و انواع
ظلم برایه عالمین بجمیع احکام الهی که علامات ربوبیت الله تعالی است مگر بتمکین الله تعالی و هر که مؤمن بربوبیت الله تعالی میشود بروای از آنها دل او
قرار میگیرد دل او بر تصدیق آیات ما پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان القلب لیتجلجل فی الجوف یطلب الحق فاذا اصابه
اطمأن و قر ثم تلا ابو عبد الله علیه السلام هذه الآیة فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام الی قوله کانما یصعد
فی السماء شرح و الطمانیت و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دل
هر آینه گاهی اضطراب میکند در درون آدمی طلب میکند علم را مثل وقت حیرت ناشی از مظلومی ائمه هدی و تسلط ظالمان در زمانهای
دور و دراز پس چون برخورد علم را بدلیل التفات سوی برهان مثل آیات محکمات که در آنها امر باسلام و نهی از شرکست قرار میگیرد و بعد از آن
امام علیه السلام خواند این آیت را از سوره انعام پس هر که اراده کند الله تعالی که بتوفیق خود راهنمائی کند او را بحق وسعت میدهد سینه او را برای
گنجایش اسلام که نفی شریک ربوبیت است و هر که خواهد که بخذلان خود گمراه کند او را میگرداند سینه او را تنگ بغایت تنگ باینمعنی که مشکل
میشود برای او قبول اسلام مثل اینکه گویا که او امر میرود بمشقت بآسمان ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان القلب
یکون فی الساعة من اللیل و النهار لیس فیه ایمان و لا کفر ما تجد ذلک ثم یکون بعد ذلک نکتة من الله
فی قلب عبده بما شاء ان شاء بایمان و ان شاء بکفر شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الله خلق قلوب المؤمنین مبهمة علی الایمان فاذا اراد استنارة ما فیها فتحها بالحکمة و زرعها
بالعلم و زارعها و القیم علیها رب العالمین شرح مضمون این موافق حدیث سیوم این بابست باب صد و هشتاد و پنجم اصل
باب فی ظلمة قلب المنافق و ان اعطی اللسان و نور قلب المؤمن و ان قصر به لسانه شرح این بابست در بیان تاریکی دل منافق هر چند که داد

شده باشد گویایی زبان چنانچه در دعا واقع شده که نعوذ بالله من علیم اللسان جاهل القلب یعنی روشنی دل مؤمن هر چند که کوتاه داشته باشد
او را زبان او یا بمعنی که فصاحت زبان نداشته باشد درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النادات
یوم تجد الرجل لا یخطی بلام و لا واو خطیبا مصقعا و لقلبه اشد ظلمة من اللیل المظلم و تجد الرجل لا یستطیع یعبر
عما فی قلبه بلسانه و قلبه یزهر کما یزهر المصباح **شرح** جمله لا یخطی در محل نصب است تا مفعول دوم تجد باشد خطیبا منصوب است
تا مفعول دوم دیگر تجد باشد المصقع بکسر میم و سکون صاد منقطه و فتح قاف و عین منقطه سخن در بلاغت بلیغ **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت با راوی که ای راوی روزی که می یابی مرد را غلط نمیکند در گفتگو بلامی و نه واوی سخنور در بلاغت
بلیغ و هر آینه دل او سخت است باعتبار تاریکی از شب تاریک و می یابی مرد را استطاعت ندارد که بیان کند چیزی را که در دل دارد بزبان خود و دل او می
درخشد چنانچه میدرخشد چراغ **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان القلوب اربعة قلب فیه نفاق و ایمان و
قلب منکوس و قلب مطبوع و قلب ازهر اجرد فقلت ما الازهر قال فیه کهیئة السراج فاما المطبوع فقلب
المنافق و اما الازهر فقلب المؤمن ان اعطاه شکر و ان ابتلاه صبر و اما المنکوس فقلب المشرک ثم قرأ
هذه الآیة افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم فاما القلب الذی فیه ایمان
و نفاق فهم قوم کانوا بالطائف فان ادرک احدهم اجله علی نفاقه هلک و ان ادرکه علی ایمانه نجا **شرح**
الاجرد بفتح همزه و سکون جیم و فتح را منقطه و دال منقطه بعایت سخت گیرنده الهیئة بفتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه کیفیت
و حال چیزی و مراد اینجا روشنی است فهم بفتح ها و تشدید میم است الهم عزم کاری و مراد اینجا معنی اسم فاعلست آن دولت زیرا که عزم کار
آن میکند کانوا بفتح کاف و کسر همزه و ضم با یکنقطه است در رسم الخطان آن همزه در اکثر یا است میتواند بود که اینجا منقلب بالف شده باشد
الکاب بفتح کاف و کسر همزه و ضم با یکنقطه است مصدر باب علم بدحال بودن با در بالطائف برای سببیت است الطائف بطا بی منقطه و الف
و همزه و فا دور چیزی گردیدن و مراد اینجا گشتن است که بر دور کسی میگردد از جنس شیطان برای یافتن رخنه که از آنجا وسوسه کند چنانچه گفته در سوره
اعراف اذا مسهم طائف من الشیطان و می آید در حدیث هفتم باب دولتی و یکم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که دلها
چهار قسمت **اول** دلی که در آن **۲** باشمعنی که خالی از بصیرت شده مانند ظرفی که سر نگون شدن خالی شود از آنچه باید که در آن باشد **دوم** دلی
که مهر کرده گردیده شده است **چهارم** دلی که درخشان بغایت سخت گیرنده باعمال صالحه است پس گفتم چه معنی دارد درخشان گفت در آن
مانند روشنی چراغ است پس اما مهر کرده شده پس دل منافقست یعنی کسی که براهین و آیات بسیار را که دلالت بر توحید دارند میشنود و میفهمد
و اقرار بآنها میکند و عمل بآنها نمیکند و اما درخشان پس دل مؤمن است اگر نعمتی داد او را خدا او را شکر کرد و اگر بلایی مبتلا کرد او را صبر کرد و اما
سرنگون پس دل مشرکست یعنی کسی که اقرار بمقتضای براهین و آیات بینات نمیکند و آنها را نمیفهمد بتقلید خویش چو دشمن بعد از آن امام علیه السلم
خواند این آیت را از سوره الملک آیا کسی که رود افتاده بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که رود سر بالا بر راه راست مراد تمثیل تعطیل
دل از بصیرت و سیر برای طلب حقست بتعطیل رو از بصر در چشم و مشی یکجایی که مطلوب باشند پس اما دلی که در آن نفاق و ایمانست پس آن جمعی

که کاهی

که گاهی نفاقست بترک عمل بغرض
و گاهی ایمانست بشنود بر استغفار
ودوم و ثالثها قیق که **[illegible]**
دلی که سر نگون است

که گاهی بدحال و منافق شدند بسبب شیطان پس اگر دریافت یکی از ایشان را اجل او بر نفاق او جهنمی شد و اگر دریافت او را بر ایمان او بهشتی
تو بوا از ترک عمل بغرض **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان القلوب ثلثة قلب منکوس لا یعی شیئا من الخیر و هو قلب الکافر
و قلب فیه نکتة سوداء فالخیر و الشر فیه یعتلجان فایهما کانت منه غلب علیه و قلب مفتوح فیه مصابیح
تزهر لا یطفا نوره الی یوم القیمة و هو قلب المؤمن **شرح** مراد بکافر اینجا اعم از مشرک و منافقست که مذکور شده در
حدیث سابق و چون وجه تعبیر از کافر بمقتضای آن شود مثل عدم آن بلکه بدتر از عدم آنست و در هم در حدیث سابق ازا اینجا یکقسم شمرده
مراد بخیر و شر اینجا ایمان و کفرست الاعتلاج معارضه دو کس با هم و کشتی گیری و مانند آن کانت بیا یکنقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم
باب مفاعله و ضمیر مستتر راجع با یهمات الکانه بغایت مغلوب کردن و منه بضم میم و تشدید نون و ضمیر راجع بقلب منصوب است تا مفعول
کانت باشد المن جمع منه بضم میم و تهاات و ضمیر مستتر در غلب راجع با یهماست ضمیر علیه راجع بقلب است لا یطفا بطا بی نقطه و فا و همزه
بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب افعالست **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که دلها سه قسم است **اول** دلی که سرنگون است
بیان این که حفظ نمیکند چیزی را از خوبی مانند ظرف سرنگون که حفظ نمیکند غیر هوا را و آن دل کافرست خواه منافق و خواه مشرک **دوم**
دلی که در آن نقطه ایست سیاه یعنی ایمان و کفر در آن دل کشتی میگیرند که گاهی این غالب است و گاهی آن پس هر کدام آن دو که بغایت مغلوب کرد
قوتهای آن دل را یا بمعنی که در وقت اجل صاحب آن دل بآن دل بود غالب شد بر آن دل **سیوم** دلی که گشوده است در آن چراغهایی که میدرخشد
خاموش نمیشود روشنی آن تا روز قیامت و آن دل مؤمنست **باب بیست و هشتم** **اصل باب فی تنقل احوال القلب** شرح این باب
در بیان سبب روشن نا متعدل احوال دل در این باب یکحدیث است **اصل** عن سلام بن المستنیر قال کنت عند ابی جعفر علیه السلم فدخل
علیه حمران بن اعین و ساله عن اشیاء فلما هم حمران بالقیام قال لابی جعفر علیه السلم اخبرک اطال الله بقاک
لنا و امتعنا بک انا نأتیک فما نخرج من عندک حتی ترق قلوبنا و تسلو انفسنا عن الدنیا و یهون علینا
ما فی ایدی الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندک فاذا صرنا مع الناس و التجار احببنا الدنیا قال فقال ابو جعفر
علیه السلم انما هی القلوب مرة تصعب و مرة تسهل **شرح** انما هی القلوب اشارت است بانکه دلرا برای تحمل طلب دنیا مثل کند و دگرگون
میشود چه قلب بمعنی دگرگون گردنست **یعنی** روایت است از سلام بن مستنیر گفت بودم نزد امام محمد باقر علیه السلم پس داخل شد بر او حمران بن اعین
و سوال کرد او را از مسایل پس چون قصد برخاستن کرد حمران گفت امام محمد باقر علیه السلم را که خبر میکنم تو را دراز کناد عمر تو را خدا برای ما و بهره
مند کناد ما را بتو اینکه ما می آییم نزد تو پس بر نمی رویم از نزد تو تا آنکه نازک میشود دلهای ما و بریده میشود نفسهای ما از رغبت دنیا و سهل میشود
بر ما آنچه در دستهای مردمست از این مالهای دنیا بعد از آن بر می رویم از نزد تو پس چون اختلاط کردیم با مردم و سوداگران دوست داشتیم
دنیا را سلام گفت که پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلم جز این نیست که آن دلها است قلوب میناید بیان اینکه گاهی سختی میکنند گاهی آرام
میشوند **اصل** ثم قال ابو جعفر علیه السلم اما ان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله قالوا یا رسول الله تخاف علینا النفاق قال فقال
و لم تخافون ذلک قالوا اذا کنا عندک فذکرتنا و رغبتنا و جلنا و نسینا الدنیا و زهدنا حتی کانا نعاین الآخرة

والجنة والنار ونحن عندك فاذا خرجنا من عندك ودخلنا هذه البيوت وشممنا الاولاد ورأينا العيال و
الاهل يكاد ان نحول عن الحالة التي كنا عليها عندك حتى كانا لم نكن على شيء افتخاف علينا ان يكون ذلك نفاقا
شرح شممنا بشین با نقطه و دو میم بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب نصر است الشم بفتح شین و فتح میم نزدیکی کردن یکاد ان بفتح یاء دو نقطه
در پایین و فتح کاف و الف و دال بی نقطه و الف و نون تثنیه بصیغه مضارع غائب باب علم منصوب محلا تا مفعول قد رایتنا باشد
ضمیر راجع بعیال و اهل است الکون بفتح کاف و سکون واو اراده دنیا و مانندآن و میتواند بود که بسکون کاف و فتح همزه باشد بصیغه تثنیه
باب منع الکآدة بفتح کاف و سکون همزه و تاء تانیث اندوه و پریشانی احوال الحول مرفوعست و جزای اذا و جناست یعنی بعد از آن
گفت امام محمد باقر علیه السلام آگاه باش بدرستی که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله گفتند ای رسول الله میترسیم که نفاق داشته باشیم امام علیه السلام گفت
که پس رسول علیه السلام گفت و چرا میترسید که نفاق داشته باشید گفتند چون باشیم نزد تو پس یاد دهی ما را و عذاب آخرت انذار کنی ما را و ترغیب
کنی ما را در ثواب آخرت میترسیم از عذاب و فراموش میکنیم دنیا را و نفرت میکنیم از دنیا تا بجایی که گویا که ما بچشم خود می بینیم آخرت را و بهشت را
و آتش جهنم را بر حالی که نزد توییم پس چون بیرون رفتیم از نزد تو و داخل شدیم این خانهای خود را و نزدیک شدیم فرزندان و شمیم و دیدیم
عیال و زن را که میخواهند مال دنیا را میگردیم از حالی که بودیم بر آن نزد تو و تا بجایی میگردیم که گویا که ما نبوده ایم بر چیزی از آن حالت آیا پس تو نمی
ترسی بر ما که باشد آن گردیدن ما نفاق اصل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله كلا ان هذه خطوات الشيطان فيرغبكم
في الدنيا والله لو تدومون على الحالة التي وصفتم انفسكم بها لصافحتكم الملائكة ومشيتم على الماء شرح پس گفت انها را
رسول الله صلی الله علیه و آله حاشا که اینها نفاق باشد بدرستی که اینها گامهای شیطانست با معنی که بر پی گامهای شیطانست عبادت شیطان
نیست بلکه راه عبادت اوست اگر کسی مصر باشد در سلوک آن راه او عبادت داخل میشود اشارتست بقول الله تعالی در سوره النور یا ایها
الذين امنوا لا تتبعوا خطوات الشيطان ومن يتبع خطوات الشيطان فانه يامر بالفحشاء والمنكر یعنی این امر ترغیب میکنند شیطان شما را
در دنیا بخدا قسم که اگر همیشه میبودید بر حالی که صفت کردید خود را بآن هر آینه مصافحه میکردند با شما ملائکه و راه میرفتید بر روی آب اصل ولولا
انكم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتى يذنبوا ثم يستغفروا الله فيغفر لهم ان المؤمن مفتن تواب
اما سمعت قول الله ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين وقال استغفروا ربكم ثم توبوا اليه شرح ان المؤمن تا آخر
کلام امام محمد باقر علیه السلام است مفتن بصیغه اسم مفعول یا اسم فاعل از باب تفعیل یا باب افعال الفتن والامتحان و بگناهی انداختن و در
گرامی افتادن یعنی و اگر این میبود که شما بقضا و قدر او گناه میکنید پس استغفار از خدای تعالی میکردید هر آینه خلق میکرد جمعی را تا بقضا و قدر او گناه کنند بعد از آن
استغفار از خدا کنند پس آمرزد برای ایشان گناهان ایشان را و صفت غفاریت او ظاهر شود آگاه باش بدرستی که مومن گاهی فتنه زده گناهی شده
بغایت رجوع کننده است آیا نشنیده قول الله تعالی را در سوره بقره بدرستی که الله تعالی دوست میدارد بسیار بازگشت کنندگان از حرام را بحلال
که دوست میدارد و بغایت پاکی کار را بیان این آیت میشود در شرح حدیث پنجم باب صد و نود و یکم و در کتاب الحیض و در شرح حدیث سیوم باب بیستم و گفته
در سوره هود استغفار کنید صاحب کمال خود را بعد از آن بازگشت کنید بسوی او

میکنید

باب صد و هشتاد و هفتم اصل باب الوسوسة وحديث النفس

اصل این باب در وسواس خاطر یعنی باطلست که در دل میگذرد و بی آنکه بزبان آید و بی آنکه موافق اعتقاد باشد و در این باب پنج حدیث است
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الوسوسة وان كثرت فقال لا شيء فيها تقول لا اله الا الله شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از وسواس خاطر بتصورات باطل هرچند که بسیار باشد پس گفت گناهی نیست در آن میگویی برای برطرف شدن آن لا اله الا الله
دوم اصل عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له انه يقع في قلبي امر عظيم فقال قل لا اله الا الله قال جميل
فكلما وقع في قلبي شيء قلت لا اله الا الله فيذهب عني شرح روایت است از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
گفتم امام را بدرستی که می افتد در دل من چیزی بزرگ در گناه اگر بزبان آید یا اعتقادی باشد پس گفت بگو لا اله الا الله گفت جمیل پس هر وقت
که می افتاد در دل من چیزی از باطل میگفتم لا اله الا الله برطرف میشد از من سیوم اصل ابن ابي عمير عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام
قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله هلكت فقال له عليه السلام اتاك الخبيث فقال لك من خلقك فقلت الله
فقال لك الله من خلقه فقال اي والذي بعثك بالحق لكان كذا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ذاك والله محض الايمان
شرح ابن ابی عمیر روایت کرد از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله هلاک شدم
پس گفت او را که آمد نزد تو ابلیس یعنی پس گفت ترا که که آفرید ترا پس گفتی که الله پس گفت ترا که الله را که آفریده پس گفت آری قسم بآن که فرستاد ترا
با قرآن که هر آینه شد چنانچه گفتی پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله این بخدا قسم که محض ایمانست اصل قال ابن ابي عمير فحدثت بذلك
عبد الرحمن بن الحجاج فقال حدثني ابي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله انما عنى بقوله هذا
والله محض الايمان خوفه ان يكون قد هلك حيث عرض له ذلك في قلبه شرح گفت ابن ابی عمیر پس حکایت کردم این را بعبد
الرحمن بن حجاج پس گفت حکایت کرد مرا پدرم از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که خواسته باشارت بقول
او که خدا و الله محض الایمان ترسیدن او را از آنکه باشد هلاک شده بسبب آنکه عارض شده او را آن تصور در دل او مراد او این نیست که تصور باطل را خواسته
بلکه ترس هلاک شدن بسبب تصور را خواسته چهارم اصل كتب رجل الى ابي جعفر عليه السلام يشكو اليه لمما يخطر على باله فاجابه في بعض
كلامه ان الله عز وجل ان شاء ثبتك فلا يجعل لابليس عليك طريقا قد شكا قوم الى النبي صلى الله عليه وآله لمما يعرض
لهم لان تهوي بهم الريح او يقطعوا احب اليهم من ان يتكلموا به فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اتجدون
ذلك قالوا نعم فقال والذي نفسي بيده ان ذلك لصريح الايمان فاذا وجدتموه فقولوا امنا بالله ورسوله ولا
حول ولا قوة الا بالله شرح اللمم بفتح لام و فتح میم جنون و آلودگی بگناه و اینجا استعاره شده برای فکر باطل جمله لان تهوی بفتح لام
وان نامیه و فعل مضارع معلوم از باب ضرب است با و رهم برای تعدیه است و جمله صفت ثانیه لمما است اشاره الیه ذلک مضمون لان تهوی
تا آخر است یعنی نوشت مردی بسوی امام محمد تقی علیه السلام شکایت میکرد بسوی او از فکر باطلی که میگذرد بر دل او پس جواب داد او را سخنی که از
جمله آن این بود که بدرستی که الله عز و جل اگر خواهد ثابت قدم میکند ترا پس نمیگرداند برای ابلیس بر خودت راهی مراد او آنست که رفع این بلیه از تو
بالتجا میشود که پناه بحضرت باری و یاد ربوبیت او کنی و دعا کنی و اگر نکنی اثر شیطان بر تو دست می یابد بیان این آنکه بتحقیق شکایت بردند

جمعی سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله از فکر باطلی که عارض میشد ایشان را هر آینه اینکه اندازد ایشان را باد از کوهی و مانند آن یا پاره پاره گردند
محبوبتر است بسوی ایشان از اینکه مشغول کنند این فکر باطل را که عارض ایشان میشود پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا می یابید آن را در خود
آنرا که گفتید که افتادن و پاره پاره شدن بهتر است نزد شما از تکلم بآن که عارض شما میشود گفتند آری پس گفت قسم بآن که جان من
در قبضهٔ قدرت اوست که بدرستی که آنچه می یابید در خود هر آینه صریح ایمانست پس چون یابید آن را در خود پس گویید مؤمن شدیم
بالله و رسولش و نیست جنبیدنی هیچ کسی از کاری و نه قوت عزم در کاری مگر بوسیلهٔ الله نهم اصل انّ رجلاً اتی رسول
الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انّی نافقت فقال و الله ما نافقت و لو نافقت ما اتیتنی تعلمنی ما
الذی رابك اظنّ العدوّ الحاضر اتاك فقال لك من خلقك فقلت الله خلقنی فقال لك من خلق الله قال
ای و الذی بعثك بالحقّ لكان كذا فقال انّ الشیطان اتاكم من قبل الاعمال فلم یقو علیكم فاتاكم من هذا
الوجه لكی یستزلّكم فاذا كان كذلك فلیذكر احدكم الله وحده شرح اعمال اینجا در مقابل علومست یعنی بدرستی که مردی
آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من منافق شدم پس رسول علیه السلام گفت بخدا قسم که منافق نشدی
و اگر منافق میشدی نمی آمدی که اعلام کنی مرا چیست آنکه بشک انداخته ترا گمان میکنم که دشمن همیشه حاضر که شیطان باشد آمده باشد
نزد تو پس گفته باشد ترا که آفرید ترا پس گفته باشی الله آفرید مرا پس گفته باشد ترا که آفرید الله را آنمرد گفت آری قسم بآنکه برانگیخت ترا
بقرآن که هر آینه شد چنانچه گفتی پس رسول علیه السلام گفت بدرستی که شیطان آمد نزد شما از جانب اعمال اختیاریه شما خواه اعمال احوال
اعمال جوارح تا شاید که تزیین محرمات معلوم کند در نظر شما پس سلطنت ندید شما پس آمد نزد شما ازین راه علوم شما تا شاید که لغزاند شما
از علم شما بتزیین اینکه این علم نیست بلکه جهلست و اعمالی که مترتب بر آن میشود باطلست پس چون چنین شود چنانچه گفتی پس باید که یاد کند یکی از شما
که الله را هم ساند و الله تعالی را بتنهایی یعنی که گوید لا اله الا الله بقصد استعانت بر دفع وسوسهٔ شیطان باب صد و هشتاد و دوم اصل باب
الاعتراف بالذنوب و الندم علیها شرح این باب اقرار بگناهان خود و پشیمان بودن است بر سر آن گناهان که صادر شده و درین باب هشت
حدیث است اول اصل عن علی الاحمسی عن ابی جعفر علیه السلام قال و الله ما ینجو من الذنب الّا من اقرّ به قال و قال ابو
جعفر علیه السلام كفی بالندم توبة شرح روایت از علی احمسی بفتح همزه و سکون حای بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه منسوبست
بجد خود از امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که نجات نمی یابد از گناه مگر کسی که اقرار کند بآن گناه چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب
راوی گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام کافیست پشیمانی بر گناه باعتبار اینکه توبه از گناه باشد یعنی که باعث قبولیت توبه چنانکه
بیان میشود در حدیث ششم این باب یعنی که پشیمانی کار توبه میکند دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا و الله ما اراد الله من
الناس الّا خصلتین ان یقرّوا له بالنعم فیزیدهم و بالذنوب فیغفرها لهم شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
خیال مردی که معاصی خود را سهل اعتبار کند و شیطان نسبت باصلاح حال ایشان ... باطلست بخدا قسم که اراده نکرده
الله از مردم مگر دو صفت را اول اینکه اقرار کنند برای او بنعمتها تا زیاد کند نعمت ایشان را و دوم اینکه اقرار کنند برای او بگناهان که آن را

صادر

صادر شده باشد تا آمرزد آنها را برای ایشان سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول انّ الرجل لیذنب الذنب
فیدخله الله به الجنّة قلت یدخله الله بالذنب الجنّة قال نعم انّه یذنب فلا یزال منه خائفا ماقتا لنفسه
فیرحمه الله فیدخله الجنّة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که مرد هر آینه
گاهی گناهی میکند نوعی از گناهان پس داخل میکند او را الله تعالی بوسیلهٔ آن گناه در بهشت گفتم از روی تعجب که مرد را داخل میکند الله تعالی کسی را
بوسیلهٔ گناه در بهشت گفت آری بدرستی که او گناه جوارح میکند پس همیشه از آن ترسانست سرزنش کننده است خویشتن را
پس رحم میکند او را الله تعالی پس داخل میکند او را در بهشت مراد اینست که آنچه گفتیم در حق کسیست که الله تعالی داند که اگر او آن گناه
جوارح را نمیکرد عجب و خودپسندی می افتاد که گناه دل و باعث جهنم است چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایه
و الله ما خرج عبد من ذنب باصرار و ما خرج عبد من ذنب الّا باقرار شرح ایه بکسر همزه و سکون یای دو نقطه در پایین
و سکون ها در وقف و کسره یا بی تنوین و با تنوین در وصل اسم فعلست یعنی امر بنگاه داشتن خود از کاری و میتواند بود که تشدید نون
و ضمیر شان باشد با در باصرار برای ملابست و ظرف صفت ذنبست با در باقرار برای ملابست و برای سببیت میتواند بود و بنا
بر اول بتقدیر الا ذنب باقرار است و بنا بر دوم بتقدیر شی الا باقرار است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خود دار
کن بخدا قسم که بیرون نیامد بنده از گناهی که با سهل انکاری باشد و بیرون نیامد بنده از گناهی مگر گناهی که با اعتراف بگناه خود باشد یا
یعنی که سهل انکاری نکند بلکه در دل قرار دهد که الله تعالی ... در آن عذاب و بخشایش چنانچه می آید در حدیث آینده پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من اذنب ذنبا فعلم انّ الله مطّلع علیه ان شاء عذّبه و ان شاء غفر له غفر
له و ان لم یستغفر شرح علم در اینجا یعنی قرار دادن خاطر بر معلومست مثل فاعلم انّه لا اله الا الله زیرا که علم حقیقی از مقولهٔ فعل
نیست بلکه از مقولهٔ انفعالات تکلیف متعلق بآن نمیشود یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
هر که گناه کند گناهی پس قرار کند باینکه الله تعالی مطلعست بر آن اگر خواهد عذاب میکند او را و اگر خواهد بخشایش میکند برای او بخشیده
میشود آن گناه برای او هر چند که طلب آمرزش نکرده باشد اشارتست باینکه این قسم کس صاحب ایمانست زیرا که با خود قرار میدهد
چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صد و چهاردهم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ الله یحبّ العبد ان یطلب الیه
فی الجرم العظیم و یبغض العبد ان یستخفّ بالجرم الیسیر شرح ان بتقدیر با انست یا بدل اشتمال العبدست تعدیهٔ طلب بالی برای
تضمین معنی توجهست زیرا که آن در استجابت عامترست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی دوست میدارد
بنده را باینکه توجه کند بسوی در کاه او و طلب آمرزش کند در گناه بزرگ و دشمن میدارد بنده را باینکه سهل انکاری کند بگناه کوچک هفتم اصل
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه انّ الندم علی الشرّ یدعو الی تركه شرح الندم بفتح نون و سکون دال پشیمانی خواه با قرار خاطر
بر ترک بالکلیه باشد و آن توبه است و خواه برای محض انقضای زمان لذت شهوت و ترس عذاب باشد و مراد اینجا شق دوم است یعنی
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بدرستی که پشیمانی بر گناه میخواند آدمی را بسوی ترک آن گناه بالکلیه یعنی اینکه باعث توفیق بر توبه هشتم اصل

سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ما من عبد اذنب ذنبا فندم علیه الا غفر الله له قبل ان یستغفر شرح مضمون این
موافق حدیث پنجم این باب است اصل و ما من عبد انعم الله علیه نعمة فعرف انها من عند الله الا غفر الله له قبل ان
یحمده شرح و منت هیچ بنده که انعام کرد است خدا بر او یعنی با اعتراف کرد و با اینکه آن نعمت از جانب خداست مگر آنکه بخشایش کرد است خدا برای او
گناهان او را بالکلیه پیش از آنکه حمد کند است خدا را بزبان مخفی نماند که ظاهر سیاق این است که بجای غفر الله انجاز ادا به باشد تا این مضمون راجع بمضمون
حدیث دوم این باب شود و پس میتواند بود که از کاتبان سهوی شده باشد باب صد و هشتاد و نهم اصل باب الستر الذنوب شرح پوشانیدن گناه
بر دو قسمت اول پوشانیدن برای شرم دوم پوشانیدن برای نفاق و مراد اینجا اول است یعنی این باب بیان حال پوشانیدن گناه است بسبب
انفعال و در این باب دو حدیث است اول اصل عن عباس مولی الرضا علیه السلام قال سمعته یقول المستتر بالحسنة یعدل
سبعین حسنة والمذیع بالسیئة مخذول والمستتر بالسیئة مغفور له شرح المولی نوکر و عجمی که ملحق بعرب شده و هم او
انجا مناسبت این حدیث میمی می آید در کتاب الزکوة در حدیث سوم باب شصت و ششم که باب من اعطی بعد المسئلة است در انجا یا حسنة
مجاز است مناسب آن صیمیه است که مستتر در دو جا بصیغه اسم فاعل باب افتعال باشد و با در هر جا برای مصاحبت باشد ای مختلط بسلام و مثل و قد دخلوا
بالکفر و مثل فسبح بحمد ربک و یعدل بعین مهمله و دال مهمله بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب باشد التعدیل و العدل راست کردن
چیزی و مذیع بذال معجمه و یاء دو نقطه در پایین و عین مهمله بصیغه اسم فاعل باب افعال اظهار کننده باشد یعنی ظاهر کننده حال خود یعنی روایت
از عباس نوکر امام رضا علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت پنهان کننده خود با نیکی راست میکند هفتاد نیکی را و فاش کننده خود با بدی خوار
است و پنهان کننده خود با بدی برای انفعال آمرزیده شده برای اوست دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله المستتر بالحسنة یعدل
سبعین حسنة والمذیع بالسیئة مخذول والمستتر بها مغفور له شرح مضمون این موافق سابق است باب صد و نود
اصل باب من یهم بالحسنة او السیئة شرح این باب بیان حال کسی است که قصد میکند نیکی را یا بدی را و در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن احدهما علیهما السلام قال ان الله تبارک و تعالی جعل لآدم فی ذریته من هم بحسنة فلم یعملها کتبت له حسنة
ومن هم بحسنة وعملها کتبت له عشرا ومن هم بسیئة ولم یعملها لم تکتب علیه ومن هم بها وعملها کتبت
علیه سیئة شرح جعل لآدم اشارت است بانچه می آید در حدیث اول باب صد و نود و سیوم مفعول جعل مضمون من هم تا آخر است و هر یک از حسنه
و سیئه تا وحدت منصوب است حال از ضمیر مستتر در کتبت باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت بدرستی که خداوند
تبارک و تعالی گردانید برای آدم در فرزندان او این را که هر که قصد کند یک نیکی را و نکند آن را نوشته میشود آن یک نیکی او و یک نیکی و هر که قصد کند یک برای
نیکی را و بکند آن را نوشته میشود آن یک نیکی برای او ده حسنه و هر که قصد کند یک بدی را و نکند آن را نوشته نشود و آن بدی بر او اصلا مخفی نماند که در اینجا
چهار احتمال است اول اینکه قصد سیئه نوعی ضعیف از جمله سیئه باشد و مغفور باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم این باب است که میبینید دوم اینکه
قصد بی وقوع مقصود و متصف بقبح نباشد اصلا سیوم اینکه قصد سیئه با وقوع مقصود بهتر باشد از قصد حسنه با وقوع مقصود چهارم
اینکه قصد سیئه نوعی ضعیف از جمله سیئه باشد و مغفور نشود پس نوشته شود و بدی دیگر که از جنس آن عمل که مقصود است شده نباشد بلکه کمتر از آن

برله

باشد و هر که قصد کند یک بدی را و بکند آن را نوشته شود آن یک بدی بر او یک بدی دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان المؤمن لیهم بالحسنة
ولا یعمل بها فتکتب له حسنة وان هو عملها کتبت له عشر حسنات وان المؤمن لیهم بالسیئة ان یعملها فلا یعملها
فلا تکتب علیه شرح مضمون این موافق سابق است سیوم اصل عن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام عن ابیه علیه السلام قال سألته
عن الملکین هل یعلمان بالذنب اذا اراد العبد ان یفعله او الحسنة فقال ریح الکنیف وریح الطیب سواء قلت لا قال ان
العبد اذا هم بالحسنة خرج نفسه طیب الریح فقال صاحب الیمین لصاحب الشمال قم فانه قد هم بالحسنة فاذا فعلها
کان لسانه قلمه وریقه مداده فاثبتها له واذا هم بالسیئة خرج نفسه منتن الریح فیقول صاحب الشمال لصاحب
الیمین قف فانه قد هم بالسیئة فاذا هو فعلها کان لسانه قلمه وریقه مداده واثبتها علیه شرح الطیب بکسر طاء و سکون
یاء است بمعنی مشک و مانند آن نفسه بفتح نون و فتح فاء است الطیب بفتح طاء و تشدید یاء مکسوره است و سکون یاء نیز جایز است بمعنی پاکیزه و تغییر
اسلوب در قم و قف برای اشارت بترجیح جانب حسنه بر سیئه و غالب بودن فرشته حسنه بر فرشته سیئه است یعنی روایت است از عبدالله پسر
موسی پسر جعفر علیهم السلام از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام عبدالله گفت پرسیدم او را از دو فرشته دست راست و دست چپ آدمی که آیا میدانند
گناه را چون قصد کند بنده که بکند آن را یا نیکی را پس گفت آیا بوی جای حب الخلاء و بوی مشک و مانند آن برابر است گفتم نه گفت بدرستی که بنده چون
قصد نیکی کند بیرون می آید نفس او خوشبو پس میگوید فرشته دست راست بفرشته دست چپ که برخیز چه بدرستی که او بتحقیق قصد کرده نیکی را
پس چون بکند آن حسنه را میشود زبان فرشته دست راست قلم او و آب دهن او مرکب او پس ثابت میکند آن حسنه را برای او و تا بد حسنه حساب
شود و چون قصد کند بدی را بیرون می آید نفس او گنده بو پس میگوید فرشته دست چپ فرشته دست راست را که توقف کن یا تمیز کن حسنه برای
اثم و مثل آن چه بدرستی که او بتحقیق قصد کرده بدی را اشارت است باینکه آدمی هر گاه مشغول گناه یا نیکی باشد و مشغول قصد گناه یا نیکی نیز باشد
برای او حسنه نوشته میشود و در هر نفسی و پس اگر او بکند آن سیئه را میشود زبان فرشته دست چپ قلم او و آب دهن او مرکب او و ثابت میکند
آن سیئه را تا یک سیئه حساب شود چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اربع من کن فیه لم یهلک علی الله بعدهن الا هالک
یهم العبد بالحسنة فیعملها فان هو لم یعملها کتب الله له حسنة بحسن نیته وان هو عملها کتب الله له عشرا
ویهم بالسیئة ان یعملها فان لم یعملها لم یکتب علیه شیء وان هو عملها اجل سبع ساعات وقال صاحب الحسنات
لصاحب السیئات وهو صاحب الشمال لا تعجل عسی ان یتبعها بحسنة تمحوها فان الله عز وجل یقول ان
الحسنات یذهبن السیئات او الاستغفار شرح اربع مبتدا است و جمله من کن تا آخر خبر مبتدا است مبتدا نکره میباشد در صورتی
که فایده رساند مثل کوکب انقض الساعة و میتواند بود که خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر من الاشیاء اربع و صاحب تلخیص گفته در قول شاعر
ثلاثة تشرق الدنیا ببهجتها شمس الضحی وابو اسحق والقمر که ثلاثة خبر است و شمس مبتدا است و این توجیه در این حدیث انسب است بعضی گفته اند
که ثلاثة مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر لنا ثلاثة و شمس بدل ثلاثة است تانیث اربع باعتبار امنیت که موصوف آن کلمات است که در آنها
بیان حکم چهار صورت شده اول قصد حسنه بی فعل آن دوم قصد حسنه با فعل آن سیوم قصد سیئه بی فعل آن چهارم قصد سیئه با فعل آن من موصوله

ومبتدا است پس دو عایده بخواهد اول خبر فیه است دوم خبر ستر است و در علم هیلک این خبر ستر مستثنی منه الا هالک است چون مرجع آن از
الفاظ عموم است پس هالک مستثنای مفرغ نیست بلکه مختار الرفع جایز النصب است مثل لا اله الا الله کون در کلمه فیه یعنی معلوم بودن آن
کلمات در ذهن کسی تهدید هالک یعنی برای تضمین معنی بودن است فایده ذکر بعد از این اشعار بسبب بودن آنهاست برای عدم هلاک
هالک یعنی بدبخت هلاک شدنی است که الشقی المحروم عبارت از اوست جمله ثم آخر استیناف بیانی است جمله منصوب بیعانیست
برای حالی که ما قبل فا مشتمل بر معنی ترجی است ای بعملها بدل اشتمال از سیئه است یا تقدیر لان یعملها است و تغییر اسلوب برای اشعار
بترجیح وقوع عمل حسنه و ترک عمل سیئه است فان اتبعها السیئات کلام رسول علیه السلام است و محتمل است که کلام فرشته باشد الا استغفار
مجرور و معطوف بر حسنه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چهار کلمه مرکب شده آنها در ذهن او هلاک نمیشود دانکس بجهت آنکه
بسبب آنها مگر بدبخت بی نصیب بیان این اگر گاهی قصد میکند بنده بعمل حسنه یا کند آنرا پس اگر او نکند آنرا می نویسد الله تعالی برای او یک
حسنه بسبب خوبی قصد او و اگر او کند آنرا می نویسد الله تعالی برای او ده حسنه چنانچه گفته در سوره انعام مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
و گاهی قصد میکند بنده بعمل بد که کند آنرا پس اگر نکند آنرا نوشته نمیشود برو چیزی و اگر او کند آنرا مهلت داده میشود و هفت ساعت
میگوید فرشته که کاتب حسنات است فرشته را که کاتب سیئات است و او بر دست چپ بنده است که شتاب مکن در نوشتن شاید
که بعد از آن کند حسنه علیحده را که محو کند آنرا چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره هود بدرستی که حسنات میبرند سیئات را یا اگر حسنه
علیحده نکند استغفار کند از این سیئه **اصل** فَإِنْ قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزَ الْحَكِيمَ
الْغَفُورَ الرَّحِيمَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَإِنْ مَضَتْ سَبْعُ سَاعَاتٍ وَلَمْ يُتْبِعْهَا بِحَسَنَةٍ
وَاسْتِغْفَارٍ قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ اكْتُبْ عَلَى الشَّقِيِّ الْمَحْرُومِ **شرح** این فقرات کلام رسول علیه السلام است
ذکر استغفر الله الذی الخ برای بیان فرد افضلست و مراد توقف بخصوص آن نیست بقرینه تنکیر و استغفار عالم و نظائر آن مقصود
تا صفت دیگر الله باشند و استغفار یعنی و لا استغفار بهست **یعنی** پس اگر گفت که طلب آمرزش گناه میکنم از الله که نیست مستحق عبادت مگر
او و داننده پنهان و آشکار است بی شک رعایت کننده مصالح است غالب و غایت بخشاینده است صاحب رحمت بر مومنان است صاحب
بزرگی و عزیز گرداندن متقیانست چنانچه گفته اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰیکُمْ و بازگشت میکنم بسوی او نوشته نمیشود برو چیزی از گناه و اگر
گذشت هفت ساعت و بعد از آن گناه نکرد حسنه علیحده را و نه استغفار را گفت فرشته که کاتب حسنات است فرشته را که کاتب
سیئات است بنویس بر این بی سعادت بریده از خیر **باب صد و نود و یکم الاصل باب التوبة شرح** این باب بیان بازگشت از گناه و بازگشت از
پیروی امر ضلالت است و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً
أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَقُلْتُ وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ قَالَ يُنْسِي مَلَكَيْهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ
وَيُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ اكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَيُوحِي إِلَى بِقَاعِ الْأَرْضِ اكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكِ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ
يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ **شرح** نصوح مفعول یعنی فاعلت و تذکیر تا نیث در آن مساویست [illegible]

اشارت

اشارت است بانچه گذشت در حدیث آخر باب سابق که صاحب حسنات حضرت سید است صاحب سیئات را که نویسد پس گویا که او وزیر کاتب سیئات
و حی بسوی جوارح و بقاع الارض مجازست و مراد برطرف کردن علامات سیئه است از نامها **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون
توبه کند بنده توبه خالص چنانچه در سوره تحریم مذکور است دوست میدارد او را الله پس میپوشاند بر او گناهان او را در دنیا و آخرت
پس گفتم و چون میپوشاند بر او گفت فراموش کار میکند دو فرشته او را آنچه را که نوشته شده بر او از گناهان و وحی میکند بسوی هر کدام از
اعضای او که پنهان کن بر او گناهان او را و وحی میکند بسوی هر یک از بقعهای زمین که در آنها گناه کرده که پنهان کن آنچه را که میکرد در تو از گناهان
پس ملاقات میکند الله تعالی را در آخرت بحالی که نیست چیزی که گواهی دهد بر او بچیزی از گناهان **دوم اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ قَالَ الْمَوْعِظَةُ التَّوْبَةُ **شرح** روایتست از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلام در قول الله عز و جل در سوره البقرة پس هر که آمد نزد او وعظی از صاحب کل اختیار او پس نگاه داشت خود را از خوردن
ربا که بیان شد در شرح حدیث سیم باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است پس از آنِ اوست آنچه گذشته میشود برای خوردن ربایی که پیش از او صادر شده
امام گفت مراد بموعظه بازگشت از گناهانست یعنی که مراد موعظه اثر موعظه است یعنی که مراد موعظه موثره است و آن آنست که توبه مترتب
بر آن شود **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً قَالَ يَتُوبُ الْعَبْدُ مِنَ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ سَأَلْتُ عَنْهَا
المُفتَنُون أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَتُوبُ مِنَ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُفْتَنُونَ التَّوَّابُونَ **شرح** الف لام العباد
برای عهد خارجیست یعنی بندگان گناهکار بقرینه آنچه می آید در حدیث نهم این باب **یعنی** روایتست از محمد بن الفضیل از ابو الصباح کنانی
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره تحریم ای جمعی که مومن شدند بازگشت کنید از گناهان بسوی الله تعالی بازگشتی
که بغایت خالص باشد امام گفت مراد آنست که توبه کند بنده از گناه و بعد از آن برنگردد در آن گناه گفت محمد بن الفضیل که پرسیدم از آن
آیت امام موسی کاظم علیه السلام را پس گفت مراد آنست که توبه کنند از گناه بعد از آن برنگردد در آن گناه و محبوبترین بندگان گناهکار بسوی الله
گناهکارانیند که بسیار بازگشت کنندگانند بیان این می آید در حدیث پنجم این **چهارم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً قَالَ هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ أَبَداً قُلْتُ وَأَيُّنَا لَمْ يَعُدْ فَقَالَ
المُفتَن يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُفْتَنَ التَّوَّابَ **شرح** ضمیر هو راجع بگناهیست که مدلول این آیت است **یعنی** روایتست از ابو بصیر که
کنیت او ابو محمد است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیت سوره تحریم که ای جمعی که مومن شدند بازگشت از گناه کنید بسوی الله تعالی
بازگشتی بغایت خالص امام گفت گناهی که توبه نصوح از آن میشود گناهیست که تایب از آن برنمیگردد در آن هرگز گفتم و کدام ما برنگشت امام گفت
ای ابو محمد بدرستی که الله تعالی دوست میدارد از جمله بندگان خود کسی را که مکرر بگناه افتد و مکرر بازگشت کننده باشد بیان این می آید در حدیث
آینده **پنجم اصل** رَفَعَهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أَعْطَى خَصْلَةً مِنْهَا جَمِيعَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَنَجَوْا بِهَا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ **شرح** در سوره بقره چنین است

ويسألونك عن المحيض قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حيث امركم الله ان الله
يحب التوابين ويحب المتطهرين وذكر التائبين واستشهاد بآيتی كه در ان ذكر توابين شده اشعار بان است كه صيغه مبالغه اينجا باعتبار آيات شدت
بلكه باعتبار كثرت است مثل حال كسی كه بسيار جماع در وقت حيض كند و هر بار توبه كند پس مرتبه توابين اينجا ادنای مراتب تائبين است و
محبوب بودن توابين لازم دارد محبوب بودن ساير تائبين را بطريق اولی شايد كه واو در و يحب حاليه باشد و توبه تكرار و اينكه مرتبه
متطهرين اعلی از مرتبه توابين است يعنی راوی بالا برساند روايت را تا امامی كه گفت بدرستی كه الله عز و جل بخشيد باز گشت كنندگان
از حرام را فضيلت در سه آيت كه اگر می بخشيد يكی از آنها را بجميع اهل آسمانها و زمين هر آينه نجات می يافتند بوسيله آن يك فضيلت
مراد اينست كه اگر جميع اهل آسمانها و جميع اهل زمين گناهكاران تا پايان ميبود نه بهمين فضيلت نجات می يافتند بی تخصيص انواع يكی از
ايشان اول قول او عز و جل در سوره بقره بدرستی كه الله دوست ميدارد بسيار توبه كنندگان از حرام را بجای كه دوست ميدارد و بعبادت
پاكيزگان را يعنی اجتناب كنندگان از مكروه چه جای حرام مثل جمعی كه بعد از پاكی زنان از حيض و پيش از غسل يا جاری بجز از غسل كه شستن
فرج و تيمم باشد چنانچه می آيد در كتاب الحيض در حديث سيوم باب هفتم جماع با ايشان نكنند و مثل جمعی كه استنجا از غايت باكنند يا جمع
ميان احجار و آب كنند چنانچه می آيد در كتاب الطهارة در حديث سيزدهم باب دوازدهم كه باب القول عند دخول الخلاء و عند الخروج والاستنجاء
است بيان اين آنكه هر كه دوست داشت او را الله عذاب نميكند او را پس اگر جميع اهل آسمانها و زمين مذنب تائب شوند محبوب
خواهند بود و معذب نخواهند بود اصل وقوله الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون يؤمنون به ظ
للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم
ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم انك انت العزيز
الحكيم وقهم السيئات ومن تق السيئات يومئذ فقد رحمته وذلك هو الفوز العظيم شرح بيان معنی عرش
و بيان حاملان عرش و بيان من حوله و بيان الذين آمنوا و بيان من صلح گذشت در كتاب التوحيد در شرح حديث دوم و ششم باب بيستم
كه باب العرش والكرسی است و در مصاحف چنين است يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون پس فقره ويؤمنون به از قلم كاتبان افتاده
يا اين قرائتی غير مشهور است يعنی دوم قول الله تعالی در سوره مؤمن كه جمعی كه بر ميدارند عرش را و جمعی كه در دور عرش اند تسبيح ميكنند
با حمد صاحب كل اختيار ايشان و استغفار گناهان ميكنند برای جمعی كه مؤمن شدند بازروش كه استغفار ميكنند كه ميگويند ای صاحب
كل اختيار ما گنجايش داری هر چيز را باعتبار رحمت و علم پس بخشايش كن گناهان را برای جمعی كه برگشتند از گناهان و تابع شدند راه ترا مراد
براه او امام حقست و مراد باتباع آن يادگرفتن احكام از اوست و نگاهدار ايشان را از عذاب دوزخ ای صاحب كل اختيار ما و بعد نگاهدار
داخل كن ايشان را در بهشتهای اقامت كه وعده دادی ايشان را و داخل كن با ايشان هر كه عمل صالح كرد يعنی ولايت امام حق كرد چنانچه
بيان شد در كتاب الحجة در حديث شصت و پنجم باب صد و هفتم كه باب فيه نكت و نتف من التنزيل فی الولاية هر چند كه در اتباع بی
تقصير كرده باشند از جمله پدران ايشان و برادران ايشان و اولاد ايشان بدرستی كه تويی بی شك غالب كننده مصالح و نگاهدار ايشان را

لدوا

كه مذكور شد از دنيا و هر كه نگاهداری او را از بديها در روز قيامت پس بتحقيق رحمت كردی او را و آنست آن مطلب بزرگی كه عظيم است
اصل وقوله عز وجل والذين لا يدعون مع الله الها آخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن
يفعل ذلك يلق اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئك
يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما شرح سيوم قول الله عز و جل در سوره فرقان كه جمعی كه نميخوانند با الله
معبودی ديگر را و نميكشند جانداری را كه صاحب حرمت كرده آنرا الله عز و جل مثل آدمی مگر بحقی مثل قصاص و زنا نميكنند و هر كه كند آنرا كه مذكور شد
ملاقات ميكند در روز قيامت گناه را مضاعف ميشود برای او عذاب در روز قيامت و جاويد ميماند در آن عذاب خوار مگر كسی كه برگشت
از گناهان و مؤمن شد بربوبيت رب العالمين و بجا آورد عملی را كه صالحست و آن معرفت امام عالم بجميع احكام است بيان اين آنكه اطاعت
تبديل ميكند الله تعالی بديهای ايشان را بحسنات منقولات كه هست تملكت بجميع مواضعی كه در آن باطاعات اهل تكليف است پس اگر طاعات
جميع مقبولات مواضع طاعات خود را در بهشت می يابد والا او بجهنم ميرود و مواضع طاعات او را باهل ايمان ميدهند ششم اصل
عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال يا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن اذا تاب منها مغفورة له فليعمل المؤمن لما
يستأنف بعد التوبة والمغفرة اما والله انها ليست الا لاهل الايمان قلت فان عاد بعد التوبة والاستغفار
في الذنوب وعاد في التوبة فقال يا محمد بن مسلم اترى العبد المؤمن يندم على ذنبه ويستغفر منه ويتوب ثم لا
يقبل الله توبته شرح روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن چون توبه كند از آنها بخشايش
كرده شده است برای او پس بايد كه عمل كند مؤمن برای آنچه از سر ميگيرد بعد از توبه و بخشايش يعنی كه بايد كه احتياط كند برای آينده
آگاه باش بخدا قسم كه بدرستی كه مغفرت بسبب توبه نيست مگر برای اهل ايمان بربوبيت رب العالمين كه معيار آن اعتراف بوجود
امام مفترض الطاعة در هر زمانست گفتم پس اگر بعد از توبه و طلب بخشايش برگردد در گناهان و باز توبه كند چون است گفت بعنوان استفهام
انكاری ای محمد بن مسلم آيا گمان ميبری كه بنده مؤمن را كه پشيمان ميشود بر سر گناه خود و طلب بخشايش ميكند از آن گناه و توبه ميكند
با وجود اين قبول نميكند الله تعالی توبه او را اصل قلت فانه فعل ذلك مرارا يذنب ثم يتوب ويستغفر فقال كلما عاد
المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله عليه بالمغفرة وان الله غفور رحيم يقبل التوبة ويعفو عن
السيئات فاياك ان تقنط المؤمنين من رحمة الله شرح گفتم پس بدرستی كه او كرده آنرا چندبار هر بار گناه ميكند و بعد از آن
توبه ميكند و طلب بخشايش ميكند پس امام گفت هر بار كه برميگردد مؤمن بطلب بخشايش و توبه برميگردد الله تعالی برو ببخشايش و بدرستی كه
الله تعالی بغايت آمرزگار و صاحب رحمتست بر مؤمنان قبول ميكند توبه را و در ميگذرد از گناهان پس حذر را دور دار از اينكه نا اميد كنی
مؤمنان را از رحمت الله تعالی هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل اذا مسهم طائف
من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون قال هو العبد يهم بالذنب ثم يتذكر فيمسك فذلك قوله تذكروا
فاذا هم مبصرون شرح يهم بصيغه مضارع غايب مجهول باب افعالست يا برای آنست كه الاهام زحمت آوردن و مضطرب كردن ذهن

با صیغه معلوم باب ضرب است و بار برای طلب است الهیم بفتح ها وکسر میم آدمی و مانند آن در راهی یا بصیغه معلوم باب نصر است و با صلهیم است
الهم اراده رفتن چیزی فذلک مبتدا است و قوله خیرست تذکره معمول قولست فاذا هم منفردون خارج از مقول قولست معنی آن مذکور نشده در
اینجا و مراد از خوانندن آن آیت که این جماعت مبتدا کرا استند که ناگاه تایب میشوند جمعی که اصرار میکنند تایب نمیشوند با معنی که توبه در طایفه اعلی
اکثرست و عدم توبه در طایفه ثانیه اکثرست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عزوجل در سوره
اعراف ان الذین اتقوا اذا مسهم که جمعی که پرهیزکاری کنند ناگاه چون در یابد ایشان را کسی که بر دور کشی میکرد و برای یافتن رخنه
که از آنجا وسوسه کند از جنس شیطان بیاد در آورند رب العالمین و عذاب آخرت می افتند پس ناگاه ایشان حق را می بینند با معنی که توبه
میکنند و مصنف رحمه الله با معنی اشارت کرده که این حدیث را در این باب ذکر کرده امام گفت آن حال بنده ایست که از جاده آورده میشود
بوسیله گناه بعد از آن بیاد می آورد ربوبیت الهی و عذاب آخرت را پس خود را نگاه میدارد از گناه و این است مضمون قول الله تعالی تذکروا فاذا هم
مبصرون و حق این طایفه است هشتم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ علیه السلم یَقُولُ اِنَّ اللهَ تَعَالٰی اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ
مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِی لَیْلَةٍ ظَلْمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللهُ اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذٰلِكَ
الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِیْنَ وَجَدَهَا شرح نسبت فرح و امثال آن بالله تعالی بر سبیل استعاره برای اراده ثواب است فاء در فالله برای بیانست
و فایده ذکر این فقره تا آخر آنست که خیال نکنند که خوشحالی الله تعالی کم میشود و کم و در ایام چنانچه خوشحالی آن مرد کم و بر طرف میشود یعنی شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت بدرستی که الله تعالی خوشحال ترست به توبه بنده خود از مردی مسافر که گم کرده باشد شتر سواری خود را و توشه
خود را که بار آن شتر است در شبی تاریک پس یافته باشد آن شتر را پس این الله تعالی خوشحال ترست به توبه بنده بنده خود از آن مرد
به شتر سواری خود وقتی که یافته باشد آن را با معنی که خوشحالی آن مرد مخصوص وقت یافتن است و خوشحالی الله تعالی دائمیست نهم اصل قَالَ
اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلم یُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُفْتَنَ التَّوَّابَ وَمَنْ لَا یَکُوْنُ ذٰلِكَ مِنْهُ کَانَ اَفْضَلَ شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم بدرستی که الله تعالی دوست میدارد بنده را که صاحب گناه بغایت بازگشت کننده باشد و اگر واقع نشود آن از او افضلست
با معنی که کسی که در اصل گناه نکند و احتیاج به توبه نداشته باشد مثل معصومان و متقیان فضل از او است دهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ
علیه السلم قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُقِیْمُ عَلَی الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِئِ
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده با معنی
که نزدیک او است اگر چه در مرتبه او نیست چنانچه گذشت در حدیث سابق و کسی که مصر باشد بر گناه بر حالی که او استغفار از آن گناه کند
مانند استهزا کننده است با خود یا با احکام الهی چه آن استغفار بمحض زبان خواهد بود یازدهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم
قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحٰی اِلٰی دَاوُدَ اَنِ ائْتِ عَبْدِیَ دَانِیَالَ فَقُلْ لَهُ اِنَّكَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَكَ
وَعَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَكَ فَاِنْ اَنْتَ عَصَیْتَنِی الرَّابِعَةَ لَمْ اَغْفِرْ لَكَ فَاَتَاهُ دَاوُدُ فَقَالَ یَا دَانِیَالُ اِنِّی
رَسُوْلُ اللهِ اِلَیْكَ وَهُوَ یَقُوْلُ لَكَ اِنَّكَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَكَ وَعَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَكَ فَاِنْ اَنْتَ

وانکه در ترجمه ایست است که فاذا هم

المفتن

فغفرت لك اعصیتنی

عصیتنی

عَصَیْتَنِی الرَّابِعَةَ لَمْ اَغْفِرْ لَكَ فَقَالَ لَهُ دَانِیَالُ قَدْ بَلَّغْتَ یَا نَبِیَّ اللهِ شرح دانیال بکسر نون از انبیا است و با وجود آن داود
حکم داود بود چون داود نبی و امام زمان خود بوده و از اوصیای موسی بوده و انبیا و اوصیا معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره با معنی که از ایشان
گناه از ایشان سر نمیزند اصلا لیکن سهو و نسیان در غیر نفس حکم شرعی از ایشان صادر میشود و این گاهی باعث مواخذه دنیوی ایشان
و عتاب و مانند آن میشود اگر چه در غیر ایشان باعث مواخذه نیست اصلا و عصیان دانیال از آن قبیل است و مانند آن قول رفیق موسی علیه السلم
است در سوره کهف و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره و مانند آن است در قول الله تعالی در سوره توبه عفا الله عنك لم اذنت لهم مخفی نماند که ایشم
پیغام از جمیل لطف است تا کسی مغرور نشود بعبادت خود و لهذا دانیال در مقابل این افتادگی و عرض عدم استقلال خود در قدرت و طلب توفیق
کرده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله عزوجل وحی کرد بسوی داود که برو نزد بنده من دانیال پس بگو او را بدرستی که تو
عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو پس اگر تو عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو و تو عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای
تو پس اگر تو عصیان من کنی در چهارم بخشایش نمیکنم برای تو پس رفت نزد دانیال داود پس گفت ای دانیال بدرستی که من فرستاده الله تعالی
ام بسوی تو و او میگوید ترا بدرستی که تو عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو و عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو و عصیان من
کردی پس بخشایش کردم برای تو پس اگر تو عصیان من کنی در چهارم بخشایش نمیکنم برای تو پس گفت داود را دانیال بتحقیق تبلیغ رسالت کردی
ای پیغمبر الله اصل فَلَمَّا کَانَ فِی السَّحَرِ قَامَ دَانِیَالُ فَنَاجٰی رَبَّهُ فَقَالَ یَا رَبِّ اِنَّ دَاوُدَ نَبِیَّكَ اَخْبَرَنِی عَنْكَ اَنَّنِی قَدْ عَصَیْتُكَ
فَغَفَرْتَ لِی وَعَصَیْتُكَ فَغَفَرْتَ لِی وَعَصَیْتُكَ فَغَفَرْتَ لِی وَاَخْبَرَنِی عَنْكَ اَنِّی اِنْ عَصَیْتُكَ الرَّابِعَةَ
لَمْ تَغْفِرْ لِی فَوَعِزَّتِكَ لَئِنْ لَمْ تَعْصِمْنِی لَاَعْصِیَنَّكَ ثُمَّ لَاَعْصِیَنَّكَ ثُمَّ لَاَعْصِیَنَّكَ شرح ضمیر کان راجع بکار دیانت
که مرکوز در خاطر است و اگر راجع بدانیال میشود اولی این میشود که فاعل قام ضمیر باشد و فاعل کان ظاهر باشد یعنی پس چون شد عالم
در آن شب که وقت نماز و تربت برخاست دانیال برای عبادت مقرری خود پس مناجات کرد صاحب کل اختیار خود را با این
روش که گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که داود پیغمبر تو خبر داد مرا از جانب تو که من بتحقیق عصیان تو کردم پس بخشایش
کردی برای من و عصیان تو کردم پس بخشایش کردی برای من و عصیان تو کردم پس بخشایش کردی برای من و خبر داد مرا از جانب
تو که من اگر عصیان تو کنم در چهارم بخشایش نمیکنی برای من پس قسم به یگانگی تو و بزرگی تو که اگر اقتضا و تقدیر خود نگاه نداری مرا از عصیان
تو خواهم کرد البته بعد از آن هر آینه عصیان تو خواهم کرد البته بعد از آن هر آینه عصیان تو خواهم کرد البته دوازدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ
اللهِ علیه السلم یَقُوْلُ اِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوْحًا اَحَبَّهُ اللهُ فَسَتَرَ عَلَیْهِ فَقُلْتُ وَکَیْفَ یَسْتُرُ عَلَیْهِ قَالَ یُنْسِی
مَلَکَیْهِ مَا کَانَا یَکْتُبَانِ عَلَیْهِ وَیُوْحِی اِلٰی جَوَارِحِهِ وَاِلٰی بِقَاعِ الْاَرْضِ اَنِ اکْتُمِی عَلَیْهِ ذُنُوْبَهُ فَیَلْقَی اللهَ عَزَّ
وَجَلَّ حِیْنَ یَلْقَاهُ وَلَیْسَ شَیْءٌ یَشْهَدُ عَلَیْهِ بِشَیْءٍ مِنَ الذُّنُوْبِ شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب سیزدهم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ اِذَا تَابَ کَمَا یَفْرَحُ اَحَدُکُمْ بِضَالَّتِهِ اِذَا
وَجَدَهَا شرح این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب باب صد و نود و دوم اصل باب الاستغفار من الذنوب شرح این باب

وجلالك

بیان طلب گذشتن از الله تعالی از گناه است و در این باب ده حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان
العبد اذا اذنب ذنبا اجل من غدوة الی اللیل فان استغفر الله لم یکتب علیه شرح الغدوه بضم غین با نقطه و سکون
دال بی نقطه اول روز منافات نیست میان این و احادیث هفت ساعت چه این در کسی است که باقی هفت ساعت را بخواب گذرانید
و زمان خواب محسوب نیست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده چون مرتکب گناهی شود مهلت داده میشود
گاهی از اول روز تا شب پس اگر طلب مغفرت از الله تعالی کرد نوشته نمیشود بر او دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عمل سیئة
اجل منها سبع ساعات من النهار فان قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ثلث مرات لم تکتب علیه
شرح النهار بفتح نون پراکندگی شعاع چشم برای دیدن چیزی و مراد اینجا زمان بیداری است خواه روز و خواه شب الحی منصوب به صفت
الله است یا مرفوع و خبر مبتدای محذوف است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که کرد گناهی را مهلت داده میشود
در آن گناه هفت ساعت از زمان بیداری پس اگر گفت طلب مغفرت میکنم از الله تعالی که نیست مستحق عبادتی مگر او زنده همیشه ثابت
ایستاده بکارسازی مخلوقات سه بار نوشته نمیشود آن گناه بر او سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العبد المؤمن
اذا اذنب ذنبا اجله الله سبع ساعات فان استغفر الله لم یکتب علیه شیء وان مضت الساعات
ولم یستغفر کتبت علیه سیئة شرح این ظاهر است از سابق اصل وان المؤمن لیذکر ذنبه بعد عشرین سنة
حتی یستغفر ربه فیغفر له وان الکافر لینساه من ساعته شرح لیذکر بصیغه مضارع مجهول از باب تفعیل یا معلوم باب
نصر است فیغفر بصیغه مضارع مجهول یا معلوم باب ضرب است لینساه بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم باب علم است یعنی و بدرستی
که مؤمن هر آینه گاهی بیاد او آورده میشود گناه او بعد از بیست سال تا طلب مغفرت کند از صاحب کل اختیار خود پس بخشایش کرده میشود
برای او و بدرستی که کافر هر آینه فراموش کرده میشود گناه او از زمان وقت که کرده تا آخر عمر چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یتوب الی الله عز وجل فی کل یوم سبعین مرة قلت اکان یقول استغفر الله و
اتوب الیه قال لا ولکن کان یقول اتوب الی الله قلت ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یتوب ولا یعود
ونحن نتوب ونعود فقال الله المستعان شرح کان یقول اتوب الی الله بجمعیت که هفتاد بار میگفت استغفر الله هفتاد
بار دیگر علیحده میگفت اتوب الی الله چنانچه می آید در حدیث پنجم باب بیست و هشتم کتاب الدعا که باب الاستغفار است الله المستعان در
موضعی گفته میشود که مخاطب ادراک حقیقت سخن نکند و براه غلط رود و در اینجا غلط مخاطب این است که خیال کرده که رسول علیه السلام
برای گناهی توبه میکرده و حال آنکه آن برای شیعه امامیه خوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت رسول الله صلی الله علیه وآله توبه
میکرد بسوی الله عز وجل در هر روزی هفتاد بار گفتم آیا میگفت استغفر الله و اتوب الیه گفت نه ولیکن علیحده بار میگفت اتوب الی الله
گفتم بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله توبه میکرد و بر نمیگشت بر سر گناه و ما توبه میکنیم و بر میگردیم اشارت است به آنکه تکرار توبه رسول هر روز
هفتاد بار عبث مینماید پس امام گفت الله تعالی است طلب یاری کرده شده باین معنی که غلط فهمیدی توبه برای عذرخواهی از جانب جمعیت

یقول له

نعود فنتوب

الرشیده

الرشیده که معاصی میکنند یا توبه میکنند و می شکنند چنانچه تحقیق این میشود در باب صد و نود و دوم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من عمل سیئة اجل منها سبع ساعات من النهار فان قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه ثلث مرات لم تکتب علیه شرح این نزدیک است بحدیث دوم این باب ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
المؤمن لیذنب الذنب فیذکر بعد عشرین سنة فیستغفر الله منه فیغفر له وانما یذکره لیغفر له وان الکافر
لیذنب الذنب فینساه من ساعته شرح وانما یذکره بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به الله تعالی است یعنی
که و جز این نیست که الله تعالی بیاد او می آورد گناه را تا بخشایش کند برای او و باقی ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن یقارف فی یومه ولیلته اربعین کبیرة فیقول وهو نادم استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام واسأله ان یصلی علی محمد وآل محمد وان
یتوب علی الا غفرها الله عز وجل له ولا خیر فیمن یقارف فی یومه اکثر من اربعین کبیرة شرح المقارفه بقاف
و رای بی نقطه و فا مصدر باب مفاعله آلوده بچیزی شدن یا اقرار آن باین معنی که بعنوان لمم باشد که می آید در باب صد و نود و چهارم
بدیع فعیل بمعنی فاعل است و از باب منع البدع بفتح با و سکون دال احداث چیزی بی ماده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
نیست هیچ مؤمنی که آلوده شود در روز و شب خود چهل گناه کبیره را پس گوید در حالی که پشیمان باشد که طلب بخشایش میکنم از الله که نیست
مستحق عبادتی مگر او صفت او این است که زنده است ایستاده کننده بکار خلایق است اختراع کننده آسمانها و زمین است صاحب بزرگی
و عزیز کردن اهل التقوی است چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم و می طلبم از او اینکه درود فرستد بر محمد و آل محمد و اینکه بازگشت کند از بی بر رحمت
مگر اینکه بخشایش میکند آن چهل کبیره را الله عز وجل برای او و خوبی نیست در کسی که آلوده شود در روز خود و بمعنی روز و شب چه دال قرینه سابق بیشتر
از چهل کبیره را مراد این است که این شق واقعی نیست و بیشتر از چهل یا اصرار بر صغایر شد یا مراد این است که اگر باشد بخشایش کرده نمیشود به این
استغفار هشتم اصل عدة من اصحابنا رفعوه قالوا قال لکل شیء دواء ودواء الذنوب الاستغفار شرح جمعی از اصحاب
نسبت دادند این حدیث را بامام علیه السلام و از آن حدیث را گفتند که امام گفت که برای هر دردی دوایی است و دوای گناهان طلب آمرزش از الله تعالی است
نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من مؤمن یذنب ذنبا الا اجله الله عز وجل سبع ساعات من النهار فان هو
تاب لم یکتب علیه شیء وان هو لم یفعل کتب علیه سیئة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب اصل فاتاه عباد
البصری فقال له بلغنا انک قلت ما من عبد یذنب ذنبا الا اجله الله سبع ساعات من النهار فقال لیس هکذا
قلت ولکنی قلت ما من مؤمن وکذلک کان قولی شرح پس آمد نزد امام علیه السلام عباد بصری که از صوفیه است چنانچه می آید در کتاب الروضه
در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة که گفت او را رسید بما که تو گفتی که هیچ بنده نیست که گناه میکند نوعی از گناه مگر اینکه مهلت میدهد او را الله عز وجل
هفت ساعت از زمان بیداری پس امام علیه السلام گفت چنین نگفتم ولیکن من گفتم نیست هیچ مؤمنی و همچنان بود سخن من باین معنی که در هر جایی که چنین
گفته باشم مراد من مؤمن است پس شما اخلال نکنید دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من قال استغفر الله مائة مرة فی یوم

غَفَرَ اللهُ لَهُ سَبْعَمِائَةَ ذَنْبٍ وَلَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ يُذْنِبُ فِي يَوْمٍ سَبْعَمِائَةَ ذَنْبٍ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که گفت استغفر صد بار در روزی بخشایش کرد الله تعالی برای او هفتصد گناه را و خوبی نیست در بنده که گناه کند در یک روز هفتصد گناه اشارت است بآنکه مراد از هفتصد گناه هفتصد گناه در ایام گذشته است نه در همان روز چه صاحب هفتصد گناه در یک روز مصر است و استهزا میکند در استغفار پس استغفار او مقبول نیست

باب صد و نود و سیوم اصل باب فیما اعطی الله عز و جل آدم وقت التوبة شرح ما مصدریه است آدم عبارت از ابو البشر علیه السلام اگر چه ذکر او در غیر حدیث اول صریح نشده و میتواند بود که عبارت از فرزندان آدم باشد چنانچه قریش عبارت از فرزندان قریش میباشند وقت منصوب است یا مفعول دوم اعطی باشد الوقت تعیین زمان کاری و مراد اینجا فرصت یعنی وسعت گذاشتن است یعنی این باب در بیان دادن الله عز و جل آدم را در حق فرزندانش فرصت توبه آن فرزندان در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَأَجْرَيْتَهُ مِنِّي مَجْرَى الدَّمِ فَاجْعَلْ لِي شَيْئاً فَقَالَ يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَمَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْراً قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غَفَرْتُ لَهُ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ وَبَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ قَالَ يَا رَبِّ حَسْبِي شرح مراد بادم اینجا خود شخص است و در ضمیر علی و امثال آن ملحوظ فرزندانست چه سرکرده طایفه با طایفه در حکم یکدیگرند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که آدم علیه السلام گفت ای صاحب کل اختیار من مسلط کردی بر فرزندان من شیطان را و روانه کردی شیطان را نسبت بفرزندان من در راه خون یا سیمی که او را مانند خون روانه در جمیع اعضای کردی پس بگردان برای من چیزی که تلافی این بکند و تسلط شیطان را برطرف کند و اگر کسی تابع او نشود و خود او را مسلط بر خود کرده باشد چنانکه گفته إن عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین پس الله تعالی گفت ای آدم گردانیدم برای شما اینکه هر که قصد کرد از فرزندان تو بگناهی نوشته نمیشود بر او پس اگر کند آنرا نوشته میشود بر او یک گناه و هر که قصد کند از فرزندان تو بخوبی پس اگر نکند آنرا نوشته میشود آن برای او یک خوب و اگر او کند آنرا نوشته میشود آن برای او ده خوب آدم گفت ای صاحب کل اختیار من زیاده کن عطا را برای من گفت گردانیدم برای تو اینکه هر که کند از فرزندان تو گناهی را بعد از آن استغفار کند می آمرزم برای او آدم گفت ای صاحب کل اختیار من زیاده کن عطا را برای ما گفت گردانیدم برای فرزندان تو توبه را و گشاده کردم برای ایشان زمان توبه را تا وقتی که رسد جان باینجا که حلقست مراد قبول توبه جاهلست در آن وقت نیز چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب اما قبول توبه عالم و جاهل هست تا آن وقت چنانچه می آید در حدیث آینده آدم گفت ای صاحب کل اختیار من بس است مرا دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ يَوْماً لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که توبه کند پیش از مردن او بیکسال قبول میکند الله تعالی

توبه را

توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یکسال هر آینه زمان بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او بیکماه قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یکماه هر آینه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او بیکهفته قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یک هفته هر آینه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او بیکروز قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یکروز هر آینه بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه ببیند صورت ملک الموت را قبول میکند الله تعالی توبه او را و مخفی نماند که ذکر تفصیل مذکور برای اشارت بتفاوت مراتب توبه است در فضیلت یعنی که توبه یکسال افضل از یکماه است و یکماه افضل از یکهفته است و یکهفته افضل از یکروز است و یکروز افضل از قبل معاینه است و بر این قیاس است سایر اوقات سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَذِهِ وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ لَمْ يَكُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَةٌ وَكَانَتْ لِلْجَاهِلِ تَوْبَةٌ شرح این حدیث گذشت با ضمیمه در کتاب العقل در حدیث سیوم باب بیست و دوم که باب تشدید الامر علی العالم است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون رسید جان باینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی گلوی خود نمیباشد برای عالم بوعید بر اصرار بر کبیره بازگشت الله تعالی برحمت بر او بقبول توبه او و میباشد برای جاهل بازگشت الله تعالی برحمت بر او بقبول توبه او چهارم اصل خَرَجْنَا إِلَى مَكَّةَ وَمَعَنَا شَيْخٌ مُتَأَلِّهٌ مُتَعَبِّدٌ يُتِمُّ الصَّلَاةَ فِي الطَّرِيقِ وَمَعَهُ ابْنُ أَخٍ لَهُ مُسْلِمٌ فَمَرِضَ الشَّيْخُ فَقُلْتُ لِابْنِ أَخِيهِ لَوْ عَرَضْتَ هَذَا الْأَمْرَ عَلَى عَمِّكَ لَعَلَّ اللهَ أَنْ يُخَلِّصَهُ فَقَالَ كُلُّهُمْ دَعُوا الشَّيْخَ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى حَالِهِ فَإِنَّهُ حَسَنُ الْهَيْئَةِ شرح المتاله المتعبد اسم فاعل از باب تفعل بغایت عبادت کننده و مراد اینجا پرهیزکار از معاصی است مسلم المتعبد اسم فاعل از باب تفعیل است و برای تمنی است حتی بکار او منقطع و تشدید سین منقطع الصیغه فی معلوم مضاعف باب نصرت یعنی بیرون آمدیم از شهر خود بسوی مکه و با ما پیر مردی بود پرهیزکار بغایت عبادت کننده تمام میکرد نماز را در راه موافق مذهب بعض مخالفان و با او برادر زاده او بود تسلیم کننده فضل اهل البیت علیهم السلام پس بیمار شد آن پیر مرد پس گفتم برادر زاده او را کاش عرض میکردی این امارت اهل البیت علیهم السلام را بر عموی خود تا شاید که الله تعالی خلاص کند او را از آتش جهنم پس گفتند جمیع حاضران که واگذارید پیر مرد را تا میرد بر حال خود چه بدرستی که او مشاهده کرده صورت ملک الموت را و نفهمد آنچه را با او گویید اصل فَلَمْ يَصْبِرِ ابْنُ أَخِيهِ حَتَّى قَالَ لَهُ يَا عَمِّ إِنَّ النَّاسَ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا نَفَراً يَسِيراً وَكَانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الطَّاعَةِ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ الْحَقُّ وَالطَّاعَةُ لَهُ قَالَ فَتَنَفَّسَ الشَّيْخُ وَشَهَقَ وَقَالَ أَنَا عَلَى هَذَا وَخَرَجَتْ نَفْسُهُ شرح پس صبر نکرد برادر زاده او تا آنکه گفت او را ای عموی من بدرستی که مردم مرتد شدند از دین حق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله مگر جمعی اندک و بود برای علی بن ابی طالب از فرمان برداری واجب بر خلایق همان روش که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله و بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله حق و فرمان برداری برای علی علیه السلام راوی گفت پس نفسی کشید پیر مرد و فریادی زد و گفت من بر این اعتقادم و بیرون رفت جان او پنجم اصل فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَرَضَ عَلِيُّ بْنُ السَّرِيِّ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ السَّرِيِّ إِنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً مِنْ هَذَا الْأَمْرِ غَيْرَ سَاعَتِهِ تِلْكَ قَالَ فَتُرِيدُونَ مِنْهُ مَا ذَا قَدْ دَخَلَ وَاللهِ الْجَنَّةَ شرح فتریدون بتقدیر استفهام است و ماذا اسم جنس است بمعنی شئ چنانچه فارسی از جمله گویان گفته در قول شو...

ما اعلمت سائقته ولكن بالمغيب تنبئني واكذا چيزی را كه دانستی از گناه من البته احتراز ميكنم از ان وليكن بايد كه غيبت امتحان كن
مرا يعنی پس داخل شديم بر امام جعفر صادق عليه السلم پس عرض كرد علی بن السری اين سخن را بر امام جعفر صادق عليه السلم پس امام عليه السلم گفت آن بر
مرد مردی است از اهل بهشت پس گفت او را علی بن السری بهشتی كه او نشناخت چيزی از اين امارت شما را غير ساعتی كه جان داد او گفت
بعنوان استفهام انكاری آيا پس ميخواهيد از او چيزی را بتحقيق داخل شد بجا آوردم در بهشت باب صد و نود و چهارم اصل باب اللمم شرح
اللمم بفتح لام و فتح ميم و الالمام مصدر باب افعال آلوده گی بگناه كبيره بی اصرار و بی استغفار بعد از ان چنانچه در حديث سيوم اين باب است
يعنی اين باب بيان حكم آلوده گی بگناهان كبار است كه مذكور در قول الله تعالی در سوره والنجم الا اللمم و در اين باب شش حديث است اول اصل
عن ابی عبد الله عليه السلم قال قلت له ارايت قول الله عز و جل الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش
الا اللمم قال هو الذنب يلم به الرجل فيمكث ما شاء الله ثم يلم به بعد شرح الا اللمم استثناء متصلست مراد با
الذنب كبيره و فاحشه است يلم بصيغه مضارع معلوم باب افعالست يعنی روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم راوی گفت گفتم او را خبر
ده مرا از قول الله عز و جل در بيان محسنين در سوره والنجم جمعی كه اجتناب ميكنند از كبائر گناه و رسوائيها مگر آلوده گی امام گفت لمم گناهی است
كه آلوده شود بآن مرد پس ترك كند آنقدر كه الله خواسته باشد باز آلوده شود بآن گناه بعد از ترك دوم اصل عن احدهما عليهما
السلم قال قلت الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال الهنة بعد الهنة ای الذنب يلم به العبد
شرح الهنية بفتح ها و فتح نون و تشديد يا دو نقطه در پايين و گاهی يای دوم منقلب بهمزه ميشود و تصغير هنة هنيه بفتح ها و فتح نون و تا
تانيث چيزی كم باشد يا چيزی كه بعنوان اصرار نباشد الذنب تا آخر ميتواند بود كه كلام راوی باشد و ميتواند بود كه كلام امام عليه السلم
باشد يعنی روايتست از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليه السلم راوی گفت گفتم چه معنی دارد اين آيت از سوره والنجم گفت مراد باللمم
اندك گيست بعد از اندكی يا يعنی گناهيست بعد از گناهی كه آلوده ميشود بآن بنده بی اصرار سيوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم
ما من مومن الا وله ذنب يهجره زمانا ثم يلم به وذلك قول الله عز و جل الا اللمم شرح عموم در ما من مومن عموم عرفی
است برای افاده كثرت يهجر بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر يا باب افعالست يعنی گفت امام جعفر صادق عليه السلم نيست هيچ مومنی مگر اينكه
كه او را گناهيست كبيره كه ترك ميكند آنرا زمانی بعد از ان آلوده ميشود بآن و آنچه مذكور شد مدلول قول الله عز و جل است در سوره والنجم الا اللمم
اصل وسألته عن قول الله عز و جل الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال الفواحش الزنا والسرقة
واللمم الرجل يلم بالذنب فيستغفر الله منه شرح اين حديث باتمه گذشت در حديث هفتم باب صد و دوازدهم كه باب الكبائر است
چهارم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم من جاءنا يلتمس الفقه والقرآن وتفسيره فدعوه ومن جاءنا يبدي عورة
قد سترها الله فنحوه فقال رجل من القوم جعلت فداك والله انی لمقيم علی ذنب منذ دهر اريد ان اتحول
منه الی غيره فما اقدر عليه فقال له ان كنت صادقا فان الله يحبك وما يمنعك ان تنتقل منه الی غيره الا
لكی تخافه شرح ما اقدر يعنی نمی استطيع است معنی استطاعت بيان شد در كتاب التوحيد در باب الاستطاعت كه باب سی و دوم است

الا

الا لكی تخافه استثناء از مدلول كلام سابق است چه ما يمنعك ان تنتقل بمعنی ما تترك الانتقال است يعنی گفت امام جعفر صادق عليه السلم هر كه آيد نزد ما
برحالی كه طلب ميكند علم مسائل دين را و ضبط الفاظ قرآن را چنانچه نازل ساخته جبرئيل و تفسير قرآن را پس بگذاريد او را و منع دخول او در مجلس
ما منمائيد و هر كه آيد نزد ما برحالی كه اظهار ميكند عيبی را برای كسی كه بتحقيق پوشانيده آنرا الله تعالی پس دور كنيد او را پس گفت مردی از اهل
مجلس قربانت شوم بخدا قسم كه بدرستی كه من هر آينه ايستاده ام بر گناهی از زمانی دور و دراز هر چند ميخواهم كه دور گردم از ان بسوی غير
آن كه توبه است پس ميسر نميشود پس امام گفت او را اگر راست ميگويی كه آزرده آن گناهی و سعی در ترك آن داری و ميسر
نميشود پس بدرستی كه الله تعالی دوست ميدارد ترا و ترك نكرده نقل ترا از ان گناه بسوی غير آن برای چيزی مگر برای اينكه الله ميخواهد كه اگر
نقل كند ترا داخل ميشوی در خود پسندی و آن بدتر از ان گناه است پنجم اصل عن ابی عبد الله عليه السلم قال ما من ذنب الا وقد
طبع عليه عبد مومن يهجره الزمان ثم يلم به وهو قول الله عز و جل الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش
الا اللمم قال اللمام العبد الذی يلم بالذنب بعد الذنب ليس من سليقته ای من طبيعته شرح طبع بطا بی نقطه
و با يك نقطه و عين بی نقطه بصيغه ماضی معلوم باب نصر است الطبع بفتح طا و سكون و فتح با چون شدن السابقه قرار داد خاطر يعنی
يعنی روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت نيست هيچ گناه كبيره مگر برحالی كه هر كس شده بر سر آن بنده مومنی بيان اين اگر ترك ميكند آنرا
در زمانی بعد از ان آلوده ميشود بآن و آنچه مذكور شد مدلول قول الله عز و جل است در سوره والنجم كه بيان شد در حديث اول اين باب امام گفت
لمم حال بنده ايست كه آلوده ميشود بگناهی كبيره و بعد از گناهی ديگر كبيره نيست از قرار داد خاطر او يا بمعنی كه نيست مقتضای طبيعت او ششم اصل
سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول ان المومن لا يكون سجيته الكذب والبخل والفجور وربما الم من ذلك شيئا
لا يدوم عليه قيل فيزنی قال نعم ولكن لا يولد له من تلك النطفة شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت بدرستی
كه مومن نمی باشد مقتضای طبيعت او دروغ و منع حقوق واجبه ماليه و سركشی از حكم الهی و بسا كه آلوده شده باشد از جمله آنچه مذكور شد
چيزی را كه مستمر نميماند بر ان گفته شد كه پس مومن زنا ميكند بعنوان لمم گفت آری وليكن زاده نميشود برای او از ان نطفه زنا باب صد و
نود و پنجم اصل باب فی ان الذنوب ثلثة شرح اين بابيست در بيان اينكه گناهان غير شرك و كفر سه قسمت و در اين باب دو حديث است
و دوم برای بيان بعض اقسام است اول اصل صعد امير المومنين صلوات الله عليه بالكوفة المنبر فحمد الله واثنی عليه
ثم قال ايها الناس ان الذنوب ثلثة ثم امسك فقال له حبة العرنی يا امير المومنين قلت الذنوب ثلثة
ثم امسكت فقال ما ذكرتها الا وانا اريد ان افسرها ولكن عرض لی بهر حال بينی وبين الكلام نعم الذنوب ثلثة
فذنب مغفور وذنب غير مغفور وذنب نرجو لصاحبه ونخاف عليه شرح حبه بفتح حاء بی نقطه و تشديد با يك نقطه است
العرنی بضم عين بی نقطه و فتح را بی نقطه و نون منسوب بعرنيه است كه قبيله ايست البهر بضم با يك نقطه و سكون ها و را بی نقطه بريده شدن نفس
بسبب ماندگی و مانند آن يعنی بالا رفت امير المومنين صلوات الله عليه در كوفه منبر را پس حمد گفت الله تعالی را و ثنا كرد بر او و بعد از ان گفت
كه ای مردم بدرستی كه گناهان بی كفر مومنان سه قسم است بعد از ان ساكت شد پس گفت حبه عرنی ای امير المومنين گفتی كه گناهان سه قسمت بعد

ازان ساکت شدی پس گفت نگفتم آن قسم را مگر بر حالی که من اراده داشتم که بیان کنم آنها را ولیکن عارض شد مرا تنگی نفسی که حایل شد میان
من و میان گفتن آری گناهان بر سه قسم است بیان این آنکه یک قسم بخشیده میشود و یک قسم بخشیده نمیشود و یک قسم امید داریم برای صاحبش
که بخشیده شود و میترسیم براو که مبادا بخشیده نشود **اصل** قالوا يا امير المؤمنين فبيّنها لنا قال نعم اما الذنب المغفور فعبد
عاقبه الله على ذنبه في الدنيا فالله احلم واكرم من ان يعاقب عبده مرتين واما الذنب الذي لا يغفر فظالم
العباد بعضهم لبعض ان الله تبارك وتعالى اذا برز لخلقه اقسم قسماً على نفسه فقال وعزتي وجلالي
لا يجوزني ظلم ظالم ولو كفّ بكفّ ولو مسحة بكفّ ولو نطحة ما بين القرناء الى الجمّاء فيقتصّ للعباد بعضهم من بعض حتى لا يبقى
لاحد على احد مظلمة ثم يبعثهم للحساب **شرح** فعبد بتقدیر فذنب عبد است یا در فا اشاره و در مقال برای بیان است بعضهم هر
دو جا مجرور بدل العباد است بدل اشتمال است اگرچه بحسب ظاهر بدل بعض از کل مینماید و بعضهم اول عبارت از ظالمست و بعضهم دوم عبارت
از مظلوم است برز بباء یک نقطه و راء بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است از بروز ظاهر شدن بعد از خفا و مراد اینجا ظاهر گشتن
که هر کسی از سعدا و اشقیا مخاطب بواسطه اثر میشوند مانند انبیا در دنیا و لو سجا و میلیه است کف در اول بضم کاف و سکون فا و همزه
مصدر باب حسن است بمعنی افتادن بزمین و در دوم و سیوم بفتح کاف مصدر باب منع است بمعنی انداختن دیگری با در ظرف هر دو جا از
سببیت است مسحة بفتح میم و سکون سین بی نقطه و حاء بی نقطه و تاء وحدت مصدر باب منع است بمعنی یک دست رسانیدن بزمین نطحة
بفتح نون و سکون طاء بی نقطه و حاء بی نقطه و تاء وحدت مصدر باب ضرب و منع است بمعنی شاخ زدن گوسفند و آن منونست و ما
برای ابهام و تحقیر است ظاهر است که بجای بین می باید و از کاتبان کاتبی غلطی شده باشد القرناء بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و نون
والف ممدوده گوسفند شاخدار الجماء بفتح جیم و تشدید میم والف ممدوده گوسفند بی شاخ المظلمة بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و کسر لام
آنچه بنا بر گردن ظالم باشد از حق مظلوم **یعنی** حبه گفتند ای امیر المومنین بیان کن آن قسم را برای ما گفت آری بیان میکنم اما گناهی که بخشیده
میشود پس گناه بنده ایست که عذاب کرد او را الله تعالی به بیماری و حد شرعی و مانند آنها بسبب گناه او در دنیا بیان این آنکه الله تعالی حلیم و کریم است
از اینکه عذاب کند بنده خود را دو بار و اما گناهی که بخشیده نمیشود پس حقها ییست که برگردن بندگانست بعضی ایشان که ظالمند برای بعضی
که مظلومند بیان این آنکه الله تبارک و تعالی چون ظاهر شود در قیامت برای مخلوقین خود قسم میخورد قسمی که لازم بر خود کند بنام خود گفت یعنی میگوید قسم
بر بی تنگی خودم و بزرگی خودم که نمیگذرد از من ظلم ظالمی که تغافل کنم هر چند که افتادن بسبب انداختن باشد هر چند که دست بزمین رسانیدن
بسبب انداختن باشد هر چند که شاخ زدن سهلی باشد که از گوسفند شاخدار صادر شده باشد بسوی گوسفند بی شاخ پس انتقام
میکشد برای بندگان بعضی که مظلومند از بعضی که ظالمند تا آنکه نماند برای هیچ یک کسی بر کسی حقی که ظلم در ان کرده باشد بعد از ان زنده
میکند بندگان را برای حساب **اصل** واما الذنب الثالث فذنب ستره الله على خلقه ورزقه التوبة منه فاصبح
خائفا من ذنبه راجيا لربه فنحن له كما هو لنفسه نرجو له الرحمة ونخاف عليه العذاب **شرح** و اما گناه سیوم
پس گناهیست که پوشانید آن را الله تعالی بر مخلوق خود که آن گناه از او صادر شده باشد بمعنی که عقوبتی برای آن در دنیا قرار نداده یا قرار داده

العقاب

وعجل نیامده دور روزی کرد او را توبه از ان گناه پس گردید ترسان از گناه خود که مبادا توبه او جامع شروط صحت نباشد امیدوار از
صاحب کل اختیار خود که شاید ببخشایش کرده شود پس ما برای او همچنانیم که او برای خود است بیان این آنکه امید میداریم برای او رحمت را
و میترسیم بر او عذاب را **دوم اصل** سالت ابا جعفر عليه السلام عن رجل اقيم عليه الحد في الرجم ايعاقب في الآخرة قال ان الله
اكرم من ذلك **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که حد اقامه شده بر او و حد شرعی در ضمن سنگسار کردن که بسبب زنا در وقت
احصان میباشد که آیا او عذاب کرده میشود در آخرت گفت به درستی که الله تعالی کریم تر است از آنکه او را عذاب کند او را در آخرت **باب بعد و بود**

ششم اصل باب تعجيل عقوبة الذنب **شرح** این باب بیان آنست که الله تعالی در دنیا عقوبت میکند مومن را برای گناه تا پاک شود در
آخرت مخفی نماند که مراد بذنب گناهیست که عفو از ان نشود و توبه و بعضی اعمال کفیر و می آید در حدیث ششم این باب و در این باب دوازده حدیث است
اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل اذا كان من امره ان يكرم عبداً وله ذنب ابتلاه بالسقم
فان لم يفعل ذلك به ابتلاه بالحاجة فان لم يفعل ذلك به شدد عليه الموت ليكافيه بذلك الذنب قال واذا
كان من امره ان يهين عبداً وله عنده حسنة صحح بدنه فان لم يفعل به ذلك وسع عليه في رزقه فان هو
لم يفعل ذلك به هون عليه الموت ليكافيه بتلك الحسنة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله
عز وجل چون باشد از جمله کار و تدبیر او اینکه عزیز کند بنده را و او را فوت برای ایمان او و آن بنده را گناهی باشد که عفو از ان نشده باشد مبتلا
میکند او را با ناخوشی اگر نکند آن را با او سخت میکند بر او مرگ را برای مکافات آن گناه امام گفت و چون باشد از جمله کار و تدبیر الله تعالی اینکه خوار
کند بنده را و او را فوت برای نفاق او و برای آن بنده باشد نزد الله تعالی حسنه صحیح میکند بدن آن بنده بعوض آن پس اگر نکند با او آن را و
سعت میدهد بر او در روزیش پس اگر الله تعالی نکند آن را با او آسان میکند بر او مرگ را تا مکافات کند او را با آن حسنه **دوم اصل** قال ابو عبد الله
عليه السلام ان العبد اذا كثرت ذنوبه ولم يكن عنده من العمل ما يكفرها ابتلاه بالحزن ليكفرها **شرح** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام بدرستی که بنده مومن چون بسیار شود گناهان او که عفو از آنها نشده و نباشد نزد آن بنده با نزد الله تعالی از جمله حسنات آنچه
کفاره آن شود مبتلا میکند او را الله تعالی باندوه بیماری یا مفلسی یا ترس ظالمان یا شدت مرگ تا کفاره آنها شود **سیوم اصل** قال رسول الله
صلى الله عليه وآله قال الله عز وجل وعزتي وجلالي لا اخرج عبداً من الدنيا وانا اريد ان ارحمه حتى استوفي منه كل
خطيئة عملها اما بسقم في جسده واما بضيق في رزقه واما بخوف في دنياه فان بقيت عليه بقية
شددت عليه عند الموت **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی به بی تنگی من و بزرگی من که بیرون نمی برم
بنده را از دنیا بر حالی که من اراده رحمت بر او و را فوت دارم تا آنکه بتمام بستانم از او عوض هر گناهی را که کرده و عفو از ان نشده و حسنه
کفاره آن باشد نکرده یا بیماری و یا تنگی در رزق او و یا ترسی در دنیا یا از ظالمان در بیداری یا در خواب پس اگر چیزی می آید در حدیث چهارم
پس اگر مانده باشد بر او باقیمانده گناه سخت میکنم بر او نزد مرگ **اصل** وعزتي وجلالي لا اخرج عبداً من الدنيا وانا اريد ان اعذبه
حتى اوفيه كل حسنة عملها اما بسعة في رزقه واما بصحة في جسمه واما بامن في دنياه فان بقيت عليه هبة

هوّنت بها عليه الموت **شرح** قسم به بزرگی و تنگی من که بیرون نمی‌برم بنده را از دنیا بحالی که من اراده دارم که عذاب کنم او را برای نفاق او تا آنکه تمام میدهم او را عوض هر حسنه که کرده آنرا یا بوسعت در رزق او و یا بصحت در بدن او و یا بایمن بودن در دنیای او پس اگر باقیمانده باشد
باقیمانده از حسنه او آسان میکنم بسبب آن باقیمانده او مرگ را **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام انّ المؤمن لیهوّل علیه فی نومه فیغفر له ذنوبه وانّه لیمتهن فی بدنه فیغفر له ذنوبه **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که مؤمن هر آینه کابوسی که کاسته
میشود ترس براو در خواب پس آمرزیده میشود برای او گناهان او **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله عزّ وجلّ بعبد خیراً عجّل عقوبته فی الدنیا واذا اراد الله بعبد سوءاً امسک علیه ذنوبه حتّی یوافی بها یوم القیمة **شرح** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کند الله عزّ وجلّ با بنده خیر را در آخرت و گناهی کرده باشد که عفو از آن نشده باشد و تلافی آنرا بحسنه نکرده باشد تعجیل میکند عقوبت او را در دنیا و چون اراده کند با بنده بدی را در آخرت نگاه میدارد بر او گناهان او را یعنی که تعجیل
عقوبت آنها در دنیا نمیکند تا آید آن بنده با آن گناهان در روز قیامت **ششم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی قول الله عزّ وجلّ وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر لیس من التواء عرق ولا نکبة حجر ولا عثرة قدم ولا خدش عود الّا بذنب ولما یعفوا الله اکثر فمن عجّل الله عقوبة ذنبه فی الدنیا فانّ الله اجلّ واکرم واعظم من ان یعود فی عقوبته فی الآخرة **شرح** کامید در حدیث سوم باب بیست و نود و نهم کلمات هذه الآیة فینا و تحقیق معنی آن میشود **یعنی**
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در قول الله عزّ وجلّ در سوره شوری و آنچه رسید شما را از مصیبتی پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما و میگذرد
از بسیاری از گناهان نیست از پیچیده شدن رگی و نه مصیبتی که برسد از سنگی باشد و نه سر در آمدنی که بسبب شدن پای باشد و نه خراشی که بسبب
چوبی باشد مگر بوسیله گناهی و هر آینه آنچه میگذرد الله از آن بیشترست پس هر که تعجیل کند الله عقوبت گناه او را در دنیا پس بدرستی که الله بزرگتر و عظیم‌تر
کریم‌تر و بزرگترست از آنکه برگردد و عذاب کند او را در آخرت **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یزال الهمّ والغمّ بالمؤمن حتّی
ما یدع له ذنباً **شرح** فرق میان هم و غم اینست که اول اندوه برای نبودن محبوبست و دوم اندوه برای بودن مکروهست **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله همیشه هم و غم با مؤمن است تا آنکه نمیگذارد برای او گناهی **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انّ العبد
المؤمن لیهتمّ فی الدنیا حتّی یخرج منها ولا ذنب علیه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده مؤمن
هر آینه کاهی اندوهگین برای نبودن چیزهائی که میخواهد میشود در دنیا تا آنکه بیرون میرود از دنیا بحالی که نیست گناهی برای او **نهم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال لا یزال الهمّ والغمّ بالمؤمن حتّی ما یدع له من ذنب **شرح** مضمون این موافق حدیث هفتم این بابست **دهم اصل** قال رسول
الله صلی الله علیه وآله قال الله عزّ وجلّ ما من عبد اریدان ادخله الجنّة الّا ابتلیته فی جسده فان کان ذلک کفّارة لذنوبه والّا شدّدت علیه عند موته حتّی یأتی ولا ذنب له ثمّ ادخله الجنّة وما من عبد اریدان ادخله النار الّا صحّحت له جسمه فان کان ذلک تماماً لطلبته عندی والّا امنت خوفه من سلطانه فان کان ذلک تماماً لطلبته عندی والّا وسّعت علیه فی رزقه فان کان ذلک تماماً لطلبته عندی والّا هوّنت علیه موته حتّی یأتینی ولا حسنة

له عندی ثمّ ادخله النار **شرح** التمام بفتح و ضم و کسر تاء دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب بی نقصان بودن و مراد اینجا آلت تمامست الطلبة بفتح
طاء بی نقطه و کسر لام و با یک نقطه چیزی که کسی از دیگری میخواهد **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله عزّ وجلّ در حدیث قدسی نیست هیچ بنده که اراده دارم
که داخل کنم او را در بهشت برای پاداش و معاصی کرده و حسنه که تلافی آنها کند نکرده و عفو از آنها نشده مگر آنکه مبتلا میکنم او را در بدن او و پیش از مردن
یا بیماری یا تنگی رزق یا غیر آن پس اگر باشد آن بلا کفاره جمیع گناهان او خوب والّا سخت گیری میکنم بر او نزد مردن او تا آنکه آید بحشر
و هیچ گناه نباشد او را بعد از آن داخل میکنم او را در بهشت و نیست هیچ بنده که اراده دارم که داخل کنم او را در آتش جهنم برای نفاق و حسنه
کرده مگر آنکه تندرست میکنم او را پس اگر باشد آن باعث تمام حق او نزد من خوب والّا ایمن میکنم او را یعنی که امن میدهم او را از حاکم او پس اگر باشد
آن باعث تمام حق او نزد من خوب والّا وسعت میدهم براو در رزق او پس اگر باشد آن باعث تمام حق او نزد من خوب والّا آسان میکنم براو مرگ او را تا آنکه آید
بمحشر و نباشد حسنه او را نزد من بعد از آن داخل میکنم او را در آتش **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال انّ نبیّاً من انبیاء بنی اسرائیل مرّ برجل بعضه تحت حائط وبعضه خارج منه قد شعثته الطیر ومزّقته الکلاب ثمّ مضی فرفعت له مدینة فدخلها فاذا هو بعظیم من عظمائها میّت علی سریر مسجّی بالدیباج حوله المجمر فقال یا ربّ اشهد انّک حکم عدل لا تجور هذا عبدک لم یشرک بک طرفة عین امتّه بتلک المیتة وهذا عبدک لم یؤمن بک طرفة عین امتّه بهذه المیتة **شرح** التشعیث بشین
با نقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه مصدر باب تفعیل رخنه در چیزی کردن یا جدا کردن چیزی از آن التمزیق بمیم و زای با نقطه و قاف مصدر باب تفعیل پاره پاره
کردن رفعت براء بی نقطه و فاء و عین بی نقطه صیغه مجهول غائبه باب منع است المجمر بکسر میم و فتح میم مشدده و راء بی نقطه مصدر میمی باب تفعیل اجتماع خلایق و بکسر میم
شده خلایق که جمع شده باشند و مراد اینجا مناسب است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گذشت پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بمردی که مرده بود
ری بر سر او افتاده بعضی در زیر دیوار است و بعضی بیرون است از آن تحقیق پراکنده کرده اند گوشت آن بعضی پرندگان مرغان و پاره پاره کرده اعضای
آن بعضی پرند آن سگان بعد از آن رفت آن پیغمبر پس نمود شد او را شهری داخل شهر شد پس ناگاه او رسید بمردی از بزرگان آن شهر که مرده بود بر تابوتی بود
پوشیده به دیبا و در او اجتماع خلایق بود پس آن پیغمبر گفت ای صاحب کل اختیار من گواهی میدهم که تو حاکم عادلی ستم نمیکنی در قضا و قدر خود و این بنده تو
که در زیر دیوار رمانده شرک نشده بتو زمانی که یک چشم زدن میرانیدی او را باین قسم مردن و این بنده تو مؤمن بتو نشده زمانی که یک چشم زدن میرانیدی او را باین قسم
مردن مراد اینست که سر این تفاوت را مخصوص نمیدانم اگرچه میدانم که ستم نیست در آن **اصل** فقال عبدی انا کما قلت حکم عدل لا اجور ذلک عبدی کانت له عندی سیّئة او ذنب امتّه بتلک المیتة لکی یلقانی ولم یبق علیه شیء وهذا عبدی کانت له حسنة فامتّه بهذه المیتة لکی یلقانی ولیس له عندی حسنة **شرح** سیّئاً او ذنباً بر شک راویست سیّئ
بسین بی نقطه و تشدید یاء و همزه است یا بشین با نقطه و سکون یاء و همزه است و حاصل هر دو یکیست **یعنی** پس الله تعالی گفت ای بنده من چنانچه
گفتی حاکم عادلم ستم نمیکنم آن بنده من که در زیر دیوار مانده بود او را نزد من بدی یا گناهی بود میرانیدم او را بآن مردن تا ملاقات کند مرا بحالی که باقی نمانده
باشد براو بدیی و این بنده من بود برای او خوبیی پس میرانیدم او را باین مردن تا ملاقات کند مرا بحالی که نباشد برای او نزد من خوبی که ثواب آن آخرت باشد
دوازدهم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فتفضّل علیه شیخ فقال یا ابا عبد الله اشکوا الیک ولدی وعقوقهم واخوانی

دو بین آیه مرا آیه‌ای که عبارت از ده و دوازده
و ده میشود و در بدل ابواب آمرزیده میشود برای
او گناهان او

وجفاءهم عند كبر سنی فقال ابو عبد الله علیه السلم یا هذا ان للحق دولة وللباطل دولة وکل واحد منهما فی دولة
صاحبه ذلیل وان ادنی ما یصیب المؤمن فی دولة الباطل العقوق من ولده والجفاء من اخوانه **شرح**
بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس داخل شد بر او مردی پس گفت ای ابو عبد الله شکایت می آورم بسوی تو از فرزندان من و نافرمانی
ایشان و از برادران من و دوری ایشان از من نزد بالا رفتن سن من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای ایمرد بدرستی که برای حق نوبتیست
و برای باطل نوبتیست و هر یکی از آن دو در نوبت دیگری خوارست و کمترین چیزی که برنجد مؤمن را از مصیبتها در نوبت
باطل نافرمانیست از جانب فرزندان او و دوریست از جانب برادران او **اصل** وما من مؤمن یصیب شیئا من الرفاهیة
فی دولة الباطل الا ابتلی قبل موته اما فی بدنه واما فی ولده واما فی ماله حتی یخلصه الله تعالی مما اکتسب فی دولة
الباطل ویوفر له حظه فی دولة الحق فاصبروا وابشروا **شرح** ونیست هیچ مؤمنی که برسد چیزی را از فراغت در نوبت باطل مگر
مبتلا شده از آن نشده بپیش که تلافی آن کند نکرده مگر اینکه مبتلا میشود پیش از مردن او یا در بدنش و یا در فرزندانش و یا در مالش
تا خالص کند او را الله تعالی از گناهی که کسب کرده در نوبت باطل و برای نقصان و دو الله تعالی برای او نصیب او را در نوبت حق که آخرت است
یا زمان ظهور قائم علیه السلم است پس صبر کنید و خوشحال باشید **باب صد و نود و هفتم** **اصل باب فی تفسیر الذنوب** **شرح** اکثر مضمون احادیث این
باب گذشت در باب فی عقوبات المعاصی العاجلة که باب صد و شصت و دوم است **یعنی** این بابیست در بیان اثرهای گناهان در دنیا و در این
باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الذنوب التی تغیر النعم البغی والذنوب التی تورث الندم القتل
والتی تنزل النقم الظلم والتی تهتک الستور شرب الخمر والتی تحبس الرزق الزنا والتی تعجل الفناء قطیعة الرحم والتی
ترد الدعاء وتظلم الهواء عقوق الوالدین **شرح** حمل بغی بر ذنوب باعتبار تعدد افراد بغی است و همچنین است نظایر آن **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گناهانی که برطرف میکنند نعمتهای الهی را از صاحب آنها زیاده روی بر مردمست که باعث بی رفیقی و بیکسی میشود
وگناهانی که باعث پشیمانی میشوند خون ناحق است وگناهانی که فرود می آورند عقوبتها را ظلم است وگناهانی که میدرند پردها را آشامیدن شرابست
وگناهانی که وا میدارند رزق را زنا است و ربا یک نقطه است چنانچه گفته در سوره بقره ویمحق الله الربا و بیان معنی ربا باشد در شرح حدیث سیوم باب رزق را
الکبایر که باب صد و دو از دهم است در شرح واکل الربا بعد البینة وگناهانی که شتابان میکنند فنا را بریدن رحم است وگناهانی که بر میگردانند
دعا را و تاریک میکنند فضا را یعنی که صاحب آنها را سرگردان میکنند نافرمانی مادر و پدر است **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول کان ابی یقول نعوذ بالله من الذنوب التی تعجل الفناء وتقرب الآجال وتخلی الدیار وهی قطیعة الرحم والعقوق
وترک البر **شرح** ومیتوان گفت کلام امام جعفر صادق علیه السلم در این حدیث لف ونشر مرتب است پس تعجیل فنا اثر قطع رحم است و تقریب
آجال اثر عقوقست و اخلاء دیار اثر ترک برست و بنابراین میگوییم که در اخبار واحتمالست اول اینکه فنا بفتح فا و الف ممدوده بمعنی بری
از جا گذشتست یا آجال بفتح همزه و الف جیم والف جمع اجل بکسر همزه و سکون جیم در دست کردن و مراد اینجا اسبابیست که باعث
سرگردانی شود و این مطابقست با آنچه در حدیث سابق گذشت که وتظلم الهواء دوم اینکه فنا بمعنی معدوم شدن و آجال جمع اجل بفتح همزه وفتح

جیم باشد و تقریب آجال نزدیک تعجیل فناست یعنی آنست و اگر لف ونشر مرتب منظور نیست میتواند بود که هر کدام اثر هر کدام باشد **یعنی** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت که پدرم میگفت پناه میگیریم بالله تعالی از گناهانی که شتابان میکنند فنای صاحبان را و آنها را بیان کرده گناهانی
که نزدیک میکنند اجلها را و آنها نافرمانی پدر و مادر است و گناهانی که خالی میکنند خانها را یعنی که باعث بی برکتی در خانهای صاحبان میشوند
و آنها ترک نیکی است به پدر و مادر و یا با فقرا و مستحقان بمنع زکوة و مانند آن **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم اذا فشا اربعة ظهرت
اربعة اذا فشا الزنا ظهرت الزلزلة واذا فشا الجور فی الحکم احتبس القطر واذا خفرت الذمة ادیل لاهل الشرک
من اهل الاسلام واذا منعوا الزکوة ظهرت الحاجة **شرح** خفرت یکبار با نقطه و فا و را منقطعه بصیغه ماضی مجهول غایب باب
افعال است و ادیل بدال منقطعه و یا و دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول غایب باب افعال است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون فاش
شود چهار گناه ظاهر میشود چهار بلا بیان این اینکه چون فاش شود زنا با نقطه و نون ظاهر میشود زلزله در زمین و چون فاش شود ناحق در
حکم دیوان میان خلایق و اگر بسته میشود باران و چون شکسته شود پیمان اهل اسلام با اهل شرک استعلام شنیده میشود برای اهل شرک از اهل اسلام
تسلط اهل شرک بر اهل اسلام و چون ندهند زکوة را ظاهر میشود حاجت بقرض و مانند آن بسبب بی برکتی در حاصل **باب صد و نود و هشتم** **اصل**
نادر **شرح** با مضافست نادر یعنی این بابیست حدیث غریب غیر مشهور است و این باب یک حدیث است **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
قال الله عز وجل ان العبد من عبیدی المؤمنین لیذنب الذنب العظیم مما یستوجب به عقوبتی فی الدنیا والآخرة فا
نظر له فیما فیه صلاحه فی آخرته فاعجل له العقوبة علیه فی الدنیا لاجازیه بذلک الذنب واقدر عقوبة ذلک
الذنب واقضیه واترکه علیه موقوفا غیر ممضی ولی فی امضائه المشیة وما یعلم عبدی به فاتردد فی ذلک
مرارا علی امضائه **شرح** یستوجب بصیغه معلوم است و عقوبتی مفعول آنست یا بصیغه مجهول است و عقوبتی نایب فاعلست والعقوبة فعلی که برای
آزار کسی شروع در آن کنند خواه فعل بنده و خواه فعل الله تعالی و شقی اول بر دو قسم است **اول** آنکه آزار نرسد و آزار بآن کس نرسد **دوم** آنکه آزار برسد
و آزار بآن کس برسد پس عقوبت بر دو قسم است و اینجا قسم اول مرادست و او در والآخرة بمعنی او است لام تعلیل در لاجازیه مبنی بر اینست که تعجیل عقو
بوای گناه میشود خواه با آن امضا باشد و خواه نه اقدر مرفوع و معطوف بر اعجل است و از قبیل عطف تفسیرست التقدیر تدبیری از الله تعالی بفعلی یا
ترکی که مفضی بشروع بنده در فعلی یا ترکی شود و پیش از شروع بنده در آن فعل یا ترک باشد و مقارن اراده بنده آن فعل را یا ترک را باشد مثل اینکه بند
غیر مؤمن اراده عقوبت مؤمن کند پیش از شروع در آن القضاء تدبیری از الله تعالی که مفضی بشروع بنده در مراد خود باشد و مقارن شروع باشد الامضا
تدبیری از الله تعالی که مفضی باتمام بنده مراد خود را باشد و مقارن اتمام باشد ارجاع ضمیر مذکر بعقوبة باعتبار اینست که مصدرست مثل التحقق قضای
عقوبت بی امضای آن اینست که کسی که قصد جان یا مال دیگری کند و اسباب قتل یا نهب را مهیا کرده از خانه خود بقصد خانه آن دیگر بیرون آید و قتی
که بدر خانه او رسد پشیمان شود یا مانعی پیش آید پس چون شروع در عقوبت شده قضای عقوبت شده و چون باتمام نرسیده امضای آن نشده
لازم الله گذاشتن کاری که صادر از دیگری شود و تمام نشده بر طرف نشود و الموقوف ایستاده شده برای انتظار فرمان فا در فاتردد برای بیان اثر که علیه
موقوفا است التردد رفتن پی در پی و مراد اینجا استمرار داشتن عقوبت است مشار الیه ذلک عقوبت است مراد اینکه میم و دو راء منقطعه مصدر باب مفاعله

است و مفعول مطلق برای نوعیت علی ما علی اضافه تعجبیه است و یعنی کاف نسبت و ظرف صفت مراد است المراد بها کمی رفتن و مراد اینجا
مستمر داشتن عقوبت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که میگوید الله عز و جل در حدیث قدسی که بدرستی که بنده از بندگان مومن
من هر آینه گاهی گناه میکند گناه بزرگ از جمله گناهانی که مستحق میشود بسبب آن عقوبت مرا در دنیا یا آخرت پس نظر میکنم برای آن بنده در آنچه در آنست
صلاح حال او در آخرت او بعد از آن پس که تعجیل میکنم برای عقوبت او بسبب آن گناه در دنیا تا آن عقوبت را جزای او کنم بسبب آن گناه و تقدیر میکنم
عقوبت آن گناه را پیش از شروع در آن عقوبت و قضا میکنم آن عقوبت را وقت شروع در آن عقوبت و وا میگذارم آن عقوبت را
وقت شروع در آن عقوبت و وا میگذارم آن عقوبت را بر آن بنده در حالی که آن عقوبت منتظر فرمان منست در امضا و عدم امضا
و هر است در امضای آن اختیار که اگر خواهم کنم و اگر نخواهم نکنم و نمیداند بنده من آن عقوبت را که مقضی شده و منتظر فرمانست چون
و اگذاشتن عقوبت بر حال انتظار فرمان اینست که مستمر میدارم قضای خود را در آن عقوبت مستمر داشتنی که نه هیچ امضای آنست یعنی که آن
عقوبت را بغایت نزدیک بان بنده میکنم و بدر خانه او میرسانم چنانچه مرکب مطلع بر آن شود و گوید که امضای آن میشود **اصل** ثم امسک
عنه فلا امضیه کراهة لمساءته وحیدا من ادخال المکروه علیه فاتطول علیه بالعفو عنه والصفح محبة لمکافاة
لکثیر نوافله التی یتقرب بها الی فی لیله ونهاره فاصرف ذلک البلاء عنه وقد قدرته وقضیته وترکته موقوفا
ولی فی امضائه المشیئة **شرح** ثم برای تعجب است کراهة منصوب بمفعول له است حیدا بفتح حاء مهمله و سکون یاء دو نقطه در پایین
و دال بی نقطه مصدر باب ضرب معطوف بر کراهة است الحید گردیدن کسی از کسی که در حیل ... الصفح مجرور و معطوف بر العفو است محبة بفتح میم
و فتح حاء بی نقطه و با یک نقطه مشدده منصوب بر مفعول له اتطول است لمکافاة صفت محبة است لکثیر متعلق بمکافاة است النوافل آنچه زیاده بر قدر
واجب باشد التصدقات و اذکار و کلمات خیر و مانند آنها **یعنی** با وجود این باز میدارم عقوبت را از او با بیرون شدن که امضا نمیکنم آن عقوبت را
برای نخواستن من آزردگی او را و برای گردیدن من از راه داخل ساختن آزردگی بر او پس منت مینهم بر او بگذشتن از گناه او و عدم التفات
بگناه او بسبب دوستی که با او دارم بسبب تلافی او آن گناه را بسبب بسیار از جمله نوافل او که طلب نزدیکی میکند با آنها بسوی من در شب و روز خود
پس میگردانم آن بلا را از او در حالی که تقدیر کرده باشم آنرا و قضا کرده باشم و وا گذاشته باشم آنرا منتظر فرمان و برای منست در امضای آن ا
ختیار **اصل** ثم اکتب له عظیم اجر نزول ذلک البلاء وادخره واوفر له اجره ولم یشعر به ولم یصل الیه اذاه وانا الله
الکریم الرؤوف الرحیم **شرح** ثم برای تعجب است او در مقابل فعل اختیاری بنده میباشد و آنچه در مقابل بلاست که بی اختیار است عوض را
لیکن چون آنچه از نوافل که قائم مقام نزول بلا شده اختیاریست گویا که بلا با اختیار رسیده بر سر او آمده مانند طاعات اختیاریه لهذا استعمال اجر اینجا
پس ثم لم یشعر برای تعجب است در او بر فعلی که مقارن غفلت محل آن باشد و لم یصل الیه برای تعجب از نفع بر فعل نرسیده است هر چند که عوض
باشد **یعنی** با وجود آن مینویسم برای آن بنده بزرگ ثواب نزول آن بلا را و ذخیره میکنم آنرا برای آخرت او و وافر میکنم برای او ثواب را و حالی
شعور رسانیده بان بلا و نرسیده بسوی او آزار آن بلا و من آن مستحق عبادت مشهورم کریم صاحب لطف ... تبجیح خلایق ببعث انبیا و انزال
کتب و تعیین حج رحیم بمومنان **باب صد و نود و نهم اصل باب نادر ایضا شرح** این باب صد حدیث غریب است و درست نیز در این باب حدیث

اول اصل عن ابن بکیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا
عن کثیر قال قلت لیس هذا اردت ارأیت ما اصاب علیا علیه السلام واشباهه من اهل بیته من ذلک فقال ان رسول الله صلعم کان یتوب
الی الله فی کل یوم سبعین مرة من غیر ذنب **شرح** روایت است از عبدالله بن بکیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره شوری
که هر آنچه رسید شما را از مصیبتی پس بسبب گناهیست که کسب کرده اند دستهای شما یعنی گفت آن اینست که میبخشد بسیاری را و گفت گفتم سؤال از آیت
قصد نکردم هر چند مراد آنچه رسید علی را علیه السلام و مانند او را از جمله اهل بیت او آیا از جمله آنست که مذکور شد پس امام علیه السلام برای بیان اینکه از جمله آنست گفت
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشت میکرد بسوی الله تعالی در هر روز هفتاد بار بی آنکه گناهی از خود سر زده باشد مراد اینست که خطاب اصابکم و ایدیکم
با بنی آدم است باعتبار بعض ایشان چنانچه متعارفست که فعل صادر از بعض جماعتی را نسبت بان جماعت میدهند مثل و نادوا الملائکة و منقولست که منادی جبرئیل
بوده و لازم نیست که آن بعض که مصیبت ایشان را در ما یابد همان بعض باشد که خود گناه کرده چنانچه متعارفست که دو فعل که یکی صادر از بعض جماعتی شده
و دیگری از بعض دیگر آن جماعت صادر شده باشد نسبت بیک جماعت میدهند مثل قول الله تعالی در سوره آل عمران فلم قتلتموهم چنانچه گذشت در حدیث اول
باب صد و هفتاد و پنجم که کان من قاتلین و القاتلین جمع ساختن عام و گاهی فرزند بگناه پدر بمصیبت گرفتار میشود چنانچه گفته در سوره ...
لو ترکوا از ذریة ضعافا و بیان شده در حدیث سیزدهم باب دو صد و ششم و گاهی اهل با حیه بمصیبت گرفتار میشوند بگناه بعضی از ایشان چنانچه گذشت در
حدیث سوم باب فی تفسیر الذنوب و گاهی اطفال بگناه مصاب بر میخورد بسبب گناهی از غیر ایشان و در جمیع این صور حکمتها هست و تمام تر کیفیت
پس آیت سوره شوری منافات ندارد با آنکه مصیبت معصوم بسبب گناه دیگران باشد و باعث آن در ایشان شود چنانچه می آید در
حدیث آینده بلکه امام زمان خواه رسول خواه وصی رسول نایب مناب تابعان خود است و گناه تابعان او گناه اوست بنوعی از مجاز از کمال محبت
او با ایشان و لهذا رسول الله صلعم استغفار میکرد مانند سایر عاصیان بی آنکه عصیانی از او سر زده باشد و فایده آن اینست که بگناه دیگران
گرفتار مصیبت شود بلکه فایده آن اینست که گناه دیگران که مومنانند بخشیده شود و امثال این در دعوات صحیفه کامله بسیار است **دوم اصل**
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ارأیت ما اصاب علیا
علیه السلام واهل بیته علیهم السلام من بعده هو بما کسبت ایدیهم وهم اهل بیت طهارة معصومون فقال ان رسول الله
صلعم کان یتوب الی الله ویستغفره فی کل یوم ولیلة مائة مرة من غیر ذنب **شرح** مضمون این موافق سابقست **اصل** ان الله
یخص اولیاءه بالمصائب لیأجرهم علیها من غیر ذنب **شرح** این دفع دخلست اگر کسی گوید که این ظلم بر امامان میشود و جواب شود بانکه
ان تخصیص میکند امامان خود را بمصیبتهایی که باعث آنها گناه شیعیان ایشانست تا در مقابل آن اجر دهد ایشان را بسبب آن مصیبتها بی
گناهی که از خود شان سر زند و اگر مصیبت گناهان شیعه بر سر خود شان آید شاید که منقرض شوند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
پنجم باب چهل و هفتم که باب ان الائمة علیهم السلام یعلمون متی یموتون وانهم لا یموتون الا باختیار منهم هست که امام موسی کاظم علیه السلام گفت که من اختیار
کشته شدن خود کردم تا شیعه منقرض نشوند بسبب گناهان ایشان **سیوم اصل** لما حمل علی بن الحسین صلوات الله علیهما الی یزید بن
معاویة واوقف بین یدیه قال یزید لعنه الله وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم فقال علی بن الحسین

علیهما السلم لیت هذه الآیة فینا انّ فینا قول الله عزّ وجلّ ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الّا فی کتاب
من قبل ان نبرأها انّ ذلک علی الله یسیر شرح چون یزید علیه اللعنه غافل بوده از دقیقه که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب خیال
کرده که مصیبت هر شخصی بسبب گناه خودش میباشد و امام علیه السلم بمقتضای حال آنوقت گفته این آیت در مامنیت بانمعنی که آنچه تو میفهمی
از این آیت در ما منیت و مصیبت ما بسبب گناه ما نیست مخفی نماند که اگر مراد این باشد که خطاب در این آیت مخصوص غیر اهل البیت
است منافی ظاهر بعض احادیث خواهد بود مثل حدیث اول و دوم این باب یعنی چون روبشته برده شد امام زین العابدین صلوات
الله علیه بعد از واقعه کربلا بسوی یزید بن معاویه و او ایستاده شد پیش یزید گفت یزید لعنه الله از سوره شوری و هرچه برخورد شما را از مصیبتی
پس بسبب گناهیست که کرده آن را دستهای شما پس گفت امام زین العابدین علیه السلم منیست این آیت در ما خانواده نبوت این
اگر بدرستی که در ماست قول الله عز وجل از سوره حدید بر نخورد هیچ مصیبتی را اهل زمین تا آخر [illegible] مگر آنکه ثابت کرده
شده است [illegible] در کتابی عظیم که تبیان کل شیء است پیش از آنکه قضا کنیم آن مصیبت را بدرستی که آن اثبات حوادث تا آخر دنیا در
قرآن با وجود کمی لفظ آن بر الله آسان است بیان این کرده شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب [illegible] شان انا انزلناه فی لیلة
القدر است و مقصود امام علیه السلم اشارت باینست که جمعی که این آیت سوره حدید در ایشان باشد بگناه کبیره و صغیره آلوده نشوند
پس مصیبت ایشان بسبب گناه خودشان نیست باب دویست و سیم اصل باب شرح این باب بی عنوانست و از قبیل باب سابق در حدیث
غریب غیر مشهور است و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال انّ الله لیدفع بمن یصلّی من شیعتنا
عمّن لا یصلّی من شیعتنا ولو اجمعوا علی ترک الصلوة لهلکوا وانّ الله لیدفع بمن یزکّی من شیعتنا عمّن
لا یزکّی ولو اجمعوا علی ترک الزکوة لهلکوا وانّ الله لیدفع بمن یحجّ من شیعتنا عمّن لا یحجّ ولو اجمعوا
علی ترک الحجّ لهلکوا وهو قول الله عزّ وجلّ ولو لا دفع الله النّاس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکنّ الله
ذو فضل علی العالمین فوالله ما نزلت الّا فیکم ولا عنی بها غیرکم شرح مراد بترک الصلوة ترک آن بی اضطرار است مثل بیماری
چه امر او در ترک فریضه باعث کوشش میان ظلم شد در باب صد و نود و چهارم و بر این قیاس است ترک زکوة و ترک حج ظاهرا [illegible]
که الناس بعضهم منصوب بنزع خافض است تقدیر ولو لا دفع الله الناس عن بعضهم مثل قرائت ابن کثیر و ابو عمرو در سوره حج انّ الله یدفع عن الّذین
آمنوا پس [illegible] آیت [illegible] که با طالوت [illegible] بعضی ترک واجب کرده گفتند لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده و بعضی [illegible] قیام
بواجب کرده گفتند کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و اگر بعض [illegible] بعض اهل [illegible] زمین [illegible] معنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع بلا میکند بوسیله کسی که نماز فریضه میکند از جمله شیعه ما از کسی که نماز فریضه
نمیکند بعنوان ظلم مثلا و اگر اتفاق میکردند بر ترک نماز بعنوان ظلم هر آینه برطرف میشدند و بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع بلا میکند بوسیله کسی که
زکوة فریضه میدهد از جمله شیعه ما از کسی که زکوة فریضه نمیدهد بعنوان ظلم مثلا و اگر اتفاق میکردند بر ترک زکوة فریضه بعنوان ظلم هر آینه برطرف
میشدند و بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع بلا میکند بوسیله کسی که حج فریضه میکند از جمله شیعه ما از کسی که حج فریضه نمیکند بعنوان ظلم مثلا و اگر اتفاق میکردند

بر ترک حج فریضه بعنوان ظلم هر آینه برطرف میشدند و آن مدلول قول الله تعالی است در ذیل حکایت طالوت و داود و جالوت در سوره بقره و اگر نمیبود
دفع الله تعالی بلا را از مردم از بعض ایشان بوسیله بعضی دیگر هر آینه برطرف میشد نظام زمین ولیکن الله تعالی صاحب تفضلات بر عالمیان باتقای
مؤمنان حقیقی در هر زمانی تا وقت [illegible] امام گفت پس بخدا قسم که نازل نشده آن آیت مگر در شما شیعه امامیه و نخواسته باین آیت مگر شما را
یعنی اینکه مراد بآن [illegible] و بعض مؤمنان [illegible] حقیقی و دیگر [illegible] و در این امت منحصر شد در شیعه امامیه خواه در زمان رسول علیه السلم و خواه بعد از آن
و جماعت غیر شیعه امامیه [illegible] باینکه اگر مؤمن حقیقی نمیبود و مؤمن غیر حقیقی [illegible] نمیماند و دیگران [illegible] اولی باب
دویست و چهارم اصل باب شرح این باب نیز بی عنوانست و در حدیث غریب است و در این باب یک حدیث است اصل قال امیر المؤمنین
علیه السلم ترک الخطیئة ایسر من طلب التوبة وکم من شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا والموت فضح الدنیا فلم یترک
لذی لبّ فرحا شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم ترک گناه آسانتر است از طلب بازگشت [illegible] از آن گناه بسبب توبه و بازگشت [illegible]
باشکال توبه مستجمع جمیع شروط صحت باشد پس [illegible] توبه و جامع شروط صحت و مقبول درگاه الهی
نباشد و بسا لذت یکساعت که باعث شد اندوه دور و دراز را و مرگ رسوا کرد دنیا و دلبستگی بر اسباب [illegible]
هیچ قسم شادمانی را لذت دنیا باب دویست و پنجم اصل باب الاستدراج شرح الاستدراج نزدیک کردن بعذاب مرتبه مرتبه چنانکه صیاد دام
میکند صید را یعنی این باب بیان استدراج الله تعالی است و در این باب چهار حدیث است اصل قال ابو عبد الله علیه السلم انّ الله
اذا اراد بعبد خیرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمة ویذکّره الاستغفار واذا اراد بعبد شرّا فاذنب ذنبا اتبعه
بنعمة لینسیه الاستغفار ویتمادی بها وهو قول الله عزّ وجلّ سنستدرجهم من حیث لا یعلمون بالنعم
عند المعاصی شرح لینسیه بلام تعلیل مجازیست که لام عاقبت است و بصیغه مضارع غایب باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بنعمت است التمادی
[illegible] یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که الله تعالی چون
برحکمت اراده داشته باشد [illegible] گناه کند نوعی از گناه تابع آن گناه میکند [illegible] آن بنده [illegible] استغفار
را و چون بنا بر حکمت اراده داشته باشد به بنده شر را [illegible] گناه کند نوعی از گناه تابع آن گناه میکند
راحتی را تا آن راحت باعث فراموشی کردن آن بنده شود استغفار را [illegible] آن راحت و آن مدلول قول الله تعالی
است در سوره ن و القلم [illegible]
[illegible]
[illegible] دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الاستدراج فقال هو العبد یذنب
الذنب فیملی له ویجدّد له عنده النعم فتلهیه عن الاستغفار من الذنوب فهو مستدرج من حیث لا یعلم شرح [illegible]
[illegible] یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق
علیه السلم [illegible]

برای او بزرگ بلایی که بعد از آن باشد و تازه کرده میشود برای او احتیاجی پس آن را احتیاجا غافل میکند او را از استغفار از گناهان پس آن گناه بنده بدام
کشیده شده است از راهی که نمیدانند که آن بلا کم شمرده است سیم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل سنستدرجهم
من حيث لا يعلمون قال هو العبد يذنب الذنب فتجدد له النعمة معه تلهيه تلك النعمة عن الاستغفار من ذلك
الذنب شرح مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال كم من مغرور بما قد انعم الله عليه وكم
من مستدرج بستر الله عليه وكم من مفتون بثناء الناس عليه شرح کم خبریه است و مرفوع است محلا تا مبتدا باشد و خبرش
محذوف است از ظرف یا ظرف لغو و متعلق بمغرور باشد بتقدیر کم من مغرور بما قد انعم الله علیه کائن و خبرش ظرف است از ظرف مستقر بشد
و تعلیل و ربا التعلیل مجازی باشد یا بمعنی که سبب غرور آنکس قائم مقام سبب آنکس شده باشد و میتواند بود که کم منصوب باشد محلا بر
ما اضمر عامله علی شريطة التفسير باشتغال فعل بضمير متعلق باو مثل زيدا مررت به و بر این قیاس است کم در دو موضع دیگر یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت بسا بازی خورده بانچه تحقیق انعام کرده الله تعالی برا او و بسا بدام کشیده شده بپوشانیدن الله تعالی برا او گناهان او را
و بسا افتاده در معصیت خود پسندی بسبب ستایش مردم برا او باب دوازدهم سیم اصل باب شرح این باب بی عنوان در حدیث غرب
در این باب است و سه حدیث است اول اصل كان امير المؤمنين عليه السلم يقول انما الدهر ثلثة ايام انت فيما بينهن مضى
امس بما فيه فلا يرجع ابدا فان كنت عملت فيه خيرا لم تحزن لذهابه وفرحت بما استقبلته منه وان كنت
قد فرطت فيه فحسرتك شديدة لذهابه وتفريطك فيه شرح امير المؤمنين عليه السلم میگفت جز این نیست که عمر تو سه
روز است تو در میان آن سه روزی ... گذشت دیروز با عمل تو در آن پس برنمیگردد هرگز پس اگر کرده باشی در آن عمل نیک غمناک نمیشوی
برای رفتن آن و خوشحال میشوی بعمل صالحی که رو آورده آن بوسیله آن روز یا مراد امنیت که خوشحال میشوی بسبب ثوابی که رو می آوری بان بوسیله
آن عمل و اگر تو تقصیری کرده باشی در آن روز پس حسرت تو سخت است برای رفتن آن روز و برای تقصیر تو در آن روز اصل وانت في يومك
الذي اصبحت فيه من غدك في غرة ولا تدري لعلك لا تبلغه وان بلغته لعل حظك فيه في التفريط مثل
حظك في الامس الماضي عنك شرح و تو در امروز نسبت بود او ربانی خوردنی با بمعنی که چاهل بود البته که تلافی تقصیر خود کنی و نمیدانی
حقیقت حال را شاید که تو نرسی بفردا و اگر برسی شاید که نصیب تو در فردا در تقصیر مثل تو باشد در دیروزی که گذشت است از تو اصل ويوم
من الثلثة قد مضى انت فيه مفرط ويوم تنتظره لست انت منه على يقين من ترك التفريط وانما هو يومك
الذي اصبحت فيه وقد ينبغي لك ان عقلت وفكرت فيما فرطت في الامس الماضي مما فاتك فيه من حسنات
الا تكون اكتسبتها ومن سيئات الا تكون اقصرت عنها وانت مع هذا مع استقبال غد على غير ثقة من ان
تبلغه وعلى غير يقين من اكتساب حسنة او مرتدع عن سيئة محبطة فانت من يومك الذي تستقبل على
مثل يومك الذي استدبرت فاعمل عمل رجل ليس يأمل من الايام الا يومه الذي اصبح فيه وليلته فاعمل
اودع والله المعين على ذلك شرح ضمیر هو راجع بباقی آن سه روز است یعنی بیایی که نقطه وی تا و دو نقطه در بالا دارد غیر بانقطه بصیغه مضارع

نصیب

اکتسبتها

معلوم غائب باب افتعالست و ضمیر مستتر در آن راجع بیومک است الا ابتغاء اکتساب حسنات و نسبت آن ما سوم از قبیل اسناد مجازی است مثل انبت
الربیع البقل و جمله که مدخول قد قبلیه است قائم مقام جزای شرط در ان عقلت است من در دو جا تبعیضیه است و عبارت از زمانست و فیه متعلق
بفوطت است و ضمیر راجع با موصوله در فیما فرطت است من در من حسنات برای تبیین ما در فیما فرطت است الا در هر دو جا بفتح همزه و تشدید لام مرکبست
از ان ناصبه و لای نافیه و نون در لام مدغم شده و بدل اشتمال ما موصوله در فیما فرطت است تکون بصیغه مضارع مخاطب باب نصر از اکتساب است زیاد کردن
آن برای عدم صحت ادخال لای نافیه بر فعل ماضی است بی اراده تکرار الاقصار بقاف و صاد بی نقطه و را بی نقطه دست کوتاه کردن از چیزی
واو در وانت حالیه است و عامل در حال لا تکون است در هر دو جا بر سبیل تنازع این ت تا استدبرت داخلست در مفکر فیه باین توجیه که
مذکور شده با وجود آنکه مضمون آن سابقا مذکور است انت مبتدا است مع هذا حالست از فاعل ظرف مع استقبال خبر مبتدا است من تبلغ
بفتح دال بی نقطه مصدر میمی باب افتعالست الاحباط بجاء بی نقطه و با یک نقطه و طاء بی نقطه باطل کردن اعمال صالحه گذشته علی مثل یومک الذی استدبرت
علیه اشارتست باینکه چنانچه آدمی عجز دارد نسبت بماضی مانند آن عجز دارد نسبت بمستقبل و تحقیق این شد در شرح حدیث دوم باب الاستطاعه
واو در و لیلته برای تقسیم است تا این وعظ گاهی در روز بعمل آید و گاهی در شب لیلته معطوف بر یومه است بر سبیل مسامحه زیرا که در اینجا اقتصار شده
چه بتقدیر امنیت که و عمل رجل لیس یأمل من الليالي الا الليلة التي امسى فيها فاعمل در دوم بصیغه امر باب افعالست الاعمال کار فرمودن اندیشه
و مانند آن اودع افعل التفضیل و مفعول به فاعمل است و موصوف آن محذوفست بتقدیر رایا اودع الوادع بصیغه اسم فاعل باب منع مرکوبی
که با کلفت بسبب اسراع در رفتار و در فراغت و رفاهیت دارد و مشار الیه ذلک اعمال اودع است یعنی پس امروزی را که بتحقیق گذشت
تو در آن صاحب تقصیری و در روزی انتظارش میکشی نیستی تو نسبت بان روز بر یقین از جانب ترک تقصیر و جز این نیست که باقیماند آن روز روزیست
که تو در آنی و گاهی سزاوار است میکند امروز برای تو اگر خردمندی کنی و فکر کنی در چیزی که تقصیر کردی در آن و در دیروز گذشته از جمله زمانی که فوت شده
از تو و ماضی شده از جمله اعمال صالحه است که فکر کنی در اینکه کسب نکردی آنها را و اعمال قبیحه است که فکر کنی در اینکه دست کوتاه نکردی از آنها و تو با وجود این عدم
الکتساب و عدم اقتصار باز رو آوردن فردای با بمعنی که انتظار فردا میکشی با آن این که اعتماد و خاطر جمعی نداری از اینکه برسی بفردا و اعتماد و خاطر جمعی
نداری که از کسب عمل صالحی یا منزجر داری از عمل قبیحی که باطل کند حسنات گذشته را پس تو نسبت بفردای تو که رو بان میکنی بر عجزی مانند عجزی که تو نسبت
بدیروز گذشته بان کردی برای عجز قابلی کار کن امروز مانند کار کردن مردی که امید نمیکند برای خود از روزها مگر روز خود را که در آنست مانند کار کردن
مردی که امید نمیکند برای خود از شبها مگر شب خود را که در آنست پس بکار وا دار اندیشه را که خوار ترست از آن از صاحبش نکنید تا اندیشه تمام کرده
شده چون آدمی مرکب آن میشود و از حالت مددکار بر آن اعمال اودع بتوفیق خود دوم اصل عن ابي الحسن الماضي عليه السلم قال ليس
منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فان عمل حسنا استزاد الله وان عمل سيئا استغفر الله منه وتاب اليه
شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم گفت نیست از ما باتمعنی که محبوب ما نیست کسی که بحساب خود و انمیرسد در هر روز بان روش که
اگر عمل خوب کرده باشد طلب توفیق زیاد کردن آن کند از الله تعالی و اگر عمل بد کرده باشد طلب مغفرت کند از الله تعالی از آن کند و بازگشت کند بسوی الله تعالی
اشارتست بآیت سوره حشر ولتنظر نفس ما قدمت لغد سیوم اصل عن ابي النعمان العجلي عن ابي جعفر عليه السلم قال يا ابا النعمان

لا یغرّنّک النّاس من نفسک فانّ الامر یصل الیک دونهم ولا تقطع نهارک بکذا وکذا فانّ معک من یحفظ علیک
عملک واحسن فانّی لم ار شیئا احسن درکا ولا اسرع طلبا من حسنة محدثة لذنب قدیم شرح النّاس عبارت از خویشان و دوستان
که مضایقه ندارند از اینکه مصاحب ایشان نامشروع کند بلکه گاهی صاحب جرأت بر معاصی میکنند مصاحب خود را الدرک بفتح دال بی نقطه و فتح را بی نقطه
بچیزی و مراد اینجا رسیدن چیزی است بخود برای برطرف کردن آن و مراد از حسن درک برطرف کردن آن ضد است طلبا بفتح طا بی نقطه و فتح لام و بای یک نقطه
است یا جمع طالب است طلبا از حسن درک یا جمع طالب که مقدم است و محدث است بتاخیر مقدم و محدث است و در اثبات
بتاخیر مؤخر و محدث است یعنی روایت است از ابو النّعمان عجلی از امام محمد باقر علیه السلم گفت ای ابو النّعمان باید که بازی ندهند البته ترا مصاحبان که ایشانند
ترا از حالی که دارا که چه چیزی که کار تو بتو میرسد نه بایشان بامعنی که حساب آن و جزای آن مخصوص تست از آنکه و بیابان مرسان روز خود را بگفتگوی
چنین و چنین بامعنی که سخنان هرزه مکرو مشو چه چیزی که با تو کسی هست که می نویسد بر تو عمل ترا و عمل صالح کن چه چیزی که من ندیدم چیزی را که نیکوتر باشد
باعتبار رسیدن بضد خود و دفع آن بالکلیه و زیرا که شتابانتر باشد باعتبار طلب ضد خود و جست جوی آن از عمل صالح که تازه شود برای برطرف کردن گناه کهنه
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال اصبروا علی الدّنیا فانّما هی ساعة فما مضی منه فلا تجد له المًا ولا سرورا وما لم یجیٔ
فلا تدری ما هو وانّما هی ساعتک الّتی انت فیها فاصبر فیها علی طاعة الله واصبر فیها عن معصیة الله شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفت صبر کنید بر آزار دنیا چه جز این نیست که آن جز یک ساعت است بیان این آنکه آنچه گذشته از دنیا پس نمی یابی برای
آن دردی که بالای این درد تو باشد و نه خوشحالی که قیاس کنی این ساعت را بر ساعت آن و باعث علم صبر آزار شود و آنچه نیامده پس نمیدانی که چیست
آن بامعنی که نمیدانی که آن خواهی رسید یا نه و اگر رسی که چه حال خواهی بود و جز این نیست که دنیایی که بر تو لازمست صبر در آن همین ساعت است که تو در
آنی پس صبر کن در آن بر طاعت خدا و صبر کن در آن از معصیت خدا پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اجعل نفسک لنفسک فان لم
تفعل لم یجعلک غیرک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بردار خود ترا از خاک غلت و خواری معاصی برای خود تا در روز بکار تست
چه اگر نکردی بر نمیدارد ترا غیر تو بعد از تو بامعنی که عمل دیگران برای اینکه بعد از اینکس غایت سهل و بی اعتبار است و اگر نیست که با وجود وصیت
بعمل نمی آید مخفی نماند که اگر چه بوسیله وصیت باشد و بعمل آید داخل بر داشتن اینکس خود راست ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لرجل انّک
قد جعلت طبیب نفسک وبیّن لک الدّاء وعرّفت آیة الصحّة ودللت علی الدّواء فانظر کیف قیامک علی نفسک
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مردی را که بتحقیق گردانیده شدی طبیب خود و ظاهر کرده شده برای تو درد که معصیت است و آنچه گفته
وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و شناسانیده شدی علامت بقای صحت که بفعل طاعات و اجتناب معاصی است و بانها حفظ صحت میشود
و راهنموده شدی بر دوای درد که توبه و استغفار و فعل حسناتی که برطرف میکنند سیئات را باشد پس ملاحظه کن که چونست پرستاری تو خود
را هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لرجل اجعل قلبک قرینا برًّا او ولدا واصلا واجعل علمک والدا تتّبعه واجعل نفسک
عدوّا تجاهدها واجعل مالک عاریة تردّها شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مردی را که بگردان دل خود را برادر مهربان و فرزند فرمان
بردار اث رتبت یا بگردان دل را اطاعت و عقل نفس میکند یا که عمل بمقتضای آن کند و بگردان دانش خود در آنچه است قرآن و مانند آن تنها مانند مربی

لکن

او باشی در مشتبهات و بگردان خواهشهای نفس را مانند دشمنان که جهاد میکنی با ایشان و بگردان مالت را مانند عاریتی که بر میگردانی آنرا هشتم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اقصر نفسک عمّا یضرّها من قبل ان تفارقک واسع فی فکاکها کما تسعی فی طلب معیشتک
فانّ نفسک رهینة بعملک شرح اقصر بقاف و صاد بی نقطه و را بی نقطه صیغه امر باب افعال یا باب ضرب است یعنی گفت امام جعفر
علیه السلم کوتاه کن خود ترا از آنچه ضرر میکند آنرا پیش از آنکه جدا شوی با معنی که اختیار تو از تو جدا شود بمردن و سعی کن در توبه و اعمال صالحه در رها نیدن
خود تا از گرو بودن چنانچه سعی میکنی در طلب روزی خود چه چیزی که خود ترا گرو بوسیله عمل بد خود کرده نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
کم من طالب للدّنیا لم یدرکها ومدرک لها قد فارقها فلا یشغلنّک طلبها عن عملک والتمسها من معطیها
وما لکها فکم من حریص علی الدّنیا قد صرعته واشتغل بما ادرک منها عن طلب آخرته حتّی فنی عمره وادرکه اجله
وقال ابو عبد الله علیه السلم المسجون من سجنته دنیاه عن آخرته شرح کم خبریه برای تکثیر است در محلّ رفع است بنا بر مبتدا بودن
و مدرک ما جر مبتدا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بسا طلب کننده مال دنیا در نیافت مال دنیا را و بسا دریابنده مال دنیا بتحقیق
جدا شد از آن مال پس چون سعی بی اثر است و اگر اثر کند بی بقاست باید که و ازد البته ترا طلب مال دنیا از عملی که لازمست بر تو برای آخرت و طلب
کن مال دنیا را از دهنده آن و صاحب آن بامعنی که توکل کن و حرص و طلب مکن بیان این آنکه بسا حریص بر مال دنیا بتحقیق انداخت او را آن مال
دنیا در خاک مذلّت و غافل شد بوسیله آنچه دریافت از مال دنیا از طلب آخرت خود تا آنکه باخر رسید عمر او و دریافت او را اجل او و گفت امام
جعفر صادق علیه السلم و او زندانی شده و در زندان حقیقی کسیست که او را در زندان کرده او را طلب دنیا از طلب آخرت دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال قال اذا اتت علی الرّجل اربعون سنة قیل له خذ حذرک فانّک غیر معذور ولیس ابن الاربعین باحقّ بالحذر
من ابن العشرین فانّ الّذی یطلبهما واحد ولیس براقد فاعمل لما امامک من الهول ودع عنک فضول القول
شرح الحذر بکسر حاء بی نقطه و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه مصدر باب علم احتیاط المعذور بعین بی نقطه و ذال با نقطه و واو و را بی نقطه
ترک کرده شده و درین معنی اسم مفعول باب افعال یا باب مفاعله متعارف نیست شاید که واو از قلم کاتبان باشد و بعین بی نقطه و ذال با نقطه

مینماید والعلم المعذور بعین بی نقطه و ذال با نقطه و واو و را بی نقطه ترک کرده شده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت گفت
چون آمد بر مرد چهل سال گفته شد او را بزبان حال که فرا گیر احتیاط خود را چه چیزی که تو ترک کرده شده نیستی بلکه ملک الموت در طلب تست مراد اینست
که چون مهلت یافتی تا آنکه بکمال جوانی وقت رسیدی مبادا که خیال کنی که ملک الموت دست از طلب تو و داشته اما گفت و نیست فرزند چهل سال اولی
باحتیاط از فرزند بیست سال چه چیزی که ملک الموت که طلب میکند آن دو را یکی است و در خواب غفلت نیست مراد اینست که این سخن با چهل
ساله برای راه یافتن خیال خام در او است و اگر نه تفاوتی در احتمال مرگ میان آن دو کس نیست بلکه احتمال مرگ در بیست ساله بیشتر باشد پس عمل کن در
هر سنی که باشی برای آنچه در پیش تست از هولناکی روز مرگ و بعد از آن است و واگذار از خود زیادتیهای سخن را یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
خذ لنفسک من نفسک خذ منها فی الصحّة قبل السّقم وفی القوّة قبل الضّعف وفی الحیوة قبل الممات شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلم فرا گیر برای خود توشه از خود بیان آنکه فرا گیر از خود توشه اعمال صالحه را در صحت پیش از آنکه بیمار و عاجز شوی و در ایام جوانی و قوت

شن باز بری وضعف در ایام زندگانی پیش از مردن دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان النهار اذا جاء قال یا ابن آدم اعمل
فی یومک هذا خیرا اشهد لک به عند ربک یوم القیمة فانی لم آتک فیما مضی ولا آتیک فیما بقی واذا جاء اللیل
قال مثل ذلک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که روز چون آمد گفت بزبان حال که ای فرزند آدم عمل کن در امروز خیری تا شاهد
شوم برای آن خیر نزد صاحب کل اختیار تو در روز قیامت بدرستی که من نیامدم نزد تو در سابق و نمی آیم در آینده اشارت است باینکه کاتبان اعمال
در هر روز غیر کاتبان اعمال روزهای دیگرند و چون آمد شب گفت مانند آنرا اشارت است باینکه کاتبان اعمال هر شب غیر کاتبان اعمال شبهای دیگرند
سیزدهم اصل جاء رجل الی امیر المؤمنین علیه السلم فقال یا امیر المؤمنین اوصنی بوجه من وجوه البر انجو به فقال
امیر المؤمنین علیه السلم ایها السائل استمع ثم استفهم ثم استیقن ثم استعمل شرح آمد مردی بسوی امیر المؤمنین علیه السلام پس
گفت ای امیر المؤمنین سفارش کن مرا برای از راههای نیکی که نجات یابم بآن پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام ای سائل گوش کن آنچه را که الزمت
در محکمات قرآن و رسولش علیه السلام در محکمات سنت گفته اند بعد از آن تامل کن در آنها و در مدلول آنها تا الهام شود ترا بدلالت آنها بعد از آن کامل
قرار خاطر کن بر آنها و مدلول آنها بعد از آن بکار در آور آنها را بوزان برداری امام در تفسیر متشابهات قرآن و سنت رسول علیه السلام یا مراد این است
که آنچه را که میگویم بعد از این از تقسیم مردم بسه قسم گوش دار و بفهم و قرار خاطر ده بر آن و عمل کن بآن اصل واعلم ان الناس ثلثة زاهد
وصابر وراغب فاما الزاهد فقد خرجت الاحزان والافراح من قلبه فلا یفرح بشیء من الدنیا ولا یاسی علی شیء
منها فاته فهو مستریح واما الصابر فانه یتمناها بقلبه فاذا نال منها الجم نفسه عنها لسوء عاقبتها وشنا
نها ولو اطلعت علی قلبه عجبت من عفته وتواضعه وحزمه واما الراغب فلا یبالی من این جاءته الدنیا
من حلها او حرامها ولا یبالی ما دنس فیها عرضه واهلک نفسه واذهب مروته فهم فی غمرة یضطربون

یعمهون

شرح واهلک عطف بر لا یبالی است و عطف بر دنس نیست یعنی و بدانکه مردم سه قسمند اول صاحب نفرت از فضول دنیا دوم صابر بر ترک فضول
دنیا با نفرت طبع او از آن سیوم صاحب رغبت در فضول دنیا بیان این آنکه اما صاحب نفرت پس تحقیق بیرون رفته اند غمهای نبودن اسباب
دنیا و خوشحالیهای بودن اسباب دنیا از دل او پس خوشحال نمیشود بچیزی از دنیا که باشد و آزرده نمیشود بر هر چیزی از دنیا که تلف شد از او پس او
صاحب استراحت است واما صبر کننده پس بدرستی که او آرزوی فضول دنیا میکند بدل خود پس چون دریافت چیزی از فضول دنیا را باز میگیرد
که میرسد تمتع بآن باز میدارد نفس خود را از آن برای بدی عاقبت آن و زشتی آن در نظر عقل و اگر آگاه شوی بدل او تعجب میکنی از
خودداری او و فروتنی او و احتیاط او واما صاحب رغبت در فضول دنیا پس باک نمیدارد که از کجا آمد نزد او دنیا آیا از حلال دنیا یا از حرام دنیا
و باک نمیدارد که چه چیز چرکن کرده در دنیا ناموس او را و هلاک کند نفس خود را باستحقاق جهنم و بر طرف کند مردانگی خود را پس جماعت
راغبان دنیا در گرداب ضلالت اضطراب میکنند چهاردهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم لا تصغر ما ینفع یوم القیمة ولا تصغر
ما یضر یوم القیمة فکونوا فیما اخبرکم الله عز وجل کمن عاین شرح لا تصغر بصاد مهمله وغین معجمه و را مهمله مشدده و جایز
مضارع معلوم از باب تفعیل است یا مجهول از باب تفعیل یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام کوچک نیست آنچه کوچک شمرده نمیشود در نظر عقل آنچه

کرفع

که نفع میکنند در روز قیامت زیرا که نفع آن دائمست و مثل نفع دنیا نیست و کوچک شمرده نیست آنچه کوچک شمرده نمیشود در
نظر عقل آنچه ضرر میکند در روز قیامت زیرا که ضرر آن دائمست خواه عذاب جهنم باشند و خواه پستی مرتبه در بهشت باشند و اگر فی الجمله
منقطع باشد بغایت الغایت طولانیست پس باشید در آنچه خبر داد شما را الله عز وجل از نافع و ضار در روز قیامت مانند کسی که دیده باشد
پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان قدرت ان لا تعرف فافعل وما علیک ان لا یثنی علیک الناس
وما علیک ان تکون مذموما عند الناس اذا کنت محمودا عند الله ثم قال قال ابی علی بن ابی طالب علیه السلام لا خیر
فی العیش الا لرجلین رجل یزداد کل یوم خیرا ورجل یتدارک سیئته بالتوبة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت اگر توانی که شناخته نشوی و مجهول الشخص یا مجهول القدر باشی پس چنان کن و چه باکست بر تو اینکه ثنا نگویند بر تو مردم و چه باکست
بر تو اینکه باشی مذمت کرده شده نزد مردم چون باشی ستوده نزد الله تعالی بعد از آن امام برای بیان بی اعتباری ستودن و مذمت مردم و بیان آنکه
ستوده است نزد الله تعالی گفت که گفت پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام خوبی نیست در زندگانی مگر برای دو مرد مردی که زیاد شود هر روز باعتبار
علم خیر و مردی که تلافی کند بدی خود را بتوبه اگر گوئی این منافات دارد با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب سیوم که باب صفة العلم وفضل
وفضل العلماء است که لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع گوئیم منافات ندارد چه استثنا افاده حصر مستثنی نمیکند پس
میتواند بود که هر یک از عالم و متعلم خیر در زندگی ایشان نباشد مطلقا بلکه شرط باشد اینکه از دیاد خیر یا تدارک بتوبه داشته باشد اصل والله انه
التوبة والله لو سجد حتی ینقطع عنقه ما قبل الله تبارک وتعالی منه الا بولایتنا اهل البیت الا ومن عرف حقنا
ورجا الثواب فینا ورضی بقوته نصف مد فی کل یوم وما ستر عورته وما اکن راسه وهم والله فی ذلک خائفون
وجلون ودوا انه حظهم من الدنیا وکذلک وصفهم الله عز وجل فقال والذین یؤتون ما اتوا وقلوبهم
وجلة انهم الی ربهم راجعون شرح و میتواند بود که این فقرات کلام امام جعفر صادق علیه السلام باشد و میتواند بود که تتمه کلام
امیر المؤمنین علیه السلام باشد انی بفتح همزه و نون مفتوحه مشدده و الف کلمه استفهام است بمعنی من این و در اینجا استفهام و در آنچه می آید که الا
اتوا انکار است و ما نافیه است اصلا و میتواند بود که انی بکسر همزه و تشدید نون مکسوره و یاء متکلم باشد و حاصل هر دو یکیست اهل البیت منصوب باختصاص
است الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه است من عرف مبتدا است ظاهر آنست که واو در ورضی از تصرف کاتبان باشد بجای آن فا باشد
یا هیچ نباشد و خبر مبتدا باشد نصف مد مفعول بقوته است یا منصوبست بر حال یا تمیز مثل زینت بانه ربانی کل یوم صفت نصف مد است
وما عطف بر قوته است او در وهم برای افتتاح کلام علیحده است مثل واو در ومن عرف حقنا و ضمیر هم راجع باصحاب رسول است که بعد از رسول
بر طریقه حق ثابت قدم ماندند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و جمعی که اسامی ایشان معروفست و ایشان اگرچه مذکور در لفظ
در این حدیث نیستند مرکوز خاطر اند تقدیم ظرف در فی ذلک خائفون برای حصر است و مشار الیه ذلک ایمان و رجا در من عرف حقنا و رجا الثواب

فیناست معنی خوف و وجل یکیست و تکرار اینجا برای اینست که خائفون ناظرست بآیت سوره آل عمران که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و گذشت
در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب یازدهم در تفسیر این آیت کانهم لم یخف اسرم لم یعقل عن الله وجلون ناظرست بآیت سوره مؤمنون که مذکور
میشود و الحال و حقیقت اندیشه بود که وجل مبالغه خوف باشد یعنی طپیدن دل و گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب پانزدهم که باب النوادر است که یخشی
جلوه و دو استثنائی بیانی است برای حصر مفهوم از تقدیم ظرف بتتمه آیت سوره آل عمران که وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب زیرا که مراد
برحمت امام حقست چنانچه بیان شده در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سیوم باب صد و نهم ضمیر انه راجع بمشار الیه ذلک است و من برای ابتدائیت
مشار الیه و کذلک خوف و وجل در فی ذلک خائفون وجلون است الایتاء دادن چیزی و مراد اینجا دادن حق امامت بهمه صاحبانست یا ترک
کردن دیگران که مذکورست در سابق بر این آیت که و الذین هم بآیات ربهم یؤمنون و الذین هم بربهم لا یشرکون و تعبیر از ایمان بائمه بایتا شده
برای اینکه دادن امانت است بصاحبش و این اشارتست بآیت سوره احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها
و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و نهم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است جمع میان فعل مضارع و فعل ماضی
در یؤتون ما آتوا دلالت میکند بر اینکه این مدح جمعی است که در زمان رسول حق صاحب حق را داده اند و بعد از رسول نیز خواهند داد و مرتد نخواهند
شد انهم بتقدیر لانهم است یعنی و در رکعات برای آنکه قبول ایشان بازگشت او را بخدا اقسم که اگر سجده میکردند اکر بریده میشد کردن
او از طول سجود قبول نمیکرد اینها را ترکی ازاو تو به او را اکر با آنچه دارد از دوستی و نفرت اهل بیت رسول علیه السلام اگاه باشی هر که شناخت
حق را او امید وار شد ثواب علامات خود را بسیار مارانی شد بخود اگر نصف امام یکی صلاح باشند هر روز بکیاسی که سازمورت او
باشد و بسکی که بر سایه او باشد و اصحاب خاص رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام بخدا اقسم که در آن معرفت حق و بس خائف اند و جلانند
دوست داشتن که معرفت حق مانند ایشان باشد مؤمن و مانکه اهل زیغ بعد از رسول علیه السلام بسوی آن رفتند چنانچه در آیت آل عمران
اشارت باین شده که و اما الذین فی قلوبهم زیغ و همچنان مرجی که ایشان را از خوف و وجل با هر وضعی که گفته در سوره مؤمنون و جمعی که میدهند بعد
از رسول آنچه را که داده اند در زمان رسول از ایمان بعلامات ربوبیت صاحب کل اختیار خود شان بی اشتراک برجاکه دلهای ایشان بجا بست
ترسناکست بسبب اینکه ایشان بسوی رب خود راجعند پس بیابانیت بی اعتبارست نزد ایشان اصل ثم قال انما الذین آتوا ما آتوا
الطاعة مع المحبة و الولایة و هم مع ذلک خائفون لیس خوفهم خوف شک و لکنهم خافوا ان یکونوا مقصرین
فی محبتنا و طاعتنا شرح لیس خوفهم تا آخر اشارتست بدفع تناقض میان این آیت و قول الله تعالی در سوره انفال انما المؤمنون الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و میان قول الله تعالی در سوره رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب و در سوره زمر ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله
و می آید در اول کتاب فضل القرآن که سخن در کراسه در بعض نسخ بجای مع ذلک فی ذلکست یعنی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هیچ میدانید از سابق این آیت که چه چیزست آنچه دادند دادند بخدا اقسم الطاعت با دوستی و نزدیکی و ایشان با وجود آن ترسناک

بودند

بودند نیست ترس ایشان ترس شک و جوب و او لا آنچه داده اند و لیکن ایشان ترسیدند که مبادا که باشند صاحبان تقصیر در دوستی ما و اطاعت
ما شانزدهم اصل عن ابراهیم بن مهزم عن الحکم بن سالم قال دخل قوم فوعظهم ثم قال ما منکم من احد الا و قد عاین الجنة
و ما فیها و عاین النار و ما فیها ان کنتم تصدقون بالکتاب شرح ابراهیم از رجال امام صادق و کاظم علیهما السلام است
و حکم مجهول است میتواند بود که مروی عنه امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام باشد یعنی روایتست از ابراهیم بن مهزم از حکم بن سالم گفت
داخل شد گروهی پس امام علیه السلام وعظ گفت ایشان را بعد از آن گفت نیست از شما هیچ یکی مگر ... که بتحقیق دیده بهشت را و آنچه در آنست
و دیده آتش را و آنچه در آنست اگر تصدیق میکرده باشید قرآن را و کافر نباشید هفدهم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا
تستکثروا کثیر الخیر و لا تستقلوا قلیل الذنوب فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یصیر کثیرا و خافوا الله فی السر حتی
تعطوا من انفسکم النصف و سارعوا الی طاعة الله و اصدقوا الحدیث و ادوا الامانة فانما ذلک لکم و لا تدخلوا فیما لا
یحل لکم فانما ذلک علیکم شرح مضمون صدر این گذشت در حدیث دوم باب استصغار الذنب که باب صد و سیزدهم است یعنی شنیدم
از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بسیار مشمرید بسیار از جمله عمل صالح را بخود و لیسندی که از جمله مهلکاتست بسبب آن در عمل صالح و کم مشمرید کم از جمله
گناهان را اگر کبائرست راه حرست که کم از جمله گناهان اندک اندک جمع میشود تا آنکه بسیار میشود و ترسناک باشید از الله تعالی در دل خود تا آنکه دهید از خود
تان انصاف را یعنی که احتیاج نباشد بجائی که شما را بر انصاف در معاملات با مردم وا دارد و بشتابید بسوی طاعت الله تعالی و راستی گوئید
سخن را و ادا کنید امانت را بصاحبش چه هر یکی از این سه که آنچه مذکور شد نفع شماست و داخل مشوید در چیزی که حلال نیست برای شما
چه هر یکی که آنچه مذکور شد ضرر شماست هیجدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ما احسن الحسنات بعد السیئات و ما اقبح
السیئات بعد الحسنات شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بغایت خوش است اعمال صالحه
بعد از گناهان و بغایت بدست گناهان بعد از اعمال صالحه نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انکم فی آجال مقبوضة و ا
یام معدودة و الموت یأتی بغتة من یزرع خیرا یحصد غبطة و من یزرع شرا یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع
لا یسبق البطیء منکم حظه و لا یدرک حریص ما لم یقدر له من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله
وقاه شرح الآجال جمع اجل بفتح همزه و فتح جیم عمرها و وصف عمر بمقبوض بودن برای اینست که همیشه در کم شدنست مانند چیزی که کم
هم از آن دعبی گرفته شود یا مهلت یکدم یا باعتبار اینست که کمست مانند چیزی که در مشت کسی باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که شما در عمرهائید که گرفته شده است مدام و در روزهائید که شمرده شده است کم و زیاد نمیشود و ناگاه مرگ می آید
ناگهان با شیعی که آمدن آن اسباب گمان نیست هر که میکارد عمل خیر را امید دارد خوشحالی را و هر که میکارد عمل شر را امید دارد پشیمانی را و برای هر کارنده
همانست که کاشته است پیش نمیگیرد درست در طلب مال دنیا از جمله شما نصیب او را از رزق با معنی که هیچ باید البته رزق خود را و در نمی یابد حریص

در وقت مغلطه تا ... بکار ... بعنوان ... بجا

در طلب مال و دنیا چیزرا که تقدیر کرده شده برای او یا بعضی که ویس مستقل در قدرت بر تحصیل مال و دنیاست علیکن آن و حجت قضا و قدر الهیست و لهذا بعضی چند گروهی شده مسکینند که مال و دنیا بر سندم کرده شده مال و مانند آن پس ارتکاب او و اورا اقضاء و قدر خود و هر که نکاه آشنا شده او بدکار پس ارتکاب کاه داشته او را اقضاء و قدر خود

حدیث بیستم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال جاء رجل الی ابی ذر فقال یا ابا ذر ما لنا نکره الموت فقال لانکم عمرتم الدنیا و اخربتم الآخرة فتکرهون ان تنقلوا من عمران الی خراب فقال له فکیف تری قدومنا علی الله فقال اما المحسن منکم فکالغائب یقدم علی اهله و اما المسیء منکم فکالآبق یرد علی مولاه قال فکیف تری حالنا عند الله قال اعرضوا اعمالکم علی الکتاب ان الله یقول ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم قال فقال الرجل فاین رحمة الله قال رحمة الله قریب من المحسنین شرح عمرتم از باب تفعیل است النعم آباد کردن الاواب بریان کردن تنقلوا بنون و قاف بصیغه مضارع مخاطب مجهول از باب افتعال است عمران بضم عین منقطه و سکون میم در اصل مصدر باب حسب و علم و نصر است بمعنی آبادی و مراد اینجا آبادیست خراب بفتح خاء منقطه در اصل مصدر باب علم است بمعنی ویرانی و مراد اینجا ویرانست تقدیم بصیغه معلوم باب علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت آمد مردی بسوی ابو ذر غفاری رحمه الله تعالی پس گفت ای ابو ذر چیست ما را که ناخوش میشمریم مرگ را پس گفت برای اینکه شما آباد کردید دنیا را و ویران کردید آخرت را پس ناخوش میشمرید اینکه برده شوید از آبادانی بویرانی پس آن مرد گفت ابو ذر را پس چون می بینی ورود ما را بر الله وقت مرگ پس ابو ذر گفت اما نیکوکاران پس مانند مسافری بر حالی که وارد میشود بر اهل خود و وطن خود و اما بدکاران پس مانند غلام گریخته بر حالی که بر گردانیده میشود بر صاحب خود پس آن مرد گفت پس چون می بینی حال ما را نزد الله تعالی در روز قیامت پس ابو ذر گفت عرض کنید عملهای خود را بر قرآن بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره انفطار بدرستی که متقیان هر آینه در نعمتند و بدرستی که فاسقان هر آینه در جحیمند الا مگفت پس گفت آن مرد پس کجاست رحمت الله تعالی ابو ذر گفت رحمت الله تعالی نزدیکست نسبت بنیکوکاران چنانچه گفته در سوره اعراف اشارتست باینکه الله تعالی رحمت بر فجار نخواهد کرد بلکه بر نیکوکارانی میکند که آلوده نباشند و نشان نیکوکاران را خود گفته در سوره نجم که الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم و شرح شده در باب صد و نود و چهارم

اصل قال ابو عبد الله علیه السلم و کتب رجل الی ابی ذر رضی الله عنه اطرفنی بشیء من العلم فکتب الیه ان العلم کثیر و لکن ان قدرت ان لا تسیء الی من تحبه فافعل فقال له الرجل و هل رأیت احدا یسیء الی من یحبه فقال له نعم نفسک احب الانفس الیک فاذا انت عصیت الله فقد اسأت الیها شرح الاطراف بطاء منقطه و راء منقطه و فاء مصدر باب افعال است بمعنی چیزی دادن کسی را که غریب باشد و پیش از آن نداده باشد بکسی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم و نوشت مردی بسوی ابو ذر رحمه الله علیه که اعطای طرفگی کن مرا بچیزی از علم پس نوشت بسوی او که بدرستی که علم طرفه بسیار است و لیکن اگر توانی که بدی نکنی بکسی که او را دوست میداری پس چنان کن پس بعد از خواندن آن مرد با ابو ذر گفت ابو ذر را آیا دیدی هیچ یکی را که بدی کند بکسی که دوست دارد او را پس گفت او را آری دیدم خودت محبوبترین مردمی نزد خودت پس چون تو عصیان کنی الله را پس تحقیق بدی کرده خواهی

باخود حدیث یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول اصبروا علی طاعة الله و تصبروا عن معصیة الله فانما الدنیا ساعة فما مضی فلا تجد له سرورا و لا حزنا و ما لم یأت فلیس تعرفه فاصبر علی تلک الساعة التی انت فیها فکانک قد اغتبطت شرح استعمال امر در طاعت و تصبر در معصیت اشارتست باینکه مشقت ترک معصیت بیشتر است از مشقت فعل طاعت الاغتباط بغین منقطه و باء یکنقطه و طاء منقطه مصدر باب افتعال خوشحال شدن و مراد اینجا سرور در قیامت بسبب صبر بر طاعت و تصبر از معصیت است که از بس که واقع شد نیست گویا گذشته و مضمون این موافق حدیث امام این باب است

حدیث دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الخضر لموسی علیه السلم یا موسی ان اصلح یومیک الذی هو امامک فانظر ای یوم هو و اعد له الجواب فانک موقوف و مسئول و خذ موعظتک من الدهر فان الدهر طویل قصیر فاعمل کانک تری ثواب عملک لیکون اطمع لک فی الآخرة فان ما هو آت من الدنیا کما قد ولی منها شرح اصلح افعل التفضیل باب نصر است الدهر بفتح دال منقطه و سکون هاء و راء منقطه زمان بقای دنیا از اول تا آخر و وصف آن بطول و قصر باعتبار اهمیت که هر کس را آمدن زمانی که زمان عمر اوست انقلاب احوال دنیا و دولتهای دنیا را مشاهده میکند و میداند حال زمانهای گذشته و آینده را بقیاس زمان خود پس گویا که از اول تا آخر دنیا را مشاهده کرده و لام در اطمع لک برای تعدیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت خضر موسی را ای موسی بدرستیکه روزی که نفع آن روز بکار تو بیشتر می آید از جمله دو روز تو یکی روز دنیاست و دیگری روز آخرت است که آن پیش تست و تو رو با آن میروی که روز آخرت باشد پس نیکو کن که کدام روز است آن روز آیا روز راحت است برای تو یا روز عذابست برای تو و مهیا کن برای آن روز جواب را وقتی که سؤال از اعمال دنیای تو شود چه بدرستی که تو را نگاه داشته خواهی شد و پرسیده خواهی شد در آن روز و بیان بزرگ فراگیر پند خود را از زمان چه بدرستی که زمان دراز کوتاه است پس عمل کن چنانچه گویا که تو می بینی ثواب عمل خود را تا باشد آن یقین تو باعث طامع کننده تر او ثواب عمل چه بدرستی که آنچه می آید از دنیا چنانست که تحقیق پشت گردانیده از دنیا یعنی که در فکر آینده احوال عمر خود باش و حرص در طلب معاش چه آنچه می آید قابل فکر نیست مثل آنچه گذشت که در فکر نیستی اصلا

حدیث سیوم اصل قیل لامیر المؤمنین صلوات الله علیه عظنا و اوجز فقال الدنیا حلالها حساب و حرامها عقاب و انی لکم بالروح و لما تأسوا بسنة نبیکم تطلبون ما یطغیکم و لا ترضون بما یکفیکم شرح گفته شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بیان شده در کتاب التوحید در باب الاستطاعة یعنی بعین منقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب بحمل اللام یعنی باب ضرب است و غیر مستتر راجع بالدنیاست ضمیر بارز منصوب راجع بالمراد است یا راجع بحلال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که بدرستی که گذشتن با حلال حال با عتبار حرمت نیکی با هر دوست و اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود و بدرستی که گذشتن با حرام حال بد با عتبار عقوبت زیاده روی بر هر دوست که اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود و بیان است هر دو را با عتبار عیب اینکه چند از مردم عیبی را که کوری میکنند از دیدن آن عیب از خود و سرزنش کنند مردم را بکاری که استطاعت ترک آن ندارد بعضی بیند [illegible] عیبی که ترک [illegible] آن را کند همنشین خود را بسخنی که گفتن آن بکار نمی آید

حدیث دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفی بالمرء عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی علیه من نفسه و ان یؤذی جلیسه بما لا یعنیه شرح تعدیه یعمی بعلی برای تضمین معنی اشتباه است و مضمون این ظاهر است از سابق

حدیث سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کفی بالمرء عیبا ان یتعرف من عیوب الناس ما یعمی علیه من امر نفسه او یعیب علی الناس امرا هو فیه لا یستطیع التحول

ایمانه لم یأخذه الله تبارک و تعالی بما عمل فی الجاهلیة و من سخف اسلامه و لم یصحّ یقین ایمانه اخذه الله تبارک و تعالی بالاوّل و الآخر شرح حسن اسلام عبارتست از اسلام بی نفاق و بی شک و شرک ... بیان ... معاندان و مؤلفة قلوبهم و بعد ...

باب بیست و ششم اصل یک شرح این باب بی عنوان در بیان آنکه مؤمن حقیقی اگر کافر شود و توبه کند عمل زمان ایمان سابق او باطل نمی شود و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من کان مؤمناً فعمل خیراً فی ایمانه ثمّ اصابته فتنة فکفر ثمّ تاب بعد کفره کتب له و حسب له کل شیء کان عمله فی ایمانه و لا یبطله الکفر اذا تاب بعد کفره شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که بود مؤمن پس کرد چیزی که بهتر از ترک آنست در وقت ایمانش بعد از آن رسید او را امری پس کافر شد بعد از آن توبه کرد بعد از کفرش نوشته شد عمل خیر برای او و حساب کرده شد بهر عملی چیزی که کرده در ایمان خود و باطل نمیکند آن را کفر چون توبه کرد بعد از کفرش باب بیست

هفتم اصل سه شرح این باب بی عنوان در بیان آنکه بعض مؤمنان جمع کرده اند فراغت دنیا و آخرت را مثل اصحاب ... علیهم السلام و مثل ...
که زاهد باشند چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم باب دویست و سیم کفر و شرح در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
انّ الله عزّ و جلّ ضنائن یضنّ بهم عن البلاء فیحییهم فی عافیة و یرزقهم فی عافیة و یمیتهم فی عافیة و یبعثهم
فی عافیة و یسکنهم الجنّة فی عافیة شرح الضنائن بفتح ضاد با نقطه و نون و الف و همزه جمع ضنینه فعیله بمعنی مفعول ... کسی که بخیلی
نگاه میدارد ... روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عزّ و جلّ را خاصانند نگاه میدارد ایشان را
از بلا ... و روزی میدهد ایشان را در فراغت ... ایشان را در فراغت و بر می انگیزد ایشان را در فراغت ...
میکند ایشان را در بهشت در فراغت ... اشارتست با آنکه ایشان از ... و گناهی میکنند ... چنانچه گفته ... و ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول انّ الله عزّ و جلّ خلق خلقاً ضنّ بهم
عن البلاء خلقهم فی عافیة و امیتهم فی عافیة و ادخلهم الجنّة فی عافیة شرح ... سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ لله عزّ و جلّ ضنائن من خلقه یغذوهم بنعمته و یحبوهم بعافیته و یدخلهم الجنّة
برحمته تمرّ بهم البلایا و الفتن لا تضرّهم شیئاً شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عزّ و جلّ را خاصانند از جمله
خلق او غذا میدهد ایشان را بنعمت خود و عطا میدهد ایشان را بعافیت خود ... آن غذا ... ایشان ... و داخل میکند
در بهشت برحمت خود ... ایشان بلاها و آشوبها ... ایشان را اصلا باب بیست و هشتم اصل یک شرح این باب بی عنوان
در بیان چیزهایی که امت رسول علیه السلام را بآنها مؤاخذه نمیشود در این باب یک حدیث است اول اصل قال رسول الله صلّی الله علیه و آله وضع
عن امّتی اربع خصال الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک قول الله عزّ و جلّ ربّنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطأنا ربّنا و لا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربّنا و لا تحمّلنا ما لا طاقة لنا به و قوله
الّا من اکره و قلبه مطمئنّ بالایمان شرح الخطاء بفتح خاء با نقطه و طاء بی نقطه و الف ممدوده ... الف ممدوده ...
ترک ... ارتکاب چیزی ... غلط و غفلت النسیان فراموش کردن ... ارتکاب الخطاء دوم فراموش ...

... حکم آن از اصل عمل کبیره ... وجوب ... الحکم ... باشد چهارم آنچه وسعت ... بر آن ...
... مضطر شده باشند ... آن مثل اکل میته در مخمصه پنجم آنچه دیگری ایشان را جبر کرده باشد بر آن مثل ... و در وقت
... مانند آن ... بر زبان یا جوارح دیگر ششم اضطرار نفس ... و آنکه شیطان ...
... شیطان ... چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب ...
... خلق ... حدیث ... زبان ... انکار ... چنانچه گذشت در کتاب
... حدیث سیوم باب الخیر و الشر ...
...
... کتاب ... حدیث ... التجرّه ... فی التفکّر فی
... الخلق ... و الحسد الا ان المؤمن لا یستعمل حسده باب دویست و نهم اصل یک شرح این باب بی عنوان در بیان فضیلت شرف ایمان
حقیقی و در این باب شش حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام هل لاحد علی ما عمل ثواب علی الله موجب الّا المؤمنین قال
... شرح ... بضم میم و سکون واو و فتح جیم ... اسم مفعول ... مؤمنان حقیقی ...
... اصحاب الاعراف و مستضعفون و ... و المؤلّفة قلوبهم و ...
... علیه السلام ...
... دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال موسی للخضر علیهما السلام قد تحرّمت بصحبتک
... لا یضرّک معه شیء کما لا ینفعک مع غیره شیء شرح ...
...
...

وسسته است و بآن امام مفترض الطاعه را در زمان معلوم میشود و مردند در حالی که ایشان کافر بودند **حدیث سوم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یضر مع الایمان

معه عمل وکذلک الکفر لا ینفع معه عمل **ش** مضمون این موافق سابق است **حدیث چهارم** عن محمد بن مارد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام حدیث روی لنا

انک قلت اذا عرفت فاعمل ما شئت فقال قد قلت ذلک قال قلت وان زنوا او سرقوا او شربوا الخمر فقال لی انا لله

وانا الیه راجعون والله ما انصفونا ان نکون اخذنا بالعمل ووضع عنهم انما قلت اذا عرفت فاعمل

من قلیل الخیر وکثیره فانه یقبل منک **ش** حدیث مبتدای نکره است ... مبتدا ... خبر مبتدای محذوف است بتقدیر

انک وان بتقدیر ... است ... ان نکون بتقدیر فی ان نکون است **یعنی** روایت است از محمد بن مارد که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که

روایت کرده شد ... آن حدیث که تو گفتی که چون شناختی امام مفترض الطاعه را ... پس بکن آنچه خواستی پس امام گفت تحقیق

آنرا گفته ام گفتم آیا هر چند که ... امام زنا کنند یا دزدی کنند یا آشامند شراب ... برای ایشان پس امام گفت ...

میگوید انا لله وانا الیه راجعون ... که این مصیبتی عظیم است که شیعه از این سخن این معنی خیال کنند ... که انصاف ...

در اعتقاد ... باشیم بتکلیف باعمال ... شده باشد تکلیف از ایشان ... خیال ... اعتقاد ...

... گفتم چون شناختی امام مفترض الطاعه را پس بکن آنچه خواهی ...

... بیشتر ... مقبول ... مراد این است که مقصود ... موقوف ... مقبول بودن عمل ...

حدیث پنجم کان امیر المؤمنین صلی الله علیه کثیرا ما یقول فی خطبته یا ایها الناس دینکم دینکم فان السیئة فیه

خیر من الحسنة فی غیره والسیئة فیه تغفر والحسنة فی غیره لا تقبل **ش** ... دینکم

بتقدیر الزموا دینکم ... برای تاکید است ... جامعی ... السیئة فیه تغفر ...

... العالمین ...

چه ... سیئه ... در دین حق مغفور است ...

... در دین حق مغفور ... دین باطل مقبول ... سیئه ... دین حق ...

... دین باطل ... حسنه ... دین حق ...

سیئه با دین حق مغفور باشد **اصل** هذا آخر کتاب الایمان والکفر والطاعات والمعاصی من

الکافی والحمد لله وحده وصلی الله علی رسوله محمد وآله **ش** این از ... کاتب ...

این آخر کتاب ایمان و کفر و طاعات ... معاصی ... الکتاب الکافی ...

... رسول ... محمد و آل او ... فرغ الناسخ ...

... الکتاب

یوم ... جمادی الثانیه سنه ثمان وستین والف ... حامدا مصلیا

تمام شد کتاب ایمان و الکفر روز دوشنبه

... ۱۰۶۸

کتاب اصول کافی و کتاب المز مسطور ازآن
درنزد جناب مخدوم والاشان و مشفق مهربان
[illegible] حیدر [illegible] قربانی ام
یک تومان کرانی [illegible] داده
شد [illegible] ۲ شهر ذی الحجه
۱۲۹۶

انشاء الله [illegible]
اصول کافی [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
۱۲۹۳

[illegible]